دکتر منوچهر پارسادوست

ما و عراق از گذشتهٔ دور تا امروز

تجاوز عراق، پیامدها، پایان جنگ و روی دادهای پس از آن

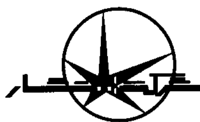


ما و عراق

از گذشته دور تا امروز

تجاوز عراق، پیامدها، پایان جنگ و رویدادهای پس از آن

دکتر منوچهر پارسادوست



پارسادوست، منوچهر، ۱۳۰۲ ـ
ما و عراق ـ از گذشته دور تا امروز / منوچهر پارسادوست ـ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.

ISBN 964-325-185-3

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. ایران ـ رابطه‌های خارجی ـ عراق. ۲. عراق ـ رابطه‌های خارجی ـ ایران. ۳. جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷ ـ ۱۳۵۹ ـ علتها. الف. عنوان.
۲ پ ۳ع / DSR ۱۳۹ ۳۲۷/۵۵۰۵۶۷
کتابخانه ملی ایران ۳۵۳۸ ـ ۸۵ م

ما و عراق

از گذشته دور تا امروز

تألیف : دکتر منوچهر پارسادوست

ناشر : شرکت سهامی انتشار
حروفچینی : انتشارات آروَن
چاپ اول : ۱۳۸۵
چاپخانه حیدری _ ۱۵۰۰ نسخه



WWW.ENTESHARCO.COM
E- mail: info@entesharco.com

○ دفتر مرکزی، خیابان جمهوری اسلامی، نرسیده به میدان بهارستان، جنب خیابان ملت،شماره ۱۰۲
کدپستی، ۱۱۴۳۹۶۵۱۱۸، تلفن، ۳۳۱۱۴۰۴۴ ، ۳۳۹۰۴۵۹۲ ، فاکس ۳۳۹۴۸۸۶۲
○ فروشگاه ، تهران، میدان انقلاب، بازارچه کتاب _ تلفن ۶۶۴۱۳۶۸۴

۱۳۵۰۰ تومان

فهرست

فهرست تصویرها

پیشگفتار

موقعیت مهم جغرافیایی ایران، همراه با آبادانی و پیشرفت کشور همواره برای ایران و ایرانی آسیبها و رنجها بـه بـار آورده است. هـمسایگان ایـران عـموماً نـظر تجاوزکارانه به این سرزمین داشتند و تاریخ دراز ایـران گـواه است کـه مـردم ایـن سرزمین عموماً به جنگ با همسایگان اشتغال داشتند و کمتر دوره‌ای از صـلح و آرامش برخوردار بودند.

مردم ایران بیشترین تعداد جنگها را در میان همسایگان، چه در دوران پیش از اسلام و چه بعد از آن، با همسایه غربی خود داشته‌اند. جـنگهای مکـرر ایـران و امپراتوری رم شرقی در پیش از اسلام و صدمه‌هایی که به مردم و کشور ایران وارد آمد نسلهای زیادی از مردم کشور ما را با مرارتها و آوارگیها روبه‌رو ساخت. پس از اسلام، و بعد از آنکه دولت عثمانی عملاً در آخرین سال قرن سـیزدهم مـیلادی ـ ۱۲۹۹ م.ـ با حکومت غازی سلطان عثمان در همسایگی غربی ایران تشکـیل شد، به‌ویژه بعد از آنکه سلطان عثمانی، سلطان محمد دوم ملقب به فاتح در ۲۹ مه ۱۴۵۳ کنستانتی نوپل ـ استانبول فعلی ـ پایتخت امپراتـوری بـیزانس را مسـخر ساخت، ایران بار دیگر با دولت قدرتمندی کـه آزمـندی کشـورگشایی داشت در سمت مغرب همسایه گردید.

پیش از اسلام، به‌جز دوره کوتاه اسکندر و سلوکیان، در طول یازده سده فقط چهار دودمان پادشاهی: مادها، هخامنشیان، پارتیان (اشکانیان) و ساسانیان بر ایران حکومت کردند. ولی بعد از اسلام، کشور به‌تدریج به پاره‌هایی تقسیم شد و بر هر پاره‌ای امیری فرمان راند. امیران به ستیز با یکدیگر برخاستند و ایرانی در برابر ایرانی قرار گرفت و به کشتار یکدیگر پرداخت. پس از ۸۵۰ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی که اعراب، ترکان و مغولان بر ایران مستولی بودند، و سپس امیرانی در هر گوشه‌ای لوای استقلال برافراشتند، ایران دارای وحدت گردید. شاه اسماعیل اول بنیانگذار دودمان صفویان با جنگهایی که با امیران محلی کرد و دلاوریهایی که ابراز داشت پاره‌های سرزمین ایران را به یکدیگر متصل نمود و وحدت ایران را تحقق بخشید. احساسی که امروز از استقلال و وحدت ایران در میان ما وجود دارد ارمغانی است که پیش از پانصد سال قبل شاه اسماعیل اول به مردم این سرزمین اهدا کرده است.

شاه اسماعیل از نخستین روز پادشاهی، مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و آن را ملازم با دشمنی با سنیان و لعن به مقدسان مذهبی آنان نمود. از سوی دیگر، سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی در ۹۲۳ هـ. موفق به تسخیر مکه و مدینه گردید و آخرین خلیفه اسلام به‌نام المتوکل علی‌الله محمدبن یعقوب معروف به المتوکل ثالث را از مقام خلافت بر مسلمانان برانداخت و آن مقام را به خود اختصاص داد. او خود را رسماً خلیفه مسلمانان و امیرالمومنین خواند، لقبی که از زمان عمر خلیفه دوم لقب خلیفه‌های اسلامی گردیده بود. از آن پس، شاهان عثمانی با ادعای داشتن عنوان خلیفه مسلمانان، افزون بر تمایلات کشورگشایی، به دستاویز حفظ دین مبین اسلام، با ایران شیعه به دشمنی کینه‌توزانه برخاستند.

شاهان عثمانی و ترکان سنی، ایرانیان را رافضی ـ از دین برگشته ـ پنداشتند و وظیفه مذهبی خود را در سرکوبی آنان، تصرف این سرزمین و برانداختن مذهب شیعه از این کشور دانستند. ترکان عثمانی با عیسویان اروپا به‌عنوان جهاد و رواج دین اسلام نبردها کردند و بسیاری از آنان را کشتند و اسیر گرفتند. آنان کلیساهای

عیسویان را ویران نمودند و یا تبدیل به مسجد کردند. با چنین دشمنی نسبت به عیسویان، شیخ‌الاسلام استانبول فتوا داد که قتل یک شیعه ثواب کشتن هفتاد عیسوی دارد. این فتوا شدت و عمق دشمنی کینه‌توزانه سنیان عثمانی را با ایرانیان شیعه آشکار می‌دارد.

اختلاف مذهبی، افزون بر تمایلات کشورگشایی، بهانه معمول و عمومی شاهان عثمانی برای جنگ با ایران و مردم ایران بود. سلطان سلیم اول در ۲ رجب ۹۲۰ هـ. (۲۳ اوت ۱۵۱۴) در دشت چالدران نزدیک خوی با شاه اسماعیل اول به نبرد پرداخت و او را شکست داد، ولی موفق به تسخیر ایران و یا بخشی از آن نگردید. او در تدارک حمله دیگری به ایران بود که مرگ به او فرصت نداد و او پس از هشت سال پادشاهی در ۸ شوال ۹۲۶ هـ. (۲۲ سپتامبر ۱۵۲۰) درگذشت. با مرگ او اختلاف عثمانی با ایران پایان نگرفت و شدت یافت. پسرش سلطان سلیمان اول چهار بار به ایران حمله کرد و سرزمین عراق فعلی را که زیر استیلای ایران قرار داشت تصرف نمود. جنگها و اختلافهای ایران و عثمانی از زمان جنگ چالدران در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ تا پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ و کمیسیون تحدید حدود مرزی ۱۹۱۴ به مدت ۴۰۰ سال ادامه داشت.

پس از جنگ جهانی اول و شکست دولت عثمانی از انگلستان و متفقان آن، دودمان عثمانی برافتاد و دولت جمهوری ترکیه به‌جای آن اداره امور کشور را به‌دست گرفت. ولی کشورهای فاتح، به‌ویژه انگلستان و فرانسه بخش بزرگی از متصرفات عثمانی را زیر استیلای خود قرار دادند. دولت انگلستان برای تأمین منافع گوناگون خود در منطقه خلیج فارس، در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) کشوری به‌نام عراق به‌وجود آورد. از آن تاریخ، کشور نوبنیاد عراق میراث‌دار عثمانی و همسایه غربی ایران شد و مزاحمتها به گونه دیگری ادامه یافت. عراق از ابتدای تاسیس تا سرنگونی صدام و برافتادن حاکمیت حزب بعث عموماً همسایه مزاحمی برای ایران بود و دشواریهای مکرر به‌وجود آورد. پس از حاکمیت حزب بعث بر عراق در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸، رابطه‌های ایران و عراق به تیرگی شدید گرایید و پس از بسیاری رویدادها، سرانجام صدام ناگزیر به امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره

شد. قرارداد الجزیره که جامع‌ترین و مهمترین قراردادی است که در طول سده‌ها میان ایران و همسایه غربی آن ـ درگذشته عثمانی و سپس عراق ـ به امضا رسیده، با پیش‌بینیهای دقیقی که در آن به عمل آمده است صلح و آرامش را بین دو کشور ایران و عراق برقرار نمود.

با پیروزی انقلاب ایران، رابطه‌های دو کشور پس از اندک مدتی بار دیگر به تیرگی گرایید. لغو قرارداد الجزیره و حمله تجاوزکارانه صدام به ایـران، اوج رفـتار خصومت‌آمیز او و حزب بعث نسبت به ایران است. صدام در شرایطی که گـمان داشت قدرت گذشته ارتش ایران کاهش یافته است و ایران توانایی ایستادگی در برابر حمله سپاهیان مجهز او را ندارد به ایران حمله کرد و می‌پنداشت که پیروزی برق‌آسا به‌دست می‌آورد.

تاریخ ورق دیگری خورد و صفهای پایان‌ناپذیر مردم ایران را که سیل‌آسا از همهٔ نقاط ایران به‌سوی جبهه‌ها سرازیر شده بودند به درخشندگی تـصویر نـمود. مردم ایران بدون آموزش لازم نظامی، و بـا اراده استوار، دوش بـه دوش ارتش و پاسداران، با مهاجمان عراقی به نبرد پرداختند؛ نیروهای ایران آنان را از پیشروی بیشتر باز داشتند و سپس با حمله‌های متقابل آنان را به عقب راندند.

در جنگ هشت ساله عراق و ایران، دولتهای مدعی پایبند بودن به منشور ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل، این واقعیت مکرر تاریخ را به مردم ایران و جهانیان بار دیگر آشکار داشتند که آن دولتها تنها پایبند منافع خود می‌باشند. آنان در جنگ هشت ساله نشان دادند که برای حفظ و تامین آن منافع نه‌تنها منشور ملل متحد و هر اصل حقوق بین‌الملل را گستاخانه نقض می‌کنند، بلکه در جنایتهای پیاپی صدام در موشکباران شهرها، کشتن و زخمی کردن هزاران نفر و ویران کردن خانه‌ها بر سر ساکنان آن، و همچنین در پرتاب بمبهای حاوی گازهای شیمیایی بـر روی مـردم بی‌گناه، کشتن و علیل کردن آنان که کـلیه نـاقض کـنوانسیونهای ژنـو مـی‌باشد بـا بی‌پروایی هراس‌انگیز به نوعی مشارکت می‌نمایند.

دولتهای قدرتمند که بازرگانی دریاها را در دست دارند همواره بر لزوم آزادی عبور و مرور کشتیها در آبهای بین‌المللی که تاکـید حقوق بـین‌المـلل است پـای

می‌فشارند. ولی همین دولتها با سکوت خود موافقت کردند که صدام بخش بزرگی از آبهای بین‌المللی در خلیج فارس را منطقه جنگی اعلام کند و نه‌تنها نفتکشها و کشتیهای بازرگانی ایران و کشورهای بی‌طرف، بلکه کشتیهای بازرگانی و حتی ناوهای جنگی آنان را به سختی آسیب رساند و اعتراض هم نکنند. ولی در همان حال، ایران را به بهانه‌های ناموجه متهم به نقض حقوق دریاها در آبهای بین‌المللی نمایند و به آن آسیبهای جدی وارد آورند.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که حق و عدالت در آن راه ندارد و زور همچنان حاکم بر رابطه‌های بین‌المللی است.

در این کتاب، سرزمین فعلی عراق ازگذشته دور، و بعد در رابطه‌های ایران و عثمانی و ایران و عراق تا سرنگونی صدام و پایان گرفتن حاکمیت حزب بعث بر عراق مورد بررسی قرار می‌گیرد. چون تحصیلات و مطالعاتم در رشته‌های حقوق قضایی و علوم سیاسی است قراردادهای مهم ایران و عثمانی، و سپس ایران و عراق، به‌ویژه قرارداد دوم ارزروم در ۱۸۴۷ و پیامدهای آن و قراردادهای ۱۹۳۷ و ۱۹۷۵ الجزیره، لغو قرارداد الجزیره، انگیزه‌های آن و اثبات بی‌اعتباری لغو قرارداد براساس موازین حقوقی و بین‌المللی به‌گونه مشروح مورد تحلیل واقع می‌شود. در قراردادهای ۱۸۴۷ و ۱۹۳۷ دخالتهای زیانبخش روسیه، به‌ویژه انگلستان علیه تمامیت ارضی ایران و صدمه‌های سنگینی که به ایران وارد آوردند توضیح داده می‌شود.

اعتقاد راسخ دارم که هر فرد ایرانی باید تاریخ ایران را به‌خوبی فراگیرد تا آگاه شود که کشور و مردم ایران زیر فشارهای چندجانبه دولتهای استعماری روسیه، به‌ویژه انگلستان تا چه حد با ذلتها و مرارتها روبه‌رو بوده، و تا چه حد اراضی کشور خود را از دست داده است. این کتاب گوشه کوچکی از اعمال نفوذها، تجاوزها و دخالتهای آنها را در امور داخلی کشور، فقط در محدوده رابطه‌های سرزمین فعلی عراق، در دوران تسلط دودمان عثمانی و سپس تاسیس کشور نوبنیاد عراق با ایران توضیح می‌دهد و همین مقدار تکان‌دهنده و دردانگیز است.

در این کتاب، همچنین تجاوز صدام به ایران و اثبات متجاوز بودن آن به استناد

حقوق بین‌الملل شرح داده می‌شود. توضیح جنگ از لحاظ نظامی مربوط به کارشناسان نظامی است که از حوزه بررسی این کتاب خارج است. در این کتاب، خطوط کلی جنگ، به‌ویژه جنگ شهرها، جنگ نفتکشها و به کار بردن سلاحهای شیمیایی از طرف صدام، جلسه‌های شورای امنیت درباره جنگ عراق و ایران و بی‌پروایی دولتهای عضو دایمی آن شورا در نقض منشور ملل متحد برای حمایت از عراق و آسیب رساندن به ایران توضیح داده می‌شود.

با سرنگونی صدام، عراق مسیر دیگری برپایه آزادی و دموکراسی در پیش گرفته است. کشور عراق در هر حال همسایه غربی ماست و پیوندهای محکم تاریخی، فرهنگی و مذهبی ما را به هم مربوط می‌کند. ما باید بدانیم که با عراق جدید چگونه رابطه‌ای برقرار کنیم. بی‌تردید آگاهی بر آنچه در رابطه‌های گذشته ایران و عراق وجود داشت برای ما راهگشاست و برای اتخاذ سیاستی که منطبق با منافع ملی ما باشد ضروری است. کوشش شده است این کتاب بتواند برای حصول این مقصود مهم مفید واقع شود.

اعتقاد راسخ دارم هیچ دانشی در جهان، چون دانش تاریخ به ملتها برای داشتن سرنوشت بهتر یاری نمی‌رساند. تاریخ به گونه کلی، و تاریخ ایران به گونه اخص، سرشار از درسها و تجربه‌های آموزنده است. شخصیتهایی که تاریخ گذشته ایران را نگاشته‌اند، ضمن آنکه با توجه به فشارهای سنگین نظامهای استبدادی اثرهای گرانقدری برای ما به یادگار گذاشته‌اند که می‌توانند مایه اصلی پژوهش علمی قرارگیرند، ولی به علت شرایط خفقان محیط و یا تمایل به جلب نظر مساعد فرمانروای مستبد، جز در موارد معدود، آن‌گونه که باید قادر و یا متمایل به ابراز عقیده در مورد رویدادها نبوده‌اند. به همین جهت، ضرور است که تاریخ ایران از آغاز تا به امروز دوباره‌نویسی شود تا درسها و تجربه‌های آن که به بهای بس سنگین، با کشته شدن، زخمی شدن و آواره شدن میلیونها کودک، زن و مرد ایرانی در درازای تاریخ به‌دست آمده است با پژوهش و تحلیل علمی از متن رویدادها به‌دست آید. این درسها و تجربه‌ها ما را از دوباره افتادنها رهایی می‌دهد و در انتخاب راهی که به تعالی و پیشرفت کشور و بهروزی مردم بینجامد کمک مؤثر می‌نماید.

با اعتقاد به اهمیت تاریخ و تأثیر مستقیم تجربه‌های آن در بهبود سرنوشت کشور و مردم، کتاب حاضر به‌گونه‌ای تدوین شده است که نه‌تنها برای پژوهشگران مفید واقع شود، بلکه برای عموم کسانی که به مطالعه تاریخ علاقه دارند، به‌ویژه برای جوانان که امید مسلم امروز و فردای کشور می‌باشند آگاهی‌دهنده و راهنما باشد. بدین‌سبب، دقت بسیار رفته است که سبک نگارش روان و ساده و به دور از هرگونه تکلف لفظی باشد.

ما باید تاریخ خود را بدانیم. از سوی دیگر، ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که به یمن انقلاب صنعتی دوم، توسعه روزافزون ارتباطات و آسان بودن دسترسی به اطلاعات، جهان ما دهکده کوچکی شده است که پیوسته کوچکتر می‌شود و همگان از بسیاری امور آن در هر نقطه جهان در هر لحظه‌ای آگاه می‌شوند. عصر ما، عصر آگاهیهاست. در زمانه ما رابطه‌های کشورها، به‌ویژه با همسایگان با توجه به روند جهانی شدن و شتاب فزاینده آن ابعاد وسیع‌تر و گوناگون یافته است و کشورهای همسایه برای افزایش تواناییها در رویارویی با شرایط متغیر و پیچیده زمان ما به تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای روی آورده‌اند.

در چنین زمانه‌ای، ما مردم ایران باید کشورهای همسایه خود را به‌خوبی بشناسیم و از تاریخ گذشته و اوضاع کنونی آن آگاه باشیم. این آگاهیها، تواناییهای ما را افزون می‌کند و توانایی برخاسته از دانایی به ما کمک می‌نماید که با برقراری رابطه‌های دوستانه با کشورهای همسایه، از وجود آنها در جهت منافع ملی خود به بهترین نحو ممکن استفاده نماییم.

فصل اول

ایران و عثمانی تا تشکیل کشور عراق

فشرده‌ای از گذشته دور عراق

سرزمینی که امروز کشور جمهوری عراق نامیده می‌شود از ۵۳۹ پیش از میلاد که کوروش کبیر بابل را فتح کرد تا فتح تیسفون (مدائن) در صفر شانزدهمین سال هجرت [۱] (اوت ۶۳۸ م.)، در تمام دوران دودمانهای هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان ـ به‌جز دوره کوتاه حکومت سلوکیها ـ به مدت حدود یازده سده جزء اراضی امپراتوری ایران محسوب می‌شده است. سرزمین ایران در روزگار پیش از اسلام «ایرانشهر» و سرزمین کنونی عراق در دوران ساسانیان که تیسفون پایتخت آن دودمان در آن قرار داشت «دل ایرانشهر» نامیده می‌شد. [۲] در آن روزگاران، مردم آن سرزمین عرب نبودند و زبان آنان نیز عربی نبود. [۳] نام عراق درگذشته دور به قسمت جنوبی عراق اطلاق می‌شد و نام بخش شمالی آن در کتابهای نویسندگان عرب جزیره بود. بخش جنوبی در دوران ساسانیان «میان‌رودان» نامیده می‌شد و رومیان و عربها همان نام را به ترتیب Mesopotomia [۴] و بین‌النهرین ترجمه کردند. [۵]

سرزمین کنونی عراق را از نخستین سالهای «فتوحات عربی اسلامی» [۶] سواد [۷]

می‌نامیدند. ابن خردادبه کتاب «المسالک والممالک» را که در نیمه اول قرن سوم هجری تألیف کرده است و «نخستین کتاب عربی اسلامی»[۸] در دانش جغرافیا به‌شمار می‌رود با عنوان «السواد» آغاز کرده است. او می‌نویسد کتاب را «با ذکر سواد آغاز می‌کنیم، زیرا پادشاهان ایران آن را دل ایرانشهر می‌نامیدند.[۹]» هنوز اثر تاریخی ایوان کسری در آن کشور که نشان از شکوه و عظمت کاخ شاهان ساسانی در تیسفون دارد توجه و تحسین بینندگان را به خود جلب می‌کند.

در مورد نام عراق و اطلاق آن بر سرزمین خاص، هرتسفلد باستان‌شناس برجسته می‌نویسد «عراق معرب «ایراگ» فارسی است و ایراگ به معنی سرزمین پست یا جنوبی است. در دوره ساسانی قسمت جنوبی عراق [کنونی] را از حد واسط تا خلیج فارس به‌نام «ایراگ» می‌خواندند.[۱۰] در کتاب «المسالک والممالک» ابن خردادبه در چند جا نام عراق به‌کار رفته و در تمام آن موارد منظور از آن «ایران و یا ایرانشهر»[۱۱] بوده است.

بعد از تسلط عرب بر ایران، سرزمین کنونی عراق، همچنان موقعیت برجسته خود را مانند زمان ساسانیان حفظ کرد. ابتدا بصره و سپس کوفه مرکز خلافت اسلامی گردید. پس از خلیفه‌های راشدین[۱۲] خلافت مسلمانان در اختیار معاویه پسر ابوسفیان بنیانگذار دودمان امویان قرار گرفت و دمشق مرکز خلاقت اسلامی گردید. امویان برخلاف نظر پیامبر اسلام که تاکید کرده بود «انما المومنون اخوه» ـ همانا مومنان، پیروان اسلام، برادران یکدیگرند ـ با ایرانیان که مسلمان شده بودند رفتاری تحقیرآمیز و کینه‌توزانه داشتند. ایرانیان نیز که متوجه تعارض بین شعارهای اسلام و عمل حاکمان عرب گردیدند با امویان به مبارزه برخاستند. پس از چند سال جنگ، سیاه جامگان[۱۳] خراسان، سربازان ابومسلم خراسانی، سپاه عرب را در نهاوند شکست دادند. مروان ثانی معروف به مروان حمار آخرین خلیفه اموی (۱۳۲ ـ ۱۲۶ هـ، ۷۵۰ ـ ۷۴۴ م.) برای آخرین بار نیروی عظیمی برای مقابله با سیاه جامگان خراسان فراهم آورد. در نبردی که در کنار رود زاب بزرگ در ناحیه موصل میان آنان درگرفت مروان به سختی شکست خورد و با شکست او دودمان امویان سرنگون گردید.[۱۴] سیاه جامگان خراسان با پیروزی خود «شکست قادسیه را

که صد سالی پیش بر نیاکانشان وارد شده بود در کنار زاب تلافی کردند.[۱۵]»

ابومسلم سردار دلاور ایرانی، با وجود تواناییها و لیاقتهایی که داشت از این فرصت تاریخی استفاده نکرد. او خود را فرمانروای ایران اعلام نداشت و ایران و ایرانی را با حفظ دین اسلام از زیر سلطه بیگانه رهایی نداد. او که مسلمان متعصبی بود عقیده داشت که خلافت خاص خاندان پیامبر اسلام است و به پیروی از این عقیده، ابتدا «بیعت خلافت را به امام ششم امامیه [جعفربن محمد ملقب به امام جعفر صادق (ع)] در مدینه عرضه داشت. وی جداً ردکرد و گفت «تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست.[۱۶]» او سپس با ابوالعباس عبدالله ملقب به ابوسفاح ــ به معنای خونریز ــ که از فرزندان عباس عم پیامبر اسلام بود بیعت کرد. ابوسفاح در ۱۳۲ هـ. (۷۵۰ م.) به تخت خلافت مسلمانان نشست و دودمان عباسیان را بنیاد نهاد.

پس از مرگ او در ۱۳۵ هـ. برادرش ابوجعفر منصور دوانیقی خلیفه مسلمانان و امیرالمومنین[۱۷] گردید. او که مانند عموم فرمانروایان مستبد بدون توجه به اصول اخلاقی تنها به حفظ قدرت می‌اندیشید، وجود ابومسلم را که قدرت و محبوبیت بسیار در میان ایرانیان داشت تهدیدی برای قدرت خلافت پنداشت. او پیش از رسیدن به مقام خلافت به برادرش ابوسفاح «اشارت کرد که ابومسلم را به قتل برساند. لیکن سفاح به این کار تن در نداد و گفت با این همه خدمات شایانی که ابومسلم در دولت ما کرده چگونه من به این کار اقدام کنم.[۱۸]» او اضافه کرد «اگر ما قصد او کنیم مردمان عراق و خراسان قصد ما کنند و بر ما بیرون آیند.[۱۹]» ولی منصور دوانیقی که تحمل قدرت و شهرت ابومسلم را نداشت و مصمم به قتل او بود چون از جنگ با او می‌هراسید او را به نزد خویش خواند. او به ابومسلم نوشت «من می‌خواهم درباره بعضی چیزها با تو گفتگو کنم که نمی‌شود نوشت، به این طرف بیاکه توقف تو چندان طول نخواهد کشید.[۲۰]»

ابومسلم که در راه بازگشت از مکه به خراسان بود و به منصور اعتماد نداشت ابتدا به دعوت او اعتنا نکرد و به راه خود ادامه داد. ولی سرانجام فریب خورد و در رومیه مداین[۲۱] ــ که نام عربها بر تیسفون و شهرهای منضم به آن بود ــ به نزد منصور

رفت. او پس از پذیرایی باشکوه از ابومسلم با توهین و تحقیر او را کشت. منصور فرمان داده بود عده‌ای «پشت تختی که عقب سر ابومسلم بود بایستند و دستور داده بود تا وقتی با ابومسلم عتاب می‌کند یا سخن می‌گوید نمودار نشوند و همین که دست به دست زد نمودار شوند وگِردن و هر جای او راکه در دسترس بود با شمشیر بزنند.[۲۲]» منصور پس از بدحرفیها و تحقیرها دستها را بر هم زد و مردان آماده با شمشیر به ابومسلم که بدون سلاح بود حمله کردند. پس از نخستین ضربه شمشیر، ابومسلم به خلیفه گفت «ای امیر مومنان مرا برای دشمن خود زنده نگه دار[۲۳]» و او پاسخ داد «کدام دشمن بزرگتر از تو دارم[۲۴]» «پس همچنان که او را [با شمشیر] می‌زدند، [ابومسلم] فریاد زد آه، آیا فریادرسی نیست؟ آیا یاوری نیست؟ تا او را کشتند.[۲۵]»

کشته شدن ابومسلم سردار برجسته ایرانی که به‌جای نشاندن عباسیان بر مسند قدرت، خود می‌توانست قدرت را در دست گیرد و ایران و ایرانی را با حفظ دین اسلام از تسلط عرب رهایی بخشد جای تأمل است. او با اقدام خود به واگذاری قدرت به عباسیان موجب گردید که ایران و ایرانی از ۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ. که هلاکوخان مغول آن دودمان را برانداخت، به مدت ۵۲۴ سال زیر تابعیت خلیفه‌های بیدادگر عرب که به ایرانی تحقیرها و ستمها روا داشتند قرارگیرد و زجر اطاعت مستبدان بیگانه را تحمل کند. ابومسلم گمان داشت چون به قدرت رسیدن عباسیان مدیون دلاوریها و تلاشهای اوست و او «دولتشان را به‌پا داشته و از دشمنانشان[۲۶]» انتقام گرفته است، آنان پاس زحمتهای او را خواهند داشت. او به کیفر ساده‌اندیشی و عدم درک ماهیت و الزامات قدرت استبدادی رسید. ابومسلم از موهبت واقع‌بینی به دور بود تا دریابد قدرت و الزامات آن به ندرت خود را در چهارچوب اخلاق مقید می‌سازد. قدرت و حفظ آن که به‌گواهی تاریخ نیرومندترین جاذبه بشری شناخته شده است دیواره‌های اخلاق را با بی‌پروایی در هم می‌شکافد و راه خود را در جهت رعایت مصلحت خویش انتخاب می‌کند.

کشته شدن ابومسلم در ۲۵ شعبان ۱۳۷ هـ. (۱۳ فوریه ۷۳۵ م.)، درس مکرر تاریخ را بازگو می‌کند که قدرت کمتر پایبند اخلاق است و شناخت و پی بردن به

چگونگی رابطه با آن باید براساس واقع‌بینی و دوراندیشی به عمل آید. هنگامی که عباسیان به کمک ابومسلم به قدرت رسیدند، علویان نیرومندترین رقیب خلیفه‌های عباسی برای برانداختن آنان و به‌دست گرفتن قدرت خلافت بودند. آنان از اولاد علی (ع) داماد و پسر عم پیغمبر و بیش از عباسیان که از فرزندان عباس عم آن حضرت بودند به پیامبر اسلام رابطه خویشاوندی نزدیک داشتند و خود را بیش از آنان در خور نشستن بر مسند خلافت مسلمانان می‌دانستند. در زمان منصور خلیفه دوم عباسی و کشنده ابومسلم، محمد و ابراهیم پسران عبدالله فرزند امام حسن (ع) ـ از علویان ـ دعوی خلافت کردند و مردم را پنهانی به‌سوی خویش فراخواندند. عبدالجباربن عبدالرحمن والی خراسان گزارش فعالیت آنان را برای دعوت مردم به هواخواهی خود و حفظ اصول و موازین اسلام به منصور داد و او به وی دستور داد «هر کجا از ایشان بیابی همه را بگیر و بکش و یله[۲۷] مکن از ایشان اندر خراسان یکی سر برآورد و یا بر زمین بماند.[۲۸]»

بغداد پایتخت خلیفه‌های عباسی

منصور ده بغداد[۲۹] در نزدیک تیسفون را برای پایتخت حکومت عباسیان انتخاب کرد و در ۱۴۵ هـ. به احداث بناها در آن پرداخت. کار آماده ساختن بغداد چهار سال طول کشید. او ابتدا «مصمم شد طاق کسری را خراب نموده، سنگ و آجر آن را در بنای شهر جدید به کار برد. خالد برمکی وزیر ایرانی او هر چه سعی کرد خلیفه را از این تصمیم وحشیانه باز دارد موثر واقع نشد. اما چون به خراب کردن طاق شروع کردند و معلوم شد که خرج و زحمت خراب کردن آن از ساختن و تهیه کردن آجر و سنگ بیشتر است از خراب کردن طاق منصرف شد.[۳۰]»

بغداد از آن پس، به سرعت گسترش و شهرت یافت و مورد توجه دانشمندان قرارگرفت. روی آوردن دانشمندان به آن شهر و پیشرفت دانش در پایتخت عباسیان به‌جایی رسید که بغداد در آن روزگاران «از بسیاری جهات از اروپای آن زمان جز اسپانیا، از لحاظ هنر کشورداری و حکومت و بازرگانی و توسعه علوم پیش بود.[۳۱]» وجود قدرت فرمانروایی در دست خلیفه‌های عرب، ثروت سرشار و موثر بودن

حمایت آنان از دانشمندان، گسترده بودن دامنه متصرفات عباسیان، کوشش برای از میان بردن هویت نژادی قومهای تابع و عرب کردن آنها، رواج زبان عربی در آنها، به‌ویژه با بهره‌مندی از قرآن که به زبان عربی بود برای تحکیم پایه‌های گسترش زبان عربی در میان قومهای تابع، یک نتیجه قهری به بار آورد و بسیاری از دانشمندان قومهای تابع کتاب خود را به زبان عربی نوشتند. با آنکه ایران از جهتهای گوناگون مورد توجه خاص خلیفه‌های عباسی بود با وجود آن، تنها کشوری بود که مردم آن عرب نشدند و زبان آنان عربی نگردید. ولی بسیاری از دانشمندان آن چون ابن‌سینا و زکریا رازی کتابهای خود را به زبان عربی نوشتند و این امر متقابلاً در رسمیت یافتن زبان عربی و رواج گسترده آن نقش موثر ایفا کرد.

شکوه و جلال دربار خلیفه‌های عباسی و شهرت بغداد تا زمان حمله مغولان پا برجا ماند.[۳۲] هلاکوخان مغول به بغداد حمله کرد و آن را به تصرف درآورد و خلیفه مستعصم را دستگیر کرد. او که مانند ابومسلم[۳۳] نمی‌اندیشید و به علت پایبند نبودن به دین اسلام و حتی نپرستیدن خدای یگانه به خلیفه و مقام خلافت اعتنایی نداشت، مستعصم آخرین خلیفه عباسی را به درستی به‌عنوان مدعی قدرت تلقی کرد و او را در ۲۴ صفر ۶۵۶ هـ. (۲۹ فوریه ۱۲۵۸ م.) به قتل رساند. با کشته شدن مستعصم دودمان عباسیان برافتاد و به دوران حکومت طولانی آن دودمان پایان داده شد.

مغولان طبق معمول خود که پس از فتح هر شهر مردم آن را قتل عام می‌کردند به کشتار مردم بغداد پرداختند و شهر را نیز ویران کردند. از آن پس، بغداد هرگز شهرت و اعتبار گذشته را باز نیافت و مرکز قدرت از آن شهر عرب، به شهرهای ایران، مراغه، تبریز و سلطانیه منتقل گردید. با سرنگونی دودمان عباسیان، میان‌رودان (بین‌النهرین) و بغداد اعتبار سیاسی و فرهنگی خود را از دست داد و ایران و شهرهای آن، جای آنها را گرفت.

میان‌رودان در تصرف ایران و عثمانی

پس از به قدرت رسیدن ترکان عثمانی در آغاز سده چهاردهم میلادی و تسلط

تدریجی آنان بر آسیای صغیر ــ ترکیه امروز ــ سرزمین میان‌رودان که همسایه آن بود به جهت دیگری مورد توجه قرار گرفت. شاه اسماعیل اول بنیانگذار دودمان صفویان در ۹۰۷ هـ. (۱۵۰۱ م.) در تبریز به تخت پادشاهی نشست. او از نخستین روز پادشاهی، مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد و سیاست ضد تسنن و کشتن سنیان را در پیش گرفت. او در ۲۵ جمادی‌الثانی ۹۱۴ هـ. (۱۴ اکتبر ۱۵۰۸ م.) بغداد را تصرف کرد. از آن پس، بغداد و میان‌رودان مورد منازعه ایران و عثمانی قرار گرفت. سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی (۹۲۶ــ۹۱۸ هـ.؛ ۱۵۲۰ ــ ۱۵۱۲ م.) که در مذهب تسنن تعصب داشت به جنگ با شاه اسماعیل اول پرداخت و او را در ۲ رجب ۹۲۰ هـ. (۲۳ اوت ۱۵۱۴ م.) در نبرد چالدران[۳۴] شکست داد. او سپس مصر را در ۹۲۲ هـ. به تصرف درآورد و در ۹۲۳ هـ. بر مکه و مدینه استیلا یافت. سلطان سلیم، آخرین خلیفه مصر به‌نام المتوکل علی الله محمدبن یعقوب معروف به المتوکل ثالث را از مقام خلافت برانداخت و مقام خلافت بر مسلمانان را به خود اختصاص داد. از آن پس او و سایر شاهان عثمانی خود را خلیفه مسلمانان و امیرالمومنین خواندند.

عنوان بالا که درگذشته خاص خاندان پیامبر اسلام و اکنون به شاهان عثمانی تعلق گرفته بود دستاویزی در اختیار آنان گذاشت تا روحیه کشورگشایی خود را زیر پوشش آن قرار دهند و به‌عنوان دفاع از دین اسلام و رواج آن که وظیفه خود می‌دانستند ــ و از نظر آنان فقط مذهب تسنن بود ــ به کشورهای غیر مسلمان حمله نمایند. آنان با مذهب شیعه دوازده امامی که آن را بدعت و ارتداد تلقی می‌کردند و شیعیان را رافضی ــ از دین برگشته ــ می‌نامیدند بیش از مذهب مسیح و عیسویان دشمنی می‌ورزیدند. مفتی استانبول فتوا داده بود که قتل یک شیعه ثواب قتل هفتاد عیسوی دارد. با چنین باور مذهبی روشن است که همسایگان سنی ایران در غرب و شرق آن ــ ترکان عثمانی و ازبکان ــ با چه احساس کینه‌توزانه‌ای به ایران حمله‌ها کردند و ایرانیان را با بی‌رحمی به قتل رساندند.

سلطان سلیم اول در تدارک گردآوری سپاه برای حمله مجدد به ایران بود که اجل مهلتش نداد و پس از هشت سال پادشاهی در ۸ شوال ۹۲۶ هـ. (۲۲ سپتامبر

۱۵۲۰ م.) درگذشت. پسرش سلطان سلیمان اول که قدرت دولت عثمانی را به اوج رساند چهار بار در زمان شاه تهماسب اول پسر شاه اسماعیل اول به ایران حمله کرد. او در حمله اول بغداد را در ۲۴ جمادی‌الاول ۹۴۱ هـ. (اول دسامبر ۱۵۳۴) تصرف کرد و به سراسر میان‌رودان استیلا یافت. ولی حمله‌های بعدی او با دلاوریها و تدبیرهای جنگی شاه تهماسب اول بی‌نتیجه ماند و قدرت شاه تهماسب به جایی رسید که به‌عنوان نخستین فرمانروا به خاک اصلی عثمانی حمله برد و بعضی از شهرهای آن را به آتش کشید و غارت نمود. او به باز پس گرفتن بغداد توفیق نیافت و با پیمان صلح آماسیه که در ۸ رجب ۹۶۲ هـ. (۲۹ مه ۱۵۵۵) بین او و سلطان سلیمان بسته شد بغداد و میان‌رودان در تصرف عثمانی باقی ماند.[۳۵]

شاه عباس برای بیرون راندن ترکان عثمانی از اراضی ایران که در سالهای پادشاهی پدرش شاه محمد خدابنده به تصرف عثمانیان درآمده بود با آنان به نبرد پرداخت و کلیه آن اراضی را پس گرفت. او به آن اکتفا نکرد و در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۰۳۳ هـ. (۱۴ ژانویه ۱۶۲۴) بغداد را به تصرف در آورد. ولی اندکی بعد، سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی در زمان پادشاهی شاه صفی نوه و جانشین شاه عباس آن را در ۱۷ شعبان ۱۰۴۸ هـ. (۲۴ دسامبر ۱۶۳۸) به تصرف درآورد. با پیمان صلح زهاب که در ۱۴ محرم ۱۰۴۹ (۱۷ مه ۱۶۳۹) بین ایران و عثمانی بسته شد بغداد و میان‌رودان در تصرف عثمانی قرار گرفت. از آن تاریخ جز مدت سه سال ۱۱۹۳ ـ ۱۱۹۰ هـ. (۱۷۷۹ ـ ۱۷۷۶) که صادق‌خان برادر کریم‌خان زند بصره را در تصرف داشت بغداد و میان‌رودان تا جنگ جهانی اول زیر تسلط عثمانی قرار داشت.

عثمانی و انگیزه‌های انگلستان و روسیه برای نفوذ در ایران

تاریخ اختلافهای ایران و عثمانی از نخستین سالهای سده ۱۹ میلادی با تاریخ رابطه‌های ایران با انگلستان و روسیه ارتباط ناگسستنی دارد. چون هر دو دولت قدرتمند استعماری با نفوذ در دربار ایران در رابطه‌های دو کشور ایران و عثمانی تاثیرگذار بودند، اندکی درباره رابطه آنها و همچنین فرانسه با ایران که مدت کوتاهی

در دربار ایران نفوذ به‌هم رساند و با اتحاد با ایران و عثمانی قصد انجام برنامه‌ای علیه انگلستان داشت توضیح کوتاهی داده می‌شود.

کشور انگلستان از چند جزیره در شمال غربی اروپا تشکیل یافته است. کل مساحت آنها شامل جزیره بریتانیا که شامل سه بخش اسکاتلند، انگلند و ولز می‌باشد و جزیره‌های ایرلند شمالی، شتلند، هربید و ارکنی بالغ بر ۲۴۴۷۶۰ کیلومترمربع است که کمتر از ۱۵ درصد خاک فعلی ایران می‌باشد. این کشور با آن مساحت قلیل خود، با استفاده از نیروی نظامی و مهمتر، با به کار بردن نیرنگها، رشوه‌ها و تهدیدها آن‌قدر از اراضی ملتهای دیگر را تصاحب کرده بود که در قرن ۱۹ این عبارت گفته می‌شد که «آفتاب در امپراتوری انگلستان غروب نمی‌کند.» زیرا از لحظه‌ای که آفتاب در شرق کره زمین طلوع می‌کرد تا موقعی که در غرب کره زمین غروب می‌نمود نور آن در هر لحظه به قسمتی از متصرفات گسترده آن دولت در قسمتی از کره زمین می‌تابید. با چنین مستعمرات وسیعی، دولت انگلستان در هر منطقه از جهان دارای منافعی بود و به خاطر منافع خود دوستیها می‌کرد، دشمنیها ابراز می‌داشت و در امور داخلی کشورها دخالت می‌نمود. پالمرستون[۳۶] وزیر خارجه و سپس نخست‌وزیر انگلستان در نیمه دوم قرن نوزدهم گفته بود «انگلستان نه دشمنی دایمی دارد و نه دوستی دایمی، فقط منافع دایمی دارد» یعنی آنچه سیاست انگلستان را در زمان معین و در مکان معین شکل می‌دهد و آن را اجرا می‌کند فقط منافع انگلستان می‌باشد.

هندوستان، زرخیزترین مستعمره انگلستان همسایه ایران بود و دولت انگلستان برای مصون داشتن آن از هرگزند احتمالی در تضعیف ایران و جدا کردن بخشهایی از ایران نیرنگها کرد و به تمامیت ارضی ایران تجاوز نمود. عامل مهم دیگری که توجه زیانبار دولت انگلستان را به ایران جِلب می‌نمود موقعیت ایران در خلیج فارس و سپس کشف نفت در ۱۷ اردیبهشت ۱۲۸۷ شمسی (۲۶ مه ۱۹۰۸) در میدان نفتون مسجدسلیمان و سپس درکرکوک عراق در ۲۱ مهر ۱۳۰۶ (۱۳ اکتبر ۱۹۲۷)[۳۷] بود. بدین‌ترتیب، خلیج فارس برای داشتن منابع سرشار نفت که تولید آن در دو کشور ایران و عراق در دست انگلستان بود و برای اهمیت آن دریا در حفظ

هندوستان واجد بیشترین اهمیت برای انگلستان بود. آن دولت برای جلوگیری از نیرومند شدن کشورهای ساحلی خلیج فارس، به‌ویژه ایران و عراق که تهدید احتمالی برای منافع انگلستان می‌گردید اساس سیاست خود را در حوزه خلیج فارس بر تضعیف ایران و عراق گذارد و کوشید با استقرار استیلای سیاسی بر آن کشورها و دخالت در امور داخلی آنها شرایطی به‌وجود آورد که زمامداران آنها ناگزیر به رعایت مقاصد آن دولت و تامین منافع آن گردند.

دولت روسیه که با تصرف اراضی جدید به سرعت بر دامنه قلمرو خود می‌افزود، در شمال به اقیانوس منجمد شمالی و در غرب به دریای بالتیک که بسیاری از ماههای سال یخبندان است محدود می‌گردید. راه آن دولت برای دسترسی به آبهای گرم جز راه طولانی شرق که می‌بایست پس از تصرف سراسر سیبری به اقیانوس آرام می‌رسید، راه جنوب بود، که راهی کوتاه‌تر و مطلوب‌تر بود. در سمت جنوب غربی، راه به دریای سیاه وجود داشت و چون در آغاز سده ۱۹ میلادی دولت عثمانی از لحاظ نظامی مقتدر بود، روسیه در نفوذ به قلمرو آن دولت جانب احتیاط را رعایت می‌کرد. دریای سیاه نیز در واقع دریای آزاد نبود. آن دریا از راه تنگه‌های داردانل و بسفر به دریای مدیترانه می‌پیوست. دریای مدیترانه نیز که در آن موقع هنوز ترعه سوئز حفر نشده بود، فقط پس از پیمودن بسیاری از طول آن، از تنگه جبل‌الطارق در انتهای غربی آن به اقیانوس اطلس راه داشت. ولی خلیج فارس با آبهای گرم آن مستقیماً به اقیانوس هند و دریاهای آزاد ارتباط پیدا می‌کرد و مقاصد دولت روسیه را بهتر تامین می‌نمود. به همین جهت، دولت روسیه از زمان پترکبیر به ایران توجه خاص ابراز داشت و او پس از تصرف دربند و باکو، ولایت گیلان را نیز اشغال کرد. پس از او، ظهور نادرشاه و پیروزیهای پیاپی نظامی او موجب گردید که سربازان روس ناحیه‌های اشغالی را تخلیه کنند.[۳۸] با آشفتگیهای ایران پس ازکشته شدن نادرشاه، روسها فرصت را مغتنم شمردند و راه جنوب را در پیش گرفتند. هدف مقدم آنان گرجستان بود.

رابطه‌های ایران و روسیه، تسلط روسیه بر گرجستان

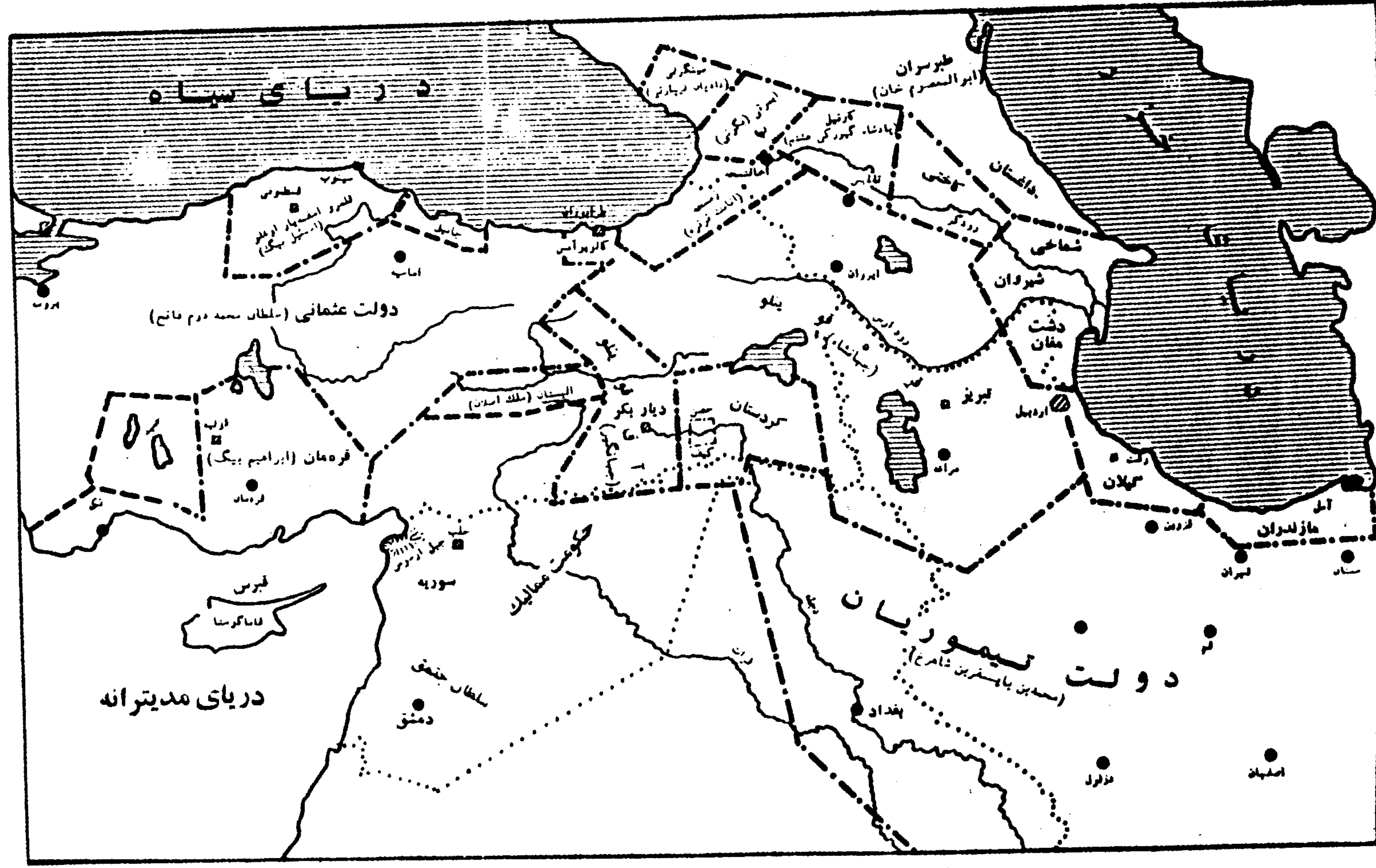
از اواخر سده ۱۸، به‌ویژه از اوایل سده ۱۹ نفوذ دولتهای استعماری و دخالت

آنها در امور داخلی ایران قدرت و شتاب بیشتری گرفت و زیانهای سنگین و جبران‌ناپذیری به ایران عقب‌مانده و ناتوان وارد آورد. گرجستان از زمان صفویان مورد منازعه ایران و عثمانی بود، بخش شرقی آن متعلق به ایران و بخش غربی آن زیر استیلای عثمانی قرار داشت.

گرجیان مانند پیروان اکثر مذهبها نسبت به مذهب خود که مسیحیت بود پایبند و علاقه‌مند به حفظ آن بودند. با آنکه بر اثر سیاست تعصب‌آمیز صفویان در ناگزیر کردن برخی از امیران گرجی، به‌ویژه گرجیان اسیر شده در جنگها به تغییر مذهب، بسیاری از آنان به مذهب شیعه دوازده امامی گرویدند، ولی گرجیان به گونه عام به مذهب مسیح اعتقاد راسخ داشتند. جنگهای مکرر شاهان صفوی، به‌ویژه شاه اسماعیل اول، شاه تهماسب اول و شاه عباس اول با گرجیان و قیامهای مکرر گرجیان علیه شاهان صفوی، افزون بر تمایلات جهانگشایی شاهان صفوی و یا رهایی گرجیان از تسلط ایران و به‌دست آوردن استقلال، ریشه در اختلاف مذهبی داشت. شاهان صفوی عموماً افراد خاندان شاهی گرجستان ـ باگراتی[۳۹] ـ را به حکومت ناحیه‌های زیر تسلط خود می‌گماشتند. حاکمان گرجی ضمن تقدیم پیشکشها و پرداخت خراج سالانه به دربار صفوی، در اداره امور داخلی ناحیه‌های زیر حاکمیت خود استقلال عمل داشتند و گرجیان نیز آزادانه مراسم مذهبی خود را بجا می‌آوردند. «شراب و گوشت حیوانهای حرام گوشت [از جمله خوک] آشکارا در خیابانهای تفلیس فروخته می‌شد[۴۰]» قزلباشان مقیم تفلیس جای کوچکی را به‌عنوان مسجد و برای بجا آوردن فریضه‌های مذهبی بنا کرده بودند. وقتی که مؤذن به اذان گفتن پرداخت، گرجیان که تحمل حضور مذهب بیگانه را نداشتند چنان او را سنگ‌باران کردند که او از بیم جان دیگر جرأت اذان گفتن پیدا نکرد.[۴۱]

از نیمه دوم سده ۱۸، افزون بر دو کشور ایران و عثمانی، روسیه نیز که دامنه متصرفات آن گسترش یافته و به حدود قفقاز رسیده بود به گرجستان چشم دوخت و در صدد نفوذ در آن برآمد. از آن پس، گرجستان عاملی برای ایجاد اختلاف بین ایران و روسیه گردید و رابطه‌های دو کشور بار دیگر به‌سوی تیرگی گرایید.[۴۲]

تهمورث[۴۳] از خاندان باگراتی فرمانروای کارتلی (۱۷۶۲ ـ ۱۷۴۴) و پسرش


دریای سیاه
دریای مدیترانه
دولت عثمانی (سلطان محمد دوم فاتح)
دولت تیموریان
قره‌مان (ابراهیم بیگ)
قره‌مان
دیار بکر
کردستان
تبریز
اردبیل
دشت مغان
شیروان
شماخی
داغستان
طبرسران
گیلان
مازندران
قزوین
تهران
آمل
بغداد
دمشق
سوریه
قبرس
حلب
ایروان
مراغه
اصفهان
حکومت ممالیک
کاتروپراس
اماسیه
پنلو

ایراکلی دوم[44] فرمانروای کاخت (۱۷۹۸ ـ ۱۷۴۴) از ناحیه‌های شرقی گرجستان بودند. ایراکلی نخستین فرمانروای بخشی از گرجستان شرقی است که پس از «یک قرن تسلط مسلمانان[45]» بر آن ناحیه طبق رسوم مسیحیان در کلیسای اعظم سوتیتسخول[46] در مسخته گرجستان تاجگذاری کرد.[47] هر دو فرمانروای گرجی در زمان نادر متابعت از او را پذیرفته بودند و خراج سالانه را پرداخت می‌کردند. پس از کشته شدن نادر در فتح‌آباد قوچان در شب ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ (۲۰ ژوئن ۱۷۴۷) به‌دست سران لشکری خود، اوضاع ایران آشفته گردید و مدعیان جانشینی نادر به نزاع با یکدیگر پرداختند. تهمورث و پسرش ایراکلی از به هم ریختگی اوضاع و عدم وجود قدرت مرکزی در ایران استفاده کردند و بر ناحیه‌های ایروان، نخجوان و گنجه استیلا یافتند و آنها را خراجگذار گرجستان نمودند. پس از مرگ تهمورث در ۱۷۶۲، پسرش ایراکلی دوم خود را پادشاه کارتلی و کاخت نامید. او در جنگهای روسیه و عثمانی ۱۷۶۸ ـ ۱۷۴۴ جانب روسیه را گرفت و با کاترین دوم[48] امپراتریس روسیه رابطه نزدیک برقرار کرد.

ایراکلی که مسیحی و خواهان استقلال بود برای مصون ماندن از تعرض احتمالی حکومت آینده ایران چاره را در نزدیک شدن به حکومت مسیحی روسیه و جلب حمایت آن دانست. کاترین نیز که زیر پوشش دفاع از مسیحیت و حمایت از مسیحیان به کشورگشایی پرداخته بود از آن امر استقبال کرد. ایراکلی در ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ هـ. (۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳) پیمان اتحاد نظامی با امپراتریس روسیه منعقد کرد و خود را زیر حمایت دولت روسیه قرار داد. عامل دیگری که موجب روی آوردن ایراکلی به کاترین دوم گردید عدم توانایی او در دفع حمله‌های پیاپی قبیله‌های لزگی داغستان به گرجستان بود. چون او با کمک خواستن از پادشاهان مسلمان ایران و عثمانی نظر موافق نداشت از دولت مقتدر روسیه کمک خواست و متابعت از آن را پذیرفت. کاترین دوم که مانند عموم فرمانروایان روسیه، به‌ویژه بعد از پتر کبیر، خواهان رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و دسترسی به دریای آزاد بود، تسلط بر گرجستان را برای هجوم به ناحیه‌های قفقاز مانند شروان، شکی، باکو، دربند و گنجه و سپس به‌سوی جنوب ایران مغتنم شمرد و ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ با

انعقاد پیمان ۱۱۹۷ هـ. (۱۷۸۳) ایراکلی را زیر حمایت خود قرار داد.

به موجب پیمان مذکور، روسیه وحدت کاخت و کارتلی را تضمین کرد و تعهد نمود در امور داخلی قلمرو ایراکلی دخالت نکند و ایراکلی و اعقابش پادشاهی بر آن ناحیه را همواره در دست داشته باشند. ایراکلی نیز متابعت از روسیه و زیر حمایت بودن آن را پذیرفت و طبق ماده چهار آن پیمان متعهد گردید اگر نامه یا پیکی از دربار ایران و یا عثمانی به دربار تفلیس برسد ایراکلی موظف می‌باشد مراتب را به دربار روسیه اطلاع دهد و طبق نظر آن دربار پاسخ را ارسال دارد.[۴۹] کاترین برای حمایت از ایراکلی نیرویی به فرماندهی کنت گودویچ [۵۰] برای جلوگیری از حمله لزگیان به گرجستان شرقی اعزام داشت.

پس از پیروزی آقامحمدخان بنیانگذار دودمان قاجار بر مخالفان، او در صدد مطیع ساختن گرجستان برآمد و ایراکلی را به اطاعت از حکومت ایران فراخواند. چون ایراکلی به پشتیبانی حکومت روسیه خود را همچنان تابع آن حکومت اعلام داشت آقامحمدخان بدون آنکه به حکومت روسیه مجال کمک رساندن به ایراکلی دهد در بهار ۱۲۰۹ هـ. (۱۷۹۵) با سپاهی گران به گرجستان حمله کرد.[۵۱] ایراکلی در نبردی که در کریسا نیسی [۵۲] نزدیک تفلیس روی داد شکست یافت و از میدان نبرد گریخت. آقامحمدخان تفلیس پایتخت گرجستان را به تصرف در آورد و به کشتار بی‌رحمانه عیسویان پرداخت. او کلیساها را ویران کرد؛ بسیاری از کشیشان را کشت و ۲۵۰۰۰ نفر از جوانان، زنان و مردان گرجی را به اسارت گرفت.

کاترین دوم در آن زمان توجه خاص به لهستان و تقسیم آن داشت و فرصت کمک‌رساندن به ایراکلی را نداشت. او طبق پیمان سن‌پترزبورگ در ۱۱ رجب ۱۲۰۹ هـ. (۳ ژانویه ۱۷۹۵) برای سومین و آخرین بار موفق به تقسیم لهستان بین روسیه و پروس گردید. از آن سوی، آقامحمدخان پس از تصرف گرجستان برای مطیع ساختن شاهرخ پسر رضاقلی میرزا و نوه نادرشاه که بر خراسان حکومت می‌کرد و همچنین سرکوبی ازبکان که ناحیه‌های خراسان را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند تفلیس را ترک کرد و روانه آن ولایت شد. هنگامی که او دور از گرجستان و قفقاز و در خراسان به‌سر می‌برد کاترین دوم در صدد تسخیر گرجستان و هجوم به

قفقاز برآمد. او در ۱۲۱۰ هـ. (۱۷۹۵) تعداد کثیری سپاهی به فرماندهی والرین زوبف[۵۳] همراه ایراکلی کرد و او به سهولت گرجستان را متصرف شد و ایراکلی بار دیگر بر تفلیس استیلا یافت.

زوبف باگودویچ فرمانده دیگر روس به حمله خود به اراضی ایران ادامه داد و ناحیه‌های دربند، باکو، گنجه و بخشی از تالش را به تصرف درآورد. زوبف که دستور پیشروی داشت با عبور از رود ارس در مغان اردو زد و آذربایجان را مورد تهدید قرار داد. گروه دیگری از سپاهیان روس لنکران را متصرف شدند وگیلان در معرض خطر قرارگرفت. در این هنگام کاترین دوم در ۱۲۱۱ هـ. (۱۷۹۶) درگذشت و پسرش پل اول[۵۴] جانشین او گردید. تزار جدید روس که با توجه به جنگهای طولانی گذشته روسیه با لهستان و عثمانی خواهان آرامش و توجه به امور داخلی بود به زوبف دستور بازگشت به روسیه و ترک خاک ایران را داد.[۵۵] زوبف نیز بدون برخورد با دشواری اراضی متصرفی را تخلیه و به داخل خاک روسیه عقب‌نشینی کرد. بدین‌ترتیب، خطر بزرگی که ایران را تهدید می‌نمود برطرف گردید.

چون تزار روس گرجستان را به حال خود رها کرده بود آقامحمدخان تصمیم گرفت آن ولایت را دوباره به تصرف درآورد. او در شوال ۱۲۱۱ (مارس ۱۷۹۶) که آغاز بهار بود روانه آن ولایت گردید. آقامحمدخان چون در لشکرکشی گذشته موفق به تسخیر قلعه شوشی در قراباغ نگردیده بود ابتدا به‌سوی آن قلعه شتافت. هنگامی که او از اردبیل گذشت نمایندگان مردم شوشی به حضور او رسیدند و اطلاع دادند که چون علیه ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر حاکم قلعه شوشی قیام کرده بودند، او از شوشی به‌سوی داغستان فرارکرد. آقامحمدخان بدون جنگ وارد قلعه شوشی شد و آن را به تصرف درآورد. در آنجا او به دو نفر از ملازمان خود صادق گرجی و خداداد اصفهانی که به نزاع برخاسته بودند خشم گرفت و دستور قتل آنان را داد. او به شفاعت صادق‌خان شقاقی از سرداران معتبر خود وقعی ننهاد و چون شب جمعه بود اجرای حکم قتل را به شنبه موکول ساخت. آن دو نفر که با آگاهی از بی‌رحمی آقامحمدخان یقین به کشته شدن خود داشتند، باکمک عباس مازندرانی که او نیز مانند خداداد، فراش خلوت شاه قاجار بود در نیمه شب ۲۱ ذیحجه

۱۲۱۱ هـ. او را به قتل رساندند. ماده تاریخ مرگ او «تاریخ» است.[۵۶]

کشته شدن ناگهانی آقامحمدخان، پادشاهی برادرزاده‌اش، فتحعلی‌خان پسر حسینقلی‌خان که نام پدربزرگ آقامحمدخان را داشت و به همین جهت وی او را باباخان صدا می‌کرد و به‌نام فتحعلیشاه تاج شاهی بر سر نهاد، باگرفتاریهای سالهای نخستین پادشاهی او در سرکوبی مدعیان پادشاهی و سرکشان داخلی، پل اول تزار روس راکه درگذشته تمایلات صلح‌طلبی و علاقه به برقراری رابطه حسن همجواری با ایران ابراز داشته بود بر آن داشت که سیاست مادرش کاترین دوم را برای رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و دسترسی به دریای آزاد در پیش گیرد و بر گرجستان استیلا یابد. با مرگ ایراکلی در ۱۲۱۳ هـ. (۱۷۹۸ م.) پسرش گرگین[۵۷] با تایید تزار روس به‌جای وی نشست. فرزند دیگر ایراکلی به‌نام الکساندر که داعیه جانشینی پدر داشت و بر جان خود نیز بیمناک بود و در ایران به‌نام اسکندر نامیده می‌شد به نزد فتحعلیشاه رفت و به او پناهنده گردید.

در زمان گرگین‌خان لزگیهای داغستان به شدت حمله‌های خود به گرجستان افزودند و شهرها و روستاهای آن را غارت کردند. چون گرگین‌خان قادر به دفع حمله‌های آنان نبود از پل اول تزار روس درخواست کرد که طبق پیمان ۱۷۸۳ با اعزام نیروی نظامی از وی حمایت کند. او پیمان تازه‌ای در ۱۷۹۹ با تزار روس منعقد کرد و به موجب آن حاکمیت روسیه بر گرجستان تحکیم گردید. تزار روس نیرویی به فرماندهی سیسیانف[۵۸] به گرجستان اعزام داشت و او در تفلیس مستقر گردید.[۵۹] گرگین‌خان در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۱ شعبان ۱۲۱۵ هـ.) درگذشت. با آنکه روسیه متعهد شده بود که حکومت گرجستان همواره در دست اعقاب ایراکلی خواهد بود پل اول ۲۱ روز بعد از درگذشت گرگین‌خان طی فرمان مورخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵ هـ.) گرجستان شرقی شامل کاخت و کارتلی را رسماً به روسیه ملحق ساخت. پس از کشته شدن پل اول در اول مارس ۱۸۰۱ (۱۵ شوال ۱۲۱۵ هـ.) جانشین او تزار الکساندر اول نیز طی اعلامیه مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ (۴ جمادی‌الاول ۱۲۱۶ هـ.) اقدام پل اول در الحاق گرجستان شرقی به روسیه را تایید کرد.

الکساندر اول که روحیه جاه‌طلبی و گسترش قلمرو متصرفات خود را داشت در صدد الحاق سراسر گرجستان به روسیه برآمد. در آن زمان سلیمان اول، فرمانروای ایمرتی، بخشی از ناحیه گرجستان غربی بود. او بر اثر فشار روسیه در ۱۸۰۳ زیر حمایت تزار روس قرارگرفت و در ۱۸۱۰ ناگزیر به فرار به عثمانی گردید. الکساندر اول به‌تدریج مینگرلی، گوری و آبخازی را زیر استیلای خود قرار داد و سراسر گرجستان را ضمیمه امپراتوری روسیه کرد. از آن پس، فرمانروایان محلی گرجستان به گونه قطعی از دایره قدرت دورگردیدند و سرنوشت گرجستان و مردم آن در اختیار روسیه قرار گرفت. شورشهای مختلف گرجیان در نیمه اول سده نوزدهم برای کسب مجدد استقلال و رهایی از تسلط بیگانه به‌جایی نرسید و گرجستان به‌عنوان بخشی از قلمرو امپراتوری روسیه همچنان باقی ماند.

الحاق گرجستان به امپراتوری روسیه یک اثر فوری به همراه داشت. مردم گرجستان از آسیبهای حمله‌های بیگانگان، ازکشته شدن، اسارت زنان و جوانان و از دست دادن دارایی و اموال خود که همواره مورد چپاول مهاجمان قرار می‌گرفت رهایی یافتند. گرجستان امن گردید و مردم در امنیت به‌سر بردند. ولی از سوی دیگر، دولت استعماری روسیه مردم گرجستان را زیر ستمهای فزاینده قرار داد و مالیاتهای سنگینی بر آنان تحمیل کرد. ولی زیانبخش‌ترین سیاست حکومت روسیه از میان بردن زبان و فرهنگ مردم گرجستان بود.[۶۰] سیاست روسی کردن مردم گرجستان و تحمیل زبان و فرهنگ روسی به آنان از قوی‌ترین حربه‌هایی بود که دولت استعماری روسیه برای از بین بردن هویت ملی و فرهنگی مردم گرجستان در پیش گرفت. آن دولت به درستی دریافته بود، برای حفظ و تثبیت سلطه خود بر گرجستان باید آنان را از فرهنگ، به‌ویژه از زبان خود که از نیرومندترین عاملهای همبستگی مردم ناحیه‌های مختلف گرجستان بود بیگانه و دور کند. دولت استعماری روسیه برای تحکیم همه‌جانبه استیلای خود بر گرجستان، با توجه به نفوذی که کلیسا در نیمه اول سده نوزدهم در مردم گرجستان داشت کلیسای گرجستان را منحل ساخت و کلیسای روسی را با رسوم خاص آن و زبان روسی در گرجستان برقرار کرد و یک روسی را به مقام اسقف و رهبری کلیساها در گرجستان گماشت.[۶۱]

آغاز جنگهای روس و ایران

گرجستان شرقی شامل کاخت و کارتیل، از سده‌های گذشته، از زمان صفویان در تصرف ایران بود و ترکان عثمانی با وجود نبردهای مکرر با ایران تنها بر بخش غربی گرجستان شامل ایمرتی و مینگرلی تسلط داشتند. در گذشته گفته شد، الکساندر اول تزار روس ژنرال سیسیانف را به گرجستان اعزام داشت و او در تفلیس مستقر گردید. سیسیانف برای تحکیم استیلای روسیه بر گرجستان و در اجرای سیاست تزار برای تسلط بر ناحیه‌های قفقاز و ساحلهای آن در دریای خزر پیشروی به سوی آن ناحیه‌ها را آغازکرد. او با استفاده از خراجی که حاکم گنجه در دوره کوتاه تسلط ایراکلی دوم بر آن ناحیه به او پرداخت می‌کرد، از جوادخان زیاداغلی حاکم گنجه خواست که خراج گنجه را به وی بپردازد. چون او جواب رد به سیسیانف داد، سردار روس در رمضان ۱۲۱۸ هـ. (دسامبر ۱۸۰۳) به‌سوی گنجه لشکر کشید.

جوادخان باکمک مردم گنجه که عموماً به دفاع از شهر خود در برابر مهاجمان روس برخاسته بودند به سختی پایداری کرد و حمله‌های سپاهیان روس را دفع نمود. سرانجام یکی از فرماندهان جوادخان با همکاری گروهی از ارمنیان گنجه دروازه شهر را به روی لشکریان روس گشود. نبرد درکوچه‌های شهر میان مهاجمان و مدافعان شدت گرفت و طی آن جوادخان کشته شد. سیسیانف که به علت شرکت مردم گنجه در نبرد و همکاری آنان با حاکم گنجه متحمل تلفات سنگین شده بود به کشتار بی‌رحمانه مردم گنجه پرداخت. به دستور او سپاهیان روس بسیاری از مردم گنجه را به قتل رساندند و اموال آنان را غارت کردند. سیسیانف به پیروی از سیاست تزار روس در روسی کردن نقاط متصرفی نام شهر قدیمی گنجه را عوض کرد و آن را الیزابت پول[۶۲] نامید.

فتحعلیشاه که در آن زمان به تثبیت موقعیت خود و دفع مدعیان پادشاهی و سرکشان داخلی توفیق یافته بود خطر را جدی دید و به تدارک جمع‌آوری سپاهیان در چمن سلطانیه پرداخت. عالمان مذهبی نیز که از قتل عام مسلمانان به‌دست روسهای مسیحی برآشفته بودند فتوای جهاد با کافران دادند. فتحعلیشاه فرزند

شجاع و کاردان خود عباس میرزا را به فرماندهی سپاه منصوب کرد و او نیز با سپاهیانی که از تهران و ولایتها جمع شده بودند در ۴ صفر ۱۲۱۹ هـ. از تبریز به‌سوی ایروان رفت و در نزدیک آن شهر اردو زد.

از آن سوی، سیسیانف برای رویارویی با عباس میرزا در ۱۹ ربیع‌الاول ۱۲۱۹ هـ. رهسپار ایروان گردید و در روستای شوره‌گل واقع در میان کلیسای اوچمیاذین و ایروان نبرد سختی بین آنان درگرفت. عباس میرزا با وجود پیروزیهای اولیه به علت قدرت آتش توپخانه روسها ناگزیر به ایروان عقب نشست و روسها قلعه آن را محاصره کردند. فتحعلیشاه پس از آگاهی از محاصره قلعه ایروان از چمن سلطانیه با سپاهیانی که همراه داشت به‌کمک عباس میرزا شتافت. سپاه ایران برای شکستن خط محاصره به نیروی روس حمله کرد. در آن نبرد عباس میرزا پیروز گردید و سپاه روس به طرف تفلیس عقب نشست تا با تجدید نیرو بار دیگر به حمله بپردازد. در نبردهای ۱۲۱۹ هـ. (۱۸۰۴) هیچ یک از دو طرف پیروزی قاطع به‌دست نیاوردند و هر دو طرف کوشیدند خود را برای نبردهای بعدی آماده کنند.

از آن سو، تزار روس تعدادی از ناوهای جنگی را به فرماندهی شفت[۶۳] روانه بندر انزلی کرد تا از آن بندر روانه رشت گردد و تهران را مورد تهدید قرار دهد. چون به علت کم عمق بودن آبهای مرداب انزلی استفاده از ناوهای جنگی برای عبور از مرداب و رسیدن به رشت مقدور نبود شفت سپاهیان خود را از کناره‌های مرداب روانه رشت کرد. مسیر حرکت آنان گل‌آلود و باتلاقی بود. موسی‌خان حاکم رشت تدبیری به‌کار برد و به ظاهر از برابر سپاهیان روس عقب نشست و آنان را به داخل جنگلهای انبوه کشاند و در آنجا به سپاهیان روس حمله کرد. روسها به زحمت و با دادن تلفات سنگین و به‌جای گذاردن تجهیزات جنگی موفق به فرار از آن منطقه و رسیدن به انزلی گردیدند. شفت به شتاب انزلی را به‌سوی باکو ترک کرد و آن شهر را مورد حمله قرار داد. حسینقلی‌خان حاکم باکو با نیروی کمکی که عباس میرزا برای او فرستاده بود به پایداری برخاست. سیسیانف برای کمک به شفت روانه باکو گردید. عباس میرزا برای کمک به حاکم باکو و کاهش فشار بر او تصمیم گرفت از راه اردبیل به سیسیانف حمله کند و بعد او را از دو سو مورد تهدید قرار دهد. سیسیانف

که خطر محاصره را پیش‌بینی کرد با حسینقلی‌خان برای تسلیم باکو رابطه برقرار کرد. او از این فرصت استفاده کرد و سیسیانف را به باکو دعوت نمود. او به باکو رفت و به‌دست ابراهیم‌خان پسر عموی حسینقلی‌خان در ذیقعده ۱۲۲۰ هـ. (فوریه ۱۸۰۶) کشته شد. شفت به‌سوی لِنکران عقب نشست و تزار روس کنت دوگودویچ را به فرماندهی سپاهیان روس در قفقاز برگماشت.

نیروهای ایران و روسیه در ۱۲۲۱ هـ. نیز به نبردهای خود ادامه دادند و روسها موفق گردیدند بعضی از ناحیه‌ها را به تصرف درآورند و ایروان را بار دیگر مورد تهدید قرار دهند. در این هنگام، با رابطه‌ای که فتحعلیشاه با ناپلئون اول برقرار کرده بود، ژنرال گاردان برای آموزش سپاهیان ایران وارد این کشور گردید.

فتحعلیشاه و ناپلئون

در آن زمان پیروزیهای ناپلئون در اروپا و مصر و تمایلات جهانگشایی او موجب نگرانی دولتهای انگلستان و روسیه گردیده و این امر آنها را به یکدیگر نزدیک و در مبارزه علیه ناپلئون متحد نموده بود. فتحعلیشاه برای به‌دست آوردن متحدی که باکمک او بتواند در جنگهایی که با روسیه در جریان داشت پیروزگردد پس از کسب اطلاعاتی از ناپلئون که داود خلیفه ارمنیان اوچ کلیسا در اختیار او گذاشته بود برای نزدیک شدن به او پیشگام گردید و در رمضان ۱۲۱۹ هـ. (دسامبر ۱۸۰۴) نامه‌ای حاکی از تمایل خود به عقد اتحاد با فرانسه از طریق مارشال برون [۶۴] سفیر فرانسه در دربار عثمانی برای ناپلئون ارسال داشت. مارشال برون نامه را به فرانسه ترجمه و برای ناپلئون فرستاد و او در اواخر شوال ۱۲۱۹ هـ. (اواخر ژانویه ۱۸۰۵) نامه را دریافت داشت.

ناپلئون برای از پا درآوردن انگلستان دشمن اصلی خود به درستی متوجه شده بود که باید هندوستان، بزرگترین گنجینه ثروت و منبع مهم تامین قدرت آن کشور را مورد تهدید قرار دهد. او در نظر داشت به هندوستان لشکرکشی نماید و برای انگلستان مزاحمتهای جدی به‌وجود آورد. ناپلئون که قبلاً با عثمانی رابطه دوستانه برقرار کرده بود از پیشگامی فتحعلیشاه در برقراری رابطه استقبال کرد و بی‌درنگ

ژوبر[۶۵] مترجم و منشی خود را در ۷ مه ۱۸۰۵ (۲۳ ذیحجه ۱۲۱۹ ه.)، و با اندک فاصله سرگرد رومیو[۶۶] آجودان خود را به ایران اعزام داشت. او که رابطه دوستی با فتحعلیشاه را برای عبور نیروهایش از خاک ایران به‌سوی هندوستان لازم می‌دانست پس از کسب اطلاعات اولیه درباره ایران که ماموراش ارسال داشته بودند ژوانن[۶۷] و دلابلانش[۶۸] برادرزاده تالیران[۶۹] وزیر خارجه فرانسه و سپس سروان بن‌تان[۷۰] افسر مهندس را که هر یک حامل نامه‌هایی از ناپلئون برای فتحعلیشاه بودند به نزد او فرستاد. بن‌تان طبق دستوری که داشت پس از ورود به ایران به اردوی عباس میرزا که در آن زمان مشغول جنگ با روسها بود رفت. ناپلئون سپس رومان[۷۱] را به‌عنوان نماینده خود به ایران فرستاد و او تا ورود سرتیپ گاردان نماینده ناپلئون در ایران بود.

ناپلئون با وجود نمایندگانی که همراه نامه‌های دوستانه برای فتحعلیشاه اعزام می‌داشت، و با آنکه آگاه بود انگیزه اصلی فتحعلیشاه از پیشگامی در ایجاد رابطه‌های دوستانه با وی برقراری اتحاد نظامی برای نبرد با روسیه بود، و او نیز همواره دشمنی خود را نسبت به روسها ابراز داشته بود به الکساندر اول تزار روس نزدیک شد و با او پیمان دوستی بست. برای روشن شدن سیاست بیگانگان که همواره به منافع خود توجه دارند و در صورتی که منافع آنها اقتضا کرد هر نوع احساس دوستانه و حتی هر نوع تعهد را نادیده می‌گیرند خاطرنشان می‌دارد ناپلئون در نامه مورخ ۱۷ ژانویه ۱۸۰۷ (۸ ذیقعده ۱۲۲۸ ه.) که توسط دلابلانش برای فتحعلیشاه فرستاد او را برای ابراز احساس دوستانه‌اش نسبت به وی «تو» خطاب کرد. او در آن نامه نوشت:

«... من از افکار تو نسبت به خودم و از مساعی متهورانه و پیروزیهای تو بر ضد دولت روسیه مطلع گردیدم. از پیشرفتها و توفیقهای من نیز اطلاع حاصل کن شاید این موفقیتها برای تو منبع الهام اعتماد جدید باشد. من امپراتوری خود را برای استقبال دشمنان خود ترک کردم. لشکریان آنان تارومار شد و در یک حرکت ۵۰۰ فرسنگی، من تمام نواحی را تحت اطاعت خود درآوردم. پروس فتح شد و شکستهای خونین روسها مرا به تو نزدیک کرد. دشمنان من همه جا

مواجه با شکست شده و در حال فرار به آن طرف نیمن[۷۲] رانده شدند و در سرحدات خود که لشکریان من در تعقیب آنان هستند محصور می‌باشند. ورشو آنجاکه من هستم پایتخت یک امپراتوری بزرگی بود که سابقاً روسیه را زیر سلطه خود داشت... تو از جانب خود به دشمنانی که فتوحات من آنان را درکمال ضعف و نومیدی تسلیم می‌کنند به شدت حمله کن. دوباره از آنان گرجستان و تمام ایالتهایی را که جزء امپراتوری بود پس بگیر و دروازه‌های خزر را که مدتها مدخل این ایالتها را حراست و نگهبانی می‌کرد به روی آنان ببند. با اینکه آنان در مشرق و در مغرب زیر فشار قرارگرفته‌اند جرأت کرده‌اند جنگ را بر ضد باب عالی [عثمانی] اعلام کنند. شک نیست که یک قوه نامرئی... می‌خواهد دشمنان را که کورکورانه بر ضد قوای سه دولت مقتدر [فرانسه، ایران و عثمانی] مسلح شده‌اند به انهدام سوق دهد. هر سه مشورت کنیم و یک اتحاد دایمی برقرار سازیم. من برای انعقاد این اتحاد منتظر سفیر تو هستم.»[۷۳]

کمتر نامه‌ای در رابطه‌های دوستانه بین دو زمامدار در سده ۱۹، آن هم از سوی امپراتوری مقتدر، پیروز و بلندآوازه‌ای چون ناپلئون به یک زمامدار شرق مانند نامه بالا نوشته شده است. فتحعلیشاه که زیر فشارهای روسیه و انگلستان قرار داشت و برای مقابله با آنها به حمایت کشور نیرومندی چون فرانسه که با هر دو آنها مخالف بود نیاز داشت تحت تاثیر نامه محبت‌آمیز و اطمینان‌بخش ناپلئون قرار گرفت و به وعده‌های او دل بست.

فتحعلیشاه پس از دریافت چنان نامه امیدوارکننده‌ای از ناپلئون، میرزامحمدرضای قزوینی وزیر فرزندش محمدعلی میرزا دولتشاه را با هدیه‌های گرانبها برای عقد اتحاد نظامی به فرانسه فرستاد و او در اردوگاه فین‌کین‌اشتاین[۷۴] در پروس شرقی به حضور ناپلئون رسید. پیمان فین‌کین‌اشتاین که دارای یک مقدمه کوتاه و ۱۶ ماده است در ۴ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲ هـ.) به امضای نمایندگان دو کشور رسید و تالیران وزیر خارجه فرانسه نیز صحت آن را تایید و امضا کرد. به موجب ماده ۱ بین «امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران

صلح و دوستی و اتحاد دایمی برقرار خواهد بود.» ماده ۲ درباره تضمین استقلال ایران از طرف فرانسه و ماده ۳ تایید تعلق گرجستان به ایران می‌باشد. طبق ماده ۴ «اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا متعهد می‌شود تمام مساعی خود را در مجبور ساختن روسها به تخلیه گرجستان و خاک ایران صرف نماید و برای تحصیل این نتیجه در بستن عهدنامه صلح مداخله کند. تخلیه این اراضی همه وقت منظور سیاست و پیشنهاد نظر عنایت او خواهد بود.» ماده ۵ در مورد حضور یک سفیر و چند منشی فرانسوی در دربار ایران و مواد ۶ و ۷ درباره تعهد فرانسه برای تامین نیازهای جنگی از قبیل توپ و تفنگ و اعزام کارشناسان توپخانه، مهندسی و پیاده‌نظام به دربار ایران است.

ماده ۸ تعهد سنگینی بر دوش ایران می‌گذارد. به موجب این ماده ایران متعهد می‌گردد «جمیع رابطه‌های سیاسی و تجارتی را با انگلیس قطع نموده به دولت مشارالیها فوراً اعلان جنگ دهد... عمال کمپانی انگلیسی مقیم ایران و بنادر خلیج فارس را فوراً از محلهای خود خارج سازد و تمام مال‌التجاره‌های انگلیسی را ضبط کرده... و از قبول هر وزیرمختار یا سفیر یا عاملی که در ضمن جنگ از طرف این دولت بیاید استنکاف ورزد.» ماده ۹ درباره اتحاد فرانسه و ایران در جنگ با انگلستان و روسیه؛ ماده ۱۰ درباره اقدام ایران در ایجاد اتحاد نظامی و همکاری با افغانها و مردم قندهار و حمله به «متصرفات انگلیس در هند»؛ ماده ۱۱ تعهد ایران درباره فراهم کردن کلیه «وسایل و تسهیلات لازم» برای ناوگان جنگی فرانسه در صورت ورود آنها به خلیج فارس و بندرهای ایران می‌باشد. در ماده ۱۲ ایران متعهد می‌شود در صورت لشکرکشی فرانسه به هندوستان، پادشاه ایران اجازه عبور به نیروی فرانسه از خاک ایران خواهد داد و طبق پیمان جداگانه‌ای که منعقد خواهد شد مسیر حرکت و کلیه نیازمندیهای لازم و کمکهای پادشاه ایران معلوم خواهد گردید. ماده ۱۳ درباره پرداخت بهای «وسایل و ملزوماتی» است که ایران در اختیار نیروی فرانسه قرار می‌دهد و ماده ۱۴ تاکید دارد که امتیاز ماده ۱۲ فقط «منحصر و مختص» به فرانسه می‌باشد. برطبق ماده ۱۵ طرفین یک قرارداد بازرگانی در تهران به امضا خواهند رساند و به موجب ماده ۱۶ معاهده بالا پس از چهار ماه از تاریخ

امضای آن در تهران به امضا و تصویب خواهد رسید.[۷۵]

نگاهی اجمالی به معاهده فین‌کین‌اشتاین تعهدهای سنگین ایران در مورد قطع هرگونه ارتباط با انگلیس و اعلان جنگ به آن کشور را به‌گونه قطعی و فوری معلوم می‌دارد. فرانسه جز تامین تجهیزاتِ جنگی و اعزام کارشناسان نظامی تعهد خاصی جز قول و وعده بر عهده نمی‌گیرد.

ناپلئون در آن موقع به جهات قید شده در معاهده فین‌کین‌اشتاین بـه اتـحاد نظامی با ایران و قطع رابطه سیاسی و بازرگانی آن با انگلیس و ایجاد تسهیلات لازم برای عبور سربازان او از خاک ایران به هندوستان علاقه خاص داشت. او هیاتی مرکب از ۸ نفر کارمند اداری، یک پزشک، دو کشیش برای اجرای مراسم مذهبی و ۱۲ افسر و درجه‌دار[۷۶]، کارشناس در رشته‌های مختلف نظامی را به ریاست سرتیپ گاردان اجودان خود به همراه محمدرضای قزوینی به ایران اعزام داشت. ناپلئون انتخاب گاردان در مقام وزیرمختار فرانسه در تهران را طی نامه مورخ ۲۰ آوریـل ۱۸۰۷ به اطلاع فتحعلیشاه رساند.

تالیران وزیر خارجه فرانسه در دستورالعمل خود به گاردان می‌نویسد «ژنرال گاردان نباید این نکته را از نظر دور دارد که هدف ما برقراری اتحادی سه‌گانه میان فرانسه، باب عالی [عثمانی] و ایران، گشودن راهی به‌سوی هند و جلب مددکار و متحد برای خود در برابر روسیه است.[۷۷]» وظیفه مهم دیگر گاردان ضمن انجام امور نظامی، کمک به آموزش سپاهیان ایران و انعقاد پیمان بازرگانی و ارسال گزارشهایی در باب ایران بود. در دستورکتبی مفصلی که ناپلئون به امضای خود در ۱۵ مـه ۱۸۰۷ (۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۲ هـ.) به گاردان داد تاکید نمود در ارسال گزارشها توجه نماید که «سر و کار با کشوری است که راجع به آن هیچ نوع اطلاعات صحیحی در دست نیست. در صورتی که شناختن آن در این موقع از لوازم است. تحقیق جغرافیا و شرح سرزمین و سواحل و جمعیت و امور مالی و نظامی جزء به جزء از وظایف اولیه آقای سرتیپ گاردان است و او باید درگزارشهای خود از این مساله‌ها به دقت و تفصیل بحث و راجع به آنها کتابهایی چند تدوین کند...، فرانسه به‌کشور ایران به دو نظر می‌نگرد: از یک طرف آن را دشمن طبیعی روسیه می‌داند و از طرف دیگر

سرزمین آن را وسیله و راهی برای لشکرکشی به هند می‌شمارد... در مرحله آخر سرتیپ گاردان نباید فراموش کند که منظور عمده ما عقد اتحاد مثلثی است بین فرانسه و باب عالی [عثمانی] و ایران و بازکردن راهی به هند و تحصیل متحدینی بر ضد روسیه.[۷۸]»

بخشی از دستور کتبی ناپلئون به گاردان، با بر شمردن نقطه‌نظرهای اصلی ناپلئون از آن جهت آورده شد که این واقعیت مسلم بار دیگر خاطرنشان شود که بیگانگان همواره تنها به منافع و مقاصد خود می‌اندیشند و براساس آن با ما رابطه برقرار می‌کنند. در یک برهه زمانی خاص منافع آنها با کشور ما یگانه می‌شود ولی تاریخ به ما می‌آموزد ـ همچنانکه در زیر آورده می‌شود ـ از اعتماد کامل به بیگانه و اتخاذ تصمیمهای سرنوشت‌ساز تا حد مقدور باید اجتناب گردد.

گاردان با هیات فرانسوی روانه ایران شد و در ۳ شوال ۱۲۲۲ هـ. (۴ دسامبر ۱۸۰۷) وارد تهران گردید. فتحعلیشاه که تمام امیدهای خود را به اتحاد با ناپلئون و کمک آن کشور برای پیروزی در جنگ با روسیه و استرداد گرجستان و ولایتهای مهمی چون شروان، داغستان، گنجه، دربند و باکو که در تصرف روسها قرار گرفته بود بسته بود هیات فرانسوی را به گرمی پذیرفت و با آنان با نهایت لطف رفتار نمود. او معاهده فین‌کین‌اشتاین را فوراً امضا کرد؛ سفارش خرید ۲۰،۰۰۰ تفنگ را به هیات فرانسوی داد؛ قرارداد بازرگانی موردنظر فرانسویان را منعقد کرد و جزیره خارک را در اختیار آنان گذارد. او دستور اخراج افراد انگلیسی را از تهران صادر کرد و نماینده‌ای را که به بمبئی فرستاده بود احضار نمود.

فتحعلیشاه آگاه نبود که پیش از ورود هیات فرانسوی به تهران، ناپلئون تمام آن اطمینانهایی که درباره «دوستی و اتحاد دایمی» به وی داده و تمام آن دشمنی را که نسبت به روسیه ابراز داشته بود و همهٔ وعده‌های خود را برای کمک به ایران برای استرداد گرجستان و ولایتهایی از ایران که در تصرف روسها بود فراموش کرده و مصلحت خود را در ترک مخاصمه با روسیه و دوستی با الکساندر اول تزار روس دانسته است. ناپلئون اندکی بعد از معاهده فین‌کین‌اشتاین ـ و زمانی که حتی نماینده او به استانبول نرسیده بود[۷۹] ـ معاهده تیلسیت[۸۰] را در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ (اول

جمادی‌الاول ۱۲۲۲ هـ.) با تزار روس به امضا رساند. ناپلئون با وجود آن نامه‌های دوستانه و آن وعده‌های دلگرم‌کننده حتی در صدد آن برنیامد که در پیمان دوستی خود با تزار روس، اشاره‌ای به ایران بنماید و از تزار روس بخواهد که گرجستان و یا اراضی ایران راکه تصرف نموده به او پس دهد و یا دست کم پیمان صلح منصفانه‌ای با فتحعلیشاه امضا کند و به جنگهای خود با ایران خاتمه دهد.

معاهده تیلسیت و دوستی الکساندر اول با ناپلئون و دوری تزار روس از دوستی با انگلستان گرچه برای ناپلئون توفیقی دست کم تا حمله او به روسیه در ۱۸۱۲ به همراه داشت، ولی برای ایران مرگبار بود. با آسودگی خاطری که تزار روس از جبهه غرب به‌دست آورد نیروی عظیم خود را از آن جبهه سرازیر شرق کرد و عباس میرزا راکه فرماندهی سپاه ایران را به عهده داشت زیر حمله‌های سنگین قرار داد. فتحعلیشاه پس از آگاهی از معاهده تیلسیت کوشید ناپلئون در انعقاد پیمان صلح بین ایران و روسیه میانجی شود. سرتیپ گاردان نامه‌هایی با مارشال گودویچ[۸۱] فرمانده سپاه روس مبادله کرد، ولی تزار روس که پیروزی خود را در جنگ با کشور ناتوانی چون ایران مسلم می‌دانست به آن توجه نکرد. فتحعلیشاه نماینده‌ای با اختیار تام به‌نام عسکرخان افشار به پاریس فرستاد تا باکمک ناپلئون و مذاکره با تولستوی[۸۲] سفیر روس در پاریس پیمان ترک مخاصمه منعقد شود. او در ۲۰ ژوئیه ۱۸۰۸ وارد پاریس گردید. ولی هر دو دولت روسیه و فرانسه از مذاکره درباره انعقاد آن پیمان در پاریس خودداری کردند. شایان توجه است که فرانسه اندکی پیش از آن میان عثمانی دوست خود و روسیه که با معاهده تیلسیت دوست آن شده بود واسطه انعقاد پیمان صلح شد و روسیه با آن به مخالفت برنخاست و در نتیجه پیمان صلح بین آنها با میانجیگری فرانسه در ۲ سپتامبر ۱۸۰۷ (۲۸ جمادی‌الثانی ۱۲۲۲ هـ.) منعقد شد و به جنگ بین روسیه و عثمانی خاتمه داد، ولی در مورد ایران چنین کاری نکرد و جنگ روسیه با ایران شش سال دیگر تا ۱۸۱۳ ادامه یافت.

ناپلئون بعد از معاهده تیلسیت تعهدها و قول «دوستی و اتحاد دایمی» با شاه ایران را نادیده گرفت و به نامه‌های فتحعلیشاه نیز پاسخ نداد. گاردان نیز افسران

فرانسوی را که در نبردهای عباس میرزا با روسها شرکت داشتند در هنگامه جنگها از جبهه فراخواند و از حداقل یاری به عباس میرزا خودداری نمود. سرانجام، فتحعلیشاه که به خاطر پایبند بودن به تعهد خود در پیمان فین‌کین‌اشتاین از اجازه ورود به سر هارفورد جونز[۸۳] سفیر انگلیس به ایران امتناع کرده بود با ملاحظه رفتار فرانسویان به او اجازه ورود داد. گاردان با تعدادی از فرانسویان در ۲۶ ذیحجه ۱۲۲۳ هـ. (۱۲ فوریه ۱۸۰۹) به حضور فتحعلیشاه رسید. شاه آنان را مورد لطف قرار داد و گاردان روز بعد از تهران خارج شد و روانه فرانسه گردید. پس از او سر هارفورد جونز به ایران آمد و به‌جای افسران فرانسوی، افسران انگلیسی در کنار سپاهیان عباس میرزا به نبرد با روسها مشغول شدند.

آغاز نفوذ روسیه در دربار ایران

پس از حمله ناپلئون به روسیه در ۱۸۱۲ بار دیگر انگلستان و روسیه به یکدیگر نزدیک گردیدند. و بین آن دو پیمان اتحادی در ۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲ (۶ رجب ۱۲۲۷ هـ.) به امضا رسید. دولت انگلستان که مایل بود جنگ بین ایران و روسیه هرچه زودتر پایان پذیرد تا نیروهای روسیه در جبهه غرب به نبرد با ناپلئون بپردازد به کمک سر گور اوزلی[۸۴] سفیر تازه خود در دربار ایران کوشید ایران را که بخش وسیعی از اراضی خود را از دست داده بود به متارکه جنگ راضی کند. چون ایران حاضر نبود وضع موجود را بپذیرد و کلیه اراضی را که سربازان روس در آنها مستقر شده بودند از دست بدهد با پیمان صلح موافقت نداشت. انگلستان نیز مانند فرانسه کلیه افسران خود را که در لشکر عباس میرزا با روسها می‌جنگیدند از جبهه جنگ فرا خواند[۸۵] و ایران را با دشواری بیشتری روبه‌رو نمود. سرانجام، سر گور اوزلی سفیر انگلستان با مذاکره‌هایی که با دربار ایران به عمل آورد و با این قول که در پیمان صلح نقطه‌نظرهای ایران رعایت خواهد شد، و با وجود مخالفت عباس میرزا، موافقت فتحعلیشاه را برای متارکه جنگ و پیمان صلح به‌دست آورد و این موفقیت را به سرتیپ نیکلا دو ریچف[۸۶] فرمانده سپاهیان روس در جبهه قفقاز که از او تقاضای میانجیگری برای پایان دادن به جنگ کرده بود اطلاع داد. پیمان صلح در

روستای گلستان از توابع قره‌باغ در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هـ. (۲۶ اکتبر ۱۸۱۳) به زیان ایران و به سود روسیه امضا شد. در ماده ۲ پیمان گلستان با وجود مخالفتهای همیشگی ایران که وضع موجود را نمی‌پذیرفت و با واگذاری کلیه اراضی ایران که در دست سربازان روس بود موافقتِ نداشت با میانجیگری زیانبار انگلستان صریحاً قید گردید که پیمان صلح براساس وضع موجود تنظیم می‌گردد. به موجب آن ماده کلیه ولایتهای قره‌باغ، گنجه، شکی، شروان، دربند، باکو، داغستان و بخشی از تالش به روسیه واگذار شد. طبق ماده ۵، ایران از داشتن ناوگان جنگی در دریای خزر محروم گردید و هیچ کشوری جز روسیه حق داشتن ناوهای جنگی در آن دریا نداشت.

پیمان گلستان با وجود اراضی وسیعی که به روسیه واگذار شده بود دوام طولانی نیافت. اقدام روسیه در تصرف گوگجه نزدیک ایروان و سختگیریهای آن نسبت به مسلمانان اراضی متصرفی، دربار ایران و مجتهدان و عالمان مذهبی را ناراضی کرد. در مذاکره‌هایی که بین نمایندگان ایران و روسیه در مورد اجرای مواد پیمان گلستان و تعیین خطوط مرزی در تالش که بخشی از آن به روسیه واگذار شده بود به عمل آمد هیچ گونه سازشی بین آنان حاصل نشد. طبق ماده ۴ پیمان گلستان دولت روسیه تعهد کرده بود از هر فرزند شاه که به‌عنوان ولیعهد از طرف فتحعلیشاه انتخاب شود حمایت کند. محمدعلی میرزا با آنکه مادر او برخلاف مادر عباس میرزا از خاندان قاجار نبود و ولیعهدی به او تعلق نمی‌گرفت ولی مورد دغدغه خاطر عباس میرزا ولیعهد برای جانشینی پدرش بود.[۸۷] با مرگ او در ۱۲۳۷ هـ. (۱۸۲۲) مقام ولیعهدی عباس میرزا تثبیت گردید و او نیازی به کمک روسیه برای جانشینی پدرش نداشت.

الکساندر اول تزار روس نیز در اول دسامبر ۱۸۲۵ (۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۴۱ هـ.) درگذشت و شاهزاده منچیکف برای اعلام پادشاهی تزار جدید، نیکلای اول و مذاکره با دربار ایران در شعبان ۱۲۴۱ هـ. (مارس ۱۸۲۶) وارد تهران شد. او پیشنهاد اتحاد با ایران علیه عثمانی و جنگ با آن کرد. دربار ایران آن پیشنهاد را رد نمود. دولت انگلستان که از افزایش نفوذ روسیه در دربار ایران و اقدامهای آن در شمال

شرق خراسان و افغانستان نگران از دست دادن موقعیت خود در دربار ایران وآسیب رسیدن به هندوستان بود از عباس میرزا که از سختگیریهای روسیه در اجرای مواد پیمان گلستان و تصرف گوگجه ناراضی بود حمایت کرد. سرانجام با تظاهرات مردم که به تحریک عالمان مذهبی انجام می‌گرفت، و با نارضایتی دربار ایران از سختگیریها و رفتار خشونت‌آمیز روسها با مسلمانان در اراضی متصرفی و تحریک ماموران انگلستان در دربار ایران دوره دوم جنگهای ایران و روسیه در ۱۲۴۹ ه. (۱۸۲۶) آغاز گردید.

در نبردهایی که رخ-داد با آنکه سردار حسین‌خان و مدافعان قلعه ایروان در گذشته کلیه حمله‌های روسها به ایروان را شجاعانه دفع کرده بودند، این بار ایروان فتح شد. سرتیپ پاسکویچ[۸۸] فرمانده جدید سپاه روس در قفقاز پس از فتح ایروان، سرتیپ اریستوف[۸۹] را مأمور حمله به تبریز کرد. چون مردم تبریز به علت رفتار خشونت‌آمیز اللهیارخان آصف‌الدوله حاکم تبریز از او ناراضی بودند ازکمک به او خودداری کردند. او نیز که تاب پایداری در برابر سپاهیان روس را نداشت تبریز را رها کرد. میرفتاح مجتهد نیز مردم تبریز را به عدم پایداری در برابر سپاهیان روس تبلیغ کرد و به آن اکتفا ننمود و با گروهی از مردم تبریز به استقبال سردار روس شتافت. آریستوف در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ (۲۴ اکتبر ۱۸۲۷) بدون آنکه مقاومتی در برابر او روی دهد وارد تبریز شد. عباس میرزا با پاسکویچ برای متارکه جنگ به مذاکره پرداخت و چون نتیجه‌ای گرفته نشد سپاهیان روس با شکست دادن سپاهیان ایران بسیاری از شهرهای آذربایجان از جمله اردبیل را اشغال کردند و اشیاء نفیس و گرانبهای آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی را به غارت بردند.

جنگهای دوره دوم با وجود شجاعت ولیعهد عباس میرزا و کاردانی وزیرش میرزا بزرگ قائم‌مقام به سبب خست فوق‌العاده فتحعلیشاه و امتناع او از تامین به موقع هزینه‌های جنگ، ناتوانی و جهل او در شناخت واقعیتها در رابطه‌های بین‌المللی، زن‌بارگی مفرط و اینکه اوقات زیادی را با زنان کثیر خود[۹۰] در حرمسرا به سر می‌برد همان سرانجام زیانبار دوره اول جنگها را به همراه آورد.

این بار نیز دولت انگلستان که از پیشروی روسیه به داخل ایران نگران منافع

خود گردیده بود برای پایان دادن به جنگ ایران و روس به میانجیگری پرداخت. با اقدامهایی که سر جان ماکدونالد[۹۱] سفیر انگلستان در دربار ایران با پاسکویچ به عمل آورد. او و عباس میرزا در روستای ترکمانچای از توابع میانه پیمانی راکه به‌نام آن روستا معروف است در ۵ شعبان ۱۲۴۳ (۱۰ فوریه ۱۸۲۸) امضا کردند. به موجب ماده ۲ آن، پیمان گلستان فسخ گردید و به‌جای آن شرایط سنگین پیمان ترکمانچای که دارای مقدمه کوتاه و ۱۶ ماده است تحمیل شد. به موجب مواد ۳ و ۴ علاوه بر ولایتهایی که طبق پیمان گلستان از ایران جدا شده بود ولایتهای ایروان و نخجوان و به‌طور کلی کلیه ولایتهای آن سوی روس به دولت روسیه واگذار شد. طبق ماده ۶ دولت ایران قبول کرد که مبلغ «ده کرور تومان رایج یا بیست میلیون روبل نقره» بابت خسارتهای جنگ به روسیه پرداخت کند. در ماده ۷ دولت روسیه طبق نظر فتحعلیشاه فرزند دلاورش عباس میرزا را ولیعهد ایران شناخت. در ماده ۸ مفاد ماده ۶ پیمان گلستان تکرار گردید و ایران از داشتن ناوهای جنگی در دریای خزر محروم شد و ایران پذیرفت «به غیر از دولت روسیه، دولت دیگری حق نخواهد داشت که ناوهای جنگی در دریای خزر داشته باشد.» در همان روز امضای پیمان ترکمانچای، قرارداد دیگری به‌نام «عهدنامه تجارتی مابین ایران و روس» به امضا رسید که به موجب آن، ضمن سایر مزایا، حق کاپیتولاسیون نیز برای اتباع روسیه مقیم ایران برقرار گردید.

پیمان ترکمانچای از خفت‌بارترین پیمانی است که به ایران تحمیل شد. دولت انگلستان به خاطر منافع خود در هر دو پیمان گلستان و ترکمانچای به‌عنوان میانجی و به زیان ایران مداخله کرد و حتی در تعیین مرزهای جدید دو کشور ایران و روس دخالت نمود. سر دنیس رایت[۹۲] سفیر انگلستان در سالهای ۱۹۷۱ ـ ۱۹۶۳ با وجود مقام رسمی دولتی که داشت در کتاب خود اعتراف نمود «انگلستان در هر دو مورد در تامین صلح برای ایران گرچه به بهای پیمانهای خفت‌بار گلستان و ترکمانچای تمام شد در پشت صحنه نقش مهمی ایفا کرد. بعد از امضای دو پیمان بالا، سرهنگ ویلیام مونتیس[۹۳] از قسمت مهندسی مدرس که از ۱۸۱۰ بیشتر اوقات خود را با نیروهای ایرانی در جبهه قفقاز گذرانده بود در تعیین مرز جدید [دو کشور] کمک

کرد. او در اواخر ۱۸۲۹، زمانی این کشور را ترک کرد که خطوط مرزی [دو کشور ایران و روس]که تا به امروز ثابت مانده است به‌طور نهایی تعیین گردید.[۹۴]» او تایید کرد که «دخالت انگلستان در تعیین حد و مرزها به علت نگرانی فزاینده‌اش برای دفاع از هندوستان و ترس از پیشروی روسها در آن جهت بود.[۹۵]»

پیمان ترکمانچای ضمن سایر زیانهای سنگین موجب افزایش نفوذ روسیه در دربار ایران گردید و کشور ضعیف ایران که از دو دوره جنگهای ویرانگر و طولانی با روسیه ناتوان‌تر از گذشته شده بود، علاوه بر انگلستان با دخالتهای روسیه در امور داخلی نیز مواجه شد. از آن زمان دولت روسیه نیز مانند انگلستان در سیاست خارجی ایران، به‌ویژه در اختلافهای ایران و عثمانی دخالت نمود و ایران را با دشواریهای بیشتر روبه‌رو ساخت.

همکاری انگلستان و روسیه علیه ایران

نزدیکی ناپلئون با فتحعلیشاه و اعزام سرتیپ گاردان برای آموزش نظامی سپاهیان ایران و تهیه نقشه لشکرکشی از راه ایران به هند، نه‌تنها روسیه راکه با ایران در حال جنگ بود بلکه انگلستان را نیز به گونه جدی بیمناک نمود و هر دو کشور برای رفع تهدیدهای ناپلئون، همکاری نظامی و سیاسی را آغاز کردند. پس از شکست نهایی ناپلئون در دشت واترلو در خاک بلژیک در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ که با همکاری موثر دولتهای انگلستان، روسیه و پروس انجام گرفت هر دو دولت انگلستان و روسیه منافع خود را در غرب آسیا، به‌ویژه در ایران و عثمانی که از متحدان ناپلئون بودند در ادامه همکاری دانستند. با شکست ایران در دوره دوم جنگهای ایران و روسیه و انعقاد پیمان ترکمانچای، دولت روسیه با داشتن امتیازهای مهم، درکشور و دربار ایران موقعیت ممتازبه‌دست آورد و در امور ایران مانند انگلستان به دخالتهای گسترده پرداخت. دولت انگلستان که از مقاصد آن کشور برای رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و دسترسی به دریای آزاد آگاه بود نفوذ آن را در خلیج فارس تهدیدی علیه منافع خود در این منطقه و هندوستان تلقی می‌کرد، و از طرفی اختلاف با کشور قدرتمند و پهناوری چون روسیه، که ناپلئون را

در حمله به آن کشور با ناکامی روبه‌رو ساخته بود مخالف مصلحت خود می‌دانست.

از سوی دیگر، امپراتوری روسیه نیز که با پیروزیهای نظامی موفق به تسخیر اراضی وسیعی گردیده بود، حفظ منافع خود را در این منطقه در همکاری با انگلستان می‌دید. هر دو کشور در ایران و عثمانی دارای نقطه‌نظرها و منافع عموماً مشترک بودند و در شرایط خاص زمانی نیمه اول سده ۱۹، به مصلحت خود می‌دانستند که برخلاف رویه سنتی قدیم که بین دولتها نفاق و جنگ برپا می‌کردند، در رابطه‌های بین آن دو کشور صلح و آرامش برقرار نمایند تا بتوانند با آسودگی خاطر از امتیازها و موقعیت خود در آن ناحیه بهره‌برداری کنند. ضمناً هر دو دولت استعماری از احتمال بروز جنگ بین ایران و عثمانی نگران وضع خود بودند و بیم داشتند که جنگ بین دو کشور، آن دو دولت را رودرروی هم قرار دهد و زیانهایی متوجه آنها نماید.

فتحعلیشاه و عثمانی ــ قرارداد اول ارزروم

رابطه‌های ایران و عثمانی از جنگ چالدران در ۲ رجب ۹۲۰ هـ. (۲۳ اوت ۱۵۱۴) که با حمله سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی به ایران و نبرد با شاه اسماعیل اول بنیانگذار دودمان صفویان روی داد عموماً تیره و خصمانه بود. در زمان فتحعلیشاه نیز در فاصله جنگهای دوره اول و دوره دوم ایران و روسیه، اختلاف بین آنها به وخامت گرایید. مذهب و احساس کینه‌توزانه سنیان عثمانی، به‌ویژه عالمان مذهبی آن کشور نسبت به شیعیان ایران همچنان عامل مهم تیرگی رابطه‌های دو کشور ایران و عثمانی بود. ماموران و سنیان عثمانی با ایرانیان شیعه که عازم کربلا، نجف و یا مکه و مدینه بودند بدرفتاری می‌کردند و آنان را مورد توهین و ایذا قرار می‌دادند. بروز واقعه‌ای نیز موجب خشم فتحعلیشاه گردید. ماموران عثمانی، کاروانی را که یکی از زنان کثیر فتحعلیشاه با آن به مکه می‌رفت با خشونت بازرسی کردند و موجب ناراحتی همسر شاه گردیدند. افزون بر آنها، افراد دو قبیله کرد به‌نام حیدر انلووسیبیکی در ناحیه‌های مرزی ایران به غارت روستاها پرداختند و چون

در ۱۸۲۰ مورد تعقیب نیروی ایران قرارگرفتند به منطقه ارزروم رفتند. عباس میرزا از حاکم عثمانی در ارزروم خواست که کردها را طبق معاهده کردان در ۱۹ شعبان ۱۱۵۹ هـ. (۶ سپتامبر ۱۷۴۶) که میان نادرشاه و سلطان محمود اول پادشاه عثمانی منعقد شده بود به ایران تحویل دهد[۹۶]. ولی حاکم عثمانی از رعایت مواد قرارداد بالا و انجام درخواست ولیعهد ایران امتناع ورزید و کردها نیز بر شدت عملیات مسلحانه خود در مرزها افزودند.

در این زمان، دولت عثمانی در یونان و بالکان درگیر فرونشاندن شورشهای استقلال‌طلبان بود و امکان تجهیز سپاه کثیر برای مقابله با تهاجم ارتش ایران را نداشت. فتحعلیشاه با توجه به بدرفتاری ماموران عثمانی با زایران ایرانی، و به‌ویژه همسر او، و با توجه به نظر عباس میرزا که مقامهای عثمانی مشوق کردها برای هجومهای مکرر به روستاهای مرزی ایران بودند، و از طرفی برای جبران شکست جنگهای دوره اول با روسها تصمیم گرفت از گرفتاری عثمانی در یونان و بالکان استفاده کند و به خاک عثمانی حمله نماید.

عامل مهم دیگری که فتحعلیشاه را به جنگ با عثمانی مصمم ساخت اختلاف ایران و عثمانی درباره حاکمان شهرهای سلیمانیه و زور بود. ایران همواره پافشاری داشت که حاکم شهر زور توسط آن و یا با موافقت آن انتخاب گردد و چون علی پاشا حاکم بغداد عبدالرحمن پاشا حاکم زور را که دست‌نشانده ایران بود با حمله به آن شهر متواری ساخت فتحعلیشاه با توجه به کلیه جهات بالا به فرزند خود محمدعلی میرزا دولتشاه حاکم سراسر غرب از انتهای آذربایجان تا حدود بصره دستور حمله به‌سوی بغداد داد. در نبردی که میان محمدعلی میرزا با علی پاشا در ۱۲۲۱ هـ. روی داد حاکم بغداد شکست یافت. او ناگزیر نمایندگانی به نزد محمدعلی میرزا و فتحعلیشاه فرستاد و از شدت یافتن اختلاف جلوگیریَ کرد.

سلطان محمود دوم پادشاه عثمانی هیاتی را به دربار ایران اعزام داشت و آن هیات در ربیع‌الثانی ۱۲۲۶ هـ. وارد تهران شد. با مذاکره‌هایی که به عمل آمد توافق شد حاکم زور از طرف ایران تعیین گردد و حکومت بغداد نیز از طرف دربار عثمانی به کسی واگذار شود که مورد تایید ایران باشد. ولی کمی بعد، سلطان عثمانی بدون

جلب موافقت فتحعلیشاه، عبدالله پاشا را به حکومت بغداد گماشت و او نیز به شهر زور حمله کرد و عبدالرحمن پاشا را که از طرف ایران به حکومت زور گماشته شده بود برکنار کرد. این امر موجب بروز جنگ دیگری گردید. محمدعلی میرزا دولتشاه به دستور پدرش فتحعلیشاه به‌سوی بغداد هجوم آورد. در نبردی که روی داد عبدالله پاشا شکست یافت و محمدعلی میرزا تا حوالی بغداد پیش رفت. دربار عثمانی ناگزیر نقطه‌نظرهای فتحعلیشاه را درباب حاکمان زور و بغداد و جلوگیری از هرگونه تعرض و آزار به زایران ایرانی که روانه شهرهای کربلا، نجف، مکه و مدینه می‌شدند پذیرفت. ولی مجدداً بر اثر تخلف دربار عثمانی از توافقها، عباس میرزا در ذیحجه ۱۲۳۶ هـ. به بایزید و ارزروم حمله کرد. عباس میرزا تا صفر ۱۲۳۷ شهرهای بایزید، ارزروم، ملازگرد، بدلیس، موش و اخلاط را تصرف کرد. سپاه دیگر ایران به فرماندهی محمدعلی میرزا دولتشاه سپاه ترک را در ناحیه سلیمانیه شکست داد و آن شهر را تصرف کرد و به بغداد حمله نمود.

داود پاشا حاکم بغداد با اعزام نماینده تقاضای صلح کرد، ولی در همان اوان محمدعلی میرزا دولتشاه که بیمار شده بود در ۲۶ صفر ۱۲۳۷ هـ. درگذشت. چون فتحعلیشاه نگران اختلاف با روسیه و شروع مجدد جنگ با آن کشور بود به مذاکره برای پایان دادن به اختلاف با عثمانی موافقت کرد و سرانجام معاهده اول ارزروم در ۱۹ ذیقعده ۱۲۳۸ هـ. (۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳) منعقد شد. دولت ایران طبق مقدمه معاهده مذکور موافقت نمود که در مدت ۶۰ روز کلیه اراضی عثمانی را که تصرف نموده بود به آن دولت بازگرداند. طبق ماده ۱ هر دو طرف تعهد نمودند که از دخالت در امور داخلی یکدیگر دوری نمایند. به موجب ماده ۲ دولت عثمانی متعهد گردید با زایران ایرانی رفتار نیکو داشته باشد و از تحمیل هرگونه وجه اضافی به کالاهای آنان خودداری کند. در این ماده دولت عثمانی تعهد نمود در مورد «زنان شاه ایران و یا شاهزادگان و بزرگان ایران که برای زیارت عازم مکه یا کربلا و نجف هستند هرگونه احترامات برحسب مقام آنان» به عمل آورد. در ماده ۳ دولت عثمانی متعهد شد که از تجاوزهای دو قبیله کرد حیدرانلو و سیبیکی به داخل خاک ایران جلوگیری کند. در ماده ۸ که آخرین ماده قرارداد اول ارزروم می‌باشد طرفین

موافقت کردند هیچ گونه ادعایی نسبت به هم نداشته باشند «و با توجه به اصل دوستی که طرفین با آن توافق نموده‌اند ازکلیه وقایع گذشته» چشم‌پوشی نمایند.[۹۷]

هرات و حمله انگلستان به جنوب ایران

فتحعلیشاه پس از پیمان ترکمانچای فرزند دلاور و کاردان خود عباس میرزا را مأمور فرونشاندن شورشهای خراسان کرد. او با شایستگیهایی که ابراز داشت در مدت دو سال موفق به سرکوبی شورشیان و برقراری امنیت در خراسان گردید. دولت انگلستان که پیوسته در مورد حفظ منافع عظیم خود در خلیج فارس و هندوستان و استحکام سلطه خویش بر آن ناحیه‌ها حساس بود از موفقیت عباس میرزا در غلبه بر شورشیان و ایجاد امنیت در خراسان بیمناک گردید. آن دولت نگران شد که عباس میرزا در مورد افغانستان نیز که جزء قلمرو ایران و همجوار هندوستان بود موفق به مطیع ساختن مخالفان و برقراری امنیت گردد و پس از آن، با توجه به نارضایتی ایران از دوبار میانجیگری انگلستان در جنگهای ایران و روس و انعقاد پیمانهای گلستان و ترکمانچای، هندوستان را مورد تهاجم قرار دهد. نگران‌کننده‌تر از آن، با توجه به افزایش نفوذ روسیه در دربار ایران که پس از پیمان ترکمانچای به‌وجود آمده بود، به‌ویژه با حمایت تزار روس از ولیعهدی عباس میرزا و جانشین او پس از مرگ فتحعلیشاه که طبق ماده ۷ پیمان ترکمانچای تسجیل شده بود راه نفوذ روسیه را به هندوستان باز نماید و مشترکاً اقدامهایی علیه انگلستان در هندوستان به عمل آورند.

دولت انگلستان که حفظ منافع خود را همواره در تضعیف قدرت ایران می‌دانست طبق سنت استعماری خود به تحریک سران قبیله‌های افغانستان علیه ایران پرداخت و مزاحمتهای تازه‌ای برای ایران فراهم نمود. در این هنگام، عباس میرزا در ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ هـ. درگذشت و ایران از داشتن ولیعهد و سپس پادشاهی لایق، کاردان و آگاه که علاقه به پیشرفت و آبادانی کشور داشت محروم گردید. سرتیپ گاردان درگزارش مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ (۲۲ شوال ۱۲۲۲ هـ.) به تالیران وزیر خارجه فرانسه درباره عباس میرزا می‌نویسد او «مردی زیرک و نظامی

قابلی است و هرکسی را که لیاقتی داشته باشد پاداش صحیح می‌دهد.[۹۸]» او در جای دیگر تایید می‌کند «این شاهزاده مردی لایق و با معلومات است.[۹۹]» فریگان[۱۰۰] نماینده دولت روسیه که در ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲۲۷ برای مذاکره صلح به تبریز آمده و با عباس میرزا دیدار و گفتگو کرده بود می‌نویسد «این شاهزاده قیافه نجیب و مردانه‌ای داشت. توانا، با اراده، آتشین، متین، فرزانه و با حزم و احتیاط که در کمتر شخصی یافت می‌شود... بود. دارای احساسات نجیب و افکار بلند، حریص یادگرفتن تمام عواملی بود که باعث سیر سریع ترقیات در اروپا شده بود. نهایت سادگی را در رفتار و حرکات خود رعایت می‌کرد. بی‌باک و با تقوا. عباس میرزا نجیب‌ترین شخصیت خانواده قاجار بود.[۱۰۱]»

پس از مرگ عباس میرزا، فتحعلیشاه با آنکه پسران زیاد داشت چون عباس میرزا ولیعهد بود، و به‌علاوه دولت روسیه طبق ماده ۷ پیمان ترکمانچای موافقت کرده بود «عباس میرزا را وارث و ولیعهد ایران» بشناسد و به همین جهت، ادعا داشت که فتحعلیشاه با انتقال سلطنت به خاندان عباس میرزا موافقت کرده است، محمد میرزا پسر عباس میرزا را به ولیعهدی انتخاب کرد و او را طبق سنت قاجاریه به حکمرانی آذربایجان فرستاد. فتحعلیشاه نیز سال بعد در ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ درگذشت و محمد میرزا به کمک وزیر لایق و مدبر خود میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که از میهن‌دوستان بلندآوازه ایران و شخصیتی دانشمند و ادیب بود موفق به سرکوبی مدعیان پادشاهی گردید و در ۱۴ رمضان ۱۲۵۰ هـ. در تهران تاجگذاری کرد. ولی محمدشاه چند ماه بعد دستور قتل صدراعظم کاردان خود را داد و مامورانش او را در ۳۰ صفر ۱۲۵۱ هـ. به قتل رساندند. شاه قاجار پس از او میرزا عباس پسر میرزا مسلم بیات ایروانی ملقب به حاجی میرزا آقاسی را که معلم دوران کودکی و در عین حال مراد و مرشد او بود به مقام صدراعظمی گمارد. محمدشاه که از کودکی به بیماری نقرس دچارگردیده و از عوارض آن در رنج بود، با اعتقاد قلبی که به حاجی میرزا آقاسی داشت کلیه امور کشور را به‌دست او سپرد و تا زمان مرگ خود او را در آن مقام نگه داشت. حاجی میرزا آقاسی که فردی بی‌اطلاع و از امور کشورداری ناآگاه بود در مدت ۱۳ سال صدارت خود با بی‌لیاقتیهایش کشور و مردم را با

دشواریهای بیشتر روبه‌رو ساخت.

کنت دو سرسی[۱۰۲] نماینده دولت فرانسه که در ۱۲۵۸ هـ. (۱۸۴۰) به تهران آمد درباره او می‌نویسد «این مرد هیچ یک از کوچکترین عوامل موثر در یک اداره ساده را نمی‌شناسد. نیروی او عبارت است از یک زبان بی‌اندازه تند و حسن‌نیت او محل تردید است. می‌گویند طرفدار روسیه است که قسمت عمده خانواده‌اش [آنجاست]... هنگامی که برای دیدار او رفتم او را در اتاقی دیدم که کثافت آن زننده بود و در همان خانه همه کس را می‌پذیرفت... یک روزی به من گفت که از توقعات انگلستان زخم معده گرفته و یک قشون به کلکته خواهد فرستاد تا در آنجا ملکه ویکتوریا را بگیرند و در میدان عمومی او را به سربازان خشن بسپارند.[۱۰۳]» حاجی میرزا آقاسی در مقابله با ماموران بیگانه نیز روش حقیرانه داشت. او در نامه‌ای به محمدشاه نوشت «هر وزیرمختار صد هزار نامربوط که به تون‌تابی نمی‌توان گفت به من نوشته و گفته است.[۱۰۴]»

بی‌کفایتی حاجی میرزا آقاسی در اداره امور کشور پیامدهای مهمتری را به دنبال داشت و با ضعف قدرت مرکزی در بعضی نقاط آشفتگی و آشوب ایجاد گردید. دولت انگلستان که خواهان درگیر شدن هرچه بیشتر دولت ایران به امور داخلی بود از این موقعیت استفاده کرد و به تحریکهای خود در افغانستان شدت بخشید و موجب شورش افغانها در هرات گردید. محمدشاه برای سرکوبی شورشیان در ۱۲۵۳ هـ. رهسپار هرات گردید و آن شهر را محاصره نمود. با وجود حمله‌های سنگین سپاه ایران، افغانها به علت پشتیبانی دولت انگلستان و فعالیت افسران انگلیسی که در اردوی آنان بودند پایداری کردند و محاصره قریب ده ماه طول کشید. این نکته یادآوری می‌شود که انگلستان طبق ماده ۷ قرارداد ۱۸۱۴ (۱۲۲۹ هـ.) که با ایران منعقد کرده بود متعهد شده بود «اگر جنگ یا نزاعی فیمابین ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت انگلستان را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهد کرد مگر آنکه به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.[۱۰۵]» اکنون دولت انگلستان برخلاف تعهد خود، از افغانها حمایت می‌کرد و مانع استقرار حاکمیت ایران بر هرات می‌گردید. چون نیروی ایران موفق به فروریزی

بعضی از برجهای قلعه گردیده بود دولت انگلستان به تهدید ایران پرداخت و با کشتیهای جنگی خود در خلیج فارس جزیره خارک را اشغال کرد و قصد تصرف بوشهر نمود. محمدشاه با آنکه در آستانه تصرف کامل هرات بود با تهدید جدی انگلستان روبه‌رو شد.

هنگامی که محمدشاه هرات را در محاصره داشت علیرضا پاشا حاکم بغداد در ۱۲۵۳ هـ. به خرمشهر حمله کرد و مردم آنجا را قتل عام نمود و اموال آنان را به یغما برد. اقدام علیرضا پاشا، با توجه به نفوذی که انگلستان در دربار عثمانی، و به‌ویژه در بغداد داشت بی‌تردید به تحریک انگلستان انجام گرفته بود تا محمدشاه را از ادامه محاصره هرات باز دارد. برای روشن شدن نفوذ انگلستان در منطقه بغداد تصریح می‌گردد که دولت انگلستان با جلب موافقت دربار عثمانی ابتدا در ۱۷۶۴ (۱۱۷۸ هـ.) در بصره و سپس در ۱۷۹۸ (۱۲۱۳ هـ.) در بغداد کنسولگری دایر نمود. در ۱۸۳۴ (۱۲۵۰ هـ.) به بهانه حفاظت راههای آبی خلیج فارس و شط‌العرب، ارتش آن در کناره‌های شط‌العرب و کویت مستقر گردید و طبق فرمان مورخ ۲۷ شعبان ۱۲۵۰ هـ. (۲۹ دسامبر ۱۸۳۴) سلطان عثمانی، امتیاز انحصاری کشتیرانی در رودهای دجله و فرات را به‌دست آورد. بدین‌ترتیب، دولت انگلستان عملاً در قلمرو حکومت‌نشین بغداد نفوذ لازم به‌دست آورد.

در مورد سیاست استراتژیک انگلستان برای تضعیف قدرت ایران، به‌ویژه تحریک قبیله‌های ایران به شورش و درگیر کردن حکومت ایران به فرونشاندن آنها تا فرصت و امکان ایجاد خطر برای منافع آن در خلیج فارس، به‌ویژه در هندوستان نداشته باشد، اشاره می‌گردد که هنری الیس وزیرمختار انگلستان در تهران در نامه‌ای که در ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ (۱۰ محرم ۱۲۵۳ هـ.) به پالمرستون وزیرخارجه انگلستان نوشت تاکید کرد که «آرام بودن مرزهای جنوبی و غربی ایران مایه دل‌آسانی و آزادی شاه [محمدشاه] و تقویت اوست که به هر طرف برود به خاطرجمعی عمل نماید.[۱۰۶]» وزیرمختار انگلستان در تهران به وزیر امور خارجه خود خاطرنشان می‌دارد که نباید مرزهای جنوبی و غربی ایران را آرام گذاشت و به دنبال آن، حمله علیرضا پاشا به خرمشهر در همان سال، آرامش جنوب غربی کشور

را به هم ریخت. دولت انگلستان تنها به تحریک علیرضا پاشا به حمله به خرمشهر اکتفا نکرد، به دستور آن دولت سر هنری لایارد[۱۰۷] از عمّال او محمدتقی خان رئیس ایل بختیاری را به قیام علیه دولت ایران تحریک نمود.[۱۰۸] لایارد در نامه‌ای که در ۹ سپتامبر ۱۸۴۱ (۲۲ رجب ۱۲۵۷ ه.) به عموی خود نوشت اظهار داشت «هنگام برگشت به بختیاری، محمدتقی خان درگیر جنگی با مقامهای ایرانی شد که بالمآل منجر به سلب قدرت و زندانی شدنش گردید و من هم لامحاله در این ماجرا نقشی برعهده داشتم... هنگامی که خان بختیاری در دست دشمنانش [منظور دولت ایران است] گرفتار شد من هم درکنار او بودم.[۱۰۹]»

محمدشاه با توجه به تجاوز انگلستان به خاک ایران و تصرف خارک و تهدید بوشهر، و با توجه به حمله پاشای بغداد به خرمشهر و تحریکهای دولت انگلستان در میان عشایر ایران، به ناچار از محاصره هرات دست کشید. او به سرهنگ استودارت[۱۱۰] انگلیسی که در نبرد هرات با افغانها همکاری می‌کرد اظهار داشت «ما به تمام دعاوی و تقاضاهای دولت بریتانیا رضایت می‌دهیم. ما وارد جنگ [با انگلستان] نخواهیم شد و اگر برای خاطر دوستی نبود ما هرگز از محاصره هرات صرف‌نظر نمی‌نمودیم.[۱۱۱]»

محمدشاه و عثمانی ـ قرارداد دوم ارزروم

با حمله علیرضا پاشا حاکم بغداد به خرمشهر و کشتار مردم آن و اختلافی که ایران با عثمانی درباره انتخاب حاکم سلیمانیه داشت رابطه‌های دو کشور ایران و عثمانی تیره گردید. چون محمدشاه پافشاری داشت که محمود پاشا به حکومت سلیمانیه گمارده شود و سلطان عبدالمجید پادشاه عثمانی با آن موافقت نمی‌کرد او به والی کردستان دستور داد به سلیمانیه حمله کند و مِحمود پاشا را به حکومت آن ولایت مستقر سازد. او سپاهی نیز به سوی میان‌رودان (بین‌النهرین) گسیل داشت. با بحرانی شدن رابطه‌های دوکشور ایران و عثمانی، دو دولت انگلستان و روسیه برای جلوگیری از شدت یافتن اختلاف بین آنها و حفظ آرامش منطقه به‌عنوان میانجی دخالت نمودند و پس از مذاکره‌های لازم کمیسیونی در ۱۸۴۳ (۱۲۵۹ ه.) در

ارزروم از شهرهای شرقی آناتولی که مجاور مرز ایران بود مرکب از نمایندگان چهار دولت ایران، عثمانی، روسیه و انگلستان تشکیل گردید.

سرهنگ دنیز[۱۱۲] نماینده روسیه و سرهنگ فنویک ویلیامز[۱۱۳] نماینده انگلستان بدون آنکه دارای حق رأی و یا داوری باشند، تنها به‌عنوان میانجی شرکت نمودند. نماینده عثمانی ابتدا نوری افندی بود. چون او پیش از تشکیل کمیسیون در حمام سکته کرد و درگذشت، انور افندی به‌جای او انتخاب گردید. نماینده ایران نیز ابتدا میرزا جعفرخان مشیرالدوله مهندس‌باشی بود. طبق نوشته او در «رساله سرحدیه» چون او در تبریز بیمار گردید و «چند ماه بستری شد[۱۱۴]» و از طرفی اقدام نجیب پاشا حاکم بغداد که در ذیحجه ۱۲۵۸ هـ. به کشتار شیعیان کربلا پرداخته و این امر موجب خشم مردم ایران شده بود، حاجی میرزا آقاسی برای آنکه کمیسیون حل اختلاف ایران و عثمانی هرچه زودتر تشکیل شود میرزا تقی‌خان فراهانی امیرنظام، و بعد ملقب به امیرکبیر را که در آن موقع در آذربایجان وزیر نظام بود به‌جای مشیرالدوله نماینده ایران در کمیسیون ارزروم نمود.

کمیسیون حل اختلاف به علت پافشاری نماینده عثمانی برای متصرف بودن خرمشهر و حمایت آشکار نمایندگان روسیه و انگلستان از نماینده عثمانی و مخالفت قاطع میرزا تقی‌خان نماینده ایران حدود چهار سال طول کشید. نخستین جلسه کمیسیون در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ هـ. (۱۵ مه ۱۸۴۳) و آخرین جلسه آن که قرارداد امضا گردید در ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ هـ. (۱۳ مه ۱۸۴۷) تشکیل یافت. سرانجام به علت پایمردی، اراده استوار، قدرت استدلال و متانت رفتار میرزا تقی‌خان، بیگانگان موفق نشدند حقوق ایران را دستخوش مطامع خود قرار دهند. با آنکه یکبار با حمله مسلحانه گروهی از ترکان عثمانی به محل اقامت وی و جنگ میرزا تقی‌خان با آنان جان وی در خطر جدی قرار گرفته بود، میرزا تقی‌خان همچنان به اثبات حقانیت ایران و متعلق بودن خرمشهر به ایران پای فشرد و هر سه نماینده مخالف خود را ناگزیر کرد مالکیت ایران را بر خرمشهر به رسمیت بشناسند.

قرارداد دوم ارزروم[۱۱۵] دارای ۹ ماده است. در ماده ۲ که اختلافهای زمینی و آبی دو کشور حل می‌شود برای نخستین بار در قراردادهای بین ایران و عثمانی،

موضوع شط‌العرب[۱۱۶] به علت منافع بازرگانی و کشتیرانی که دولت انگلستان در آن داشت عنوان می‌گردد. به موجب قسمت اول ماده ۲، بخش غربی ولایت زهاب و همچنین ولایت و شهر سلیمانیه به دولت عثمانی و بخش شرقی ولایت زهاب به دولت ایران واگذار می‌شود.

برطبق قسمت دوم ماده ۲ «دولت عثمانی رسماً حاکمیت مطلق ایران را بر شهر و بندر محمره (خرمشهر)، جزیره خضر (آبادان)، لنگرگاه و اراضی واقع در ساحل شرقی شط‌العرب، یعنی ساحل چپ آن که در تصرف عشایر متعلق به ایران است به رسمیت می‌شناسد. به‌علاوه، کشتیهای ایران حق خواهند داشت که با آزادی کامل در شط‌العرب، از محلی که شط به دریا می‌ریزد تا نقطه تلاقی مرزهای دو طرف عبور نمایند.[۱۱۷]»

عبارت بالا کاملاً روشن است و ابهام ندارد. دولت عثمانی رسماً می‌پذیرد، نه‌تنها ایران به شهر و بندر خرمشهر، جزیره آبادان و لنگرگاه حاکمیت مطلق خواهد داشت، بلکه رسماً قبول می‌کند که در ساحل چپ شط‌العرب عشایری سکونت دارند که تابع ایران هستند و قبول می‌کند که اراضی بالا زیر حاکمیت مطلق ایران قرار داشته باشد.

نکته مهم در ماده ۲ قرارداد دوم ارزروم که توجه دقیق به آن جلب می‌شود آن است که این ماده درباره حاکمیت هر یک از دو کشور ایران و عثمانی بر آبهای شط‌العرب مطلقاً ساکت است و در این مورد هیچ گونه اشاره‌ای نمی‌کند. اصولاً دولت عثمانی به اختلافهای ارضی توجه داشت و در تمام سالهایی که با ایران در حال منازعه بود به حاکمیت مشترک ایران و عثمانی به شط‌العرب اعتراضی نداشته است.[۱۱۸] زیرا این رویه حقوقی به‌طور عرفی در آن زمان و بعد طبق حقوق بین‌الملل مورد تایید بود که حاکمیت بر قسمتی از ساحل مستلزم حاکمیت بر آبهای ساحل آن نیز می‌باشد و چون ایران، ساحل چپ شط‌العرب، یعنی نیمی از ساحل آن را در اختیار داشت الزاماً بر نیمی از آبهای شط‌العرب حاکمیت می‌کرد.

در تایید واقعیت بالا که هر دو کشور ایران و عثمانی بر شط‌العرب حاکمیت مشترک داشتند خاطرنشان می‌شود که طبق ماده ۲ قرارداد دوم ارزروم، جزیره

آبادان که میان آبهای رود بهمن‌شیر، از رودهای داخلی ایران، و شط‌العرب قرار دارد و همچنین لنگرگاه متعلق به ایران است، و به‌علاوه کشتیهای ایران اعم از بازرگانی و یا جنگی حق داشتند که آزادانه در شط‌العرب رفت و آمد نمایند. اِعمال حاکمیت بر جزیره آبادان و لنگرگاه و استفادهِ از حق کشتیرانی در آبهای شط‌العرب مستلزم داشتن حق اِعمال حاکمیت بر قسمتی از آبهای شط‌العرب می‌باشد و این امر، با توجه به سکوت ماده ۲ بالا، و به‌طور کلی سکوت کلیه مواد قرارداد دوم ارزروم درباره حاکمیت بر آبهای شط‌العرب قویتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

در مورد شط‌العرب توضیح داده می‌شود که رودهای دجله و فرات در محلی به‌نام قرنه در میان‌رودان (بین‌النهرین) از متصرفات عثمانی به یکدیگر ملحق و از آن ناحیه شط‌العرب نامیده می‌شود. آن شط از قرنه تا محلی که نهرخین به آن می‌پیوندد در خاک عراق جاری است. از آن پس، شط‌العرب مرز مشترک دو کشور را تا خلیج فارس تشکیل می‌دهد[۱۱۹]. درباره طول شط‌العرب به‌عنوان مرز مشترک دو کشور اختلاف است. به نوشته یکی از عراقیهای ایرانی‌تبار در پایان نامه کارشناسی در رشته تاریخ از دانشگاه تربیت معلم[۱۲۰]، طول شط‌العرب در حدود ۱۱۰ کیلومتر است که ۸۱ کیلومتر آن مرز مشترک دو کشور ایران و عراق را تشکیل می‌دهد.[۱۲۱]

یادداشت توضیحی، عامل نفاق‌افکن

دولت عثمانی در جریان مذاکره‌های ارزروم پافشاری داشت تا علاوه بر تصرف سلیمانیه، ساحل شرقی شط‌العرب که عشیره‌های متعلق به ایران در آن سکونت داشتند و حتی بندر خرمشهر (محمره سابق) را جزء خاک عثمانی قلمداد کند و آنها را در تصرف خود داشته باشد. ولی شخصیت میرزا تقی‌خان ـ امیرکبیر اصلاح‌طلب آینده ـ و قدرت تفکر و تدبیر او مانع شد که دولت عثمانی با وجود پشتیبانی مداوم نمایندگان روسیه و انگلستان، به مقاصد خود که برخلاف واقعیتهای تاریخ و شرایط روز بود برسد. دولت عثمانی و نمایندگان روسیه و انگلستان در کمیسیون حل اختلاف با تمام بدخواهی نسبت به ایران ناچار شدند در برابر استقامت رأی و قدرت استدلال میرزا تقی‌خان ـ همان‌طور که در ماده ۲

قرارداد دوم ارزروم ملاحظه شد ــ نه‌تنها حاکمیت ایران را بر بنادر خرمشهر و آبادان و لنگرگاه آن به رسمیت بشناسند، بلکه ناگزیر قبول کردند که ساحل شرقی شط‌العرب همچنان متعلق به ایران و زیر حاکمیت ایران قرار داشته باشد.

دولت عثمانی و نمایندگان روسیه و انگلستان که در گفتگوهای رسمی کمیسیون حل اختلاف موفق به تحمیل مقاصد خود به میرزا تقی‌خان نشدند، نیرنگ نفاق‌افکنانه به‌کار بردند که رابطه‌های ایران و عثمانی، و سپس ایران و عراق را که میراث‌دار عثمانی شد از آن تاریخ ــ ۱۲۶۳ تا ۱۳۹۵ هـ. (۱۸۴۷ تا ۱۹۷۵) که قرارداد الجزیره بسته شد ــ و شرح آن خواهد آمد ــ تیره و گاهی خصمانه نمود.

عالی پاشا وزیر خارجه عثمانی با تبانی قبلی با سفیران روسیه و انگلستان در دربار عثمانی، ۵۲ روز قبل از امضای قرارداد دوم ارزروم پنهانی و بدون اطلاع میرزا تقی‌خان نامه‌ای در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۸۴۷ به آنان نوشت و درباره ادعاهای دولت عثمانی در مورد اراضی واقع در اطراف بندر خرمشهر و ساحل شرقی شط‌العرب و همچنین حل مساله‌های مالی پرسشهایی کرد و نظر آنان را جویا شد. سفیران بالا در ۲۶ آوریل ۱۸۴۷ ــ ۳۵ روز قبل از امضای قرارداد و زمانی که هنوز میرزا تقی‌خان در ارزروم اقامت داشت ــ و باز پنهانی و بدون اطلاع او پاسخ مشترکی به‌عنوان «یادداشت توضیحی» برای وزیر خارجه عثمانی ارسال داشتند. در این نامه که مفصل است[۱۲۲]، در آنجا که مربوط به دعاوی بالا می‌شود، ابتدا در مورد محدود کردن مالکیت ایران بر اراضی اطراف خرمشهر قید می‌گردد «لنگرگاه محمره (خرمشهر) قسمتی است که مقابل شهر محمره در کانال حفار قرار گرفته است» و آن‌گاه قاطعانه تاکید می‌شود «این تعریف جای هیچ گونه تفسیر دیگری را باقی نمی‌گذارد.»

با اظهارنظر فوق، اراضی اطراف خرمشهر که طبق ماده ۲ قرارداد می‌بایست به ایران تحویل می‌شد بسیار محدود می‌گردید و بخش بزرگ آن به عثمانی واگذار می‌شد. سفیران مذکور در تایید نظر بالا مجدداً در جای دیگر نامه اعلام می‌دارند که «با واگذاری شهر، بندر و لنگرگاه محمره و جزیره خضر (آبادان) در آن ناحیه به ایران، باب عالی [دولت عثمانی] هیچ اراضی دیگر و یا هیچ یک از بندرهای

دیگری را که ممکن است در آن ناحیه باشد [به ایران] واگذار نمی‌کند.» آنان در مورد ساحل شرقی شط‌العرب نیز تاکید نمودند که «ایران تحت هیچ عنوانی ذیحق نخواهد بود در مورد ناحیه‌های واقع در ساحل راست شط‌العرب، و یا اراضی سمت چپ آن که متعلق به عثمانی است حتی اگر عشیره‌های ایرانی و یا بخشی از آن عشیره‌ها در ساحل راست [شط] و یا در اراضی فوق سکونت داشته باشند هیچ گونه ادعایی مطرح کند.»

کاملاً بدیهی است که چنین نظریه‌هایی به کلی مغایر با توافق مندرج در ماده ۲ قرارداد دوم ارزروم بود. در ماده ۲ به‌طور صریح تاکید می‌گردد «**اراضی واقع در ساحل شرقی شط‌العرب یعنی ساحل چپ آن**» که در تصرف عشیره‌های ایران است متعلق به ایران می‌باشد و اکنون سفیران روسیه و انگلستان در دربار عثمانی، در اجرای دستور دولتهای خود با آنکه هیچ دخالت و شرکتی در کمیسیون حل اختلاف نداشتند و هیچ مقام ایرانی نیز از آنان داوری نخواسته بود، و با وجود صراحت ماده ۲ قرارداد نظر می‌دهند که آن اراضی با آنکه اتباع ایران در آن ساکن هستند متعلق به عثمانی است. آنان افزون بر جدا کردن بخشی از اراضی ایران و واگذاری آن به عثمانی، درباره اختلاف مالی که ناشی از حمله علیرضا پاشا حاکم بغداد در ۱۲۵۳ به خرمشهر و کشتار مردم و غارت اموال آنان، و همچنین لشکرکشی نجیب پاشا حاکم بغداد در ۱۲۵۸ به کربلا و کشتار هزاران شیعه آن شهر و چپاول اموال آنان بود و بدهیهای دولت عثمانی درباره استفاده از مراتع ایران، به‌ویژه عدم اقدام ایران دایر بر ساختن هیچ قلعه‌ای در کناره‌های شط‌العرب نظریه‌هایی علیه ایران و به سود عثمانی دادند.

سفیران دو کشور روسیه و انگلستان در باب عالی که در مخالفت با ایران و حمایت از عثمانی هرگونه اصول متداول دیپلماسی در رابطه‌های میان کشورها را به خاطر منافع کشورهای خود زیر پا گذاشتند، با شناختی که از شخصیت انعطاف‌ناپذیر و قاطعیت میرزا تقی‌خان ــ امیرکبیر ایران ــ در حفظ حقوق ایران داشتند مطمئن بودند که طرح مجدد مطالب فوق که در مغایرت کامل با ماده ۲ قرارداد بود هرگز مورد موافقت نماینده آگاه و پایبند به حفظ حقوق ایران قرار

نخواهد گرفت. به همین جهت، به دولت عثمانی توصیه کردند که قرارداد را به همان نحوی که توافق شده است امضا کند، «زیرا اشکالی نخواهد بود که بعداً یک عبارت دیگری به قرارداد اضافه شود.» به‌علاوه، با بی‌پروایی که در عرف دیپلماسی کمتر دیده می‌شود و نشان از ضعف و ناتوانی دربار ایران دارد اطمینان دادند که سفیران روس و انگلیس در تهران اِعمال نفوذ خواهند کرد و موافقت دولت ایران را با نظریه‌های مندرج در یادداشت توضیحی جلب خواهند نمود.

وقتی که میرزا تقی‌خان قرارداد دوم ارزروم را با همان نه ماده و عبارتهایی که موافقت کرده بود در ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ (۳۱ مه ۱۸۴۷) امضا کرد، پس از چهار سال اقامت دشوار و طاقت‌فرسا که یک بار نیز جانش مورد مخاطره جدی قرار گرفته بود به ایران مراجعت کرد. چندی بعد، میرزا آقاسی صدراعظم ایران به میرزا محمدعلی‌خان سفیر ایران در پاریس دستور داد که رهسپار استانبول شود و اسناد قرارداد را که مورد تصویب محمدشاه قرار گرفته بود و به‌وسیله پیکی به‌نام میرزا جواد به استانبول ارسال شده بود با اسناد تصویب شده از طرف سلطان عثمانی مبادله نماید.

میرزا محمدعلی‌خان در ۱۷ محرم ۱۲۶۴ هـ. وارد استانبول شد. در این هنگام، دولت عثمانی مبادله اسناد را موکول به تایید یادداشت توضیحی از طرف دولت ایران نمود. سفیران روسیه و انگلستان در استانبول نیز که با موافقت دولتهای متبوع خود یادداشت توضیحی را نوشته بودند میرزا محمدعلی‌خان را زیر فشار قرار دادند. او که فقط مأمور مبادله اسنادی بود که به امضای بالاترین مقام اجرایی ایران، محمدشاه رسیده بود، و هرگز چنین اختیاری نداشت که درباره ماهیت قرارداد دوم ارزروم و محتوای آن وارد گفتگو شود با دریافت رشوه کلیه مفاد یادداشت توضیحی را طی نامه مورخ ۲۳ صفر ۱۲۶۴ (۳۱ ژانویه ۱۸۴۸) که به سفیران فوق نوشت کتباً تایید نمود.[۱۲۳] میرزا محمدعلی‌خان متن یادداشت توضیحی را به دربار ایران ارسال نداشت تا پس از کسب نظر آن اقدام لازم به عمل آورد. او در نامه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۴ هـ. که به میرزا آقاسی نوشت مدعی گردید که سفیران روسیه و انگلستان در دربار عثمانی فقط «۱۷ ساعت»[۱۲۴] به او مهلت دادند که متن یادداشت

توضیحی را کتباً تصدیق و امضا کند.

میرزا محمدعلی‌خان در آغاز نامه خود به سفیران روسیه و انگلستان تصریح نمود «نظر به ماموریتی که دولت اینجانب به من داده است تا اسناد قرارداد ارزروم را مبادله کنم» که مفهوم روشن آنِ این است که او فقط ماموریت مبادله اسناد را داشته است، با وجود آن در آن نامه اظهار داشت «موافقت کامل» خود را با نظریه‌های سفیران بالا اعلام می‌دارد. او با این اقدام خودسرانه که تخلف آشکار از حدود اختیارات او بود دشواریهای جدی و طولانی برای ایران فراهم آورد. میرزا محمدعلی‌خان به تخلف خویش آگاه بود. او در نامه مفصل مورخ ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۴ هـ. به میرزا آقاسی تصریح نمود که در برابر پافشاری سفیران بالا به تایید یادداشت توضیحی به آنان اظهار داشته است «دولت علیه ایران مرا به رتبه ایلچی مخصوص سرافراز و فقط مامور فرموده‌اند که عهدنامه امضا شده اعلیحضرت... شاهنشاهی... را با عهدنامه ممضی شده اعلیحضرت سلطان [عثمانی] مبادله نماید» و برای تایید یادداشت توضیحی «به هیچ وجه از دولت خود مامور نیستم و اختیاری ندارم [و] چگونه امری را تصدیق کنم که ضرر علانیه برای دولت خودم مشاهده می‌کنم.[۱۲۵]» او بی‌پروایی در خلافکاری و بی‌اعتنایی به شاه و صدراعظم ایران را به‌جایی رساند که در برابر خواست سفیران روسیه و انگلستان برای دادن تعهد از طرف شاه و دولت ایران برای نساختن قلعه‌ها در کناره‌های شط‌العرب در نامه تاییدیه خود به سفیران بالا نوشت «اعلیحضرت شاه ایران موافقت می‌کند» در صورتی که دولت عثمانی در ساحل راست شط‌العرب قلعه نسازد او نیز در ساحل چپ آن قلعه‌ای نخواهد ساخت.

میرزا محمدعلی‌خان «سی سال در کار وزارت و سفارت و امورات دولتی بوده... و از قانون استحضاری کامل[۱۲۶]» داشت. او به‌خوبی از پیامدهای زیانبار آنچه که انجام می‌داد آگاه بود. نقص امر درکمبود دانش سیاسی و کم تجربگی او نبود، بلکه در مزدوری بیگانه و در فساد او بود. جعفرخان مشیرالدوله مهندس‌باشی صریحاً اعلام داشت میرزا محمدعلی‌خان برای تایید نظریه‌های سفیران روسیه و انگلستان مبلغ دویست هزار قروش «معادل چهار هزار تومان رشوه به رسم جایزه

سلطانی[۱۲۷]» دریافت داشته است. به‌علاوه او طبق اسناد وزارت خارجه انگلیس که بعد منتشر شد در «تذکاریه سری و محرمانه» وزیرمختار انگلیس نام او جزء حقوق‌بگیران انگلیس بود و از آن سفارت سالانه مقرری دریافت می‌داشته است.[۱۲۸]

ضعف دربار قاجار و نفوذ زیان‌آور انگلستان در شاه و درباریان به آن حد بود که میرزا محمدعلی‌خان به‌جای آنکه برای واگذاری بخشی از اراضی ایران به بیگانه مورد مؤاخذه و مجازات قرارگیرد در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ ه. وزیر خارجه ایران شد و تا هنگام فوت خود در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ در این مقام باقی بود[۱۲۹]!

یادداشت توضیحی بی‌اعتبار است

اقدام میرزا محمدعلی‌خان در تایید یادداشت توضیحی دستاویز دولت عثمانی و سپس جانشین آن در منطقه، دولت عراق گردید و به موجب آن ادعا نمودند چون میرزا محمدعلی‌خان نماینده رسمی دولت ایران بود بنابراین، نظر او، نظر دولت ایران بوده و چون او مفاد یادداشت توضیحی را کتباً تایید کرده است به همین جهت، یادداشت توضیحی سند معتبر و جزء جدا‌ناپذیر قرارداد ۱۸۴۷ ارزروم می‌باشد.

دولت ایران پس از اطلاع از یادداشت توضیحی سفیران روسیه و انگلستان در دربار عثمانی که برخلاف صراحت مواد توافق شده قرارداد ارزروم بود و با آگاهی از نامه‌ای که نماینده آن خودسرانه در تایید آن یادداشت نوشته بود به هر دو مورد اعتراض کرد و آنها را مردود و بی‌اعتبار اعلام داشت.

از لحاظ حقوق بین‌الملل، نامه‌ای که میرزا محمدعلی‌خان امضا کرده است فاقد هرگونه سندیت و اعتبار است. او همان‌طور که در اولین سطر نامه خود به سفیران بالا تاکید نمود فقط ماموریت داشت که سندهای امضا شده توسط شاه را به دولت عثمانی بدهد و سندهای امضا شده توسط سلطان عثمانی را دریافت دارد. طبق حقوق بین‌الملل، نماینده دولت فقط در محدوده اختیاراتی که از طرف رئیس کشور و یا مقام مسئول به او داده شده است می‌تواند عمل کند و یا سندی را امضا

نماید و هر اقدامی که خارج از آن به عمل آورد بی‌اعتبار و بدون ارزش است.

بحث درباره کنوانسیون وین درباره «حقوق قراردادها» مصوب ۲۲ مه ۱۹۶۹ که سند مدون بین‌المللی درباره شرایط صحت قراردادها و توضیح جنبه‌های مختلف آنهاست موجب درازی کلام می‌شود.[۱۳۰] همین‌قدر تاکید می‌گردد که از لحاظ حقوق بین‌الملل، مانند حقوق داخلی، هر عملی که نماینده دولتی ـ مانند وکیل در حقوق داخلی ـ خارج از حدود اختیارات خود انجام دهد باطل و بی‌ارزش است. در مورد یادداشت توضیحی توجه جلب می‌شود که مطالب آن نه‌تنها با آنچه که در قرارداد ۱۸۴۷ موافقت شد اختلاف فاحش دارد، بلکه به علت اهمیت مطالبی که در آن نوشته شده و تغییرهایی که در مرزهای ایران و تمامیت اراضی آن داده است خود یک قرارداد مستقل می‌باشد، با این اختلاف که فقط یک طرف آن را امضا کرده و تاریخ آن، طبق نامه‌ای که میرزا محمدعلی‌خان امضا نموده است سال ۱۸۴۸ می‌باشد که از لحاظ زمانی نیز با قرارداد دوم ارزروم که در ۱۸۴۷ امضا شد اختلاف دارد. اگر یادداشت توضیحی، همان‌طور که دولت عراق بعد ادعا کرد ـ و شرح آن خواهد آمد ـ جزء قرارداد ۱۸۴۷ باشد، طبق روش قبلی و سنت دیپلماسی می‌بایست به تصویب نماینده رسمی ایران در کنفرانس ارزروم، میرزا تقی‌خان که دارای فرمان مخصوص مورخ ذیقعده ۱۲۶۲ ه‍. برای «مهر و مبادله»[۱۳۱] آن بوده است می‌رسید و سپس از طرف محمدشاه تصویب می‌گردید و آن‌گاه به‌طور رسمی مبادله می‌شد. میرزا محمدعلی‌خان فقط مأمور مبادله اسناد بوده و مطلقاً هیچ گونه سمت و اختیاری برای مذاکره در باب حدود مرزهای ایران و عثمانی نداشته و این اختیار طبق اعتبارنامه‌ای که به میرزا تقی‌خان داده شده بود تنها مختص او بوده است.

اختلاف بین مواد قراردادی که میرزا تقی‌خان پس از چهار سال مذاکره موافقت کرده بود با متن یادداشت توضیحی آن‌قدر آشکار و روشن بود که حتی نمایندگان دولتهای روسیه و انگلستان که بعداً در جلسه‌های کمیسیون مرزی برای تعیین حدود مرزهای ایران و عثمانی شرکت کرده بودند طی گزارشی که با مضمون مشترک به دولتهای متبوع خود دادند متذکر شدند «... در عین حال فوق‌العاده

مطلوب خواهد بود که دربار کشورهای میانجی، [روسیه و انگلستان] از فرصت استفاده کنند و اختلافی را که بین مفاد متن ماده ۲ قرارداد [دوم] ارزروم و توضیحات مبادله شده وجود دارد قبل از آنکه قرارداد بین باب عالی [عثمانی] و نمایندگان روسیه و انگلستان تصویب شود برطرف نمایند... پافشاری هر یک از دو کشور [ایران و عثمانی] به تفسیر خاص خود [از قرارداد] سرچشمه اصلی اختلافهایی است که موجب تأخیر پیشرفت کار در امور مربوط به تعیین مرزگردیده است.[۱۳۲]» پالمرستون وزیر خارجه انگلستان که بعد نخست‌وزیر آن کشور شد پس از خواندن آن به سفیر انگلستان در پترزبورگ نوشت «خطوط مرزی ایران و عثمانی هرگز معین نخواهد شد مگر با تصمیم مستبدانه بریتانیای کبیر و روسیه.[۱۳۳]» این خشونت کم سابقه دیپلماسی معمولاً به ظاهر آرام دولت انگلستان نشان می‌دهد که دولت ایران به هیچ وجه یادداشت توضیحی را معتبر نمی‌دانسته است و دولت انگلستان نیز که به حقانیت ایران واقف بود و از لحاظ حقوقی نمی‌توانست دلیل قانع‌کننده‌ای اقامه کند چاره را در خشونت مستبدانه پیشنهاد می‌نمود.

تدبیر تحسین‌آمیز امیرکبیر

یک نکته مهم حقوقی که در بی‌اعتباری یادداشت توضیحی نقش ویژه‌ای دارد قسمت آخر ماده ۹ قرارداد ۱۸۴۷ می‌باشد. این قسمت از ماده ۹، نشانه دوراندیشی شگفت‌انگیز میرزا تقی‌خان امیرنظام ـ و بعد به‌درستی ملقب به امیرکبیر و پیشگام اصلاحات اساسی در ایران ـ است و مفهوم آن در هیچ یک از قراردادهای قبلی و قراردادهای بعدی مانند پروتکل ۱۹۱۳، عهدنامه سرحدی ۱۹۳۷ و قرارداد الجزیره (عهدنامه مرزی) ۱۹۷۵ وجود ندارد. مرسوم آن است که قراردادها پس از امضا توسط نمایندگان صلاحیتدار، در گذشته توسط شاه، و در سالهای پس از انقلاب مشروطیت و تصویب قانون اساسی توسط مجلس شورای ملی ایران تصویب گردد و به توشیح رئیس مملکت برسد، و آنگاه سندهای قرارداد به‌طور رسمی مبادله شود. قرارداد از همان روز مبادله دارای اعتبار حقوقی می‌گردد و به مورد اجرا گذاشته می‌شود.

ولی میرزا تقی‌خان که پس از چهار سال مذاکره و ملاحظه ادعاهای بی‌پایه دولت عثمانی و زیاده‌خواهی آن، و با توجه به ضعف و از هم‌گسیختگی شیرازه امور ایران در دوران محمدشاه و میرزا آقاسی، و مخصوصاً با توجه به پافشاری دولتهای انگلستان و روسیه در حمایت از دولت عثمانی و اصرار آنها در لطمه زدن به حاکمیت و تمامیت ارضی ایران پیش‌بینی می‌نمود که در آینده احتمالاً دشواریهایی پیش خواهد آمد در آخر ماده ۹ به تصویب رساند که قرارداد پس از مبادله، مجدداً از طرف دو دولت ایران و عثمانی «قبول و امضا خواهد شد و اسناد مصوبه آن در ظرف مدت دو ماه یا کمتر مبادله خواهد شد.» این تدبیر اعجاب‌آور میرزا تقی‌خان که در هیچ قراردادی سابقه ندارد در رد یادداشت توضیحی و بی‌اعتبار شمردن آن دارای قدرت حقوقی شایان می‌باشد. به موجب قسمت آخر ماده ۹، برای آنکه یادداشت توضیحی دارای اعتبار رسمی گردد، به فرض آنکه میرزا محمدعلی‌خان نماینده صلاحیتدار دولت ایران می‌بود و آن را به‌طور رسمی مبادله می‌نمود، باز می‌بایست از طرف دولت ایران «امضا و قبول» می‌شد و تصدیق‌نامه‌ای که انجام این عمل را تایید می‌کرد «در ظرف مدت دو ماه یا کمتر» مبادله می‌گردید. چون دولت ایران پس از آگاهی از مفاد یادداشت توضیحی به آن اعتراض نمود و آن را رد کرد و هرگز تصدیق‌نامه‌ای که دلالت بر «امضا و قبول» آن باشد تهیه و مبادله ننمود. بنابراین، یادداشت توضیحی علاوه بر مراتب پیش گفته، از این جهت که مرحله مهم حقوقی پیش‌بینی شده در ماده ۹ درباره آن اجرا نشد فاقد اعتبار است و ارزش حقوقی ندارد.

عدم صلاحیت سفیران روسیه و انگلستان

برای آنکه هر سند بین‌المللی بتواند در رابطه‌های بین دولتها لازم‌الاجرا گردد باید از طرف مقامهای صلاحیتدار انشا و امضا شود. سفیران روسیه و انگلستان در استانبول فاقد هر گونه صلاحیت برای نوشتن یادداشت توضیحی بودند. آنان حتی نمایندگان رسمی کنفرانس ارزروم نبودند، بلکه فقط میانجی بودند و به همین جهت، در مذاکره حق رأی و قهراً حق امضای قرارداد را نیز نداشتند. در قرارداد

۱۸۴۷ امضای آنان دیده نمی‌شود و فقط امضای نمایندگان ایران و عثمانی وجود دارد.

از سوی دیگر، سفیران روس و انگلیس سمت قضاوت و یا داوری نداشتند که به فرض وجود ابهامهایی در قرارداد ۱۸۴۷، ضمن آنکه عبارتهای آن کاملاً روشن و گویاست، کلمه‌ها و یا عبارتهای قرارداد را تفسیر کنند و یا مفاهیم آن را توضیح دهند. به‌علاوه داور بین‌المللی نیز ــ مانند حقوق داخلی ــ در صورتی می‌تواند داوری کند که طرفین دعوا با آن موافقت کرده باشند. هیچ کدام از دو دولت ایران و عثمانی نه در متن قرارداد ۱۸۴۷ و نه در سند جداگانه دیگری چنین توافقی نکردند، و نکته مهمتر آنکه طبق اصول حقوقی که هم در حقوق داخلی و هم در حقوق بین‌المللی معتبر شناخته شده است هیچ تفسیری نباید متناقض با نص صریح قانون و یا ماده مورد نظر قرارداد باشد. سفیران روسیه و انگلستان به‌جای تفسیر قرارداد وارد ماهیت آن شدند و اساس آن را به نفع عثمانی و به ضرر ایران به کلی تغییر دادند. بدیهی است چنین تفسیری، به فرض آنکه سفیران روسیه و انگلستان طبق توافق دو طرف حق تفسیر هم می‌داشتند از پایه بی‌اساس است و فاقد اعتبار حقوقی می‌باشد.

ولی دولتهای مقتدر روسیه و انگلستان که هر یک به جهات خاص و به پیروی از منافع خود همواره خواهان ضعف ایران، به‌ویژه در دو سده گذشته بوده‌اند، مانند عموم کشورهای زورگو هیچ‌گاه به حق و عدالت توجه نداشتند و تنها به منافع خود می‌اندیشیدند. شیل[۱۳۴] وزیرمختار انگلستان در تهران که از مخالفان جدی میرزاتقی‌خان امیرکبیر هنگام صدارت او بوده است در نامه‌اش به ریچارد کولی ولسلی[۱۳۵] سفیر انگلستان در عثمانی که بعد به لردکولی ملقب شد تاکید می‌نماید «حالاکه دولت عثمانی از پشتیبانی دو دولت میانجیِ انگلستان و روسیه، برخوردار است و تفسیرهایی که از چند نکته مشکوک [!؟] عهدنامه گردیده با تایید و تصویب رسمی آن جناب و آقای استینف[۱۳۶] بوده است... دولت ایران هر دست و پا و کوششی که در ابطال آنها بکند دستش به‌جایی نخواهد رسید، از آنکه برخلاف تصمیم مسجل انگلستان و روسیه است و در نتیجه منافی رأی دولت عثمانی.[۱۳۷]» و

چنین نیز شد!.

دشواریهای تعیین خطوط مرزی ایران و عثمانی

در ماده سوم قرارداد دوم ارزروم دولتهای ایران و عثمانی متعهد شده بودند «بی‌درنگ اعضای هیات و مهندسان را برای تعیین مرزهای دو کشور» برطبق ماده ۲ آن قرارداد انتخاب نمایند. با آنکه دولت ایران نسبت به مفاد یادداشت توضیحی سفیران روسیه و انگلستان در دربار عثمانی و موافقت نماینده خود اعتراض کرد به علت نفوذ آن دو کشور در دربار ایران و ناتوانی دربار قاجار در ایستادگی و مخالفت با تحمیلهای آنها ناگزیر با تشکیل کمیسیون تحدید حدود مرزی موافقت کرد. دولت انگلستان که برای حفظ منافع خود در شط‌العرب و منطقه خرمشهر پافشاری در اجرای مفاد یادداشت توضیحی داشت مجدداً سرهنگ ویلیامز نماینده سابق خود را در کمیسیون ارزروم که با حضور میرزاتقی‌خان به مدت چهار سال طول کشیده بود به‌عنوان نماینده خود انتخاب کرد.

انگلستان با توجه به مسیر طولانی دریایی از آن کشور در اقیانوس اطلس، دماغه امیدنیک در جنوب افریقا و اقیانوس هند تا مستعمره زرخیز خود هندوستان مصلحت خود را در آن می‌دانست که راه کوتاه‌تری در اختیار داشته باشد تا در موقع خطر بتواند نیروهای خود را در غرب آسیا و هندوستان فوراً تقویت کند. در آن موقع هنوز کانال سوئز حفر نشده بود[۱۳۸] و ارتباط از شرق مدیترانه، سوریه و عراق به شط‌العرب و خلیج فارس نزدیکترین راه ممکن به نظر می‌رسید. آن دولت ضمناً برای حفظ تسلط خود بر آن منطقه ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ امتیاز انحصاری کشتیرانی در دجله و فرات را در ۲۹ دسامبر ۱۸۳۴ از دولت عثمانی به‌دست آورده بود. بدین‌ترتیب، دولت انگلستان در ۱۸۴۹ که مقدمات تشکیل کمیسیون مرزی فراهم گردید در دجله و فرات و شط‌العرب دارای نفوذ انحصاری بود و حفظ منافع خود را در آن می‌دانست که از حاکمیت ایران بر شط‌العرب و منطقه خرمشهر جلوگیری کند تا سلطه‌ای را که با جلب موافقت دولت عثمانی به‌دست آورده بود همچنان حفظ کند و ناچار نگردد درباره شط‌العرب که در هر حال نیمی از آن متعلق

به عثمانی بود با کشور ایران نیز درباره نیمه دیگر آن مذاکره نماید.

دولت انگلستان با توجه به متصرفات عثمانی در شیخ‌نشینهای جنوبی خلیج فارس و نیاز انگلستان برای برقراری و حفظ تسلط خود بر خلیج فارس و اراضی آن شیخ‌نشینها مصلحت خود را در جلب دوستی عثمانی می‌دانست. از سوی دیگر، سیاست انگلستان در آن زمان حمایت از عثمانی بود تا بتواند در برابر نفوذ روسیه به شرق مدیترانه و خلیج فارس مقاومت کند. باید گفت علاوه بر ملاحظات سیاسی و استراتژیک، عامل اقتصادی نیز در تعیین سیاست انگلستان در منطقه خلیج فارس نقش اساسی داشت. افزایش رابطه‌های بازرگانی انگلستان با شرق نزدیک و افزایش منافع مالی آن در منطقه خلیج فارس، کثرت بازرگانان انگلیسی که به این منطقه و هندوستان به امور بازرگانی اشتغال داشتند علاقه و توجه انگلستان را به آن منطقه افزون می‌کرد.

نماینده ایران در کمیسیون مرزی میرزا جعفرخان مشیرالدوله، نماینده عثمانی درویش پاشا و نماینده روسیه سرهنگ چریکف[۱۳۹] بودند. اولین جلسه کمیسیون مرزی در ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ (۲۹ ژانویه ۱۸۵۰) در خرمشهر تشکیل گردید. ایرانیان عرب‌زبان خرمشهر برای ابراز احساسات قلبی خود نسبت به میهن خویش ایران و نشان دادن علاقه خود به حفظ پیوستگی خویش با ایران از ورود میرزا جعفرخان مشیرالدوله به خرمشهر «به شدتی اظهار شعف و اهتراز و پیشواز کردند.[۱۴۰]» ابراز احساسات پر شور ایرانیان عرب‌زبان خرمشهر به نماینده ایران، خشم درویش پاشا نماینده عثمانی را برانگیخت. او در همان اولین جلسه موضوع یادداشت توضیحی را مطرح کرد و نمایندگان روسیه و انگلستان از او حمایت کردند.

در این موقع، میرزا تقی‌خان که به امیرکبیر ملقب شده بود صدراعظم ایران بود. سفیران روسیه و انگلستان در تهران به پشتیبانی نمایندگان کشورهای خود امیرکبیر را برای پذیرش مفاد یادداشت توضیحی زیر فشار قرار دادند. ولی امیرکبیر کسی نبود که بتوان امری را ـ آن هم مربوط به تمامیت ارضی ایران ـ به او تحمیل کرد. سفیران روسیه و انگلستان که سرسختی انعطاف‌ناپذیر امیرکبیر را در قبول

یادداشت توضیحی مشاهده نمودند به تهدید متوسل شدند. آنان در نامه مشترکی که برای امیرکبیر ارسال داشتند امیر را آشکارا به خلع از صدارت تهدید کردند و تاکید نمودند «وزرایی که ضبط و ربط امور ایران به عهده کفایت ایشان مفوض است به غرور شخصی خودشان ظلیل یا ذلیل شده، مناصب خود را پامال می‌نمایند.[۱۴۱]» ولی شخصیت متین و توانای امیر مانند میرزا آقاسی نبود که «هر وزیرمختاری» بتواند «صد هزار نامربوط که به تون‌تابی نمی‌توان گفت[۱۴۲]» به او بنویسد و یا بگوید. امیر طرز نامه‌نگاری سفیران روسیه و انگلستان در تهران را منافی حیثیت دولت ایران دانست و آن را «توهین به دولت و سلطنت شمرد.[۱۴۳]» و از آنان خواست رسماً عذرخواهی کنند. آنان نیز ناگزیر چنین کردند و در دیداری که با امیر داشتند در جلب رضایت او کوشیدند.

امیر که چهار سال برای تدوین و به امضا رساندن قرارداد دوم ارزروم تلاش پیگیر و طاقت‌فرسا کرده و به جزئیات امر، به‌ویژه ماده ۲ قرارداد ارزروم و حدود مرزهای ایران در منطقه خرمشهر آگاهی کامل داشت. همچنان از پذیرش یادداشت توضیحی خودداری کرد. نمایندگان سه کشور عثمانی، روسیه و انگلستان گفتگو درباره خرمشهر را به بعد ـ به زمانی که امیرکبیر در مقام صدارت نباشد ـ موکول کردند و به تعیین خطوط مرزی در ناحیه زهاب اقدام نمودند. در این ناحیه چون اختلافی وجود نداشت تعیین خطوط مرزی و ترسیم نقشه آنها بدون دشواری انجام گرفت. جلسه کمیسیون مرزی تا ۲۴ ذیقعده ۱۲۶۸ هـ. (۱۱ سپتامبر ۱۸۵۲) ادامه یافت. دولت عثمانی در ۱۴ اکتبر ۱۸۵۳ درباره شبه جزیره کریمه با روسیه به جنگ پرداخت و ادامه کار کمیسیون متوقف گردید. دولت انگلستان که در جنگهای ایران و روسیه جانب آن کشور را گرفته و با میانجیگری در انعقاد پیمانهای گلستان و ترکمانچای موجب جدا شدن اراضی بسیار وسیع بالای ارس از ایران گردیده بود، این بار که تسلط روسیه بر دریای سیاه را مخالف منافع خود می‌دانست به سود عثمانی و علیه روسیه اقدام نمود و با اتحاد با دولت فرانسه در ۲۸ مارس ۱۸۵۴ با دولت روسیه وارد جنگ شد. دولت انگلستان ضمناً نگران بود که دولت روسیه در صورت پیروزی در جنگ با عثمانی، موفق به انعقاد معاهده‌ای نظیر پیمان

ترکمانچای با عثمانی گردد و در دربار عثمانی نیز مانند دربار ایران نفوذ زیاد به‌دست آورد و منافع انگلستان را مورد مخاطره قرار دهد. پس از جنگ کریمه که با سقوط سباستوپل[۱۴۴] و شکست روسیه در ۸ سپتامبر ۱۸۵۵ پایان یافت، لشکرکشی ایران به هرات و جنگ انگلستان با آن در سالهای ۱۸۵۷ ـ ۱۸۵۶ مجدداً موجب تعطیل کمیسیون گردید.

سرانجام زیانبار یادداشت توضیحی

پس از پایان جنگهای انگلستان با ایران ناتوان که همواره زیر فشار تحمیلها و اِعمال نفوذهای آن قرار داشت، دو دولت انگلستان و روسیه نمایندگان هر دو دولت ایران و عثمانی را پای میز مذاکره نشاندند و مذاکره برای تعیین خطوط مرزی دو کشور ادامه یافت. درباره خطوط مرزی ایران و عثمانی نقشه‌های کاملاً متفاوتی وجود داشت. با مقابله تنها هشت برگ از مجموع هفده برگ نقشه‌های خطوط مرزی «چهار هزار مورد اختلاف در نام محلها، موقعیت آنها و غیره» کشف گردید.[۱۴۵] چون روسیه با تصرف اراضی ایران در آن سوی ارس با عثمانی هم‌مرز گردیده بود مشخص بودن خطوط مرزی ایران و عثمانی را در جهت منافع خود تلقی می‌کرد. انگلستان نیز در معلوم بودن خطوط مرزی دو کشور در جنوب و حوالی خرمشهر ذی‌علاقه بود. با تشکیل جلسه‌های مکرر، سرانجام در ۱۳۱۴ هـ. (۱۸۹۶) نقشه واحدی از مرزهای دو کشور ایران و عثمانی به‌نام «کارت ایدانتیک[۱۴۶]» تهیه گردید. در آن نقشه که براساس یک اینچ در یک مایل تهیه شده بود[۱۴۷]، خطوط مرزی به علت اختلاف نظر نمایندگان ایران و عثمانی تعیین نگردید و به‌جای آن قطعه‌ای به عرض ۲۰ تا ۴۰ مایل[۱۴۸] در سراسر مرز ایران و عثمانی در آن نقشه تعیین شد که خطوط مرزی دو کشور را پس از مذاکره و توافق در کمیسیون مرزی در روی آن به‌طور دقیق معلوم نمایند. طبق نقشه بالا، اراضی سمت شرقی منطقه مذکور متعلق به ایران و اراضی سمت غربی آن متعلق به عثمانی بود.

کمیسیون در آن سال و سال ۱۳۲۳ هـ. (۱۹۰۵) تشکیل گردید، ولی به علت اختلاف نظر نمایندگان ایران و عثمانی به‌جایی نرسید و تعیین خطوط مرزی

همچنان ممکن نگردید. در ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ هـ. (۲۶ مه ۱۹۰۸) برای نخستین‌بار در خاورمیانه نفت از چاه شماره ۱ مسجدسلیمان (میدان نفتون) فوران کرد و ایران صاحب نفت شناخته شد. چون امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری نفت از طرف دربار قاجار در ۹ صفر ۱۳۱۹ هـ. (۲۸ مه ۱۹۰۱) به ویلیام ناکس دارسی[۱۴۹] تبعه و اهل انگلیس داده شده بود،[۱۵۰] دولت انگلستان، افزون بر جهات پیش گفته، اِعمال نفوذ و تسلط بیشتر بر ایران و دربار قاجار را برای حفظ منافع گوناگون خود ضروری دانست. با توجه به آنکه مسجدسلیمان و میدانهای نفتی در خوزستان همجوار میان‌رودان ــ سرزمین فعلی عراق ــ بود، و از سوی دیگر دولت آلمان که به سرعت روبه پیشرفت داشت در اجرای سیاست «پیش به سوی شرق[۱۵۱]» با برقراری رابطه نزدیک با عثمانی منافع انگلستان در میان‌رودان را با تلاش در احداث راه‌آهن قونیه ــ بصره به‌گونه جدی به مخاطره انداخته بود[۱۵۲]، آن دولت با همکاری روسیه که آن نیز از پیشرویهای سیاسی و اقتصادی آلمان در آن منطقه احساس نگرانی می‌کرد، به ایران و عثمانی فشار آورد که کمیسیون تعیین خطوط مرزی را تشکیل دهد. عامل مهمی که دولت انگلستان را به فشار علیه ایران برای شرکت در کمیسیون مرزی برمی‌انگیخت منطقه خانقین در خاک ایران و نزدیک مرز ایران به عثمانی بود.

دارسی پیش از شروع فعالیت در منطقه مسجدسلیمان، ابتدا در ناحیه خانقین به اکتشاف نفت پرداخت و در صفر ۱۳۲۲ هـ. (ژانویه ۱۹۰۴) به نفت دست یافت. دولت انگلستان علاوه بر شط‌العرب و اطراف خرمشهر علاقه‌مند گردید وضع مرزی ایران و عثمانی در ناحیه خانقین نیز مشخص شود تا در آینده مشکلی برای دارسی به‌وجود نیاید. با اقدامهای انگلستان، وثوق‌الدوله وزیر خارجه ایران که از هواخواهان جدی انگلستان بود با حسیب سفیر عثمانی در تهران که به او نیز دستورهای لازم از طرف دربار عثمانی داده شده بود در تهران به مذاکره پرداخت و پروتکل ۲۱ دسامبر ۱۹۱۱ (۲ محرم ۱۳۲۰ هـ.) به امضای آنان رسید. به موجب ماده ۱ توافق شد «کمیسیونی مرکب از تعداد مساوی از نمایندگان دو کشور هرچه زودتر در استانبول» تشکیل شود.[۱۵۳] در ماده ۳ مقرر گردید «اساس کار کمیسیون

مشترکی که در استانبول تشکیل می‌شود برطبق مواد قراردادی است که به‌نام قرارداد ارزروم در سال ۱۸۴۷ [قرارداد دوم ارزروم] شناخته شده است.»
بدین‌ترتیب، در ماده ۳ پروتکل تهران هیچ‌گونه اشاره‌ای به یادداشت توضیحی نشد. این امر نشان می‌دهد که دولت ایران همچنان معتقد به بی‌اعتباری آن بود و دولت عثمانی نیز نمی‌خواسته است از آن چشم‌پوشی کند. هر دو کشور آن را به مذاکرات استانبول موکول کردند.

در ماده ۴ پروتکل تهران، دولتهای روسیه و انگلستان که از ۱۸۴۷ تا ۱۹۱۱ به مدت ۶۴ سال، درگیر قبولاندن مفاد یادداشت توضیحی به ایران بودند و توفیقی به‌دست نیاورده بودند این بار حل مساله اختلاف مرزی را به عهده دیوان داوری لاهه گذاشتند. به موجب ماده ۴ اگر نمایندگان دو کشور ایران و عثمانی نتوانند در مورد «تفسیر و یا اجرای بعضی مواد قرارداد مذکور، [قرارداد دوم ارزروم] توافق حاصل نمایند موافقت می‌شود که پس از شش ماه مذاکره و به منظور آنکه مساله تحدید حدود مرز به‌طور کامل حل شود تمام موارد اختلاف به دیوان داوری لاهه ارجاع شود تا کلیه اختلافها به‌طور قطع رفع گردد.» ماده ۵ هر دو طرف را از اشغال نظامی اراضی مورد اختلاف که موجب تشدید اختلاف و دشوارتر شدن حل آن می‌گردید برحذر می‌دارد.

با آنکه در هیچ یک از مواد پنجگانه پروتکل تهران به شرکت نمایندگان روسیه و انگلستان در کمیسیون مشترک مرکب از نمایندگان ایران و عثمانی اشاره‌ای نشد، ولی نمایندگان آن دو کشور بدون آنکه مجوزی وجود داشته باشد ظاهراً به‌عنوان میانجی و درواقع به‌عنوان تصمیم‌گیرنده در آن شرکت جستند. چون نمایندگان بالا همواره علیه ایران و به حمایت از عثمانی اقدام نموده بودند وظیفه و مصلحت دولت ایران بود که با تکیه بر صراحت ماده ۱ پروتکلِ تهران از شرکت نمایندگان دو کشور روسیه و انگلستان جلوگیری می‌کرد. ولی دربار قاجار که زیر نفوذ روسیه و انگلستان قرار داشت، و شخصیت توانا، با اراده و میهن‌دوستی چون میرزا تقی‌خان امیرکبیر نداشت که از حقوق ایران دفاع کند و در برابر تحمیلهای دو دولت متجاوز بحق ایستادگی کند، نمایندگان آن دو دولت نیز در مذاکرات استانبول که به زودی

تشکیل یافت شرکت جستند.

کمیسیون استانبول ۱۸ جلسه از ۱۲ مه ۱۹۱۲ تا دوم اوت آن سال تشکیل یافت. از همان آغاز ـ همان‌گونه که انتظار می‌رفت ـ یادداشت توضیحی مطرح شد و نماینده عثمانی با برخورداری از حمایت نمایندگان روسیه و انگلستان در اجرای مفاد آن پافشاری کرد. نماینده ایران نیز چون گذشته با ذکر دلیلهای حقوقی قانع‌کننده یادداشت توضیحی را که همواره مورد اعتراض ایران قرار گرفته بود بی‌اعتبار قلمداد کرد. در جلسه‌های مکرری که در این باره تشکیل شد نتیجه‌ای حاصل نشد. نماینده دولت عثمانی به استناد ماده ۴ پروتکل تهران پیشنهاد کرد که حل اختلاف به دیوان داوری لاهه ارجاع شود. ولی نماینده ایران در هفدهمین جلسه کمیسیون استانبول ـ جلسه ماقبل آخر ـ به دستور دولت خویش با ارسال یادداشت زیر به کمیسیون بالا موافقت دولت ایران را با اجرای یادداشت توضیحی اعلام داشت:

مطالعه و بررسی دقیق نامه‌ها و سندهای ارسالی از تهران نقطه‌نظری را که نمایندگان ایران در تمام اوقات اظهار داشته‌اند تایید می‌نماید. بدین معنی که میرزا محمدعلی‌خان نماینده اعلیحضرت شاه ایران اختیارات لازم برای امضای مطالب اضافی که به‌وسیله نمایندگان دو دولت میانجی تهیه شده و در متن اصلی قرارداد ذکر نشده بوده نداشته است.

نماینده ایران، با وجودی که از لحاظ اصولی معتقد به نظر فوق است، به منظور ابراز تمایل صمیمانه برای حل مساله‌های مرزی و با توجه به کوششهای دو دولت میانجی در مدت هفتاد سال ـ [درواقع ۶۵ سال] ـ توضیحات مندرج در یادداشت را به‌عنوان جزء تفکیک‌ناپذیر قرارداد دوم ارزروم به رسمیت می‌شناسد و آنها را قبول می‌کند.[۱۵۴]

مطالعه اجمالی یادداشت بالا شرایط دردانگیز دربار قاجار و شدت اِعمال نفوذ دولتهای روسیه و انگلستان را در آن دربار آشکار می‌دارد. دولت ایران پس از ۶۵ سال مخالفت با یادداشت توضیحی، سرانجام زیر فشار دولتهای روسیه و انگلستان که منافع خود را در آن زمان در جلب دوستی عثمانی به بهای نقض

تمامیت ارضی ایران می‌دانستند ناگزیر از مخالفت دست کشید و موافقت خود را با آن اعلام داشت. توجه جلب می‌شود که جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ آغاز گردید و دولتهای روسیه و انگلستان، به‌ویژه کشور اخیر که از پیشرفتهای اقتصادی و افزایش قدرت نظامی آلمان و موفقیت دیپلماسی آن در برقراری رابطه‌های نزدیک با عثمانی نگران منافع گسترده خود در سراسر جهان، به‌ویژه در منطقه خلیج فارس و هندوستان بود بیم داشت که در جنگ احتمالی آینده، عثمانی در کنار آلمان با آن دولت به نبرد بپردازد ـ بیمی که تحقق پذیرفت و دولت عثمانی به‌عنوان متحد آلمان با روسیه و انگلستان در جنگ جهانی اول به نبرد پرداخت. به همین جهت در ۱۹۱۲ که خطر جنگ احساس می‌شد، دولت انگلستان با همکاری دولت روسیه که آن نیز در قفقاز و دریای سیاه با عثمانی همجوار و مخالف نفوذ آلمان در آن کشور بود از اراضی دولت ضعیف ایران به عثمانی دادند تا آن دولت را از نزدیک شدن بیشتر با آلمان باز دارند. گذشته از آن، سیاست استراتژیک انگلستان از اوایل سده نوزدهم برای حفظ منافع خود در خلیج فارس و هندوستان همواره مبتنی بر تضعیف ایران و جلوگیری از قدرتمند شدن آن بود تا آسیبی به منافع مهم آن در منطقه وارد نشود.

اگر دولت ایران بر اثر فشار دولتهای روسیه و انگلستان از ارسال آن یادداشت خودداری و با پیشنهاد نماینده عثمانی به ارجاع اختلاف مرزی به دیوان داوری لاهه موافقت می‌کرد، داوران آن دیوان که عموماً از حقوق‌دانان برجسته بین‌المللی بودند با توجه به متن ماده ۲ قرارداد دوم ارزروم که به تصدیق و امضای نمایندگان چهار کشور و شاه ایران رسیده بود، و با توجه به منحصر بودن اختیار میرزا محمدعلی‌خان به مبادله سندهای قرارداد به گمان قوی رأی به نفع ایران صادر می‌کردند. شاید بیم از احتمال صدور چنین رأیی بود که دولتهای روسیه و انگلستان بر فشار خود به دربار ناتوان ایران افزودند و آن را ناگزیر به نوشتن چنان یادداشتی نمودند.

ولی موافقت دولت ایران با یادداشت توضیحی و تسلیم چنان یادداشتی به تنهایی فاقد اعتبار بود. زیرا شش سال پیش از آن، فرمان مشروطیت در ۱۴

جمادی‌الاول ۱۳۲۴ هـ. (۷ ژوئیه ۱۹۰۶) از طرف مظفرالدین‌شاه صادر شده و قانون اساسی به تصویب رسیده بود. طبق اصل ۲۲ قانون اساسی گذشته که در ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴ هـ. (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶) به امضای شاه رسیده بود ــ و مظفرالدین‌شاه ۹ روز بعد در ۲۳ ذیقعده آن سال درگذشت ــ «مواردی که... تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا کند به تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.» بدین‌ترتیب، پس از تصویب قانون اساسی گذشته امضای نماینده دولت و حتی شاه ــ بالاترین مقام اجرایی کشور در گذشته ــ به تنهایی اعتبار حقوقی ندارد. چون یادداشت توضیحی تغییری در مرزهای کشور در ناحیه خرمشهر می‌داد و آن تغییر هیچ‌گاه به تصویب مجلس شورای ملی ایران نرسید به همین جهت، امضای نماینده ایران در یادداشت ارسالی به کمیسیون استانبول فاقد ارزش حقوقی است و رسمیت ندارد.

پروتکل استانبول، ۴ نوامبر ۱۹۱۳

دولتهای روسیه و انگلستان پس از موفقیت در ناگزیر ساختن دولت ایران به قبول یادداشت توضیحی به مذاکره‌های خود ادامه دادند و سرانجام در ۴ نوامبر ۱۹۱۳ (۳ ذیحجه ۱۳۳۱ هـ.) پروتکل استانبول به امضای نمایندگان چهار دولت ایران، عثمانی، روسیه و انگلستان رسید. پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ استانبول در بین قراردادهای ایران و عثمانی از اهمیت خاص برخوردار است. این پروتکل، (مقاوله‌نامه) در عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ ایران و عراق و همچنین در اعلامیه ششم مارس ۱۹۷۵ الجزیره ــ که شرح آنها خواهد آمد ــ مبنای حل اختلافهای مرزی ایران و عراق قرار گرفت. این پروتکل دارای یک مقدمه طولانی و هشت ماده است.[۱۵۵]

مقدمه پروتکل عبرت‌انگیز است و مطالعه اجمالی آن اِعمال نفوذ دولتهای روسیه و انگلستان و تخطی آنها از آنچه که قبلاً لزوم اجرای آن را تاکید می‌کردند آشکار می‌دارد. با آنکه طبق ماده ۳ پروتکل ۲۱ دسامبر ۱۹۱۱ تهران، «اساس کار» اعضای کمیسیونی که پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ را تدوین و امضا کردند ــ که

نمایندگان همان دولتهای شرکت‌کننده در کمیسیون مربوط به پروتکل تهران بودند ـ می‌بایست قرارداد دوم ارزروم در ۱۸۴۷ باشد، نماینده روسیه در مقدمه پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ تاکید نمود که در مورد مرز شمالی ایران و عثمانی که با مرز روسیه همجوار بود مصوبات قرارداد دوم ارزروم را قبول ندارد. او طبق مصالح دولت روسیه نقشه شمالی مرزی ایران و عثمانی را تنظیم کرد و دولت عثمانی نیز آن را پذیرفت، بدون آنکه لازم بدانند نظر ایران را نیز جویا شوند. در مورد منطقه زهاب نیز که مرز مشترک ایران و عثمانی بود، چون دولت روسیه نظرهای خاصی داشت ابتدا جلسه‌ای با شرکت نمایندگان روس و انگلیس و عثمانی و بدون حضور نماینده ایران، و سپس جلسه‌ای در لندن بین سر ادوارد گری[۱۵۶] وزیر خارجه انگلستان و ابراهیم حقی پاشا از عثمانی تشکیل گردید. آنگاه نقطه‌نظرهای آنان در مورد مرزهای ایران و عثمانی در زهاب و جنوب معین شد و آنها را در پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ به تصدیق و امضای نماینده ایران رساندند.

طبق ماده ۱ پروتکل بالا که کلیه ناحیه‌های مرزی و مسیر کلی مرزهای ایران و عثمانی را از شمال به جنوب مشخص می‌کند، برای نخستین‌بار سراسر شط‌العرب از دهانه آن در خلیج فارس تا محل التقای نهرخین به شط که در طول تقریبی ۸۱ کیلومتر مرز مشترک دو کشور را تشکیل می‌دهد به عثمانی واگذار شد. این اقدام نفاق‌افکن دولتهای روسیه و انگلستان اختلاف جدی تازه‌ای به اختلافهای ایران و عثمانی افزود و بعد از به‌وجود آمدن کشور عراق فعلی اثرهای زیانبار آن شامل ایران و عراق گردید و رابطه‌های دو کشور را برای سالهای دراز تیره و گاه خصمانه نمود.

در ماده ۲ تصریح گردید که «خط مرزی در هر ناحیه به‌وسیله کمیسیون تحدید حدود مرکب از نمایندگان چهار دولت مشخص خواهد شد.» ماده ۴ برقراری نوعی کاپیتولاسیون است و به نمایندگان روسیه و انگلستان بدون حضور نمایندگان ایران و عثمانی حق دادرسی می‌دهد. به موجب این ماده در صورت بروز اختلاف در تعیین مرز بین ایران و عثمانی، نمایندگان آن دو کشور نقطه‌نظرهای خود را کتباً به نمایندگان روسیه و انگلستان اطلاع می‌دهند و آنان جلسه خصوصی تشکیل

می‌دهند و هر تصمیمی که اتخاذ کردند به نمایندگان ایران و عثمانی اعلام می‌گردد و در صورتجلسه مذاکرات درج می‌شود و رعایت آن نقطه‌نظرها برای هر چهار کشور الزامی بود.

ماده ۷ برای اهمیت خاصی که در تاریخ دیپلماسی عمومی، به‌ویژه در تاریخ دیپلماسی ایران و آشکار داشتن نهایت بی‌پروایی دولتهای مقتدر زورگور به تحمیل مقاصد خود به کشورهای ضعیف دارد عیناً درج می‌شود:

«بدیهی است امتیازی که از طرف دولت شاهنشاهی ایران به موجب قرارداد مورخ ۲۸ مه ۱۹۰۱ (۹ صفر ۱۳۱۹ هـ.) به ویلیام ناکس دارسی داده شد و اکنون طبق مقررات ماده ۹ آن قرارداد توسط شرکت نفت ایران و انگلیس (محدود) که مرکز آن در وینچستر هاوس[۱۵۷] لندن است عمل می‌شود (قرارداد فوق از این به بعد در ضمیمه ب پروتکل حاضر «قرارداد» نامیده می‌شود.) به‌طور کامل و بدون قید و شرط در تمام اراضی که از طرف ایران به عثمانی منتقل شده است به موجب مواد پروتکل حاضر و ضمیمه ب آن به قوت خود باقی خواهد بود.»

مردم ایران در هر رشته تحصیلی و شغلی که باشند باید تاریخ ایران را بدانند تا آگاه شوند زمانی چنان قدرتمند بودند که نخستین امپراتوری جهان را تشکیل دادند و زمانی چون سده ۱۹ و سالهای بالا چنان زبون و ناتوان بودند که بیگانگان سودجو و آزمند که فقط و منحصراً به منافع خود می‌اندیشند هر تحمیلی را با تحقیر به آنان روا داشته و با تجاوز به تمامیت ارضی کشور، بخشهای بزرگی از خاک آنان را جدا کردند. مردم کشور ما، به‌ویژه جوانان که امید مسلم امروز و فردای کشور هستند باید به رابطه‌های دولتهای زورمند با ایران در سده‌های اخیر به‌خوبی واقف شوند تا با بالا بردن سطح دانش و آگاهی خود دریابند چرا ایران از چنان مقامی به چنین ذلتی رسید. این آگاهی کمک می‌کند تا مردم ما بدانند در زمانه‌ای که گردونه جهانی شدن حرکت خود را آغاز کرده است و پیوسته شتاب بیشتری می‌گیرد و رابطه‌های ملتها و دولتها با پیچیدگیها و شرایط تازه‌ای روبه‌رو شده است چگونه باید کشتی آسیب‌دیده کشور رنجور و عقب‌مانده ما را از میان توفانهای حادثه‌ها به‌درستی هدایت کنند.

ماده ۷ پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ عبرت‌انگیز است. دولت ایران در ۲۸ مه ۱۹۰۱ (۹ صفر ۱۳۱۹ هـ.) امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری نفت در بخش بزرگی از اراضی ایران راکه بالغ بر ۴۸۰,۰۰۰ مایل مربع[۱۵۸] بود به ویلیام ناکس دارسی واگذار کرد. پس از کشف نفت در ۲۶ مه ۱۹۰۸ (۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ هـ.) شرکتی به‌نام «شرکت نفت ایران و انگلیس[۱۵۹]» با سرمایه دو میلیون لیره در آوریل ۱۹۰۹ در لندن تشکیل شد. دولت انگلستان با لایحه‌ای که در مه ۱۹۱۴ به مجلس انگلستان برد و با اکثریت ۲۵۴ رأی در مقابل ۱۸ رأی به تصویب رسید، با پرداخت دو میلیون و یک هزار لیره (۲۰۰۱۰۰۰ لیره) بیش از ۵۰ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کرد. دولت ایران امتیاز استخراج نفت را به یک شخص داده بود و اکنون دولت انگلستان سهامدار بیش از ۵۰ درصد آن شده بود. حقارت‌انگیز است گفته شود انتقال امتیاز از دارسی به یک شرکت و بعد تسلط دولت انگلستان بر آن شرکت با داشتن بیش از پنجاه درصد سهام، در تمام مراحل بدون اطلاع دولت ایران انجام شد و دارسی یا مدیران شرکت و سپس دولت انگلستان مطلقاً لازم ندیدند که مراتب را به دولت صاحب نفت اطلاع دهند، و ایران از شدت ضعف و درماندگی حتی اعتراضی هم نکرد. یاد شادروان محمد خیابانی گرامی باد که در یکی از سخنرانیهای خود گفت که انتقال امتیاز از دارسی به دولت انگلستان، معامله‌ای «نادرست و خائنانه بوده زیرا دولت انگلستان هیچ وقت توفیق نمی‌یافت چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند... این عمل خدعه‌آمیز و نادرست و حیله‌گرانه بوده است.[۱۶۰]»

دولت انگلستان در ماده ۷ پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ که به امضای نماینده ایران رسیده و بنابراین مفاد آن را تایید کرده است جریان واگذاری امتیاز نفت به دارسی و سپس به شرکت نفت ایران و انگلیس که محل ثبت شرکت در وینچستر هاوس لندن را نیز ذکر می‌کند تا هیچ شبهه‌ای ایجاد نشود ذکر می‌نماید. دولت انگلستان که آگاه و آشنا به حقوق بین‌الملل است با وجود تسلط بر دربار ایران پیش‌بینی آینده را می‌کند تا به هر گونه ایراد احتمالی بتواند پاسخ قانع‌کننده داشته باشد. نماینده دولت ایران نیز قادر نیست از امضای چنین تاییدی امتناع ورزد. ولی توجه جلب

می‌شود که «اساس کار» پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ منحصراً می‌بایست مندرجات قرارداد دوم ارزروم در ۱۸۴۷ باشد و وارد کردن هر مطلب تازه‌ای که در آن قرارداد ذکری از آن نشده خلاف اصل، و به همین جهت محل ایراد است.

در ماده ۷ پروتکل بالا قید گردید که دولت عثمانی کلیه شرایط امتیاز پیش گفته را «در تمام اراضی که از طرف ایران به عثمانی منتقل شده است» تمام و کمال رعایت می‌کند. نکته تاسف‌آور آن است که آن اراضی که نفت‌خیز و در ناحیه خانقین بوده و مساحت آن «چند هزار کیلومترمربع [۱۶۱]» می‌باشد، در هنگام واگذاری امتیاز نفت به دارسی در ۱۹۰۱ متعلق به ایران بوده است. ولی بدون آنکه از آن تاریخ تا ۱۹۱۳ جنگی بین ایران و عثمانی روی داده و یا عثمانی هرگز ادعایی درباره آن داشته باشد به عثمانی واگذار می‌گردد و دولت ایران هم آن‌قدر ضعیف است که قادر به حفظ تمامیت ارضی ایران و مخالفت با واگذاری آن منطقه وسیع نفت‌خیز به عثمانی نمی‌باشد. توجه جلب می‌شود ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ «اساس کار» کمیسیونی که به امضای پروتکل بالا رسید قرارداد دوم ارزروم در ۱۸۴۷ است و در آن قرارداد مطلقاً هیچ‌گونه اشاره‌ای به ناحیه خانقین و واگذاری اراضی ایران به عثمانی نشده، و این امر نقض «اساس کار» است. جالب آن است که در بند ث ماده ۱ پروتکل ۱۹۱۳ نام «شیخ محمره [خرمشهر]» که منظور شیخ خزعل مطیع انگلستان است آورده می‌شود و تاکید می‌گردد که او «از حقوق مالکیت خود در خاک عثمانی همچنان بهره‌مند خواهد بود.» دولتهای روسیه و انگلستان در نادیده گرفتن قرارداد ۱۸۴۷ که می‌بایست «اساس کار» می‌شد هیچ پروایی نداشتند.

پروتکل ۱۹۱۳ در ماه نوامبر ـ دو ماه مانده به پایان آن سال ـ تدوین و امضا شده است و در آن موقع خطر جنگ جهانی که نه ماه بعد شعله‌های آن بخش بزرگ اروپا، غرب آسیا و حتی ایران را به آتش کشید بیش از هر زمانی احساس می‌گردید. دولتهای روسیه و انگلستان برای جلب عثمانی که هنوز از لحاظ نظامی با متصرفات وسیعی که در اختیار داشت قدرتمند به‌نظر می‌رسید می‌کوشیدند که از گرایش آن به سوی آلمان جلوگیری کنند. ایران قربانی مقاصد آنان گردید، چون ضعیف بود و

قادر به دفاع از منافع و تمامیت ارضی خود نبود.

طبق ماده ۲ پروتکل بالا کمیسیون تحدید حدود مرزی از نمایندگان چهار دولت ایران، عثمانی، روسیه و انگلستان به سرعت تشکیل شد و مرزهای ایران و عثمانی را از خرمشهر به‌سوی شمال درکوههای آرارات تعیین کرد. «آخرین پروتکلها و نقشه‌های مرزی ایران و ترکیه [عثمانی] نزدیک بایزید و در زیرکوه آرارات در ۲۷ اکتبر ۱۹۱۴ امضا گردید.[۱۶۲]» دو روز بعد، دولت عثمانی که تا آن موقع در جنگ شرکت نکرده بود در ۲۹ اکتبر ۱۹۱۴ به دولت روسیه اعلان جنگ داد و یک هفته بعد دولت انگلستان با عثمانی وارد جنگ شد وکارکمیسیون تحدید حدود مرزی تعطیل گردید.

پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ که براساس ماده ۱ آن‌که بسیار طولانی است حدود مرزهای ایران و عثمانی را با ذکر اسامی نقاط مشخص کرده وکمیسیون تحدید حدود بر آن اساس مرزهای دوکشور ایران و عثمانی را معلوم ساخته فاقد اعتبار حقوقی است و سند معتبر شمرده نمی‌شود. با شروع جنگ جهانی و پیامدهای آن، به‌ویژه با انقراض دودمان عثمانی و روی کار آمدن نظام جمهوری به‌نام جمهوری ترکیه در آن کشور پروتکل بالا هرگز به تصویب مقامهای صلاحیتدار عثمانی و بعد ترکیه و همچنین ایران نرسید. طبق اصل ۲۲ قانون اساسی ایران هرگونه تغییر در «حدود و ثغور مملکت» و طبق اصل ۲۴ هرگونه مقاوله‌نامه (پروتکل) می‌بایست به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسید و این اقدام ضروری قانونی انجام نگرفت.

شط‌العرب، رود مشترک ایران و عثمانی

حاکمیت بر شط‌العرب از مهمترین مساله‌های اختلاف بین ایران و عراق پس از به‌وجود آمدن آن بعد از جنگ جهانی اول بود. مقامهای عراقی در ادعای نادرست خود بر حاکمیت بر سراسر شط‌العرب ــ که شرح آنها خواهد آمد ــ عموماً به پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ استناد می‌کردند.

پیشینه‌های تاریخی گواه است که حاکمیت بر شط‌العرب هیچ‌گاه در محدوده مشترک با مرز ایران در انحصار مطلق دولت عثمانی نبوده است و هر دوکشور در آن

قسمت شط‌العرب اِعمال حاکمیت می‌نموده‌اند. سر آرنولد ویلسون هنگام فوران چاه نفت در میدان نفتون مسجدسلیمان در ۲۶ مه ۱۹۰۸ افسر سروان ارتش وابسته به اداره سیاسی هندوستان و رئیس سربازان هندی نگهبان تاسیسات نفت بود. او از آن تاریخ با موضوع ایران و شط‌العرَب در ارتباط دایم بود. او به موجب نوشته‌اش در یکی ازکتابهای خود درباره ایران «در حل نهایی [مساله مرز ایران و عثمانی]که به موجب آن ساحل چپ رود، [شط‌العرب] تا کنار ساحل آن به استثنای آبادان و محمره [خرمشهر] در اختیار ترکیه [عثمانی] قرار گرفت از خیلی نزدیک ارتباط داشته است.[۱۶۳]» او تصریح نمود «منافع انگلستان دقیقاً در دو نقطه است: ۱) نزدیک خانقین، جایی که چاههای نفت دارد و جزء اراضی مورد امتیاز شرکت بهره‌برداری دارسی است... و ۲) شط‌العرب[۱۶۴]» و او در اجرای سیاست دولت خود برای واگذاری هر دو قسمت به عثمانی نقش مهم داشته است. آرنولد ویلسون هنگام تصدی مقام کنسولی انگلیس در خرمشهر درباره شط‌العرب مطالعه دقیق کرده و «گزارش مشروحی از تاریخچه آن» تهیه نموده است. او اظهار می‌دارد که «حکومت هندوستان از نظریه‌های من پشتیبانی کرد... وزارت خارجه انگلستان نظریه‌های مرا در اساس آن قبول کرد.[۱۶۵]» و اساس نظریه‌های او آن بود که قرارداد دوم ارزروم در ۱۸۴۷ با یادداشت توضیحی چون «لغو نشده، برطبق حقوق بین‌الملل کاملاً معتبر است.[۱۶۶]» و دولت عثمانی دراِعمال حاکمیت به هر دو سوی شط‌العرب دارای «حقوق قانونی[۱۶۷]» است.

آرنولد ویلسون کسی است که درکمیسیون تحدید حدود ۱۹۱۴ معاونت هیات نمایندگی انگلستان را داشته و تمام مسیر طولانی ایران و عثمانی را پیموده و از نزدیک با جزئیات آن نیز آشنا بوده و بخش بزرگی از اراضی ایران در خانقین را به عثمانی واگذار کرده است. آنگاه چنین کسی با وجود داشتن چنان نظریه‌های مخالف ایران و موافق عثمانی و اقدام علیه ایران صریحاً درکتاب خود تایید می‌کند «از زمانی که کشتیهای تجاری رفت و آمد در شط‌العرب را آغاز نمودند و شاید خیلی زودتر از آن تاریخ، تمام انواع اَعمال حاکمیت بر شط‌العرب تا نقطه‌ای که دو طرف شط متعلق به عثمانی می‌شود مشترکاً توسط دو دولت ایران و عثمانی انجام

گرفته است. خط میانه آب Medium Filum Aquae با وجود قرارداد ۱۸۴۷، مرز [دو کشور] تلقی می‌شد.[۱۶۸]»

او در کتاب دیگر خود درباره ایران باز تاکید می‌نماید «تعیین مرز در شط‌العرب از اهمیت بیشتری برخوردار بود. زیرا بیش از ۵۰ سال است که خط مرزی در وسط مسیر اصلی شط‌العرب، یعنی خط میانه آب و یا تالوگ[۱۶۹] قرار دارد. این حالت با عبارتهای قرارداد [دوم] ارزروم کاملاً انطباق نداشت، ولی نوعی سازش و توافق ضمنی Modus Vivendi [بین دو کشور] بود که مدتهای طولانی برقرار بود.[۱۷۰]» واقعیت تاریخی بالا نشان می‌دهد که حتی دولت عثمانی با وجود داشتن یادداشت توضیحی که حاکمیت دو سوی شط‌العرب را در اختیار آن دولت قرار داد عملاً قادر نبود حاکمیت انحصاری خود را اِعمال کند و دولت ایران همانند آن دولت از شط‌العرب استفاده می‌کرده است. این نکته تاکید می‌شود که در یادداشت توضیحی مطلقاً «حاکمیت انحصاری دولت عثمانی بر شط‌العرب» و یا اصولاً عبارت «حاکمیت بر شط‌العرب» آورده نشده است.

در مورد عدم اقدام دولت عثمانی بر تصریح حاکمیت انحصاری خود بر شط‌العرب، آرنولد ویلسون معتقد است که عدم اقدام بالا و پذیرش عملی حق ایران در اِعمال حاکمیت مشترک بر شط‌العرب به هیچ وجه به علت «سهل‌انگاری یا بی‌عرضگی[۱۷۱]» مقامهای عثمانی نبوده است و عین آن روحیه دیپلماسی در مذاکره‌هایی که او با نماینده عثمانی در کمیسیون تحدید حدود ۱۹۱۴ نیز داشته روی نموده است. ویلسون اظهار می‌دارد که در آن کمیسیون «ساعتها بر سر یک نکته غامض[۱۷۲]» با نماینده عثمانی بحث داشته است و «من گفتم مساله را قطع کنیم. بگذارید یک تصمیم مشخص حتی اگر برای یکی از دو طرف ما نامطلوب باشد اتخاذ نماییم.[۱۷۳]» و او در جواب گفت «نه، نه، فرمولی پیدا کنیم. بگذارید عبارتهایی پیدا کنیم که ظاهراً مساله را حل می‌کند [ولی درواقع] از رسیدگی به موضوع اصلی اجتناب می‌نماید. من عدم رضایت و تعجب خود را اظهار داشتم.[۱۷۴]» و معتقد بودم که درباره مساله مورد اختلاف باید یک تصمیم مشخص گرفته شود. نماینده عثمانی در پاسخ بیان داشت که «یک تصمیم کاملاً نامطلوب

برای یک طرف، عامل تجدید اختلاف خواهد بود. از طرف دیگر، اگر ما با بازی با کلمات بتوانیم صلح را برای مدت ۱۰ سال حفظ کنیم به مراتب بیش از آنچه که پیشینیان ما کرده‌اند ما انجام داده‌ایم.[۱۷۵]»

آرنولد ویلسون آنگاه عقیده شخصی خود را بیان می‌کند و اظهار می‌دارد «رویدادها نشان داده‌اند که حق با او بود. مساله [حاکمیت بر شط‌العرب][۱۷۶] هنوز نامعلوم است. فرمول دوپهلویی هنوز برقرار است و رویدادها عجالتاً موجب شده‌اند که مساله اهمیت خود را از دست بدهد. بدون تردید حل آن موکول به درایت دیپلماتهای نسل بعد و مقامهای مرزی خواهد بود.[۱۷۷]» حتی دیپلمات انگلیسی که از ۱۹۰۸ که نفت از چاه میدان نفتون مسجدسلیمان فوران کرد با امور مربوط به شط‌العرب و مرز ایران با عثمانی آشنا بود و در ۱۹۱۴ معاون هیات نمایندگی انگلستان در کمیسیون تحدید حدود مرز ایران و عثمانی بود صریحاً اعتراف می‌کند و می‌پذیرد که حتی در آن سال ـ با وجود یادداشت توضیحی ۱۸۴۸ و پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ که روی کاغذ حق مسلم و تاریخی ایران در استفاده مشترک از شط‌العرب نادیده گرفته شده بود ـ مساله حاکمیت بر شط‌العرب «هنوز» به‌طور مشخص و قطعی معلوم نگردیده است و در حالت ابهام قرار دارد. او در توجیه علت موافقت عملی دولت عثمانی به قبول حاکمیت مشترک ایران بر شط‌العرب اظهار می‌دارد که این موافقت به علت «سهل‌انگاری یا بی‌عرضگی» دولت عثمانی نبوده بلکه براساس یک واقع‌بینی سیاسی انجام گرفته است.

دولت عثمانی با توجه به حقانیت ایران و خواست طبیعی و مشروع آن به داشتن حق حاکمیت مشترک بر شط‌العرب، آگاهانه و با اراده قبلی از اتخاذ تصمیم صریح، یعنی از تصریح حق حاکمیت انحصاری خویش بر شط‌العرب خودداری نموده است. چون دقیقاً می‌دانسته است که چنین اقدامی موجب عدم رضایت کامل ایران و عامل تجدید اختلاف در آینده خواهد بود. به مفهوم دیگر، دولت عثمانی، با توجه به جهات جغرافیایی، بازرگانی و استراتژیک، حق ایران را در اِعمال حاکمیت مشترک بر شط‌العرب آن‌قدر طبیعی و مشروع می‌داند که نمی‌خواهد، و صحیح‌تر، برای درازمدت نمی‌تواند از اِعمال حق مشترک ایران بر

شط‌العرب جلوگیری کند. به همین جهت، با آنکه به کمک دولتهای سودجو و زورگوی روسیه و انگلستان و به موجب یادداشت توضیحی، قرارداد توافق شده ارزروم دوم در ۱۸۴۷ را نقض کرد، ولی در عمل هرگز در مقام آن برنیامد که حق ایران را در اِعمال حاکمیت مشترک بر شط‌العرب نادیده بگیرد و مانع اجرای حق ایران در آبهای شط‌العرب گردد. همین امر که دولت عثمانی، به هر علتی و به هر شکلی، به‌طور رسمی و یا به‌طور ضمنی و عملی موافقت کند که ایران در آبهای شط‌العرب اِعمال حاکمیت نماید خود گواه محکم و انکارناپذیری است که هیچ قرارداد تحمیلی، اعم از یادداشت توضیحی ۱۸۴۸ و یا پروتکل ۱۹۱۳، و یا هر نوع قرارداد تحمیلی دیگر قادر نیست در برابر قدرت استیلاناپذیر واقعیتها، مانند شرایط جغرافیایی، بازرگانی و استراتژیک شط‌العرب برای ایران مقاومت کند و ایران را از اجرای حق طبیعی و ضروری خود برای اِعمال حق حاکمیت مشترک بر شط‌العرب باز دارد. این واقعیت در گذشته صادق بود و در آینده نیز برای همیشه صادق خواهد بود.

پانویسهای فصل اول

۱. تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، نشر نو، جلد اول، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۴۶۷ و محمد جریر طبری، تاریخ‌الرسل والملوک، ترجمه صادق نشأت، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱، صفحه‌های ۳۶۷ و ۳۶۹.

۲. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، انتشارات توس، جلد دوم، تهران ۱۳۷۵، صفحه‌های ۳۸ و ۴۸.

۳. همان کتاب، صفحه‌های ۵ و ۶.

۴. Meso یعنی میان و Potomia یعنی رودها و جمع آن میان‌رودان است.

۵. همان کتاب، صفحه ۶۴.

۶. اصطلاح «فتوحات عربی اسلامی» را دکتر محمد محمدی ملایری که سالها ریاست دانشکده الهیات تهران را بر عهده داشت درباره پیروزیهای عربها پس از اسلام به‌کار برده است. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران...، جلد اول، انتشارات یزدان، تهران ۱۳۷۲، صفحه ۲۱.

۷. سواد به معنای سیاهی است و در اصطلاح جغرافیایی روستاها و کشتزارهای پیرامون شهرها را گویند مانند سوادالکوفه. علت نامگذاری سواد به سرزمین کنونی عراق آن است که عربها چون از عربستان ــ جزیرةالعرب ــ با صحراها و اراضی خشک و بدون زراعت آن به‌سوی ایران و عراق فعلی که سرزمین پر درخت و سبز و خرم بود روی آوردند چون سبزی منطقه از دور به چشم آنان سیاه می‌نمود آنجا را سواد نامیدند. محمد محمدی ملایری، جلد دوم، صفحه ۶۶.

۸. همان کتاب، صفحه ۷۲.

۹. همان کتاب، صفحه ۴۸، قدامه مؤلف «الخراج» که آن را پس از کتاب ابن خردادبه در نیمه دوم سده سوم هجری تألیف کرده سرزمین فعلی عراق را مانند ابن خردادبه «دل ایرانشهر» نامیده است. همان کتاب، صفحه ۴۸. این نکته نیز گفته شود که سرزمین کنونی عراق با اندک اختلاف

در حدود آن در دوران ساسانیان، سورستان نیز که واژه فارسی است خوانده می‌شد.

۱۰. همان کتاب، صفحه ۸۹. توجه جلب می‌شود که عراق کنونی را انگلیسی زبانان Iraq (ایراک) می‌نامند.

۱۱. همان کتاب، صفحه ۷۲، قدامه در «الخراج» نیز عراق را در معنای ایران به‌کار برده است. همان کتاب، صفحه ۷۳.

۱۲. چهار خلیفه نخستین: ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) را خلیفه‌های راشدین می‌نامند.

۱۳. علت جامه سیاه پوشیدن ابومسلم و پیروانش این بود که امویان «جامه سبز پوشیدندی و رایت سبز داشتندی. ابومسلم همی خواست که این رسم بگرداند.» تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلغمی، تصحیح محمد روشن، نشر نو، جلد ۲، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۱۰۲۴.

۱۴. طبری می‌نویسد مروان در نبرد با عامربن اسماعیل از هواخواهان ابوسفاح بنیانگذار دودمان عباسیان که به فارسی صحبت می‌کرد در ماه ذیقعده ۱۳۲ ه. در مصر کشته شد. تاریخنامه طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۴۹. قاضی احمد غفاری می‌نویسد مروان حمار پس از شکست زاب بزرگ به شام و مصر گریخت و در مصر کشته شد. تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرسی گیلانی، کتابفروشی حافظ، تهران بی‌تا، صفحه ۶۷ . به نوشته میرخواند مروان در مصر به دست شخصی به‌نام عامر پسر اسماعیل که به‌دنبال او بود هنگام خواب کشته شد. روضةالصفا، جلد سوم، کتابخانه‌های مرکزی، خیام و پیروز تهران بی‌تا، صفحه ۳۸۷. یاکو بوسکی ایران‌شناس شوروی می‌نویسد مروان پس از فرار به مصر در آن کشور درگذشت. پیگو لوسکایا و سایر نویسندگان شوروی، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۴، صفحه ۱۷۴. عبدالحسین زرین‌کوب می‌نویسد مروان پس از فرار به مصر در آن کشور کشته شد. تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷، صفحه ۴۷ و دو قرن سکوت، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۶، صفحه ۱۴۰.

۱۵. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۵، صفحه ۳۹۶. همچنین Huart شرق‌شناس نیز اظهار می‌دارد «جنگ زاب از جهتی تلافی روز قادسیه بود که در آن امپراتوری بزرگ ساسانی افتاده بود.» سید تقی نصر، ابدیت ایران، مؤسسه

کیهان، تهران ۱۳۵۱، صفحه ۲۳۱.

۱۶. علامه سید محمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، انتشارات هجرت، قم ۱۳۹۸ هجری قمری، صفحه ۲۷.

۱۷. از زمان عمر، خلیفه مسلمانان را امیرالمومنین نامیدند. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۴۳۶.

۱۸. محمدبن علی‌بن طباطبا ــ ابن طقطقی ــ تاریخ فخری در آداب ملکداری دولتهای اسلامی، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰، صفحه ۲۲۸.

۱۹. تاریخنامه طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۶۸.

۲۰. ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۲۸۴.

۲۱. مداین جمع مدینه به معنای شهرهاست. چون تیسفون از هشت شهر تشکیل می‌شد عربها آن را مداین نامیدند. یکی از آن هشت شهر بلاش‌آباد و دیگری به‌اردشیر بود که عربها آنها را به ترتیب ساباط و بهرسیر نامیده‌اند. محمد محمدی ملایری، جلد دوم، صفحه ۱۷. گی‌لسترنج تیسفون را مرکب از هفت شهر اعلام می‌دارد. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۳، صفحه ۳۶.

۲۲. همان کتاب، صفحه ۲۹۴.

۲۳. همان کتاب، صفحه ۲۹۵.

۲۴. همان کتاب، همان صفحه. ابن طقطقی، صفحه ۲۳۱. طبری می‌نویسد منصور در پاسخ ابومسلم گفت «مرا بر روی زمین از تو دشمن‌تر نیست.» تاریخنامه طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۹۱.

۲۵. احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۳۵۶.

۲۶. ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۳۲۲.

۲۷. یله، یعنی رها، وِل.

۲۸. تاریخنامه طبری، جلد ۲، صفحه ۱۱۰۰.

۲۹. بغداد نام فارسی باستان است. بغ یعنی خدا و بغداد یعنی خداد داده، خدا آفریده. فرهنگ معین، امیرکبیر، جلد پنجم، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۲۷۲.

۳۰. گی لسترنج، صفحه ۳۷.

۳۱. جواهرلعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، امیرکبیر، جلد اول، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۱، صفحه ۳۰۵.

۳۲. پایتخت خلیفه‌های عباسی از ۲۲۱ هـ. تا ۲۷۹ هـ. در سامره و سپس دوباره بغداد گردید.

۳۳. احمد معزالدوله از دودمان بویه در ۳۳۴ هـ. بر بغداد استیلا یافت. او نیز که معتقد به خلافت خاندان پیامبر اسلام بر مسلمانان بود با آنکه خلیفه المستکفی بالله را زندانی کرد ولی دودمان عباسیان را برنینداخت. او شخص دیگری از آن خاندان را با لقب المطیع لله بر مسند خلافت نشاند و خود ــ گرچه به ظاهر ــ تابعیت از او را پذیرفت.

۳۴. برای آگاهی از نبرد چالدران، انگیزه‌ها و پیامدهای آن به «شاه اسماعیل اول» صفحه‌های ۵۰۱ ــ ۳۸۷ مراجعه شود.

۳۵. برای آگاهی از حمله‌های سلطان سلیمان اول به ایران و معاهده صلح آماسیه به «شاه تهماسب اول» مراجعه شود.

36. Palmerstone

۳۷. پس از کشف نفت در کرکوک عراق به ترتیب نفت در ۱۹۳۱ در بحرین، در ۱۹۳۸ در قطر، کویت و عربستان سعودی، در ۱۹۵۸ در ابوظبی و در ۱۹۶۶ در دوبی کشف گردید.

۳۸. برای آگاهی از چگونگی اشغال برخی از ناحیه‌های شمالی ایران توسط پترکبیر و جانشینانش و سرانجام آن به «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» صفحه‌های ۵۶ ــ ۵۴ و ۶۴ ــ ۶۱ مراجعه شود.

39. Bagratid

40. Robert Grant Watson, A History of Persia from the Beginning of the nineteen Century to the Year 1858. Smith Elder and co. London 1866. Reprint by Imperial Organization for Social Services. Tehran 1976. P. 87.

شاه عباس در اجرای سیاست نزدیکی به زمامداران مسیحی اروپا و مدارا با مسیحیان داخلی

کشور، در ایام کریسمس برای عیسویان مقیم اصفهان خوک فرستاد. از زمان شاه عباس به بعد ـ جز در دوره پادشاهی شاه سلطان حسین و سختگیریهای ملامحمدباقر مجلسی که شاه زیر نفوذ او بود عیسویان، از جمله گرجیان در قلمرو ایران در نوع غذا و فریضه‌های مذهبی آزاد بودند.

41. Ibid., PP. 87-88.

جالب است گفته شود که در زمان شاه عباس، مسیحیان مقیم اردبیل ـ محل آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شهر مقدس صفویان ـ مراسم مذهبی خود را با طبل و شیپور آزادانه در خیابانهای آن شهر انجام می‌دادند.

۴۲. برای آگاهی از رابطه‌های گذشته ایران و روسیه در پایان دوره صفویان و دوران نادرشاه به «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» مراجعه شود.

43. Teimoreiz

۴۴. در کتاب تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، تألیف علی‌اکبر بینا «ارکلی» (صفحه‌های ۳۸ ـ ۳۶) و در کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار، تألیف علی‌اصغر شمیم (ارایکلی» (صفحه ۸۴) نوشته شده است. نودار لوموری، مورخ گرجی در کتاب «تاریخ گرجستان» که به زبان انگلیسی است «ایراکلی دوم Irakli II» نوشته است، صفحه ۲۹. هر دو مؤلف ایرانی نام هراکلیوس (Heraclius) را نیز در مورد او به‌کار برده‌اند، همان صفحه‌ها. ولی مورخ گرجی به چنان نامی که یونانی به نظر می‌رسد اشاره نکرده است.

45. Nodar Lomouri, A History of Georgia, Rustavelli Society. Sarangi publishers. Tibilis 1993. P. 29.

46. Svetitskhoveli

47. Ibid.,

48. Catherine II

۴۹. دکتر محمود افشار یزدی، سیاست اروپا در ایران، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، از انتشارات موقوفه افشار، تهران ۱۳۵۸، صفحه ۴۸. او به‌جای نام ایراکلی فقط هراکلیوس ذکر کرد.

50. Conte de Goodowitch

۵۱. علی‌اکبر بینا تعداد سپاهیان آقامحمدخان را ۶۰,۰۰۰ نفر (صفحه ۴۳) و نودار لوموری مورخ گرجی ۳۵۰۰۰ نفر (صفحه ۳۱) می‌نویسد.

52. Krisanisi

53. Valerien Zobov

54. Paul I

۵۵. به نوشته سر جان ملکم، برادر زوبف به‌نام پلاتن زوبف مورد علاقه کاترین دوم بود و به پل بی‌اعتنایی می‌کرد. وقتی که او پس از مرگ مادرش به پادشاهی رسید به خاطر داشتن احساس مخالف نسبت به زوبف او را احضار کرد. نقل از علی‌اکبر بینا، صفحه ۵۰.

۵۶. حسن حسینی فسایی، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، جلد اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۲، صفحه ۶۶۶. «تاریخ» به حساب ابجد ۱۲۱۱ می‌شود. او تاریخ قتل آقامحمدخان را در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ می‌نویسد. همان صفحه. همچنین عبدالحسین زرین‌کوب، روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات سخن، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۳، صفحه ۷۷. ولی علی‌اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات زریاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۰، صفحه ۴۶ و همچنین علی‌اکبر بینا، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد اول از گلناباد تا ترکمن‌چای، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲، صفحه ۵۰، تاریخ کشته شدن آقامحمدخان را در ۲۱ ذیقعده ۱۲۱۱ می‌دانند.

۵۷. نام اصلی او گیورگی دوازدهم (Giorgi XII) بود. Nodar Lomouri. P. 31 . ایرانیان او را گرگین می‌نامیدند.

58. Sisianov

۵۹. مورخ گرجی می‌نویسد گرگین‌خان از تزار روسیه نخواست که گرجستان را ضمیمه امپراتوری روسیه کند. او چون گرفتار مخالفتهای داخلی و هجومهای پیاپی لزگیها بود از تزار روسیه خواست که به تعهد خود در پیمان ۱۷۸۳ درباره کمک به رفع مشکلات داخلی و خارجی و اعزام نیرو اقدام نماید. Nodar Lomouri. Op. Cit., P. 32.

60. Nodar Lomouri. Op. Cit., P. 33.

61. Ibid.,

62. Elisabeth pool

63. Sheft

64. Maréchale Brune

65. Jaubert

66. Romieu

67. Joinin

68. de Lablanche

69. Talleyrand

70. Bontens

71. Rouman

72. Niemen

۷۳. علی‌اکبر بینا، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲، صفحه‌های ۱۱۷ ـ ۱۱۶. ناپلئون پیش از آن در پاسخ نامه فتحعلیشاه و پس از بازگشت ژوبر از دربار قاجار نامه‌ای دوستانه در ۱۴ مارس ۱۸۰۷ از اوسترود لهستان به فتحعلیشاه نوشت. ایرج امینی، ناپلئون و ایران، ترجمه اردشیر لطفعلیان، نشر فرزان، تهران ۱۳۷۸، صفحه‌های ۱۴۷ ـ ۱۴۶. ناپلئون به نامه عباس میرزا ولیعهد نیز نامه محبت‌آمیزی نوشت و دلاوریهای او را در نبرد با روسیه ستود. همان کتاب، صفحه‌های ۱۴۸ ـ ۱۴۷.

74. Finkinstein

۷۵. کلیه مواد معاده فین‌کین‌اشتاین از «ماموریت ژنرال گاردان در ایران» صفحه‌های ۴۷ ـ ۴۳ و ایرج امینی، صفحه‌های ۳۳۰ ـ ۳۲۵ نقل گردید.

۷۶. ماموریت ژنرال گاردان در ایران، صفحه‌های ۶۱ ـ ۵۹. ایرج امینی تعداد افسران را ۱۰ و درجه‌دار را ۳ نفر و مجموعاً ۱۳ نفر اعلام می‌دارد. صفحه‌های ۱۶۱ ـ ۱۵۹.

۷۷. ایرج امینی، صفحه ۱۶۲.

۷۸. همان کتاب، صفحه‌های ۵۴ ـ ۴۸.

۷۹. گاردان پس از ورود به استانبول در نامه مورخ ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ که از آن شهر برای وزارت خارجه فرانسه ارسال داشت اعلام نمود که با محمدرضای قزوینی عازم تهران است.

ماموریت ژنرال گاردان در ایران، صفحه ۵۷.

80. Tilsit

81. Maréchale Goodowitch

82. Tolstoy

83. Sir Horford Jones

84. Sir Gore Ouseley

۸۵. دو افسر انگلیسی به نامهای کریستی و لیندسه در سپاه عباس‌میرزا باقی ماندند. لیندسه که در جنگ زخمی شده بود اسیر روسها گردید و کشته شد.

86. Nicolas-De-Ritchev

۸۷. علی‌اکبر بینا می‌نویسد محمدعلی میرزا دولتشاه بزرگتر از عباس میرزا بود. تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، صفحه‌های ۲۰۶ و ۲۰۷. مورخ انگلیسی نیز محمدعلی میرزا را بزرگترین پسر فتحعلیشاه می‌نامد. Robert G. Watson. Op. Cit., p. 170. ولی علی‌اصغر شمیم عباس میرزا را بزرگتر از محمدعلی میرزا می‌داند. پانویس ۱ صفحه ۱۱۳. نادرست به نظر می‌رسد. اگر عباس میرزا پسر ارشد بود ولیعهدی او طبیعی بود و دغدغه‌ای نداشت.

88. Paskewitch

89. Aristov

۹۰. گفته شد فتحعلیشاه دارای ۱۵۸ زن بود. جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا در کتاب «تاریخ نو» می‌نویسد فتحعلیشاه هنگام فوت که در ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ ه. روی داد به غیر از نوه و نتیجه دارای ۵۳ پسر و ۶۰ دختر بود. نقل از علی‌اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات زریاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۰ پانویس ۲، صفحه ۱۲۴.

91. Sir John MacDonald

92. Sir Denis Wright

93. Colonel William Montis

94. Sir Denis Wright. The English Among Persians during the Qajar Period. 1787-1921. Heinemann, London, 1977. P. 139.

95. Ibid.,

۹۶. طبق معاهده کردان در ۱۹ شعبان ۱۱۵۹ هـ. هر دو کشور ایران و عثمانی متعهد شده بودند پناهندگان و فراریان به کشور دیگر را تحویل دهند. برای آگاهی بیشتر به «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» صفحه‌های ۶۷ ـ ۶۵ مراجعه شود.

۹۷. در مورد عثمانی و توافق فتحعلیشاه با قرارداد اول ارزروم و توضیح مواد آن به «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» صفحه‌های ۷۵ ـ ۷۲ مراجعه شود.

۹۸. ماموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، صحفه ۶۳.

۹۹. همان کتاب، صفحه ۱۶۹. گاردان در جای دیگر می‌نویسد «عباس میرزا به تحصیل افتخار علاقه بسیار اظهار می‌دارد.» صفحه ۹۲.

100. Freygang

۱۰۱. علی‌اکبر بینا، تاریخ دیپلماسی ایران، از گلناباد تا ترکمانچای، تهران ۱۳۴۲، صفحه ۲۵۷.

102. Conte de Sercey

۱۰۳. سید تقی نصر، ایران در برخورد با استعمارگران، شرکت مؤلفان و مترجمان، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۲۲۲.

۱۰۴. همان کتاب، صفحه ۲۲۱.

۱۰۵. همان کتاب، صفحه ۲۲۵، علی‌اکبر بینا، صفحه ۲۷۴.

۱۰۶. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۸، صفحه ۶۸.

107. Sir Henry Layard

۱۰۸. احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، انتشارات خواجو، چاپ مسعود سعد، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۱۶۷.

۱۰۹. سر اوستن هنری لایارد، سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در تهران، ترجمه مهراب امیری، انتشارات وحید، تهران ۱۳۶۷، صفحه ۳۴۶.

110. Stoddart

۱۱۱. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۴۶۷.

112. Colonel Dainese

113. Colonel Fenwick Williams

۱۱۴. عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات توس، تهران چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحه ۳۴، نسخه خطی «رساله سرحدیه» در اختیار اقبال آشتیانی بود.

۱۱۵. قرارداد اول ارزروم در زمان فتحعلیشاه در ۱۹ ذیقعده ۱۲۳۸ هـ.(۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳) منعقد شده است.

۱۱۶. در سالهای اخیر پس از آنکه عربها نام تاریخی خلیج فارس را که همیشه خلیج فارس خواهد بود به علت کوته‌اندیشیها و تعصبهای کراهت‌آور نژادی خلیج عربی نامیدند برخی از ایرانیان نیز در واکنش به آن نام شط‌العرب را اروندرود گذاشتند. اروندرود نام فارسی دجله است و بر شط‌العرب اطلاق نمی‌گردد. فردوسی در شاهنامه بیان می‌دارد:

«اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان».

نکته مهم دیگر آن است که اصولاً در شأن فرهنگ ایرانی نیست که نامهای شناخته شده جغرافیایی را به خاطر واکنش احساسی تغییر دهد. در آن صورت دنیا به ما به همان چشمی نگاه خواهد کرد که ما به عربهایی که نام تاریخی خلیج فارس را تغییر می‌دهند نگاه می‌کنیم.

۱۱۷. ترجمه از متن فرانسه قرارداد دوم ارزروم در Clive parry L.L.D. The Consolidated Treaty Series. vol 101. Oceana publications. Inc. Dobbs Ferry. New York 1980. PP. 86-88.

و مقابله آن با متن انگلیسی قرارداد در Tareq Esmael. Iraq and Iran. Roots of Conflicts. Syracusse University Press. Syracusse. N.Y. 1982 PP. 41-44.

متن کامل قرارداد دوم ارزروم در بخش ضمایم چاپ شده است.

118. Iran's Foreign Ministry. Some Facts Concerning The Dispute Between Iran and Iraq Over The Shatt Al Arab. Tehran May 1969 P. 9.

119. Ibid., P. 10.

۱۲۰. زهیرلباف، عراق و روابط آن با ایران از هزاره چهارم پیش از میلاد تا ۱۹۷۵ میلادی، مرکز انتشارات اعلمی، تهران ۱۳۵۵، صفحه ۱۵.

۱۲۱. همان کتاب، صفحه ۲۱. نوری سعید وزیر خارجه عراق در جلسه شورای جامعه ملل در ۱۴ ژانویه ۱۹۳۵ که درباره شکایت عراق از ایران درباره اختلاف در حاکمیت بر شط‌العرب تشکیل شد طول مرز مشترک ایران و عراق در شط‌العرب را قریب ۹۰ کیلومتر اعلام داشت.

League of Nations. Official Journal. February 1935. P. 220.

عدنان رئوف نماینده عراق در سازمان ملل طی نامه ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۹ به رئیس شورای امنیت طول شط‌العرب را حدود ۱۲۳ مایل (برابر با ۱۹۷/۹۵ کیلومتر) و طول شط به‌عنوان مرز مشترک دو کشور را ۸۵ مایل (برابر ۱۳۶/۷۹ کیلومتر) اعلام داشت.

Security Council Document. S/9323. 11 July 1969.

۱۲۲. متن کامل «یادداشت توضیحی» در بخش ضمایم و بررسی تحلیلی آن در صفحه‌های ۱۰۵ ــ ۸۷ «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» درج شده است.

۱۲۳. ترجمه نامه میرزا محمدعلی‌خان به سفیران روس و انگلیس در بخش ضمایم چاپ شده است.

۱۲۴. متن کامل نامه مورخ ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۲۶۴ میرزا محمدعلی‌خان به حاجی میرزا آقاسی در فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، صفحه‌های ۱۴۶ ــ ۱۴۱ چاپ شده است. او در آن نامه اظهار می‌دارد که مطالب نامه تاییدیه را قبلاً سفیران روسیه و انگلستان برای او نوشته و او «موافق سوادی که آنها دادند» آن نامه را نوشته است.

۱۲۵. همان کتاب، صفحه‌های ۱۴۲ ــ ۱۴۱.

۱۲۶. همان کتاب، صفحه‌های ۵ ــ ۱۴۴.

۱۲۷. جعفرخان مشیرالدوله، رساله سرحدیه، نقل از عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صفحه ۶ و فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، صفحه ۱۴۹.

۱۲۸. اسناد وزارت خارجه انگلیس، گزارش سازمان جاسوسی انگلیس در ایران، سند شماره ۶۰/۳۷ . ضمیمه یک از گزارش شماره ۸ . نقل از فریدون آدمیت، صفحه ۱۴۹.

۱۲۹. برای اطلاع بیشتر درباره میرزا محمدعلی‌خان، به کتاب مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ (هجری)، جلد سوم، صفحه ۴۵۵ مراجعه شود.

۱۳۰. طبق قطعنامه ۲۱۶۶ مورخ ۵ دسامبر ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل کنفرانسی از نمایندگان دولتها برای تدوین حقوق بین‌الملل در مورد قراردادها تشکیل گردید.

جلسه‌های اولین گردهمایی از ۲۶ مارس تا ۲۴ مه ۱۹۶۸ در کاخ Neue Hof Burg وین، اتریش برپا شد. در جلسه‌های اولین گردهمایی ۱۰۳ کشور و دومین گردهمایی ۱۱۰ کشور شرکت جستند و حقوق قراردادها راکه به‌نام کنوانسیون وین معروف شده است در ۲۲ مه ۱۹۶۹ به تصویب رسید و برطبق مدلول آن، طرح کنوانسیون از ۲۳ مه ۱۹۶۹ تا ۳۰ نوامبر ۱۹۶۹ در وزارت خارجه اتریش و از آن تاریخ تا ۳۰ آوریل ۱۹۷۰ در اداره مرکزی سازمان ملل متحد در نیویورک برای امضا باز بوده است. برای آگاهی از بعضی از مواد آن به ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق، از جمله صفحه‌های ۹۸ ـ ۹۶ و ۱۰۰ مراجعه شود.

۱۳۱. متن کامل فرمان محمدشاه به میرزا تقی‌خان در عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، صفحه ۶۰ و ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق، صفحه ۹۵.

132. League of Nations, Official Journal, Feb. 1935. P. 218.

133. ibid.,

134. Sheil

135. Richard Colley Wellesliy

136. Oustinov سفیر روسیه در دربار عثمانی

۱۳۷. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، صفحه ۱۵۳.

۱۳۸. حفر کانال سوئز در ۱۸۶۹ توسط فردینان دولسپس (Ferdinad De Lesseps) فرانسوی به پایان رسید.

139. Tchirikov

۱۴۰. فریدون آدمیت، صفحه ۵۷۸.

۱۴۱. همان کتاب، صفحه ۵۸۴.

۱۴۲. سید تقی نصر، ایران در برخورد با استعمارگران، صفحه ۲۲۱.

۱۴۳. فریدون آدمیت، صفحه ۵۸۵.

144. Sebastopol

145. Gilbert Ernest Hubbard. From the Golf to Ararat. An Expedition Through Mesopotomia and Kurdiston. William Blackwood and Sons. London 1916. P. 10.

۱۴۶. ایدانتیک (Identique) کلمه فرانسوی و به معنای یکسان، همانند و مثل هم می‌باشد.

147. Sir Denis Wright. Op. Cit., P. 141. Sir Arnold Wilson. South West Persia. A Political Officer's Diary. 1907-1914. Oxford University Press. London 1941. P. 270. Gilbert Hubbard. Op. Cit., P. 11.

و ضمناً یک اینچ برابر ۲/۵۴ سانتیمتر و یک مایل برابر ۱۶۰۹/۳۵ متر است.

148. Sir Denis Wright. Op. Cit., P. 141.

149. William Knox D'arcy

۱۵۰. برای اطلاع از شرایط دادن امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری نفت در اراضی وسیعی از ایران به دارسی و رشوه‌هایی که او پرداخت بـه ریشـه‌های تـاریخی اخـتلافات ایـران و عـراق، صفحه‌های ۱۳۲ ـ ۱۲۴ مراجعه شود.

151. Drang Nach Osten

۱۵۲. برای آگاهی از چگونگی نفوذ آلمان در عثمانی و احداث خط راه‌آهن قونیه ـ بصره بـه ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق، صفحه‌های ۱۲۴ ـ ۱۱۱ مراجعه شود.

۱۵۳. ترجمه متن پروتکل ۲۱ دسامبر ۱۹۱۱ تهران از: Parry Clive. Op. Cit., vol. 215. P. 138.

۱۵۴. تـــرجـــمه از: Ministry of Foreign Affairs. Some Facts Concerning the Dispute Between Iran and Iraq Over the shatt-Al-Arab. 1969. P. 8.

۱۵۵. متن کامل پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ ترجمه و در بخش ضمایم آورده شده است.

156. Sir Edward Grey

157. Winchester House

158. Henry Longhurst, Adventure in oil. The Story of British Petroleum, Sidgwick and Jackson Ltd. 1959. P. 19.

ولی Helmut Mescher درکتاب Imperial Quest for oil صفحه ۶ آن را ۵۰۰,۰۰۰ مایل مربع اعلام داشته است.

159. Anglo Persian Oil Company.

۱۶۰. مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، پیام تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸، صفحه ۲۵۶.

۱۶۱. باقر کاظمی نماینده آگاه و میهن‌دوست ایرانی در دفاع از حقوق ایران در شورای جامعه

ملل در ۱۹۳۵ مساحت آن اراضی را «چند هزار کیلومترمربع» اعلام داشت.

League of Nations. Official Jaurnal. February 1935. P. 119.

162. Arnold Wilson. South West Persia. P. 299.

163. Ibid., P. 271.

164. Ibid., P. 215.

165. Ibid.,

166. Sir Arnold Wilson, Persia. London. Earnest Benn Ltd. 1932. P. 122.

167. Sir Arnold Wilson. South West Persia. P. 215.

168. Ibid., P. 124.

۱۶۹. تالوگ لغت آلمانی است. Der Talweg و از دو کلمه das Tal به معنای دره و Der Weg به معنای راه ترکیب یافته و معنای آن راه ته دره است که آبها نیز در آن مسیر جریان پیدا می‌کند و در حقوق بین‌الملل به معنای خط فرضی است که قسمت عمیق آب رودخانه را که قابل کشتیرانی است به دو بخش مساوی تقسیم می‌کند.

170. Arnold Wilson, South West Persia, P. 271.

171. Arnold Wilson, Persia. P. 124.

172. Ibid.,

173. Ibid.,

174. Ibid., بعضی از مکالمات دو نماینده عثمانی و انگلستان به زبان فرانسه بیان شده است.

175. Ibid., P. 125.

۱۷۶. تاریخ انتشار کتاب «ایران» آرنولد ویلسون، سال ۱۹۳۲ می‌باشد.

177. Ibid.,

فصل دوم

ایران و عراق تا قرارداد الجزیره

تشکیل کشور عراق با قیمومت انگلستان

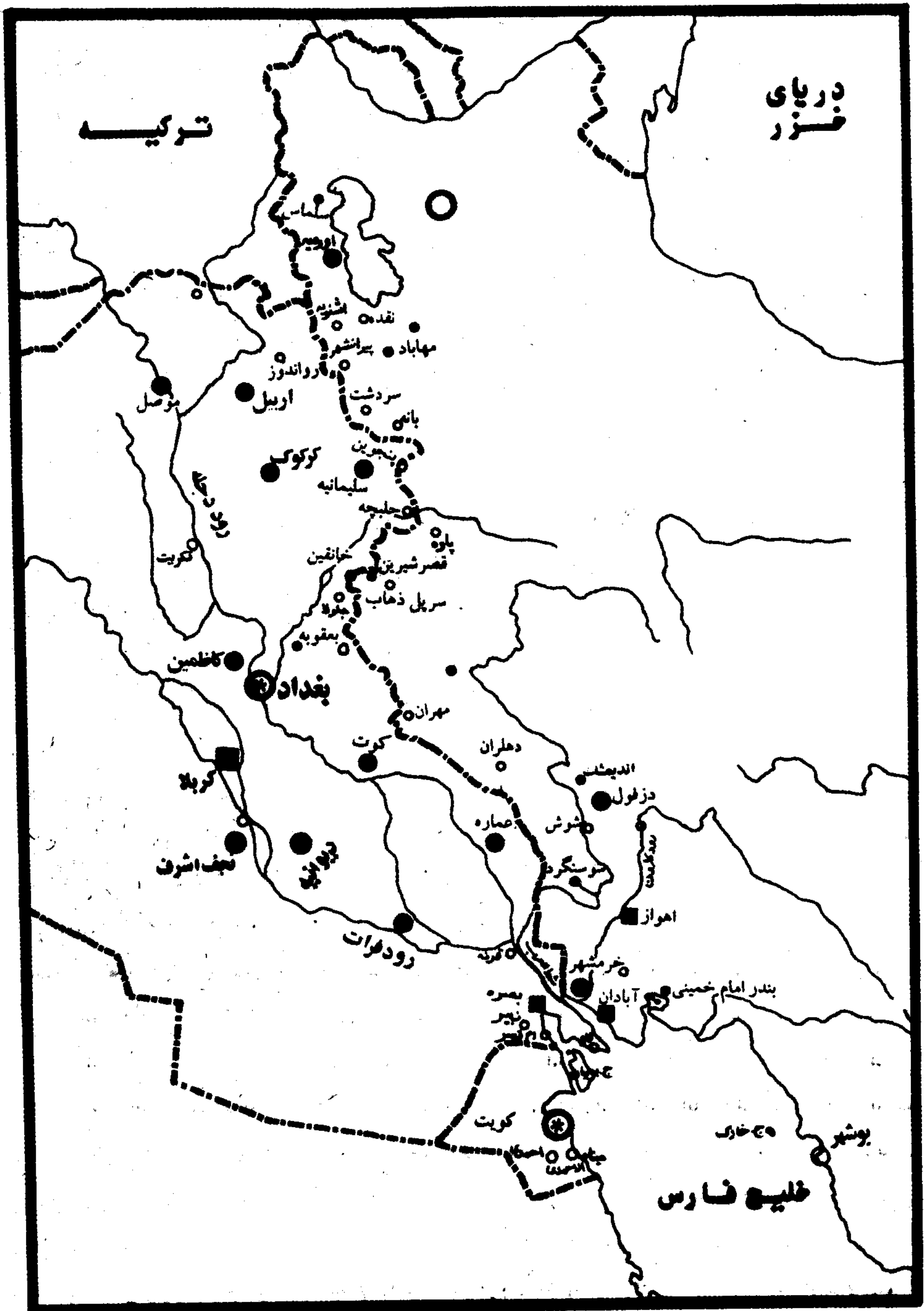
پس از پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴) و شکست امپراتوری عثمانی، دولتهای انگلستان و فرانسه که فاتحان جنگ بودند در اجرای یکی از اصول اساسی سیاست استعماری مبنی بر تجزیه کشورهای بزرگ، متصرفات عثمانی را در شرق مدیترانه به چند کشور کوچک تقسیم کردند و بدین‌ترتیب، کشورهای نوبنیاد عراق، اردن، فلسطین و سوریه تشکیل گردید. دو دولت انگلستان و فرانسه برای روپوش گذاشتن به اِعمال نفوذها و دخالتهای خود در امور داخلی کشورهای ضعیف طرح سیاسی ریاکارانه‌ای به‌نام «قیمومت» به جامعه ملل تحمیل نمودند و آن را در اصل ۲۲ میثاق جامعه ملل به تصویب رساندند. دو دولت استعماری مدعی بودند که برای انجام «ماموریت مقدس متمدن ساختن[1]» مردمی که به تبلیغ گمراه‌کننده آنها فاقد آگاهی و شعور سیاسیَ برای تشخیص و حفظ منافع خود بودند باید قیم آنان شوند و کشورشان را از طرف آنان اداره نمایند. استعمار به شکل زیانبخش‌تری رسمیت بین‌المللی یافت و به نظر درست جواهرلعل نهرو بدان

می‌مانست که «ببر حریص و گرسنه‌ای را مأمور دفاع از منافع گروهی گوسفند و یا آهو کنند.[۲]»

طبق معاهده سان رمو[۳] در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ موافقت شد که دولت انگلستان، کشورهای عراق، فلسطین و اردن و دولت فرانسه، کشور سوریه که بعد قسمتی را به‌نام لبنان در اول سپتامبر ۱۹۲۰ از آن جدا و مستقل کرد، به‌عنوان قیمومت در اختیار بگیرند. کشور کنونی عراق که در آغاز از دو ولایت بغداد و بصره تشکیل شده بود طبق معاهده سور[۴] که در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) بین دولتهای فاتح جنگ جهانی اول و دولت عثمانی به امضا رسید از آن دولت جدا گردید و به‌عنوان کشوری که نیاز به قیم دارد، زیر تسلط انحصاری انگلستان قرار گرفت. بدین‌ترتیب، کشور عراق، در آغاز، به استثنای ولایت موصل که در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۵ (۵ دی ۱۳۰۴) با اعمال نفوذ انگلستان از طرف جامعه ملل به آن منضم گردید عملاً در آن تاریخ ـ ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) ـ در کرانه خلیج فارس به‌وجود آمد و دولت انگلستان که برای حفظ منافع گسترده خود در هندوستان تسلط انحصاری بر خلیج فارس را ضرور می‌دانست آن کشور را به‌عنوان قیم اداره کرد.

ملک فیصل، پادشاه دست‌نشانده انگلستان

در سالهای جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴) سرهنگ تامس ادوارد لارنس[۵] از ماموران ورزیده جاسوسی انگلستان کوششهای پیگیری برای تحریک اعراب به نبرد با دولت عثمانی که اراضی میان شرق مدیترانه و خلیج فارس را زیر تسلط خود داشت به عمل آورد. فیصل پسر حسین شریف مکه با همکاری لارنس در نبردهای متعدد علیه سپاهیان عثمانی شرکت کرد و وفاداری خود را نسبت به انگلستان عملاً ابراز داشت. فیصل با راهنمایی و تدابیر لارنس موفق شد با همکاری با ارتش انگلستان به فرماندهی ژنرال آلن‌بی[۶] دمشق را در ۱۹۱۸ تصرف کند و ارتش عثمانی را از آن ناحیه بیرون نماید. لارنس که به هواخواهی فیصل از انگلستان اطمینان داشت و وجود او را برای پیشبرد سیاست آن کشور در خاورمیانه مفید تشخیص می‌داد موفق گردید فیصل را در کنفرانس صلح پاریس که پس از پایان جنگ جهانی


ترکیه
دریای خزر
سلماس
ارومیه
اشنویه
نقده
مهاباد
پیرانشهر
رواندوز
موصل
اربیل
سردشت
بانه
پنجوین
کرکوک
سلیمانیه
حلبچه
پاوه
خانقین
قصرشیرین
تکریت
سرپل ذهاب
جلولا
بعقوبه
کاظمین
بغداد
مهران
کوت
دهلران
دزفول
کربلا
شوش
عماره
نجف اشرف
سوسنگرد
اهواز
رود فرات
قرنه
خرمشهر
بصره
آبادان
بندر امام خمینی
زبیر
کویت
ج.خارک
بوشهر
خلیج فارس

اول در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۹ تشکیل شده بود شرکت دهد. فیصل با وعده‌های لارنس امیدوار بود که باکمک دولت انگلستان حکومت بر اراضی اعراب در شرق مدیترانه راکه پیش از جنگ جهانی اول در تصرف عثمانی بود به‌دست آورد. او درکنفرانس پاریس متوجه شد که دولتهای فاتح قصد دیگری دارند و چنین امیدی برای او نمی‌تواند وجود داشته باشد.

دولت انگلستان که با توصیه لارنس علاقه‌مند بود که از وجود فیصل برای پیشبرد سیاستهای خود استفاده کند، با بهره‌برداری از فتح دمشق توسط فیصل و تبلیغات وسیعی که به نفع او در سوریه به عمل آورد علاقه و توجه مردم سوریه را به وی جلب کرد. دولت انگلستان که از تمایلات مردم سوریه برای رهایی از سلطه بیگانه و داشتن استقلال آگاه بود مجمعی به‌نام کنگره ملی در اوایل مارس ۱۹۲۰ در دمشق تشکیل داد و با اقدامهای گسترده‌ای که به عمل آورد موفق شد کنگره ملی فیصل را در ۱۱ مارس ۱۹۲۰ به‌عنوان پادشاه سوریه انتخاب نماید. ولی پادشاهی فیصل در سوریه دوامی نیافت و پس از امضای معاهده سان رمو در ماه بعد، دولت فرانسه که به‌عنوان قیم سوریه انتخاب شده بود به فیصل که دست‌نشانده دولت انگلستان بود اعتماد نداشت و او را از پادشاهی سوریه برکنار کرد. فیصل که به سادگی نمی‌خواست از پادشاهی بر یک کشور دست بردارد با ارتش فرانسه به فرماندهی سرتیپ هانری گورو[۷] که به دمشق حمله کرده بود در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۰ در محلی به‌نام میسلون[۸] به نبرد پرداخت و چون شکست یافت ناگزیر سوریه را ترک کرد و به عراق رفت.[۹]

سرهنگ لارنس که مصلحت انگلستان را در به قدرت رساندن فیصل و پادشاه کردن او بر یک کشور عربی می‌دانست موفق شد در پاییز آن سال جلسه‌ای به ریاست وینستون چرچیل[۱۰] که در آن موقع وزیر مستعمرات انگلستان بود و با مشارکت سرپرسی کاکس[۱۱] کمیسر عالی انگلیس در عراق، سرهنگ آرنولد تالبوت ویلسون[۱۲] معاون او، گرترود بل[۱۳]، جان فیلبی[۱۴] جاسوس معروف انگلستان و خود او در قاهره تشکیل دهد. در این جلسه با پافشاری لارنس تصویب شد که عراق دارای رژیم پادشاهی باشد و فیصل پس از پذیرفتن شرایط انگلستان به پادشاهی آن

برگزیده شود.

علت تغییر ظاهری در روش استعماری انگلستان آن بود که مردم عراق پس از مبارزه‌ها برای رهایی از تسلط عثمانی و به‌دست آوردن استقلال امیدوار بودند که دولتهای فاتح جنگ جهانی اول، به‌ویژه دولت انگلستان طبق وعده‌هایی که در طول جنگ به آنان داده شده بود به عراق استقلال سیاسی دهند. با اعلام اصول ۱۴ گانه ویلسون رئیس جمهور امریکا و مخصوصاً اصل ۱۲ آن که وعده استقلال به ملتهای تابع عثمانی می‌داد مردم عراق امیدوار گردیدند که به آرمان دیرین خویش خواهند رسید و سرنوشت کشور خود را به‌دست خواهند گرفت. ولی آگاهی بر معاهده سان‌رمو و گمارده شدن سرپرسی کاکس به‌عنوان اولین حکمران انگلیسی برای حکومت بر عراق، مردم آن کشور را متوجه واقعیتها کرد و به‌عنوان اعتراض به اقدام انگلستان در شهرهای مختلف عراق علیه آن کشور به‌پا خاستند. کاکس با تلاشهای طولانی و با استفاده از روش دیرین انگلستان در اجرای اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن»، و با ایجاد تفرقه میان شیعیان و سنیان و همچنین اعراب و کردها موفق شد شورشها را فرو نشاند. کاکس تدبیر ریاکارانه‌ای نیز به‌کار برد. او که از ضدیت مردم عراق نسبت به حکمرانان بیگانه آگاه شده بود تا تعیین نهاد سیاسی که به‌طور دایم امور عراق را اداره کند در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ «حکومت موقت» به ریاست عبدالرحمن گیلانی برای اداره امور عراق تشکیل داد و این‌طور وانمود کرد که امور عراق به‌دست عراقیان اداره می‌شود. او ضمن آنکه وزیران او را از افراد عراقی مورد اطمینان دولت انگلستان انتخاب کرد برای هر وزیری نیز یک انگلیسی به‌عنوان مشاور، و درواقع به‌عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی معین کرد و عملاً کلیه امور عراق همچنان در دست عاملان انگلیسی باقی ماند.

دولت انگلستان چون در اجرای سیاست بالا با دشواریها و مخالفتهای مردم عراق روبه‌رو گردید در صدد نشاندن فیصل بر تخت پادشاهی عراق برآمد. در گزارشی که آن دولت در ۳۳۱ صفحه در پایان قیمومت خود بر عراق درباره چگونگی کارهایی که در آن کشور انجام داده است و زیر عنوان «پیشرفت عراق» به شورای جامعه ملل تسلیم نمود، درباره انتخاب فیصل به پادشاهی عراق صریحاً

ذکر شده است «بعد از حصول اطمینان که ایشان [فیصل] مسئولیتهای دولت بریتانیا[۱۵] را نسبت به جامعه ملل کاملاً درک کرده است و اینکه اگر ایشان پادشاه [عراق] شود آماده است که درباره یک قرارداد بین انگلستان و عراق به نحوی که در بالا ذکر شد مذاکره نماید، آنگاه دولت انگلستان موافقت نمود که او برای پادشاه شدن داوطلب شود.[۱۶]» مطالبی که در عبارت «در بالا ذکر شد» وجود داشت آن بود که دولت انگلستان براساس امتیازهای نئوکلونیالیسم به‌جای اینکه عراق را به‌عنوان قیم مستقیماً اداره کند و هزینه‌ها و مزاحمتهای گوناگون آن، به‌ویژه نارضایتی مردم و دشواریهای فرونشاندن شورشهای مردم را تحمل کند همان نقطه‌نظرهای قیمومت را طی یک قرارداد با دولت پادشاهی عراق و توسط فیصل و عراقیان به مورد اجرا بگذارد، به نحوی که «قرارداد پیشنهادی جانشین قیمومت نشود بلکه قیمومت در شکل یک قرارداد، تجلی و به مورد اجرا گذارده شود.[۱۷]»

فیصل به لندن رفت و پس از گفتگوهای لازم و تسلیم شدن به شرایط انگلستان در ژوئن ۱۹۲۱ وارد کشور عراق شد تا به تخت پادشاهی آن کشور بنشیند. دولت انگلستان که در رابطه‌های خود با کشورهای ضعیف خاورمیانه در سده‌های اخیر عموماً تزویر و ریا به کار برده و به فریب مردم آنها که عموماً ناآگاه می‌پندارد پرداخته است از انتصاب فیصل به پادشاهی عراق خودداری کرد. آن دولت تصمیم گرفت انتخاب فیصل را به همه‌پرسی واگذار نماید تا مشروعیت لازم را به‌دست آورد و وانمود شود که او با آرای مردم به پادشاهی عراق برگزیده شده است. دولت انگلستان باکمک عاملان خود، به‌ویژه سرپرسی کاکس که همچنان عنوان حکمران انگلیسی عراق را داشت و خانم گرترودبل که مسئول سازمان ضد جاسوسی انگلستان در عراق بود کوششهای زیاد در جلب موافقت سران قبیله‌های عراق و مردم آن به عمل آورد. چون با وجود مقدمات دقیقی که فراهم شد و تبلیغات وسیعی که انجام گرفت، از مخالفت ملت‌گرایان عراق نگران بود. در برگ همه‌پرسی فقط یک سؤال درباره موافقت یا مخالفت رأی‌دهنده با پادشاهی فیصل نوشته شد. در نتیجه پس از قرائت آرا اعلام گردید که فیصل با اکثریت عظیم ۹۶ درصد آرای رأی‌دهندگان به پادشاهی انتخاب شده است. کردها که تابعیت از یک عرب را

برنمی‌تافتند همه‌پرسی را تحریم نمودند و در آن شرکت نکردند.

گرترودبل که مستقیماً در انتخاب فیصل به پادشاهی عراق دخالت موثر داشت درباره دشواریهای انتخاب فیصل به پادشاهی، در نامه‌ای به پدر خود چنین نوشت «شما می‌توانید به یک امر اطمینان کنید. من دیگر هرگز خود را برای درست کردن یک پادشاه درگیر نخواهم کرد. ناراحتی و دشواری خیلی زیادی دارد. سرپرسی [کاکس] و من هنگامی که به طرف انگلستان می‌آمدیم، احساس می‌کردیم که از یک مانعی پریده‌ایم. هر دو نفر ما قبول داشتیم که در یک کشور بسیار ناراحت‌کننده‌ای بودیم.[۱۸]»

فیصل پس از به‌دست آوردن آرای اکثریت رأی‌دهندگان در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ (اول شهریور ۱۳۰۰ شمسی) به‌عنوان اولین پادشاه عراق و به‌نام ملک فیصل اول با انجام تشریفات رسمی بر تخت نشست.[۱۹] مردم عراق نیز با فیصل که با «موافقت» دولت انگلستان به پادشاهی عراق برگزیده شده بود به شرح متن زیر بیعت نمودند.

«ما امضاکنندگان این ورقه با ملک فیصل اول بیعت کردیم. به این شرط که استقلال عراق را حفظ کرده و حکومت را با ترتیب قانونی و دموکراسی که اجانب را در آن دخالت و تسلطی نباشد اداره نماید. سال ۱۳۳۸ هجری قمری.»[۲۰]

فیصل که در مذاکرات لندن شرایط انگلستان را برای آنکه همچنان قیم واقعی عراق باشد پذیرفته و قبول کرده بود که مطیع سیاست دولت انگلستان باشد برای فریب مردم، متن بالا را تهیه کرد و مردم عراق که از توافقهای پشت پرده آگاه نبودند دل خوش کردند که پادشاه کشورشان آن شخصیت نیرومند و مستقلی است که «استقلال عراق را حفظ کرده و حکومت را با ترتیب قانونی و دموکراسی که اجانب را در آن دخل و تصرفی نباشد» اداره خواهد نمود!

دولت انگلستان برای رسمیت دادن به توافقهای محرمانه، در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ قراردادی با فیصل منعقد نمود. به موجب این قرارداد، قیمومت انگلستان بر عراق تایید شد و دولت عراق در سیاستهای داخلی و خارجی دارای اختیارات محدود گردید. انعقاد قرارداد موجب اعتراض شدید میهن‌دوستان عراقی گردید و فیصل که

از مردم عراق نبود و به آنان تحمیل شده بود به ناچار اظهار داشت: «این، آن قراردادی نبود که آقای چرچیل در لندن به من وعده داده بود.[۲۱]»

موافقت ریاکارانه انگلستان با استقلال عراق

مردم عثمانی که از شکست آن دولت در جنگ جهانی اول، به‌ویژه از تحمیلهای دولتهای فاتح ناراضی بودند به رهبری سرتیپ مصطفی کمال پاشا قیام نمودند و پس از جنگهایی که به عمل آمد دولت جدیدی به‌نام دولت ترکیه در ۱۳۰۱ شمسی[۲۲] (۱۹۲۲) در خاک عثمانی به‌وجود آمد. نظام سیاسی عثمانی نیز از پادشاهی به جمهوری تغییر یافت و مصطفی کمال پاشا که لقب اتاتورک ـ پدر ترک ـ به او داده شد به ریاست جمهوری انتخاب گردید. دولتهای فاتح جنگ جهانی اول که با قدرت تازه‌ای روبه‌رو شده بودند ناگزیر تسلیم شرایط جدید گردیدند و قرارداد تازه‌ای به‌نام قرارداد لوزان در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ با دولت جدید ترکیه امضا کردند. چون دولت ترکیه نسبت به الحاق ولایت موصل به ترکیه پافشاری داشت در قرارداد بالا توافق گردید که برای تعیین مرز دو کشور ترکیه و عراق بین دولت انگلستان که قیم عراق بود و دولت ترکیه مذاکره به عمل آید و در صورتی که در مدت نه ماه مذاکره به نتیجه نرسید موضوع اختلاف به جامعه ملل ارجاع شود. دو دولت ـ انگلستان و ترکیه ـ در مذاکره‌های خود به توافق نرسیدند و حل اختلاف در سپتامبر ۱۹۲۴ به جامعه ملل ارجاع گردید. چون در آن زمان احتمال وجود نفت در ولایت موصل می‌رفت، دولت انگلستان که با قیمومت بر عراق آن کشور را نوعی مستعمره خود می‌پنداشت مصمم بود نفت ولایت موصل را مانند نفت ایران در اختیار داشته باشد. آن دولت با اِعمال نفوذها ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ موافقت جامعه ملل را در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۵ برای الحاق ولایت موصل به عراق به‌دست آورد. جامعه ملل ضمن موافقت با واگذاری ولایت موصل به عراق، ضمناً از دولت انگلستان خواست قیمومت خود را بر عراق تا مدت ۲۵ سال دیگر ادامه دهد، مگر آنکه قبل از آن، عراق به عضویت جامعه ملل در آید. بدین ترتیب دولت انگلستان موفق گردید تا ۱۹۵۰ با داشتن عنوان قیم، عراق را

برای حفظ منافع عظیم خود در خلیج فارس و هند زیر نظارت مستقیم خود داشته باشد.

اطمینان دولت انگلستان به ادامه سلطه جابرانه و غارتگرانه خود بر عراق دیری نپایید. میهن‌دوستان عراقی که به ماهیت پادشاهی ملک فیصل و نقش قاطع کمیسر عالی انگلیس در اداره عراق پی بردند به‌پا خاستند و با تظاهرات و شورشهای خود مزاحمتهای جدی برای ماموران استعماری انگلستان به‌وجود آوردند. دولت انگلستان که با پرداخت هزینه سنگین برای فرو نشاندن شورشهای میهن‌دوستان عراقی و با خطر از دست دادن عراق روبه‌رو شده بود، کشوری در کرانه خلیج فارس که نفت آن در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۷ در ناحیه باباگورگو در کرکوک از شهرهای ولایت موصل کشف شده و همسایه ایران تولیدکننده نفت بود، ناگزیر به چاره‌جویی پرداخت. آن دولت ادامه قیمومت تا ۱۹۵۰ را به مصلحت ندانست و برای آرام کردن میهن‌دوستان عراقی که با فداکاریهای خود برای به‌دست آوردن استقلال و قطع تسلط بیگانه ماموران دولت پادشاهی عراق و انگلستان را به ستوه آورده بودند در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۹ ــ به ملک فیصل اطلاع داد که دولت انگلستان اقدام خواهد نمود که عراق تا ۱۹۳۲ به عضویت جامعه ملل پذیرفته شود. این اقدام به آن معنا بود که انگلستان به قیمومت خود پایان خواهد داد و عراق به‌عنوان کشور مستقل، عضو جامعه ملل خواهد شد. دولت انگلستان این تصمیم خود را در ۴ دسامبر ۱۹۲۹ به اطلاع شورای جامعه ملل رساند.

دولت انگلستان که تسلط بر عراق را برای موقعیت مهم استراتژیک آن و منافع دامنه‌دار خود ضرور می‌دانست طبق روش استعماری دیرین در کشورهای ضعیف کوشید دولتمردان طرفدار خود را در عراق به قدرت برساند و با بستن قراردادی با آنان منافع خود را تامین نماید. نوری سعید از افراد هواخواه دوستی عراق با انگلستان بود. او که در ۱۸۸۸ متولد شده و از مدرسه نظامی استانبول فارغ‌التحصیل شده بود ابتدا افسر ارتش عثمانی بود و سپس به سرهنگ لارنس معروف پیوست و در ارتش فیصل با سپاه عثمانی جنگید. او عملاً طرفداری خود را از انگلستان به اثبات رسانده بود. در زمان نخست‌وزیری او، دولت انگلستان قراردادی زیر عنوان

قرارداد دوستی و همکاری در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ با دولت عراق به امضا رساند. به موجب ماده ۱ آن قرارداد، دو کشور موافقت نمودند «در کلیه امور سیاست خارجی با یکدیگر به‌طور کامل و صریح مشورت نمایند.» طبق ماده ۴، در صورتی که یکی از دو طرف در جنگی درگیر شود، طرف دیگر «به‌عنوان یک متحد فوراً به کمک آن خواهد آمد» به موجب آن ماده عراق متعهد می‌گردید «کلیه تسهیلات و کمکهای لازم از جمله استفاده از راه‌آهن، رودخانه‌ها، بندرها، فرودگاهها و وسیله‌های مخابراتی [عراق] را در اختیار دولت انگلستان قرار دهد.» به موجب ماده ۵ دولت عراق تعهد نمود که پایگاههای هوایی شعیبه در بصره و حبانیه در بغداد را به دولت انگلستان واگذار نماید و آن دولت حق داشته باشد که در آن پایگاهها نیروی نظامی مستقر سازد. مدت قرارداد طبق ماده ۱۱ برای ۲۵ سال بود و پس از پایان آن، قرارداد دیگری انعقاد می‌یافت. به موجب ماده ۷ پروتکل که منضم به قرارداد بالا بود دولت عراق متعهد گردید «کلیه تسهیلات لازم برای نقل و انتقال نیروهای انگلیس با کلیه تجهیزات آنها برای عبور از خاک عراق» را برای دولت انگلستان فراهم نماید.

نگاه اجمالی به قرارداد بالا شدت و گستردگی تحمیلهای دولت انگلستان را به کشور نوبنیاد عراق که زیر پوشش قیمومت حیثیت سیاسی آن را پایمال کرده بود آشکار می‌دارد. دولت انگلستان برای انجام به اصطلاح «ماموریت مقدس متمدن ساختن» مردم عراق قیم آنان گردید تا آنان را به امور شهروندی و حقوق فردی و اجتماعی خویش آگاه سازد، ولی به‌جای آنها چنان قرارداد سنگینی را به آنان تحمیل کرد، و ظاهر آن برای ابراز «دوستی» و «همکاری» برای تحکیم استقلال و تامین منافع عراق و کمک به آن در صورت حمله دیگران به آن کشور بود!

انگلستان و ریاکاری مجدد آن

دولت انگلستان با توجه به شورشهای مردم عراق و مزاحمتهایی که فرونشاندن آنها برای انگلستان به‌وجود آورده بود ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ با آنکه شورای جامعه ملل قیمومت آن را بر کشور عراق از ۱۹۲۵ به مدت ۲۵ سال

تمدید نموده بود، مصلحت خود را در چشم‌پوشی از قیمومت دانست و در صدد تهیه مقدمات آن برآمد. آن دولت پیش از آنکه نامه مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۹ را دایر بر تصمیم آن دولت به دادن استقلال به عراق و عضویت آن کشور در جامعه ملل به ملک فیصل دهد با دولت ایران در مورد موافقت با استقلال عراق تماس گرفت. دولت ایران که در مورد شط‌العرب با عثمانی و سپس با عراق اختلاف داشت به رسمیت شناختن استقلال عراق را موکول به موافقت عراق با به رسمیت شناختن حقوق مسلم ایران در شط‌العرب و همچنین محترم شمردن حقوق اتباع ایران در عراق که مورد آزار و تعدی بودند قرار داد. دولت انگلستان که ایران را در انجام خواست خود مصر دید، چون گذشته به دادن وعده که عموماً از ایفای آن سر باز زده بود پرداخت. وزیرمختار انگلستان در ایران در ۱۱ مارس ۱۹۲۹ یادداشتی برای وزیر خارجه ایران ارسال داشت و در مورد رعایت خواستهای ایران نوشت «هم‌اکنون دستوراتی دریافت داشته‌ام که به آن جناب اطمینان قاطع بدهم که اگر دولت ایران اکنون عراق را به رسمیت بشناسد دولت من پس از آنکه به‌طور مشروح از نظرهای دولت ایران درباره مشکلات عملی که ناشی از وضع فعلی امور در شط‌العرب است و تضمینهایی که می‌خواهد آگاهی یافت با وساطت نزد دولت عراق، به ایران مساعدت خواهد نمود که خواستهای معقول خود را به‌دست آورد.[۲۳]»

مطالعه اجمالی متن یادداشت بالا که روش ریاکارانه دولت انگلستان را در رابطه‌های با ایران آشکار می‌دارد به روشنی نشان می‌دهد که دولت انگلستان راه فرار از ایفای به وعده خود را باز نگه داشته است. یادداشت به گونه‌ای تنظیم شده است که خواننده می‌پندارد دولت انگلستان از اختلافهای ایران با عثمانی و سپس با عراق هیچ اطلاعی ندارد. همان‌طور که گفته شد، که آن دولت از ۱۸۴۳ که نخستین جلسه مشترک چهار دولت ایران، عثمانی، روسیه و انگلستان برای مذاکره در ارزروم تشکیل گردید و پس از چهار سال جلسه‌های پیاپی و مذاکره‌های طولانی منجر به تدوین قرارداد دوم ارزروم در ۱۸۴۷ گردید، از جزئیات آن اختلافها اطلاع داشت. با توجه به اقدام آن دولت با توطئه با دولت روسیه در تنظیم یادداشت

توضیحی و نقض قرارداد بالا و تجاوز گستاخانه به حقوق مسلم ایران که نماینده همان دولت در مذاکره‌های قرارداد دوم ارزروم آنها را تایید کرده بود؛ تدوین متن پروتکل ۱۹۱۳ که به تمامیت ارضی ایران تجاوزکرد و علاوه بر واگذاری شط‌العرب به عثمانی، «چند هزارکیلومتر» از اراضی ایران در ناحیه نفت‌خیز خانقین را نیز به آن دولت واگذار نمود، از اینکه چنان دولتی بتواند چنان یادداشتی بنویسد و بخواهد که دولت ایران «به‌طور مشروح» آنها را به آگاهی دولت انگلستان برساند احساس تلخی دست می‌دهد. جالب آن است که پس از دریافت نقطه‌نظرهای ایران قول انجام آنها را از طرف کشور عراق که خود در آن تاریخ قیم و تصمیم‌گیرنده واقعی درباره کلیه امور آن کشور، به‌ویژه در رابطه‌های بین‌المللی بود نمی‌دهد. آن دولت «با وساطت نزد دولت عراق» که هنوز استقلال آن از طرف همان دولت انگلستان اعلام نشده است و سه سال بعد در ۱۹۳۲ عضو جامعه ملل و مستقل می‌شود «مساعدت خواهد نمود که خواستهای معقول خود را به‌دست آورد» کلمه «مساعدت» در برگیرنده هیچ تضمینی برای موافقت با خواستهای منطقی و مسلم ایران نیست، و نکته آنکه کلمه «معقول» را بعد از «خواستها» ذکر می‌کند و تلویحاً ایران را متهم به داشتن بعضی خواستهای «نامعقول» نیز می‌نماید.

دولت ایران به‌جای آنکه در این مورد پافشاری کند، زیر فشار دولت انگلستان به همان یادداشت بی‌محتوا که اعتبار عملی نداشت بسنده کرد و با برطرف شدن بعضی تضییقات که دولت عراق در مورد ایرانیان مقیم آن کشور به عمل آورده بود دولت عراق را در زمانی که هنوز زیر قیمومت انگلستان قرار داشت به رسمیت شناخت. به‌دنبال آن، سفارت ایران در بغداد در ژوئیه ۱۹۲۹ (تیر ۱۳۰۸) گشایش یافت.

دولت انگلستان ــ همان‌طور که انتظار بود ــ هیچ اقدامی برای رعایت خواستهای ایران از جانب دولت عراق نکرد. دولت ایران که متوجه اشتباه خود گردید اقدام لازم را به عمل آورد. آن دولت طی یادداشت شماره ۳۲۷۶ مورخ اول دسامبر ۱۹۳۱ (۱۰ آذر ۱۳۱۰) رسماً به دولت عراق اعلام داشت که تحدید حدود ۱۹۱۴ که طی آن شط‌العرب و اراضی نفت‌خیز خانقین به عثمانی واگذارگردید از

نظر ایران فاقد اعتبار است و دولت ایران آن را به رسمیت نمی‌شناسد.[۲۴] از آن تاریخ رابطه‌های دو کشور که دوستانه نبود تیره گردید.

ملک فیصل اول که درباره حل اختلافهای ایران و عراق حسن‌نیت ابراز می‌داشت در ۲۶ آوریل ۱۹۳۲ (۶ اردیبهشت ۱۳۱۱) به ایران مسافرت کرد. مذاکره‌های دوستانه در ایران به عمل آمد و توافق شد که رضاشاه، پادشاه ایران نیز در بهار سال آینده از عراق دیدن نماید و بقیه مذاکره ادامه یابد. ملک فیصل برای مداوای بیماری خود در ۲ سپتامبر ۱۹۳۳ به سویس رفت و در ۸ سپتامبر آن سال (۲۷ شهریور ۱۳۱۲) در برن پایتخت آن کشور درگذشت.

شکایت عراق به شورای جامعه ملل

پس از مرگ ملک فیصل اول پسرش غازی که ۲۱ سال داشت به‌جای او پادشاه عراق گردید. در زمان او، نوری سعید وزیر خارجه عراق در ۲۹ نوامبر ۱۹۳۴ (۸ آذر ۱۳۱۳) به شورای جامعه ملل شکایت کرد.[۲۵] او در آن نامه به قرارداد دوم ارزروم، یادداشت توضیحی و پروتکل ۱۹۱۳ درباره مرزهای ایران با عثمانی اشاره کرد و آنگاه ادعا نمود «دولت شاهنشاهی ایران خطوط مرزی را که بدین نحو مشخص شده است دایماً نادیده می‌گیرد و از رعایت آنها تخلف می‌کند.» باقر کاظمی وزیر خارجه و نماینده آگاه، با تجربه و میهن‌دوست ایران ضمن ارسال لایحه دفاعی مستدل و جامع به شورای جامعه ملل در جلسه‌های متعدد شورای جامعه ملل نیز با اراده استوار و ارایه دلیلهای مستند و قانع‌کننده از اجحافی که توسط دو دولت انگلستان و روسیه بر حقوق مسلم ایران وارد آمده بود سخن گفت و از حقانیت ایران دفاع کرد.[۲۶] با آنکه آنتونی ایدن،[۲۷] نماینده انگلستان در شورای جامعه ملل درکمال بی‌پروایی از ادعاهای دولت عراق آشکارا حمایت کرد، ولی با دفاع قاطع و مستدل باقرکاظمی، شورای جامعه ملل از تصمیم‌گیری به سود عراق خودداری کرد.

در آن موقع، رئیس شورای جامعه ملل توفیق رشدی آراس نماینده ترکیه و او کسی بود که در مقام وزیر خارجه ترکیه به ایران آمد و عهدنامه مرزی تازه‌ای در ۲۳ ژانویه ۱۹۳۲ (۴ بهمن ۱۳۱۱) با ایران امضا کرد. بدین جهت، او به

جزئیات امور بالا و اینکه پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ و پروتکل تحدید حدود ۱۹۱۴ به تصویب مجلس نمایندگان عثمانی و به توشیح سلطان که رئیس کشور عثمانی در آن سالها بود نرسیده است آگاهی کامل داشت. طبق اصل ۷ قانون اساسی عثمانی که در ۱۹۰۹ اصلاح شد «تصویب پارلمان برای انعقاد معاهدات مربوط به صلح، بازرگانی، واگذاری اراضی **و یا الحاق اراضی** ضرورت دارد» و شروع جنگ جهانی اول و ورود عثمانی به جنگ و سپس پیامدهای شکست عثمانی و تبدیل نظام پادشاهی به جمهوری در آن کشور فرصت و امکان تصویب آن را به پارلمان عثمانی و سلطان آن کشور نداد. رشدی آراس در جلسه ۲۵ مه ۱۹۳۵ شورای جامعه ملل اظهار داشت «زمانی بین ایران و ترکیه مساله مرزی که میراث گذشته بود وجود داشت. هر دو طرف صمیمانه خواهان حل آن مساله بودند، و درست مانند اختلاف فعلی ایران و عراق، هر دو کشور ایران و ترکیه برای تایید دعاوی خود به معاهدات و پروتکلهایی استناد می‌کردند... این مذاکرات حقوقی ما را به هیچ جا نرساند و ما تصمیم گرفتیم که اختلاف خود را به نحو عملی‌تری حل کنیم.» او سپس اشاره کرد که به ایران رفت و در محیط دوستانه مذاکره نمود و سرانجام قرارداد مرزی پیش گفته بین دو کشور امضا گردید. او توصیه نمود به‌جای تکیه بر اسناد و استدلال حقوقی، تجربه ترکیه و ایران به‌کار برده شود و دو کشور به مذاکره مستقیم با یکدیگر بپردازند. سرانجام نیز چنین شد. دولت عراق با ایران به مذاکره پرداخت و عراق ابتدا در نامه ۲۷ آوریل ۱۹۳۶ و سپس در نامه ۳ مه ۱۹۳۷ از شورای جامعه ملل خواست که شکایت عراق را از دستور کار اجلاس آن شورا حذف کند.

انگلستان مانع موافقت ایران و عراق

نوری سعید وزیر خارجه عراق، توصیه توفیق رشدی آراس را به‌کار برد و با موافقت قبلی ایران به اتفاق وزیر دادگستری عراق و رئیس بندر بصره که انگلیسی بود در ۵ اوت ۱۹۳۵ (۱۳ مرداد ۱۳۱۴) به ایران مسافرت کرد. وزارت دریاداری انگلستان منافع آن کشور را در جلوگیری از اِعمال حق حاکمیت ایران بر شط‌العرب و برقراری خط تالوگ به‌عنوان مرز دو کشور در آن شط می‌دانست. وزارت دریاداری

انگلستان در زمان حمله ایران به هرات در زمان ناصرالدین‌شاه و تسخیر آن شهر، با دستور دولت انگلستان ناوهای جنگی خود را از شط‌العرب به خرمشهر آورده و نیروی آن دولت با تصرف آن شهر تمامیت ارضی ایران را مورد تهدید قرار داده بود.

آن دولت با تجاوز به خاک ایران، شاه قاجار را طبق معاهده پاریس در ۱۸۵۷ ناگزیر به قبول جدا شدن افغانستان از ایران کرد. در ۱۹۳۵ که نوری سعید به اتفاق همراهان وارد ایران شد آلمان به‌دنبال «فضای حیاتی[۲۸]» فعالیت دیپلماسی گسترده‌ای برای نفوذ در کشورهای خاورمیانه، به‌ویژه ایران و عراق که زیر نفوذ انگلستان قرار داشت آغاز کرده و در چکوسلواکی و اتریش نیز دشواریهایی برای سیاست اروپایی انگلستان به‌وجود آورده بود. دولت ایتالیا نیز به حبشه حمله نظامی کرده و منافع انگلستان در قاره افریقا را به مخاطره انداخته بود. دولت انگلستان نفوذ کامل و انحصاری بر شط‌العرب را آن‌چنان در جهت منافع خود می‌پنداشت که برای تامین آن به گونه مطمئن و قطعی، به دولت عراق تحمیل نمود که یک انگلیسی را رئیس بندر بصره نماید تا علاوه بر امور کشتیرانی، امور حقوقی، اداری و فنی شط‌العرب را نیز زیر نظر مستقیم خود داشته باشد. به این منظور سرهنگ وارد[۲۹] انگلیسی به این سمت منصوب گردید و او بود که با نوری سعید در ۱۹۳۵ به ایران آمد.

سندهایی که دولت انگلستان در سالهای دهه ۶۰ میلادی منتشر ساخت بیم انگلستان را از مذاکره مستقیم بین ایران و عراق بدون حضور نماینده و یا مسئولی از دولت انگلیس آشکار می‌دارد. انگلستان بیم آن داشت که دو کشور ایران و عراق با توجه به سابقه‌های تاریخی و فرهنگی و مذهبی و با توجه به منافع مشترکی که ملتهای ایران و عراق در مبارزه با تسلط بیگانه و طرد نفوذ آن دارند با مذاکره مستقیم، و بدون رعایت منافع گوناگون انگلستان در منطقه، اختلافهای خود را حل کنند. در نامه‌ای که وزارت خارجه انگلستان در ۱۰ دسامبر ۱۹۳۶ برای وزارت دریاداری انگلستان ارسال داشت صریحاً اظهار نمود «در واقع ممکن است ما به زودی خود را در موقعیتی ببینیم که [ملاحظه نماییم] عراقیها آماده پذیرفتن خواسته‌های ایرانیها در مورد برقراری خط مرزی تالوگ [در شط‌العرب] باشند و در

آن صورت، هر دو کشور ایران و عراق قادر خواهند بود که با داشتن صلاحیت قانونی[۳۰] وانمود کنند که ما به تنهایی [و بدون نیاز به انگلستان] در مسیر حل اختلاف قرار داریم.[۳۱]» در همان ماه دسامبر ۱۹۳۶، مقامهای وزارت خارجه انگلستان برای بررسی وضع شطالعرب تشکیل جلسه دادند و در صورتجلسه مذاکره‌های آنها که در ۱۶ دسامبر ۱۹۳۶ تنظیم شد ضمن سایر مطالب قید گردید «نه‌تنها از طرف ایران، بلکه از طرف عراق نیز ما داشتیم به‌عنوان [دولتی که] مانعهایی برای حل اختلاف آنها [ایجاد می‌نمود] در نظر گرفته می‌شدیم و احتمال داشت... که آنها بین خود ترتیباتی می‌دادند که منافع دولت اعلیحضرت [انگلستان] در آنها منظور نمی‌گردید.[۳۲]»

سندهای بالا نشان می‌دهد که عراق با توجه به سابقه تاریخی استفاده مشترک ایران و عثمانی، و سپس ایران و عراق از شطالعرب و زیانهای ادامه اختلاف با کشوری چون ایران که قدرت برتر منطقه خلیج فارس بود آماده بود خط مرزی تالوگ را در شطالعرب به رسمیت بشناسد. به‌ویژه آنکه طبق کنوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ اعلام گردید در مورد رودهایی که مرز مشترک دو کشور را تشکیل می‌دهند هر دو کشور حق دارند به‌گونه مشترک بر آن رود اِعمال حاکمیت نمایند. توجه جلب می‌شود که دو بندر بزرگ ایران، خرمشهر و آبادان در کنار شطالعرب قرار دارند و حق طبیعی و الزامی ایران است که حق اِعمال حاکمیت مشترک بر آن رود را داشته باشد. ولی دولت انگلستان بدون توجه به واقعیتها، و بدون توجه به حقوق بین‌الملل که در کنوانسیون بارسلن تجلی یافت چون منافع خود را در جلوگیری از اِعمال حق طبیعی، تاریخی و قانونی ایران تشخیص می‌داد با آن به مخالفت برخاست و برای مطمئن شدن از جلوگیری از موافقت با حق ایران همواره کوشید که نماینده‌ای از آن کشور در جلسه‌های مذاکره ایران و عراق شرکت داشته باشد.

جالب است گفته شود نوری سعید از جدی‌ترین هواداران دایمی انگلستان بود. او در سپاه ملک فیصل و در کنار سرهنگ لارنس امریکایی با عثمانیها جنگیده بود. او از ۱۹۲۰ که کشور عراق به‌وجود آمد تا ۱۹۵۸ که سرتیپ عبدالکریم قاسم

کودتا کرد ـ و شرح آن خواهد آمد ـ در مدت ۳۸ سال، صرف‌نظر از دفعه‌های زیادی که وزیر گردید ـ مانند وزیر خارجه عراق در ۱۹۳۵ که به شورای جامعه ملل از ایران شکایت کرد ـ ۱۴ بار نخست‌وزیر عراق شد و از ۳۸ سال بالا، جمعاً ۱۱ سال و هفت ماه نخست‌وزیر عراق بوده است.[۳۳] با وجود چنین وابستگی مفرط به انگلستان ـ آن دولت به خاطر اهمیتی که شط‌العرب برای منافع گسترده آن دولت در خلیج فارس و اقیانوس هند داشت، حضور چنین عاملی را در مذاکره ایران و عراق کافی ندانست و سرهنگ وارد را که انگلیسی و مقام وزارت در کابینه عراق نداشت و تنها رئیس یک بندر بود همراه نوری سعید به تهران اعزام داشت تا از شناخته شدن خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی در شط‌العرب جلوگیری کند.

سرهنگ وارد با شرکت در کلیه جلسه‌های مذاکره ایران و عراق در مخالفت با حق ایران در اِعمال حاکمیت مشترک بر شط‌العرب مخالفت کرد و نوری سعید نیز او را تایید نمود. این نکته گفته شود که وزارت خارجه انگلستان از غیر اصولی بودن مخالفت خود با حق حاکمیت مشترک ایران بر شط‌العرب آگاه بود. در یادداشت مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۳۶ آن وزارت صریحاً ذکر گردید «مبانی حقوقی و تاریخی مرز فعلی [در شط‌العرب] هرچه باشد، این مرز به نحو غیر قابل تردیدی غیر طبیعی و برخلاف معمول است و تنها به این دلیل قابل دفاع است که ایران راههای دیگری برای دسترسی به دریا دارد و عراق راه دیگری [جز شط‌العرب] ندارد.[۳۴]» در همان یادداشت بالا قید می‌گردد «باید خاطرنشان شود که در صورت بروز منازعاتی که به شط‌العرب سرایت کند، فرستادن ناوهای جنگی به بصره حداقل به همان اندازه به‌دست آوردن نفت از ایران برای دولت اعلیحضرت [انگلستان] دارای اهمیت است.[۳۵]»

متشنج بودن فضای عمومی اروپا در آن زمان و احتمال بروز جنگ جهانی دوم و الزام انگلستان به استفاده کامل از شط‌العرب تا ناوهای جنگی آن بتواند بدون هیچ مشکلی از برابر آبادان و خرمشهر عبور کند و به بصره که پایگاه مورد اطمینان آن بود برسد بیم انگلستان را از مخالفت احتمالی ایران برای عبور ناوهای جنگی بیگانه از بخشی از رود متعلق به آن آشکار می‌دارد. به همین جهت، نوری سعید که وزارت و

نخست‌وزیری او به‌خاطر وابسته بودن او به انگلستان بود با تاکید سرهنگ وارد، در مخالفت خود با حق مشترک ایران بر شط‌العرب پای فشرد. چون کشتیهای نفتکش شرکت نفت ایران و انگلیس می‌بایست در اسکله‌های آبادان که بزرگترین پالایشگاه نفت جهان بود پهلو می‌گرفت، و آن آبها، طبق یادداشت توضیحی، پروتکل ۱۹۱۳ و پروتکل ۱۹۱۴ متعلق به عثمانی، و سپس عراق شناخته می‌شد، او تنها موافقت کرد در برابر آبادان به طول تقریبی چهار مایل[۳۶] خط تالوگ خط مرزی شناخته شود و در بقیه شط‌العرب، خط مرزی در خط آب کم عمق، یعنی در ساحل ایران باشد.

نکته تاسف‌آور آن است که با وجود دفاعیات مستدل و منطقی باقر کاظمی وزیر خارجه ایران در جلسه‌های شورای جامعه ملل و پافشاری سرسختانه ایران در لزوم به رسمیت شناساندن حق طبیعی و تاریخی ایران دایر بر اِعمال حاکمیت مشترک بر سراسر شط‌العرب در طول مرز مشترک با ایران، دولت ایران با پیشنهاد نوری سعید موافقت کرد و افزون بر آن، موافقت خود را با پروتکل ۱۹۱۳ و صورتجلسه‌های کمیسیون تحدید حدود ۱۹۱۴ مبنی بر جدا شدن اراضی خانقین از ایران اعلام داشت. ادامه مذاکره منجر به امضای عهدنامه مرزی تازه در ۱۹۳۷ گردید. تاسف عمیق آن است در سالهای نزدیک به ۱۹۳۹ که جنگ بین‌الملل دوم آغاز شد انگلستان به دوستی و همکاری ایران نیاز اساسی داشت و ایران می‌توانست از این فرصت برای احقاق حقوق خود استفاده کند. موافقت ایران با خواست انگلستان نشان فشار سنگین آن دولت و قدرت نفوذ آن در دربار ایران بود.

رضاشاه و عراق ــ قرارداد ۱۹۳۷

با مذاکره‌هایی که بین هیاتهای نمایندگی ایران و عراق به عمل آمد قراردادی در ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ (۱۳ تیر ۱۳۱۶) و پروتکلی نیز در همان روز به امضای وزیران خارجه ایران و عراق رسید. پروتکل مذکور طبق ماده ۵ آن «جزء لایتجزای» عهدنامه بود.[۳۷]

عهدنامه دارای یک مقدمه کوتاه و شش ماده می‌باشد. در مقدمه کوتاه آن، پادشاهان ایران و عراق اعلام می‌دارند «به منظور حل قطعی مساله مرزی بین دو

کشور» عهدنامه بالا را منعقد می‌نمایند. در ماده ۱، دولت ایران با وجود تمام دلیلهایی که درباره بی‌اعتباری پروتکل ۱۹۱۳ و صورتجلسه‌های کمیسیون تحدید حدود ۱۹۱۴ به عمل آورد از آنها به‌عنوان «اسناد» که بار حقوقی مشخصی دارد نام برد و پذیرفت که آن «اسناد... دارای اعتبار می‌باشد و طرفین موظف به مراعات آنها می‌باشند.» بدین‌ترتیب، دولت ایران با واگذاری «چند هزار کیلومترمربع» از اراضی نفت‌خیز حدود خانقین به عراق موافقت کرد.

در ماده ۲ برای نخستین‌بار خط تالوگ ـ خط فرضی میانه قسمت عمیق آب ـ در قراردادهای ایران با همسایه غربی آن عنوان می‌شود. ولی با آنکه خط تالوگ از کنوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ قاعده شناخته شده بین‌المللی در تعیین خط مرزی در سراسر رودهای مرزی است شامل تمام شط‌العرب در مرز مشترک ایران و عراق نمی‌شود و فقط بخش کوچکی از آن را در برابر آبادان که حدود چهار مایل است در برمی‌گیرد و تاکید می‌شود که بقیه خط مرزی دو کشور طبق صورتجلسه‌های ۱۹۱۴ خواهد بود.

ماده ۳ درباره نصب علایم مرزی است. ماده ۴ واجد اهمیت خاص است و نشان از توجه به واقعیتهای جغرافیایی و عمومی شط‌العرب و پافشاری ایران در قبولاندن آنها و بعضی از خواستهایش است. برطبق بند الف ماده ۱ «شط‌العرب به‌طور متساوی برای کشتیهای تجارتی کلیه کشورها باز خواهد بود. کلیه عوارض مأخوذه جنبه حق‌الزحمه را داشته و منحصراً به‌طور عادلانه به مصارف نگهداری و قابل کشتیرانی بودن یا بهبودی راه کشتیرانی و مدخل شط از طرف دریا تخصیص داده خواهد شد و یا به مصارفی که مفید برای کشتیرانی است خواهد رسید. عوارض مذکوره براساس ظرفیت رسمی کشتیها و یا آب‌خوری و یا تواماً هر دو حساب خواهد شد.» مفهوم این امر که شط‌العرب «برای کشتیهای تجارتی کلیه کشورها باز خواهد بود.» از نظر حقوق بین‌الملل آن است که شط‌العرب یک رود داخلی عراق مانند دجله و فرات نیست، بلکه یک آبراه تقریباً[۳۸] بین‌المللی است که کشتیهای بازرگانی کشورها می‌تواند بدون کسب اجازه خاص از آن عبور کند و عراق حق و اختیار جلوگیری از عبور آنها را ندارد. بی‌تردید، نفوذ دولت انگلستان که در

آن موقع بزرگترین ناوگان بازرگانی در خاورمیانه را در اختیار داشت در گنجاندن عبارت بالا در بند الف ماده ۱ موثر بوده است. دولت انگلستان که از دیرباز برای برقراری ارتباط بازرگانی با غرب خلیج فارس از شط‌العرب استفاده کرده بود اکنون نیز لازم می‌دانست همچنان از آن امتیاز برخوردار باشد. از سوی دیگر، مهمترین بندر ایران، خرمشهر، که بخش بزرگی از واردات و صادرات ایران در آن سالها از آن بندر انجام می‌گرفت در کنار شط‌العرب قرار دارد و پیوسته کشتیهای بازرگانی بسیاری از کشورها روزانه از راه شط‌العرب وارد خرمشهر و یا خارج از آن می‌شد.

نکته مهم دیگر در بند الف ماده ۴ تاکید بر این نکته است که کلیه عوارض دریافتی از کشتیها «جنبه حق‌الزحمه» دارد. مفهوم مستقیم آن این است که وجوه دریافتی از کشتیها به‌خاطر خدماتی است که انجام می‌گیرد و نه به‌خاطر اِعمال حاکمیت دولت عراق بر شط‌العرب. وجود این عبارت به مفهوم آن است که عراق حق ندارد به ادعای تعلق حاکمیت انحصاری شط‌العرب به آن دولت عوارض و یا مالیاتی وضع کند. ایران به آن دولت اجازه استفاده از چنین حقی را نمی‌دهد. وجود عبارت «حق‌الزحمه» و مشخص شدن چگونگی مصرف پولهای دریافت شده از «حق‌الزحمه» که در قسمت آخر بند الف ماده ۴ قید شده است و باید منحصراً به امور بهبود شرایط کشتیرانی در شط برسد گواه آن است که دولت عراق نمی‌تواند آن پولها را مانند عوارض و مالیات وارد خزانه کشور کند و از آنجا صرف امور مربوط به عراق و شهرهای آن نماید، بلکه باید آنها را «منحصراً» به مصارفی که دولت ایران توافق کرده است برساند. نکته شایان توجه دیگر در پایان بند الف ماده ۴ آن است که مبنای محاسبه میزان «حق‌الزحمه» برای هر کشتی «براساس ظرفیت رسمی و یا آب‌خوری و یا تواماً هر دو» خواهد بود. عراق با قبول این تعهد می‌پذیرد که مطلقاً دارای حق حاکمیت انحصاری برای تعیین مبلغی که باید از کشتیهایی که وارد شط‌العرب می‌شود نمی‌باشد و در این مورد خاص نیز موظف است طبق ضابطه‌ای که دولت ایران با آن موافقت کرده است عمل نماید.

واقعیت بسیار مهم در عهدنامه مرزی و پروتکل ضمیمه آن، این است که در هیچ جای آن مطلقاً اشاره‌ای به «حاکمیت» انحصاری عراق بر شط‌العرب نمی‌شود.

مسکوت گذاشتن مهمترین عامل اختلاف بین ایران و عراق، و آن هم در عهدنامه مرزی، گواه روشنی است که ایران هرگز نپذیرفته است ــ و با توجه به شرایط الزام‌آوری که در شط‌العرب دارد هرگز نمی‌تواند بپذیرد ــ که عراق حاکمیت انحصاری بر آن شط داشته باشد.

بند ب ماده ۴ تاکید می‌نماید «شط‌العرب برای عبور ناوهای جنگی و کشتیهای دیگر طرفین [ایران و عراق]، که برای تجارت اختصاص ندارد باز خواهد بود.» این بند در اثبات این امر که دولت عراق تلویحاً می‌پذیرد که بر شط‌العرب حاکمیت انحصاری ندارد شایان اهمیت است. طبق مقررات حقوق بین‌الملل، هیچ دولتی حق ندارد ناوهای جنگی خود را وارد آبهای ساحلی یک کشور و یا رودهای مرزی آن کند. این اقدام، بدون کسب اجازه قبلی، تجاوز به تمامیت ارضی کشور، نقض صلح و در حکم یک هجوم نظامی است. به موجب این بند، ناوهای جنگی ایران به همان آزادی که در رودهای داخلی عبور می‌نماید می‌تواند وارد شط‌العرب و یا خارج از آن شوند.

در اثبات این واقعیت که شط‌العرب ــ حتی طبق نظر دولت عراق ــ **عملاً در حاکمیت مشترک** هر دو کشور ایران و عراق دارد از بند ت ماده ۴ کمک گرفته می‌شود. در این بند تاکید می‌شود که تغییر خط مرزی در شط‌العرب از خط میانه ــ تالوگ ــ به آبهای کم عمق آن «به هیچ وجه به حق استفاده طرفین متعاهدین در تمام مجرای شط صدمه وارد نمی‌آورد.» یعنی دولت ایران به همان اندازه که از چند مایل آب شط‌العرب در برابر آبادان که متعلق به آن شناخته شده است استفاده می‌کند به همان اندازه از تمام مجرای شط در مرز مشترک که ظاهراً تعلق به آن ندارد می‌تواند استفاده نماید.

ماده ۵ مانند ماده ۴ در جهت تحکیم پایه‌های اِثبات حاکمیت مشترک ایران و عراق بر شط‌العرب است. این ماده بار دیگر تصریح می‌کند که هر دو کشور ایران و عراق «به‌طوری که در ماده ۴ این عهدنامه تصریح گردیده منافع مشترک در کشتیرانی شط‌العرب دارند.» آنگاه به موجب این ماده ایران و عراق مشترکاً «متعهد می‌شوند» قراردادی درباره آماده نگه داشتن شط‌العرب برای کشتیرانی «عوارضی،

[درواقع حق‌الزحمه‌ای] که باید اخذ شود وتدابیر صحی و اقدامهایی که باید برای جلوگیری از قاچاق بشود و همچنین کلیه مساله‌های راجع به بحرپیمایی در شط‌العرب منعقد سازند.»

تایید مجدد این واقعیت از طرف دولت عراق که هر دو کشور ایران و عراق در کشتیرانی شط‌العرب دارای «منافع مشترک» هستند مغایر با حاکمیت و سلطه انحصاری احتمالی عراق بر آن شط است. حفظ «منافع مشترک» مستلزم به‌کار بردن دو اختیار مساوی از طرف هر یک از دو کشور است به گونه‌ای که آن «منافع مشترک» همیشه محفوظ بماند و از آسیب هرگونه تک‌روی در امان باشد.

تاکید ماده ۵ بر این امر که عراق مانند ایران باید «متعهد» شود که هر دو با توافق با یکدیگر «قراردادی» درباره بسیاری از مساله‌های مربوط به شط‌العرب امضا نمایند گواه آن است که ایران مانند عراق در کلیه امور مربوط به شط‌العرب دارای حقوق مساوی است، و تحقق آن ـ که الزامی و عراق متعهد به انجام آن است ـ مستلزم برخورداری از حاکمیت مساوی بر شط‌العرب است.

نکته غیرمعمول در عرف بین‌الملل و در عین حال نادرست، آن است که عراق از طرفی مدعی حاکمیت انحصاری بر شط‌العرب است، ولی امکان تصریح آن را در قرارداد مرزی ندارد، و از سوی دیگر، با توجه به واقعیتهای جغرافیایی، اقتصادی و نظامی می‌پذیرد که دولت ایران همانند آن کشور و به همان میزان در کلیه امور مربوط به شط‌العرب و کشتیرانی در آن دارای حق و اختیار است. **این دوگانگی** که پایه آن را دولت انگلستان با همکاری دولت روسیه درگذشته، و سپس به تنهایی بعد از به‌وجود آوردن کشوری به‌نام عراق بنیان نهاده است در سالهای طولانی موجب ایجاد تنش بین ایران و عراق شده و رابطه‌های دو کشور را تیره و گاه خصمانه کرده است. دولت انگلستان برای حفظ منافع خود که اغلب با تجاوز به حقوق کشورها همراه بوده است همواره اصل **«تفرقه بینداز و حکومت کن»** را به‌کار برده و به کشورهای ضعیف و عقب‌مانده آسیبهای سنگین وارد آورده است.

پروتکل منضم به عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ دارای ۵ ماده است. به موجب ماده ۱ کمیسیون فنی مرکب از «اعضای متساوی‌العده» دو کشور ایران و عراق برای تعیین

حدود قطعی شط‌العرب در برابر آبادان تشکیل می‌شود. ماده ۲ تاکید می‌نماید که در ظرف یک سال از تاریخ اجرای عهدنامه مرزی، دو کشور باید قراردادی را که در ماده ۵ آن عهدنامه درباره کلیه امور شط‌العرب پیش‌بینی شده است منعقد سازند. اگر دو کشور در مدت یک سال بالا نتوانند قرارداد مورد نظر را امضا کنند می‌توانند آن را برای یک سال دیگر تمدید نمایند. دولت عراق یک بار طی درخواست شماره ۴/۲۳۷/۶۴۶۴ مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۹ (۲۲ خرداد ۱۳۲۸) تقاضای تمدید آن را نمود و ایران نیز با آن موافقت کرد. ولی عراق هیچ‌گاه قرارداد را که از نظر ایران مهمترین عامل موافقت آن با عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ بود منعقد نکرد. چون عراق متعهد بود، با تقاضای تمدید بالا، حداکثر در مدت دو سال قرارداد مربوط به شط را با ایران امضا کند و از اجرای آن تعهد خودداری کرد، طبق اصول مسلم حقوقی، عراق از رعایت مواد عهدنامه و پروتکل تخلف نموده و آنها را عملاً نقض کرده است.

ماده ۳ نشانه تحمیل دولت انگلستان به هر دو کشور ایران و عراق است. به موجب این ماده هرگاه هر یک از دو کشور نامبرده «به یک ناو جنگی یا ناوهای دولتی که اختصاص به تجارت نیافته و متعلق به دولت ثالثی باشد اجازه دهد تا به بنادر خود واقع در شط‌العرب وارد گردد، اجازه مزبور به منزله آن خواهد بود که از ناحیه طرف دیگر صادر شده باشد...» این ماده گواه محکم و قانع‌کننده‌ای است که دولت عراق می‌پذیرد که شط‌العرب را نمی‌تواند مانند دجله و فرات تلقی کند و فقط و منحصراً آن کشور اجازه دهد که ناوهای جنگی یک کشور ثالث وارد آبهای شط‌العرب شود. به موجب آن ماده، ایران نیز می‌تواند مستقلاً و مانند کشوری که حق حاکمیت بر آبهای خود را دارد به ناوهای جنگی کشور ثالث اجازه ورود به آبهای شط‌العرب دهد. نکته مهم در ماده ۳ که توجه به آن جلب می‌شود کلمه «اجازه» است. طبق این ماده عراق حق ندارد به تنهایی «اجازه» دهد که ناو جنگی یک کشور ثالث وارد آبهای شط‌العرب شود و باید «اجازه» ایران را نیز داشته باشد. منتها برای سهولت امر هر دو کشور موافقت می‌نمایند که اجازه یک طرف «به منزله آن خواهد بود که از ناحیه طرف دیگر صادر شده باشد.» به موجب این قسمت از

ماده ۳ پروتکل، «اجازه» عراق به منزله «اجازه» ایران خواهد بود. «اجازه» از مصادیق بارز اِعمال حاکمیت است و از لحاظ حقوق بین‌الملل گواه مسلم و اثبات‌کننده این حقیقت است که دولت ایران همانند عراق و به همان قدرت و توانایی، حق دخالت در امور شط‌العرب و صدور اجازه به ناوهای جنگی کشور ثالث برای ورود به آن دارد.

بدیهی است که منظور از کشور ثالث، عمدتاً کشور انگلستان بود. آن کشور برای حفظ منافع گوناگون خود در منطقه خلیج فارس، چون گذشته نیاز به ورود ناوهای جنگی خود به شط‌العرب داشت، و چون عراق بیش از ایران زیر نفوذ مستقیم و همه‌جانبه دولت انگلستان قرار داشت، اجازه یک کشور کافی دانسته شد.

ماده ۴ پروتکل گواه زورگویی دولت انگلستان و نشانه تداوم اِعمال نفوذ آن دولت به هر دو دولت ایران و عراق است. در بررسی پروتکل ۴ نوامبر ۱۹۱۳ که حدود مرزهای ایران و عثمانی را تعیین می‌کرد ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ دولت انگلستان در ماده ۷ آن پروتکل، منافع خود را مربوط به امتیاز نفت دارسی منظور کرد و ایران و عثمانی را ناگزیر به قبول آن نمود. اکنون به موجب ماده ۴ پروتکل ۱۹۳۷ به هر دو دولت ایران و عراق تحمیل نمود قبول نمایند. «هیچ یک از مقررات این عهدنامه به **حقوق و وظایفی** که دولت عراق به موجب ماده ۴ عهدنامه ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ و فقره هفتم پروتکل منضم آن مورخ به همان تاریخ نسبت به شط‌العرب در مقابل دولت انگلیس دارد خللی وارد نخواهد آورد.» قرارداد ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ ـ به شرحی که قبلاً داده شد ـ مربوط به زمانی بود که عراق زیر قیمومت انگلستان قرار داشت و به همین جهت قادر بود هر قراردادی را که برای تامین منافع خود لازم می‌دانست به دولت عراق تحمیل کند. برای روشن شدن تعهدهایی که دولت ایران طبق ماده ۴ پروتکل ۱۹۳۷ به‌عهده می‌گیرد عین متن ماده ۴ عهدنامه ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ عراق و انگلستان و ماده ۷ پروتکل منضم به آن در زیر آورده می‌شود:

ماده ۴ عهدنامه ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ حاکی است «اگر هر یک از طرفین معظمین متعاهدین [عراق یا انگلستان] در جنگی درگیر شود، طرف دیگر همواره با توجه به

مقررات ماده ۹ زیر[۳۹]، به‌عنوان یک متحد فوراً به کمک آن می‌آید. در صورت وجود تهدید قریب‌الوقوع جنگ، طرفین معظمین متعاهدین فوراً درباره اقدامهای لازم دفاعی با یکدیگر مذاکره و تدابیر [مقتضی] اتخاذ خواهند کرد. در صورت بروز جنگ و یا تهدید قریب‌الوقوع جنگ، کمک اعلیحضرت پادشاه عراق آن خواهد بود که برای اعلیحضرت پادشاه انگلستان کلیه تسهیلات و کمکهایی راکه در قدرت دارد من‌جمله استفاده از راه‌آهن، رودخانه‌ها، بندرها، فرودگاهها و وسیله‌های مخابراتی در سرزمین عراق فراهم نماید.»

طبق ماده ۷ پروتکل منضم به عهدنامه ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ «اعلیحضرت پادشاه عراق موافقت می‌کند، پس از درخواست اعلیحضرت پادشاه انگلستان کلیه تسهیلات ممکن را برای نقل و انتقال نیروهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با کلیه سلاحهای آنها برای عبور از خاک عراق و همچنین برای حمل و انبار کردن کلیه تجهیزات و لوازمی که این نیروها برای عبور از خاک عراق لازم خواهند داشت فراهم نماید. این تسهیلات شامل استفاده از جاده‌ها، راه‌آهنها، راههای آبی، بندرها و فرودگاههای عراق خواهد بود و کشتیهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان اجازه کلی خواهد داشت که وارد شط‌العرب شود، با این توافق که برای دیدار بندرهای عراق قبلاً به اعلیحضرت پادشاه عراق اطلاع داده می‌شود.»

دولت انگلستان پیش از آنکه به عراق استقلال دهد انجام وظایف سنگینی را به‌عهده عراق گذاشت و حقوقی را در خاک عراق، از جمله در شط‌العرب برای خود معلوم داشت. اکنون به عراق تحمیل می‌کند که در قرارداد خود با یک کشور دیگر ـ ایران ـ تعهد کند آن «حقوق و وظایف» راکماکان رعایت خواهد کرد. جالب است که دولت ایران نیز با امضای خود زیر پروتکل، «حقوق وظایف» عراق را در قبال دولت انگلیس به رسمیت می‌شناسد و به سهم خود نیز تعهد می‌نماید که به آن «حقوق و وظایف» خللی وارد نخواهد آمد.

ماده ۵ پروتکل ۱۹۳۷ ـ به‌طوری که گفته شد ـ به آن اهمیتی برابر اهمیت عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ می‌دهد و آن را «جزء لاینجزای عهدنامه مزبور» محسوب می‌دارد.

پیمان سعدآباد

پیش از سال ۱۹۳۷ که عهدنامه مرزی و پروتکل منضم به آن به ایران تحمیل گردید ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ دولتهای آلمان و ایتالیا روش تهاجمی در پیش گرفته و منافع انگلستان را در اروپا و افریقا مورد مخاطره قرار داده بودند. از آن مهمتر، دولت آلمان برای ایجاد بازار برای تولیدهای صنعتی خود که پیوسته در حال رشد و افزایش بود سیاست «پیش به‌سوی شرق» را در پیش گرفته بود و انگلستان را که مهمترین گنجینه ثروت آن درکشورهای خاورمیانه و هندوستان قرار داشت با خطر جدی روبه‌رو ساخته بود. از سوی دیگر، دولت سوسیالیستی شوروی نیز با ادعای حمایت از ملتهای ضعیف و تحریک آنها به قیام و به‌دست آوردن استقلال واقعی پایه‌های امپراتوری انگلستان را که آفتاب در آن غروب نمی‌کرد متزلزل ساخته بود.

دولت ایران به‌خاطر قدرت نفوذ انگلستان نه‌تنها نتوانست از دشواریهایی که انگلستان با آنها روبه‌رو بود برای به‌دست آوردن حقوق از دست رفته، به‌ویژه در ناحیه شط‌العرب استفاده کند بلکه به کلیه تلاشهای اثرگذار خود در شورای جامعه ملل خط بطلان کشید و با تمام آنچه را که به مخالفت برخاسته بود با امضای عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ و پروتکل منضم به آن نظر موافق ابراز داشت و همه آنها را زیر فشار دولت انگلستان تایید و تصدیق کرد. دولت ایران تنها به آن اکتفا نکرد، بلکه به علت فشار انگلستان قبول کرد با دولتهای عراق، ترکیه و افغانستان پیمان تازه‌ای منعقد کند و به دولت انگلستان آسودگی خاطر در برابر مزاحمتهای آلمان و روسیه شوروی بدهد. چهار روز بعد از امضای عهدنامه مرزی ۱۹۳۷، پیمان دوستی سعدآباد میان چهار کشور بالا در ۸ ژوئیه ۱۹۳۷ (۱۷ تیر ۱۳۱۶) به امضا رسید. دولت انگلستان در بخشی از مرزهای جنوبی روسیه شوروی موفق به ایجاد کمربند امنیتی گردید و کوشید از نفوذ ایدئولوژی سوسیالیستی که بنیان ایدئولوژی سرمایه‌داری، رکن اصلی قدرت انگلستان را مورد تهدید قرار می‌داد و همچنین از تاثیر تحریکهای آن دولت برای شوراندن مردم علیه دولتهای خود که با انگلستان

رابطه‌های دوستانه و نزدیک داشتند جلوگیری کند. یکی از مقاصد پیمان سعدآباد که مورد توجه ایران، ترکیه و عراق بود انجام اقدامهای مشترک علیه «دسته‌های مسلح» بود و منظور از آن، کردها بودند. عراق که مهمترین پایگاه نفوذی انگلستان بود بیش از سایر کشورها از عضویت در پیمان سعدآباد سود می‌برد. کشورهای عضو پیمان متعهد گردیدند که در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند و بدین‌ترتیب ترکیه که همواره چشم به موصل دوخته و خواهان الحاق آن بود می‌بایست از ایجاد هرگونه مزاحمت برای عراق خودداری می‌کرد و ایران که از امضای عهدنامه مرزی ناراضی بود از هرگونه اقدامی برای به‌دست آوردن حقوق از میان رفته دست می‌کشید.

عراق تا کودتای عبدالکریم قاسم

عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ ایران و عراق و پیمان سعدآباد در زمان پادشاهی ملک غازی انجام گرفت. او برای پیشرفت عراق و تامین رفاه عمومی مردم اصلاحاتی را آغاز کرد، ولی ناگهان در ۳ آوریل ۱۹۳۹ در یک حادثه اتومبیل کشته شد. گروه زیادی آن را نتیجه توطئه دولت انگلستان دانستند. بعد از او فرزند خردسالش به‌نام فیصل دوم که سه سال داشت اسماً پادشاه گردید، ولی دایی او به‌نام عبدالاله که طرفدار جدی انگلستان بود به‌عنوان نایب‌السلطنه انتخاب شد و اداره امور کشور را عملاً در دست گرفت. در دوران حکومت او مردم عراق از دربار و دولتهایی که بر سر کار می‌آمدند به علت افزایش نفوذ انگلستان و دخالتهای آن کشور در امور داخلی عراق ناراضی‌تر ازگذشته شدند. شروع جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ پیروزیهایی پی‌درپی آلمان، فرار سپاهیان انگلیس از بندر دونکرک در شمال فرانسه، شکست فرانسه و تسلیم آن و دشواریهای جدی که برای انگلستان در نبرد با آلمان ایجاد شد به مردم عراق که از تحمیلهای انگلستان در روی کار آوردن دولتهای طرفدار خود ناراضی و خشمگین بودند امید تازه‌ای برای رهایی از وابستگی به انگلستان بخشید.

به علت ناآرامیهای پیاپی مردم عراق، عبدالاله از نوری سعید نخست‌وزیر خواست کناره‌گیری کند و پس از استعفای او رشیدعالی گیلانی را که

میهن‌دوست و مخالف نفوذ انگلستان بود در ۳۱ مارس ۱۹۴۰ به نخست‌وزیری گماشت. نوری سعید در هیات دولت او مقام وزارت خارجه داشت. در سالهای نخستین جنگ جهانی دوم با پیروزیهایی که آلمانها به‌دست آورده بودند تمایلات موافق آلمان و هیتلر در عراق گسترش پیدا کرد. رشیدعالی گیلانی نیز راه نزدیکی به آلمان در پیش گرفت و ناجی شوکت وزیر دادگستری به‌عنوان مداوای بیماری به آنکارا پایتخت ترکیه رفت و در آنجا با نظر رشیدعالی گیلانی در مدت چند هفته اقامت در آنکارا با فن‌پاپن سفیرکبیر آلمان دیدارها و مذاکره وسیع به عمل آورد. با اقدامهای ضد انگلیسی رشیدعالی گیلانی و هواداری او از آلمان در جریان جنگ جهانی دوم، سفیر انگلیس در عراق رسماً اعلام داشت که دولت انگلستان به رشیدعالی گیلانی اعتماد ندارد و او باید استعفا دهد. مردم عراق به هواداری رشیدعالی گیلانی برخاستند و او نیز از دادن استعفا خودداری کرد. عبدالاله که دست‌نشانده انگلستان بود به او فشار وارد آورد و چون او از انجام خواست وی سر باز زد عبدالاله از حضور در دفتر کار خود و رسیدگی به نامه‌ها و درخواستهای دولت خودداری کرد.

رشیدعالی گیلانی ناچار در ژانویه ۱۹۴۱ استعفا داد و سرتیپ طه هاشمی به‌جای او نخست‌وزیر شد. چهار نفر از افسران میهن‌دوست عراقی که مخالف انگلستان و معتقد به استقلال کشور بودند کانونی به‌نام «مربع طلایی» به‌وجود آوردند. این چهار نفر که همگی درجه سرهنگی داشتند و نام آنان صالح صباغ، محمود سالم، فهمی سعید و نجیب شبیب بود در میان افسران ارتش و مردم عراق از محبوبیت و احترام خاص برخوردار بودند. آنان به کمک افسران هوادار خود کودتا کردند. عبدالاله و نوری سعید موفق به فرار شدند و به اردن رفتند. دولت «دفاع ملی» به ریاست رشیدعالی گیلانی تشکیل شد و نمایندگان مجلس عراق عبدالاله را برکنار و شریف شرف از بستگان دور خاندان پادشاهی هاشمی [۴۰] را به‌جای او انتخاب نمودند.

دولت انگلستان که با نگرانی رویدادهای عراق را زیر نظر داشت با آگاهی که به پیامدهای از دست دادن عراق و تسلط آلمان بر آن کشور داشت با استفاده از قرارداد ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ ــ که شرح آن گذشت ــ در ۱۸ آوریل ۱۹۴۱ نیرو در بصره

پیاده کرد و با در دست داشتن فرودگاه حبانیه و هواپیماهای مستقر در آن با رشیدعالی گیلانی به نبرد پرداخت. سرانجام رشیدعالی گیلانی شکست یافت و به اتفاق چهار افسر «مربع طلایی» و تعدادی از همراهان در ۳۰ مه ۱۹۴۱ (۹ خرداد ۱۳۲۰) به ایران گریخت.[41] عراق به اشغال نظامی انگلستان درآمد و آن کشور کمتر از سه ماه بعد ـ در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) از آن کشور به خوزستان و ارتش روسیه شوروی به آذربایجان و گیلان حمله کرد و کشور ایران را اشغال نمود.

پس از اشغال عراق توسط نیروی انگلیس، عبدالاله بار دیگر نایب‌السلطنه گردید و این مقام را تا آوریل ۱۹۵۳ که ملک فیصل دوم پسر ملک غازی به سن رشد رسید در دست داشت. از آن پس دولت انگلستان با روی کار آوردن دست‌نشاندگان خود، بر عراق استیلای کامل داشت. در زمان ملک فیصل دوم و نخست‌وزیری نوری سعید پیمانی میان عراق و ترکیه در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ در بغداد به امضا رسید. دولت انگلستان در ۴ آوریل آن سال به آن پیمان که به پیمان بغداد موسوم شد و پاکستان در ۲۲ سپتامبر و ایران در ۱۱ اکتبر آن سال به پیمان بغداد پیوست.

امید به حل اختلافهای ایران و عراق

دولتهای عراق از ۱۹۳۷ که عهدنامه مرزی و پروتکل آن به امضا رسیده بود تعهد خود را در مورد مذاکره درباره قرارداد مربوط به مبلغ «حق‌الزحمه» از کشتیها و چگونگی اداره امور شط‌العرب انجام نداده بود. آن دولت تا ۳۱ مارس ۱۹۴۰ فقط یک بار گزارشی را که موظف بود طبق ماده ۲ پروتکل منضم به عهدنامه مرزی ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ هر شش ماه یک مرتبه در مورد «کارهایی که [درباره شط‌العرب] انجام یافته و وجوهی که گرفته شده و مخارجی که به عمل آمده و هر نوع اقدام دیگری که مجری شده باشد...» به ایران بدهد برای آن دولت ارسال داشت.[42] دولت ایران نیز برای اجرای تعهد بالا به عراق فشار وارد نیاورد و مکاتبه‌ای با آن انجام نداد. پس از اشغال ایران توسط نیروهای انگلیسی و روسی در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) و آشفتگیهای همه‌جانبه بعدی ایران، انجام این وظیفه مهم به تعویق افتاد.

دولت ایران در ژوئن ۱۹۴۸ (خرداد ۱۳۲۷) برای نخستین‌بار یادداشتی از

طریق وزارت خارجه برای سفارت عراق در تهران ارسال داشت. چون دولت عراق به آن اعتنا نکرد وزارت خارجه ایران در ۵ آوریل ۱۹۴۹ (۱۶ فروردین ۱۳۲۸) یادداشتی به همراه طرحی برای اجرای مواد ۴ و ۵ عهدنامه مرزی و ماده ۲ پروتکل منضم به آن از طریق سفارت ایران در بغداد به وزارت امور خارجه عراق فرستاد. ولی دولت عراق پس از یک سال و سه ماه و پانزده روز طی یادداشت شماره ۱۵۰۷۵/۴/۴۸۷ مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۰ بدون آنکه وارد جزئیات مربوط به طرح ایران شود و برخلاف صراحت عهدنامه مرزی اعلام داشت که وظیفه کمیسیون موردنظر برای اداره امور شط‌العرب باید مشورتی باشد و نمی‌تواند دارای قدرت تصمیم‌گیری باشد. اشتباه و غفلت بزرگ دولت ایران در آن بود که از همان آغاز امضای عهدنامه مرزی که نقطه‌نظرهای انگلستان و عراق تامین شده، مصرانه برای کسب حقوق مسلم ایران که عراق در عهدنامه مرزی و پروتکل مربوط آنها را تایید و امضا کرده بود اقدام ننمود و به عراق فرصت داد که امور شط را یک‌جانبه و مستقلاً اداره کند و درآمد شایان توجه آن را برخلاف تعهدهای خود در آن سندها صرف اموری مانند ساختن هتل، فرودگاه و تاسیسات بندری در بصره نماید.

نتیجه قهری غفلت در رابطه‌های بین‌المللی، به‌وجود آمدن دشواریهای تازه است. دولت ایران برای استیفای حقوق ایران به ارسال یادداشتها اکتفا کرد و دولت عراق نیز به آنها توجه ننمود. نکته شگفت‌آور آن است هنگامی که زیر فشار انگلستان از دولت ایران خواسته شد به پیمان بغداد بپیوندد، دولت ایران پیش از آنکه در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ عضو آن پیمان گردد مصرانه پیوستگی خود را به آن پیمان که بیش از همه به سود عراق بود، موکول به ایفای تعهدهای عراق در عهدنامه مرزی و پروتکل منضم به آن و تشکیل کمیسیون با قدرت تصمیم‌گیری نکرد و به پیمان بغداد پیوست. این نکته گفته شود که دولت ملت‌گرای مصدق از آغاز ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) در اجرای قانون ملی شدن نفت به سختی درگیر مبارزه با دولت استعماری انگلستان که پافشاری در ادامهٔ غارت ثروت ملی ایران ـ نفت ـ داشت، بود و دولت او کمتر مجالی برای رسیدگی به امور شط‌العرب و ناگزیر ساختن عراق به ایفای تعهدهای خود داشت. سرانجام نیز دولت او که به آرزوی بزرگ مردم ایران برای

پایان دادن به غارت انگلستان از ثروت ملی کشور و اِعمال نفوذ و مداخله آن دولت در امور کشور، با فداکاریهایی که مردم ایران به رهبری او انجام داده بودند تحقق بخشیده بود با توطئه امریکا (سیا) و انگلستان در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) سرنگون گردید. شاه که با کمک آن دو دولت، به‌ویژه امریکا به قدرت بازگشته بود در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ که ایران به پیمان بغداد پیوست کم قدرت‌تر از آن بود که بتواند در برابر خواست انگلستان پایداری کند و یا دست کم حقوق مسلم ایران را از عراق که زیر نفوذ مستقیم آن دولت قرار داشت مطالبه نماید.

در ۱۹۵۷ منوچهر اقبال نخست‌وزیر ایران با نوری سعید نخست‌وزیر عراق که هر دو در جلسه‌های پیمان بغداد درکراچی شرکت داشتند برای حل اختلاف ایران و عراق درباره مرزهای زمینی و آبی مذاکره کرد. به‌دنبال آن، وزارت خارجه ایران از طریق سفارت ایران در بغداد یادداشت مشروحی در اول سپتامبر ۱۹۵۷ برای وزارت خارجه عراق ارسال داشت. در آن یادداشت تاکید شد که حل اختلافهای مرزی ایران از مساله اداره [امور] شط‌العرب تفکیک‌ناپذیر است.[۴۳]» ملک فیصل دوم در ۱۹۵۷ به ایران آمد و امید برای حل اختلافها تقویت گردید. پس از آن وزیر خارجه ایران یادداشتی در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۷ (۲ آبان ۱۳۳۶) برای ممتاز دفتری کفیل وزارت خارجه عراق ارسال داشت و از او خواست موافقت خود را با سه مورد زیر اعلام دارد:[۴۴]

۱ ــ ***برطبق قرارداد مرزی ۱۹۳۷، دوکشور درباره انعقاد موافقت‌نامه‌ای برای اداره امور شط‌العرب با یکدیگر مذاکره نمایند.***

۲ ــ ***در مورد تعیین حدود مرز و نصب علایم مرزی از دولت سوئد درخواست شود که یک داور معرفی نماید تا به اتفاق هیاتهای دوکشور عازم مرزها گردد.***

۳ ــ ***موافقتهای مربوط به حل اختلافهای مرزهای زمینی و اداره امور شط‌العرب باید همزمان با هم انجام گیرد.***

وزارت خارجه عراق برخلاف گذشته، این بار به یادداشت ایران پاسخ سریع داد. چهار روز بعد ممتاز دفتری طی یادداشت مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۵۷ موافقت عراق

را با هر سه مورد بالا اعلام داشت. پس از انتخاب داور سوئدی و موافقت عراق با او، دولت ایران هیات خود را برای مذاکره با هیات عراقی تعیین نمود. با توافقهای انجام شده امید می‌رفت که اختلافهای دیرین دو کشور که با اقدامهای نفاق‌افکن بیگانگان، به‌ویژه انگلستان ایجاد شده و از نزدیکی دو کشور همسایه ایران و عراق با آن سابقه‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی جلوگیری کرده بود برطرف شود و دو کشور همسایه در راه دوستی و همکاری با یکدیگر گام بردارند. ولی کمی بعد، کودتای عبدالکریم قاسم در عراق روی داد و همهٔ مقدمات فراهم شده در هم فرو ریخت.

عراق از کودتای قاسم تا کودتای حزب بعث

نفوذ انگلستان و دخالت آن در امور کشور عراق، وابستگی دربار و مقامهای بالای عراق به انگلستان پیوسته بر نارضایتی مردم عراق می‌افزود. رادیو صوت‌العرب قاهره هنگام رهبری ناصر بر مصر با تحریک کلیه اعراب به قطع نفوذ بیگانگان و به‌دست آوردن استقلال بر نارضایتی و خشم مردم عراق می‌افزود. سرتیپ عبدالکریم قاسم فرمانده تیپ ۱۹ عراق که خواستار آزادی و قطع نفوذ انگلستان بود با همکاری سرهنگ عبدالسلام عارف فرمانده تیپ ۲۰ در شب ۱۴ ژوئیه با نیروهای خود وارد بغداد گردیدند و تا پیش از سپیده‌دم مراکز حساس شهر مانند وزارت دفاع و ایستگاه رادیو را تصرف نمودند. آنان سپس به کاخ شاهی هجوم آوردند و پس از زد و خورد کوتاه، کلیه افراد خاندان پادشاهی از جمله ملک فیصل دوم و عبدالاله را دستگیر و بی‌درنگ اعدام کردند. نوری سعید نیز که سعی کرده بود فرار نماید دستگیر و اعدام شد.

مردم به ستوه آمده از تسلط بیگانه و وابستگان انگلستان بر کلیه امور کشور، از کودتای عبدالکریم قاسم به گرمی استقبال کردند. نظام جمهوری در عراق برقرار گردید، ولی عبدالکریم قاسم خود را رئیس جمهور اعلام نداشت. شورایی مرکب از سه نفر برای اداره امور کشور تشکیل گردید. عبدالکریم قاسم مقام ریاست شورا و در عین حال مقام نخست‌وزیری و وزارت دفاع را به‌عهده گرفت. عبدالسلام عارف

که در کودتای عبدالکریم قاسم همکار او بود معاون نخست‌وزیر و سرپرست وزارت کشور و فواد رکابی از رهبران حزب بعث به علت همکاری آن حزب با کودتا وزیر آبادانی شد. به دستور قاسم، عراق در ۲۵ مارس ۱۹۵۹ از پیمان بغداد خارج شد.[۴۵] با اختلافی که بین قاسم و عبدالسلام عارف روی داد، قاسم او را به اتهام توطئه علیه امنیت عراق بازداشت و محاکمه کرد. عارف محکوم به مرگ گردید، ولی قاسم از اعدام او چشم پوشید و او را در زندان نگه داشت.

با سیاستی که قاسم در مخالفت با ناصر رهبر مصر که به سبب تمایلات ضد بیگانه، ملت‌گرایی و معتقد به «ناسیونالیسم عرب» در میان اعراب، از جمله مردم عراق محبوبیت و هواخواه داشت و همچنین مخالفت با حزب بعث عراق که طرفدار نزدیکی عراق و مصر بود در پیش گرفته بود و هواداری او از حزب کمونیست عراق، گروههایی از مردم عراق از او ناراضی گردیدند. قاسم، فواد رکابی از رهبران حزب بعث را از وزارت آبادانی برکنار کرد و حزب بعث نیز تصمیم به ترور قاسم گرفت. در اول اکتبر ۱۹۵۹، هنگامی که قاسم از خیابان رشید بغداد به وزارت دفاع می‌رفت مورد سوءقصد یک گروه پنج نفری از حزب بعث قرار گرفت. صدام حسین ــ رهبر بعدی عراق ــ در میان آنان بود. قاسم کشته نشد، ولی به شدت زخمی شد و مدت دو ماه در بیمارستان بستری گردید. صدام حسین موفق به فرار شد و در دادگاه غیاباً محکوم به اعدام گردید. حزب بعث پس از تدارک مقدمات لازم بار دیگر به مبارزه علیه قاسم پرداخت. سرانجام، با کمک هواداران ناصر در عراق که قاسم به شدت با آنان مخالفت می‌کرد حزب بعث در ۸ فوریه ۱۹۶۳ علیه قاسم کودتا کرد. نبرد بین آنان درگرفت و قاسم در ۹ فوریه ۱۹۶۳ که با طرفداران خود شجاعانه با کودتاگران نبرد می‌کرد به علت پایان یافتن مهمات دستگیر و تیرباران شد. در کودتای حزب بعث علیه قاسم، سازمان سیای امریکا که با هواخواهی قاسم از حزب کمونیست گمان داشت او کمونیست است ــ و امروز عموماً معتقد هستند که قاسم هرگز کمونیست نبوده است ــ در براندازی او با کودتاگران همکاری داشت. سازمان سیا برای کاهش قدرت حزب کمونیست در عراق، نام و نشانی منزل تعداد زیادی از کمونیستها را به حزب بعث که با کمونیستها

دشمنی می‌ورزید داد و افراد حزب بعث آنان را در همان روزهای اول کودتا از منزلهای خود بیرون کشیدند و به قتل رساندند.[۴۶]

بعد از کودتا و کشته شدن قاسم، عبدالسلام عارف رئیس جمهور و حسن البکر از حزب بعث نخست‌وزیر شد و برای اداره کشور شورای رهبری تشکیل گردید. یک ماه بعد از کودتای عراق، حزب بعث سوریه در ۸ مارس ۱۹۶۳ در آن کشور کودتا کرد و حکومت را در دست گرفت. حزب بعث طرفدار «پان‌عربیسم» و الحاق کلیه سرزمینهایی که عرب در آنها زندگی می‌کند به کشور عربی بود. به همین جهت، تبلیغات علیه ایران و لزوم جدا شدن خوزستان از ایران که در آن گروهی از ایرانیان عرب‌تبار که همواره دلبستگی خود را به زادگاه و میهن خویش، ایران ابراز داشته‌اند از طرف حزب بعث عراق که در حکومت راه یافته بود آغاز شد. چون میان عبدالسلام عارف و حزب بعث اختلاف روی داد، عبدالسلام عارف، حسن البکر نخست‌وزیر را برکنار کرد و پس از مدتی حزب بعث را نیز غیرقانونی اعلام نمود.[۴۷] عبدالسلام عارف در ۱۴ آوریل ۱۹۶۶، هنگامی که از قرنه با هلیکوپتر به بصره می‌رفت به علت سانحه سقوط هلیکوپتر درگذشت. گروه زیادی معتقد بودند که او بر اثر سوءقصد به قتل رسیده است. پس از او برادرش عبدالرحمن عارف که فردی آرام و میانه‌رو بود رئیس جمهور عراق گردید.

حزب بعث که خواهان به‌دست گرفتن قدرت بود با تبانی با سرهنگ عبدالرزاق نایف رئیس سازمان امنیت عراق و سرهنگ ابراهیم داود فرمانده گارد رئیس جمهور در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ کودتای بدون خونریزی کرد. عبدالرحمن عارف از ریاست جمهوری برکنار و به انگلستان تبعید گردید. حسن البکر رهبر حزب بعث که در زمان ریاست جمهوری عبدالسلام عارف نخست‌وزیر شده بود به مقام ریاست جمهوری رسید. عبدالرزاق نایف نخست‌وزیر و ابراهیم داود وزیر دفاع شد. چون هر دو نفر آنان عضو حزب بعث نبودند. این بار آن حزب به سرعت وارد عمل شد. عراق در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل تعدادی سرباز برای کمک به اردن به آن کشور اعزام داشته بود. حسن البکر از داود وزیر دفاع خواست برای بازدید از واحدهای مذکور به اردن برود و او نیز در ۲۹ ژوئیه ۱۹۶۸ برای سه روز

اقامت در آن کشور رهسپار اردن شد. روز بعد، حسن‌البکر در ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ نایف نخست‌وزیر را به ناهار دعوت کرد و ناهار در شرایط بسیار دوستانه صرف شد. پس از خداحافظی و هنگامی که نایف برای خروج از کاخ وارد اتاق دیگری شد صدام حسین به همراه چهار افسر عضو حزب بعث طپانچه به روی نایف کشید و به او اطلاع داد که بازداشت است. چون نایف هواداران زیادی داشت و حزب بعث در آغاز به قدرت رسیدن به علت ضعف نیرو و عدم استحکام پایه‌های قدرت آن از جنگ داخلی پرهیز داشت، با مذاکره‌ای که با نایف به عمل آمد سرانجام او حاضر به تبعید از کشور گردید. نایف از کاخ ریاست جمهوری در همان روز مستقیماً به فرودگاه رفت و با هواپیمایی که در انتظارش بود روانه اسپانیا شد.

از آن پس، رهبران حزب بعث، علاوه بر زندانی کردن و شکنجه دادن گروههای کثیری از مخالفان، به‌ویژه بسیاری از تحصیلکردگان و روشنفکران عراقی که با ایدئولوژی افراطی حزب بعث موافق نبودند، به کشتار دامنه‌دار مخالفان خود در داخل و خارج عراق پرداختند، و چون پایگاه مردمی حزب بعث در جامعه عراق ضعیف بود، آن حزب با سیاست ترور و شکنجه و برقراری استبداد خشن کوشید صدای مخالفان را خاموش سازد.

تیره‌تر شدن رابطه‌های ایران و عراق

کودتای عبدالکریم قاسم ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ کوششهای مقدماتی برای گردهمایی هیاتهای ایرانی و عراقی و مذاکره درباره حل اختلافها را بی‌اثر کرد. دولت ایران در اواخر اکتبر ۱۹۵۸ یادداشتی به سفارت عراق در تهران ارسال داشت و تهدید کرد اگر دولت عراق تا ۶ نوامبر ۱۹۵۸ هیات خود را برای حل اختلاف انتخاب نکند آن دولت هر اقدامی را که مقتضی بداند انجام خواهد داد. عراق به این یادداشت و یادداشت دیگری که در نوامبر همان سال به‌وسیله سفارت ایران در بغداد به وزارت خارجه عراق فرستاد و اتمام حجت ۶ نوامبر را تکرار کرد پاسخی نداد و دولت ایران نیز هیچ واکنشی نشان نداد و معلوم نشد برای چه اتمام حجت داده است.

شاه ایران در مصاحبه ۷ آذر ۱۳۳۸ (۲۸ نوامبر ۱۹۵۹) با یکی از مجله‌های ایرانی ضمن آرزوی موفقیتهای بیشتر برای کشور عراق و برقراری رابطه دوستانه بین دو کشور اظهار داشت «رودی که مرز بین دو کشور است نمی‌تواند مورد استفاده یک‌جانبه قرار گیرد و یا جایگاهی برای اِعمال حق حاکمیت به‌وسیله یک طرف باشد.[۴۸]» عبدالکریم قاسم به آن پاسخ تندی داد و در مصاحبه‌ای که چند روز بعد در ۲ دسامبر ۱۹۵۹ به عمل آورد با وجود امتیازهایی که عراق به زیان ایران از انعقاد عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ به‌دست آورده بود اظهار داشت «قرارداد ۱۹۳۷ به عراق تحمیل شده است و دولت عراق حدود پنج کیلومتر از شط‌العرب را به‌عنوان بخشش به همسایه خود داده است...[۴۹] عراق موقعی این بخشش را انجام داد که دارای شرایط دشواری بود و تحت فشار قرار داشت... عراق امیدوار بود که مساله مرزی [با آن بخشش] حل شود. [ولی] مساله مرزی مانند مساله‌های دیگر تاکنون حل نشده است و اگر در آینده حل نشود ما خود را مقید به اهدای این پنج کیلومتر نخواهیم دانست و آن را به مادر میهن باز خواهیم گرداند.[۵۰]» به دنبال آن حمله‌های تبلیغاتی روزنامه‌ها و رادیو عراق علیه ایران شدت یافت.

رویدادهایی بر شدت اختلافهای دو کشور افزود. دولت ایران تاسیسات بندری خسروآباد در ساحل شرقی شط‌العرب (سمت ایران) را در اختیار شرکت نفتی پان‌امریکن که با ایران قرارداد کشف و استخراج نفت منعقد کرده بود قرار داد. دولت عراق در ۱۹۵۹ از ورود کشتی آن شرکت از دهانه شط به آن بندر جلوگیری کرد و اعلام داشت که خسروآباد را به‌عنوان یک بندر نمی‌شناسد. اعتراض دولت ایران و ارسال یادداشتها به‌جایی نرسید و ایران ناچار کشتی پان‌امریکن را با ناوهای جنگی وارد بندر خسروی کرد و عراق نیز واکنشی نشان نداد.

دولت ایران غفلت شگفت‌انگیزی کرد. دولت ایران در ۲۳ اوت ۱۹۶۰ (اول شهریور ۱۳۳۹) ـ پس از ۲۳ سال بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۳۷ ـ به شرکتهای کشتیرانی اطلاع داد که از ۲۷ اوت ۱۹۶۰ کلیه امور بندری کشتیها توسط کارکنان ایرانی انجام خواهد شد. اداره بندر بصره با آن مخالفت کرد. تبادل یادداشتها نتیجه‌ای نبخشید. دولت ایران مجدداً به شرکتهای کشتیرانی اعلام داشت که ایران

از ۱۶ فوریه ۱۹۶۱ ــ حدود شش ماه پس از اعلام قبلی ــ کلیه امور بندری در آبادان را انجام خواهد داد. چون کشتیها همیشه با راهنمایان عراقی وارد شط می‌شدند و ایران هیچ اقدامی در این مورد نکرده بود عراق به کلیه شرکتهای کشتیرانی اخطار کرد هر کشتی که برای امور بندری در آبادان از کارکنان عراقی استفاده نکند برای عبور آن از شط‌العرب راهنما نخواهد داد. نتیجه آن شد که آبادان ــ بزرگترین پالاشگاه نفت جهان ــ مدت نه هفته عملاً بسته ماند و راه به دریا نداشت.[51] ایران پس از تحمل خسارتهای سنگین، چون به تعداد کافی راهنما قبلاً آموزش نداده و آماده نکرده بود، سرانجام تسلیم شد و امور بندری آبادان، در آبهای متعلق به ایران توسط کارکنان عراقی بندر بصره انجام گرفت.

در فوریه ۱۹۶۱، بیش از شش سال و پنج ماه ازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) می‌گذشت و مردم ایران در آن سال و سالهای بعد زیر فشار خفقان‌آور استبداد به‌سر می‌بردند، و از آنچه در کشور می‌گذشت کمتر آگاهی به‌دست می‌آوردند. استبداد همواره موجب آسیب رساندن به حیثیت ملی و منافع ملی می‌گردد. اگر در آن سالها آزادی بیان و عقیده در ایران وجود می‌داشت و روزنامه‌ها و مجله‌ها می‌توانستند حقایق را بدون بیم از توقیف و آزار بنویسند، بی‌تردید آگاهی افکار عمومی و فشار مردم دولت را ناگزیر می‌کرد از چنین اقدامی ــ واگذاری راهنمایی کشتیها و انجام امور بندری آبادان به کارکنان عراقی ــ که دون شأن و حیثیت ملی ایران بود خودداری کند و خود به تهیه موجبات انجام آن بپردازد.

تیرگی رابطه‌های دو کشور ایران و عراق همواره افزایش یافت. با تشدید اختلاف دولت بعثی عراق با کردهای بارزانی، نیروهای عراقی به‌عنوان تعقیب آنان به مرزهای ایران تجاوز می‌کردند. ایران به آن تجاوزها اعتراض کرد. عباس آرام وزیر خارجه ایران در آذر ۱۳۴۴ (دسامبر ۱۹۶۵) طی سخنانی در مجلس سنا اظهار داشت که بردباری ایران حدی دارد و «ممکن است که موضوع آن‌قدر کشیده شود که دیگر هیچ نوع چاره‌جویی غیرممکن شود.[52]» او پس از ذکر بعضی تخلفهای عراق اضافه کرد «تحمل بیشتر نه جایز است و نه عاقلانه.[53]» ولی دولت ایران برای اجرای این تهدید آشکار هیچ اقدامی نکرد و دولت عراق کلیه امور اداری

شط‌العرب و تعیین «مبلغ حق‌الزحمه» و چگونگی مصرف آنها را برخلاف مواد ۴ و ۵ عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ و ماده ۲ پروتکل منضم به آن همچنان به تنهایی و بدون دخالت و اطلاع ایران انجام داد و هیچ گزارشی نیز که می‌بایست هر شش ماه یک بار می‌داد برای ایران ارسال نداشت.

دولت ایران در ۲۳ آذر ۱۳۴۵ (۱۴ دسامبر ۱۹۶۶) عباس آرام وزیر خارجه را با تعدادی از مقامهای عالیرتبه کشور برای مذاکره درباره اختلافهای ایران به بغداد اعزام داشت، ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد، «زیرا عراقیها همان اظهارات قدیمی را تکرار کردند و هیچ آمادگی برای حل اختلافهای معوق نشان ندادند.[۵۴]» دو ماه بعد، عبدالرحمن عارف رئیس جمهور عراق در ۲۳ اسفند ۱۳۴۵ (۱۴ مارس ۱۹۶۷) از ایران دیدن کرد و مذاکره‌هایی به عمل آمد. در اعلامیه مشترک مورخ ۲۸ اسفند ۱۳۴۵ توافق گردید «مذاکره درباره بهره‌برداری از آبهای رودهایی که دو کشور در آن ذی‌سهم هستند براساس اصول حقوق بین‌الملل ادامه خواهد یافت.[۵۵]»

گرچه در اعلامیه بالا به قرارداد ۱۹۳۷ و پروتکل آن اشاره‌ای نشد، ولی این توافق گام بزرگی درباره حل مساله رودهای زیادی بود که از ایران به‌سوی عراق جریان دارد. حل مساله شط‌العرب براساس حقوق بین‌الملل نیز نقطه‌نظر ایران را تامین می‌کرد. همان‌طور که پیشتر گفته شد، در کنفوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ مقرر شد که حاکمیت رودهای مرزی تعلق به هر دو کشور دارد. پس از گذشت مدتی از دیدار رئیس جمهور عراق، طاهر یحیی نخست‌وزیر آن کشور در ۳ تیر ۱۳۴۷ (۲۴ ژوئن ۱۹۶۸) به ایران آمد و با مذاکره‌هایی که انجام شد موافقت گردید کمیسیون مشترکی هرچه زودتر برای بررسی مساله‌های مورد اختلاف تشکیل شود. ولی ماه بعد، در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ ــ همان‌طور که گفته شد ــ عبدالرحمن عارف رئیس جمهور با کودتای حزب بعث برکنار گردید و احمد حسن‌البکر رئیس جمهور عراق شد.

لغو رسمی قرارداد ۱۹۳۷

دولت بعثی عراق ــ کمتر از چهار ماه پس از به قدرت رسیدن ــ هیاتی را به

ریاست سرتیپ حردان تکریتی نایب رئیس جمهور عراق، وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی به اتفاق وزیر خارجه و مدیرکل سیاسی وزارت خارجه آن کشور در ۱۸ دسامبر ۱۹۶۸ (۲۷ آذر ۱۳۴۷) به ایران اعزام داشت. حردان تکریتی علاقه خود را به حل اختلافهای ایران و عراق ابراز داشت و توافق شد که هر دو کشور هیاتهای خود را انتخاب و معرفی نماید. پس از عزیمت حردان تکریتی و همراهان، دولت عراق در ۱۸ دسامبر همان سال هیات خود را به دولت ایران معرفی نمود. ایران نیز هیاتی به ریاست عباسعلی خلعتبری معاون سیاسی وزارت خارجه در ۲۷ ژانویه ۱۹۶۹ (۷ بهمن ۱۳۴۷) به بغداد اعزام داشت. هیات ایرانی در جلسه اول پس از ذکر مقدمات منجر به انعقاد عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ و پروتکل آن که زیر فشار دولت انگلستان انجام گرفته بود پیشنهاد نمود قرارداد جدیدی براساس حقوق بین‌الملل و واقعیتهای جغرافیایی بسته شود. هیات عراقی به‌عنوان لزوم انجام مشورتهایی با مقامهای مسئول هفت روز تشکیل جلسه دوم را به تأخیر انداخت. پس از هفت روز که هیات ایرانی در بغداد در حالت انتظار به‌سر برد هیات عراقی در جلسه دوم، گفته عبدالکریم قاسم را تکرار نمود و اظهار داشت که سراسر شط‌العرب متعلق به عراق است و پنج کیلومتر در محدوده آبادان نیز به‌عنوان بخشش به ایران واگذار شده است.[۵۶] عباسعلی خلعتبری نامه‌ای در ۱۱ فوریه (۲۸ بهمن ۱۳۴۷) به رئیس هیات عراق نوشت و تصریح کرد که چون عراق دهها سال است مواد عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ و پروتکل منضم به آن را اجرا نکرده و عملاً لغو نموده است، بنابراین آن قرارداد از نظر دولت ایران بدون ارزش، باطل و بی‌اثر است.

دولت عراق که عموماً در برابر ایران واکنشهای تند نشان داده بود این بار در ۱۵ آوریل ۱۹۶۹ (۲۶ فروردین ۱۳۴۸) سفیر ایران در بغداد را به وزارت خارجه دعوت کرد. نعم‌النعمه معاون وزیر خارجه به او اظهار داشت که «دولت عراق شط‌العرب را جزئی از قلمرو خود می‌داند.»[۵۷] و تاکید نمود کشتیهای ایران که وارد شط‌العرب می‌شود باید پرچم ایران را پایین بیاورد، و اگر در آن کشتیها کسانی از افراد نیروی دریایی ایران باشند باید آن کشتیها را ترک کنند. در غیر آن صورت،

دولت عراق با قوه قهریه آن افراد را از کشتیها بیرون خواهد کرد و به کشتیهای ایران نیز اجازه نخواهد داد وارد شط‌العرب شوند.

ایران در برابر آن واکنش جدی نشان داد. چهار روز بعد، امیرخسرو افشار قائم‌مقام وزارت خارجه در ۳۰ فروردین آن سال (۱۹ آوریل ۱۹۶۹) در مجلس سنای ایران پس از ذکر تخلفهای عراق از مواد عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ و پروتکل منضم به آن، لغو آنها را رسماً اعلام داشت و تاکید نمود «دولت شاهنشاهی ایران در شط‌العرب هیچ اصلی را جز اصل شناخته شده بین‌المللی یعنی اصل تالوگ یا خط میانه را به رسمیت نمی‌شناسد و قبول نمی‌کند.[۵۸]» او تهدید کرد که ایران از تجاوز به حق حاکمیت خود در شط‌العرب با تمام قوا جلوگیری خواهد کرد و به هیچ کس اجازه چنین اقدام تجاوزکارانه را نخواهد داد.

پس از بیانات امیرخسرو افشار در مجلس سنا نیروهای هر دو کشور ایران و عراق در مرزها به حالت آماده‌باش درآمد. دولت ایران برای تثبیت حاکمیت خود در شط‌العرب نخستین کشتی ایرانی به نام ابن‌سینا را در ۲ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۲ آوریل ۱۹۶۹) با راهنمایان ایرانی و زیر حمایت ناوچه‌های جنگی از شط‌العرب عبور داد. دولت عراق که ایران را مصمم به دفاع از حقوق خود دید از هرگونه اقدام نظامی خودداری نمود.

وزارت خارجه ایران نیز در ۷ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۷ آوریل ۱۹۶۹) اعلامیه‌ای صادر کرد. در آن اعلامیه پس از ذکر تخلفهای عراق در مدت ۳۲ سالی که از انعقاد عهدنامه مرزی می‌گذشت و تاکید بر لزوم برقراری خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی مشترک در شط‌العرب تهدید کرد هر هتک حرمتی که نسبت به پرچم ایران شود و یا ممانعتی در کشتیرانی شط‌العرب ـ که در اعلامیه اروندرود ذکر گردید ـ به عمل آید با واکنش شدید ایران مواجه خواهد شد و دولت عراق مسئول هر پیشامدی که رخ دهد خواهد بود.[۵۹]

شکایتهای عراق به شورای امنیت

دولت بعثی عراق در آوریل ۱۹۶۹ ـ که هشت ماه از رسیدن آن به قدرت

می‌گذشت ـ با شرایط دشواری روبه‌رو بود. در همان آوریل مبارزه با کردهای بارزانی به رهبری ملامصطفی را آغاز کرده بود. با در پیش گرفتن سیاست صدور انقلاب و ترویج ایدئولوژی حزب بعث درکشورهای عربی، زمامداران آنها را نگران پیامدهای آن کرده و رابطه‌های آنان با عراق به سردی گراییده بود. در داخل کشور نیز به علت کشتار وسیع مخالفان، زندانی و شکنجه دادن آنان موجب نارضایتی مردم عراق از حزب بعث و رهبران آن گردیده بود. تهدید اسرائیل نیز پس از جنگ ۱۹۶۷ و شکست کشورهای عربی از آن کشور باز همچنان وجود داشت. در چنین شرایطی روش خصمانه با ایران را نیزکه از بسیاری جهات، به‌ویژه قدرت نظامی بر آن برتری داشت در پیش گرفته بود. دولت عراق چون ایران را مصمم به حفظ حاکمیت خود در شط‌العرب حتی با استفاده از نیروی نظامی دید، از ادامه روش خشونت‌آمیز دست کشید و دو روز پس از اعلامیه وزارت خارجه ایران در مورد لغو عهدنامه مرزی، در ۲۹ آوریل ۱۹۶۹ (۹ اردیبهشت ۱۳۴۸) به شورای امنیت شکایت کرد. دولت عراق در نامه‌اش، ضمن بیان مطالبی در رد دلیلهای ایران برای لغو عهدنامه مرزی بالا اظهار داشت «لغو قرارداد ۱۹۳۷ با تمرکز نیروهای زمینی و واحدهای دریایی و هوایی ایران در تمام طول مرزهای عراق همراه بوده است» و این امر تهدید جدی برای امنیت عراق است و تاکید نمود دولت عراق «مطلقاً نمی‌پذیرد که هیچ قسمتی از اراضی ملی و یا آبهای داخلی و ملی خود را [به کشور دیگر] واگذار نماید.[۶۰]» عراق برخلاف معمول خود، و آنچه در شکایت به شورای جامعه ملل انجام داده بود، این بار تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت برای رسیدگی به شکایت خود را نکرد فقط تقاضا نمود نامه‌اش به‌عنوان یک سند میان کشورهای عضو سازمان ملل توزیع شود.

دولت ایران، بی‌درنگ و دو روز پس از نامه عراق، پاسخ آن را طی نامه اول مه ۱۹۶۹ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۸)، به شورای امنیت ارسال داشت[۶۱]. دولت ایران در نامه‌اش به نحو مشروح درباره تخلفهای عراق از رعایت و اجرای عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ و پروتکل منضم به آن و دخالت انگلستان در تحمیل آن عهدنامه به ایران توضیح داد و تاکید کرد که هر دو دولت ایران و عراق باید به گونه مساوی حق

حاکمیت بر شط‌العرب را که قسمت اعظم آبهای آن از منابع ایران تامین می‌شود داشته باشند.

دولت ایران به ارسال آن نامه اکتفا نکرد و نامه دیگری در ۹ مه ۱۹۶۹ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۸) برای رئیس شورای امنیت ارسال داشت[۶۲]. در آن نامه نیز تاکید گردید که ایران برطبق منشور ملل متحد برای حفظ حقوق حاکمیت خود بر شط‌العرب اقدام خواهد نمود. چون در آن موقع عراق به اخراج تعداد کثیری از ایرانیان و ایجاد مزاحمت برای اتباع ایران در آن کشور مبادرت ورزیده بود در آن نامه دولت ایران تصریح نمود «همراه با تاسف عمیق ناگزیرم نکته‌ای را... به اطلاع شما برسانم و آن مزاحمتهای غیرقابل توجیه، اخراج دسته‌جمعی، بازداشتهای دسته‌جمعی و شکنجه اتباع ایرانی در عراق و زایران ایرانی در زیارتگاههای مقدس کربلا و سایر شهرهای عراق است.» دولت ایران سپس به دخالت انگلستان در تحمیل عهدنامه مرزی پیش گفته به ایران پرداخت و تاکید نمود که «هدف اصلی قرارداد ۱۹۳۷ آن بود که نظارت دریاداری انگلستان را بر آبهای خلیج فارس و شط‌العرب دایمی نماید... [و] با پایان یافتن تسلط استعمار بر منطقه که قرارداد برای تامین آن تنظیم شده بود هدف [اصلی] قرارداد منتفی شده است.» دولت ایران در پایان نامه ضمن یادآوری مجدد تصمیم ایران به حفظ حق حاکمیت خود بر شط‌العرب تصریح نمود که حاضر است «قرارداد تازه‌ای که حقوق حاکمیت هر دو ملت را بر طبق احکام و قواعد بین‌الملل و عدالت حفظ نماید با دولت عراق» منعقد نماید.

کشورهای عراق و ایران پس از نامه‌های بالا مبادرت به ارسال نامه‌های دیگری به شورای امنیت کردند و هر یک از آنها کوشید در اثبات ادعای خود ضمن توضیح چگونگی انعقاد پروتکل ۱۹۱۳ و عهدنامه مرزی به حقوق بین‌الملل نیز متوسل شود. شورای امنیت و دبیرکل پس از وصول نامه‌های هر دو کشور، با آنکه ایران تقاضای «میانجی بی‌طرف[۶۳]» برای مذاکره و تنظیم قرارداد جدیدی بین ایران و عراق کرده بود اقدامی نکردند.

رویدادهای پس از لغو قرارداد ۱۹۳۷

پس از لغو قرارداد ۱۹۳۷ از طرف ایران رابطه‌های دو کشور به‌سوی وخامت گرایید. دولت بعثی عراق آشکارا روش مخاصمت‌آمیز در پیش گرفت و به تحریک سایر کشورهای عربی به دشمنی با ایران اقدام نمود. آن دولت مبادرت به اخراج هزاران ایرانی که سالها مقیم عراق بودند از خاک آن کشور کرد و اموال بسیاری از آنان را ضبط نمود. عراق با تبلیغات گسترده‌ای که علیه ایران در میان کشورهای عربی حوزه خلیج فارس کرد زمامداران عرب آنها را تشویق نمود که مانند عراق، ایرانیان مقیم آن کشورها را که «ستون پنجم» (جاسوس) ایران معرفی می‌کرد از کشورهای خود بیرون کنند.

عراق، خوزستان را عربستان نامید و ادعا نمود که متعلق به عراق است. پس از آنکه ایران در آوریل ۱۹۶۹ قرارداد بالا را لغو کرد، دولت عراق دو ماه بعد در ژوئن ۱۹۶۹ «جبهه آزادی بخش عربستان» که منظور خوزستان بود تشکیل داد[۶۴] و با کمکهای مالی و نظامی به آن کوشید برای دولت ایران ناراحتیهایی به‌وجود آورد. عراق برای مبارزه آشکار با ایران به مخالفان دولت آن پناهندگی سیاسی داد. در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۹ ـ همان ماهی که جبهه بالا را تشکیل داد ـ به سپهبد تیمور بختیار که در زمان تصدی فرمانداری نظامی تهران مرتکب بسیاری جنایتها شده و گروههای کثیری از زنان و مردان آزادیخواه و روشنفکر را در زندانها شکنجه داده بود، چون به مبارزه علیه شاه برخاسته بود پناهندگی سیاسی داد و ایستگاه رادیویی در اختیار او و سایر مخالفان شاه قرار داد. صدام در مصاحبه‌ای که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۰ انجام داد صریحاً اظهار داشت «ما به آنان [مخالفان شاه] برنامه‌های رادیویی برای مدت هفت سال طولانی دادیم. ما به آنها پول و اسلحه و هرچه برای مبارزه با شاه لازم داشتند دادیم.[۶۵]»

در ۲۱ ژانویه ۱۹۷۰ سرلشکر عبدالغنی راوی کودتای نافرجامی علیه دولت بعثی عراق نمود. چون کودتا خنثی گردید عبدالغنی فرار کرد و به ایران پناهنده شد. دولت عراق ایران را متهم به دخالت در کودتا کرد و تبلیغات وسیعی علیه ایران به

راه انداخت. آن دولت سفیر ایران و چهار نفر از کارکنان سفارت را اخراج کرد و دولت ایران بی‌درنگ عمل متقابل نمود و سفیر عراق و چهار نفر از کارمندان سفارت را اخراج نمود.

رابطه‌های دو کشور پیوسته تیره‌تر می‌گردید و واقعه دیگری آن را به شدت وخیم ساخت. دولت انگلستان در ۱۶ ژانویه ۱۹۶۸ اعلام داشته بود که کلیه نیروهای خود را از شرق سوئز تا آخر ۱۹۷۱ فرا خواهد خواند. آن دولت با حیله‌گری خاص استعماری خود از حاکمیت ایران بر سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی که نزدیک دهانه تنگه هرمز و دارای اهمیت استراتژیک است جلوگیری کرده بود. دولت ایران از زمان رضاشاه نسبت به استرداد آن سه جزیره پافشاری داشت ولی به علت مخالفت انگلستان موفق نمی‌گردید. در آن زمان، دولت ایران با امریکا و انگلستان رابطه‌های دوستانه داشت و با استقلال بحرین که در مورد آن ادعا داشت موافقت کرده و اولین دولتی بود که استقلال بحرین را به رسمیت شناخته بود. دولت ایران از این موقعیت استفاده کرد و موافقت دولت انگلستان را با سه جزیره بالاکه در اختیار شیخ‌نشینهای شارجه و راس‌الخیمه قرار داشت جلب کرد.

دولت انگلستان سر ویلیام لوس[۶۶] را برای مذاکره با امیران دو شیخ‌نشین بالا به خلیج فارس فرستاد تا با مسترد داشتن سه جزیره به ایران موافقت کنند. شیخ شارجه قراردادی با دولت ایران امضا کرد، ولی شیخ راس‌الخیمه امتناع نمود. ایران که آن سه جزیره را متعلق به خود می‌دانست در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ (۹ آذر ۱۳۵۰) اشغال نمود. این اقدام ایران در محافل عربی که از زمان ناصر علیه آن درکشورهای عربی تبلیغات خصمانه انجام می‌گرفت واکنش مخالف ایجاد نمود. لیبی تاسیسات نفتی انگلستان را ملی کرد. پارلمان کویت که زیر نفوذ تعداد کثیر فلسطینی مقیم آن کشور قرار داشت اقدام لیبی را ستود و از دولت کویت خواست که رابطه سیاسی با ایران و انگلستان را قطع کند. دولت بعثی عراق که از هر رویدادی برای وخیم‌ترکردن رابطه با ایران، به‌ویژه برانگیختن اعراب سایر کشورها علیه ایران بهره می‌جست به سفارت ایران که در آن موقع به علت احضار سفیر ایران، توسط کاردار اداره می‌شد اخطار کرد که کاردار ظرف ده روز و اعضای سفارت ظرف ۲۴ ساعت

باید عراق را ترک کنند و از اول دسامبر ۱۹۷۱ (۱۰ آذر ۱۳۵۰) رابطه سیاسی خود را با ایران قطع نمود. ایران نیز سریعاً واکنش نشان داد و ضمن اخراج کاردار و کارکنان سفارت عراق در تهران رابطه سیاسی خود را نیز قطع کرد. دولت عراق رابطه سیاسی با انگلستان را نیز قطع نمود.

دولت انگلستان علاوه بر ایران که برای پر کردن خلأ قدرت پس از خروج نیروهایش در نظر گرفته شده بود، پیمانهایی برای حمایت از هر یک از شیخ‌نشینهای ابوظبی، دوبی، شارجه، عجمان، ام‌القوین، فجیره و راس‌الخیمه از ۶ تا ۸ مارس ۱۸۹۲ منعقد کرده بود. آن دولت به منظور جمع کردن آنها در یک دولت واحد، کلیه آن پیمانها را در اول دسامبر ۱۹۷۱ فسخ کرد. آن شیخ‌نشینها به استثنای راس‌الخیمه باکوششهای پیگیری که دولت انگلستان به عمل آورد با تشکیل دولت واحد موافقت کردند و روز بعد ـ در ۲ دسامبر ۱۹۷۱ ـ امارات متحد عربی را تشکیل دادند. دولت ایران ـ همان‌طور که در مورد بحرین عمل کرده بود ـ یک ساعت پس از اعلام تشکیل امارات متحد عربی آن را به رسمیت شناخت. شیخ راس‌الخیمه در ۱۱ فوریه ۱۹۷۲ (۲۲ بهمن ۱۳۵۰) به امارات پیوست.

دولت عراق روز بعد از قطع رابطه سیاسی با ایران، در ۲ دسامبر ۱۹۷۱ تقاضای تشکیل جلسه فوری اتحادیه عرب کرد. جلسه‌های اتحادیه از ۵ تا ۷ دسامبر تشکیل گردید. چون امارات متحد عربی تقاضای عضویت اتحادیه کرده بود عراق از اتحادیه خواست با عضویت امارات مادام که شیخ شارجه لغو قرارداد را اعلام ندارد از عضویت آن در اتحادیه خودداری شود. عراق ضمناً از کشورهای عربی عضو اتحادیه خواست که مانند آن دولت رابطه سیاسی خود را با ایران قطع کنند. اتحادیه با هیچ یک از دو پیشنهاد عراق موافقت نکرد.

دولت عراق برای تحریک دولتها و افکار عمومی علیه ایران که حاکمیت تاریخی خود را بر سه جزیره برقرار کرده بود، روز بعد از تقاضای تشکیل جلسه فوری اتحادیه عرب، روز ۳ دسامبر ۱۹۷۱ به اتفاق لیبی، یمن و الجزایر از شورای امنیت سازمان ملل تقاضای تشکیل جلسه فوری کرد. شورای امنیت در ۹ دسامبر ۱۹۷۱ تشکیل جلسه داد و با وجود پافشاری چهار کشور عراق، لیبی، یمن و

الجزایر به تعلق سه جزیره به دو شیخ‌نشین شارجه و راس‌الخیمه و سخنان نمایندگان کویت و امارات متحد عربی در حمایت از آنها تصمیمی اتخاذ نکرد. در آن جلسه نماینده سومالی که عضو غیر دایمی شورای امنیت بود اظهار داشت طبق اطلاع او بعضی کشورها که با هر دو دولت ایران و عراق رابطه‌های دوستانه دارند بعضی تماسها با مقامهای دولتی آن دو کشور برقرار کرده‌اند تا اختلاف بین آن دو بدون خشونت حل شود. او از شورای امنیت تقاضا کرد که «شورا رسیدگی به این موضوع را تا تاریخ دیگری به تأخیر اندازد» تا نتیجه کوششهای «کشور ثالث» معلوم گردد.[۶۷] شورا نیز آن پیشنهاد را تصویب کرد.[۶۸] جلسه شورا پس از ۹ دسامبر ۱۹۷۱ دیگر تشکیل نگردید، ولی بیش از هفت ماه بعد، ۱۵ کشور عربی: کشورهای الجزایر، بحرین، مصر، عراق، کویت، لبنان، لیبی، مراکش، عمان، یمن جنوبی، یمن شمالی، سودان، سوریه، تونس و امارات متحد عربی، دسته‌جمعی نامه‌ای در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۲ برای رئیس شورای امنیت ارسال داشتند.[۶۹] آنها در آن نامه اعلام داشتند «موضع خود را درباره سه جزیره عرب، یعنی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک که از طرف ایران اشغال نظامی شده و مساله آن در شورای امنیت مفتوح است تکرار می‌کنیم... این جزیره‌ها متعلق به عرب است و تاریخ، هویت و خصلت عربی مداوم این جزیره‌ها راگواهی می‌نماید.» در آن نامه تصریح شد که جزیره‌های بالا برطبق تصمیم شورای اتحادیه عرب «متعلق به اعراب است و جزء جداناپذیر امارات متحد عربی و موطن عربی می‌باشد.»

دولت ایران در پاسخ آن، طی نامه ۷ اوت ۱۹۷۲ به رئیس شورای امنیت اعلام داشت[۷۰] «اداره مجدد جزیره‌های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی آن‌طور که در نامه بالا به غلط عنوان شده است «اشغال نظامی» محسوب نمی‌شود. ایران فقط حاکمیت بر حق خود را بعد از قطع طولانی که به علت تسلط استعمار بر خلیج فارس بوده و خوشبختانه اکنون خاتمه یافته، دوباره برقرار نموده است. دولت ایران در نامه خود اظهار تاسف کرد که «تعداد اندکی از کشورهای عربی» موفق شدند سایر کشورهای عربی را گمراه کنند و نام آنها را زیر «این ادعای پوچ» بگذارند و تاکید نمود که اقدام دسته‌جمعی کشورهای بالا به هیچ وجه تاثیری در «حقوق

حاکمیت تاریخی ایران بر جزیره‌های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی» نخواهد داشت. چون کشورهای عربی و ایران فقط به ارسال نامه اکتفا کردند و تقاضای تشکیل جلسه شورا ننمودند شورا نیز جلسه‌ای تشکیل نداد.

دولت عراق پس از عدم موفقیت در اتحادیه عرب و شورای امنیت به اقدام غیر انسانی گذشته در اخراج ایرانیان مقیم آن کشور که نسلها در عراق اقامت داشتند مبادرت ورزید. آن دولت گروههای زیادی از کودکان، زنان و پیران را در سرمای سخت زمستان ۱۹۷۲ (۱۳۵۰) بدون داشتن وسیله‌های لازم سوار کامیونها کرد و آنان را در فاصله دور از مرز ایران، در نقاط غیر مسکون پیاده نمود تا آن فاصله را در میان برف و کولاک پیاده طی کنند و به مرز ایران برسند.

دولت عراق به زد و خوردهای مرزی نیز شدت بخشید و ایران نیز به آن پاسخ داد. عراق با آنکه در وقوع زد و خوردهای مرزی پیشگام بود از غفلت و بی‌توجهی دولت ایران سود برد و در شکایت به شورای امنیت پیشگام شد و در ۱۸ آوریل ۱۹۷۲ به شورای امنیت شکایت کرد.[۷۱] ایران نیز طی نامه مستدل مورخ اول مه ۱۹۷۲ به شورای امنیت به آن پاسخ داد.[۷۲] هیچ یک از دو کشور تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت را ننمود. زد و خوردهای مرزی، به‌ویژه در منطقه قصرشیرین تا مهران (مقابل خانقین تا بدره عراق) در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ ادامه داشت و دو طرف گاهی با اسلحه‌های سنگین به نیروی مقابل حمله می‌کرد.

با برقراری رابطه سیاسی بین دو کشور در اکتبر ۱۹۷۳ (مهر ۱۳۵۲)[۷۳]، وزارت خارجه ایران در ۱۱ فوریه ۱۹۷۴ (۲۲ بهمن ۱۳۷۲) طی یادداشتی به سفارت عراق در تهران در مورد تجاوزهای مکرر عراق به ایران اعتراض کرد و روز بعد، در ۱۲ فوریه رونوشت یادداشت را برای استحضار رئیس شورای امنیت ارسال داشت.[۷۴] عراق بار دیگر پیش‌دستی کرد و در همان روز ۱۲ فوریهَ به شورای امنیت شکایت نمود و برای «تجاوزهای مداوم نیروهای مسلح ایران علیه تمامیت ارضی عراق» تقاضای تشکیل جلسه فوری شورای امنیت کرد.[۷۵] شورا در ۱۵، ۲۰ و ۲۸ فوریه ۱۹۷۴ تشکیل جلسه داد. نمایندگان عراق، لیبی و یمن علیه ایران صحبت کردند و نماینده ایران پاسخ مشروح به آنها داد. شورای امنیت در جلسه ۲۸ فوریه ۱۹۷۴

بیانیه‌ای صادر کرد[۷۶] و ضمن درخواست از هر دو کشور به خودداری از انجام هر گونه عملیات نظامی تصریح نمود «چون اطلاعات بیشتری مورد احتیاج است» طبق پیشنهاد نماینده ایران، از دبیرکل سازمان ملل خواست نماینده‌ای به محل مورد نزاع اعزام دارد و گزارش آن را در ظرف سه ماه به شورا بدهد. دبیرکل نیز لوئیس وکمن مونیس[۷۷] نماینده مکزیک در سازمان ملل را انتخاب کرد. او به اتفاق همکارش هومن هریمبرگ[۷۸] از کارکنان دبیرخانه سازمان ملل مدت یک هفته از ۳ تا ۱۰ آوریل ۱۹۷۴ (۱۴ تا ۲۱ فروردین ۱۳۵۳) در عراق و یک هفته از ۱۰ تا ۱۷ آوریل ۱۹۷۴ (۲۱ تا ۲۸ فروردین ۱۳۵۳) در ایران اقامت نمود و از محلهایی که هر دو کشور مدعی وقوع زد و خورد در آن محلها بود بازدید به عمل آورد و شط‌العرب را نیز از بصره به آبادان با کشتی طی کرد. او مجدداً دو بار از عراق و یک بار دیگر از ایران دیدن کرد و در هر یک از دو کشور مجموعاً ۱۱ روز اقامت نمود.

با اقدام وکمن مونیس آتش‌بس در جبهه‌ها از صبح روز ۷ مارس ۱۹۷۴ برقرار شد. مونیس در گزارش مشروح خود تاکید نمود علت عمده زد و خوردهای مرزی به سبب وجود نقشه‌های مرزی مختلف در هر یک از دو کشور و عدم مشخص بودن قطعی خطوط مرزی است.[۷۹] او تصریح نمود که هر دو دولت ایران و عراق خواهان آن بودند که «کمیسیون تازه‌ای برای تعیین خطوط مرزی تشکیل شود و این کمیسیون در عین حال مساله استفاده از آبهایی را که از یک کشور به‌سوی کشور دیگر جاری است حل کند. به‌نظر می‌رسد در مذاکرات دوجانبه [بین ایران و عراق] به دو نکته بالا باید اولویت داده شود.» مونیس در گزارش خود همچنین درباره لزوم تنظیم مقررات کشتیرانی در شط‌العرب، حدود آبهای ساحلی، منطقه‌های ماهیگیری و بهره‌برداری از فلات قاره را تاکید کرد و حل اساسی اختلافهای دو کشور را در مذاکره‌های دوجانبه دانست.

نکته شایان توجه آن است که عراق در شکایت خود به شورای امنیت ادعا نمود که ایران در ۱۰ فوریه ۱۹۷۴ با سلاحهای سنگین به خاک عراق تجاوز کرد. وکمن مونیس در گزارش خود تایید نمود که شدیدترین نبردها در همان روز ۱۰ فوریه ۱۹۷۴ در تپه ۳۴۳ در ارتفاعات زالوآب انجام گرفت و آن تپه طبق نقشه

۱۹۱۴ در خاک ایران است. این تایید روشن می‌دارد که عراق در آن روز به خاک ایران حمله کرد و ایران از خود دفاع نمود و عراقیها را با تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی نمود، ولی عراق برخلاف حقیقت مدعی شد که ایران به خاک آن تجاوز کرده است.

دبیرکل سازمان ملل گزارش وکمن مونیس را ضمیمه گزارش خود در ۲۰ مه ۱۹۷۴ به شورای امنیت ارسال داشت. شورا در ۲۸ مه ۱۹۷۴ تشکیل داد و قطعنامه ۳۴۸ را با ۱۴ رأی موافق تصویب کرد.[۸۰] نماینده چین در رأی‌گیری شرکت ننمود. ماده ۲ قطعنامه بالا چون اساس مذاکره‌های بعدی ایران و عراق گردید و مواد ۳ و ۴ آن در زیر آورده می‌شود:

ماده ۲) از تصمیم ایران و عراق به کاهش تشنجهای قبلی و بهبود رابطه‌های خود و مخصوصاً از اینکه هر دو کشور از طریق نماینده مخصوص دبیرکل که در اجرای مساعی جمیله دبیرکل عمل نمود و با موارد زیر موافقت نموده‌اند ابراز خوشوقتی می‌کند.

الف) رعایت دقیق توافق ۷ مارس ۱۹۷۴ برای آتش‌بس،

ب) فراخواندن فوری و همزمان نیروهای مسلح در تمام طول مرز، برطبق توافقی که بین مقامهای صلاحیتدار به عمل خواهد آمد،

پ) ایجاد محیط مساعد که منجر به تحقق مقصود مذکور در بند پایین گردد، با خودداری کامل از انجام هرگونه اقدام خصمانه علیه یکدیگر،

ت) شروع مجدد مذاکره‌های آینده هرچه نزدیک و بدون هیچ گونه پیش‌شرط، در سطح مناسب [مقامهای دولتی] و در مکان مناسب، به منظور حل همه‌جانبه کلیه مساله‌های دو کشور،

ماده ۳ ــ ابراز امیدواری می‌کند که طرفین هرچه زودتر اقدامهای لازم برای اجرای توافق به‌دست آمده به عمل آورند.

ماده ۴ ــ از دبیرکل دعوت می‌نماید هر نوع مساعدتی که دو کشور در رابطه با توافق بالا درخواست نمایند مبذول دارند.

پانویسهای فصل دوم

۱. جواهرلعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، امیرکبیر، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۱، صفحه ۱۴۸۸.

۲. همان کتاب، صفحه ۱۴۸۹.

3. San Remo

4. Sèvres

۵. Thomas Edward Lawrence باستان‌شناس، نظامی و سیاستمدار که فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد بود ابتدا مدت چهار سال از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ از طرف موزه بریتانیا در کشورهای عراق، سوریه، فلسطین به اکتشافات باستان‌شناسی پرداخت. در این مدت زبان عربی را به‌خوبی فراگرفت و با آداب و رسوم زندگی اعراب دقیقاً آشنا شد. پس از شروع جنگ جهانی اول از طرف رکن دوم ارتش انگلستان در مصر مأمور تحریک اعراب و تقویت قیامهای آنان علیه عثمانی، تجهیز نیروی اعراب و جنگ آنان با دولت عثمانی گردید. بر اثر مساعی او ملک عبدالله برادر فیصل نیز پادشاه اردن گردید. شرح فیصل خواهد آمد.

6. Allenby

7. Generale Henri Gouraud

8. Maysalun

۹. فیلیپ ک. حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰، صفحه ۷۱۰.

10. Winston Churchill

11. Sir percy Cox

12. Arnold Talbot Wilson

۱۳. Gertrude Bell در ۱۴ ژوئیه ۱۸۶۸ در دورهام انگلستان به دنیا آمد. در ۱۸۸۷ از کالج Lady Margaret Hall در آکسفورد در رشته تاریخ فارغ‌التحصیل و شاگرد اول شد. در ۱۸۹۱ عموی

او Sir Frank Lascelles وزیرمختار در تهران شد. گرترود به فراگرفتن زبان فارسی پرداخت و در بهار ۱۸۹۲ به ایران رفت و مشاهدات و نظریه‌های خود را درباره ایران مرتباً یادداشت کرد. او کتاب Poems From the Divan Hafiz که ابیاتی از دیوان حافظ را ترجمه کرده بود در ۱۸۹۷ چاپ و منتشر کرد. او در ۱۸۹۹ از اورشلیم دیدن کرد و در ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۶ در بغداد درگذشت. او تمام آن مدت را در میان اعراب به‌سر برد. او در ۱۹۱۶ در دفتر سرپرسی کاکس در بصره مشغول کار شد و سال بعد با او به بغداد رفت. مطالب بالا از مقدمه A. J. Arberry استاد عربی دانشگاه کمبریج در کتاب persian picture نوشته گرترود بل، صفحه‌های ۸ ــ ۵ نقل شده است.

۱۴. H. St. John Philby از ماموران برجسته جاسوسی انگلستان بود که به دستور دولت خود در عربستان سعودی به‌سر می‌برد. او برای پیشبرد مقاصد استعماری دولت انگلستان مسلمان شد و نام خود را «حاجی عبدالله» گذاشت. فیلبی با ابن‌سعود پادشاه عربستان همکاری می‌کرد و سالها مشاور او بود. او کتابی به‌نام Arabian Days ــ روزهای عربی ــ نوشت و خاطرات خود را شرح داد.

۱۵. بریتانیای کبیر «نام رسمی انگلستان است. این کشور مرکب از چهار بخش: اسکاتلند، انگلستان، ولز و ایرلند شمالی می‌باشد. ولی چون مردم ایران عموماً آن را انگلستان می‌نامند و از فجایع و تجاوزهای گستاخانه آن کشور در ایران به همین نام یاد می‌شود به همین جهت در این کتاب، نام انگلستان به‌کار برده می‌شود.

16. Special Report by his Majesty's Government to the Council of the league of Nations on the Progress of Iraq During the Period 1920-1931. P. 14.

17. Ibid.,

18. Nyrop Richard F. (ed.). A Country Study. Foreign Area studies. The American University. Washington D.C. 1979. P. 36.

۱۹. دولت انگلستان برادر فیصل به‌نام ملک عبدالله را نیز پادشاه اردن نمود. با نارضایتی عمیق مردم اردن از متابعت ملک عبدالله از سیاست انگلستان، او در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ مورد سوءقصد قرارگرفت و کشته شد و پسرش ملک طلال به‌جای او نشست. طلال کوشید در برابر دخالتهای انگلستان مقاومت کند و به مردم آزادیهایی بدهد. چون انگلستان با او به

مخالفت برخاست ابتدا در روزنامه‌های انگلستان مقاله‌هایی در باب اختلال روانی ملک طلال منتشر شد و سپس شایعه‌های گسترده‌ای علیه سلامت روانی طلال پخش گردید و به دنبال آن، مجلس شورای اردن تشکیل جلسه داد و در ۱۱ اوت ۱۹۵۱ ـ یک سال و بیست و دو روز پس از پادشاه شدن ـ طلال را به اتهام ناراحتیهای روانی معزول کرد و ملک حسین فرزندش را به‌جای او نشاند. پس از مرگ ملک حسین پسرش ملک عبدالله پادشاه اردن گردید.

۲۰. وزارت امور خارجه ایران، کلیاتی درباره روابط دولت شاهنشاهی ایران با دول حوزه مسئولیت اداره اول سیاسی (عراق، عربستان سعودی، کویت و جمهوری عربی یمن، اداره انتشارات و مدارک، اردیبهشت ۱۳۵۵، صفحه ۸.

21. Nyrop, Richard F. Op. Cit., P. 37.

۲۲. سال ۱۳۰۱، سال هجری شمسی است. از این صفحه به بعد تاریخهایی که براساس تقویم شمسی خواهد بود از ذکر سال شمسی خودداری خواهد شد.

23. Iran's Ministry of Foreign Affairs. Op. cit., p. 11.

24. Ibid., P. 12.

25. League of Nations, Official Journal. February 1935. PP. 196-197.

۲۶. برای آگاهی از مفاد لایحه دفاعی و سخنان نماینده ایران باقر کاظمی و همچنین سخنان نوری سعید نماینده عراق و سخنان نمایندگان سایر کشورها در جلسه‌های شورای جامعه ملل به ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق، صفحه‌های ۱۹۵ ـ ۱۶۴ مراجعه شود.

27. Antony Eden

28. Lebens Raum

29. Colonel Ward

۳۰. منظور دولت عراق است که پس از پایان یافتن دوره قیمومت انگلستان و پذیرفته شدن به عضویت جامعه ملل در ۱۹۳۲، از لحاظ حقوق بین‌الملل، صلاحیت قانونی برای انعقاد قراردادها را به‌دست آورده بود.

31. Foreign office Document 371, 20039, sheet 235, Quoted by: Ramesh sanghavi,

Shatt-Al-Arab. The Facts Behind the Issue. Transorient Books, England, June 1969. P. 11.

32. Foreign Office Document. 371/20040. Sheet 274. Ibid.,

۳۳. شورای نویسندگان، تاریخ سیاسی عراق، تهران، مؤسسه انتشاراتی نهضت جهانی اسلام، بی‌تا، صفحه ۶۵.

34. Foreign Office Document. 371/20040. Sheet 274. Ibid., P. 12.

35. Ibid.,

۳۶. صدام حسین در سخنرانی خود در سومین کنفرانس کشورهای اسلامی در طایف ـ از ۲۵ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۸۱ ـ اظهار داشت که در مقابل آبادان «خط تالوگ برای مسافتی در حدود چهار مایل» به‌عنوان مرز دو کشور برقرار گردید.

Nicola Firzli. The Iraq-Iran war. Editions du Monde Arabe 1981. P. 294.

سعدون حمادی وزیر خارجه عراق نیز در جلسه وزیران کشورهای عربی از ۲۰ تا ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰ اظهار داشت که موافقت شد حدود چهار مایل در مقابل آبادان به ایران واگذار شود.

Miniztry of Foreign Affairs of the Repulic of Iraq. The Irqi-Iranian Conflict. Documentary Dossier Jamuary 1981. P. 324.

ولی عبدالکریم قاسم آن را در ۲ دسامبر ۱۹۵۹ در مصاحبه‌ای علیه ایران «حدود پنج کیلومتر» اعلام داشت.

Miniztry of Foreign Affairs of Iran. Some Facts Concerning the Dispute Between Iran and Iraq over the shatt-Al-Arab. Tehran May 1949. P. 57.

۳۷. متن کامل عهدنامه مرزی ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ و پروتکل منضم به آن در بخش ضمایم چاپ شده است.

۳۸. از این لحاظ «تقریباً» گفته شد چون ناوهای جنگی کلیه دولتها نمی‌تواند مانند دریای آزاد بدون کسب اجازه وارد آن شود.

۳۹. ماده ۹ قرارداد ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ بین دولتهای عراق و انگلستان مربوط به رعایت حقوق و تعهدهای کشورها در میثاق جامعه ملل و قرارداد پاریس درباره کناره‌گیری از جنگ مصوب ۲۷ اوت ۱۹۲۸ می‌باشد.

۴۰. خاندان هاشمی که بر عراق و اردن پادشاهی می‌کرد از مردم حجاز و از اخلاف حسین شریف مکه بود.

۴۱. رشیدعالی گیلانی با ورود قوای انگلستان و روسیه شوروی به ایران به سویس و به مارسی بندر جنوب فرانسه و سپس به بیروت و از آنجا به عربستان سعودی رفت. ملک عبدالعزیزبن سعود پادشاه عربستان تقاضای استرداد انگلستان را نپذیرفت و به او پناهندگی داد. رشیدعالی گیلانی پس از ۱۷ سال به عراق بازگشت و مورد استقبال گرم مردم واقع شد ولی عبدالکریم قاسم او را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور محاکمه و به مرگ محکوم کرد ولی از اعدام او چشم پوشید و او را در زندان نگه داشت. چهار افسر مربع طلایی سرنوشت غم‌انگیزی داشتند. پس از ورود نیروی انگلیسی به ایران فهمی سعید و محمود سالم دستگیر و به دولت عراق تحویل شدند و اعدام گردیدند. نجیب شبیب که مخفی بود در آوریل ۱۹۴۴ دستگیر و تحویل دولت عراق گردید و اعدام شد. صالح صباغ که مخفی بود در آوریل ۱۹۴۲ به ترکیه فرارکرد و در آنجا دستگیر و بازداشت شد و پس از سه سال دولت ترکیه او را در سپتامبر ۱۹۴۵ به مقامهای انگلیسی در سوریه تحویل داد. صباغ موفق به فرار از زندان سوریه گردید ولی پس از چند روز مجدداً دستگیر و به دولت عراق تحویل شد و آن دولت نیز سرهنگ صباغ، آخرین فرد بازمانده از سرهنگان «مربع طلایی» را روز ۱۶ اکتبر ۱۹۴۵ نزدیک در بزرگ وزارت دفاع در بغداد به دار آویخت.

۴۲. نوری اسفندیاری وزیر خارجه وقت ایران در پاسخ پرسش متین دفتری در مجلس شورای ملی گزارش عراق را دو بار اعلام داشت Iran's Foreign affairs Op. Cit., P. 36. ولی خلعتبری معاون سیاسی وزارت خارجه ایران در نامه کتبی به نعم‌النعمه معاون وزیر خارجه عراق آن را یک بار اعلام داشت. Ibid., P. 75

43. Iran's Ministry of Foreign Affairs. Op. Cit., P. 44.

44. Ibid., P. 45.

۴۵. پس از خروج عراق از پیمان بغداد نام آن به پیمان مرکزی تغییر یافت و دبیرخانه آن از بغداد به آنکارا منتقل گردید.

46. Edith Penrose. Iraq, International Relations and National Development. London. Ernest Benn Press Ltd. 1978. P. 288.

۴۷. آنتونی ناتینگ، ناصر، ترجمه عبدالله گله‌داری، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳، صفحه ۳۳۹.

48. Iran's Ministry of Foreign Affairs. Op. Cit., P. 57.

۴۹. خط مرزی شط‌العرب در مقابل خرمشهر نیز طبق پروتکل ۱۹۱۳ خط میانه آب شط بوده است. این مطلب در سخنرانی امیرخسرو افشار قائم‌مقام وزارت خارجه ایران در ۳۰ فروردین ۱۳۴۸ (۱۹ آوریل ۱۹۶۹) در مجلس سنای ایران تایید شد International Legal Material. vol. VIII. No 3. May 1969. P. 484 این مطلب در نامه مهدی وکیل نماینده ایران در سازمان ملل به رئیس شورای امنیت ـ سند شماره ۱/۹۱۹۰ س مورخ اول مه ۱۹۶۹ سازمان ملل نیز قید گردیده است.

50. Ibid., P. 58.

51. Daniel pipe. A Border Adrift. (ed.) Tahir kheli, The Iran-Iraq war. New Weapons, old Conflict. P. 18.

52. Iran's Mimistry of Foreign Affairs, Some Facts. Op. cit., P. 64.

53. Ibid., P. 68.

54. ibid., P. 70.

55. Ibid.,

56. Ibid., P. 72.

57. Ibid., P. 78.

58. Ibid., P. 84.

۵۹. روزنامه اطلاعات، ۸ اردیبهشت ۱۳۴۸.

۶۰. متن کلیه‌نامه‌عراق‌به‌شورای امنیت‌در security Council Document, S/9185. 29 April 1969

61. Security Council Document, s/9190. 1 May 1969.

62. Security Council Document, s/9200. 9 May 1969.

63. Security Council Document, S/9425. 2 September 1969.

64. Arab Reports and Records. June 1-15. 1969. P. 236.

65. Jassim Abdolghani. M. Iraq and Iran: The years of Crisis. The John hopkins university press. Baltimore. Maryland. 1984. P. 426.

66. Sir William Luce

67. Security Council Meeting Official Records. 24t/ year. P. 24.

68. Ibid.,

69. Security Council Document. s/10740. 17 July 1972.

70. Security Council Document. s/10756. 7 August 1972.

71. Security Council Document. s/10615. 18 April 1972.

72. Security Council Document. s/10627. 1 May 1972.

۷۳. هر دو کشور ایران و عراق به پیشنهاد دولت عراق در اکتبر ۱۹۷۳ (مهر ۱۳۵۲) با برقراری رابطه سیاسی موافقت کردند.

74. Security Council Document. s/11218. 12 February 1972.

75. Security Council Document. s/11216. 12 February 1972.

76. Security Council Document. s/11229. 28 February 1972.

77. Luis Weckman Muñoz وجود علامت ـ در بالای ñ درنام اسپانیایی تلفظ آن را تغییر می‌دهد

78. Homan Herimberg

۷۹. لوئیس وکمن مونیس نماینده سازمان ملل گزارش خود را به دبیرکل داد و او آن گزارش را به شورای امنیت تسلیم نمود.
Security Council Document. s/11291. 20 May 1974.

80. Security Council Document. s/11299. 25 May 1974.

فصل سوم

قراردادالجزیره[1]

در ۱۹۷۴ هر دو کشور ایران و عراق به جهات خاص خود علاقه‌مند به رفع تشنج و برقراری امنیت در مرزها بودند. نماینده ایران در جلسه‌های شورای امنیت ضمن رد ادعاهای عراق و متهم ساختن آن به بعضی تجاوزها علاقه دولت ایران را برای انجام مذاکره مستقیم با عراق به منظور انعقاد قرارداد جدید که کلیه اختلافهای ایران و عراق را در برگیرد اعلام داشته بود. دولت بعثی عراق نیز پس از سالها اختلاف با ایران، و با توجه به قدرت برتر نظامی ایران که در زد و خوردهای مرزی آشکار گردیده بود ادامه اختلافها را با توجه به دشواریهایی که با آنها روبه‌رو بود جایز نمی‌دید. آن دولت نیز توجه نمود که مذاکره مستقیم گره‌گشای حل اختلافهای گوناگون آن با ایران خواهد بود. هر دو کشور از قطعنامه شورای امنیت استقبال کردند و طبق بند ت ماده ۲ قطعنامه برای «حل همه‌جانبه کلیه مساله‌های دو کشور» مذاکره‌های مستقیم بین خود را «بدون هیچ گونه پیش‌شرط» آغاز نمودند.

هر دو کشور هیاتهای نمایندگی خود را انتخاب کردند و آنها کمتر از سه ماه

بعد از صدور قطعنامه پیش‌گفته در ۱۲ اوت ۱۹۷۴ (۲۱ مرداد ۱۳۵۳) در استانبول گرد آمدند. دو هیات مدت ۱۷ روز تا ۲۸ اوت ۱۹۷۴ (۶ شهریور ۱۳۵۳) به مذاکره پرداختند. در مذاکره‌های استانبول توافق گردید که وزیران خارجه دو کشور با یکدیگر مِلاقات نمایند. عباسعلی خلعتبری و شاذل طاقه وزیران خارجه ایران و عراق در ۱۱ اکتبر ۱۹۷۴ (۱۹ مهر ۱۳۵۳) هنگام شرکت در جلسه‌های سازمان ملل در نیویورک با یکدیگر ملاقات و مذاکره کردند. آنان مجدداً نیز از ۱۶ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۷۵ (۲۶ تا ۳۰ دی ۱۳۵۳) در استانبول با یکدیگر ملاقات و مذاکره نمودند. زمینه‌های مناسبی که مذاکره‌های بالا برای حل همه‌جانبه اختلافهای دو کشور فراهم کرد منجر به صدور اعلامیه الجزیره گردید.

از ۴ تا ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۳ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۳) جلسه سالانه سران اوپک در الجزیره تشکیل گردید. شاه ایران و صدام حسین که در آن موقع نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب بود و عملاً بسیاری از امور عراق، به‌ویژه سیاست خارجی آن کشور را اداره می‌کرد[2] در آن جلسه شرکت کردند. هواری بومدین رئیس جمهور الجزیره برای حل اختلافهای دو کشور ایران و عراق میانجی شد و سران هر دو کشور نیز با آن موافقت نمودند. در روزهای ۴ تا ۶ مارس ۱۹۷۵ دو جلسه طولانی با حضور هواری بومدین بین شاه و صدام حسین تشکیل گردید. در آخرین جلسه سران اوپک، هواری بومدین خطاب به سران کشورهای شرکت‌کننده اعلام داشت «خوشوقتم به اطلاع شما برسانم که روز گذشته یک توافق کلی بین دو کشور برادر ایران و عراق برای پایان دادن به اختلافهای آنها حاصل شد.» سران کشورها، به‌ویژه سران کشورهای عربی منطقه خلیج فارس که نگران وخامت اختلافهای ایران و عراق بودند از آن خبر به گرمی استقبال کردند. سران دو کشور ایران و عراق پس از پایان مذاکره اعلامیه مشترکی در ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) صادر کردند. این اعلامیه واجد اهمیت خاص است و چون اساس کلیه قراردادها و پروتکلهای بعدی گردید متن کامل آن ترجمه و در زیر آورده می‌شود:

اعلامیه الجزیره، ۶ مارس ۱۹۷۵[۳]

«هنگام جلسه‌های سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره و با ابتکار رئیس جمهور بومدین، اعلیحضرت شاهنشاه ایران و جناب صدام حسین نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب دو بار ملاقات کردند و مذاکره‌های طولانی درباره رابطه‌های دو کشور به عمل آوردند. صفات مشخص این ملاقاتها که با حضور رئیس جمهور بومدین انجام گرفت صراحت کامل و علاقه صمیمانه هر دو طرف برای رسیدن به یک راه‌حل نهایی و دایمی در مورد کلیه مساله‌های موجود بین دو کشور بود.

در اجرای اصول [احترام به] تمامیت ارضی، مصون ماندن مرزها از تجاوز و عدم مداخله در امور داخلی، طرفهای متعاهد تصمیمهای زیر را اتخاذ نمودند:

۱) علامت‌گذاری قطعی مرزهای زمین براساس پروتکل استانبول مورخ ۱۹۱۳ و صورتجلسه‌های تحدید حدود مرزی ۱۹۱۴.

۲) تعیین مرزهای رودخانه‌ای براساس خط تالوگ.

۳) طرفین امنیت و اعتماد متقابل را مجدداً در طول مرزهای مشترک برقرار خواهند نمود و بنابراین متعهد می‌شوند که نظارت دقیق و موثر از مرزهای مشترک خود به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه اخلالگرانه صرف‌نظر از منشأ آن به عمل آورند.

۴) دو طرف همچنین موافقت نمودند که ترتیبات فوق عناصر جدانا‌پذیر یک راه‌حل جامع می‌باشد و در نتیجه هرگونه خدشه به هر یک از عناصر متشکل آن اصولاً مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود.

دو طرف در تماس دایم با رئیس جمهور بومدین خواهند بود و ایشان در موقع لزوم مساعدت برادرانه الجزایر را برای اجرای تصمیمهایی که اتخاذ شده است ابراز خواهند داشت.

دو طرف تصمیم گرفته‌اند که پیوندهای سنتی حسن همجواری و دوستی را

به‌ویژه با از بین بردن کلیه عاملهای منفی در رابطه‌های خود، تبادل‌نظر مداوم درباره مساله‌های مورد علاقه مشترک و توسعه همکاریهای متقابل تجدید نمایند.

دو طرف به‌طور رسمی اعلام می‌کنند که منطقه [خلیج فارس] باید مصون از هرگونه مداخله بیگانگان باشد.

وزیران خارجه عراق و ایران با حضور وزیر امور خارجه الجزایر در ۱۵ مارس ۱۹۷۵ در تهران ملاقات خواهند کرد و شرایط کار کمیسیون مشترک ایران و عراق را که باید تصمیمهای اتخاذ شده در توافق مشترک را به نحوی که در بالا گفته شد به مورد اجرا بگذارد معین خواهند نمود.

بر طبق تمایل دو طرف [نماینده] الجزایر در کلیه جلسه‌های کمیسیون مشترک ایران و عراق دعوت خواهد شد.

کمیسیون مشترک، دستور جلسه و روش اجرایی کار خود را معین خواهد کرد و در صورت لزوم جلسه‌ها به تناوب در بغداد و تهران تشکیل خواهد شد.

اعلیحضرت شاهنشاه با خوشوقتی دعوتی که از طرف جناب رئیس جمهور احمد حسن‌البکر برای دیدار رسمی از عراق از ایشان شده بود پذیرفتند. تاریخ این دیدار با توافق قبلی تعیین خواهد شد.

به‌علاوه جناب صدام حسین برای دیدار رسمی از ایران در تاریخی که دو طرف توافق خواهند نمود موافقت کردند.

اعلیحضرت شاهنشاه و جناب صدام حسین نایب رئیس، به‌ویژه از رئیس جمهور هواری بومدین صمیمانه تشکر می‌کنند که با روحیه بی‌طرفی و برادرانه، برقراری تماس مستقیم بین رهبران دوکشور را تسهیل کردند و در نتیجه به ایجاد یک عصر جدید در رابطه‌های بین ایران و عراق در جهت منافع بیشتر آینده منطقه مشارکت نمودند.

الجزیره ۶ مارس ۱۹۷۵

در هیاتی که همراه شاه ایران در جلسه سران اوپک در الجزیره بود جمشید

آموزگار وزیر دارایی که نمایندگی ایران را نیز در اوپک داشت و دکتر محمد یگانه وزیر اقتصاد دولت حضور داشتند. نگارنده در مصاحبه‌ای که جداگانه با آنان در واشنگتن درباره جلسه سران اوپک در الجزیره به عمل آورد سؤال نمود در مذاکره شاه با صدام چه کسانی از هیات ایرانی شرکت داشتند. هر دو نفر آنان اظهار نمودند که شاه مطلقاً درباره ملاقاتها و مذاکره‌های خود با صدام حسین سخنی با آنان در میان نگذاشته و او به تنهایی تصمیم گرفته است. به همین جهت، سخنان بومدین رئیس جمهور الجزایر در جلسه آخر سران اوپک که رهبران دو کشور چنان توافقی با یکدیگر نموده‌اند موجب شگفتی آنان بوده است. از آنان سؤال شد متن اعلامیه را چه کس و یا کسانی نوشته‌اند. در پاسخ اظهار داشتند که صدام حسین از عراق کسانی را به الجزیره خواست و آنان مشاوران او در مذاکره بوده و متن اعلامیه نیز به احتمال قوی از طرف آنان تهیه شده است.

نگارنده با عزالدین کاظمی فرزند باقر کاظمی وزیرخارجه اسبق ایران که مدیرکل حقوقی وزارت خارجه ایران در زمان امضای اعلامیه الجزیره بود مصاحبه به عمل آورد. او نیز تایید کرد که وزارت خارجه ایران از ملاقات شاه با صدام و مذاکره آنان اطلاع نداشت. اوگمان قوی داشت که شاه نیز در این باره اطلاع قبلی نداشت. کاظمی اظهار نمود که در مذاکره‌های استانبول در ژانویه ۱۹۷۵ که بین وزیران خارجه ایران و عراق به عمل آمد درباره مذاکره سران دو کشور صحبتی نشد. به نظر او، با تقاضای صدام، بومدین تقاضای میانجیگری کرد و شاه پذیرفت و شاه به علت خودخواهی شخصی و آشنایی که به اختلافهای ایران و عراق داشت لازم ندید که از وزارت خارجه شخصیتی شرکت داشته باشد. به نظر کاظمی نیز متن اعلامیه را عراقیها تهیه کردند «برای اینکه در مذاکره‌های بعدی به این متن خیلی اشاره می‌نمودند.» از او سؤال شد، نظر آگاهان وزارت خارجه ایران در مورد اعلامیه الجزیره چه بود؟ کاظمی پاسخ داد «همه خوشحال بودند. چون مشکل اساسی شط‌العرب بود که به نفع ایران حل شده بود.»

اعلامیه الجزیره، بی‌گمان مهمترین توافقی است که بین سران دو کشور ایران و عراق به عمل آمده است. در آن اعلامیه تاکید شده است که هر دو طرف «علاقه

صمیمانه» برای «رسیدن به یک راه‌حل نهایی و دایمی در مورد کلیه مساله‌های موجود بین دو کشور» داشته‌اند. هر دو کشور ایران و عراق از وجود اختلاف بین آنها که دولت انگلستان برای حفظ منافع خود به‌وجود آورده بود متحمل زیانهای سنگین در طول سالیان دراز شده بودند. تیرگی رابطه‌های دو کشور که خواست دولت انگلستان بود به مردم هر دو کشور که پیوندهای مشترک تاریخی، فرهنگی و مذهبی در طول سده‌ها داشته‌اند و صدها سال سرزمین فعلی عراق به‌نام «دل ایرانشهر» نامیده می‌شد، آسیبهای فراوان وارد آورد و مانع شد که هر دو کشور با منابعی که در اختیار دارند، و با ایجاد روحیه همکاری و رابطه‌های دوستانه برنامه‌های مشترکی را برای پیشرفت و تامین رفاه بیشتر مردم خود به مورد اجرا بگذارند. بخش مهمی از منابع مالی آن دو کشور و وقت آنها، با نفاقی که دولت انگلستان در میان آنها افکند صرف اختلافها و شدت بخشیدن به آنها گردید و به پیشرفت برنامه‌های آبادانی هر دو کشور لطمه‌های جدی وارد آورد. دو کشور همسایه، حتی اگر پیوندهای ریشه‌دار تاریخی نیز نداشته باشند، گذشته از تاکید منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل برای داشتن رابطه‌های حسن همجواری، به خاطر الزامات همسایگی و منافع مشترکی که در منطقه خواهند داشت باید با حسن سلوک با یکدیگر رفتار نمایند و با انعقاد قراردادهایی که منافع هر دو کشور را تامین کند به پیشرفت یکدیگر کمک نمایند.

با توافق سران دو کشور ایران و عراق و صدور اعلامیه مشترک راه برای همکاریهای دو کشور باز و هموار گردید و هر دو کشور و مردم آنها از پیامدهای سودبخش آن بهره‌مند گردیدند.

از بررسی بندهای اعلامیه الجزیره روشن می‌گردد دولت ایران در بند اول اعلامیه اختلاف مرزهای زمینی را به سود عراق حل کرد. دولت ایران همواره پروتکل استانبول در ۴ نوامبر ۱۹۱۳ و صورتجلسه‌های حدود مرزی ۱۹۱۴ را که براساس آن پروتکل تنظیم شد قبول نداشته است و اعتراض و عدم موافقت خود را با آنها همواره، حتی در جلسه‌های شورای جامعه ملل و بعد در جلسه‌های شورای امنیت آشکارا و به گونه مستند اعلام داشته است. پروتکل و صورتجلسه‌های بالا،

گذشته از تحمیلی و غیر اصولی بودن آنها، به تصویب مقامهای قانونی ایران و عثمانی نرسیده و فاقد هر گونه اعتبار و ارزش بوده است. ولی دولت عثمانی و سپس عراق که میراث‌دار آن شد عملاً از آنها در مورد مرزهای زمینی بهره بردند و «چند هزار کیلومترمربع» از اراضی نفت‌خیز خانقین را در تصرف خود قرار دادند. بند اول اعلامیه الجزایر، در واقع وضع موجود در مرزهای زمینی را مورد تایید قرار داد و دولت ایران با موافقت به وضع موجود به اعتراض خود به آن پایان داد.

در بند ۲ اعلامیه الجزیره مهمترین عامل اختلاف بین ایران و عراق به سود ایران حل گردید. گرچه طبق عرف بین‌المللی و سپس تایید کنوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲، رودهای مرزی زیر حاکمیت مشترک دو کشور کناره آن قرار دارد و عراق با پذیرش خط تالوگ در بخشی از شط‌العرب، درواقع واقعیت مورد قبول بین‌المللی را پذیرفته و به آن تمکین نموده بود، ولی پافشاری عراق در داشتن حاکمیت انحصاری بر سراسر شط‌العرب در مرز مشترک ــ به استثنای محدوده کوچکی در برابر خرمشهر و آبادان ــ موجب تیرگی رابطه‌های دو کشور و شدت بخشیدن به آن گردیده بود. با بند ۲ اعلامیه، حاکمیت مشترک ایران در طول تقریبی ۸۱ کیلومتر از شط‌العرب که مرز ایران و عراق را تشکیل می‌دهد برقرار گردید و به مهمترین عامل اختلاف بین دو کشور پایان داده شد.

عراق با بند ۳ اعلامیه الجزیره پیروزی بزرگی به‌دست آورد. کردهای بارزانی ــ به شرحی که خواهد آمد ــ بزرگترین نگرانی دولت بعثی عراق و عامل به مخاطره انداختن قدرت آن بودند. کردها با حمایت همه‌جانبه ایران دشوارترین مشکل داخلی را برای دولت بعثی عراق به‌وجود آورده و ضربه‌های سنگینی به ارتش آن کشور وارد کرده بودند. با بند ۳ اعلامیه الجزیره و زیر عنوان «پایان دادن قطعی به هر نوع رخنه اخلالگرانه» دولت ایران متعهد می‌گردید نه‌تنها به کردها هیچ کمکی در مبارزه آنان با دولت عراق ننماید، بلکه از عبور کردهای ایران به عراق و ورود کردهای عراق به ایران نیز جلوگیری کند و «نظارت دقیق» داشته باشد که در مرزهای ایران و عراق «امنیت» برقرار باشد و مرزبانان دو کشور در مورد درستی رفتار و گفتار به یکدیگر «اعتماد متقابل» داشته باشند.

عراق با امتیاز بند ۳ اعلامیه از پیامدهای زیانبار جنگ داخلی که با شجاعت و پایداری کردها پیروزی به‌دست نیاورده و متحمل تلفات و خسارتهای زیادی شده بود رهایی یافت. ولی ایران از لحاظ اخلاقی متحمل شکست سنگینی گردید. کردها که با ایرانیان هم‌نژاد هستند همواره از اینکه تابع ترک و یا عرب باشند ناراضی بودند. به گونه گذرا اشاره می‌شود، پس از جنگ جهانی اول، ودرو ویلسون[۴] رئیس جمهور امریکا در طرح ۱۴ ماده‌ای خود پیشنهاد نمود به بعضی از ناحیه‌های زیر تسلط عثمانی استقلال داده شود و به‌عنوان مثال از کشور ارمنستان، کردستان و عربستان نام برد.

کردها که از تسلط دولت عثمانی ناراضی و خواهان استقلال بودند سرتیپ شریف پاشا افسر سابق عثمانی و سفیر آن دولت در سوئد راکه کرد بود به کنفرانس پاریس اعزام داشتند. او با کوششهایی که به عمل آورد موفق شد در قرارداد سور[۵] که در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ بین نمایندگان دولتهای عثمانی و متفقین ـ کشورهای فاتح جنگ جهانی اول ـ منعقد گردید در مواد ۶۲، ۶۳ و ۶۴ آن مقرراتی به سود کردها به تصویب برساند. به موجب مواد بالا موافقت شد در مدت ۶ ماه از تاریخ امضای قرارداد سور، در ناحیه‌هایی که اکثریت جمعیت آن کرد باشند ـ که شامل بخشی از جنوب غربی ارمنستان و منطقه‌هایی از اراضی ترکیه، عراق و سوریه فعلی می‌شود ـ حکومت خودمختار کرد تشکیل گردد. در مورد کردهای منطقه موصل نیز توافق شده بود در صورتی که اکثریت آنان خواستار جدایی از عثمانی باشند و شورای جامعه ملل نیز آنان را واجد صلاحیت برای داشتن استقلال تشخیص دهد در این صورت، دولتهای انگلستان و فرانسه با الحاق منطقه کردنشین موصل به کشور مستقل کرد مخالفتی نخواهند داشت.[۶]

جالب است با آنکه ایران در جریان جنگ جهانی اول اعلام بی‌طرفی کرد، ولی بخش بزرگی از اراضی آن زیر اشغال نیروهای عثمانی، انگلیسی و روسی قرار گرفت و خسارتها و آسیبهای سنگین به آن وارد شد، و با آنکه هیاتی از ایران برای اظهار خواستهای خود و شرکت در کنفرانس پاریس اعزام شد و با پافشاری دولت انگلستان از طرح خواستهای ایران در جلسه کنفرانس پاریس جلوگیری گردید، در

مواد بالا صریحاً ایران و کردهای ایران مستثنی شده بودند. این نکته اضافه شود پس از پیروزی سرتیپ مصطفی کمال پاشا ــ که بعد ملقب به اتاتورک گردید ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ متفقین ناگزیر قرارداد جدیدی با دولت عثمانی در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ در لوزان امضا کردند. با آن قرارداد، توافق قبلی در مورد کردها فراموش شد و قسمتی از اراضی کردنشین نیز به دولت ترکیه ــ که جانشین دولت عثمانی شده بود ــ واگذار گردید.

دولت ایران بزرگترین تکیه‌گاه کردهای بارزانی برای تامین اسلحه، نیازهای مالی و نیازمندیهای درمانی بود. دولت ایران در کنار مرز ایران برای مداوای زخمیهای کرد بیمارستان صحرایی مجهز به‌وجود آورده بود. با موافقت ایران با بند ۳ اعلامیه، دولت ایران کردهای بارزانی را که به پشتگرمی حمایتهای ایران با دولت بعثی شجاعانه نبرد می‌کردند رها کرد. دولت ایران فقط پانزده روز به کردها فرصت داد تا به ایران پناهنده شوند و یا به عراق بازگردند و خود را به خصم دیرین و کینه‌توز خود صدام حسین تسلیم کنند.

بند ۳ اعلامیه الجزیره بار دیگر یک درس مکرر تاریخی را بازگو می‌کند، که تکیه‌گاه اساسی هر ملتی و هر قومی باید خود آن ملت یا قوم باشد. بیگانگان فقط به خاطر منافع خود در یک زمان معین همکاری می‌کنند و به محض تغییر منافع، بی‌درنگ همکاری را قطع می‌نمایند. رابطه سیاسی ایران با کشورهای بیگانه ــ انگلستان، روسیه، فرانسه و امریکا ــ در دو سده گذشته نمونه‌های زیادی از آن را نشان می‌دهد.

بند ۴ بر جامع بودن توافق تاکید دارد و همهٔ توافقها را یک واحد معین می‌پندارد و آنها را به هم پیوسته و تفکیک‌ناپذیر تلقی می‌کند. طبق بند ۴، آنچه در سه بند بالا قید گردیده است «عناصر جداناپذیر یک راه‌حل جامع می‌باشد و در نتیجه هر گونه خدشه به یکی از عناصر متشکل آن» مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود. بند ۴ نشان می‌دهد که هر دو کشور ایران و عراق علاقه‌مند بودند کلیه اختلافهای خود را در مرزهای زمینی و آبی و همچنین درباره کردها که از سالهای گذشته یکی از عاملهای اختلاف بین دو کشور بودند یک بار برای همیشه حل کنند

و هر دو طرف نیز خود را متعهد بدانند که راه‌حلهای توافق شده را قطعی و دایمی تلقی کنند و از هرگونه اقدامی که ممکن است مفهوم عدم رعایت آنها را داشته باشد پرهیز نمایند.

با آگاهی بر طولانی شدن اختلافهای ایران و عراق ـ که انگلستان در آن نقش اصلی داشت ـ مطالعه اعلامیه مشترک سران دو کشور نشان می‌دهد که هر دو از مداومت و شدت یافتن دامنه اختلافها ناراضی هستند و میل دارند آنها را برای همیشه خاتمه دهند تا بتوانند برنامه‌های داخلی خود را بهتر و سریعتر از گذشته اجرا نمایند؛ هر دو کشور در آن شرایط پی بردند که وجود اختلافها منطبق با مصالح و منافع آنها نیست. عراق که از لحاظ نظامی و همچنین موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ضعیف‌تر از ایران بود قبول داشت که نه در میدان جنگ و نه در میدان سیاست قادر به کسب موفقیتی نیست و ایران نیز که در موقعیت برتر قرار داشت بیش از هر عاملی متوجه به رسمیت شناساندن خط تالوگ در آبهای رودخانه‌ای بود و برای تثبیت آن حاضر بود آن بخش از اراضی واگذاری به عثمانی و سپس به عراق، مذکور در پروتکل ۱۹۱۳ که مقداری از آن را ایران هنوز در تصرف داشت، و یا به ادعای نمایندگان عراق در جلسه‌های شورای امنیت با عملیات نظامی تصرف کرده بود به عراق بدهد و در حل مشکل بزرگ عراق با کردها جانب دولت عراق را بگیرد.

قراردادهای همه‌جانبه

پس از صدور اعلامیه مشترک و تصمیم سران هر دو کشور ایران و عراق که در ۱۵ مارس ۱۹۷۵ ـ فقط نه روز بعد از صدور اعلامیه بالا ـ وزیران خارجه ایران، عراق و الجزایر در تهران گردهم آیند و درباره اجرای مواد اعلامیه به مذاکره بپردازند، وزیران آن کشورها چند بار در تهران و بغداد جلسه تشکیل دادند و درباره حل کلیه مساله‌های مورد اختلاف مذاکره و توافق کردند. عزالدین کاظمی در مصاحبه با نگارنده گفت برای تسریع در اجرای بندهای اعلامیه الجزیره سه کمیسیون در وزارت خارجه ایران تشکیل شد. کمیسیون شط‌العرب به ریاست دکتر

صدریه، کمیسیون مرز زمینی به ریاست او (کاظمی) و کمیسیون امنیت مرزها به ریاست سرلشکر ناصر مقدم کمیسیونها به شدت فعال بودند و ایران، عراق و الجزیره علاقه‌مند بودند که کارها به نحو مطلوب و درکوتاه‌ترین مدت ممکن انجام گیرد. از او درباره طرز رفتار نمایندگان الجزیره در کمیسیونها سؤال شد. کاظمی پاسخ داد «بسیار عالی بودند و گاهی‌اوقات جانب ما را می‌گرفتند.»

وزیران خارجه ایران و عراق در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ (۲۳ خرداد ۱۳۵۴) عهدنامه مرزی و حسن همجواری، پروتکل مربوط به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی، پروتکل مربوط به تعیین حدود مرز رودخانه‌ای و پروتکل مربوط به امنیت مرز را در بغداد امضا نمودند.[۷]

پس از امضای آنها دو کشور ایران و عراق چهار پروتکل تکمیلی نیز درباره کلانتران مرزی، تعلیف احشام، استفاده از آب رودخانه‌های مرزی و مقررات مربوط به کشتیرانی در شط‌العرب را تنظیم و در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ (۵دی ۱۳۵۴) در بغداد امضا نمودند. پس از آن مجلسهای قانونگذاری دوکشورکلیه عهدنامه و پروتکلهای مربوط به اعلامیه الجزیره را تصویب کردند. در ایران، مجلس شورای ملی در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۵ و مجلس سنا در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۵ آنها را تصویب نمودند و سندهای تصویب آنها در ۲۲ ژوئن ۱۹۷۶ (اول تیر ۱۳۵۵) در تهران مبادله شد. چون طبق ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد قراردادهای بین دو و یا چند کشور باید در دفتر سازمان ملل متحد به ثبت برسد کلیه سندهای فوق به شماره‌های ۱۴۹۰۳ تا ۱۴۹۰۷ زیر عنوان «قراردادهای ایران و عراق» در دبیرخانه سازمان ملل متحد به ثبت رسید.

عهدنامه مرزی ۱۹۷۵

عهدنامه مرزی که عنوان رسمی آن «عهدنامه مربوط به مرز دولتی و حسن همجواری بین ایران و عراق» می‌باشد مهمترین قراردادی است که بین دو کشور به امضا رسید. این عهدنامه با پروتکلهای منضم به آن به کلیه اختلافهای بین دوکشور پایان داد. متن عهدنامه مرزی طبق اظهار عزالدین کاظمی رئیس کمیسیون مرز

زمینی به نگارنده به زبان فرانسه تهیه شد و آن متن معتبر است و در ایران به زبان فارسی و بی‌گمان در عراق به زبان عربی ترجمه گردید.

عهدنامه دارای یک مقدمه شایان توجه و ۸ ماده می‌باشد. در مقدمه نسبتاً طولانی آن به «اراده صادقانه» دو کشور برای «حل و فصل قطعی و پایدار کلیه مساله‌های مابه‌الاختلاف دو کشور» تاکید می‌گردد. هر دو کشور از «پیوندهای همجواری تاریخی، مذهبی، فرهنگی و تمدنی» که از سده‌ها پیش از اسلام و بعد از آن بین دو ملت ایران و عراق وجود داشته است یاد می‌کنند و با تکیه بر آنها تصمیم خود را اعلام می‌دارند که در راه «برقراری عصری جدید در مناسبات دوستانه بین ایران و عراق» کوشش شایسته خواهند نمود. در پایان مقدمه هر دو کشور اعلام می‌دارند با اعتقاد به لزوم «مشارکت در اجرای اصول» منشور ملل متحد و تحقق آرزوها و هدفهای آن «تصمیم به انعقاد عهدنامه حاضر گرفتند.»

در ماده ۱، علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی، در ماده ۲ برقراری خط تالوگ در تعیین مرز رودخانه‌ای و در ماده ۳ جلوگیری «از هر نوع رخنه اخلالگرانه» که مقصود اصلی آن کردها می‌باشد و برای هر یک از آنها پروتکل خاص به امضا رسید تصریح می‌گردد.

در ماده ۴، چهار نکته مهم تاکید می‌گردد. نخست آنکه هر سه پروتکل بالا که درباره مرزهای زمینی، رودخانه‌ای و امنیت در مرزها می‌باشد جزء تفکیک‌ناپذیر عهدنامه است. این تاکید به مفهوم آن است که مقررات مندرج در کلیه سه پروتکل بالا دقیقاً مانند مقررات مندرج در عهدنامه دارای اعتبار می‌باشد و الزام‌آور است. دوم آنکه مقررات مندرج در سه پروتکل «مقرراتی قطعی و دایمی و غیر قابل نقض» می‌باشد؛ برای همیشه وضع شده است و برای همیشه نیز باید مورد احترام و اجرا قرار گیرد. نکته سوم تاکید بر همبسته بودن آنها می‌نماید و تصریح می‌کند که مقررات سه پروتکل «عناصر غیرقابل تجزیه یک راه‌حل کلی را تشکیل می‌دهند.» توجه به این اصل به مفهوم آن است که هر دو کشور درباره «یک راه‌حل» واحد و جامع که در برگیرنده کلیه اختلافهای آنها باشد به توافق رسیده‌اند. طبق اصل بالا، هیچ یک از دو کشور تحت هیچ عنوان و در هیچ زمانی نمی‌تواند اعلام دارد که

توافق مربوط به مرز رودخانه‌ای در شط‌العرب را قبول ندارد ولی توافقهای مربوط به مرز زمینی و امنیت در مرزها را احترام می‌گذارد. هر سه توافق به هم پیوسته هستند و یک توافق واحد را تشکیل می‌دهند.

نکته چهارم که نتیجه قهری اصل بالاست تاکید دارد اگر «خدشه‌ای» به هر یک از سه توافق بالا وارد آید، یعنی اگر یکی از دو کشور، آن‌طور که تعهد و توافق نموده است مقررات مندرج در هر یک از سه پروتکل بالا را رعایت نکند «مغایر با روح توافق الجزیره» عمل نموده است. روح توافق الجزیره که در اعلامیه مشترک سران کشورهای ایران و عراق در ۶ مارس ۱۹۷۵ تجلی یافته است «تجدید دوستی»، «تجدید پیوندهای سنتی همجواری»، «احترام به تمامیت ارضی» یکدیگر و همچنین «مصون نگه داشتن مرزها از هر گونه تجاوز» و «عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر» می‌باشد.

در ماده ۵، با آنکه در ماده بالا تاکید می‌گردد که مقررات مذکور در پروتکلهای مربوط به تعیین مرز زمینی، رودخانه‌ای و امنیت مرزها «قطعی، دایمی و غیرقابل نقض» می‌باشد، مجدداً تاکید می‌گردد که «در قالب غیر قابل تغییر بودن مرزها و احترام کامل به تمامیت ارضی دو دولت، طرفین معظمین متعاهدین تایید می‌نمایند که خط مرزی زمینی و رودخانه‌ای آنان لاتیغیّر، دایمی و قطعی می‌باشد.»

ماده ۶ عهدنامه مرزی واجد اهمیت خاص است. در این ماده ترتیبات دقیق و مشروحی در صورت بروز اختلاف درباره چگونگی حل آن تعیین می‌شود. به موجب این ماده، دو کشور باید در مرحله اول با یکدیگر به‌طور مستقیم مذاکره دوجانبه به عمل آورند. در صورتی که در مدت دو ماه به حل اختلاف توفیق نیافتند در مدت سه ماه به میانجیگری دولت ثالث متوسل شوند. با آنکه ملاقات و مذاکره سران دو کشور ایران و عراق در جلسه سران اوپک در الجزیره با میانجیگری هواری بومدین رئیس جمهور آن کشور انجام شد، و با آنکه طبق اعلامیه مشترک پیش گفته، وزیر خارجه الجزیره در کلیه جلسه‌های مذاکره برای رسیدن به توافقهای بالا حضور داشت، نام دولت الجزیره به‌عنوان میانجی ذکر نگردید تا هر دو دولت ایران و عراق با توجه به شرایطی که در زمان بروز اختلاف وجود خواهد داشت هر دولتی را

بتوانند به‌عنوان میانجی انتخاب کنند. در ماده ۶ پیش‌بینی می‌شود، در صورت عدم موفقیت به حل اختلاف از طریق میانجی و یا اگر یکی از دو کشور ایران و عراق میانجیگری دولت ثالث را رد کرد هر دو کشور باید ظرف مدت یک ماه حل اختلاف را به داوری ارجاع دهند. بخش آخر ماده چگونگی ارجاع به داوری و توسل به رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری را روشن می‌دارد. در الحاقیه مربوط به ماده ۶ که در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ در بغداد امضا شد چگونگی توسل به مقررات کنوانسیون لاهه مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافهای بین‌المللی نیز معین می‌گردد.

نکته مهم در ماده ۶ آن است که هر دو کشور ایران و عراق در صورت داشتن اختلاف در تفسیر و یا اجرای هر یک از مواد عهدنامه مرزی موظف هستند مرزهای زمینی و آبی و امنیت مرزها را آن‌طور که در پروتکل مربوط تصریح شده است رعایت نمایند و هیچ یک از آن دو کشور حق ندارد به بهانه وجود اختلاف از رعایت آنها خودداری نماید.

ماده ۶ عهدنامه مرزی به گونه تلویحی هر دو کشور ایران و عراق را مکلف می‌سازد با استفاده از زور که در منشور ملل متحد و «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل درباره رابطه‌های دوستانه و همکاری بین کشورها در انطباق با منشور ملل متحد» که در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ و طی قطعنامه ۲۶۲۵ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیده نیز منع گردیده است در صدد حل اختلاف برنیایند و نهایت دقت و خویشتن‌داری را به‌کار برند که اختلافهای خود را ـ هرچه که هست ـ از راههای مسالمت‌آمیز و از ترتیبات مقرر در ماده ۶ حل نمایند.

پروتکلهای[۸] قرارداد الجزیره

پروتکل مرز رودخانه‌ای دارای ۹ ماده می‌باشد. در ماده ۱ هر دو کشور «تایید و اذعان می‌نمایند که... مرز دولتی رودخانه‌ای در شط‌العرب بین ایران و عراق براساس خط تالوگ» و «طبق اسنادی» که به تفصیل در آن ماده شرح داده شده است می‌باشد. عراق پس از ۵۵ سال که از تاریخ به‌وجود آمدن آن گذشت و پس از آن

همه اختلافها و ناراحتیهایی که به دو ملت ایران و عراق صدمه‌های سنگین وارد آورد قاعده شناخته شده بین‌المللی در مورد مرز رودهای مشترک بین دو کشور را پذیرفت. پذیرفته شدن خط تالوگ حاکی از آن است که هر دو کشور ایران و عراق بر شط‌العرب حاکمیت مشترک دارند.

ماده ۴ شایان اهمیت است. در این ماده تصریح می‌شود که خط مرزی در شط‌العرب «فضای هوایی و زیرزمین» نیمه‌ای از شط‌العرب را که متعلق به هر یک از دو کشور است معلوم می‌دارد. بدین‌ترتیب، هیچ یک از دو کشور حق نخواهند داشت به فضای هوایی یکدیگر در بالای نیمه شط تجاوز کنند و از آن مهمتر، هر یک از دو کشور حق دارند در صورت کشف نفت و یا هر ماده معدنی دیگر در زیرزمین نیمه شط که متعلق به آن است به استخراج و بهره‌برداری از آن مبادرت ورزد.

در ماده ۸ تاکید می‌گردد که «مقررات مربوط به کشتیرانی در شط‌العرب توسط یک کمیسیون مختلط ایران و عراق ــ بر مبنای اصل حقوق متساوی کشتیرانی بین دو دولت ــ تنظیم خواهد شد.» این ماده به ادعای نادرست و غیر اصولی عراق در گذشته که کمیسیون مشترک برای اداره امور شط باید جنبه مشورتی داشته باشد و نمی‌تواند دارای حق تصمیم‌گیری باشد خاتمه می‌دهد و مقرر می‌دارد که هر دو کشور برای تعیین «مقررات مربوط به کشتیرانی» در شط دارای «حقوق متساوی» می‌باشند و با موافقت با یکدیگر مقررات مربوط را تصویب می‌کنند.

به موجب ماده ۹ که آخرین ماده پروتکل است هر دو کشور «اذعان» می‌کنند که «شط‌العرب اصولاً یک آبراه کشتیرانی بین‌المللی است.» پذیرش این واقعیت که شط‌العرب یک آبراه کشتیرانی بین‌المللی است به این وسوسه سیاسی عراق که چون شط تنها راه وصول عراق به خلیج فارس است ــ بهانه‌ای که در جلسه‌های شورای جامعه ملل و شورای امنیت سازمان ملل از طرف عراق عنوان گردید ــ پس باید زیر تسلط انحصاری عراق باشد پایان می‌دهد و آن را فاقد اعتبار معرفی می‌کند.

پروتکل مرز زمینی درباره علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی ایران و عراق دارای ۶ ماده است. در ماده ۱ بار دیگر پروتکل ۱۹۱۳ و صورتجلسه‌های ۱۹۱۴ معتبر شناخته می‌شود. ماده ۳ تصریح می‌کند که خط مرزی تعیین شده «فضای هوایی و زیرزمین» دو کشور را نیز معین می‌نماید. ماده ۶ تاکید می‌نماید که پروتکل مرز زمینی» کلیه مساله‌های مرزی بین ایران و عراق را در آینده حل و فصل می‌نماید. طرفین بر این مبنا رسماً متعهد می‌شوند که مرز مشترک و قطعی فیمابین را محترم بشمارند.»

توجه به تاریخ طولانی اختلافهای مرزی بین ایران و عراق، هر دو کشور را نگران اختلافهای آینده نشان می‌دهد و برای اینکه بتوانند یک بار برای همیشه به این اختلافها پایان دهند، در هر جا که مقتضی بود «قطعی» بودن مرز و لزوم «محترم شمردن» خطوط مرزی بین دو کشور را تاکید می‌کنند.

پروتکل مربوط به امنیت در مرز دارای یک مقدمه کوتاه و ۹ ماده است. در مقدمه تاکید می‌گردد به منظور «برقراری همکاری نزدیک فیمابین و جلوگیری از هر نوع عمل رخنه‌گرانه یا تردد غیر قانونی در مرز مشترک که هدف آن اخلال و عدم انقیاد و شورش باشد» پروتکل بالا تدوین می‌گردد.

در ماده ۱ هر دو دولت موافقت می‌کنند «به مبادله اطلاعات مربوط به تردد عناصر اخلالگر که سعی می‌کنند برای ارتکاب عملیات اخلالگرانه و عدم انقیاد یا شورش ـ به داخل یکی از دو کشور نفوذ کنند» مبادرت ورزند.

به موجب ماده ۲ هر دو دولت «هویت» آن افراد را به یکدیگر اطلاع خواهند داد. در ماده ۳ «معبرهای نفوذی که ممکن است به‌وسیله عناصر اخلالگر مورد استفاده قرار گیرد» در سراسر مرز ایران و عراق تعیین می‌گردد. طبق ماده ۷ «یک کمیته مختلط دایمی متشکل از رؤسای ادارات مرزی و نمایندگان وزارتخانه‌های امور خارجه دو کشور» به منظور «گسترش همکاری» ایجاد می‌گردد. در ماده ۹ دو کشور موافقت می‌کنند که برای جلوگیری از رخنه عناصر اخلالگر در شط‌العرب «پستهای نظارت مجهز به قایقهای گشتی» ایجاد کنند.

در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ (۵ دی ۱۳۴۵) علاوه بر سه پروتکل مربوط به کلانتران مرزی، تعلیف احشام و استفاده از آب رودخانه‌های مرزی، موافقتنامه‌ای نیز راجع به «مقررات مربوط به کشتیرانی در شط‌العرب» در بغداد به امضا رسید. این موافقتنامه که متن آن طولانی است دارای یک مقدمه، ۲۲ ماده و دو نامه ضمیمه که به امضای وزیران خارجه ایران و عراق رسیده است می‌باشد. بعضی از مواد آن ذکر می‌گردد.[۹]

در مقدمه تاکید می‌گردد که مقصود اصلی از امضای موافقتنامه «حمایت از منافع مشترک» در مورد کشتیرانی در شط است. در ماده ۵ عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ نیز هر دو کشور قبول نموده بودند که در کشتیرانی در شط دارای «منافع مشترک» می‌باشند، اکنون نه‌تنها آن را مجدداً تایید می‌کنند بلکه قصد خود را برای «حمایت» از آن منافع نیز اعلام می‌دارند. طبق ماده ۲ برای اداره امور کشتیرانی در شط یک دفتر دایمی به‌نام «دفتر مشترک هماهنگی» تشکیل می‌شود. هر یک از دو کشور در دفتر بالا دارای سه کارشناس به‌عنوان نماینده و در صورت لزوم تعدادی عضو علی‌البدل خواهد بود. در ماده ۹ درباره بودجه دفتر مشترک هماهنگی توضیح داده می‌شود. در این ماده تصریح می‌گردد در صورتی که درآمد دفتر بیش از هزینه آن باشد مازاد آن به توصیه دفتر و تصویب دو دولت ایران و عراق «برای بهبود کشتیرانی» در شط به مصرف خواهد رسید. این ماده نیز به یکی از اختلافهای ایران و عراق در مورد چگونگی مصرف درآمد شط پایان می‌دهد و مقرر می‌دارد که مازاد درآمد با تصویب دو دولت ایران و عراق منحصراً «برای بهبود کشتیرانی» در شط به مصرف برسد.

در ماده ۱۰ قید می‌گردد «عوارض فقط در قبال خدمتهایی که نسبت به کشتیها انجام شود قابل مطالبه می‌باشد. دو کشور در ماده ۱۰ به کلیه شرکتهای کشتیرانی اطمینان می‌دهند هرگونه عوارضی که از آنها دریافت گردد منحصراً در قبال خدمتها و متناسب با خدمتهایی است که انجام می‌شود و خارج از آن هیچ گونه عوارضی دریافت نخواهد شد. ماده ۲۱ در مورد حل اختلاف «درباره تفسیر یا اجرای

موافقتنامه حاضر» تاکید می‌نماید که طبق مقررات پیش‌بینی شده در ماده ۶ عهدنامه مرزی ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ عمل شود.

در همان روز ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ (۵ دی ۱۳۵۴) که پروتکل بالا به امضا رسید وزیر خارجه ایران نامه‌ای به وزیر خارجه عراق نوشت که «هرچه زودتر» یک کمیته موقت «برای تنظیم مقررات مربوط به کشتیرانی در شط‌العرب براساس تساوی حقوق» دو دولت تشکیل گردد. وزیر خارجه ایران مقرراتی درباره اداره امور کشتیرانی در شط ضمیمه نامه نمود و از وزیر خارجه عراق خواست تا تشکیل کمیته بالا مقررات ضمیمه به‌طور موقت اجراگردد. وزیر خارجه عراق در همان روز موافقت کتبی خود را با پیشنهاد وزیر خارجه ایران اعلام داشت. دولت عراق ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ در مدت ۳۲ سال که از امضای عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ گذشت هیچ‌گاه در اجرای مواد ۴ و ۵ آن عهدنامه و ماده ۲ پروتکل منضم به آن برای انعقاد قرارداد مربوط به اداره امور کشتیرانی در شط اقدام ننمود و کلیه کوششهای ایران برای ناگزیر کردن عراق به ایفای تعهد خود بی‌نتیجه ماند. اکنون دولت ایران با بهره‌گیری از تجربه تلخ گذشته، هیچ فرصتی به عراق نداد، بلکه مقرراتی با موافقت دولت عراق تهیه کرد که تا تهیه مقررات قطعی به‌طور موقت به مورد اجرا گذاشته شود و از همان تاریخ امضای پروتکل، اداره امور کشتیرانی در شط با نظر هر دو دولت انجام گیرد.

در نامه دوم، وزیر خارجه ایران اعلام داشت که دولت ایران «به لحاظ عمل فنی» موافقت می‌نماید که «عملیات لایروبی و نصب علایم آبی» به مدت هفت سال از طرف عراق انجام گیرد. در دسامبر ۱۹۷۳ (دی ۱۳۵۲) بهای نفت حدود چهار برابر گذشته گردید و درآمد نفتی ایران بسیار افزایش یافت. این موافقت ایران، شگفت‌آور به نظر می‌رسد. قابل توجیه نیست که رفع علتهای فنی برای ایران سال ۱۹۷۵ به مدت هفت سال نیاز داشته باشد.

انگیزه‌های مهم عراق از انعقاد قرارداد الجزیره

۱ ــ مساله کردها

عهدنامه مرزی و کلیه پروتکلهایی که امضا گردید و مجموع آن برای سهولت

امر «قرارداد الجزیره» نام نهاده می‌شود، در اساس دارای سه بخش مهم می‌باشد و آنها عبارت است از توافق درباره مرزهای زمینی، مرز آبی و مساله کردها. درباره مرزهای زمینی ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ عراق که میراث‌دار عثمانی گردیده بود عملاً بخش بزرگ اراضی راکه طی پروتکل ۱۹۱۳ و صورتجلسه‌های ۱۹۱۴ به عثمانی واگذار شده بود در تصرف داشت و فقط بخش کوچکی در اختیار ایران بود. توافق درباره مرزهای زمینی تقریباً توافق با حفظ «وضع موجود» ـ Status Quo ـ بود. ولی مرز آبی دارای شرایط و اهمیت خاص بود. عراق برخلاف عرف بین‌المللی که ازگذشته عملاً درباره رودهای مرزی مشترک مرسوم شده و سپس در کنوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ جزء رویه حقوق بین‌المللی گردیده بود ـ به‌جای پذیرش خط میانه عمیق آب و یا تالوگ، همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ مدعی حاکمیت انحصاری بر شط‌العرب بود و سراسر آن را در مرز مشترک ـ جز محدوده کوچکی در برابر خرمشهر و آبادان ـ متعلق به خود می‌دانست. پافشاری آن دولت در شورای جامعه ملل و شورای امنیت سازمان ملل دایر بر ادعای داشتن حاکمیت انحصاری بر شط‌العرب و مداومت آن ادعا از ۱۰ اوت ۱۹۲۰ که کشوری به‌نام عراق به‌وجود آمد تا ۱۹۷۵ ـ به مدت ۵۵ سال ـ گواه آن است زمامداران مختلف آن کشور در طول آن سالها شط‌العرب را در مرز مشترک با ایران جزء تمامیت ارضی عراق پنداشته‌اند و خواست ایران را در مورد اِعمال حاکمیت مشترک بر شط در مسیر مرز مشترک نوعی تجاوز به حق حاکمیت خود تلقی می‌کرده‌اند.

صدام در برابر موافقت دولت ایران با جلوگیری از رخنه عناصر اخلالگر در مرزها که آشکارا منظور از آن کردها بود با چنان امر مهمی که حاکمیت مشترک ایران بر شط‌العرب بود موافقت کرد. برای آنکه اهمیت مساله کردها روشن گردد به گونه فشرده توضیحی داده می‌شود.

دولت ایران پس ازکودتای عبدالکریم قاسم و خروج عراق از پیمان بغداد در مارس ۱۹۵۹، مجدداً درصدد شناختن دولت اسرائیل برآمد. ایران قبلاً در ژانویه ۱۹۵۰ (دی ۱۳۲۸) دولت اسرائیل را به‌صورت دو فاکتو[10] شناخته بود. این اقدام

خشم جمال عبدالناصر رهبر مصر راکه عملاً رهبری بخش بزرگی از دنیای عرب را نیز در دست داشت برآشفت و او حمله‌های شدیدی را علیه شاه و ایران آغاز نمود. او اعراب راکه با اسرائیل دشمنی دارند علیه ایران تحریک کرد وکوشید که ایران را دشمن اعراب معرفی کند و به مخالفت خود با ایران جنبه مخالفت کلیه اعراب با ایران را بدهد و این‌طور وانمود کند که عموم اعراب با ایران مخالف هستند.

این نکته قابل توجه است که در بعضی موارد حساس، وقتی که یک رهبر عربی به هر علتی با ایران اختلاف پیدا کرد، تلاش آشکار به عمل آورده است که آن اختلاف را به‌عنوان اختلاف کلیه اعراب با ایران جلوه دهد وکلیه اعراب و دولتهای عربی را علیه ایران بشوراند. ناصر چنین کرد و صدام حسین نیز در جریان برقراری حاکمیت مجدد ایران بر سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی، و همچنین پس از تجاوز به ایران و آغاز جنگ که هشت سال طول کشید همان راه را دنبال کرد. ناصر برای ابراز دشمنی با ایران و نام ایران، از طریق اتحادیه عرب نام تاریخی خلیج فارس راکه حتی درکتابهای درسی مصر وکلیه کشورهای عربی به آن نام ذکر شده بود تغییر داد و نام آن را خلیج عربی نامید. این نکته با تاکید باید یادآوری شود که دولت ترکیه نیز که مسلمان است، پیوسته با دولت اسرائیل رابطه‌های نزدیک داشته و پیش از ایران آن را به رسمیت شناخته است، ولی ناصر و هیچ یک ازکشورهای عربی سیاست ضد ترکیه در پیش نگرفتند، ولی هنگامی که دولت ایران چنین اقدامی کرد واکنشهای دشمنانه نشان دادند.

ناصر رابطه سیاسی مصر را در سپتامبر ۱۹۶۰ (شهریور ۱۳۳۹) با ایران قطع کرد، ولی سایرکشورهای عربی از او پیروی ننمودند. دولت ایران سیاست نزدیکی به سایرکشورهای عربی را در پیش گرفت تا از فشار تبلیغات رادیو «صوت‌العرب» که در قاهره بود و کشورهای تندرو عرب مانند لیبی، الجزایر، یمن، سوریه و فلسطین زیر تاثیر آن قرار داشتند بکاهد. گرچه ناصر به علت عدم توفیق در دشمنی با ایران و پس از آنکه ایران استقلال بحرین را به رسمیت شناخت[11] مجدداً در ۲۹ اوت ۱۹۷۰ (۷ شهریور ۱۳۴۹) رابطه سیاسی با ایران را برقرار کرد، ولی دولت ایران سیاست دوستی باکلیه کشورهای عربی را ضمن به رسمیت شناختن اسرائیل

به‌صورت دو فاکتور همچنان ادامه داد. ایران در دهه ۷۰ میلادی رابطه‌های دوستانه با تعدادی از کشورهای عربی مانند عربستان سعودی، کویت، قطر، عمان، بحرین، مراکش، مصر، اردن و حتی امارات متحد عربی که درباره سه جزیره پیش گفته با آن اختلاف داشت برقرار کرد.

با اتخاذ سیاست دوستی با کشورهای عربی، دولت ایران از جنگ با عراق دوری می‌کرد. قدرت نظامی ایران برتر از عراق و عملاً آن را در عبور دادن کشتی ابن‌سینا از شط‌العرب ــ که شرح آن گذشت ــ و درکلیه زد و خوردهای مرزی نشان داده بود، و به ادعای عراق در بخشهایی از مرز طولانی ایران با عراق نیز مقدار پنج کیلومتر از اراضی عراق را تصرف کرده بود. با وجود آن، ایران به مصلحت نمی‌دانست با جنگ با عراق، اتحادیه عرب و بسیاری از کشورهای عربی را به مخالفت با ایران برانگیزاند و به عراق و بعضی از کشورهای عربی فرصت دهد که تبلیغات ضد ایرانی را در میان اعراب ترویج و تشدید کند و احتمالاً موجب قطع رابطه‌های سیاسی بعضی از کشورهای عربی با ایران و یا دخالت آنها درکنار عراق در جنگ با ایران گردد.

عامل دیگری که شاه ایران را از مبادرت به جنگ با عراق بازمی‌داشت پیمان دوستی و همکاری عراق با روسیه شوروی بود. صدام حسین ابتدا در ۳ اوت ۱۹۷۰ به مسکو رفت و سپس برای بار دوم نیز در ۱۰ فوریه ۱۹۷۲ عازم آن شهر گردید. دو ماه بعد در ۷ آوریل ۱۹۷۲ آلکسی کاسیکین نخست‌وزیر شوروی وارد بغداد شد و روز ۹ آوریل ۱۹۷۲ (۲۰ فروردین ۱۳۵۱) پیمان بالا را که یک مقدمه کوتاه و ۱۴ ماده دارد امضا کرد. در مقدمه پیمان تصریح گردید «توسعه بیشتر همکاری دوستانه و همه‌جانبه منطبق با منافع ملی هر دو کشور[۱۲]» است. ماده ۵ درباره همکاریهای دامنه‌دار در امور اقتصادی، علمی، صنعتی، کشاورزی و نفت و ماده ۶ درباره گسترش همکاری سیاسی و مشورت دو کشور درباره مباحث مهم بین‌المللی است. مواد ۸ و ۹ به خاطر اهمیت آنها عیناً ترجمه و در زیر آورده می‌شود:

ماده ۸ ــ طرفین متعاهدین معظمین در صورت وجود شرایطی که صلح را در

یکی از دو کشور به خطر اندازد و یا متضمن تهدیدی برای صلح و یا نقض صلح باشد فوراً تماسهایی به منظور هماهنگ کردن اقدامهای خود برای رفع خطر و برقراری مجدد صلح برقرار خواهند نمود.

ماده ۹ ـ در جهت مصالح امنیت دو کشور، طرفین متعاهدین معظمین به گسترش همکاری خود در تقویت امکانات دفاعی یکدیگر ادامه خواهند داد.

با توجه به دو ماده بالا، جنگ ایران با عراق ناگزیر به نوعی مداخله شوروی در جنگ و دادن اسلحه و تجهیزات زیادتر و اعزام کارشناسان نظامی به عراق، و در نتیجه وابسته کردن بیشتر عراق به شوروی منجر می‌شد و راه برای نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس هموار می‌گردید. شاه ایران با نفوذ و دخالت هر کشور بیگانه‌ای در خلیج فارس مخالف و معتقد بود امنیت منطقه خلیج فارس باید توسط کشورهای همان منطقه و بدون دخالت بیگانگان تامین گردد. این نظر که صدام نیز با آن توافق داشت در متن اعلامیه الجزیره مورخ ۶ مارس ۱۹۷۵ نیز صریحاً قید شده و تاکید گردیده است که «طرفین به‌طور رسمی اعلام می‌کنند که منطقه [خلیج فارس] باید مصون از هر گونه مداخله بیگانگان باشد.» شاه ایران پس از اعلامیه الجزیره در مصاحبه با روزنامه کریسچن ساینس مونیتور نیز اظهار داشت «هر دو ما [او و صدام] می‌خواهیم که کشورهای ثالث [ابرقدرتها] را از منطقه [خلیج فارس] دور نگه داریم.[۱۳]»

در انعقاد پیمان دوستی و همکاری عراق و شوروی باید توجه داشت که دولت شوروی زمانی پیمان بالا را با عراق منعقد نمود که عراق کمی بیش از چهار ماه قبل، در اول دسامبر ۱۹۷۱ رابطه سیاسی خود را با ایران به علت برقراری حاکمیت مجدد ایران بر سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی قطع کرده بود و رابطه‌های شوروی با ایران نیز، با انعقاد پیمانهای اقتصادی متعدد، از جمله تاسیس کارخانه ذوب‌آهن اصفهان، ماشین‌سازی اراک و احداث لوله سراسری گاز دوستانه بود.

دولت اتحاد جماهیر شوروی پس از پیمان ۹ آوریل ۱۹۷۲ انواع اسلحه و تجهیزات جنگی پیشرفته را به عراق تحویل داد. عراق با اتکا به حمایت شوروی و

تعهدی که آن دولت طبق مواد ۸ و ۹ بالا به‌عهده داشت و سلاحهای جدید و فراوانی که شوروی برای آن ارسال نمود روش خصمانه‌تری با ایران در پیش گرفت. در ماه بعد از انعقاد پیمان دوستی و همکاری عراق و شوروی، نیکسون رئیس جمهور امریکا به اتفاق هنری کیسینجر رئیس شورای امنیت ملی امریکا[۱۴] پس از ملاقات با برژنف، در ۳۰ مه ۱۹۷۲ از مسکو به تهران آمد و در مذاکره‌هایی که با شاه انجام داد موافقت نمود که هر گونه سلاحی که ایران درخواست نماید، به استثنای سلاح اتمی، به آن تحویل شود.

افزایش فوق‌العاده بهای نفت در دسامبر ۱۹۷۳ (دی ماه ۱۳۵۲) که به حدود چهار برابر قیمت گذشته آن رسید به هر دو کشور نفت‌خیز ایران و عراق امکان داد که بودجه‌های کلانی را برای خرید سلاحها و تجهیزات جنگی تخصیص دهند. بی‌تردید، اقدام امریکا و شوروی در تقویت قدرت نظامی ایران و عراق از علتهای تشدید اختلافهای دو کشور و از عاملهای مهم ادامه و شدت یافتن زد و خوردهای مرزی بود.

دولت ایران در خودداری از جنگ با عراق، افزون بر پیمان دوستی و همکاری عراق با شوروی به پیمان ۶ فوریه ۱۹۲۱ ایران و شوروی نیز توجه داشت. طبق ماده ۶ آن پیمان دولت روسیه سوسیالیستی حق داشت در صورتی که با حضور نیروهای بیگانه در نزدیک مرزهای ایران و شوروی امنیت مرزهای شوروی مورد مخاطره قرار گیرد، نیرو به داخل خاک ایران اعزام دارد و از امنیت مرزهای خود دفاع کند. گرچه در آن ماده تصریح شده بود در صورتی که ایران قادر به دفع نیروی بیگانه نباشد روسیه سوسیالیستی حق اعزام نیرو به داخل خاک ایران دارد، با وجود آن، ماده ۶ پیمان ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۸ اسفند ۱۲۹۹) جای توجه خاص داشت. متن ماده ۶ از متن انگلیسی ترجمه و در زیر آورده می‌شود:

«طرفین معظمین متعاهدین موافقت می‌نمایند که هرگاه کشورهای ثالثی بخواهند سیاست تجاوز به اراضی ایران را در پیش گیرند، یا اراضی ایران را پایگاهی برای حمله‌های نظامی علیه روسیه قرار دهند و اگر بدان جهت خطری مرزهای روسیه شوروی و یا جمهوریهای متحد آن را تهدید نماید، و

اگر دولت ایران پس از اخطار شوروی قادر نباشد این خطر را رفع کند، دولت شوروی حق خواهد داشت که نیروهای خود را به داخل خاک ایران اعزام نماید تا اقدامهای نظامی لازم برای دفاع از خود به‌عمل آورد. دولت شوروی متعهد است که به محض رفع خطر، نیروهای خود را از خاک ایران خارج کند.[۱۵]»

دولت ایران با توجه به مصلحت ندانستن جنگ مستقیم با دولت بعثی عراق به جنگ غیرمستقیم با آن پرداخت. کردهای بارزانی به رهبری ملامصطفی بارزانی از آوریل ۱۹۶۹ درگیر مبارزه مسلحانه با دولت بعثی عراق بودند. دولت عراق تعداد زیادی از کردها را از شمال عراق و از ناحیه‌های نفت‌خیز آن کوچ داد و در جنوب کشور و در روستاهایی که اعراب در آنها اکثریت داشتند سکنا داد و گروههایی از اعراب را به‌جای کردها در ناحیه شمال ساکن کرد. پس از آنکه دولت ایران حاکمیت مجدد خود را بر جزیره‌های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی مستقر ساخت دولت عراق ضمن اقدامهای خصمانه علیه ایران تعداد ۵۰,۰۰۰ ایرانی را که سالیان دراز در عراق بودند از آن کشور اخراج کرد و اموال آنان را نیز تصاحب نمود. جالب آن است که از ۵۰,۰۰۰ نفر بالا تعداد ۴۰,۰۰۰ نفر آنان کرد بودند.[۱۶] سختگیریها علیه کردها ابعاد وسیع‌تری یافت و دولت بعثی عراق گروه گروه کردها را از خانه و زادگاه خود اخراج کرد و به‌جای آنان اعراب را نشاند.

دولت عراق در ۱۱ مارس ۱۹۷۴ طرح خودمختاری کردستان عراق را بدون نظرخواهی از کردهای بارزانی منتشر کرد و کوشید که آن را به مورد اجرا بگذارد. در طرح بالا افزون بر کوچک شدن حدود ناحیه‌های کردنشین که نتیجه کوچاندن کردها به جنوب عراق و اسکان اعراب به‌جای آنان دانسته شد، در مجلس قانونگذاری منطقه خودمختار کردستان نیز قرار شد از ۸۰ عضو آن ۷۲ نفر از آنان از طرف رئیس جمهور عراق انتخاب گردد. دولت عراق چون واکنش مخالف کردها را پیش‌بینی می‌نمود با تجهیز ارتش و انجام تدارکات وسیع نظامی در ۲۶ مارس ۱۹۷۴ جنگ با کردها را آغاز کرد. همزمان با جنگ، خشونت نسبت به غیر نظامیان کرد را نیز شدت بخشید و سیاست عربی کردن ناحیه‌های مسکونی کردها را با

کوچاندن اجباری آنان و مستقر ساختن اعراب به‌جای آنان دنبال کرد. کردها از بسیاری نقاط عراق به‌سوی دره شومان، مقر فرماندهی ملامصطفی بارزانی سرازیر شدند. چون آن محل گنجایش پذیرش هزاران کرد پناهنده و آواره را نداشت تعدادی از آنان به ایران پناهنده شدند و جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران اردوگاههایی برای آنان در حاشیه مرزی برپا نمود.

کردهایی که در عراق ماندند با شرایط بسیار سختی روبه‌رو گردیدند. صدام منطقه‌های کردنشین را تحریم اقتصادی کرد و از ورود هرگونه خواربار و دارو به آن منطقه‌ها جلوگیری نمود. به علت کمبود مواد غذایی و دارو هر روز تعدادی از کردها، به‌ویژه کودکان و پیران بر اثر سرما، بی‌غذایی و نبود دارو جان می‌سپردند. نمایندگان فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر از ۳۱ اکتبر تا ۱۱ نوامبر ۱۹۷۴ از آن منطقه‌ها بازدید کردند. آنان در گزارش خود نکته‌های دردناک و تکان‌دهنده‌ای از فقر، محرومیت و شرایط سخت زندگی کردها شرح دادند. صدام نیز با اعزام نیروهای کثیر و با ارابه‌های جنگی، توپخانه و هواپیماهای خود کردهای بارزانی را که با وجود همهٔ دشواریها با دولت عراق می‌جنگیدند در هم می‌کوبید و می‌کوشید پایداری آنان را در هم بشکنند.

کردهای بارزانی هیچ‌گاه با دولتهای عرب عراق توافق نداشتند و دولتهای عرب عراق نیز پیوسته آنان را مورد فشارها و ستمگریها قرار می‌دادند. مصطفی بارزانی در ۱۳۲۴ شمسی (۱۹۴۵) به علت بمبارانهای سنگین عراق با نیروهای خود به ایران آمد و با رهبر کردهای ایران، قاضی محمد که حکومت خودمختار تشکیل داده بود همکاری کرد. پس از حرکت ارتش ایران به‌سوی کردستان و انحلال آن حکومت، ارتش ایران در ۲۴ اسفند ۱۳۲۵ به بارزانیها که در منطقه اشنویه بودند حمله کرد. بارزانیها ناگزیر به تخلیه اشنویه و عقب‌نشینی به ارتفاعات زاگرس شدند. با ادامه حمله‌های ایران، به دستور مصطفی، زنان، کودکان و پیران بارزانی در نقطه مرزی گلی قادر تسلیم نیروی ایران شدند و او با تفنگچیان خود به عراق بازگشت. چون در آن کشور نیز مورد تهاجم ارتش عراق قرار گرفت، مصطفی بار دیگر در خرداد ۱۳۲۶ به ایران آمد. او در ایران نیز مورد حمله ارتش ایران قرار

گرفت و با شجاعتی که با افراد خود که حدود ۵۰۰ نفر بودند ابراز داشت موفق شد با استفاده از گذرگاههای کوهستانی به سلامت عقب‌نشینی کند و با عبور از رود ارس خود را به اتحاد جماهیر شوروی برساند. دلاوریهای او و کردها در عقب‌نشینی موفقیت‌آمیز که معروف به «عقب‌نشینی پانصد نفر» گردید زبانزد کردها گردید و برای آن داستانها حکایت کردند.

مصطفی با افراد خود مدت ۱۱ سال در شوروی به‌سر برد و از حمایت و احترام آن دولت برخوردار بود. او پس از روی کار آمدن عبدالکریم قاسم و به دعوت او به عراق بازگشت. قاسم از او به‌عنوان یک قهرمان ملی استقبال کرد، ولی پس از اندک مدتی، میان قاسم و مصطفی اختلاف روی داد و قاسم در ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۱ اقامتگاه مصطفی در بارزان را بمباران نمود. پس از قاسم، عبدالسلام عارف رئیس جمهور و احمد حسن‌البکر نخست‌وزیر نیز همان رویه مخالفت با بارزانیها را در پیش گرفتند و در ۱۰ ژوئن ۱۹۶۳ به جنگ با بارزانیها پرداختند. پس از برکنار شدن احمد حسن‌البکر از نخست‌وزیری در ۱۸ نوامبر ۱۹۶۳، عبدالسلام عارف در ۱۰ فوریه ۱۹۶۴ با بارزانیها آتش‌بس برقرار نمود. ولی بار دیگر به علت خودداری از به رسمیت شناختن حقوق کردها که در قانون اساسی عراق تصریح شده بود، جنگ با بارزانیها را در ۴ مارس ۱۹۶۵ آغاز کرد. پس از کشته شدن عبدالسلام عارف در سقوط هلیکوپتر در ۱۴ آوریل ۱۹۶۶ و ریاست جمهوری برادرش عبدالرحمن عارف، آتش‌بس در ۱۵ ژوئن ۱۹۶۶ برقرار شد. پس از کودتای حزب بعث، برکناری عبدالرحمن عارف و ریاست جمهوری احمد حسن‌البکر، چهارمین جنگ دولتهای عراق با بارزانیها در آوریل ۱۹۶۹ از سر گرفته شد.

چون دولت بعثی عراق نیز قادر به سرکوبی مصطفی بارزانی نگردید، طبق موافقتنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ جنگ بین آنها خاتمه یافت. به موجب موافقتنامه مذکور «وجود ملت کرد» و حقوق فرهنگی و قومی آن و تدریس زبان کردی در تمام سطوح تحصیلی، دبستان، دبیرستان و دانشکده به رسمیت شناخته شد. ضمناً توافق شد دانشگاهی در سلیمانیه، ولایت کردنشین شمال تاسیس گردد. ولی این موافقتنامه نیز به اختلاف کردهای بارزانی با دولت عراق پایان نداد و ــ همان‌طور که

پیشتر گفته شد ـ دولت بعثی عراق پنجمین جنگ را در ۲۶ مارس ۱۹۷۴ با آنان از سر گرفت.

مصطفی بارزانی پس از روبه‌رو شدن با قساوتهای صدام و حمله نیروهای کثیر ارتش عراق، به سابقه آشناییهای گذشته با اتحاد جماهیر شوروی کوششهای مکرر به عمل آورد که از دولت شوروی کمک بگیرد و یا با توجه به قرارداد دوستی و همکاری شوروی و عراق که به استناد آن سیل اسلحه به‌سوی عراق سرازیر شده بود از دولت شوروی بخواهد که برای متارکه جنگ به عراق فشار آورد. شوروی با وجود رابطه‌های دوستانه گذشته با مصطفی بارزانی به درخواستهای او توجه نکرد و از هرگونه کمک به او و یا کاهش فشار دولت عراق به کردها خودداری کرد. دولت شوروی با اعزام کارشناسان نظامی و تسلیحاتی به عراق برای نخستین‌بار موفق به داشتن جای پایی در خلیج فارس گردیده بود و حفظ دوستی با صدام را به رعایت حال مصطفی بارزانی ترجیح می‌داد. چون مصطفی از هیچ یک از کوششهای خود برای جلب مساعدت شوروی نتیجه نگرفت، و نیروهای او نیز زیر فشار فزاینده ارتش عراق قرار داشت تصمیم به کمک از کشورهای بیگانه گرفت. شاه ایران برای تضعیف عراق و ناگزیر کردن صدام به قبول خط تالوگ در تعیین مرز رودخانه‌ای در شط‌العرب علاقه‌مند به کمک به مصطفی بود، ولی او در قبول آن کمک تردید داشت و بیشتر خواهان کمک از امریکا بود. سرانجام، او کمک از شاه ایران را پذیرفت.

درباره علت موافقت مصطفی بارزانی با دریافت کمک از شاه ایران طبق مدارکی که بعد منتشر گردید مصطفی به شاه ایران اعتماد نداشت و اطمینان نیکسون رئیس جمهور امریکا را لازم می‌دانست. وقتی که نیکسون پس از دیدار با برژنف در ۳۰ مه ۱۹۷۲ به ایران آمد شاه که مصلحت ایران را در ادامه مبارزه مصطفی بارزانی با صدام می‌دانست از او خواست در این مورد کمک نماید. طبق گزارش پایک[۱۷] نیکسون تمایلی به کمک به مصطفی بارزانی حتی به‌طور غیرمستقیم نداشت. نیکسون نگران بود که اقدام او ممکن است تمایلات جدایی‌طلبی را در کردها تقویت کند و شوروی برای ایران و ترکیه، متحدان امریکا

در منطقه که اقلیت نیرومند کرد در آنها ساکن بودند مزاحمتهایی به‌وجود آورد. جان کانالی وزیر سابق دارایی امریکا که در انتخاب مجدد نیکسون به ریاست جمهوری نقش مهم داشت او را به کمک به کردهای بارزانی موافق نمود. نیکسون حداکثر مبلغ ۱۶ میلیون دلار برای این امر اختصاص داد. در دیدار شاه با هنری کیسینجر رئیس شورای امنیت ملی امریکا که بعد وزیر خارجه آن کشور شد توافق گردید که سیا واسطه اجرای برنامه باشد، ولی وزارت خارجه امریکا در جریان امر قرار گیرد. مصطفی بارزانی از این توافق آگاه نبود و همواره گمان داشت که با رئیس جمهور امریکا ارتباط دارد.

با موافقت امریکا برای کمک به کردهای بارزانی و مطلع ساختن مصطفی بارزانی از این توافق، شاه ایران فعالیت شدیدی را آغاز نمود و سیل سلاحها و مهمات و خواربار را به‌سوی مرز ایران و عراق در منطقه کردهای بارزانی ارسال داشت. کردهای بارزانی با کمکهای همه‌جانبه ایران و با شجاعتهایی که ابراز داشتند ارتش عراق را به ستوه آوردند و به آن تلفات و خسارتهای سنگین وارد کردند.

پایداری سرسختانه کردهای بارزانی در برابر حمله‌های مداوم نیروهای عراقی، ارتش آن کشور را از توان انداخت. با آنکه بارزانیها هواپیما نداشتند و نیروی هوایی عراق پیوسته پایگاههای کوهستانی بارزانیها را بمباران می‌نمود، عراق کاری از پیش نبرد. شدت و مداومت بمبارانهای هوایی به‌جایی رسید که ارتش عراق هرچه بمب داشت بر سر بارزانیها ریخت و آنان با پشتیبانی بی‌دریغ ایران همچنان به پایداری خود ادامه دادند. صدام حسین در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) ـ به شرحی که خواهد آمد ـ لغو قرارداد الجزیره را اعلام داشت. او ضمن سخنانی که ایراد نمود فاش ساخت هنگام موافقت او با توافق الجزیره «فقط سه بمب به‌عنوان اسلحه سنگین در اختیار نیروی هوایی باقی مانده بود.[۱۸]» این کاهش فوق‌العاده مهمات جنگی ـ ضمن آنکه گزاف به‌نظر می‌رسد ـ نمایانگر شدت خشونت و قاطعیت تصمیم دولت بعثی عراق به سرکوبی بارزانیها و ناتوانی آن در اجرای این تصمیم بود. صدام که در جنگ هشت ساله عراق و ایران نشان داد که در انجام خواست خود از ارتکاب هیچ جنایتی ـ هر قدر هولناک باشد ـ خودداری

نمی‌کند، طبق شایعه‌ای که رواج داشت برای درهم شکستن پایداری کردها، بچه‌های پیشمرگان کرد را توسط ماموران امنیتی خود ربوده و آنان را شکنجه می‌داده است.[۱۹] ولی همهٔ اقدامهای او در سرکوبی کردها با شکست روبه‌رو شده بود.

قدرت مصطفی بارزانی و ضعف ارتش عراق در سرکوبی او به‌جایی رسید که او منطقه کردستان عراق را عملاً از نفوذ حکومت مرکزی خارج ساخت و زیر استیلای کامل خود قرار داد. تلفات دولت عراق نیز سنگین بود. صدام درکنفرانس سران اسلامی در شهر طائف عربستان سعودی که از ۲۵ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۸۱ (۶ تا ۹ بهمن ۱۳۵۹) تشکیل گردید سخنرانی مفصلی ایراد نمود.[۲۰] او در آن سخنرانی اظهار داشت که در جنگ با کردهای بارزانی «تعداد تلفات و زخمیهای نیروهای مسلح، کارمندان و جمعیت غیر نظامی عراق بالغ بر ۶۰,۰۰۰ نفر گردید.» صدام به درستی متوجه شد مادام که کمکهای همه‌جانبه ایران به بارزانیها ادامه دارد امکان سرکوبی آنان وجود نخواهد داشت و ادامه نبرد با کردها نه‌تنها موجب تلفات و خسارتهای سنگینی می‌گردد بلکه با تلف شدن مقدار معتنابهی از منابع مالی عراق از انجام بسیاری از برنامه‌هایی که در پیش داشت باز می‌ماند. او مصلحت قدرت خود را در سازش هرچه زودتر با ایران دانست و برای خاتمه دادن به جنگ با کردها حاضر گردید خواست مصرانه ایران را در مورد به رسمیت شناختن خط تالوگ در شط‌العرب که عرف و حقوق بین‌الملل نیز آن را تایید می‌کرد موافقت نماید.

صدام حسین با توافق الجزیره از جدی‌ترین خطری که قدرت سیاسی او را تهدید می‌کرد و به حیثیت و جاه‌طلبی فردی او که خواهان رهبری دنیای عرب و دست کم حوزه خلیج فارس بود لطمه می‌زد رهایی یافت. دولت عراق با موافقت ایران فقط دو هفته به نیروهای عظیم کرد و دهها هزار آواره آن فرصت داد که یا به عراق برگردند و خود را تسلیم دولت کنند و مشمول عفو واقع شوند و یا به ایران پناهنده گردند. شاه ایران در اجرای اعلامیه الجزیره آن‌قدر سختگیری و شتاب کرد که هشت ساعت پس از امضای آن کامیونهای ایرانی توپخانه سنگین ۱۵۵ میلیمتری و بسیاری تجهیزات و مهمات جنگی را که به کردها داده شده بود بار

کردند و به‌سوی ایران حرکت نمودند.[۲۱]

کردهای بارزانی که تکیه‌گاه اساسی آنان در نبرد با دولت عراق کمکهای همه‌جانبه ایران بود و دولت ایران کلیه نیازمندیهای جنگی و غذایی آنان را تامین می‌کرد با توافق الجزیره با دشواریهای جدی روبه‌رو شدند. شرایط بسیار نگران‌کننده کردها ـ هنگامی که از هر جهت خود را پیروز می‌پنداشتند ـ چنان وخیم گردید که اقدام سریع ایران در قطع هرگونه کمک به آنان موجب نارضایتی افکار عمومی مردم ایران که به کردها دلبستگی داشتند گردید. خلعتبری وزیر خارجه ایران برای تسکین فشار عمومی مردم ایران ناگزیر گردید اظهار دارد که ما کردها را به عراق نفروخته‌ایم. با نظارت بوتفلیقه وزیرخارجه الجزایر و نمایندگان الجزایری در اجرای توافق الجزیره، شاه برای پایبند نشان دادن خود به اجرای تعهداتش می‌کوشید توافق با صدام را دقیقاً رعایت نماید. چون او کردان را به بازگشت به عراق و یا پناهنده شدن به ایران آزاد گذاشته بود گروه کثیری از کردان بارزانی از رفتن به عراق خودداری کردند و در ایران باقی ماندند. ولی شرایط زیست آنان در سرمای سخت منطقه کوهستانی در اردوگاههای ایران چنان سخت بود که تعداد زیادی از آنان مجدداً از ایران به عراق رفتند و خود را به دولت بعثی عراق، خصم دیرین خود تسلیم نمودند.[۲۲]

می‌توان گفت شاه ایران با توجه به سابقه تمایلات خودمختاری کردها در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ شمسی و همکاری آنان با فرقه دموکرات آذربایجان بدگمان بود که اقامت تعداد کثیر کردهای عراقی در ایران و رابطه‌های نزدیکی که آنان با کردهای ایرانی دارند ممکن بود از لحاظ امنیت دشواریهایی به‌وجود آورد و تمامیت ارضی ایران را با نگرانی روبه‌رو سازد. این نظر نیز می‌تواند وجود داشته باشد که شاه برای مقاصدی که در پیش داشت وجود اعتماد میان رهبران ایران و عراق را ضرور می‌دانست و پناه دادن به تعداد کثیری از کردهای عراقی این گمان را تقویت می‌کرد که ایران برای رویدادهای احتمالی آینده نظر به استفاده از آنان برای فشار آوردن به عراق دارد.

مصطفی بارزانی، قهرمان «عقب‌نشینی پانصد نفر» که این مقام را تنها با تکیه بر

مردم خود به‌دست آورده بود، زمانی که هیچ‌گاه تصور آن را نداشت، و با توجه به ناگهانی بودن توافق رهبران ایران و عراق هیچ نشانه‌ای نیز از آن در دست نبود، خود را با دشوارترین شرایط در طول سالیان دراز مبارزه با دولت عراق روبه‌رو دید. او ابتدا در ۲۰ اسفند ۱۳۷۳ (۱۱ مارس ۱۹۷۵) جلسه‌ای از سران بارزانی تشکیل داد و پس از مذاکره‌های لازم تصمیم خود را به ادامه مبارزه با دولت عراق اعلام داشت. ولی پس از هفت روز در تصمیم خود تجدیدنظر نمود و در ۲۷ اسفند آن سال انصراف خود را از مبارزه به سران بارزانی اطلاع داد و اظهار نمود که به ایران پناهنده می‌شود. او همهٔ کردهای بارزانی را آزاد گذاشت که به میل خود به عراق برگردند و یا به ایران پناهنده شوند. کردهای بارزانی هر وقت زیر فشار نیروهای دولت عراق قرار می‌گرفتند از گذرگاههای متعدد کوهستانی بین کردستان ایران و کردستان عراق وارد ایران می‌شدند و از مزاحمتهای نیروهای عراقی در امان می‌ماندند.

مصطفی بارزانی با توجه به قطع کامل هرگونه کمک ایران، به‌ویژه با تعهد ایران در جلوگیری از رخنه و نفوذ کردهای بارزانی به داخل ایران، دشواریهای ادامه مبارزه با دولت عراق را پیش‌بینی نمود و چون خود را فاقد آن قدرت نظامی برای رفع آن دشواریها دید به ناچار در تصمیم قبلی خود تجدیدنظر کرد. او در مصاحبه‌ای که با روزنامه کیهان داشت اظهار نمود می‌توانستم به جنگ ادامه دهم، ولی جز خونریزی و ویرانی فایده دیگری نداشت. بدین‌ترتیب جنگ بارزانیها با دولت بعثی عراق، در حالی که بارزانیها در اوج قدرت خود به نظر می‌رسیدند یکباره فروکش کرد و بارزانیهای جنگجو بی‌قید و شرط گروه گروه تسلیم شدند. صدام حسین نیز در سخنان خود آن را تایید کرد و اظهار داشت «توافق [الجزیره] در زمان خود یک رویداد مهم تلقی می‌شد. بلافاصله بعد از اعلام آن دارودسته شورشیان [کرد] متلاشی و تسلیم می‌گردند.[۲۳]» دولت بعثی عراق با پیروزی بزرگی که با توافق الجزیره در پایان دادن به جنگ بارزانیها به‌دست آورده بود، با خشونت بیشتری سیاست عربی کردن ناحیه‌های کردنشین را دنبال کرد و در مدت یک سال پس از توافق بالا ــ از مارس ۱۹۷۵ تا مارس ۱۹۷۶ ــ تعداد ۲۰۰,۰۰۰ نفر از کردها را

از خانه و زادگاه خود در شمال عراق کوچ داد و آنان را در روستاهای فرات سفلی در جنوب عراق که کلیه ساکنان آن عرب بودند، در هر روستا، سه تا پنج خانواده کرد را جای داد تا از هرگونه پیوستگی آنان به یکدیگر جلوگیری کند و در میان اکثریت عرب ساکنان روستا حل شوند.

در اینجا، درس مکرر تاریخ برای اهمیت فوق‌العاده آن بار دیگر تکرار می‌شود. رهبر بارزانی به پایانی رسید که در انتظار تمام رهبرانی است که به‌جای تکیه اساسی به ملت خود، به نیروی بیگانه که فقط به منافع خود توجه دارد تکیه می‌کنند. قدرت بیگانه، با تغییر شرایط که عموماً با تغییر منافع همراه است، نابهنگام کمک خود را قطع می‌کند و فرد امید بسته به قدرت بیگانه را در دوراهی مرگ و زندگی قرار می‌دهد. تاریخ همواره به ما می‌آموزد و درس خود را تکرار می‌کند که فقط ملت است که می‌تواند مطمئن‌ترین تکیه‌گاه اصلی باشد و فقط نیروی ملت است که مبارزه را تا آخرین حد توان ادامه می‌دهد و آرمانهای ملی را تحقق می‌بخشد.

۲ ـ شیعیان عراق، حزب بعث، صدام و ایران

بیش از نیمی از جمعیت عراق ـ حدود ۵۵ درصد آن ـ شیعه می‌باشند. شیعیان عراق در ابتدای به‌وجود آمدن کشوری به‌نام عراق در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) تا سرنگونی صدام و نظام بعثی عراق همواره زیر استیلای سنیان قرار داشتند.

از ۱۹۳۲ که عراق از قیمومت انگلستان خارج شد و به ظاهر مستقل گردید تا ۱۹۵۸ که با کودتای قاسم نظام پادشاهی در عراق سرنگون شد، در طول ۲۶ سال ۴۵ هیات دولت در عراق تشکیل گردید که مقام نخست‌وزیری آن بین ۱۲ نفر معین که عموماً سنی بودند در حال گردش بود.[۲۴] دولتهای عراق، به‌ویژه دولت بعثی که با داشتن تمایلات افراطی ملت‌گرایی، خشن‌ترین شیوه استبدادی را در خاموش کردن هر نغمه مخالفی به‌کار می‌برد، به شیعیان که با آنان اختلاف مذهبی داشتند اعتماد نداشتند. آن دولتها عموماً، و دولت بعثی عراق خصوصاً چون در بسیاری اوقات با دولت ایران روش غیر دوستانه و گاهی خصمانه داشتند به شیعیان عراق به‌عنوان

هواخواهان کشور شیعی مذهب ایران نگاه می‌کردند و به آنان بدگمان، و آنان را «ستون پنجم» ایران در عراق تلقی می‌کردند.[۲۵]

در دوران حکومت دولت بعثی، شیعیان عراق عموماً مورد ستم و آزار آن دولت قرار داشتند. هرگاه مخالفت دولت بعثی عراق با دولت ایران بحرانی می‌گردید دولت عراق هزاران نفر از شیعیان عراق، به‌ویژه آنان راکه ایرانی‌تبار بودند با روش غیرانسانی از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید، بسیاری از اموال آنان را ضبط می‌کرد و آنان را، پیر و کودک و زن و مرد را با کامیونهای بارکش تا نزدیکیهای مرز ایران، در تابستان در مرزهای بیابانی بدون آب و آذوقه، و در زمستان در نقاط کوهستانی پر برف رها می‌کرد که مسافتی با پای پیاده به طرف مرز ایران راه بروند.[۲۶]

دولت بعثی عراق در اخراج شیعیان از عراق از ارتکاب هیچ گونه اقدام ضد انسانی ابا نداشت. نماینده ایران در جلسه ۱۵ فوریه ۱۹۷۴ شورای امنیت که برای رسیدگی به اختلاف دو کشور تشکیل شده بود در حضور نماینده عراق اظهار داشت «دو سال قبل، دهها هزار تبعه ایران و عراقیهای ایرانی‌تبار که اغلب افراد خانواده آنان چندین نسل در عراق زندگی می‌کردند از طرف پلیس عراق بازداشت شدند و بدون آنکه به آنان فرصت [جمع‌آوری اموال و دارایی] داده شود همه را سوار کامیونها و اتوبوسها کردند و در مرزهای ایران... رها نمودند. هنوز هم اخراج ایرانیان از طرف عراقیها ادامه دارد... مقامهای عراقی بی‌رحمی را به‌جایی رساندند که قربانیان خود را در منطقه‌هایی رها کردند که زنان، کودکان و پیران می‌بایست از جاهای مین‌گذاری شده عبور نمایند و بعضی از آنان پیش از آنکه به اولین پاسگاه مرزی ایران برسند زخمی شدند و یا عضوی را از دست دادند.[۲۷]» این اقدامهای ضد انسانی دولت بعثی عراق بارها از طرف ایران به دبیرکل سازمان ملل و به دبیرخانه کمیسیون حقوق بشر آن سازمان اعلام و اِعتراض گردید، ولی نتیجه‌ای نبخشید.

صدام که مانند اکثر زمامداران مستبد تاب تحمل هیچ مخالف احتمالی را نداشت از نخستین روزهای انتخاب به ریاست جمهوری عراق و در اولین اقدام، اعضای شیعه شورای رهبری انقلاب عراق راکه به ظاهر کلیه امور کشور طبق نظر و

تصمیم آن انجام می‌شد اعدام کرد. پس از کودتای بعثی در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ (۲۶ تیر ۱۳۴۷) ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ احمد حسن‌البکر به ریاست جمهوری عراق انتخاب شد. او ۱۱ سال در این سمت باقی ماند و سرانجام بر اثر فشار صدام و به بهانه کسالت از آن مقام استعفا داد. در ۱۱ ژوئیه ۱۹۷۹ شورای رهبری انقلاب عراق برای مذاکره درباره استعفای البکر تشکیل شد. در آن جلسه، محیی عبدالحسین که شیعه ایرانی‌الاصل،[۲۸] عضو برجسته حزب بعث و دبیر شورای رهبری انقلاب بود با استعفای البکر مخالفت کرد و از او خواست اگر کسالت دارد مدتی استراحت کند. به‌علاوه، او پیشنهاد نمود که تصمیم درباره استعفای البکر به اتفاق آرا گرفته شود. منظور او آن بود که اگر یک نفر مخالفت کرد تصمیم اکثریت لغو شود.

صدام که قبلاً پیش‌بینیهای لازم را کرده بود با کمک طرفداران خود در شورای رهبری که تعداد عضوهای آن ۲۱ نفر بود موفق به خنثی کردن پیشنهاد محیی عبدالحسین گردید و شورا با استعفای البکر موافقت کرد. روز بعد، محیی عبدالحسین به اتهام توطئه علیه انقلاب و حزب بازداشت گردید و در همان روز، در جلسه مشترک شورای رهبری انقلاب و شورای رهبری حزب بعث که به ریاست صدام تشکیل گردید او به ریاست جمهوری عراق انتخاب شد. صدام در نخستین اقدام مبادرت به بازداشت تعداد کثیری از مخالفان خود، از جمله چهار نفر عضو با نفوذ شورای رهبری انقلاب نمود. کلیه آنان و محیی عبدالحسین در دادگاهی به اتهام خیانت محاکمه گردیدند و هر پنج نفر عضو برجسته و با نفوذ شورای رهبری انقلاب که چهار نفر آنان شیعه بودند[۲۹] به اعدام محکوم شدند.

شیعیان عراق با صدام که با سنگدلی و بی‌رحمی کم مانند مخالفان قدرت خود را از میان برمی‌داشت و با تمرکز عملی کلیه قوای کشور در دست خود، عراق را به شیوه استبدادی خشن اداره می‌کرد سازگاری نداشتند و در هر فرصتی که دست می‌داد علیه او قیام می‌نمودند. پس از حمله امریکا و متحدانش به عراق در ۱۹۹۱ (۱۳۶۹) که به‌دنبال تجاوز نظامی صدام به کویت انجام گرفت، او تسلیم شد، ولی امریکا که برای مقاصدش در خاورمیانه، به‌ویژه ایران ادامه زمامداری مستبد

بدنامی چون صدام را لازم می‌شمرد، او را همچنان در مسند قدرت نگاه داشت. شیعیان عراق که اکثریت آنان در جنوب آن کشور سکونت دارند به گمان ناتوان شدن قدرت نظامی صدام و به امید دریافت کمک از خارج علیه او شوریدند و به نبرد با وی اقدام نمودند. صدام قیام شیعیان جنوب عراق را به بی‌رحمانه‌ترین وضعی در هم کوبید و هزاران نفر از آنان را به قتل رساند و تعداد کثیری از جسدهای آنان را به گونه پنهانی درگورهای دسته‌جمعی دفن نمود.

در مورد انگیزه‌های مخالفت صدام با شیعیان عراق باید گفت ضمن سایر عاملها، ریشه در مخالفت او با ایران و ایرانی داشت. صدام زیر تاثیر ایدئولوژی حزب بعث، به گونه افراطی نژادپرست بود. میشل عفلق مسیحی ارتدکس یونانی‌تبار از مردم دمشق نظریه‌پرداز و بنیانگذار حزب بعث است. او معتقد به وجود فضیلتها در نژاد عرب است و بروز آنها را در گرو بیداری و نیرومندی احساسات ملت‌گرایی (ناسیونالیستی) در مردم عرب می‌داند. به اعتقاد او، ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) یک واقعیت جاودانی و یک نیروی ریشه‌دار درونی است که نگهدارنده کشور و حافظ آن است و «دقیقاً همان احساسی است که شخص را به خانواده‌اش پایبند می‌کند، زیرا سرزمین پدری ما نیز یک خانه بزرگ است و ملت نیز یک خانواده بزرگ است.»

به عقیده او پیامبر اسلام یک فرد نمونه عرب است که با تلاشهای خود اعراب پراکنده را زیر لوای اسلام متحد کرد و شرایطی به‌وجود آورد که اعراب به کمک آنها توانستند بزرگترین قدرت روز جهان شوند. او از دین اسلام به‌عنوان یک پدیده دقیقاً ملی که معرف عظمت و اصالت «ناسیونالیسم عرب» است یاد کرد و تاکید نمود در شرایط امروز «اسلام باید خود را با عربیسم تطبیق دهد... چون رستاخیز عرب فقط آن جنبه‌های عربیسم راکه با مقتضیات دنیای جدید سازگار است شامل می‌شود و سایر جنبه‌ها را با تغییرات لازم قبول می‌کند. به همین جهت، اسلام باید به نحوی تغییر یابد که بتواند خود را با مقتضیات عصر جدید تطبیق دهد.[۳۰]» او معتقد بود که «ناسیونالیسم عرب» امروز تنها نیروی محرک مردم عرب است و اسلام نمی‌تواند جای آن را بگیرد و اظهار داشت «امروز اعراب نمی‌خواهند که ناسیونالیسم آنان

مذهبی شود، زیرا مذهب واجد جنبه دیگری است؛ عاملی است که افراد ملت را به هم پیوند نمی‌دهد بلکه برعکس بین یک ملت واحد جدایی می‌افکند. گرچه بین مذهبها اختلاف اساسی وجود ندارد.[۳۱]»

میشل عفلق به اعتبار مقامی که بعث اسلام در ذهن مردم عرب دارد عنوان «بعث» را برای حزب خود برگزید. بعث در لغت به معنای دوباره نو شدن، تجدید حیات و رستاخیز است. میشل عفلق با انتخاب عنوان «بعث» در نظر داشت این اندیشه را در ذهن اعراب رسوخ دهد که باید مانند زمان پیامبر اسلام (ص) به‌پا خیزند و با اتحاد و یگانگی خود، عظمت امپراتوری اسلام و شکوه تمدن اسلامی را دوباره زنده نمایند. میشل عفلق با آنکه معتقد به جدایی دین از حکومت بود، ولی با توجه به جایگاه دین اسلام در نزد اعراب آن را ارج می‌گذاشت، اما «میراث فرهنگی اسلام» راکه آموزشها و قواعد و احکام آن است «ارزشهای فرهنگی عرب» معرفی نمود. او در سخنرانی خود در دانشگاه دمشق که زیر عنوان «ذکرالرسول‌العربی» (به‌یادبود پیامبر عربی) ایراد نمود اظهار داشت «دین اسلام در اساس خود یک جنبش عربی بود که توجه اساسی آن احیای عربیسم و واقعیت دادن به آن بود[۳۲]» و اضافه کرد «فضیلتهای آشکار و نهانی که پیامبر اسلام [ص] تحسین نمود و معایبی را که مورد انتقاد قرار داد دقیقاً فضیلتها و معایب عرب بود.[۳۳]» او در جای دیگر تاکید نمود «زندگی و اعمال پیامبر اسلام (ص) نمونه یک فرد عرب را مجسم می‌کند.[۳۴]» یکی از اندیشمندان بعثی به‌نام الیاس فرح، اسلام را «اولین انقلاب ملی[۳۵]» عرب دانست که روحیه و فضیلتهای عرب را آشکار ساخته است.

صدام برای مردم عرب که او به پیروی از اصول حزب بعث، ولی برخلاف واقعیتهای تاریخی درباره چگونگی عرب شدن ملتهای گوناگون، آنان را به نادرست «ملت عرب» نامید رسالت ابدی برای رستگاری ابنای بشر قائل بود. او اظهار داشت «ما بدون تأمل می‌توانیم بگوییم که ملت [عرب] دارای رسالت است... هیچ ملتی [در جهان] نیست که به اندازه ملت عرب به بشریت [موهبتهایی] ارزانی داشته باشد؛ هیچ ملت دیگری وجود ندارد که [به اندازه ملت عرب] ... تمام فکر

آن متوجه اصول انسانی باشد.»[۳۶] او که در گرداب نژادپرستی غوطه‌ور بود و از تاریخ نیز اطلاعی نداشت سؤال کرد «کجا بودند سایر ملتها وقتی که ملت عرب در اوج تمدن بود[۳۷]» و خود جواب داد «وقتی که تمدن عرب سراسر جهان را منور ساخت ملتهای غیر عرب ـ [که منظور او بیشتر ایرانی است] ـ هنوز در تاریکی [جهل] به‌سر می‌بردند.[۳۸]» صدام، آنگاه با غرور تاکید نمود «ملت عرب منبع همهٔ پیامبران و مهد تمدن است.[۳۹]»

صدام مانند خلیفه‌های اموی در سده‌های اول هجری ـ ۱۳۰۰ سال قبل ـ با کنایه‌ای که همراه با نظر او درباره برتری عرب نسبت به ایرانی بود اعلام داشت «اگر ممکن بود که تهران موطن رسالت [از جانب پروردگار] باشد خداوند قادر متعال یکی از پیامبران خود را از تهران... انتخاب می‌کرد[۴۰]» و بی‌درنگ اضافه نمود «محدود ساختن ظهور پیامبران و رسولانی که احکام مذهبهای آسمانی را تبلیغ می‌کردند تنها به همین سرزمین [موطن اعراب]، به هیچ عامل دیگری جز اصرار خداوندی نمی‌تواند توجیه شود.» او آنگاه با صراحت بیشتری اضافه کرد «من میل ندارم توضیحات بیشتری بدهم. برای من کافی است بگویم آنچه را در این مورد خاص گفته شد فقط می‌تواند مبین آن باشد که خداوند قادر متعال به‌درستی توجه داشت آن کسانی که شایستگی اجرای رسالت انسانی را در تمام مفاهیم آن دارند اعراب هستند... خداوند توجه خاص داشت که مبلّغ [احکام الهی]، کسی که به‌عنوان نماینده خداوند در روی زمین عمل می‌کند باید یک عرب باشد.[۴۱]»

صدام، آنگاه در تایید نظرهای بالا و اینکه عرب برگزیده خاص خداوند و متمایز از کلیه نژادها و ملتهاست بیان داشت «قرآن، [کتاب خداوند] به زبان عربی است. محمد پیامبر [اسلام (ص)] یک عرب است. وسیله ارتباط در عرش خدا به زبان عربی است و درسهایی که در قرآن داده شده است، حتی آن درسهایی که برای امور بشری چاره‌جوییهایی می‌کنند، اساساً مشتق از رابطه‌های انسانی است که در سرزمین موطن اعراب وجود داشته است.[۴۲]» صدام با اظهار این مطلب خواست مانند میشل عفلق بگوید که خداوند در قرآن فقط روشهای زندگی و آداب و سنتهای عرب را چون مخلوق برگزیده‌اش بود بیان کرده است.

وحدت، آزادی و سوسیالیسم سه رکن اصلی حزب بعث است. آن حزب به وحدت اعراب ـ پان‌عربیسم ـ توجه خاص دارد. شعار «یک ملت عرب، یک رسالت ابدی» محتوای اصلی ایدئولوژی حزب بعث است. میشل عفلق بنیانگذار و اندیشمند حزب بعث ضمن آنکه هر سه رکن را «مکمل» یکدیگر می‌شمارد، ولی برای وحدت اعراب اهمیت برتر قائل است. او تاکید می‌نماید «آنچه در جای خود مسلم است آن است که وحدت چون به نحو دقیقی هویت ملت عرب را توضیح می‌دهد دارای نوعی برتری و اهمیت اخلاقی خاصی است.[۴۳]» حزب بعث معتقد است که کلیه اعراب سراسر جهان یک ملت واحد را تشکیل می‌دهند و مرزهایی که آنان را از هم جدا کرده، غیرطبیعی و از ساخته‌های «امپریالیسم» است.

میشل عفلق معتقد است که کلیه مردم عرب، از جمله اعراب عراق باید در راه وحدت اعراب و تشکیل یک حکومت واحد عرب که بر کلیه سرزمینهای عرب فرمانروایی کند بکوشند. جمعیت عراق به گونه کلی از سه گروه عمده: شیعیان عرب، سنیان عرب و کردها تشکیل می‌شود. کردها همواره مخالفت خود را با حکومت عرب بر آنان ابراز داشته‌اند و بدیهی است که با وحدت اعراب و زیر حکومت مقتدر کلیه اعراب قرار گرفتن موافقت ندارند. شیعیان عراق که اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، ولی همواره زیر حکومت سنیان قرار داشته‌اند خواهان به‌دست گرفتن حکومت و برانداختن حاکمیت سنیان در عراق بودند. صدام و رهبران حزب بعث نیز که متوجه این نکته بودند شیعیان عراق راکه عموماً دلگرمی به حکومت شیعه ایران دارند مانع بزرگی برای تحقق شعار اصلی حزب بعث تلقی می‌کردند و با آنان به خشونت رفتار می‌نمودند.

حزب بعث توسط میشل عفلق و دوست او صلاح بیطار که مسلمان سنی بود در ۱۹۴۳ در دمشق تاسیس شد و اولین کنگره حزب بعث نیز در ۴ آوریل ۱۹۴۷ در آن شهر تشکیل گردید. در قطعنامه کنگره تاکید شد که اعراب نباید با کشورهایی که قسمتی از اراضی اعراب را در اشغال دارند مانند انگلستان، فرانسه، اسپانیا (قسمتی از مراکش و ریف) و ترکیه (ناحیه اسکندرون) رابطه‌های دوستانه داشته باشند و اضافه شد که اعراب «همچنین نباید با ایران که ناحیه احواز [اهواز] را در تصرف

دارد دوستی کند.[۴۴]» در نشریه حاوی متن قطعنامه اولین کنگره حزب و در صفحه ۱۸۶ آن، استان خوزستان صریحاً با عنوان «ناحیه احواز» جزء سرزمین پدری اعراب نام برده شد.[۴۵]»

در اصل اول اساسنامه حزب بعث که در کنگره آن حزب در ۱۹۴۷ تصویب شد تصریح گردیده است اعراب یک ملت را تشکیل می‌دهند. این ملت دارای حق طبیعی برای زیستن در یک کشور واحد است...» در بند یک آن اصل تاکید شد «سرزمین پدری عرب یک واحد سیاسی و اقتصادی تقسیم‌ناپذیر است...» در اصل ۷ اساسنامه درباره اینکه چه ناحیه‌هایی جزء «سرزمین پدری عرب» محسوب می‌شود تصریح گردید «سرزمین پدری عرب، آن قسمتی از کره زمین است که ملت عرب در آن ساکن است و شامل اراضی واقع درکوههای توروس [جنوب ترکیه]، کوههای پشتکوه [بخشی ازکوههای زاگرس در ایران]، خلیج بصره [خلیج فارس]، اقیانوس عرب [اقیانوس هند و دریای عمان]، کوههای اتیوپی، صحرا [افریقا]، اقیانوس اطلس و مدیترانه می‌باشد.» در اصل ۱۰، درباره آنکه چه کسی «عرب» است توضیح داده شد «عرب کسی است که زبان او عربی است، کسی است که در سرزمین عرب زندگی می‌کند و یا کسی است که بعد از تحلیل در زندگی عرب، به تعلق خود به ملت عرب اعتقاد دارد.[۴۶]»

اندکی دقت در چند اصل بالا خصلت تجاوزکارانه حزب بعث را نه‌تنها در مورد ایران، بلکه در مورد کشورهای عربی نیز آشکار می‌دارد. بند یک اصل اول، «سرزمین پدری عرب» را «یک واحد سیاسی و اقتصادی تقسیم‌ناپذیر» می‌داند. این بند تمامیت ارضی و استقلال کلیه کشورهای عربی را که دارای زمامداران و نظامهای متفاوت هستند مورد تهدید قرار می‌دهد و تلویحاً از همهٔ اعراب می‌خواهد که با قیام علیه حکومتهای خود و حذف موجودیت سیاسی کشور خویش بکوشند کلیه کشورهای عربی را در «یک واحد تقسیم‌ناپذیر سیاسی و اقتصادی» گردهم آورند. اصل ۷ اساسنامه، گواه دیگری از خصلت تجاوزکارانه آن حزب است. یادآور «فضای حیاتی» است که هیتلر به بهانه آن به تمامیت ارضی کشورها تجاوز نمود و دنیا را در مهیب‌ترین جنگ تاریخ بشری گرفتار ساخت. در

این اصل، حزب بعث با بی‌پروایی اعلام می‌دارد که چون اقلیتی از کسانی که زبان آنان عربی است در کشورهای ایران و ترکیه سکونت دارند، اعراب باید ناحیه‌های مورد سکونت آنان را از آن دو کشور جدا کنند و به «سرزمین پدری عرب» ملحق نمایند. اصل ۷ اساسنامه، ازکوههای پشتکوه تا خلیج فارس را که حزب بعث آن را در ۱۹۴۷ «خلیج بصره» اعلام داشت و نام تاریخی «خلیج فارس» را که نشانی از ایران در آن بود تجاوزکارانه تغییر داد، متعلق به «سرزمین پدری عرب» می‌شمارد. به عقیده آن حزب چون ایرانیان عرب زبانی که سده‌ها در منطقه خوزستان سکونت اختیار نموده‌اند و با مردم سایر منطقه‌های ایران در طول نسلهای زیاد بزرگ شده‌اند و دارای تاریخ مشترک و علاقه‌های مشترک می‌باشند در آن منطقه زندگی می‌کنند، باید خوزستان از ایران جدا شود و به «سرزمین پدری عرب» منضم گردد. چنین طرز تفکری که احساسات ناشی از ناسیونالیسم افراطی را حاکم بر رابطه‌های عراق با ایران کرد مانع عمده‌ای در ایجاد رابطه‌های دوستانه بین ایران و عراق گردید و دشواریها به‌وجود آورد.

صدام که فضای فکری او زیر فشار ایدئولوژی حزب بعث در محدوده قفس تنگی بود، و توانایی رها شدن از چهارچوب آن و توجه به واقعیتها و شرایط دگرگون‌ساز و پر زور زمان را نداشت، و از سویی اسیر جاه‌طلبیهای بیش از توان خود و کشور عراق بود، از همان آغاز تسلط حزب بعث بر عراق، ایران و ایرانی را مانع عمده و اصلی برآورده شدن هدفهای حزب بعث و جاه‌طلبیهای خود دانست. او خواهان رهبری دنیای عرب و برای رسیدن به آن مقام، در دست داشتن رهبری حوزه خلیج فارس را ضرور می‌دانست. ولی قدرت برتر ایران تمام تلاشهایش را ناکام گذاشت و حتی مانع گردید که او در ۱۹۷۴ در سرکوبی کردهای بارزانی، اقلیتی از ساکنان کشور خود که از حمایتهای گسترده نظامی و مالی ایران برخوردار بودند موفق شود و او ناگزیر گردید به‌عنوان نخستین زمامدار عراقی با تعیین خط مرزی تالوگ در سراسر شط‌العرب در مرز مشترک دو کشور طبق خواست ایران موافقت کند.

سرخوردگی صدام زمانی افزایش یافت که ایرانیان عرب‌زبان خوزستان نیز

به‌جای دسته گل با گلوله‌های تفنگ به استقبال سربازان عراقی شتافتند. صدام که همواره به جدا کردن خوزستان و الحاق آن به «سرزمین پدری عرب»، و به عراق می‌اندیشید گمان داشت پس از تجاوز به ایران، و ورود سپاهیانش به خوزستان، ایرانیان عرب‌زبان آن ناحیه که با خواهران و برادران ایرانی خود سده‌ها در دوستی و احساس محبت‌آمیز به‌سر برده‌اند مقدم آنان راگرامی خواهند شمرد و در جداکردن خوزستان از ایران و الحاق آن به عراق به وی یاری خواهند نمود. خرمشهر که بخش شایان توجهی از ساکنان آن ایرانیان عرب‌زبان هستند از نخستین روزهای تجاوز عراق به ایران مورد شدیدترین حمله‌های نظامی قرارگرفت. صدام پافشاری داشت که در زمانی هرچه کوتاه‌تر خرمشهر را تصرف کند. او با تمام قدرت نظامی خود به پادگان کوچک مدافع شهر حمله نمود. مردم خرمشهر که از اندک بودن تکاوران دریایی خرمشهر که تعدادی از دانشجویان دانشکده افسری نیز در کنار آنان بودند آگاهی داشتند از همه سو به یاری آنان شتافتند. چند بار اعلامیه ارتش عراق فتح خرمشهر را اعلام داشت، ولی خرمشهر که به درستی خونین‌شهر لقب یافت، در شرایطی که از سراپای پیکر آن، در خیابانها، کوچه‌ها و خانه‌های آن خون می‌بارید به گونه باورنکردنی ایستادگی می‌کرد و تسلیم نمی‌شد. افراد پایگان خرمشهر که همهٔ آنان تا آخرین نفر در خون خود غلتیدند باکمک مردم خرمشهر ــ که بسیاری از آنان ایرانیان عرب‌زبان بودند ــ و مردمی که از سایر شهرهای ایران به کمک آنان شتافته بودند با پایداری افسانه‌ای خود ۳۴ روز حمله‌های پیاپی سربازان عراقی را در هم شکستند و درس تلخ و ماندگار به صدام و هم‌اندیشان او دادند.

صدام احساس خصمانه خود را نسبت به ایران آشکارا ابراز داشت. او در مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات و رادیو تلویزیونهای بیگانه در ۱۰ نوامبر ۱۹۸۰ (۱۹ آبان ۱۳۵۹) ــ یک ماه و ۱۹ روز پس از تجاوز نظامی به ایران ــ ضمن سایر مطالب خطاب به خبرنگاران اظهار داشت «شما ممکن است در فکرتان سؤالی داشته باشید. آیا عراق علاقه‌مند است که ایران تجزیه گردد و یا علاقه‌مند به حفظ وحدت آن است؟ به شما صریحاً می‌گویم مادام که ایران دشمن ملت عرب و عراق است ما علاقه‌مند به تجزیه، ضعف، ویرانی و بی‌ثباتی آن هستیم. این مطلب ممکن

است غیر دیپلماتیک به نظر برسد، ولی حقیقت است. واقعیتی است که در قلب من و در قلب هر عراقی، در فکر من و در فکر هر عراقی و به اعتقاد من در قلب، فکر و وجدان هر عربی که شرافتمندانه خاک وطن عربی را دوست دارد و هوای جان‌پرور آن را استنشاق می‌کند وَجود دارد.[۴۷]» عبارتها گویاست و گواه خشم و کینه او نسبت به ایران است. فشار این بدخواهی در احساس و اندیشه صدام چنان زیاد بود که حتی او نیز متوجه شد که افشای آن «غیر دیپلماتیک» است.

صدام از لحاظ فردی، و از لحاظ یک رهبر بعثی بدخواه شیعیان، ایران و ایرانی بود. ولی الزامات حفظ قدرت که او و هر زمامدار مستبدی را با داشتن هرگونه طرز تفکر به رعایت خود ناگزیر می‌سازد، و همچنین آرزوهای او برای آینده، صدام را بر آن داشت که با شاه ایران راه سازش در پیش بگیرد. طبق اعلامیه الجزیره، شاه و صدام متعهد به عدم دخالت در امور داخلی کشورهای یکدیگر بودند. با آن تعهد، نگرانی صدام از قیام شیعیان ناراضی عراق که تعداد کثیری از آنان ایرانی و یا عراقیهای ایرانی‌تبار می‌باشند و احتمال کمک ایران به آنان ــ همان‌طور که در مورد کردها عمل گردید ــ برطرف می‌شد.

۳ ــ ایجاد عراق قوی

برای پی بردن به ریشه تمایل صدام به ایجاد عراق قوی مناسب خواهد بود اندکی درباره او و آرزوی بزرگش توضیح داده شود.

صدام در ۲۸ آوریل ۱۹۳۵ (۸ اردیبهشت ۱۳۱۴) در ده‌اوجا در جنوب بخش تکریت و در یک خانواده روستایی به‌دنیا آمد. زمانی که میشل عفلق با همکاری صلاح بیطار حزب بعث را در ۱۹۴۳ در دمشق تشکیل داد صدام حدود هشت سال داشت و تا آن موقع مدرسه نرفته بود. حزب بعث در ۱۹۴۷ در عراق تشکیل شد و صدام ده سال بعد، در ۱۹۴۷ وقتی که ۲۲ سال داشت و هنوز دوره دبیرستان را نگذرانده بود عضو حزب بعث شد. عبدالکریم قاسم در اول اکتبر ۱۹۵۹ (۹ مهر ۱۳۳۸) ــ همان‌طور که گفته شد ــ مورد سوءقصد یک گروه پنج نفری از حزب بعث که صدام نیز در میان آنان بود قرار گرفت. قاسم به قتل نرسید، ولی به شدت زخمی

گردید. صدام که در آن سوءقصد به پایش تیر خورده بود موفق به فرار گردید و در دادگاه غیاباً محکوم به اعدام شد. او پس از فرار ابتدا به دمشق و سپس به قاهره رفت و در ۱۹۶۱، زمانی که ۲۶ سال داشت دوره دبیرستان را در قاهره به پایان رساند و در پاییز ۱۹۶۲ وارد دانشکده حقوق قاهره شد. پس از کشته شدن قاسم در ۹ فوریه ۱۹۶۳ (۲۰ بهمن ۱۳۴۱) و نخست‌وزیری احمد حسن‌البکر خویشاوند صدام ـ که شرح آن گذشت ـ او تحصیلات خود را ناتمام گذاشت و به عراق بازگشت. با پیروزی حزب بعث در کودتای ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ و رئیس جمهوری حسن‌البکر که ریاست شورای رهبری حزب بعث را نیز به‌عهده گرفت، صدام که در آن زمان ۳۳ سال داشت نایب رئیس شورای رهبری حزب گردید. او در ۱۹۷۰ ـ دو سال پس از به قدرت رسیدن ـ دوره دانشکده حقوق را به پایان رساند.

صدام فردی ماجراجو بود. او زمانی به اتهام قتل یک فرد عادی در تکریت زندانی شد. و افزون بر شرکت در توطئه سوءقصد علیه عبدالکریم قاسم، در توطئه ناکام علیه جان عبدالسلام عارف نیز نقش اصلی داشت. در آن توطئه که قرار بود در سپتامبر ۱۹۶۴ انجام گیرد صدام می‌بایست شخصاً به سالنی که عبدالسلام عارف با اعضای دولتش در آن جلسه داشتند حمله کند و با مسلسل همه را به قتل برساند. ولی توطئه قبل از اجرا کشف و صدام و رفقای حزبی او دستگیر و زندانی شدند. او پس از حدود دو سال زندانی بودن در ژوئیه ۱۹۶۶ موفق به فرار از زندان گردید و از آن موقع تا کودتای حزب بعث در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ در سازمانهای مخفی حزب به فعالیت پرداخت. صدام در آن کودتا با تانک به کاخ ریاست جمهوری حمله کرد. چون پیروزی کودتا مدیون همکاری عبدالرزاق نایف رئیس سازمان امنیت عراق بود، او به نخست‌وزیری انتخاب شد، ولی ۱۳ روز بعد ـ در ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸ ـ هنگامی که نایف پس از صرف ناهار با احمد حسن‌البکر رئیس جمهور از دفتر او خارج شد، ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ طبق توطئه از قبل طراحی شده، صدام با طپانچه نایف را تهدید کرد و پس از عبور دادن او از میان هواداران نایف او را به فرودگاه برد و با هواپیمایی که از قبل آماده شده بود به اسپانیا تبعید کرد.

صدام با داشتن روحیه ماجراجویی، جاه‌طلب و در آرزوی به‌دست گرفتن

رهبری دنیای عرب بود. جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر عملاً رهبری دنیای عرب را در دست داشت. پس از مرگ او در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ (۶ مهر ۱۳۴۹) معاونش انورسادات در انتخاباتی که انجام گرفت به ریاست جمهوری مصر انتخاب شد. سادات در ۶ اکتبر ۱۹۷۳ (۱۴ مهر ۱۳۵۲) غافلگیرانه به مواضع اسرائیل در ساحل شرقی کانال سوئز حمله کرد و به پیشرویهای چشمگیر نایل آمد. ولی با پل هوایی که امریکا بین واشنگتن و تل‌اویو برقرار کرد و سیل اسلحه‌های پیشرفته را به‌سوی اسرائیل سرازیر نمود، سرانجام مصر و سوریه که آن نیز در بلندیهای جولان به حمله علیه ارتش اسرائیل مبادرت ورزیده بود شکست یافتند. با وجود آن، اقدام شجاعانه سادات در پیشگامی به حمله به اسرائیل موجی از شادی و هیجان در میان اعراب به‌وجود آورد و موجب افزایش اعتبار او در دنیای عرب گردید. با مسافرت هنری کیسینجر وزیر خارجه امریکا به قاهره، رابطه سیاسی دو کشور مصر و امریکا که پس از جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷ قطع شده بود در ۲۸ ژانویه ۱۹۷۴ دوباره برقرار گردید.

سادات سیاست نزدیکی به امریکا را در پیش گرفت و در ۱۹۷۵ قرارداد دوستی و همکاری بین مصر و شوروی را لغو کرد و کارشناسان نظامی و اقتصادی شوروی را از مصر اخراج نمود. آنگاه در میان بهت عمومی اعراب و مردم جهان، سادات در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ (۲۸ آبان ۱۳۵۶) به اسرائیل مسافرت کرد و دو روز در آن کشور به‌سر برد و با مقامهای اسرائیلی مذاکره نمود. با مسافرت سادات دنیای عرب علیه او برآشفت و صدام که عملاً سیاست خارجی عراق را در دست گرفته بود بیش از هر زمامدار عرب به او حمله کرد. با کوشش صدام جلسه سران کشورهای الجزایر، سوریه، لیبی، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین در ۲ دسامبر ۱۹۷۷ در تریپولی لیبی تشکیل گردید و اعلامیه‌ای علیه مصر صادر شد. سادات رابطه سیاسی مصر را با کشورهای بالا قطع کرد و در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ (۲۶ شهریور ۱۳۵۷) نیز پیمان کمپ دیوید را که توافق مصر و اسرائیل درباره شرایط خودمختاری فلسطین بود با جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا، مناخیم بگین رئیس جمهور اسرائیل در واشنگتن امضا کرد. صدام با کوششهایی که به عمل آورد و مسافرتهایی که به عربستان سعودی، کویت و اردن کرد جلسه سران کشورهای

عرب را در ۲ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۱ آبان ۱۳۵۷) در بغداد تشکیل داد. در قطعنامه‌ای که در پایان مذاکره‌ها از سوی سران کشورهای عربی صادر شد، ضمن سایر موارد، توافق کمپ دیوید ردگردید و تاکید شد هیچ کشور عربی به‌طور جداگانه و انفرادی حق ندارد درباره حل مساله فلسطین اقدام نماید.

سادات به قطعنامه سران کشورهای عرب اعتنا نکرد و بار دیگر به امریکا مسافرت نمود و در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ (۶ فروردین ۱۳۵۸)، در چمن کاخ سفید واشنگتن و در مقابل دوربینهای تلویزیون پیمان صلح مصر و اسرائیل را با بگین امضا کرد و جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا نیز به‌عنوان شاهد آن را امضا نمود. امضای پیمان صلح مصر و اسرائیل که اکثر اعراب و دولتهای عربی با آن مخالف بودند برای صدام فرصت گرانقدری به‌وجود آورد تا سادات را در دنیای عرب بدنام کند و عراق را به‌صورت مرکز جهان عرب جانشین مصر نماید و خود نیز جای ناصر و سادات را بگیرد. صدام با کوششهایی که به عمل آورد موفق گردید جز سه کشور عمان، سومالی و سودان کلیه کشورهای عربی رابطه سیاسی خود را با مصر قطع نمایند. با چنین موفقیت بزرگ، تمایلات جاه‌طلبی او برای به‌دست گرفتن رهبری دنیای عرب قوی‌تر از گذشته گردید.

صدام در شرایط بحرانی رابطه با ایران که مطمئن به پیروزی در نبرد با آن بود اظهار داشت «عراق یک بار دیگر به حکم سرنوشت رهبری خدمت به ملت عرب و دفاع از افتخارات آن را به‌عهده می‌گیرد.[۴۸]» او در آغاز تجاوز نظامی به ایران و در مصاحبه‌ای بیان داشت «ما در تلاش تجدید حیات ملت عرب داریم به مرحله حساسی می‌رسیم... درگذشته موقعیتهایی بوده است که حزب بعث می‌توانست از آنها [برای تجدید حیات عرب] استفاده کند، ولی نکرد» علت آن بود که «حزب بعث در آن موقع نتوانست همان‌طور که آرزوی ماست رهبر محبوب تمام ملت عرب [کلیه اعراب] شود و فقط رهبر عراق بود.[۴۹]» در تایید نظر بالا در کتابی که مطالب آن از طرف وزارت برنامه‌ریزی عراق و به مناسبت دوازدهمین سالروز انقلاب بعث در ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۰ تهیه شده، تصریح گردیده است «برنامه‌های توسعه عراق در جهتی است که اجرای آنها بتواند نقش رهبری در امور مربوط به اعراب را برای عراق تامین نماید.[۵۰]»

صدام با داشتن چنان آرزویی، در ۱۹۷۵ با واقعیتهای تلخ روبه‌رو گردید و آن واقعیتها او را به دوباره‌اندیشی واداشت. جنگ کردهای بارزانی با دولت بعثی عراق و عدم توانایی آن دولت در سرکوبی آنان، برای صدام که در آرزوی رهبری دنیای عرب بود آشکار ساخت که صدور انقلاب بعثی و تحریک مردم کشورهای عربی به قیام علیه حکومتهای خود به منظور تشکیل یک حکومت واحد برای کلیه اعراب که منجر به مخالفت زمامداران عربی با وی گردید، و مبارزه با کردها، اقدامی نابجا و بی‌ثمر بود و پیش از مبادرت به انجام هر عمل مهمی در سیاستهای داخلی یا خارجی باید کلیه توجه خود را به ساختن عراقی قوی معطوف دارد.

صدام به درستی متوجه شد مادام که پایه‌های قدرت عراق تحکیم نیافته و عراق در تمام جهات، به‌ویژه از جهات اقتصادی و نظامی قدرت مطلوب به‌دست نیاورده است از اقدام به هر امری برای به‌دست آوردن رهبری دنیای عرب باید خودداری کند. او برای ساختن عراق قوی نیاز اساسی به رفع مشکل کردها داشت تا با فراغ خاطر کلیه منابع انسانی، مالی و طبیعی عراق را در آن جهت به‌کار گیرد و از اتلاف بیهوده نیروها جلوگیری کند. حل مشکل کردها نیز با حمایتهای همه‌جانبه شاه ایران درگرو سازش با ایران بود و ایران نیز بیش از هر عاملی به قبولاندن حق مسلم و طبیعی خود در شط‌العرب می‌اندیشید.

همان‌طور که پیشتر گفته شد، حاکمیت بر شط‌العرب با آنکه در دست همسایه غربی ایران قرار گرفت، ولی عملاً به علت الزامات موقعیت جغرافیایی، مورد استفاده یکسان هر دو کشور ساحلی آن بود. شاه ایران پافشاری داشت که حالت عملی حاکم بر شط‌العرب به‌صورت رسمی مورد تایید دولت عراق قرار گیرد و حاکمیت بر شط‌العرب به گونه مشترک در اختیار هر دو کشور ایران و عراق باشد.

ارتش عراق افزون بر ناتوانی در نبرد با کردها، در برخوردهای مرزی با ارتش ایران نیز ضعف آشکار نشان داده بود، به گونه‌ای که نماینده عراق در جلسه ۱۵ فوریه ۱۹۷۴ شورای امنیت که به زد و خورد مرزی در کشور رسیدگی می‌کرد اظهار داشت «قسمتهایی از اراضی ما اکنون زیر اشغال ایران قرار دارد.[۵۱]» نمایش قدرتی که ایران در اردیبهشت ۱۳۴۸ در آبهای شط‌العرب نشان داد و کشتی ابن‌سینا را با پرچم ایران و زیر حمایت ناوهای جنگی

و هواپیماها از شط عبور داد و به تهدید عراق که پرچم ایران را پایین خواهد آورد اعتنا ننمود به اعتبار نظامی عراق در دنیای عرب، به‌ویژه دولتهای عربی خلیج فارس به شدت لطمه زد و همگان را متوجه ضعف نظامی عراق کرد.

صدام که در آرزوی رهبری دنیای عرب به‌سر می‌برد و امید او برای رسیدن به آرزوی خویش، ارتش عراق بود متوجه ناتوانی آن گردید. ارتش عراق از نظر صدام می‌بایست به حدی قوی می‌شد که قادر به ایفای نقش مهم خود در ایجاد وحدت سیاسی بین اعراب و تشکیل یک حکومت واحد ازکلیه کشورهای عربی می‌گردید. او برای رساندن ارتش عراق به چنان قدرت به زمان احتیاج داشت تا با درآمد فزاینده عراق پس از چهار برابر شدن بهای نفت در ۱۹۷۳، بهترین و مدرن‌ترین سلاحها و ابزار جنگی را خریداری کند و در اختیار ارتش عراق قرار دهد. صدام به زنگ تنفس احتیاج داشت تا فارغ از هرگونه نگرانی اساسی به تقویت ارتش و بهبود شرایط اقتصادی کشور و تاسیس زیربناهای لازم برای ایجاد عراق قوی بپردازد تا برای روزهای بحرانی در تنگنا قرار نگیرد.

صدام برای ایجاد چنان عراقی چاره‌ای جز سازش با ایران و پایان گرفتن مخالفت کردها با دولت بعثی عراق را نداشت. ایران نیز پافشاری در تصرف نیمی از شط‌العرب در طول ۸۱کیلومتر و اِعمال حاکمیت بر آن نیمه داشت. صدام ناگزیر در برابر خواست مصرانه ایران تسلیم شد و به‌عنوان نخستین زمامدار عراقی با حاکمیت مشترک دو کشور ایران و عراق بر شط‌العرب موافقت نمود. او به ایجاد عراق قوی می‌اندیشید و دادن این امتیاز را در آن شرایطی که دارا بود مصلحت‌اندیشی و واقع‌بینانه تلقی می‌کرد. او در سخنرانی ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ پس از اشاره به دشواریهایی که در جنگ با کردها با آنها روبه‌رو شده بود، و در دفاع از تصمیم مهمی که درباره موافقت با قرارداد الجزیره اتخاذکرده بود اظهار داشت «این تصمیم به ملت ما فرصتی داد تا انقلاب خود را به مورد اجرا بگذارد... و به سطح بالاتر قدرت، پیشرفت و ترقی برسد، عاملی که افتخارات و حق حاکمیت عراق را محفوظ نگه داشت و عراق نیرومند و قوی را در اختیار ملت عرب و رسالت

افتخارآمیز آن قرار داد.[۵۲]»

در مورد تصمیم صدام به استفاده از قرارداد الجزیره برای ایجاد عراق قوی یک روزنامه‌نگار و نویسنده لبنانی که درباره ماجرای زندگی صدام کتاب نوشته و با او بارها و مجموعاً ۱۷ ساعت مصاحبه کرده است می‌نویسد «از نتایجی که من از جلسه‌های مصاحبه خود با رئیس جمهور صدام، در هنگامی که مشغول تهیه مطالب این کتاب بوده‌ام به‌دست آورده‌ام و با توجه به رفتار او در جنگ با ایران از زمان تهیه مقدمات آن تا سخت‌ترین روزهای آن، می‌توانم با اطمینان بگویم که رئیس جمهور صدام در اندیشه ایفای نقش مهمی در جهان است. این نقش بدون توجه به هر خطری که پیش آید، موجب ایجاد یک عراق قوی خواهد شد.[۵۳]»

انگیزه‌های مهم ایران از انعقاد قرارداد الجزیره

۱ ـ بی‌تردید نخستین و مهمترین انگیزه ایران از انعقاد قرارداد الجزیره به رسمیت شناساندن حق حاکمیت ایران بر نیمی از شط‌العرب بود. افزون بر آن، دولت ایران جنگ با عراق را به مصلحت ایران و در جهت مقاصد خود نمی‌دانست و علاقه‌مند به حل اختلاف با عراق از راههای مسالمت‌آمیز بود. دولت ایران به این نکته توجه داشت که جنگ با عراق موجب اعتراض و مخالفت بسیاری از کشورهای عربی می‌گردد و رابطه‌های ایران با آن کشورها را تیره می‌کند. دولت ایران، به‌ویژه پس از مخالفت جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر که تعدادی از کشورهای عربی را نیز به مخالفت با ایران برانگیخته بود کوششها به عمل آورده بود که با کشورهای عربی رابطه‌های نزدیک برقرار نماید و در این راه توفیق شایسته به‌دست آورده بود. رابطه ایران و عربستان سعودی چنان نزدیک گردیده بود که ملک فهد ولیعهد وقت عربستان سعودی که بعد شاه آن کشور شد در ناآرامیهای ایران در سالهای پایانی دهه ۷۰ میلادی از شاه ایران جانبداری کرد. او ضمن ابراز اطمینان که شاه ایران قادر به برقراری نظم خواهد گردید اظهار داشت اگر شاه موفق به ایجاد نظم و آرامش نشود «کلیه کشورهای عربی باید به ایران و شاه کمک کنند

زیرا ثبات آن کشور برای تمام منطقه مهم است... و هر نوع تغییر بنیادی تعادل امنیتی منطقه را به هم خواهد زد.[۵۴]»

۲ ــ دولت ایران علاقه‌مند به حفظ ثبات و امنیت خلیج فارس و دور نگه داشتن قدرتهای بزرگ از آن منطقه مهم بود. طولانی شدن اختلاف ایران و عراق که به زد و خوردهای مرزی نیز منجر شد موجب ایجاد نگرانی در زمامداران کشورهای منطقه و عاملی برای دخالت بیگانگان می‌گردید. منطقه خلیج فارس مهمترین منبع انرژی جهان است و به تنهایی بیش از ۶۰ درصد ذخیره‌های شناخته شده نفت جهان را در بردارد. به همین جهت دولت امریکا منطقه خلیج فارس را منطقه «منافع حیاتی» امریکا اعلام داشت. وقتی که دولت شوروی در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ (۶ دی ۱۳۵۸) کشور افغانستان را اشغال نمود و یک گام بزرگ برای بیشتر نزدیک شدن به خلیج فارس برداشت، دولت امریکا خطر را جدی احساس کرد و با آن سریعاً به مقابله برخاست. ۲۶ روز بعد، کارتر رئیس جمهور امریکا در جمع نمایندگان کنگره امریکا در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ (۳ بهمن ۱۳۵۸) اعلام داشت «بگذارید موضع ما قاطعانه مشخص باشد. هر کوششی که از طرف نیروی خارجی به منظور برقراری تسلط در منطقه خلیج فارس انجام گیرد به منزله حمله به منافع حیاتی ایالتهای متحد امریکا تلقی می‌شود. این حمله با تمام وسایل لازم از جمله استفاده از نیروی مسلح دفع خواهد شد.[۵۵]» قبل از کارتر، ایزنهاور رئیس جمهور امریکا نیز که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملت‌گرای مصدق را با همکاری انگلستان برپا کرده بود، همین نظر را در پیامی که در ۵ ژانویه ۱۹۵۷ (۱۵ دی ۱۳۳۵) برای کنگره امریکا ارسال داشت بیان نموده بود.[۵۶]

بعد از برقراری نظام جمهوری اسلامی در ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) و آشفتگیهای ناشی از آن در منطقه خلیج فارس، کنگره امریکا بی‌درنگ از یک مؤسسه تحقیقاتی به‌نام کولینز و مارک[۵۷] خواست در مورد چگونگی حفظ امنیت چاههای نفت در آن منطقه گزارشی تهیه نماید. مؤسسه مذکور گزارشی با عنوان «واردات نفت از خلیج فارس، استفاده از نیروی نظامی برای حفظ چاههای

نفتی» تهیه و منتشرکرد. در این گزارش توصیه شده بود در مواقع ضروری چاههای نفت منطقه توسط نیروی نظامی امریکا اشغال شود.[۵۸] دولت امریکا که منتظر فرصت برای استقرار نیروی نظامی در منطقه خلیج فارس بود از جنگ عراق و ایران بهره‌برداری کرد و ضمن انعقاد پیمانهای نظامی با کشورهای عربی جنوب خلیج فارس که نگران صدور انقلاب اسلامی ایران و گسترش دامنه جنگ بودند، نیروی دریایی عظیمی نیز در خلیج فارس متمرکز نمود.

دولت ایران از اهمیت خلیج فارس برای کشورهای غربی، به‌ویژه امریکا آگاهی کامل داشت و مطلع بود که امریکا در صورت وجود تشنج در منطقه خلیج فارس و احتمال ایجاد کوچکترین اشکال در تولید و صدور نفت از خلیج فارس، به دخالت مستقیم در آن منطقه خواهد پرداخت. دولت ایران توجه دقیق داشت که از جنگ با عراق که به دولتهای غربی، به‌ویژه امریکا بهانه برای حضور نظامی در منطقه خلیج فارس می‌داد خودداری کند و با حل اختلاف با عراق از راههای مسالمت‌آمیز، از دادن بهانه به‌دست دولتهای غربی و امریکا جلوگیری نماید. آن دولت در نظر داشت با حل اختلاف با عراق، و با رابطه‌های نزدیکی که باکشورهای عربی به‌طور عام، و باکشورهای عربی منطقه خلیج فارس به‌طور خاص برقرارکرده بود. امنیت آن منطقه را با همکاری کلیه کشورهای ساحلی خلیج فارس تامین نماید و راه را برای دخالت بیگانگان در خلیج فارس ببندد.

پس از قرارداد الجزیره ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ شاه اظهار داشت «هر دو ما می‌خواهیم که کشورهای ثالث [ابرقدرتها] را از منطقه [خلیج فارس] دور نگه داریم.[۵۹]» اختلاف بین ایران و عراق، به‌ویژه شدت یافتن و طولانی شدن آن موجب نگرانی کشورهای منطقه خلیج فارس نیز گردیده و در رابطه‌های آنها با هر یک از کشورهای ایران و عراق اثر گذاشته بود. انتشار اعلامیه الجزیره موجب رفع نگرانی و ایجاد آرامش در منطقه و موجب تقویت تمایل زمامداران منطقه به همکاری برای حفظ امنیت منطقه گردید. وزیر خارجه کویت اظهار داشت توافق ایران و عراق به حفظ امنیت و ثبات منطقه کمک نمود.[۶۰] وزیر خارجه امارات متحد عربی آن را

«یک گام مثبت برای حفظ امنیت و ثبات منطقه[۶۱]» معرفی نمود. سلطان قابوس پادشاه عمان به تاثیر مثبت توافق دو کشور در منطقه خلیج فارس اشاره کرد.

با توجه به پیش‌بینی پیامدهای دوری از جنگ و حل اختلاف با عراق از راه مذاکره بود که دولت ایران با وجود برتری آشکار قدرت نظامی آن بر عراق از مبادرت به جنگ مستقیم با عراق خودداری نمود و با خویشتنداری و تحمل ناروایی‌های دولت بعثی عراق و تبلیغات شدیدی که علیه شاه و ایران در رادیو تلویزیون عراق انجام می‌گرفت منتظر فرصت ماند تا از راه مذاکره به هدف مهم خود مبنی بر به‌دست آوردن حق حاکمیت بر نیمی از شط‌العرب در سراسر مرز مشترک در کشور نایل آید.

۳ ـ دولت عراق در ۹ آوریل ۱۹۷۲ (۲۰ فروردین ۱۳۵۱) با دولت شوروی پیمان دوستی و همکاری امضا کرده بود. طبق ماده‌های ۸ و ۹ آن پیمان ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ دو دولت متعهد گردیده بودند «در صورت وجود شرایطی که صلح را در یکی از دو کشور به خطر اندازد» فوراً برای «رفع خطر» و «تقویت امکانات دفاعی» تماسهایی با یکدیگر برقرار نمایند. جنگ ایران با عراق موجب وابستگی بیشتر عراق به شوروی و در نتیجه امکان مداخله آن در امور خلیج فارس می‌گردید و این امر، با توجه به رقابتهای شدید دو ابرقدرت امریکا و شوروی و حساسیت امریکا نسبت به تحولات منطقه خلیج فارس موجب بروز تشنجهای سخت‌تر می‌گردید و رفع آنها از قدرت ایران و کشورهای ساحلی خلیج فارس خارج بود.

دولت ایران ـ همان‌طور که گفته شد ـ علاقه‌مند به دور نگه داشتن قدرتهای بیگانه از منطقه خلیج فارس بود و جنگ آن با عراق موجب دخالت هر دو ابرقدرت امریکا و شوروی در آن منطقه می‌گردید. نکته دیگر آنکه، دولت ایران با وابستگی شدید به امریکا، با نزدیکی عراق به شوروی نظر موافق نداشت و علاقه‌مند بود اختلاف با عراق را از راه مذاکره حل کند تا موجبات نزدیکی با عراق و دورکردن آن را از شوروی فراهم نماید. در ۱۹۷۲ که پیمان دوستی و همکاری عراق و شوروی

امضا شد دولت شوروی از میان کشورهای جنوبی خلیج فارس: عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحد عربی و عمان، تنها با کویت رابطه سیاسی داشت. با نیازی که عراق به همکاری با آن کشورها، به‌ویژه با عربستان سعودی که مانند ایران متفق امریکا بود داشت احتمال موفقیت ایران در دور کردن عراق از شوروی زیاد بود.

انورسادات در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۰ به ریاست جمهوری مصر انتخاب شد و شاه ایران با او رابطه دوستانه برقرارکرد. انورسادات پیمان دوستی و همکاری شوروی و مصر را در ۱۹۷۵ لغو نمود و کارشناسان نظامی و اقتصادی شوروی را اخراج کرد. بی‌تردید، ضمن سایر جهات، دوستی شاه ایران با انورسادات و کمکهای مالی که به مصر نمود در اتخاذ چنین تصمیمی موثر بود. شاه امیدوار بود با رفع اختلاف دو کشور از راههای مسالمت‌آمیز که امکان برقراری رابطه دوستانه با عراق و صدام را می‌داد در دورکردن عراق از شوروی و نزدیک کردن آن به امریکا توفیق یابد.

توجه جلب می‌شود یکی از علتهای مهم نزدیکی عراق به شوروی و کمک خواستن از آن، اختلاف آن با ایران و شدت یافتن آن اختلاف، به‌ویژه پس از لغو قرارداد ۱۹۳۷ بین ایران و عراق در ۷ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۷ آوریل ۱۹۶۹) بود. دولت بعثی عراق با کودتا علیه عبدالرحمن عارف در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ (۲۶ تیر ۱۳۴۷) ـ کمتر از ده ماه پیش از آن ـ به قدرت رسیده بود و مطلقاً توان آن را نداشت که علیه ایران به عملیات نظامی مبادرت ورزد. افزون بر آن، رهبران بعثی عراق در آغاز زمامداری، زیر تاثیر ایدئولوژی به اصطلاح انقلابی بعثی، به نشان دادن روحیه انقلابی و شعارگویی توجه بیشتری داشتند و با ایراد سخنانی درباره صدور انقلاب بعثی و ارتکاب تندرویها موجب تیرگی رابطه‌های عراق با کشورهای عربی منطقه خلیج فارس شده بودند.

چون عراق بر اثر اشتباههای آنان در سیاست خارجی در دنیای عرب، به‌ویژه در منطقه خلیج فارس منزوی شده بود و عموم زمامداران منطقه نیز با امریکا رابطه‌های نزدیک داشتند، رهبران بعثی عراق به شوروی روی آوردند و با آن دولت پیمان دوستی و همکاری منعقد نمودند. رفع اختلاف ایران با عراق از راه مذاکره، با

توجه به تصمیم رهبران دو کشور در حفظ امنیت خلیج فارس با همکاری کشورهای منطقه و دور نگه داشتن قدرتهای بزرگ ـ امریکا و شوروی ـ از آن منطقه موجب رابطه‌های نزدیک میان عراق و کشورهای منطقه خلیج فارس، و در نتیجه نیاز کمتر عراق به شوروی می‌گردید و احتمال دور شدن آن را از آن دولت تقویت می‌نمود.

۴ ـ شاه ایران با بلندپروازیهای غیرمتناسب با توان و نیازهای ایران ـ نیل به مقام پنجمین قدرت نظامی جهان پس از امریکا، شوروی، انگلستان و فرانسه و رسیدن به عصر «تمدن بزرگ» که با برنامه‌ریزیهای خردمندانه نیز همراه نبود، مانند عراق احتیاج به آرامش و رفع اختلاف با عراق داشت تا منابع مالی ایران را که پس از چهار برابر شدن بهای نفت در ۱۹۷۳ افزایش چشمگیر یافته بود صرف رسیدن به مقاصد خود نماید.

۵ ـ ایران و عراق، هر دو کشور نفت‌خیز و عضو سازمان اوپک بودند. هر دو کشور علاقه‌مند به تقویت موقعیت جهانی اوپک و همکاری با یکدیگر در امور مربوط به نفت بودند. همکاری آنها در جلسه‌های ۱۹۷۳، به‌ویژه در کنفرانس اوپک در دسامبر آن سال در تهران موجب افزایش فوق‌العاده بهای نفت، و در نتیجه افزایش درآمد آنها گردید. مصلحت ایران در حفظ روحیه همکاری با عراق در امور مربوط به نفت بود و حل دوستانه اختلاف با عراق به حصول آن مقصود کمک می‌کرد.

اهمیت قرارداد الجزیره

قرارداد الجزیره که منظور از آن، اعلامیه، عهدنامه مرزی و کلیه پروتکلهایی است که به‌دنبال آنها امضا شده، واجد اهمیت خاص است. میان قراردادهای متعددی که از پیمان آماسیه در ۲۹ مه ۱۵۵۵ (۸ رجب ۹۶۲ ه.) تا نخستین سند قرارداد الجزیره در ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) بین ایران و همسایه غربی آن ـ تا ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) با عثمانی و از آن پس با عراق ـ به امضا رسیده است[۶۲] قرارداد الجزیره در ۱۹۷۵ بیشترین اهمیت را دارد و قاطعاً تاکید می‌گردد که دولت و ملت ایران همواره باید به سندهای قرارداد الجزیره که با بررسی

دقیق و کارشناسانه تدوین و امضا شده است به‌عنوان تنها سندهای مورد قبول در رابطه‌های ایران و عراق توجه کنند و آنها را مبنای رابطه‌های دوکشور و پایه هرگونه مذاکره قرار دهند.

قرارداد الجزیره به اختلاف طولانی دوکشور پایان داد و دوره‌ای ـ گرچه کوتاه بود ـ به دور از تنش در رابطه‌های دو کشور ایجاد کرد. دولتهای عراق از عهدنامه سرحدی ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ (۱۳ تیر ۱۳۱۶) تا لغو آن از طرف ایران در ۲۷ آوریل ۱۹۶۹ (۷ اردیبهشت ۱۳۴۸) هیچ‌گاه عهدنامه بالا را که با دخالت انگلستان به زیان حقوق مسلم ایران منعقد شده بود اجرا نکردند. دولتهای عراق ـ پیش و بعد از به قدرت رسیدن حزب بعث ـ مواد ۴ و ۵ عهدنامه و ماده ۲ پروتکل مربوط را اجرا ننمودند. به موجب آن مواد عراق مکلف بود هر شش ماه یک بارگزارش اقدامها و صورتحساب حق‌الزحمه دریافتی ازکشتیها برای عبور از شط‌العرب و هزینه‌هایی را که از آن حق‌الزحمه می‌بایست منحصراً صرف امور شط کند به ایران بدهد. دولت عراق ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ فقط یک بارگزارش آن را به‌طور خلاصه، نارسا و غیرکافی تسلیم نمود و دیگر هیچ‌گاه گزارشی ارسال نداشت. این امر موجب بروز اختلاف و تنش در رابطه‌های دوکشور گردید و با لغو عهدنامه مرزی از طرف ایران تیرگی رابطه‌های دو کشور شدیدتر شد و در مرزها زد و خوردها روی داد. قرارداد الجزیره به دوره طولانی رابطه‌های تیره و گاه خصمانه دوکشور پایان بخشید و به هر دو کشور امکان داد که بدون نگرانی از یکدیگر به اجرای برنامه‌های خود برای پیشرفت کشور بپردازند.

مزیت برجسته قرارداد الجزیره جامع بودن آن است. ایران و عراق اختلافهای متعددی داشتند. افزون بر اختلاف در مورد مرز آبی و تعیین وضع حاکمیت بر شط‌العرب، در مرزهای زمینی نیز اختلاف داشتند. نبرد سنگین ۱۰ فوریه ۱۹۷۴ (۲۱ بهمن ۱۳۵۲) در مرزهای ایران و عراق، به‌ویژه در ارتفاعات زالوآب و رضاآباد طبق گزارش وکمن مونیس به دبیرکل سازمان ملل بیشتر بدان جهت رخ داد که خطوط مرزی دوکشور در ناحیه قصرشیرین ـ مهران به ترتیب مقابل خانقین و بدره در خاک عراق معلوم نبود. طبق گزارش نماینده سازمان ملل که به تایید مقامهای

عراقی نیز رسید «مرز بین دو کشور در اکثر نقاطی که برخوردهای اخیر روی داده هرگز به‌طور دقیق مشخص نشده است. کمیسیون تحدید حدود مرز که پس از پروتکل ۱۹۱۳ استانبول تشکیل شد و همچنین قرارداد مرزی ۱۹۳۷ بین ایران و عراق هرگز کار خود را تمام نکرده‌اند» اگر هم در ناحیه‌هایی مرز دو کشور مشخص شد «در منطقه برخوردها، مرز بین دو کشور هرگز به‌طور دقیق روی زمین علامت‌گذاری نشد یا [اگر شد اکنون] دیگر وجود ندارد.»

وکمن مونیس در گزارش خود تصریح نمود منطقه برخوردها، کوهستانی و «به‌طور عمده از تپه‌ها» تشکیل شده و «به علت نبودن علامتهای مرزی دشوار است گفته شود که خط مرزی از خط‌الرأس و یا دامنه یک تپه معین می‌گذرد.» او در گزارش خود اضافه نمود هر دو کشور ایران و عراق «نقشه‌هایی را که خطوط مرزی مختلفی را نشان می‌دهد مورد استفاده قرار داده‌اند و می‌دهند. به‌نظر می‌رسد هیچ یک از دو کشور از این واقعیت آگاه نباشند.[۶۳]» برای نخستین‌بار در رابطه‌های ایران با عراق، در قرارداد الجزیره مرزهای دو کشور زیر نظر کارشناسان صلاحیتدار به گونه قطعی مشخص شد؛ مرزها علامت‌گذاری گردید و نقشه‌های دقیق سراسر مرز تهیه شد و پروتکل مربوط به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی به امضای نمایندگان دو طرف رسید. سعدون حمادی وزیرخارجه عراق که پروتکل مذکور را امضا کرد در سخنرانی خود به مجمع عمومی سازمان ملل در سوم اکتبر ۱۹۸۰ (۱۱ مهر ۱۳۵۹) اظهار داشت تعداد ستونهای علامت مرزی که در پروتکل ۱۹۱۳ بالغ بر ۱۲۶ عدد بود در ۱۹۷۵ به ۵۹۳ ستون افزایش یافت.[۶۴] با این اقدام یکی از مهمترین علتهای بروز اختلاف بین دو کشور برطرف گردید.

در قرارداد الجزیره حاکمیت بر شط‌العرب، طبق عرف معمول بین‌المللی و تاکید کنوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ در مورد رودهای واقع در مرز مشترک براساس خط تالوگ ــ خط میانه قسمت عمیق آب قابل کشتیرانی ــ تعیین گردید و به اختلاف دیرپای دو کشور درباره شط‌العرب که با دخالت تجاوزکارانه دولتهای انگلیس و روسیه در صدور یادداشت توضیحی در ۲۶ آوریل ۱۸۴۷ و محروم ساختن ایران از اِعمال حاکمیت بر آن شط آغاز گردیده بود پایان داد.

افزون بر آنها، پروتکل مربوط به امنیت در مرز بین ایران و عراق و پروتکلهای مربوط به کلانتران مرزی، تعلیف احشام و استفاده از آب رودخانه‌های مرزی و همچنین موافقتنامه مربوط به کشتیرانی در شط‌العرب تنظیم و از سوی نمایندگان دو کشور امضا گردید. پس از تصویب سندهای مهم بالا در مجلسهای قانونگذاری دو کشور، کلیه آنها در ۲۲ ژوئن ۱۹۷۶ (اول تیر ۱۳۵۵) در تهران مبادله گردید و از همان تاریخ سندهای نامبرده لازم‌الاجرا شد. طبق ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد قراردادهای بین دو و یا چند کشور باید در دفتر سازمان ملل متحد به ثبت برسد. به همین جهت ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ کلیه سندهای بالا به شماره‌های ۱۴۹۰۳ تا ۱۴۹۰۷ زیر عنوان «قراردادهای ایران و عراق» در دبیرخانه سازمان ملل به ثبت رسید و به‌عنوان سندهای بین‌المللی اعتبار یافت.

قرارداد الجزیره میان کلیه قراردادهای ایران با همسایه غربی ـ در گذشته عثمانی و سپس عراق ـ تنها قراردادی است که ضمن جامع بودن براساس عدالت، انصاف و حق تساوی دو دولت که در منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل بر آنها تاکید شده، تدوین و امضا گردیده است. حتی سعدون حمادی وزیرخارجه عراق که عهدنامه مرزی و پروتکلهای مربوط به قرارداد الجزیره را امضا کرده است در سخنرانی خود در سوم اکتبر ۱۹۸۰ (۱۱ مهر ۱۳۵۹) ـ ۱۱ روز پس از تجاوز عراق به ایران ـ که در مجمع عمومی سازمان ملل ایراد کرد درباره قرارداد الجزیره اظهار داشت «جنبه‌های حقوقی و سیاسی آن قرارداد متعادل بود.»[۶۵]

در سندهای قرارداد الجزیره در موارد متعدد این تفاهم بیان شده است که اصول قرارداد و توافقها «قطعی»، «دایمی»، «تغییرناپذیر» و «غیرقابل نقض» است. این تفاهم به بهای بس سنگین و پس از سالیان دراز اختلاف و تنش بین دو کشور به‌دست آمد. گرچه از طرف صدام، امضاکننده اعلامیه الجزیره نادیده گرفته شد، ولی بار دیگر ـ به شرحی که خواهد آمد ـ مورد تایید او قرارگرفت و بجا و ضروری است که همچنان مورد تاکید واقع شود و روح قرارداد الجزیره که مبتنی بر رفع دایمی هرگونه اختلاف بین دو کشور و ایجاد شرایط لازم برای برپا داشتن بهترین رابطه‌های دوستانه بین ایران و عراق است همواره و همیشه حاکم بر رابطه‌های دو

کشور باشد.

رابطه‌های ایران و عراق بعد از قرارداد الجزیره

از زمانی که عراق در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) به‌وجود آمد تا ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) که اعلامیه الجزیره به امضای زمامداران دو کشور رسید رابطه‌های ایران و عراق به مدت قریب ۵۵ سال عموماً تیره و گاه خصمانه بود و بارها دو کشور در مرزها به تمرکز نیروی نظامی پرداختند. قرارداد الجزیره به دوره طولانی پرتنش رابطه‌های دو کشور پایان داد و دوره استثنایی در رابطه‌های دو کشور که همراه با حسن همجواری و رعایت حقوق یکدیگر بود به‌وجود آورد. هر دو کشور در طول قریب ۵۵ سال، مقدار شایان توجهی از امکانات مالی، انسانی و نظامی خود را بیهوده صرف حفظ امنیت خویش و جلوگیری از تهدیدها و تجاوزهای یکدیگر نمودند. قرارداد الجزیره به هر دو کشور فرصت داد که فارغ از تهدیدهای یکدیگر به فعالیت درباره آنچه در نظر داشتند بپردازند.

از ناشایستگی هر دو ملت ایران و عراق، بر هر دو کشور، شیوه استبدادی حاکم بود و سرنوشت کشور در دست دو زمامدار مستبد قرار داشت و کشور در جهت ناسالم هدایت می‌شد. در هر دو کشور به‌جای توجه اساسی و دقیق به برنامه‌ریزیهای فراگیر برای تامین نیازهای اساسی مردم در امور کشاورزی، صنعت، آموزش و پرورش، راه و راه‌آهن، بهداشت و نظایر آن، توجه زیانبخش به خرید پیشرفته‌ترین سلاحها و ابزار جنگی گردید و در این راه زیاده‌رویها انجام گرفت و بخش مهمی از منابع مالی و انسانی هر دو کشور صرف آنها گردید. اگر در هر دو کشور ایران و عراق، مردم آن شایستگی را می‌داشتند که حاکمیت قاطع خود را بر کلیه امور برقرار می‌نمودند و مسئولان کشور، منتخب مردم و در برابر آنان به گونه واقعی پاسخگو می‌بودند، قرارداد الجزیره با شرایط مساعدی که در رابطه‌های دو کشور ایجاد کرد می‌توانست موجبات آبادانی بیشتر و پیشرفت زیادتر هر دو کشور را در بسیاری جهات فراهم نماید.

بعد از قرارداد الجزیره مقامهای عالی دو کشور با یکدیگر دیدارها نمودند.

امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران در ۶ فروردین ۱۳۵۴ (۲۶ مارس ۱۹۷۵) ــ ۲۰ روز پس از امضای اعلامیه الجزیره ــ به عراق رفت و با مقامهای بالای عراق از جمله احمد حسن‌البکر رئیس جمهور آن کشور دیدار و مذاکره کرد. اندکی بعد، صدام حسین در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۴ (۲۹ آوریل ۱۹۷۵) به ایران آمد و با شاه ایران ملاقات نمود و برای زیارت به مشهد سفر کرد.[۶۶] پس از او، سعدون حمادی وزیرخارجه عراق، امضاکننده عهدنامه مرزی و پروتکلهای مربوط به قرارداد الجزیره در دی ۱۳۵۵ (ژانویه ۱۹۷۷) و بعد از او، عزت ابراهیم الدوری نایب رئیس شورای رهبری و وزیر کشور عراق در تیر ۱۳۵۶ (ژوئیه ۱۹۷۷) به ایران آمدند. با دیدار و مذاکره‌های آنان هر دو کشور موافقت نمودند که برای توسعه رابطه‌های بین خود پنج کمیته در امور کشاورزی، ماهیگیری، بازرگانی، ترانزیت، ارتباطات، آموزش، توریسم، انرژی و امور کنسولی تشکیل دهند.[۶۷] پس از آنان طه محی‌الدین نایب رئیس جمهور عراق در ۱۲ آذر ۱۳۵۶ (۳ دسامبر ۱۹۷۷) به ایران آمد و با مقامهای ایرانی مذاکره کرد. او درباره رابطه دو کشور ایران و عراق اظهار داشت که «نمونه‌ای از [رابطه‌های] دو کشور همسایه است که مبتنی بر احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر است.[۶۸]»

این دیدارها و توافقها، اگر مردم در هر دو کشور ایران و عراق، حکومت و قدرت تصمیم‌گیری را در اختیار داشتند می‌توانست سرآغاز یک رابطه دوستانه درازمدت بین دو کشور ایران و عراق باشد. ولی هر دو کشور در سالهای پس از قرارداد الجزیره به رقابت تسلیحاتی توقف‌ناپذیر پرداختند و منابع عظیمی از قدرت مالی دو کشور نفت‌خیز راکه با افزایش بهای نفت، فزونی چشمگیر یافته بود صرف خرید سلاحها و ابزار جنگی نمودند. باید گفت رقابت دو ابرقدرت امریکا و شوروی با یکدیگر در خاورمیانه و وابستگی ایران به امریکا، و عراق به شوروی در شدت بخشیدن به رقابت تسلیحاتی دو کشور نقش مهم داشته است. هر دو کشور قدرتمند مصالح سیاسی و اقتصادی خود را در فروش سلاحها و ابزار جنگی به آن دو کشور ثروتمند می‌دانستند. شوروی که با پیمان دوستی و همکاری ۹ آوریل ۱۹۷۲ (۲۰ فروردین ۱۳۵۱) با عراق جای پایی در خلیج فارس ــ منطقه نفوذ

انحصاری امریکا و منطقه منافع حیاتی آن ـ به‌دست آورده بود سیل سلاحها را به‌سوی عراق سرازیر کرد و بندر ام‌القصر در خلیج فارس را که بعد از بصره دومین بندر عراق است برای ورود و خروج کشتیها آماده کرد. نیکسون رئیس جمهور امریکا نیز پس از دیدار با برژنف رهبر شوروی در ۳۰ مه ۱۹۷۲ (۹ خرداد ۱۳۵۱) به ایران آمد و ـ همان‌طور که گفته شد ـ موافقت کرد که جز سلاح اتمی هرگونه سلاحی که ایران درخواست نماید به آن فروخته شود. هر دو کشور انبارهای بسیاری را به‌جای مواد غذایی و لوازم مورد نیاز صنعت و کشاورزی پر از اسلحه نمودند و مبالغ هنگفتی بابت خرید آنها به امریکا و شوروی پرداخت کردند.

دولت عراق تا ۱۹۷۹ هر سال بیش از ۲ میلیارد دلار اسلحه خرید.[۶۹] در ۱۹۷۷، عراق به کشور فرانسه که پس از شوروی بزرگترین تامین‌کننده سلاحهای جنگی عراق بود مقدار معتنابهی سلاح از جمله ۷۲ میراژ پیشرفته F.1، تعداد زیادی هلیکوپتر و موشک سفارش داد که بهای آنها بالغ بر ۷ میلیارد دلار بود.[۷۰] چون ایران نیز مرتباً مبالغ گزافی صرف خرید سلاحهای جنگی می‌کرد، شاه ایران در ۱۲ آبان ۱۳۵۶ (۳ نوامبر ۱۹۷۷) در مصاحبه با خبرنگار نیوزویک و در پاسخ سؤال او درباره کثرت سفارشهای اسلحه ایران اظهار داشت «... ما اختلافهایمان را با عراق حل کرده‌ایم، اما گسترش نظامی این کشور همچنان به سرعت ادامه دارد. نمی‌دانم چه تعداد از شما سرمقاله‌نویسان و اعضای کنگره به این حقیقت وقوف دارید که عراق بیش از ما هواپیما، تانک و توپ در اختیار دارد، چه کسی باورش می‌شود که آنها موشکهای اسکود زمین به زمین و موشکهای هوا به زمین که قادر به احتراز از بمب‌افکنهای TU22 هستند در اختیار داشته باشند. اما این داستان حقیقی است و ما فاقد آنها هستیم.[۷۱]»

دولت عراق، تنها به تقویت همه‌جانبه ارتش منظم اکتفا ننمود، بلکه با برنامه‌ریزی خاص به تقویت «ارتش خلقی» نیز پرداخت. ارتش خلقی در ۴ فوریه ۱۹۷۰ به منظور حفظ امنیت داخلی و سرکوبی تظاهرات و شورشهای مردم عراق تشکیل شد. در اعلامیه‌ای که حزب بعث در مورد وظیفه‌های ارتش خلقی صادر نمود متذکر شد که ارتش خلقی در هنگام جنگ به کمک ارتش منظم خواهد

شتافت و در زمان صلح «مسئولیت حفظ دستاوردهای انقلاب، بالا بردن سطح آگاهی توده‌ها، تحکیم وحدت ملی و تقویت رابطه‌های بین ارتش و مردم را به‌عهده خواهد داشت.[۷۲]» ارتش خلقی در هر شهر و ده تشکیل شد و به افراد آن طرز استفاده از تفنگ، مسلسل، زره‌پوش، تانک و توپهای ضد هوایی را آموزش دادند. تعداد افراد ارتش خلقی در ۱۹۷۸ بالغ بر ۱۰۰۰,۰۰۰ نفر بود.[۷۳]

تلاشهای عراق برای تقویت ارتشهای منظم و خلقی که ایران نیز همپای آن به تقویت همه‌جانبه ارتش می‌پرداخت گواه آن بود که روح قرارداد الجزیره که مبتنی بر «تحکیم پیوندهای مودت و حسن همجواری و تشیید مناسبات فیمابین [دو کشور] در زمینه‌های اقتصادی و توسعه مبادلات و مناسبات انسانی بین مردم خود» و «تصمیم به بذل مساعی در جهت برقراری عصری جدید در مناسبات دوستانه بین ایران و عراق» بود به علت ناتوانی مردم دو کشور در برقراری حاکمیت ملی و اداره کشور به شیوه استبدادی شدیداً خدشه‌دار گردید و نادیده گرفته شد. بر مردم هر دو کشور آسیبها وارد آمد و همهٔ آنها نتیجه قهری ناتوانی آنان در به‌دست گرفتن اداره امور کشور و هدایت آن در جهت منافع ملی بود.

پانویسهای فصل سوم

۱. برای رعایت اختصار، منظور از قرارداد الجزیره، اعلامیه الجزیره در ۶ مارس ۱۹۷۵، عهدنامه مرزی و کلیه پروتکلهایی است که به‌دنبال اعلامیه الجزیره امضا شد و شرح آنها خواهد آمد.

۲. حسن‌البکر رئیس جمهور عراق ظاهراً به علت ابتلای به بیماری قند کمتر به خارج از کشور مسافرت می‌کرد و مسافرت به خارج از کشور و دیدار با سران سایر کشورها عموماً توسط صدام انجام می‌گرفت.

۳. از بخش فرهنگی سفارت عراق در واشنگتن درخواست شد هر کتاب و یا نشریه حاوی سندهای مربوط به جنگ هشت ساله ایران و عراق منتشر نموده‌اند. برای نگارنده ارسال دارند. کتاب قطور زیر که حاوی بسیاری سندهاست ارسال داشتند. متن اعلامیه الجزیره از این کتاب ترجمه شده است.

Republic of Iraq. Ministry of Foreign Affairs. The Iraq-Iranian Conflict. Documentry Dossier. The Consultative Committee. January 1981. P. 285.

4. Woodrow Wilson

5. Sevres

6. Special Report by His Majesty's Government to the Council of the League of Nations on the Progress of Iraq During the Period 1920-1931. P. 252.

۷. متن کامل عهدنامه مرزی در بخش ضمایم چاپ شده است.

۸. برای آگاهی از متن کامل پروتکلها به «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» مراجعه شود.

۹. برای آگاهی از متن کامل پروتکل «مقررات مربوط به کشتیرانی در شط‌العرب» به کتاب بالا مراجعه شود.

۱۰. شناسایی دولتها به دو نوع انجام می‌گیرد:

۱) دو فاکتو De Facto، شناسایی این واقعیت است که یک کشور به‌طور مستقل وجود دارد ولی از لحاظ قانونی و حقوق بین‌الملل هنوز به رسمیت شناخته نمی‌شود.

۲) دو ژور De Jure قانونی شناختن یک دولت است. وقتی که گفته می‌شود دولتی، دولت دیگر را به رسمیت شناخت منظور شناسایی دو ژور است و به دنبال آن رابطه سیاسی و مبادله سفیر انجام می‌گیرد.

۱۱. هیات وزیران ایران در جلسه ۲۴ آبان ۱۳۳۶ (۱۲ نوامبر ۱۹۵۷) که در حضور شاه تشکیل گردید لایحه‌ای را برای تقدیم به مجلس شورای ملی تصویب کرد که به موجب آن بحرین استان چهاردهم ایران محسوب می‌شد. با اقدامهایی که به عمل آمد نماینده سازمان ملل متحد از ۳۰ مارس تا ۱۸ آوریل ۱۹۷۰ در بحرین به تحقیق پرداخت و در گزارش خود به دبیرکلی سازمان ملل قید نمود ضمن آنکه مردم بحرین هیچ حالت مخالفت با ایران ندارند ولی طالب استقلال هستند. شورای امنیت سازمان ملل طی قطعنامه ۲۷۸ مورخ ۱۱ مه ۱۹۷۰ گزارش نماینده سازمان ملل را تصویب کرد. بحرین در ۱۴ اوت ۱۹۷۰ (۲۳ مرداد ۱۳۴۹) استقلال خود را اعلام داشت و دولت ایران یک ساعت بعد ــ با آنکه نسبت به آن ادعای ارضی داشت ــ آن را به رسمیت شناخت. باید گفت این امر با توافق با انگلستان و توافق با آن دولت در مورد مسترد داشتن سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی به ایران انجام گرفت.

۱۲. مقدمه و بعضی مواد پیمان دوستی و همکاری عراق و روسیه شوروی از متن انگلیسی آن ترجمه شد.

13. Christion Science Monitor, 7 May 1975.

۱۴. هنری کیسینجر ابتدا رئیس شورای امنیت ملی امریکا و بعد در سپتامبر ۱۹۷۳ وزیر خارجه آن کشور شد.

15. Leonard Shapiro. Soviet Treaty Series. A Collection of Bilateral Treaties. Agreements and conventions, etc. Concludcd Between the Soviet Union and Foreign Powers, vol. 1. 1917-1928. The Georgetown University Press. Washington D.C. 1950. P. 93.

16. Ismat Cheriff Vanly, Le kurdistan d'iraq. Ed. Gerard Chaliand, Les kurdes et Le Kurdistan. La Question Nationale Kurde au Proche Orient. Paris, 1981. P. 255.

۱۷. مجلس نمایندگان امریکا در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۶ گزارشی موسوم به گزارش پایک (Pike)

درباره عملیات مخفی سیا تهیه کرد که در ۱۶ فوریه همان سال به‌طور ناقص منتشر شد. روزنامه نیویورک تایمز نیز درباره کردها تحقیقاتی نمود و همچنین مقاله‌هایی در روزنامه اکسپرس از ۸ تا ۱۴ مارس ۱۹۷۶ زیر عنوان «چگونه به کردها خیانت شد» چاپ گردید که در صفحه‌های ۲۷۴ تا ۲۷۶ کتاب کرد و کردستان به زبان انگلیسی تألیف عصمت شریف وانلی درج شده است. مطالب متن کتاب از مجموع آنها اخذ شده است.

18. Iraq's Embassy in London. President Saddam Hossein's Speeh at the National Assembly. 17 September 1980. P. 10.

19. Fredrick Axelgard. A New Iraq, the Gulf War and Implications for U.S. Policy. Center for Strategic and International Studies. Washington D.C. 1988. P. 45.

20. Nicola Firzli, The Iraq-Iran Conflict. Editions du Monde Arabe. 1981. PP. 289-318.

سعدون حمادی وزیر خارجه وقت عراق در جلسه وزیران خارجه عراق که از ۲۰ تا ۲۳ نوامبر ۱۹۸۰ (۲۹ آبان تا ۲ آذر ۱۳۵۹) در امان پایتخت اردن تشکیل گردید تصریح نمود که جنگ بارزانیها با دولت عراق «افزون بر خسارتهای سنگین عظیم، موجب کشته و مجروح شدن ۶۰,۰۰۰ نفر گردید.»

Ministry of Foreign Affairs of Repulic of Iraq. The Iraqi-Iranian Conflict. Documentary Dossier. January 1981. P. 381.

21. Esmat Sheriff Vanly. Op. Cit., P. 279.

22. Phillipe, Rondot. L'Iraq. Presses Universitaires de France, Paris, 1979. P. 109.

23. Nicola Furzli Op. Cit., P. 230.

24. Richard F. Nyrop (ed.) Iraq, A Country Study. Foreign Area studies. The American University. Washington D.C. 1979. P.5.

۲۵. روزنامه واشنگتن‌پست نوشت که عراق پیش از حمله بهِ ایران حدود یکصد هزار نفر از شیعیان عراق راکه عموماً ایرانی‌تبار بودند و گمان داشت «ستون پنجم» ایران هستند از آن کشور اخراج کرد. Washington Post. 11 March 1984. یک نویسنده عرب اظهار داشت ۹۰ درصد شیعیان اخراجی ایرانی‌تبار بودند.

Shahin Ayubi, in New Weapon... Op. Cit., P. 154.

۲۶. یکی از نویسندگان عرب می‌نویسد صدام هزاران خانواده عراقی را به گناه ایرانی‌تبار بودن از عراق اخراج کرد و زنان، کودکان و مردان را «در هراس‌انگیزترین شرایط به‌سوی مرز ایران برد و در آنجا از آنان خواسته شد که پیاده به طرف ایران بروند.»

Jaber Mohsin, Gulf War, in Saddm's Iraq. Revolution or Reaction. P. 229.

27. Security Council Document. S/PV. 1762. 15 Feb. 1974. P. 31.

28. Fuad Matter, Saddam Hossein, The Man, the Causes and the Future. Thirld World Center for Research and Publishing. London. 1981. P. 54.

29. Ibid., P. 59.

30. Gordon H. Torrey. The Ba'th, Ideology and Practice. Middle East Journal. Autumn 1969. P. 450.

31. Ibid.,

۳۲. نشریه فی‌سبیل‌البعث، صفحه‌های ۵۴ و ۵۵ نقل از:

John F. Devlin. The Ba'th Party. A History from its Origins to 1966. Stanford University. 1976. P. 24.

33. Ibid.,

34. Kamel. S. Abu Jaber. The Arab Ba'th Socialist Party. History, Ideology and Organiztion. Syracusse University Press. 1966. P. 129.

35. Ibid.,

36. Fuad Matter. Op. Cit., P. 285.

37. Ibid.,

38. Ibid.,

39. Ibid., P. 229.

40. Ibid.,

41. Ibid.,

42. President Saddam Hossein Addresses National Assembly on the war with iran. Dar Al Ma'mun. 1981. P. 10.

43. A'yassemi Shibli, L. Unity, Freedom, Socialism. Arab Ba'th Socialist Party. Madrid 1977. P. 20.

۴۴. میشل عفلق، نشریه فی سبیل‌البعث، صفحه‌های ۵۴ و ۵۵ نقل از:

John F. Devlin. The Ba'th Party. A History from its Origins to 1966. Hoover Institute Press. Stanford University 1976. P. 24.

45. Ibid.,

۴۶. کلیه مواد اساسنامه حزب بعث از منبع زیر اخذ شده است:

John F. Devlin. Op. Cit., PP. 345-352.

47. Documentary Dossier, Op. Cit., P. 303.

48. Iraq's Ministry of Culture and Information, Evolution and Development in Iraq. 1980. P. 28.

49. Fuad Matter. Op. Cit., P. 286.

50. Iraq's Ministry of Culture... P. 20.

51. Security Council Document. S/PV/1762. 15 Feb. 1974. P. 19.

52. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 230.

53. Fuad Matter, Op. Cit., P. 19.

54. Barry Rubin. Iran's Revolution and Persian Gulf Instability in (Edt.) Tahir Kheli. The Iran-Iraq war... New York 1983. P. 130.

55. Jimmy Carter. Keeping Faith. Memories of a President. Bantam Books. New York. 1982. P. 483.

56. Phillipe Rondat. Les Etats du Golfe a la Recherche d'une politique Regionale de Defense. Dans la Documentation Francaise. No. 409. 27 Fevrier 1981. P. 23.

57. John M. Collins and Clyde R. Mark.

58. Phillipe Rondot Op. Cit., P. 27.

59. Christian Science Monitor. 7 May 1975.

60. Jasim Abdolghani, Op. Cit., P. 15.

61. Ibid.,

۶۲. سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در سخنرانی خود در جلسه شورای امنیت در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۳ مهر ۱۳۵۹) اظهار داشت از ۱۵۲۰ تا آن تاریخ ۱۸ قرارداد میان ایران و همسایه غربی آن بسته شده است. متن کامل سخنرانی در

Security Council Document. 5/P/V 2250-15 October 1980. PP. 4-27.

سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ (۲ رجب ۹۲۰ هـ.) با شاه اسماعیل اول در چالدران نبرد کرد و او را شکست داد ولی قراردادی میان آنان منعقد نشد. نخستین قرارداد بین ایران و عثمانی در ۲۹ مه ۱۵۵۵ (۸ رجب ۹۶۲ هـ.) در آماسیه عثمانی مبادله گردید. استناد سعدون حمادی به سال ۱۵۲۰ توجیه تاریخی ندارد.

63. Security Council Document. 5/11291. 20 May 1974.

۶۴. متن کامل سخنرانی سعدون حمادی در

United Nations. General Assembly. Provisional. A/35/P/V/22. 3 October 1980. PP. 33-52.

65. Ibid.,

۶۶. نشریه وزارت خارجه ایران، کلیاتی درباره روابط دولت شاهنشاهی ایران با دول حوزه مسئولیت اداره اول سیاسی، اردیبهشت ۱۳۵۵، صفحه‌های ۵۴ و ۵۵.

67. Arab Reports and Record. July. 1-15 1977. P. 534.

68. Foreign Broadcasting Information Service (FBis) Mea. 5 december 1977. P. R2.

69. James Brown. The Regionalization of Warfare. The Iran-Iraq conflict. Transaction Books 1985. P. 137.

70. Washington post. 28 June 1977.

۷۱. روزنامه کیهان، ۱۷ آبان ۱۳۵۶.

72. Richard F. Nyrop (ed.) Iraq. A Country Study. Op. Cit., P. 248.

73. Ibid.,

فصل چهارم

جمهوری اسلامی ایران و عراق

در قیام فراگیر مردم ایران در بهمن ۱۳۵۷ که همهٔ گروههای اجتماعی در آن شرکت داشتند و اعتصابهای دامنه‌دار امور اداری و اقتصادی کشور را از حرکت باز داشته بود، و زمانی که شاپور بختیار هنوز به‌عنوان نخست‌وزیر عمل می‌نمود طبق حکمی که از سوی آیت‌الله خمینی در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ صادر شد مهندس مهدی بازرگان به علت سوابقی که «در مبارزات اسلامی و ملی» داشت «مامور تشکیل دولت موقت» گردید. «تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آرای عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت برطبق قانون اساسی جدید[1]» را بدهد. نظام پیشین در یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) سرنگون گردید و نظام جمهوری اسلامی جانشین آن شد. مهندس بازرگان از آن روز رسماً اداره امور کشور را به‌دست گرفت و دو روز بعد ــ در سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ ــ توانست ۷ نفر از اعضای دولت خود را انتخاب و به مردم معرفی نماید.[2]

دولت عراق در همان روز برای مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت نامه‌ای ارسال داشت و در آن نامه «موضع خود را در قبال حوادثی که در کشور همسایه[۳] عراق روی داده است روشن ساخت. در آن نامه اشاره گردید که عراق به رابطه‌های خود با دو ملت همسایه ایران و ترکیه توجه خاص دارد، زیرا «این دو ملت همسایه نیستند، بلکه ملتهای برادر هستند که با ملت عرب به‌طور کلی و یا ملت عراق به‌طور خاص با پیوندهای ریشه‌دار عمیق اسلامی و رابطه‌های تاریخی مشترک در طول سده‌ها مربوط هستند... [مردم عراق] با احساس موافق به مبارزه ملت دوست و همسایه ایران برای آزادی، عدالت و پیشرفت نگاه می‌کند و از آن پشتیبانی می‌نماید و از این پیروزی که ملت ایران به‌دست آورده است احساس غرور می‌کند و خوشحال است... ما سعادت ملت دوست و همسایه ایران را آرزو می‌کنیم و مشتاق برقراری رابطه‌های استوار با ایران جدید هستیم، رابطه‌هایی که بر پایه همکاری ثمربخش به منظور تقویت پیوندهای مشترک و در خدمت منافع متقابل دو کشور و همچنین برای تحکیم آزادی، صلح و ثبات در این منطقه باشد.»[۴]

با وجود مراجعه به وزارت خارجه ایران، امکان دسترسی به سندها و مکاتبات مورد نظر فراهم نگردید. ولی کمتر تصور می‌رود دولتی زودتر از دولت عراق برای دولت جمهوری اسلامی ایران نامه نوشته باشد و از پیروزی ملت ایران «احساس غرور» کرده و «خوشحال» شده باشد. دولت عراق دو روز پس از روی کار آمدن نظام جدید نامه‌ای با رعایت احترام و نزاکت دیپلماسی همراه با احساس دوستانه برای نخست‌وزیر ایران ارسال می‌دارد. آن دولت در نامه‌اش نه‌تنها می‌کوشد که زمامداران نظام جدید را از هرگونه نگرانی درباره واکنش منفی آن دولت مطمئن سازد بلکه آشکارا در تایید و پشتیبانی آن نظام اقدام می‌کند و تاکید می‌نماید که ملت ایران، تنها ملت همسایه عراق نیست، بلکه ملت برادر آن است که با عراق سده‌هاست «پیوند عمیق اسلامی و رابطه‌های تاریخی مشترک» دارد و اعتقاد خود را ابراز می‌دارد که این خصوصیت می‌تواند و باید «عامل تقویت‌کننده رابطه‌های مثبت» بین ایران و عراق در زمان حاضر باشد.

پس از همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ که اکثریت عظیمی از مردم ایران به نظام

جمهوری اسلامی ایران رأی دادند، چهار روز بعد، احمد حسن‌البکر رئیس جمهور عراق در ۱۶ فروردین آن سال (۵ آوریل ۱۹۷۹) تلگراف تبریکی به شرح زیر برای آیت‌الله خمینی ارسال داشت:

به مناسبت اعلام [نظام] جمهوری اسلامی ایران خوشوقتم که به‌نام دولت و ملت عراق و از طرف شخص خودم صمیمانه‌ترین تبریکات را به شما و به ملت دوست و همسایه ما ایران ابراز دارم. برای شما آرزوی موفقیت می‌کنم و امیدوارم که نظام جمهوری جدید فرصتهای بیشتری برای ملت دوست ما ایران به‌وجود آورد، به نحوی که نقش ایران را در خدمت صلح و عدالت در جهان تقویت کند و محکم‌ترین رابطه‌های دوستی و همسایگی را با کشورهای عربی به‌طور کلی و با کشور عراق به‌طور خاص برقرار نماید. خداوند حافظ موفقیت شما باشد.»

طبق اعلام مقامهای عراقی در پاسخ تلگرام بالا دو متن مختلف از طرف ایران ارسال شد. «یکی که لحن مؤدبانه داشت و از طریق وزارت خارجه ایران دریافت شد و دیگری که دارای لحن خصمانه و کلمات نامناسب بود و در روزهای ۲۰ ـ ۱۹ آوریل ۱۹۷۹، [۳۱ ـ ۳۰ فروردین ۱۳۵۸] از طرف خبرگزاری پارس و روزنامه‌ها منتشر گردید. برای روشن شدن امر از طریق دیپلماسی اقدام نمودیم. از طرف بازرگان نخست‌وزیر و یزدی وزیرخارجه به ما گفته شد که تلگرام اول پاسخ رسمی است و در مورد تلگرام دوم تحقیق می‌شود که چگونه منتشر شد. ما موضوع را تمام شده تلقی کردیم، گرچه نتیجه تحقیق به ما اطلاع داده نشد و ما هیچ گونه توضیح اصلاحی در مطبوعات ایران ندیدیم.[۵]»

تلگرام دوم از طریق دفتر آیت‌الله خمینی ارسال شد. متن آن به شرح زیر است:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جناب آقای احمد حسن‌البکر رئیس جمهور کشور عراق، پیام مودت‌آمیز آن جناب در مورد استقرار جمهوری اسلامی واصل و موجب تشکر شد. نهضت انفجاری ایران در اثر دیکتاتوری و اختناق رژیم پهلوی هشداری بود برای

همه مستکبرین در مقابل مستضعفین. من امیدوارم همه دولتها با ملتهای خود با مسالمت رفتار کنند. دولتها باید در خدمت ملتها باشند و ملتها پشتیبان آن تا آسایش برای همگان باشد. عاقبت اختناقها، انفجار است و آن نه صلاح ملت است و نه صلاح دولت. خداوند تعالی توفیق مسلم و سعادت به همه عنایت فرماید. والسلام علیکم، روح‌اللهالموسوی‌الخمینی. [۶]»

دولت عراق با وجود دریافت تلگرام بالا، چون علاقه‌مند بود درباره مساله‌های بین دو کشور با مقامهای ایرانی مذاکره کند از بازرگان نخست‌وزیر دعوت نمود که از عراق دیدن کند.[۷] در ۲ اوت ۱۹۷۹ (۱۱ مرداد ۱۳۵۸) نایب رئیس شورای رهبری عراق نامه‌ای برای بازرگان ارسال داشت و دعوت دولت عراق از وی را تجدید نمود. او در آن نامه اظهار داشت «رابطه‌های نزدیکی که دو کشور همسایه مسلمان ما را به هم پیوند می‌دهد به‌ویژه بعد از انقلاب موفقیت‌آمیز ملت دوست ایران، ایجاب می‌کند که ما به خاطر ملتها و کشورهایمان در صدد تقویت و عمیق کردن آن رابطه‌ها در تمام جهات باشیم. بنابراین کمال خوشوقتی است که دعوت شخص مرا از آن جناب برای دیدار رسمی از عراق تجدید نمایم. چنین دیداری فرصت مسرت‌بخشی است که شما مکانهای مقدس [نجف و کربلا] را زیارت نمایید و ما نیز با شما ملاقات کنیم و درباره جنبه‌های مختلف رابطه‌های دو کشور با این نظر که آنها را گسترش دهیم و عمیق نماییم گفتگو کنیم... در حالی که منتظر هستیم آن جناب تاریخ دیدار را تعیین نمایند مشتاق هستیم که به زودی به شما خوشامد بگوییم.[۸]»

صدام حسین رئیس جمهور عراق اظهار می‌دارد با ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه ایران در شهریور ۱۳۵۸، در کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا ملاقات کرد و علاقه خود را برای برقراری رابطه‌های همکاری و حسن همجواری ابراز داشت و به‌علاوه اظهار تمایل نمود که با بالاترین مقامهای رهبری ایران ملاقات کند.[۹] وزیر خارجه عراق نیز هنگام شرکت در جلسه‌های سازمان ملل متحد در نیویورک، در ماه بعد با وزیر خارجه ایران ملاقات نمود و مجدداً تمایل دولت عراق را برای داشتن رابطه‌های دوستانه با ایران تایید کرد.[۱۰]

دولت عراق با اقدامهای دیپلماسی که به عمل آورد علاقه خود را برای مذاکره با مقامهای ایرانی ابراز داشت، ولی دولت ایران، به هر علتی، از جمله آشفتگیهای همه‌جانبه ایران در آغاز انقلاب، قادر نشد از این فرصت برای گفتگو درباره مساله‌های بین دوکشور استفاده کند. این نکته خاطرنشان می‌گردد که دولت ایران با اطلاعی که از تحریکهای عراق در میان اقلیتها داشت احتمالاً نسبت به صداقت دولت عراق در حل مسالمت‌آمیز اختلافها تردید داشت و نسبت به اقدامهای آن دولت نگران بود. دولت عراق، از همان آغاز انقلاب، با وجود ارسال آن نامه و دعوتهای بعدی، پیوسته کردهای ایران را علیه دولت مرکزی تحریک می‌نمود. کردها در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷، فقط ۶ روز بعد از شروع کار دولت بازرگان، پادگان ارتش را در مهاباد تصرف کردند و کلیه سلاحهای آن را به غنیمت بردند. یک ماه بعد از آن، در اول فروردین ۱۳۵۸، کردها آرامش سنندج را به‌هم زدند و پادگانهای ارتش و ژاندارمری را مورد تهدید قرار دادند. ولی با وجود تحریکهای بالا و تحریکهایی که دولت عراق در میان سایر اقلیتهای ایرانی و مخصوصاً ایرانیان عرب‌زبان خوزستان می‌نمود مصلحت کشور و مردم ایران در آن بود که مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران با مقامهای دولت بعثی عراق ملاقات و مذاکره می‌نمودند.

دولت جمهوری اسلامی ایران، با استفاده از زمینه مساعدی که انقلاب ایران، در آغاز، درکشورهای مسلمان ایجاد نموده بود به‌سود آن بود که درباره مساله‌های متعدد و بسیار مهم، اختلاف در مورد کردها، اختلاف درباره ایرانیان عرب‌زبان خوزستان، تحریک اقلیتهای ایرانی، اختلاف در مورد اراضی مرزی زمینی، روشن نبودن اصول سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی ایران و تاثیرهای زیان‌بخشی که ابهام آن در رابطه‌های ایران با عراق داشت، نگرانی دولت عراق از صدور انقلاب اسلامی، مساله‌های مربوط به ایرانیان مقیم عراق و زایران ایرانی که عازم شهرهای مذهبی خود در عراق بودند و سایر مساله‌های مورد علاقه دوکشور با مقامهای عراقی مذاکره می‌کردند و به جلسه‌های مذاکره‌های خود نیز با پیگیری ادامه می‌دادند تا با خویشتن‌داری و انجام مذاکره‌های مداوم، دولت عراق را که همیشه برای ایران عامل نگرانی بود ناگزیر به اتخاذ سیاست حسن همجواری با

ایران می‌نمود.

درباره مساله‌های مورد مذاکره ایران و عراق، با توجه به آنکه عراق درباره مسترد داشتن سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی به امارات متحد عربی که عراق همیشه نسبت به اشغال آن جزیره‌ها از طرف ایران اعتراض داشت مسلماً مطالبی مورد بحث قرار می‌گرفت، ولی به‌نظر می‌رسد که دولت عراق در آن موقع نمی‌توانست درباره حاکمیت انحصاری بر شط‌العرب و الغای خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی رودخانه‌ای دو کشور رسماً ادعایی داشته باشد و برخلاف آنچه که بعد ادعا نمود ناگزیر بود که در ظاهر آن را محترم شمارد.

ابراهیم یزدی وزیر خارجه ایران درباره مذاکره با صدام حسین در کنفرانس جنبش غیر متعهدها که در شهریور ۱۳۵۸، هفت ماه بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران در هاوانا پایتخت کوبا تشکیل گردید اظهار می‌دارد که صدام «قرارداد ۱۹۷۵ را قبول نداشت... اما در عین حال حاضر نبود با صراحت آن را بیان کند.[۱۱]» این امر که صدام حتی ۷ ماه بعد از رژیم جدید ایران، شرایط را مناسب نمی‌دید که لزوم تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۷۵ را صریحاً اعلام دارد خود مبین آن است که صدام و رهبران عراق، ضمن داشتن تمایل مصرانه به تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۷۵، در آغاز زمامداری دولت جمهوری اسلامی ایران از طرح مستقیم آن اجتناب می‌نمودند و دولت جمهوری اسلامی ایران می‌بایست از همین حالت دولت عراق استفاده می‌نمود و در ماههای اول حکومت خود با مقامهای عراقی ملاقات و مذاکره می‌کرد. آنچه محرز بود، وجود اختلافهای متعدد با عراق الزاماً دو کشور را پشت میز مذاکره می‌کشاند و در این صورت، صحیح بود که مذاکره‌ها در همان اوان انجام می‌گرفت.

انجام مذاکره‌های مستقیم با دولت عراق، آن هم در اوایل انقلاب ایران که نظر مساعد بسیاری کشورها و ملتها نسبت به آن جلب شده بود می‌توانست راهگشای حل اختلافهای مهم و متعدد ایران با عراق باشد و دو ملت ایران و عراق را از بسیاری دشواریها و مصیبتها نجات دهد.

حمله هواپیماهای عراقی

در ماههایی که دولت بازرگان بر سرکار بود (بهمن ۱۳۵۷ ـ آبان ۱۳۵۸) رابطه‌های ایران و عراق با وجود بعضی پیچیدگیها به وخامت نگرایید. با توجه به نابسامانیهای همه‌جانبه اوضاع ایران در ماههای اولیه بعد از انقلاب و وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری، دولت بازرگان تمام کوشش خود را صرف عادی کردن اوضاع و رفع مشکلات داخلی نمود و از ایجاد هرگونه فشار در سیاست خارجی پرهیز داشت و به همین جهت موقعی که هواپیماهای عراقی در ۱۴ خرداد ۱۳۵۸ روستاهای کردنشین ایران را بمباران کردند و ۴ روز بعد مجدداً «قراء فورانی و امامی از بخش نوسود[۱۲]» را بمباران نمودند دولت بازرگان کنترل اوضاع را حفظ نمود و با وجودی که «دولت موقت از همه طرف تحت فشار قرار گرفت که مقابله به مثل نماید و ارتش را برای سرکوبی عراق اعزام نماید[۱۳]»، دولت بازرگان از مبادرت به هر گونه اقدام تلافی‌جویانه خودداری کرد و در آن شرایطی که شیرازه امور کشور از هم پاشیده و قدرت ارتش به جهات گوناگون تضعیف شده بود تشدید اختلاف را به مصلحت کشور ندانست و سعی نمود که از طریق دیپلماسی در حل اختلاف اقدام کند.

اگر دولت بازرگان در آن شرایط که قانون اساسی هنوز تصویب نشده بود و وظیفه نهادهای اساسی حکومت جمهوری اسلامی معین نگردیده بود و رئیس جمهور و نمایندگان مجلس شورا نیز انتخاب نشده بودند به فشارهایی که «از همه طرف» به آن وارد می‌شد تسلیم می‌گردید و حتی اگر «ارتش را برای سرکوبی عراق اعزام» نمی‌نمود و فقط با هواپیما مناطقی از عراق را بمباران می‌کرد در دامی که عراق برای آن گسترده بود می‌افتاد و عراق به بهانه دفاع در مقابل حمله ایران، ۱۴ ماه زودتر از زمانی که به مرزهای ایران تجاوز کرد حمله نظامی وسیع را آغاز می‌نمود و این حربه بسیار مهم که در همه جا گفته می‌شود و جهان نیز تایید می‌کند که عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به خاک ایران تجاوز کرد از ایران گرفته می‌شد و یا در آن تزلزل راه می‌یافت. دولت بازرگان واقع‌بینی سیاسی نشان داد و با اقدامهای

دیپلماسی که به عمل آورد دولت عراق را وادار ساخت «تا طی یک یادداشت رسمی به اشتباه خود در حادثه بمباران دهکده‌های مرزی ایران اعتراف نماید و ضمن عذرخواهی از ملت و دولت ایران آمادگی خود را برای پرداخت غرامت و جبران خسارات وارده اعلام نماید.[۱۴]» و به‌دنبال آن توافق شد که استاندار آذربایجان غربی با استاندار سلیمانیه از روستاهای آسیب‌دیده بازدید کنند و میزان خسارتها را برآورد نمایند.

در مورد کاهش حمله‌های تبلیغاتی دو کشور و آماده ساختن زمینه برای مذاکره‌های سودبخش و رفع اختلافهای بین ایران و عراق نیز دولت بازرگان توفیق اولیه را به‌دست آورد. حجت‌الاسلام دعایی را که سالها در عراق اقامت داشت و با بعضی شخصیتهای عراقی آشنا بود به سمت سفیر کبیر ایران در عراق انتخاب نمود. این انتخاب، نشانه حسن‌نیت ایران به رفع اختلاف بین دو کشور بود و حجت‌الاسلام دعایی با کوششهایی که به عمل آورد و ملاقاتهایی که «با رئیس جمهور عراق و وزیرخارجه و دیگر مقامات[۱۵]» آن کشور نمود موفق شد زمینه مساعدی برای برقراری رابطه‌های حسن همجواری بین دو کشور به‌وجود آورد. به‌دنبال اقدامهای بالا، دولت عراق پیشنهاد نمود که «حمله‌های تبلیغاتی دو کشور نسبت به یکدیگر قطع شود[۱۶]» و ضمناً قول داد که «از به‌کار بردن عناوین مجعول درباره خوزستان و سایر نقاط[۱۷]» خودداری کند. ولی کلیه کوششهای با حسن‌نیت بالا از سوی جناح مقتدری که خارج از دولت جمهوری اسلامی ایران مخالف رهبران عراق بود خنثی گردید. تبلیغات علیه صدام و رهبران بعثی عراق در رادیو تلویزیون ایران که خارج از کنترل دولت و در دست آن جناح مقتدر مخالف رهبران عراق بود همچنان با شدت ادامه یافت.

دعایی سفیر ایران در بغداد برای قطع تبلیغات رادیو تلویزیون ایران به تهران آمد. در مصاحبه‌ای که نگارنده با آقای مهندس عزت‌الله سحابی که در آن موقع عضو شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران بود به عمل آورد وی اظهار داشت آقای دعایی به جلسه شورای انقلاب آمد و پس از بیان نظرهایش و توافقهایی که با رهبران عراق به عمل آورده بود شورای انقلاب مصلحت کشور را در آشفتگیهای

همه‌جانبه ایران در آن زمان در قطع هرگونه تبلیغات ضد رهبران عراقی دانست. چون شورا قدرت اعمال نظر خود را در سازمان رادیو تلویزیون ایران نداشت و صادق قطب‌زاده رئیس آن سازمان به گونه مستقل عمل می‌نمود و علیه دولت بازرگان نیز که خود منصوب از طرف او بود سخنانی پخش می‌کرد آقای دعایی با تعدادی از اعضای شورای انقلاب به حضور آیت‌الله خمینی رسیدند و مطالب خود را بیان داشتند. ولی پس از آن جلسه نیز رادیو تلویزیون ایران همچنان به تبلیغات ضد رهبران عراق ادامه داد و معلوم گردید که آن جلسه نیز نتیجه‌ای در کاهش تنشها نداشت.

فشار جناح مقتدر در نظام جمهوری اسلامی که خارج از دولت و مخالف ایجاد رابطه‌های دوستانه با دولت بعثی عراق بود در وادارکردن دولت بازرگان به انجام عمل متقابل در بمباران ناحیه‌های عراق و اعزام نیروی نظامی برای جنگ با عراق و سپس ادامه حمله‌های تبلیغاتی علیه رهبران عراق و شدت بخشیدن به آن، صاحب‌نظران آگاه را متوجه نمود که رابطه‌های دو کشور به‌سوی تیرگی هدایت می‌گردد و اگر نیرویی قوی‌تر از جناح مقتدر بالا برای رفع تنش و تغییر جهت دادن سیاست خارجی ایران وجود نداشته باشد جنگ بین دو کشور اجتناب‌ناپذیر خواهد شد.

کنفرانس سران جنبش غیر متعهدها

دولت موقت بازرگان در سیاست خارجی روش حسن همجواری و رفع تنش در رابطه‌های با کشورهای همسایه در پیش گرفته بود. در به هم‌ریختگی همه‌جانبه اوضاع کشور، به‌ویژه با کشته شدن و فرار بسیاری از فرماندهان دانش‌آموخته و آگاه ارتش و پاکسازی گسترده افسران آن‌که موجب برکناریَ هزاران نفر از ارتش گردیده، و در نتیجه منجربه کاهش فوق‌العاده توان رزمی ارتش شده بود، سیاست دولت بازرگان سیاستی صحیح و منطبق با صلاح کشور و منافع ملی بود. در سپتامبر ۱۹۷۹ (شهریور ۱۳۵۸) کنفرانس سران جنبش غیر متعهدها در هاوانا پایتخت کوبا تشکیل شد. دولت بازرگان از این فرصت استفاده کرد و ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ

ابراهیم یزدی وزیرخارجه را به آن کنفرانس اعزام داشت. او با «وساطت شاذلی بن جدید و مرحوم بن یحیی وزیر امورخارجه الجزایر[18]» با صدام ملاقات کرد. برخلاف گفته صدام در سخنرانیهای رسمی که دو بار با یزدی در هاوانا ملاقات داشته است «مذاکرات با صدام یک بار بیشتر صورت نگرفت. اما با سعدون حمادی سه بار در هاوانا و چندین بار در سفر بعدی به نیویورک صورت گرفت.[19]» در این ملاقاتها، یزدی درباره «تحریکات عراق در خوزستان» و دخالت در امور داخلی ایران با صدام و سعدون حمادی مذاکره نمود.

بی‌تردید، مطمئن‌ترین و نزدیکترین راه برای رفع اختلاف، مذاکره مستقیم است. مذاکره پایان هرگونه اختلاف است و همه راهها به آن ختم می‌شود. حتی کشورهایی که به جنگ با یکدیگر مبادرت می‌ورزند، سرانجام ناگزیر می‌گردند برای آتش‌بس و متارکه جنگ به مذاکره با یکدیگر روی آورند، اقدامی که ایران و عراق پس از هشت سال جنگ ناگزیر به انجام آن گردیدند.

در اولین دور مذاکره‌های یزدی با رهبران عراق نتیجه نهایی به‌دست نیامد. اختلافهای ریشه‌داری مانند اختلافهای ایران و عراق مستلزم پیگیری در انجام مذاکره و خویشتن‌داری در تحمل ناگواریهای ادعاهای ناحق و خارج از صلاحیت است و ساده‌اندیشی است اگر انتظار باشد که اختلافهای دو کشور در اولین دور مذاکره حل گردد، ولی دور اول مذاکره‌های یزدی با مقامهای عراقی، راه را برای ادامه گفتگوها بازکرد و مساله‌های مورد بحث را معلوم نمود. درباره نکات برجسته مذاکره‌های ایران و عراق، ابراهیم یزدی وزیر امورخارجه ایران در پاسخ نامه نگارنده چنین شرح می‌دهد:[20]

«۱ ــ عراق، قرارداد ۱۹۷۵ را قبول نداشت و معتقد بود که در یک شرایط نامساعدی به آن کشور تحمیل شده است. اما در عین حال حاضر نبود با صراحت آن را بیان کند. بلکه به یکی از بندهای قرارداد ۱۹۷۵ متوسل می‌شد که طرفین نباید به فعالیتهای خرابکارانه علیه دولت دیگر اجازه دهند. که این مورد نظر ما نیز بود و به عراق ایراد می‌گرفتیم.

۲ ــ ما معتقد بودیم در صورت بروز اختلاف بین دو کشور باید برطبق همان

قرارداد ۱۹۷۵ از طریق مسالمت‌آمیز و مذاکره رفع اختلاف شود و نه با اعمال زور.

۳ ــ ما به تحریکات عراق در خوزستان اعتراض کردیم و خواستار قطع آن بودیم.

۴ ــ عراق، خود را نماینده تمام اعراب معرفی می‌کرد و در مورد بازگردانیدن سه جزیره در خلیج فارس اصرار داشت. صدام به مرام حزب بعث اشاره و استناد می‌کرد.

۵ ــ ما این ادعای عراق را به کلی رد کردیم و حاضر نشدیم حتی درباره آن مذاکره کنیم.»

خویشتن‌داری دولت بازرگان در واقعه بمباران خاک ایران از طرف عراق و کوشش برای رفع تشنج از طریق مذاکره و همچنین انجام مذاکره مستقیم در هاوانا و نیویورک، سعدون حمادی وزیرخارجه عراق را برآن داشت که در سخنرانی خود در شورای امنیت که در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۰، سه هفته بعد از حمله عراق به ایران ایراد نمود و طی آن به دولت جمهوری اسلامی ایران اتهامهای سنگینی وارد آورد با صراحت اعلام دارد:

«برای ثبت [در صورتجلسه‌های شورای امنیت] باید بگویم که آقای بازرگان روحیه همکاری داشت و می‌کوشید رابطه‌های بین دو کشور استحکام یابد.» [۲۱]

درباره مذاکره‌هایی که صدام با یزدی به عمل آورد، کسی که درباره صدام کتاب نوشته و با او ۱۷ ساعت مصاحبه کرده است می‌نویسد «ابراهیم یزدی وزیرخارجه سابق ایران او را در کنفرانس سران در هاوانا ملاقات کرد و از او خواست که رابطه‌های بین ایران و عراق عادی شود. صدام نیزَ پاسخ داد که او نیز مایل به داشتن رابطه‌های عادی است، به شرطی که ایران سه جزیره را مسترد دارد، آن قسمتی از شط‌العرب را که به موجب قرارداد ۱۹۷۵ در اختیار گرفته است به حال اول برگرداند و حقوق ملی مردم عرب را در عربستان [منظور خوزستان است] تامین کند.[۲۲]»

نویسنده کتاب ادامه می‌دهد که به موجب اظهارات شاهدان حاضر در ملاقات آن دو، صدام به یزدی گفت «من با شما مانند یک برادر صحبت می‌کنم. امیدوارم آنچه را که باید به شما بگویم قبول خواهید کرد. بعد از انقلاب، شما طوری رفتار کردید مثل اینکه به دنیا و مخصوصاً به دنیای عرب و عراق یک لطفی کردید. این منطقی نیست. انقلاب شما باید ۲۰ سال قبل انجام می‌گرفت. استبداد و ستمی که شما تحمل کردید وحشتناک بود با وجود آن، شما ربع قرن از مصر و چند سال از انقلابهای سایر کشورهای عربی عقب هستید. بعد از انقلاب، شما می‌بایست از عراق و سایر کشورهایی که دارای تجربه انقلابی هستند دیدن می‌کردید، هدفهای انقلاب خودتان را توضیح می‌دادید تا آنها به وضع شما آشنایی پیدا کنند و از شما حمایت نمایند. هر روز شما کارهایی می‌کنید که آنهایی را که باید متحدان شما باشند ناراحت می‌نمایید. به شما توصیه می‌کنم که پلهای [ارتباطی] خود را با دیگران اصلاح کنید. این امر، دشمنان واقعی و متحدان واقعی شما را آشکار خواهد کرد. همچنین توصیه می‌کنم طوری عمل نکنید که گویی انقلاب شما منحصر به‌فرد بود.[۲۳]»

صدام، راهنماییهای سودمند کرد. او به درستی توصیه نمود که بعد از برقراری نظام جمهوری اسلامی در ایران، می‌بایست افراد واجد صلاحیت که در رابطه‌های بین‌المللی دارای تجربه و آگاهی علمی باشند به «کشورهایی که دارای تجربه انقلابی هستند.» اعزام می‌شدند و از تجربه آنها در مبارزه با مشکلات ناشی از انقلاب و حفظ انقلاب از خطرهایی که از داخل و یا خارج آن را تهدید می‌کرد استفاده می‌شد. همان‌طور که دولت عراق، با ابتکار دیپلماسی خود راه را به رهبران حکومت جمهوری اسلامی ایران نشان داد و در دومین روز به قدرت رسیدن نظام جدید، اصول سیاست خارجی خود را برای مقامهای ایران روشن ساخت، دولت جمهوری اسلامی ایران نیز می‌بایست افراد آگاه و صلاحیتدار را به بعضی از کشورها و مخصوصاً کلیه کشورهای همسایه و کشورهای عربی جنوب خلیج فارس اعزام می‌داشت و اصول سیاست خارجی خود را توضیح می‌داد و به‌علاوه، از انجام کارهایی که «متحدان» ایران را «ناراحت» کند اکیداً خودداری می‌نمود. دولت

موقت بازرگان چنین اقدامی نکرد.

ممکن است عنوان شود، با توجه به آن شرایطی که دولت موقت به کار اشتغال داشت، با توجه به وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری و عدم تمرکز امور در دولت، معلوم نبودن اصول سیاست خارجی و اظهارنظرهای افراد مختلف درباره رابطه‌های خارجی ایران، امکان اقدام به چنین عملی کمتر وجود داشته است. ولی چنین استدلالی نمی‌تواند قانع‌کننده باشد. هر کشوری در هر شرایطی، کم و بیش با دشواریهایی روبه‌روست و طبیعی است که دشواریهای کشوری که کلیه نهادهای آن زیر فشار انقلاب قرار دارند و روند عادی اداره امور آن به کلی دگرگون شده است زیادتر و سنگین‌تر می‌باشد. ولی درست به همین علت، ضرورت داشت که مسئولان کشور با آگاهی و دقت بیشتر به آرمانهای انقلاب و مصالح کشور و مردم توجه می‌کردند و در این مورد خاص، از تاریخ انقلابهای کشورها و چگونگی مسیر آنها آگاهی دقیق به‌دست می‌آوردند. به‌ویژه از جریان تحولات انقلابی در کشورهایی نظیر مصر، الجزایر، سوریه، عراق، کوبا و بعد نیکاراگوئه به‌خوبی آگاه می‌شدند و آنگاه با توجه به شرایط خاص ایران و انقلاب ایران، خط‌مشی سودمندی در سیاست داخلی و سیاست خارجی اتخاذ می‌نمودند. چنین اقدامی، کشور و مردم را از آسیبهای اشتباهاتی که بعضی از دولتهای انقلابی نموده بودند حفظ می‌کرد.

ابراهیم یزدی درکنفرانس سران جنبش غیر متعهدها در هاوانا، علاوه بر صدام و سعدون حمادی «با رهبران جبهه پایداری، رؤسای جمهوری و وزیران خارجه کشورهای عضو جبهه یعنی الجزایر، سوریه، یمن جنوبی، لیبی و فلسطین[۲۴]» و ماه بعد در جلسه‌های مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک مجدداً با آنان ملاقات و مذاکره کرد و «اسناد و مدارک دخالتهای بعث عراق را در امور داخلی ایران»[۲۵] به آنان ارائه داد و «عواقب سوء سیاست عراق را نسبت به جمهوری اسلامی در کل منطقه[۲۶]» به آنان توضیح داد. «الجزایر و کویت بیش از همه در اعمال فشار بر صدام به منظور قطع تحریکات روی خوش نشان دادند.[۲۷]»

این کوششها برای افشا کردن دخالتهای عراق در امور داخلی ایران و ناگزیر

ساختن آن به خودداری از تندرویهای بیشتر اثر مثبت داشت و باید طبق برنامه و در مقیاس وسیع‌تری دنبال می‌شد. مقامهای جمهوری اسلامی ایران باید با توجه به رابطه‌های کشورهای عربی با یکدیگر و مخصوصاً با عراق و با توجه به رابطه‌های بسیار نزدیکی که رژیم گذشته ایران با بسیاری کشورهای عربی و مخصوصاً با کشورهای همسایه جنوب خلیج فارس برقرار کرده بود سیاست مشخص و قاطعی برای حفظ رابطه‌های نزدیک ایران با آن کشورها اتخاذ می‌کرد و موجباتی فراهم می‌نمود که به‌جای کمکها و همکاری موثر و مداومی که کشورهای عربی با عراق نمودند همگی فشار می‌آوردند که از انجام تحریکها و دخالت در امور داخلی ایران خودداری ورزد.

این کوششها نه‌تنها دنبال نگردید بلکه اقدامهایی انجام یافت و مطالبی بیان گردید که خواست دولت عراق بود و موجب موفقیت آشکار آن در سیاست خارجی شد. در صحنه شطرنج سیاست بین‌المللی، تنها مهارت و دانش یک طرف موجب پیروزی آن نمی‌گردد، بلکه همان‌طور که تاریخ نشان می‌دهد، عدم توجه به اصول معمول در رابطه‌های بین‌المللی و اشتباهاتی که رخ می‌دهد در موفق کردن طرف دیگر نقش موثر دارند.

پیروزی انقلاب ایران با پیامدهایی که کشور و مردم را با آشفتگیها و نابسامانیها روبه‌رو ساخت همراه گردید. در انقلاب مردم ایران که کلیه گروههای اجتماعی در آن شرکت داشتند کسانی دارای قدرت اداره امور کشور شدند که کمتر تجربه‌ای در این امر مهم داشتند. افزون بر آن، شخصیتهای حاکم بر ایران، در تلاش به‌دست گرفتن انحصاری قدرت برآمدند و نه‌تنها از تخصص و تجربه مدیران آگاه که سرمایه اصلی کشور و برای پرورش آنان، کشور و مردم بهای گزاف همراه با سالیان دراز صرف کرده بودند استفاده نکردند، بلکه با اعدام تعدادی از آنان و ایجاد شرایطی که موجب فرار و گوشه‌نشینی عده‌ای از آنان گردید کشور و مردم از دانش و تجربه آنان محروم شد و کلیه زحمتهای چند دهه کشور برای پرورش آنان به هدر رفت و کشور در شرایطی قرار داده شد که دوباره می‌بایست از آغاز شروع می‌کرد.

در افریقای جنوبی هراس‌انگیزترین خشونتها و بی‌عدالتیها از طرف اقلیت سفیدپوست حاکم بر اکثریت سیاه‌پوستان در طول سالهای درازِ اِعمال گردید. کثرت و شدت جنایتهای سفیدپوستان حاکم در افریقای جنوبی چنان تکان‌دهنده و خشم‌انگیز بود که جامعه جهانی علیه آنان به‌پا خاست؛ روش آنان را محکوم نمود و افریقای جنوبی را مورد تحریم قرار داد. سرانجام، سیاه‌پوستان با مبارزه طولانی و دادن هزاران قربانی و با کمک دولتها و افکار عمومی مردم جهان پیروز گردیدند. ولی هنگامی که ماندلا رهبر سیاه‌پوستان آن کشور، از زندان بر بالاترین مسند قدرت قرار گرفت و رئیس جمهور شد از اِعمال هرگونه خشونت خودداری کرد و کوشید جامعه را از هرگونه کینه‌ورزی و انتقام‌گیری بر حذر دارد.

ماندلا ۲۷ سال از بهترین سالهای عمر خود را در زندانهای حکومت سفیدپوستان گذراند و با آزارها و شکنجه‌ها روبه‌رو بود، ولی هنگامی که به قدرت رسید، با وجود آن همه رنجها و مرارتهای توان‌کاه هیچ یک از کسان وابسته به هیات حاکم گذشته را اعدام و حتی زندانی نکرد و اموال هیچ کس را مصادره ننمود. او کوشید در همهٔ افراد مردم، سفیدپوست و سیاه‌پوست، احساس امنیت و آسودگی خاطر به‌وجود آید. او رئیس جمهور سفیدپوست را که مرتکب آن همه بیدادگریها شده بود وارد کابینه خود کرد تا آهنگ سازندگی کشور متوقف نشود و همهٔ افراد با اعتماد به حاکمیت قانون و مصون ماندن سرمایه و حق مالکیت آنان از هرگونه گزند، بیش از گذشته به کوششهای سازندگی ادامه دهند.

اگر حاکمان ایران پس از به قدرت رسیدن روشی در پیش می‌گرفتند که جو اعتماد و امنیت را بر فضای عمومی کشور مستولی می‌نمودند و از تجربه و دانش مدیران کشور در نظام گذشته برخوردار می‌گردیدند انقلاب ایران با حداقل دشواریها روبه‌رو می‌گردید. ولی وجود روحیه شعارگویی و تندروی که جامعه هیجان‌زده را به راهی دیگر کشاند از عاملهایی بود که مانع گردید از تجربه انقلابی سایر کشورها که پیش از ایران انقلاب کرده بودند استفاده‌ای به عمل آید. حاکمان جدید به اسلام و پیشرفت آن می‌اندیشیدند و به این واقعیت توجه نگردید که

مصلحت اسلام و کشور و مردم یکی است و کوشش در ایجاد یک کشور اسلامی آباد، آزاد و پیشرفته که نمونه و الگوی سایر کشورهای اسلامی برای پیشرفت و ترقی قرارگیرد بهترین و موثرترین شیوه خدمت به اسلام است.

در شهریور ۱۳۵۹، صدام هنوز امیدوار و علاقه‌مند بود که مساله‌های مورد اختلاف با ایران را از راههای مسالمت‌آمیز حل کند. او در کنفرانس هاوانا به یزدی پیشنهاد نمود که با بالاترین سطح مقامهای ایران ملاقات و مذاکره نماید. سعدون حمادی وزیرخارجه عراق نیز در جلسه‌های سازمان ملل که ماه بعد، در اکتبر ۱۹۷۹ در نیویورک تشکیل گردید، پیشنهاد بالا را در ملاقات با یزدی تکرار نمود. این پیشنهاد که فرصت گرانقدری در اختیار ایران قرار می‌داد تا از بروز جنگ و وارد آمدن آن همه تلفات و خسارتهای سنگین جلوگیری شود بدون پاسخ ماند و به آن ترتیب اثر داده نشد. جناح مقتدر مخالف رهبران عراق چنان جوی علیه آنان در هیات حاکم بر ایران ایجاد نموده بودند که وقتی که روزنامه القبس چاپ کویت منتشر نمود که یزدی از صدام برای دیداری از ایران دعوت کرد و روزنامه جمهوری اسلامی ایران نیز در شهریور ۱۳۵۸ آن را چاپ نمود یزدی آن را فوراً تکذیب کرد. سعدون حمادی نیز در تایید آن در جلسه شورای امنیت در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۰ اظهار داشت هنگامی که با ابراهیم یزدی در سازمان ملل در نیویورک ملاقات نمود پیشنهاد صدام را برای مذاکره با بالاترین مقام ایران تکرارکرد. یزدی گفت «موضوع را در تهران بررسی خواهد کرد، ولی خبری از آن نشد.[۲۸]» بدین‌ترتیب، فرصت شایسته‌ای برای حل اختلافهای دو کشور از راه مذاکره و دست کم آشنا شدن رسمی مسئولان آنها به نقطه‌نظرهای یکدیگر از دست رفت.

شورای انقلاب، تیرگی رابطه‌های ایران و عراق

دولت موقت بازرگان به علت دشواریهایی که با آنها روبه‌رو بود ناچار به استعفا گردید و روز دوشنبه ۱۴ آبان ۱۳۵۸، یک روز پس از اشغال سفارت امریکا و گروگان گرفتن کارکنان آن، استعفای کتبی خود را به آیت‌الله خمینی تسلیم نمود. متن

استعفانامه بازرگان، گویای به هم‌ریختگی دامنه‌داری است که در اداره امور کشور وجود داشت. بازرگان در استعفانامه خود می‌نویسد:

«... پیرو توضیحات مکرر گذشته و نظر به اینکه دخالتها، مزاحمتها، مخالفت و اختلاف‌نظرها انجام وظایف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و اینجانب مدتی است غیرممکن ساخته در شرایط تاریخی حاضر نجات مملکت و به ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی‌باشد. بدین‌وسیله استعفای خود را تقدیم می‌دارد... [۲۹]»

آیت‌الله خمینی روز بعد، سه‌شنبه ۱۵ آبان ۱۳۵۸ در حکمی که صادر نمود متذکر شد.[۳۰]

«ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت‌فرسای ایشان [مهندس بازرگان] در دوره انتقال و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن‌نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم. شورای انقلاب را مامور نمودم برای رسیدگی و اداره امور کشور در حال انتقال و نیز شورا ماموریت در اجرای امور زیر را بدون مجال دارد:

۱) تهیه مقدمات قانون همه‌پرسی قانون اساسی.

۲) تهیه مقدمات انتخابات مجلس شورای ملی.

۳) تهیه مقدمات تعیین رئیس جمهور...».

شورای انقلاب پیش از پیروزی آن به دستور آیت‌الله خمینی تشکیل گردید. در مورد زمان تشکیل آن مهندس سحابی که از آغاز تشکیل شورا عضو آن بوده است اظهار می‌دارد «در پنجم آبان ماه سال ۱۳۵۷ [۳۱]» از زندان آزاد گردید. آیت‌الله مطهری که برای ملاقات و مذاکره با آیت‌الله خمینی به پاریس رفته بود «شاید ۲۰ تا ۲۵ آبان‌ماه [۱۳۵۷] برگشت.[۳۲]» او به دیدن مهندس سحابی آمد و درباره لزوم تشکیل شورای انقلاب با وی صحبت کرد. بدین‌ترتیب، شورای انقلاب بعد از آبان ۱۳۵۷ و در «آذر ۱۳۵۷ [۳۳]» تشکیل شد. مهندس بازرگان نیز تایید می‌نماید «شورای انقلاب در آذرماه ۱۳۵۷ تشکل رسمی مخفی یافت... [۳۴]»

اعضای شورای انقلاب در اولین مرحله و پیش از پیروزی انقلاب عبارت بودند از: «آقایان [آیات] طالقانی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، دکتر بهشتی،

مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر [و آقایان] دکتر یزدی، دکتر سحابی، احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس کتیرایی، تیمسار مسعودی، تیمسار قرنی و من [مهندس بازرگان] به انضمام آقایان مهندس سحابی و دکتر شیبانی.[۳۵]» اعضای شورای انقلاب پس از انتخاب تعدادی از آنان برای عضویت در دولت بازرگان دوبار دیگر تغییر کرد و پس از استعفای آن دولت تا تشکیل مجلس شورای اسلامی عبارت بودند از: «آقایان [آیات] دکتر بهشتی، هاشمی رفسنجانی (وزیر کشور)، مهدوی کنی (وزیرکشور)، موسوی اردبیلی (بنیاد مستضعفان)، خامنه‌ای (معاونت وزارت دفاع)، دکتر باهنر (معاونت وزارت آموزش و پرورش) [و آقایان] بنی‌صدر (وزیر دارایی و بعد خارجه)، دکتر شیبانی (وزیر کشاورزی)، قطب‌زاده (وزیرخارجه)، مهندس سحابی (سازمان برنامه)، مهندس معین‌فر (وزیر نفت)، دکتر رضا صدر (وزیر بازرگانی) و مهندس بازرگان[۳۶].»

به‌طوری که ملاحظه می‌شود شورای انقلاب که در دوران دولت موقت بازرگان وظیفه قوه مقننه را به‌عهده داشت پس از استعفای دولت موقت وظیفه قوه مجریه را نیز به عهده گرفت. بدین‌ترتیب، شورای انقلاب از تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۸ تا تشکیل رسمی مجلس شورای اسلامی «هم قوه مقننه و هم قوه مجریه [را به‌عهده دارد] و اصلاً دولت معروف به دولت شورای انقلاب است. نخست‌وزیر هم نداریم.[۳۷]»

در آن موقع تبلیغات گسترده‌ای برای تهییج شور انقلابی مردم انجام می‌شد و با شرایطی که پس از اشغال سفارت امریکا در روز یکشنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۸ در ایران ایجاد شد شعارهای ضد امریکایی و ضد کشورهای وابسته به امریکا رواج عام یافت و احساسات مردم علیه آنها به هیجان آمده بود. شورای انقلاب به‌دنبال اشغال سفارت و گروگانگیری و جو پرخاشگر و تهاجم‌آمیزی که به‌وجود آمد در رابطه‌های خارجی سیاست انعطاف‌ناپذیری در پیش گرفت و به‌دنبال آن رابطه‌های ایران و عراق به‌سوی تیرگی بیشتر رفت.

دولت عراق که خود را در موضع قدرت می‌دید خواهان چنین وضعی بود و

به‌درستی می‌دانست که در صورت برقرار بودن رابطه‌های حسن همجواری بین ایران و عراق و ادامه یافتن آن، قادر نخواهد بود مقاصد حقیقی خود را که از مهمترین آنها تضعیف ایران و دولت جمهوری اسلامی ایران و تجدیدنظر در قرارداد الجزیره ۱۹۷۵ و استقرار حاکمیت انحصاری عراق بر شط‌العرب بود تحقق بخشد. دولت عراق با استفاده از آشفتگیهای سیاسی ایران و با استفاده از فرصت مطلوبی که به‌دست آورده بود و با تبلیغات وسیعی که درباره «صدور انقلاب اسلامی» ایران و تهدیدهای آن علیه کشورهای عربی منطقه خلیج فارس نمود موجبات نگرانی و دوری آن کشورها از ایران و نزدیکی بیشتر خود را به آنها فراهم کرد و به موازات آن به تحریکهای خود بین مردم ایران ادامه داد و تیرگی بیشتر رابطه‌های ایران و عراق را به وخامت رساند.

دولت بعثی عراق نسبت به تمامیت اراضی کویت نظر تجاوزکارانه داشت. چون عراق در صدد تجاوز به اراضی کویت برآمد در ۲۰ مارس ۱۹۷۳ (۲۹ اسفند ۱۳۵۱) بین دو کشور جنگ درگرفت. ایران به کویت پیشنهاد کمک نمود و سرانجام با دخالت اتحادیه عرب، عراق ناگزیر گردید در ۵ آوریل ۱۹۷۳ (۱۶ فروردین ۱۳۵۲) نیروی خود را از اراضی اشغالی کویت فراخواند. قدرت نظامی ایران در نظام گذشته که خواستار حفظ وضع موجود و ثبات منطقه خلیج فارس بود برای دولت ضعیف کویت در برابر فشار و تهدید عراق ـ افزون بر اتحادیه عرب و کشورهای عربی ـ تکیه‌گاه اطمینان‌بخشی بود.

پس از سقوط نظام گذشته و با تبلیغات حکومت جمهوری اسلامی علیه کشورهای میانه‌روی خلیج فارس، شعار «صدور انقلاب اسلامی» و نامیدن آیت‌الله خمینی به‌عنوان «رهبر مسلمانان جهان» زمامداران کویت را نگران نمود و ناگزیر برای حفظ قدرت سیاسی خویش به عراق نزدیک شدند. نمایندگان آیت‌الله خمینی در کویت و بحرین ـ به شرحی که خواهد آمد ـ مطالبی بیان داشتند که موجب تحریک شیعیان آن کشورها گردید. صدام که از هر رویدادی برای نزدیک کردن کشورهای منطقه خلیج فارس به عراق و دور نمودن آنها از جمهوری اسلامی

سود می‌جست آشکارا و بدون ذکر نام، دولت جمهوری اسلامی ایران را مورد تهدید قرار داد و در اکتبر ۱۹۷۹ (مهر ۱۳۵۸) اظهار داشت «قدرت عراق علیه هر کشوری که بخواهد به حاکمیت کویت یا بحرین تجاوز کند و یا به مردم و یا تمامیت ارضی آن کشورها آسیب رساند به‌کار می‌رود. این [سیاست عراق] شامل کلیه کشورهای خلیج [فارس] می‌باشد.[۳۸]» او در مورد رابطه عراق با ایران بیان داشت «شاه سه جزیره عرب در خلیج [فارس] را اشغال کرد. اگر انقلاب [ایران] یک انقلاب اسلامی است چرا آنها سه جزیره را به صاحبان عرب آن پس نداده‌اند.[۳۹]»

در همان ماه اکتبر و برای اولین‌بار، دولت عراق در ۳۰ اکتبر ۱۹۷۹ (۸ آبان ۱۳۵۸) ـ یازده ماه پیش از آنکه قرارداد الجزیره را رسماً لغو کند ـ لزوم تجدیدنظر درباره آن را اعلام داشت.[۴۰] در نوامبر ۱۹۷۹ ـ در همان ماهی که واقعه گروگانگیری رخ داد، سفیر عراق در بیروت در مصاحبه با روزنامه النهار اظهار داشت که قرارداد الجزیره باید اصلاح شود و «ایران باید کلیه حقوق عراق در شط‌العرب را به‌طور داوطلبانه به آن برگرداند[۴۱]» و با اقلیتهای ایران رفتاری عادلانه داشته باشد.

کلیه اظهارات بالا هشدار و زنگ خطری برای دولت نوپای جمهوری اسلامی ایران بود و مسئولان آن، به‌ویژه در وزارت خارجه می‌بایست صدای آنها را می‌شنیدند. ولی وزارت خارجه ایران ـ به شرحی که خواهد آمد ـ بیش از کلیه وزارتخانه‌های دیگر مورد پاکسازی دامنه‌دار قرارگرفته بود. شخصیتهای آگاه وزارت خارجه که دانش و تجربه دیپلماسی داشتند و در این روزهای خطرآفرین می‌توانستند خدمتهایی به کشور و مردم ایران بنمایند به علت بی‌اعتمادی مسئولان نظام جدید به آنان برکنار شده وکسان تازه‌ای جان آنان راگرفته بودند. این افراد که عموماً از دانش و تجربه دیپلماسی کم بهره بودند فاقد توانایی لازم برای شنیدن آن صدای آشکار و یا فاقد قدرت تاثیرگذاری بودند و با جو شعارگویی که در التهابهای آن زمان حاکم بر فضای عمومی کشور بود به مسئولان با تجربه عراق فرصت نیکویی داده شد که در جهت انجام مقاصد خود گامهای بزرگتر و مطمئن‌تری بردارند.

رویدادهای نوامبر ۱۹۷۹، ماه طلایی عراق

۱ ــ ایران و امریکا

ایران در دوران شاه ستون اصلی حافظ منافع امریکا و غرب در منطقه خلیج فارس، عامل مهم کاهش نفوذ شوروی و عامل حفظ امنیت و ثبات وضع موجود در آن منطقه بود. انقلاب ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و روز بعد، در ۲۳ بهمن آن سال دولت شوروی، دولت جدید ایران را به رسمیت شناخت. دولت ایران از همان آغاز، سیاست ضد نفوذ بیگانگان، به‌ویژه امریکا را در پیش گرفت. آن دولت اقدامهای زیر را که در جهت خلاف منافع امریکا بود به عمل آورد:

ــ خروج از پیمان سنتو،[۴۲]
ــ اعدام و برکناری بسیاری از کسانی که در نظام گذشته دارای مقامهای بالا در امور کشوری و لشکری و اکثر آنان موافق به داشتن رابطه نزدیک با امریکا بودند.
ــ ایجاد شرایطی که اکثر کارشناسان بیگانه، به‌ویژه کارشناسان امریکایی از ایران خارج گردیدند،
ــ بستن چهار پایگاه جاسوسی امریکا در شمال ایران که علیه شوروی فعالیت می‌کردند،
ــ قطع وابستگی به امریکا و تقاضای عضویت در جنبش غیر متعهدها و پذیرفته شدن آن،
ــ قطع رابطه سیاسی با کشورهای اسرائیل و افریقای جنوبی و قطع صدور نفت به آن کشورها،
ــ قطع رابطه سیاسی با کشور مصر به علت امضای پیمان صلح جداگانه با اسرائیل،
ــ تشویق کلیه مسلمانان به جهاد با اسرائیل، کشور متحد امریکا و غرب،
ــ نزدیکی به کشورهای عضو جبهه پایداری مانند الجزایر، لیبی، سوریه، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین که کلیه آنها از کشورهای دوست

شوروی بودند،

ـ تبلیغات در مورد صدور انقلاب اسلامی و همچنین مبارزه مستضعفان با مستکبران که با شعار شوروی در مورد مبارزه کارگران با سرمایه‌داران همسویی داشت.

با اقدامهای بالا و سخنان تند آیت‌الله خمینی علیه امریکا که آن را «شیطان بزرگ» نامید رابطه‌های ایران و امریکا تیره گردید و گروگانگیری رابطه‌های دو کشور را بحرانی نمود. گروگانگیری موضوع کتاب مستقل و جداگانه‌ای است و شرح کلی و مختصر آن خواهد آمد. در اینجا همین‌قدر اشاره می‌شود که گروگانگیری خشم شدید مردم امریکا را برانگیخت و دولت امریکا را ناگزیر به اتحاد سیاست خصمانه علیه دولت جمهوری اسلامی نمود. این سیاست برای رهبران عراق موهبت غیرمنتظر بود و با اطمینان به مخالفت امریکا و متحدانش با دولت جمهوری اسلامی ایران در هر سازمان بین‌المللی و منطقه‌ای به ادامه مخالفت خود با آن دولت پشتگرم و مصمم گردیدند.

۲ ـ ایران، عربستان سعودی و عراق

عربستان سعودی با داشتن مکه و مدینه، دو شهر مهم مسلمانان جهان و درآمد سرشار نفت، در جهان اسلام و عرب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رابطه عراق با عربستان سعودی تا ۱۹۷۵ که عراق قرارداد الجزیره را با ایران امضا کرد تیره بود. عربستان سعودی طرفدار غرب و امریکا بود و با شوروی رابطه سیاسی نداشت. عراق از ژوئن ۱۹۶۷ که جنگ اعراب و اسرائیل درگرفت رابطه سیاسی با امریکا را قطع کرده بود و با شوروی علاوه بر داشتن رابطه سیاسی، پیمان دوستی و همکاری امضا کرده بود. عربستان سعودی با ایران رابطه نزدیک و دوستانه داشت و به خصومت عراق با ایران توجه نمی‌کرد و جانب ایران را داشت.

صدام حسین در کنفرانسی در بغداد اظهار داشت «در مراجعت از هندوستان در ۱۹۷۴ در امارات متحد عربی توقف کردم و با تعدادی از روزنامه‌نگاران ملاقات نمودم. در آن موقع رابطه‌های ما با عربستان سعودی در بدترین شرایط خود بود.

ایستگاههای رادیویی ما به آنها حمله می‌کرد و هیچ گونه مبادله [هیاتها] بین ما برقرار نبود. روزنامه‌نگاری درباره رابطه‌های ما با عربستان سعودی سؤال کرد و من جواب دادم دلیل اساسی رابطه‌های سرد ما با عربستان سعودی برای آن است که عربستان سعودی موضع قاطعی برای رد اشغال سه جزیره عرب [جزیره‌های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی] از طرف شاه اتخاذ نکرد و در کنار عراق و کوشش آن برای خاتمه دادن به اشغال آن جزیره‌ها قرار نگرفت.[۴۳]»

پس از امضای قرارداد الجزیره، خط اصلی سیاست خارجی عراق بهبود رابطه‌های آن با کلیه کشورهای عربی منطقه خلیج فارس بود و طبیعی بود که عراق از هر فرصتی برای نزدیک شدن به عربستان سعودی و استفاده از کمکهای سیاسی و مالی آن در روز مبادا استفاده می‌کرد. برقراری نظام جمهوری اسلامی و حاکمیت مذهب شیعه دوازده امامی در ایران به عراق کمک نمود که به عربستان سعودی نزدیک گردد. در این نزدیکی، مذهب و سیاست، هر دو نقش مهمی داشتند.

خاندان سعودی که بر عربستان پادشاهی می‌کنند از لحاظ مذهبی پیرو نظریه‌های محمدبن عبدالوهاب (۱۷۹۲ ـ ۱۷۰۳) می‌باشند. عبدالوهاب که از فقیهان قرن هجدهم بود با بعضی رسوم مذهبی و از آن جمله ساختن آرامگاه برای بزرگان مذهب و زیارت آنها مخالف بود. او می‌گفت که «یک مشت گل و خاک نمی‌تواند شما را به رستگاری برساند. خداوند و فقط خداوند را ستایش کنید.[۴۴]» سعودیهای وهابی در ۲۰ آوریل ۱۸۰۱ به عراق حمله کردند و آرامگاه امام حسین (ع) را که نزد شیعیان مقدس است خراب کردند و جواهرات و گنجینه آن را به غارت بردند. طبیعی بود که زمامداران سعودی با روی کار آمدن حکومت شیعه در ایران و قدرت یافتن شیعه در آن سوی خلیج فارس راضی نبودند. از سوی دیگر، زمامداران عربستان سعودی همیشه علاقه دارند که عربستان سعودی را از لحاظ دینی، مرکز اصلی جهان اسلام قرار دهند و مطلقاً مایل نمی‌باشند که سرزمین دیگری، آن هم ایران شیعه با مرکزیت اسلامی آن به مقابله برخیزد و توجه مسلمانان جهان را به‌خود جلب نماید.

از لحاظ سیاسی نیز، نظریه‌های مقامهای حکومت جمهوری اسلامی ایران که

مستضعفین باید علیه مستکبرین قیام کنند و اینکه رژیمهای منطقه خلیج فارس «غیر اسلامی، فاسد و مستبد هستند و به‌علاوه دست‌نشانده امریکا می‌باشند[۴۵]» در زمامداران عربستان سعودی ایجاد نگرانی کرد. و از آن مهمتر، شعار «صدور انقلاب اسلامی» که موجب تحریک مردم علیه دولتهای خود بود در عربستان سعودی نگرانی جدی به‌وجود آورد و موجبات نزدیکی بیشتر با عراق را فراهم نمود.

رهبران عراق نیز با توجه به اینکه اکثریت جمعیت عراق شیعه می‌باشند و شیعیان در عراق از روش حکومت سنی مذهب زمامداران بعثی ناراضی می‌باشند با برقراری حکومت شیعه، آن هم در ایران که هم‌مرز آن و علاوه بر خصومتهای تاریخی عرب و ایرانی، سالها با آن رابطه‌های تیره و اختلافهای شدید داشته است موافق نبودند. رهبران عراق از تبلیغات و شعارهای حکومت جمهوری اسلامی ایران و مخصوصاً شعار «صدور انقلاب اسلامی» که موجب تحریک بیشتر شیعیان عراق به قیام علیه حکومت غیر مذهبی و سوسیالیستی بعث عراق بود احساس نگرانی می‌کردند. به همین جهت، آنان دوستی و نزدیکی با رهبران متعصب سنی مذهب عربستان سعودی را که از لحاظ مذهبی با شیعه و شیعیان مخالف بودند برای حفظ و تقویت موقعیت خود لازم می‌دانستند.

رویدادهای مهمی خشم و نگرانی جدی در زمامداران عربستان سعودی به‌وجود آورد. در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه بامداد روز سه‌شنبه ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۹ آبان ۱۳۵۸) گروهی از مسلمانان متعصب عربستان سعودی مسجد اعظم مکه، مسجدالحرام را تصرف کردند. رهبر گروه به‌نام محمد عبدالله‌القحتانی ادعا می‌کرد که مهدی موعود (ع) است، ولی رهبری واقعی گروه در دست برادرزن او به‌نام یوهیمین ابن محمد ابن سیف‌العتیبه بود. قیام‌کنندگان با پیش‌بینیهای دقیق قبلی، مقدار لازم آذوقه و مهمات در زیرزمینهای مسجد اعظم مکه انبار نمودند و توانستند مدت دو هفته در مقابل گارد عربستان سعودی و کماندوهایی که از خارج وارد عربستان سعودی شدند مقاومت نمایند.

یوهیمین با میکروفونی که برای اقامه نماز در مسجد اعظم وجود داشت نظریه‌های سیاسی خود را بیان می‌کرد و اظهار می‌داشت که شیوه زندگی غربی بر

خاندان سعودی رسوخ پیداکرده و سلطان‌نشین عربستان را به تباهی کشانده است. او به نوشیدن مشروبات الکلی از طرف شاهزادگان سعودی و سفرهای پر خرج آنان به خارج، عیاشیها، قماربازیها و فساد افراد خاندان سعودی اشاره می‌کرد و مباشرت آنان را در رشته‌های مهم بازرگانی مورد انتقاد قرار می‌داد. یوهیمین که هر روز سخنرانی می‌کرد نام عده‌ای از شاهزادگان و طرفهای بازرگانی آنان و معاملات آنان را ذکر می‌کرد و باگفته‌های خود موجبات ناراحتی عمیق زمامداران سعودی را فراهم می‌نمود.

رهبر سیاسی گروه از سوی دیگر، فقر، محرومیت و عقب‌ماندگی اکثریت مردم کشور را با قرائت آیه‌هایی از قرآن برای شنوندگان تشریح می‌کرد و خواهان سرنگونی خاندان سعودی و برقراری حکومت اسلامی بود.

گروه تسخیرکنندگان مسجدالحرام با وجود حمله‌های مکرر و روزانه نیروهای نظامی عربستان سعودی توانستند مدت دو هفته در زیرزمینهای مسجدالحرام مقاومت نمایند. شاهزاده نایف وزیر کشور عربستان سعودی در ۴ دسامبر ۱۹۷۰ اعلام کرد که آخرین افراد گروه حمله کننده به مسجدالحرام دستگیر شدند و ملک‌خالد پادشاه سعودی روز ۶ دسامبر ۱۹۷۹، مسجدالحرام را برای برگزاری نماز مجدداً افتتاح کرد.[۴۶] پس از دفع شورش، از نیروهای نظامی ۱۲۷ نفر کشته و ۴۶۱ نفر زخمی گردیدند و ازکودتاکنندگان نیز ۱۱۷ نفر از جمله رهبر گروه کشته شدند و بقیه که یوهیمین نیز جزء آنان بود دستگیر شدند. مقامهای عربستان سعودی او و ۶۲ نفر از دستگیرشدگان را در ۹ ژانویه ۱۹۸۰ (۱۹ دی ۱۳۵۸) در میدانهای ۸ شهر گردن زدند. طبق اعلامیه وزارت کشور عربستان سعودی، ۲۸ نفر از دستگیرشدگان آزاد و عده‌ای نیز به زندان در دارالتأدیب محکوم شدند.[۴۷]

با وجودی که شاهزاده نایف وزیر کشور عربستان سعودی، ایران را مسئول حمله به مسجدالحرام ندانست[۴۸]، ولی دولت جمهوری اسلامی ایران مورد بدگمانی بود. به همین جهت در تظاهراتی که از طرف مردم عربستان سعودی علیه واقعه مکه برپا گردید شعارهای تندی علیه رهبران ایران داده شد.[۴۹] با توجه به اینکه درکشوری مانند عربستان سعودی که آزادی عقیده و بیان و آزادی انجام

تظاهرات به علت خصلت حکومت دیکتاتوری، در آن کشور وجود ندارد و تظاهرات و شعارهای مردم نشان‌دهنده نظر و سیاست دولت وقت می‌باشد می‌توان دریافت که دولت عربستان سعودی، دولت جمهوری اسلامی ایران را در آن واقعه به نحوی مسئول می‌شناخته است.

واقعه تسخیر مسجدالحرام چون ضعف دولت عربستان سعودی و آسیب‌پذیری آن را نشان می‌داد به همین جهت زمامداران آن سعی کردند که واقعه را ناچیز جلوه دهند. ملک فهد در مصاحبه اختصاصی با خبرنگار مجله نیوزویک اظهار داشت «گروهی که مسجد را تسخیر کردند افراد کافری بودند که از اسلام تعبیر غلطی دارند.[۵۰]» ولی رادیوی ایران در برنامه‌ای که در دی‌ماه ۱۳۵۸ (ژانویه ۱۹۸۰) درباره مبارزه شیعیان در عربستان سعودی پخش کرد، رژیم سعودی را «مخالف اسلام» و «نمونه دیگری از تسلط شاهان و فساد آنان[۵۱]» معرفی نمود که جرقه‌های انقلاب در آن مشاهده گردیده است و تسخیرکنندگان مسجدالحرام مکه را نیز مسلمانان مترقی و ستمدیده دانست و عمل آنان را تایید کرد.[۵۲]

در همان ماه نوامبر ۱۹۷۹، واقعه دیگری روی داد که باز موجب دورتر شدن عربستان سعودی از دولت جمهوری اسلامی ایران و نزدیکی بیشتر آن به دولت عراق گردید. جمعیت شیعیان در عربستان سعودی عموماً در ایالت شرقی آن کشور، در قطیف و لحسا که مرکز معادن نفت آن می‌باشد ساکن هستند و ۴۰ تا ۶۰ درصد کارگران شرکت نفت آرامکو در عربستان سعودی را تشکیل می‌دهند و از این‌رو واجد اهمیت می‌باشند. در عربستان سعودی چون زمامداران و اکثریت افراد، سنی وهابی و با شیعیان مخالف می‌باشند و حتی بعضی از فرقه‌های وهابی، شیعیان را مسلمان نمی‌شناسند به همین جهت با شیعیان عربستان سعودی بدرفتاری می‌شود. آنان از بعضی امتیازهایی که به سایر اتباع عربستان سعودی تعلق می‌گیرد مانند دارا بودن مشاغل مهم در سازمانهای دولتی و ارتش و حتی تصدی شرکتهای مهم بازرگانی محروم می‌باشند و از کمکهای دولتی نیز سهم کمتری دریافت می‌دارند.[۵۳]

پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران، شیعیان عربستان سعودی

تشویق شدند و در ماه محرم سال ۱۴۰۰، اولین ماه قرن پانزدهم هجری که مصادف با همان ماه نوامبر ۱۹۷۹ بود در قطیف مراسم عزاداری ماه محرم را برپا کردند. پلیس عربستان سعودی در ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹ به اجتماعات آنان حمله نمود و سعی کرد آنان را متفرق سازد. شیعیان نیز به تظاهرات قهرآمیز مبادرت ورزیدند؛ به پاسگاههای پلیس حمله کردند؛ اتومبیلها را واژگون نمودند و به بسیاری از مؤسسه‌های بازرگانی آسیب رساندند و در نتیجه ۵ نفر آنان کشته شدند. در تظاهرات بعدی که در اول فوریه ۱۹۸۰ (۱۲ بهمن ۱۳۵۸) و به مناسبت سالروز ورود آیت‌الله خمینی به ایران انجام گرفت تظاهرکنندگان عکس آیت‌الله خمینی را حمل کردند و در خیابانها به بعضی مؤسسه‌ها و اتومبیلها آسیب رساندند و ۴ نفر آنان کشته شدند.[۵۴] این وقایع، دولت عربستان سعودی را به‌طور جدی نگران نفوذ تبلیغات ایران و شعار «صدور انقلاب اسلامی» نمود و برای داشتن یک متحد قوی در منطقه که بتواند در روزهای دشوار فوراً به کمک آن بشتابد به عراق نزدیکتر کرد.

با رویدادهایی که در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ رخ داد و به‌ویژه پس از آنکه صدام حسین در ژوئیه ۱۹۷۹ قدرت انحصاری را در عراق به‌دست آورد و رئیس جمهور شد، دو کشور عراق و عربستان سعودی به یکدیگر بیشتر نزدیک شدند و حتی درباره مساله‌های امنیت داخلی با یکدیگر وارد مذاکره شدند. در تابستان و پاییز ۱۹۷۹ تعدادی از افسران و کارشناسان عراقی در عربستان سعودی به‌سر می‌بردند و جزئیات طرحهای اجرایی برای حفظ امنیت دو کشور و همکاری متقابل آنها را با یکدیگر بررسی و تهیه می‌نمودند.[۵۵] در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۹ (شهریور ۱۳۵۸) پیمان امنیت متقابل بین دو کشور عراق و عربستان سعودی امضا گردید.

در ژانویه ۱۹۸۰ (دی‌ماه ۱۳۵۸) عزت ابراهیم‌الدوری عضو برجسته شورای رهبری انقلاب عراق به عربستان سعودی مسافرت کرد و مدت یک هفته در آنجا اقامت نمود و با سران عربستان سعودی به مذاکره پرداخت. در ۱۹ فوریه ۱۹۸۰ (۳۰ بهمن ۱۳۵۸) شاهزاده عبدالله معاون اول نخست‌وزیر عربستان سعودی به بغداد آمد و با صدام حسین ملاقات کرد. در ژوئیه ۱۹۸۰ (تیر ۱۳۵۹) که اختلافهای ایران و عراق اوج گرفته و برخوردهای مرزی شدت و گسترش یافته بود ابراهیم

مسعود وزیر مشاور در دولت عربستان سعودی به‌عنوان شرکت در جشنهای ملی عراق وارد بغداد شد. در همان ماه سعدون حمادی وزیرخارجه عراق به جده رفت و پیام صدام حسین را به ملک فهد تسلیم کرد و کمی بعد در ۴ اوت ۱۹۸۰ (۱۳ مرداد ۱۳۵۹)، هفت هفته قبل از حمله عراق به ایران، صدام حسین شخصاً به اتفاق طارق عزیز معاون نخست‌وزیر به دیدار پادشاه عربستان سعودی رفت و طی دو روز اقامت در ریاض، مذاکره‌های لازم را انجام داد. علت ظاهری ملاقات، گفتگو درباره تصمیم اسرائیل به الحاق تمام بیت‌المقدس به خاک اسرائیل بود، ولی همهٔ آگاهان سیاسی عقیده داشتند که صدام حسین در این ملاقات درباره رابطه‌های عراق با ایران گفتگو نموده است. در اعلامیه‌ای نیز که صادر شد قید گردید که «وضع جدید در دنیای اسلام[۵۶]» که به روشنی نشان از رژیم جمهوری اسلامی ایران دارد، مورد مذاکره قرار گرفت.

به یقین می‌توان گفت که صدام در مذاکرات خود با پادشاه و ولیعهد عربستان سعودی موضع عراق را در مبارزه با دولت جمهوری اسلامی ایران و پیامدهای آن را برای زمامداران عربستان سعودی روشن ساخت و تصمیم خود را برای مبادرت به جنگ تمام‌عیار با ایران به اطلاع آنان رسانید و از آنان اطمینان گرفت که عربستان سعودی و با همکاری و اِعمال نفوذ آن، کشورهای عربی خلیج فارس که آنها نیز به نوبه خود به جهاتی از اقدامها و تبلیغات حکومت جمهوری اسلامی ایران و شعار «صدور انقلاب اسلامی» آن نگران بودند از عراق به‌عنوان سنگر مقدم مبارزه علیه حکومت شیعه ایران حمایت موثر نمایند و در رابطه‌های بین‌المللی نیز با جلب‌نظر مساعد امریکا و سایر کشورهای غربی، از عراق پشتیبانی کنند.

طنین زنگ خطر، آوریل ۱۹۸۰

در ماه آوریل ۱۹۸۰ (۱۲ فروردین ـ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸) زنگ خطر با قوی‌ترین ضربه‌ها نواخته شد، ولی گوشها آن را نشنید و یا جناح مقتدری که مخالف رهبران عراق و مخالف به‌وجود آمدن رابطه‌های دوستانه با عراق بود مانع شد که آن صدا ـ اگر به گوش کسانی هم شنیده شد ـ موجب واکنشی برای رفع خطر و

جلوگیری از آسیبها و مرارتهای حتمی‌الوقوع آینده گردد.

از اولین روز ماه آوریل ۱۹۸۰، صدام هر نوع ملاحظه سیاسی را کنارگذاشت و آشکارا و بدون کوچکترین ابهام ایران را مورد تهدید قرار داد. در آن روز فردی عراقی که تبعه عراق و بنابه اظهار مقامهای عراقی ایرانی‌تبار بود به‌نام سمیر نورعلی با پرتاب بمب در دانشگاه مستنصریه به جان طارق عزیز عضو شورای رهبری انقلاب و معاون نخست‌وزیر عراق سوءقصد نمود. طارق عزیز جراحات مختصری برداشت. دو نفر از دانشجویان کشته شدند و عده‌ای نیز مجروح گردیدند.[۵۷] سوءقصدکننده نیز با تیراندازی محافظان عزیز به قتل رسید.

صدام حسین در آن روز، اول آوریل ۱۹۸۰، در یکی از شهرهای نزدیک مرز ایران بود و در سخنرانی خود ضمن خطاب تلویحی به رهبران ایران اظهار داشت «ما دستهای هر کسی را که بخواهد به طرف عراق دراز شود قطع می‌کنیم.[۵۸]» و اضافه نمود «ما حاضریم با هر کسی که بخواهد با ما بجنگد با او بجنگیم. هر کسی که بخواهد دشمن عراق و دشمن ملت عرب باشد ما مانند نیزه‌های نوک‌تیزی خواهیم بود که برای جنگیدن با او آماده هستیم.[۵۹]» صدام در دیداری که همان روز از طارق عزیز در بیمارستان به عمل آورد بیان داشت «ما از تروریسم وحشتی نداریم. دولت سوسیالیست عراق بیش از هرکشور دیگر در خاورمیانه مورد تهدید فرمان آیت‌الله خمینی برای صدور انقلاب ایران قرار دارد. ایران یک کشور شیعه بوده و نیمی از جمعیت ۱۳ میلیونی عراق را نیز شیعیان تشکیل می‌دهند.[۶۰]»

صدام روز بعد به دانشگاه مستنصریه رفت و در جمع دانشجویان گفت «... خون پاکی که در مستنصریه به زمین ریخت بدون انتقام نخواهد ماند.[۶۱]» صدام سه بار سوگند یاد کرد که انتقام خون کشته‌شدگان را خواهد گرفت و تاکید نمود «ملت ما آماده است برای دفاع از افتخار و حاکمیت خود و همچنین برای حفظ صلح بین مردم عرب، بجنگد.[۶۲]» صدام در آن روز «اشاره به جنگ قادسیه کرد که در آن امپراتوری ساسانیان از اعراب شکست خورد.[۶۳]» وی از آن تاریخ، سیاست خصمانه‌ای علیه ایران در پیش گرفت. ابتدا مبادرت به اخراج عراقیهای شیعه که ایرانی‌تبار بودند نمود و تا پایان آن ماه، حدود ۳۰,۰۰۰ نفر آنان را بدون اطلاع قبلی

و بدون آنکه مجال دهد اموال شخصی خود را بردارند سوار کامیونها کرد و به طرف مرز ایران روانه نمود و در آنجا، آنان را به وجهی غیر انسانی، بدون غذا و بدون حفاظ در بیابان رها کرد.

طبق تحقیقاتی که پلیس امنیتی عراق به عمل آورد پرتاب‌کننده بمب از اعضای حزب‌الدعوة بوده است.[۶۴] حزب مزبور پس از سال ۱۹۵۸ که رژیم پادشاهی در عراق سقوط کرد از طرف شیعیان عراق تشکیل شد.[۶۵] این حزب چون طرفدار حکومت اسلامی و با پان‌عربیسم مخالف بود به همین جهت در عراق غیر قانونی و عضویت در آن مستوجب مجازات مرگ بود.[۶۶] ولی دولت عراق که قصد داشت هر نوع ملاحظه کاری سیاسی را کنار بگذارد و علیه ایران و رهبران آن آشکارا تندروی کند از حادثه دانشگاه مستنصریه بهره برد و با تبلیغات گسترده کوشید جوی در عراق به‌وجود آورد که نه‌تنها مردم عراق بلکه اعراب را نیز علیه ایران و ایرانیان تحریک نماید.

دولت جمهوری اسلامی ایران با توجه به سوگندهای صدام که انتقام خواهد گرفت و با توجه به عیادتهای پی‌درپی آن از مجروحان رویدادهای دانشگاه مستنصریه و مراسم تشییع جنازه دانشجویانی که کشته شده بودند[۶۷] و با توجه به مقاله‌های تندی که علیه دولت جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن در مطبوعات عراق چاپ می‌شد و اقدام طارق عزیز معاون نخست‌وزیر عراق در نوشتن و انتشار یک سلسله مقاله‌ها درباره اختلافهای ایران و عراق و حمله به کشورهای سوریه، لیبی و بعضی از جناحهای سازمان آزادیبخش فلسطین که از دولت جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کردند و مخصوصاً با اقدام دولت عراق در اخراج دهها هزار شیعه عراقی ایرانی‌تبار[۶۸] باید متوجه می‌شد که اختلافها به حد وخامت رسیده است و عراق که در شرایط بسیار مناسب‌تری نسبت به ایران آشفته از انقلاب قرار دارد می‌خواهد علیه ایران و دولت آن تصمیمات حاد و خصمانه اتخاذ نماید.

دولت عراق، در ماه آوریل ۱۹۸۰ اقدام تازه‌ای نمود و مبادرت به مشوب کردن ذهن سازمانهای بین‌المللی و دولتها نسبت به دولت ایران نمود و نامه‌هایی به آن مقامها ارسال داشت.

سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در ۲ آوریل ۱۹۸۰ (۱۳ فروردین ۱۳۵۹) ـ پنج ماه و بیست روز پیش از حمله عراق به ایران ـ نامه‌ای به کورت والدهایم[۶۹] دبیرکل سازمان ملل نوشت.[۷۰] او در آن نامه اشاره کرد که ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور ایران در مصاحبه با نشریه النهار که در ۲۴ مارس ۱۹۸۰ (۴ فروردین ۱۳۵۹) در آن نشریه چاپ و منتشر شد اعلام داشت «ایران سه جزیره عربی [تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی] را تخلیه نمی‌کند و آنها را مسترد نمی‌دارد و کشورهای عربی (ابوظبی، قطر، عمان، دوبی، کویت و عربستان سعودی) از نظر ایران کشورهای مستقلی نیستند.» در آن نامه تاکید شد که «قبول نداشتن استقلال کشورهای فوق یک تهدید مستقیم و دخالت آشکار در امور داخلی یک گروه از کشورهای عضو سازمان ملل می‌باشد. این امر جو تشنج به‌وجود می‌آورد و منجر به ایجاد اختلافها و به هم خوردن صلح جهانی و امنیت منطقه می‌گردد، و اقدامی است علیه هدفهای منشور ملل متحد که می‌کوشد صلح و امنیت جهانی را حفظ کند.» او در پایان نامه از دبیرکل سازمان ملل تقاضا کرد متن نامه او را «به‌عنوان یک سند رسمی برای تمام کشورهای عضو شورای امنیت و مجمع عمومی» سازمان ملل ارسال دارد.

سعدون حمادی با آنکه به‌خوبی آگاه بود که کشورهای غیر متعهد عضو سازمان ملل نیز می‌باشند و با درخواست بالا از دبیرکل سازمان ملل نامه‌اش برای آنها نیز فرستاده می‌شود، در همان روز ۲ آوریل نامه‌ای به فیدل کاسترو رئیس ششمین جلسه کنفرانس کشورهای غیر متعهدها نیز ارسال داشت.[۷۱] او در آن نامه به حمایت عراق از ایران برای پذیرفته شدن به عضویت کشورهای غیر متعهد در کنفرانس هاوانا در سپتامبر ۱۹۸۰ (شهریور ۱۳۵۸) اشاره کرد و تصریح نمود که حمایت عراق بدان جهت بود که گمان داشت نظام جدید در ایران «آثار سیاستهای توسطه‌طلبی و نژادپرستی که نظام شاهنشاهی آن را دنبال می‌کرد از بین خواهد برد... و با توجه به اصول، هدفها و تصمیمهای جنبش غیر متعهدها، روحیه همکاری را میان کشورهای عضو جنبش افزایش خواهد داد.» ولی ایران با عدم استرداد سه جزیره بالا خلاف آنها عمل کرده است.

او پس از ذکر گفته‌های بنی‌صدر درباره مستقل نبودن کشورهای عربی جنوب خلیج فارس اظهار داشت «آقای رئیس، اطمینان دارم شما با من موافق هستید که بیانات فوق تهدید مستقیمی علیه گروهی از کشورهای عضو جنبش غیر متعهدها و دخالت آشکار در امور داخلی آنهاست. چنین بیاناتی، بدون تردید جو تشنج را میان کشورهای عضو جنبش به‌وجود می‌آورد؛ امنیت و صلح منطقه را به هم می‌زند؛ بین اعضای جنبش غیر متعهدها اختلافها ایجاد می‌کند و در نتیجه مقاصد دشمنان جنبش را که خواهان تضعیف وحدت آن هستند برآورده می‌کند.» او اضافه کرد که ایران با گفته‌های بالا «شرایط عضویت در جنبش غیر متعهدها را از دست داده است.» وزیر خارجه عراق پس از آنکه تاکید نمود ایران باید به اشغال سه جزیره پایان دهد و آنها را تخلیه کند، در پایان‌نامه از رئیس کنفرانس درخواست نمود «لطفاً این نامه را بین کشورهای عضو جنبش غیر متعهدها به‌عنوان یک سند رسمی جنبش توزیع نمایید.»

ـ اظهارات تهدیدآمیز صدام حسین و نامه‌های وزیر خارجه عراق به دبیرکل سازمان ملل و رئیس ششمین جلسه کنفرانس جنبش غیر متعهد با آن لحن خصمانه آشکار داشت که دولت عراق دیگر امیدی و یا تمایلی برای رفع اختلافهای خود با ایران ندارد. عراق در صدد لطمه زدن به حیثیت سیاسی دولت جمهوری اسلامی در مراجع بین‌المللی و منطقه‌ای است و می‌خواهد که دولت جمهوری اسلامی ایران را نزد آنها دولتی معرفی کند که پایبند تعهدها و مسئولیتهای خود نیست؛ تمایلات توسعه‌طلبی دارد و آشکارا در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت می‌کند.

این نکته یادآوری می‌شود که دولتهای عضو دو سازمان بین‌المللی فوق، قبلاً از اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران درگروگان گرفتن ۵۲ نفر کارکنان سفارت امریکا در تهران در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۳ آبان ۱۳۵۸) ـ دو روز کمتر از پنج ماه قبل از ارسال نامه‌های بالا ـ مطلع بودند و عموماً آن را نقض حقوق بین‌الملل و سنت دیپلماسی دانستند و آن را تایید نکردند. نامه‌های عراق زمانی نوشته شد که با تبلیغات دامنه‌دار امریکا و غرب و حتی شرق، دولت جمهوری اسلامی ایران که در آن زمان

هنوز کارکنان سفارت امریکا را در گروگان داشت به عدم رعایت تعهدهای بین‌المللی در میان دولتها و افکار عمومی مردم جهان شناخته شده بود و پذیرش اتهامهای عراق قبلاً زمینه مساعدی در میان آن دولتها داشت.

شایان توجه است، دولتهایی که مستقل نبودن آنها از نظر رئیس جمهور دولت ایران اعلام شد به گفته او اعتراض نکردند، ولی عراق به آن گفته اعتراض کرد و خواهان تخلیه نیروهای ایران از سه جزیره شد. دولت بعثی عراق همواره دقیق بود از هر فرصتی برای نگران کردن کشورهای عربی، به‌ویژه کشورهای عربی جنوب خلیج فارس از دولت جمهوری اسلامی ایران و علاقه‌مند ساختن آنها به نزدیکی با عراق سود جوید. دولت بعثی عراق خود را نماینده و حامی دولتهای عربی جنوب خلیج فارس معرفی نمود و با این اقدام که به ظاهر نشانه احساس دوستانه عراق با آن دولتها بود همبستگی خود را با کشورهای عربی ابراز داشت و کوشید نظر مساعد آنها را نسبت به خود جلب نماید.

دولت جمهوری اسلامی ایران با آنکه با گروگانگیری در خانواده جهانی منزوی شده بود و هیچ دولت صاحب نامی در جهان با آن رابطه دوستانه نداشت، و با آنکه با شعار «صدور انقلاب اسلامی» موجب نگرانی زمامداران کشورهای عربی منطقه خلیج فارس شده بود و آنها نگران قیام شیعیان کشورهای خود برای ایجاد یک کشور اسلامی طبق نمونه ایران بودند، از گفته‌های تهدیدآمیز صدام و نامه‌های وزیرخارجه عراق به خود نیامد و به بررسی موضع خود در منطقه و جهان نپرداخت. دولت جمهوری اسلامی ایران زنگ خطری را که با آن شدت به صدا درآمده بود ناشنیده گرفت و به آن توجه نکرد.

در توجیه آن بی‌اعتنایی می‌توان به حالتهای زیر اشاره کرد:

۱ ــ مسئولان دولت جمهوری اسلامی ایران که دِر آغاز پیروزی انقلاب تجربه اداره کشور را نداشتند و به پیچیدگیهای رابطه‌های بین‌المللی و سیاست خارجی آگاهی لازم نداشتند گمان داشتند که هیچ دولتی، از جمله عراق به ایران حمله نمی‌کند.

۲ ــ جناح مقتدر که با هرگونه رابطه نزدیک با رهبران عراق مخالف و عموماً

موفق شده بود که از واکنش مساعد در برابر هر اقدام آنان جلوگیری نماید خواهان تیرگی فزاینده رابطه‌های ایران و عراق بود. آن جناح که پس از حمله هواپیماهای عراقی به روستاهای ایران به علت مقاومت دولت بازرگان موفق به‌کشاندن ایران به جنگ با عراق نشده بود، تمایل داشت با تیره‌تر شدن رابطه‌های دوکشور، عراق را که آمادگی داشت، به جنگ با ایران بکشاند و احتمالاً گمان داشت با همکاری اکثریت جمعیت شیعه عراق قادر به شکست عراق و برانداختن نظام بعثی در آن کشور و تشکیل حکومت اسلامی مانند ایران در عراق خواهد بود. و یا آنکه آن جناح امید داشت با صدور انقلاب اسلامی، مردم عراق، به‌ویژه شیعیان علیه حکومت استبدادی عراق قیام نمایند و مانند مردم ایران پس از سرنگونی نظام قبلی، حکومت اسلامی را در عراق برپا کنند.[۷۲]

۳ ـ جناح دیگری در نظام جمهوری اسلامی ایران به پان‌اسلامیسم و تشکیل حکومت واحد مسلمانان به رهبری ایران می‌اندیشید و بدون توجه به اکثریت عظیم مسلمانان سنی در جهان شعار آیت‌الله خمینی «رهبر مسلمانان جهان» را ترویج می‌کرد. این جناح به الحاق عراق به ایران و یا مانند جناح مقتدر بالا به تشکیل حکومت مذهبی طبق الگوی ایران در عراق می‌اندیشید تا با ایران به گونه‌ای اتحاد و رابطه نزدیک داشته باشد و از رهبری ایران پیروی نماید.

جناحهای حاکم بر امور ایران به لزوم سنجش قدرت ایران و موضع بین‌المللی آن که در جهان منزوی شده بود و قدرت عراق که با گروگانگیری و شعار «صدور انقلاب اسلامی، از حمایت قدرتهای بیگانه و کشورهای عربی، به‌ویژه کشورهای عربی منطقه خلیج فارس برخوردار شده بود توجه نداشتند.

رویدادهای بعدی آوریل ۱۹۸۰

در ۵ آوریل ۱۹۸۰ واقعه دیگری رخ داد. در مراسم تشییع جنازه کشته‌شدگان حادثه دانشگاه مستنصریه، بنابه اظهار دولت عراق، بمبی از مدرسه ایرانیان به داخل جمعیت پرتاب شد و عده‌ای مقتول و مجروح گردیدند. مقامهای دولت عراق، دولت جمهوری اسلامی ایران را مسئول پرتاب بمب معرفی کردند و به

حمله‌های خود به ایران و رهبران آن افزودند.

در مورد اتهام دولت عراق که بمب از مدرسه ایرانیان پرتاب شد نگارنده از آقای مهدی بشارت که در نبود سفیر، عضو ارشد سفارت ایران در بغداد و کاردار بود پرسش نمود. او گفت پرتاب بمب از مدرسه ایرانیان به تشییع‌کنندگان جنازه دروغ محض است. خیابان وزیری که مدرسه ایرانیان در آن واقع است حدود یک کیلومتر دورتر از خیابانی بود که مراسم تشییع جنازه انجام گرفت، ولی رادیو و روزنامه‌های عراقی بلافاصله ایران را متهم به انجام چنین عملی کردند. ماموران عراقی سپس به مدرسه ایرانیان ریختند، مدیر و چند معلم را شدیداً مضروب و مجروح کردند و مدرسه را نیز ویران نمودند. آقای بشارت اظهار داشت آنان جلو مدرسه را سد کردند و از ورود و خروج افراد به مدرسه جلوگیری نمودند. ولی او به همراهی یک فرد شجاع و نیرومند کرد که راننده سفارت بود و با استفاده از مصونیت سیاسی به هر نحو بود وارد مدرسه شد. او آثار خون را در نقاط مختلف مدرسه که به‌صورت ویرانه‌ای درآمده بود مشاهده کرد.

جلسه هیات وزیران عراق برای بررسی رابطه‌های ایران و عراق و اتخاذ تصمیمهای شدید تشکیل گردید و به‌دنبال آن سعدون حمادی وزیرخارجه عراق در ۶ آوریل ۱۹۸۰ (۱۷ فروردین ۱۳۵۸)، نامه دیگری به کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل نوشت و استرداد سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را مجدداً خواستار شد.[۷۳] به‌علاوه، اخراج عراقیهای ایرانی‌تبار گسترش بیشتری یافت و بر خشونت اجرای آن افزوده شد.

در شرایط بحرانی که ایجاد شده بود حمله‌های رادیو، تلویزیون و مطبوعات دو کشور شدیدتر شد و لحن سخنرانی رهبران آنها نسبت به یکدیگر تندتر گردید. صدام حسین در سخنرانی خود در ۵ آوریل ۱۹۸۰ برای اولین‌بار اختلاف بین ایران و عراق را به‌عنوان اختلاف بین «اعراب و ایرانیان[۷۴]» معرفی کرد و از رهبر انقلاب اسلامی ایران بدگویی نمود.[۷۵] صدام در آن سخنرانی مردم ایران را به قیام علیه دولت جمهوری اسلامی ایران تحریک کرد و اطمینان داد که در موقع ضروری «مردم ایران ما را برای کمک به خود آماده خواهند یافت.[۷۶]» به موازات سخنان تند

رهبران دو کشور، منازعات مرزی افزایش یافت و پس از برخورد شدیدی که در نفت‌شاه به عمل آمد هر دو کشور به تقویت قوای مرزی خود پرداختند و در مقابل کوچکترین حادثه واکنش تندی نشان دادند. جنگ روانی خشنی بین دو کشور در گرفت و همهٔ قراین حاکی از آن بود که هر دو کشور با شتاب به‌سوی یک جنگ ویرانگر پیش می‌روند.

سفارتخانه‌های دو کشور نیز در روزهای بحرانی فاقد سفیر کبیر بود. وزارت خارجه ایران در اعلامیه‌ای که صادر نموده بود اعلام داشت:

«به‌دنبال تعطیل کنسولگریهای عراق در کرمانشاه و خرمشهر که چندی پیش صورت گرفت و متعاقب درخواست تقلیل اعضای سفارت عراق در تهران که هفته قبل به سفیر این کشور در تهران ابلاغ گردید دولت جمهوری اسلامی ایران با توجه به دخالتهای مکرر حکومت عراق در امور داخلی تصمیم گرفت که رابطه‌های خود را با دولت عراق به سطح کاردار تقلیل دهد. در ارتباط با همین مساله، به سفیر جمهوری عراق در تهران اطلاع داده شد که ظرف چند روز آینده خاک ایران را ترک کنند. آقای محمود دعایی سفیر جمهوری اسلامی ایران در بغداد نیز به همین منظور طی چند روز آینده به تهران مراجعت خواهد کرد.[۷۷]***»***

شرایطی که از همان اولین روز به قدرت رسیدن نظام جدید در کلیه ارکان آن راه یافته بود به سیاست خارجی ایران، به علت طبیعت رابطه‌های بین کشورها و حساسیت آن، آسیبهای بیشتری وارد آورد. تعدد شخصیتهایی که در دولت اسلامی ایران درباره سیاست خارجی ایران نظر می‌دادند، آشنا نبودن بعضی از مسئولان سیاست خارجی ایران به فنون دیپلماسی و مشخص نبودن تاکتیکها و استراتژی سیاست خارجی، شرایطی به‌وجود آورده بود که سیاست خارجی ایران را از ابتکارات، موقع شناسی و به‌دست آوردن پایگاه مناسب در خانواده جهانی کم بهره کرده بود. مسئولان سیاست خارجی ایران، به شرایط جهانی و چگونگی تضادها و تفاهمهای بین کشورها توجه لازم ننمودند و موجباتی فراهم نمودند که حریف آشنا به اصول دیپلماسی بهره‌های بسیار از آنها جست.

واقع‌بینی ایجاب می‌کرد که دولت جمهوری اسلامی ایران، در آن شرایط که به علت اشغال سفارت امریکا، کوشش برای صدور انقلاب اسلامی، مبارزه با ابرقدرتها، مخصوصاً امریکا و دولتهای وابسته به آن به‌تدریج در انزوای سیاسی قرار گرفته بود نه‌تنها از تقلیل رابطه‌های خود با عراق جلوگیری می‌کرد، بلکه توجه خاص می‌داشت که با تقویت فعالیتهای دیپلماسی، رابطه‌های بهتری با عراق برقرار می‌کرد تا مانع از آن شود که عراق از دولتهای دیگر و دولتهای دیگر از عراق برای مبارزه با دولت جمهوری اسلامی استفاده نمایند و این دولت را که در سیاست داخلی با انبوهی از دشواریها روبه‌رو بود در سیاست خارجی نیز با مشکلات بیشتری مواجه کنند.

در امور نظامی، فرماندهان باتجربه از جنگیدن در دو جبهه خودداری می‌کنند، ولی دولت جمهوری اسلامی ایران به ناچار در چند جبهه درگیر مبارزه با نیروهایی گردید که امکانات و قوایی به مراتب بیش از آن داشتند و با دانش و تجربه شایان خود می‌دانستند که در هر موقع چه ضربه‌ای باید وارد آورند.

به موازات اقدامهای بالا، دولت عراق آشوبگریهای خود را در میان مردم ایران افزایش داد و با کمک مالی و تسلیحاتی آن دولت، فعالیت جبهه‌التحریر عربستان (جبهه آزادیبخش عربستان، منظور خوزستان است) و مرکز فرهنگی خلق عرب در خوزستان شدت یافت. به تاسیسات نفتی و لوله‌های نفت ایران در نقاط متعدد آسیبهای فراوان وارد آمد و تاسیسات نفتی کرمانشاه با بمب منفجر گردید.[۷۸] نگاهی اجمالی به روزنامه‌های آن زمان، شدت و وسعت فعالیت خرابکارانه عمال عراقی را آشکار می‌دارد و نشان می‌دهد که «خرابکاری در مناطق نفتی [ایران] تقریباً یک واقعه روزانه»[۷۹] شده بود. در بسیاری روزها، از این نوع اخبار که در زیر آورده می‌شود در روزنامه‌های تهران خوانده می‌شد:

«لوله آب در اهواز به‌وسیله بمب منفجر شد.[۸۰]»، «مخزن نفت ۴۰ هزار بشکه‌ای پاتاق دچار حریق شد.[۸۱]»، «مخزن نفت خام کرمانشاه و لوله گازرسانی پالایشگاه آبادان منفجر شد.[۸۲]»، «یک بمب در دادگستری خرمشهر کشف شد. این بمب را در توالت ساختمان دادگستری کارگذاشته

بودند.[۸۳]»، «بر اثر انفجار حدود ۶ پوند مواد منفجره تی‌ان‌تی در یک اتومبیل پیکان در خرمشهر ۵ تن کشته و ۴ نفر مجروح شدند.[۸۴]»، «خرابکاریهای دولت عراق در خطوط نفت شدت یافت.[۸۵]»، «ارتش برای مقابله با عراق به حال آماده‌باش در آمد.[۸۶]»، «بر اثر حمله مهاجمان عراقی به تاسیسات نفتی کرمانشاه، جریان نفت به پالایشگاه کرمانشاه قطع شد.[۸۷]»، «۳۵ نفر در انفجارهای مختلف تهران کشته و مجروح شدند.[۸۸]»

دولت عراق، همزمان با تشدید فعالیتهای خرابکارانه، زد و خوردهای مرزی را نیز به‌صورت واقعه روزانه درآورد. نیروهای عراقی با سلاحهای سبک و سنگین، خمپاره و آرپی‌جی به پاسگاههای مرزی ایران حمله کردند. در ماه آوریل ۱۹۸۰، بسیاری از نقاط مرزی ایران مانند دهلران، تنگاب نو، قصرشیرین، حوالی سوسنگرد، بستان، مهران، سومار، خرمشهر و موسیان مورد حمله قرار گرفتند و حتی با راکت به فرودگاه و پالایشگاه آبادان حمله شد. دولت عراق، علاوه بر تجاوزهای زمینی بارها نیز با هواپیما و هلیکوپتر به فضای هوایی ایران تجاوز کرد.

طبق نشریه وزارت خارجه ایران، نیروهای عراقی در ماه آوریل ۱۹۸۰ (۱۲ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹) ۱۰ بار به مرزهای زمینی و ۱۷ بار به فضای هوایی ایران تجاوز کردند و یک بار نیز به کشتیهای ایران در خرمشهر حمله نمودند[۸۹] و طبق نشریه وزارت خارجه عراق، نیروی هوایی ایران در ماه آوریل ۶ بار به فضای هوایی عراق تجاوز نمود.[۹۰] نشریه وزارت خارجه عراق نشان می‌دهد که در ماه آوریل ۱۹۸۰ هیچ گونه تجاوز زمینی از طرف ایران به مرزهای آن نشده است. مقایسه دو آمار بالا نشان می‌دهد که نیروهای عراقی در ماه آوریل ۱۹۸۰ حالت تجاوزی داشتند و با تجاوزهای مکرر زمینی و هوایی خواهان تشدید دامنه اختلافها بودند.

در ماه آوریل ۱۹۸۰، به‌دنبال افزایش زد و خوردهای مرزی، ارتش هر دو کشور به حال آماده‌باش در آمد[۹۱] و درگیریهای نظامی در ماههای بعد ابعاد بیشتری یافت.

امریکا و قطع رابطه سیاسی با ایران

مبحث گروگانگیری در کتاب مستقلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در اینجا به گونه کلی اشاره می‌شود که دولت ایالتهای متحد امریکا، پس از اشغال سفارت آن کشور در تهران و زندانی شدن ۵۲ نفر از کارکنان دیپلماتیک و کنسولی آن، اقدامهای وسیعی در سازمانهای بین‌المللی، در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل و دیوان بین‌المللی دادگستری علیه اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران به عمل آورد و همزمان با اقدامهای بالا با بسیاری دولتها و شخصیتها و حتی پاپ پیشوای کاتولیکهای جهان تماس گرفت و برای آزاد شدن کارکنان سفارت امریکا از آنان استمداد جست و در تمام احوال، بر ضد دولت جمهوری اسلامی ایران تبلیغات دامنه‌دار نمود. چون با وجود اقدامهای بالا و توقیف کردن داراییهای ایران در خزانه‌داری امریکا و بانکهای آن کشور و عدم تحویل لوازم یدکی مورد احتیاج نیروهای ارتش، دولت جمهوری اسلامی ایران گروگانها را آزاد ننمود، دولت ایالتهای متحد امریکا در ۷ آوریل ۱۹۸۰ (۱۸ فروردین ۱۳۵۹) اعلام کرد که رابطه‌های سیاسی آن کشور به‌طور کامل با ایران قطع شده است.

اقدام امریکا در قطع هرگونه رابطه سیاسی با ایران که نشانه یاس آن کشور از همهٔ تلاشهای آن در پنج ماه گذشته[۹۲] برای آزادی گروگانها از طریق مسالمت‌آمیز بود می‌بایست مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران را وادار به بررسی واقع‌بینانه اشغال سفارت و گروگانگیری و همچنین ارزیابی پیامدهای قطع رابطه سیاسی می‌نمود. دولت جمهوری اسلامی ایران، مانند عموم دولتها، از انعکاس عمیق و دامنه‌دار اشغال سفارت، گروگان گرفتن کارکنان آن، آتش زدن پرچم امریکا و تبلیغات ضد امریکایی ایران در افکار عمومی مردم امریکا آگاه بود، از فعالیت گسترده و بی‌سابقه‌ای که هر روز و بدون انقطاع در رادیوها، تلویزیونها و مطبوعات امریکا برای تحریک مردم آن کشور و به خشم آوردن آنان انجام می‌گرفت و گواهی از تصمیم گردانندگان اصلی سیاست خارجی امریکا در ایجاد جو خصمانه علیه ایران بود و همچنین خشونتهای مکرری که مردم امریکا نسبت به ایرانیان مقیم آن

کشور به عمل می‌آوردند اطلاع داشت و می‌دانست که شرایط سیاسی و اجتماعی ایالتهای متحد امریکا به نحوی است که دولتهای آن ناچار هستند به افکار عمومی و خواستهای اساسی مردم امریکا توجه خاص و فوری کنند و در غیر آن صورت آرای مردم را از دست می‌دهند.

دولت جمهوری اسلامی ایران مانند همهٔ دولتها و همهٔ مردم جهان مسلماً متوجه تاثیر استثنائی اقدام خود بر ضد دولت امریکا بود و از یکپارچه بودن مردم امریکا در پشتیبانی از اقدامهای دولت خود و از احساسات خصمانه آنان علیه دولت و ملت ایران آگاهی داشت و می‌دانست مردمی که از زمان جنگ ویتنام همیشه با بدبینی به اعمال دولت خود نگاه می‌کردند، این بار یکصدا و متحد از آن حمایت می‌نمایند و دولت خود را به انجام اقدامهای تلافی‌جویانه تحریک می‌کنند. با این دانستنیها، مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران و مخصوصاً کسانی که سیاست خارجی ایران را اداره می‌کردند باید اطمینان می‌داشتند که دولت ایالتهای متحد امریکا طرحهایی برای در فشارگذاشتن بیشتر دولت ایران به مورد اجرا خواهد گذاشت و آن دولت را با دشواریهای تازه و جدی روبه‌رو خواهد ساخت.

اقدام رهبر لیبی

معمر قذافی، رهبر لیبی که عضو موثر جبهه پایداری برای مقاومت در مقابل تهاجم اسرائیل و رد هر گونه مصالحه با آن کشور بود اعتقاد داشت که کلیه کشورهای مسلمان به‌طور اعم و کشورهای عرب به‌طور اخص باید نیروهای خود را برای مبارزه با صهیونیست و بیرون کردن اسرائیل از اراضی اشغال شده متمرکز سازند. از سوی دیگر، رهبر لیبی، کشور امریکا را به علت حمایتهای همه‌جانبه و بی‌دریغ آن از دولت اسرائیل مانع اصلی تحقق آرزوهای اعراب در رابطه با صهیونیست و دولت اسرائیل می‌دانست و با آن مخالفت می‌نمود.

دولت جمهوری اسلامی ایران نیز از همان آغاز، سیاست حمایت از جنبش آزادیبخش فلسطین و ضدیت با صهیونیست و دولت اسرائیل را در پیش گرفت و به

همین جهت، در اولین ماهی که به قدرت رسید، هیات نمایندگی فلسطین به ریاست یاسر عرفات از ایران دیدن کرد و در شهرهای تهران، مشهد، اهواز با استقبال گرم و پر شور مقامهای دولتی و مردم ایران روبه‌رو گردید. رفتار بسیار دوستانه دولت جمهوری اسلامی ایران با هیات فلسطینی و به رسمیت شناختن سازمان آزادیبخش فلسطین به‌عنوان نماینده مردم فلسطین و در سطح یک دولت و موافقت با تاسیس نمایندگی آن سازمان در تهران و از سوی دیگر قطع رابطه سیاسی با اسرائیل و قطع صدور نفت به آن کشور موجب نزدیکی دولت جمهوری اسلامی با کشورهای عضو جبهه پایداری (الجزایر ـ لیبی ـ سازمان آزادیبخش فلسطین، سوریه و یمن جنوبی) گردید.

اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران در اشغال سفارت امریکا و گروگان گرفتن کارکنان آن و روش خصمانه آن دولت علیه امریکا با سیاست لیبی درباره امریکا هماهنگی بیشتر داشت و به همین جهت بر پایه رابطه‌های دوستانه‌ای که بین لیبی و ایران برقرار گردید و با توجه به تاثیرهای منفی اختلافهای حاد ایران و عراق در مبارزه عمومی اعراب با اسرائیل، معمر قذافی برای جلوگیری از تشدید زدوخوردهای مرزی بین ایران و عراق در ۱۲ آوریل ۱۹۸۰ (۲۳ فروردین ۱۳۵۹) تلگراف زیر را به رئیس جمهور بنی‌صدر مخابره نمود:

«به‌نام اسلام که مومنان را به گونه برادر به یکدیگر پیوند داده است و به‌نام تاریخ مشترک دو ملت برادر عرب و ایران از شما خواستارم همهٔ تلاشهای خود را در خاتمه دادن به برخورد بین دو دولت مبذول فرمایید. برخورد بین انقلاب ایران و هر گروه از گروههای انقلاب فقط به نفع استعمارگران و صهیونیستها که دشمنان واقعی دو امت هستند تمام خواهد شد. برخورد حقیقی و لازم باید با امریکاییان، اسرائیلیان و هم‌پیمانان کثیف و مزدور مرتجع آنان صورت گیرد. از این‌رو امیدوارم تا رسیدن نمایندگانی از طرف من، بردباری و خودداری و فرونشاندن آتش خشم را پیشه خود سازید و فرصت شماتت به دشمنان ندهید.

برادرتان سرهنگ معمرالقذافی»

اقدام رهبر لیبی و نمایندگانی که اعزام داشت، ضمن آنکه از جزئیات مذاکره‌های آنان اطلاعی پخش نشد، هیچ گونه تغییری در رابطه‌های دو کشور ایران و عراق ایجاد نکرد و هر دو کشور همچنان به روش خصومت‌آمیز خود ادامه دادند.

ادامه تشنجها

در جو بحرانی که بین دو کشور به‌وجود آمده بود در ۱۲ آوریل ۱۹۸۰ (۲۳ فروردین ۱۳۵۹) به جان لطیف نصیم جاسم وزیر اطلاعات و فرهنگ عراق سوءقصد شد، ولی به او آسیبی نرسید. دولت عراق که همچنان دولت جمهوری اسلامی ایران را مسئول معرفی می‌نمود آن را دستاویز تازه‌ای قرار داد و بر شدت حمله‌های خود به ایران و رهبران آن افزود و به اخراج اتباع عراقی ایرانی‌تبار ادامه داد. دولت عراق دهها هزار نفر را از خانه‌هایشان بیرون کشید، کلیه دارایی آنان را که «اکثر صاحبان مغازه و بازرگانان ثروتمند بودند[۹۳]» ضبط کرد و آنان را با شرایط تأثرآور در اطراف مرز ایران رها نمود. معاون استانداری ایلام اظهار داشت که دولت عراق، آوارگان بالا را «به‌وسیله [کامیون] کمپرسی در نوار مرزی خالی می‌کند.[۹۴]» روزنامه‌های ایران وضع رقت‌بار آنان را که تماماً حاکی از شقاوت ماموران بعثی عراق بود در صفحه‌های خود منعکس می‌کردند و خشم مردم را علیه اقدامهای دولت عراق برمی‌انگیختند.

با تبلیغاتی که دولت جمهوری اسلامی ایران علیه این اقدام عراق به عمل آورد، احساسات مردم ایران علیه دولت عراق تحریک شد. در عراق نیز دولت آن کشور تبلیغات گسترده‌ای علیه افراد اخراجی که عموماً آنان را وابسته به ایران و دولت ایران معرفی می‌نمود به عمل آورد و کوشید احساسات مردم عراق را بر ضد دولت و ملت ایران تحریک کند. هر دو دولت ایران و عراق احساسات خصمانه‌ای در میان مردم خود نسبت به دولت دیگر به‌وجود آوردند و در جهت وخیم‌ترکردن رابطه‌های دو کشور گام برداشتند.

اعدام آیت‌الله صدر

بعد از واقعه دانشگاه مستنصریه، دولت عراق در تعقیب اعضای حزب‌الدعوة، زندانی کردن و شکنجه دادن آنان خشونت بی‌رحمانه‌ای نشان داد و عده‌ای از رهبران آن و همچنین آیت‌الله باقر صدر را که از پیشوایان جنبش شیعی عراق بود در روز ۵ آوریل ۱۹۸۰ (۱۶ فروردین ۱۳۵۹) و خواهرش بنت‌الهدی را در ۶ آوریل بازداشت نمود و ۲ روز بعد در ۸ آوریل ۱۹۸۰ (۱۹ فروردین ۱۳۵۹) هر دو نفر آنان را اعدام کرد.[۹۵] در مورد علت اعدام آیت‌الله باقر صدر، ضمن سایر جهات، دو سال بعد، صدام حسین در نطقی که در ۱۱ آوریل ۱۹۸۲ ایراد نمود اظهار داشت «[آیت‌الله] خمینی به‌طور آشکار تلگرافی برای [آیت‌الله] صدر فرستاد. یک تلگرافی که از طریق وزارت مخابرات [پست، تلگراف و تلفن] واصل شد و به او می‌گفت که از فکر خود برای ترک کردن عراق دست بکشد، در آنجا بماند و انقلاب را علیه رژیم حکومتی عراق رهبری نماید.[۹۶]»

خبر اعدام آیت‌الله صدر به‌طور رسمی انتشار نیافت، ولی در افواه شایع گردید. بروز این شایعه جو متشنجی در ایران به‌وجود آورد و روزنامه‌ها با مصاحبه با عراقیهایی که در آن روزها از عراق اخراج شده بودند مطالب مختلفی در این باره چاپ نمودند و چون پس از مدتی اعدام آنان محرز گردید آیت‌الله خمینی طی بیانیه شدیداللحنی علیه رژیم بعث و رهبران آن اظهار داشت: «شهادت این بزرگواران به‌دست اشخاص جنایتکاری که عمری به خونخواری و ستم‌پیشگی گذرانده‌اند عجیب نیست.» آیت‌الله خمینی در آن بیانیه ضمن فراخواندن عشایر و ارتش عراق به مخالفت با حزب بعث و رهبران آن تصریح نمود «من از رده بالای قوای انتظامی عراق مأیوس هستم، لکن از افسران، درجه‌داران و سربازان مأیوس نیستم و از آنان چشمداشت آن دارم که یا دلاورانه قیام کنند و اساس ستمکاری را برچینند، همان‌سان که در ایران واقع شد و یا از پادگانها و سربازخانه‌ها فرار کنند و ننگ ستمکاری حزب بعث را تحمل نکنند.[۹۷]»

آیت‌الله خمینی در چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ (۲۳ آوریل ۱۹۸۰) مدت ۳ روز عزای عمومی و روز پنجشنبه ۴ اردیبهشت را تعطیل عمومی اعلام کرد. در بسیاری از شهرهای ایران تظاهرات وسیع علیه رهبران عراق انجام گرفت و تظاهرکنندگان با دادن شعارهای خصمانه، رهبران عراق را به انتقامجویی تهدید نمودند و در مقابل سفارت عراق در تهران سخنرانیهای تند ایراد کردند.

دولت عراق چون تعداد زیادی از روحانیان شیعه را نیز از عراق اخراج نموده بود، افراد مذکور با همکاری گروهی دیگر از عراقیهای اخراجی برای مبارزه با دولت عراق و استقرار حکومت اسلامی در آن کشور شورایی به‌نام شورای رهبری انقلاب اسلامی عراق تشکیل دادند تا پس از اعدام آیت‌الله باقر صدر «احساس خلائی در پیشبرد انقلاب اسلامی عراق به‌وجود نیاید.[۹۸]» بدیهی است که این شورا با حمایت و تایید دولت ایران تشکیل شده بود و دلیلی در اختیار دولت عراق گذاشت که ادعا نماید دولت جمهوری اسلامی ایران باکمک به این شورا و مخالفان دولت عراق در امور داخلی عراق دخالت نموده است. ولی همان‌طورکه درگذشته گفته شد دولت عراق خیلی قبل از تشکیل شورای بالا، با تاسیس سازمانهای متعدد برای خرابکاری در تاسیسات نفتی و صنعتی ایران و تحریک مردم به قیام علیه دولت ایران در امور داخلی این کشور دخالت می‌نموده است.

واکنش شدید و سریع صدام حسین در مقابل اقدامهای آیت‌الله صدر و اعدام فوری او و خواهرش نشان داد که صدام با اعتماد به قدرت نظامی خود و با اطلاع از ضعف و از هم‌گسیختگی ارتش ایران و نابسامانیهایی که در دستگاه دولت جمهوری اسلامی ایران دارد هیچ گونه پروایی از تهدیدهای ایران ندارد. با وجودی که او اطمینان داشت که اعدام آن دو نفر که مورد توجه خاص مقامهای جمهوری اسلامی ایران بودند انعکاس بدی در ایران خواهد داشت و احتمالاً موجب بعضی اقدامهای انتقام‌جویانه خواهد شد، بدون درنگ و پس از آنکه فقط ۳ روز آنان را در بازداشت نگه داشت هر دو را اعدام نمود.

نکته دیگری که در اعدام فوری آیت‌الله صدر و خواهرش باید مورد نظر باشد

آن است که صدام پیوسته در صدد انجام اقدامها و یا بیان مطالبی بود که مقامهای جمهوری اسلامی ایران را به خشم آورد و موجباتی فراهم کند که آنان واکنش تندی نشان دهند تا مقصود اصلی صدام که جمع‌آوری دلیلها و آماده ساختن زمینه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای شروع جنگ با ایران بود زودتر تحقق یابد. اعدام دو نفر بالا با سخنرانیهایی که مقامهای ایران علیه صدام و حزب بعث و لزوم سرنگون کردن آنها ایراد نمودند و تظاهراتی که در ایران بر ضد آنها انجام گرفت به مقصود صدام کمک کرد.

رویداد طبس

قطع رابطه سیاسی با ایران در ۷ آوریل ۱۹۸۰ (۱۸ فروردین ۱۳۵۹) نشان می‌داد که دولت ایالتهای متحد امریکا هر گونه امیدی را برای آزادی گروگانها از طریق دیپلماسی و میانجیگری از دست داده است. از سوی دیگر، فشار افکار عمومی مردم امریکا برای آزاد ساختن گروگانها، با تبلیغات وسیعی که در رسانه‌های گروهی امریکا انجام می‌گرفت پیوسته افزایش می‌یافت[۹۹] و شرایطی به‌وجود آمده بود که دولت امریکا می‌توانست به عملیات حادی مبادرت ورزد. ملت امریکا که به علت جنگ ویتنام و عواقب زیانبار سنگین آن و مخالفتهایی که با آن ابراز داشتند با هر نوع اقدام نظامی امریکا در هر نقطه جهان مخالف بودند، برای اولین‌بار به خاطر آزادی گروگانها موافق بودند که از نیروی نظامی استفاده شود.[۱۰۰] عملیات طبس درواقع از ۶ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۵ آبان ۱۳۵۸)، دو روز پس از گروگانگیری آغاز شد.[۱۰۱] چون در ماه آوریل ۱۹۸۰ محرز گردید که امکان آزاد شدن آنان از طریق دیپلماسی وجود ندارد،[۱۰۲] کارتر از آن موقع به‌طور جدی نجات گروگانها را با عملیات نظامی مورد بررسی قرار داد. طرحی که قبلاً تهیه شده بود در گردهمایی روز ۲۲ مارس ۱۹۸۰ (۲ فروردین ۱۳۵۹) با حضور کارتر و مشاوران او مورد تصویب نهایی قرار گرفت و طبق نظر ژنرال دیوید جونز[۱۰۳] رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، روز ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ (۴ اردیبهشت ۱۳۵۹) برای اجرای آن تعیین گردید.[۱۰۴]

خطوط کلی طرح عبارت از آن بود که کلیه افراد و تجهیزات لازم ابتدا در نقاط معین در خاورمیانه و اقیانوس هند متمرکز گردند و سپس ۸ هلیکوپتر RH-53D و ۸ هواپیمای C.130 در ارتفاع کم که از دید رادار ایران پنهان بمانند تا محلی نزدیک طبس پرواز کنند. در آنجا هلیکوپترها بنزین‌گیری نمایند و با افراد مامور نجات گروگانها و وسیله‌های لازم به محلی در جنوب شرقی تهران حرکت کنند و هواپیماها از طبس به پایگاههای خود مراجعت نمایند. کلیه این پروازها باید در تاریکی شب انجام می‌گرفت. هلیکوپترها پس از آنکه به محل رسیدند تمام روز بعد را که عملیات نجات انجام خواهد شد در محل دورافتاده‌ای در میان کوههای مشرف به تهران پنهان خواهند بود. هلیکوپترها برای حرکت از طبس و آمدن به تهران باید بدون چراغ و بدون آنکه از رادیو استفاده کنند و با ارتفاع بسیار پایین مسافت ۶۰۰ مایل را بدون توقف طی کنند وقتی که افراد با تجهیزات خود در جنوب شرقی تهران پیاده شدند با اتومبیلهایی که از قبل آماده بودند و در شب بعد به طرف ساختمان سفارت امریکا حرکت نمایند و در آنجا هلیکوپترها، آنان را با گروگانها سوار نمایند و به یک فرودگاه متروک در تهران بروند. در آنجا کلیه افراد مذکور با هواپیماهایی که در انتظارشان بودند و زیر حفاظت فوق‌العاده پوشش هوایی، فضای ایران را ترک کنند و هلیکوپترها را در همان فرودگاه باقی بگذارند.[۱۰۵]

روز پنجشنبه ۲۴ آوریل ۱۹۸۰، شب‌هنگام، ۸ هلیکوپتر از ناو یو. س. س. نیمیتز[۱۰۶] در دریای عرب برخاستند. بعد از دو ساعت پرواز و در حالی که داخل فضای هوایی ایران بودند، یکی از هلیکوپترها به علت اشکال در ملخ هلیکوپتر ناچار شد به زمین بنشیند. هلیکوپتر را در آنجا گذاشتند و کارکنان آن سوار هلیکوپتر دیگری شدند و همگی به پرواز ادامه دادند. چون در راه با طوفان شدید شن روبه‌رو شدند یکی از هلیکوپترها نیز پس از ۴ ساعت پرواز در فضای ایران به علت اشکال در لوازم الکترونیکی آن ناچار شد به ناو هواپیمابر بالا برگردد. پس از مدتی یکی دیگر از هلیکوپترها نیز دچار اشکال در قسمت هیدرولیک آن شد، ولی خلبان به راه خود ادامه داد و به محل تعیین شده در نزدیکی طبس رسید، ولی در آنجا ملاحظه

شد که هلیکوپتر قادر به پرواز تا تهران نیست و آن را در همانجا گذاشتند و بدین‌ترتیب پنج هلیکوپتر در اختیار فرمانده عملیات باقی ماند.

از اشکالات مهم پرواز هلیکوپترها آن بود که خلبانان برای مخفی نگه داشتن عملیات از دید رادارها و دستگاههای مخابراتی ایران موظف بودند که از وسیله‌های رادیویی استفاده نکنند و به همین جهت نمی‌توانستند به‌وسیله رادیو با فرمانده خود درباره اشکالات فنی صحبت کنند و از او دستور بگیرند. دو خلبان بالا مستقلاً و به تشخیص خود تصمیم به نشستن و یا مراجعت به ناو هواپیمابر گرفتند.[۱۰۷] تحقیقات فنی بعدی نشان داد که هر دو هلیکوپتری که به مقصد نرسیدند می‌توانستند تا طبس بدون خطر سقوط پرواز کنند.[۱۰۸]

افراد گروه نجات مجموعاً ۹۷ نفر بودند[۱۰۹] و فرمانده آنان سرهنگ چارلز بکویت بود.[۱۱۰] افراد گروه برای آنکه شناخته نشوند شلوار جین، کفشهای واکس نزده و کت ارتشی سیاه رنگ پوشیده بودند. بعضی از آنان نیز موهای بلند و ریش داشتند.[۱۱۱] کلیه این افراد که ماهها تعلیم دیده بودند و همچنین فرمانده آنان که کارتر با تحسین از او یاد می‌کرد[۱۱۲] از میان افراد زبده ارتش امریکا انتخاب شده بودند و مسئولان امر به موفقیت عملیات و نجات گروگانها اطمینان داشتند.[۱۱۳] مجموع عملیات اجرای طرح که به‌نام دلتا[۱۱۴] معروف بود زیر نظر ژنرال وات[۱۱۵] که در مصر اقامت داشت انجام می‌گرفت. علاوه بر افراد بالا، چون قسمتی از عملیات طرح دلتا در تهران اجرا می‌شد، عده‌ای از ایرانیان نیز به‌عنوان عاملهای امریکا با گروه نجات همکاری داشتند که تعدادی اتومبیلهای باری، وسیله‌های مخابراتی رادیویی و لوازم دیگر در اختیار آنان بود.[۱۱۶]

در بسیاری وقایعی که با توطئه بیگانگان علیه حاکمیت و تمامیت ارضی ایران انجام می‌گیرد، گروهی از مردم کشور ما با بیگانگان همکاری می‌کنند و اجرای توطئه آنها را تسهیل می‌نمایند. بیگانگان بدون کمک و راهنمایی آنان هرگز قادر به اِعمال نیات سوء خود نیستند. به همین علت، باید عموم مردم کشور ما را دقیقاً به منافع و مصالح ملی آشنا ساخت و شوق حفظ آنها را در قلب و اندیشه آنان به‌وجود

آورد تا هرگونه توطئه بیگانگان در نطفه خفه گردد. بالا بردن شعور سیاسی و تقویت وجدان ملی افراد کمک می‌نماید که هیچ گروهی از داغ ننگ خیانت به کشور شرمسار نشود.

۸ هواپیمای C. 130 که افراد گروه را حمل می‌کردند به راحتی به محل معین در نزدیکی طبس رسیدند، ولی سرهنگ بکویت پس از ملاحظه آنکه فقط ۵ هلیکوپتر برای او باقی مانده است و طبق طرح دلتا حداقل ۶ هلیکوپتر لازم داشت، به همین جهت پیشنهاد نمود که اجرای عملیات متوقف شود.[۱۱۷] ژنرال وات نیز با آن موافقت کرد. کارتر ناچار به پیشنهاد آنان و توصیه هارولد براون[۱۱۸] وزیر دفاع امریکا دستور قطع عملیات و مراجعت آنان را به پایگاههای خود صادر نمود.

سرهنگ بکویت فرمانده عملیات دلتا تصمیم داشت با کلیه هواپیماها، هلیکوپترها و افراد گروه مراجعت کند، ولی در آن موقع حادثه دیگری روی داد. خلبان یکی از هلیکوپترها قصد داشت که از هواپیمای C.130 که همراه گروه بود سوختگیری کند. در آن موقع که نزدیک سپیده‌دم بود آنها عجله داشتند که قبل از روشنایی هوا آن محل را ترک کنند. باد شدیدی می‌وزید و توفان شن هوا را پر از گرد و غبار کرده بود. خلبان هلیکوپتر موقعی که می‌خواست به هواپیما نزدیک شود، به علت نداشتن دید کافی با آن تصادف کرد و هر دو آتش گرفتند و در نتیجه ۸ نفر کشته و ۳ نفر مجروح شدند. شدت آتش به حدی بود که اجساد کشته‌شدگان را نتوانستند بیرون بیاورند.[۱۱۹]

بقیه افراد گروه سوار پنج هواپیمای باقیمانده شدند و به مقصد جزیره مصیره در شرق عمان که ایالتهای متحد امریکا در آن پایگاه نظامی داشت حرکت کردند و ۶ هلیکوپتر را در محل گذاشتند. کارتر روز یکشنبه ۲۷ آوریل ۱۹۸۰ (۷ اردیبهشت ۱۳۵۹) به دیدن افراد گروه دلتا رفت و ضمن تحسین شجاعت آنان در قبول این مسئولیت خطرناک، از سرهنگ بکویت فرمانده گروه سؤال کرد چرا هلیکوپترها را قبل از ترک ایران از بین نبرده است و او جواب داد که هلیکوپترها پر از مهمات بود و در صورت اقدام برای نابود کردن آنها ممکن بود شدت انفجار یا دامنه حریق به

هواپیماها که تنها امید آنان به نجات بود آسیب برسانند.[۱۲۰] کارتر در بازدید از افراد گروه دلتا از «پنج نفر ایرانی» نیز که با گروه بالا همکاری نمودند دیدن کرد. کارتر در کتاب خود می‌نویسد «آنان نیز مشتاق بودند که باز برگردند و به ما کمک کنند.[۱۲۱]»

دولت جمهوری اسلامی ایران، در تمام مدتی که هلیکوپترها و هواپیماها در فضای هوایی ایران بودند و در ساعتهایی که در طبس بودند و بعد مراجعت کردند هیچ گونه اطلاعی از این ماجرای طولانی نداشت. تنها کسانی که از آن مطلع شدند مسافران یک اتوبوس بودند. موقعی که هواپیماها به محل تعیین شده در نزدیکی طبس رسیدند با وجودی که آنجا را «چندین هفته»[۱۲۲] زیر نظر داشتند و این‌طور تشخیص دادند که عبور و مرور اتومبیل در آن محل بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد. در همان موقع یک اتوبوس با ۴۲ نفر مسافر قصد داشت که از آن نقطه عبور کند. افراد گروه دلتا برای آنکه آنان اطلاعی به ژاندارمری ایران ندهند اتوبوس را متوقف کردند و کارتر دستور داد که کلیه افراد بالا را با هواپیمای C.130 به مصر ببرند و پس از اتمام عملیات نجات به ایران برگردانند[۱۲۳] که عملاً به علت شکست طرح اجرا نشد.



مطالبی که در بالا گفته شد از نوشته‌های مقامهای امریکایی نقل گردید، ولی در مورد اینکه مقصود امریکا فقط آزاد کردن گروگانها بوده و مقصود یا مقاصد دیگری نداشته است جای بحث است.

شاهدان عینی که ناظر جریان فرود هواپیماها و هلیکوپترها بودند و نماینده روزنامه کیهان که سه روز پس از ماجرای طبس از محل واقعه بازدید کرده است مطالبی بیان داشته‌اند و از مجموع آنها این‌طور مستفادِ می‌شود که جریان امر در محل «ریگ شتر» در ۴۲ کیلومتری روستای رباط‌خان، در فاصله ۱۶۵ کیلومتری طبس روی داده است. این محل در کنار جاده است و برخلاف آنچه که مقامهای امریکایی در نوشته‌های خود منعکس نمودند منطقه دورافتاده‌ای نبوده بلکه محل عبور و مرور اتومبیلهایی بوده است که بین شهرهای یزد و مشهد حرکت می‌کردند.

به‌علاوه امریکاییها به این محل از گذشته آشنایی داشته و آنجا را خوب می‌شناخته‌اند.

کاظم باقرپور راننده کامیون نفتکش شماره ۲۴۶۷۲ تهران ب که به علت تیراندازی کماندوهای امریکایی از ناحیه چشم آسیب دید اظهار می‌دارد پس از تیراندازی سربازان امریکایی خود را از کامیون به بیرون پرتاب کردم «و در تاریکی بیابان گریختم و خود را به یزد رسانیدم و در بین راه تمام کامیونها و اتومبیلهایی را که به سمت محل حادثه می‌رفتند، بازگرداندم.[۱۲۴]» این گفته نشان می‌دهد که حتی در همان شب نیز، مانند سایر مواقع، تعدادی اتومبیل و کامیون در همان مسیر در حال حرکت بودند.

محمدعلی افراز راننده اتوبوس شماره ۷۸۸۸۷ تهران الف متعلق به اتوسیر جفایی بیان داشت به قصد مشهد، یزد را ترک کردیم. حدود ساعت ۹ پنجشنبه شب در جاده یزد ـ مشهد در ناحیه ریگ‌شتر، ۴۲ کیلومتری رباط‌خان توسط چند سرباز متوقف شدیم و در همان حوالی نیز هواپیمایی را مشاهده کردیم. پیشاپیش سربازان که همگی خارجی بودند یک ایرانی که لباس ارتشی به تن داشت از مسافران سؤالاتی کرد و به‌دنبال آن دستور داد که همگی از اتوبوس خارج شویم و در همین حال دهها نورافکن که به روی سه‌پایه قرار داشت بیابان را روشن کرد... به فاصله هر ربع ساعت یک هواپیما یا هلیکوپتر به روی زمین می‌نشست و از هر کدام تعدادی حدود ۶۰ تا ۷۰ سرباز با تجهیزات و وسیله‌های خواب و مخابرات و اسلحه پیاده می‌شدند... تا ساعت ۳ بامداد حدود ۸ هواپیما و ۷ هلیکوپتر به روی زمین نشست، ولی هنوز صدای غرش هواپیما در آسمان به‌گوش می‌رسید... ناگهان یکی از هواپیماها در روی زمین منفجر شد... پنج هلیکوپتر و یک هواپیما را که هنوز از آن دود و آتش زبانه می‌کشید در ساعت ۶ صبح از دور می‌دیدیم... وی آمریکاییها را بسیار مجهز خواند و گفت که آنان حتی چند تابوت نیز به همراه داشتند... و یادآور شد که در همان محل توقف امریکاییها در ۵ یا ۶ سال پیش نیز گاه‌گاهی هواپیما به زمین می‌نشست که اکثر خارجی بودند.»[۱۲۵]

نکته شایان توجه آن است که هیچ یک از افراد بالا و مسافران اتوبوس که هنگام فرود هواپیماها و هلیکوپترها در محل حادثه حضور داشتند به‌وجود توفان شن که طبق ادعای امریکاییها موجب برخورد هواپیما و هلیکوپتر شده است اشاره‌ای نکردند.

محمدتقی امینی سرپرست روزنامه کیهان در استان خراسان که سه روز بعد از وقوع حادثه از محل بازدید کرد «هر گونه برخورد بین هواپیماهای امریکایی را غیرممکن خواند.[۱۲۶]» او در گزارش خود می‌نویسد «مشاهدات عینی در محل همه سوابق ذهنی قبلی در مورد این حادثه را تغییر داد. دشت وسیع کویری که آنها فرود آمده بودند یک دشت شن‌خیز نیست و پس از ۳ روز هنوز جای چرخ هواپیماها و محل فرود هلیکوپترها و جای پای رفت و آمد سربازان باقی است و اثری از باد و توفان نبوده... از طرف دیگر اگر بین هواپیما و هلیکوپتر تصادفی شده باشد حداقل قسمتهایی از بدنه یا سایر قسمتهای هواپیما یا هلیکوپتر به خارج پرتاب می‌شود و این کار به هیچ وجه صورت نگرفته است و هواپیما و هلیکوپتر سوخته شده با فاصله‌ای نزدیک به ۵۰ متر از همدیگر در حال سکون سوخته و ذوب شده‌اند، حتی بالهای آنها در کنار بدنه به زمین افتاده است.[۱۲۷]» او در جای دیگر گزارش خود اظهار داشت «آثار به‌دست آمده نشان می‌دهد که در آن شب حدود ۲۵۰۰۰ نفر در منطقه پیاده شده بودند... افراد بومی منطقه اظهار می‌دارند که امریکاییها قبلاً نیز بارها به اینجا آمده بودند... تمامی آثار و علایم فرود پس از ۴۸ ساعت از آغاز این ماجرا تا حال برجای مانده است و این نشان می‌دهد که هوا کاملاً مساعد بوده، چرا که توفانهای کویری معمولاً این گونه علایم را به سرعت می‌پوشاند.[۱۲۸]» «مستشاران امریکایی این منطقه را مثل کف دست می‌شناختند.[۱۲۹]»

از ماجرای طبس پنج هلیکوپتر که «سه فروند آن سالم بود[۱۳۰]» باقی ماند که شب‌هنگام، در ساعت ۲۲ و ۱۵ دقیقه روز جمعه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ به‌وسیله هواپیماهای ایران با راکت بمباران شد و «در نتیجه ۲ فروند از هلیکوپترها نابود شد و به ۳ فروند دیگر که در محل بود آسیبهایی وارد آمد. هدف از این بمباران

جلوگیری از عملیات دشمن در ربودن هلیکوپترها بود.[۱۳۱]» در جریان بمباران هلیکوپترها، به علتی که معلوم نشد، منتظر قائم فرمانده سپاه پاسداران یزد که با دو نفر از همکاران خود از یزد به محل حادثه رفته بود کشته شد و دو نفر همکار او زخمی گردیدند.[۱۳۲]

بنی‌صدر رئیس جمهور و آیت‌الله صادق خلخالی از محل بازدید کردند. حجت‌الاسلام خلخالی اظهار داشت «در یکی از هلیکوپترها مبلغ ۷۰۰ هزار تومان پول ایرانی و مقادیری اسناد و مدارک که جزئیات مسیر پرواز را نشان می‌دهد [یافت شد] که نزد خود من است و به کارشناسان مطمئن تحویل خواهم داد.[۱۳۳]» او در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی که با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی تشکیل یافت شرکت نمود. در این مصاحبه، اجساد ۹ امریکایی[۱۳۴] و اسلحه‌هایی که به‌دست آمده بود به نمایش گذاشته شد. «اجساد سه تن به‌صورت نیمه سوخته و بقیه اجساد به‌صورت ذغال درآمده بود.[۱۳۵]»

آیت‌الله خلخالی معتقد بود که «قریب ۱۸ فروند هواپیمای غول‌پیکر جنگی در فواصل مختلف در منطقه فرود آمده و حداقل ۲۰ هلیکوپتر نیز که هر کدام گنجایش نزدیک ۵۰ نفر سرنشین را داشته است در منطقه به زمین نشسته‌اند. اگر حداقل سرنشینان هواپیماهای جنگی را ۱۸۰ نفر در نظر بگیریم می‌بینیم که نزدیک به ۳ هزار چترباز، کماندو، رنجر و گروه ویژه در این عملیات شرکت داشته‌اند... در محل حادثه ضمن بررسیهایی که به عمل آوردیم نتیجه گرفتیم که بیش از ۳۰ هزار نارنجک منفجر شده و چندین دستگاه جیپ و موتوسیکلتهای کماندویی به‌دست آمده که توسط این عده به منطقه آورده شده بود... در ضمن انواع مسلسلهای بی‌صدا، جلیقه‌های ضدگلوله و مقادیر زیادی اسناد پیدا شده است... در نقشه‌های به‌دست آمده طرح انهدام فرودگاه مهرآباد، انهدام اقامتگاه موقت امام، انهدام دانشگاه تهران و پلی‌تکنیک، انهدام ورزشگاه نصیری و امجدیه، تسخیر و تصرف لانه جاسوسی، تسخیر و انهدام پادگان منظریه قم و شهر قم به‌دست آمده است.[۱۳۶]» او نسبت به بمباران هلیکوپترها اعتراض داشت و اظهار نمود «اینکه چرا مقامهای ایرانی به‌ویژه فرمانده نیروی هوایی، هلیکوپترهای باقیمانده در محل را با

بمباران کردن از بین برده‌اند باید توضیح بدهند، چرا که تنها به این دلیل که ممکن بوده است دشمن حمله غافلگیرانه انجام دهد چندان منطقی و اصولی نیست، چرا که سپاه پاسداران، ارتش و ژاندارمری، محل را در محاصره داشتند و از هر جهت آمادگی برای مقابله وجود داشته است.[۱۳۷]»

توجه جلب می‌شود که جریان رویداد طبس، علاوه بر آنکه مقارن با شدت یافتن برخوردهای مرزی عراق با ایران بود، همزمان با آشوبهای شدید داخلی در سنندج و در اکثر دانشگاههای ایران بوده است. در ساعتهای آخر شب اول اردیبهشت ۱۳۵۹ و صبح روز بعد منازعات شدید بین سپاه پاسداران و پیشمرگان کرد در سنندج روی داد که طی آن ۲۲ نفر کشته و ۲۹ نفر مجروح شدند.[۱۳۸] با تعطیل شدن کلیه دانشگاههای کشور، دانشجویان ناراضی به تظاهرات و مقابله با نیروی انتظامی پرداختند. در اول اردیبهشت ۱۳۵۹، «۱۲ ساعت زد و خورد خونین در اطراف دانشگاه تهران[۱۳۹]» روی داد که در نتیجه سه نفر کشته و تعداد کثیری زخمی گردیدند.[۱۴۰] در آن روز، تعداد مجروحانی که فقط به بیمارستان امام خمینی در تهران مراجعه کردند ۴۹۱ نفر بودند.[۱۴۱] در آن روز «بیشتر شهرهای دانشگاهی صحنه برخوردهای خونین بود.[۱۴۲]» «زد و خورد دانشگاه اهواز ۵ کشته و دهها مجروح داد.[۱۴۳]» «در زد و خوردهای دانشگاه سیستان و بلوچستان یک نفر کشته و ۵۰ تن زخمی شدند[۱۴۴]» و زد و خوردهای دانشگاه گیلان «۷ کشته و صدها مجروح داد.[۱۴۵]» اسامی ۵۶ زخمی که به بیمارستانهای شیراز مراجعه نمودند و اسامی ۹۳ نفر که در جریان زد و خورد دانشگاه مشهد مجروح شدند در روزنامه اعلام گردید.[۱۴۶]

نگاهی به کلیه مراتب بالا آشکار می‌دارد که رویداد طبس باید مورد بررسی دقیق و همه‌جانبه قرار گیرد. از طرف شورای انقلاب «دکتر چمران وزیر دفاع ملی و آیت‌الله علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی عضو شورای انقلاب[۱۴۷]» مامور رسیدگی به جریان رویداد طبس و «رسیدگی به اسناد و مدارک به‌دست آمده[۱۴۸]» گردیدند، ولی نتیجه رسیدگی آنان اعلام نگردید. آیت‌الله خلخالی نیز در مصاحبه بالا اظهار داشت «ما در این جریان اسناد و مدارک زیادی به‌دست آوردیم که اکنون تحت

بررسی و ترجمه است. محتویات آنها به زودی به آگاهی مردم خواهد رسید.[۱۴۹]»
ولی این آگاهی نیز به مردم داده نشد. جای آن دارد که دولت و کارشناسان، واقعیت مقاصد امریکا و چگونگی رویداد طبس را طی گزارش مستند به آگاهی عموم برسانند.

نتایج رویداد طبس

بعد از عدم موفقیت گروه دلتا، کارتر در صبح روز بعد، جریان واقعه را در یک برنامه تلویزیونی به آگاهی مردم امریکا رسانید و کلیه مسئولیتها را بر عهده گرفت. کارتر در پیام تلویزیونی خود، ضمن تکرار علت شکست طرح دلتا اظهار داشت «... این عملیات متوجه ایران و مردم و ملت ایران نبوده است. این عملیات با احساسات خصمانه نسبت به ایران و یا مردم آن توأم نبوده است و هیچ گونه تلفاتی برای ایران به‌بار نیاورده است. کار برنامه‌ریزی عملیات اندکی پس از اشغال سفارت امریکا در تهران آغاز شد، ولی به علتهایی برای اجرای آن تاکنون حوصله کردم... عملیات نجات وقتی صورت گرفت که به قضاوت من معلوم شد مقامهای ایرانی نمی‌خواهند و یا قادر نیستند بحران مزبور را با ابتکار خود برطرف سازند. با از هم پاشیدن و متلاشی شدن مرکز قدرت در ایران و افزایش خطر به جان و سلامت گروگانها و درک روزافزون این حقیقت که آزاد شدن آنان در آینده نزدیکی غیر محتمل است تصمیم به اجرای عملیات نجات از طرف من اتخاذ شد.[۱۵۰]»

بلافاصله بعد از پایان اعلام واقعه، «اولین کسی» که[۱۵۱] به او تلفن کرد هنری کیسینجر وزیرخارجه سابق امریکا بود که انجام این عملیات را با آنکه نقض آشکار تجاوز به تمامیت ارضی یک کشور و دخالت در امور داخلی آن بود، تایید کرد و آن را تحسین نمود. احساس مردم امریکا نسبت به اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران در اشغال سفارت آنان در تهران و گروگان گرفتن کارکنان آن به قدری خشمگینانه بود که با وجود مخالفت شدیدی که پس از جنگ ویتنام با هر نوع احتمال درگیری تازه داشتند و با آنکه بسیاری از آنان نگران واکنش تلافی‌جویانه دولت ایران بودند، بسیاری از آنان و حتی خانواده کشته‌شدگان رویداد طبس اقدام کارتر را تایید

نمودند.[۱۵۲] ولی سایروس ونس[۱۵۳] وزیرخارجه امریکا که با آن مخالف بود استعفا داد و سناتور ادموند ماسکی[۱۵۴] به‌جای او انتخاب شد.

شتاب کارتر برای اعلام جریان واقعه، ضمن سایر جهات، برای آن بود که دولت ایران درباره رویداد طبس خبرهای دلخواه خود را پخش نکند و مهمتر از آن به دولت ایران اطمینان دهد که منظور امریکا، حمله نظامی به ایران نبوده است، بلکه منظور آن فقط یک اقدام محدود نظامی برای آزاد ساختن گروگانها بوده است.

دولت جمهوری اسلامی ایران، بلافاصله پس از اعلام واقعه و اطلاع یافتن از آن، به تجاوز نظامی امریکا اعتراض کرد و صادق قطب‌زاده وزیرخارجه ایران، روز بعد از واقعه، در ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ (۵ اردیبهشت ۱۳۵۹) تلگرامی به دبیرکل سازمان ملل ارسال داشت. چون به سندهای وزارت خارجه ایران دسترسی نبود متن کامل آن از سند سازمان ملل ترجمه و در زیر آورده می‌شود:[۱۵۵]

«اخیراً پیامی به منظور جلب توجه شما به وخیم بودن اعمال تحریک‌آمیزی که رژیم بعثی عراق علیه ایران مرتکب می‌شود ارسال داشتم، اعمالی که ما ظنین هستیم از طرف ایالتهای متحد امریکا حمایت می‌گردد. در این مورد از شما با احترام تقاضا می‌کنم که راجع به نقض حقوق بشر از طرف عراق و سایر اعمال تحریک‌آمیز آن دستور دهید که تحقیقاتی انجام گیرد.

«اکنون میل دارم توجه شما را به تجاوز نظامی ایالتهای متحد [امریکا] علیه ایران جلب نمایم. این عمل بی‌شرمانه تهاجم، از طرف رئیس جمهور ایالتهای متحد به‌عنوان یک «اقدام بشردوستانه» توصیف شده است که غایت سوءاستفاده از کلام از طرف یک دولت می‌باشد. ما مصمم هستیم که از تمامیت ارضی و از اعتبار انقلاب دفاع کنیم.

«با وجود بر این، میل دارم توجه شما را به مسئولیت مقام شما در مورد تحقیق درباره اعمال تجاوزکارانه علیه کشورهای عضو ملل متحد و افشای آنها جلب نمایم. موافقت با اعمال تجاوزکارانه نظامی مانند عملی که دولت ایالتهای متحد علیه ایران مرتکب شد فقط موجب تشویق تجاوزکاران و به مخاطره انداختن صلح و امنیت بین‌المللی می‌گردد.»

در اسناد سازمان ملل، پاسخ دبیرکل و یا نامه‌های بعدی دولت ایران برای پیگیری امر دیده نشد و عملاً موضوع به سکوت برگزار گردید.

در سیاست داخلی ایران و در رابطه با جنگ عراق و ایران، رویداد طبس تاثیر خاص داشت. زمامداران جمهوری اسلامی ایران می‌پنداشتند که ورود نظامیان امریکا به خاک ایران، جزئی از یک طرح کلی کودتا علیه آن دولت است و با توجه به چگونگی نفوذ آنان در فضای هوایی ایران، ردیابی نکردن دستگاههای رادار ایران از تعداد کثیر هلیکوپترها و هواپیماها و آن هم در یک مسافت طولانی رفت و برگشت، در مورد ارتش و افسران آن که در آن زمان نسبت به وفاداری آنان به رژیم جدید اعتماد لازم نداشتند بدگمان شدند. آنان گمان داشتند که اقدام نظامی امریکا نمی‌توانست بدون همکاری ایرانیان در داخل کشور انجام گیرد و در نتیجه گیریهای خود بیش از همه متوجه ارتش می‌شدند.

نگرانی دولت جمهوری اسلامی ایران درباره خطرهای وقوع یک کودتا، از این لحاظ نیز تشدید می‌شد که شکست اقدام نظامی امریکا در آزاد ساختن گروگانها مطلقاً مربوط به اقدام دولت ایران نبود، بلکه ظاهراً به علت وجود مشکلات فنی در هلیکوپترها بود و اگر بار دیگر اقدامی به عمل می‌آمد موجودیت رژیم ممکن بود مورد مخاطره قرار گیرد.

از آن موقع، گروههایی که در داخل دستگاه دولت و خارج از آن مخالف ارتش و موافق تقویت سپاه پاسداران بودند با فعالیتها و تبلیغات وسیعی که نمودند در موضع قوی‌تر قرار گرفتند و در تضعیف ارتش و متزلزل ساختن روحیه افسران و درجه‌داران اقدامهای متعددی به عمل آوردند. سرلشکر باقری از فرماندهی نیروی هوایی برکنار شد و سپس بازداشت گردید. سرتیپ شادمهر از ریاست ستاد ارتش برداشته شد. پاکسازی در ارتش که از مدتی قبل آغاز شده بود با شدت بیشتری دنبال گردید و بسیاری از افسران و درجه‌داران از ارتش اخراج شدند. اداره سیاسی ایدئولوژیک ارتش که نماینده‌ای از شخصیتهای مذهبی بر آن ریاست می‌کرد با اختیارات کافی برای آشنا کردن ارتش به «فرهنگ اسلامی»، «مکتبی کردن ارتش» و «تعیین شایستگی مکتبی صاحبان مشاغل حساس در ارتش[۱۵۶]» به فعالیت

پرداخت. تقویت سپاه پاسداران مورد توجه خاص قرار گرفت و شایعه انحلال ارتش قوت گرفت. در چنین جوی که افسران و درجه‌داران ارتش نسبت به وضع فعلی و آینده خود نگران بودند، دولت عراق نیز بر شدت زد و خوردهای مرزی و کثرت تعداد آن در نقاط مختلف مرز طولانی خود افزود.[۱۵۷]

افزایش ناآرامیهای مرزی نشان می‌داد که عراق از اقدام امریکا در قطع رابطه سیاسی و به‌ویژه از اقدام نظامی امریکا در تجاوز به حاکمیت و تمامیت ارضی ایران تشجیع شده است و با اطمینان از پشتگرمی سیاست دولت امریکا و با توجه به وضع نابسامان ارتش ایران و روحیه متزلزل افراد آن در صدد تشدید وخامت امر می‌باشد.

در خارج از ایران، تجاوز نظامی امریکا به تمامیت ارضی ایران با واکنشهای متفاوت روبه‌رو شد. تاس خبرگزاری شوروی، تجاوز امریکا به ایران را «یک اقدام تحریک‌آمیز مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ایران[۱۵۸]» نامید و اندره گرومیکو[۱۵۹] وزیرخارجه شوروی هنگام بازدید رسمی از پاریس اظهار داشت «وقتی که برای اولین‌بار خبر آن را شنیدم نتوانستم آن را باور کنم.[۱۶۰]» رادیو دمشق اقدام نظامی امریکا را محکوم کرد و آن را «دزدی تجاوزکارانه[۱۶۱]» نام نهاد. وزیرخارجه هند اظهار داشت «ماجراجویی امریکا [در طبس] را نمی‌تواند ببخشد.[۱۶۲]» او تاکید نمود حمله نظامی امریکا «وضع را بغرنج‌تر ساخته و تنشها را شدیدتر نموده است.[۱۶۳]» ولی انورسادات رئیس جمهور مصر بیان داشت «امریکاییها نباید از انجام اقدام دیگری برای آزادی گروگانها مأیوس شوند.[۱۶۴]» مارگارت تاچر[۱۶۵] نخست‌وزیر انگلستان، کارتر را «برای شجاعت او[۱۶۶]» در آزاد کردن گروگانها تحسین کرد و هلموت اشمیت[۱۶۷] صدراعظم آلمان «همدردی عمیق[۱۶۸]» خود را ابراز داشت.

شایعه قتل صدام

قطب‌زاده وزیرخارجه جمهوری اسلامی ایران به همراه هیاتی در آغاز اردیبهشت ۱۳۵۹ روانه بازدید از سوریه و بعضی از کشورهای عربی گردید. او در دمشق با اعضای هیات به زیارت زینبیه ـ آرامگاه حضرت زینب (س) ـ رفت. در

آنجا ایرانیانی که به زیارت آرامگاه آمده بودند نسبت به هیات ایرانی احساسات پرشور ابراز داشتند. فریدون زندفرد از سفیران گذشته ایران که بعد از انقلاب نیز در وزارت خارجه مشغول خدمت بود عضو هیات و در آن موقع حضور داشت. او می‌نویسد قطب‌زاده «درکنار در ورودی زینبیه در لحنی تند و بی‌پروا سخنانی علیه رژیم بغداد بر زبان آورد. سخنان قطب‌زاده پیش از آنکه حساب شده باشد جسورانه و انقلابی بود، کلماتی که ادا می‌کرد در آن حد، شدید و غیر متعارف بود.[۱۶۹]» رادیو تلویزیون ایران هنگام تصدی قطب‌زاده مرکز اصلیِ تبلیغات تند و خصمانه علیه صدام و حزب بعث بود.

قطب‌زاده در سوریه در ۲۷ آوریل ۱۹۸۰ (۷ اردیبهشت ۱۳۵۹) در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت نمود و اعلام داشت که هم‌اکنون به او خبر رسیده است که در عراق کودتایی علیه رژیم بعث روی داده و صدام حسین به قتل رسیده است.[۱۷۰] خبرگزاری فرانسه، تنها خبرگزاری بود که این خبر را در جهان پخش نمود. انعکاس خبر مزبور که صحت نداشت در ایران و عراق موجب ایجاد موج تازه‌ای از حمله‌ها به رهبران دو کشور گردید. رسانه‌های گروهی هر دو کشور مطالب تندی علیه مقامهای دولتی یکدیگر منتشر نمودند و بر شدت جنگ سرد تبلیغاتی افزودند. انتشار خبر بالا با پیامدهایی که به‌دنبال داشت نشان داد که در هر دو کشور، لبه تیز حمله‌ها متوجه رهبران و رژیم دو کشور است. رابطه‌های بین ایران و عراق که از اولین روز ماه آوریل ۱۹۸۰ به‌طور آشکار به تیرگی بیشتر گراییده بود به‌تدریج روبه وخامت گذارد و با سخنان تند قطب‌زاده و شایعه بالا که شخص صدام را مستقیماً هدف قرار داده بود روحیه کینه‌توزی و انتقام را در او تقویت نمود و چون در هر دو کشور جنگ سرد جریان داشت، شدت حمله‌های دو کشور به یکدیگر، شرایطی به‌وجود آورد که بسیاری از آگاهان سیاسی، بروز جنگ بین ایران و عراق را در آینده نزدیک امکان‌پذیر دانستند.

پیشنهادهای تجاوزکارانه صدام

صدام حسین که با رویدادهای ماه آوریل ۱۹۸۰، هرگونه خویشتن‌داری و

رعایت نزاکت دیپلماسی را در رابطه‌های ایران و عراق لازم نمی‌دانست، از ماه آوریل در سخنرانیهای خود آشکارا علیه ایران و مقامهای ایرانی روش خشنی در پیش گرفت. او در سخنرانی خود که در شمال عراق ایراد نمود آیت‌الله خمینی را مورد حمله قرار داد و صریحاً اعلام داشت که «عراق آماده است با زور تمام اختلافهای خود را با ایران حل کند.[۱۷۱]» این گفته رهبر عراق، نشان می‌داد که عراق مصمم است مقاصد خود را بدون توجه به منشور ملل متحد و بدون توجه به تعهدات بین‌المللی خود، با به کار بردن زور عملی سازد. صدام برای آنکه هرگونه شبهه‌ای را در مورد نیتهای تجاوزکارانه‌اش برطرف سازد در سخنرانی خود آشکارا اعلام نمود که برطرف شدن جو نامساعدی که در رابطه‌های بین دو کشور به‌وجود آمده موکول به آن است که ایران با سه شرط زیر موافقت نماید.[۱۷۲]

۱) *نیروهای ایران، بدون قید و شرط، از جزیره‌های تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی خارج شوند.*

۲) *وضع حقوقی شط‌العرب به قبل از قرارداد الجزیره در ۱۹۷۵ برگردد [منظور آن است، همان‌طور که صدام پس از لغو قرارداد بالا اعلام داشت، شط‌العرب زیر حاکمیت انحصاری عراق قرار گیرد].*

۳) *این اصل به رسمیت شناخته شود که مردم عربستان [منظور خوزستان است] عرب هستند.*

پیشنهادهای بالا نشان می‌دهد که صدام چه مقاصدی در سر می‌پروراند. او خواهان آن بود که حاکمیت مشترک ایران را بر شط‌العرب از بین ببرد و آن را زیر تسلط انحصاری عراق قرار دهد. او با پیش‌شرط خود برای حل اختلافهای عراق با ایران مبنی بر خروج نیروهای ایران از سه جزیره که از لحاظ سیاسی و حقوقی ارتباطی با عراق ندارد و با پیشنهاد نژادپرستانه خود کهَ ایرانیان عرب‌زبان خوزستان که با قرنها سکونت در ایران با سایر هم‌میهنان ایرانی خود پیوندهای استوار ملی دارند، عرب هستند، عملاً اصول منشور ملل متحد و اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد عدم مداخله در امور داخلی کشورها و داشتن رابطه‌های حسن همجواری با همسایگان را نقض کرد و صلح و امنیت منطقه را مورد مخاطره قرار

داد. صدام پس از به رسمیت شناخته شدن عرب بودن آنان، آنگاه در اجرای عقیده‌های حزب بعث، خواهان آن می‌شد که خوزستان، محل سکونت کسانی که به ادعای او عرب هستند باید به «سرزمین پدری عرب» ملحق شود و از ایران جدا گردد.

صدام که انزوای سیاسی ایران و اطمینان به پیروزی نظامی در نبرد با ایران، او را دچار نابینایی سیاسی کرده بود پروای متهم شدن به نقض حقوق بین‌الملل را نداشت. او فقط به مقاصد خود می‌اندیشید و برای رسیدن به آنها، هرگونه وسیله‌ای را به کار می‌برد. او تجسم زنده‌ای از ماکیاولیسم بود[۱۷۳] و با توجه به شرایط ایران بعد از انقلاب، می‌خواست که مقاصد سیاسی خود را در رابطه با ایران و در سطح منطقه تحقق بخشد.

رویدادهای آوریل ۱۹۸۰ در خارج از ایران

درباره گفته‌ها و اقدامهایی که در آوریل ۱۹۸۰ در خارج از ایران به عمل آمد و در رابطه بین ایران و عراق به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم اثر داشت سه مورد زیر ذکر می‌گردد:

۱ ــ در ۱۶ آوریل ۱۹۸۰ (۲۷ فروردین ۱۳۵۹) سعدون حمادی وزیرخارجه عراق طی مصاحبه‌ای در هلسینکی پایتخت فنلاند و در پاسخ این سؤال که آیا احتمال جنگ بین دو کشور وجود دارد اظهار داشت «هیچ چیز غیرممکن نیست. اما احتمال درگیری مسلحانه بین دو کشور وجود ندارد... تا زمانی که [آیت‌الله] خمینی اصرار دارد انقلاب باید در سراسر جهان اسلام ادامه داشته باشد مناقشه دو کشور ادامه خواهد یافت.[۱۷۴]»

۲ ــ به دنبال اقدامهای ایالتهای متحد امریکا در توقیف داراییهای ایران و منع صدور کالا به ایران (به استثنای مواد غذایی و دارویی) و فشاری که به دولتهای متحد خود برای تحریم اقتصادی ایران به عمل می‌آورد بعدازظهر روز ۹ آوریل ۱۹۸۰ (۲۰ فروردین ۱۳۵۹) ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه به کارتر رئیس جمهور امریکا تلفن کرد و اظهار داشت که وزیران خارجه کشورهای اروپایی در

لیسبن پایتخت پرتغال جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و طی قطعنامه‌ای از دولت جمهوری اسلامی ایران خواهند خواست که گروگانها را آزاد نماید و در صورتی که موافقت ننماید و یا پاسخ مبهم دهد تصمیمهای مشترک جدی خواهند گرفت. روز ۲۱ آوریل ۱۹۸۰ (اول اردیبهشت ۱۳۵۹) وزیران خارجه کشورهای عضو بازار مشترک در لیسبن جمع شدند و پس از مذاکره‌هایی که در مورد الزام کشورها به رعایت تعهدهای بین‌المللی و احترام به حق حاکمیت برون‌مرزی نمودند از دولت ایران خواستند که در آزاد ساختن گروگانها اقدام نماید.[۱۷۵]

گردهمایی جامعه مشترک اروپایی در لیسبن و مذاکره‌هایی که وزیران خارجه اروپایی به عمل آوردند نشان داد که ایران در انزوای سیاسی قرار دارد و عراق نیز برای تشدید اختلافهای خود با ایران دلگرمی سیاسی بیشتری به‌دست می‌آورد.

۳ـ در ۳۰ آوریل ۱۹۸۰ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹)، پنج نفر که خود را از ایرانیان عرب‌زبان ساکن خوزستان معرفی نمودند سفارت ایران در لندن را اشغال کردند و ۲۰ نفر کارکنان سفارت ایران را به گروگان گرفتند. اینان خواستار شدند ۹۱ نفر از اعضای مرکز فرهنگی خلق عرب در خوزستان که به اتهام ارتکاب عملیات خلاف قانون در زندان بودند آزاد شوند. این افراد با کارکنان سفارت ایران با خشونت رفتار نمودند، عده‌ای را مضروب و یک نفر را نیز به قتل رساندند و مدت ۶ روز کلیه اعضای سفارت را در گروگان نگه داشتند. در این مدت، رسانه‌های گروهی عراق، اخبار اشغال سفارت ایران در لندن را منتشر می‌کردند و ایرانیان عرب‌زبان خوزستان را به فعالیت بیشتر و قیام علیه دولت ایران تحریک می‌نمودند. چون کوشش مقامهای دولت انگلستان برای رفع اشغال سفارت به جایی نرسید، پلیس لندن که در تمام مدت هشیارانه مراقب اوضاع داخلی سفارت بود، پس از ۶ روز به محل سفارت ایران حمله کرد و در نتیجه ۳ نفر از مهاجمان به قتل رسیدند، یک نفر مجروح و یک نفر دیگر نیز دستگیر گردید و ۱۹ نفر بقیه اعضای سفارت ایران آزاد شدند.[۱۷۶]

پس از پایان اشغال سفارت ایران، بنی‌صدر رئیس جمهور طی نامه‌ای که برای مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلستان ارسال داشت اظهار نمود «... با احترام مایلم

بدین‌وسیله سپاس خود را از اقدامهای پیگیر پلیس کشورتان ابراز دارم که در جریان گروگانگیری ناحق سفارت ایران در لندن مهارت خود را در مقابله با این امر نشان داد و جز یک تن، جان همه فرزندان بسیار عزیز ما در این حادثه از گزند مصون ماند.[۱۷۷]»

وزارت خارجه ایران نیز طی اطلاعیه‌ای که صادر نمود، آشکار داشت «تروریستها اعلام کردند که هر نیم ساعت یک بار، یک نفر را خواهند کشت و با عملی کردن تهدید خود، نفر اول را شهید نموده و به بیرون پرتاب می‌نمایند. با توجه به این وضع، پلیس انگلستان با مشورت کنسولگری ایران تصمیم حمله به سفارت ایران را می‌گیرد.[۱۷۸]» وزارت خارجه ایران در پایان اطلاعیه اعلام می‌دارد «نحوه و سرعت عمل پلیس انگلستان در این عملیات قابل تقدیر بوده و به کنسولگری ایران در لندن ماموریت داده شد تا از پلیس انگلستان تشکر نماید.[۱۷۹]»

قطعی شدن جنگ

در ماه آوریل ۱۹۸۰، با رویدادها و گفته‌هایی که به همراه داشت شیپور جنگ با صدای قوی نواخته شد. سوءقصد به معاون نخست‌وزیر عراق در روز اول آوریل وکشته شدن دو دانشجو، سه بار سوگند صدام که انتقام خواهد گرفت و تاکید او به جنگ با دشمن عرب و ملت عراق و اشاره صریح او به جنگ قادسیه که اعراب بر ایرانیان پیروز شدند، اخراج دهها هزار عراقی شیعه ایرانی‌تبار و مصادره اموال و دارایی آنان؛ زندانی کردن گروههای زیادی از شیعیان که ۹۰ درصد آنان ایرانی‌تبار بودند؛[۱۸۰] بازداشت و سپس اعدام آیت‌الله باقر صدر و خواهرش که مورد توجه خاص آیت‌الله خمینی و رهبران جمهوری اسلامی ایران بودند، و شواهد دیگر همه حاکی از آن بود که صدام و رهبران بعثی عراق هرگونه امیدی را برای داشتن رابطه‌های غیر خصمانه با ایران و حل اختلافها از راههای مسالمت‌آمیز از دست داده‌اند و برای رسیدن به مقاصد خود راه جنگ را انتخاب نموده‌اند.

صدام از همان ماه آوریل به زد و خوردهای مرزی پراکنده ولی تقریباً روزانه شدت بخشید و عملاً نیز به رهبران جمهوری اسلامی روشن ساخت که راه جنگ را

در پیش گرفته است. او به تحریکهای خود در میان مردم و عشایر ایران دامنه گسترده‌تری داد و با مشغول نگه داشتن ارتش ضعیف شده ایران در چند جبهه، به‌ویژه مبارزه با کردها، ترکمنها و بخشهایی از خوزستان، قدرت دفاعی آن را که هنوز از برتری مسلم گذشته آن بیم داشت آزمایش نمود.

صدام و رهبران بعثی عراق که به اهمیت نقش سازمانهای بین‌المللی و افکار عمومی مردم جهان واقف بودند و می‌دانستند که در صورت جنگ با ایران به پشتیبانی آنها نیازمند خواهند بود، به موازات اقدامهای بالا، در سیاست خارجی روش تهاجمی در پیش گرفتند و به دبیرکل سازمان ملل و رئیس ششمین کنفرانس جنبش غیر متعهدها نامه نوشتند و سعی کردند که با توجه به نظر دولتهای جهان نسبت به جمهوری اسلامی ایران پس از اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری، ذهن آنها را نسبت به دولت ایران باز هم مشوب‌تر نمایند و چون از این اقدام خود نتیجه گرفتند ــ به شرحی که خواهد آمد ــ این روش را در ماههای بعد نیز ادامه دادند.

اقدام دولت امریکا در قطع رابطه سیاسی با ایران در ۷ آوریل ۱۹۸۰ (۱۸ فروردین ۱۳۵۹) و مخصوصاً اقدام نظامی آن دولت در ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ (۴ اردیبهشت ۱۳۵۹) در مورد تجاوز نظامی به تمامیت ارضی ایران برای آزاد ساختن گروگانها و عدم اقدام جدی از طرف دولت ایران و سازمان ملل و عدم واکنش مخالف در مردم امریکا و جهان، صدام و رهبران بعثی عراق را برای اجرای برنامه‌های آینده در جهت شروع جنگ تمام عیار با ایران تشویق و امیدوار نمود.

در پایان ماه آوریل ۱۹۸۰، با رویدادهایی که رخ داد و گفته‌های تند رهبران دو کشور نسبت به یکدیگر صدای شیپور جنگ برای آماده‌باش دو طرف برای نبرد با یکدیگر به آسانی به گوش رسید و بی‌گمان تعدادی از مقامهای جمهوری اسلامی ایران آن را شنیدند. در پایان ماه آوریل ۱۹۸۰ (۱۲ فروردین ــ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹) به‌خوبی آشکار بود که ابرهای تیره در افق آسمان رابطه‌های دو کشور خونبار شده‌اند. در پایان آن ماه، این نگرانی هراس‌انگیز احساس گردید که مردم دو کشور ایران و عراق شتابان به‌سوی جنگ ناخواسته‌ای که آنان را دچار مصیبتهای سهمگین خواهد نمود رانده می‌شوند.

فعالیت دیپلماسی و نظامی عراق برای شروع جنگ

نامه به سازمان وحدت افریقا

وزارت خارجه عراق که از انزوای سیاسی جمهوری اسلامی ایران در میان دولتها و افکار عمومی مردم جهان به سبب گروگانگیری خشنود بود برای ابراز نگرانیهای خود از همسایه بودن با چنین کشوری، در ۱۶ مه ۱۹۸۰ (۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۹) ـ بیش از چهار ماه قبل از حمله نظامی به ایران ـ نامه‌ای به آدام کوجو[۱۸۱] دبیرکل سازمان وحدت افریقا نوشت که برخی از قسمتهای آن ترجمه و در زیر آورده می‌شود.[۱۸۲]

«میل دارم اطلاعات زیر را در مورد اظهارات و اعمال دولت ایران و مقامهای رسمی آن به آگاهی شما و به‌وسیله شما به اطلاع اعضای سازمان محترم شما برسانم. با توجه به آنها ثابت می‌شود که ایران هنوز همان راه و همان سیاست توسعه‌طلبی و نژادپرستی شاه مخلوع را دنبال می‌کند.» وزارت خارجه عراق سپس به شرح اشغال سه جزیره از سوی ایران و اظهارات ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور ایران ـ به شرحی که پیشتر گفته شد ـ پرداخت و اضافه نمود «به‌علاوه، فرمانده نیروهای زمینی ایران پس از ملاقات با [آیت‌الله] خمینی و بنی‌صدر در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۸۰ اظهار داشت که عراق [جزئی از] سرزمین ایران است. قطب‌زاده وزیرخارجه ایران در ۹ آوریل ۱۹۸۰ اعلام داشت که «عدن و بغداد متعلق به ماست».

[آیت‌الله] خمینی اظهار داشت اگر عراق در مورد مطالبه سه جزیره عربی پافشاری کند ایران خواستار اِعمال حاکمیت خود بر بغداد خواهد شد. به‌علاوه [آیت‌الله] خمینی به ملت عراق و نیروهای مسلح عراق پیام فرستاد و از آنها خواست که علیه حکومت عراق قیام کنند و آن را سرنگون نمایند. در ۹ آوریل

۱۹۷۹ قطب‌زاده وزیرخارجه ایران اعلام داشت که دولت ایران تصمیم گرفته است حکومت عراق را براندازد.

علاوه بر آنها، مقامهای رسمی ایران بسیاری اعمال تجاوزکارانه علیه سفارت عراق در تهران و دو کنسولگری عراق در خرمشهر و کرمانشاه و همچنین علیه مدرسه‌ها، مؤسسه‌ها و جمعیتهای عراقی در تهران مرتکب شده‌اند. دولت ایران نسبت به جان مقامهای رسمی عراق مرتکب سوءقصد شده و بسیاری اعمال تروریستی مرتکب شده است که موجب کشته و زخمی شدن بسیاری از بی‌گناهان از جمله زنان و کودکان گردیده است.

این اعمال تجاوزکارانه نقض آشکار حقوق و عرف بین‌الملل و منشور ملل متحد و همچنین اصول و هدفهای جنبش غیر متعهدهاست... دولت جمهوری عراق امیدوار بوده است که رژیم جدید ایران آثار سیاستهای نژادپرستی و توسعه‌طلبی راکه شاه دنبال می‌کرد از بین خواهد برد... دولت ایران به کشورهای امپریالیستی، به‌ویژه ایالتهای متحد امریکا بهانه داد که در منطقه دخالت نظامی کنند.

دولت جمهوری عراق، ضمن آنکه کوشش خواهد کرد از حاکمیت و تمامیت ارضی خود دفاع کند و امنیت خود را حفظ نماید و از حاکمیت و منافع ملی ملت عرب دفاع نماید، معتقد است که دولت ایران مسئول اعمالی است که صلح و امنیت بین‌المللی را مختل می‌نماید.

سپاسگزار خواهم بود اگر لطفاً مفاد این سند را بین اعضای سازمان شما منتشر نمایید.

عالیجناب، لطفاً احترامات فائقه‌ام را قبول فرمایید.»

وزارت خارجه عراق آن‌قدر در اندیشه بدنام کردن دولت جمهوری اسلامی ایران است که به این امر اعتنا ندارد که سازمان وحدت افریقا مربوط به قاره‌ای است که با ایران و عراق که دو کشور خاورمیانه‌ای هستند ارتباط مستقیم ندارد. وزارت امور خارجه عراق، این را خوب می‌داند، ولی با وجودی که رونوشت نامه ۲ آوریل

آن به‌عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد، به عموم کشورهای افریقا و رونوشت نامه آن به‌عنوان رئیس ششمین کنفرانس جنبش غیر متعهدها به بسیاری ازکشورهای آن قاره رسیده است، برای اخذ حداکثر نتیجه از اقدامهای خود، سازمان وحدت افریقا را مستقیماً مورد خطاب قرار می‌دهد تا دولتهای عضو آن سازمان را بار دیگر متوجه اتهامهایی نماید که به جمهوری اسلامی ایران وارد می‌کند. دولت عراق می‌داند که مسئولان جمهوری اسلامی ایران در شرایطی نیستند که به فکر قاره افریقا باشند و از این فرصت استفاده می‌کند و می‌کوشد هرچه لازم تشخیص می‌دهد در ذهن زمامداران دولتهای افریقا جای دهد.

نگاهی به نامه بالا و نامه‌های قبلی نشان می‌دهد که دولت عراق با برنامه‌ریزی و مطالعات قبلی تصمیم گرفته است که موقعیت دولت جمهوری اسلامی ایران را در سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای تضعیف کند و با بدنام کردن و وارد نمودن اتهامهایی که طبق قواعد و عرف بین‌المللی تخلف شناخته می‌شوند، دولت ایران را غیرمسئول و بی‌اعتنا به تعهدهای بین‌المللی و عضو زیانبخشی برای جامعه بین‌المللی معرفی نماید. واقعه اشغال سفارت امریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (۴ نوامبر ۱۹۷۹) و گروگان گرفتن ۵۲ نفر کارکنان آن که در موقع نوشتن نامه‌ها به دبیرکل سازمان ملل متحد، فیدل کاسترو و آدام کوجو دبیرکل سازمان وحدت افریقا هنوز در بازداشت دولت جمهوری اسلامی ایران بودند موهبت فوق‌العاده‌ای برای دولت عراق بود.

اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران، با تبلیغات دامنه‌داری که علیه آن به عمل آمد و اصرار دولت جمهوری اسلامی ایران در زندانی نگه داشتن کارمندان رسمی دولت امریکا و عدم توجه به وساطتها و کوششهایی که برای آزادکردن آنان به عمل آمد نظر دولتها و افکار عمومی دنیا را نسبت به دولت جمهوری اسلامی ایران بدبین نمود و شرایطی به‌وجود آورد که اتهامهای دولت عراق به دولت ایران را در نظر دولتهای دیگر موجه جلوه می‌داد. از سوی دیگر، عدم تجربه زمامداران ایران در رابطه‌های بین‌المللی و تشخیص ندادن اهمیت خطری که موقعیت جهانی

ایران را تهدید می‌کرد و انجام ندادن هیچ گونه فعالیت دیپلماسی موثر برای خنثی کردن و یا لااقل کم اثرکردن اقدامهای دولت عراق، به رهبران عراق فرصت طلایی دادکه در میدان باز سیاست و بدون مقاومت و تلاش حریف، هرچه که می خواهند پیش بروند و با ارسال نامه‌ها به کلیه کشورهای عضو سازمان ملل، جنبش غیر متعهدها و سازمان وحدت افریقا که عموم کشورهای جهان را در برمی‌گرفت و بسیاری از آنها دو و یا هر سه نامه را دریافت می‌کردند، دنیا راکه آمادگی قبلی داشت علیه جمهوری اسلامی ایران تحریک نمایند و زمینه را برای آینده‌ای که دولت عراق خود را برای آن مهیا می‌کرد مساعد نمایند.

وزارت خارجه عراق در نامه خود به آدام‌کوجو دبیرکل سازمان وحدت افریقا تهدید نگران‌کننده‌ای به‌کار برد که در نامه‌های گذشته خود به هیچ وجه به آن اشاره‌ای نکرده بود. وزارت خارجه عراق در پایان نامه خود با زبان دیپلماسی تلویحاً به دنیا و ایران اعلام داشت که با ایران جنگ خواهد کرد و اگر «صلح و امنیت بین‌المللی» به مخاطره افتاد آن دولت مسئول نخواهد بود و دولت ایران مسئول هر گونه پیشامدی است که روی خواهد داد.

وزارت خارجه عراق زنگ خطر را به صدا درآورد و دولت جمهوری اسلامی ایران باید صدای آن را می‌شنید و واکنش منطقی و لازم نشان می‌داد و دنیا و سازمانهای بین‌المللی را به‌طور رسمی و با اقدامهای دیپلماسی متوجه تهدید عراق می‌نمود و از شورای امنیت می‌خواست که بر طبق وظیفه‌های صریح خود، برای جلوگیری از توطئه‌های عراق و حفظ صلح و امنیت منطقه جلسه فوری تشکیل دهد. ولی دولت جمهوری اسلامی ایران هیچ اقدامی به عمل نیاورد و همان روش قبلی خود را در رابطه با دولت عراق دنبال نمود و با شتاب به‌سوی ورطه‌ای که عراق آن را به آن سوی می‌کشاند رهسپار شد.

در مورد اتهام دولت عراق به هر دو رژیم پادشاهی و جمهوری اسلامی درباره «نژادپرستی» آنها، یک نکته به‌طور اختصار گفته می‌شود. صدام حسین رئیس جمهور و رهبر حزب بعث عراق در نطقهای خود و مخصوصاً در نطق ۲۸ سپتامبر

۱۹۸۰، شش روز پس از حمله به ایران، به‌طور مبالغه‌آمیز از رشادتها و دلاوریهای سربازان عراقی یاد کرد و با غرور اظهار داشت که «شمشیر عراق، شمشیر عرب، شمشیر... خالد و سعد باید از غلاف بیرون کشیده می‌شد... و به آنان [ایرانیان] درس تاریخی تازه‌ای می‌داد و افتخارات قادسیه را... دوباره زنده می‌کرد.[۱۸۳]»، «ما به ارتش دلاور خود دستور دادیم که با این... مجوسهای قرن بیستم مقابله کند[۱۸۴]»، «نیروی هوایی پیروزمند ما به پایگاههای دارودسته ایرانیان مجوس حمله برد.[۱۸۵]» و در پایان گفت «سپاس خداوند را که به ما کمک کرد که مظاهر درخشان افتخارات قادسیه را دوباره زنده کنیم.[۱۸۶]» صدام و رهبران حزب بعث در بسیاری مواقع از ایرانیان به‌عنوان «مجوسان قرن بیستم[۱۸۷]» نام بردند که خاطره روشهای تحقیرآمیز خلیفه‌های عرب را که غرق در اندیشه‌های برتری نژاد عرب بر عجم و به‌طور اخص ایرانی بودند به یاد اعراب می‌آورد و در آنان این میل و اراده را پدید می‌آورد که مانند دوران خلیفه‌های اموی، نژاد ایرانی و افراد ایرانی را تحقیر نمایند.

نامه به وزیران خارجه کشورهای اسلامی

در مه ۱۹۸۰ (اردیبهشت ۱۳۵۹) ـ چهار ماه پیش از حمله عراق به ایران ـ کنفرانس اسلامی مرکب از وزیران خارجه کشورهای اسلامی در اسلام‌آباد پاکستان تشکیل گردید. وزارت خارجه عراق مانند همیشه از این فرصت استفاده کرد و نامه‌ای میان وزیران مذکور توزیع نمود.[۱۸۸] در آن نامه ابتدا به نامه وزارت خارجه عراق به دولت جمهوری اسلامی ایران در آغاز تشکیل آن دولت اشاره گردید و تصریح شد که دولت عراق خشنودی خود را از به قدرت رسیدن آن دولت ابراز داشت و سیاست دولت عراق را برای برقراری «نزدیکترین پیوندهای برادری و رابطه‌های همکاری با ملتها و کشورهای همجوار عراق» اعلام نمود. ولی از همان نخستین روزهای حکومت اسلامی ایران، مطبوعات ایران و رادیو تلویزیون دولتی ایران، علیه عراق رویه مخالفت‌آمیزی در پیش گرفتند و هر قدر عراق به علت شرایط خاص ایران «بردباری و خویشتن‌داری» نشان داد نتیجه نبخشید و روش

خصومت‌آمیز آنها «با گذشت زمان شدت و افزایش یافت.»

دولت عراق از طریق وزارت خارجه و سفارت عراق در تهران به مقامهای دولتی ایران اطلاع داد که ارتکاب چنان اعمالی به رابطه‌های دو کشور صدمه وارد می‌آورد «ولی عراق پاسخ رضایت‌بخش و قانع‌کننده از مقامهای ایرانی دریافت نکرد.» در آن نامه تاکید شد «دولت عراق ترجیح می‌داد و هنوز ترجیح می‌دهد که برطبق اصول شناخته شده انقلاب خود با ایران رابطه‌های سازنده و مفید داشته باشد. ولی ایران دایماً نشان داد که تمایلات بدخواهانه دارد و تعمداً قصد دارد که موجبات نگرانی عراق را فراهم کند. این امر عقیده بعضی ناظران و تحلیل‌گران را تایید می‌نماید که بعضی عناصر در داخل نظام ایران همواره قصد دارند که نظام جدید ایران را بیش از زمان شاه مخلوع ایران برای آسیب رساندن به اعراب و مخصوصاً عراق آماده کنند.»

وزارت خارجه عراق سپس اتهامهای پیشین درباره بدرفتاری با مقامهای سفارت و کنسولگریهای عراق، سوءقصد به معاون نخست‌وزیر و وزیر اطلاعات و فرهنگ عراق و گفته‌های بعضی مقامهای ایرانی علیه مقامهای عراقی را تکرار نمود.

حمله‌های آزمایشی نظامی، شدت یافتن اختلافها

در تمام ماههای خرداد، تیر و مرداد ۱۳۵۹ زد و خوردهای مرزی در نقاط مختلف مرز دو کشور که ۱۲۵۰ کیلومتر طول دارد ادامه داشت[۱۸۹] و هر دو طرف یکدیگر را به تجاوزهای مکرر زمینی و هوایی متهم کردند و پیوسته نیز یکدیگر را به اقدامهای تلافی‌جویانه تهدید نمودند و در عین حال هر یک دیگری را متهم نمود که در ایجاد منازعات مرزی پیشقدم بوده است. نگاه اجمالی به روزنامه‌های ایران و جهان در سه ماه بالا خواننده را در جریان چگونگی روند تشدید برخوردهای مرزی و جنگ سرد تبلیغاتی بین دو کشور قرار می‌دهد. در اغلب قریب به اتفاق روزها، شرح مفصلی درباره درگیریهای مرزی چاپ شده است و رسانه‌های گروهی عراق با دامن زدن به اختلافهای دیرینه ایرانی و عرب، ایرانیان را «مجوسان شریر[۱۹۰]»

خواندند و در رسانه‌های گروهی ایران نیز حمله‌های تندی علیه رهبران دولت عراق و رژیم آن کشور به عمل آمد و در هر دو کشور سخنرانیهای تحریک‌آمیز و خصمانه‌ای علیه رهبران و تمامیت ارضی دو کشور ایراد شد. هیچ یک از دو کشور ایران و عراق هیچ گونه اقدامی برای رفع اختلافها و برقراری صلح به عمل نیاوردند و هیچ گونه تمایلی نیز در این مورد نشان ندادند.

پانویسهای فصل چهارم

۱. نهضت آزادی ایران، شورای انقلاب و دولت موقت، متن کامل حکم در صفحه ۵۳.
۲. همان نشریه، صفحه ۳۵.
۳. متن کامل نامه در Nicola Firzli, Op. Cit., PP. 171-173 و ترجمه کامل آن در «نقش عراق در شروع جنگ»، تألیف نگارنده، صفحه‌های ۲۶۱ ـ ۲۶۰.
4. Ministry of Foreign Affairs of the Repulie of Iraq. Documentary Dossier.Op.Cit., P. 2.
5. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 273.
۶. اطلاعات، ۳۰ فروردین ۱۳۵۸.
7. Iraq's Ministry of Foreign Affairs, Documentary Dossier. Op. Cit., P. 2.
تاریخ دعوتنامه در سند ذکر نشده است.
8. Ibid., P. 3.
9. Iraq's Ministry of Foreign Affairs, Documentary Dossier. P. 3.
10. Ibid.,
۱۱. از نامه ابراهیم یزدی به نگارنده.
۱۲. نشریه وزارت خارجه ایران، تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، بهمن ۱۳۶۱، صفحه ۴۵.
۱۳. نهضت آزادی ایران، تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، تهران، تابستان ۱۳۶۳، صفحه ۵۰.
۱۴ تا ۱۷. نشریه نهضت آزادی ایران، نوشته ابراهیم یزدی، پاسخ به مقالات روزنامه اطلاعات پیرامون جنگ تحمیلی و نهضت آزادی، صفحه‌های ۱۷ و ۱۸.
۱۸. نقل از نامه «ابراهیم یزدی که در پاسخ سؤالهای نگارنده نوشته است. عین نامه نزد نگارنده است. شاذلی بن جدید رئیس جمهور الجزایر بود و به دستور او شادروان بن یحیی وزیرخارجه الجزایر برای متارکه جنگ عراق و ایران تلاش شایسته نمود. هنگامی که او برای مذاکره با مقامهای ایرانی از ترکیه عازم ایران بود هواپیمای حامل او در ۱۳ اردیبهشت

۱۳۶۱ در خاک ایران سقوط کرد و او و همراهانش به هلاکت رسیدند. در ۱۳ بهمن ۱۳۶۵ سروان ظهیر محمدسعیدالادیسی خلبان عراقی که هواپیمایش در خاک ایران سقوط کرده بود دستگیر شد. او در بازجویی اظهار داشت که دولت عراق از تاریخ و مسیر حرکت هواپیمای بن‌یحیی اطلاع داشت و به سرهنگ دوم عبدالله فرج خلبان هواپیمای میک ۲۹ دستور داده شد که هواپیمای او را سرنگون کند. او نیز در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۱ (۳ مه ۱۹۸۲) با موشک هوا به هوا ساخت شوروی در خاک ایران آن را سرنگون کرد.

FBIS (Foreign Broadcasting Information Service) SA. 22 May 1983. PP. 1-3 Quoted by Gary Sick: Trial by Error. Middle East Journal vol 43. No. 2.

۱۹. همان نامه.

۲۰. از نامه ابراهیم یزدی به نگارنده.

21. Security Council Document. S/PV/ 2250. 15 October 1980 PP. 8-10.

22. Fuad Matter. Op. Cit., P. 136.

23. Ibid., PP. 136-137.

۲۴. نشریه نهضت آزادی، پاسخ به مقالات روزنامه اطلاعات، صفحه ۱۹.

۲۵ تا ۲۷. از نامه ابراهیم یزدی به نگارنده.

28. Security Council Document. S/PV/2250. 15 October 1980. P. 11.

۲۹. نهضت آزادی ایران، شورای انقلاب و دولت موقت، سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت، تهران، زمستان ۱۳۶۲، صفحه ۴۴.

۳۰. همان نشریه، صفحه ۶۹.

۳۱. عزت‌الله سحابی، ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، گام نو، تهران ۱۳۸۳، صفحه ۲۰۶.

۳۲. همان کتاب، همان صفحه.

۳۳. همان کتاب، صفحه ۲۱۱.

۳۴. نهضت آزادی ایران، شورای انقلاب و دولت موقت، تهران ۱۳۶۱، صفحه ۲۴.

۳۵. همان کتاب، صفحه ۲۵.

۳۶. همان کتاب، صفحه ۴۱.

۳۷. عزت‌الله سحابی، صفحه ۲۱۲.

38. Claudia Wright. Implications of Iraq-Iran War. Foreign Affairs. Winter. 1980-81. P. 278.

39. Ibil.,

40. Arthur Compbell Turner. Nationalism and Religion. Iran and Iraq at War. in the Regionalization of Warfare. (ed.) James crown. Op .Cit., p. 154.

41. Claudia Wright. Ibid.,

۴۲. سنتو کلمه اختصاری Central Treaty Organization می‌باشد. دولت جمهوری اسلامی ایران پس از آنکه در ۲۰ اسفند ۱۳۵۷ از پیمان سنتو خارج گردید پیشگام شد و همکاریهای خود را با دو کشور ترکیه و پاکستان زیر نام سازمان همکاریهای اقتصادی ـ اکو ادامه داد.

43. Fuad Matter. Op. Cit., P. 94.

۴۴. رابرت لیسی، سرزمین سلاطین، ترجمه فیروزه خلعت‌بری، شباویز، جلد اول، تهران بهمن ۱۳۶۳، صفحه ۸۲.

45. J. M. Abdolghani. Op. Cit., P. 196.

46 و 47. Middle East Journal. Spring 1980. vol. 34. No. 2. P. 177.

48. Ibid., P. 176.

49. Joseph Fitchett. Les Pays Arabes du Golfe. La Revue Problèmes Poltiques et Sociaux. NO. 409. 27 Feurier 1981. P. 12.

50. Ibid., P. 13.

51. Barry Rubin, Iran's Revolution and Persian Gulf Instability. (ed.) by Ayubi. Op. Cit., P. 133.

52. Ibid., Quoted from FBIS. 7 January 1980.

53. Ibid., P. 143.

54. Paul Martin, C. Arabie Saoudite Est-elle Capable d'etre le Gendarme du Golfe. Problemes politiques et Sociaux. P. 14.

55. Claudia Wright. Iraq. A New Power in the Middle East. Foreign Affairs, Winter

1979-80. P. 259.

56. Ibid., P. 282.

57. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 19.

58. J. M. Abdolghani. Op. Cit., P. 191.

59. Fuad Matter. Op Cit., P. 131.

۶۰. خبرگزاریهای اسوشیتدپرس و رویتر به نقل از خبرگزاری رسمی عراق، روزنامه کیهان، ۱۴ فروردین ۱۳۵۹.

61. Fuad Matter Op. Cit., P. 132.

62. Nicola Firzli. Op. Cit., P. 21.

۶۳. روزنامه کیهان، ۱۴ فروردین ۱۳۵۹.

64. J. M. Abdolghani. Op. Cit., P. 188. Fuad Matter. Op. Cit., P. 131.

65. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 22. Fuad Matter Op. Cit., P. 134.

66. Washington Post. 11 March 1989.

67. Fuad Matter. Op. Cit., P. 132.

68. Ibid., P. 140.

یکی از نویسندگان امریکایی می‌نویسد دولت بعثی عراق از آوریل ۱۹۸۰ یکصد هزار شیعه عراقی را از آن کشور اخراج کرد.

Ralph King. The Iran-Iraq War. Its Potential Implications. Adelphi Papers. 219. Spring 1987. P. 14.

69. Kurt Waldheim

70. Documentary Dossier Op. Cit., P. 254.

و همچنین در Security Council Document. S/13918. 2 April 1980.

71. Nicola Firzli Op. Cit., PP. 175-177.

۷۲. درکتابی که از طرف وزارت خارجه عراق منتشر گردیده، نوشته شده است «حزب جمهوری اسلامی که شورای انقلاب و کلیه وزارتخانه‌ها زیر سلطه آن است نقش رهبری را در تبلیغات ضد عراقی دارد. این حزب سازمانهای «حزب‌الدعوه» عراق را که رهبران ایرانی دارد هدایت

می‌کند. حزب‌الدعوه با راهنمایی رادیو ایران در برنامه‌های عربی مامور انجام خرابکاریها و ارتکاب قتلها در داخل عراق است.»

Iraq's Ministry of Foreign Affairs. Documentary Dossier, Op. Cit., P. 12.

73. L'Equilibre politique et Militaire dans le Golfe Persique. Problemes politiques et Sociaux. P. 18, Middle East Journal. Spring 1980. P. 333.

74. Fuad Matter. Op. Cit., P. 136.

75. Problemes politiques et Sociaux. Op. Cit., P. 18.

76. Fuad Matter. Op. Cit., P. 136.

۷۷. روزنامه انقلاب اسلامی، شنبه ۱۸ اسفند ۱۳۵۸، صفحه اول. ولی در مجله خاورمیانه (متن انگلیسی) که خبرهای کشورهای خاورمیانه را مرتباً چاپ می‌کند قید گردید که در ۹ مارس ۱۹۸۰ (۱۸ اسفند ۱۳۵۸) سخنگوی وزارت خارجه عراق اعلام داشت که از سفیر ایران در بغداد خواسته شد که عراق را ترک کند. آقای مهدی بشارت کاردار اسبق سفارت ایـران در بغداد در مصاحبه با نگارنده نظر مجله خاورمیانه را تایید کرد.

Middle East Journal, Summer 1980. P. 333

78. Washington Post. 8 April 1980. J. M. Abdolghani, Op. Cit., P. 189.

79. Gary Sick. All Fall down. American's Tragic Encounter With Iran. Randon House 1985. P. 307.

۸۰. روزنامه کیهان، ۱۶ فروردین ۱۳۵۹.

۸۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۶ فروردین ۱۳۵۹.

۸۲ و ۸۳. روزنامه کیهان، ۱۷ فروردین ۱۳۵۹.

۸۴. همان روزنامه، همان تاریخ، یکی از پژوهشگران امریکایی مـی‌نویسد «نـاظران خـارجـی رویدادهای تروریستی متعددی را که در اوایل ۱۹۸۰ (فروردین و اردیبهشت ۱۲۵۹) در خوزستان روی داد مربوط به عراق و کمکهای آن می‌دانستند.»

Ralph King. Ford Foundation. The United Nations and the Iran-Iraq War.A Conferance Held April 20-21, 1987. New York. August 1987. P. 8.

و همچنین

Observer (London), 3 February 1980 Financial Times (London) 28 February 1980.

۸۵ و ۸۶. روزنامه کیهان، ۱۸ فروردین ۱۳۵۹.

۸۷. همان روزنامه، همان تاریخ.

۸۸. روزنامه کیهان، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۸۹. تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق... ــ پیش گفته ــ صفحه‌های ۱۵۸ و ۱۵۹.

90. Documentary Dossier Op. Cit., PP. 37-38.

91. Problemes politiques et Sociaux P. 18. Middle East Journal. Summer 1980. P. 333.

۹۲. سفارت امریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۹ (۴ نوامبر ۱۹۷۷) اشغال شد.

93. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 2.

۹۴. روزنامه جمهور اسلامی، ۱۸ فروردین ۱۳۵۹.

۹۵. روزنامه کیهان، ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ و Le Monde, 24 Avril 1980.

96. Saddam Hossien, Spotlight on Syrian. Iranian Collusion. Dar. Al-Mamun. april 1982. P. 30

۹۷. متن کامل بیانیه آیت‌الله خمینی در روزنامه کیهان و روزنامه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۹۸. روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۵ فروردین ۱۳۵۹.

99. Gary Sick. All Fall down. Op. Cit. p. 280.

100. Hamilton Jordan. Crisis. G. Putnam's Son. New York 1982. P. 261.

101 و 102. Jimmy Carter, Keeping Faith. Memories of A President. Bantam Books. Toronto. New York. 1982. P. 506.

103. David Jones

104. Ibid., P. 507.

105. Gary Sick. Op. Cit., PP. 284-286.

106. U.S.S. Niimitz

107. Gary Sick, Op. Cit., P. 301.

۱۰۸. مطالب مربوط به طرح عملیات طبس از

Jimmy Carter. Op. Cit., PP. 514-522. Hamilton Jordan. Op. Cit., PP. 270-276.

109. Hamilton Jordan, Op. Cit., P. 278.

110. Colonel Charles Beckwith

اقتباس شده است.

111. Ibid.,

112. Jimmy Carter. Op. Cit., P. 519.

113. Hamilton Jordan, Op. Cit., P. 278.

114. Delta

115. General Vaught

116. jimmy Carter, Op. Cit, P. 517.

117. Ibid., P. 516.

118. Harold Brawn

119. Hamilton Jordan, Op. Cit., P. 280.

120. Jimmy Carter, Op. Cit., P. 519.

121. Ibid.,

122. Ibid., P. 515.

123 Ibid.,

۱۲۴. روزنامه کیهان، ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۲۵. همان روزنامه، همان تاریخ .

۱۲۶ تا ۱۲۸. روزنامه کیهان، ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۲۹. روزنامه کیهان، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۳۰. روزنامه کیهان، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۳۱. همان روزنامه، همان تاریخ .

۱۳۲ و ۱۳۳. روزنامه کیهان، ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۳۴. منابع امریکایی تعداد کشته شدگان را ۸ نفر ذکر می‌کند. جسدهای ۹ امریکایی با نظارت اسقف هیلاریون کاپوچی رهبر مسیحی فلسطین تحویل دبیر اول سفارت سوئیس گردید.

سفارت سوئیس حافظ منافع امریکا در ایران بود.

۱۳۵ و ۱۳۶. روزنامه کیهان، ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۳۷. همان روزنامه، همان تاریخ .

۱۳۸ تا ۱۴۶. روزنامه کیهان، ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۴۷ تا ۱۴۹. روزنامه کیهان، ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۵۰. روزنامه کیهان، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

151. Jimmy Carter, Op. Cit., P. 518.

152. Ibid., PP. 521-522. Hamilton Jordan, Op. Cit., PP. 281-282.

153. Syrus Vance

154. Edmund Muskie

155. Security Council Document. S/13915. 25 April 1980.

۱۵۶. از مصاحبه رئیس اداره سیاسی ایدئولوژیک ارتش، مجله صف، دیماه ۱۳۶۱، صفحه‌های ۱۲ ـ ۱۰.

۱۵۷. روزنامه کیهان در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ اطلاع داد «جنگ در مناطق مرزی ایران و عراق براساس گزارشهای رسیده از منابع مختلف به شدت آغاز شده است و نیروهای مهاجم عراقی هر لحظه بر حمله‌های خود می‌افزایند.» از آن پس نیز عراق همچنان روش تهاجمی گسترده‌ای در پیش گرفت.

158. Time, 5 May 1980. P. 26.

159. Andrei Gromyko

160 تا 164. Time, 5 May 1980. P. 26.

165. Margaret Tacher

166. Ibid.,

167. Helmut Schmidt

168. Ibid.,

۱۶۹. فریدون زندفرد، خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه، نشر آبی، تهران ۱۳۸۳، صفحه ۲۴۵.

170. Fuad Matter, Op. Cit., P. 138. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 33.

و همچنین مطالبی در روزنامه کیهان زیر عنوان «شایعه کودتا در عراق و کشته شدن صدام حسین» ذکر گردید. وزارت خارجه ایران در مقابل پرسش خبرنگار اعلام داشت «در این زمینه مشغول تحقیق هستیم، ولی تاکنون گزارش در این باره دریافت نداشتیم.» روزنامه کیهان، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۷۱. روزنامه کیهان، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۷۲. خبرگزاری اسوشیتدپرس نقل از همان روزنامه.

۱۷۳. نیکولو ماکیاول (Niccolo Machiavel) سیاستمدار و اندیشمند ایتالیایی (۱۵۲۷ ـ ۱۴۶۹) معتقد بود که تنها باید هدف را در نظر گرفت و برای رسیدن بـه آن لازم نـیست اصـول اخلاقی را رعایت نمود. جمله معروف او این است: Le But Justifie le Moyen (هدف، وسیله را توجیه می‌کند)

۱۷۴. روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۷ فروردین ۱۳۵۹.

۱۷۵. چون دولت جمهوری اسلامی ایران به درخواست جامعه مشترک اروپایی ترتیب اثر نداد کلیه کشورهای عضو بازار مشترک اروپا تصمیم به تـحریم اقـتصادی ایـران گـرفتند. بـه استثنای انگلستان که روش ملایمی در پیش گرفت.

176. The Middle East Sinth Edition. Congressional Quarterly Inc. 1980. P. 247, Middle East Journal, Summer 1980. P. 332.

و همچنین روزنامه کیهان در ۱۳ و ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹

۱۷۷ تا ۱۷۹. روزنامه کیهان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

180. Nazih Ayuli. Arab Relations in the Gulf. The Iran-Iraq War. (ed.) Tahir Kheli-New Weapons old Conflict. New York 1983. P. 151.

181. Adam Kojo

182. Nicola Firzli, Op. Cit., PP. 219-222.

183 تا 185. Documentary Dossier, Op. Cit., P. 217.

186. Ibid., P. 223.

187. J. M. Abdolghani. Op. Cit., P. 191.

188. Documentary Dossier. Op. Cit., PP. 243-247.

۱۸۸. نوری سعید وزیرخارجه عراق در جلسه شورای جامعه ملل در ۱۴ ژانویه ۱۹۳۵ اظهار داشت مرز ایران و عراق از خلیج فارس تا کوه دالامپارکه در آنجا با مرز ترکیه مربوط می‌شود به طول تقریبی ۱۲۰۰ کیلومتر امتداد دارد.

League of Nations. Dfficial Journal. Feb. 1935. P. 113.

پژوهشگر عراقی ایرانی‌تبار می‌نویسد «طول مرزی ایران و عراق در حدود ۱۳۵۵ کیلومتر است که ۸۱ کیلومتر آن مرز آبی شط‌العرب می‌باشد.» (زهیر لباف، عراق و روابط آن با ایران. پیش گفته، صفحه ۱۸. ستاد فرماندهی کل قوای ایران طول مرز دو کشور ایران و عراق را ۱۲۵۰ کیلومتر اعلام داشت. روزنامه اطلاعات ۳۱ مرداد ۱۳۶۹.

190. J. M. Abdolghani. Op. Cit., P. 190.

فصل پنجم

ارتش ایران

ارتش ایران در نظام گذشته، نیرومندترین قدرت نظامی منطقه خلیج فارس بود. هیچ یک از کشورهای همسایه، جز شوروی، یارای آن را نداشت که به خاک ایران حمله نماید. قدرت فوق‌العاده ارتش ایران که پیوسته نیز بر نیرومندی آن از لحاظ تعداد نفرات و پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارها افزوده می‌شد ضامن استقلال و تمامیت ارضی ایران بود. شاه ایران به گونه افراطی و بیش از حد نیاز کشور به تقویت همه‌جانبه ارتش پرداخت.

او در مهر ۱۳۵۰ (اکتبر ۱۹۷۱ م.) اعلام داشت «ایران در ظرف پنج سال نیرومندترین ارتش خاورمیانه را قوی‌تر از ارتشهای مصر، ترکیه یا اسرائیل در اختیار خواهد داشت. در آن موقع ما قادر خواهیم بود که با همکاری همسایگانمان امنیت تمام منطقه را تضمین کنیم.[۱]»

بودجه ارتش ایران که پیوسته در حال افزایش بود در ۱۳۵۲ (۷۴ ـ ۱۹۷۳) بالغ بر ۶۰۵۲ میلیون دلار شد و از این لحاظ در میان ده کشور قدرتمند نظامی جهان، پس از پنج کشور عضو دایمی شورای امنیت امریکا، شوروی، چین،

انگلستان، فرانسه و همچنین آلمان شرقی، هفتمین کشور جهان و بالاتر از ایتالیا (۴۲۷۸ میلیون دلار)، ژاپن (۴۱۹۹ میلیون دلار) و اسرائیل (۴۰۸۶ میلیون دلار) گردید.[۲] بودجه ارتش به این مقدار نیز باقی نماند و چون شاه قصد داشت که ایران را پنجمین قدرت نظامی جهان کند پیوسته به میزان بودجه ارتش افزوده می‌شد، به نحوی که در ۱۳۵۴ (۷۶ ـ ۱۹۷۵) بالغ بر ۱۰۴۰۵ میلیون دلار گردید. این مبلغ که تقریباً برابر با یک‌سوم کل تولید ناخالص ملی ایران بود از بودجه ارتش انگلستان در آن سال که ۹۹۷۴ میلیون دلار بود فزونی داشت. ضمن آنکه باید در نظر داشت تولید ناخالص ملی انگلستان در آن سال بیش از ۵ برابر تولید ناخالص ملی ایران بود.[۳]

در برنامه پنج ساله پنجم (۱۳۵۷ ـ ۱۳۵۲)، و پس از افزایش فوق‌العاده قیمت نفت در دی ۱۳۵۲ (دسامبر ۱۹۷۳)، بودجه ارتش در سه ماه آخر ۱۳۵۲ (آغاز ۱۹۷۴) مورد تجدیدنظر قرار گرفت و تصمیم گرفته شد ۲۹/۲ میلیارد دلار به امور دفاعی ایران تخصیص داده شود.[۴] در بررسی ارقام بودجه ارتش باید در نظر داشت که بودجه واقعی ارتش به مراتب بیش از ارقام بالا بود، زیرا با استفاده از روشهای بودجه‌نویسی، بعضی از هزینه‌های نظامی مانند ساختن پایگاهها و خانه‌های سازمانی ارتش جزء هزینه‌های عمرانی کشور در ستون خانه‌سازی و ساختمان منظور می‌گردید.

تعداد کل نفرات ارتش ایران که بالغ بر ۵۴۰ هزار نفر بود می‌بایست به ۷۴۰ هزار نفر افزایش می‌یافت[۵] و تا آنجا که امکانات مالی ایران و شرایط خارجی اجازه می‌داد در نظر بود که پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارها در اختیار آن قرار داده شود.

در نیروی زمینی، ارتش ایران دارای ۷۶۰ تانک چیفتن[۶] «که در مسابقه جهانی می‌تواند نام بهترین تانک را در جهان به خود بگیرد[۷]» خریداری کرده[۸] و ۱۲۰۰ تانک چیفتن نیز سفارش داده بود.[۹] افزون بر آن، ارتش دارای ۲۵۰ تانک سبک اسکورپیون[۱۰] مخصوص عملیات اکتشافی، ۴۶۰ تانک امریکایی ام ـ ۶۰ ـ ای و ۴۰ تانک ام ـ ۴۷ و ام ـ ۴۸ بود.[۱۱] طبق برنامه قرار بود ارتش ایران در ۱۹۸۰ دارای ۳۰۰۰ تانک باشد[۱۲] و به نوشته یک کارشناس، تعداد تانکهای آن برابر با مجموع تانکهای مصر و اسرائیل و حدود یک‌چهارم تا یک سوم بیش از مجموع تانکهای

سوریه و عراق گردد. به‌طور کلی در نظر بود که تعداد تانکهای ایران برابر با تعداد تانکهای فرانسه و دو برابر تانکهای انگلستان[۱۳] شود.

همپای آن، به انباشتن انبارها از ذخیره‌های سلاحها اقدام شد، به گونه‌ای که مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا در ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) اعلام داشت «نیروهای زرهی ایران به اندازه‌ای ذخیره سلاح دارد که ایجاد شگفتی می‌کند.[۱۴]» «همچنین ارتش [ایران] مجموعه عظیمی از توپهایی که به‌صورت خودکار هدایت می‌شود[۱۵]» در اختیار داشت. در نظر بود توپخانه ارتش ایران از لحاظ «قدرت آتش، مشابه با واحدهای ارتش پیمان اتلانتیک شمالی باشد.[۱۶]» به‌علاوه، ارتش ایران دارای تعداد زیادی اسلحه ضد تانک مانند تاو[۱۷]، دراگون[۱۸] و موشکهای انتاک[۱۹]، موشکهای اس. اس ساخت فرانسه و توپ ضد تانک ۸۵ ملم ساخت شوروی و تفنگ ۱۰۶ میلیمتری ساخت امریکا بود.

نیروی زمینی ارتش ایران، برای دفاع در برابر حمله هوایی دارای ۱۸۰۰ توپ ضد هوایی زد. اس. یو ــ ۵۷ ــ ۲ [۲۰] ساخت شوروی بود. شوروی به اندازه‌ای به این توپها اطمینان داشت که آنها را جزء سلاحهای پیمان ورشو قرار داد.[۲۱] افزون بر آنها، ارتش ایران برای دفاع هوایی، تعداد زیادی موشکهای پیشرفته هاوک[۲۲] و موشکهای اس. ای. ۷ [۲۳] و اس. ای. ۹ [۲۴] و سام راپیر[۲۵] سفارش داد. موشک اس. ای. ۹ ساخت شوروی بود و شوروی با فروش آن به کشورهای غیر کمونیست موافقت نمی‌نمود و «ایران یگانه کشوری[۲۶]» بود که پس ازکشورهای عضو پیمان ورشو آن را در اختیار داشت. نیروی زمینی ارتش ایران با آنکه به مقدار زیاد دارای جنگ‌افزارهای پیشرفته بود، گذشته از سفارش تعداد کثیری از انواع تانکها کوشش می‌شد تا در کارخانه‌های اسلحه‌سازی ایران «توپهای ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۵۰ و حتی قوی‌تر[۲۷]» تولید شود.

نیروی هوایی ارتش ایران از قدرت عظیمی برخورَدار بود. شاه اصرار داشت که پیشرفته‌ترین هواپیما را در اختیار نیروی هوایی قرار دهد. ایران در ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) دارای ۴۵۹ هواپیمای جنگی[۲۸] شامل ۱۷۰ فانتوم اف ۴ ــ ای، حدود ۳۰ هواپیمای اف ۴ ــ ای، ۱۷۰ بمب‌افکن اف ۵ ــ ای، ۱۱ هواپیمای اف ۵ ــ بی و ۷۸ هواپیمای تام کت[۲۹] اف ۱۴ بود.[۳۰] دولت امریکا تحویل هواپیمای فانتوم اف ۴ را به

ایران در ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) ـ چهار سال بعد از به‌کارگیری نیروی هوایی امریکا از آن هواپیماها و دو سال پیش از آنکه آن هواپیماها در اختیار اسرائیل قرار گیرد ـ آغاز کرد.[۳۱]

نکته شایان توجه آن است که دولت امریکا حتی پیش از آنکه هواپیماهای اف ۱۴ مورد استفاده نیروی هوایی امریکا قرارگرفته باشد با فروش آن به ایران موافقت کرده بود.[۳۲] هواپیماهای اف ۱۴ دارای موشکهای فونیکس[۳۳] بودند که می‌توانست با هواپیماهای پیشرفته میک ۲۳ و حتی میک ۲۵ که شوروی به عراق فروخته بود به نحو موثر مقابله نماید.[۳۴] شاه ایران با اطلاعات وسیعی که در مورد سلاحهای جنگی داشت نگران قدرت عمل میکهای شوروی بود. او علاقه‌مند بود تعداد بیشتری هواپیماهای اف ۱۴ در اختیار نیروی هوایی ایران باشد. نیروی هوایی امریکا نیز، هواپیماهای اف ۱۴ را «به‌عنوان مدرن‌ترین هواپیما روی ناو هواپیما بر خود[۳۵]» جا داده بود. «این هواپیما در آن واحد هم نقش حمله و هم نقش دفاع را می‌تواند انجام دهد.[۳۶]» و به گونه همزمان ۶ موشک فونیکس با برد بیش از ۱۰۰ مایل پرتاب کند.

نیروی هوایی ایران دارای ۷۸ هواپیمای اف ۱۴ بود و برای حفظ برتری هوایی خود نسبت به عراق و عربستان سعودی که در رقابت شدید برای خرید پیشرفته‌ترین هواپیما بودند در مرداد ۱۳۵۵ (اوت ۱۹۷۶) تعداد ۱۶۰ هواپیمای جدید اف ۱۶ به مبلغ ۳/۴ میلیارد دلار سفارش داد. شاه ایران حتی تعداد ۲۵۰ هواپیمای اف ۱۸ به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار به مؤسسه نورتروپ سازنده هواپیما سفارش داد. چون نیروی هوایی امریکا هنوز از آن هواپیما استفاده نکرده بود و ایران بار دیگر نخستین کشوری می‌شد که از هواپیماهای پیشرفته ساخت امریکا استفاده می‌کرد، با مخالفت کنگره امریکا روبه‌رو شد و رد گردید.[۳۷] نیروی هوایی ایران ۷ هواپیمای اواکس (رادار پرنده) نیز سفارش داد که چون کنگره با فروش آن تعداد مخالفت کرد ایران سفارش ۴ فروند آن را پس گرفت.

نیروی هوایی ایران دارای یک گردان (یا اسکادران) هواپیمای سوخت‌رسانی بوئینگ ۷۰۷ بود که شعاع عمل هواپیمای بمب‌افکن اف ۴ ـ اس و اف ـ ۵ ـ اس را می‌توانست تا ۱۴۰۰ مایل افزایش دهد.[۳۸] ۲۴ هواپیمای سوخت‌رسانی بوئینگ

۷۰۷ و ۷۴۷ نیز سفارش شده بود.[۳۹]

در مورد هواپیماهای حمل و نقل، ۶گردان هواپیمای هرکولس ۱۳۰ ـ سی[۴۰]، دو گردان هواپیماهای فوکر ۷۲[۴۱]، بیچ ۴۵ ـ سی[۴۲]، دوگلاس ۴۷ ـ سی[۴۳] و بیور[۴۴] و تعدادی هواپیمای هلیکوپتربر پیشرفته در اختیار نیروی هوایی ایران بود و ۵۷ هواپیمای حمل و نقل هرکولس ۱۳۰ ـ سی نیز سفارش شده بود.[۴۵]

پنتاگون در بهمن ۱۳۵۲ (فوریه ۱۹۷۴) اعلام داشت که ایران سفارش خرید ۵۰۰ هلیکوپتر داده است.[۴۶] ۲۰۲ هلیکوپتر بل سی کبرا[۴۷] که تفنگداران نیروی دریایی امریکا از آن استفاده می‌کردند و ۲۱۰ هلیکوپتر پیشرفته ۲۱۴ ای و صدها هلیکوپتر دیگر در اختیار واحدهای مختلف ارتش ایران بود و ساختمان کارخانه هلیکوپترسازی اصفهان قرار بود که در پایان ۱۳۵۷ به اتمام برسد و آماده بهره‌برداری شود. در مورد تعداد هلیکوپترها، نیروی هوایی ایران «بزرگترین نیروی هلیکوپتر» را در منطقه خلیج فارس در اختیار داشت و تعداد آن «سه برابر مجموع [هلیکوپترهای] عراق و عربستان سعودی بود.[۴۸]»

هزاران موشک هوا به هوا از نوع فنیکس، ساید ویندر[۴۹] و سپارو[۵۰] و موشکهای هوا به زمین از نوع ماوریک[۵۱] وکوندور[۵۲] و همچنین موشکهای راپیر[۵۳] و تایگر کات سام[۵۴] که همه از پیشرفته‌ترین موشکها بودند در اختیار ارتش ایران قرار داشت.

نیروی هوایی ایران دارای ۳ تیپ هوانیروز بود که به سرعت می‌توانست در هر نقطه خلیج فارس نیرو پیاده کند و در نظر بود که به ۵ تیپ افزایش یابد.[۵۵]

سرتیپ جهانگیر مهربان‌زاد افسر نیروی هوایی که با ارتشبد طوفانیان همکاری داشت اطلاعات زیر را به نگارنده داد. او گفت نیروی هوایی ایران علاوه بر ۴۵۰ هواپیمای جنگی دارای هواپیماهای زیر بود:

ـ دو گردان (یا اسکادران) هواپیمای ۷۰۷ برای سوختگیری در هوا ـ هر گردان معمولاً دارای ۱۲ هواپیما بود.

ـ ۱۴ هواپیمای ۷۴۷ برای بارگیری و احتمالاً سوختگیری.

ـ ۱۲ هواپیمای ۲ O برای ضد اغتشاش و شورش.

ـ ۱۴ هواپیمای اف ۲۷ برای چتربازی و حمل چترباز.
ـ ۷۰ هواپیمای ۱۳۰ سی باری حمل سرباز و احتمالاً چترباز.
ـ ۴ هواپیمای ارتباطی ساخت فرانسه برای انجام ماموریتهای فرماندهی.

به‌طورکلی، نیروی هوایی ایران با داشتن ۶۲۰ هواپیما و صدها هلیکوپتر[۵۶] در واحدهای زمینی، هوایی و دریایی بزرگترین و پیشرفته‌ترین نیروی هوایی منطقه را در اختیار داشت[۵۷] و با قدرت هوایی کشورهای عضو ناتو قابل مقایسه بود.[۵۸]»

نیروی دریایی ایران که وظیفه پاسداری «قریب ۲۰۰۰ مایل آبهای ساحلی، جزیره‌های واقع در خلیج فارس و بخش بزرگی از شمال غربی اقیانوس هند تا ده درجه عرض جغرافیایی شمالی[۵۹]»، و همچنین تامین آزادی عبور و مرور کشتیها، به‌ویژه کشتیهای نفتکش در خلیج فارس و امنیت تنگه هرمز را برعهده داشت، پیوسته تقویت می‌گردید. به گونه‌ای که «مجموع نیروی دریایی کشورهای عربی خلیج فارس قادر به مقابله با آن نبود.[۶۰]» در ناوشکنهای آرتمیس به وزن ۲۳۲۵ تُن و ببر و پلنگ هر یک به وزن ۲۲۵۰ تُن تغییرهای اساسی داده شد. این ناوها با دستگاههای پیشرفته پرتاب موشک مجهزگردیدند. ۳ ناو جنگی، ۴ اژدرافکن، ۱۲ ناوچه مجهز به توپهای ۷۶ ملم و ۴۰ ملم و موشکهای ضد کشتی هارپون[۶۱]، ۷ ناوچه گشتی بزرگ، ۱۲ ناوچه گشتی سریع، ۱۴ هاورکرافت[۶۲]، تعدادی کشتی نیروبر، ۳ کشتی مین روبی[۶۳]، ۶ هواپیمای اکتشافی اریون پ ۳[۶۴] برای حفظ امنیت خلیج فارس آماده خدمت بود.

هواپیماهای اکتشافی نیروی دریایی که در تمام ساعتهای شب و روز و در هر هوایی پرواز می‌کرد با داشتن دستگاه الکترونیکی پیشرفته قادر بود به هر هدفی در روی آب و یا زیر آب حمله نماید. افزون بر ناوهای یادشده، ۲۴ هلیکوپتر اس ـ اچ ـ ۳ دی[۶۵] ضد زیردریایی در اختیار نیروی دریایی ایران بود. ۳ زیردریایی نوع تانگ[۶۶] سفارش داده شده بود که اولی در ۱۳۵۷ و ۲ زیردریایی دیگر در سال بعد تحویل می‌گردید. برای تقویت نیروی دریایی ایران که توانایی انجام عملیاتی در اقیانوس هند داشته باشد، ۳۹۰ هواپیمای اف ـ ۳، ۱۵ هلیکوپتر اس ـ ۳ دی، ۴ ناوشکن، ۶ اژدرافکن، ۷ ناو گشتی سریع سفارش داده شده بود.[۶۷]

مطالب بالا روشن می‌دارد که ایران در دهه ۱۹۷۰ بزرگترین کشور خریدار اسلحه در میان کلیه کشورهای جهان سوم بود.[۶۸]

انگیزه‌های تقویت ارتش ایران

نظام گذشته برای داشتن نیرومندترین ارتش منطقه، مبلغ ۴۰ میلیارد دلار صرف خرید جنگ‌افزار نمود.[۶۹] در سالهای ۱۳۵۷ ـ ۱۳۴۹ (۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۰) ایران در میان کشورهای جهان سوم بزرگترین خریدار اسلحه، و بودجه ارتش ایران حدود ۲۷ درصد کل بودجه کشور بود. طبق نظر یکی ازکارشناسان نظامی امریکا، ایران در آن سالها ۱۷ میلیارد دلار اسلحه خرید و مبلغ ۱۲/۲ میلیارد دلار تجهیزات جنگی به امریکا سفارش داد.[۷۰] به موجب آمار مندرج در یک مجله معتبر نظامی جهان، ایران در هر یک از سالهای ۱۹۷۵، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ به ترتیب مبلغ ۸۸۰۰، ۹۵۰۰، ۷۸۹۴ و ۹۹۴۲ میلیون دلار و جمعاً مبلغ ۳۶ میلیارد و ۱۳۶ میلیون دلار هزینه امور دفاعی کرد.[۷۱]

ایران در آن سالها از هر یک ازکشورهای خاورمیانه مبلغ بیشتری صرف امور دفاعی کرد. ترکیه و اسرائیل در آن سالها به ترتیب مجموعاً ۹ میلیارد و ۹۳۸ میلیون دلار ـ کمتر از هزینه دفاعی یک سال ایران در ۱۹۷۸ ـ و ۱۵ میلیارد و ۳۳۵ میلیون دلار برای امور دفاعی هزینه کرد.[۷۲] پس از افزایش فوق‌العاده بهای نفت در ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)، بودجه ارتش در سالهای ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۲ (۱۹۷۶ـ۱۹۷۳) چهار برابر گردید.[۷۳] تخصیص چنین مبلغ گزافی در بودجه کل کشور، برای کشوری که دارای نیازمندیهای اساسی زیربنایی، اجتماعی و بهداشتی بود بحق مورد بحث و نقد بسیاری پژوهشگران و افراد قرار گرفته است.

کثرت بیش از حد سلاحهای جنگی در تجاوز عراق به ایران برای جمهوری اسلامی ایران که دچار تحریم بوده و با دشواری و عموماً با پرداخت چند برابر قیمت واقعی، سلاحها و لوازم یدکی مورد نیاز را از بازار آزاد تهیه می‌کرده موهبتی بوده است. آیت‌الله خمینی در مورد کثرت سلاحها در ۵۹/۷/۲۸ ـ ۲۸ روز پس از تجاوز عراق ـ در جمع سفیران کشورهای اسلامی در تهران به مناسبت عید قربان

اظهار داشت «بحمدالله قوای انتظامی ما الآن قوی است و هم ساز و برگ ما قوی است و این ساز و برگی است که دشمن برای ما تهیه کرده، این ساز و برگ بسیار زیادی است که امریکا برای ما تهیه کرده، او تهیه کرد که در مقابل شوروی بایستد و به‌دست ما افتاد.[۷۴]»

وجود ارتش، اهمیت و میزان قدرت آن همیشه از مبحثهای جدی مردم کشور ما خواهد بود. باید در نظر داشت که گفتگو درباره نیرومندی ارتش باید با توجه خاص به شرایط ژئوپولیتیک ایران و شرایط خاص منطقه و جهان در زمان مورد بحث انجام گیرد. از این‌رو برخی از علتهای مهمی که موجب گردید نظام گذشته در تقویت ارتش ایران بکوشد به‌گونه فشرده در زیر آورده می‌شود، تا در مواردی مورد توجه قرار گیرد.

ایران مانند هر کشوری، دارای یک شرایط عام بر پایه مشخصات جغرافیایی، پیشینه تاریخی و ویژگیهای عصر ابرقدرتها، و یک شرایط خاص مربوط به آن سالهایی است که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱ ــ شرایط عام

۱) ایران، کشور بزرگی است که مساحت آن ۱,۶۴۸,۰۰۰ کیلومترمربع و اندکی کمتر از کل مساحت کشورهای آلمان، فرانسه، اسپانیا و ایتالیاست[75] و با کشورهایی همسایه می‌باشد که در طول تاریخ دراز خود با همهٔ آنها اختلافهای جدی و جنگها داشته، و شکستها و پیروزیهای آن در مردم ایران و مردم کشورهای همسایه کم و بیش آثاری از خود به‌جای گذاشته است.

۲) ایران، کشوری است که قومهای کرد، عرب، بلوچ و ترکمن در آن زندگی می‌کنند و اکثر آنان، مانند دیگر مردم ایران، در زیر فشار سنگین فقر، بی‌سوادی و ناآگاهی اجتماعی به‌سر می‌برند. قدرتهای بیگانه، به‌دنبال آزمندیهای خاص خود پیوسته کوشیده‌اند، می‌کوشند و خواهند کوشید که از نارضایتی آنان بهره‌برداری نمایند. تحریک قومهای ایرانی به قیام مسلحانه علیه دولت مرکزی و ایجاد آشوب در داخل کشور از اهرمهای شناخته شده قدرتهای بیگانه برای رسیدن به مقاصد

خود می‌باشد. اقدامهای فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان در ۱۳۲۴ و دشواریهایی که برای ایران فراهم آمد، اقدامهایی که گروه معدودی از ایرانیان عرب زبان خوزستان و ترکمنها در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به عمل آوردند و مبارزه مسلحانه طولانی کردان با حکومت جمهوری اسلامی ایران، افزون بر علتهای خاص خود، نشانگر تاثیر اِعمال نفوذ بیگانگان در ایجاد ناآرامی و دشواریها برای دولت و مردم ایران می‌باشد.

۳) ایران، کشوری است که ۲۶۴۰ کیلومتر با ابرقدرت شوروی سابق مرز مشترک داشت و این نکته، در رابطه‌های ابرقدرت امریکا و دیگر کشورهای غربی با شوروی سابق چه در زمان رابطه‌های دوستانه و چه غیر دوستانه مورد توجه قرار می‌گرفت. در جنگ جهانی دوم، برای رساندن اسلحه غرب به شوروی، کشور ایران بهترین راه عبور تشخیص داده شد. سه قدرت نیرومند جهان، نخست شوروی و انگلستان در سوم شهریور ۱۳۲۰، و سپس امریکا سراسر خاک ایران را اشغال کردند و آن را زیر فشارهای سهمگین سیاسی و اقتصادی زبون و ناتوان ساختند. هنگام رابطه‌های دوستانه نیز، امریکا و کشورهای غربی کشور ما را با اِعمال نفوذها، پایگاه جنگ‌افزارهای خود کردند تا در مقابل تهدید احتمالی شوروی از آن استفاده نمایند؛ ایران را ژاندارم منطقه کردند و بخش مهمی از پول ملت را که باید صرف اصلاحات اجتماعی و اقتصادی می‌شد برای خرید سلاحهایی افزون بر نیازمندیهای کشور، و بیشتر برای حفظ ثبات و امنیت خلیج فارس و کشورهای عربی ضعیف آن به مصرف رساندند.

۴) ایران، کشوری است که در منطقه حساس خاورمیانه، اهمیت استراتژیک فوق‌العاده برای جهان غرب دارد. بیش از نصف ذخیره نفت جهان در منطقه خلیج فارس است. طبق برآوردی که پیش از ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) به عمل آمد «حدود ۷۵ درصد ذخیره نفت درکشورهای غیرکمونیست و ۶۶ درصد کل ذخیره‌های شناخته شده نفت در جهان[۷۶]» در منطقه خلیج فارس قرار داشت. پس از فروپاشی شوروی و با کشف منابع جدید نفتی اعلام گردید که میزان کل ذخیره‌های نفتی جهان ۱۰۳۰ میلیارد بشکه نفت می‌باشد و کشورهای عضو اوپک دارای ۷۸۰ میلیارد بشکه نفت

ـ یعنی بیش از ۷۵/۷۲ درصد کل ذخیره‌های نفت جهان ـ می‌باشند. در میان آن کشورها، پنج کشور نفت‌خیز منطقه خلیج فارس: ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و امارات متحد عربی به تنهایی دارای قریب ۶۲۴ میلیارد بشکه نفت ـ یعنی قریب ۸۰ درصد ذخیره‌های نفتی کشورهای عضو اوپک و ۶۰/۵۸ درصد کل ذخیره‌های نفت جهان ـ می‌باشند.[۷۷]

نفت، شیشه عمر دولتهای غربی است و غرب حرکت پیشرونده صنایع عظیم خود را با نفت تامین می‌کند. در ۱۹۷۹ «ایالتهای متحد امریکا ۳۰ درصد، ژاپن ۸۵ درصد و اروپای غربی حدود ۷۰ درصد نفت مورد نیاز خود را از منطقه خلیج فارس تامین می‌کردند.[۷۸]» امریکا همواره خلیج فارس را منطقه «منافع حیاتی» خود اعلام داشته است. این امتیاز برجسته نیز باید اضافه شود که دریای خزر به‌عنوان سومین منبع انرژی جهان ـ نفت و گاز ـ پس از خلیج فارس و سیبری شناخته شده است و ایران تنها کشور جهان است که بین دو منبع بزرگ انرژی جهان ـ خلیج فارس و دریای خزر ـ قرار دارد. توجه شود که ایران، خود نیز از کشورهای مهم نفت‌خیز و حداقل دارای ۱۱ درصد ذخیره شناخته شده نفت جهان و از لحاظ منابع گاز، دومین کشور جهان است.

با چنین اهمیت خاص منطقه خلیج فارس، ایران، سراسر ساحل شمال خلیج فارس، از جمله شمال تنگه هرمز، گلوگاه ورود کشتیها، از جمله کشتیهای نفتکش به خلیج فارس را در اختیار دارد.[۷۹] خلیج فارس و آبهای گرم آن از حساس‌ترین منطقه مبارزه‌جویی دو ابرقدرت امریکا و شوروی بود. امریکا همواره کوشیده است ثبات وضع موجود را که به سود آن بود حفظ کند و شوروی با تمام امکانات خود تلاش می‌نمود که سدهای سیاسی را بشکنند، و از راههای تجربه شده آن، تقویت قدرت نظامی یکی از کشورهای منطقه که عموماً با همسایگانش اختلافهای تاریخی، ارضی و سیاسی دارد موجب ایجاد ناآرامی و عدم ثبات در منطقه گردد.

۵) ایران، کشوری است زرخیز که علاوه بر نفت، دارای منابع طبیعی شناخته شده زغال سنگ، سنگ‌آهن، مس، روی، قلع، منگنز، کرم، گوگرد، طلا، نقره، فیروزه، خاک نسوز، خاک سرخ و اورانیوم می‌باشد. بدون تردید، روزی که مردم

ایران برای بهبود همه‌جانبه وضع خود آگاهانه و با اتحاد و یگانگی مجاهدت نمایند نقاط تازه‌ای از منابع بالا و حتی معادن تازه کشف خواهد شد. این کشور، در جهان صنعتی امروز، با نفوذ روزافزون تکنولوژی بر ارکان آن مورد توجه خاص می‌باشد، و قدرتهای بیگانه برای بهره‌برداری از منابع آن همیشه در صدد اِعمال نفوذ در آن برمی‌آیند.

۶) جمعیت ایران، در سرشماری سال ۱۳۵۴، بالغ بر ۳۴,۵۰۰,۰۰۰ نفر بود [۸۰] و جمعیت آن در آن زمان به تنهایی بیش از جمعیت تمام کشورهای عربی ساحل خلیج فارس، عراق، کویت، بحرین، قطر، امارات متحد عربی، عربستان سعودی و عمان بود. ایران با داشتن جمعیت زیاد و ثروت بسیار، بهترین بازار تجارتی برای کشورهای غرب و شرق است. در عصری که منافع اقتصادی در بسیاری موارد تعیین‌کننده سیاست خارجی است، ایران کشوری است که در موازنه بازرگانی خارجی، سطح اشتغال و کاهش تعداد بیکاران کشورهای صنعتی جهان همواره مورد توجه زمامداران آنهاست. به همین جهت، از این دیدگاه نیز افزون بر سایر جهات، برای اِعمال نفوذ در دستگاههای دولتی و مردم آن توطئه‌ها و نیرنگها به کار برده می‌شود.

۷) ایران، کشوری است که قدرتهای فرهنگی، سیاسی و نظامی آن در کشورهای همجوار و مردم آن کشورها تاثیر ویژه دارد. کشورهای همسایه در سیاست خارجی و رابطه‌های فرهنگی خود به ایران و مردم آن می‌اندیشند. طرفداری ایران از غرب و یا شرق و یا بی‌طرف بودن آن می‌توانست بخشی از نقطه‌نظرهای قدرتهای بیگانه را در منطقه تامین کند. جلب همکاری ایران و یا وادار ساختن آن به همکاری، از هدفهای سیاست خارجی قدرتهای بیگانه بوده است و خواهد بود.

۸) ایران، کشور تک محصولی است و نفت بیش از ۸۰ درصد درآمد ارزی آن را تامین می‌کند. نفت باید استخراج شود و از تنگه هرمز به کشورهای خارج صادر گردد تا از پول فروش آن نیازمندیهای وسیع و گوناگون کشور تامین گردد. تنگه هرمز با ۶۳ کیلومتر (۳۵ مایل) عرض، گذرگاه نفتکشهای عظیم ۳۰۰ هزار، ۴۰۰ هزار تن

و بیشتر است. در ۱۳۶۶ (۱۹۸۷ م.) در هر ماه بیش از ۶۰۰ کشتی سینه آبهای آن را می‌شکافت.[۸۱] اگر به هر علتی یکی از نفتکشهای غول‌پیکر در آن تنگه غرق شود و یا امنیت عبور و مرور آن مختل گردد ایران و مردم آن دچار مشکلات جدی می‌گردند و بر تنگناهای اقتصادی کشور افزوده می‌شود. تنگه هرمز، درواقع، گلوگاه ایران است و اگر این گلو فشرده شود نفس کشیدن برای ایران دشوار می‌گردد. تنگه هرمز باید در هر شرایطی برای عبور و مرور کشتیها باز باشد.

۲ ـ شرایط خاص

بررسی درباره سالهای دهه ۶۰ و دهه ۷۰ میلادی است.

۱) پس از آنکه دولت ایران در ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) دولت اسرائیل را به‌صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت ـ یعنی موجودیت آن را قبول کرد ـ جمال عبدالناصر رابطه سیاسی مصر را با ایران قطع کرد و تبلیغات وسیعی علیه ایران آغاز نمود. او در آن زمان، در راه وحدت اعراب ـ پان‌عربیسم ـ کوششهایی برای جدا کردن خوزستان ـ که اقلیتی از ایرانیان عرب‌زبان در آن زندگی می‌کنند ـ به عمل آورد. رادیو صوت‌العرب در قاهره که برای وحدت اعراب تبلیغات گسترده می‌نمود بسیاری مطالب علیه ایران و تمامیت ارضی آن پخش کرد و ایران را مورد تهدید قرار داد. ناصر، پس از تشکیل کمیته‌ای برای تعیین وضع ایرانیان عرب‌زبان خوزستان و جداکردن این استان از ایران، در ۲۰ آذر ۱۳۴۳ در (۱۱ سپتامبر ۱۹۶۴) کنفرانسی از حقوق‌دانان کشورهای مختلف عربی برپا نمود و آنان نیز در قطعنامه کنفرانس اعلام داشتند که خوزستان «جزء جداناپذیر سرزمین اعراب است.[۸۲]» ناصر، برای آنکه نه‌تنها مردم عرب، بلکه دولتهای عربی را نیز علیه ایران تحریک نماید از راه دیپلماتیک کوشید این نظر را به دولتهای عربی نیز بقبولاند. دولت سوریه که در جناح تندرو دولتهای عربی قرار داشت و حزب بعث در بهمن ۱۳۴۱ (فوریه ۱۹۶۳) قدرت را در آن کشور به‌دست آورده بود در ۱۹ آبان ۱۳۴۴ (۱۰ نوامبر ۱۹۶۵) این نظر را پذیرفت و ایران نیز سفیر خود را از دمشق احضار نمود.[۸۳]»

۲) در ۵ مهر ۱۳۴۱ (۲۷ سپتامبر ۱۹۶۲)، عبدالله سلال با همکاری گروهی از

افسران ارتش در یمن کودتا کرد. او محمد البدر معروف به امام بدر را که هشت روز قبل، پس از درگذشت پدرش امام احمد به تخت سلطنت نشسته بود برکنار نمود و رژیم جمهوری را اعلام کرد. با آنکه موقعیت عبدالله سلال هنوز تحکیم نشده بود، ناصر دو روز بعد از کودتا حکومت او را به رسمیت شناخت. کودتاچیان کاخ امام بدر را ویران کردند و اعلام داشتند که امام بدر کشته شده است. ولی امام بدر که موفق به فرار شده بود به عربستان سعودی پناه برد. با اعلام زنده بودن امام بدر، عشایر وفادار به او علیه رهبران کودتا قیام کردند و چون سلال خود را در مقابله با آنان ناتوان دید از ناصر کمک خواست. او نیز اولین گروه سربازان مصری را در ۱۳ مهر ۱۳۴۱ (۵اکتبر ۱۹۶۲) به سوی یمن اعزام داشت.[۸۴] سرانجام، با پشتیبانی مالی و نظامی ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که ناصر او و ملک حسین پادشاه اردن را در پایان ۱۳۳۹ (۱۹۶۱) «عامل امپریالیسم و ارتجاع» نامیده بود، امام بدر قادر به مقاومت در برابر سپاهیان سلال و ناصر گردید و جنگ یمن، در واقع به جنگ بین مصر و عربستان سعودی تبدیل شد.

دولت ایران که با عربستان سعودی رابطه‌های نزدیک داشت علیه ناصر، جانب ملک فیصل را گرفت و این امر نیز بر مخاصمت ناصر و کشورهای تندرو عرب با ایران افزود و تهدیدها علیه ایران شدت گرفت.

۳) عراق، همسایه کشور ایران است و از همان آغاز به‌وجود آمدن در ۱۹ مرداد ۱۲۹۹ (۱۰ اوت ۱۹۲۰)، اغلب با ایران رابطه‌های غیر دوستانه و در مواردی خصمانه داشته است. دولتهای عراق در هر فرصتی تمامیت ارضی ایران را مورد تهدید قرار داده‌اند و زیر عنوان حمایت از اقلیت ایرانیان عرب‌زبان خوزستان برای ایران دشواریها ایجاد کرده‌اند. اختلاف اعراب و اسرائیل نیز در تشدید تیرگی رابطه‌های عراق با ایران تاثیر داشته است. پس از جنگ اعراب و اسرائیل در خرداد ۱۳۴۶ (ژوئن ۱۹۶۷)[۸۵] دولت عراق، ایران را تهدید نمود که از صدور نفت به اسرائیل و کشورهای غربی حامی آن خودداری کند. ایران نیز متقابلاً تهدید کرد که در صورت ممانعت عراق، به استعمال زور متوسل خواهد شد و عراق نیز از اجرای تهدیدهای خویش خودداری نمود.[۸۶] پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳[۸۷] نیز که اعراب

صدور نفت را به کشورهای حامی اسرائیل تحریم کردند ایران مجدداً زیر فشار دیپلماسی قرارگرفت، ولی با آن موافقت ننمود و به سیاست قبلی خود ادامه داد.

امضای پیمان دوستی و همکاری شوروی و عراق در ۲۰ فروردین ۱۳۵۱ (۹ آوریل ۱۹۷۲) بر نگرانی ایران از تهدیدهای احتمالی عراق افزود. شوروی برای اولین‌بار موفق شده بود باکشوری در ساحل خلیج فارس رابطه‌های نزدیک برقرار نماید. در پی اقدام انورسادات در ۲۶ تیر ۱۳۵۱ (۱۷ ژوئیه ۱۹۷۲)، در پایان دادن به ماموریت ۱۵۰۰۰ کارشناس و مشاوران نظامی شوروی در مصر و اخراج آنان، دولت شوروی با توجه به مزایای ارزنده نزدیکی با عراق برای دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس، دقت بیشتری برای تحکیم رابطه‌های خود با عراق به عمل آورد و سیل سلاحهای گوناگون و پیشرفته را به‌سوی عراق سرازیر نمود. از سوی دیگر، دولت بعثی عراق که برای رسیدن به مقاصد خود ایجاد یک ارتش نیرومند را ضروری می‌دانست، از درآمد سرشار نفت، به‌ویژه پس از افزایش چشمگیر بهای آن در ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) بودجه کلانی را برای خرید جنگ‌افزارها تخصیص داد. درآمد نفت عراق در ۱۹۷۹ به ۲۱ میلیارد دلار و در ۱۹۸۰ به ۲۶ میلیارد دلار رسید.[۸۸] دولت بعثی عراق، سالهای بعد از امضای قرارداد الجزیره در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) با شتاب برای خرید انواع سلاحهای پیشرفته اقدام نمود. عراق بین سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳ مبلغ ۱۷/۶ میلیارد دلار اسلحه خرید. عراق در آن سالها ۷/۶ میلیارد دلار از شوروی و ۳/۸ میلیارد دلار از فرانسه سلاحهای گوناگون خریداری نمود.[۸۹] ذخیره ارزی عراق که در زمان حمله به ایران ۳۳ میلیارد دلار بود[۹۰] در ۱۹۸۳ به ۳ میلیارد دلار کاهش یافت.

در مصاحبه‌ای که شاه ایران در ۱۲ آبان ۱۳۵۶ (۳ نوامبر ۱۹۷۷) با خبرنگار نیوزویک به عمل آورد، خبرنگار ضمن پرسش درباره کثرت سلاحهای سفارش شده ایران اظهار داشت «با سلاحهایی که طبق برنامه به ایران ارسال خواهد شد شما از فرانسه، انگلستان یا آلمان غربی جنگ‌افزارهای بیشتری در اختیار خواهید داشت و آیا در نظر دارید به یک نوع خودکفایی دست یابید.[۹۱]» شاه پاسخ داد «... ما اختلافهایمان را با عراق حل کرده‌ایم. اما گسترش نظامی این کشور همچنان به

سرعت ادامه دارد. نمی‌دانم چه تعداد از شما سرمقاله‌نویسان و اعضای کنگره به این حقیقت وقوف دارید که عراق بیش از ما هواپیما، تانک و توپ در اختیار دارد. چه کسی باورش می‌شود که آنها موشکهای «اسکود» زمین به زمین و موشکهای هوا به زمین که قادر به احتراز از بمب‌افکنهای «تی یو ــ ۲۲» هستند در اختیار داشته باشد. اما این داستان حقیقی است و ما فاقد آنها هستیم.[۹۲]»

۴) ایران در بلوک غرب قرار داشت و امریکا پشتیبان اصلی آن بود. پس از آنکه عراق در ۵ فروردین ۱۳۳۸ (۲۵ مارس ۱۹۵۹) در زمان عبدالکریم قاسم از پیمان بغداد خارج شد، پیمان سنتو مرکب از کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان و انگلستان در ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) تشکیل گردید. امریکا از ورود به آن خودداری کرد، ولی برای تقویت پیمان سنتو موافقتنامه دوجانبه‌ای با هر یک از کشورهای ایران، پاکستان و ترکیه به‌طور جداگانه منعقد نمود. متن موافقتنامه در مورد هر سه کشور یکسان بود. در موافقتنامه قید شده بود «دولت ایران مصمم است که در مقابل تجاوز مقاومت نماید. در صورت تجاوز علیه ایران، دولت ایالتهای متحد امریکا در حدود قانون اساسی ایالتهای متحد امریکا، به درخواست ایران و به منظور کمک به آن، اقدامهای مقتضی، از جمله استفاده از نیروی نظامی برطبق توافق طرفین و آن‌طور که در قطعنامه مشترک برای پیشرفت و ثبات در خاورمیانه[۹۳] در نظر گرفته شده است به عمل خواهد آورد.[۹۴]»

این موافقتنامه چون به‌صورت عهدنامه منعقد نشده بود، طبق مقررات قانونی امریکا برای تصویب کنگره ارسال نشد. علاوه بر نکته حقوقی مهم بالا که در تضعیف قدرت اجرایی موافقتنامه نقش مهم داشت اصولاً موافقتنامه با شرایط و محدودیتهایی که در آن منظور گردیده بود نمی‌توانست یک تعهد الزام‌آور برای امریکا باشد و ایران در صورتی که مورد تجاوز واقع می‌شد عملاً در وضعی قرار می‌گرفت که باید با کمک ارتش خود از تمامیت ارضی خویش دفاع نماید. این نکته نیز تاکید می‌گردد، اصولاً مقصود اساسی پیمان بغداد و پیمان سنتو ایجاد سدی در مقابل نفوذ دولت شوروی و برطرف کردن تهدیدهای احتمالی آن بود، و اگر ایران از طرف کشوری غیر از شوروی مورد تجاوز قرار می‌گرفت بعید به نظر می‌رسید که

امریکا به حمایت از آن اقدام کند.

صرف‌نظر از مراتب بالا، دولت ایالتهای متحد امریکا نشان داد که متحد قابل اعتمادی نیست. در جنگ هند و پاکستان در سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵)، با وجود موافقتنامه بالا و با آنکه اکثر سلاحهای پاکستان از امریکا خریداری شده بود و پاکستان به اسلحه، به‌ویژه لوازم یدکی آنها نیاز مبرم داشت، امریکا اعلام بی‌طرفی نمود. این اقدام، برای دولت هندوستان که پیمان دوستی و همکاری با شوروی داشت و به لوازم یدکی و اسلحه امریکا نیازمند نبود هیچ گونه تاثیر نداشت، ولی برای دولت پاکستان فاجعه بود و پاکستان در آن جنگ شکست خورد.

افزون بر آن، در پی جنگ طولانی ویتنام با تلفات و خسارتهای سنگین آن، و مخالفتهای سازمان یافته و آشکار مردم امریکا با ادامه جنگ، شرایطی بر جامعه امریکا حکمفرما شده بود که امکان مشارکت امریکا را در جنگ دیگری و آن هم دور از قاره امریکا و حتی در اروپا بعید می‌نمود. مردم امریکا که از جنگ در ویتنام، در جنوب شرقی آسیا به ستوه آمده بودند، به زحمت ممکن بود بپذیرند که امریکا بار دیگر در قاره آسیا و در غرب آن خود را درگیر جنگ دیگری نماید.

دولت ایران که خود را کمتر از طرف شوروی مورد تهدید می‌دید و نگرانی اصلی آن، کشور عراق و کشورهای تندرو عرب حامی آن بود، چاره را در آن می‌دانست که به کمک امریکا امیدوار نباشد و ارتش خود را برای دفاع از کشور آماده و مجهز نماید.

۵) دولت شوروی در سالهای دهه ۶۰ و دهه ۷۰ میلادی سیاست تهاجمی داشت و می‌کوشید درکشورهای خاورمیانه نفوذ نماید. از این‌رو، علاوه بر عراق، با رقیب ایدئولوژیکی آن، سوریه نیز نزدیک شد و زیر عنوان حمایت از اعراب در مقابل تجاوز احتمالی اسرائیل، به آن کشور کمکهای مالی و نظامی نمود. شوروی در اختلافهای بین اعراب و اسرائیل و در مجامع بین‌المللی، برای جلب دوستی اعراب و نفوذ درکشورهای عربی و به منظور مقابله با نفوذ امریکا در خاورمیانه که حامی اصلی اسرائیل بود همواره جانب اعراب را گرفت و از دعاوی بر حق فلسطین دفاع نمود.

در شهریور ۱۳۴۸ (سپتامبر ۱۹۶۹)، رژیم پادشاهی در لیبی سرنگون شد و به‌جای سلطان ادریس پادشاه آن، معمر القذافی زمام حکومت را به‌دست گرفت و نظام جمهوری اعلام نمود. دولت شوروی با جمهوری لیبی رابطه‌های نزدیک سیاسی و اقتصادی برقرار کرد و لیبی از اردوگاه غرب که ایران در آن قرار داشت جدا گردید.

با تقسیم یمن به دو کشور یمن شمالی و یمن جنوبی، دولت شوروی با جمهوری دموکراتیک خلق یمن جنوبی مناسبات دوستانه برقرار نمود و با آن کشور پیمان دوستی و همکاری منعقد کرد.

الجزایر نیز پس از کسب استقلال، رژیم جمهوری اعلام کرد و پس از برکنار شدن احمد بن‌بلا و روی کار آمدن هواری بومدین جزء جناح کشورهای تندرو عرب قرار گرفت و با شوروی رابطه‌های نزدیک برقرار نمود.

دولت شوروی، از حکومت زیادباره در سومالی (شاخ افریقا) پشتیبانی موثر نمود و با استفاده از دو پایگاه نظامی در بربرا[۹۵] و هارگیزا[۹۶] به آن کمکهای مالی و نظامی وسیع کرد.[۹۷]

در ۱۳۵۳ (۱۹۷۴)، هیلا سلاسی امپراتور حبشه برکنار گردید و نظام مارکسیستی در آن کشور (اتیوپی) برقرار شد و حبشه نیز از اردوگاه غرب جدا و به بلوک شرق پیوست.

دولت شوروی با هندوستان که نیرومندترین کشور جنوب آسیاست رابطه نزدیک برقرار نمود و با آن کشور پیمان دوستی و همکاری منعقد کرد. هندوستان با پاکستان که کشور همسایه ایران، عضو پیمان سنتو و مورد حمایت امریکا بود جنگ را آغاز کرد و موجب تجزیه آن کشور و جدا شدن بنگلادش از آن گردید.

دولت شوروی در افغانستان که آن نیز همسایه شرقی ایران است اِعمال نفوذ نمود و ضمن حمایت از حکومت سردار داودخان، حزبهای چپ آن کشور را تقویت کرد. قدرت آن حزبها به‌جایی رسید که در ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) حکومت داودخان را برانداختند و رژیم مارکسیستی را در آن کشور برقرار نمودند.[۹۸]

۶) عامل مهم دیگری که در نگرانی ایران و هر دولت دیگری موثر است ضعف

سازمان ملل متحد می‌باشد. سازمان ملل متحد نتیجه اعتراض پر خروش بشری است که از رنجهای انباشته از مرارتهای جنگ و جنایتهای آن به ستوه آمده است و دیگر نمی‌خواهد که فرزندان خود را به‌دست یکدیگر کشته و علیل ببیند. سازمان ملل متحد آرزوی بزرگ همه انسانهایی است که با تمام احساس و اندیشه خود، جنگ را نمی‌خواهند و می‌خواهند که پرتو صلح در تمام قاره‌ها جاودانه پر فروغ باشد. ولی در عمل، به جهاتی که مهمترین آنها آزمندیهای کشورهای زورمند و زورگو و حق وتوی آنهاست، آنچه از سازمان ملل متحد به‌جای مانده نهادی ناتوان است که تصمیمهای آن کمتر در جهت «عدالت و حقوق بین‌الملل[۹۹]»، و در اکثر موارد فاقد قدرت اجرایی است. اگر می‌گذاشتند سازمان ملل متحد نهادی قوی و در سیاست خارجی کشورها و رابطه‌های آنها با یکدیگر تاثیر لازم داشته باشد آن‌گاه درآمدهای ملتهای محروم و عقب‌مانده و همهٔ ملتهای جهان، صرف بهبود همه‌جانبه اوضاع آنها و بهزیستی مردم آنها می‌گردید و سوداگران مرگ دیگر نمی‌توانستند با فروش جنگ‌افزار، کسری موازنه بازرگانی خارجی و سطح اشتغال کشور خود را ترمیم نمایند.

ضعف سازمان ملل متحد که قادر به رفع تهدیدها علیه استقلال و تمامیت ارضی کشورها نیست عامل مهمی است که کشورها را ناگزیر می‌سازد با تخصیص مبلغ گزافی برای خرید اسلحه و تقویت ارتش خویش از خود دفاع کنند.

ایران از جهات گوناگون نگران امنیت داخلی و تمامیت ارضی خود بود. شاه در مصاحبه‌ای درباره اهمیت تنگه هرمز برای ایران اظهار داشت «این تنگه حکم یک شاهرگ حیاتی را دارد. این تنگه ریه‌ایست که با آن تنفس می‌کنیم و زندگی ما به آن بستگی دارد.[۱۰۰]» او در جای دیگر بیان داشت «اگر عمان به‌دست جبهه خلق برای آزادی عمان[۱۰۱] که کمونیسم بین‌المللی در آنجا به‌وجود آورده بود می‌افتاد می‌توانستند تقریباً با دست خالی محل عبور منبع انرژی جهان را تهدید نمایند... بنابراین قدرت ما قبل از هر چیز ضامن ثبات ملت ماست؛ در درجه بعد، ایران کمک‌کننده به ثبات منطقه خلیج فارس است. اگر کشورهای کرانه‌های خلیج فارس متفقاً با ما همکاری نمایند چه بهتر، در غیر این صورت، ما بایست قادر باشیم در

صورت لزوم به تنهایی آن راه آبی را باز نگاه داریم.[۱۰۲]» شاه در مصاحبه‌ای که با نمایندگان تلویزیون فرانسه به عمل آورد، در پاسخ سؤال مربوط به علت خریداری سلاحهای کثیر اظهار داشت «چرا فرانسه آن‌قدر پول برای ارتش ملی خود خرج می‌کند؟ آیا شما مورد تهدید قرارگرفته‌اید؟ از جانب چه کسی، انگلستان، سویس، آلمان فدرال، اسپانیا یا امریکا؟ پس چرا شما این ارتش را دارید؟ چرا برای شما، برای آلمان، برای انگلستان امری طبیعی به نظر می‌رسد که حتی سلاحهای اتمی یا هیدروژنی داشته باشید و برای ایران که عضو اتحادیه اتلانتیک نیست و از جانب هیچ کشور جهان خودبه‌خود تضمین ندارد، سنتو فقط در روی کاغذ موجود است، ولی درواقع وجود ندارد؟ چرا برای ایران امر دفاع از خود و یا دفاع از منابع خود به‌صورت یک مساله تلقی می‌شود، در حالی که برای دیگران امری طبیعی است.[۱۰۳]»

این نکته باید تاکید گردد که بلندپروازیهای شاه که تناسبی با ظرفیت اجتماعی، اقتصادی و تکنولوژی ایران نداشت و همچنین مسئولیتی که به‌عنوان ژاندارم منطقه خلیج فارس و حتی اقیانوس هند به‌عهده گرفته بود و خود به آن اعتراف داشت در تقویت بیش از حد نیاز ارتش ایران موثر بوده است.

شاه در مصاحبه‌ای بیان داشت «آلمان فدرال بیش از ۱۰۰۰ هواپیما دارد، در حالی که فضای این کشورکوچک است لکن ایران در حدود ۴۰۰۰ مایل فضای قابل دفاع دارد. آیا این بدان معنی است که آلمان یک کشور درجه یک و ما یک کشور درجه سه و یا هفت هستیم.[۱۰۴]» او در مصاحبه‌ای که با نویسنده کتاب بازار اسلحه در سن موریتس به عمل آورد اظهار داشت «امیدوارم دوستان خوبم در اروپا و ایالتهای متحد امریکا و هر جای دیگر بالاخره متوجه این نکته شوند که مطلقاً هیچ فرقی بین ایران، فرانسه، انگلستان و آلمان وجود ندارد. چرا شما باید این امر را کاملاً طبیعی بدانید که فرانسه آن همه پول برای ارتش خود خرج کند، ولی برای کشور من طبیعی ندانید. هر قدر ما بیشتر نیرومند شویم بیشتر احساس مسئولیت می‌کنیم.[۱۰۵]»

او در مورد وابسته بودن امنیت اروپا به امنیت خلیج فارس و نقش مهم ایران

در تامین امنیت آن منطقه، در مصاحبه با مخبر نیوزویک در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۲ (۲۱ مه ۱۹۷۳) اظهار داشت «امنیت اروپا بدون ثبات و امنیت خلیج فارس حرف بیهوده‌ای است. با آنکه اروپای غربی، ایالتهای متحد امریکا و ژاپن امنیت خلیج فارس را جزء جداناپذیر امنیت خود می‌دانند، ولی اقدامی برای تامین آن به عمل نمی‌آورند. به همین جهت، ما امنیت خلیج فارس را برای آنها تامین می‌کنیم.[۱۰۶]»

شاه در مورد ژاندارم بودن منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند، در مصاحبه با مجله نیوزویک در ۴ بهمن ۱۳۵۵ (۲۴ ژانویه ۱۹۷۷) بیان داشت «اگر شما یک ایران قوی که قادر باشد امنیت خود، امنیت منطقه [خلیج فارس] و در صورت لزوم امنیت اقیانوس هند را تضمین کند نداشته باشید شما چکار خواهید کرد؟ یک میلیون سرباز در نقاط مختلف منطقه مستقر خواهید نمود؟ شما ویتنامهای دیگری می‌خواهید؟[۱۰۷] او در جای دیگر با صراحت بیشتر اعلام می‌دارد «ما نمی‌توانیم به تنهایی ژاندارم اقیانوس هند باشیم.[۱۰۸]»

علاوه بر مراتب بالا، سه عامل دیگر که به آنها اشاره گذرا می‌شود در خریدهای کلان جنگ‌افزار از طرف ایران همانند سایر عاملها موثر بوده است.

۱) دولت انگلستان در دی ۱۳۴۶ (ژانویه ۱۹۶۸) اعلام نمود که تا ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) کلیه نیروهای خود را از شرق سوئز فرا خواهد خواند. این تصمیم موجب ایجاد خلأ قدرت در منطقه می‌گردید. امریکا به علت شرایط بعد از جنگ ویتنام قادر به قبول مسئولیت نظامی در آسیا نبود. از طرف دیگر شیخ‌نشینهای ضعیف خلیج فارس که قادر به دفاع از خود نبودند و در گذشته انگلستان از آنها حمایت می‌کرد مورد تهدید عراق و قیامهای داخلی قرار می‌گرفتند. ایران به‌عنوان ژاندارم خلیج فارس مسئولیت حفظ امنیت ارضی آنها و حفظ وضع موجود را به‌عهده گرفت.

۲) نیکسون رئیس جمهور امریکا در خرداد ۱۳۴۸ (ژوئن ۱۹۶۹) تصمیمهایی را که به‌نام «دکترین نیکسون» معروف گردید در جزیره گوام اعلام داشت. به موجب دکترین بالا، امریکا از اعزام سرباز به مناطق مورد نظر و یا دادن کمکهای مالی و نظامی به بعضی از کشورها خودداری می‌کرد و با تشکیل گروههایی از کشورها در

نقاط مختلف، وظیفه دفاع از منطقه و حفظ امنیت آن را برعهده آنها می‌گذاشت. نیکسون در گزارش خود به کنگره امریکا تاکید نمود «بگذار آسیاییها با آسیاییها بجنگند.[۱۰۹]» دکترین نیکسون از آن کشورها خواست که ارتش نیرومندی به‌وجود آورند و با پول خود اسلحه‌های پیشرفته را خریداری کنند. ایران، و در مرحله بعد عربستان سعودی، در اجرای سیاست «دو ستون» به‌عنوان ژاندارمهای منطقه انتخاب گردیدند.

پس از امضای پیمان دوستی و همکاری شوروی و عراق در ۲۰ فروردین ۱۳۵۱ (۹ آوریل ۱۹۷۲) ـ همان‌طورکه پیشتر گفته شد ـ نیکسون و کیسینجر در ماه بعد ـ اردیبهشت ۱۳۵۱ (مه ۱۹۷۲) ـ هنگام مراجعت از مسکو در تهران توقف نمودند و با شاه ملاقات کردند. در آن ملاقات توافق شد که هر نوع اسلحه جز سلاح اتمی در اختیار ایران قرار داده شود.

این نکته نیز یادآوری می‌شود، در ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) امریکا برای اولین‌بار پس از ۱۲۷۲ (۱۸۹۳) دارای کسری موازنه بازرگانی خارجی گردید و به علت فشارهای اقتصادی از سفارشهای تسلیحاتی پنتاگون به کارخانه‌های اسلحه‌سازی امریکا کاسته شده بود. پس از اعلام دکترین نیکسون، با سفارشهای عظیمی که از طرف ایران و سپس عربستان سعودی و سایر کشورها به امریکا داده شد صنایع اسلحه‌سازی امریکا بیش از گذشته رونق یافتند و نه‌تنها کارگران آنها بیکار نشدند، بلکه از درصد بیکاری نیز کاسته شد.[۱۱۰]» در بهمن ۱۳۵۱ (فوریه ۱۹۷۳) پنتاگون آشکار ساخت که ایران قراردادی به مبلغ ۲ میلیارد دلار برای خرید ۱۷۵ جت جنگی، ۵۰۰ هلیکوپتر و تعدادی موشک هوا به زمین منعقد نموده است. مبلغ بالا بزرگترین رقمی بود که تا آن موقع در یک قرارداد به امریکا سفارش شده بود.[۱۱۱]

در دهه ۶۰ میلادی امریکا به‌طور متوسط سالانه ۱/۵ میلیارد دلار اسلحه می‌فروخت و مقامهای امریکایی «کاملاً به آن فخر» می‌کردند.[۱۱۲] پس از دکترین نیکسون، رقم فروش اسلحه در ۱۹۷۳ به مبلغ ۳/۱ میلیارد دلار و در سال بعد به بیش از دو برابر آن، به ۸/۳ میلیارد دلار افزایش یافت.[۱۱۳] جالب توجه است که از مبلغ ۸/۳ میلیارد دلار، مبلغ ۳/۹ میلیارد دلار ـ تقریباً حدود نصف کل فروش

اسلحه امریکا در ۱۹۷۴ ـ از طرف ایران خریداری شده بود.[۱۱۴] طبق گزارش کمیته رابطه‌های خارجی سنای امریکا، دولت ایران در سالهای ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۱ (۱۹۷۶ـ۱۹۷۲) مبلغ ۱۰/۴ میلیارد دلار جنگ‌افزار از امریکا خریداری کرده بود.[۱۱۵]

۳) عامل مهم دیگری که در خرید جنگ‌افزارها بیش از نیاز ایران نقش مهم داشت تقویت موقعیت اوپک، استقلال آن در تعیین قیمت نفت، به‌ویژه بالا رفتن بهای هر بشکه نفت بود. سازمان اوپک[۱۱۶] در ۱۸ شهریور ۱۳۳۹ (۹ سپتامبر ۱۹۶۰) در تالار شهرداری بغداد با حضور نمایندگان پنج کشور: ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا تشکیل گردید.[۱۱۷] ولی تا ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) هفت شرکت بزرگ نفتی[۱۱۸] موسوم به هفت خواهران ـ همچنان کنترل میزان تولید نفت و بهای هر بشکه آن را در دست داشتند. در ۱۳۴۸ سازمان اوپک به تعیین میزان تولید نفت و بهای هر بشکه آن مبادرت ورزید و کوشید سیاست مستقلی، به دور از نفوذ شرکتهای نفتی و دولتهای قدرتمند حامی آنها، به‌ویژه دولتهای امریکا و انگلستان در پیش گیرد.

در دو گردهمایی نمایندگان کشورهای عضو اوپک در ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)، به‌ویژه در گردهمایی تهران در دی ۱۳۵۲ (دسامبر ۱۹۷۳) قیمت هر بشکه نفت که در اواسط ۱۹۷۳ بالغ بر ۲/۹۰ دلار بود ۱۱/۶۵ دلار تعیین گردید و درآمد کشورهای عضو اوپک[۱۱۹] به‌گونه چشمگیری افزایش یافت. در ۱۹۷۳، تولید روزانه نفت ایران ۵/۹ میلیون بشکه و درآمد آن بالغ بر ۴/۴ میلیارد دلار بود. ولی پس از افزایش قیمت نفت در دی ۱۳۵۲ (دسامبر ۱۹۷۳)، درآمد ایران در سال بعد با تولید روزانه ۶ میلیون بشکه بالغ بر ۲۱/۴ میلیارد دلار گردید.[۱۲۰]

در گفتگو درباره ارتش، این نکته نیز باید خاطرنشان گردد که شاه نه‌تنها اصرار داشت انبارهای اسلحه ایران از هرگونه مهمات و لوازم نظامی انباشته باشد، بلکه توجه خاص داشت که پیشرفته‌ترین و پیچیده‌ترین جنگ‌افزار روز را نیز در اختیار ارتش ایران قرار دهد. یک سال بعد از اعلامیه ۱۵ اسفند ۱۳۵۳ [۶ مارس ۱۹۷۵] که بین شاه ایران و صدام حسین در الجزیره امضا گردید، سنای امریکا در صدد

برآمد تحقیق جامعی درباره چگونگی به‌کار بردن سلاحهایی که از طرف امریکا به ایران فروخته شده بود به عمل آورد. کارشناسان امریکایی پس از بازدید انبارهای اسلحه ایران و آزمایش سطح اطلاع افراد نظامی ایران در استفاده از سلاحهای خریداری شده، گزارشی زیر عنوان «فروش اسلحه امریکا به ایران» در تیر ۱۳۵۵ (ژوئیه ۱۹۷۶) به کمیته کمکهای خارجی کمیسیون رابطه‌های خارجی سنای امریکا تسلیم داشتند. در آن گزارش قید گردید، دولت ایران دارای آن‌چنان سلاحهای پیچیده‌ای است که نیروی دریایی امریکا در به کار بردن آنها با مشکلات فراوانی روبه‌رو است[۱۲۱] و صریحاً اعلام داشت «کم احتمال دارد که ایران با اسلحه‌های بسیار پیشرفته و پیچیده‌ای که در اختیار دارد بتواند قبل از ۵ یا ۱۰ سال آینده بدون کمک روزانه ایالتهای متحد امریکا جنگی به‌پا کند.[۱۲۲]»

چون مردم ایران مانند کشورهای پیشرفته از تجربه‌های صنعتی نسلها برخوردار نبودند به همین جهت تا به آن حد با علم و صنعت روز آشنایی نداشتند که بتوانند جنگ‌افزارهای فوق‌العاده پیشرفته و الکترونیک را با آموزشهای کوتاه‌مدت به کار برند. به ناچار، ضمن علتهای دیگر، سیل امریکاییان به‌نام کارشناسان نظامی به ایران سرازیر گردید و آنان و هیات مستشاری امریکا ارتش ایران را عملاً در اختیار گرفتند. شاه که وجود رابطه‌های وسیع نظامی و بازرگانی با امریکا و حضور تعداد کثیر کارشناسان نظامی و غیر نظامی امریکا در ایران را به‌عنوان تکیه‌گاهی برای ثبات موقعیت خود می‌پنداشت، برای تشویق کارشناسان نظامی امریکا به آمدن به ایران و اقامت طولانی در این کشور، حقوق ماهانه گزافی از بودجه ارتش به آنان پرداخت می‌کرد.

نگارنده به متوسط حقوق ماهانه آنان دسترسی پیدا نکرد، ولی با توجه به حقوقی که به کارشناسان غیر نظامی امریکایی پرداخت می‌گردید به قرینه می‌توان دریافت که حقوق‌آنان نسبت به‌حقوق افسران کارشناس ایرانی بسیار بالا بوده‌است. نماینده خبرگزاری اسوشیتدپرس در مصاحبه‌ای با شاه در ۷ آذر ۱۳۵۵ با ناباوری از او سؤال کرد «کسی به من گفت، حتی حقوق ماهانه ۱۲ هزار دلار هم هست.[۱۲۳]»

شاه پاسخ داد «در مورد عده‌ای معدود حتی از این هم بیشتر ـ البته نه اینکه

تصور کنید این افراد عالی‌ترین مدارج تحصیل دانشگاهی را دارند. نام آن مکانیکهای متخصص را شما چه می‌گویید، آنان که کارهای هواپیما را اداره می‌کنند[۱۲۴]» پاسخ ـ «مهندس نگاهداری هواپیما» و شاه گفت «چیزی مثل همینها، دستمزدشان خیلی کلان است... این پرداخت به سالی ۱۵۰ هزار دلار می‌رسد.[۱۲۵]» در آن موقع «حدود ۲۲ هزار امریکایی غیرنظامی در خدمت شرکتهای امریکایی در ایران[۱۲۶]» بودند.

هیئت مستشاری امریکا و کارشناسان نظامی آن از امتیازهای استثنائی برخوردار بودند. کشور ایران به مثابه یکی از ایالتهای امریکا و یا صحیح‌تر، مستعمره آن تلقی می‌شد و هیئت مستشاران امریکایی و کارشناسان نظامی آن و هر فرد نظامی امریکایی مانند ژنرال هویزر که در دی ۱۳۵۷ به ایران آمد با هواپیمای امریکایی و بدون انجام هیچ گونه تشریفات گمرکی وارد ایران می‌شدند و از ایران خارج می‌گردیدند. دولت ایران هرگز نمی‌دانست در هواپیمای نظامی امریکا چه کسانی و یا چه وسایل و تجهیزاتی بودند مگر آنکه هیات مستشاری امریکا اطلاع دهد. شاه در کتاب خود تایید می‌کند «نظامیان امریکا با هواپیماهای خود می‌آمدند و می‌رفتند و طبیعتاً تابع تشریفات معمول نبودند.[۱۲۷]» به همین جهت، وقتی که ژنرال هویزر معاون فرماندهی کل نیروهای پیمان اتلانتیک شمالی برای انجام ماموریتهایی که از طرف دولت امریکا به او داده شده بود پیش از پیروزی انقلاب به ایران آمد حتی شاه ایران که از منابع مختلف کلیه اخبار ایران را دریافت می‌کرد از ورود او مطلع نشد. شاه می‌نویسد «در اوایل بهمن ماه [۱۳۵۷] خبر حیرت‌انگیزی به من گزارش شد که ژنرال هویزر چند روزی است در تهران اقامت دارد... رفت و آمدهای ژنرال هویزر همواره از چند هفته قبل برنامه‌ریزی می‌شد؛ ولی این بار جنبه اسرارآمیزی داشت.[۱۲۸]»

هیات مستشاری نظامی امریکا و کارشناسان نظامی امریکا در ایران نه‌تنها از مزیتهای استثنائی بالا برخوردار بودند، بلکه حاکمیت و استقلال قضایی ایران را لگدمال کردند و دوران قاجاریه و کاپیتولاسیون را رسماً و دوباره در ایران برقرار نمودند و شاه عامل اجرای آن بود. به دستور شاه و در زمان نخست‌وزیری حسنعلی

منصور قرارداد معافیت کارشناسان نظامی امریکا و هیات مستشاران آن کشور از تعقیب قضایی در ایران در ۱۳۴۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

خریدهای کلان اسلحه، بیش از آنچه واقعاً برای دفاع ازکشور ضرورت داشت موجب گردید که مردم ما، به‌ویژه آنان که در روستاها و شهرهای کوچک زندگی می‌کردند و اکثریت جمعیت کشور را نیز تشکیل می‌دادند از بسیاری از الزامات اولیه زندگی در سده بیستم همچنان محروم بمانند. توجه جلب می‌شود که «بهای یک هواپیمای تام کت اف ۱۴ به تنهایی برابر با کل هزینه یک بیمارستان متوسط کاملاً مجهز بود.[۱۲۹]»

خریدهای کلان اسلحه موجب وابستگی بیشتر ایران به امریکا گردید و حضور هزاران مستشار نظامی امریکا، استقلال ارتش ایران را خدشه‌دار ساخت.

و این، از نتایج مصیبت‌بار کشوری است که مردم آن زیر فشار دیکتاتوری و اختناق از حق آزادی عقیده و حق آزادی بیان محروم باشند. اگر مردم ایران آن آگاهی و توانایی را می‌داشتند که قانون اساسی کشور، از جمله اصل ۲۶ متمم قانون اساسی در نظام گذشته را که تصریح می‌کرد «قوای مملکت ناشی از ملت است» به‌موقع اجرا بگذارند، از انجام بسیاری از اقدامهای زیانبخش از جمله خریدهای کلان اسلحه جلوگیری می‌شد و بخش بزرگی از بودجه آن صرف آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان ما در شهرستانها، به‌ویژه در روستاها و بهبود شرایط بهداشت و درمان درکشور می‌گردید.

از سوی دیگر، استبداد نابینایی می‌آورد و زمامدار مستبد را از درک واقعیتها باز می‌دارد. شاه حفظ قدرت خود را در تقویت هرچه بیشتر ارتش و ایجاد انبارهای مملو از اسلحه دانست وکوشید با اتخاذ سیاستهایی در جهت خواست قدرتهای بیگانه حمایت آنان را به خود جلب نماید. او درس تاریخ، به‌ویژه در زمان حاضر که سطح آگاهی عام مردم بالا رفته است نادیده گرفت و نتوانست درک نماید که قوی‌ترین پشتیبان او مردمی خواهند بود که او به‌نام آنان حکومت می‌کند، ولی به آنان پشت کرده است. او به بیگانه روی آورد و مردم نیز علیه او به‌پا خاستند و ارتش و انبارهای اسلحه در روزهای سرنوشت‌ساز چاره‌ای نکرد.

پانویسهای فصل پنجم

۱. روزنامه گاردین، لندن ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱ نقل از:

J. M. Abdolghani, Op. Cit., P. 54.

2. CEDETIM, Centre d,Etudes Anti-Imperialistes. Berang. Iran, Le Maillon Faible. Librairie François Maspero. Paris 1979. P. 96.

3. The Military Balance 1975-1976. The International Institute for Strategic Studies-London Quoted by Anthony Sampson-The Arms Bazaar. Coronet Books, Hodder and Stoughton. London, 1978 P. 253.

4. Cedetim-Le Maillon Faible P. 96.

۵. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، بی‌تا، بی‌نا، صفحه ۱۸۴.

6. Chieftain

۷. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا ــ طرح استراتژیک امریکا درباره ایران و خاورمیانه، ترجمه محمدعلی نجفی، از انتشارات جبهه ملیون ایران، لندن ۱۹۷۸، صفحه ۴۰.

8. Alvin J. Cottrel-Military Forces in The Persian Culf. Washington Papers, Center for Strategic and International Studies. Georgetown University Washington D.C. 1987. P. 39.

و مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، همان صفحه.

۹. Alvin Cottrel. P. 39 ، مؤسسه تحقیقاتی استراتژیک امریکا تعداد آن را ۱۳۰۰ تانک اعلام می‌دارد. صفحه ۴۱. طبق قرارداد با دولت انگلستان که در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) امضا شده قرار بود در اصفهان کارخانه عظیم ساخت بعضی سلاحها و همچنین لوازم یدکی بعضی از جنگ‌افزارها و همچنین کارخانه دیگری برای ساخت نوع تازه‌ای از تانک چیفتن به‌نام «شیر ایران» که دارای زره نیرومند و موتور رولزرویس (Rolls Royce) بود ساخته شود. Cedetim.

P. 104 . شاه ایران می‌نویسد در نظر بود ارتش ایران دارای ۱۵۰۰ دستگاه از آن تانک باشد. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحه ۱۸۵.

10. Scorpion

۱۱. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه ۴۱ و محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحه ۱۸۵.

12. Cedetim, Iran, Le Maillon Faible. P. 104.

13. Alwin Cottrel. P. 39.

۱۴. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه ۴۰.

۱۵. همان کتاب، صفحه ۴۱.

۱۶. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحه ۱۸۵.

17. Tow

18. Dragon

19. Entac

20. ZSU-57-2

۲۱. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه ۴۲.

22. Hawk

23. SA7

24. SA9

25. Sam Rapier

۲۶. همان کتاب، همان صفحه.

۲۷. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحه ۱۸۵.

28. Alvin Cottrel. Op. Cit., P. 40.

سرتیپ جهانگیر مهربان‌زاد، افسر نیروی هوایی که با ارتشبد طوفانیان همکاری داشت به نگارنده گفت نیروی هوایی ایران در زمان شاه دارای ۴۵۰ هواپیمای جنگی بود. دکتر سپهبد فتاحی که شش سال فرمانده لجستیکی نیروی هوایی بود همان تعداد ۴۵۰ هواپیمای جنگی را به نگارنده گفت.

29. Tomcat

۳۰. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه‌های ۴۷ و ۴۸.

31. Cedetim. Op. Cit., PP. 94 and 99.

32. A Report of U.S Senate. U. S. Military sales to Iran. Washington, July 1976. P. 41, Quoted by Cedetim. Op. Cit., P. 99.

33. Phoenix.

34. Alvin Cottrel. Op. Cit., P. 41

۳۵. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه ۴۶.

۳۶. همان کتاب، همان صفحه.

37. Barry Rubin. Paved With good Intentions. The American Experience and Iran, Penguin Books, New York, 1981, P. 175.

38. Alvin. J. Cottrel, Op. Cit., P. 41.

۳۹. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحه ۱۸۶.

40. Hercoles C130

41. Fokker 72

42. Beach C-45

43. Douglas C-47

44. Beaver

۴۵. محمدرضا پهلوی، صفحه ۱۸۷.

46. Antony Sampson, The Arms Bazaar. Op. Cit., P. 249.

47. Bell Sea Cobra

۴۸. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه ۴۳.

49. Sidewinder

50. Sparrow

51. Maverick

52. Condor

53. Rapier

54. Tigercat Sam

۵۵. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحه ۱۸۷.

۵۶. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا تعداد هلیکوپترهای ایران را ۸۱۵ فروند اعلام می‌دارد. صفحه ۴۳. دکتر سپهبد فتاحی فرمانده لجستیکی نیروی هوایی در نظام گذشته به نگارنده گفت نیروی هوایی ایران دارای ۷۰۰ هلیکوپتر نبوده است. کارشناسان امریکایی نیز تایید می‌نمایند تعداد هلیکوپترهای ایران حدود ۶۰۰ فروند بوده است. Alvin Cottrel. P. 39. شاه نوشت که «ساختمان احداث ماشینهای کارخانه هلیکوپترسازی ایران [در اصفهان] در پایان سال ۱۳۵۷ به اتمام می‌رسید و به این ترتیب تعداد هلیکوپترهای ارتش ایران با هر یک از ممالک عضو پیمان اتلانتیک شمالی هماهنگ می‌گردید.» محمدرضا پهلوی، صفحه ۱۸۶.

۵۷. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه ۵۱.

58. Alvin J. Cottrel. P. 41.

59. Ibid., P. 45.

60. Ibid.,

61. Harpoon

62. Hovercraft

۶۳. دریادار حبیب‌اللهی آخرین فرمانده نیروی دریایی در نظام گذشته به نگارنده گفت که ایران اولین کشور بعد از امریکا بود که دارای امکانات مین‌روبی با هلیکوپترهای RH53 گردید و ژاپن بعد از ایران دارای آن امکانات شد.

64. P-3 Orion

65. Sh 3D

66. Tang

۶۷. مؤسسه تحقیقات طرح استراتژیک امریکا، صفحه‌های ۵۲ ـ ۵۴ و Alvin Cottrel. PP. 42-44

68. Barry Rubin Op. Cit., P. 158.

۶۹. از سخنرانی رادیو تلویزیونی بازرگان نخست‌وزیر در ۱۰ مرداد ۱۳۵۸ ـ مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۲۰۴.

70. Anthony Cordesman, Arms sales to Iran. The Middle East Institute, May 30, 1985. P. 1.

71. The Military Balance. Comparison of Defence Expenditure 1975-1978. P. 88.

72. Ibid.,

73. Barry Rubin. Paved With Good Intentions P. 158.

۷۴. در جستجوی راه، از کلام امام، دفتر هجدهم، ارتش، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۲۸۱.

۷۵. اطلس جهان در عصر فضا ـ اطلس سحاب، چاپ چهارم ۱۳۵۷، صفحه‌های ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۰۰ و ۱۲۴، مساحت ایران از مجموع مساحت کشورهای بالا فقط ۶۶۴۲۷ کیلومترمربع کمتر است. در زمان مقایسه، کشورهای آلمان غربی و شرقی جدا از یکدیگر و مستقل بودند و اکنون کشور واحدی را تشکیل می‌دهند.

76. Barry Rubin. Op. Cit., P. 126.

ولی بعد آن رقم به اندکی بیش از ۶۰ درصد برآورد شد.

۷۷. دکتر پرویز مینا، کارشناس بین‌المللی نفت، مجله مهرگان، سال سوم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۳، صفحه ۱۱۸.

۷۸. مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا، صفحه ۳۲. مؤسسه تحقیقاتی دیگری ـ بدون ذکر سال که باید پیش از ۱۹۷۹، سال انتشار کتاب باشد ـ اعلام داشت کشورهای اروپای غربی ۶۰ درصد، ژاپن ۷۰ درصد نفت مورد احتیاج خود را از منطقه خلیج فارس وارد نمودند.

Cedetim Op. Cit., P. 95.

۷۹. به علت استفاده از لوله‌های نفتی برای صدور نفت، از اهمیت تنگه هرمز نسبت به گذشته کاسته شده است.

۸۰. چون گفتگو مربوط به پیش از ۳۱ شهریور ۱۳۵۷ ـ روز حمله عراق به ایران ـ می‌باشد از آمار جمعیت سال نزدیک به آن استفاده شده است.

81. A Staff Report to the Committee on Foreign Relations, US. Senate, --War in the Persian Gulf--October 1987, P. 33.

82. Rouhollah K. Ramazani, Iran,s Foreign policy 1941-1973: A Study of Foreign policy

in Modernizing Nations. The University Press of Virginia, Charlottsville 1975. P. 405.

83. Ibid.,

۸۴. آنتونی ناتینگ ـ مصر، ترجمه عبدالله گله‌داری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲، صفحه ۳۲۴.

۸۵. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۶ (۵ ژوئن ۱۹۶۷) اسرائیل به مصر و سوریه و اردن حمله کرد و آن کشورها پس از ۶ روز نبرد شکست یافتند و با از دست دادن بخشی از اراضی خود ناگزیر به متارکه جنگ گردیدند.

86. Daniel Pipes, A Border Adrift: Origins of the Conflict. The Iran-Iraq War-edited by Shirin Tahir-Khelli. The Iran-Iraq War, Praeger. New York, 1983. P. 19.

۸۷. انورسادات رئیس جمهور مصر در ۱۴ مهر ۱۳۵۲ (۶ اکتبر ۱۹۷۳) به اسرائیل حمله کرد و با وجود پیروزی اولیه، در پایان شکست یافت.

88. Efraim Karsh. Saddam Hossein. A political Biography, The free press. New York 1989. P. 148.

89. Anthony Cordesman. The Iran-Iraq War and western security 1984-1987. Strategic Implications and policy options. Jane's 1987. P. 23.

90. Sharam Chubin and Charles Tripp. Iran and Iraq at war. Westwiew press. Boulder colorado 1985. P. 156.

۹۱. روزنامه کیهان، ۱۷ آبان ماه ۱۳۵۶ نقل از هشدارهای ناشنیده، انتشارات زرتشت، بُن (آلمان)، تیر ۱۳۶۰، صفحه ۷۳.

۹۲. همان روزنامه، همان تاریخ، نقل از همان کتاب.

۹۳. قطعنامه مذکور از طرف کنگره امریکا در ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) درباره خاورمیانه تصویب شد و در ۱۳۵۰ (۱۹۶۱) اصلاح گردید و به دکترین ایزنهاور موسوم شد.

94. Michael Leeden and William Lewis-Debacle; The American Failure in Iran, Alfred A. Knopf, Now York, 1981. P. 39.

95. Berbera

96. Hargeisa

۹۷. بعداً زیاده‌باره مانند انورسادات کارشناسان شوروی را اخراج کرد و از دریافت کمکهای مالی

و نظامی شوروی خودداری نمود و استفاده شوروی از پایگاههای نظامی قطع شد. ایران و عربستان سعودی به سومالی کمک مالی کردند.

۹۸. شوروی در ۶ دی ۱۳۵۸ (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹)، ظاهراً به درخواست دولت مارکسیستی افغانستان نیروی نظامی به آن کشور گسیل داشت و افغانستان را اشغال نمود.

۹۹. این عبارت در مقدمه منشور ملل متحد به کار رفته است.

۱۰۰. مصاحبه با نمایندگان تلویزیون فرانسه، روزنامه کیهان، ۹ بهمن ۱۳۵۵، نقل از هشدارهای ناشنیده، صفحه ۲۵.

۱۰۱. منظور قیام مردم ظفار در عمان است که از حمایت جمهوری دموکراتیک خلق یمن جنوبی برخوردار بود. شاه به درخواست سلطان قابوس پادشاه عمان، نیروهای ارتش ایران را برای کمک به او اعزام داشت.

۱۰۲. مصاحبه با نماینده خبرگزاری آسوشیتدپرس، کیهان ۲۱ آذر ۱۳۵۵، نقل از همان کتاب، صفحه ۷.

۱۰۳. روزنامه کیهان، ۹ بهمن ۱۳۵۵، نقل از همان کتاب، صفحه ۲۶.

۱۰۴. مصاحبه با خبرنگار روزنامه کریسچن ساینس مونیتور (Chrischen Science Monitor)، کیهان ۱۵ اسفند ۱۳۵۶، نقل از همان کتاب، صفحه‌های ۱۰۲ و ۱۰۳.

105. Anthony Sampson. The Arms Bazar. P. 253.

106. Cedetim. Op. Cit., P. 94.

107. Cedetim. OP. Cit., P. 95.

۱۰۸. مصاحبه با ادوارد سابلیه خبرنگار فرانسوی، کیهان ۳۰ خرداد ۱۳۵۶، نقل از هشدارهای ناشنیده، صفحه ۴۴.

۱۰۹. چهارمین گزارش نیکسون به کنگره امریکا، مه ۱۹۷۳، نقل از Cedetim. Op. Cit., P. 95.

110. Anthony Sampson-The Arms Bazaar, Op. Cit., 238-240.

111. Ibid., P. 249.

112. Ibid., P. 256.

113. Ibid., P. 241.

114. Ibid.,

115. US Congress, Senate, US. Military Sales to Iran. A staff Report to the Subcommittee on Foreign Assistance of the Committee of Foreign Relalions. 1976. P. 41.

۱۱۶. اوپک حرف اول این عنوان است: Organization of the Petroleum Exporting Countries

۱۱۷. درگذشته شرکتهای نفتی در بعضی از سالها بهای هر بشکه نفت را کاهش می‌دادند و با توجه به افزایش مداوم بهای تولیدهای کشورهای صنعتی از قدرت خرید کشورهای نفت‌خیز که عموماً کشور تک محصولی و درآمد آنها به‌طور عمده وابسته به فروش نفت بود، بسیار کاسته می‌شد. در گردهمایی کشورهای نفت‌خیز عربی در قاهره در فروردین ۱۳۳۸ (آوریل ۱۹۵۹) که نمایندگان ایران و ونزوئلا به‌عنوان ناظر شرکت داشتند کشورهای صادرکننده نفت تصمیم گرفتند اگر یک بار دیگر شرکتهای نفتی بدون مشورت و موافقت آنها بهای هر بشکه نفت را کاهش دهند آنها نیز متقابلاً اقدامهای مشترکی به عمل آورند. شرکت استاندارد اویل نیوجرسی که بعد اسو و سپس اکسان نامیده شد در ۱۷ مرداد ۱۳۳۹ (اوت ۱۹۶۰) اعلام کرد که بهای هر بشکه نفت خام خاورمیانه را ۱۰ سنت کمتر پرداخت می‌کند. به دنبال آن شش کمپانی نفتی دیگر نیز بهای هر بشکه نفت خام خاورمیانه را ۱۰ سنت تقلیل دادند و این امر موجب گردهمایی پنج کشور نفت‌خیز در بغداد در ۱۸ شهریور ۱۳۳۹ و تشکیل سازمان اوپک گردید.

۱۱۸. هفت شرکت بزرگ نفتی جهان عبارتنداز اکسان Exxan ــ تکزاکو Texaco ــ سوکال Socal ــ گلف Gulf و موبیل Mobil که کلیه آنها امریکایی هستند و دو شرکت اروپایی نفت انگلیس British Petroleum و شل Shell.

۱۱۹. سیزده کشور عضو اوپک عبارتند از ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، امارات عربی متحد قطر، اندونزی، نیجریه، گابن، لیبی، الجزایر، ونزوئلا و اکوادور.

120. Barry Rubin-Paved With Good Intentions. P. 130.

121. Cedetim, Op., Cit., P. 105.

122. La Documentation Française. L, Equilibre politique et Militaire dans le Golfe Persique P. 21.

و همچنین Cedetim. Op. Cit., P. 105.

۱۲۳. روزنامه کیهان ۲۱ آذر ۱۳۵۵، نقل از هشدارهای ناشنیده، صفحه ۵.

۱۲۴. همان روزنامه، نقل از همان کتاب، همان صفحه.

۱۲۵. همان روزنامه، نقل از همان کتاب، همان صفحه.

۱۲۶. همان کتاب، صفحه ۴.

۱۲۷. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحه ۲۷۲.

۱۲۸. همان کتاب، همان صفحه.

129. Cedetim. Op. Cit., P. 100.

فصل ششم

انقلاب و ارتش

مفاهیم انقلاب

انقلاب از دید اجتماعی به مفهوم دگرگونی بنیادی، جوشش درونی، از همپاشی و زیرورو شدن ساختار اجتماعی است. در انقلاب نیروهای جامعه آرام و تدریجی، و در طول زمان تحت تاثیر شرایط لازم، به‌سوی دگرگونی و بر هم ریختن بافت قدرت حرکت می‌کند و از درون می‌جوشد و آنگاه در لحظه‌های غلیان پایه‌ها و اصول نظام حکومتی موجود را در هم می‌ریزد و اصول و پایه‌های تازه‌ای برای اداره جامعه به‌وجود می‌آورد. در انقلاب نیروهای اجتماعی جابه‌جا می‌شوند و نیروی حاکم که پایگاههای قدرت خود را از دست داده است به کنار می‌رود و نیروی تازه با اندیشه‌های تازه جای آن را می‌گیرد.

از این دید، حرکت جامعه ایران که از همان روزهای اول بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در بطن جامعه ایران آغاز شده بود، در طول ماهها و سالها، قدرت گرفت و رشد یافت و با استفاده از نیروهای محرک جدیدی که حوادث و شرایط در اختیار آن گذاشت گسترش یافت و سریع‌تر شد و در سال ۱۳۵۶ به لحظه‌های غلیان

نزدیک گردید. از اواخر ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷، جوشش درونی جامعه ایران که حرکت نیروهای اجتماعی را همه‌گیر و شتابان می‌کرد ادامه یافت و آنگاه انقلاب اجتماعی، واژگونی نهادهای سیاسی و نیروهای نگهدارنده آن تحقق یافت و رژیم پادشاهی و پایه‌های نگهدارندهَ آن در هم فرو ریخت.

انقلاب در مرحله اول بر هم می‌ریزد؛ پایه‌های قدرت حاکم را می‌لرزاند و نهادهای نگهدارنده آن را در هم می‌کوبد، و در مرحله دوم می‌کوشد با همیاری همان نیروهای اجتماعی که انقلاب را به ثمر رساندند بر روی ویرانه سیاسی نظام کهن، ساختار اجتماعی نوی بنیان نهد.

در انقلاب ۱۳۵۷، بسیاری از گروههای اجتماعی در حرکت جامعه همراه بودند، با هم جوشیدند و خروشیدند، مشتها را گره کردند و ماهها در برابر نیروهای انتظامی سینه سپر کردند و خاک کشور را با خون خود گلگون نمودند. سرانجام، قدرت حاکم را به زیر کشیدند. انقلاب نتیجه همگامی و پایمردی بسیاری از نیروهای اجتماعی، به‌ویژه نیروی پرخاشجوی جوان بود. آنچه موجب حرکت اجتماعی هماهنگ نیروهای پراکنده جامعه گردید. تجاوزهای نظام به حقوق افراد و تجاوز به حیثیت سیاسی کشور بود.

درست به همین جهت، انقلاب در مرحله دوم خود می‌بایست بنیان تازه‌ای می‌نهاد که در آن حقوق افراد، که برترین آن آزادی است و همچنین حیثیت سیاسی کشور که والاترین آن استقلال است دقیقاً حفظ می‌گردید و برای رفع عقب‌ماندگیها و ساختن ایرانی آزاد، آباد و پیشرفته، با خردمندی و تکیه بر دانش و تخصص، از منابع طبیعی، مالی، به‌ویژه نیروی انسانی کشور که گرانبهاترین سرمایه ملی است به بهترین نحو ممکن استفاده می‌شد.

انقلاب ایران به سرعتی کم سابقه و غیر قابل پیش‌بینی به پیروزی رسید. صدام که همواره به مقصود اساسی خود، الغای قرارداد الجزیره و حاکمیت انحصاری عراق بر شط‌العرب می‌اندیشید، از نخستین روزهای پیروزی انقلاب در صدد ایجاد رابطه‌های نزدیک با ایران برآمد تا از راه مسالمت‌آمیز و مذاکره با مقامهای جمهوری اسلامی به گونه‌ای به مقصود خود دست یابد. کوششهای او

برای مذاکره و پیشنهاد او برای ملاقات با بالاترین مقام ایران نتیجه‌ای به‌بار نیاورد و صدام راه دوم را که آسیب رساندن و تضعیف قدرت ایران و موقعیت بین‌المللی آن بود به‌گونه جدی در پیش گرفت تا پس از اطمینان به پیروزی خود به جنگ با ایران مبادرت ورزد و مقصود خود را به ایران شکست خورده تحمیل نماید. ولی انقلاب جمهوری اسلامی ایران با پیامدهایی که به همراه داشت به مقصود او کمک کرد و صدام را برای تجاوز نظامی به ایران مصمم و مطمئن ساخت. برای روشن شدن موضوع، کلیاتی از برخی از پیامدهای مهم انقلاب اسلامی ایران که صدام را امیدوار به پیروزی زودرس کرد توضیح داده می‌شود.

بی‌اعتمادی به ارتش

ارتشی که در نظر بود نیرومندتر از ارتش بسیاری از کشورهای عضو ناتو ــ پیمان دفاعی اتلانتیک شمالی ــ گردد؛ مقام پنجمین ارتش قدرتمند جهان را به‌دست آورد و برای آن کوششها و هزینه‌های سنگین شده بود در انقلاب به شدت آسیب دید و نیرومندی آن در هم فرو ریخت. برخی از صاحبان قدرت که نسبت به امور نظامی و شرایط خاص ایران در منطقه ناآگاه بودند به اهمیت ارتش برای حفظ استقلال کشور و ثبات نظام جدید توجه کافی نداشتند، و مهمتر، آنان چون ارتش را از پایه‌های اصلی حفظ و دوام نظام گذشته می‌دانستند نسبت به آن عمیقاً بدگمان بودند و به ارتش که بسیاری از فرماندهان آن در دانشکده‌های نظامی امریکا آموزش دیده بودند اعتماد نداشتند. برخوردهایی که در ماههای پیش از پیروزی انقلاب بین افراد ارتش و مردم انقلابی روی داد و موجب کشته و زخمی شدن گروهی گردیده بود خشم برخی از مسئولان جمهوری اسلامی علیه فِرماندهان و افسران ارتش را برانگیخته بود. بنی‌صدر در ۱۵ مهر ۱۳۵۹ ــ ۱۵ روز پس از حمله عراق به ایران ــ در روزنامه انقلاب اسلامی نوشت «بسیاری از خودیها[۱]» که امکان دیدار آیت‌الله خمینی را داشتند افزون بر گزارش کتبی، هنگامی که فرماندهان ارتش هم در حضور وی بودند به آیت‌الله خمینی اظهار می‌داشتند به فرماندهان ارتش اعتماد ندارند.

شدت بی‌اعتمادی آنان به ارتش چنان بود که درگزارش کتبی خود به آیت‌الله خمینی متذکر شدند ارتش ایران در صورت بروز جنگ به دشمن می‌پیوندد.[۲]

بدبینی و خشم نسبت به ارتش به گونه‌ای شدید بود که مسئولان جمهوری اسلامی در چهارمین روز به قدرت رسیدن ــ حتی قبل از آنکه هیات دولت بازرگان تکمیل شود ــ اعدام افسران رده بالای ارتش را آغاز نمودند. در نخستین ساعتهای صبح ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ اولین دادگاه انقلاب برای محاکمه ۱۹ نفر از امیران ارتش و شش نفر از دولتمردان نظام گذشته آغاز گردید و کلیه آنان در یک محاکمه کوتاه محکوم به اعدام گردیدند.[۳]

حکم اعدام درباره چهار امیر ارتش: ارتشبد نعمت‌الله نصیری، سپهبد مهدی رحیمی، سرلشکر منوچهر خسروداد و سرلشکر رضا ناجی «بلافاصله»[۴] پس از صدور رأی در ساعت ۴۰ ـ ۱۱ شب در پشت‌بام مدرسه رفاه اجرا گزدید.

از آن پس، موج دستگیریها و بازداشتها که از اولین روز پیروزی انقلاب آغاز شده بود شتاب بیشتری گرفت. در ۴ اسفند ۱۳۵۷ ــ ۱۲ روز پس از پیروزی انقلاب ــ اعلام شد که در آن مدت کوتاه ۹۰۰ نفر از افراد لشکری و کشوری نظام گذشته بازداشت شده‌اند.[۵]

در آغاز پیروزی انقلاب که خشم و کینه و مخالفت با بسیاری از آنچه در نظام گذشته معمول بود فضای عمومی کشور را زیر سلطه خشونت‌آمیز خود قرار داده بود. ابراز دشمنی نسبت به ارتش و افراد نیروهای مسلح معرف انقلابیگری و شاخص وجود خصلت انقلابی گردید. سازمان چریکهای فدایی خلق شش روز بعد از پیروزی انقلاب، در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد «کلیه فرماندهان سابق ارتش باید در دادگاه خلق محاکمه شوند.[۶]»

شدت تبلیغات بر ضد ارتش و افسران و تحریک عمومی علیه آنان چنان بود که طبق اظهار اولین رئیس اداره سیاسی ــ عقیدتی ارتش در ماههای نخست پیروزی انقلاب «برادران نظامی از پوشیدن لباس نظامی خودداری می‌کردند.[۷]»

در دادگاههای انقلاب آن زمان، هیچ آیین دادرسی قانونی درباره چگونگی

تشکیل دادگاه و طرز عمل آن و همچنین تعریف جرمهای معروف به «ضد انقلاب» و مجازات آنها وجود نداشت. حاکمان شرع بدون رعایت تشریفات لازم که در نظام گذشته و عموم کشورها رعایت آنها الزامی و در صورت عدم رعایت، حکم صادر شده از درجه اعتبار ساقط بود، حکمهای خود را تنها براساس تشخیص خویش و بدون استناد به یک ماده قانون صادر می‌کردند. حاکمان شرع در تهران و شهرستانها با رسیدگی کوتاه‌مدت حکم اعدام نه‌تنها افسران، بلکه استوار، گروهبان، سرپاسبان و حتی سرباز وظیفه[۸] را صادر کردند. کثرت حکمهای صادر شده در مورد افراد لشکری و کشوری چنان زیاد و نگران‌کننده گردید که سازمان عفو بین‌الملل در ۴ اسفند ۱۳۵۷ ـ ۱۲ روز پس از پیروزی انقلاب ـ خواستار متوقف شدن اعدامها در ایران گردید.[۹] داستان کل انقلاب در مهر ۱۳۵۸ ـ هشت ماه پس از پیروزی انقلاب ـ اعلام داشت «به فرمان امام خمینی به کلیه دادگاههای انقلاب تهران دستور داده‌ایم تا اطلاع ثانوی هیچ گونه حکم اعدامی را صادر نکنند.[۱۰]»

اعدامهای پیاپی و شتاب‌زده افسران و درجه‌داران و حتی سرباز ارتش، شور انقلابی گروههای چپ مذهبی و غیرمذهبی را تسکین نداد و آنها خواهان انحلال ارتش شدند.[۱۱] ابراهیم یزدی که ابتدا معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب و سپس وزیر خارجه ایران گردید در مصاحبه با رادیو بین‌المللی فرانسه در ۵ شهریور ۱۳۷۹ (۲۷ اوت ۲۰۰۰) اظهار داشت «در آغاز انقلاب دو دیدگاه در مورد ارتش وجود داشت: انحلال ارتش و تخلیه پادگانها، دیدگاه دوم که دولت موقت طرفدار آن بود حفظ انسجام ارتش با پاکسازی آن[۱۲]» بود. همان‌گونه که در صفحه‌های پیشین گفته شد، از نخستین روزهای پیروزی انقلاب، بروز ناآرامیها در برخی از ناحیه‌های ایران، به‌ویژه درکردستان و خوزستان مسئولان جمهوری اسلامی را نگران امنیت و وحدت کشور کرده بود و افسران و افراد ارتش با وجود شرایط نامساعد به مقابله با مخالفان جمهوری اسلامی مشغول بودند.

در آن زمان، سپاه پاسداران که تازه به‌وجود آمده بود زمان زیادی لازم داشت تا سازمان یابد و سلاحهای جنگی لازم را در اختیار داشته باشد. اگر ارتش در آن

شرایط منحل می‌گردید هیچ نیروی آماده‌ای که بتواند جانشین آن گردد و ناآرامیها را برطرف کند وجود نداشت. چاره در حفظ ارتش و استفاده از افراد و تجهیزات آن برای مصون داشتن نظام جدید از خطرهای موجود و تثبیت و تحکیم پایه‌های قدرت آن بود. بدین‌ترتیب، دیدگاه دوم که خواهان حفظ ارتش با پاکسازی بود مورد توجه قرار گرفت و معتقدان به انحلال ارتش به اجرای نظر خود توفیق نیافتند.

آیت‌الله خمینی که متوجه اهمیت ارتش و لزوم حفظ آن در شرایط آغاز پیروزی انقلاب بود به حمایت از ارتش برخاست و از انحلال آن جلوگیری نمود. آیت‌الله در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷ ـ ۱۸ روز پس از پیروزی انقلاب ـ در مدرسه فیضیه قم اظهار داشت «تضعیف ارتش، تضعیف اسلام است. تضعیف نکنید. البته تصفیه می‌شود، لکن همه خیانتکار نیستند... آنها که می‌گویند شما باید اینها را تضعیف کنید و یا تبلیغاتی می‌کنند که موجب تضعیف است. آنها خائنند.[۱۳]» آیت‌الله در پیام رادیو تلویزیونی به مناسبت سال نو در اول فروردین ۱۳۵۸ بیان داشت «ملت ما موظف است که از ارتش الآن حمایت بکند. ارتش را تضعیف نکنید. ما احتیاج به ارتش داریم. ملت احتیاج به ارتش دارد. ارتش باید از طرف ملت حمایت بشود و تقویت بشود.[۱۴]»

آیت‌الله خمینی برای تثبیت موجودیت ارتش در نظام جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۹، روز ۲۹ فروردین را روز ارتش اعلام کرد و در فرمان خود تاکید نمود «ارتش محترم در این روز در شهرستانهای بزرگ با ساز و برگ به رژه بپردازند... ملت ایران موظفند از ارتش اسلامی استقبال کنند و احترام برادرانه از آنان نمایند. اکنون ارتش در خدمت اسلام است و ارتش اسلامی است و ملت شریف لازم است آن را به این سمت رسماً بشناسند و پشتیبانی خود را از آن اعلام نماید. اکنون مخالفت با ارتش اسلامی که حافظ استقلال و نگهبان مرزهای آن است جایز نیست.[۱۵]» آیت‌الله پس از حمله عراق در جمع گروهی از فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری گفت «یک وقت صحبت می‌کردند که این ارتش طاغوتی است و مال رژیم سابق است و اینها قابل اینکه لشکر اسلام باشند، قابل این نیستند و اینها اصلاً باید

منحل بشود. خوب در مقابلش صحبت شد که نه، نباید منحل بشود. اینها نمی‌خواستند ارتش را منحل کنند. اینها می‌خواستند که یک قوه بزرگی را که می‌تواند کار را انجام بدهد او را از دست بگیرند و کنارش بگذارند، بعدش بیایند سراغ روحانیون.[۱۶]»

آیت‌الله طالقانی که شخصیت صاحب نفوذ در حاکمیت جمهوری اسلامی بود از همان آغاز پیروزی انقلاب به حمایت از ارتش برخاست. او در سخنرانی ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ در مزار محمد مصدق نخست‌وزیر ملت‌گرای ایران ـ ۲۲ روز پس از پیروزی انقلاب ـ که نگارنده نیز حضور داشت اظهار نمود «وضع ارتش ما متلاشی شده است. این قدر شعار تلاشی ارتش را ندهید. خدا می‌داند این شعار مصلحت نیست. ارتش باید باشد. ارتش ملی و تصفیه شده، میلیونها خرج این ارتش و تجهیزات و وسایل جنگیش شده است. اینها را باید در دریا بریزیم؟ باید متخصص و کارکشتگانی باشند و بشناسند. نظام ارتش بد بوده است و نه ارتشی.[۱۷]»

پاکسازی

با توجه به ضرورت حفظ ارتش و عدم اعتماد به افسران آن، پاکسازی به‌عنوان عامل موثر در ایجاد دگرگونی بنیادی در ارتش مورد تاکید مسئولان جمهوری اسلامی قرارگرفت. اصولاً «پاکسازی» از همان آغاز پیروزی انقلاب به‌عنوان عامل اصلی و ضروری برای برکناری کارکنان نامطمئن دولت وگماردن افراد مورد اعتماد هیات حاکم به‌جای آنان مورد توجه خاص قرارگرفت. با جو عدم اعتماد، بدبینی و انتقامگیری که بر فضای عمومی کشور حاکم شده بود، این‌طور عنوان می‌شد «دستگاههای اداری فاسد و پر از ساواکی است و برای مقاصد رژیم گذشته درست شده است و نباید از آنها استفاده کرد.[۱۸]» «کارمندان دولت و دستگاه دولتی دستگاه پوسیده و فاسدی است که از زمان طاغوت مانده و خیلی باید پاکسازی شود.[۱۹]»

برای انجام پاکسازی، طبق لایحه‌ای که به تصویب شورای انقلاب که تا تشکیل مجلس شورا وظیفه آن را انجام می‌داد رسیده بود مقرر شد که در «هر وزارتخانه یک هیات پنج نفری[۲۰]» به پاکسازی کارمندان دولت اقدام نماید. ولی در عمل به علت

جو انقلابی عمل کردن و انتقامگیری آنچه انجام گرفت به گفته نخست‌وزیر وقت «تخلیه ادارات از هر مطلع و متخصص و هر کس که سرش به تنش می‌ارزید.[۲۱]» ضدیت با متخصص چنان حاکم بر پاکسازی گردید که آیت‌الله مکارم شیرازی نماینده مجلس خبرگان در انتقاد از نحوه عمل پاکسازی در اعلامیه‌ای که صادر نمود اظهار داشت «چرا عده‌ای پاکسازی را چماقی کرده‌اند برای اِعمال غرضهای شخصی و راندن مغزها و متخصصها؟ چرا جوی به‌وجود آمده که بردن نام متخصص مساوی است با خط امریکا؟ و کار به جایی رسیده که وقتی می‌خواستم در قم با جناب آقای رجایی نخست‌وزیر در مساله‌های مختلف از جمله لزوم کاردانی وزرا صحبت کنم کسی توصیه کرد که کلمه متخصص را به کار نبرم.[۲۲]»

پاکسازی ضربه سنگینی به قدرت کارآیی دستگاههای دولت، به‌ویژه تضعیف روحیه کارمندان دولت و ایجاد بی‌علاقگی در آنان نسبت به انجام وظیفه‌های خود وارد کرد. جریان کار در اداره‌های دولتی به کندی گرایید و بازده کار کاهش یافت. بیش از نه سال پس از پیروزی انقلاب نیز کاهش بازده کار همچنان ضعف مهم دستگاه اداری دولت بود. موسوی نخست‌وزیر هنگام رأی اعتماد از مجلس اظهار داشت «متوسط زمان مفید کار در برخی از دستگاهها به یک ساعت و نیم رسیده است.[۲۳]»

مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ ـ یک روز پس از پیروزی انقلاب ـ سرلشکر قرنی را به سمت رئیس ستاد کل ارتش انتخاب نمود. او روز بعد ـ در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ ـ در جمع گروهی از افسران ارتش اظهار داشت «ارتشی که امروز مجدداً شکل می‌گیرد یک ارتش ملی و مردمی و با ایدئولوژی است و به همین جهت تصفیه دامنه‌داری در آن صورت خواهد گرفت.[۲۴]» از همان آغاز انقلاب، با تشکیل هیاتهای پاکسازی در ارتش، ژاندارمری و شهربانی بسیاری از افسران در نیروهای مسلح ایران مورد پاکسازی قرارگرفتند. چیرگی هیجانهای تند بر فضای عمومی کشور و دشمنی ورزیدن با کسانی که به گونه‌ای ـ به اصطلاح انقلابیون ـ در تحکیم نظام گذشته نقشی هرچند کوچک و غیر موثر داشتند برخی از گروههای سیاسی را از امکان درست‌اندیشی و خردورزی بی‌بهره کرده بود.

اصطلاح «طاغوت»[۲۵] رواج عام یافت و از میان بردن و یا پاکسازی کسانی که متهم به آن می‌شدند خواست برخی از گروههای تندرو گردید. آیت‌الله قمی در اول اسفند ۱۳۵۷ اعلام داشت «انتقامجوییهای فردی حرام است. پاکسازی محیط نباید جنبه انتقامگیری داشته باشد.[۲۶]» روز بعد آیت‌الله گلپایگانی اظهار داشت «رعب و وحشت و انتقامهای فردی جایز نیست.[۲۷]» کوششهای بازرگان و دولت او برای ایجاد تعادل در جامعه و در نظر گرفتن منافع ملی به‌جایی نرسید. او در انتقاد از آن حالت اظهار داشت که تندروان حتی در مورد افسران ژاندارمری و شهربانی تاکید داشتند که «باید تمام پلیس و افسران و درجه‌داران از دم تیغ و گلوله رد شوند. اصلاً شهربانی چیه؟ پلیس چیه؟ ژاندارمری چیه؟ اینها همه طاغوتی هستند.[۲۸]»

در پاکسازی افسران ارتش، ژاندارمری و شهربانی چون نسبت به افسران از سرتیپ به بالا بدگمانی وجود داشت و آنان هواخواه نظام گذشته پنداشته می‌شدند شورای انقلاب در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ ـ هشت روز پس از پیروزی انقلاب ـ کلیه افسران از سرتیپ به بالا را که علیه آنان اتهامی وجود نداشت بازنشسته کرد.[۲۹] این اقدام موجب ضعف فوق‌العاده قدرت فرماندهی و مدیریت ارتش گردید و سازمانها و واحدهای مهم ارتش به‌دست افسران رده پایین که دانش و تجربه نظامی فرماندهان اعدام و یا برکنار شده را نداشتند سپرده شد.

در دوم اسفند ۱۳۵۷ ـ ده روز پس از پیروزی انقلاب ـ تصمیم دولت به تشکیل سپاه پاسداران اعلام شد.[۳۰] حزب جمهوری اسلامی که هیات مؤسس آن آیات علی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدجواد باهنر، محمد بهشتی و عبدالکریم موسوی اردبیلی بودند در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ ـ هفت روز پس از پیروزی انقلاب ـ تشکیل شد. این حزب که موثرترین و مهمترین تاثیر را در اداره امور کشور داشت سپاه پاسداران را زیر نفوذ و مورد حمایت جدی خود قرار داد و تشکیل سپاه پاسداران عامل موثری در پاکسازی بیشتر ارتش شد. پشتیبانی از سپاه پاسداران و تقویت دایمی آن موجب رشد سریع آن گردید. هر قدر بر توانایی نظامی آن افزوده می‌شد رقابت فرماندهان سپاه پاسداران که از مردم عادی انتخاب شده و از دانش و تجربه نظامی بی‌بهره بودند با افسران ارتش شدیدتر می‌گردید. چون

هدف از تشکیل سپاه پاسداران ایجاد یک نیروی مسلح مورد اعتماد مسئولان جمهوری اسلامی بود، شایعه انحلال ارتش و یا ادغام آن در سپاه پاسداران قوت گرفت و آینده افسران و درجه‌داران ارتش را مبهم کرد و روحیه آنان را در انجام خدمت روزانه متزلزل نمود.

در ۲۴ مهر ۱۳۵۸، شورای انقلاب تصویب نمود اداره سیاسی ـ عقیدتی در ارتش تشکیل شود. آیت‌الله خمینی طبق حکم مورخ ۱۳۶۰/۱/۲۲ حجت‌الاسلام غلامرضا صفایی را به ریاست آن اداره منصوب کرد. در آن حکم تاکید گردید وظیفه‌اش «مکتبی کردن ارتش در تمام زمینه‌ها و قسمتها در حوزه مسئولیت خویش» است.[۳۱]

از وظایف مهم بخش تحقیق و ارزیابی آن اداره «بررسی و مداقه» در تعیین میزان «شایستگی مکتبی صاحبان مشاغل حساس در ارتش[۳۲]» بود. بدین‌ترتیب، افسرانی که به وفاداری آنان نسبت به نظام جمهوری اسلامی اعتماد نبود، حتی اگر شایستگی فرماندهی و مدیریت داشتند پاکسازی و برکنار گردیدند و به‌جای آنان کسانی گمارده شدند که «شایستگی مکتبی» آنان مورد تایید بود. حجت‌الاسلام الهی مدیر سیاسی ـ عقیدتی نیروی دریایی جمهوری اسلامی در مصاحبه‌ای ضمن تاکید بر لزوم «مکتبی نمودن ارتش»، درباره یکی از مواردی که «به امر مکتبی کردن ارتش جمهوری اسلامی لطمه می‌زند» تصریح نمود «مطلق کردن تخصص بدون توجه به مکتبی بودن ـ تخصص باید با تقوی توام باشد و اگر ما تخصص را مطلق کنیم و تقوی را فراموش کنیم به مکتبی کردن ارتش لطمه زده‌ایم.[۳۳]»

مکتبی بودن به مفهوم نشان دادن اعتقاد عملی به مذهب اسلام، معیار اصلی مسئولان جمهوری اسلامی در انتخاب و یا برکناری فرماندهان واحدهای مختلف ارتش گردید. اصل مکتبی بودن ارتش در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز گنجانده شده است. در مقدمه قانون اساسی، زیر عنوان «ارتش مکتبی» تاکید گردید «در تشکیل و تجهیز نیروهای دفاعی کشور توجه بر آن است که ایمان و مکتب، اساس و ضابطه باشد. بدین جهت، ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب در انطباق با هدف فوق شکل داده می‌شوند و نه‌تنها حفظ و حراست از

مرزها، بلکه با رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود.[۳۴]»

بی‌تردید کلیه مسئولان جمهوری اسلامی تابع نظر آیت‌الله خمینی بودند و نظر ایشان را اجرا می‌کردند. آیت‌الله خمینی ضمن اقدام برای جلوگیری از انحلال ارتش، در مورد پاکسازی آن تاکید داشت. آیت‌الله در جمع جانشین رئیس ستاد مشترک و فرماندهان ارتش بیان داشت «این راکراراً من گفته‌ام که اگر چنانچه مثلاً در ارتش اشخاصی هستند که برخلاف موازین هستند... یا از طاغوت هستند... خود ارتش باید آنها را پاکسازی بکند... ارتش موظف است که پاکسازی بکند و اهمال نکند... ارتش باید پاکسازی شود. خودتان باید شناسایی بکنید و همین‌طور ژاندارمری باید شناسایی بکند و همه. این یک مساله‌ای است عمومی.[۳۵]»

پاکسازی در ارتش به مدت طولانی ادامه یافت. با آنکه افزون بر اعدام‌شدگان، پناهندگان به خارج، بازنشسته‌شدگان، عده کثیری از افسران نیز پاکسازی شده بودند، آیت‌الله منتظری در ۱۰ فروردین ۱۳۵۹ اظهار داشت «ارتش باید بازسازی، [پاکسازی] شود و افراد متعهد و انقلابی عهده‌دار آن گردند.[۳۶]»

سرلشکر شادمهر رئیس ستاد ارتش در مورد پاکسازی ارتش اظهار داشت «پاکسازی در ارتش تقریباً تمام شده بود تا آنکه مصلحت دیده شد که برای سه ماه دیگر تمدید شود و پاکسازی تا خرداد ۱۳۵۹ ادامه خواهد داشت.[۳۷]»

در چنان سختگیریها نسبت به ارتش و پاکسازیهای گسترده و طولانی آن تا فروردین ۱۳۵۹ ــ به مدت ۱۴ ماه ــ و تصمیم به ادامه پاکسازی آن تا خرداد آن سال، رویداد طبس ــ به شرحی که گذشت ــ روی داد. این رویداد، چگونگی انجام وظیفه در ارتش و تسلط مسئولان جمهوری اسلامی را بر امور کشور به زیر سؤال برد. ورود هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی امریکا به فضای هوایی ایران[۳۸] و فرود آنها در خاک ایران بدون آنکه هیچ یک از مقامهای ارتشی و دولتی ایران از آن آگاه شوند به اعتبار داخلی و حیثیت بین‌المللی جمهوری اسلامی لطمه وارد آورد وگواه ناتوانی آن در جلوگیری از تجاوز به تمامیت ارضی ایران بود. مسئولان جمهوری

اسلامی ورود هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی امریکا را به ایران ـ همان‌طور که گفته شد ـ نتیجه همکاری بعضی از مقامهای ارتشی با امریکا می‌دانستند.[۳۹] سرلشکر باقری فرمانده نیروی هوایی به نوشته آیت‌الله هاشمی رفسنجانی «۹۹ درصد اطمینان بود که از جریان طبس بی‌اطلاع نبوده بلکه دست‌اندرکار جریان بوده است.[۴۰]»

تا هنگام کشف کودتای نوژه ـ که شرح آن خواهد آمد ـ بیش از ۸۰۰۰ نفر در ارتش پاکسازی شده بودند.[۴۱] پس از کشف کودتای نوژه، سرتیپ ولی‌الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک در اوایل مرداد ۱۳۵۹ اظهار داشت که تعداد افراد پاکسازی شده در ارتش بالغ بر حدود ۱۰,۰۰۰ نفرگردیده است.[۴۲] مصطفی چمران وزیر دفاع در مجلس شورای اسلامی در ۲۳ تیر ۱۳۵۹ اظهار داشت «تاکنون بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از ارتش پاکسازی شده‌اند. وی همچنین گفت که به خاطر همین پاکسازی شخص من همیشه مورد اتهامهای مختلف قرارگرفته‌ام.[۴۳]» گفته وزیر دفاع که چهار روز بعد از کشف کودتای نوژه بود معلوم می‌دارد تا آن تاریخ بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از ارتش پاکسازی شدند. بی‌گمان، بعد از آن روز تا حمله عراق که دو ماه و هشت روز بود تعداد بیشتری از افراد ارتش مورد پاکسازی قرار گرفتند.

با بازنشسته کردن افسران از سرتیپ به بالا و پاکسازیهای گسترده، عموماً افسران رده پایین برای فرماندهی و یا تصدی مقامهای مختلف ارتش انتخاب گردیدند که به علت پایین بودن درجه و محدود بودن دانش و تجربه نظامی، از شرایط و امکانات ارتش ایران و امور رزمی کم اطلاع بودند. با دگرگونیهای بالا، ارتش ایران در زمان حمله عراق فاقد فرماندهان دانش‌آموخته نظامی و آشنا به فنون جنگ به تعداد کافی در مقامهای بالا بود و فرماندهان جدید از بسیاری از امکانات و تجهیزات ارتش ایران نیز اطلاعات لازم نداشتند.

آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور در مصاحبه‌ای اظهار داشت «ما در اول کار [زمان حمله عراق به ایران]، چند عیب اساسی داشتیم. یکی اینکه مسئولان کشور از وضع ارتش به‌طور دقیق اطلاع نداشتند. نه ارتشیها را می‌شناختند و نه توان رزمی

و امکانات لجستیکی آنها را می‌دانستند و نه اصلاً می‌دانستند که جنگ چگونه انجام می‌گیرد. در حقیقت برای اولین‌بار در ستاد مشترک جمع شدیم. اغلب مسئولان کشور نمی‌دانستند که دولت و نظامیان باید چکار بکنند. همه در یک حالت سردرگمی به‌سر می‌بردند.[۴۴]» آیت‌الله در همان مصاحبه در مورد بی‌اطلاعی فرماندهان جدید تایید نمود. «جالب آنکه در آن روز [حمله عراق به ایران]، حتی فرماندهان نظامی هم ارتش را درست نمی‌شناختند و این به آن دلیل بود که فرماندهان نظامی... از رتبه‌های نسبتاً پایین‌تری به مقام فرماندهی رسیده بودند... بنابراین افراد و امکانات عظیم ارتش را نمی‌شناختند، از شمار سلاحها و نفرات اطلاعاتی نداشتند. حتی از وجود برخی سلاحهای موجود ارتش تا ۱۰ الی ۱۱ ماه بعد از آغاز جنگ خبر نداشتند. از جمله یک توپخانه بسیار سنگین و ارزنده نیز در ارتش ما وجود دارد.[۴۵]» در مورد بی‌اطلاعی مسئولان جمهوری اسلامی در امور نظامی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیزکه علاوه بر ریاست مجلس، سخنگو و عضو برجسته شورای عالی دفاع بود در مقاله‌ای در خرداد ۱۳۶۱ نوشت وقتی که عراق به ایران حمله کرد «در آن زمان ما از جنگ چیزی نمی‌فهمیدیم.[۴۶]»

نه‌تنها فرماندهان واحدها از فنون جنگ کم اطلاع بودند و برای جنگیدن آمادگیهای لازم را نداشتند، بلکه وسایل و تجهیزات جنگی نیز برای عملیات رزمی آماده نبود. استفاده از جنگ‌افزارها، مخصوصاً جنگ‌افزارهای پیشرفته و الکترونیکی مستلزم نگهداری و مراقبت دایمی است. درگذشته نیروی عظیمی در ارتش مسئول حفظ و آماده نگه داشتن آنها برای عملیات جنگی بود. هواپیماها، تانکها، زره‌پوشها، توپها و کلیه سلاحهای ارتش و حتی ساده‌ترین تفنگ می‌باید پیوسته مورد نظافت و مراقبت قرار گیرد. از هم پاشیده شدن سازمان ارتش و اقدامهایی که در تضعیف آن به عمل آمد موجب شد که افراد مسئول از انجام این وظیفه مهم غفلت نمایند. واحدهای ارتشی که درگذشته، صرف‌نظر از سایر جهات، از لحاظ تجهیزات نظامی همیشه آماده عملیات رزمی بودند در موقع حمله عراق به خاک ایران در شرایط دشواری به‌سر می‌بردند. از تانکها، زره‌پوشها و توپها

در یک سال و نیم گذشته مراقبت لازم به عمل نیامده بود و برای نبرد آماده نبودند.[۴۷] تحریم اقتصادی ایران از طرف امریکا که پس از گروگانگیری انجام شد موجب گردید که از بسیاری از تجهیزات سنگین ارتش به علت نداشتن وسایل یدکی نتوان استفاده نمود.[۴۸] ارتش ایران در موقع حمله عراق به خاک ایران ناچار بود ضمن سایر دشواریهای مهم باکمترین تجهیزات جنگی در مقابل ارتش عراق که نه‌تنها دارای نفرات بیشتر بلکه دارای پیشرفته‌ترین وسایل جنگی به مقدار زیاد بود بجنگد. آیت‌الله خامنه‌ای در مصاحبه‌ای یادشده اظهار نمود «در آغاز جنگ یک تیپ ما فقط با ۱۷ یا ۱۸ تانک در مقابل ۳ لشکر مجهز عراقی در منطقه دب حردان قرار داشت.[۴۹]» علی‌اکبر ولایتی وزیرخارجه ایران در مصاحبه‌ای که با نشریه دی‌پرس در وین در بهمن ۱۳۶۱ به عمل آورد بیان داشت «هنگامی که عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ با ۱۲ لشکر مجهز حمله را آغاز کرد ما حتی ۲ لشکر کامل نیز در اختیار نداشتیم.[۵۰]» ارتش ایران به درجه‌ای از ضعف رسیده بود که نفرات و تجهیزات جنگی «حتی دو لشکر کامل» را در اختیار نداشت.

در خوزستان که از هدفهای استراتژیکی نظامی عراق و بزرگترین منبع درآمد ایران بود و می‌بایست بیش از هر نقطه‌ای مجهز می‌بود، هنگام حمله عراق تنها ۲۸ تانک آماده به کار وجود داشت.[۵۱] آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور در خطبه نماز جمعه در ۲۱ مرداد ۱۳۶۷ که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل ایراد کرد اظهار داشت «آن روزی که جنگ شروع شد ما قدرت نظامی درست و حسابی نداشتیم.[۵۲]» نه‌تنها هنگام حمله عراق به ایران، بلکه چهار سال بعد نیز ارتش ایران به علت نداشتن لوازم یدکی جنگ‌افزارها زیر فشار شدید قرار داشت و نمی‌توانست از جنگ‌افزارهای موجود استفاده کند. طارق عزیز وزیرخارجه وقت عراق در مصاحبه با یک کارشناس نظامی امریکا اظهار داشت «من کاملاً موافقم که تمام هواپیماهای ایران قادر به پرواز نیستند و تمام تانکهای ایران نیز کاملاً مورد استفاده نمی‌باشند.[۵۳]»

عامل دیگری که در ضعف ارتش ایران موثر بود «تقلیل پرسنل کادر ثابت

ارتش در رده‌های فرماندهی و افسران[۵۴]»، «انحلال پاره‌ای از قسمتها و واحدهای نظامی ارتش[۵۵]»، و همچنین «تقلیل مدت خدمت نظام وظیفه از دو سال به یک سال بود[۵۶]». مسئولان جمهوری اسلامی به منظور تضعیف ارتش و کاهش بودجه آن، بعضی از واحدهای سازمانی ارتش را منحل کردند و بسیاری افسران را برکنار نمودند. احمد مدنی وزیر دفاع در ۱۱ اسفند ۱۳۵۷ ــ ۱۹ روز بعد از پیروزی انقلاب ــ اعلام داشت طبق تصویب هیات دولت مدت خدمت سربازی از دو سال به یک سال کاهش یافت.[۵۷] تقلیل مدت سربازی ضمن کاهش قدرت نظامی ارتش، دشواری دیگری به‌وجود آورد. سربازانی که مشغول خدمت بودند «راه افتادند که چرا به ما نمی‌دهید و دوره ما را یک سال نمی‌کنید؟ جنجال راه انداختند و وزیر دفاع ملی را بیچاره کردند.[۵۸]» سرانجام دولت موقت ناچار گردید اعلام دارد خدمت سربازی برای کلیه کسانی که در آن زمان مشغول خدمت بودند یک سال می‌باشد.[۵۹] با اعلام آن بسیاری از سربازان از ادامه خدمت معاف و مرخص گردیدند.

پس از روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، به علت شرایطی که ارتش و سپاه پاسداران داشت نیروی ژاندارمری در تامین امنیت استانهای مرزی و مخصوصاً استانهای غرب کشور از آذربایجان غربی تا خوزستان نقش مهمی داشت. در نیروهای ژاندارمری عده‌ای به‌نام «جوانمرد» خدمت می‌کردند. فرمانده ژاندارمری سرهنگ کوچک‌زاده در پاسخ خبرنگار مجله صف که درباره شرایط همکاری آنان سؤال کرده بود اظهار داشت که پس از تقلیل دوره نظام وظیفه از دو سال به یک سال «پادگانهای ما یک مرتبه خالی شد چه در پادگانهای نیروی زمینی و چه دیگر نیروها. نیروی انتظامی [ژاندارمری] نیز در این رابطه کمبود ژاندارم را شدیداً حس کرد و ناچار تعدادی را به‌عنوان «جوانمِرد» پذیرفت.[۶۰]» کاهش مدت سربازی که در آغاز پیروزی انقلاب و در جو ضد ارتش انجام گرفت به زودی اثرهای منفی خود را آشکار ساخت. پنج ماه بعد دولت موقت ناچار گردید مدت سربازی را از یک سال به یک سال و نیم افزایش دهد.[۶۱] پس از حمله عراق و نیاز به وجود سربازان باتجربه و آگاه به امور مقدماتی نظامی، مدت سربازی در ۱۳۶۲ ــ چون

گذشته ـ دو سال گردید.

اقدامهای بالا، تقلیل تعداد فرماندهان و افسران، انحلال بعضی از واحدهای نظامی و تقلیل دوره سربازی موجب کاهش فوق‌العاده نفرات ارتش گردید و تعداد آن را از ۵۴۰ هزار نفر طبق نظر یکی از پژوهشگران به ۲۰۰ هزار نفر رساند.[۶۲]

آسیبهای وارده به ارتش چنان سنگین بود که بازرگان تصریح کرد «پس از پیروزی انقلاب و قبل از حمله عراق به ایران هیچ یک از ارکان مملکت و ارگانهای دولت به اندازه ارتش صدمه ندیده بود.[۶۳]»

افزون بر انحلال بخشهایی از سازمان ارتش و کاهش مدت سربازی، در مورد «لغو قراردادهای خرید تجهیزات و وسایل نظامی[۶۴]» و تهیه «طرح فروش تجهیزات مدرن نظامی موجود از قبیل ناوها و ناوچه‌های نیروی دریایی و هواپیماهای اف ۱۴[۶۵]» نیز اقدام گردید. پیش از پیروی انقلاب اسلامی، بختیار ـ آخرین نخست‌وزیر نظام گذشته ـ برای تسکین نارضایتی عمومی از صرف بودجه هنگفت برای خرید جنگ‌افزارهای گوناگون، اقدام به لغو بعضی از قراردادهای نظامی کرده بود. رادیو لندن ضمن تایید این خبر، در مورد قراردادهای ایران با انگلستان اعلام داشت «بریتانیا در حال حاضر دارای قراردادهای بزرگ اسلحه با ایران است که از نظر حجم با قراردادهای عربستان سعودی برابر است. ایران علاوه بر ۱۰۰۰ تانک چیفتن که در اختیار دارد سفارش ۱۳۰۰ تانک سوپر چیفتن را نیز به بریتانیا داده است که سرنوشت آن نامعلوم است. موتورهای جدید و وسایل مخصوص این تانکها امکان می‌دهد تا با کلیه موشکهای ضد تانک مقابله نماید. سفارشهای دیگر ایران به بریتانیا شامل چهار ناو پشتیبانی برای نیروی دریایی و موشکهای متحرک ضد هوایی و فشنگ و تعلیم افراد برای امور اداری بوده است. قرار بود برای تهیه این وسایل دفاعی حدود ۲۰،۰۰۰ نفر به کار گمارده شوند که اکنون از کار بیکار خواهند شد.[۶۶]»

روزنامه واشنگتن‌پست چاپ امریکا در مورد اقدام بختیار به لغو قراردادهای خرید جنگ‌افزار از امریکا نوشت که ارزش قراردادهای لغو شده هشت تا ده میلیارد

دلار است. طبق اظهار سخنگوی وزارت دفاع امریکا ارزش کلی سفارشهای ایران بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار بوده است. قراردادهای لغو شده شامل خرید ۱۶۰ فروند اف ۱۶ به ارزش ۳/۵ میلیارد دلار، هفت فروند هواپیماهای پیچیده اخطار هوابرد به ارزش ۱/۳ میلیارد دلار، دو فروند رزمناو به ارزش ۱/۴ میلیارد دلار، حدود ۲۰ فروند هواپیمای جنگنده و شناسایی به ارزش تقریبی ۵۰۰ میلیون دلار و ۴۰۰ فروند موشکهای فونیکس به ارزش تقریبی یک میلیارد دلار بوده است.[۶۷]

پس از پیروزی انقلاب، ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر درباره رابطه‌های ایران و امریکا اظهار داشت «مشکل ما با امریکا این است که قرارداد خرید ۲۱ میلیارد دلار با امریکا بسته شده که قسمت اعظم این ۲۱ میلیارد دلار پرداخت شده، ولی قسمت اعظم سلاحها تحویل داده نشده، فقط نه میلیارد تحویل داده شده، بقیه قابل بحث است. یک هفته پیش از سقوط بختیار حدود نه میلیارد دلار از این قرارداد را لغو کردند.[۶۸] یزدی گفت لغو یکجانبه قراردادها به نفع امریکاست. صحبت میلیاردها دلار است. علاوه بر آن، اگر این قراردادها را لغو کنیم باید مبالغی هم برای هزینه آنها پرداخت کنیم. کسانی که نسنجیده می‌گویند این قراردادها باید لغو شوند درواقع آب به آسیاب امریکا می‌ریزند.[۶۹]» آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس در سالروز انقلاب اسلامی در ۱۳۶۶، در جلسه مجلس اظهار داشت «رژیم گذشته ۱۲ روز قبل از ۲۲ بهمن، یعنی روزی که آیت‌الله خمینی وارد کشور شد، شکست خورد... اگر آن چند روز را هم مقاومت کردند صرفاً برای این بود که خیانتشان را تکمیل بکنند که ما می‌بینیم در این چند روزه چقدر از قراردادهایی که به نفع کشور ما بود، اینها را لغو کردند و آنهایی که به نفع نبود باقی گذاشتند.[۷۰]»

روحیه افسران ارتش

آنچه در بالا گفته شد صدمه‌های فیزیکی بود که بر پیکر ارتش وارد آمد. همان‌طور که پیشتر گفته شد، با تبلیغات شدید و گسترده‌ای که در آغاز پیروزی انقلاب علیه موجودیت ارتش به عمل آمد در برابر دیدگاهی که معتقد به حفظ

ارتش با پاکسازی آن بود، دیدگاه دیگری خواهان انحلال ارتش بود.[۷۱] وجود چنین دیدگاهی با توجه به چیرگی تندروی و شعارهای احساسی و به دور از واقع‌بینی بر فضای انقلابی کشور، محیطی به‌وجود آورده بود که حیثیت و شخصیت افسران مورد تحقیر قرار می‌گرفت و ارَتش در درون خود انسجام سازمانی را از دست می‌داد.

افسران ارتش به جهات مختلف از طرف کمیته‌ها مورد تحقیر قرار گرفتند و عده‌ای از آنان بازداشت شدند. با پیروزی انقلاب و از هم پاشیده شدن کلانتریها و نابسامانی شهربانی، تعداد کثیری کمیته‌ها برای برقراری نظم و امنیت در نقاط مختلف تهران و شهرستانها به‌وجود آمد. هر کمیته‌ای به‌طور مستقل و به ابتکار رئیس کمیته در بسیاری امور دخالت می‌کرد و هیچ مسئولیت و پاسخگویی در مقابل هیچ مقام دولتی نداشت. هر کمیته به تناسب نفوذ و امکانات مسئول کمیته، تعدادی پاسدار مسلح که اسلحه آنان به‌طور عمده از تصرف کلانتریها و پادگانهای ارتش در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به‌دست آمده بود در اختیار داشت و با اعزام پاسداران به خانه‌های اشخاص، به اداره‌های دولتی و حتی پادگان ارتش، افراد نظامی و غیر نظامی را بازداشت می‌کرد و اموال مردم را ضبط می‌نمود. کمیته‌ها به‌نام «کمیته امام» عمل می‌کردند و با اقدامهایی که انجام می‌دادند در میان مردم و کارکنان دولت نگرانی به‌وجود می‌آوردند.

بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت که از اقدامهای کمیته‌ها، مخصوصاً ایجاد تزلزل در روحیه کارمندان دولت شکایت داشت در پیام رادیو تلویزیونی خود به اعمال آنها اشاره کرد و گفت که اعمال آنها «عبارت است از بازداشتها، دستورالعملهای صادره، جلوگیری از جریان امور و دخالتهایی که در ادارات و مؤسسات می‌کنند و یا مخالفتها و مزاحمتهای بسیار زیاد که غالباً علی‌رغم وظیفه‌شان است. این قسمت اخیر روز ما را شب سیاه و چرخمان را چنبر کرده است... به ادارات می‌روند مسئولین را بازداشت و زندانی می‌کنند و یا با اسلحه تهدید و توقیف و توهین می‌کنند... من از هزار مورد دو سه مورد را عرض می‌کنم.

رئیس بهداری استانی از طرف وزیر بهداری فرستاده شد که در همانجا او را می‌گیرند و زندانی می‌کنند که هنوز هم معلوم نیست در کدام زندان و کمیته فرستادند. معاون شهربانی که از افراد بسیار ارزنده و با شرافت و مورد اطمینان است سر راهش راگرفته‌اند و برده‌اند... و مرتب دیگر افسران شهربانی را تهدید می‌کنند و یا سربازان و افسران را از پادگانها تارومار می‌کنند و مملکت را در بدترین وضع قرار می‌دهند.[۷۲]» «کارمند و مسئولی راکه از طرف دولت معین شده، یا موقتاً سر جایش مانده برمی‌دارند و کس دیگری را می‌فرستند. توبیخ‌نامه برای رؤسا و مسئولین می‌فرستند.[۷۳]» «گاهی وقتها استانداری که به تهران آمده و در سمیناری شرکت کرده و حالاکه برگشته به محل کارش، جلوی او را می‌گیرند. با فرماندار مخالفت می‌شود و رئیس شهربانی را توقیف می‌کنند.[۷۴]»

چون کمیته‌ها از استقلال عمل برخوردار بودند، پیوسته بر تعداد کمیته‌ها و تعداد پاسدارانی که در اختیار آنها بود افزوده می‌گشت، به نحوی که درباره آنها گفته شد «کمیته‌ها همه جا هستند و هیچ کس هم حساب وکتاب آنها را ندارد، حتی خود امام. با وجودی که به‌نام ایشان و یا در بسیاری موارد با کاغذهای مارک‌دار نخست‌وزیری اقدام می‌کنند، شناخته شده نیستند و هیچ دستوری نه از ایشان و نه از دولت دارند.[۷۵]» استفاده ازکاغذ مارک‌دار نخست‌وزیر بدون آنکه نخست‌وزیر از آن آگاه باشد و یا قادر باشد که از ادامه آن جلوگیری کند عمق و شدت هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی اداری کشور را به روشنی آشکار می‌دارد.

کمیته‌ها از همان آغاز تشکیل در امور ارتش دخالت کردند و حتی فرماندهان پادگانها را انتخاب نمودند. «به دنبال دستگیری عمّال رژیم سابق، کمیته‌های انقلاب شهرستانها فرماندهان جدید پایگاهها و مراکز نظامی را انتخاب کردند.[۷۶]» جالب آن است که شعاع عمل بعضی ازکمیته‌ها فقط محدود به ناحیه خاص آن نبوده و کمیته‌ای در تهران فرماندهان پایگاههای نظامی در مازندران و گرگان را انتخاب می‌کرده و حکم آن را صادر می‌نموده است. «سرهنگ شیرازی که از سوی کمیته انقلاب تهران فرمانده پایگاههای ساری و گرگان انتخاب شد، سرگرد نورآذر را به

سمت فرمانده پایگاه ساری انتخاب کرد.[۷۷]»

به دستور آیت‌الله خمینی «کمیته مرکزی امام» به منظور ایجاد ضوابط در اعمال کمیته‌ها و نظارت بر آنها به ریاست آیت‌الله مهدوی کنی تشکیل گردید، ولی نتیجه قطعی به‌دست نیامد و طبق گفته نخست‌وزیر دولت موقت محرز شد که «همه کمیته‌ها تابع کمیته مرکزی که امام معین کرده نیستند و برای خودشان استقلالهای داخلی قائل هستند و در شهرستانها، کمیته‌ها و پاسداران زیادی و مراجعی وجود دارد که آنها بدون اینکه از مرکز تمکین بکنند مستقلاً و به میل خود... اعمالی انجام می‌دهند.[۷۸]»

آیت‌الله خمینی برای حمایت از ارتشیان، در پیام مورخ ۵۸/۱/۲۸ تاکید نمود «افراد خارج از ارتش حق ندارند در امر ارتش دخالت کنند و ارتشی را در داخل ارتش یا خارج بدون مجوز دستگیر کنند.[۷۹]» ولی خشونت عمل کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب نسبت به افسران و درجه‌داران ارتش همچنان ادامه داشت. بازرگان درگزارش ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ به آیت‌الله خمینی ـ دو ماه و ۲۳ روز پس از پیروزی انقلاب ـ ضمن برشمردن مشکلات دولت نوشت «قسمتهای عمده دولت یعنی ارتش و نیروهای انتظامی از هم گسیخته و ناتوان شده است.[۸۰]» او در پیام رادیو تلویزیونی خود و در ابراز عدم رضایت از طرز عمل کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب اظهار داشت «ما نمی‌توانیم برای فرماندهی لشکر مثلاً از طلاب قم بیاوریم... آن وقت می‌گردیم... یک فرمانده هنگ پیدا می‌کنیم بلافاصله دادگاههای انقلاب وکمیته‌ها راه می‌افتند و همین شخص را توقیف می‌کنند، در بحبوحه حمله و دفاع[۸۱] [منظور شورشهای مسلحانه داخلی و قیام کردستان است.] تیمسار فلاحی «بعد از آنکه به فرماندهی نیروی زمینی منصوب و عهده‌دار خدمات ارزنده و حساس شد چندین‌بار از طرف دادگاه انقلاب شیراز دستور بازداشتش داده شد.[۸۲]» «فکر کنید وقتی در محلی بروند افسری را که موقعیت و حیثیتی داشته به وضع فجیعی بازداشت کنند چه روحیه‌ای برای او باقی می‌ماند و آن وقت چه انتظاری ملت از نیروهای مسلح خود می‌تواند داشته باشد.[۸۳]»

به علت مداومت اقدام دادگاهها در بازداشت افسران، آیت‌الله خمینی در ۵۹/۶/۱۸ ـ ۱۳ روز پیش از حمله عراق ـ فرمانی در ۵ ماده به دادگاههای ارتش صادر کرد که طی مواد ۱ و ۵ آن دستور داد «۱ ـ تعقیب افراد ارتش باید با اطلاع فرمانده شخص متهم باشد و دادگاههای ارتشی نباید خود مستقیماً در بازداشت ارتشیها اقدام نماید و چنانچه مورد اتهام یکی از فرماندهان ارتش باشد باید به‌وسیله فرمانده کل قوا احضار شود. ۵ ـ دادگاههای غیر ارتشی عموماً و افراد غیرمسئول [که منظور بیشتر کمیته‌هاست] به هیچ وجه حق دخالت در این امور [بازداشت افراد ارتش] را ندارند و دخالت‌کنندگان تعقیب خواهند شد.[۸۴]»

عامل مهم دیگری که در تضعیف روحیه افسران و درجه‌داران ارتش اثر داشت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. سپاه پاسداران برخاسته از انقلاب و مورد اعتماد مسئولان کشور و دارای سازمان اداری مستقل بود و اعطای درجه‌های نظامی آن نیز ترتیب جداگانه‌ای داشت. چون هر دو نیرو ـ ارتش و پاسداران ـ وظیفه‌های مشترک درباره حفظ انقلاب و امنیت کشور داشتند، در شرایط خاص حاکم برکشور، دو نیرو با یکدیگر به رقابت وگاه به مخالفت برمی‌خاستند. این امر، با توجه به موقعیت برتر سپاه پاسداران نزد مقامهای حکومت، و قدرت آنان در بازداشت افسران و درجه‌داران ارتش موجب تضعیف روحیه افراد ارتشی می‌گردید. چون بازداشت افسران و درجه‌داران ارتش از طرف سپاه پاسداران و کمیته‌ها اثرهای نامطلوب خود را به زودی آشکار داشت، با توجه به نیاز کشور برای دفع شورشهای مسلحانه داخلی که عمدتاً برعهده ارتش بود مهدی هادوی دادستان کل انقلاب در خرداد ۱۳۵۸ طی بخشنامه‌ای به دادسرای انقلاب تاکید کرد «کمیته‌ها و پاسداران به هیچ وجه حق دستگیری افسران و درجه‌داران و کارمندان نیروهای مسلح را ندارند. بازداشتها باید به‌وسیله نماینده دادستان ارتش یا فرمانده مربوط انجام گیرد.[۸۵]» ولی بخشنامه دادستان تاثیر لازم را به‌جای نگذاشت. شرایط به گونه‌ای بود که نخست‌وزیر کشور از رادیو تلویزیون آشکارا اعلام داشت «حتی از خود دادستان دادگاه انقلاب هم کسانی که زیردست او

هستند و باید از او دستور بگیرند اطاعت ندارند.[۸۶]» چون «تبعیت و انضباط وجود ندارد.[۸۷]»

با دستورهای اکید آیت‌الله خمینی بازداشت افراد ارتشی ضابطه‌مند شد، ولی اختلاف و عدم هماهنگی بین ارتش و سپاه پاسداران که در روحیه خدمتی افسران و درجه‌داران ارتش اثر نامطلوب به‌جای می‌گذاشت همچنان ادامه داشت. آیت‌الله خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۵۸ در جمع دانشجویان دانشکده افسری گفت «همهٔ قوای انتظامی، این‌طور باشند که هماهنگ باشند؛ با هم کار را انجام دهند. اگر بنا باشد که پاسدارها از یک طرف بکشند و ارتش از یک طرف و ژاندارمری از یک طرف، شهربانی از یک طرف، این مملکتی می‌شود که... خودش آسیب‌دیده است.»[۸۸] آیت‌الله در سخنرانی در مدرسه فیضیه قم در ۵۸/۶/۱۰ تاکید نمود «ارتش، ژاندارمری و پاسداران ملزمند که با هم تفاهم داشته باشند و اگر با هم هماهنگ نبودند تأدیب می‌شوند، مجرمند. رؤسای ارتش موظفند که وسایل جنگی برای برادران پاسدار ما فراهم کنند، مسامحه نکنند و آنها را مجهز کنند.[۸۹]» ولی اختلاف میان مقامهای کشوری و نظامی که مهمترین علتهای آن تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری و مبارزه قدرت میان صاحبان مقامهای بالا بود همچنان آسیبهای خود را به کشور وارد می‌کرد. آیت‌الله خمینی در ۲۱ خرداد ۱۳۵۹ ــ سه ماه و ده روز پیش از حمله عراق به ایران ــ در جمع استانداران کشور اظهار داشت «آدم به هر کجا دست می‌گذارد، اختلاف است. اختلاف بین استاندار با کسان دیگر، ژاندارمری با کسان دیگری، ارتش، پاسدار، چه و چه، همه بنگاهها، بنگاههایی است که با هم اختلاف دارند.[۹۰]»

اختلاف از سطوح بالا به سطح پایین نیز کشیده شد. بنی‌صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در گزارش روز پنجشنبه ۲۲ آبان ۱۳۵۹ ــ یک ماه و ۲۲ روز پس از حمله عراق به ایران ــ در روزنامه انقلاب اسلامی نوشت «برای بازدید از جبهه‌های جنگ از تهران به اهواز رفت و سپس از آن شهر عازم دزفول گردید. فرمانده نیروی زمینی که می‌بایست همزمان با وی به مقصد می‌رسید پس از گذشت مدتی نیز به آن

محل نرسید. او یکی از همراهان خود را فرستاده بود تا به فرمانده کل قوا اطلاع دهد افراد بسیج [که جزء سپاه پاسداران هستند] در دزفول اتومبیل او را متوقف کردند و از او کارت شناسایی خواستند. او هم متقابلاً از آنان کارت شناسایی خواسته است تا پس از اطمینان به بسیج بودن، کارت شناسایی خود را ارائه دهد. آنان به‌جای نشان دادن کارت شناسایی خود، با او «با لحن بد و بی‌ادبانه[۹۱]» صحبت کردند و او را از اتومبیل پیاده نمودند و او نیز در پیاده‌رو خیابان نشسته است.

آن‌گاه این افسر ارتش که صاحب بالاترین مقام در نیروی زمینی ارتش ایران بود و در تمام جبهه‌ها زیر حمله‌های سنگین عراقیها قرار داشت باید با این روحیه، در فرماندهان زیردست خود روحیه بسیار نیرومند برای پایداری بیشتر در برابر عراقیها ایجاد می‌کرد و چگونگی پایداری در هر جبهه را با در نظر داشتن شرایط خاص آن جبهه به فرمانده مربوط گوشزد می‌نمود.

بی‌انضباطی در ارتش

افسران نه‌تنها مورد تحقیر و بازداشت قرارگرفتند، بلکه قدرت فرماندهی نیز از آنان سلب شد. عاملی که در ارتش نیروی حرکت را به‌وجود می‌آورد و توان رزمی آن را به کار می‌گیرد انضباط است. با تکیه بر اصل انضباط افراد زیردست، دستورهای مافوق را اجرا می‌کنند؛ از تجهیزات مراقبت می‌نمایند؛ آموزش نظامی فرا می‌گیرند؛ تمرینهای نظامی را انجام می‌دهند و در زمان جنگ، در میان باران سیل‌آسای گلوله توپها و خمپاره‌ها به خطوط دشمن حمله می‌کنند و جان خود را فدا می‌نمایند. اگر پایه‌های انضباط در ارتشی متزلزل شود بنیان آن سست می‌گردد و ارتش از درون خود گسسته می‌شود.

آیت‌الله خمینی در روزهای انقلاب اعلامیه‌ای صادر کرد و از سربازان خواست که در پادگانها نمانند و از آنجا فرار کنند. او تاکید نمود «این وظیفه شرعی است که در خدمت ستمکار نباید بود.[۹۲]» بسیاری از سربازان طبق نظر ایشان عمل نمودند. این حالت که خاص ماههای انقلاب بود می‌بایست پس از پیروزی انقلاب

به حال عادی برمی‌گشت و اطاعت از مافوق و رعایت سلسله مراتب اساس رابطه‌های افراد ارتشی را تشکیل می‌داد. ولی بعد از پیروزی انقلاب به علت شرایطی که برکل کشور حاکم بود تمرد از دستورهای مافوق و عدم رعایت انضباط گسترش بیشتر یافت و در بسیاری از ارکان ارتش نفوذ نمود.

توجه فوق‌العاده به سپاه پاسداران و شایعه انحلال ارتش و یا ادغام آن در سپاه، با اقدامهایی که در انحلال بعضی از واحدهای نظامی ارتش و تقلیل نفرات آن به عمل آمد کل موجودیت ارتش را به زیر سؤال برد و موجبی برای اطاعت از افسری که آینده خدمتی او نامعلوم بود باقی نگذاشت.

سربازان و درجه‌داران «تمکین و تبعیت از دستور فرمان افسران[۹۳]» نمی‌کردند و خطاب به آنان می‌گفتند «شما مثل ما هستید چرا ما از شما تبعیت کنیم؟ شما به دستور ما عمل کنید.[۹۴]» «چه فرقی بین من سرباز و توی فرمانده وجود دارد؟ چرا همیشه تو دستور بدهی و من زحمت بکشم.[۹۵]» به‌علاوه تاکید داشتند که «انتخاب فرماندهان[۹۶]» باید با «مشورت[۹۷]» آنان باشد و تذکر بازرگان که «به هیچ وجه نه پیامبر (ص) و نه علی (ع) چنین نکرده‌اند[۹۸]» سودی نمی‌بخشید. با آنکه در هر واحد ارتش همواره یک نفر به‌عنوان فرمانده وجود دارد عده‌ای از کارکنان نیروی هوایی در خرداد ۱۳۵۸ در برابر دفتر نخست‌وزیری اجتماع کردند و در قطعنامه خود «خواستار تشکیل شورای فرماندهی در ارتش... و پاکسازی در ارتش شدند.[۹۹] بی‌انضباطی و عدم اطاعت سربازان و درجه‌داران از افسران به‌جایی رسید که آنان قدرت فرماندهی را به زیر سؤال بردند و خود را صالح برای تصمیم‌گیری دانستند. آیت‌الله مکارم شیرازی در مقاله‌ای نوشت در بعضی از پادگانهای ارتش «جمعی از سربازان گفته بودند دوران اطاعت کورکورانه پایان یافته است و انضباط به معنی اجرای فرمانهای مافوق امکان‌پذیر نیست. ما باید خودمان تصمیم بگیریم و سپس خودمان اجرا کنیم.[۱۰۰]»

از بین رفتن روحیه انضباط در میان افراد ارتش، باقیمانده قدرت سابق ارتش را نیز به‌سوی ناتوانی مفرط کشاند و موجب شد که ارتش ایران نتواند از آنچه برای آن

باقی مانده بود در جای خود و به‌موقع استفاده نماید. سربازان و گروهبانان به دستور افسران وقعی نمی‌نهادند و افسران نیز برای حفظ حیثیت شخصی و نظامی خویش و جلوگیری از بی‌احترامی زیردستان از برخورد با آنان احتراز می‌کردند.

عدم اطاعت از دستورهای مافوق تنها شامل رابطه بین افسران و زیردستان نمی‌گردید، بلکه آنچنان عمق و گسترش یافته بود که رابطه دولت و ارتش را نیز در برمی‌گرفت. با قیامهای مسلحانه که علیه دولت مرکزی در نقاط مختلف کشور، به‌ویژه در استانهای غربی و بلوچستان انجام می‌گرفت دولت لازم می‌دانست که «هواپیمایی پرواز کند به فلان نقطه مرزی برود.[۱۰۱]» ماموران مسئول از اجرای دستور خودداری می‌نمودند و از فرماندهان خود می‌خواستند که «باید موضوع را به ما بگویند. ما بنشینیم در شورا یا جای دیگری مشورت کنیم و ببینیم اعزام چنین هواپیمایی صحیح است یا صحیح نیست. اگر ما تشخیص دادیم این کار را می‌کنیم.[۱۰۲]»

در جریان محاصره گروهان ژاندارمری پاوه «در حالی که پاسگاه سرو را که در سرحدات است ضد انقلابیون تصرف کرده[۱۰۳]» و «تا نزدیکیهای ارومیه در اختیار[۱۰۴]» آنان بود تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی که در محل بود به خلبان هلیکوپتری دستور پرواز و حمله به مواضع محاصره‌کنندگان می‌دهد «اما ممانعت و بهانه‌جویی می‌بیند و بالاخره وادار می‌کند که هلیکوپتر حرکت کند و به آسمان برود معذالک خلبان هلیکوپتر آنجایی که باید به آنها بزند می‌گوید مسلسل خراب است.[۱۰۵]»

آیت‌الله خمینی ـ همان‌طور که گفته شد ـ در فروردین ۱۳۵۹ اعلامیه‌ای صادرکرد و طی آن، روز ۲۹ فروردین را «روز ارتش» اعلام نمود. در آن اعلامیه تاکید نمود «افراد ارتش موظفند در داخل ارتش حفظ نظم و سلسله مراتب و ضوابط را بکنند... سربازان و درجه‌داران و افسران موظفند سلسله مراتب را حفظ و مراعات کنند.» و موکداً تذکر داد که ارتش باید با «اطاعت کامل زیردست از مافوق... اداره شود. تخلف از این امر ضد انقلاب است و مورد مؤاخذه خواهد بود.[۱۰۶]» دادستان

دادسرای انقلاب اسلامی مرکز طی بیانیه‌ای تهدید نمود «هر نظامی که از دستور فرمانده مافوق سرپیچی کند در دادگاه انقلاب محاکمه و محکوم خواهد شد.[۱۰۷]» ولی هرج و مرجی که بر کلیه ارکان ارتش استیلا یافته، چنان ریشه گرفته بود که رفع آن به آسانی امکان‌پذیر نبود.

با ادامه بی‌انضباطی در ارتش، آیت‌الله خمینی در پیام خود، در ۹ فروردین ۱۳۵۹ اظهار داشت «من بار دیگر بی‌نظمی در ارتش را به هیچ وجه تحمل نمی‌کنم و هرکس در کار ارتش اخلالی کند بلافاصله به‌عنوان ضد انقلاب به مردم معرفی می‌شود تا ملت عزیز حسابش را با باقیمانده ارتش جنایتکار روشن کند.[۱۰۸]» به این تهدید توجه نشد و بی‌انضباطی حتی در سالهای بعد از شروع جنگ نیز ادامه یافت. چون بی‌انضباطی هنگام جنگ با عراق بر دشواریها افزود آیت‌الله خمینی در پیام خود در سالروز ارتش در ۱۳۶۰، برای دومین سال پیاپی تاکید نمود «این سال که سال قانون اعلام شده است لازم است در ارتش و سایر قوای مسلح حفظ نظم و سلسله مراتب را که قانون در داخل قوای مسلح است بیش از پیش مراعات نمایند... تخلف از این امور تخلف از قانون است.[۱۰۹]» ولی بی‌انضباطی ناشی از شرایط انقلاب، با وجود صدمه‌های سنگینی که به قدرت دفاعی ایران در برابر تهاجم عراق وارد آورد همچنان اراده ارتش را در انجام وظیفه‌های خود با دشواری روبه‌رو می‌نمود. این بار آیت‌الله خمینی از افراد ارتش خواست برای خدا سلسله مراتب را حفظ کنند. او در سخنان خود در مهر ۱۳۶۱ گفت «گرچه کشور ایران بالا و پایین ندارد و آن دوله‌ها و سلطنه‌ها رفته‌اند و ما خودمان هستیم لکن باید نظم و نظام باشد. شما برای خدا مراتب و سلسله مراتب را حفظ کنید... لکن اگر نظام نباشد برادری هم به‌هم می‌خورد و مثلاً اگر در جنگ بنا باشد از فرماندهی اطاعت نشود مسلماً شکست خواهیم خورد. در جنگ آن وقتی شکست نیست که همه گوش به فرمان کسی باشند که وقتی نقشه و فرمان می‌دهد همگی به آن عمل کنند.[۱۱۰]»

توجه به رعایت انضباط با وجود تذکرهای مکرر مسئولان جمهوری اسلامی

همچنان مساله مهم ارتش و مانع به کارگیری قدرت واقعی آن بود. سپاه پاسداران نیز که از آموزش لازم نظامی کم بهره بود، به علت شناخته شدن به سپاه انقلاب و داشتن روحیه انقلابی، و همچنین شرایط حاکم بر سپاه، به‌ویژه از لحاظ اعطای درجه به افراد که در مدت کوتاه به درجه بالای نظامی ارتقا می‌یافتند به رعایت انضباط و سلسله مراتب توجه نداشت. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی پس از پایان جنگ هشت ساله عراق و ایران ضمن سخنرانی در سمینار فرماندهان نیروی زمینی در بیان اهمیت انضباط در ارتش اظهار داشت «اگر انضباط را از ارتش بگیریم همانند تسبیحی است که رشته آن گسسته شده باشد. ارگانهایی مثل سپاه پاسداران نیز باید انضباط را بیاموزند که اکنون در حال آموزش آن هستند.[۱۱۱]» شایان توجه است، سپاه پاسداران که گاهی در رقابت با ارتش، و نیروی مهم و تاثیرگذار در جنگ هشت ساله عراق و ایران بود در تمام سالهای جنگ به رعایت انضباط توجه نداشت و پس از پایان آن به فراگیری اصول انضباط پرداخت.

عامل تازه‌ای که در ارتش به‌وجود آمد و دامنه بی‌انضباطی راگسترش بیشتری داد سیاسی شدن ارتش بود. تقسیم افراد ارتش به انقلابی و ضد انقلابی و شیوع مشاجره‌های سیاسی در میان افراد آن، اطاعت از مافوق را تابع دسته‌بندیهای خاص نمود. سیاست مساله روز ارتش شد و شرایط حاکم برکشور نیز آن را تقویت کرد. خبرنگار خبرگزاری پارس در این زمینه از سرتیپ تقی ریاحی وزیر دفاع پرسید «ما اکنون دارای ارتشی هستیم که به شدت سیاسی شده است. به نظر شما افراد ارتش به‌عنوان عضوی از افراد اجتماعی چه وظایفی از نظر سیاسی به‌عهده دارند.[۱۱۲]» او پاسخ داد «افراد ارتش مثل سایر افراد اجتماع هستند یعنی مثل تمام کشورهای مترقی سرباز، گروهبان و افسر باید در انتخابات شرکت کنند و باید مرام سیاسی داشته باشند، ولی این مرام سیاسی را دم درِ سربازخانه می‌گذارند و وقتی که به سربازخانه رفتند سرباز می‌شوند.[۱۱۳]» طبیعی بود که در آن شرایط کشور، سیاست با «سرباز، گروهبان و افسر» داخل سربازخانه نیز می‌شد و در تمام اتاقها و میدانهای آن نفوذ می‌کرد.

شدت شیوع سیاست در واحدهای ارتش به حدی بود که از داخل پادگانها به

میدانهای جنگ با عراق نیز کشیده شد. آیت‌الله خمینی بیش از پنج سال پس از حمله عراق به ایران، در سخنان خود به نمایندگان مجلس در ۲۴ مهر ۱۳۶۴ تذکر داد «... از آن طرف هم من به قوای مسلحه چه ارتش باشد و چه چیزهای محلی باشد و چه پاسدارها باشند به همه آنها سفارش می‌کنم که در امور سیاسی دخالت نکنند. این‌طور نباشد که یک دسته‌ای بروند راجع به اینکه کسی این طوری گفته و یک دسته‌ای بروند راجع به آنها. به آنها مربوط نیست. آنها باید مشغول جنگ باشند.[۱۱۴]»

اعدامها، پناهندگیها به خارج، بازنشسته شدنها، پاکسازیها، بازداشتها همراه با تحقیر، رقابت سپاه پاسداران با ارتش، گماردن افسران رده پایین به فرماندهی واحدها و در مقامهای بالای ارتش و بالاخره بی‌انضباطیها، از ارتش نیرومند گذشته ایران شبحی باقی گذاشته بود. تغییرهای پیاپی نیز آشفتگی ارتش را بیشتر نمود. ناخدا حمید احمدی مشاور سیاسی ـ نظامی نیروی دریایی در سالهای نخست پیروزی انقلاب در مصاحبه‌ای با رادیو بین‌المللی فرانسه در ۵ شهریور ۱۳۷۹ (۲۷ اوت ۲۰۰۰) اظهار داشت «از زمان پیروزی انقلاب تا زمان حمله عراق ـ در مدت ۲۰ ماه ـ پنج نفر رئیس ستاد ارتش شدند: سرلشکر قرنی، سرلشکر فربد، سرلشکر شادمهر، سرتیپ شاد و سرتیپ فلاحی. در نیروی هوایی، پنج نفر به فرماندهی آن نیرو گمارده شدند: سپهبد مهدیون، سرتیپ ایمانیان، سرهنگ معین‌پور، سرلشکر باقری و سرهنگ فکوری و در نیروی دریایی چهار نفر فرمانده آن شدند: دریادار مدنی، دریادار علوی، دریادار طباطبایی و ناخدا افضلی.[۱۱۵]»

ارتشی که از همه جهت آسیبهای جدی دیده و روحیه افسران آن در هم کوبیده شده بود هنوز آسیبهای سنگین دیگری در انتظار آن بود.

پانویسهای فصل ششم

۱. بنی‌صدر، روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد، جلد ۲، صفحه ۱۹۰.

۲. همان کتاب، همان صفحه.

۳. ۲۵ نفر محکوم‌شدگان به اعدام عبارت بودند از: ارتشبد نعمت‌الله نصیری، سپهبدها: مهدی رحیمی، نادر جهانبانی، هاشم برنجیان، امیرحسین ربیعی، منوچهر یزدانبخش، فخر مدرس، جعفرقلی صدری، عبدالله خواجه نوری و امیرهوشنگ امجدی. سرلشکرها: منوچهر خسروداد، رضا ناجی، پرویز امین افشار، جمشید خاتمی، نوذری بقا و حسین همدانیان. سرتیپها: نصرت‌الله شعاعی، محققی و اسماعیل اتابکی و شش نفر از افراد کشوری: عبدالعظیم ولیان، غلامرضا نیک‌پی، منصور روحانی، منوچهر آزمون، محمود جعفریان و سالار جاف. اطلاعات ۲۶ بهمن ۱۳۵۷.

۴. فوق‌العاده کیهان، جمعه ۲۷ بهمن ۱۳۵۷.

۵. اطلاعات، اسفند ۱۳۵۷. از نخستین روزهای پیروزی انقلاب، بسیاری از روزها دستگیری و یا بازنشستگی تعداد زیادی از افسران ارتش اعلام می‌شد. در ۲۹ بهمن علاوه بر نام تعداد زیادی از برکنار شدگان ارتش که در صفحه اول کیهان آن روز چاپ شد نام ۳۰ نفر از امیران و افسران ارشد نیروی هوایی که بازنشسته شده بودند اعلام گردید. کیهان، همان روز، در ۳۰ بهمن ۶۵ امیر ارتش اول اسفند ۴۵ امیر ارتش و در ۲ اسفند ۱۶ سرلشکر و سرتیپ ارتش بازنشسته و برکنار شدند، روزنامه کیهان در آن روزها، سال ۱۳۵۷ ــ در ۲ اسفند ۱۳۵۷ اعلام گردید «کلیه فرماندهان ژاندارمری تغییر کردند.» کیهان، همان روز.

۶. کیهان ۲۸ بهمن ۱۳۵۷.

۷. از مصاحبه حجت‌الاسلام صفایی رئیس اداره سیاسی عقیدتی ارتش، مجله صف، دیماه ۱۳۶۱، صفحه ۱۰.

۸. در اسفند ۱۳۵۷: گروهبان نیروی هوایی موسی میرشکاری. گروهبان یکم میرسلیمان حسینی، گروهبان محمدجان بهره‌مند، سرپاسبان محمدتقی عمیدی. احمد سمیعی، طلوع و

غروب دولت موقت، شباویز، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۲، صفحه‌های ۵۹ و ۷۱ ــ در فروردین ۱۳۵۸: سرباز وظیفه مصطفی صدری، سرپاسبان بلالی، سرباز وظیفه نعمت‌الله مرادی، گروهبان رضا موسی‌وند ــ همان کتاب، صفحه‌های ۸۵، ۹۳ و ۱۰۰ و در خرداد ۱۳۵۸: استوار یکم تقی افتخاری و استواردوم اللەوردی یعقوبی ــ همان کتاب، صفحه ۱۴۵ ــ اعدام شدند.

۹. همان کتاب، صفحه ۴۲.

۱۰. همان کتاب، صفحه‌های ۲۲۴ و ۲۲۵.

۱۱. بجز حزب توده، گروههای چپ مانند سازمانهای چریکهای فدایی خلق و جریان خط سوم ــ جریانهای چپ مائوئیستی ــ همواره خواستار انحلال ارتش بودند. در ۵ اسفند ۱۳۵۷ مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق اعلام داشت «برای تکمیل انقلاب باید نظام ارتش مزدور و پس‌مانده شاه منحل و تجدید سازمان شود.» او خطاب به بازرگان نخست‌وزیر اعلام داشت «آقای بازرگان، اگر مساله ارتش حل نشود شما مسئول کشتارهای آینده خواهید بود.» کیهان، ۶ اسفند ۱۳۵۷. سازمان چریکهای فدایی خلق در مقاله مفصلی در ۱۶ بهمن ۱۳۵۹ ــ شش روز کمتر از دو سال پس از پیروزی انقلاب و چهار ماه و ۱۶ روز پس از حمله عراق به ایران، زیر عنوان «بازسازی و تقویت ارتش به نفع امپریالیسم و علیه توده‌هاست» در نشریه کار ارگان آن سازمان درج کرد ضمن انتقادهای شدید از ارتش ایران در نظام گذشته نوشت «پرسنل انقلابی بعد از قیام، طی مبارزاتی خواستار انحلال ارتش وابسته به شاه و ایجاد ارتش نوین مردمی، سازنده با نظام شورایی بودند.» بنیادگرایان اسلامی نیز خواهان انحلال ارتش بودند. مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق در ۱ اسفند ۱۳۵۷ ــ ۱۲ روز پس از پیروزی انقلاب ــ اعلام داشت که ارتش باید منحل شود. اطلاعات ۴ اسفند ۱۳۵۷.

۱۲. از نوار مصاحبه یادداشت شد.

۱۳. در جستجوی راه، از کلام امام، دفتر هجدهم، ارتش، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۱۰۱.

۱۴. همان کتاب، صفحه‌های ۱۰۱ و ۱۰۲.

۱۵. مجله صف، فروردین ۱۳۶۵، صفحه ۷.

۱۶. در جستجوی راه، صفحه ۲۵۲. روزنامه جمهوری اسلامی ۵۹/۸/۲۶

۱۷. کیهان ۱۵ اسفند ۱۳۵۷.
۱۸. از سخنان نخست‌وزیر بازرگان در کنفرانس تحرک اداره‌های دولتی در ۵۸/۵/۲. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۳۲۹.
۱۹. از پیام تلویزیونی بازرگان در ۵۸/۲/۲۸، همان کتاب، صفحه ۱۵۱.
۲۰. از پیام تلویزیونی بازرگان در ۵۸/۷/۱، همان کتاب، صفحه ۲۵۷.
۲۱. مهندس مهدی بازرگان، مقاله «نهضت ضد ایران»، روزنامه کیهان ۵۹/۶/۲۳ نقل از بازیابی ارزشها، جلد دوم، صفحه ۱۸.
۲۲. کیهان ۲۲ آبان ۱۳۵۹.
۲۳. کیهان هوایی، ۱۳ مهر ۱۳۶۷.
۲۴. اطلاعات ۲۴ بهمن ۱۳۵۷.
۲۵. کلمه طاغوت در قرآن ذکر شده و معنای آن بت، فرد باطل و سرکش نسبت به احکام مذهبی است. محمد معین، فرهنگ معین، جلد دوم، صفحه ۲۱۹۸.
۲۶. کیهان اول اسفند ۱۳۵۷.
۲۷. کیهان دوم اسفند ۱۳۵۷.
۲۸. از پیام مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت به ملت در ۵۸/۶/۸. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۲۲۷.
۲۹. احمد سمیعی، صفحه ۲۹. بازرگان نخست‌وزیر در سخنرانی رادیو تلویزیونی اعلام داشت که افسران «از سرتیپ به بالا» طبق تصویب‌نامه هیات وزیران بازنشسته شدند. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۲۳۲.
۳۰. اطلاعات ۲ اسفند ۱۳۵۸.
۳۱. مجله صف، اردیبهشت ۱۳۶۰.
۳۲. از مصاحبه اولین رئیس اداره سیاسی ــ عقیدتی با خبرنگار مجله صف. مجله صف، دی ۱۳۶۱، صفحه ۱۰. نام آن اداره ابتدا اداره سیاسی ــ ایدئولوژیک ارتش و سپس در ۵۹/۷/ اداره سیاسی ــ عقیدتی ارتش گردید.
۳۳. همان مجله، مرداد ۱۳۵۹، صفحه ۳.
۳۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی، مؤسسه انجام کتاب، تهران زمستان ۱۳۶۱، صفحه ۷.

۳۵. در جستجوی راه، صفحه‌های ۱۰۴ و ۱۰۵.

۳۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱ فروردین ۱۳۵۹.

۳۷. روزنامه انقلاب اسلامی، فروردین ۱۳۵۹.

۳۸. هلیکوپترها از عرشه ناو یو اس اس نیمیتز (U.S.S. Nimitz) در دریای عمان و هواپیماها از جزیره مصیره متعلق به عمان پرواز کردند.

۳۹. بنی‌صدر پس از خروج از کشور در مصاحبه با رادیو ایران در لس‌انجلس درباره علت بی‌اطلاعی مقامهای ارتش از ورود هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی امریکا به خاک ایران اظهار داشت «خیلی کار مشکلی نیست. من همین سؤال را از ستاد ارتش کردم. به من گفتند رادارهای ما را خود امریکاییها کار گذاشتند و بنابراین نقاط کور آن را می‌دانستند. یعنی می‌دانند که از کجا وارد شوند که رادارها نتوانند آنها را ببینند.» نقل از جزوه مجله ایرانیان، واشنگتن، درباره مصاحبه با بنی‌صدر، صفحه ۳۹.

۴۰. مجله پاسدار اسلام، مقاله «جنگ از آغاز تاکنون»، شماره ۶ خرداد ۱۳۶۱، صفحه ۲۵.

۴۱. مصطفی چمران وزیر دفاع در ۲۱ بهمن ۱۳۵۸ و فلاحی جانشین رئیس ستاد ارتش در ۲۳ بهمن ۱۳۵۸ تعداد افراد پاکسازی شده در ارتش را بین ۷۰۰۰ تا ۸۰۰۰ نفر اعلام نمودند. اطلاعات، ۲۱ و ۲۳ بهمن ۱۳۵۸.

۴۲. ایران تایمز، ۱۱ مرداد ۱۳۵۹.

۴۳. کیهان ۲۳ تیر ۱۳۵۹.

۴۴. اطلاعات، ۳۱ شهریور ۱۳۶۱.

۴۵. همان روزنامه، همان تاریخ.

۴۶. هاشمی رفسنجانی مقاله «جنگ از آغاز تاکنون»، مجله پاسدار اسلام، ۶ خرداد ۱۳۶۱، صفحه ۲۷.

47. Bani Sadr, L'Esperance Trahi, P. 178.

۴۸. بنی‌صدر در مورد کمبود لوازم یدکی در مصاحبه‌ای اظهار داشت ایران دارای ۸۰۰ هلیکوپتر بود که به علت نداشتن لوازم یدکی امکان استفاده از همهٔ آنها وجود نداشت. نشریه مجله ایرانیان درباره مصاحبه با بنی‌صدر در ۱۳۷۸، صفحه ۳۸.

۴۹. اطلاعات، ۳۱ شهریور ۱۳۶۱.

۵۰. دی‌پرس ـ ژانویه ۱۹۸۳، شماره ۱۸ نقل از ایران تایمز، ۸ بهمن ۱۳۶۱. بازرگان می‌نویسد ایران در برابر ۱۲ لشکر مجهز عراقی فقط «۲/۵ لشکر ناقص» داشت. بازرگان، بازیابی ارزشها، جلد دوم، تهران، تیر ۱۳۶۱، صفحه ۱۶۱.

51. Bani Sadr, L'Esperance Trahi, P. 178.

۵۲. کیهان هوایی، ۲۶ مرداد ۱۳۶۷.

53. Anthony H. Cordesman. An interview with Iraqi Foreign Minister Tariq Aziz. National Council Reports. August 1984. P. 30.

۵۴. تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران، بهمن ۱۳۶۱، صفحه ۶۹.

۵۵. همان کتاب، صفحه ۷۰.

۵۶. همان کتاب، صفحه ۶۹.

۵۷. اطلاعات، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷، کاهش مدت سربازی از دو سال به یک سال به پیشنهاد احمد مدنی وزیر دفاع انجام شد.

۵۸. پیام رادیو تلویزیونی بازرگان نخست‌وزیر در ۲۴ اسفند ۱۳۵۷، مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۱۰۳.

۵۹. احمد سمیعی، خبرهای از ۴ تا دهم اردیبهشت ۱۳۵۸، صفحه ۱۰۹.

۶۰. مجله صف، تیرماه ۱۳۶۱، صفحه ۱۹.

۶۱. احمد سمیعی، خبرهای ۲۲ تا ۳۱ مرداد ۱۳۵۸، صفحه ۱۸۸.

62. Joseph P. Lorenz. Ending the Iran-Iraq War. The Prenegotiation phase Center for the Study of Foreign Affairs. 1984. P. 12.

۶۳. مهدی بازرگان، بازیابی ارزشها، جلد دوم، تهران، تیر ۱۳۶۱، صفحه ۱۵۶.

۶۴. تحلیلی بر جنگ تحمیلی... صفحه ۶۹.

۶۵. همان کتاب، همان صفحه.

۶۶. اطلاعات، ۱۴ بهمن ۱۳۵۷.

۶۷. اطلاعات، ۱۵ بهمن ۱۳۵۷. کارشناس نظامی امریکایی نیز می‌نویسد پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی بیش از ۹ میلیارد دلار از سفارشهای قبلی ایران لغو شد.

Anthony Cordesman. Op. Cit., P. 1.

۶۸. در فصلنامه کنگره قید گردید که دولت شاپور بختیار در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ معادل مبلغ هفت میلیارد دلار از قرارداد خرید اسلحه از امریکا را قطع کرد.

Congressional Quarterly Inc. The Middle East. Sixth Edition Washington DC. 1979, P. 269.

۶۹. احمد سمیعی، از خبرهای ۱۵ تا ۳۰ مهر ۱۳۵۸، صفحه‌های ۲۲۱ و ۲۲۲.

۷۰. ایران تایمز، ۷ اسفند ۱۳۶۶.

۷۱. مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق در مراسم تشییع جنازه یکی از مجاهدین به دولت موقت بازرگان هشدار داد که موقعیت مملکت شبیه اوضاع قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است و ارتش باید منحل شود. احمد سمیعی، خبر ۵ اسفند ۱۳۵۷، صفحه ۴۴.

۷۲. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، گردآورنده مهندس عبدالعلی بازرگان، صفحه ۹۱.

۷۳. همان کتاب، صفحه ۱۳۵.

۷۴. همان کتاب، صفحه ۱۶۷.

۷۵. از پیام رادیو تلویزیونی بازرگان در ۵۷/۱۲/۹. همان کتاب، صفحه ۹۰.

۷۶. کیهان، ۲۹ بهمن ۱۳۵۷.

۷۷. همان روزنامه، همان تاریخ .

۷۸. همان کتاب، صفحه‌های ۱۶۶ و ۱۶۷.

۷۹. در جستجوی راه، از کلام امام، ارتش، صفحه ۱۱۰.

۸۰. نهضت آزادی ایران، سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت، تهران، زمستان ۱۳۶۱، صفحه ۶۲.

۸۱. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۱۸۷.

۸۲. از پیام رادیو تلویزیونی بازرگان در ۸ شهریور ۱۳۵۸. همان کتاب، صفحه ۲۲۶.

۸۳. مصاحبه رادیو تلویزیونی بازرگان در ۷ خرداد ۱۳۵۸. همان کتاب، صفحه ۱۷۳.

۸۴. در جستجوی راه، از کلام امام، صفحه‌های ۱۲۶ و ۱۲۷.

۸۵. احمد سمیعی، خبرهای اول تا ششم خرداد ۱۳۵۸، صفحه ۱۲۷. بازرگان نخست‌وزیر در

پیام رادیو تلویزیونی خود خلاصه آن را بیان داشت. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۱۷۳.

۸۶. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۱۷۳.

۸۷. همان کتاب، همان صفحه.

۸۸. در جستجوی راه، از کلام امام، صفحه‌های ۱۵۸ و ۱۵۹.

۸۹. همان کتاب، صفحه ۱۵۶.

۹۰. همان کتاب، صفحه ۱۵۹. روزنامه جمهوری اسلامی ۵۹/۹/۲۱.

۹۱. بنی‌صدر، روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد، جلد ۳، صفحه ۱۰۸.

۹۲. از پیام ۱۱ آذر ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی. ه موحد. دو سال آخر، رفرم... انقلاب. امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۲۳۳.

۹۳. مصاحبه رادیو تلویزیونی نخست‌وزیر بازرگان، مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۱۶۹.

۹۴. همان کتاب، همان صفحه.

۹۵. همان کتاب، همان صفحه.

۹۶. همان کتاب، همان صفحه.

۹۷. همان کتاب، همان صفحه. سه روز بعد از پیروزی انقلاب، افسران، درجه‌داران و همافران نسبت به انتخاب فرمانده جدید نیروی هوایی اعتراض کردند و گفتند «انتخاب فرماندهان باید آزاد و دموکراتیک باشد.» کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷.

۹۸. همان کتاب، همان صفحه.

۹۹. احمد سمیعی، خبرهای از ۷ تا ۱۱ خرداد ۱/۵۸، صفحه ۱۳۹.

۱۰۰. اطلاعات، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۱۰۱. مصاحبه رادیو تلویزیونی نخست‌وزیر بازرگان، مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۱۶۹.

۱۰۲. همان کتاب، همان صفحه.

۱۰۳. پیام رادیو تلویزیونی نخست‌وزیر بازرگان در ۸ شهریور ۱۳۵۸، همان کتاب، صفحه ۲۲۶.

۱۰۴. همان کتاب، همان صفحه.

۱۰۵. همان کتاب، همان صفحه.

۱۰۶. مجله صف، فروردین ۱۳۶۵، صفحه ۷.

۱۰۷. احمد سمیعی، خبرهای از ۲۲ تا ۳۱ مرداد ۱۳۵۸، صفحه ۱۸۷.

۱۰۸. کیهان، ۱۰ فروردین ۱۳۵۹.

۱۰۹. در جستجوی راه، کلام امام، ارتش دفتر هجدهم، صفحه ۱۳۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۰/۱/۲۹.

۱۱۰. روزنامه صبح آزادگان، ۱۰ مهر ۱۳۶۱، خلاصه آن در مجله پاسدار اسلام، ۱۱ آبان ۱۳۶۱، صفحه ۶۷.

۱۱۱. کیهان هوایی، ۴ آبان ۱۳۶۷.

۱۱۲. اطلاعات، ۱۳ فروردین ۱۳۵۸.

۱۱۳. همان روزنامه، همان تاریخ.

۱۱۴. کیهان هوایی، اول آبان ۱۳۶۴ و مجله صف، آذر ۱۳۶۴، صفحه ۳.

۱۱۵. حمید احمدی، نام فرماندهان سه نیرو را در مقاله‌ای که به مناسبت بیست و یکمین سالگرد جنگ عراق و ایران در کیهان (لندن) چاپ نمود ذکر کرد. کیهان (لندن). از پنجشنبه ۲۶ مهر تا ۲ آبان ۱۳۸۰. از سیزده فرمانده مذکور دو نفر سپهبد مهدیون و ناخدا افضلی اعدام و سرلشکر باقری و دریادار علوی چند سال زندانی گردیدند. سرتیپ فلاحی و سرهنگ فکوری در حین انجام خدمت به کشور در سانحه هوایی جان باختند.

فصل هفتم

کودتای نوژه

کودتای نوژه از لحاظ سازمان، تعداد شرکت‌کنندگان، به‌ویژه از لحاظ پیامدهای آن و تاثیری که در ضعف بیشتر ارتش داشت شایان اهمیت می‌باشد.

پیش از کشف کودتای نوژه، در خرداد ۱۳۵۹ کشف یک کودتا به‌نام «عملیات براندازی» اعلام گردید.[۱] افراد کودتا که ابتدا هفت نفر و اکثر آنان از افراد نیروی زمینی بودند در دادگاه نظامی اعتراف کردند «از عوامل بختیار، اویسی، پالیزبان و رژیم بعثی عراق بوده‌اند.[۲]» طبق اظهار حجت‌الاسلام محمدی ری شهری حاکم شرع و رئیس دادگاههای انقلاب ارتش، مجموعاً ۱۰۰ نفر دستگیر گردیدند.[۳] مرکز اصلی کودتاچیان در شهر کوچک پیرانشهر در کردستان بود. کم بودن تعداد متهمان، پایین بودن درجه افراد نظامی و برجسته نبودن موقعیت اجتماعی متهمان غیر نظامی نشان می‌داد که چنین کسانی هرگز قادر نبودند برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی کوچکترین خطری ایجاد نمایند. با وجود آن، درباره اهمیت طرح کودتاچیان تبلیغات وسیعی به عمل آمد و ارتش شدیدتر از گذشته مورد اتهام قرار گرفت و به پاکسازی بیشتر آن تأکید گردید.

در چنین جوی که ارتش و افسران آن به‌عنوان وابسته بودن به امریکا مورد اتهام سنگین بودند کشف کودتای نوژه که واجد اهمیت بسیار است اعلام گردید.

سازمان نقاب و کودتای نوژه

نوژه، نام پایگاه سوم شکاری نیروی هوایی در ۶۰ کیلومتری همدان است. در گذشته، نام آن پایگاه شاهرخی و بعد از انقلاب، پایگاه حُر بوده است. در ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ سرهنگ دوم خلبان محمد نوژه در عملیات رفع محاصره پاوه کشته شد و از آن تاریخ، پایگاه حُر به‌نام نوژه نامیده شد. علت نامگذاری نوژه برای کودتا آن بود که ابتدا قرار بود مرکز عملیات کودتا در فرودگاه مهرآباد باشد، ولی بعد پایگاه نوژه انتخاب شد و به همین جهت کودتا به‌نام نوژه معروف گردید.[۴]

کودتای نوژه قرار بود در چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۹ (۱۰ ژوئیه ۱۹۸۰ م.). هنگام نیمه شب اجرا شود. کودتاچیان با نام «سازمان نقاب» فعالیت می‌کردند. کلمه «نقاب» از ترکیب حرف اول کلمه‌های «نجات قیام ایران بزرگ» انتخاب شده بود.

پس از پیروزی انقلاب ایران، با اعدام بسیاری از افسران و اقدامهایی که در پاکسازی و تضعیف ارتش به عمل آمد گروهی از افراد ارتش و غیرنظامیان بر آن شدند که با قیام مسلحانه نظام جمهوری اسلامی را براندازند. سازمان نقاب در اعلامیه‌ای که در ۲۶ دی ۱۳۵۸ در ایران و ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در خارج از ایران منتشر کرد برنامه اجرایی خود را به شرح زیر اعلام داشت.[۵]

الف) براندازی نظام جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه.

ب) ایجاد محیط آزاد و آرام جهت تبلیغ عقاید و مشربها.

پ) اِعمال اراده ملت در تعیین سرنوشت رژیم کشور.

بدین‌ترتیب، سازمان نقاب سه مرحله: براندازی، گذارکه در آن مرحله با ایجاد امنیت و محیط آزاد، شرایط اجتماعی مناسب برای بیان آزادانه اندیشه‌ها فراهم شود، و مرحله سوم، اِعمال اراده ملت از راه برگزاری انتخاب آزاد برای تعیین شکل حکومت را در نظر گرفته بود.

از افسران بنیانگذار سازمان نقاب، سرهنگ محمدباقر بنی عامری افسر بازنشسته ژاندارمری در داخل کشور برای جلب موافقت برخی از افسران و غیر نظامیان، و سرهنگ عطاءالله بای احمدی افسر سابق رکن ۲ ارتش که در اسفند ۱۳۵۷ موفق به فرار از ایران گردیده بود برای تماس با افراد جبهه ملی در خارج از کشور، به‌ویژه شاپور بختیار به فعالیت پرداختند. با نابسامانیهای کشور در نخستین سال پیروزی انقلاب و نارضایتی گروههایی از مردم به علت طرز عمل پاسداران، کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب همکاری شماری از افسران و غیر نظامیان در داخل کشور و شاپور بختیار در خارج ازکشور جلب گردید. آنان سپس در چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۹ در صدد اجرای برنامه خود برآمدند. طبق برنامه قرار بود[۶] پس از آنکه یک هواپیمای فانتوم دیوار صوتی را بر فراز تهران بشکنند واحدهایی که در جایگاههای مختلف استقرار داشتند کار خود را آغاز نمایند.

در چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۹، از آغاز شب، تعداد ۲۰۰ افسر و درجه‌دار از واحدهای مختلف ارتش در خانه‌ای در خیابان وارسته تهران که متعلق به سرهنگ امیرنور بود گرد آمدند تا ساختمان رادیو تلویزیون در خیابان جام جم تهران را تصرف نمایند. برای خلع سلاح کارکنان ستاد ارتش و تصرف آن، حدود ۸۰ افسر و درجه‌دار در خانه‌ای نزدیک چهارراه قصر مستقر گردیدند. ۴۰ نفر از خلبانانی که باید به اتفاق محققی فرمانده نیروی هوایی کودتا به پایگاه نوژه می‌رفتند در پارک لاله تهران اجتماع کرده بودند و گروه عملیاتی ضد کودتا برخی از آنان مانند «سرهنگ داریوش جلالی، سروان ملک، ستوان شفیق، سروان سلطانی، سروان جهانگیری و ستوان نقدی‌بیک[۷]» را در پارک لاله دستگیر کردند.

افراد سازمان نقاب ابتدا در نظر داشتند فرودگاه مهرآباد تهران را تصرف نمایند، ولی طبق اظهار سرتیپ هوایی آیت مَحققی در بازجویی ــ که حجت‌الاسلام ری شهری قاضی دادگاه محاکمه افراد سازمان نقاب در مصاحبه مطبوعاتی آن را قرائت کرد ــ او با این امر مخالفت نمود. محققی در بازجویی اظهار داشت «من با این طرح [تصرف فرودگاه مهرآباد] شدیداً مخالف بودم. چون فرودگاه مهرآباد در تهران است و مردم در صورت دخالت از بین می‌رفتند. من بارها

گفته بودم که ما قاتل نیستیم و با [سپهبد] مهدیون صحبت کردم که این کار درست نیست و پیشنهاد کردم که پایگاه شاهرخی [حُر ـ نوژه] برویم و او نیز پیشنهاد مرا پذیرفت.[۸]»

برای تصرف پایگاه نوژه از غروب چهارشنبه ۱۸ تیر، تعدادی افسر و درجه‌دار ارتش در اتومبیلهای سواری و جدا از یکدیگر از تهران رهسپار پایگاه نوژه شدند. قرار بود کلیه آنان در یک محل امن در تپه‌های کبوترآهنگ نزدیک پایگاه جمع شوند و سپس برای تصرف پایگاه اقدام نمایند. این افراد بدون اسلحه حرکت کردند و در نظر بود که اسلحه لازم را در محل تجمع دریافت نمایند.[۹]

تعدادی خلبان به ریاست سرتیپ محققی با یک اتوبوس ایران‌پیما عازم پایگاه نوژه گردیدند تا پس از تصرف پایگاه، به همراهی تعدادی از خلبانان مستقر در آن پایگاه با هواپیماهای جنگی فانتوم اف ۵ و اف ۴ که مجهز به موشک و بمب و آماده پرواز بودند به‌سوی تهران حرکت کنند. یکی از آنان ماموریت داشت دیوار صوتی بر فراز تهران را بشکنند تا نیروهای مستقر در جایگاههای معین به عملیات بپردازند. کلیه هواپیماها می‌بایست نقاط مورد نظر را در تهران بمباران می‌کردند.

اکثریت افسران و درجه‌داران ارتش که با اتومبیلهای جداگانه به‌سوی محل امن در تپه‌های کبوترآهنگ حرکت کردند بدون برخورد با مانعی به محل رسیدند، ولی تعدادی از اتومبیلها در جاده فرعی پایگاه نوژه به پاسدارانی که راه را بسته و در انتظار آنان بودند برخورد نمودند. در مقاومتی که روی داد چون سرنشینان اتومبیلها بدون سلاح بودند تعدادی از آنان کشته و یا زخمی و بقیه دستگیر گردیدند. کسانی که بعد به این محل رسیده بودند و اتوبوس حامل خلبانان که دیرتر رسیده بود چون متوجه لو رفتن طرح عملیات شدند با استفاده از تاریکی شب فرارکردند و خود را به تهران رساندند. تعدادی از آنان همان شب در راههای روستایی اطراف پایگاه نوژه که از طرف پاسداران مراقبت می‌شد دستگیر گردیدند. در مورد تعداد کشته‌شدگان آن شب، استاندار همدان در مصاحبه با خبرگزاری پارس اظهار داشت که پنج نفر از آنان کشته شدند.[۱۰] حجت‌الاسلام علی‌اکبر رضوانی نماینده امام در پایگاه نوژه تعداد کشته‌شدگان را شش نفر[۱۱] و حجت‌الاسلام محمدی ری شهری

حاکم شرع دادگاه متهمان نوژه ۱۰ نفر اعلام کرد.[۱۲] حجت‌الاسلام رضوانی اضافه نمود که شش نفر از آنان دستگیر شدند و «چند تن»[۱۳] نیز با یک اتوبوس و مقداری اسلحه فرار نمودند.

با شکست کودتا، کسانی که در تهران مامور تصرف ساختمان رادیو تلویزیون و ستاد ارتش بودند چون تا صبح روز پنجشنبه، شکسته شدن دیوار صوتی را در تهران نشنیدند به خانه‌های خود بازگشتند.

در مورد درگیری بین پاسداران و بعضی از شرکت‌کنندگان درکودتا در آن شب، استاندار همدان در مصاحبه خود تصریح نمود که پاسداران اتومبیلها را که مشابه هم بودند در مقابل پایگاه نوژه برای بازرسی متوقف کردند. در حین بازرسی افراد داخل اتومبیل که مسلح بودند پیاده شدند و یکی از آنان به یکی از پاسداران حمله کرد و اسلحه او را گرفت. سایر پاسداران با مشاهده این امر شروع به تیراندازی نمودند که منجر به کشته شدن و دستگیری عده‌ای گردید و بعضی از آنان نیز فرار کردند.[۱۴]

تشکیلات سازمان نقاب و برنامه آن

سازمان نقاب دارای دو ستاد در داخل و خارج کشور بود. مقر ستاد خارج، در پاریس و زیر نظر شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر نظام گذشته و ستاد تهران دارای دو شاخه سیاسی و نظامی بود. از اعضای برجسته نظامی، سپهبد سعید مهدیون فرمانده سابق نیروی هوایی و سرتیپ آیت محققی بودند. آیت محققی در نظام گذشته علاوه بر فرماندهی پایگاه یکم مهرآباد، مدتی نیز در پایگاه هوایی شاهرخی در همدان که بعد به‌نام نوژه معروف گشت خدمت کرده بود. سرهنگ دوم بازنشسته ژاندارمری محمدباقر بنی عامری به امور نظامی کودتا در ایران رسیدگی می‌کرد. سازماندهی سیاسی کودتا توسط جواد خادم، از اعضای فعال حزب ایران و پس از دستگیری او در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹، به‌وسیله مهندس رضا مرزبان و سپس مهندس قادسی انجام می‌گردید. خادم دو ماه و ده روز قبل از روزی که قرار بود کودتا اجرا شود دستگیر گردید، ولی در بازجوییها هیچ اعتراف نکرد.[۱۵]

سرگرد خلبان خیرخواه در کودتای نوژه شرکت داشت و محکوم به اعدام گردید. ولی پیش از اجرای حکم اعدام، عراق به ایران حمله کرد و با درخواست بنی‌صدر که در آن موقع علاوه بر مقام رئیس جمهوری، فرماندهی کل قوا را نیز برعهده داشت از آیت‌الله خمینی و موافقت ایشان او و کلیه خلبانان زندانی از زندان آزاد گردیدند و او رهسپار جبهه جنگ شد. او در مصاحبه تلویزیونی که ساعت ۲/۳۰ بعدازظهر یکشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۴ از کانال تلویزیون واشنگتن پخش شد[۱۶] اظهار داشت مدت نه ماه در جنگ عراق و ایران فعالانه شرکت داشت و با هواپیمای جنگی مواضع دشمن را بمباران می‌نمود. او گفت در آن موقع حکومت جمهوری اسلامی تصمیم گرفت آزادشدگان نوژه را دستگیر کند و عده‌ای را نیز بازداشت نمود. او از راه بوشهر فضای هوایی ایران را ترک کرد و به مصر رفت. سرگرد خیرخواه درباره کودتای نوژه بیان داشت که حاجی نوران که بعد حاجی قربان و سپس منوچهر قربانیفر[۱۷] معرفی شد رابط بین گروه عملیات و بخش سیاسی کودتا بود. ولی او رئیس «شاخه پشتیبانی» و مسئول تدارکات و تهیه وسایل مورد نیاز کودتا بود.[۱۸]

درباره برنامه سازمان نقاب در اجرای کودتا و بمباران نقاط حساس، آیت‌الله محمدجواد باهنر در مصاحبه با خبرنگار روزنامه اطلاعات در پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۵۸ اظهار داشت کودتاچیان در نظر داشتند «اقامتگاه امام [خمینی]، مقر رئیس جمهوری، نخست‌وزیری، مدرسه فیضیه قم، ستاد کمیته مرکزی، محلهای تجمع سپاه پاسداران، پادگان ولیعصر و انبارهای مهمات ارتش را بمباران کنند؛ گروگانهای امریکایی را آزاد کنند و عده‌ای از مسئولان جمهوری اسلامی را به گروگان بگیرند و یا اعدام نمایند.» آنان سپس در نظر داشتند شاپور بختیار را به‌عنوان رهبر کشور دعوت کنند و حکومت خود را برپا نمایند. خبرنگار اطلاعات اضافه کرد، روز شنبه ۲۱ تیر ۱۳۵۹ اطلاع حاصل شد که کودتاچیان افزون بر نقاط مهم بالا قصد داشتند «ساختمان پارک هتل و باشگاه سابق معلمان[۱۹]» را که ۹۰ درصد نمایندگان مجلس شورای اسلامی در آنها سکونت داشتند منهدم نمایند.

بنی‌صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در مصاحبه با خبرنگار رادیو

تلویزیون بیان داشت افراد کمیته در بازرسی از یک منزل اعلامیه‌ای که قرار بود پس از تصرف رادیو تلویزیون از آن دستگاه پخش شود به‌دست آوردند. در آن اعلامیه نوشته شده بود:

«همقطاران عزیز، ساعت موعود فرا رسید. ارتش وطن‌پرست ایران حکومت پوسیده آخوندها را برچید. کلیه واحدهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی اعلام همبستگی نمودند. هرگونه مقاومت به شدت سرکوب خواهد شد. آماده اخذ دستورات باشید. شورای نظامی کشور ایران ۱۳۵۹/۴/۲۱[۲۰]».

طبق اظهار مقامهای مسئول رسیدگی به کودتای نوژه قرار بود پس از پخش اعلامیه بالا از رادیو تلویزیون «عناصر لشکر ۹۲ زرهی اهواز در خوزستان و لشکر ۷۷ پیاده مشهد در خراسان[۲۱]» به کودتاکنندگان بپیوندند.

در مورد اداره کشور، سازمان نقاب نظر می‌داد «تا مدت دو سال حکومت در دست ارتش، و نخست‌وزیری از نظر سیاست کشور به عهده بختیار خواهد بود و بعد از دو سال انتخابات انجام خواهد شد و مردم می‌توانند نظام سلطنتی یا جمهوری دموکراتیک و یا جمهوری اسلامی را مجدداً برگزینند.[۲۲]»

چگونگی کشف کودتای نوژه

در مورد چگونگی پی بردن به وجود کودتا نظرهای متفاوتی ابراز شده است. دفتر رئیس جمهور بنی‌صدر در اطلاعیه خود خطاب به «عموم ملت مسلمان ایران» قید نمود که شخص رئیس جمهور از «یک ماه پیش در جریان تکوین این توطئه[۲۳]» بوده است. بنی‌صدر در مصاحبه با خبرنگار رادیو تلویزیون ضمن آنکه تایید نمود «از یک ماه پیش در جریان این توطئه» بوده است اظهار داشت «از افراد مومن و متعهد و فداکار نیروی هوایی که نخست آنها به ما اطلاع دادند که آنها نیز ما را در جریان امر گذاشتند... سپاسگزاری می‌کنم.[۲۴]» روابط عمومی سپاه پاسداران در اطلاعیه خود از آگاهی سپاه بر جریان کودتا اشاره‌ای ننمود.[۲۵] سرتیپ جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی روز بعد از کشف کودتا در تلویزیون سخنرانی کرد و مانند رئیس جمهور اظهار داشت که «در حدود یک ماه پیش» به شواهدی از کودتا

برخورد کرد و توانست «جریان را پیگیری... [و] عوامل توطئه را دقیقاً شناسایی[۲۶]» نماید. او اضافه کرد «در این رابطه حتی سلاحهای پیشرفته وارد کرده[۲۷]» و آنها را در اختیار کودتاچیان قرار داده بودند.

خبرنگار روزنامه اطلاعات بعدازظهر پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۷۹ به محل شورای انقلاب در نخست‌وزیری رفت. در همان موقع آیت‌الله مهدوی کنی از جلسه شورا بیرون آمد. خبرنگار در مورد چگونگی کشف کودتای نوژه از وی سؤال کرد. او پاسخ داد «کودتا در تهران و همدان بوده است و قریب یک ماه بوده که ما خبر از توطئه داشتیم. البته از طریق عده‌ای از افسران نیروی هوایی و بعضی افراد دیگر. شب موعود هم دیشب بود، چهارشنبه شب، نیمه شب. چون قبلاً برای ما کاملاً مشخص بود، تمام نیروها بسیج شدند، هم ارتش و سپاه و هم کمیته مرکزی، مخصوصاً کمیته مرکزی تهران[۲۸] نقش اساسی داشت. تمام مراکز ورودی شهر [همدان] تحت کنترل بود. نظامیهایی که وارد شهر می‌شدند تحت کنترل شدید بودند.[۲۹]» آیت‌الله محمدجواد باهنر عضو شورای انقلاب اظهار داشت توطئه‌ای که قرار بود چهارشنبه شب... به مورد اجرا درآید توسط سپاه پاسداران و ماموران و با همکاری مردم خنثی گردید... از چندی قبل از نقشه شوم کودتاچیان اطلاع داشتیم، ولی می‌خواستیم هنگامی که این افراد قصد دارند توطئه کودتا را به مورد اجرا بگذارند ما آنها را دستگیر کنیم. در این مدت پاسداران به شناسایی افراد پرداختند و عده‌ای را با مدارک و اسناد در رابطه با توطئه کودتا دستگیر کردند و تحت بازجویی قرار دادند. از بازجویی از این افراد عاملان اصلی و خودفروخته این کودتا شناخته و دستگیر شدند... ما منتظر شدیم تا چند ساعت قبل از آنکه توطئه‌گران نقشه شوم خود را به مرحله اجرا بگذارند سپاه پاسداران و ماموران وارد عمل شدند و توطئه آنها را خنثی کردند.[۳۰]»

آیت‌الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و عضو شورای انقلاب اظهار داشت «کودتای کشف شده از مدتها قبل تحت نظر دولت جمهوری اسلامی بوده و هرگونه حرکت توطئه‌آمیز زیر نظر بوده است.[۳۱]» آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور بعد از کشف کودتا اظهار داشت «دشمن این نقشه را از چند ماه قبل شروع کرده بود. ضربه

آخر، ضربه شب پنجشنبه بود که قرار بود انجام گیرد. نیروهای انقلابی البته این توطئه‌ها را هفته‌های متوالی پیگیری کرده بودند... این است که امام این همه روی پاکسازی ارتش تاکید می‌کنند لذا ارتش باید تصفیه شود.[۳۲]» حجت‌الاسلام علی‌اکبر رضوانی نماینده امام در پایگاه نوژه بیان داشت «افراد پرسنل متعهد قبلاً اصل طرح توطئه را با ما در جریان گذاشتند، ولی ساعت اجرای آن را دقیقاً نمی‌دانستند که ساعت اجرا را نیز همان شب کشف کردیم.[۳۳]» حجت‌الاسلام محمدی ری شهری حاکم شرع دادگاه ویژه ارتش در مصاحبه مطبوعاتی در صبح یکشنبه ۲۲ تیر ۱۳۵۹ بیان داشت «عملیات کودتا قرار بود از فرودگاه مهرآباد شروع شود، اما سپهبد مهدیون با این امر مخالفت کرد و به همین دلیل عملیات از پایگاه هوایی حُر در همدان آغاز شد... [او] اعلام کرد که گروهی از دانشجویان نظامی متعهد و مسلمان در شبکه کودتاگران نفوذ کرده و به کسب اطلاعات پرداخته بودند و با نظر مقامات با کودتاگران همکاری می‌کردند.[۳۴]»

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که در ۲۲ تیر ۱۳۵۹، در تلویزیون به پرسشهای شنوندگان پاسخ می‌داد در این باره گفت «حدود یک ماه و نیم پیش به ما اطلاع رسید که در رابطه با تحقیقاتی که می‌کردیم عوامل بختیار در ایران و شبکه نظامیشان و تبلیغاتیشان به سرعت فعالیتشان افزوده‌اند... در آن گزارش اولی که به ما دادند برنامه تبلیغاتی آنها مشخص بود و برنامه نظامیشان هم مشخص بود. من این مساله را در شورای انقلاب مطرح کردم. معلوم شد آقای بنی‌صدر از کانال دیگری مطلع شده بودند که چنین عوامل نظامی مشغولند و قرار شد که تحقیق بکنیم. شورا، سپاه را مسئول کرد که به همراه نیروهای مخصوصی از ارتش این جریان را تحقیق بکنند و آنها را تعقیب کردند و وضعی پیش آمد که یک بازداشت صورت گرفت. بعضی از عوامل بختیار بازداشت شدند. این بازداشت باعث شد که برنامه آنها به هم بخورد و برای مدت نامعلومی دوباره به تأخیر بیفتد. ولی شورای انقلاب در جریان بود و تعقیب می‌کردیم. تقریباً هشت روز پیش باز در دنباله تحقیقاتی که می‌کردیم مطلع شدیم که طرح کودتا آماده شده و دو هفته پیش قرار بود از یکی از پایگاههای هوایی تهران این طرح به مرحله اجرا درآید. ما این جریان را زیر نظر گرفتیم و تحت کنترل

شدید قرار دادیم و خیلی زود معلوم شد که تصمیماتشان عوض شده و دوباره تأخیر افتاد... روز آخر یعنی روز چهارشنبه که مشخص شده بود ساعت چهار صبح برنامه دارند و بنا است هواپیماها به تهران آمده و بمباران کنند... من و آقای خامنه‌ای رفتیم خدمتشان [آیت‌الله خمینی] و جریان را مشروح گفتیم... این کودتا بیش از هر چیزی با افراد جبهه ملی سابق رابطه داشته است.[۳۵]»

حجت‌الاسلام ری شهری حاکم شرع دادگاه ویژه ارتش در همان روز ۲۲ تیر ۱۳۵۹ گفت «تعدادی از دانشجویان متعهد و افراد مومن به انقلاب که بسیار زحمت می‌کشند حدود چهار الی پنج ماه قبل توانستند یک شبکه کوچکی را پیدا کنند که در رابطه با آن، شبکه دومی کشف شد و بالاخره ما به سازمانی به‌نام «نقاب» در تیپ نوهد برخورد کردیم و در پیگیری این سازمان نقاب گروه و افرادی شناخته شدند که دار و دسته بختیار بودند و آنان نیز دستگیر شدند... تا اینکه موضوع کشف شبکه براندازی پیرانشهر پیش آمد و ما متوجه شدیم طبق اعترافاتی که این آقایان کرده‌اند این گروه دارای یک شبکه بسیار وسیع است و با بسیاری از جاها رابطه برقرار کرده است... ولی از زمان شروع عملیات آنها بی‌اطلاع بودیم تا اینکه در یک زمان بسیار کوتاه و قبل از شروع عملیات تعدادی از افراد ما که در آن شبکه‌ها نفوذ پیدا کرده بودند و عوامل و اعضای شبکه‌ها آنها را از خودشان می‌دانستند کلیه برنامه‌ها و طرحهای این شبکه را برای ما مشخص کردند.[۳۶]» ری شهری درباره دستگیری عده‌ای از افراد جبهه ملی گفت «دستگیرشدگان شاخه سیاسی این توطئه بین افراد ملی هستند که ادعای ملیت منهای اسلام را می‌کنند.[۳۷]»

بنی‌صدر رئیس جمهور در ۲۳ تیر ۱۳۵۹ اظهار داشت «فرمانده سابق نیروی هوایی، یک زن، دو گروه سیاسی و ارتشیان خبر توطئه کودتا را به وی رسانده‌اند... واقعیت این است که فرمانده نیروی هوایی وقت یک ماه و اندی پیش اطلاع داد که در نیروی هوایی، مثلاً در میان چتربازها، شاید هم به صراحت از نوژه حرف زد که یک تشکلهایی در حال انجام است. این خبر را ما دادیم به دستگاههای اطلاعاتی برای تحقیق و این را پیگیری کردم تا اینکه حدود سه هفته پیش از این معلوم شد که اینها همان کودتاگرانند و آن وقت نیروی آنها حدود ۴۰ تا ۸۰ نفر ارزیابی می‌شده،

ده نفر آنها هم آن موقع برای ما شناخته شده بودند. دو هفته پیش از این هم دکتر باهنر تلفن کرد که مطلب مهمی است که بیایم آنجا به شما بگویم. معلوم شد دو نفر می‌خواسته‌اند مطالبی به آقای دکتر یزدی بگویند که ایشان را نیافتند و به دکتر باهنر گفتند. آنها گفتند قرار است جمعه دو هفته قبل این کارها انجام گیرد. در هفته قبل من رفتم میدان شهدا برای سخنرانی. خواهری نامه‌ای به داخل اتومبیل انداخت که حکایت از توزیع اسلحه در تهران می‌کرد و اسم یک ارتشی هم برده شده بود. دو روز قبل از این قضایا از دو گروه سیاسی هم دو اطلاع آمد. البته ما این اطلاعات را داشتیم و این اطلاعات چیز تازه‌ای برای ما نداشت.[۳۸]»

در مورد یکی از آن دو گروه سیاسی، نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده، سه هفته بعد از کشف کودتای نوژه، در جلسه پرسش و پاسخ مطالبی بیان داشت که در روزنامه ارگان حزب چاپ گردید. کیانوری اظهار نمود «ما از تدارک کودتا در سطوح مختلف آن اطلاعات دقیقی داشتیم و اینها را به موقع در اختیار مقامات گذاشتیم... کودتاچیان... انواع سلاحها و وسایل نظامی فوق‌العاده مدرن امریکایی... از جمله نورافکنهای معینی که افراد را شب کور و به کلی فلج می‌کند[۳۹] در اختیار داشتند. گفته کیانوری از طرف هیچ یک از مقامهای دولتی تکذیب نگردید.

درباره گروه دوم سیاسی، بنی‌صدر در ۲۴ شهریور ۱۳۵۹ در مقاله «روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد» می‌نویسد «در مجلس شورای اسلامی به مشارکت سازمان مجاهدین خلق در کودتای نوژه اشاره شد. مسعود رجوی برای تکذیب آن با [آیت‌الله] هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس تماس گرفت و اظهار داشت که او گزارش کودتای نوژه را پیش از وقوع آن کتباً به بنی‌صدر رئیس جمهور داده است. رئیس مجلس از او خواست که به رئیس جمهور مراجعه کند. او نیز در گفتگوی تلفنی از وی خواست صحت آن را تایید کند. بنی‌صَدر در مقاله بالا نوشت «من گفتم، بله تصدیق می‌کنم که شما گزارش فرستادید.[۴۰]»

سه سال بعد آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در سالگرد کشف کودتای نوژه و در سخنرانی نماز جمعه اظهار داشت «آن مادر پیر مسلمان که به جریان کودتای نوژه اطلاع یافته بود، پسر افسرش را که افسر جوانی بود وادار کرد که هرچه زودتر بیاید

این خبر را به موقع به مقامات بدهد.[۴۱]»

حجت‌الاسلام محمدی ری شهری حاکم شرع دادگاههای انقلاب ارتش که کودتاچیان را محاکمه می‌کرد در سلسله مقاله‌هایی که زیر عنوان «کودتای نافرجام نوژه» چهار سال و دو ماه بعد نوشت قید نمود «حقیقت این است که تا ۴۸ ساعت قبل از شروع عملیات هیچ یک از مسئولین اطلاعی از کودتا نداشت... ظاهراً نخستین نقطه کشف کودتا، اطلاعاتی است که توسط یک خلبان به توصیه مادرش به حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای داده شده بود و چند ساعت بعد یکی از درجه‌داران تیپ نوهد خود را به کمیته اداره دوم ستاد مشترک معرفی می‌کنند و اطلاعات بیشتری در این رابطه می‌دهد.[۴۲]» او در جای دیگر تصریح می‌کند «حدود ۴۸ ساعت قبل ازکودتا شخصی سراسیمه در حالی که پاکتی در دستش بود درب اتاق کمیته مرکزی ستاد مشترک را به صدا درمی‌آورد و می‌گوید چون یک مساله مهمی دارم و به ارتشیها نمی‌توانم اطمینان کنم می‌خواهم با برادران کمیته صحبت کنم. او ادامه داد قرار است کودتا بشود و ما ۱۲ نفر هستیم و شخصی به‌نام حیدری پول و نقشه داده تا باکودتاچیان همراهی کنم و مشروحاً چگونگی جریان را از روی نقشه مچاله شده‌ای که همراه داشت شرح داد... [و گفت] برای اینکه گفته‌هایم را باور کنید نقشه و پول مربوطه (۱۲۰ هزار تومان جهت ۱۲ نفر) را همراه دارم.[۴۳]» در آن مقاله قید گردید «بنی‌صدر مدعی بود که یک ماه قبل ازکشف کودتا از آن باخبر بوده و این خبر توسط فرمانده نیروی هوایی تیمسار باقری و دوگروه سیاسی به او داده شده بود.[۴۴]»

آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور پیش از پنج سال بعد ازکشف کودتا و در دیدار با مسئولان حفاظت اطلاعات یکانهای ارتش بیان نمود «در میان این ارتش و پرسنل از جان گذشته آن، کار حفاظتی مشکل نیست. اطلاعاتی که از طریق یک افسر جوان درباره کودتای نوژه رسید و ما را مطلع کرد، یک ارتشی به خاطر ایمان و علاقه این کار را می‌کند و مثل این افسر جوان فراوان هستند.[۴۵]»

سرهنگ هوشنگ دلشاد تهرانی در آخرین روزهای آذر ۱۳۶۷ در ۵۱ سالگی فوت شد. خبرگزاری جمهوری اسلامی درباره او نوشت «کشف و افشای کودتای

نوژه از بارزترین فعالیتهای مرحوم سرهنگ تهرانی[۴۶] بوده است.» روزنامه کیهان ضمن تایید نقش او در کشف و افشای کودتای نوژه نوشت «علت فوت نابهنگام سرهنگ تهرانی تحت بررسی است.[۴۷]» یکی از افسرانی که به خارج فرار کرد و از «زمان ستوانی» سرهنگ تهرانی او را می‌شناخت در مقاله‌ای نوشت «سرهنگ تهرانی شخصی کاملاً «مذهبی با افکار سخت و خشک» بود و در نظام گذشته مدتی در «پستهای حساس اطلاعاتی تیپ نیروهای هوابرد ـ نه هوانیروز ـ خدمت می‌کرد.» او تصریح کرد که سرهنگ تهرانی در زمان کودتای نوژه رئیس رکن دوم تیپ مذکور بود و در «دستگیری» متهمان کودتای نوژه شرکت مستقیم داشت.[۴۸]

بنی‌صدر در مصاحبه با رادیو صدای ایران در ۱۳۷۸ اظهار داشت «قضیه نوژه از دو طریق به اطلاع ما رسید. یکی از طریق همسر یکی از افسران پایگاه نوژه. او در مجلس پیش دکتر [ابراهیم] یزدی و [آیت‌الله] خامنه‌ای رفته و آنچه را شنیده بود به آنها گفته بود و آنها به او گفتند که پیش من بیاید... منبع دیگر، خود نیروی هوایی و سرهنگ فکوری بود.[۴۹]»

به نوشته مجله پاسدار اسلام، ستادی زیر عنوان «ستاد خنثی‌سازی کودتا» برای کودتای نوژه تشکیل یافته بود. این ستاد مرکب بود از «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته انقلاب اسلامی، کمیته اداره دوم ارتش، اطلاعات و ارشاد، انجمن اسلامی نیروی هوایی و گروه ضربت مهدیه قصر فیروزه.[۵۰]»

توجه به کلیه مطالب بالا، آشفتگی چگونگی کشف کودتای نوژه را آشکار می‌دارد. واقعیت آن است که هیچ یک از سازمانها و نهادهای جمهوری اسلامی از گذشته حتی اندکی دور از وجود برنامه کودتا و زمان اجرای آن اطلاع نداشتند و اندکی پیش از وقوع آن از آنها آگاه شدند. اگر پاسداران و یا هر سازمان دیگر جمهوری اسلامی از قبل متوجه زمان اجرای کودتا شدَه بود به آن همه افسران و درجه‌داران فرصت نمی‌دادند که مسیر طولانی تهران تا پایگاه نوژه نزدیک همدان را با اتومبیل و اتوبوس طی کنند. در آنجا نیز جز حداکثر ده نفر که کشته و شش نفر دستگیر شدند بقیه آن تعداد کثیر موفق به فرار گردیدند. در پایگاه نوژه نیز پاسداران محل تجمع آنان را در نزدیک پایگاه نمی‌دانستند. به علاوه، صدها افسر و

درجه‌داری راکه در تهران برای تصرف رادیو تلویزیون و ستاد ارتش در خانه‌ها جمع شده بودند از دست نمی‌دادند تا با بازجویی از دستگیرشدگان موفق به شناسایی آنان گردند.

آنچه محرز است مقامهای جمهوری اسلامی پیش از شروع برنامه کودتا، از وجود کودتایی اطلاع داشتند. آقای بهمن فرقانی، سرهنگ خلبان در نظام پیشین که در زمان کشف کودتای نوژه جانشین فرمانده پایگاه هوایی وحدتی ـ پایگاه دزفول ـ بود در مصاحبه با نگارنده اظهار داشت در ۱۰ تیر ۱۳۵۹ ـ هشت روز پیش از کشف کودتای نوژه ـ از ستاد نیروی هوایی تلکسی دریافت شد که گروهی قصد انجام کودتا دارند، مواظبت و آمادگی لازم را داشته باشید. در روز بعد از دریافت تلکس برای شرکت در کمیسیونی که از طرف غرضی استاندار خوزستان تشکیل می‌شد به خرمشهر رفتم. شب را در باشگاه افسران نیروی دریایی خوابیدم. آن شب با سرهنگ عزیز مرادی معاون فرمانده لشکر ۹۲ زرهی خوزستان هم اتاق بودم. در بین صحبت گفتم می‌خواهم یک تفنگ شکاری بخرم. او گفت یک هفته صبر کن، من به‌جای یک تفنگ شکاری چند تفنگ شکاری به تو می‌دهم. صحبت ادامه پیدا کرد و او آشکارا به من گفت برنامه کودتایی در دست داریم. من به او جریان تلکس ستاد نیروی هوایی راگفتم و اظهار داشتم اولین شرط کودتا غافلگیری است. وقتی که ستاد نیروی هوایی از برنامه کودتا اطلاع داشته باشد دیگر آن کودتا نیست. او با اعتماد کامل جواب داد بدانند یا ندانند ما کودتا خواهیم کرد.[۵۱]

واقعیت آن است که کودتای نوژه هنگام اذان صبح روز چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۹ ـ کمتر از بیست و چهار ساعت پیش از اجرای برنامه کودتا ـ با اعتراف یکی از خلبانان نزد آیت‌الله خامنه‌ای کشف شد. او که نامش فاش نشد و از خلبانان پایگاه نوژه بود از حدود شش ماه قبل برای شرکت در کودتای نوژه در نظر گرفته شده بود. سه روز پیش از موعد کودتا، با او تماس گرفته شد و او برای آگاهی بیشتر از وظیفه‌اش درکودتا، روز سه‌شنبه ۱۷ تیر از پایگاه نوژه به تهران آمد و با ملاقات با خلبان اخراجی سروان نعمتی از مسئولان کودتا به وظیفه‌اش درکودتا آگاه شد. او با احساس ناراحتی از وجود کودتا و برنامه‌های آن جریان را با مادرش در میان

گذاشت و مادر از او مصراً خواست که مراتب را به مقامهای مسئول اطلاع دهد. او نیم ساعت بعد از نیمه شب سه شنبه، در نخستین ساعت چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۹ از منزل بیرون آمد و چون به کسی اعتماد نداشت تصمیم گرفت جریان کودتا را به اطلاع آیت‌الله خامنه‌ای برساند. او پس از تماس تلفنی با پادگان ولیعصر ـ عشرت‌آباد ـ و رفتن به آن پادگان، چون در گفتگو با مسئولان پاسدار اصرار داشت که خبر مهمی دارد و فقط با آقای خامنه‌ای در میان می‌گذارد ناچار او را پس از تماس با کمیته سه راه امین‌حضور به منزل آیت‌الله در خیابان ایران بردند.

آیت‌الله خامنه‌ای در مصاحبه‌ای اظهار داشت «یک شبی من حدود اذان صبح دیدم که در منزل ما را می‌زنند. به شدت هم می‌زدند. من از خواب بیدار شدم رفتم دیدم آقای مقدم است و میگه یک ارتشی آمده و می‌گوید با شما کار واجب دارد فوراً گفتم کجاست؟ گفتند توی حیاط نشسته. رفتم توی اتاق پاسدارها دیدم که یک نفری همون دم در تکیه داده به دیوار، با حال کسل و آشفته و خسته و سرش را فرو برده بود... گفتم شما با من کار دارید؟... گفت بله، گفتم چکار داری؟ گفت کار واجبی دارم و فقط به خودتون می‌گویم... من حساس شدم از حرفش. گفتم باشه نماز بخوانم و می‌آیم. رفتم نماز را خواندم. آمدم اونو صداش کردم توی حیاط... تابستان بود، تیرماه بود. یک جایی گوشه حیاط نشستیم. گفتم چیه قضیه؟ گفت کودتایی بناست بشه. گفتم تو ازکجا می‌دونی؟ بنا کرد شرح دادن... خلاصه آنچه گفت این بود که در پایگاه همدان اجتماعی تشکیل شده و تصمیم به یک کودتایی گرفته شده که یک عده‌ای توی کارند و پولهایی به افراد زیادی دادند. به خود من هم پول داده‌اند و قرار است در آن واحد در تهران و همدان یک جلسه‌ای انجام بگیره. یک عده‌ای از تهران جمع می‌شوند و می‌روند همدان و شب در همدان این کار انجام می‌گیره و آنهایی که در همدان هستند کار را در آنجا انجام دادند بعد می‌آیند تهران، جماران [اقامنگاه آیت‌الله خمینی] را بمباران می‌کنند و چند جا را بمباران می‌کنند... پرسیدم کی قرار است انجام بگیره این کودتا؟ گفت امشب و شاید گفت فرداشب، دقیقاً یادم نیست... گفتم شما بنشین تا من ترتیب کار را بدم. نشاندمش و آمدم داخل اتاقم. ضمناً آقای هاشمی [رفسنجانی] شب منزل ما بود... به آقای

هاشمی گفتم چنین قضیه‌ای است... بعداً تلفن کردم به محسن رضایی. اون موقع مسئول اطلاعات سپاه بود. گفتم فوری بیا اینجا و یک نفر دیگر که او هم یک جای دیگر کار اطلاعاتی می‌کرد به هر دوشان گفتم فوری بیایید که یک قضیه‌ای است براتون بگم. آن جوان [خلبان] را خواستیم. آمد و گفتم بشین همین جا و به اونها گفتم اطلاعاتش را بگیرید. اینها یکی دو ساعتی با هم صحبت کردند و اطلاعاتش را یادداشت کردند... این آقایون مشغول کار شدند. مقدمات بازجویی را فراهم کردند که هم در همدان و هم در پارک لاله بتوانند پیگیری کنند. البته سپاه [پاسداران] کشف کرده بود از مدتی پیش که کودتایی قراره انجام بگیره، شاید هم فهمیده بود که این کودتا در پایگاه شهید نوژه باشد. اما نمی‌دانست زمانش کی است و این براشون مهم بود. رضایی همان روز گفت ما این را فکر می‌کردیم دو سه هفته دیگر یا یک ماه دیگر انجام بگیره.[۵۲]»

بدین‌ترتیب، کودتای نوژه در سحرگاه روز چهارشنبه که همان شب قرار بود اجرا شود توسط یک خلبان به آیت‌الله خامنه‌ای گفته شد. چند ساعت پس از افشای کودتا ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ یکی از درجه‌داران تیپ نوهد به کمیته مستقر در اداره دوم ستاد مشترک مراجعه کرد و ضمن ارائه بخشی از برنامه کودتا و پولی که دریافت داشته بود اظهار داشت با ۱۱ نفر دیگر قرار است در کودتا شرکت نماید. با افشای آن دو نفر، کودتا قبل از اجرا خنثی گردید.

دستگیری شرکت‌کنندگان

تعداد دقیق افسران، درجه‌داران ارتش و افراد غیرنظامی که در کودتای نوژه شرکت داشتند در دست نیست. مقامهای جمهوری اسلامی نیز ارقام متفاوتی را اعلام داشته‌اند. حجت‌الاسلام علی‌اکبر رضوانی نماینده امام در پایگاه نوژه اظهار داشت «قرار بود در این عملیات ۳۰ فروند هواپیما شرکت داشته باشند که شرکت ۳۰ هواپیما در عملیات مستلزم آن بود که ۶۰ خلبان و کمک خلبان با حداقل ۵۰۰ نفر از نظر فنی و نظامی شرکت کنند.[۵۳]» بدیهی است این تعداد فقط شامل بخشی از برنامه کودتا بود. به نوشته مجله پاسدار اسلام، سرتیپ آیت محققی در بازجویی

اظهار داشت «از نظر پرسنل خلبان حداکثر در حدود بین ۳۰ تا ۳۲ نفر، پرسنل فنی هم در حدود ۳۰ نفر و پرسنل نظامی هم حداکثر ۳۰۰ نفر[۵۴]» در کودتا شرکت داشتند. تعداد کثیر غیر نظامیان متهم به شرکت در کودتا در این محاسبه منظور نشده‌اند.

علی شمخانی قائم‌مقام فرماندهی سپاه پاسداران در مصاحبه‌ای که دو سال بعد از کشف کودتای نوژه نمود بیان داشت «در ارتباط با کودتای نوژه ۶۰۰ نفر دستگیر شدند که از این ۶۰۰ نفر، ۳۰۰ نفر اعدام شدند و ۱۷۰ نفر آزاد شدند.[۵۵]» حجت‌الاسلام محمدی ری شهری حاکم شرع و رئیس دادگاههای انقلاب اسلامی ویژه ارتش که متهمان نوژه را محاکمه کرد در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرنگاران داخلی در ۵۹/۹/۱ ـ چهار ماه و چهارده روز بعد از کشف کودتای نوژه ـ اظهار داشت تاکنون «به پرونده ۵۰۰ نفر از دستگیرشدگان رسیدگی و رأی دادگاههای انقلاب ارتش درباره آنها به اجراگذارده شده است.[۵۶]» ولی او پنج سال پس از کشف کودتای نوژه اعلام نمود «طبق آماری که سال گذشته [۱۳۶۳] در دفتر دادگاه انقلاب ارتش تهیه شد مجموع کسانی که به اتهام شرکت در این توطئه در دادگاههای انقلاب ارتش و دادگاه انقلاب اسلامی مرکزی محاکمه و محکوم شده‌اند اعم از نظامی و غیر نظامی ۲۴۰ نفر می‌باشد... اگر به این آمار، آمار کسانی که در این توطئه شرکت داشته و به خارج از کشور گریخته‌اند و یا در داخل کشورند و هنوز دستگیر نشده‌اند اضافه کنیم به گمان نگارنده شرکت‌کنندگان در این توطئه... مجموعاً بیش از ۵۰۰ نفر نمی‌شوند.[۵۷]» درباره کسانی که موفق به فرار از کشور گردیدند خبرگزاری رسمی ترکیه اطلاع داد، در یکشنبه ۲۲ تیر ۱۳۵۹ «گروهی از افسران ارتش ایران که در رویدادهای اخیر آن کشور دست داشته‌اند با هلیکوپتر وارد خاک ترکیه شدند و تقاضای پناهندگی سیاسی نمودند. آنان از دولت امریکا نیز تقاضای پناهندگی کردند.[۵۸]» دو افسر ژاندارمری نیز به ترکیه پناهنده شدند.[۵۹]»

در مورد تعداد کشته‌شدگان کودتای نوژه حجت‌الاسلام محمدی ری شهری اعلام داشت از ۲۴۰ نفر که محاکمه گردیدند ۱۲۱ نفر محکوم به اعدام و ۱۱۹ نفر محکوم به زندان شدند. او تعداد اعدام شدگان نظامی را ۸۷ نفر و غیر نظامی را ۳۴

نفر و محکومان نظامی به زندان را ۴۹ نفر و غیر نظامی را ۷۰ نفر اعلام داشت. او اظهار داشت که ۱۱۴ نفر از آنان به حبس ابد تا ۱۰ ماه و ۵ نفر دیگر به مدتی که در زندان بودند محکوم گردیدند.[۶۰]»

سازمان نقاب در شماره ویژه ضمن چاپ عکس بسیاری از اعدام شدگان، بخشی از آنان را ۱۴۰ نفر اعلام داشت.[۶۱] در مقاله مبسوطی که در کیهان (لندن) چاپ گردید تعداد اعدام شدگان ۲۴۰ نفر اعلام شد.[۶۲] پس از کشف کودتای نوژه و دستگیری متهمان شرکت در آن، بنی‌صدر می‌نویسد آیت‌الله خمینی به آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی دستور داد کلیه آنان اعدام گردند. آیت‌الله به بنی‌صدر که در صدد تعدیل نظر ایشان بود اظهار داشت اگر «قاطعیت» نشان داده نشود مخالفان با اقدامهای مشابه مانع تحکیم جمهوری اسلامی می‌شوند.[۶۳] آیت‌الله خمینی در دیدار با رضایی از سپاه پاسداران در مورد کودتاگران گفت «آنهایی که در این مساله‌ها و این مساله آخر همراه بودند با این خیال فاسد کودتا، تمام آنها برحسب قرآن حکمشان قتل است و بلااستثناء، یک استثناء درش نیست. هیچ کس حق ندارد که یک کسی را عفوش بکند، یک کسی را مسامحه به او بکنند. اینها به حکم اسلام و به حکم قرآن فاسد و مفسد هستند و درباره اینها چهار حکم در قرآن هست که از همه کوچکتر کشتن است.[۶۴]»

دادگاه انقلاب ارتش نیز که حاکم شرع آن حجت‌الاسلام محمدی ری شهری بود سریع عمل نمود. کلیه جلسه‌های دادگاه غیر علنی تشکیل گردید. یکی از جلسه‌های دادگاه در بعدازظهر شنبه ۲۸ تیر ۱۳۵۹ برای محاکمه پنج نفر به اسامی سرتیپ آیت محققی، سروان فرخزاد جهانگیری، سروان محمد ملک، سروان بیژن ایران‌نژاد و همافر یوسف پوررضایی تشکیل گردید. طبق آماری که محمدی ری شهری در مجله پاسدار اسلام منتشر کرد جهانگیری و ملک در ۱۸ تیر ۱۳۵۹ ــ روز کشف کودتای نوژه ــ بیژن ایران‌نژاد در ۱۹ و محققی در ۲۰ تیر ۱۳۵۹ دستگیر شدند.[۶۵] بدین‌ترتیب، فاصله زمانی بین تاریخ دستگیری آخرین نفر و روز تشکیل دادگاه هشت روز بوده است. دادگاه در بعدازظهر همان روز که تشکیل گردید حکم اعدام هر پنج نفر را صادر کرد و صبح روز بعد ــ یکشنبه ۲۹ تیر ۱۳۵۹ ــ کلیه آنان

تیرباران گردیدند.[۶۶]

متهمان شرکت در کودتای نوژه در زمانهای متفاوت دستگیر شدند. سرتیپ آیت محققی که با همکاری سپهبد سعید مهدیون فرماندهی کودتا را به عهده داشت دو روز بعد از کشف کودتای نوژه دستگیر گردید. سپهبد مهدیون نیز در روز کشف کودتا بازداشت نشد و او نیز دو روز بعد، و در ۲۰ تیر ۱۳۵۹ دستگیر گردید.[۶۷] آماری که حجت‌الاسلام محمدی ری شهری درباره «تاریخ بازداشت»، «تاریخ صدور رأی» با ذکر درجه نظامی و یا غیرنظامی، نام و نام خانوادگی محکومان کودتای نوژه داده، شایان توجه است. طبق آمار مذکور از ۲۴۰ نفر محکومان کودتای نوژه ۱۰ نفر در روز ۱۷، ۱۹ نفر در روز ۱۹، ۱۶ نفر در روز ۲۰ تیر ۱۳۵۹، و در آن سه روز مجموعاً ۴۵ نفر دستگیر و بازداشت گردیدند. بقیه آنان تا ۲۴۰ نفر نه‌تنها در روزهای تیر ۱۳۵۹ بلکه در ماههای مختلف سالهای ۱۳۵۹ ـ ۱۳۶۰ ـ ۱۳۶۱ و حتی ۱۳۶۲ دستگیر شده‌اند. به موجب آمار بالا در ۱۳۵۹، ۱۶۳ نفر، در ۱۳۶۰، ۳۴ نفر، در ۱۳۶۱، ۳۵ نفر و در ۱۳۶۲، ۶ نفر بازداشت گردیدند. این آمار نشان می‌دهد که پرونده متهمان نوژه همچنان مفتوح بوده و دستگیریها ادامه داشته است.[۶۸]

پاکسازی بیشتر ارتش

کودتای نوژه از همان آغاز، لزوم پاکسازی بیشتر و دامنه‌دارتر ارتش را مطرح کرد. آیت‌الله محمدجواد باهنر عضو شورای انقلاب در مصاحبه با خبرنگار اطلاعات در پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۵۹ ـ یک روز پس از دستگیری نخستین گروه ـ اظهار داشت «باید شناسایی بیشتر نسبت به پرسنل ارتش صورت بگیرد و مساله تصفیه و پاکسازی ارتش باید به‌طور جدی دنبال شود تا همهٔ عناصر خودفروخته و ضد انقلاب از این رکن مهم پاک شوند.[۶۹]» او تاکید کرد «پاکسازی و تصفیه در ارتش صورت گرفته است باز هم باید پاکسازی در ارتش صورت بگیرد. اصولاً بیشترین پاکسازی در ارتش صورت گرفته است، ولی چون ارتش بالاخره قوی‌ترین و نزدیکترین دستگاه به رژیم گذشته بوده باید در مورد پاکسازی ارتش کار بیشتری

انجام بگیرد.[۷۰]» آیت‌الله خامنه‌ای نیز ـ همان‌طور که گفته شد ـ در اولین نماز جمعه پس از کشف کودتای نوژه و دو روز بعد از آن، با ذکر تاکید آیت‌الله خمینی در مورد پاکسازی ارتش اظهار داشت که «ارتش باید تصفیه شود.» بنی‌صدر در مصاحبه با رادیو بین‌المللی فرانسه در ۵ شهریور ۱۳۷۹ بیان داشت پس از کشف کودتای نوژه آیت‌الله خمینی دستور تصفیه ارتش را صادرکرد.» او می‌نویسد آیت‌الله خمینی به او دستور داد «پاسداران را تقویت کنید. علاقه به شاه در خون افراد ارتش است. آنان در تمام عمرشان فریاد زده‌اند زنده‌باد شاه... پاسداران فریاد زده‌اند مرگ بر شاه.[۷۱]»

پاکسازی در ارتش با آنکه «بیشترین پاکسازی» در آن صورت گرفته و «بیش از ۱۲۰۰۰» نفر پاکسازی شده بود با گستردگی بیشتری تا روز حمله عراق در ۳۱ شهریور ـ دو ماه و ۱۳ روز ـ ادامه یافت. در پاکسازی پس از کشف کودتای نوژه، لشکر ۹۲ زرهی خوزستان که مجهزترین لشکر زرهی ایران و قوی‌ترین سد جلوگیری‌کننده از تهاجم عراق به آن استان بود سنگین‌ترین آسیب را دید و توان رزمی آن به نابودی کشانده شد. پس از کشف کودتای نوژه «۲۷۰ افسر لشکر خوزستان، یعنی تمام کادر افسری»[۷۲] آن لشکر بازداشت شدند. تانکها نیز از آسیب کودتای نوژه در امان نماند و لشکر ۹۲ زرهی خوزستان که دارای ۳۸۵ تانک سازمانی بود[۷۳] هنگام حمله عراق فقط دارای ۲۸ تانک بود.[۷۴] لشکر ۷۷ پیاده مشهد نیز در کودتای نوژه زیر ضربه‌های سنگین پاکسازی قرار گرفت.[۷۵]

با دستگیری مقامهای بالای ارتشی در لشکر ۹۲ زرهی خوزستان، به گفته بنی‌صدر در مصاحبه با رادیو بین‌المللی فرانسه «وقتی که عراقیها حمله کردند لشکر [۹۲] بی‌سر بود.[۷۶]» او در مصاحبه با رادیو دیگری اظهار داشت آیت‌الله خلخالی افسران بازداشت شده را از زندان بیرون آورد و به محمد غرضی استاندار خوزستان و شمخانی مسئول اطلاعات سپاه پاسداران گفته بود «می‌خواهید ارتش عراق بیاید اینها را آزاد کند؟[۷۷]»

در ماههای نخستین جنگ عراق و ایران به علت آشفتگیهای همه‌جانبه ارتش، به‌ویژه ضعف نیروی زمینی که سنگین‌ترین آسیبها را دیده بود فشار جنگ بر روی

نیروی هوایی و خلبانان آن زیاد بود. درکودتای نوژه خلبانان زندانی پس از حمله عراق آزاد شدند. آنان با هواپیماها به‌سوی میدان جنگ شتافتند و حماسه آفریدند. بنی‌صدر در مقاله ۲۶ آبان ۱۳۵۹ می‌نویسد عراقیها با نیروی کثیر در ناحیه سوسنگرد حمله کردند و افراد ارتش ایران آنان را به سختی شکست دادند. سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی ــ که بعد سرلشکر شد ــ با سرهنگ حسینی که مقام نظامی او را تعیین نمی‌کند پس از نبرد بالا از جبهه نزد او رفتند. آنان «حماسه نیروهای مسلح ما را بازگو کردند... شرحی از هنر و فداکاری خلبانان هوانیروز، [خلبانان نیروی زمینی] دادند که از میان انبوه آتش دشمن [آن هم در زمین صاف و هموار اطراف سوسنگرد] مثل پرنده‌ای در نقش مار از لابه‌لای این آتشها به‌سوی هدف می‌روند؛ بالا و پایین می‌روند و بالاخره خود را به هدف می‌رسانند و می‌زنند. آنان می‌گفتند به هیچ رو به این کار یک کار نظامی نمی‌توان گفت. این فوق کار نظامی است. فوق هرکاری است. هنر است و هنرنمایی و همهٔ اینها جلو چشم ما انجام می‌شد. تا امروز ما می‌شنیدیم، اما امروز خود در صحنه بودیم و دیدیم.[۷۸]» او روز بعد ــ ۲۷ آبان ۱۳۵۹ ــ در مقاله خود نوشت «امروز صبح در بوشهر به پایگاه هوایی و دریایی رفتم... در یک مجلس کوتاهی به خلبانانی که بیش از ۵۰ بار پرواز کرده بودند یک کلام‌اله مجید و یک بسته کوچکی به اسم تشویق و قدرشناسی از تلاش عظیمشان اهدا کردم... خلبانان ما مرزهای ممکن را شکستند. ظرف دو ماه با وجود محدودیت امکانات ما، درکمتر از دو ماه ۵۰ بار پرواز کردند. کاری بی‌نظیر، بی‌مانند.[۷۹]»

آیت‌الله خمینی نیز فداکاریهای خلبانان را ستود. ایشان در سخنرانی در جمع گروهی از عشایر و مردم در ۱۰ بهمن ۱۳۵۹ اظهار داشت «من عاجزم از اینکه... این جوانان ما که از همهٔ نیروهای اسلامی و نیروهای هوایی بخصوص که شاید پیشقدم‌تر از سایر نیروها بود تشکر کنم.[۸۰]» آیت‌الله در جای دیگری بیان داشت «شما امروز هم از تمام ملت و قوای مسلحه که خداوند حفظشان کند و هم نیروی هوایی که از آن بیشتر از دیگران تعریف می‌شود به پیروزیهای چشمگیر رسیدند.[۸۱]»

در خوزستان که لشکر ۹۲ زرهی آن با تجهیزات کامل و فرماندهان آگاه و

کاردان آن از بزرگترین نگرانیهای صدام و حامیانش برای حمله به ایران و تصرف آن استان بود به‌جای فرماندهان برکنار شده، پاسداران گمارده شدند. به نوشته روزنامه اطلاعات، محمد غرضی استاندار خوزستان روز جمعه ۲۰ تیر ۱۳۵۹ ـ دو روز پس از دستگیری نخستین گروه ـ عِلی شمخانی رئیس اطلاعات سپاه پاسداران خوزستان را، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی خوزستان، احمد آقایی فرمانده سپاه پاسداران دزفول را فرمانده پایگاه هوایی مصدق، محمد جهان‌آرا فرمانده سپاه پاسداران خرمشهر را فرمانده پایگاه دریایی خرمشهر و غلامعلی کیانی فرماندار دزفول را فرمانده ژاندارمری خوزستان کرد.[۸۲]

با چنین آسیبها به لشکر ۹۲ زرهی خوزستان، صدام شش روز پس از حمله به ایران در سخنان خود اظهار داشت که در همان مدت کوتاه شش روز، اکنون نیروهای ما در هدفهایی که برای آنها در قصرشیرین و سرپل ذهاب معین شده مستقر هستند. ارتش ما اکنون در محدوده اهواز، داخل شهر محمره [خرمشهر]، دزفول و تعدادی از شهرهای دیگر می‌باشند.[۸۳]»

کودتای نوژه بار دیگر لزوم نیرومند ساختن سپاه پاسداران و تجهیز آن به کلیه جنگ‌افزارها، به‌ویژه اسلحه‌های سنگین را به‌طور جدی و مستمر مطرح ساخت و باز آینده ارتش را از لحاظ انحلال و یا ادغام در سپاه پاسداران مبهم گذارد. افسران ارتش که مورد بی‌توجهی و در همان شرایط موظف بودند در مرزهای طولانی کشور در نقاط مختلف به جنگ مشغول باشند، با وضع دشواری روبه‌رو گردیدند. روزهای آخر ماه تیر و ماههای مرداد و شهریور ۱۳۵۹، زمانی است که صدام و ستاد ارتش آن مطالعات نقشه‌های جنگی را برای حمله به ایران انجام داده‌اند. ارتش عراق با جنگهای روزانه در سراسر مرز طولانی عراق با ایران، نیروهای ارتش ایران را خسته می‌کرد و قسمتی از تجهیزات و وسایل یدکی آن را که تهیه مجدد آنها در شرایط تحریم اقتصادی امریکا دشوار بود، به هدر می‌داد. نیروهای عراقی، مجهز به آخرین سلاحهای پیشرفته، متشکل و زیر فرماندهی واحد و با تجربه، دلگرم و سرشار از روحیه قوی به پاسگاههای مرزی ایران حمله می‌کردند و ارتش ایران، با واحدهای کوچک و با نفرات اندک، نداشتن فرماندهی کاردان و کارآزموده، دلسرد

و نگران از حال و آینده، ولی با اراده استوار در مقابل حمله‌های مکرر آنها ایستادگی می‌نمود و جان می‌باخت.

دفتر سیاسی سپاه پاسداران در نشریه خود تایید می‌کند پس از حمله عراق به ایران «ارتش عراق به سرعت به اهدافش دست می‌یافت و مواضع ما پشت سر هم سقوط می‌کرد. روحیه ارتش عراق بالا، قدرت و توان رزمی و تجهیزات بسیار بالا و احساس قدرتمندی در حال افزایش بود... از آن سوی در نیروهای خودی، ضعف سازمان، ضعف فرماندهی، درگیریهای درونی [ارتش و سپاه پاسداران] و برخی از موارد ضعف دیگر، جو غالب را تشکیل می‌داد.[۸۴]»

نکته مهم در پاکسازی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان که لشکر تخصصی رزمی بود آن بود که به‌جای افسران دانش آموخته نظامی و کاردان کسانی گمارده شده بودند که از فنون جنگی و الزامات لشکر زرهی ناآگاه بودند. دفتر سیاسی سپاه پاسداران می‌نویسد هنگام حمله عراق به ایران، سپاه پاسداران «تنها دانشکده‌ای را که دیده بود میدانهای جنگ کوهستانی در کردستان بود که عده‌ای از برادران [پاسدار] از آنجا بعداً آمدند به جنوب با مقداری تجربه و دانش نظامی، و بقیه پس از شروع جنگ در دشتهای خوزستان در رودررویی با عراق درواقع دانشکده خود را شروع کردند.[۸۵]» یکی از فرماندهان سپاه پاسداران اظهار می‌دارد «در جلگه‌های خوزستان ما فهمیدیم جنگ کلاسیک یعنی چه. ما می‌توانستیم جلو نیروهای عراقی بایستیم، اما دانشکده خاصی نداشتیم؛ صدای توپ تا به حال نشنیده بودیم؛ فرمانده عملیات منظمی نداشتیم؛ قادر به تأمین تدارکات و پشتیبانی جبهه‌ای به این گستردگی نبودیم و می‌توان گفت هیچ گونه آمادگی در رابطه با پذیرش جنگ کلاسیک نداشتیم. وقتی این جنگ بر ما تحمیل شد با فشارهای فراوان توانستیم مراحل و مقاطع گوناگون را طی کنیم.[۸۶]»

ارتش ایران در کودتای نوژه عده‌ای از ورزیده‌ترین خلبانان، فرماندهان، افسران، کارکنان فنی هواپیمایی و زرهی خود را که وجود آنان در جنگ زودرسی که قطعی دانسته می‌شد، بسیار ضروری بود از دست داد و راه برای پیروزی سریع ارتش عراق در هفته‌های نخستین هموار گردید. صدام و پشتیبانان حمله او به ایران

به موفقیت بزرگی نایل شده بودند.

نقش دولتهای بیگانه در کودتای نوژه

عصر ما، عصر حاکمیت ملتهاست. در عصر ما بسیاری از ملتها، حتی بخشی از ملتهای جهان سوم که در نیمه دوم قرن بیستم در شرایط استبدادی به‌سر می‌بردند با تلاش آگاهانه و یکپارچه موفق به خشک کردن باتلاق استبداد که استعدادها را در درون خود به نابودی می‌کشاند گردیدند و بر روی زمینه‌های سست و لرزان آن، کشوری آراسته، دلنواز و استوار برپا نمودند.

عصر ما، عصر آگاهی و بیداری ملتها، و عصر پیدایی اراده آرام‌ناپذیر آنها برای به دست گرفتن سرنوشت خویش است. در عصر ما، ملتها ــ خواه پیشرفته و یا عقب‌مانده ــ مسئول سرنوشت خویش هستند. امروزه همهٔ ملتها از همهٔ عوامل پیشرفت آگاه هستند و این آگاهی آنها را مسئول سرنوشت خود می‌سازد. آنها می‌دانند که حاکمیت بر کشور متعلق به آنهاست. چون می‌دانند، عدم توانایی آنها در برقراری حاکمیت ملی مسئولیت آنها را در تعیین سرنوشت خویش خدشه‌دار نمی‌سازد. مردم ما با وجود آسیبها از فشارها و پیامدهای زیانبار استبداد طولانی، در این عصر ــ در آغاز قرن بیست و یکم ــ در هر شرایطی که باشند مسئول سرنوشت خود شناخته می‌شوند. هر شرایطی که مردم ایران در هر زمانی داشته باشند گواه میزان شایستگی آنان برای داشتن چنان سرنوشتی است.

از بیماریهای ملال‌انگیز اجتماعی ما، وجود این باور زهرآلود و زبون‌ساز اراده ملی در برخی از مردم کشور ماست که قدرتهای بیگانه سرنوشت ما را تعیین می‌کنند؛ آنها در امور داخلی ما و در تعیین قدرت حاکم دخالت می‌نمایند؛ هر زمان خواستند حاکمیت بر کشور و مردم را به‌دست شخص و یا گروهی می‌سپارند و هرگاه لازم دانستند آنان را به کنار می‌زنند و شخص و گروه دیگری را حاکم بر سرنوشت کشور و مردم می‌کنند. همهٔ کسانی که به ایران آزاد، آباد و پیشرفته می‌اندیشند باید با همهٔ توان خود با این باور تباه‌ساز حیات ملی که خواست قدرتهای بیگانه است مبارزه کنند و این باور سازنده را در اندیشه همگان استوار

سازند که در عصر ما، تنها ملتها قادر به تعیین سرنوشت خویش هستند و قدرتهای بیگانه در برابر ملت آگاه و یکپارچه کاری از پیش نمی‌برد. آنها به خاطر منافع خود توطئه‌ها برپا می‌کنند، ولی آگاهی و همبستگی ملی توطئه‌ها را عقیم می‌کند و راه را برای پیشرفت بیشتر کشور گشوده‌تر می‌سازد.

بر این اساس، هنگامی که از نقش دولتهای بیگانه در رویدادی سخن به میان می‌آید، نه به آن معناست که برخی برآنند. پژوهش در هر مبحثی، از جمله در رویدادی از تاریخ معاصر مستلزم توجه به واقعیتها و باریک‌اندیشی در همهٔ عوامل پیوسته به آن است. همهٔ دولتها به منافع ملی خود توجه می‌کنند و بر پایه آن، رابطه‌های خود را با کشورهای دیگر تنظیم می‌نمایند. قدرتهای بیگانه بر پایه منافع ملی خود با کشورها دوستی و یا دشمنی می‌کنند. اگر منافع آنها ایجاب کند با یک کشور دوستی و اگر ایجاب نکند با همان کشور ــ حتی اگر در زمانی نزدیک دوست و حامی آن بودند ــ به دشمنی بر می‌خیزند. قدرتهای بیگانه، از جمله امریکا، انگلیس و فرانسه، کشور عراق را در جنگ هشت ساله با ایران مورد حمایت همه‌جانبه قرار دادند. همان کشورها پس از حمله عراق به کویت، تاسیسات نظامی و اقتصادی آن کشور را با بمبارانهای سنگین با خاک یکسان کردند و سپس با نیروی عظیم به آن کشور حمله نمودند.

این ضربه مصیبت‌بار بدان جهت بر مردم عراق وارد آمد که آنان حاکم بر سرنوشت خود نبودند. اگر مردم عراق قادر به استقرار حاکمیت ملی می‌بودند به خاطر منافع ملی خود از تجاوز دولت خویش به کویت جلوگیری می‌کردند و با آن همه مشقتها و محرومیتها روبه‌رو نمی‌گردیدند. برقراری حاکمیت ملی، تنها خواست زمان نیست، بلکه ضرورت زمان است. عواملی که موجب حمایت قدرتهای بیگانه از عراق در جنگ آن کشور با ایران گردید، همان عوامل در تحریک برخی از شرکت‌کنندگان در کودتای نوژه نقش خود را داشته است. اگر جنگ عراق با ایران در جهت منافع قدرتهای بیگانه، به‌ویژه کشورهای امریکا، شوروی سابق، انگلستان، فرانسه و اسرائیل بود ــ که بود ــ[۸۷] پیامدهای کودتای نوژه: بدگمانی بیشتر به ارتش ایران و تضعیف آن، و بی‌دفاع ساختن خوزستان که لشکر زرهی و

قدرت فرماندهی افسران آن موجب نگرانی عراق در حمله به ایران بود در جهت خواست قدرتهای بیگانه برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ـ و نه از پا افکندن آن ـ بود.[۸۸]

قدرتهای بیگانه، به‌ویژه امریکا مدعی داشتن «منافع حیاتی» در منطقه خلیج فارس است. ایران افزون بر داشتن سراسر شمال خلیج فارس، جنوب دریای خزر را که حوزه آن پس از خلیج فارس و سیبری بزرگترین منبع نفتی جهان شناخته می‌شود در اختیار دارد. قدرتهای بیگانه، به‌ویژه امریکا به خاطر منافع خود در منطقه می‌کوشند در امور داخلی ایران دخالت کنند و توطئه‌ها راه اندازند. تنها، وجود حاکمیت ملی و رابطه نزدیک ملت و دولت، قادر به خنثی کردن هر توطئه‌ای است. در صورت نبود چنین حاکمیتی، توطئه‌های بیگانگان آسان به ثمر می‌رسد و مردم و کشور را با مرارتها روبه‌رو می‌سازد.

در مورد ارتباط کودتای نوژه با خارج از کشور، طبیعی است که طرح کودتای نوژه، از نقطه نظر دولتهای مخالف جمهوری اسلامی اقدام سنجیده شده‌ای بود که در هر حال ـ خواه شکست یا پیروزی کودتا ـ به زیان جمهوری اسلامی می‌انجامید. در صورت شکست ـ همان‌طور که بعد روی داد ـ ارتش ایران تعدادی از بهترین خلبانان ایران را که مورد نگرانی عراق بودند و همچنین تعدادی از افسران آگاه زرهی خود را از دست می‌داد و دشت خوزستان برای پیشروی سریع مهاجمان عراقی بدون مانع جدی می‌گردید.

قدرت نیروی هوایی ایران موجب هراس عراق بود. مراقبت نکردن لازم از هواپیماها در یک سال و نیم پیش از آن، نداشتن کارشناسان کافی برای تعمیر تعداد کثیر هواپیماها پس از اخراج کارشناسان امریکایی، دسترسی نداشتن به لوازم یدکی با تحریم اقتصادی امریکا به علت گروگانگیری از تعداد هواپیماهای آماده پرواز کاسته بود. تعداد کثیر خلبانان ماهر[۸۹] که نیروی هوایی ایران برای ورزیده شدن آنان سالها وقت صرف کرده و هزینه‌های سنگین متحمل شده بود و جنگ عراق با ایران، شایستگی و برتری آنان را نسبت به خلبانان عراقی نشان داد، عامل مهم نگرانی عراق، و تقلیل تعداد آنان به سود عراق بود. کودتایی به وسعت کودتای نوژه که

هسته اصلی نیروی آن را خلبانان و کارکنان فنی هواپیمایی تشکیل می‌داد با توجه به بدبینی و عدم اعتماد مسئولان جمهوری اسلامی به ارتش، می‌توانست در این مورد کارساز باشد.

در صورتی که کودتا پیروز می‌شد مخالفان جمهوری اسلامی ایران، از راه ساده‌تری به مقاصد خود دست می‌یافتند.

کودتای نوژه در داخل کشور، توسط گروه طرفدار شاپور بختیار سازماندهی و اداره می‌شد و در خارج نیز، با ستاد پاریس که زیر نظر بختیار بود ارتباط داشت. بختیار نیز طبق شواهد مسلم با عراق رابطه داشت و به آن کشور مسافرت می‌نمود. بدین‌ترتیب عراق نیز مستقیماً از کودتا، چه شکست و چه پیروزی آن بهره‌مند می‌شد. آسان است قبول شود که بختیار و مقامهای عراقی با یکدیگر در برپایی کودتای نوژه همکاری داشتند.

کثرت تعداد افسران و درجه‌داران شرکت‌کننده در کودتا، با توجه به اینکه بختیار در ارتش نفوذ نداشت نشان می‌دهد افسران ارشدی که با بختیار همکاری می‌کردند و در میان افسران ارتش نفوذ داشتند نقش مهمی در جلب نظامیان به شرکت در کودتا داشتند. این افسران مانند بختیار، عموماً نسبت به امریکا نظر مساعد داشتند و برای ایجاد تحولی در ایران، کمک آن کشور را لازم می‌شمردند. امریکا نیز بدیهی است برای مقاصد گوناگون علاقه‌مند به وجود حکومتی در ایران بود ـ و هست ـ که با کشور امریکا رابطه‌های دوستانه داشته باشد. ایران کشور ساحلی خلیج فارس و در منطقه «منافع حیاتی» امریکا قرار دارد. سلاحهای پیشرفته امریکایی که سرتیپ جواد فکوری و کیانوری به آنها اشاره کردند و در اختیار کودتاگران بود، با توجه به آنکه عراق به علت داشتن سلاحهای روسی و عدم رابطه سیاسی با امریکا از ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) نمی‌توانست آنها را داشته باشد آشکار می‌دارد که سلاحهای پیشرفته امریکایی به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم از طرف امریکا به کودتاگران داده شده بود. همزمان با تدارک کودتای نوژه، طبق نوشته بنی‌صدر اطلاع حاصل شد که از افراد ایرانی مهاجر در عراق و ترکیه ارتشی تشکیل شده و در نظر است کلیه ایلهایی که در مرزهای ایران با روسیه تا پاکستان زندگی می‌کنند علیه

جمهوری اسلامی اقدامهایی به عمل آورند.[۹۰] او اضافه می‌کند در آن موقع روزنامه‌های امریکایی افشا کردند که دولت امریکا در نظر دارد به نیروهایی که با جمهوری اسلامی در حال جنگ بودند، به‌ویژه به کردان سلاحهای مختلف و موشکها تحویل دهد.[۹۱] جزگروه کوچکی که زیر نظر ارتشبد آریانا در ترکیه تشکیل گردید و پیش از آنکه کار مهمی انجام دهد از هم پاشیده شد هیچ اقدام دیگری به عمل نیامد.

متاسفانه به علت عدم افشای سندها و مدرکهای مربوط به کودتای نوژه، هدف یا هدفهای واقعی کودتای نوژه و میزان و چگونگی دخالت بیگانگان در آن که موجب آن همه اعدامها و ضعف بیشتر ارتش ایران گردید هنوز ناشناخته مانده است.[۹۲] در مقدمه چاپ چهارم کتاب کودتای نوژه تصریح می‌گردد «درباره ماهیت مجریان و علل و عوامل کشف کودتا مطالب ناگفته بسیاری وجود دارد که در آینده نزدیک و براساس اسناد و مدارک منتشر نشده درکتاب جداگانه‌ای به چاپ خواهد رسید.[۹۳]»

آنچه محرز است کشف کودتای نوژه در سیاست داخلی، موجب فشار بیشتر روی ارتش، توجه زیادتر به نهادهای انقلابی به‌ویژه سپاه پاسداران، کمیته‌ها و دادگاه انقلاب گردید. کودتای نوژه عاملی برای افزایش بیشتر اختیارات پاسداران و کمیته‌ها در تهران و شهرستانها شد. در سیاست خارجی نیز با اعدام بسیاری از بهترین خلبانان ورزیده ایرانی و زندانی کردن تعدادی از آنان، گسسته کردن شیرازه لشکر ۹۲ زرهی خوزستان برکنار کردن فرماندهان آگاه به فنون جنگی و گماردن افراد ناآگاه به‌جای آنان مانعهای نگران‌کننده صدام برای حمله به ایران برطرف گردید و او طبق نقشه از پیش آماده شده ــ که به نوشته بنی‌صدر ــ جمهوری اسلامی نیز آن را به‌دست آورده بود[۹۴] به تجمع نیروهای کثیر در مرزها و تدارک جنگ‌افزارها و تأمین نیازهای لجستیکی آنها مبادرت ورزید تا هرچه زودتر حمله سراسری خود را به خاک ایران آغاز نماید.

کودتای نوژه با پیامدهای آن، به‌ویژه اعدام بسیاری از افسران و افزایش بدبینی و عدم اعتماد به ارتش و افسران آن توطئه تاریخی مارشال توخاچوفسکی را به یاد

می‌آورد. توخاچوفسکی از طراحان برجسته نظامی و از افسران مشهور شوروی در زمان استالین و وابسته نظامی شوروی در آلمان بود. هیتلر که قصد تضعیف ارتش شوروی را داشت برای از میان بردن تعدادی از فرماندهان و افسران ارتش شوروی، اسنادی را در کیف یک پیک سیاسی گذاشت. هواپیمای حامل آن پیک در چکوسلواکی سقوط کرد و بنش رئیس جمهور چکوسلواکی آن اسناد را به‌دست آورد. آن اسناد حاکی از رابطه توخاچوفسکی با مخالفان استالین بود. بنش که با استالین رابطه نزدیک داشت آن اسناد را به استالین تحویل داد. استالین که توطئه مخالفان را خطری برای قدرت خود احساس کرد با برپایی دادگاههایی سریع و کوتاه، توخاچوفسکی و قریب ۳۰۰ نفر از فرماندهان و افسران شوروی را اعدام کرد هیتلر مدتی بعد به شوروی حمله نمود.

مباحثی که در صفحه‌های گذشته مورد بررسی قرار گرفت بخشهایی از سیاست جمهوری اسلامی ایران در امور داخلی کشور را در برمی‌گرفت. چون فقط آن نکته‌هایی مورد توجه بود که در هجوم نظامی عراق به ایران می‌توانست مؤثر باشد به همین علت، محدود و فشرده عنوان گردید.

دولت عراق از آنچه در ایران می‌گذشت به‌وسیله عوامل متعدد اطلاعاتی و همچنین ایرانیانی که با آن دولت همکاری می‌کردند. دقیقاً آگاه بود و ازکمبودها و نارساییها اطلاع داشت. بی‌نظمیها و هرج و مرج کم سابقه‌ای که در سالهای نخستین پیروزی انقلاب بر امور اداری، قضایی، اقتصادی و اجتماعی ایران حاکم بود برای رهبران بعثی عراق امیدوارکننده بود و این‌طور می‌پنداشتند که مردم به علت عدم رضایت در زمان حمله عراق به ایران از آن حکومت پشتیبانی نخواهند کرد و احتمالاً از سربازان مهاجم عراقی استقبال خواهند نمود.

موفقیت دولت عراق در تحریک اقلیتها، به‌ویژه قطع هر گونه مذاکره‌های صلح‌جویانه بین دولت مرکزی و کردان و برپایی جنگ داخلی و درگیری نیروهای مسلح ایران در نقاط مختلف کشور با اقلیتها، امید رهبران بعثی عراق را به پیروزی سریع خود در جنگ با ایران تقویت می‌کرد. این شرایط، به آنان نوید می‌داد که در

صورت حمله به ایران، اقلیتهای داخل کشور نیز فشار خود را بر نیروهای مسلح ایران که در سطح وسیع کشور پراکنده بودند افزایش خواهند داد و مانع از تمرکز نیروها در جبهه‌های جنگ با عراق خواهند شد.

ولی آنچه موجب تسریع اجرای برنامه دولت عراق به حمله به ایران شد، وضع از هم گسیخته ارتش، ضعف روحیه افسران و درجه‌داران و رقابت نگران‌کننده‌ای بود که بین ارتش و سپاه پاسداران وجود داشت و همکاری بین آنها را ضعیف کرده بود. با وجود همهٔ نابسامانیها در امور داخلی کشور، اگر ارتش تشکل سازمانی و توان رزمی خود را حفظ می‌کرد و سپاه پاسداران به‌عنوان نیروی کمکی ارتش تلقی می‌شد و کوشش مؤثر برای ایجاد هماهنگی در اقدامهای آنها به عمل می‌آمد، به احتمال نزدیک به یقین، رهبران عراق هرگز به صلاح خود و کشور عراق نمی‌دانستند که با چنان نیروی عظیمی که از بسیاری جهات بر آن برتری کامل داشت مقابله نمایند. قدرت ارتش ایران ضامن استقلال و تمامیت ارضی کشور و مؤثرترین عامل ناگزیرکننده صدام به احترام به قرارداد الجزیره بود. دولت عراق به علت توانایی مسلم ارتش ایران، تن به قبول قرارداد الجزیره داد، و به همان علت نیز ناگزیر به محترم شمردن آن بود. نگرانی اساسی رهبران بعثی عراق، قدرت برتر ارتش ایران بود و کلیه اقدامهایی که در جهت تضعیف آن به عمل آمد در جهت بالاترین خواستهای عراق و قدرتهای بیگانه حامی آن کشور بود.

کودتای نوژه در ۱۸ تیر ۱۳۵۹ آخرین ضربه مؤثر را بر پیکر ناتوان شده ارتش وارد آورد و آن را نیمه جان و کم رمق کرد. ارتش عراق، دو ماه و ۱۳ روز پس از کشف کودتای نوژه، و در آن زمان که محاکمه و اعدام افسران و درجه‌داران متهم به شرکت در کودتا هنوز ادامه داشت از سه جبهه مرزهای ایران را در هم شکست و به داخل ایران هجوم آورد.

پانویسهای فصل هفتم

۱. اطلاعات، ۲۲ خرداد ۱۳۵۹.
۲. همان روزنامه، ۲۷ خرداد ۱۳۵۹.
۳. همان روزنامه، اول تیر ۱۳۵۹، روزنامه کیهان تعداد دستگیرشدگان را ۲۷ نفر اعلام داشت، ۲ تیر ۱۳۵۹.
۴. محمدی ری شهری، کودتای نافرجام نوژه، مجله پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، آذر ۱۳۶۳، شماره ۳۶، صفحه ۳۲.
۵. دو هفته‌نامه نقاب، ارگان سازمان نقاب، ویژه‌نامه ۱۸ تیر ۱۳۶۱.
۶. مطالب مربوط به برنامه اجرایی سازمان نقاب در عملیات نوژه، از کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ دوم تهران ۱۳۶۸ و چاپ چهارم تهران ۱۳۸۴ و همچنین از کیهان (لندن) مورخ ۲۲ تیر ۱۳۶۸ اقتباس شده است.
۷. کودتای نوژه، چاپ چهارم، صفحه ۲۷۲، در مجله پاسدار اسلام، آبان ۱۳۶۳، صفحه ۳۰ فقط نام دو نفر سرهنگ داریوش جلالی و سروان ملک نوشته شده است.
۸. اطلاعات ۲۳ تیر ۱۳۵۹.
۹. کیهان (لندن) ۲۲ تیر ۱۳۶۸ تعداد آنان را ۳۰۰ نفر اعلام داشته است. در کتاب کودتای نوژه به چنین تعداد کثیری اشاره نمی‌شود.
۱۰. اطلاعات ۲۲ تیر ۱۳۵۹.
۱۱. همان روزنامه، همان تاریخ .
۱۲. همان روزنامه، همان تاریخ .
۱۳. اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۹.
۱۴. همان روزنامه، همان تاریخ .
۱۵. مجله پاسدار اسلام، شهریور ۱۳۶۳، صفحه‌های ۲۹ و ۳۰. در کودتای نوژه چاپ چهارم نوشته شده است او «چندان حرفی هم نزد»، صفحه ۲۹۶.

۱۶. نگارنده مصاحبه تلویزیونی سرگرد خیرخواه را که در ۱۸ فروردین ۱۳۷۴ در برنامه تلویزیونی در لس‌انجلس انجام شد و در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۴ از کانال ۲۱ واشنگتن پخش گردید مشاهده نمود و گفته‌های او را یادداشت کرد.

۱۷. منوچهر قربانیفر هنگام جنگ عَراق و ایران دلال اسلحه و واسطه خرید اسلحه برای جمهوری اسلامی ایران بود. او در ماجرای فروش اسلحه امریکا به ایران و آوردن مک فارلین رئیس اسبق شورای امنیت ملی امریکا و همراهانش به ایران نقش مهم داشت.

۱۸. کودتا نوژه، چاپ دوم، صفحه‌های ۱۲۱ و ۱۴۵، منوچهر قربانیفر از شریکان «شرکت کشتیرانی حمل و نقل استارلاین» نیز بود. همان کتاب، صفحه ۱۲۳.

۱۹. اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۹، کودتای نوژه، چاپ چهارم، صفحه‌های ۲۱۴ و ۳۱۵. در کتاب کودتای نوژه به آزادی گروگانها به‌عنوان یکی از هدفها اشاره نشده است. پادگانهای عشرت‌آباد، سعدآباد و نوجوانان در لویزان نیز جزء هدفهای بمباران بود. همان صفحه‌ها، آیت محققی در بازجویی بمباران مدرسه فیضیه را تکذیب و رد کرد. همان کتاب، صفحه ۳۵۷.

۲۰. اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۹، مجله پاسدار اسلام، دی ۱۳۶۳، صفحه ۲۶ و کودتای نوژه، چاپ چهارم، صفحه‌های ۴۳، ۲۲۳ و ۳۱۸.

۲۱. مجله پاسدار اسلام، آذر ۱۳۶۳، صفحه ۳۳. کودتای نوژه، صفحه ۳۱۰.

۲۲. مجله پاسدار اسلام، دی ۱۳۶۳، صفحه ۲۶. کودتای نوژه، جلد چهارم، صفحه ۳۲۰.

۲۳. اطلاعات، ۲۱ تیر ۱۳۵۹. مجله پاسدار اسلام، شهریور ۱۳۶۳، صفحه ۲۷. کودتای نوژه، صفحه ۳۳۳.

۲۴. اطلاعات، ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

۲۵. مجله پاسدار اسلام، شهریور ۱۳۶۳، صفحه ۲۷. سپاه پاسداران به گونه کلی از وجود کودتایی اطلاع داشت ولی از جزئیات کودتای نوژه، به‌ویژه از زمان وقوع آن آگاهی نداشت. محسن رضایی که در آن موقع مسئول اطلاعات سپاه بود شب قبل از انجام کودتا اظهار داشت گمان می‌کرد کودتا «دو سه هفته دیگر یا یک ماه دیگر انجام بگیرد.» کودتای نوژه، صفحه‌های ۲۷۰ و ۲۷۲.

۲۶. همان مجله، همان صفحه، اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

۲۷. همان مجله، همان صفحه. کودتای نوژه، صفحه ۳۳۶.

۲۸. آیت‌الله مهدوی کنی سرپرست کمیته‌های تهران بود.

۲۹. اطلاعات، ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

۳۰. همان روزنامه، همان تاریخ.

۳۱. همان روزنامه، همان تاریخ.

۳۲. کیهان، ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

۳۳. اطلاعات، ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

۳۴. همان روزنامه، ۲۲ تیر ۱۳۵۹.

۳۵. اطلاعات، دوشنبه ۲۳ تیر ۱۳۵۹.

۳۶. همان روزنامه، همان تاریخ.

۳۷. همان روزنامه، همان تاریخ.

۳۸. اطلاعات، ۲۴ تیر ۱۳۵۹. کیهان ۲۴ تیر ۱۳۵۹.

۳۹. نامه مردم، ۱۳ مرداد ۱۳۵۹. نقل از ناخدا انور، سیری از مبارزات درون حزبی با اپورتونیسم منحط، صفحه ۲۴.

۴۰. بنی‌صدر، روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، آذر ۱۳۵۹، صفحه ۹۷.

۴۱. کیهان، ۱۸ تیر ۱۳۶۲.

۴۲. مجله پاسدار اسلام، شهریور ۱۳۶۳، صفحه ۳۰.

۴۳. همان مجله، همان ماه، صفحه ۳۱. کودتای نوژه، صفحه ۳۲۳.

۴۴. همان مجله، همان ماه، همان صفحه، در زمان کشف کودتای نوژه سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی بود.

۴۵. اطلاعات، ۶ بهمن ۱۳۶۴.

۴۶. نقل از روزنامه ایران تایمز (واشنگتن)، دوم دی ۱۳۶۷.

۴۷. همان روزنامه، همان تاریخ.

۴۸. کیهان (لندن) ۲۹ دی ۱۳۶۷. نویسنده مقاله خود را «ش. م» معرفی کرده است. با عبارت دیگر، کودتای نوژه، چاپ چهارم، صفحه ۲۶۹.

۴۹. مصاحبه بنی‌صدر با خبرنگار رادیو لس‌انجلس، نقل از جزوه مجله ایرانیان، واشنگتن، صفحه ۳۰.

۵۰. مجله پاسدار اسلام، شهریور ۱۳۶۳، صفحه ۳۱. کودتای نوژه، صفحه ۲۶۹ و ۳۲۴.

۵۱. اظهارات آقای فرقانی در مصاحبه با نگارنده. او نیز دستگیر و زندانی گردید و با کمک سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی و بنی‌صدر رئیس جمهور از زندان آزاد گردید و به امریکا رفت.

۵۲. کودتای نوژه، چاپ دوم، صفحه‌های ۱۹۱، ۱۹۲ و ۱۹۵.

۵۳. اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

۵۴. مجله پاسدار اسلام، اسفند ۱۳۶۳، صفحه ۴۶. کتاب نوژه، چاپ چهارم، صفحه‌های ۳۶۳ و ۳۶۴. محمدی ری شهری در مصاحبه مطبوعاتی گفت کودتاگران ۱۷ هواپیما در اختیار داشتند. کیهان ۲۳ تیر ۱۳۵۹.

۵۵. مجله صف، تیر ۱۳۶۱، صفحه ۱ پ ۶.

۵۶. کودتای نوژه، صفحه ۳۸۷.

۵۷. مجله پاسدار اسلام، مرداد ۱۳۶۴، صفحه ۵۲.

۵۸. اطلاعات ۲۳ تیر ۱۳۵۹.

۵۹. اطلاعات ۲۵ تیر ۱۳۵۹.

۶۰. مجله پاسدار اسلام، مرداد ۱۳۶۳، صفحه ۵۲.

۶۱. دو هفته نامه نقاب، شماره ویژه، ۱۸ تیر ۱۳۶۱.

۶۲. کیهان (لندن) ۲۲ تیر ۱۳۶۸.

63. Banisadr. L'Esperance Trali. Op. Cit., P. 179.

۶۴. اطلاعات ۲۹ تیر ۱۳۵۹. کیهان ۲۹ تیر ۱۳۵۹. در جستجوی راه، از کلام امام. دفتر هجدهم، ارتش، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، صفحه‌های ۱۰۳ و ۱۰۴.

۶۵. مجله پاسدار اسلام، مرداد ۱۳۶۴، صفحه‌های ۵۴ ــ ۵۲، تاریخ دستگیری پوررضایی ۲۱ فروردین ۱۳۵۹ ذکر شده است، صفحه ۵۴.

۶۶. اطلاعات، ۲۹ تیر ۱۳۵۹.

۶۷. مجله پاسدار اسلام، مرداد ۱۳۵۴، صفحه ۵۲.

۶۸. همان مجله، صفحه‌های ۵۴ ــ ۵۲ جمع تعداد ذکر شده ۲۳۸ نفر می‌شود. در برابر نام دو نفر،

تاریخ بازداشت و صدور رأی قید نگردیده است.

۶۹. اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

۷۰. همان روزنامه، همان تاریخ .

71. Banisadr. Op. Cit., P. 248.

۷۲. از مصاحبه بنی‌صدر با رادیو ایران. جزوه مجله ایرانیان، واشنگتن، صفحه ۳۰. بنی‌صدر در مصاحبه با رادیو بین‌المللی فرانسه نیز گفت پس از کودتای نوژه «در خوزستان، کادر افسری همه دستگیر و زندانی شدند.»

۷۳. از مقاله ناخدا حمید احمدی در کیهان (لندن)، ۲۶ مهر تا ۱۲ آبان ۱۳۸۰.

74. Banisadr. Op. Cit., P. 178.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به مناسبت بیستمین سالروز حمله عراق در نماز جمعه ۸ مهر ۱۳۷۹ درباره پاکسازی در لشکر ۹۲ زرهی اهواز اظهار داشت «روزهای اول هم واقعاً جنگیدن برای ما آسان نبود. خود ارتش ما در اهواز و خوزستان و لشکر ۹۱ [لشکر ۹۲ صحیح است] ظاهراً خودش در درون خودشان مشغول تصفیه بودند و آمادگی دفاع هم نداشتند. ولی با همان شرایطی که بود ارتش موفق شد بعد از چند روزی که اول جنگ غافلگیرانه گذشت مهار کند و دشمن را متوقف کند»، روزنامه جمهوری اسلامی، ۹ مهر ۱۳۷۹.

۷۵. بنی‌صدر در مورد لشکرهای شرکت‌کننده در کودتای نوژه اظهار می‌دارد «افراد شرکت‌کننده در عملیات نوژه تنها در نیروی هوایی نبودند، بلکه در لشکر خوزستان، لشکر آذربایجان غربی، لشکر خراسان، لشکر مرکز [گارد شاهنشاهی سابق]، لشکر کردستان و تیپ کرمانشاه بودند.» خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، درس تجربه، صفحه ۳۰۰.

۷۶. از مصاحبه بنی‌صدر با رادیو بین‌المللی فرانسه در ۵ شهریور ۱۳۷۹.

۷۷. از مصاحبه بنی‌صدر با رادیو صدای ایران، لس‌انجلس، نقل از جزوه مجله ایرانیان، واشنگتن، صفحه ۳۰.

۷۸. بنی‌صدر، روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.

۷۹. همان نشریه، صفحه‌های ۱۳۵ و ۱۳۶.

۸۰. در جستجوی راه، از کلام امام، ارتش، صفحه ۱۶۶.

۸۱. همان کتاب، صفحه ۲۸۵.

۸۲. اطلاعات ۲۱ تیر ۱۳۵۹.

83. Ministry of Foreign Affairs of the Republic of Iraq. Documentary Dossier. P. 217.

۸۴. دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، گذری بر دو سال جنگ، بی‌تا، صفحه ۶۶.

۸۵. همان کتاب، صفحه ۶۰.

۸۶. همان کتاب، صفحه ۶۱.

۸۷. علتهای حمایت طولانی قدرتهای بیگانه از عراق در جنگ با ایران در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» به تفصیل شرح داده شده است. برای آگاهی به آن کتاب مراجعه شود.

۸۸. سیاست امریکا و غرب در تمام طول هشت سال جنگ آن بود که هیچ یک از دو کشور ایران و عراق پیروز نشوند و هر دو کشور بازنده باشند. برای آگاهی به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» مراجعه شود.

۸۹. یک افسر هوایی اظهار می‌دارد نیروی هوایی ایران «بیش از ۱۴۰۰ خلبان ورزیده و کادر فنی برجسته در اختیار داشت.» سرهنگ ستاد دکتر هوشنگ ورجاوند، ترازنامه کوتاه دو سال جمهوری اسلامی، مجله کاوه، مونیخ، زمستان ۱۳۵۹، صفحه ۵۲. ناخدا حمید احمدی مدیر مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران (برلین) می‌نویسد هنگام حمله عراق به ایران، نیروی هوایی ایران دارای حدود ۱۰۰۰ خلبان بود. هفته‌نامه کیهان (لندن)، ۸ تا ۱۴ آذر ۱۳۸۰.

90. Banisadr, L'Esperance Trahi. P. 175.

91. Ibid.,

۹۲. بنی‌صدر درباره دخالت قدرتهای بیگانه در کودتای نوژه می‌نویسد «نیاز به گفتن ندارد که محرکان این توطئه [کودتای نوژه و برخوردهای دانشگاه تهران و سنندج] عوامل امریکایی بودند. Banisadr. Ibid., سرهنگ ستاد دکتر هوشنگ ورجاوند در مقاله «ترازنامه کوتاه دو سال جمهوری اسلامی» می‌نویسد «توطئه کودتای نیروی هوایی [نوژه] ساخته و پرداخته سازمانهای جاسوسی بیگانه و در درجه نخست سازمان جاسوسی شوروی است»، مجله کاوه، مونیخ، زمستان ۱۳۵۹، صفحه ۵۲.

۹۳. کودتای نوژه، صفحه ۱۰.

۹۴. بنی‌صدر می‌نویسد قطب‌زاده پیش از حمله عراق نقشه حمله را خریداری کرده و به‌دست آورده بود. مجله علم و جامعه، واشنگتن، مهر ۱۳۶۷، صفحه ۱۲.

فصل هشتم

سه‌عامل تاثیرگذار در حمله عراق

۱ ــ صدور انقلاب اسلامی، دو برداشت متفاوت

دنیای امروز بیش از هر زمان دیگری، دنیای اندیشه‌هاست. در میان اندیشه‌ها، قدرت اندیشه‌های سیاسی در میان افراد و گروهها و ملتها منظماً توانایی بیشتری می‌یابد و اراده و خواست آنان را شکل می‌دهد. هر قدر زمان جلو می‌رود بر قدرت اندیشه‌های سیاسی و توانایی آنها در شکل دادن به کوششهای فردی و اجتماعی نه‌تنها در مقیاس ملی بلکه در مقیاس جهانی افزوده می‌شود. دنیای امروز، از یک دیدگاه، نبردگاه اندیشه‌هاست و هرچه اندیشه‌ها، فضای جغرافیایی بیشتری را زیر پوشش خود قرار دهد وسعت و شدت نبرد میان اندیشه‌های مخالف در سطح کشور، منطقه، قاره و جهان بیشتر اوج می‌گیرد.

تضاد اندیشه‌های کاپیتالیسم و کمونیسم مدتها انسان و دنیا را دچار مشقتهای دردآوری کرد و موجب اختلاف خصمانه بین اعضای یک خانواده، افراد یک ملت و ملتها با یکدیگر شد. در جهان آشفته امروز که در تلاش حرکت به‌سوی مرحله

تکاملی است، ناسازگاری اندیشه‌های سیاسی از عاملهای اصلی بروز آشوبها و جنگهاست. نیاز به همگامی با پیشرفت سریع علم، ضرورت بهبود اوضاع اقتصادی، وسعت و سرعت امکانات ارتباطی و بالا رفتن سطح آگاهی و دانش افراد موجب شده است که خواستهای فردی و ملی در قالب اندیشه‌های سیاسی و به‌صورت مرامنامه و اساسنامه حزبی تجلی یابد و همگان برای تحقق آنها که آرزوهای فردی، گروهی و ملی را در برمی‌گیرد همهٔ توان خود را به کار برند. از آنجا، برخورد اندیشه‌های مخالف موجب اختلاف صاحبان آن اندیشه‌ها، و در مقیاس بزرگتر، حکومتها با یکدیگر می‌گردد، و در مرحله جدی‌تر، جنگ با تمام آثار شوم و زیانبخش آن آشکار می‌شود.

انقلاب ایران با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» با مشارکت همهٔ گروههای اجتماعی، و به همت همهٔ زنان و مردان ایران به سرعتی که پیش‌بینی نمی‌شد به پیروزی رسید. آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب، مهندس مهدی بازرگان را که در مبارزه‌های ملی گذشته شرکت داشت به نخست‌وزیری دولت موقت برگماشت تا اوضاع از هم پاشیده ایران را که در ماههای انقلاب از همه سو دچار آشفتگیها شده بود سامان دهد. از همان آغاز خدمت دولت موقت، دو اندیشه متضاد درباره چگونگی اداره کشور روبه‌روی یکدیگر قرار گرفت.

مهندس بازرگان، همکارانش در دولت موقت و گروهی از مردم کشور که از استبداد طولانی تاریخی و پیامدهای جانفرسای آن به ستوه آمده و از دخالت مداوم بیگانگان در طی دست کم دو سده گذشته خشمگین بودند برای تحقق شعارهای استقلال و آزادی، توجه اساسی به سیاست داخلی و مقدم شمردن آن را بر سیاست خارجی ضرور می‌دانستند. آنان بر این باور بودند که حفظ استقلال و آزادی به‌دست آمده مستلزم برقراری حکومت قانون، ایجاد نظم و امنیت، تأمین نیازمندیهای همه جانبه مردم و کشور بر پایه عدالت اجتماعی و کوشش پیگیر برای مشارکت هرچه بیشتر مردم در امور کشور به منظور افزایش قدرت آنان در تشخیص منافع ملی و حفظ آنهاست. این گروه معتقد بودند با تلاش برای ساختن ایرانی آزاد، آباد و پیشرفته بر مبنای شکل حکومتی جمهوری اسلامی، انقلاب ایران و راه آن برای

سازندگی، الگویی الهام‌آفرین برای مردم ستمدیده جهان سوم و رهایی آنان از محرومیتها و عقب‌ماندگیها خواهد گردید.

حجت‌الاسلام احمد خمینی فرزند آیت‌الله خمینی در مصاحبه با مجله پیام انقلاب درباره نظر دکتر ابراهیم یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب درباره لزوم توجه به مساله‌های داخلی ایران اظهار داشت که یزدی می‌گفت ما «باید سعی کنیم که دخالت در امور دیگران نکنیم و باید به فکر ایران باشیم و اینجا را بسازیم. آرامش را شدیداً حفظ کنیم و به ما چه مربوط است که کویت چه شود و بحرین و پاکستان و افغانستان چه می‌شود.[۱]» مهندس بازرگان که شخصیتی آگاه به احکام اسلامی بود می‌نویسد «در قرآن آیه و دستوری که دلالت یا صراحت برای خدمت به اسلام و دفاع یا تبلیغ و تحمیل آن را داشته باشد وجود ندارد.[۲]»

گروه دیگر به اسلام و لزوم صدور انقلاب اسلامی می‌اندیشیدند. صدور انقلاب در عرف بین‌المللی به مفهوم ایجاد آشوب و شورش در داخل کشور دیگر، تحریک ناراضیان به قیام علیه دولت مرکزی، تلاش برای سرنگون کردن آن دولت و تشکیل حکومت موردنظر می‌باشد. برای سرعت بخشیدن به تحقق آن، گروهی نیز که آموزشهای لازم فراگرفته‌اند برای انجام اقدامهایی برخلاف مصالح دولت مورد نظر، به‌کشور مربوط اعزام می‌شوند، و در مواردی نیز که شرایط اقتضا نماید با اعزام نیروهای مسلح موجبات سرنگونی آن دولت را فراهم می‌نمایند. کلیه امور بالا از مصداقهای بارز دخالت در امور داخلی کشورهاست که هر کشوری، و از جمله ایران بر طبق منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل پذیرفته است از مبادرت به آنها خودداری کند.

صدور انقلاب اسلامی از دو جهت مورد توجه حامیان آن قرار گرفت. آنان می‌پنداشتند که اگر انقلاب فقط به امور داخلی کشور توجه کند و در صدد فراهم آوردن نیروهای کمکی در خارج ازکشور برنیاید انقلاب در داخل با شکست مواجه می‌شود. آنان برای حفظ انقلاب و تحکیم پایه‌های آن معتقد به صدور انقلاب اسلامی بودند تا با برقراری حکومت اسلامی ـ به شیوه حکومتی ایران در برخی از

کشورها ـ پایگاههایی در خارج از کشور برای حمایت از انقلاب اسلامی ایران به‌وجود آید. برخی نیز با توجه به شور و هیجانی که مردم ایران، به‌ویژه جوانان ابراز می‌داشتند و عدم وجود امکانات لازم در ایران برای جذب آن شوقها، و یا عدم توانایی کارگردانان جمهوری اسلامی به ایجاد امکانات لازم برای به‌کارگیری آن نیروها، گمان داشتند صدور انقلاب اسلامی موجب حفظ آن حالت انقلابی و اشتغال پیوسته نیروها به امور انقلابی خواهد شد. آیت‌الله مرتضی مطهری اظهار داشت «اگر انقلاب در محدوده جغرافیایی ایران اسلامی محبوس بماند، به زودی از جوش و خروش می‌افتد و نابود می‌گردد.[۳]»

آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور در مراسم عید قربان که در مرداد ۱۳۶۶ در دانشگاه تهران برپا شد بیان داشت «استکبار جهانی روند تلاشهایش را در جهت محدود کردن حرکت ملت ایران امتداد داد. زیرا این یک اصلی است که زندانی شدن هر انقلاب در محدوده یک کشور و در میان یک ملت به منزله مرگ و نابودی آن است.[۴]»

آیت‌الله منتظری در خطبه نماز جمعه ۶ شهریور ۱۳۵۸ لزوم صدور انقلاب را متذکر شد[۵]، و در جای دیگر اظهار داشت «انقلاب اگر نتواند پیام جهانی خود را صادر کند، در داخل از پویایی و حرکت می‌ایستد.[۶]»

بی‌تردید، آیت‌الله خمینی با جاذبه شخصیت و صلابت رأی همواره مرجع اصلی تصمیم‌گیری بود و خطوط کلی سیاست داخلی و سیاست خارجی طبق نظر ایشان تعیین می‌گردید. آیت‌الله خمینی معتقد به صدور انقلاب اسلامی بود و به همین مناسبت در اولین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی اظهار داشت «ما باید به هر قیمت شده انقلاب خود را به تمام ممالک اسلامی و تمام جهان صادر کنیم.[۷]» ایشان در دیدار مردم جماران و خطاب به مردم ایران تصریح نمود «شما باید اسلام را به پیش ببرید و انشاءالله اسلام را به تمام دنیا صادر کنید و قدرت اسلام را به تمام ابرقدرتها بفهمانید.[۸]» آیت‌الله خمینی در جای دیگر بیان داشت «ما می‌خواهیم انقلاب اسلامی‌مان را به همهٔ ممالک اسلامی صادر کنیم.[۹]»

قانون اساسی و صدور انقلاب اسلامی

در مقدمه قانون اساسی و در مبحث «شیوه حکومت در اسلام» تصریح می‌شود «قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود زمینه تداوم انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند. به‌ویژه در گسترش روابط بین‌المللی، با دیگر جنبشهای اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد.[۱۰]» در مقدمه قانون اساسی و زیر عنوان «ارتش مکتبی» قید می‌گردد که وظیفه ارتش و سپاه پاسداران تنها «حفظ و حراست از مرزها» نیست، بلکه «بار رسالت مکتبی، یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود.[۱۱]»

اصل سوم قانون اساسی وظایف «دولت جمهوری اسلامی ایران» را برمی‌شمارد و در بند ۱۶ آن درباره سیاست خارجی تاکید می‌نماید. «تنظیم سیاست خارجی کشور براساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همهٔ مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان[۱۲]» است. اصل یازدهم تصریح می‌کند «همهٔ مسلمانان یک امت‌اند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است... کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد.[۱۳]» طبق اصل ۱۵۲ قانون اساسی، «سیاست خارجی اسلامی ایران براساس... دفاع از حقوق همهٔ مسلمانان[۱۴]» پی‌ریزی می‌شود و به موجب اصل ۱۵۴، «جمهوری اسلامی... در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین دَر برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.[۱۵]»

بدین‌ترتیب، جمهوری اسلامی به موجب قانون اساسی موظف است «زمینه تداوم انقلاب» را نه‌تنها «در داخل، بلکه در خارج کشور» فراهم نماید؛ «با دیگر جنبشهای اسلامی و مردمی» بکوشد که «راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار

کند»؛ سیاست خارجی کشور را بر پایه «حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان» و «دفاع از حقوق همهٔ مسلمانان» قرار دهد؛ ارتش و سپاه پاسداران را برای «جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان» به کار گیرد و «کوشش پیگیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی... جهان اسلام را تحقق بخشد.» وجود چنین تکلیفهایی در قانون اساسی که وظیفه‌های سنگینی را به‌عهده مردم و کشور ایران می‌گذارد الزاماً می‌باید سیاستهای داخلی و خارجی جمهوری اسلامی در جهت انجام و تحقق آنها هدایت گردد.

گفتگو درباره فعالیتهایی که سید مهدی هاشمی و همکارانش زیر نظر آیت‌الله منتظری برای صدور انقلاب اسلامی درکشورهای مسلمان به عمل آوردند موجب درازی کلام می‌گردد. برای اندکی آشنایی به ذکر دو کشور اکتفا می‌شود:

کویت ــ حجت‌الاسلام مهری که به سمت امام جماعت شیعیان کویت انتخاب شده بود در ۷ اسفند ۱۳۵۷ با هیاتی از شیعیان کویت با ایشان دیدار کرد. آیت‌الله خمینی در آن دیدار از لزوم متشکل شدن «کشورهای اسلامی در زیر یک دولت و یک پرچم» یاد کرد و اظهار داشت «یک دولت بزرگ اسلامی باید بر همه دنیا غلبه کند.[۱۶]» حجت‌الاسلام مهری نیز درکویت مطالبی درباره چگونگی اداره کشور اسلامی بیان داشت که موجب تظاهرات شیعیان در آن کشور گردید. دولت کویت آن اظهارات را مداخله در امور داخلی کشور و تحریک افراد به قیام علیه دولت تلقی کرد و مهری را با ۱۹ نفر از افراد خانواده‌اش در ۵ مهر ۱۳۵۸ از کویت اخراج نمود.[۱۷]

روزنامه رای‌العام چاپ کویت نوشت «چنین معلوم است که تهران مایل است به‌نام اسلام یک امپراتوری را دوباره تاسیس کند... اعراب به هیچ کس اجازه نمی‌دهند در بین آنها تفرقه افکنده و زیر لوای شعارهای دروغین در امور داخلی آنها دخالت کند.[۱۸]» سفیر کویت در ایران در همان مهر ۱۳۵۸ که دولت او حجت‌الاسلام مهری را از آن کشور اخراج کرد اظهار داشت «ما همین‌قدر که مطمئن شویم هیچ مداخله‌ای در امور داخلی یکدیگر انجام نشود ما حاضر به حمایت بدون قید و شرط از ایران هستیم. ما یک اقلیت ایرانی درکویت داریم که آنها را جزء

جامعه خود می‌دانیم. اما آنچه ما می‌خواهیم آن است که بگذارند ما مسئله را حل کنیم و مایل نیستیم کشور دیگری در این مساله‌ها مداخله کند.[۱۹]»

بحرین ـ حجت‌الاسلام هادی مدرسی به سمت امام جماعت بحرین انتخاب گردید و او نیز به تبلیغ جمهوری اسلامی در شیعیان بحرین پرداخت. چون دولت بحرین سختگیری در پیش گرفت آیت‌الله صادق روحانی مقام غیرمسئول در جمهوری اسلامی ایران اظهار داشت «در صورتی که تحریکات بر ضد ایران ادامه یابد ایران ادعای ارضی خود را نسبت به بحرین دنبال خواهد کرد.[۲۰]» او چندی بعد تاکید نمود «بحرین جزئی از ایران است، چون رژیم شاه که از ادعای خود درباره بحرین صرف‌نظر کرد غیر قانونی بود.[۲۱]» چون بیان چنان نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی بحرین بود و موجب ایجاد تشنج در رابطه دو کشور ایران و بحرین می‌گردید ابراهیم یزدی وزیر خارجه ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ کوشید دامن دولت را از داشتن چنان نظری مبرا سازد و آن را نظر شخصی آیت‌الله روحانی اعلام دارد. ولی اطلاعیه‌ای به امضای جمعی از طلاب به وزیر خارجه خطاب کرد، وقتی یک مرجع تقلید اظهارنظر می‌کند طبق «تعالیم آسمانی قرآن» همه باید از آن متابعت کنند و وزیر خارجه صلاحیت اظهارنظر در آن باره را ندارد.

حجت‌الاسلام هادی مدرسی با توجه به وجود اکثریت شیعه در جمعیت بحرین مطالبی بیان داشت که دولت بحرین آن را دخالت در امور داخلی و ایجاد ناآرامی در کشور دانست و او را که به نوشته روزنامه اطلاعات «رهبر جنبش آزادیبخش بحرین[۲۲]» بود دستگیر و پس از سلب تابعیت از بحرین اخراج کرد و او در اول مهر ۱۳۵۸ وارد ایران شد. صدام حسین رهبر عراق که همواره مترصد فرصت بود تا کشورهای عربی، به‌ویژه کشورهای عربی جنوب خلیج فارس را از ایران دور کند و خود را حامی آنها معرفی نماید در همان مهر ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی ایران را بدون ذکر نام مورد تهدید قرار داد و ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ اظهار داشت «قدرت عراق علیه هرکشوری که بخواهد به حاکمیت کویت یا بحرین تجاوز کند و یا به مردم و یا تمامیت ارضی آن کشورها آسیب رساند به کار می‌رود. این [سیاست عراق] شامل کلیه کشورهای خلیج [فارس] می‌باشد.[۲۳]»

روزنامه الثوره ارگان حزب بعث عراق تاکید نمود دستهای جنایتکاران که به‌سوی هر قسمت از دنیای عرب دراز شود با شمشیر تیز قطع خواهد شد تا رویاهای بیمارگونه توسعه و تجاوز را از میان بردارد... نیروهای حاکم در ایران که هنوز سه جزیره [تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی] را در خلیج [فارس] در اختیار دارند سعی دارند بحرین را نیز مالک شوند... عراق هرگونه بهانه‌ای را برای مداخله خارجی و یا هرکوششی را برای تحمیل یک فورمول غیر قابل قبول اکثریت مردم در هرکشور مفروضی را مردود می‌داند.[۲۴]»

صدور انقلاب اسلامی و گفته‌ها و اقدامهایی که در تایید و تحقق آن به عمل آمد زمامداران کشورهای عربی، به‌ویژه سران کشورهای عربی منطقه خلیج فارس را دچار نگرانی کرد و عموم آنان را به چاره‌جویی واداشت. کشورهای عربی منطقه خلیج فارس ـ به‌جز عراق ـ که به ضعف نظامی خود در برابر ایران آگاهی کامل داشتند از تجاوز احتمالی ایران به تمامیت ارضی خود بیمناک گردیدند. آنها ضمن نزدیک شدن بیشتر به عراق، از جمهوری اسلامی ایران فاصله گرفتند و سیاست احتیاط‌آمیزی نسبت به آن اتخاذ نمودند. زمامداران کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، افزون بر تهدید از خارج، نگران امنیت داخلی و شورش مردم کشور خود بودند. جمهوری اسلامی ایران چون بر پایگاه عقیدتی اسلام استوار بود، عامل مشترکی که مردم خاورمیانه و منطقه خلیج فارس را به هم پیوند می‌دهد به همین جهت مورد توجه خاص مردم مسلمان منطقه قرارگرفت. به‌دنبال سیاست موازنه منفی مصدق و سیاست مستقل که در اواخر سلطنت شاه اعلام شد شعار «نه شرقی، نه غربی» از طرف جمهوری اسلامی ایران عنوان گردید. جاذبه این شعار و شعار «امریکا دشمن اصلی ماست»، یعنی دشمن اصلی ملتهای مسلمان است، با توجه به آنکه ملتهای مسلمان خاورمیانه سنگینی فشارهای سیاست مداخله‌جویانه امریکا را درکشور خود حس می‌کردند و وجود حکومتهای ضد ملی خود را به علت حمایت امریکا و در مواردی شوروی می‌دانستند در اندیشه‌های مردم مسلمان خاورمیانه تاثیر خاص بجای می‌گذاشت.

تظاهرات و احساساتی که مردم به زنجیر کشیده درکشورهای خودکامه و

مستبد مسلمان آشکار می‌داشتند زنگ خطر را در گوش زمامداران آنها به صدا در آورد و آنان را از قیام احتمالی مردم خود که طبق نمونه مردم ایران عمل کنند و نظامهای خود را سرنگون نمایند بیمناک نمود.

عامل دیگری که شعار «صدور انقلاب اسلامی» را برای کشورهای عربی خلیج فارس تهدیدکننده می‌نمود وجود تعداد کثیر شیعیان در آن کشورها بود. شیعیان نه‌تنها در عراق اکثریت داشتند بلکه در بحرین نیز اکثریت عظیم آن و حدود ۷۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند.[۲۵] تعداد شیعیان در کویت ۳۰ تا ۴۰ درصد، ابوظبی ۲۰ درصد، دوبی ۳۰ درصد، قطر ۳۰ درصد و در عمان ۵۰ درصد کل جمعیت آن کشورها بودند[۲۶] و حدود ۲۰۰ هزار شیعه نیز در عربستان سعودی و در ایالت شرقی آن که مرکز چاههای نفت است به‌سر می‌بردند.[۲۷] مسئولان جمهوری اسلامی ایران، ضمن آنکه پیوسته بر اسلامی بودن انقلاب ایران تاکید می‌کردند و پرهیز داشتند که آن را انقلاب شیعی معرفی نمایند، چون ایران تنها کشور اسلامی است که مذهب رسمی آن شیعه جعفری (دوازده امامی) است به همین جهت، شیعیان جهان اسلام نسبت به آن احساسات موافق بیشتری ابراز می‌داشتند. این واکنش با توجه به آنکه قدرت سیاسی در کلیه کشورهای بالا در دست افراد سنی مذهب بود و شیعیان عموماً در شرایط پایین‌تر اقتصادی و مخصوصاً سیاسی نسبت به سنیان قرار داشتند و از حکومتهای خود ناراضی بودند، در زمامداران سنی مذهب آنان ایجاد نگرانی می‌نمود و آنان را نسبت به قیام احتمالی شیعیان دچار تشویش می‌کرد.

صدور انقلاب اسلامی به سیاست عراق در نزدیک کردن آن کشورها به عراق و دور کردن آنها از جمهوری اسلامی کمک بزرگی کرد. کشورهای عربی منطقه خلیج فارس با نظام گذشته ایران رابطه‌های نزدیک و دوستانه داشتند و علاقه‌مند به حفظ آن رابطه‌ها بودند. تمایل کلیه کشورهای منطقه خلیج فارس به حفظ و تقویت رابطه‌های دوستانه با ایران موجب حفظ صلح و ثبات آن منطقه گردیده بود و دولتهای غربی، به‌ویژه امریکا که معتقد به داشتن «منافع حیاتی» در آن منطقه بود بهانه‌ای برای اعزام ناوگان جنگی به خلیج فارس برای حفظ امنیت آن منطقه و

چاههای نفت آن نداشت. سیاست استراتژیک امریکا داشتن تسلط کامل بر منطقه خلیج فارس است. خلیج فارس بیش از تمام نقاط جهان دارای نفت، و بزرگترین انبار نفت دنیاست.[۲۸] بعد از برقراری نظام جمهوری اسلامی در ایران، طبق درخواست کنگره امریکا در فروردین ۱۳۵۸ (آوریل ۱۹۷۹ م.) ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ گزارشی از طرف یک مؤسسه تحقیقاتی به‌نام کولینز و مارک[۲۹] با عنوان «واردات نفت از خلیج فارس: استفاده از نیروی نظامی برای حفظ چاههای نفتی» تهیه و منتشر شد. در این گزارش توصیه شده بود که در مواقع ضروری چاههای نفت منطقه به‌وسیله نیروی نظامی اشغال شود.[۳۰] این نظر که در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵ م.) نیز شایع شده بود چون با اعتراض گسترده کشورهای ساحلی خلیج فارس روبه‌رو گردید اجرا نشد. ولی امریکا منتظر فرصت ماند و جمهوری اسلامی ایران این فرصت را به آن داد.

با سیاست صدور انقلاب اسلامی کشورهای عربی منطقه به عراق نزدیک گردیدند و آن را «سپر دفاعی»[۳۱] خود در برابر صدور انقلاب اسلامی و پیامدهای آن قرار دادند و از جمهوری اسلامی ایران کناره گرفتند.

دولتهای غربی و در رأس آنها امریکا و انگلستان که خلیج فارس را منطقه «منافع حیاتی» خود می‌دانستند، درگذشته کشورهای عربی جنوب خلیج فارس را پیوسته از تهدید شوروی می‌ترساندند و آنها را به خود وابسته می‌کردند. کوشش شوروی نیز که هرگز برای آنها خطری نخواهد بود به‌جایی نمی‌رسید. پس از در پیش گرفتن سیاست صدور انقلاب اسلامی از طرف جمهوری اسلامی و خطری که از آن متوجه استقلال و حاکمیت کشورهای عربی جنوب خلیج فارس می‌گردید اهرم تهدید شوروی به اهرم تهدید صدور انقلاب اسلامی تبدیل گردید. نگرانی زمامداران کشورهای عربی خلیج فارس به امریکا فرصت گرانقدری داد که با اتخاذ سیاست قاطع در حمایت ازکشورهای عربی خلیج فارس راه را برای حضور ناوگان جنگی خود در خلیج فارس بگشاید.

بعد از خروج شاه از ایران و عدم حمایت امریکا از او ـ زمامداری که در تمام سالهای پادشاهی با سیاست امریکا در منطقه موافقت کرده بود ـ زمامداران کشورهای عربی خلیج فارس نسبت به حمایت امریکا از دوستانش بدبین گردیدند.

آنان، به‌ویژه ملک فهد پادشاه عربستان سعودی در رابطه‌های خود با امریکا جانب احتیاط را پیش گرفتند. ریگان رئیس جمهور امریکا برای رفع بدگمانی زمامدار عربستان سعودی، هارولد براون[۳۲] وزیر دفاع خود را در همان بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹ م.) که انقلاب ایران به پیروزی رسید به عربستان اعزام داشت و اطمینان داد که امریکا از عربستان حمایت جدی خواهد نمود. حمله نظامی عراق به ایران به تحقق مقاصد امریکا در خلیج فارس کمک نمود. با حمایت عربستان سعودی از عراق و تهدیدهای غیر مستقیم جمهوری اسلامی به آن کشور، ریگان رئیس جمهوری امریکا تصمیم قاطع خود را به حمایت از زمامداران عربستان سعودی و حفظ نظام آن کشور اعلام داشت و اظهار نمود امریکا «اجازه نخواهد داد عربستان سعودی یک ایران شود.[۳۳]» و ناوگان جنگی امریکا را نیز در خلیج فارس تقویت نمود.

صدور انقلاب اسلامی رابطه‌های دوستانه گذشته ایران با کشورهای عربی به‌ویژه کشورهای عربی خلیج فارس را از میان برداشت و ایران و آن کشورها را چون مخالفان رودرروی یکدیگر قرار داد. آیت‌الله خمینی نیز تاثیر منفی صدور انقلاب و گفته‌هایش راکه عموماً شامل آن کشورها و اسرائیل می‌شد آشکارا تایید نمود، ولی کسانی راکه چنان برداشتی داشته‌اند «مغرض» نامید. او در سالروز کشتار زایران حج در مکه اظهار داشت «بعضی مغرضین ما را به اعمال سیاست نفرت وکینه‌توزی در مجامع جهانی توصیف و مورد شماتت قرار می‌دهند و با دلسوزیهای بی‌مورد و اعتراضهای کودکانه می‌گویند جمهوری اسلامی سبب دشمنیها شده است.[۳۴]»

جمهوری اسلامی با صدور انقلاب اسلامی و سپس گروگانگیری در منطقه و جهان در انزوا قرارگرفت. شدت انزوا به حدی بود که تجاوز نظامی عراق به ایران که نقض آشکار منشور ملل متحد و تهدید استقلال و تمامیت ارضی یک کشور عضو سازمان ملل بود هیچ واکنشی به سود جمهوری اسلامی در منطقه و جهان و افکار عمومی مردم دنیا به‌وجود نیاورد. آیت‌الله خمینی در هفتمین سال به قدرت رسیدن که بیش از پنج سال نیز از حمله نظامی عراق می‌گذشت در جلسه‌ای که با حضور آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور، حسین موسوی نخست‌وزیر و اعضای

هیات دولت تشکیل یافته بود ضمن فراخواندن آنان به یگانگی و وحدت اظهار داشت «در یک رژیمی که می‌دانید همه مخالف شما هستند و دنبال این هستند که یک چیزی را درست بکنند و منتشر بکنند... وقتی همه با ما مخالفند ما بر فرض اینکه در بین خودمان هم فرضاً یک اختلاف نظری باشد لکن با هم باشیم.[۳۵]»

دفتر سیاسی سپاه پاسداران نیز در نشریه‌ای که انتشار داد به این واقعیت اشاره کرد که کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه با جمهوری اسلامی ایران «خصومت» می‌ورزند.[۳۶] آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهوری نیز پس از موافقت جمهوری اسلامی با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و برقراری آتش‌بس در جمع «رزمندگان یکی از لشکرهای سپاه [پاسداران] بیان کرد ممکن است درگیری هشت ساله ما با عراق با توجه به قطعنامه ۵۹۸ تمام شود، ولی جمهوری اسلامی به خاطر دشمنهای زیادی که در تمامی جبهه‌های سیاسی عالم دارد، همواره به یک قدرت دفاعی مستحکم نیازمند است.[۳۷]»

این نکته باید خاطرنشان گردد که مسئولان جمهوری اسلامی در آغاز رسیدن به قدرت به مفهوم صدور انقلاب آگاه نبودند. هنگامی که به مفهوم آن در عرف بین‌المللی و افکار عمومی دنیا آگاه شدند ضمن تاکید بر صدور انقلاب اسلامی توضیحاتی نیز برای کاهش تاثیر منفی آن اضافه نمودند. ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت در نشریه‌ای نوشت «اینجانب درباره این موضوع با رهبر انقلاب [آیت‌الله خمینی] و سایر دست‌اندرکاران که این واژه [صدور انقلاب] را به کار می‌بردند صحبت کردم و اثرات و عوارض نامطلوب به‌کارگیری آن را بدون توضیحات کافی درباره معنا و مقصود به‌کار برنده توضیح دادم. بعد از آن بود که در سخنرانیها و یا مصاحبه‌هایی که این واژه به کار گرفته می‌شد بلافاصله منظور از آن نیز اضافه می‌گردید.[۳۸]» در مصاحبه‌ای که در ۲۵ شهریور ۱۳۵۸ با ابراهیم یزدی به عمل آمد از وی سؤال شد «شما گفتید که... دولت ایران قصد صدور انقلاب به خارج را ندارد در حالی که آقای منتظری در خطبه خودشان روز جمعه صراحتاً اشاره کردند که انقلاب ایران باید صادر شود. این عدم هماهنگی برای چیست؟[۳۹]» او پاسخ داد که شب گذشته با آیت‌الله منتظری ملاقات کرده و در این باره

توضیحاتی داده است.

آیت‌الله خمینی نیز در دیدار با مسئولان صدا و سیما با توجه به توضیحاتی که به ایشان داده شد اظهار داشت «ما قصد صدور انقلاب اسلامی را نداریم. اینها حرف دشمنان ماست. ما دنبال آن هستیم که دنیا در صلح و آرامش باشد.[۴۰]» آیت‌الله در جای دیگر گفت «اگر ما می‌گوییم که انقلاب باید صادر شود یعنی اسلام باید در همه جا رشد پیدا کند و ما نیاز نداریم در جایی دخالت نظامی کنیم.[۴۱]»

ولی با وجود سازمان نهضت آزادیبخش اسلامی که زیر نظر آیت‌الله منتظری در کشورهای اسلامی فعالیت می‌کرد صدور انقلاب اسلامی، همچنان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی جایگاه خود را حفظ کرد. بازداشت مهدی هاشمی که مسئول اجرای صدور انقلاب اسلامی بود و اعدام او و همکارش حسنی در ۱۳۶۶ و بازداشت کسانی که همکار آنان بودند به فعالیت آن سازمان پایان داد. ولی اندیشه صدور انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت واحد اسلامی و رواج اسلام در سراسر جهان همچنان به قوت خود باقی بود. آیت‌الله خمینی در پیامی «خطاب به زایران بیت‌الله‌الحرام، مسلمانان و مستضعفان جهان» در مرداد ۱۳۶۶ اظهار داشت «ما به تمام جهان تجربه‌هایمان را صادر می‌کنیم و نتیجه مبارزه با ستمگران را بدون کوچکترین چشمداشتی به مبارزان راه حق انتقال می‌دهیم و مسلماً محصول صدور این تجربه‌ها، شکوفه‌های پیروزی و استقلال و پیاده شدن احکام اسلامی برای ملتهای دربند است... ما با خواست خدا دست تجاوز و ستم همهٔ ستمگران را در کشورهای اسلامی می‌شکنیم و با صدور انقلابمان که در حقیقت صدور اسلام راستین و بیان احکام محمدی است به سیطره و سلطه و ظلم جهانخواران خاتمه می‌دهیم.[۴۲]» آیت‌الله در مقام «رهبر مسلمانان جهان» تاکید نمود «لازم است در این جوی که پیش آمده است مسلمین و مستضعفان جهانَ آگاهانه از آن استفاده کرده و جمیع فرق مسلمین و مستضعفان دست در دست هم داده و خودشان را از قید اسارت ابرقدرتها خارج نمایند... مسلمانان جهان باید به فکر تربیت و کنترل و اصلاح سران خودفروخته بعضی کشورها باشند و آنها را با نصیحت یا تهدید از این خواب گرانی که هم خودشان و هم منافع ملتهای اسلامی را به باد فنا می‌دهد بیدار

نمایند و به این سرسپردگان و نوکران هشدار دهند.[۴۳]»

امریکا منافع خود را در آن می‌دانست که از صدور انقلاب اسلامی ایران به کشورهای عربی خلیج فارس جلوگیری نماید و بدین منظور با تمام امکانات خود به عراق که سپر دفاعی آن کشورها دانسته می‌شد در جنگ عراق و ایران کمک کرد تا از پیروزی ایران جلوگیری نماید.[۴۴] روزنامه واشنگتن پست درباره به‌کار بردن گازهای شیمیایی از طرف عراق نوشت نیروهای عراقی «لااقل در پنج مورد در مارس [۱۹۸۵ ـ ۱۰ اسفند ۱۳۶۳ تا ۱۱ فروردین ۱۳۶۴] سلاحهای شیمیایی ـ این بار گاز خردل ـ به‌کار برده‌اند.[۴۵]» عراق انکار می‌کند، ولی صدها مجروحی که ایران به بیمارستانهای اروپا اعزام داشته است اکنون زیر مداوا هستند. یکی از کسانی که ورود آن مجروحان را دیده اظهار داشته است که «منظره آنان هول‌انگیز بود.[۴۶]» سالهاست که جنگ جریان دارد، ولی «هیچ یک از دو کشور در غرب از توجه خاص برخوردار نیست... ایالتهای متحد امریکا نفع استراتژیک خود را در حمایت از عراق و در محدود ساختن ایران بنیادگرا می‌بیند.[۴۷]» واشنگتن پست، سه سال بعد، پس از نبرد کشتیهای جنگی امریکا با ناوهای کوچک ایرانی در خلیج فارس و منهدم ساختن بعضی از ناوهای جنگی ایران در ۲۰ فروردین ۱۳۶۷ (۸ آوریل ۱۹۸۸)، در سرمقاله‌ای که دو روز بعد انتشار داد ضمن تایید اقدام امریکا در نبرد با ناوهای ایرانی و پس از تصریح این امر که عراق با به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی در حلبچه موجب کشتار ۵۰۰۰ نفر از مردم کرد گردید، نوشت «در جنگ خلیج [فارس] عراق بود که ابتدا نیروهایش را از مرز عبور داد... عراق گام اول را برای جنگ با شهرها، با مردم غیرنظامی و با کشتیهای بی‌طرف برداشت.[۴۸] عراق عمل وحشیانه جنگ شیمیایی را ادامه می‌دهد... پایه اصلی مشارکت امریکا با رژیم بغداد پیوسته به علت آن بود که گسترش انقلاب بنیادگرای ایران را محدود کند.[۴۹]»

صدور انقلاب پایگاههای نفوذی امریکا را در منطقه حساس خلیج فارس با اقدام آن در انعقاد پیمانهای نظامی با هر یک از کشورهای منطقه محکم‌تر نمود و به عراق کمک کرد که تصمیم خود را برای حمله به ایران، به بهانه آنکه حاکمیت و استقلال آن مورد تهدید قرار گرفته است در سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی موجه

بنمایاند و با پشتیبانی همه‌جانبه دولتهای غربی و شرقی موفق شود که شورای امنیت سازمان ملل متحد را از شناساندن عراق به‌عنوان متجاوز بازدارد.

باید گفت که موثرترین راه صدور انقلاب ایران در آن بود که درباره آن شعاری داده نمی‌شد و مطلبی اظهار نمی‌گردید. به‌جای آن، و با بهره‌گیری از منابع انسانی و مالی، به‌ویژه کارشناسان و متخصصان ایران، تمام تواناییهای کشور در راه برقراری آزادی و استقلال به‌کار گرفته می‌شد و با تنظیم و اجرای برنامه‌های عمرانی و اجتماعی در پیشرفت و شکوفایی اقتصاد، در ریشه‌کن کردن بی‌سوادی و در مشارکت دادن مردم در اداره امور کشور گامهای اساسی و سازنده برداشته می‌شد. آنگاه ایران به‌عنوان یک کشور نمونه اسلامی به جهان اسلام معرفی می‌گردید. چنان ایرانی با چنان شرایطی که محصول سالم دستاوردهای انقلاب بود با جاذبه و حیثیتی که انقلاب مردم ایران در جهان، به‌ویژه در میان مسلمانان جهان به‌دست آورده بود می‌توانست برانگیزاننده مردم مسلمان و حتی مردم جهان سوم برای دارا شدن حکومت پیشرو و زندگی بهتر گردد؛ آنان را از بسیاری از رنجها و محرومیتها نجات دهد و راه رستگاری و پیشرفت را به آنان بنمایاند. با اتخاذ چنین سیاست سازنده‌ای، ایران و مردم نیز از پیامدهای زیانبار شعار صدور انقلاب در امان می‌شدند و مبارزه با نفوذ دولتهای آزمند بیگانه کارآتر و ریشه‌دارتر انجام می‌یافت.

۲ ــ گروگانگیری

گروگانگیری ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ موضوع کتاب مستقل و جداگانه‌ای است که چگونگی اشغال سفارت امریکا در تهران، تظاهرات و راهپیماییها، جلسه‌های شورای امنیت و سخنان اعضای آن، جلسه‌های دیوان بین‌المللی دادگستری در لاهه و رأی آن، شخصیتها و هیاتهایی که برای آزادی گروگانها اقدام نمودند، چهار ماده مصوب مجلس شورای اسلامی برای آزادی

گروگانها، توضیح و بررسی موافقتنامه الجزیره و پیامدهای آن به تفصیل شرح داده می‌شود. در اینجا اشاره کوتاهی می‌شود، گروهی که خود را «دانشجویان پیرو خط امام» نامیدند در ۱۳ آبان ۱۳۵۹ (۴ نوامبر ۱۹۷۹) با هجوم به سفارت امریکا در تهران آن را اشغال کردند و ۵۲ نفر از کارکنان دیپلماتیک و اداری آن را به گروگان گرفتند. شورای امنیت سازمان ملل طی قطعنامه‌های شماره ۴۵۷ مصوب ۴ دسامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آذر ۱۳۵۸) و ۴۶۱ مصوب ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹ (۱۰ دی ۱۳۵۸) اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران را محکوم کرد و از ایران خواست که گروگانها را فوراً آزاد کند. چون دولت جمهوری اسلامی ایران از آزاد کردن آنان خودداری کرد، شورای امنیت در ۱۳ ژانویه ۱۹۸۰ (۲۳ دی ۱۳۵۸) طرح قطعنامه دیگری درباره تحریم اقتصادی ایران را به رأی گذاشت که با وجود موافقت اکثریت اعضای شورای امنیت به علت وتوی نماینده شوروی بی‌اثر گردید.

دیوان دادگستری بین‌المللی در لاهه و عموم کشورها گروگانگیری را محکوم کردند. بهزاد نبوی وزیر مشاور دولت رجایی، مسئول مذاکره‌های مربوط به آزادی گروگانها و امضاکننده موافقتنامه مربوط به آزادی گروگانها در مصاحبه‌ای اظهار داشت «هیچ کشوری در دنیا حمایت از جمهوری اسلامی به عمل نیاورد و حرکت دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را در اشغال لانه جاسوسی تایید نکرد... شاید بتوانم بگویم چه بلوک شرق و چه بلوک غرب عمدتاً و رسماً مساله را محکوم کردند.[۵۰]»

جمهوری اسلامی ایران با وجود محکومیتها و فشار دولتها و افکار عمومی مردم جهان از آزاد کردن آنان خودداری نمود و گروگانها را همچنان در زندان نگه داشت. انتشار عکس کارکنان سفارت امریکا با دستها و چشمهای بسته، آتش زدن پرچم ملی امریکا، سخنان تند مسئولان جمهوری اسلامی علیه امریکا و رهبران آن، متهم ساختن کلیه ۵۲ نفر کارکنان سفارت امریکا به جاسوسی و تهدید محاکمه و مجازات آنان اعتراض و خشم مردم امریکا را علیه ایران و نظام جمهوری اسلامی برانگیخت.

عامل مهمی که خشم مردم امریکا را شدیدتر و روحیه کینه‌توزی و انتقامگیری

را در آنان ایجاد کرد تبلیغات گسترده و مداومی بود که کلیه رسانه‌های گروهی امریکا: روزنامه‌ها، مجله‌ها، رادیوها و تلویزیونها انجام می‌دادند. در تمام مدت ۴۴۴ روز که کارکنان سفارت امریکا در ایران زندانی بودند نخستین خبر مهم رسانه‌های گروهی، به‌ویژه شبکه‌های متعدد تلویزیونی که اکثریت عظیم مردم امریکا به آنها توجه دارند و برنامه‌های آنها را مشاهده می‌کنند موضوع گروگانها بود. آنها با بیان مطالبی از وضع گروگانها و مصاحبه با افراد خانواده آنان خشم مردم امریکا را علیه ایران و مردم ایران شدیداً برمی‌انگیختند و روحیه انتقامگیری را در آنان ایجاد و تقویت می‌کردند.

هامیلتون جردن رئیس کارکنان کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری کارتر که برای آزادی گروگانها ماموریتهای ویژه انجام داد، درکتاب خود می‌نویسد «از همان اولین روز، بحران گروگانگیری کلیه خبرها را تحت‌الشعاع قرار داد. هر شب شبکه‌های تلویزیونی مصاحبه با دستگیرکنندگان راکه در سفارت [امریکا] در تهران انجام گرفته بود یا جمعیت تظاهرکنندگان در تهران که خود را با زنجیر می‌زدند و پرچم امریکا را به آتش می‌کشیدند، و تصاویر تظاهرات خودجوش مردم در هوستون و لس‌انجلس را با زد و خورد دانشجویان ایرانی با امریکاییهای خشمگین نشان می‌دادند.[51]»

در جریان جنگ جهانی دوم، حمله ناگهانی هواپیماهای ژاپنی به بندر پرل هاربور امریکا که موجب غرق شدن و آسیب دیدن تعدادی از ناوهای جنگی و کشته و مجروح شدن بسیاری ازکارکنان آنهاگردیده بود خشم شدید و مهار نشدنی مردم امریکا را برانگیخته بود وگروههای کثیری از مردم امریکا برای انتقام گرفتن از ژاپنیها عازم جبهه‌های جنگ گردیدند. خشم مردم امریکا از گروگانگیری به علت تبلیغات دامنه‌دار و دایمی رسانه‌های گروهی شدیدتَر از خشمی بود که از رویداد پرل هاربور داشتند. خانم شیرین هانتر از پژوهشگران امریکا و کارشناس امور ایران که کتابها و مقاله‌هایی درباره ایران نوشته است پس از یک سال بعد از پایان جنگ عراق و ایران در سمینار «ایران بعد از آتش‌بس» که از طرف بنیاد علم و سیاست[52] آلمان در ۲۳ و ۲۴ اکتبر ۱۹۸۹ (اول و دوم آبان ۱۳۶۸) در محل آن بنیاد نزدیک

مونیخ برپا شده بود شرکت کرد. او در سخنرانی خود اظهار داشت «گروگانگیری در نزد امریکاییها به علت نقش قوی تبلیغات حتی از حمله به بندر پرل هاربور در جنگ جهانی دوم توسط ژاپنیها نیز تاثیر بیشتری داشته است.[۵۳]» خشم مردم امریکا نسبت به ایران آن‌قدر عمیق شدِه بود که حتی چهار سال بعد از آزادی گروگانها، روزنامه واشنگتن پست در سرمقاله اول خود که در اول آوریل ۱۹۸۵ (۱۲ فروردین ۱۳۶۴) زیر عنوان «عراق جنگ شیمیایی به پا می‌کند» چاپ نمود، صریحاً نوشت «عقیده جهانی بر آن است که هر دو کشور [ایران و عراق] کاملاً مستحق بدترین عملی هستند که می‌توانند علیه یکدیگر انجام دهند.» واشنگتن پست تنها به آن اکتفا نکرد و با وجودی که تایید نمود عراق سلاح شیمیایی علیه ایران به‌کار برده است، ضمن آنکه عراق را محکوم نکرد، برای آنکه احساس منفی خود و مردم امریکا را نسبت به ایران نشان دهد اظهار عقیده نمود «هنگامی که عراق نوعی از جنگ را که این‌چنین هراس‌انگیز و تهدیدکننده است به‌پا می‌کند، غوغای زیادی [در جهان] به راه نمی‌افتد.»[۵۴]

کارتر رئیس جمهور امریکا که با وجود کوششهای فراوان موفق به جلب موافقت دولت جمهوری اسلامی به آزادی گروگانها نگردید زیر فشار روزافزون مردم و رسانه‌های امریکا رابطه سیاسی امریکا را با ایران در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ [۷ آوریل ۱۹۸۰] قطع کرد. این اقدام با توجه به موقعیت برتر امریکا در خانواده جهانی، به‌ویژه به خاطر نفس گروگانگیری که برخلاف موازین حقوق بین‌الملل و عامل نگران‌کننده‌ای برای کلیه دولتها و ملتها بود بازتاب گسترده‌ای در جهان داشت. قطع رابطه سیاسی امریکا با ایران، همراه با تحریمهای اقتصادی امریکا و بازار مشترک اروپا علیه ایران که از زمان گروگانگیری آغاز شده بود، بر وخامت انزوای جمهوری اسلامی و دشواریهای مردم ایران افزود.

با توجه به گستردگی مخالف دولتها و ملتها با گروگانگیری، با توجه به انزوای سیاسی ایران در خانواده جهانی، با توجه به محدودیتها و اندک بودن امکانات ایران، انبوه نیازمندیهای کشور در امور صنعتی، کشاورزی و تأمین آذوقه جمعیت کثیر دایماً روبه تزاید، با توجه به نیازهای فوری ایران به لوازم یدکی سلاحهای

مختلف که اکثر آنها ساخت امریکا و کشورهای غربی بود، با توجه به آثار صدور انقلاب اسلامی که موجب نگرانی و بدبینی کشورهای همسایه، به‌ویژه کشورهای منطقه خلیج فارس با قدرت مالی فراوان آنها گردیده بود، و با توجه به حمایت آنها از عراق، دولت جمهوری اسلامی ایران می‌بایست شرایط خود و عراق را که در صف مقدم مخالفان جمهوری اسلامی قرارگرفته بود مورد مقایسه و بررسی قرار می‌داد. عراق برخلاف ایران درگیر مبارزه قدرت نبود. عراق از وحدت مدیریت و تصمیم‌گیری وکثرت کارشناسان و متخصصان در رشته‌های مختلف، به‌ویژه در امور نظامی و رابطه‌های بین‌المللی برخوردار بود. ولی ایران شرایط دیگری داشت.

صرف نظر از سایر موارد، نفس عمل گروگانگیری نشانه بارز پراکندگی قدرت و نبود وحدت مدیریت در اداره کشور بود. گروهی جوان که خود را «دانشجویان پیرو خط امام» نامیدند بدون اطلاع دولت، بدون اطلاع شورای انقلاب که نهاد قدرتمند حکومت بود و اعضای آن منتخب و مورد اعتماد آیت‌الله خمینی بودند، و حتی بدون اطلاع ایشان که رهبر انقلاب وکشور بود و هر اقدام مهمی می‌بایست با کسب اجازه ایشان انجام می‌شد به سفارتخانه امریکا ـ ابرقدرت جهان ـ هجوم آوردند. سفارتخانه امریکا و هر کشوری در حکم سرزمین آن کشور محسوب می‌شود و دولت ایران طبق حقوق بین‌الملل که خود امضا و قبول کرده بود مکلف به مصون نگه داشتن آن از هرگونه تعرض بود.

جوانان دانشجو پس از هجوم به سفارت، کارکنان آن را که مصونیت دیپلماتیک داشتند زندانی نمودند و با اشغال سفارت، در آن مستقر گردیدند. با استعفای دولت موقت، شورای انقلاب طبق حکم آیت‌الله خمینی مسئول امور کشور گردید. با مصاحبه‌ای که نگارنده با مهندس عزت‌الله سحابی عضو آن شورا به عمل آورد کلیه اعضای شورای انقلاب باگروگانگیری مخالف بودند. شورا با وجود کوششهایی که برای آزادی گروگانها به عمل آورد به علت مخالفت جوانان دانشجو توفیق نیافت وگروگانها همچنان در زندان باقی ماندند. این حالت که قدرت تعدادی جوان غیرمسئول برتر از قدرت دولت مسئول است نشانه ملوک‌الطوایفی اداری، پراکندگی قدرت و تعدد مراکز تصمیم‌گیری است. حالت زیانبار این امر در آن است

که مهمترین بخش سیاست خارجی ایران، رابطه با امریکا و دولتهای اروپایی متحد امریکا به‌دست جوانانی سپرده شد که از هر گونه تجربه در سیاست خارجی و رابطه‌های بین‌المللی بی‌بهره بودند و ایران و مردم ایران را بر پایه احساس ملتهب شده از شور جوانی و انقلابی با رویدادی برخلاف حقوق بین‌الملل و سنت بین‌الملل روبه‌رو ساختند.

دولت جمهوری اسلامی ایران با بررسی واقع‌بینانه دوکشور می‌بایست دست کم گروگانها را پیش از قطع رابطه سیاسی امریکا با ایران در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ (۷ آوریل ۱۹۸۰) ـ که تا آن موقع پنج ماه و پنج روز زندانی بودند ـ آزاد می‌کرد و از انزوا و بدنامی جمهوری اسلامی در خانواده جهانی می‌کاست. دولت جمهوری اسلامی ایران به اهمیت اقدام امریکا در قطع رابطه سیاسی با ایران، پیامدهای سنگین زیانبخش آن و تاثیر آن در صدام و رهبران عراق و زمامداران کشورهای عربی منطقه خلیج فارس توجه نکرد. آن دولت روش گذشته خود را که مبتنی بر ایجاد تنش در رابطه‌های با امریکا و عراق بود همچنان ادامه داد. صدام و رهبران عراق نیز که ادامه آن روش را کمک مؤثری برای رسیدن به مقاصد خود می‌دانستند با شدت بخشیدن به خشونتهای خویش، دولت جمهوری اسلامی را به انجام واکنشها تحریک نمودند.

مردم امریکا با تلفات سنگین و مرارتهایی که به علت دخالت دولت امریکا در امور داخلی ویتنام و جنگ طولانی با آن کشور متحمل شده بودند با هر گونه دخالت نظامی امریکا در هر نقطه جهان مخالف بودند. مخالفت مردم امریکا با جنگ در خارج از امریکا به گونه‌ای شدید بود که نمایندگان کنگره امریکا برای حفظ آرای خود در میان مردم در صدد تقلیل بودجه نظامی امریکا برآمدند تا دولت امریکا حتی پایگاههای نظامی خود را در جهان کاهش دهد و یا تعداد افراد آنها را کم کند.[۵۵] با وجود طولانی بودن احساس ضد جنگ در جامعه امریکا، برای اولین بار مردم امریکا پس از گروگانگیری خواهان اقدام نظامی امریکا برای آزادی گروگانها شدند.[۵۶] شدت تمایل مردم امریکا به جنگ با ایران چنان بود که ۵۰ نفر از نمایندگان کنگره امریکا در دی ۱۳۵۸ (دسامبر ۱۹۷۹) از کارتر رئیس جمهور امریکا

خواستند برای آزادی گروگانها به جنگ متوسل شود. ولی کارتر چون احتمال خطر برای جان گروگانها می‌داد از اقدام به آن خودداری کرد. او در آن زمان امیدوار بود که از راههای مسالمت‌آمیز بتواند موافقت دولت جمهوری اسلامی ایران را به آزادی گروگانها جلب نماید.

مسئولان جمهوری اسلامی بی‌تردید از شدت خشم مردم امریکا علیه جمهوری اسلامی و مردم ایران، خشونت و زد و خورد جوانان امریکایی با دانشجویان ایرانی مقیم آن کشور[۵۷]، اخراج تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی از امریکا، وسعت و مداومت تبلیغات رسانه‌های گروهی امریکا علیه جمهوری اسلامی، تمایل مردم امریکا به جنگ با ایران و تقاضای ۵۰ نفر از نمایندگان کنگره برای حمله به ایران اطلاع داشتند. از این‌رو قطع رابطه سیاسی امریکا با ایران را می‌بایست هشدار جدی تلقی می‌کردند. آنان می‌بایست متوجه می‌شدند که قطع رابطه سیاسی دلیل ناامید شدن مقامهای دولت امریکا از آزادی گروگانها از راههای مسالمت‌آمیز است. از آنجا که رئیس جمهور و کلیه مقامهای دولتی و نمایندگان کنگره امریکا به علت فشار روزافزون مردم امریکا ناگزیر به انجام اقدامهایی هستند تا نظر موافق آنان را در موقع انتخابات جلب کنند، احتمالاً از راههای غیرمسالمت‌آمیز و حتی اقدام به عملیات نظامی در صدد آزاد کردن گروگانها برخواهند آمد.

دولت آمریکا در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۹ (۲۴ آوریل ۱۹۸۰) ــ ۱۷ روز پس از قطع رابطه سیاسی با ایران ــ به عملیات نظامی برای آزاد کردن گروگانها پرداخت و در طبس نیروی نظامی پیاده نمود. اقدام نظامی امریکا با شکست روبه‌رو شد، ولی ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ شکست اقدام نظامی امریکا مطلقاً مربوط به اقدام متقابل جمهوری اسلامی ایران نبود. ایران در آن زَمان چنان از هم گسسته و بی‌سامان بود که اصولاً متوجه تجاوز هواپیماهای امریکایی به فضای هوایی ایران، پیمودن قریب ۲۰۰۰ کیلومتر در آسمان ایران و فرود در طبس و سپس بازگشت آنها به جزیره مصیره در شرق عمان نشد. مسئولان جمهوری اسلامی ایران، مانند همهٔ مردم جهان زمانی از آن آگاه شدند که کارتر رئیس جمهور امریکا در تلویزیون امریکا

ظاهر شد و اقدام طبس و نتیجه آن را به اطلاع مردم آمریکا رساند.

رویداد طبس می‌بایست دولت جمهوری اسلامی ایران را بیدار می‌کرد که رئیس جمهور امریکا تا به آن حد زیر فشار نارضایتی و خشم مردم امریکا قرارگرفته است که از مبادرت به هرگونه اِقدامی، حتی تجاوز نظامی به تمامیت ارضی ایران پروایی ندارد. رویداد طبس می‌بایست این واقعیت را برای دولت جمهوری اسلامی ایران روشن می‌ساخت که دولت امریکا با شکست در برنامه نخستین خود برای نجات گروگانها، از ادامه مقصود دست نخواهد کشید.

کارتر پس از شکست رویداد طبس در یک برنامه تلویزیونی عدم موفقیت سپاهیان امریکا را برای آزاد کردن گروگانها به اطلاع مردم امریکا رسانید. او در مورد علت تجاوز نظامی به خاک ایران ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ اظهار داشت چون محرز گردید «مقامهای ایران نمی‌خواهند و یا قادر نیستند» گروگانها را آزاد کنند و «با از هم پاشیدن و متلاشی شدن مرکز قدرت در ایران... آزاد شدن آنان در آینده نزدیکی غیر محتمل است تصمیم به اجرای عملیات نجات از طرف من آغاز شد.[۵۸]» این گفته روشن می‌دارد که رئیس جمهور امریکا و مشاورانش معتقد شده بودند که مقامهای جمهوری اسلامی «نمی‌خواهند و یا قادر نیستند» درباره آزادی گروگانها اقدام کنند و با از هم گسسته شدن شیرازه مرکز قدرت در ایران و وجود تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری، احتمال آن برای آینده نزدیک نیز نمی‌رود. این گفته نشانه کمال یأس مقامهای امریکا از آزاد شدن گروگانها توسط دولت جمهوری اسلامی بود. با توجه به فشار دایمی مردم امریکا برای آزاد شدن گروگانها که مطبوعات و رادیو تلویزیونهای امریکا در تمام مدت ۴۴۴ روز که گروگانها زندانی بودند، آنها را تشدید می‌کردند، کارتر و مقامهای امریکا ناگزیر بودند از راه دیگری ایران و مردم ایران را چنان در فشار بگذارند که مسئولان جمهوری اسلامی قدرت خود را در معرض خطر جدی ببینند و برای حفظ قدرت خود چاره‌ای جز آزاد کردن گروگانها نداشته باشند.

در این راه، با توجه به اقدامهای خصمانه صدام علیه ایران ــ که شرح آنها گذشت ــ تشویق صدام به تجاوز نظامی به ایران و ایجاد خطر برای موجودیت

«مرکز قدرت» مؤثرترین راه برای امریکا شمرده می‌شد به‌ویژه آنکه کشور ایران در آن زمان با انبوه کمبودها و دشواریها و ضعف مداوم ارتش نیز روبه‌رو بود.

صدام که از نخستین روز آوریل ۱۹۸۰ (۱۲ فروردین ۱۳۵۸) ــ به شرحی که گذشت ــ مصمم به جنگ با ایران بود حتی از موافقت تلویحی و ناآشکار امریکا، با توجه به نفوذ آن در کشورهای عربی خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی پشتگرمی می‌یافت. تجاوز آشکار نظامی امریکا به تمامیت ارضی ایران، صدام را در تجاوز نظامی به ایران دلگرم کرد و راه را برای فعالیت دیپلماسی او در جلب موافقت برخی ازکشورها به حمله به ایران بازتر نمود. صدام پس از تجاوز نظامی به ایران اظهار داشت با بسیاری از کشورها تماس گرفته و مقاصد خود را از حمله به ایران برای آنها توضیح داده است.[۵۹]

شایان توجه است. در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ (۳۰ آوریل ۱۹۸۰) ــ شش روز پس از رویداد طبس، همان‌طورکه پیشترگفته شد ــ پنج نفرکه خود را ایرانیان عرب زبان خوزستان معرفی نمودند سفارت ایران در لندن را اشغال کردند. آنان ۲۰ نفر از کارکنان آن را به گروگان گرفتند و چون یکی از آنان را به قتل رساندند افراد پلیس انگلستان برای نجات بقیه کارکنان سفارت ایران جان خود را به خطر انداختند و به مهاجمان به سفارت ایران که مسلح بودند حمله کردند و موفق به نجات کلیه گروگانها گردیدند. بنی‌صدر رئیس جمهور طی نامه‌ای که برای مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلستان نوشت از پلیس انگلستان که با مهارت و فداکاری خود «جز یک تن، جان همهٔ فرزندان بسیار عزیز[۶۰]» ایران را از مرگ نجات داد سپاسگزاری کرد. وزارت خارجه ایران نیز از پلیس انگلستان تشکر نمود.[۶۱]

طبق موازین حقوق بین‌الملل هر کشوری مسئول حفظ جان کارکنان سفارتخانه‌های کشورهای بیگانه و ساختمان و اموالِ سفارت می‌باشد و پلیس انگلستان وظیفه خود را به گونه‌ای که سپاس و تشکر مقامهای ایرانی را در برداشت انجام داد. این اقدام پلیس انگلستان می‌بایست راهنمای عمل مقامهای جمهوری اسلامی ایران قرار می‌گرفت و کارکنان سفارت امریکا، «فرزندان بسیار عزیز» آن کشور را که ماهها در زندان نگه داشته و خشم و اعتراض مردم جهان، به‌ویژه مردم

امریکا را برانگیخته بود سریعاً آزاد می‌کردند تا کشور و مردم ایران از تحمل پیامدهای ناگوار آن رهایی می‌یافتند.

تصمیم امریکا به هجوم نظامی به ایران دو روز پس از گروگانگیری، در ۶ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۵ آبان ۱۳۵۸) اتخاذ شده بود.[۶۲] او طرح عملیات طبس را که قبلاً تهیه شده بود با مشاوران خود مورد بررسی قرار داد و آن طرح در ۲۲ مارس ۱۹۸۰ (۲ فروردین ۱۳۵۹) به تصویب نهایی آنان رسید. مقامهای امریکا برای موفقیت عملیات طبس پیش از پنج ماه مطالعه کرده و کلیه جوانب آن را بررسی و همهٔ تجهیزات لازم را فراهم نموده بودند. برای آنان دشوار بود که طرح عملیات دیگری را تهیه و به مورد اجرا بگذارند. به‌ویژه آنکه اگر عملیات مرحله دوم مانند مرحله اول در طبس با شکست روبه‌رو می‌گردید کارتر مورد انتقاد مردم امریکا که حزب رقیب نیز آن را تشدید می‌کرد قرار می‌گرفت و امید انتخاب مجدد به ریاست جمهوری امریکا را از دست می‌داد. عملاً نیز تهیه طرح عملیات دیگری برای آزادی گروگانها غیرممکن گردیده بود، زیرا پس از رویداد طبس، گروگانها به زندانهای شهرهای مختلف منتقل شده بودند و نام شهرها و تعداد گروگانها در هر یک از زندانهای آن شهرها اعلام نشده بود.

صدام با مقاصد خاص و کینه شدید نسبت به جمهوری اسلامی ایران و مقامهای بالای آن همواره در صدد ایجاد مزاحمتها برای ایران بود. او با تحریک اقلیتهای قومی ایران به مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی، خرابکاری در تاسیسات نفتی و در شهرهای مختلف ایران، به‌ویژه جنگ روزانه با ارتش ایران در مرزها آماده هر گونه اقدامی علیه ایران و جمهوری اسلامی بود. بدیهی بود که مقامهای امریکا برای آسیب زدن جدی و گسترده به ایران به‌گونه‌ای که بتواند خشم مردم امریکا را فرو نشاند از راههایی که در اختیار داشتند، به‌ویژه از طریق دولتهای طرفدار خود در دنیای عرب مانند عربستان سعودی که آن نیز نگران صدور انقلاب اسلامی و آسیب‌دیده از آن بود[۶۳] صدام را برای حمله نظامی تمام عیار به ایران تشجیع و دلگرم نمایند.

جالب آن است که جمهوری اسلامی ایران پیش از حمله عراق مصمم به

آزادی گروگانها گردید و در این راه گامهایی برداشت. پس از انجام همه‌پرسی درباره تصویب قانون اساسی در ۱۳ آذر ۱۳۵۸، انجام انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸، انجام انتخابات مجلس شورا در دو دور در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ و افتتاح آن در ۷ خرداد آن سال و پس از مبارزه طولانی جناحهای حاکمیت در ماههای تیر و مرداد برای انتخاب نخست‌وزیر، و سرانجام انتخاب محمدعلی رجایی به سمت نخست‌وزیر در ۱۸ آن ماه، و پیش از آنکه دولت رجایی با تعداد اندک وزیران توافق شده در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ از مجلس رأی اعتماد بگیرد ـ یک روز پیش از آن ـ در ۱۸ شهریور ۱۳۵۹ (۹ سپتامبر ۱۹۸۰) یکی از کارکنان سفارت آلمان در واشنگتن به وزارت خارجه امریکا مراجعه کرد و به ادموند ماسکی[۶۴] وزیرخارجه امریکا و وارن کریستوفر[۶۵] جانشین او اطلاع داد که طبق پیام رسیده از وزارت خارجه آلمان در بُن پایتخت آن موقع آلمان، که از سفارت آلمان در تهران دریافت شده است «یک مقام عالیرتبه ایرانی میل دارد با یک مقام عالیرتبه امریکایی محرمانه ملاقات کند و درباره حل بحران گروگانها مذاکره نماید.[۶۶]»

چون صادق طباطبایی برادر همسر حجت‌الاسلام احمد خمینی فرزند آیت‌الله خمینی برای تماس با مقامهای امریکایی انتخاب شده بود، و رجایی در جدال با بنی‌صدر برای انتخاب وزیران بود، بی‌گمان تماس با سفارت آلمان در تهران با اجازه و موافقت آیت‌الله خمینی از طریق دفتر ایشان انجام گرفته است. آیت‌الله در سخنرانی خود در ۲۱ شهریور ۱۳۵۹ (۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰) اعلام داشت که ایران در صورت تعهد امریکا به عدم دخالت در امور داخلی ایران، محترم شمردن حاکمیت و استقلال آن، و همچنین با تعهد اینکه کلیه اموال و دارایی توقیف شده ایران را به دولت ایران مسترد دارد با مذاکره در باب آزادی گروگانها موافق می‌باشد.

دولت امریکا وارن کریستوفر جانشین وزیر خارجه و از حقوق‌دانان برجسته امریکا را که قبلاً به شغل وکالت دادگستری اشتغال داشت با تعداد اندکی همراه به بن اعزام داشت. صادق طباطبایی در روزهای ۱۶ و ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۵ و ۲۷ شهریور ۱۳۵۹) با هیات امریکایی ملاقات و مذاکره کرد. در آن جلسه‌های

مقدماتی، هیات امریکایی به درخواست نماینده ایران موافقت نمود معادل ۵۰ میلیون دلار اسلحه و لوازم یدکی تحویل ایران بدهد. کارتر در آن موقع چهارمین سال ریاست جمهوری خود را می‌گذراند و با کوششهای بسیار، خود را برای انتخابات ریاست جمهوری که در ۴ نوامبر آن سال (۱۳ آبان ۱۳۵۹) ـ یک سال پس از گروگانگیری ـ انجام می‌گرفت آماده می‌کرد. او با رقیب نیرومندی چون ریگان مبارزه می‌نمود و در شهرهای مختلف امریکایی سخنرانیهای تبلیغاتی ایراد می‌کرد. او برای پیروزی بر رقیب به اعلام تصمیم ایران برای آزادی گروگانها نیاز داشت و این امر به او کمک شایان می‌نمود که در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شود. او پس از حمله عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ (۲۳ سپتامبر ۱۹۸۰)، با آگاهی از نیاز مبرمی که ایران به اسلحه، به‌ویژه به لوازم یدکی داشت در ۹ مهر ۱۳۵۹ مبلغ ۵۰ میلیون دلار اسلحه را که توافق شده بود سه برابر کرد و حاضر شد ۱۵۰ میلیون دلار اسلحه تحویل دهد.

برای آنکه اهمیت اقدام ایران در اعلام آزادی گروگانها در آن فرصت بسیار مناسب ـ دوران مبارزه‌های انتخاباتی کارتر در ماه مهر تا ۱۱ آبان ۱۳۵۹ ـ که دو روز بعد از آن انتخابات ریاست جمهوری امریکا انجام می‌گرفت ـ دانسته شود گفته می‌شود رجایی نخست‌وزیر ایران در ۱۷ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۵ مهر ۱۳۵۹) در جلسه شورای امنیت سخنرانی مفصلی ایراد نمود.[۶۷] او در آن جلسه درباره آزادی گروگانها مطلبی بیان نداشت، ولی روز بعد ـ ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۶ مهر ۱۳۵۹) ـ در مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که مجلس ایران شرایط آزادی گروگانها را «خیلی زود»[۶۸] تعیین خواهد کرد. اظهار همین مطلب موجب شد که ادموند ماسکی وزیر خارجه امریکا روز بعد، در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۷ مهر ۱۳۵۹) اعلام دارد که «امید معقولی» است که تحریم اقتصادی ایران پس از آزادی گروگانها لغو شود.[۶۹] روز بعد از آن در ۲۰ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۸ مهر ۱۳۵۹) کارتر رئیس جمهور امریکا در یک سخنرانی انتخاباتی اظهار داشت اگر گروگانها آزاد شوند، داراییهای ایران را آزاد خواهد کرد و تحریم اقتصادی علیه ایران را برطرف خواهد نمود.[۷۰]

سه روز بعد جلسه شورای امنیت در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۰ (اول آبان ۱۳۵۹) تشکیل

شد و مک هنری نماینده امریکا در سازمان ملل در آن جلسه سخنرانی کرد.[۷۱] او در این سخنرانی برخلاف جلسه‌های قبلی شورای امنیت، آشکارا جانب ایران را گرفت و کوشید رضایت ایران را به‌دست آورد. او صریحاً بیان داشت «ما عمیقاً علاقه‌مند هستیم که این درگیری[۷۲] برطبق اصول اساسی حقوق بین‌الملل حل شود. به موجب این اصول هیچ سرزمینی نباید با زور تصرف گردد و اختلافها باید به گونه مسالمت‌آمیز حل شود و نه با تهاجم مسلحانه.» او جنگ را «به‌عنوان ابزار سیاست ملی» نفی کرد و تاکید نمود که «کشورهای ایران و عراق به‌عنوان اعضای سازمان ملل متعهد شده‌اند که در صدد تصرف اراضی به زور اسلحه بر نیایند.» او اصل مهم مندرج در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل را به‌صورت کامل و به شرح زیر در جلسه شورای امنیت قرائت کرد:

«اراضی یک کشور نباید با تهدید به زور و یا به‌کار بردن آن از طرف یک کشور دیگر تصرف شود. هر تصرف اراضی که ناشی از تهدید یا به کار بردن زور باشد قانونی شناخته نمی‌شود.»

توجه شود که تا اول آبان ۱۳۵۹ که نماینده امریکا سخنرانی خود را ایراد کرد و ۳۱ روز از تجاوز عراق می‌گذشت، ارتش مجهز عراق با پیشروی سریع بخش بزرگی از اراضی ایران را در غرب کشور ما به‌ویژه در خوزستان تصرف کرده و احتمال جدایی خوزستان از ایران خطر تجزیه ایران را جدی نموده بود. نماینده امریکا در آن جلسه بیان داشت «شورا باید با جدیت کامل به ایران و عراق کمک نماید که آتش‌بس را برقرار نمایند، عقب‌نشینی را شروع کنند و براساس ترتیبی که برای هر دو کشور قابل قبول باشد با یکدیگر مذاکره نمایند.» او خطاب به اعضای شورای امنیت تاکید نمود «همهٔ ما باید مخالف تجزیه ایران باشیم. ایالتهای متحد امریکا معتقد است که همبستگی و ثبات ایران به نفع ثبات و پیشرفت تمام منطقه است. امروز تمامیت ملی ایران با تهاجم عراق مورد تهدید قرار گرفته است.» هیچ یک از جانبداریهای بالا از ایران در جلسه‌های قبلی شورای امنیت سابقه نداشته است. این نکته نیز گفته شود که کارتر نیز در ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۶ مهر ۱۳۵۹) اظهار داشته بود که نیروهای عراقی «بیشتر از هدف نهایی[۷۳]» که رئیس جمهور صدام اظهار داشته

بود جلو رفتند و تاکید نمود که «میل دارد نیروهای مهاجم عقب‌نشینی کنند.[۷۴]»
ادموند ماسکی وزیرخارجه امریکا نیز تصریح نموده بود که «حمله نظامی» عراق به ایران ثبات منطقه خلیج فارس را تهدید کرده است و اراضی یک کشوری نباید با به‌کار بردن زور تصرف شود.[۷۵]

یک وعده کلی که رجایی نخست‌وزیر ایران در جلسه مطبوعاتی ۱۸ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۶ مهر ۱۳۵۹) پس از سخنرانی خود در جلسه شورای امنیت بیان داشت و وعده داد که شرایط آزادی گروگانها «خیلی زود» از طرف مجلس ایران تعیین خواهد شد موجب آن همه واکنشهای موافق از سوی بالاترین مقامهای دولت امریکا گردید. کارتر که انتظار واکنش مساعد از سوی دولت ایران را داشت و زمان نیز به سرعت می‌گذشت و روز انتخابات امریکا فرا می‌رسید، چون از سوی ایران خبری درباره گروگانها منتشر نشد چند روز بعد در ۲۸ اکتبر ۱۹۸۰ (۶ آبان ۱۳۵۹) ـ هفت روز مانده به انتخابات امریکا ـ وعده دیگری داد و اظهار نمود اگر گروگانهای امریکایی آزاد شوند «ما آن تجهیزات راکه متعلق به ایران است و قبلاً آنها را خریده و پول آنها را پرداخته است به ایران تحویل خواهیم داد.[۷۶]»

شدت نیاز کارتر به آزادی گروگانها پیش از روز ۴ نوامبر ۱۹۸۰ (۱۳ آبان ۱۳۵۹) که آن را برای پیروزی خود بر رقیب ضرور می‌دانست موجب شد که او رسماً اعلام دارد با آزادی گروگانها، داراییهای ایران راکه حدود ۱۲ میلیارد دلار و مسدود کرده بود به ایران تحویل خواهد داد؛ تحریم اقتصادی را برطرف خواهد نمود و کلیه سلاحهایی راکه ایران خریداری کرده و پول آن را پرداخته و امریکا از ارسال آن به ایران جلوگیری کرده بود، و در جنگ عراق و ایران مورد کمال احتیاج بود، به ایران تحویل خواهد داد. با انجام آن وعده‌ها، ایران به تمام خواستهایش در مورد داراییها، سلاحها و تحریم می‌رسید و این احتمال نیز وجود داشت که امریکا در جلسه‌های شورای امنیت روش مساعدی به نفع ایران در پیش گیرد، به شرط آنکه در آن فرصت حساس که برای کارتر گرانقدر بود گروگانها آزاد می‌شدند. ولی دولت ایران این فرصتی را که دیگر هرگز به‌دست نیامد از دست داد و سرانجام گروگانها را با شرایطی تاسف‌آور که به زیان ایران بود طبق موافقتنامه الجزیره[۷۷] که

شرح آن در کتاب مربوط داده می‌شود آزاد کرد، ولی با آزادی گروگانها به کلیه خواستهای بالا نیز نرسید. گروگانها آزاد شدند ولی سلاحهای خریداری شده ایران که پول آنها نیز پرداخت شده بود همچنان در توقیف امریکا باقی ماند و تحریمها نیز برطرف نشد. بهزاد نبوی که از سوی دولت رجایی موافقتنامه بالا را امضا کرد درباره آن موافقتنامه گفت بعضی اوقات به جاهایی که می‌رود به کنایه به او می‌گویند قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله را امضا کرده‌ای.[۷۸]

نیکی کدی پژوهشگر امریکایی صریحاً اظهارنظر نمود که درباره آزادی گروگانها به گونه‌ای توافق شد که «شرایط آن تقریباً تمامی به نفع امریکا بود و هیچ یک از خواسته‌های اولیه ایران را برآورده نمی‌نمود.[۷۹]»

در انتخابات امریکا ریگان بر کارتر پیروز شد. گروگانها در تمام مدت ریاست جمهوری کارتر آزاد نشدند. پس از آنکه ریگان سوگند ریاست جمهوری خود را در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ (۳۰ دی ۱۳۵۹) آغازکرد و از آن لحظه‌ها به‌عنوان رئیس جمهور، اداره امور کشور را در دست گرفت، دولت جمهوری اسلامی ایران آزادی ۵۲ نفر گروگان امریکایی را که مدت طولانی ۴۴۴ روز زندانی بودند اعلام کرد. از آن پس، جنگ همچنان ادامه یافت و در طول قریب هشت سال جنگ و در تمام جلسه‌های شورای امنیت در آن مدت بسیار طولانی، امریکا و دولتهای غربی مانند انگلستان و فرانسه و دو عضو دایمی دیگر شورای امنیت، شوروی و چین، هیچ گاه از ایران مورد تجاوز واقع شده حمایت نکردند و با زیر پا گذاشتن منشور ملل متحد از عراق متجاوز جانبداری نمودند و هیچ گاه نیز آن را برای تجاوز به ایران محکوم نکردند.

۳ــ وزارت خارجه ایران

وزارت خارجه ایران سنگین‌ترین آسیب را از انقلاب دید و بیش از ارتش مورد پاکسازی بنیادی قرار گرفت. افراد غیر نظامی متدین و مورد اعتماد هیات حاکم عموماً به اصول فرماندهی واحدهای ارتش و همچنین به امور تخصصی آن مانند

فرماندهی واحدها، اداره کشتی جنگی، پرواز هواپیما و مراقبت از آن، راندن تانک و بسیاری امور دیگر هیچ گونه آشنایی نداشتند. مسئولان جمهوری اسلامی ناگزیر بودند به‌جای افراد پاکسازی شده در ارتش، افسران کم و بیش مورد اعتماد، با درجه‌های پایین‌تر را که در همان نظام ارتشی پرورش یافته بودند انتخاب کنند و امور ارتش را به‌دست آنان بسپارند. ولی در وزارت خارجه و رابطه با کشورهای بیگانه چنان اجباری احساس نمی‌شد و هر کسی بدون داشتن دانش سیاسی و تجربه دیپلماسی به تصدی مقامی در وزارت خارجه گمارده شد. برخلاف ارتش که داوطلب از خارج برای ورود به آن زیاد نبود، گروه کثیری خواهان خدمت در وزارت خارجه و بهره‌مندی از مزیتهای آن بودند.

باید گفت وزارت خارجه در انقلاب مورد پاکسازی قرار نگرفت، بلکه به کل زیرورو گردید. دیپلماتهای ایران در نظام گذشته مانند دیپلماتهای هر کشوری، و به علت ماهیت خدمت در وزارت خارجه، با فرهنگ غرب آشنا بودند. چون ایران نیز در نظام گذشته در بلوک غرب بود، آنان، آن فرهنگ را عموماً قبول داشتند. نظام اسلامی که با فرهنگ غرب آهنگ ستیز داشت نمی‌توانست کسانی را به‌عنوان نماینده و سفیر انتخاب کند که مبلّغ نظام اسلامی و مدافع آن نباشند و فرهنگ غرب را برای نظام اسلامی زیانبخش ندانند.

عامل دیگری که پاکسازی در وزارت خارجه را بیش از ارتش گسترده کرد، خدمت بسیاری از کارکنان آن در خارج از کشور بود. افسران ارتش چون در داخل کشور خدمت می‌کردند، روش خدمتی و میزان وفاداری آنان به نظام اسلامی توسط اداره سیاسی ـ عقیدتی ارتش که زیر نظر روحانیان اداره می‌شد دقیقاً مورد کنترل قرار می‌گرفت و مسئولان جمهوری اسلامی از این لحاظ کمتر نگرانی داشتند. ولی سفیران و نمایندگان سیاسی ایران در خارج از کشور، با وجود احتمالاً حضور افرادی از سازمانهای امنیتی که چگونگی خدمت آنان را مستقیماً به مقامهای مسئول در تهران گزارش می‌دادند، از آزادی عمل بیشتر برخوردار بودند. عملاً امکان آنکه همهٔ گفتگوهای آنان با شخصیتهای مسئول و غیر مسئول کشور مربوط و یا با سفیران سایر کشورها دانسته شود وجود نداشت. این عاملها و جاذبه خدمت

در وزارت خارجه موجب پاکسازی دامنه‌دار آن وزارتخانه گردید. کلیه سفیران ایران در نظام گذشته و صاحبان مقامهای بالا در وزارت خارجه که در میان آنان شخصیتهای آگاه و با تجربه در امور دیپلماسی وجود داشت و کشور ایران «سالهای سال برای تربیت یا شکل بخشیدن به شخصیت دیپلماتیک آنان سرمایه‌گذاریهای وسیع کرده بود[۸۰]» مشمول پاکسازی شدند و برکنار گردیدند.

دکتر حسین شهیدزاده که از ۱۳۵۲ به مدت سه سال سفیر ایران در عراق بود، پس از انقلاب نیز مدتی به‌عنوان مشاور سیاسی در وزارت خارجه خدمت کرد و در «نخستین روزهای ۱۳۵۹[۸۱]» بازنشسته شد. او که از نزدیک شاهد پاکسازی در وزارت خارجه بود در مورد انتخاب هیاتهای پاکسازی می‌نویسد «ملاک انتخاب اعضای این هیاتها محرومیت کشیدگی و عقب‌ماندگی و بالاخره انتساب به کادرهای پایین وزارتخانه در زمان گذشته بود و روی این اصل بسیار دیده شد که کارمندان جزء یا پیشخدمتهای یک اداره، اعضای شورا یا محکمه‌ای بودند که مورد رسیدگی به پرونده مدیرکل یا رئیس اداره‌ای بودند که تا چند روز پیش بر آنها ریاست می‌کرد.[۸۲]» بی‌تردید، نظر بر این نیست که زیردست صلاحیت رسیدگی به پرونده رئیس سابق خود را ندارد. این سؤال در ذهن جای می‌گیرد که کارمند جزء و یا پیشخدمت چگونه می‌تواند با توجه به سطح پایین آگاهی و توانایی فکری، بر مسند قضاوت که در آن هیچ تجربه‌ای نیز ندارد بنشیند؟ و اگر احتمالاً در طول خدمت گذشته کدورتی از رئیس قبلی خود داشته باشد آن توانایی اخلاقی را داشته باشد که زیر تاثیر آن قرار نگیرد؟ آن هم در جو ماههای نخست انقلاب که خصومت و کینه‌ورزی فضای اجتماعی را تیره کرده بود و لزوم مبارزه با «طاغوت» و «مستکبر» و نفی آنان تبلیغ می‌شد؟

در یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ ـ دو سال و سه ماه و چهار روز پس از پیروزی انقلاب ـ مرتضی فضل‌نژاد و اسماعیل ناطقی مدیرکل امور کنسولی وزارت خارجه در حال خارج کردن ۲۷۵ سند اصلی و کپی شده از اسناد محرمانه و طبقه‌بندی شده اداری وزارت خارجه دستگیر گردیدند. جواد منصوری معاون فرهنگی وزارت خارجه اظهار داشت که سندهای مذکور مربوط به کارکنان،

کارداران و سفیران بوده است. در بازجویی از ناطقی معلوم گردید که او «رئیس اداره پاکسازی هم بوده و مقداری از این سندهای [مربوط به کارکنان پاکسازی شده] را نزد خود نگهداری می‌کرده است.[۸۳]» چون برخی از سندهای در حال خارج کردن مربوط به یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق بود، این اقدام «سیاسی[۸۴]» تلقی شد. گرچه دفتر ریاست جمهوری در زمان بنی‌صدر کتباً اعلام داشت که این اقدام به دستور آن دفتر انجام گرفته است، و کشمکش بین آن دفتر و وزارت خارجه در گرفت، ولی یک واقعیت روشن گردید که با مقام اسماعیل ناطقی به‌عنوان رئیس اداره پاکسازی وزارت خارجه، نقطه‌نظرهای دیگری غیر از امور مربوط به صلاحیت اداری کارمندان پاکسازی شده وزارت خارجه مورد توجه بوده است.

شدت تندروی در پاکسازی وزارت خارجه چنان بود که تا ۶ فروردین ۱۳۵۸ ـ یک ماه و ۱۴ روز پس از پیروزی انقلاب ـ «۲۴۱ نفر سفیر، کنسول و کارمند وزارت خارجه از کار برکنار شدند.[۸۵]» بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت در سخنرانی خود در ۱۴ تیر ۱۳۵۸ ـ چهار ماه و ۲۲ روز پس از پیروزی انقلاب ـ اعلام داشت که «صد درصد[۸۶]» سفیران ایران در کشورهای بیگانه پاکسازی شده‌اند. به نظر دکتر شهیدزاده، «در پاکسازی وزارت خارجه بیش از هر سازمان دولتی دیگر حق‌کشیها و ناروابیها صورت گرفت... از کادر ورزیده و آموزش‌دیده و تجربه آموخته سابق در رده‌های بالا به‌جز دو سه نفر بر جای نماندند و این دو سه نفر هم برای مدتی کوتاه به کارهای بی‌اهمیت گماشته شدند و از آن کارها هم یکی دو سال بعد برکنار گردیدند.[۸۷]»

به‌جای کسانی که افزون بر داشتن دانش سیاسی، با سالها خدمت در وزارت خارجه صاحب تجربه‌های ارزنده در امور بین‌المللی بودند کسانی که مورد اعتماد مسئولان جمهوری اسلامی و عموماً از دانش سیاسی و تجربه دیپلماسی بی‌بهره و یا کم بهره بودند گمارده شدند. این آسیب سنگین و جبران‌ناپذیر هنگامی به وزارت خارجه وارد آمد که مصلحت کشور و مردم و نظام اسلامی ایجاب می‌کرد که وزارت خارجه فعال‌ترین و مؤثرترین وزارتخانه ایران در آغاز پیروزی انقلاب باشد. نظام گذشته رابطه‌های بین‌المللی گسترده با بسیاری از کشورهای جهان، به‌ویژه

کشورهای همسایه داشت. این رابطه‌ها عموماً دوستانه و براساس احترام متقابل، و ایران از موقعیت ممتازی در خانواده جهانی برخوردار بود. با پیروزی انقلاب و برقراری نظام جمهوری اسلامی ضرورت تام داشت که وزارت خارجه دارای شخصیتهای آگاه، با تجربه و ورزیده در رابطه‌های بین‌المللی باشد تا آنان را برای توضیح اصول سیاست خارجی نظام جدید به بسیاری از کشورها اعزام دارد و هر گونه ابهام و نگرانی را از دولتها و ملتها برطرف نماید. مسئولان جمهوری اسلامی که در داخل کشور با انبوهی از دشواریها روبه‌رو بودند می‌بایست در سیاست خارجی چنان فعال می‌شدند که به محفوظ ماندن رابطه‌های مسالمت‌آمیز با کشورها، به‌ویژه کشورهای همسایه اطمینان می‌بافتند و آنگاه با آسودگی خاطر به رفع دشواریهای داخلی و ساختن ایرانی آزاد، آباد و پیشرفته می‌پرداختند. انجام این امر مهم و ضروری، مستلزم داشتن شخصیتهای کارآمد و صالح در وزارت خارجه بود و پاکسازی دامنه‌دار و گمارده شدن افراد ناآگاه و بی‌تجربه به‌جای آنان، آن وزارتخانه را فاقد آن شخصیتها و در انجام وظیفه‌های مهم خود ناتوان نمود.

در چنان شرایطی، طبیعی بود که وزارت خارجه درگیر آشفتگیها و نابسامانیهای درون خود گردد و توانایی شناخت ضرورتها و توجه به انجام وظیفه‌های اصلی خود را نداشته باشد. به همین جهت، وزارت خارجه در آغاز انقلاب هیچ هیاتی را برای روشن ساختن اصول سیاست خارجی خود به کشورهای بیگانه نفرستاد.[۸۸]

عامل مهمی که آشفتگیهای درونی وزارت خارجه را شدت بخشید هجوم داوطلبان کثیر برای خدمت در آن وزارتخانه بود. وزارت خارجه که در نظام گذشته کادر سیاسی آن «جمعاً بیش از ۵۰۰ نفر[۸۹]» نبود به علت فشار داوطلبان با تورم کارمند روبه‌روگردید. دکتر احمد شهسا از شخصیتهای آگاه وزارت خارجه که مدتی مدیرکل کارگزینی آن وزارت و در زمان انقلاب برای اندک مدتی سفیر ایران در آلمان شرقی بود پس از اشاره به پاکسازیها و استخدام افراد بسیار در وزارت خارجه در ۱۳۷۷ به نگارنده گفت که تعداد کادر سیاسی وزارت خارجه بیش از ۶۰۰۰ نفر است.[۹۰]»

در به هم ریختگیهای همه‌جانبه، وزارت خارجه نه‌تنها ابتکار عمل را از دست داد، بلکه از بسیاری موقعیتها و فرصتها نتوانست استفاده کند. صحنه سیاست بین‌المللی مانند صحنه شطرنج به دقت و آگاهی نیاز وافر دارد و عدم انجام یک حرکت بموقع، کشور را دچار دشواریهای جدی می‌کند. در صحنه سیاست بین‌المللی ـ مانند صحنه شطرنج ـ حریف در بسیاری موارد به خاطر یک حرکت برجسته و ابتکاری پیروز نمی‌شود، بلکه با استفاده از یک غفلت حریف برنده می‌گردد. سیاست خارجی هر کشور، در زمانه‌ای که پیوسته بر گوناگونی و پیچیدگی رابطه‌های دولتها با یکدیگر افزوده می‌شود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین جهت، هر کشوری با توجه به تاثیر سیاست خارجی در سرنوشت کشور می‌کوشد در رابطه‌های بین‌المللی با برنامه‌ریزی و بموقع اقدام نماید.

تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری و هرج و مرجی که در نظام اداری و سیاست داخلی کشور وجود داشت در سیاست خارجی نیز ریشه دوانید و بعضی افراد غیر مسئول، بدون داشتن صلاحیت اداری درباره رابطه‌های ایران با کشورهای بیگانه اظهارنظر کردند. در جو انقلابی ماههای نخست پیروزی انقلاب که تندروی و خشونت‌گرایی حاکم بر اندیشه‌ها و رفتارها بود اظهارنظرهای غیرمسئولانه بر دشواریهای سیاست خارجی می‌افزود. درگذشته به اظهارنظرهای آیت‌الله روحانی ـ مقام غیرمسئول ـ درباره بحرین و دخالت او در امور مربوط به سیاست خارجی اشاره گردید. جالب آن است ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ «جمعی از طلاب» وزیر خارجه را صالح برای اظهارنظر در امور سیاست خارجی ندانستند و تاکید نمودند که طبق «دین مقدس اسلام و تعالیم آسمانی قرآن[۹۱]» همه باید تابع اظهارنظر مرجع تقلید باشند. در شرایط آغاز پیروزی انقلاب، طلبه‌های حوزه‌های مذهبی به خود حق می‌دادند اظهارنظر درباره نظر یک عالم مذهبی در امور سیاست خارجی را در صلاحیت وزیر خارجه کشور که با موافقت رهبر مذهبی و سیاسی، آیت‌الله خمینی به این مقام برگزیده شده بود ندانند.

با اظهارنظرهای افراد غیرمسئول در امور مربوط به سیاست خارجی سفیر کویت در ایران در زمان دولت موقت بازرگان در مصاحبه‌ای اظهار داشت «مطالبی

که از سوی بعضی اشخاص غیرمسئول درباره [کشورهای] خلیج فارس بیان می‌شود مانع بزرگی بر سر راه برقراری روابط حسنه میان ایران و کشورهای منطقه است.[۹۲]»

تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری در کشور لطمه دیگری نیز بر سیاست خارجی وارد آورد. وقتی که یک شخصیت خارجی وارد تهران می‌شد، او در آغاز انقلاب عموماً ناگزیر بود با آیت‌الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور که در مقام رئیس قوه قضاییه بود، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، بنی‌صدر رئیس جمهور و نخست‌وزیر ملاقات کند. او در آن ملاقاتها از هر یک از شخصیتهای بالاکه نقطه‌نظرهای خاصی درباره امور مربوط به سیاست خارجی داشتند «نظریه‌های متفاوت[۹۳]» می‌شنید.

خاویر پرز دوکوئیار[۹۴] دبیرکل سازمان ملل متحد در صبح ۱۸ فروردین ۱۳۶۴ (۷ آوریل ۱۹۸۵) برای خاتمه دادن به جنگ شهرها[۹۵] در سال پنجم جنگ عراق و ایران وارد تهران گردید. او به علت تعدد مراکز تصمیم‌گیری در کشور ناگزیر گردید با «آیت‌الله علی خامنه‌ای رئیس جمهور، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، میرحسین موسوی نخست‌وزیر، علی‌اکبر ولایتی وزیرخارجه[۹۶]» ایران جداگانه ملاقات و مذاکره نماید. روزنامه واشنگتن پست چندی بعد در این مورد نوشت طبق اظهار یک دیپلمات علاقه‌مند به موفقیت دبیرکل سازمان ملل در مذاکره با عراق و ایران «حکومت تهران چنان به دسته‌بندیها تقسیم شده که پرز دوکوئیار [دبیرکل سازمان ملل متحد] نتوانسته است در یک جلسه با رهبران ایران ملاقات کند و ناچار با آنها به‌طور جداگانه گفتگو نموده است.[۹۷]»

در شرایط به هم آشفته ناشی از انقلاب، بسیاری افراد بدون داشتن صلاحیت به خارج از کشور رفتند و با بیگانگان تماس گرفتند. محمد منتظری فرزند آیت‌الله منتظری با چند صندوق و چمدان و به همراهی عده‌ای با به‌کار بردن زور و گماردن افراد مسلح در فرودگاه مهرآباد، بدون آنکه به ماموران گمرک اجازه دهد که گذرنامه او[۹۸] و همراهانش و همچنین محتوای صندوقها و چمدانهایش بازرسی شود تهران را به مقصد لیبی ترک کرد. او بدون آنکه دارای هیچ ماموریتی از طرف دولت ایران

باشد در لیبی درباره سیاست خارجی کشور صحبت کرد. خبرگزاری لیبی گزارش داد که محمد منتظری روز سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۵۸ وارد طرابلس شد و «از انقلاب لیبی و رهبرش سرهنگ قذافی» به‌خاطر پشتیبانی از خلق ایران سپاسگزاری کرده است. شیخ محمد منتظری روز پنجشنبه در یک جلسه مطبوعاتی گفت «که مناسبات بین تهران و طرابلس برادرانه و جاودانی است و اضافه کرد که انقلاب ایران از مبارزه عادلانه فلسطین پشتیبانی می‌کند. وی گفت که امریکا با همهٔ امکانات می‌کوشد با کمک یک کانون ارتجاعی به انقلاب ایران از داخل ضربت بزنند.[۹۹]» خبرگزاری فرانسه گزارش داد: «در پایان سفر شیخ محمد منتظری به طرابلس، ایران و لیبی اعلامیه مشترکی منتشر کردند.[۱۰۰]»

مطلب بیش از آن گویاست که نیازی به توضیح شدت هرج و مرج در کشور، به‌ویژه در وزارت خارجه داشته باشد. یک فرد، بدون داشتن هیچ مقامی در سازمانهای دولتی، و بدون داشتن هیچ ماموریتی از طرف دولت جمهوری اسلامی، در لیبی با مقامهای دولتی آن کشور مذاکره می‌کند و اعلامیه مشترکی به‌نام «ایران و لیبی» منتشر می‌نماید!

خروج افراد عادی از کشور و مذاکره آنان با مقامهای رسمی کشورهای بیگانه، نه‌تنها در ماههای نخست انقلاب، بلکه سالهای طولانی ادامه داشت معاون وزیر خارجه حدود ده سال پس از پیروزی انقلاب و در انتقاد از وضع بالا اظهار داشت «هرکس با هر پاسپورتی می‌تواند از مرز خارج شود و با هر مقامی تماس بگیرد و هر حرفی را بزند و ما تسلطی بر این امور نداریم.[۱۰۱]»

به زحمت می‌توان چنین هرج و مرجی را، آن هم در سیاست خارجی تصور کرد. این امر، گواه کمال آشفتگی کشور و وزارت خارجه و ضعف مدیریت آنهاست. این امر آشکار می‌دارد که کشور در سالهای حساس پیش از حمله عراق به ایران که می‌بایست دارای وزارت خارجه آگاه، متمرکز و فعال باشد با چه شرایطی روبه‌رو بوده است. شدت آشفتگی امور در وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران چنان بود که دکتر کمال خرازی و دکتر علی صادقی تهرانی، دو نفر از معاونان وزارت خارجه که پس از پیروزی انقلاب به این سمت گمارده شده بودند «به علت

بی‌نظمی[۱۰۲]» امور در وزارت خارجه در اسفند ۱۳۵۸ از مقام خود استعفا دادند.

درباره ناتوانی و غفلت وزارت خارجه در انجام وظیفه‌هایش، در کتابی که از سوی آن وزارتخانه منتشر گردید، ضمن توضیح تعداد دفعه‌هایی که عراق پیش از حمله سراسری به خاک ایران، به تمامیت ارضی ایران تجاوز کرده بود، نوشته شد «توجه بدین نکته ضروری است که کلیه ارگانهای نظامی و غیرنظامی و نیز وزارت امور خارجه ایران در کشاکشهای طبیعی ناشی از انقلاب بوده است و در بسیاری موارد اعتراضی به تجاوزهای انجام شده صورت نگرفته است.[۱۰۳]»

در صورت حمله یک کشور به کشور دیگر، روش معمول کشورها آن است که کشور مورد تجاوز به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت می‌کند و تقاضای تشکیل جلسه فوری را می‌نماید. ولی وزارت خارجه پس از حمله عراق به ایران ـ مسلماً طبق دستور مسئولان جمهوری اسلامی ـ از شکایت به شورای امنیت خودداری کرد. چون مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی طبق بند ۱ ماده ۲۴ منشور ملل متحد به عهده شورای امنیت است و جنگ موجب نقض صلح و امنیت بین‌المللی می‌شود نمایندگان کشورهای مکزیک و نروژ که عضو شورای امنیت بودند تقاضای تشکیل جلسه برای رسیدگی به جنگ عراق و ایران نمودند.

جلسه شورا در روزهای ۴ و ۶ مهر ۱۳۵۹ (۲۶ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰) تشکیل گردید. رویه معمول آن است که نماینده کشور مورد تجاوز چگونگی تجاوز را به گونه مشروح و مستدل به اطلاع اعضای شورای امنیت می‌رساند و تقاضای محکومیت کشور متجاوز را می‌نماید. ولی وزارت خارجه جمهوری اسلامی از اعزام نماینده به آن دو جلسه مهم خودداری کرد. در هر دو جلسه نماینده عراق شرکت نمود و مطالب زیادی علیه جمهوری اسلامی در ذهن اعضای شورای امنیت جای داد. شورای امنیت در پایان جلسه ۶ مهر ۱۳۵۹ قطعنامه ۴۷۹ را که حقوق مسلم ایران و حتی مواد منشور ملل متحد و رویه شورای امنیت در موارد مشابه را نادیده گرفته بود به سود عراق تصویب کرد.[۱۰۴]

جلسه‌های شورای امنیت سازمان ملل برای رسیدگی به جنگ عراق و ایران، در روزهای ۲۳، ۲۵ مهر و ۱، ۲ و ۷ آبان ۱۳۵۹ (۱۵، ۱۷، ۲۳، ۲۴ و ۲۹ اکتبر

۱۹۸۰ م.) تشکیل گردید و در هر پنج جلسه نماینده ایران شرکت کرد و رجایی نخست‌وزیر ایران نیز تهران را به‌سوی نیویورک ترک نمود و در جلسه ۲۵ مهر ۱۳۵۹ شورای امنیت سخنرانی کرد. این دوگانگی در شرکت در جلسه‌های شورای امنیت که توجیهی برای آن مقدور نیست، نشان نبود سیاست سنجیده و متوازن در جمهوری اسلامی و وزارت امور خارجه درباره جنگ، مهمترین مساله کشور بود. نکته سؤال‌انگیز آن است که پس از جلسه‌های بالا، باز نماینده ایران در کلیه جلسه‌های شورای امنیت در طول هشت سال جنگ ـ از جمله جلسه بسیار مهم و سرنوشت‌ساز ۲۹ تیر ۱۳۶۶ (۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷) که برای نخستین‌بار هفت وزیر خارجه از کشورهای امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، آرژانتین و امارات متحد عربی و همچنین جانشین وزیر خارجه ژاپن در آن حضور داشتند شرکت نکرد. در آن جلسه مهم، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت که منجر به برقراری آتش‌بس در جنگ عراق و ایران گردید به تصویب رسید. نماینده عراق در آن جلسه مهم و در تمام جلسه‌های شورای امنیت در طول هشت سال جنگ شرکت کرد و در میدانی که مسئولان جمهوری اسلامی و وزارت خارجه برای او باز گذاشته بودند هر مطلبی را ـ به‌جز جلسه‌های اکتبر ۱۹۸۰ ـ بدون حضور نماینده ایران و بدون نگرانی از اینکه با اعتراض و یا پاسخ نماینده ایران روبه‌رو شود به آگاهی اعضای شورای امنیت رساند و در ذهن آنان جای داد.

پس از حدود هشت سال بی‌اعتنایی به شورای امنیت و عدم شرکت در جلسه‌های آن که دولتها و افکار عمومی مردم جهان آن را از سیاست قطعی جمهوری اسلامی می‌پنداشتند به علت سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس با دو موشک ناو جنگی امریکا به‌نام وینسنز[۱۰۵] در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، وزارت خارجه جمهوری اسلامی ناگهان از شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه فوری نمود. جلسه نخست شورا در ۲۳ تیر ۱۳۶۷ و جلسه‌های بعدی آن در ۲۴، ۲۷ و ۲۹ تیر ۱۳۶۷ (۱۴، ۱۵، ۱۸ و ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸ م.) تشکیل گردید[۱۰۶] و جمهوری اسلامی پیش از پایان رسیدگی شورای امنیت در نیمه شب یکشنبه ۲۶ تیر ۱۳۶۷ (۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ م.) شتابانه موافقت خود را با قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش‌بس اعلام داشت.[۱۰۷]

تزلزل رأی و عدم ثبات تصمیم در وزارت خارجه جمهوری اسلامی ـ ضمن سایر جهات ـ نتیجه قهری برکناری شخصیتهای آگاه و با تجربه آن وزارتخانه و جانشینی آنان با کسانی بود که آشنایی به امور وزارت خارجه نداشتند. نکته مهمی که حاکی از نابسامانی وزارت خارجه می‌باشد آن است که در «مدت کمتر از یک سال[۱۰۸]» چهار نفر به ترتیب به‌نامهای دکتر سنجابی، دکتر یزدی، دکتر بنی‌صدر و قطب‌زاده به مقام وزیرخارجه جمهوری اسلامی ایران گمارده شدند.

بجا بود مسئولان وزارت خارجه، اگر به هر علتی مصلحت در واگذاری مقام اجرایی به کادر ورزیده گذشته نداشتند، تعدادی از آنان را که بی‌تردید به پیشرفت و تعالی کشور علاقه‌مند بودند به‌عنوان کارشناس انتخاب می‌کردند و با تشکیل کمیته‌ها از آن کارشناسان، هر کمیته‌ای را مسئول بررسی دقیق در باب مسائل مختلف جمهوری اسلامی در رابطه‌های بین‌المللی می‌نمودند و نتیجه تحقیق آنها را توسط افراد مورد اعتماد خود به مورد اجرا می‌گذاشتند.

بنی‌صدر رئیس جمهور وجود داشتن وزارت خارجه در سالهای نخست پیروزی انقلاب را نفی می‌کند و در توضیح آن کلمه «تعطیل» را به‌کار می‌برد. او در ۱۵ مهر ۱۳۵۹ ـ ۱۶ روز پس از حمله عراق ـ در روزنامه انقلاب اسلامی نوشت «امروز گزارشهایی را خواندم. گزارش درباره سیاست خارجی و وزارت خارجه و اینکه عملاً تعطیل است و چند گزارش محرمانه درباره سیاست خارجی ایران، سیاست خارجی دشمنان ما درباره ایران و باز این داستان که ما در سخت‌ترین موقع، برای حساس‌ترین مقامها، کم‌مایه‌ترین و کم‌استعدادترین را گمارده‌ایم و اکنون باید نتایج آن را تحمل کنیم.[۱۰۹]» نکته تاسف‌آور آن است که به علت مبارزه قدرت در میان جناحهای حاکمیت ـ بنی‌صدر با آیت‌الله بهشتی و رجایی نخست‌وزیر ـ جمهوری اسلامی ایران در زمان حمله عراق وزیرخارجه نداشت.

سالهای نخست پیروزی انقلاب از سالهای مهمّ و حساس جمهوری اسلامی بود. در این سالها برای خنثی کردن تبلیغات گسترده غرب علیه جمهوری اسلامی که با گروگانگیری شدت و گسترش یافته بود، به‌ویژه برای مقابله با دولت عراق که همواره در صدد بدنام کردن جمهوری اسلامی در نزد دولتها و افکار عمومی مردم جهان، و دور کردن کشورهای عربی خلیج فارس از جمهوری اسلامی بود، وزارت

خارجه می‌بایست فعالیتهای دامنه‌داری برای توضیح مقاصد و رفتارهای جمهوری اسلامی به عمل می‌آورد. ولی در آن سالها، وزارت خارجه جمهوری اسلامی، طبق تشخیص آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی «فلج» بود.

مجله پاسدار اسلام، برای اولین شماره خود ـ دی ۱۳۶۰ ـ مصاحبه‌ای با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به عمل آورد و طی آن سؤال نمود «جنابعالی چند سفر به خارج داشتید و همگان نتایج مطلوب آن را احساس کردند. آیا در آینده سفرهایی از این قبیل به کشورهای دوست و یا دعوت متقابل از رهبران آن کشورها مطرح است؟[۱۱۰]» او پاسخ داد «این بیشتر مربوط به وزارت خارجه می‌شود. وزارت خارجه ما ـ همان‌طور که می‌دانید ـ از اول انقلاب تا این اواخر فلج بوده، تازه دو سه ماهی است که آقای موسوی [وزیرخارجه] دارند آنجا را پایه‌ریزی می‌کنند.[۱۱۱]»

به‌کار بردن کلمه «فلج» از طرف شخصیت صلاحیتداری چون آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که به چگونگی امور در سیاست خارجی جمهوری اسلامی از نزدیک آشنا بود شدت ناتوانی وزارت خارجه را که چون افراد فلج قادر به انجام هیچ حرکتی نیست آشکار می‌دارد. این گفته نشان می‌دهد که وزارت خارجه از آغاز پیروزی انقلاب ـ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا سه ماه قبل از دی ۱۳۶۰، یعنی در مدت دو سال و هفت ماه و یا پس ازگذشت یک سال بعد از حمله عراق به ایران ـ هنوز قادر به حرکت سیاسی سازنده نبوده است.

ضعف فراگیر ارتش ایران و کاهش توان رزمی آن؛ ضعف وزارت خارجه که توانایی مقابله با هجوم سیاسی و با دیپلماتهای ورزیده و باتجربه عراقی در سازمانهای منطقه‌ای بین‌المللی را نداشت؛ صدور انقلاب اسلامی و گروگانگیری که موجب اتخاذ روشهای خصمانه از طرف کشورهای عربی جنوب خلیج فارس و امریکا علیه ایران و انزوای سیاسی جمهوری اسلامی در خانواده جهانی، و همچنین موجب نزدیکی آن کشورها به عراق گردیده بود، در صدام این اطمینان را به وجود آورد که با پیروزی برق‌آسا ارتش از هم‌گسیخته ایران را در هم خواهد شکست. یک عامل مهم دیگر نیز به او امید و دلگرمی بیشتری می‌داد. او گمان داشت بسیاری از مردم ایران از طرز عمل دولت جمهوری اسلامی و نهادهای

انقلابی ناراضی هستند.

صدام از آنچه در ایران می‌گذشت با اطلاع بود و به کمک عاملهای متعدد و ایرانیانی که با دولت بعثی عراق همکاری می‌کردند از نابسامانیها و آشفتگیهای همه‌جانبه ایران آگاهی داشت. با پاکسازیها در وزارتخانه‌ها و مؤسسه‌های دولتی و تعداد کثیر مؤسسه‌های کشاورزی، صنعتی و بازرگانی که بسیاری از آنها به علت مصادره در اختیار نهادهای انقلاب قرارگرفته بود و بیکار شدن پاکسازی شدگان؛ با تعطیل دانشگاههای تهران و سراسر کشور از آغاز ۱۳۵۹ که موجب تظاهرات گسترده دانشجویان و مقابله آنان با نیروهای انتظامی و کشته و مجروح شدن عده کثیری از آنان گردید و محروم شدن صدها هزار جوان دانشجو از ادامه تحصیل و افزوده شدن آنان به خیل بیکاران؛ با تندرویهای بعضی از افراد و نهادهای انقلابی در مورد بدحجابی و نارضایتی بسیاری از دختران و زنان کشور از طرز عمل آنان؛ با شرایط به هم ریخته اقتصادی، با کمبودها، تورم و گرانی که سختی معیشت را برای گروههای کثیری از مردم ایران به همراه داشت؛ با درگیریهای جمهوری اسلامی با شورشهای مسلحانه برخی از افراد اقلیتهای قومی ایران، کردها، ایرانیان عرب زبان خوزستان، ترکمنها و بلوچها که یکپارچگی و وحدت ملی را دچار مخاطره کرده بود و برخی عاملهای دیگر، این گمان را در صدام تقویت نموده بود که با حمله او به ایران، مردم ایران در دفاع از سرزمین خود که موجب تثبیت و تحکیم نظام جمهوری اسلامی می‌گردید جان فدا نخواهند کرد و احتمالاً با مهاجمان عراقی نیز همکاری خواهند نمود.

استبداد، نابینایی سیاسی می‌آورد و مستبد را از شناخت واقعیتها دور می‌کند. صدام که بر مردم عراق با روش استبدادی حکومت می‌کرد مانند عموم مستبدان دچارنابینایی سیاسی شد وازدرک واقعیت بازماند.اواز تاریخ ایران هیچ نمی‌دانست تا دریابد برای ایرانی، دفاع از زادگاه خود برتر از هرگونه ملاحظاتی است و ایرانی در طول تاریخ دراز خود همواره با هجوم و استیلای بیگانگان به مبارزه برخاسته است. او نمی‌دانست، و بهای گزاف آن را دو ملت محروم و عقب‌مانده ایران و عراق با کشته شدن صدها هزار کودک، زن و مرد، زخمی و علیل شدن صدها هزار نفر دیگر و ویرانی سهمگین بسیاری از شهرها و روستاها پرداخت کردند.

پانویسهای فصل هشتم

۱. مجله پیام انقلاب، شماره ۵۹ مورخ ۸ خرداد ۱۳۶۱. نقل از نهضت آزادی ایران، نامه سرگشاده به سپاه پاسداران تهران، تیر ۱۳۶۲، صفحه ۴۵. دکتر ابراهیم یزدی پیش از آن نیز در ۵ بهمن ۱۳۵۷ در پاریس اظهار داشته بود «ما صادرکننده انقلاب به کشورهای منطقه نخواهیم بود.» ه. موحد، دو سال آخر، رفرم یا انقلاب، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، صفحه‌های ۲۷۹ و ۲۸۰.

۲. مهندس بازرگان، بازیابی ارزشها، جلد دوم، تهران، تیر ۱۳۶۱، صفحه ۱۳۱.

۳. مجموعه سخنرانیها و مصاحبه‌های آیت‌الله مطهری، صفحه ۳۵. نقل از نگاهی به کارنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷ ــ ۱۳۵۸. نهضت مقاومت ملی ایران، پاریس ۱۳۶۹، صفحه ۲۴۶.

۴. کیهان هوایی، ۲۱ مرداد ۱۳۷۰.

۵. از خطبه نماز جمعه در ۶ شهریور ۱۳۵۸. نقل از ابراهیم یزدی، جنگ تحمیلی و نهضت آزادی، تهران آذر ۱۳۶۴، صفحه ۶.

۶. مجله پاسدار اسلام، شماره ۶، خرداد ۱۳۶۱.

۷. اطلاعات، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸.

۸. همان روزنامه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۹. عنوان صفحه اول اطلاعات، ۱۹ مرداد ۱۳۵۹.

۱۰. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ناشر مؤسسه انجام کتاب، زمستان ۱۳۶۱، صفحه ۵.

۱۱. همان کتاب، صفحه ۷.

۱۲. همان کتاب، صفحه ۱۱.

۱۳. همان کتاب، صفحه ۱۳.

۱۴. همان کتاب، صفحه ۴۳.

۱۵. همان کتاب، همان صفحه.

۱۶. روزنامه آیندگان، ۷ اسفند ۱۳۵۷.

۱۷. اطلاعات ۵ مهر ۱۳۵۸ و همچنین Middle East Journal. Autumn 1979. P. 50.

۱۸. روزنامه بامداد ۳ مهر ۱۳۵۸.

۱۹. اطلاعات ۲۲ مهر ۱۳۵۸.

۲۰. احمد سمیعی، طلوع و غروب دولت موقت. از خبرهای ۲۰ تا ۳۱ خرداد ۱۳۵۸، صفحه ۱۴۸.

۲۱. روزنامه بامداد، اول مهر ۱۳۵۸.

۲۲. اطلاعات، اول مهر ۱۳۵۸. به دنبال شورشی که در دی ۱۳۶۰ در بحرین رخ داد دولت بحرین ۷۳ نفر را به اتهام توطئه برای سرنگون کردن حکومت دستگیر و بازداشت کرد. گفته شد آنان که کلیه شیعه بودند در ایران آموزش دیده بودند و جمهوری اسلامی محرک آنان بوده است.

23. Claudia Wright. Implications of Iraq-Iran war. Foreign Affairs. Winter 1980-81. P. 278.

۲۴. نقل از اطلاعات ۳ مهر ۱۳۵۷.

25. Nazieh Ayubi's Article Arab Relations in the Gulf, in Tahir Kheli, The Iran-Iraq war. New weapous, old conflict. P. 158.

26. Ibid.,

27. Ibid.,

۲۸. طبق نظر کارشناسان، منطقه خلیج فارس حداقل دارای ۵۵ درصد ذخیره نفت جهان می‌باشد.

Ralph king. The Iran-Iraq war. The potential Implications. Adelph paper. Spring 1987. P. 46.

29. John M. Collins and Clyde R. Mark.

30. Philipe Rondot. Les Etats du colfe a la Recherche. d'une politique Regionale de Defense. La Revue problemes politiques et sociaux. P. 27.

۳۱. عراق برای حمایت از کشورهای خلیج فارس در برابر جمهوری اسلامی ایران، خود را سپر دفاعی مردم عرب» نامید.

Barry Rubin. Iran's Revolution and persian Gulf Instability in Tahir-Kheli. P. 136.

32. Harold Brown

33. Nazieh Ayubi. Op. Cit., P. 165.

۳۴. کیهان هوایی، ۵ مرداد ۱۳۶۷.

۳۵. کیهان هوایی، ۱۵ آبان ۱۳۶۴.

۳۶. دفتر سیاسی سپاه پاسداران، جنگ و تجاوز، جبهه امپریالیستی علیه انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۰، صفحه ۷۰.

۳۷. کیهان هوایی، ۱۹ مرداد ۱۳۶۷.

۳۸. ابراهیم یزدی، جنگ تحمیلی و نهضت آزادی، صفحه ۶۰.

۳۹. همان نشریه، همان صفحه.

۴۰. اطلاعات، ۱۷ مرداد ۱۳۶۱.

۴۱. صبح آزادگان، ۸ مهر ۱۳۶۱.

۴۲. کیهان هوایی، ۱۴ مرداد ۱۳۶۶.

۴۳. همان روزنامه، همان تاریخ.

۴۴. امریکا برای حفظ منافع خود در خلیج فارس و خاورمیانه و حفظ موجودیت اسرائیل در طول هشت سال جنگ کوشید که از پیروزی هر یک از دو کشور ایران و عراق بر یکدیگر جلوگیری کند. امریکا خواهان بازنده بودن هر دو کشور در جنگ بود. برای آگاهی بیشتر به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» مراجعه شود.

45. Washington post. 1 April 1985.

46. Ibid.,

47. Ibid.,

۴۸. برای آگاهی از نبرد ناوهای امریکا با ناوهای ایران به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» مراجعه شود.

49. Washington post. 20 April 1988.

۵۰. مجله سروش، ۱۴ آبان ۱۳۶۲، صفحه ۱۴.

51. Hamilton Jordean. Crisis. The last year of the Carter President. G. P. Putnam's sons. New York 1982. PP. 55-56.

52. Stiftung Wissenschaft und politik

۵۳. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، بولتن، شماره ۳۴، صفحه ۴.

54. Washington Post. April 1985.

۵۵. نیکسون رئیس جمهور امریکا برای آنکه منافع امریکا را در سراسر جهان، به‌ویژه در خلیج فارس که امریکا مدعی داشتن منافع حیاتی در آن است حفظ کند ناچار در ژوئن ۱۹۶۹ (خرداد ۱۳۴۸) با اعلام «دکترین نیکسون» کوشید کشورهای منطقه خلیج فارس را برای جلوگیری از نفوذ شوروی تجهیز کند. برای اطلاع از علتهای اعلام «دکترین نیکسون» و چگونگی آن به «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» صفحه‌های ۲۹۴ ـ ۲۹۰ مراجعه شود.

56. Hamilton Jordon. P. 261.

57. Ibid., PP. 55-56.

۵۸. کیهان ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

59. Ministry of foreign Affairs of the Repulic Iraq. Documentary Dossier P. 220.

۶۰. کیهان ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۶۱. همان روزنامه، همان تاریخ.

62. Jimmy Carter. Keeping faith. Memories of president. Bantons Book. Toronto. New York 1982. P. 506.

۶۳. منظور رویداد تصرف مسجد اعظم مکه و شورش شیعیان عربستان در نوامبر ۱۹۷۹ می‌باشد که شرح آنها گذشت.

64. Edmund Muskie

65. Warren Christopher

66. Roberts B. Owen. The Final Negotiation and Release in Algiers in (ed.) paul Kreisberg. American Hostages in Iran. P. 297 and warren Christopher in Ibid., PP. 3-4.

۶۷. برای آگاهی از سخنرانی رجایی در جلسه ۱۷ اکتبر ۱۹۸۰ شورای امنیت و بررسی آن به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۲۰۶ ـ ۱۸۳ مراجعه شود.

68. Middle East Journal. vol. 35. No. 1. Winter 1981. P. 47.

69 و 70. Ibid.,

71. Security Council Document. S/PV/ 2252. 23 October 1980. PP. 12-17.

۷۲. شورای امنیت سازمان ملل برای حمایت از عراق و متجاوز نشناختن آن هیچ گاه کلمه «جنگ» را در عنوان دستور جلسه‌های خود به کار نبرد. برای آگاهی بیشتر به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» مراجعه شود.

73. Middle East Journal. vol. 35. No. 1. Winter 1981. P. 41.

74. Ibid.,

75. Ibid., P. 47.

76. Ibid., P. 47.

۷۷. طبق اصل ۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادها و موافقتنامه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.» طبق اصل ۱۲۵ قانون اساسی «امضای عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، موافقتنامه‌ها و قراردادهای دولت ایران با سایر دولتها و همچنین امضای پیمانهای مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی پس از تصرف مجلس شورای اسلامی با رئیس جمهور یا نماینده قانونی است.» دولت رجایی برای عدم تقدیم موافقتنامه الجزیره به مجلس و همچنین برای عدم امضای آن از طرف رئیس جمهور بنی‌صدر که با او اختلاف داشت به آن، عنوان «بیانیه» داد که از طرف دولت الجزیره صادر شده است. دولت رجایی برای عدم مذاکره مستقیم با امریکا سندهای مالی مربوط به آزادی گروگانها را از طریق دولت الجزایر پذیرفته است. شرح کامل آن در کتاب گروگانگیری داده می‌شود.

۷۸. قرارداد ۱۹۱۹ که با پرداخت رشوه به وثوق‌الدوله نخست‌وزیر و وزیران خارجه و دارایی میان ایران و انگلستان امضا شد از خفت‌بارترین قراردادهای ایران است. به موجب آن قرارداد کلیه امور ارتش و مالی کشور در دست انگلستان قرار می‌گرفت. این قرارداد با مبارزه میهن‌دوستان لغو گردید و به مورد اجراگذاشته نشد. شرح رشوه‌گرفتن آنان و ناگزیر شدن به پس دادن آن در «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» صفحه‌های ۱۵۷ ــ ۱۵۶ داده شده است.

۷۹. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، تهران، زمستان ۱۳۶۹، صفحه ۳۹۷.

۸۰. حسین شهیدزاده، ره‌آورد روزگار، گزیده خاطره‌ها، همراه با نقدهای مقطعی از وضع سیاسی – دیپلماسی ایران در سالهای پیش از انقلاب، نشر البرز، تهران ۱۳۷۸، صفحه ۳۸۵.

۸۱. همان کتاب، صفحه ۳۹۲.

۸۲. همان کتاب، صفحه ۳۸۷.

۸۳. اطلاعات، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰.

۸۴. همان روزنامه، همان تاریخ .

۸۵. احمد سمیعی، طلوع و غروب دولت موقت، صفحه ۷۴.

۸۶. بازرگان، مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب، صفحه ۱۸۹.

۸۷. حسین شهیدزاده، صفحه ۳۸۶.

۸۸. هنگامی که قطب‌زاده وزیرخارجه گردید به پیشنهاد فریدون زندفرد از سفیران گذشته ایران که پاکسازی نشده و در خدمت وزارت خارجه بود و توضیحاتی که داد صادق قطب‌زاده وزیر خارجه به کشورهای سوریه، لبنان، کویت، امارات متحد عربی، قطر و بحرین سفر کرد. فریدون زندفرد، خاطرات خدمت در وزارت خارجه، صفحه ۲۴۳.

۸۹. حسین شهیدزاده، صفحه ۳۸۴.

۹۰. دکتر احمد شهسا، رقم ۶۰۰۰ نفر در کادر سیاسی وزارت خارجه را در ۱۳۷۷ به نگارنده گفت. او که نویسنده و مترجمی توانا بود در فروردین ۱۳۷۹ در تهران درگذشت. روانش شاد باد.

۹۱. احمد سمیعی، طلوع و غروب دولت، صفحه ۱۵۳. اظهارنظر «جمعی از طلاب» جای تأمل است. در مذهب شیعه دوازده امامی هر فرد شیعه برای آشنایی به احکام و مراسم مذهبی حق دارد از میان مراجع تقلید، یک شخصیت را انتخاب کند و فقط از نظریه‌های او متابعت نماید.

۹۲. احمد سمیعی، طلوع و غروب دولت موقت، صفحه ۲۲۳.

93. Bani Sadr, Esperance Trahi, p. 170.

94. Javier Perez der Cuellar.

۹۵. جنگ شهرها از پیامدهای طولانی شدن جنگ عراق و ایران است و شرح آن خواهد آمد.

۹۶. از گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد ــ به شورای امنیت ــ در ۲۳ فروردین ۱۳۶۴ (۱۲ آوریل ۱۹۸۵).

Security Council Document. S/17097. 12 April 1985.

97. Washington Post. 16 September 1987.

۹۸. شیخ محمد منتظری در مصاحبه‌ای اظهار داشت «وقتی در رژیم گذشته از ایران فراری شدم. گذرنامه و شناسنامه‌ام از بین رفت. به همین خاطر پاسپورت بحرینی گرفتم.» احمد سمیعی، خبرهای از ۱ تا ۱۳ تیر ۱۳۵۸، صفحه ۱۵۸.

۹۹. همان کتاب، صفحه ۱۵۹.

۱۰۰. همان کتاب، همان صفحه.

۱۰۱. کیهان هوایی، ۶ مهر ۱۳۶۷.

۱۰۲. اطلاعات، ۲۵ اسفند ۱۳۵۸.

۱۰۳. تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، وزارت خارجه ایران، تهران، بهمن ۱۳۶۱، صفحه ۷۲.

۱۰۴. برای چگونگی تشکیل جلسه‌های شورای امنیت در روزهای ۴ و ۶ مهر ۱۳۵۹ و مطالبی که اعضای شورای امنیت و نماینده عراق بیان کردند و همچنین متن قطعنامه ۴۷۹ و بررسی آن به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۶۹ ــ ۴۵ مراجعه شود.

105. U.S.S. Vinncens

۱۰۶. از چگونگی سرنگون شدن هواپیمای مسافربری ایران در صفحه‌های بعد شرح داده می‌شود.

۱۰۷. چگونگی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و علتهای آن در صفحه‌های بعد توضیح داده می‌شود.

۱۰۸. فریدون زندفرد، صفحه ۲۴۲.

۱۰۹. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۵ مهر ۱۳۵۹.

۱۱۰. مجله پاسدار اسلام، شماره اول، دی ۱۳۶۰، صفحه ۲۳.

۱۱۱. همان مجله، همان شماره، همان صفحه.

فصل نهم

ادعاهای ایران علیه عراق

دولت عراق ماهها قبل از حمله به ایران، فعالیت تبلیغاتی و دیپلماسی وسیعی در کشورهای عرب و جهان برای اثبات آنچه حقانیت خود ادعا می‌نمود به عمل آورد. ولی مسئولان جمهوری اسلامی به علت آشنا نبودن به اهمیت رابطه‌های بین‌المللی و نقش مهم افکار عمومی مردم جهان و دولتها، و به سایر جهات، به ضرورت توضیح تخلفها و تجاوزهای عراق و اثبات حقانیت ایران در سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی و در افکار عمومی مردم جهان توجه ننمودند. مسئولان جمهوری اسلامی به دولت عراق فرصت طولانی دادند که هرچه می‌خواهد در ذهن مردم جهان جای دهد و سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی را با پشتیبانی موثر و آشکار دو ابرقدرت آن زمان ـ امریکا و شوروی ـ در جهت منافع خود به تصمیم‌گیری سوق دهد. جمهوری اسلامی در ماههای قبل از حمله عراق که زد و خوردهای مرزی ادامه داشت، و حتی پس از حمله عراق نیز تشکیل جلسه فوری شورای امنیت را درخواست ننمود. هنگامی نیز که جلسه شورا برای تصمیم‌گیری درباره حمله عراق به ایران تشکیل شد، دولت ایران ورزیدگی دیپلماسی نشان نداد

و موجباتی فراهم ننمود که قدرتهای بزرگ نتوانند به آسانی اِعمال نفوذ کنند.

با آنکه عراق قرارداد الجزیره را یکجانبه لغو نموده، منشور ملل متحد، اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل و کنوانسیون وین را نقض کرده بود و با آنکه با حمله نظامی و تجاوز به تمامیت ارضی ایران و اشغال اراضی آن صلح و امنیت منطقه را به هم زده بود، شورای امنیت سازمان ملل متحد زیر نفوذ قدرتهای بزرگ، به‌ویژه امریکا، و بدون نگرانی از واکنش افکار عمومی قطعنامه‌ای صادر نمود که یکطرفه و به سود کامل عراق و برخلاف روح منشور ملل متحد و مواد آن بود.[1]

الزامات اداره امور کشور و توجه به این امر که کشور ایران عضوی از اعضای سازمان ملل متحد است و نمی‌تواند و نباید سیاست داخلی و خارجی خود را بدون اعتنا به منشور ملل متحد و قواعد و حقوق بین‌الملل تنظیم و اجرا نماید، و در صورت عدم رعایت آنها، آسیبهای جدی به ایران و مردم آن وارد خواهد آمد مسئولان جمهوری اسلامی را به مرور متوجه نمود که برای اثبات حقانیت ایران باید تک‌روی را کنار بگذارند و به افکار عمومی مردم جهان و دولتها توجه خاص نمایند.

هنگامی که جمهوری اسلامی به اهمیت این امر پی برد باز سعی ننمود کتابها و نشریه‌هایی که حاوی سندها و مدرکهای معتبر باشد و پژوهشگر را در بررسی جنگ عراق و ایران به نحو قانع‌کننده‌ای یاری نماید چاپ و منتشر کند و یا مانند عراق شرایطی به‌وجود آورد که بسیاری از پژوهشگران، درباره جنگ عراق و ایران بنویسند و در دسترس افکار عمومی مردم ایران و جهان قرار دهند. درباره جنگ عراق و ایران کتابهای متعددی از طرف پژوهشگران عرب و یا غیر آن به زبانهای بیگانه چاپ شده است که عموماً از سندها و نوشته‌هایی که دولت عراق و یا نویسندگان طرفدار آن منتشر نموده‌اند استفاده شده است.

اولین کتابی که از طرف جمهوری اسلامی ایران چاپ شد زیر عنوان «تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی» از طرف دفتر حقوقی وزارت خارجه ایران در بهمن ۱۳۶۱ ــ دو سال و پنج ماه پس از حمله عراق به ایران ــ

منتشرگردید. در این کتاب، «حسن‌نیت ایران در اجرای معاهدات ۱۹۷۵ و ادعاهای واهی و ضد و نقیض عراق» توضیح داده شده و در پایان «فهرست تجاوزات رژیم بعثی عراق» آورده شده است. به موجب آن، اولین تجاوز در ۳ فروردین ۱۳۵۸ ـ یک ماه و ۲۴ روز بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی ـ انجام گرفت و هواپیماهای عراق به فضای هوایی مهران، گمرک بهرام‌آباد تجاوز نمودند و آخرین آن در ۳۰ شهریور ۱۳۵۹ ـ روز قبل از بمباران ده فرودگاه ایران ـ بوده است. در تجاوز اخیر یک «کشتی تجارتی در خورموسی مورد اصابت گلوله قرار گرفته» بود. طبق فهرست چاپ شده درکتاب یاد شده، عراق در مدت بالا ـ در طول بیش از ۱۷ ماه ـ ۶۳۶ بار به تمامیت ارضی ایران در زمین، دریا و هوا تجاوز نموده است.[۲]

لازم می‌دانم یادآور شوم برای به‌دست آوردن کتابها و نشریه‌های جمهوری اسلامی ایران، به دفتر حفاظت منافع ایران در واشنگتن مراجعه کردم و کتباً درخواست نمودم آنچه در مورد ادعای ایران علیه عراق دارند به هر نحو که مایل هستند در اختیار نگارنده قرار دهند. کارکنان دفتر حفاظت با خوشرویی، نشریه بالا و چند نشریه خبری و تبلیغاتی تحویل دادند. ولی چون نیاز به سندها و مدرکهای بیشتر بود به راهنمایی آنان و به‌وسیله آشنایان، به وزارت خارجه ایران، اداره کل امور حقوقی و معاهدات و اداره مرکزی آن وزارت مراجعه شد. جز همان کتاب، هیچ گونه کتاب دیگر یا سندی در اختیارم قرار ندادند. در ۳۰ آذر ۱۳۶۶ نامه‌ای به وزارت خارجه، اداره کل امور حقوقی و معاهدات نوشتم و درخواست کردم «هر گونه سند و مدرکی که دال بر حقانیت جمهوری اسلامی ایران و اثبات تخلفات دولت عراق باشد» برای نگارنده ارسال دارند. متاسفانه پاسخی دریافت ننمودم.

چون مطالعاتم مرا هدایت می‌کرد که دولت عراق در رابطه‌های خود با دولت جمهوری اسلامی ایران مرتکب برخی تخلفها شده است برای آنکه ادعاهای ایران علیه عراق مشخص گردد و حقانیت ایران روشن شود، کوشیدم اسنادی که مبین ادعاهای ایران علیه عراق باشد به‌دست آورم. در نشریه هفتگی کیهان هوایی ـ چهارشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۷ ـ مصاحبه رئیس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران را در مورد تاسیس اداره انتشار اسناد وزارت خارجه

و امکان استفاده پژوهشگران داخلی و خارجی از آن اسناد را مطالعه نمودم. چون در آن موقع در امریکا اقامت داشتم بی‌درنگ به‌وسیله یکی از دوستان اقدام نمودم که با مراجعه به دفتر بالا، فتوکپی اسناد مورد نظر را برای نگارنده ارسال دارد. چون پس از گذشت مدتی نتیجه‌ای حاصل نشد نامه‌ای در ۱۱ مهر ۱۳۶۷ برای رئیس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران نوشتم که توسط فرزندم به دفتر بالا تحویل شد.

در این نامه ضمن اشاره به اشتغال نگارنده در پژوهش درباره جنگ عراق و ایران، تصریح نمودم «در جلد دوم کتاب که قسمت اعظم آن تمام شده است بخش ادعاهای ایران علیه عراق، با توجه به دخالتهای مداوم دولت عراق در امور داخلی ایران و تحریکهایی که بین مردم نقاط مختلف ایران می‌نمود، آن‌طورکه باید به علت کمبود اسناد و مدارک رضایت‌بخش نیست» در آن نامه درخواست کردم «فتوکپی هر گونه سند و مدرک که دلالت بر دخالتها و تحریکهای عراق» نماید برای اعلام دعاوی ایران علیه عراق برای نگارنده ارسال دارند. متاسفانه این بار نیز، و با وجود مراجعات مکرر، درخواست نگارنده اجابت نگردید و حتی پاسخی نیز به نامه بالا داده نشد. در ۱۳۶۹ شخصاً به دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران در نیاوران مراجعه کردم. آقای عباس ملکی معاون آموزشی وزارت خارجه ایران و مسئول دفتر بالا با خوشرویی و روحیه همکاری نشریه‌هایی در اختیار نگارنده قرار داد، ولی سندهای مورد نظر در ساختمان وزارت خارجه در تهران قرار داشت که دسترسی به آنها مقدور نگردید.

صداقت پژوهشی، نگارنده را مکلف می‌سازد این واقعیت را بیان دارم که در موارد متعدد و به‌عنوان یک ایرانی که در حال نوشتن کتابی درباره جنگ عراق و ایران است به وابستگی مطبوعاتی سفارت عراق در واشنگتن تلفن کردم و بعضی سندها و نشریه‌ها را خواستم. مسئولان وابسته مطبوعاتی سفارت عراق در واشنگتن نه‌تنها آنها را فوراً با پست برای نگارنده ارسال داشتند، بلکه حتی دو کتاب قطور[۳] نیز که ضمن در برداشتن نظرات دولت عراق، حاوی مدرکهای بسیار بود با پست ارسال نمودند.

تحریکها و اقدامهای خصمانه عراق

جمهوری اسلامی ایران در نشریه‌ای که از طرف وزارت خارجه ایران چاپ و منتشر شد بعضی از ادعاهای خود را که در زیر آورده می‌شود علیه دولت عراق اعلام داشت:

- دولت عراق به مدرسه‌های ایرانی در شهرهای عراق حمله کرد و گروهی از مسلمانان و کارکنان آن را مضروب و سپس بازداشت نمود و حتی خانواده‌های آنان را نیز مضروب و زندانی کرد، به نحوی که از سرنوشت آنان اطلاعی در دست نبود و با وجود تلاش مقامهای صلیب سرخ بین‌المللی تاکنون هیچ گونه آگاهی از سرنوشت افراد مذکور به‌دست نیامد.[۴]
- دولت عراق برخلاف تعهدهای بین‌المللی خود و برخلاف اصول اخلاق «حدود ۵۰۰۰۰ نفر از اتباع شیعه مذهب عراق را به‌صورت قهرآمیز و خصمانه، در شرایط سخت و دشوار مناطق مرزی و در طول ۵۰۰کیلومتر از مرزکشور به اتهام ایرانی‌الاصل بودن[۵]» از آن کشور اخراج نمود «اخراج این رانده شدگان در غیر انسانی‌ترین شرایط صورت گرفت به‌طوری که عده‌ای از آنان در بین راه تلف گردیدند.[۶]» دولت عراق قبل از آنکه افراد فوق را که سالها در عراق سکونت داشتند و دارای خانه و اموال بودند از آن کشور اخراج نماید. اموال «منقول و غیرمنقول» آنان را مصادره کرد و آنان را «ایذاء» نمود. دولت عراق سایر کشورهای عربی را نیز به اخراج ایرانیان از آن کشورها تحریک کرد.
- دولت عراق «عده‌ای از خرابکاران آموزش‌دیده عراقی» را به‌عنوان کسانی که دولت بعثی آنان را اخراج کرده است در میان ایرانیان اخراجی «به منظور خرابکاری در مراکز حیاتی کشور» به ایران اعزام داشت «که تعدادی از آنان پس از شناسایی دستگیر و به ماموریت خود اعتراف نمودند.[۷]»
- دولت عراق تنها به اخراج و آزار و مصادره اموال شیعیان عراق که ایرانی‌الاصل بودند اکتفا نکرد، بلکه «برای اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران در بغداد» نیز «ایجاد مزاحمت» کرد و علاوه بر آن، به «محل سکنای آنان بدون رعایت

موازین انسانی و اخلاقی و بین‌المللی[۸]» حمله نمود.

ـ دولت عراق توسط سازمان «به اصطلاح رهایی‌بخش خوزستان» که به‌وسیله آن دولت و با کمکهای مالی و نظامی آن در خوزستان تشکیل شده بود تعدادی از افراد نظامی و غیر نظامی ایران راکه مخالف حکومت جمهوری اسلامی بودند از ایران خارج کرد و در عراق پناه داد و به‌وسیله آنان «در پایگاه سلیمانه» به «عده کثیری از وابستگان رژیم سابق و سلطنت‌طلبان» آموزش نظامی داد و موجبات ناآرامی بیشتری را در مرزهای ایران فراهم نمود.[۹]»

ـ دولت عراق کردان ایران را علیه جمهوری اسلامی ایران تحریک نمود و «با پشتیبانی از سازمانهای کومله، دموکرات و روزگاری» به آنها اسلحه داد تا علیه دولت ایران اقدام نمایند. دولت عراق «در فرصتهای مناسب سران آنها را در خاک خود پناه داد.»[۱۰]

ـ دولت عراق «رادیوهایی به زبانهای فارسی، ترکی، ارمنی، کردی و بلوچی» به منظور «تحریک قومهای ایرانی و ایجاد تفرقه و فتنه‌های مذهبی در داخل ایران[۱۱]» تاسیس نمود. کثرت تعداد ایستگاههای رادیویی و کثرت تعداد زبانهایی که ایستگاههای مذکور به آنها سخن می‌گفتند نشان آشکاری از عمق و وسعت اقدامهای خصمانه دولت عراق علیه دولت جمهوری اسلامی بود.

ـ دولت عراق از همان آغاز پیروزی انقلاب مبادرت به تحریک «ایرانیان عرب زبان خوزستان علیه جمهوری اسلامی ایران» نمود. «دفتر به اصطلاح آزادی بخش خوزستان[۱۲]» را همه‌جانبه تقویت کرد و روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون عراق که زیر نظر دولت بعثی اداره می‌شود برای تحریک آنان به قیام علیه دولت ایران مطالب اغوکننده منتشر نمود. دولت بعثی عراق حتی «رهبران سازمان به اصطلاح آزادی‌بخش خوزستان را در بغداد جمع نمود و مجدداً ادعای کذب عربیت خوزستان را مطرح کرد.[۱۳]» آن دولت، در ۲۶ تیر ۱۳۵۹ (۱۷ ژانویه ۱۹۸۰)، در مراسم دوازدهمین سالگرد به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق، شعارهایی «نظیر اعراب اهواز... را به حال خود بگذارید». «خلیج عربی، گورستان رژیم نژادپرست فارس است[۱۴]» منتشر نمود. صدام حسین در مراسم مذکور اظهار

داشت «ما به مبارزه‌های خلقهای ایران علیه دیدگاههای عقب‌افتاده و خودکامه و علیه جهت‌گیریهای منحرفی که زیر پوشش مذهبی مخفی می‌شوند... درود می‌فرستیم. ما به خلق مبارز عربستان [منظور خوزستان است] که در راه آزادی و برابری علیه دار و دسته نژادپرستی که او را از ساده‌ترین حقوق زندگی و امیدها محروم ساخته است و کاروان شهیدانش را تقدیم می‌دارد، درود می‌فرستیم.[۱۵]»

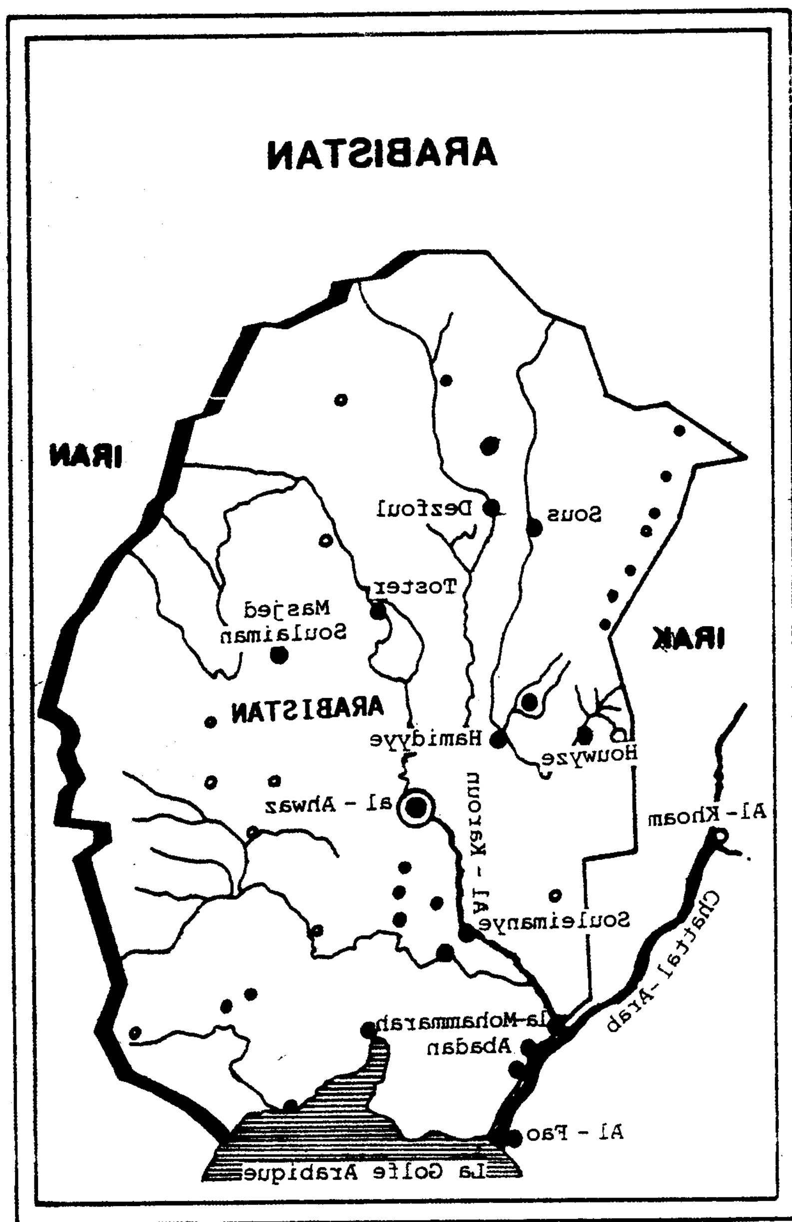
ـ دولت عراق در مخالفت با جمهوری اسلامی و تضعیف آن دولت تا به آن حد پافشاری داشت که کنگره ملی عرب را که در ۷ فروردین ۱۳۵۹ (۲۷ مارس ۱۹۸۰) با حضور نمایندگان حزب بعث از کشورهای مختلف عربی در بغداد تشکیل شده بود وادار نمود که در قطعنامه آن قید نماید «دولت عراق طرفدار مبارزه خلقهای ایران بوده و علاقه‌مند است که از قید استعمار [منظور استعمار دولت مرکزی ایران است] رهایی یابند و اقلیتهای قومی به حقوق مشروع خود برسند.[۱۶]»

ـ دولت عراق «در سراسر خوزستان» از جمله اهواز و خرمشهر به تشکیل سازمانها و گروههای علنی و مخفی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی مبادرت ورزید. «مرکز فرهنگی خلق عرب ـ مستقیماً از کنسولگری عراق در خرمشهر تغذیه و رهبری می‌شد.[۱۷]» تاسیس سازمان «جبهه التحریر العربستان»، جبهه آزادی بخش عربستان ـ منظور خوزستان است ـ با کمکهای مالی و تشکیلاتی و آموزشی رژیم عراق انجام گرفت.[۱۸]» دولت عراق با تشکیل سازمانهای بالا و نظایر آن مبادرت به تحریک ایرانیان عرب زبان خوزستان به قیام مسلحانه علیه جمهوری اسلامی نمود و کوشید که استان نفت‌خیز خوزستان را با ایجاد آشوب و ناآرامی از ایران جدا نماید.

ـ دولت عراق «دهها جاسوس و تروریست پس از طیَ دوره‌های آموزشی در عراق» و دادن «پول و امکانات به خوزستان» گسیل داشت. «این عاملها دستگیر شدند و در دادگاههای مربوط اعتراف نمودند که از طرف عراق تجهیز و حمایت شده و مستقیماً توسط کارشناسان خرابکاری و تروریستی عراق آموزش دیده‌اند.[۱۹] عاملهای فوق بارها در ایران مرتکب بمب‌گذاری و انفجار لوله‌های نفت و

پالایشگاهها گردیدند و حتی برای ایجاد ارعاب در مردم و اثبات این امر که جمهوری اسلامی ایران قادر به حفظ امنیت نیست مبادرت به انهدام «مغازه‌ها و خانه‌های مردم» کردند. نگاهی به روزنامه‌های ایران در ۱۳۵۸، به‌ویژه در شش ماه اول ۱۳۵۹ کثرت تعداد دفعات خرابکاری و شدت فعالیت عاملهای بالا را آشکار می‌دارد.[۲۰]

- دولت عراق نه‌تنها به اعزام عاملهای خرابکار مبادرت می‌ورزید، بلکه به‌طور رسمی نیز با آنان در ارتباط بود. طبق سندهای به‌دست مده «ارتباط و همکاری مقامهای کنسولی عراق در خرمشهر و همچنین کارکنان مدرسه عراقیها[۲۱]» با عاملهای بالا محرز گردید. به‌علاوه، «کشف شد که معاون عراقی دبیرکل دفتر مشترک هماهنگی امور شط‌العرب و معاون عراقی قسمت عملیاتی دفتر به‌عنوان گردانندگان یک شبکه خرابکاری در خوزستان عمل می‌کرده‌اند.[۲۲]»
- دولت عراق «از طریق استانداریهای بصره و عماره» برای تعدادی از ایرانیان عرب زبان خوزستان که تبعه ایران بودند «کارت شناسایی[۲۳]» صادر کرد. این امر نشانه آشکار نقض حاکمیت ایران از طرف دولت بعثی عراق می‌باشد.
- دولت عراق کتابهایی در مورد خوزستان و شهرهای آن با نامهای «عربستان»، «محمره»، «الاحواز» منتشر کرد و نقشه‌هایی چاپ نمود که به موجب آن «قسمتهای مهمی از خاک ایران، خوزستان، کردستان و حتی استان سیستان و بلوچستان[۲۴]» از خاک ایران جدا شده بود. عکس تعدادی از کتابها و نقشه‌های بالا در صفحه‌های ۸۰ تا ۱۰۰ نشریه وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران چاپ شده است. در نقشه‌های چاپ شده، استانهای مذکور از خاک ایران جدا شده‌اند و خوزستان نیز جزء خاک عراق چاپ گردیده است.
- «۴ فروند هواپیمای سخوی عراقی در ۱۴ خرداد ۱۳۵۸ و یک فروند میک عراقی در ۱۸ خرداد ۱۳۵۸[۲۵]» روستاهای کردستان ایران را بمباران کردند «دولت ایران، [دولت بازرگان] بدون اقدام متقابل و به منظور کاهش تشنج، استاندار آذربایجان غربی را جهت مذاکره با استاندار سلیمانیه به عراق اعزام نمود[۲۶]» این امر گواه صادقی از حسن‌نیت جمهوری اسلامی ایران به جلوگیری از تشدید مخاصمت می‌باشد.



نقشه خوزستان با نام عربستان (Arabistan)

ـ در کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا وزیرخارجه وقت ایران [ابراهیم یزدی] به منظور ابراز حسن‌نیت جمهوری اسلامی در برقراری مجدد رابطه‌های دوستانه «پیشنهاد همکاری در زمینه اجرای پروتکل امنیت در سرحدات و بهبود رابطه‌های حسن همجواری، توسعه مناسبات بازرگانی و اقتصادی و همکاریهای فنی و اعزام کاروانهای زیارتی و همکاری امنیتی در خلیج فارس[۲۷]» به مقامهای عراقی نمود، ولی از آن نتیجه‌ای گرفته نشد.

ـ دولت عراق «دست به یک سلسله تحریکها و تجاوزها در نوار مرزی دو کشور زد که در خصوص دهها مورد آن یادداشت رسمی اعتراض‌آمیز به سفارت آن کشور در تهران... ارسال گردیده است. در تمام یادداشتهای مزبور... خواسته شد از تکرار این تجاوزها که به رابطه‌های دو کشور صدمه می‌زند جلوگیری شود.[۲۸]»

در اینجا یادآوری می‌شود، وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران فقط به ذکر «دهها» یادداشت رسمی اعتراض اکتفا کرده و در نشریه خود حتی متن یکی از آنها را نیز چاپ ننموده است. وزارت خارجه عراق در نشریه خود متن ۱۴۹ یادداشت اعتراض به تجاوزهای ایران را که به سفارت ایران در بغداد ارسال داشته بود چاپ کرده است.[۲۹] وزارت خارجه ایران در توجیه قلت تعداد یادداشتها ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ اظهار می‌دارد «توجه بدین نکته ضروری است که کلیه ارگانهای نظامی و غیر نظامی و نیز وزارت امور خارجه ایران در کشاکش طبیعی ناشی از انقلاب بوده‌اند و لذا در بسیاری موارد، اعتراضی به تجاوزهای انجام شده صورت نگرفته است.[۳۰]»

نامه‌های مقامهای دولتی ایران

چون یقین بود که مقامهای ایرانی در مورد اقدامها و تحریکهای عراق اعتراضهایی نموده‌اند و متاسفانه وزارت خارجه ایران نیز در ارائه سندها و مدرکهای مربوط به نگارنده همکاری نکرد ناچار برای روشن ساختن حقیقت به کتابخانه سازمان ملل متحد در نیویورک و واشنگتن مراجعه نمودم و با مطالعه

سندهای آن، بعضی اعتراضها با استناد به نامه‌های مقامهای ایرانی به دبیرکل سازمان ملل که به انگلیسی بود به‌دست آمد که در زیر ترجمه و درج می‌گردد.

۱ ــ نامه‌های وزارت خارجه ایران

صادق قطب‌زاده وزیرخارجه ایران در پاسخ نامه مورخ ۱۳ فروردین ۱۳۵۹ (۱۲ آوریل ۱۹۸۰) وزیرخارجه عراق به دبیرکل سازمان ملل متحد درباره اظهارات بنی‌صدر رئیس جمهور ایران در مورد عدم استرداد سه جزیره، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی و اینکه عربستان سعودی، کویت، عمان، قطر، دوبی و ابوظبی از نظر ایران کشورهای مستقلی نیستند، نامه‌ای به تاریخ ۵ خرداد ۱۳۵۹ (۲۶ مه ۱۹۸۰) به دبیرکل سازمان ملل ارسال داشت و طی آن اعلام کرد «از زمانی که [نظام] جمهوری اسلامی در ایران برقرار شد، دولت عراق روش خصمانه‌ای نسبت به نظام جدید در پیش گرفت. این روش مبتنی بر سیاست تحریک و خرابکاری در ایران است.[۳۱]» او در مورد اظهارات وزیرخارجه عراق اعلام داشت «که منحصراً به علت ملاحظات سیاسی» نوشته شده و حاکی از عدم وجود درک نویسنده نامه راجع به گذشته تاریخی آن جزیره‌هاست. عراق بعد از قریب هشت سال، سکوت را شکست و این مساله را دوباره عنوان نمود. انتخاب این زمان خود به تنهایی نشانه‌ای از مقاصد حقیقی دولت عراق است... در این نامه جای آن نیست که بررسی دقیقی از مشروعیت موضع ایران به عمل آید. کافی است گفته شود که سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک در سراسر تاریخ جزئی از خاک ایران بوده‌اند. یک کتابخانه واقعی از اسناد و نقشه‌های رسمی که حاکمیت ایران را بر این سه جزیره تایید می‌کند می‌توان تشکیل داد.

«وقتی که انگلستان نیروی خود را در سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس بیرون برد ایران مجدداً حاکمیت خود را بر جزیره‌ها برقرار کرد... ایران به مساله جزیره‌ها همیشه به‌عنوان یک موضوع مربوط به ایران و اعراب نگاه نکرد، بلکه آن را یک مساله بین ایران و استعمار انگلستان در نظر می‌گرفت.» وزارت خارجه ایران در پایان نامه خود اعلام داشت «... با آنکه جمهوری اسلامی ایران در دفاع از اراضی

خود پای برجاست، میل دارم تاکید نمایم که سیاست خارجی ایران مبتنی بر اصل احترام به استقلال و تمامیت ارضی هر کشور عضو جامعه بین‌المللی است...»

صادق قطب‌زاده وزیر خارجه ایران در اول مرداد ۱۳۵۹ (۲۳ ژوئیه ۱۹۸۰) تلگرامی توسط نمایندگی ایران در سازمان ملل برای دبیرکل سازمان ملل ارسال داشت.[۳۲] در این تلگرام اعلام شد «دولت عراق از زمان استقرار جمهوری اسلامی ایران سیاست خصمانه تبهکارانه‌ای علیه ایران در پیش گرفته است... حمله به پاسگاهها و روستاهای مرزی از طرف نیروهای مسلح عراقی که در طول مرز مستقر شده‌اند یک عمل روزانه شده است. رژیم بعثی به‌طور منظم عناصر خرابکار را در استانهای خوزستان و کردستان مورد حمایت قرار می‌دهد و به آنان کمک می‌نماید و در نتیجه آسیبهای مادی زیاد و تلفات انسانی کثیری وارد آورده است. یک ایستگاه رادیویی در عراق که هر روز مشغول سخن‌پراکنی است زشت‌ترین و نادرست‌ترین مطالب را علیه رهبری ایران پخش می‌کند.

«این اعمال بدون تردید نقض صریح حاکمیت ایران و مخالف مواد منشور ملل متحد می‌باشد ــ تا این تاریخ، حدود ۴۰۰۰۰[۳۳] نفر مردان، زنان و کودکان بی‌گناه توسط دولت عراق به غیرانسانی‌ترین وجهی [از کشور عراق] اخراج شده‌اند، کلیه اموال منقول و غیرمنقول و پس‌اندازهای آنان را که در طول یک عمر به‌دست آورده بودند ضبط کرده‌اند. در بسیاری موارد کودکان را از والدینشان و زنان را از شوهرانشان جدا نموده‌اند.

«تعداد کثیری از آنان که به زور از کشور عراق اخراج شدند از اعقاب ایرانیانی هستند که نسلها قبل به عراق مهاجرت کردند و هویت و تابعیت عراقی داشتند.» در آن تلگرام سپس خاطرنشان گردید که اخراج افراد مذکور که عموماً شیعه هستند «نقض آشکار حقوق بشر» می‌باشد. این رفتار غیرانسانی در چنین مقیاس عظیمی که از طرف یک عضو جامعه بین‌المللی انجام می‌شود به‌تدریج عامل به هم زدن ثبات منطقه می‌گردد و چنین اقدامی نباید مورد توجه سازمان ملل قرار نگیرد. اگر دولت ایران تا به حال سعی نموده است که این آوارگان را پناه دهد و برای آنان محل سکونت فراهم نماید، چنین کوششی نباید مسئولیت اصلی سازمان ملل را برای

جلوگیری از اخراج این افراد کاهش دهد.» در پایان تلگرام از دبیرکل خواسته شد که نتیجه اقدامهای انجام شده را اطلاع دهد.

وزارت خارجه امارات متحد عربی در پاسخ نامه ۵ خرداد ۱۳۵۹ (۲۶ مه ۱۹۸۰) وزارت خارجه ایران درباره حاکمیت ایران بر سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی نامه‌ای به تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۵۹ (۶اوت ۱۹۸۰) برای دبیرکل سازمان ملل ارسال داشت.[۳۴] در آن نامه با لحن ملایمی نسبت به ادامه تصرف آن سه جزیره از طرف ایران اعتراض گردید و درخواست شد که در این باره «مذاکره جدی بین دو کشور» انجام گیرد.

وزارت خارجه ایران در پاسخ نامه بالا، نامه‌ای به تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۵۹ (۱۲ نوامبر ۱۹۸۰) برای دبیرکل سازمان ملل فرستاد که در ۲۸ نوامبر ۱۹۸۰ به وی رسید.[۳۵] در آن نامه، ضمن آنکه مجدداً تاکید شد که سه جزیره مورد نظر همیشه به استثنای دوره تسلط دولت انگلستان جزء خاک ایران بوده است هرگونه مذاکره در باب آن جزیره‌ها رد گردید. وزارت خارجه ایران، آنگاه با اشاره به تلفات و خسارتهای سنگینی که دولت عراق با حمله نظامی به خاک ایران ـ یک ماه و ۲۰ روز قبل از تاریخ نامه ـ به این کشور وارد آورده بود تاکید نمود «همان‌طور که شما اطلاع دارید عراق مفاد قرارداد ۱۹۷۵ و مخصوصاً پروتکل مربوط به امنیت مرزها را نقض نمود و ضمن بسیاری تخلفها، عاملهای خود و گروههای مسلح را به استانهای آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، ایلام، خوزستان و حتی سیستان و بلوچستان برای خرابکاری و کمک به ضد انقلابیون اعزام داشت و موجب برهم زدن امنیت داخلی (ایران) و وارد آمدن صدمه‌های جبران‌ناپذیر به سیاست حسن همجواری دو کشور گردید.»

۲ ـ نامه رئیس جمهور ایران

پس از تصویب قطعنامه ۴۷۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۶ مهر ۱۳۵۹ (۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰)،[۳۶] ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور ایران نامه‌ای در ۹ مهر ۱۳۵۹ (اول اکتبر ۱۹۸۰) برای دبیرکل سازمان ملل ارسال داشت.[۳۷] او در آن

نامه، ضمن تشریح نظرهای ایران اعلام نمود «از همان آغاز پیروزی انقلاب ما در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)،[۳۸] دولت عراق با اعزام عمال عراقی و واحدهای مسلح به مرزهای غربی و جنوب غربی ما در استانهای خوزستان و کردستان به منظور ارتکاب عملیات خرابکاری و کمک به گروههای ضد انقلاب مفاد قرارداد الجزیره ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) را نقض نموده است، به‌علاوه، عراق در مدت ۲۰ ماه گذشته پناهگاهی برای افراد رژیم گذشته و سایر عناصر ارتجاعی و جنایتکار که در فعالیتهای تبلیغاتی و تروریستی علیه جمهوری اسلامی ایران مشارکت داشته‌اند بوده است.»

«اخراج بیش از ۴۰۰۰۰ عراقی ایرانی‌الاصل یا شیعه از خاک عراق و رها کردن آنان در اراضی ما در ماههای مارس و آوریل ۱۹۸۰ (۱۰ اسفند ۱۳۵۸ تا ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹) نشانه دیگری از خصومت عراق نسبت به جمهوری اسلامی ایران است. این نقض حقوق بشر به شما گزارش شد و متاسفانه از هیچ یک از نهادهای سازمان ملل هیچ نوع رای محکومیتی برای این اقدام غیرانسانی دسته جمعی صادر نگردید.»

سازمان ملل متحد

۱ ـ مجمع عمومی

در ۱۸ مهر ۱۳۵۹ (۱۰ اکتبر ۱۹۸۰) شمس اردکانی نماینده ایران نطقی در مجمع عمومی سازمان ملل ایراد کرد.[۳۹] او در مورد اقدامهای خصمانه عراق قبل از حمله به ایران مطالب قبلی را در مورد پناه دادن به مخالفان جمهوری اسلامی تکرار نمود و اظهار داشت که «آخرین نخست‌وزیر شاه نیز از طریق عراق فرار کرد و رابطه‌های نزدیک خود را با رژیم صدام حسین مخفی نکرده است.» او در مورد اعزام خرابکاران عراقی به داخل ایران بیان داشت که «آنان مرتکب خرابکاری و قتل در تمام طول مرزها و مخصوصاً در ایالتهای خوزستان و کردستان شدند و مقامهای بغداد آن حمله‌ها را در مطالب رسمی رادیویی و در مطبوعات خود که عموماً زیر نظارت دولت هستند آشکارا تحسین نمودند. موارد مستندی وجود دارد

که طی آن عاملهای عراقی با اسلحه و مواد انفجاری در داخل خاک ایران دستگیر شدند.»

نماینده ایران، دولت عراق را متهم نمود که در سفارتخانه‌های ایران نیز مرتکب «اعمال تروریستی» شده است. «در مرداد ۱۳۵۹ (اوت ۱۹۸۰)، دولت اتریش یک دیپلمات عراقی راکه مواد انفجاری به تروریستها داده بود تا سفارتخانه ایران در وین را با بمب منفجر کند از آن کشور اخراج کرد و «اخیراً نیز» تروریستهای عراقی سفارت ایران در لندن را اشغال نمودند[۴۰] و مرتکب قتل شدند.» دولت عراق «پاسگاههای مرزی ما را» بمباران کرد و «خرابکاران حرفه‌ای» را به داخل ایران فرستاد تا «به تاسیسات نفتی و مراکز آب و برق ما به امید تضعیف وحدت ملی ما آسیب برسانند.» دولت عراق «۴۰۰۰۰ تبعه عراقی را به اتهام ایرانی‌الاصل بودن و به‌صورت غیرانسانی از عراق اخراج کرد. آنان را از نقاط مختلف جمع کردند و بدون آنکه به آنان قبلاً اخطاری داده باشند سوار کامیونها کردند و به طرف مرزها اعزام داشتند. در آنجا آنان را به غیرانسانی‌ترین وجهی بدون غذا، پناهگاه و بدون آنکه هیچ چیزی از دارایی خود را به همراه داشته باشند در بیابان رها کردند.» نماینده ایران در مورد تجاوزهای مرزی عراق اظهار داشت که تجاوز پیاده‌نظام عراق به داخل مرزهای ایران که «از آوریل ۱۹۸۰ [۱۲ فروردین ۱۳۵۹] شروع شد» به‌تدریج جای خود را به حمله‌های توپخانه و تانک داد. حمله‌ها همان‌طور که عراق نیروهای خود را در مرز مستقر می‌ساخت به‌صورت روزانه درآمد.

«در اوت ۱۹۸۰ [۲۰ مرداد ۱۳۵۹] نیروهای عراقی به ماکومان حمله کردند... در ۱۵ اوت [۲۴ مرداد]، توپخانه عراق مدت ۴ ساعت کامارون در جنوب غربی ایران را بمباران نمود. در ۱۷ اوت [۲۶ مرداد] پالرشی را زیر آتش توپخانه قرار داد. در ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] عاملهای عراقی که در صدد حمل مسلسل به داخل آبادان بودند دستگیر شدند. در ۲۰ اوت [۲۹ مرداد] حمله‌های عراقیها به قصرشیرین و گلخانه دفع شد. نمونه‌های بیشتری می‌توانم بگویم. در اول سپتامبر [۱۰ شهریور] حمله‌های عراقیها به قصرشیرین دفع گردید و ۴۶ سرباز آنان کشته شد. عراقیها در روزهای سوم و چهارم سپتامبر ۱۹۸۰ [۱۲ و ۱۳ شهریور ۱۳۵۹] با توپخانه سنگین

و تانک به قصرشیرین، نصرآباد و کلانتری حمله کردند. در ۷ سپتامبر [۱۶ شهریور] با هواپیمای میک و هلیکوپتر به قصرشیرین حمله نمودند. از آن پس، حمله‌های هوایی یک اقدام عادی تجاوز عراق به ایران گردید. بدین‌ترتیب، عراق به‌تدریج حمله‌های خود را به ایران شدت بخشید.»

نماینده ایران نیز در بیانات خود دولت عراق را متهم کرد که از همان آغاز نظام جدید در ایران به «مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی» کمک کرد و «امکانات پخش رادیویی در اختیار آنان قرار داد» و به شهرهای ایران نامهای عربی داد.

۲ ـ شورای امنیت

در ۲۵ مهر ۱۳۵۹ (۱۷ اکتبر ۱۹۸۰)، محمدعلی رجایی نخست‌وزیر ایران در جلسه شورای امنیت شرکت کرد و نطقی به زبان فارسی ایراد نمود که به زبان فرانسه ترجمه گردید. نخست‌وزیر ایران در مورد ادعاهای ایران، بیانات خود را از قرارداد الجزیره آغاز کرد.[۴۱] او پس از چگونگی جریان صدور اعلامیه، عهدنامه مرزی و پروتکلها و به ثبت رسیدن آنها در دبیرخانه سازمان ملل اظهار داشت «کلیه سندهای فوق کاملاً آشکار می‌دارند که رژیم توتالیتر عراق در آن موقع قبول کرد که دیگر هیچ گونه ادعایی نسبت به حقوق خود ندارد و [کلیه] اختلافها نیز حل شده است.[۴۲]» او آنگاه یادآور شد «ملتهای دنیا باید بدانند که گرچه نظام جمهوری اسلامی ایران بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اعلام داشته بود که ممکن است در کلیه قراردادهایی که منعقد شده است تجدیدنظر نماید، ولی هرگز از رعایت شرایط قرارداد [الجزیره] سر باز نزده است و آن کسانی که در موقع انعقاد قرارداد بر ملت عراق حکمروایی می‌کردند و امضای آنان در قرارداد وجود دارد کسانی هستند که مواد قرارداد را نقض نمودند. به‌علاوه، در خود قرارداد راههای حل هرگونه اختلافی که ممکن است بین دو کشور پیش آید پیش‌بینی شده است.[۴۳]»

رجایی سپس تصریح نمود «حتی قبل از آنکه صدام حسین لغو قرارداد [الجزیره] را به‌طور یکجانبه اعلام دارد موارد [متعدد] نقض آشکار آن وجود داشته است که بعضی از آنها ذکر می‌شود: اول، دخالت مداوم در امور داخلی ایران از زمان

پیروزی انقلاب اسلامی. دوم، نقض مواد مربوط به امنیت مرزها با اعزام مستمر عمال مزدور بعثی و نیروهای نظامی به داخل استانهای کردستان، کرمانشاه، ایلام و خوزستان و کمک به عناصر ضد انقلابی در استانهای فوق و در استانهای سیستان و بلوچستان. سوم، کمک به کسانی که در زمان رژیم شاه‌علیه مردم مرتکب جنایت شده و تحت تعقیب بودند و تأمین کلیه وسایل و امکانات تبلیغاتی برای آنان به منظور تضعیف نظام انقلاب اسلامی. آنان اکنون دو ایستگاه رادیویی در خاک عراق دارند که علیه نظام ایران تبلیغ می‌کنند.[۴۴]»

نخست‌وزیر ایران نیز تاکید نمود که «موضع رژیم صدام در مقابل انقلاب ایران درست از همان آغاز خصمانه بوده است و هدف آن جلوگیری از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی بوده است.» تمام دنیا به یاد دارد که از همان ابتدای انقلاب در ایران، رژیم بغداد امام خمینی را مجبور ساخت که عراق را ترک نماید. رابطه‌های دوستانه و برادرانه صدام حسین با شاه ایران بلافاصله پس از پیروزی انقلاب تغییر کرد و رابطه‌های آن با ایران چنان خصمانه گردید که هرگز نمی‌توان آن را با میزان خصومتی که آن رژیم به اسرائیل ابراز می‌دارد مقایسه کرد. دستگاه تبلیغاتی صدام و مزدورانش بر ضد انقلاب اسلامی به حرکت درآمد. کشور عراق پناهگاه و مرکز فعالیتهای نوکران ایالتهای متحد امریکا و رژیم پهلوی گردید و شکنجه‌گران منفور مانند ضد انقلابیون ایران از راست و چپ از حمایت مادی و معنوی بعثیهای عراق برخوردار شدند. همان‌طور که گفتم، ایستگاههای رادیویی به‌نام «رادیوهای ایران بر ضد انقلاب» در عراق تاسیس گردید.[۴۵]»

اندکی بیشتر درباره اقدامهای خصمانه عراق

«دولت عراق از خرداد ۱۳۵۹ دو ایستگاه رادیویی برای تحریک ایرانیان به قیام علیه جمهوری اسلامی ایران تاسیس نمود. «رادیو ایران» در اختیار طرفداران شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر نظام گذشته و رادیو «صدای آزاد ایران» در اختیار ارتشبد اویسی فرمانده نظامی سابق تهران قرار داشت.[۴۶]» هر دو ایستگاه رادیویی همواره به تحریک مردم ایران، به‌ویژه قومهای ایرانی علیه جمهوری اسلامی

اشتغال داشت.

ـ دولت عراق، پیش از آنکه پسران بارزانی به ایران دعوت شوند، کردان را که با جمهوری اسلامی ایران مخالفت می‌ورزیدند به قیام علیه آن تحریک نمود. با حمله به پادگان پاوه ـ به شرحی که گذشت ـ نبرد طولانی بین نیروهای دولتی با کردان آغاز گردید و کوششهای میانجیگری نیز به جایی نرسید.

ـ دولت عراق با اعزام ماموران خرابکار به داخل ایران به تاسیسات نفتی و لوله‌های نفت در نقاط مختلف آسیبهای زیاد وارد آورد. با اقدام آنان تاسیسات نفتی کرمانشاه با بمب منفجر گردید.[۴۷] از فروردین ۱۳۵۹ «خرابکاری در مناطق [ایران] تقریباً یک واقعه روزانه شده بود.[۴۸] روزنامه‌های ایران در ماههای فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۹ ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ عموماً مطالبی درباره خرابکاریهای عاملان عراقی در شهرهای خوزستان، کرمانشاه و تهران منتشر کردند که گواه شدت و دامنه گسترده فعالیت خرابکاری عراق در ایران بود.

دولت عراق تنها به ایجاد ناآرامی و اغتشاش در داخل کشور بسنده نکرد، بلکه از فروردین ۱۳۵۹ با سلاحهای سبک و سنگین پاسگاههای مرزی ایران را نیز مورد حمله‌های مکرر قرار داد.[۴۹]

پانویسهای فصل نهم

۱. برای آگاهی به چگونگی تشکیل جلسه‌های شورای امنیت در مهر ۱۳۵۹، سخنان نمایندگان عضو شورا و متن قطعنامه ۴۷۹ و بررسی آن، به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۶۹ ــ ۲۱ مراجعه شود.

۲. دفتر حقوقی وزارت امور خارجه اسلامی ایران ــ تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران، بهمن ۱۳۶۱، صفحه‌های ۱۷۸ ــ ۱۵۵.

۳. دو کتاب ارسالی از طرف وابستگی مطبوعاتی سفارت عراق در واشنگتن عبارت بودند از:

- Institute of Studies and Research. Editions Du Monde Arabe-The Iraq-Iran Conflict. 1981.

در ۳۳۶ صفحه و همچنین کتاب

- Republic of Iraq, Ministry of Foreign Affairs, The Consultative Committee. the Iraqi-Iranian Conflict. Documentary Dossier, Jannuary 1981.

در ۳۳۵ صفحه.

۴. وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران. تحلیلی بر جنگ تحمیلی...، صفحه نوزده.

۵. همان کتاب، صفحه نوزده. در کتاب بالا شماره صفحه‌ها تا صفحه ۲۹ با حروف (یازده... بیست و نه) و سپس با اعداد ۱۷۸ ــ ۳ نوشته شده است.

۶. همان کتاب، صفحه ۶۶.

۷. همان کتاب، همان صفحه.

۸. همان کتاب، صفحه نوزده.

۹. همان، صفحه بیست.

۱۰. همان کتاب، همان صفحه.

۱۱. همان کتاب، همان صفحه.

۱۲. همان کتاب، همان صفحه.

۱۳. همان کتاب، همان صفحه.

۱۴. همان کتاب، همان صفحه.

۱۵. همان کتاب، صفحه ۱۰۱.

۱۶. همان کتاب، صفحه بیست.

۱۷. همان کتاب، صفحه ۷۹.

۱۸. همان کتاب، همان صفحه. «جبههالتحریر عربستان» یا «جبهه آزادیبخش عربستان» که منظور خوزستان است پس از لغو عهدنامه مرزی ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) از طرف ایران در ژوئن ۱۹۶۹ (خرداد ۱۳۴۸) توسط دولت بعثی عراق تشکیل شد.

۱۹. همان کتاب، همان صفحه.

۲۰. روزنامه واشنگتن پست در ۸ آوریل ۱۹۸۰ (۱۹ فروردین ۱۳۵۹) خبر انفجار تاسیسات نفتی کرمانشاه را منتشر ساخت.

۲۱. تحلیلی بر جنگ تحمیلی...، صفحه ۸۰.

۲۲. همان کتاب، همان صفحه.

۲۳. همان کتاب، صفحات ۶۶ و ۸۰.

۲۴. همان کتاب، صفحه ۸۰.

۲۵. همان کتاب، صفحه ۴۵.

۲۶. همان کتاب، صفحه ۴.

۲۷. همان کتاب، صفحه ۶. وزارت خارجه ایران نام صدام حسین رئیس جمهور عراق و یا سعدون حمادی وزیرخارجه عراق راکه با دکتر یزدی ملاقات نموده بودند ذکر نمی‌کند و در مورد نتیجه پیشنهاد نیز توضیحی نمی‌دهد.

۲۸. همان کتاب، صفحه ۶۷.

29. Republic of Iraq, Ministry of Foreign Affairs. Documentary Dossier, PP. 206-651.

۳۰. تحلیلی بر جنگ تحمیلی، صفحه ۷۲.

31. Security Council Document. S/13987. 26 May 1980.

32. Security Council Document. S/14070. 23 July 1980.

۳۳. به‌طوری که قبلاً گفته شد وزارت خارجه در کتاب خود «تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم

عراق علیه جمهوری اسلامی ایران» تعداد ایرانیانی که دولت بعث عراق آنان را از کشور اخراج کرد حدود ۵۰۰۰۰ نفر اعلام داشت. صفحه نوزده. ولی حدود ۴۰۰۰۰ نفر از طرف مقامهای مسئول بیشتر به‌کار برده شده است.

34. Security Council Document. S/14111. 6 August 1980.

35. Security Council Document. S/14274. 28 Nouenler 1980.

۳۶. برای آگاهی از مفاد نخستین قطعنامه شورای امنیت درباره جنگ عراق و ایران به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۵۶ ـ ۴۵ مراجعه شود.

37. Security Council Document. S/14206. 1 October 1980.

۳۸. در سند بالا اشتباهاً ۱۹۷۸ چاپ شده است.

39. United Nations Document. S/PV/ 2250. 10 October 1980.

۴۰. جریان اشغال سفارت ایران در لندن قبلاً شرح داده شده است.

۴۱. چگونگی صدور اعلامیه الجزیره و موافقتهای بعدی قبلاً شرح داده شد.

42. Security Council Document. S/PV/2251. 17 October 1980.

43. Ibid.,

44. Ibid., PP. 17-20.

45. Ibid., PP. 21-25.

46. L, Equilibre politique et Militaire dans le Golfe persique, La Documentation Française P. 18.

۴۷. واشنگتن پست، ۸ آوریل ۱۹۸۰ و همچنین J.M. Abdolghani, Op. Cit., P. 189.

48. Gary Sick. All Fall Down. american,s Tragic Encounter with Iran. Random House. 1985. P. 307.

۴۹. کیهان در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ نوشت «جنگ در مناطق مرزی ایران و عراق براساس گزارشهای رسیده از منابع مختلف به شدت آغاز شده است و نیروهای مهاجم عراقی بر حملات خود می‌افزایند.»

فصل دهم

ادعاهای عراق علیه ایران

صدام حسین و رهبران حزب بعث عراق به اهمیت افکار عمومی جهان، به‌ویژه اهمیت نقش سازمانهای بین‌المللی واقف بودند و می‌دانستند که برای جلب توجه آنها چه اقدامهایی باید به عمل آورند. از جمله اقدامهای آنان برای آشنا ساختن افکار عمومی جهان و سازمانهای بین‌المللی به چگونگی اختلافهای ایران و عراق، چاپ و انتشار تعدادی کتاب و نشریه به زبانهای مختلف، به‌ویژه انگلیسی، فرانسه و عربی درباره جنگ عراق و ایران بود. دولت عراق در نشریه‌های خود علتهایی راکه منجر به جنگ عراق و ایران گردید از دیدگاه خود توضیح داد و در تمام موارد کوشید که جمهوری اسلامی را متهم به ارتکاب عملهای خلاف و داشتن سوءنیت نماید. در این نشریه‌ها به خوانندگان ناآشنا به وضع ایران و عراق، اطلاعاتی داده شد که در جهت توجیه حقانیت ادعایی عراق بود.

دولت عراق با آنکه اکثر قریب به اتفاق روزنامه‌ها و مجله‌های معتبر جهان غرب صریحاً اظهار نموده‌اند که عراق، جنگ را علیه ایران آغاز کرده است با وجود آن، در همهٔ نشریه‌های خود این نظر را مرتباً تکرار کرد که ایران در ۱۳ شهریور

۱۳۵۹ (۴ سپتامبر ۱۹۸۰) به عراق حمله کرد و عراق ناچار به دفاع از خویش گردید. در مورد تایید واقعیت متجاوز بودن عراق و اینکه عراق آغازگر جنگ بوده است به‌خاطر اهمیت موضوع تکرار می‌گردد که طبق نوشته یکی از پژوهشگران غربی «به استثنای سخنگوی رسَمی عراق، تقریباً عقیده عمومی در جهان این است که عراق در ۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۱ شهریور ۱۳۵۹) با اعزام نیروهای خود به نزدیک قصرشیرین، مخاصمات با ایران را شروع کرد و منازعه را در ۱۷ سپتامبر (۱۹۸۰ ـ ۲۶ شهریور ۱۳۵۹) با لغو قرارداد مرزی با ایران شدت بخشید و جنگ تمام عیار را در ۲۲ سپتامبر (۱۹۸۰ ـ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹) با اعزام هواپیماهای جنگی برای حمله به ده فرودگاه ایران آغاز نمود. در هر یک از سه مورد بالا، ایران فقط به آغازگریهای عراق پاسخ داد.[۱]» پژوهشگر دیگری می‌نویسد «جامعه بین‌المللی، تاریخ شروع جنگ را ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ [۳۱ شهریور ۱۳۵۹] می‌داند، روزی که هواپیماهای عراقی هدفهایی را در عمق خاک ایران بمباران نمودند.[۲]»

دولت امریکا در تمام مدت قریب هشت سال جنگ، ضمن حمایتهای همه‌جانبه از عراق، هرگز عراق را آغازگر جنگ و متجاوز نشناخته و با اِعمال نفوذ در شورای امنیت سازمان ملل مانع شده است که آن شورا نیز بر طبق صراحت مصوبه‌های مجمع عمومی سازمان ملل و مواد منشور ملل متحد عراق را آغازگر جنگ بشناسد.[۳]» با وجود آن، دو هیاتی راکه کمیته رابطه‌های خارجی سنای امریکا در مرداد ۱۳۶۳ (اوت ۱۹۸۴) و مهر ۱۳۶۶ [اکتبر ۱۹۸۷] برای بازدید از منطقه خلیج فارس فرستاد، هر دو هیات در گزارشهای جداگانه صریحاً قید نمودند که عراق جنگ را در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ [۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰] آغاز کرده است.[۴] با وجود واقعیت انکارناپذیر متجاوز بودن عراق، آن دولت مراسم هفته جنگ را در کشور خود از روز ۱۳ شهریور (۴ سپتامبر) هر سال شروع نمود و روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) راکه بدون اعلان جنگ، فرودگاههای ایران را در ده شهر درهم کوبید و روز بعد لشکریان از قبل آماده شده آن در طول ۵۵۰کیلومتر، در سه جبهه به خاک ایران تجاوزکردند. دنباله دفاع از سرزمین عراق اعلام نمود.[۵]

مطالعه کتابها و نشریه‌های کثیر دولت بعثی عراق و موسسه‌های وابسته به آن

نشان می‌دهد که دولت بعثی عراق کوششهای شایان توجهی برای اقناع افکار عمومی جهان به عمل آورده است تا وانمود کند که عراق متجاوز نبوده است.

در آغاز جنگ و سالهای بعد، نمایندگان عراق در بسیاری مجامع، از جمله در جلسه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شورای امنیت، کنفرانس سازمان اسلامی، کنفرانسهای متعدد سران اتحادیه عرب، کنفرانس جنبش کشورهای غیرمتعهد شرکت نمودند و سخنرانی کردند. افزون بر آنها، دولت عراق نامه‌های متعددی که در کلیه آنها سعی شده است جمهوری اسلامی ایران را به جهتی مسئول معرفی کند ـ به شرحی که گذشت ـ به رئیسان و دبیران کل سازمانهای بالا و همچنین به سازمان آسیا، جامعه اروپایی (بازار مشترک)، سازمان وحدت افریقا و سازمان کشورهای قاره امریکا ارسال داشت و در پایان آن از بعضی از آنان تقاضا کرد که متن آنها را بین کلیه کشورهای عضو توزیع نمایند. رهبران دولت بعثی عراق علاوه بر اقدامهای بالا، طبق برنامه دقیقی چه قبل و چه بعد از حمله به ایران مرتباً با زمامداران کشورهای مختلف ملاقات نمودند و سعی کردند که تقاضاهای ارضی خود را از ایران مشروع و حمله نظامی خود را به کشور موجه جلوه دهند. علاوه بر آن، آنان از هر فرصتی استفاده کردند و با خبرنگاران روزنامه‌ها و مجله‌ها، رادیو تلویزیونهای مختلف جهان مصاحبه نمودند وسعت و شدت تبلیغات دولت بعثی عراق برای قانع کردن افکار عمومی جهان، سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای و جلب‌نظر مساعد آنها شایان توجه است.

حسن‌نیت دیپلماسی

دولت عراق برای اثبات این امر که در آغاز نسبت به جمهوری اسلامی ایران حسن‌نیت داشته است اقدامهایی نمود که بعضی موارد آن در زیر آورده می‌شود. توجه شود که مطالب این قسمت صرفاً نظرات دولت بعثی عراق است و کلیه عبارتهایی که آورده شده خلاصه‌ای است از آنچه در نشریه‌ها و سندهای آن دولت چاپ گردیده است.

دولت بعثی عراق از سیاست شاه که تمایلات توسعه‌طلبی داشت و سه

جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را «به زور اشغال» کرده، ناراضی بود و دخالتهای او را در امور داخلی عراق که کردان بارزانی را علیه دولت مرکزی تحریک و حمایت کرده بود خصمانه تلقی می‌نمود. به همین جهت، وقتی که نظام جمهوری اسلامی در ایران برقرار شد دولت بعثی عراق ابراز خوشوقتی کرد و دو روز بعد از پیروزی انقلاب در ۲۴ بهمن ۱۳۵۹ (۱۳ فوریه ۱۹۷۹) ـ همان‌طور که گذشت ـ نامه‌ای به مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت ایران نوشت و در آن احساسات دوستانه خود را نسبت به رهبران ایران، دولت و ملت ایران ابراز داشت.

حسن‌البکر رئیس جمهور عراق نیز پس از همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ در مورد برقراری نظام جمهوری اسلامی در ایران ـ به شرحی که گذشت ـ تلگرام تبریک برای آیت‌الله خمینی ارسال داشت که دو پاسخ که یکی از آن دو، لحن نامناسب داشت دریافت گردید. صدام حسین در مقام رئیس جمهور عراق پس از حسن‌البکر[۶] در ۲۶ تیر ۱۳۵۹ (۱۷ ژوئیه ۱۹۸۰) به مناسبت دوازدهمین سالروز کودتای حزب بعث در ۲۶ تیر ۱۳۴۷ (۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸)[۷] طی سخنرانی خود اظهار داشت «ما از همان آغاز روش مثبت و متوازنی نسبت به رویدادهای ایران در پیش گرفتیم. ما از آرزوهای خلقهای ایران برای [کسب] آزادی پشتیبانی کردیم. ما در تماسهای مستقیم با مقامهای جدید ایران تایید کردیم که عراق مشتاق است رابطه‌های همکاری و حسن همجواری با ایران را براساس احترام متقابل و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر برقرار نماید.[۸]»

دولت عراق از مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت ایران دعوت نمود که به‌طور رسمی از عراق دیدن کند تا درباره رابطه‌های ایران و عراق با هم گفتگو نمایند.[۹] در ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ (۱۲ اوت ۱۹۷۹) نیز نایب رئیس شورای رهبری جمهوری عراق در نامه‌ای که برای بازرگان ارسال داشت ـ و شرح آن گذشت ـ دعوت بالا را تجدید کرد. به نوشته نویسنده طرفدار عراق دولت بازرگان به دو دعوت بالا جواب نداد.[۱۰]

صدام حسین رئیس جمهور عراق با ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه ایران در کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد در هاوانا دوبار دیدار کرد[۱۱] و علاقه خود را

برای برقراری رابطه‌های همکاری و حسن همجواری ابراز داشت. او به علاوه اظهار تمایل نمود که با بالاترین مقامهای رهبری ایران ملاقات کند. وزیر امور خارجه عراق نیز هنگام شرکت در جلسه‌های سازمان ملل متحد در نیویورک، در ماه بعد با وزیر خارجه ایران ملاقات نمود و مجدداً تمایل دولت عراق را برای داشتن رابطه‌های دوستانه با ایران تایید کرد.

گفته‌های مقامهای ایرانی علیه عراق

دولت بعثی عراق ادعا می‌کند که جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز، روش غیردوستانه و حتی در مواردی روش خصمانه نسبت به عراق داشته است و به هیچ یک از کوششهای آن برای گشودن باب مذاکره بین دو کشور و حل اختلافها پاسخ مثبت نداده است. چون دانستن مواردی که دولت بعثی عراق در مجامع بین‌المللی به آنها استناد کرده ضروری است، و از طرفی الزامات اثر پژوهشی که این کتاب براساس اصول آن تدوین شده است ایجاب می‌کند که عین دعاوی آن دولت گفته شود، در اینجا بعضی از ادعاهای آن دولت در مورد مطالبی که مقامهای مسئول و غیرمسئول جمهوری اسلامی ایران درباره عراق و کشورهای عربی بیان داشته‌اند و دولت بعثی عراق آنها را در ۳۰ مورد ذکر کرده است آورده می‌شود:

- آژانس رویتر در ۲۱ اسفند ۱۳۵۸ (۱۱ مارس ۱۹۸۰) خبری منتشر کرد که به موجب آن بنی‌صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا اظهار داشته است که «حکومت بغداد در سه مورد نمایندگانی برای مذاکره درباره مباحث مورد اختلاف بین دو ملت» نزد او فرستاد، ولی او به آنان گفت که «هرگز به نفع حکومت عراق و علیه منافع ملت عراق اقدام نخواهد کرد.[۱۲]»
- در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ (۱۵ مارس ۱۹۸۰) رادیو تهران در برنامه زبان عربی هشدار آیت‌الله خمینی را به شرح زیر پخش نمود «شما خواهرم، شما خانم معلم! شما برادرم، آقای معلم! برحذر باشید! شما برادر کارگرم، برحذر باش! شما برادر زارع، برحذر باش! برحذر باشید از حزب خائن بعث که معلم زن را از شوهرش جدا می‌کند و شوهر را به یک محل و زنش را به محل دیگر اعزام می‌نماید. شما ملت

عراق، از دشمنانتان برحذر باشید! انقلاب تا پیروزی.[۱۳]»

– در اول فروردین ۱۳۵۹ (۲۱ مارس ۱۹۸۰) آیت‌الله خمینی در پیامی که توسط پسرش خوانده شد اظهار داشت «ما باید برای صدور انقلابمان به سایر نقاط جهان تمام کوششهای خود را به عمل آوریم. اندیشه نگهداری انقلاب را در درون کشور رها کنیم.[۱۴]»

– در ۳ فروردین ۱۳۵۹ (۲۳ مارس ۱۹۸۰) آیت‌الله خمینی اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن اظهار داشت «ملتهای اسلامی، مخصوصاً ملت نجیب عراق، قبایل دجله و فرات و جوانان با ایمان دانشگاهها و سایر جوانان عزیز عراق از مصیبت بزرگی که اسلام و اولاد رسول خدا به آن دچار شده‌اند در عذاب هستند. آنان به حزب بعث فرصت می‌دهند که بهترین جوانان را یکی بعد از دیگری بکشد. آنچه بیشتر جای تعجب است آن است که ارتش عراق و سایر نیروهای عراقی در چنگ این جنایتکاران هستند و به آنان کمک می‌کنند که اسلام و قرآن را نابود کنند. من هیچ امیدی به افسران ارشد ندارم، ولی به افسران جزء و سربازان امیدوار هستم. تمام امیدم به آنان است که یا مانند قهرمانان قیام کنند و اساس این نظام ظالم را همان‌طور که در ایران روی داد از بین ببرند و یا سربازخانه‌های خود را ترک کنند تا ننگ این نظام ظالم را تحمل ننمایند. من هنوز امیدوارم که کارگران و کارمندان دولت جبار بعثی دستهای خود را به دستهای ملت عراق بدهند و این ننگ را از عراق بردارند. از خداوند متعال تقاضا می‌کنم که به [حکومت] عروسکهای مستبد پایان دهد.[۱۵]»

– بنی‌صدر رئیس جمهور ایران در مصاحبه با روزنامه‌النهارالعربی که در شماره ۱۵۱ مورخ ۴ فروردین ۱۳۵۹ (۲۴ مارس ۱۹۸۰) آن درج گردید اظهار داشت که ما سه جزیره [تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی] را تخلیه نمی‌کنیم و مسترد نمی‌داریم. او اضافه کرد «کشورهای عربی ابوظبی، قطر، عمان، دوبی، کویت و عربستان سعودی از نظر ایران کشورهای مستقلی نیستند.[۱۶]»

یادآوری می‌شود که دولت عراق پس از اظهارات بالا در ۶ فروردین ۱۳۵۹ (۲۶ مارس ۱۹۸۰) کتباً و طی یادداشت شماره ۵/۱/۱۶/۴۸۹۴ به دولت ایران

اعتراض نمود[۱۷] و به آن نیز اکتفا نکرد و طی نامه‌هایی که در ۱۳ فروردین ۱۳۵۹ (۲ آوریل ۱۹۸۰) از طرف وزیرخارجه عراق به کورت والدهایم[۱۸] دبیرکل سازمان ملل متحد و فیدل کاسترو[۱۹] رهبر کوبا و رئیس ششمین کنفرانس کشورهای غیرمتعهد نوشته شد آن را یک تهدید مستقیم و دخالت در امور داخلی کشورهای عربی خلیج فارس اعلام داشت.[۲۰]

ـ فرمانده نیروی زمینی ایران در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ (۷ آوریل ۱۹۸۰) با آیت‌الله خمینی و بنی‌صدر ملاقات کرد. پس از آن او اظهار داشت که «عراق [جزئی از سرزمین] ایران است.[۲۱]»

ـ در ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ (۸ آوریل ۱۹۸۰) صادق قطب‌زاده وزیرخارجه ایران اظهار داشت «عدن [یمن جنوبی] و بغداد متعلق به ماست.[۲۲]»

ـ در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ (۹ آوریل ۱۹۸۰) صادق قطب‌زاده گفت دولت او «تصمیم گرفته است حکومت عراق را سرنگون نماید.[۲۳]»

ـ خبرنگار واشنگتن پست از تهران در ۲۲ فروردین ۱۳۵۹ (۱۱ آوریل ۱۹۸۰) گزارش داد که بنی‌صدر در اجتماع عظیمی که پس از راهپیمایی علیه عراق در دانشگاه تهران تشکیل شد خطاب به ارتش عراق اظهار داشت «قیام کنید و از انقلاب ایران به رهبری [آیت‌الله] خمینی، قدرتمندترین رهبر جهان پیروی نمایید.[۲۴]»

ـ در ۲۸ فروردین ۱۳۵۹ (۱۷ آوریل ۱۹۸۰) صادق قطب‌زاده در بیانات خود با روزنامه ملت چاپ آنکارا درخواست بلند اجویت [نخست‌وزیر ترکیه] از یاسر عرفات راکه بین ایران و عراق میانجیگری کند رد نمود. او گفت هیچ راهی [برای رفع اختلافها] جز سرنگونی رژیم عراق وجود ندارد.[۲۵]»

ـ در ۲۹ فروردین ۱۳۵۹ (۱۸ آوریل ۱۹۸۰) رادیو تهران بیانات آیت‌الله خمینی را خطاب به اعضای فرماندهی بسیج عمومی پخش نمود. در این سخنرانی آیت‌الله خمینی «به شدت از رئیس جمهور صدام حسین انتقاد کرد و از ارتش عراق خواست که رژیم بعثی را سرنگون نماید». او گفت «دولت عراق دولت نیست... آنها مجلس ندارند. تعدادی افراد نظامی هستند که می‌نشینند و کارهایی

که دلشان می‌خواهد انجام می‌دهند... آنها عناصر پوسیده‌ای هستند. صدام خیلی چیزها گفته است. او گفته است که «ما عرب هستیم». تمام ملتهای مسلمان باید معنی این عبارت را که «ما عرب هستیم» بدانند. معنای آن این است که آنها اسلام را نمی‌خواهند... این مردم می‌خواهند دوره بنی‌امیه را دوباره زنده کنند. آنها می‌خواهند به عقب و به دوران جاهلیت [عرب] برگردند... این مردم به اسلام اعتقاد ندارند. ملت عرب خوب می‌داند که آیت‌الله محسن حکیم فتوا داد که حزب این جماعت خدانشناس است. آیت‌الله حکیم گفت که آنها کافر هستند. اگر ملت عرب می‌خواهد در راه خدا و اسلام خدمت کند باید با این افراد ضدیت نماید. آیا ارتش عراق که افراد آن مسلمان شیعه و سنی هستند به خاطر اسلام ندای «عربیسم» می‌دهند؟

«اسلام شامل عرب و غیر عرب است... بعث عراق با اسلام می‌جنگد و ملت نجیب عراق باید خود را از چنگال آن نجات دهد. همان‌طور که ارتش ایران متوجه شد که شاه مخلوع مخالف اسلام است و به ملت ملحق شد و در انقلاب اسلامی شرکت نمود. همان‌طور نیز ارتش عراق راضی است که با اسلام بجنگد. آیا ارتش عراق راضی است که سرنیزه‌هایش را به طرف قرآن بگیرد... تکلیف ارتش عراق و ملت عراق است که این حزب غیر اسلامی و این دارودسته غیراسلامی را رها کند تو ارتش عراق به ملت بپیوندد، همان‌طور که ایرانیان کردند. تو در مقابل خداوند مسئول هستی. تو هیچ عذری برای جنگیدن با ملت ایران و ایران اسلامی نداری. این جنگ، جنگ بر ضد پیغمبر است. آیا ارتش عراق موافق است که با قرآن و رسول خدا بجنگد. ایران، امروز کشور رسول خداست. انقلاب آن اسلامی است. حکومت آن و قوانین آن اسلامی است. ما می‌خواهیم یک کشور اسلامی درست کنیم. ما می‌خواهیم که اعراب، ایرانیان، ترکها و سایر ملتها را زیر پرچم اسلام داشته باشیم. چرا قبایل عراق ساکت نشسته‌اند وقتی که می‌بینند این دارودسته بعثی دسته‌دسته جوانان عراق را در سیاه‌چالها می‌کشند؟ چرا ارتش عراق هنوز ساکت است و ازکسانی که ضد اسلام و قرآن هستند حمایت می‌کند؟ آیا ارتش عراق می‌داند که به خاطر حمایت ازکفر

علیه اسلام می‌جنگد؟ آیا این ارتش از عواقب آن اطلاع دارد؟ آیا نمی‌داند که در صورت بروز خصومت با ایران، ایران آن را در هم می‌شکنند. ارتش ایران به سوی بغداد حرکت خواهد کرد که از ملت عراق حمایت نماید و حکومت آنجا را سرنگون کند لکن ارتش ایران برای اسلام مبارزه می‌نماید.[۲۶]»

ـ در ۲۹ فروردین ۱۳۵۹ (۱۸ آوریل ۱۹۸۰) آیت‌الله صادق روحانی در قم اظهار داشت «اگر به ادعای خود درباره سه جزیره خلیج [فارس]، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی که ارتش ایران در ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) اشغال نمود ادامه دهد ایران ممکن است درباره بحرین دوباره ادعا کند.» او اضافه نمود «مجلس شورای ملی در زمان شاه که از ادعای ایران درباره بحرین در ۱۳۴۹ (۱۹۷۰) صرف‌نظر کرد یک مجلس غیرقانونی بوده است.[۲۷]»

ـ در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ (۹ آوریل ۱۹۸۰) روزنامه جمهوری اسلامی چاپ تهران بیانات آیت‌الله خمینی را چاپ کرد. آیت‌الله اظهار داشته بود «ملت عراق باید خود را از چنگال دشمن آزاد کند. ملت عراق باید این حزب غیراسلامی در عراق را از میان بردارد.[۲۸]»

ـ صادق قطب‌زاده وزیر امور خارجه ایران در کنفرانس مطبوعاتی که ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ (۲۸ آوریل ۱۹۸۰) در اداره مرکزی شورای عالی شیعه در حزیمیه حومه بیروت تشکیل شد اظهار داشت «ما معتقدیم که نظام سیاسی عراق یک نظام جنایتکار علیه ملت عراق است. ما به ملت عراق کمک می‌کنیم که از [دست] این نظام جنایتکار خلاص شود.» از او سؤال شد که آیا دو کشور به جنگ نزدیک شده‌اند، او جواب داد «تا حالا جنگ نیست، ولی ممکن است جنگ روی دهد.[۲۹]»

ـ روزنامه خلیج در اول اردیبهشت ۱۳۵۹ (اول مه ۱۹۸۰) از بنی‌صدر سؤال کرد، «آیا به نظر او بیانات آیت‌الله خمینی در مورد رفتن به بغداد و آزاد کردن ملت عراق، دخالت در امور داخلی عراق تلقی نمی‌شود؟» او جواب داد «این امر دخالت در امور داخلی عراق نیست، زیرا به نظر ما ملت اسلام یکی است و امام رهبر مذهبی ما و ملت عراق و تمام ملتهای مسلمان است. او در مقابل عراق

مانند ایران احساس مسئولیت می‌کند. این امر موقعی دخالت است که به نفع ملت ایران و به ضرر ملت عراق باشد و در این صورت، دخالت در امور داخلی عراق خواهد بود.[۳۰]»

ـ در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ (اول مه ۱۹۸۰) صادق قطب‌زاده در کنفرانس مطبوعاتی در دوبی ضمن انتقاد از نظام بعثی عراق در پاسخ سؤال مربوط به میانجیگری بین ایران و عراق اظهار داشت «هیچ میانجیگری وجود ندارد... نه، ما هیچ گونه میانجگیری و هیچ گونه گفتگویی را با این نظام جنایتکار قبول نمی‌کنیم... این نظام باید از بین برود و ملت عراق می‌خواهد که حکومت خود را سرنگون کند.[۳۱]»

ـ روزنامه اطلاعات اظهارات صادق طباطبایی معاون سیاسی وزارت کشور را چاپ کرد. تاریخ آن در سند دولت عراق نوشته نشده است[۳۲] او اظهار داشت «به موجب قرارداد الجزیره، عراق و ایران موافقت کردند که عراق هیچ گونه کمکی به مخالفان ایران که از رسانه‌های خبری عراق استفاده می‌کردند ننماید. از طرف دیگر شاه قول داد که هر گونه کمکی را که به بارزانیها و رهبر آنان ملامصطفی می‌کرده است متوقف کند... اکنون مساله تغییر کرده است، زیرا دولت مرکزی ایران دیگر به این قرارداد پایبند نیست.[۳۳]»

دولت عراق پس از اظهارات مقام دولتی بالا یادداشتی به شماره ۵/۱/۳۸/۶۱۳۵ مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۷۹ (۶ تیر ۱۳۵۸) برای دولت ایران ارسال داشت و موضع ایران را در قبال قرارداد الجزیره سؤال نمود. مقصود از ارسال یادداشت آن بود که دولت ایران نیز همان نظر معاون سیاسی وزارت کشور را در مورد قرارداد الجزیره دارد و دیگر آن را محترم نمی‌شمارد؟

ـ سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در ۲۳ مهر ۱۳۵۹ (۱۵ اکتبر ۱۹۸۰) در جلسه شورای امنیت سازمان ملل اظهار داشت، سرتیپ فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش ایران در یک گفتگوی تلویزیونی در ۲۴ شهریور ۱۳۵۹ (۱۵ سپتامبر ۱۹۸۰) ـ دو روز قبل از لغو قرارداد الجزیره توسط صدام ـ بیان داشت «ایران قرارداد الجزیره را به رسمیت نمی‌شناسد و زین‌القوس و سیف سعد و همچنین

شط‌العرب متعلق به ایران است.[۳۴]»

گفته‌های نقل شده به ادعای دولت عراق از سوی مقامهای مسئول و غیرمسئول ایرانی اظهار شده بود. چون این گفته‌ها، طبق حقوق بین‌الملل گواه دخالت در امور داخلی کشور دیگری است مقامهای عراقی در بسیاری از مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی و مصاحبه‌های خود به آنها اشاره کردند وکوشیدند این نظر را تبلیغ نمایند که جمهوری اسلامی در امور داخلی عراق دخالت کرده است. آنها ضمناً با استفاده از اظهارات مقامهای رسمی ایران در بی‌اعتباری قرارداد الجزیره ادعا نمودند که جمهوری اسلامی آن را قبلاً نادیده گرفته بود.

اقدامهای ایران

دولت عراق در اثبات رویه مخالفت‌آمیز جمهوری اسلامی ایران با آن دولت، به اقدامهایی که به ادعای آن دولت، جمهوری اسلامی با سفارتخانه، کنسولگریها و مؤسسه‌های وابسته به دولت عراق در ایران نموده است اشاره کرد و اظهار داشت که تظاهرکنندگان ایران اغلب در مقابل سفارت عراق در تهران اجتماع می‌نمودند و علیه عراق و رهبران آن شعار می‌دادند. دولت عراق اعلام داشت به هر مناسبتی که در تهران تظاهراتی انجام می‌گرفت و تظاهرکنندگان از خیابان مقابل سفارت عراق عبور می‌کردند در مقابل سفارت عراق نیز توقف می‌نمودند و علیه عراق سخنرانی می‌کردند و شعار می‌دادند وزارت خارجه عراق یادداشت شماره ۵/۱/۱۳/۱۶۱۸ مورخ ۱۴ آذر ۱۳۵۸ (۵ دسامبر ۱۹۷۹) را برای جمهوری اسلامی ارسال داشت و علیه تظاهرات فوق اعتراض کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت.[۳۵] «دیوارهای سفارت عراق در تهران همیشه پر از شعارهای ضد عراقی بود، به نحوی که سفارت عراق در تهران مجبور شد چهار بار دیوار سفارت را رنگ کند و شعارها را پاک نماید.[۳۶]» به سفیر عراق در تهران بارها تلفن شد و او را تهدید کردند. روزنامه جمهوری اسلامی و مجله شاهد مقاله‌هایی چاپ کردند و در آنها شخص سفیر را «رئیس دسته جنایتکارانی که مرتکب قتلهای بسیار شده و دارای پیشینه جنایی[۳۷]» است معرفی نمودند «حزب جمهوری اسلامی که شورای انقلاب و کلیه وزارتخانه‌ها زیر سلطه

آن است نقش رهبری را در تبلیغات ضد عراقی دارد. این حزب سازمانهای به اصطلاح «حزب الدعوه» عراق راکه رهبران ایرانی دارد هدایت می‌کند. حزب الدعوه با راهنمایی رادیو ایران در برنامه‌های عربی مامور انجام خرابکاریها و ارتکاب قتلها در داخل عراق است.[۳۸]»

برای پایان دادن به تبلیغات ضد عراقی و اقدامهای بالا، سفیر و مسئولان سفارت عراق در تهران با نخست‌وزیر، وزیر خارجه و سایر مقامهای وزارت خارجه جمهوری اسلامی دیدار و مذاکره کردند. وزارت خارجه عراق نیز در تاریخهای ۱۵ اردیبهشت و ۱۸ مرداد ۱۳۵۸ (۵ مه و ۹ اوت ۱۹۷۹) سفیر ایران در بغداد را احضار کرد و به این اقدامها اعتراض نمود، ولی کلیه کوششها بی‌نتیجه ماند.

- به کنسولگری عراق در خرمشهر در ۱۹ مهر - ۴، ۱۰ و ۱۶ آبان ۱۳۵۸ (۱۱ و ۲۶ اکتبر - ۱ و ۷ نوامبر ۱۹۷۹) حمله شد. درها و پنجره‌های کنسولگری خرد گردید. به دنبال آن، جمهوری اسلامی در ۱۵ مهر ۱۳۵۸ (۷ اکتبر ۱۹۷۹) از دولت عراق خواست که کنسولگری خود را در کرمانشاه در ظرف سه ماه ببندد و در مقابل، ایران نیز کنسولگریهای خود را در بصره و کربلا خواهد بست. در ۱۰ آبان ۱۳۵۸ (اول نوامبر ۱۹۷۹) تظاهرکنندگان به کنسولگری عراق در خرمشهر حمله کردند «و پرچم عراق و عکسهای رئیس جمهوری را پایین آوردند و پاره کردند.[۳۹]» مقامهای دولت ایران کارکنان کنسولگری را در ۲۱ دی ۱۳۵۸ (۱۱ ژانویه ۱۹۸۰) و قبل از انقضای مهلتی که تعیین شده بود ابتدا به سختی مضروب نمودند.[۴۰] و بعد از ایران اخراج کردند. دولت عراق نیز دستور داد که کنسولگریهای ایران در بصره و کربلا بسته شود.

سپاه پاسداران به مدرسه‌های عراقی هجوم آوردند؛ پرچم عراق و عکسهای رئیس جمهور را پاره کردند؛ به آموزگاران و دانش‌آموزان حمله کردند و بر روی دیوارهای مدرسه‌ها شعارهای ضد عراقی نوشتند. دولت عراق طی چهار یادداشت به تاریخهای ۶، ۸، ۱۰ و ۱۴ آذر ۱۳۵۸ (۲۷ و ۲۸ نوامبر و ۱ و ۵ دسامبر ۱۹۷۹) رسماً به آن اقدامها اعتراض کرد. ولی مقامهای ایرانی کلیه مدرسه‌های عراقی به‌جز مدرسه عراقی در تهران را بستند و آموزگاران آنها را بدون آنکه اجازه

دهند اثاثیه خود را بردارند از ایران اخراج کردند. چند نفر از آموزگاران بازداشت شدند و در اداره مرکزی سپاه پاسداران مورد بازجویی قرار گرفتند و با تذکر دولت عراق آزاد شدند. دولت عراق نیز کلیه مدرسه‌های ایرانی را در عراق بست. مقامهای ایرانی اتهامهای مختلفی به کارکنان مدرسه‌های عراقی مانند ساختن بمب وارد کردند.[۴۱]»

دفتر هواپیمایی عراق در تهران نیز از این حمله‌ها مصون نماند. دولت عراق طی یادداشت شماره ۵/۱/۱۳۱۵۸۴۳ مورخ ۶ آذر ۱۳۵۸ (۲۷ نوامبر ۱۹۷۹) به آن اعتراض کرد.[۴۲] در ۱۲ فروردین ۱۳۵۹ (اول آوریل ۱۹۸۰) تعداد زیادی از دانشجویان کشورهای عربی و آسیایی در دانشگاه مستنصریه بغداد جمع شده بودند[۴۳] و قرار بود در آن روز طارق عزیز معاون نخست‌وزیر عراق و عضو شورای فرماندهی انقلاب، کنفرانس بین‌المللی اقتصاد را که از طرف اتحادیه دانشجویان عراق، با همکاری کمیته آسیایی دانشجویی سازماندهی شده بود افتتاح کند. هنگامی که طارق عزیز وارد دانشگاه شد و مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت فردی به‌نام سمیر نورعلی که تبعه عراق و به اظهار مقامهای عراقی ایرانی‌تبار بود[۴۴] بمبی به‌سوی او پرتاب کرد. طارق عزیز جراحت مختصری برداشت. دو نفر از دانشجویان کشته شدند و عده‌ای نیز مجروح گردیدند. یکی از نویسندگان طرفدار عراق مدعی است که بمب دیگری نیز در آن محل کشف و خنثی شد.[۴۵]

طبق تحقیقاتی که پلیس امنیتی عراق به عمل آورد، پرتاب‌کننده بمب از اعضای حزب الدعوه بود.[۴۶] این حزب پس از ۱۹۵۸ که نظام پادشاهی در عراق سرنگون گردید از طرف شیعیان عراق تشکیل شد،[۴۷] حزب الدعوه چون طرفدار حکومت اسلامی و با پان‌عربیسم مخالف بود از طرف دولت بعثی عراق غیرقانونی اعلام شد و عضویت در آن مستوجب مرگ بود.[۴۸] دولت عراق در تبلیغات خود جمهوری اسلامی را محرک سمیر نورعلی برای سوءقصد به طارق عزیز و کشته شدن دو دانشجو و مجروح شدن تعدادی از آنان اعلام داشت.

در ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ (۵ آوریل ۱۹۸۰)، در مراسم تشییع جنازه کشته شدگان رویداد دانشگاه مستنصریه بمبی به داخل جمعیت پرتاب شد و عده‌ای کشته و

مجروح گردیدند. دولت عراق ادعا نمود بمب از مدرسه ایرانیان به‌سوی جمعیت پرتاب شد و جمهوری اسلامی را مسئول معرفی کرد.

در ۲۳ فروردین ۱۳۵۹ (۱۲ آوریل ۱۹۸۰) به جان لطیف نصیم جاسم وزیر اطلاعات و فرهنگ عراق سوءَقصد شد، ولی به او آسیبی نرسید. دولت عراق همچنان جمهوری اسلامی را مسئول اعلام داشت و به دستاویز آن سوءقصدها ۴۰۰۰۰ ایرانی و عراقی ایرانی‌تبار را از عراق اخراج کرد و دارایی آنان را ضبط نمود.[۴۹]

دولت عراق ضمن برشمردن اقدامهای خشونت‌آمیز ایران، مدعی حمایت دولت ایران از حزب الدعوه ـ حزب مخالف دولت بعثی عراق ـ و تبلیغات گسترده ایستگاههای رادیویی ایران علیه عراق و رهبران آن و تحریک مردم عراق علیه دولت بعثی و اقدامهای خرابکاری در داخل خاک عراق گردید.[۵۰]

ادعاها در سخنان صدام حسین

کنفرانس سران اسلامی از ۵ تا ۸ بهمن ۱۳۵۹ (۲۵ ژانویه ۱۹۸۱) در شهر طائف عربستان سعودی تشکیل گردید. صدام در سخنرانی طولانی خود که به مدت ۸۰ دقیقه طول کشید[۵۱] در مورد ادعاهای خود درباره جمهوری اسلامی ایران اظهار داشت که دولت ایران با کمک ایرانیان مقیم عراق در ماههای دی ـ اسفند ۱۳۵۸ و فروردین ـ خرداد ۱۳۵۹ (نیمه اول سال ۱۹۸۰) مبادرت به اعمال تروریستی نمود که «بی‌رحمانه‌ترین» آنها در ۱۲ فروردین ۱۳۵۹ (اول آوریل ۱۹۸۰) با پرتاب بمب در دانشگاه مستنصریه به منظور سوءقصد به طارق عزیز معاون نخست‌وزیر عراق انجام گرفت و «منجر به کشته شدن و زخمی شدن تعداد زیادی دانشجو شد.[۵۲]» بعد از آن، در ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ (۵ آوریل ۱۹۸۰)، از مدرسه ایرانیان در وزیریه بمبی به میان تشییع‌کنندگان مقتولان دانشگاه مستنصریه پرتاب شد و در این اقدام «چند نفر از مقامهای رسمی مدرسه ایرانی[۵۳]» شرکت داشتند.

صدام نیز اتهامهایی که وزارت خارجه عراق در نامه‌های خود به سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی درباره تجاوز به کنسولگری عراق در خرمشهر و بستن آن از

طرف جمهوری اسلامی ایران نوشته بود تکرار کرد و اضافه نمود که دولت ایران رهبران «جنبش شورشی شمال عراق» را که در امریکا اقامت داشتند به ایران دعوت کرد و یک ایستگاه رادیویی مخصوص در اختیار آنان قرار داد.[۵۴] دولت ایران از آنان پشتیبانی نمود و در همان حال به تجاوزهای خود نیز شدت بخشید. «میل دارم به شما بگویم که تعداد تجاوزهای نیروی هوایی ایران به فضای عراق در فاصله بین ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۰ شهریور ۱۳۵۸ (اول فوریه ۱۹۷۹ تا اول سپتامبر ۱۹۸۰) ـ مدت ۱۸ ماه ـ بالغ بر ۲۴۹ بار بوده است. تمام این اقدامها که آشکارا مغایر قرارداد الجزیره است طی یادداشتهای رسمی به دولت ایران اطلاع داده شده است.

تعداد یادداشتهای ارسالی برای دولت ایران بالغ بر ۲۹۳ یادداشت می‌باشد که در بین سایر سندهایی که بین شما توزیع شده است قرار دارند.[۵۵]» صدام در ادامه سخنرانی خود اظهار داشت که در ۱۳ شهریور ۱۳۵۹ (۴ سپتامبر ۱۹۸۰) «تحول خطرناکی» به وقوع پیوست و ارتش ایران با توپخانه سنگین ۱۷۵ میلیمتری شهرهای خانقین، مندلی، زورباتیه و ناحیه نفت‌خیز نفت‌خانه را بمباران نمود که «موجب خسارتها و تلفات سنگین[۵۶] شد. در ظهر ۱۶ شهریور ۱۳۵۹ (۷ سپتامبر ۱۹۸۰) بمباران سنگین مناطق عراق مانند ۱۳ شهریور (۴ سپتامبر) مجدداً آغاز گردید. ما همان روز کاردار سفارت ایران در بغداد را به وزارت خارجه احضار کردیم و یادداشتی به او تسلیم داشتیم و ضمن شرح تجاوزهای واحدهای ارتش ایران از او خواستیم که مراتب را به تهران اطلاع دهد تا فوراً در خاتمه دادن به این نوع تجاوزها اقدام کند.[۵۷]

روز بعد، در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ (۸ سپتامبر ۱۹۸۰) مجدداً کاردار ایران را احضار کردیم و طی یادداشت دیگری به او اطلاع دادیم که ارتش عراق در اجرای حقوق قانونی خود برای دفاع از خویش ناگزیر شده است که زین‌القوس و سایر اراضی عراق را که ایران در تصرف داشت اشغال کند.[۵۸] در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۵۹ (۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰) بازکاردار ایران را به وزارت خارجه دعوت کردیم و این بار طی یادداشت مفصلی که به او تسلیم داشتیم اهمیت خطرناک بودن اقدامهای ایران را در بمباران شهرها و مناطق مسکونی عراق خاطرنشان کردیم. ولی ما «هیچ پاسخی

از زمامداران ایران دریافت نکردیم فقط یک پاسخ و آن هم قبل از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) دریافت داشتیم که پر از ناسزاگویی و تهدید بود.[۵۹]»

صدام پس از تکرار این ادعا که ایران قرارداد الجزیره را رعایت نکرده است، بیان داشت که در ۶ تیر ۱۳۵۹ (۲۷ ژوئن ۱۹۸۰) طی یک نامه رسمی از دولت ایران خواستیم که اعلام دارد آیا آنها قرارداد الجزیره را هنوز معتبر می‌دانند؟ ولی دولت ایران به این نامه پاسخی نداد.[۶۰] ارتش ایران در ۲۸ شهریور ۱۳۵۹ (۱۹ سپتامبر ۱۹۸۰) ــ ۲ روز پس از آنکه صدام رسماً قرارداد الجزیره را یکجانبه لغو کرد ــ با توپخانه سنگین و هواپیماهای خود مبادرت به بمباران مناطق پر جمعیت و تاسیسات اقتصادی عراق کرد. به همین جهت، عراق برای دفاع از خود ناگزیر به انجام اقدامهای لازم شد، زیرا اگر «قرار است جنگ در داخل خاک عراق شروع شود پس بگذار که در خاک ایران باشد.[۶۱]» صدام آنگاه با صراحت اعلام داشت که بین ۱۷ تا ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ (۸ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰) ارتش عراق «زین‌القوس، سیف سعد، میمک و سایر اراضی عراق را از اشغال غیرقانونی ایران آزاد کرد.[۶۲]» او اضافه نمود که عراق با وجود اقدامهای ایران، از ۲۰ تا ۲۱ شهریور ۱۳۵۹ (۱۱ تا ۲۲ سپتامبر) از مرزهای ایران عبور نکرد، ولی وقتی که ایران «شط‌العرب را که تنها راه آبی عراق به دریاست خواست مسدود کند.[۶۳]» کاسه صبر عراق لبریز شد و ما ناگزیر شدیم که «برای دفاع از خود، ارتش ایران را به داخل ایران برانیم.[۶۴]»

صدام در جای دیگری از سخنرانی طولانی خود اعلام داشت که دوبار مهدی بازرگان نخست‌وزیر ایران دعوت شد تا به عراق مسافرت کند و درباره اختلافهای دوکشور گفتگو شود. او اضافه کرد که در ششمین جلسه سران کشورهای غیرمتعهد که در شهریور ۱۳۵۸ (سپتامبر ۱۹۷۹) در هاوانا تشکیل شد ضمن آنکه در سخنرانی خود از عضویت ایران در کنفرانس کشورهای غیر متعهد استقبال نمود «شخصاً در دو ملاقات که با ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه ایران داشتم تمایل عراق را به برقراری رابطه‌های همکاری و حسن همجواری با ایران تاکید کردم و آمادگی خود را برای ملاقات با رهبران ایران به منظور رسیدگی به مشکلات رابطه‌های دو طرف از راههای مسالمت‌آمیز ابراز داشتم. وزیر امور خارجه ما نیز همین نظر را در ملاقات با

وزیر امور خارجه ایران که در اداره مرکزی سازمان ملل انجام یافت مجدداً تاکید کرد. وقتی که رئیس جمهور ایران آقای بنی‌صدر عهده‌دار مقام خود شد سفیر ما در تهران بر طبق دستور شخص من در اول اسفند ۱۳۵۸ (۲۰ فوریه ۱۹۸۰) با ایشان ملاقات کرد و تبریکات شخص مرا به ایشان اعلام داشت... تمام این اقدامها را به منظور استقرار رابطه‌های ما با ایران براساس صحیح و مثبت انجام دادیم، ولی... زمامداران جدید ایران از هیچ یک از این ابتکارات استقبال نکردند.[۶۵]» و به اقدامهای خود برای مداخله در امور داخلی عراق و تهدید عراق به «صدور انقلاب اسلامی» ادامه دادند.

ادعاها در سخنان وزیر خارجه عراق

سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در سخنرانی خود در جلسه شورای امنیت که در ۲۳ مهر ۱۳۵۹ (۱۵ اکتبر ۱۹۸۰) ـ سه هفته بعد از حمله عراق به خاک ایران ـ ایراد کرد[۶۶] اظهار داشت، به «[آیت‌الله] خمینی حدود ۱۵ سال پناهندگی داده شد و برای مدت ۷ سال به نحو کامل از او حمایت مادی و معنوی به عمل آمد.[۶۷]» سعدون حمادی نیز مطالبی راکه صدام حسین در بالاگفته بود تکرار نمود و بیان داشت که دو مرتبه از بازرگان دعوت شد که به عراق بیاید و در مورد اختلافهای دو کشور با هم گفتگو کنند. او ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ اضافه نمود «باید برای ثبت [در اسناد شورای امنیت] بگویم که آقای بازرگان روحیه همکاری داشت و می‌کوشید که رابطه‌ها بین دو کشور استحکام یابد.[۶۸]» او نیز از سوءقصد به طارق عزیز در ۱۲ فروردین ۱۳۵۹ (اول آوریل ۱۹۸۰) و همچنین سوءقصد به وزیر فرهنگ و اطلاعات عراق در ۲۳ فروردین ۱۳۵۹ (۱۲ آوریل ۱۹۸۰) و دعوت از پسران بارزانی به ایران یاد کرد و آنگاه بعضی از گفته‌های مقامهای جمهوری اسلامی ایران را که بعضی از آنها قبلاً ذکر گردید بیان نمود و نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی ایران در امور داخلی عراق دخالت نموده و مردم عراق را علیه آن دولت تحریک کرده است.

سعدون حمادی اضافه کرد بعد از استعفای دولت بازرگان، آیت‌الله خمینی

«تمایلات واقعی خود را در مورد صدور انقلاب اسلامی به عراق و منطقه خلیج عربی [فارس] آشکار ساخت.[۶۹]» زیر نظر او در قم جلسه‌ای با حضور رهبران الدعوه تشکیل و تصمیم گرفته شد که از طریق خرابکاری، اخلال و تروریسم به‌وسیله افراد جندی امام که به معنای سربازان امام و جزء گروه نظامی الدعوه بودند دولت عراق را سرنگون نمایند. پس از آن خرابکاری و ترور در سراسر عراق، به‌ویژه در بخشهای مرکزی و جنوبی عراق توسط افرادی که از ایران به داخل عراق اعزام می‌شدند، همچنین به‌وسیله ساکنان عراق و عراقیهای ایرانی‌تبار انجام گرفت. این افراد در نقاط پر جمعیت بغداد مانند الثوره و در شهرهای کربلا، نجف، عماره، بصره و ناصریه هنگام اجتماعات مذهبی و یا ملی بمب انداختند؛ روی صورت کسانی که در مسجد نماز می‌خواندند اسید نیتریک ریختند، غذا و آبی را که برای زایران شهرهای نجف، کربلا و کاظمین تهیه شده بود مسموم کردند. در الثوره بغداد، ما تعدادی از تروریستهای ایرانی را که بمب گذاشته بودند دستگیر کردیم. «آقای دعایی، سفیر ایران شخصاً با من ملاقات کرد و آزادی تروریستها را خواستار شد و ما نیز موافقت کردیم. تمام آن اقدامات از قم هدایت می‌شد و روزانه به عاملهای الدعوه از طریق ایستگاههای رادیویی تهران، قصرشیرین، اهواز، آبادان و کردستان دستورهایی داده می‌شد... ماموران امنیتی عراق مقادیر قابل توجهی پول، اسلحه، بمب، مواد سمی و انفجاری از مخفیگاههای گروه جنایتکار فوق به‌دست آوردند.[۷۰]»

پانویسهای فصل دهم

1. Daniel pipe. A Border Adrift. Origins of the Conflict (ed.) Shirin taher kheli. New Weapons, old conflict. Praeger 1983. P. 3.

2. Ralph king. Op. Cit., P. 9.

۳. برای آگاهی از متن مواد منشور ملل متحد و مصوبه‌های مجمع عمومی سازمان ملل که به موجب آنها عراق متجاوز شناخته می‌شود به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» مراجعه شود.

4. A Staff Report. War in the Gulf. Prepared for the committee on foreign Relations. United states senate. August 1984. P. 6.

و

A Staff Report to the committeeon on foreign relations. War in the persian Gulf. The U.S. takes side. Unitcd states senate. October 1987. PP. 11, 27 and 58.

نام برخی از نشریه‌های امریکایی و اروپایی که عراق را آغازگر جنگ معرفی کرده‌اند قبلاً ذکر شده است.

۵. ادعای عراق در مورد دفاع از خود بی‌اساس است و در رد آن از لحاظ حقوقی قبلاً توضیح داده شده است.

۶. حسن‌البکر ظاهراً به علت بیماری در ۲۵ تیر ۱۳۵۸ (۲۶ ژوئیه ۱۹۷۹) از ریاست جمهوری کناره‌گیری کرد و صدام حسین به‌جای او رئیس جمهور شد.

۷. برای آگاهی درباره چگونگی کودتای بعث عراق به «نقش عراق در شروع جنگ»، صفحه‌های ۷۰ ـ ۶۸ مراجعه شود.

8. Repulic of Iraq. Documentary Dossier. Op. Cit., P. 2.

صدام حسین در آن سخنرانی ــ به شرحی که خواهد آمد ــ در تحریک اقلیتهای ایرانی نیز مطالبی بیان داشت. تاریخ دعوت‌نامه در سند ذکر نشده است.

9. Ibid.,

10. Nicola Firzli. Op. Cit., P. 27.

۱۱. در نامه‌ای که آقای ابراهیم یزدی در پاسخ بعضی پرسشهای نگارنده نوشت قید نمود که با صدام حسین فقط یک بار در هاوانا ملاقات داشته است.

12. Documentary Dossier. Op. Cit., P. 7.

وزارت خارجه عراق در کتاب بالا با ۳۳۳ صفحه بزرگ به زبان انگلیسی که وابسته مطبوعاتی سفارت عراق در واشنگتن برای نگارنده ارسال داشت، ادعاهای دولت عراق را به ترتیب تاریخ آن ادعاها چاپ نکرده است. نگارنده آنها را به ترتیب تقدم و تأخر تاریخها ترجمه و نقل می‌کند. از وابسته مطبوعاتی سفارت عراق در واشنگتن که بسیاری نشریه‌ها از جمله کتاب بالا را برای نگارنده ارسال داشت تشکر می‌نمایم.

13. Ibid., P. 5.

14. Ibid.,

15. Ibid., P. 7.

16. Ibid.,

17. Ibid., P. 37.

18. Kurt Waldheim

19. Fidel Castro

۲۰. برای آگاهی بیشتر به «نقش عراق در شروع جنگ»، صفحه‌های ۲۸۶ ـ ۲۷۹ مراجعه شود.

21. Documentary Dossier. Op. Cit., P. 9.

22. Ibid., P. 8.

23. Ibid.,

24. Ibid., P. 7.

25. Ibid., P. 8.

26. Ibid., P. 6.

27. Ibid., P. 10

28. Ibid., P. 7.

29. Ibid., P. 9.

30. Ibid., P. 8.

31. Ibid., P. 9.

۳۲. سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در سخنان خود در ۲۳ مهر ۱۳۵۹ (۱۵ اکتبر ۱۹۸۰) در جلسه شورای امنیت سازمان ملل تاریخ اظهارات صادق طباطبایی معاون سیاسی وزارت کشور را ۲۹ خرداد ۱۳۵۸ (۱۹ ژوئن ۱۹۷۹) اعلام داشت.

Security Council Document. S/PV/2250. 15 October 1980. P. 21.

و

Nicola Firzli, Op. Cit., P. 284.

33. Documentary Dossier. Op. Cit., P. 8.

34. Security Council Doument. S/PV/2250. 15 October 1980. P. 22.

35. Documentary Dossier. Op. Cit., P. 12.

36. Ibid.,

37. Ibid.,

38. Ibid.,

39. Ibid., P. 13.

40. Ibid.,

41. Ibid.,

42. Ibid., P. 14.

۴۳. یکی از نویسندگان طرفدار عراق تعداد دانشجویانی که در دانشگاه مستنصریه جمع شده بودند گزافگونه «هزاران» نفر اعلام داشت.

Nicola Firzli, Op. Cit., P. 19

۴۴. وزارت خارجه عراق در نشریه خود سمیر نورعلی پرتاب‌کننده بمب در دانشگاه مستنصریه را عراقی «ایرانی‌تبار» معرفی نمود.

Documentry Dossier. Op. Cit., P. 15.

ولی نویسنده طرفدار عراق او را «ایرانی» معرفی نمود.

Nicola Firzli. Op. Cit., P. 19.

45. Nicola Firzli. Op. Cit., P. 20.

46. J. M. Abdolghani, Op. Cit., P. 188, Fuad Matter. Op. Cit., P. 131.

روزنامه الثوره، چاپ بغداد نیز تایید نمود که سمیر نورعلی عضو حزب الدعوه بود. نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ فروردین ۱۳۵۹.

47. Nicola Firzli. Op. Cit., P. 22, Fuad Matter. Op. Cit., P. 134.

48. Washington Post. 11 March 1984.

۴۹. سعدون حمادی وزیر خارجه عراق در سخنرانی خود در ۲۳ مهر ۱۳۵۹ در جلسه شورای امنیت سازمان ملل پس از ذکر سوءقصدها اظهار داشت «ما در مقابل این اقدامهای تروریستی، ایرانیان را از کشورمان اخراج کردیم.»

Nicola Firzli. Op. Cit., P. 277.

50. Ibid., PP. 13-15.

51. Ibid., PP. 289-318.

۵۲. یکی از نویسندگان عرب که در اثر تحقیقی خود جانب دولت بعثی عراق را گرفته است تصریح می‌کند که در حادثه سوءقصد به طارق عزیز، حزب الدعوه که شیعیان عراق پس از سال ۱۹۵۸ برای مبارزه با دولت عبدالکریم قاسم و شرکت در قدرت سیاسی تشکیل داده بودند «مرتکب آن سوءقصد شده است.» و به‌علاوه، فقط دو دانشجو کشته شد و تعدادی نیز مجروح شدند.

J. M. Abdolghani, Op. Cit., P. 188

53. Nicola Firzli. Op. Cit., P. 306.

54. Ibid., P. 307.

55. Ibid., P. 307-308.

56. Ibid., P. 308.

57.. Ibid., P. 309

58. Ibid.,

همان‌طور که در «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» صفحه‌های ۱۹۲ ـ ۱۸۸

توضیح داده شده است اراضی مذکور در اختیار دولت ایران بود و دولت عراق در روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۹ ــ ۱۵ روز قبل از حمله سراسری به خاک ایران ــ با حمله نظامی به اراضی ایران که نقض عملی قرارداد الجزیره و برخلاف بندهای ۳ و ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد می‌باشد مناطق یادشده را با اعمال زور اشغال کرد.

59. Ibid., P. 310.

60. Ibid., P. 311.

61. Ibid., P. 313.

62. Ibid.,

63. Ibid.,

64. Ibid.,

65. Ibid., PP. 303-304.

۶۶. متن کامل سخنرانی سعدون حمادی وزیرخارجه عراق در جلسه شورای امنیت سازمان ملل

در Security Council. S/PV/2250. 15 October 1980. PP. 4-27.

و Nicola Firzli, Op. Cit., PP. 271-287.

بخش بزرگ سخنرانی سعدون حمادی و بررسی آن در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران»، صفحه‌های ۱۸۰ ــ ۱۶۹ آورده شده است.

67. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 273.

صدام حسین در سخنرانی خود در مجمع ملی عراق که ۱۳ آبان ۱۳۵۹ (۴ نوامبر ۱۹۸۰) ایراد نمود اظهار داشت «رهبر جدید ایران و پیروان ایشان هفت سال متوالی کمکهای عراق را دریافت نمودند.

President Saddam Hossein Addresses National Assrembly on the war with Iran. P. 19.

68. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 275.

69. Ibid., P. 276.

۷۰. سعدون حمادی برخی از ادعاهای یادشده را در سخنرانی خود در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۱ مهر ۱۳۵۹ (۱۳ اکتبر ۱۹۸۰) تکرار کرد. متن کامل سخنرانی

سعدون حمادی.

United Nations, General Assembly, Provisional, A/35/PV/22. 3 Octobr 1980. PP. 33-52.

بخش بزرگ سخنرانی بالا و بَررسی آن در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۱۵۹ ـ ۱۵۳ آورده شده است.

فصل یازدهم

شهریور ۱۳۵۹

در ماه شهریور ۱۳۵۹ (۲۳ اوت ـ ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) روند شدت یافتن زدوخوردهای مرزی اوج گرفت و شبح شوم جنگ بیش از هر زمانی آشکار شد. طبق آمار وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، دولت عراق از ۱۳ فروردین ۱۳۵۸ تا پایان مرداد ۱۳۵۹ ـ در مدت بیش از ۱۶ ماه ـ ۳۷۹ بار به مرزهای زمینی، دریایی و هوایی ایران تجاوزکرد، ولی براساس آمار فوق، فقط در ماه شهریور ۱۳۵۹ تعداد تجاوزهای دولت عراق به مرزهای ایران در هوا، زمین و دریا به تنهایی بالغ بر ۲۵۷ مورد بوده است. طبق آمار فوق تعداد تجاوزهای عراق در ۱۶ شهریور ۲۴ بار، ۱۷ شهریور ۱۱ بار و ۱۸ شهریور ۲۵ بار بوده است و در ۱۹ شهریور علاوه بر سایر تجاوزها، «تهاجم همه‌جانبه» نیز به پاسگاههای مرزی ایران انجام شده است.[1]

وزارت خارجه عراق نیز در نشریه خود اعلام می‌دارد که دولت جمهوری اسلامی ایران، اولین‌بار در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۷۹ (۴ اسفند ۱۳۵۷) و آخرین‌بار، قبل از تجاوز نظامی عراق به ایران در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۰ شهریور ۱۳۵۹) و مجموعاً در طول ۱۹ ماه، ۳۶۲ بار به تمامیت ارضی عراق تجاوز کرده است.[2] از

تعداد فوق ۲۱۵ مورد آن «تجاوز هوایی» قید شده است. نکته قابل توجه آن است که وزارت خارجه عراق طبق لیستی که منتشر نموده است و عنوان آن «لیست تجاوزهای ایران به اراضی و فضای هوایی عراق و اعمال خصمانه ایران علیه عراق» می‌باشد «اطلاع به مقامهای ایران درباره تصمیم عراق به اشغال زین‌القوس[۳]» و «اطلاع به مقامهای ایران درباره تصمیم عراق به اشغال ناحیه میمک بین مندلی و بدره[۴]» را نیز جزء «تجاوزهای ایران» منظور نموده است. عراق با اِعمال زور و با حمله نظامی به خاک ایران که نقض فاحش قرارداد الجزیره و خلاف مواد منشور ملل متحد می‌باشد قسمتی از خاک ایران را اشغال می‌نماید و آنگاه این تجاوزهای آشکار خود را ضمن لیست بالا به‌عنوان «تجاوزهای ایران» معرفی می‌کند.

در لیست تنظیمی از طرف وزارت خارجه عراق نیز ملاحظه می‌شود که تعداد تجاوزهای ایران در ماه شهریور ۱۳۵۹ فزونی یافته و بالغ بر ۵۷ مورد بوده که بیش از هر یک از ماههای سالهای ۵۸ و ۵۹ بوده است.

کلیه نشانه‌ها حاکی از آن بود که جنگ کینه‌توزانه بین دو کشور به مرحله اجتناب‌ناپذیر نزدیک می‌شود و تنها یک بینش سیاسی صلح‌جویانه همراه با یک تصمیم شجاعانه قادر به جلوگیری از آن است. صدام و دولت عراق برای رسیدن به مقاصد متعدد خود جنگ با ایران را خواهان بودند و خود را نیز از هر جهت برای آن آماده نموده بودند. این، دولت جمهوری اسلامی ایران بود که به علت آن همه دشواریها، بی‌تجربگیها[۵] و اقدامهایی که برای تضعیف همه‌جانبه ارتش به عمل آمده بود می‌بایست مصلحت ایران و مردم ایران و میزان ناتوانی و عدم آمادگی خود را در نظر می‌گرفت و کوشش می‌کرد که از طریق دیپلماسی در حل اختلافها پیشقدم می‌گردید و از بروز فاجعه جنگ جلوگیری می‌کرد.

حمله نظامی به زین‌القوس و میمک

طبق اظهار دولت جمهوری اسلامی ایران، دولت عراق در ساعت ۱۲ روز ۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۷ شهریور ۱۳۵۹) یادداشتی به کاردار سفارت ایران در بغداد ارسال داشت و قصد خود را برای تصرف زین‌القوس اعلام نمود.[۶] نیروی نظامی آن

دولت سپس به پاسگاههای مرزی ایران حمله کرد و با تجاوز مسلحانه به خاک ایران قسمتی از اراضی آن را در منطقه زین‌القوس تصرف نمود. عراق چون از این تجاوز مسلحانه پیروزی نظامی به‌دست آورد، سه روز بعد در ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۹ شهریور ۱۳۵۹) مجدداً یادداشتی به کاردار سفارت ایران در بغداد تسلیم کرد[۷] و به منطقه میمک و سیف‌سعد در حوالی مندلی حمله نمود و آنجا را نیز با زور و با استفاده از نیروی نظامی متصرف شد. صدام حسین نیز در سخنرانی ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) ــ که شرح آن خواهد آمد ــ صریحاً اعتراف کرد دو منطقه بالا را که به ادعای او ایران طبق قرارداد الجزیره می‌بایست به عراق مسترد می‌داشت و در انجام آن تعلل نمود به زور آزاد کرده است.[۸] او در آن سخنرانی اظهار داشت سرزمینهای مورد ادعای او «شامل زین‌القوس و سیف‌سعد می‌باشد که چند روز قبل به‌وسیله نیروهای مسلح ما آزاد شد.[۹]»

صدام در جای دیگر صریحاً کلمه «زور» را به کار برد و گفت «ما به آن کسانی در ایران که غرور پوچ و توخالی آنان را کور کرده است... به همهٔ امپریالیستها، صهیونیستها و فرصت‌طلبانی که پشت سر آنان قرار دارند اعلام می‌کنیم و می‌گوییم که تمام آنان می‌باید از ارتش دلاور ما که اخیراً منطقه‌های زین‌القوس و سیف‌سعد را با پاسگاههای مرزی ما به آن نحوی که شایسته مردان شجاع و باایمان بوده است به زور آزاد کرده‌اند درسها بیاموزند.[۱۰]» صدام حسین که از پیروزیهای ناچیز اولیه خود دچار «غرور پوچ و توخالی» شده، متوجه نشده بود که با این اعتراف صریح پذیرفته که متجاوز بوده است. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل درباره رابطه‌های دوستانه و همکاری میان کشورها که طی قطعنامه ۲۶۲۵ در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیده است ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد و به‌خاطر اهمیت آن تکرار می‌شود ــ مقرر می‌دارد:

«اراضی یک کشور نباید با تهدید به زور و یا به‌کار بردن آن از طرف یک کشور دیگر تصرف شود. هر تصرف اراضی که ناشی از تهدید یا به‌کار بردن زور باشد قانونی شناخته نمی‌شود.»

مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۸ دسامبر ۱۹۶۷ قطعنامه ۲۳۳۰ را تصویب

نمود و به موجب آن کمیته ویژه‌ای از حقوقدانان برجسته بین‌المللی برای بررسی و تدوین متنی درباره «تعریف تجاوز» تشکیل شد. اعضای کمیته ـ به شرح گذشته ـ بیش از شش سال درباره آن به بحث و تبادل‌نظر پرداختند و سرانجام در هفتمین نشست سالانه که ۱۲ آوریل ۱۹۷۴ پایان یافت متن «تعریف تجاوز» را مورد تصویب قرار دادند. در ماده یک آن تصریح می‌شود «تجاوز عبارت است از به‌کار بردن نیروی مسلح توسط یک کشور علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر...» ماده ۲ مقرر می‌دارد «پیشدستی یک کشور در به‌کار بردن نیروی مسلح و در مغایرت با منشور دلیل بارز یک عمل تجاوزکارانه است...» در ماده ۳ اعمالی که «تجاوزکارانه» تشخیص داده می‌شود ذکر، و از جمله تاکید می‌گردد «هجوم یا حمله نیروهای مسلح یک کشور به اراضی یک کشور دیگر یا هر گونه اشغال نظامی ولو به‌طور موقت که ناشی از آن هجوم یا حمله باشد، یا هر گونه الحاق تمام یا قسمتی از اراضی یک کشور دیگر با به‌کار بردن زور[۱۱]»

کلیه مصوبات بالا که جزء سندهای مهم حقوق بین‌الملل شمرده می‌شود به روشنی مدلل می‌دارد که اقدام صدام در به‌کار بردن زور و استفاده از نیروی مسلح برای اشغال و تصرف اراضی ایران اقدامی تجاوزکارانه بوده است. منشور ملل متحد نیز که دولت عراق آن را تصویب کرده است در موارد متعدد تاکید می‌نماید که دولتها موظفند اختلافهای خود را از راه مذاکره و بدون توسل به زور حل نمایند. منشور از جمله در بند ۳ ماده ۲ مقرر می‌دارد «کلیه کشورهای عضو باید اختلافهای بین‌المللی خود را با وسیله‌های مسالمت‌آمیز و به نحوی که صلح و امنیت بین‌المللی مورد مخاطره قرار نگیرد حل و فصل نمایند.» صدام، اگر در مورد استرداد اراضی مورد ادعای خود اختلافی با ایران داشت طبق تعهد خود در منشور ملل متحد که آن را تصویب کرده بود موظف به حل آن از راههای مسالمت‌آمیز بود.

توجه به این نکته جلب می‌شود که عهدنامه مرزی بین ایران و عراق که جزء سندهای قرارداد الجزیره است و به موجب آن صدام ادعای استرداد بعضی از اراضی را داشت در ۲۳ خرداد ۱۳۵۴ (۱۳ ژوئن ۱۹۷۵) به امضای وزیران خارجه ایران و عراق رسیده و نظام پیشین تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) برقرار بوده

است. صدام در مدت سه سال و هشت ماه که آن نظام در قدرت بود هیچ اقدامی در این باره ننمود ــ و در واقع به علت برتری قدرت نظامی ایران جرأت اقدامی را نیز نداشت ــ ولی پس از به قدرت رسیدن نظام جدید، کمتر از یک سال و هفت ماه بعد، در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (۷ سپتامبر ۱۹۸۰) زین‌القوس را با به‌کار بردن زور تصرف نمود و مانند دوران نظام گذشته نکوشید راه مذاکره را در پیش گیرد.

نکته تاسف‌آور آن است که دولت جمهوری اسلامی ایران پس از اقدام تجاوزکارانه صدام در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ بی‌درنگ به شورای امنیت سازمان ملل شکایت نکرد و تقاضای تشکیل جلسه فوری ننمود. دولت ایران می‌بایست با مطالعه پیشینه رابطه‌های ایران و عراق و پیشدستی آن دولت در شکایت به جامعه ملل و سپس به شورای امنیت که در هر فرصتی و حتی در ۱۲ فوریه ۱۹۷۴ که خود به خاک ایران هجوم آورده بود در شکایت به شورای امنیت پیشگام شد،[۱۲] از آن دولت تجربه می‌آموخت و به شورا شکایت می‌نمود. ممکن است گفته شود علت عدم مراجعه دولت جمهوری اسلامی ایران به شورای امنیت، نقطه ضعف آن دولت در مورد اشغال سفارت امریکا و گروگان گرفتن کارکنان آن سفارت بوده است. دولت جمهوری اسلامی ایران در آن تاریخ هنوز گروگانها را در اختیار داشت و آزاد نکرده بود و احتمالاً نمی‌توانست هنگامی که خود منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل را نادیده گرفته بود از شورای امنیت بخواهد که دولت عراق را برای نقض همان منشور و حقوق بین‌الملل مورد بازخواست قرار دهد.

ولی دولت جمهوری اسلامی ایران در آن تاریخ مصمم به آزاد کردن گروگانها بود. پیش از حمله عراق به زین‌القوس، دولت ایران با توجه به پیامدهای منفی گروگانگیری، محکومیت آن در مجامع بین‌المللی و افکار عمومی مردم جهان، انزوای سیاسی ایران، شدت زدوخوردهای مرزی عَراق با ایران، مسدود شدن داراییهای ایران در امریکا و شعبه‌های بانکهای امریکا در اروپا و همچنین تحریم اقتصادی امریکا که امکان دریافت هر گونه وسیله‌های یدکی سلاحها و جنگ‌افزارهای ایران را که ساخت امریکا بودند از آن کشور غیرممکن ساخت، به‌ویژه پس از برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی در دو دور در ۲۴ اسفند

۱۳۵۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ که پس از تصویب قانون اساسی در ۱۲ آذر ۱۳۵۸ و انتخاب رئیس جمهور در ۵ بهمن ۱۳۵۸ انجام گرفت و کلیه رکنهای اساسی جمهوریت اسلامی مستقر شده بود، و همچنین با توجه به این امر که شاه که موافقت کارتر رئیس جمهور امریکا با ورود او به آن کشور علت گروگانگیری اعلام شده بود در ۵ مرداد آن سال درگذشته بود، تصمیم به آزاد کردن گروگانها و رهایی از پیامدهای زیانبار آن داشت.

این تصمیم که طبق معمول می‌باید پس از تشکیل جلسه‌ها و انجام مشاوره‌ها گرفته شود در نخستین روزهای شهریور ۱۳۵۹ به مورد عمل گذاشته شد. شخصیتی که نام او اعلام نشده و به احتمال قوی صادق طباطبایی بوده است، بی‌گمان به دستور آیت‌الله خمینی ـ تنها شخصیتی که در این مورد قدرت تصمیم‌گیری داشت ـ با سفارت آلمان در تهران تماس گرفت. سفارت آلمان با توجه به اهمیت موضوع مراتب را به وزارت خارجه آلمان اطلاع داد و آن وزارت نیز به سفارت آلمان در واشنگتن دستور اخذ تماس با وزارت خارجه امریکا را صادر نمود. پس از انجام امور بالا ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ در ۹ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۸ شهریور ۱۳۵۹) با تماس یکی از کارکنان سفارت آلمان در واشنگتن با وزارت خارجه امریکا، ملاقاتهایی میان صادق طباطبایی نماینده آیت‌الله خمینی و وارن کریستوفر جانشین وزیرخارجه امریکا در روزهای ۱۶ و ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۵ و ۲۷ شهریور ۱۳۵۹) در بُن پایتخت آن موقع آلمان غربی به عمل آمد و زمینه برای تماسها و مذاکره‌های بعدی فراهم شد که سرانجام منجر به انعقاد موافقتنامه الجزیره گردید.

اگر علت عدم مراجعه به شورای امنیت مساله گروگانها بود، با توجه به توضیح مختصر بالا، چون تصمیم به آزادی گروگانها گرفته شده بود، دولت رجایی که در آن زمان عهده‌دار امور اجرایی کشور بود، صحیح بود پس از تجاوز عراق به خاک ایران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، بی‌درنگ به شورای امنیت شکایت می‌کرد و تقاضای تشکیل جلسه فوری می‌نمود. چون به موازات گفتگوها در جلسه‌های شورای امنیت مذاکره درباره حل بحران گروگانگیری نیز ادامه داشت، احتمال آنکه امریکا

برای پیشرفت مذاکره مربوط به حل بحران گروگانها در جلسه‌های شورای امنیت رعایت مواد منشور ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل را می‌نمود زیاد بود، و رعایت آنها به‌سود ایران و به زیان عراق بود.

اگر دولت جمهوری اسلامی ایران به شورای امنیت شکایت می‌کرد به زحمت می‌توان گمان داشت که دولت عراق در روزهایی که اختلاف دو کشور در شورای امنیت مطرح بود به ایران حمله می‌کرد و جنگ تمام‌عیار با ایران را آغاز می‌نمود. یادآوری این نکته نیز ضروری است که در همان ماه سپتامبر ۱۹۸۰، مجمع عمومی سالانه سازمان ملل متحد نیز طبق معمول هر سال تشکیل می‌گردید و نمایندگان کلیه دولتهای عضو سازمان ملل در آن شرکت می‌کردند و فرصت ارزنده‌ای برای دولت جمهوری اسلامی ایران بود که با اعزام هیات بلندپایه دولتی از کارشناسان و مدیران آگاه مساله اختلاف ایران و عراق و موضع خود را در آن اختلاف برای نمایندگان دولتهای جهان روشن می‌ساخت.

بی‌تردید، شایسته بود دولت جمهوری اسلامی به موازات اقدام در شورای امنیت، مجمع عمومی سازمان ملل و حل بحران گروگانها، فعالیت دیپلماسی و تبلیغاتی سنجیده‌ای در مراجع بین‌المللی و منطقه‌ای به عمل می‌آورد و مانند دولت عراق به عموم آنها نامه می‌نوشت و از بعضی از آنها مانند کنفرانس اسلامی و کنفرانس کشورهای غیرمتعهد می‌خواست که به موضوع مهم تجاوز نظامی عراق به یک کشور عضو آن کنفرانسها رسیدگی نمایند. با این اقدامها، و جلب توجه دولتها و افکار عمومی مردم جهان به تجاوز نظامی عراق به زین‌القوس در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹، به گمان قوی صدام قادر نمی‌گردید ۱۴ روز بعد، در ۳۱ شهریور آن سال ده فرودگاه مهم ایران در شهرهای تهران، اصفهان، تبریز، کرمانشاه، همدان، شیراز، بوشهر، آبادان، دزفول و اهواز را با هواپیما بمباران کند و روز بعد با ۱۲ لشکر مجهز و صدها تانک و دهها هواپیما در جبهه‌هایی به طول ۵۵۰ کیلومتر به خاک ایران حمله نماید.

دولت جمهوری اسلامی ایران پس از حمله نظامی عراق و تصرف زین‌القوس می‌بایست توجه می‌داشت که عراق عملاً به جنگ با ایران پرداخته است. صدام

روز بعد از تصرف زین‌القوس، در ۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۸ شهریور ۱۳۵۹) خطاب به اعضای شورای عالی سوادآموزی اظهار داشت «هر عراقی باید آماده باشد که خون خود را برای ملت خود و برای اصول خود بریزد.[۱۳]» صدام با بیان این مطلب و خواستن از هر فرد عراقی برای کشته شدن در راه ملت و ارزشهای خود بار دیگر آشکارا تصمیم خود را به جنگ با ایران اعلام داشته بود.

پس از تصرف زین‌القوس، چون هیچ اقدامی از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران برای شکایت در شورای امنیت و یا مراجعه به هیچ سازمان بین‌المللی و منطقه‌ای به عمل نیامد، صدام در اجرای مقصود خود پشتگرمی بیشتری پیدا کرد و سه روز بعد به منطقه سیف‌سعد و میمک حمله کرد و آنجا را نیز به تصرف درآورد. از دست دادن زین‌القوس، سیف‌سعد و میمک واجد اهمیت خاص است. از لحاظ نظامی روشن گردید که ارتش آسیب‌دیده ایران قدرت دفاع از مرزها و مقاومت در برابر ارتش مجهز عراق را ندارد. از سوی دیگر، سکوت دولتها و قدرتهای بزرگ، از جمله امریکا و شوروی، صدام را مطمئن نمود در صورت مبادرت به جنگ تمام‌عیار علیه ایران هیچ یک از دولتها و قدرتهای بزرگ به حمایت از دولت جمهوری اسلامی ایران و علیه دولت عراق به‌پا نخواهند خاست و هیچ گونه اقدامی نخواهند نمود.

عراق، پاسخهای آینده را تهیه می‌کند

تحقیر سیاسی ایران

وزارت امور خارجه عراق، به‌دنبال شدت یافتن زد و خوردهای مرزی و حمله نیروهای عراقی به خاک ایران و تصرف ناحیه‌های زین‌القوس، سیف‌سعد و میمک و با موقعیت برتری که از لحاظ نظامی و سیاست بین‌المللی به‌دست آورده بود یادداشت زیر را در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۰ شهریور ۱۳۵۹)، ۱۱ روز قبل از حمله به ایران، به سفارت ایران در بغداد ارسال داشت.[۱۴]

«وزارت امور خارجه احترامات خود را به سفارت جمهوری اسلامی ایران تقدیم می‌دارد و افتخار دارد مراتب زیر را خاطرنشان سازد:

۱ ـ با ملاحظه رفتار ایران، ما چند نتیجه‌گیری درباره این موضوع کرده‌ایم که مقدم بر آنها این است که به علت اغتشاش داخلی ایران و نقایص دستگاه دولت و محاسبات نادرست آن ما تصور می‌کنیم که ممکن است رهبری ایران از این واقعیت آگاه نباشد که ایران به سرزمین عراق واقعاً تجاوز کرده است و بنابراین قوانین بین‌المللی و معاهداتی را که بین دو کشور امضا شده است از جمله موافقتنامه الجزیره در ۱۹۷۵ را نقض نموده است.

اگر این امر صحیح باشد، ما به رهبری ایران توصیه می‌کنیم که از سازمانهای مسئول در امور مرزها و موافقتنامه‌ها سؤال کند تا [به درستی] آنچه ما تصور کرده‌ایم یقین حاصل نماید و برطبق آن، براساس علم و اطلاع و نه بر پایه وهم و گمان رفتار نماید.

۲ ـ رهبری ایران باید این نکته را متوجه باشد که حمله به شهرهایی که افراد غیر نظامی در آن ساکن هستند، همان‌طور که در مورد دو شهر مندلی و خانقین انجام داده است، یک امر ساده‌ای نیست و یا یک بازی سیاسی و یا خشونت‌آمیزی نیست که مقامهای ایرانی گاهگاهی در داخل ایران انجام می‌دهند. رهبری ایران باید همچنین متوجه این واقعیت باشد که چنین اقدامی از نظر عراق موضوع مهمی است و اگر رهبری ایران مایل نباشد که رابطه‌های [بین دو کشور] را بیش از پیش تیره نماید باید از آن اجتناب کند و در غیر این صورت نزد خداوند، خلقهای ایران و افکار عمومی جهان پاسخگو خواهد بود.

۳ ـ ما هیچ مقاصد آزمندانه‌ای نسبت به [تصرف] اراضی ایران نداریم. اگر واحدهای نظامی ما در قسمتی به خاک ایران تجاوز[۱۵] کردند، اقدام آنها نباید به‌عنوان توسعه [اراضی عراق] به زیان اراضی ایران تلقی شود، بلکه به‌طور عمده باید به‌عنوان یک ترتیبی در این اراضی برای مصونیت واحدهای ما و دفاع از زین‌القوس عراق در نظر گرفته شود.

وزارت از این فرصت استفاده می‌کند و احترامات فائقه خود را تجدید می‌نماید.»

وزارت خارجه عراق، در این نامه، اوضاع ایران را در نهایت هرج و مرج معرفی می‌کند و تصریح می‌نماید که «به علت اغتشاش داخلی ایران» همراه با «نقایص دستگاه دولت» ممکن است رهبری ایران مطلع نشده باشد که در مرزهای ایران چه وقایعی روی می‌دهد. دولت عراق در این نامه، خود را از آشوبهای داخلی ایران، از قیام مسلحانه کردها، از مبارزه دولت ایران با سران عشایر، از خرابکاریهای متعدد در نقاط مختلف ایران، به‌ویژه در خوزستان، از مبارزه حادی که بین سران دولت جمهوری اسلامی ایران در آن زمان جریان داشت و به‌ویژه بین بنی‌صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا از یک طرف و آیت‌الله بهشتی رئیس قوه قضائیه و رجایی نخست‌وزیر[۱۶] از طرف دیگر، و همچنین از مبارزه‌ای که بین گروههای سیاسی ایران درگرفته بود و سایر موارد به هم‌ریختگی اوضاع داخلی ایران مطلع نشان می‌دهد.

از آن مهمتر، حتی از «نقایص دستگاه دولت»، از وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری در امور داخلی و سیاست خارجی خود را آگاه معرفی می‌نماید و بر این اساس، انسجام و تمرکز تشکیلات اداری ایران را تحقیر می‌کند و با طعنه اعلام می‌نماید که به علت بی‌نظمیها و آشفتگیهای داخلی و اداری، حتی ممکن است که مقامهای رهبری ایران از تجاوز به مرز همسایه که در هر کشوری مهمترین واقعه تلقی می‌شود آگاه نباشند و ندانند که ارتش «ایران به سرزمین عراق واقعاً تجاوز کرده است» و با این اقدام «قوانین بین‌المللی و معاهداتی را که بین دو کشور امضا شده است... نقض نموده است.» وزارت خارجه عراق آن‌گاه خاطرنشان می‌سازد اگر آنچه ما از رفتار ایران و از تصمیمهای بدون مطالعه آن که بر پایه واقعیات و اطلاعات صحیح نیست نتیجه گرفته‌ایم درست باشد توصیه می‌کنیم که مقامهای رهبری ایران از مسئولان امر درباره مطالب بالا سؤال کنند و بعد بر آن اساس اقدام نمایند. دولت عراق به‌طور آشکار و تحقیرآمیزی مسئولان دولت جمهوری اسلامی ایران را در یک نامه رسمی از چگونگی اداره امور کشور بی‌اطلاع و ناوارد معرفی

می‌کند و از آنان می‌خواهد که درباره مساله مهمی مانند تجاوز و نقض قوانین بین‌المللی از افراد صلاحیتدار سؤال نمایند و آگاهی لازم به‌دست آورند.

در بند ۲ نامه بالا، دولت عراق به مهم بودن «حمله به شهرهایی که افراد غیرنظامی در آن ساکن هستند» اشاره می‌کند و منظور آن، تنها شهرهای عراق است که ادعا دارد ارتش ایران آنها را بمباران نموده است. دولت عراق، در زمانی این نامه را نوشته است که خیلی قبل از ۴ سپتامبر ۱۹۸۰ که به ادعای آن دولت، نیروهای نظامی ایران دو شهر مندلی و خانقین را بمباران کردند ارتش عراق، به ادعای دولت ایران، بارها شهرهای مرزی ایران، قصرشیرین، خسروی، گیلان غرب، نفت‌شهر، سومار، ایلام، مهران، دهلران و سایر نقاط را بمباران کرده بود. ولی از نظر دولت عراق، تنها بمباران شهرهای آن کشور مهم است و به همین جهت به «رهبری ایران» گوشزد می‌کند که آگاه باشد چنین اقدامی نقض قوانین بین‌المللی است.

دولت عراق که از هر جهت خود را در موضع برتر می‌داند تنها به همین مقدار اکتفا نمی‌کند، بلکه دولت ایران را تهدید می‌نماید که مطلقاً نمی‌تواند آن اقدامهایی را که «گاهگاهی در داخل ایران» انجام می‌دهد و عراق آنها را «بازی سیاسی» تلقی می‌کند در مورد عراق نیز انجام دهد، زیرا مواجه با واکنش سخت عراق خواهد شد و در آن صورت «رهبری ایران» در مقابل هر اتفاقی که روی دهد، از جمله جنگ عراق علیه ایران، «نزد خداوند، خلقهای ایران و افکار عمومی جهان پاسخگو خواهد بود.»

وزارت خارجه عراق، در این سند رسمی که خود نوشته و امضا کرده است اعتراف می‌نماید که به سرزمین ایران «تجاوز» کرده است و تاکید می‌نماید آنچه را که تصرف کرده است پس نخواهد داد. زیرا حفظ آن اراضی را برای مصون داشتن واحدهای نظامی خود از حمله‌های ایران و «دفاع از زین‌القوس عراق» لازم می‌داند. زین‌القوس تا ۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۷ شهریور ۱۳۵۹)، یعنی تا چهار روز قبل از تاریخ یادداشت فوق، در تصرف ایران و جزء خاک ایران بود. عراق به صراحت یادداشت بالا نه‌تنها زین‌القوس را تصرف می‌کند و آن را «زین‌القوس عراق» می‌نامد، بلکه علاوه بر آن، قسمتی از اراضی ایران را که به تشخیص خود برای اطمینان از دفاع از

زین‌القوس و واحدهای نظامی خود لازم می‌دانسته است تصرف می‌کند و در این یادداشت، راجع به این قسمت از اراضی ایران که اشغال نموده است نه‌تنها عذرخواهی نمی‌کند، بلکه استدلال می‌نماید که آن را به‌خاطر مصالح نظامی خود لازم می‌دانسته است.

عراق، بعد هم از دولت ایران می‌خواهد که به خود بقبولاند با آنکه عراق به مرزهای ایران تجاوز کرده و قسمتی از اراضی آن را تصرف نموده است «هیچ مقاصد آزمندانه» برای تصرف اراضی ایران ندارد. ولی دولت عراق که به مقررات حقوق بین‌الملل آگاهی دارد به‌خوبی می‌داند که حمله نظامی به داخل خاک ایران، عبور مسلحانه از مرز، جنگ با نیروهای ایران، عقب راندن ارتش ایران و تصرف زین‌القوس و اراضی دیگر، همچنین اظهاریه رسمی مبنی بر قصد دولت عراق که آن نواحی را به خاطر مصالح نظامی همچنان در تصرف خود نگه خواهد داشت تماماً نقض قوانین بین‌المللی و دلیلی بر «مقاصد آزمندانه» عراق برای تصرف خاک ایران است. اگر به اقدامهای بالا که طبق موازین حقوق بین‌الملل و طبق استنباط افکار عمومی مردم جهان دلیل محکمی بر محرز بودن «مقاصد آزمندانه» است نتوان چنین عنوانی داد، رژیم بعثی عراق در فرهنگ سیاسی خود چه عنوانی ممکن است داشته باشد که بتواند به‌جای آن به کار برد؟

این نکته خاطرنشان می‌شود که اشغال اراضی، به هر علتی که باشد، طبق حقوق بین‌الملل و طبق قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل درباره «تعریف تجاوز» غیرمشروع است و باید به صاحب آن مسترد شود. جالب است که دولت عراق نیز در نامه‌ای که ۲۲ روز قبل از نامه بالا، در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۸۰ (۲۸ مرداد ۱۳۵۹) و در اعتراض به نامه ژوئن ۱۹۸۰ (۱۶ خرداد ۱۳۵۹) وزارت خارجه ایران درباره حاکمیت ایران بر سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی به دبیرکل سازمان ملل متحد نوشت اصل حقوقی بالا را تایید نمود و در مورد اشغال سه جزیره از طرف ایران تاکید کرد که «از لحاظ قانونی مسلماً غیرموجه است که کشوری در مورد مالکیت یک قطعه اراضی ادعایی داشته باشد و آن‌گاه آن ادعا را با به کار بردن نیروی نظامی به مورد اجرا بگذارد.

«چنین روشی موجب از هم‌گسیختگی کامل قواعد استوار حقوق بین‌الملل درباره تحصیل مالکیت اراضی است. در این قواعد، هیچ گونه اجازه‌ای برای کسب مالکیت ارضی با اعمال زور و جور ندارد.[۱۷]» و آنگاه خود، نظر حقوقی خویش را در یک سند رسمی که به دبیرکل سازمان ملل نوشته است نه در سالهای بعد، بلکه به فاصله کمتر از یک ماه نقض می‌کند و با اعمال زور، سرزمینی را که در تصرف ایران بود اشغال می‌نماید.

عراق به قدرت نظامی خود و نفوذ سیاسی خویش و کشورهای دوست خود در مجامع بین‌المللی اطمینان دارد و از سوی دیگر به ضعف نظامی ایران و انزوای سیاسی آن آگاه است و به همین جهت با آسودگی خاطر تعهد بین‌المللی خود و منشور ملل متحد را نقض می‌کند و یادداشت ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰ را که در بند ۳ آن صریحاً اعتراف می‌کند که به خاک ایران «تجاوز» کرده است برای دولت جمهوری اسلامی ایران ارسال می‌دارد. دولت عراق نگران آن نیست که به علت تجاوز مسلحانه به خاک ایران و تصرف اراضی آن مورد اعتراض سازمانهای بین‌المللی واقع شود. دولت عراق با توجه به گذشته، اطمینان قریب به یقین دارد که جمهوری اسلامی ایران به مجمع عمومی سازمان ملل، به شورای امنیت، به کنفرانس جنبش کشورهای غیر متعهد و به کنفرانس اسلامی مراجعه نخواهد کرد و از افکار عمومی مردم جهان یاری نخواهد خواست.

نامه به سازمانهای بین‌المللی

وزارت امور خارجه عراق در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۳ شهریور ۱۳۵۹)، هشت روز قبل از حمله به خاک ایران نامه‌ای برای هشت سازمان جهانی و منطقه‌ای ارسال داشت که به علت اهمیت آن عیناً در زیر ترجمه می‌شود.[۱۸]

۱ ــ *دبیرکل سازمان ملل متحد، نیویورک که به‌عنوان سند رسمی مجمع عمومی و شورای امنیت بین کشورهای عضو توزیع شود.*

۲ ــ *رئیس جمهور فیدل کاسترو، هاوانا، رئیس ششمین کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد.*

۳ ـ سازمان کنفرانس اسلامی، جده [عربستان سعودی].
۴ ـ اتحادیه عرب، تونس.[۱۹]
۵ ـ سازمان وحدت افریقا، داکار.
۶ ـ جامعه اروپایی [بازار مشترک]، بروکسل.
۷ ـ سازمان جنوب شرقی آسیا، جاکارتا.
۸ ـ سازمان کشورهای قاره امریکا، واشنگتن.

«برطبق دستور دولت من، افتخار دارم مراتب زیر را به اطلاع شما برسانم:
از زمان تیره شدن رابطه‌های ایران و عراق برخوردهایی در مرزها روی داده است و نیروهای ایرانی مرتکب تجاوزها نسبت به اشخاص، نفوذ به داخل اراضی عراق و خرابکاریها شده‌اند که عراق آنها را دفع کرده است. این وقایع محدود و محلی تا روز ۴ سپتامبر ۱۹۸۰[۲۰] ادامه داشت. در آن روز نیروهای ایران از توپخانه سنگین ۱۷۵ میلیمتری امریکایی برای بمباران هدفهای غیرنظامی و شهرهای پر جمعیت استفاده کردند. نیروهای ایران دو شهر خانقین و مندلی را بمباران نمودند. نیروهای عراق ناگزیر شدند برای دفع تجاوز آنها، دو شهر قصرشیرین و مهران را بمباران کنند. نیروهای ایران علاوه بر بمباران دو شهر عراقی، به منطقه زین‌القوس تجاوز کردند. این منطقه برطبق موافقتنامه بین دو کشور که اعتبار اجرایی دارد و در عهدنامه مرزهای بین‌المللی و حسن همجواری ۱۹۷۵ نیز که بعد از موافقتنامه الجزایر در ۶ مارس ۱۹۷۵، امضا شد تایید شده است جزء منطقه مرزی خاک عراق است.
ما میل داریم تایید کنیم، ضمن آنکه عراق خواهان صلح و ثبات در منطقه است، هر نوع تجاوز و تهاجم مسلحانه به سرزمین خود و یا اتباع خویش را بر طبق حق قانونی دفاع از خود که قوانین بین‌المللی نیز آن را به رسمیت می‌شناسند دفع می‌کند. عراق صمیمانه امیدوار است که مقامهای ایرانی از هر گونه افزایش تشنج بین دو کشور خودداری کنند و تخلفهای خود را نسبت به تعهدهای بین‌المللی خویش متوقف سازند.
لطفاً مدلول این یادداشت را همراه با متن اعلامیه وزیر امور خارجه عراق به

اطلاع کشورهای عضو سازمان خود برسانید.»

وزیر امور خارجه عراق، در اعلامیه خود که ضمیمه نامه فوق نموده بود، ابتدا اشاره کرد که مرزهای ایران و عراق بر طبق پروتکل ۱۹۱۳ و کمیسیون تحدید حدود مرزی سال ۱۹۱۴ تعیین شده و تعداد ۱۲۵ علامت مرزی نصب گردیده است. ولی ایران با استفاده از مشکلات داخلی عراق و ضعف حکومتهای قبلی به‌تدریج قسمتی از خاک عراق را با کشاندن علائم مرزی به داخل خاک عراق، ضمیمه خاک خود نمود. وزیر خارجه عراق آن‌گاه تایید کرد که اختلافهای بین ایران و عراق تا هنگام امضای موافقتنامه الجزایر در ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) به اوج خود رسید. به موجب موافقتنامه فوق، مرزهای زمینی ایران و عراق براساس پروتکل ۱۹۱۳ تعیین گردید و با موافقت طرفین ۵۹۳ علامت مرزی نصب شد و عهدنامه مرزهای بین‌المللی و حسن همجواری در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ (۲۳ خرداد ۱۳۵۴) در بغداد به امضا رسید. هر دو کشور عهدنامه فوق را تصویب نمودند و اسناد آن در ۲۲ ژوئن ۱۹۷۶ (اول تیر ۱۳۵۵) در تهران مبادله گردید:

«در نتیجه عراق، روی کاغذ، منطقه‌های مرزی خود را که ایران به آن تجاوز کرده بود دوباره به‌دست آورد و فقط امور مربوط به تحویل و تحول آن باقی مانده بود. وقتی که انقلاب ایران روی داد دولت عراق مناسب دید که به رژیم جدید فرصت دهد تا تجدید سازمان کند و قادر شود که امور تحویل و تحول را انجام دهد، ولی آن منطقه‌ها به عراق داده نشد و برعکس، با گذشت زمان، مقاصد تجاوزکارانه و توسعه‌طلبانه از طرف مقامهای ایرانی نشان داده شد و سیاستهای توسعه‌طلبی علیه خاک عراق و اراضی اعراب ظاهر گردید.

«دولت انقلابی عراق که وظیفه دفاع از خاک وطن [منظور اراضی کلیه کشورهای عربی است] و حمایت از منافع حیاتی کشور را به عهده داشت خود را در موقعیت غیر قابل قبولی که ناشی از تجاوز [ایران] بود دید و تصمیم گرفت که به آن پایان دهد.

«در ۷ سپتامبر ۱۹۸۰، وزارت خارجه یادداشت کتبی به کاردار سفارت ایران در بغداد تسلیم نمود و در آن درباره تجاوز نیروهای ایرانی به اراضی عراق، از

جمله زین‌القوس اشاره کرد و خواست که [ایران] برطبق موافقتنامه ۱۹۷۵ و پروتکل تحدید حدود مربوط به آن منطقه مرزی، به منظور اجتناب از بدتر شدن رابطه‌های بین دو کشور، آن نقاط را تخلیه نماید. دولت عراق، پاسخی دریافت نداشت و چون دولت ایران به درخواست عراق پاسخ نداد نیروهای عراقی به پیش رفتند و نیروهای ایرانی را از آن منطقه بیرون راندند.

«در ۷ سپتامبر ۱۹۸۰، به کاردار سفارت ایران در بغداد یادداشت دیگری داده شد و توضیح داده شد که نیروهای عراقی به علت روش ایران مجبور شدند که وظیفه‌های خود را در بیرون راندن نیروهای ایرانی از منطقه زین‌القوس انجام دهند، به این امید که دولت ایران از تشدید بیشتر بحران بین دو کشور اجتناب کند و اراضی را که توسط نیروهای خود به آنها تجاوز کرده بود تخلیه نماید.

«با داشتن علاقه به اجتناب از پیچیدگی بیشتر، در همان روز، ما به کاردار سفارت ایران توضیح دادیم که مقامهای دولت ایران ممکن است نسبت به موافقتنامه الجزیره اطلاعات لازم نداشته باشند. علاوه بر آن ممکن است وضع واقعی تجاوز نیروهای ایرانی به اراضی عراقی را به علت شرایط خاص داخلی ایران به اطلاع آنها نرسانده باشند.

«ما به مقامهای دولت ایران توصیه کردیم که با مقامهای صلاحیتدار خود مشورت کنند و درباره کلیه این موارد اطلاعات [لازم] به‌دست آورند تا از زیاده‌روی در ارتکاب اشتباهها به دور باشند.

«وزارت خارجه هیچ پاسخی از دولت ایران درباره یادداشت فوق و توضیحات شفاهی خود دریافت نداشت.

«عراق قطعاً قصد ندارد که برخورد خیلی شدید بین دو کشور را آغاز کند و یا وضع را از این دشوارتر نماید. علاوه بر آن، دولت عراق علاقه‌مند به حفظ صلح در این قسمت از جهان است، ولی از سوی دیگر، مصمم است که از وطن عربی دفاع کند و به تجاوزهای ایران در منطقه مرزی پایان دهد.

«دولت عراق همچنین مایل است به مقامهای ایرانی توضیح دهد که با ارتکاب این تجاوزها و اقدامهای توسعه‌طلبی علیه عراق، بی‌جهت نیروهای

ایرانی را در معرض آتشبارهای ما قرار می‌دهند. عراق هیچ قصد آزمندانه‌ای برای تصرف خاک ایران ندارد، ولی مسلماً مصمم است که از تجاوزها به خاک متعلق به خود جلوگیری کند.

«از مقامهای دولت ایران خواسته می‌شود که قبل از ایجاد ماجراجوییهای بیشتر کاملاً فکر کنند و هرگونه قضاوتهای قبلی را از خود دور نمایند. درگیر بودن نیروهای مسلح در چنین وضعی که ایران دارد ممکن است بی‌ارتباط با اختلافهای داخلی آن نباشد و به نیروهای پاسدار امکان دهد که قدرت را در ایران به‌دست گیرند.

«ما از خلقهای ایران، خلقهای عرب در عربستان [خوزستان]، خلق کرد و تمام مردم شرافتمند و صدیق می‌خواهیم که با هوشیاری مواظب باشند از عواقب وخیم ناشی از تجاوزهای مداوم به اراضی عراق که از طرف ایران انجام می‌شود به دور بمانند.»

بغداد ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰

دکتر سعدون حمادی

وزیر امور خارجه جمهوری عراق

دولت عراق ـ همان‌طور که قبلاً گفته شد ـ به قدرت افکار عمومی دولتها و مردم جهان واقف بود و پیوسته توجه داشت نظر مساعد آنها را به خود جلب نماید. ولی دولت جمهوری اسلامی ایران در سالهای اول حکومت به این امر توجه نداشت و عراق، از این روش سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران حداکثر استفاده را نمود و در میدانی که برای او باز و خالی از رقیب بود تمام مهارت دیپلماسی خود را به کار برد.

دولت عراق که در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰، هشت روز قبل از حمله به ایران، از هر جهت خود را برای شروع جنگ آماده کرده بود، با وجود فعالیتهای وسیع دیپلماسی گذشته، باز در صدد برآمد که به‌طور رسمی با همهٔ سازمانهای بین‌المللی تماس بگیرد و ذهن آنها را نسبت به ادعاهای خود در مورد تجاوزهای ایران و حقانیت خویش تازه کند و افکار عمومی را برای حمله قریب‌الوقوع خویش آماده

سازد.

نکته مهمی که در این نامه عراق و در یادداشت قبلی آن به ایران جلب نظر می‌کند، و روش معمول دولت عراق است، بی‌پروایی آشکار آن در وارونه نمایاندن حقیقت و گمراه نمودن افکار عمومی در مورد تجاوزهای عراق به ایران است.[۲۱] دولت عراق، در یادداشت قبلی خود در ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۰ شهریور ۱۳۵۹) و در بند ۳ آن، صریحاً از «تجاوز» خود به خاک ایران ذکر می‌نماید و در همان حال که خود اعتراف می‌کند متجاوز بوده است، در بند یک آن یادداشت، ایران را متهم به تجاوز می‌نماید و اعلام می‌دارد که ایران «قوانین بین‌المللی و... موافقتنامه الجزیره در ۱۹۷۵ را نقض نموده است.» دولت عراق می‌داند که تجاوز آن موجب نقض همان قوانین بین‌المللی و موافقتنامه الجزیره بوده است، ولی پروایی ندارد که این اتهام را به ایران که مورد تجاوز آن واقع شده است نسبت دهد.

دولت عراق در نامه ۱۴ سپتامبر نیز با وجودی که بار دیگر تایید می‌نماید که «نیروهای عراقی به پیش رفتند و نیروهای ایرانی را از آن منطقه [زین‌القوس] بیرون راندند.» و بدین‌ترتیب صریحاً به تجاوز خود به خاک ایران اعتراف می‌نماید، باز ایران را متهم به تجاوز می‌کند.

دولت عراق در نامه ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰، از بمباران دو شهر مندلی و خانقین در ۴ سپتامبر ۱۹۸۰ شروع می‌کند ولی اعتراف می‌نماید که عراق نیز «دو شهر قصرشیرین و مهران را بمباران» کرده است و اضافه می‌نماید که «نیروهای ایرانی علاوه بر بمباران دو شهر عراقی به منطقه زین‌القوس تجاوز کردند.» یادآور می‌شود که نیروهای ایران هرگز به منطقه زین‌القوس تجاوز نکردند چون این منطقه از سالها قبل در اختیار ارتش ایران بود و نیروهای ایرانی در پاسگاه خود در زین‌القوس مستقر بودند و این ارتش عراق بود که طبق اعتراف رسمی آن دولت در یادداشتهای ۷ و ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰ و نامه بالا و همچنین اعتراف صریح صدام حسین در سخنرانیهای ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰[۲۲] (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) و ۴ نوامبر ۱۹۸۲[۲۳] (۱۳ آبان ۱۳۶۱) در مجمع ملی عراق با تجاوز به تمامیت ارضی ایران به پاسگاه ایران در زین‌القوس حمله کرد و پس از کشتن و مجروح کردن عده‌ای از سربازان

ایرانی، آن منطقه را با نیروهای نظامی خود اشغال نمود.

وزارت خارجه عراق در نامه خود به ۸ شخصیت و سازمان جهانی که آنها نیز طبق قاعده معمول، رونوشت آن را برای کلیه کشورهای عضو خود ارسال می‌دارند بار دیگر شایستگی و صلاحیت مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران را مورد تردید قرار می‌دهد و آنان را نزد رؤسا و رهبران کشورهای دنیا افرادی بی‌اطلاع معرفی می‌کند که حتی «ممکن است نسبت به موافقتنامه الجزیره» که اساسی‌ترین و مهمترین قرارداد بین دو کشور ایران و عراق است «اطلاعات لازم نداشته باشند.» وزارت خارجه عراق در تحقیر مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران نزد رهبران سیاسی کشورهای دنیا تا به آن حد جلو می‌رود که در نامه خود یادآور می‌شود که اوضاع عمومی ایران پس از ۱۹ ماه که رژیم جدید برقرار شده است هنوز چنان نابسامان و درهم ریخته است که مسئولان دولت ایران ممکن است «به علت شرایط خاص داخلی ایران» مطلع نشده باشند که نیروهای ایران به اراضی عراق تجاوز نموده‌اند.

وزارت خارجه عراق آینده‌نگری می‌کند و از این اتهامها یک هدف سیاسی را دنبال می‌نماید. آن وزارت می‌خواهد که مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران را بی‌اعتبار معرفی کند تا گفته‌ها و اقدامهای آینده آنان نیز نسبت به تجاوز قطعی عراق به ایران، بی‌اعتبار جلوه داده شود و عراق با کمک اثر نامطلوبی که گروگانگیری در ذهن مقامهای مسئول کشورهای جهان گذشته است اعتراضهای ایران را در مجامع بین‌المللی و مخصوصاً شورای امنیت کم اثر نماید.

وزارت خارجه عراق در نامه بالا، درباره شرایط خاص داخلی ایران و مبارزه جناحهای حاکمیت با یکدیگر نیز اشاره می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که «درگیر بودن نیروهای مسلح در چنین وضعی که ایران دارد ممکن است بی‌ارتباط با اختلافهای داخلی آن نباشد و به نیروهای پاسدار امکان دهد که قدرت را در ایران به‌دست گیرند.» وزارت خارجه عراق با نتیجه‌گیری بالا، این نکته را می‌خواهد به شخصیتها و مجامع جهانی و به‌وسیله آنها به کلیه کشورها بگوید که تشدید برخوردهای مرزی و اقدامهایی که به زعم دولت عراق از طرف ایران علیه آن کشور

و مخالف صلح و امنیت منطقه انجام می‌گیرد طبق یک نقشه حساب شده و به علت مبارزه جناحهای مختلف در هیات حاکم ایران اجرا می‌شود و منظور آن است که بعضی از صاحبان قدرت در ایران برای آنکه بتوانند رقیبان خود را از میدان بیرون کنند تعمداً ترتیباتی به‌وجود می‌آورند که نیروهای ارتش ایران که فرمانده کل آن، بنی‌صدر رئیس جمهور می‌باشد در مرزها پراکنده و مشغول باشند تا سپاه پاسداران که به‌صورت تنها نیروی مسلح در تهران و شهرستانها باقی خواهد ماند قدرت را در ایران به‌دست گیرد و به‌عنوان بازوی اجرایی قدرتمندان آن جناح، در اجرای مقاصد آنان مورد استفاده واقع شود.

وزارت خارجه عراق با اعلام این نتیجه‌گیری، می‌خواهد این اندیشه را به شخصیتهای جهانی و دولتها تلقین نماید که برخوردهای مرزی و شدت یافتن آنها، ارتباطی به اعمال عراق ندارد و عراق، درواقع، قربانی مبارزه بین جناحهای حاکم در ایران به منظور به‌دست گرفتن قدرت انحصاری در آن کشور شده است.

ریاکاری دیپلماسی عراق در نامه ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰ و اعلامیه ضمیمه آن آشکار است. باید قبول داشت که دولت عراق، ۸ روز قبل از حمله به ایران، کلیه نیروها، تجهیزات و تدارکاتی را که باید در طول مرز با ایران متمرکز کند، در آن روز آماده کرده و تصمیم قطعی برای جنگ با ایران اتخاذ نموده است. حمله با ۱۲ لشکر و صدها تانک و دهها هواپیما، طبق نظر عموم، کارشناسان نظامی مستلزم آن است که از ماهها قبل برای آماده کردن واحدهای نظامی و فراهم نمودن تدارکات جنگی اقدام شود. در چنین احوالی، دولت عراق ریاکاری سیاسی نشان می‌دهد و می‌کوشد با ارسال نامه بالا، افکار عمومی جهان و به‌ویژه دولت جمهوری اسلامی ایران را گمراه کند و حمله خود را با غافلگیری انجام دهد.

عراق در نامه ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰ و اعلامیه ضمیمه آن که سندهای رسمی بین‌المللی به‌شمار می‌آیند خود را «خواهان صلح و ثبات منطقه» معرفی می‌کند که «صمیمانه امیدوار است مقامهای ایرانی از هر گونه افزایش تشنج بین دو کشور خودداری کنند.» و برای آنکه دولت جمهوری اسلامی را کاملاً از تصمیم قطعی خود برای حمله به ایران بی‌اطلاع نگه دارد، به دنیا و تلویحاً به دولت جمهوری

اسلامی ایران اطمینان می‌دهد که «عراق قطعاً قصد ندارد که برخورد خیلی شدید بین دو کشور را آغاز کند و یا وضع را از این دشوارتر نماید» و برای گمراه نمودن بیشتر مسئولان دولت جمهوری اسلامی ایران مجدداً و با عبارات دیگری تاکید می‌نماید که «دولت عراق علاقه‌مند به حفظ صلح در این قسمت از جهان است.»

با وجود تاکیدهای بالا، اندکی دقت در طرز انشاء و عبارتهای نامه و اعلامیه وزیر خارجه عراق، تصمیم آن دولت را برای شروع جنگ تمام‌عیار با ایران آشکار می‌دارد. دولت عراق در سندهای بالا تصریح می‌نماید که «هر نوع تجاوز و تهاجم مسلحانه به سرزمین خود و یا اتباع خویش را برطبق حق قانونی دفاع از خود... دفع می‌کند.» دولت عراق «مصمم است که از وطن عربی دفاع کند و به تجاوزهای ایران در منطقه مرزی پایان دهد.» و در پایان نامه خود، به‌طور آشکار تصمیم رهبری عراق را به جنگ با ایران اعلام می‌دارد. از همه «خلقهای ایران» از «خلقهای عرب در عربستان [خوزستان]، خلق کرد و تمام مردم شرافتمند ایران» می‌خواهد که از «عواقب وخیم ناشی از تجاوزهای مداوم» ایران خود را دور نگه دارند. عراق، با زبان دیپلماسی، وقوع نزدیک جنگ را اجتناب‌ناپذیر معرفی می‌کند و از «خلقهای ایران» می‌خواهد که با هوشیاری مراقب باشند و هر اقدامی که لازم می‌دانند به عمل آورند تا از منطقه جنگ به دور باشند و از آسیبهای آن مصون بمانند.

دولت عراق در آستانه جنگ، برای ایجاد ترس در مردم ایران و ایجاد مشکل برای دولت جمهوری اسلامی ایران، ساکنان ناحیه‌های مرزی ایران و عراق را به تخلیه آن نقاط دعوت می‌نماید.

لغو قرارداد الجزیره

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹)، شَب‌هنگام، نمایندگان مجمع ملی عراق برای تشکیل جلسه فوق‌العاده دعوت شدند. صدام با پوشیدن «لباس فرمانده کل قوا[۲۴]» و «با صدایی نظیر صدای جمال عبدالناصر موقعی که کانال سوئز را ملی اعلام کرد[۲۵]» سخنرانی مفصلی ایراد نمود و طی آن لغو قرارداد الجزیره ــ اعلامیه الجزیره و کلیه موافقتنامه‌ها و پروتکلهای مربوط به آن ــ را به‌طور یکجانبه

اعلام داشت. در آن شب، «مقامهای عراقی نیز لباس ارتش خلقی در برداشتند.[۲۶]» صدام سخنرانی خود را با این عبارتها شروع کرد «برادران عزیز، اعضای مجمع ملی، برطبق تصمیم شورای رهبری انقلاب، شما را به این جلسه فوق‌العاده دعوت نمودیم تا شما را با مساله‌های بسیار مهم در مورد میهن و ملت ما آشنا کنیم.[۲۷]» او سپس به تفصیل از «استعمارگران انگلیسی و فرانسوی و امریکایی و سایر امپریالیستهای این عصر» در ایجاد کشور اسرائیل و مقاصد آن دولت در تضعیف اعراب بیان کرد و اظهار داشت که عراق به دو علت هدف مقدم صهیونیستها و امپریالیستهای حامی آن قرار دارد. نخست به‌خاطر آنکه ملت عراق دارای «سرشت جنگجویی» است و در طول تمام سده‌ها «در دفاع از حیثیت والای ملت عرب [منظورکلیه ملتهای عرب است] و حق حاکمیت آن» نقش شایسته‌ای داشته است. دوم برای آنکه مردم عراق دارای «استعداد خاصی برای پیشرفت و ترقی» است.

صدام آنگاه از قیام کردها و حمایت موثر ایران از آنان یاد کرد و گفت که جنگ با کردها از مارس ۱۹۷۴ تا مارس ۱۹۷۵ طول کشید و ارتش عراق طی آن ۱۶۰۰۰ کشته و زخمی داد و مجموع تلفات مردم عراق در آن جنگ بیش از ۶۰,۰۰۰ کشته و زخمی بود. صدام اضافه نمود که ایران با حمایت موثر مالی و تسلیحاتی «عروسکهای شمال[۲۸]» قصد تجزیه خاک عراق را داشت، ولی «ارتش دلاور عراق از تمامیت ارضی و افتخارات ملت عرب با ابراز جان‌بازیها و فداکاریها دفاع کرده است.» او درباره سلاحهای عراق تصریح نمود که «تجهیزات ارتش ما به‌طور عمده وابسته به اتحاد جمهوریهای شوروی است که در طول چند سال گذشته سلاحهای پیشرفته را در اختیار ما گذشت.» و سپس خاطرنشان ساخت که در نبرد با کردها مهمات جنگی عراق کاهش شدید یافت و «فقط سه بمب به‌عنوان اسلحه سنگین در اختیار نیروی هوایی باقی مانده بود... ما در آن موقع نقصان شدید تجهیزات را پنهان نگه داشتیم... ولی این واقعیت در اتخاذ تصمیم سیاسی ما درباره [رفع] اختلاف بین ایران و عراق [و انعقاد قرارداد الجزیره] تاثیر مهمی داشت.»

صدام پس از اشاره به جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، به تفصیل درباره علتهای انعقاد قرارداد الجزیره و نقش مهم آن در حفظ امنیت عراق سخن

گفت. او یادآور شد که ایران در مدت دو هفته‌ای که به کردها مهلت داده شده بود که به ایران پناهنده شوند و یا به عراق برگردند مقداری اسلحه و تجهیزات را که به کردها تحویل شده بود به ایران عودت داد، ولی «آنان [ایرانیان] ناگزیر شدند مقدار زیادی اسلحه و مهمات بجای بگذارند و نیروهای ما آنها را ضبط کرد.» صدام تصریح نمود که «ارتش [عراق] ۱۵۲۰۰۰ قطعه از سلاحهای مختلف به غنیمت گرفت.»

صدام در مورد قرارداد الجزیره بیان داشت که ایران از همان آغاز با تعیین خط مرزی تالوگ در آبهای شط‌العرب از قرارداد الجزیره استفاده کرده است و «حال آنکه طبق معمول وقت بیشتری برای اجرای توافقهای پروتکل مرزهای زمینی لازم بوده است... اقدامهای مربوط به اعاده اراضی به عراق به علت شرایط نظام پیشین در ایران در ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ به تعویق ماند و وقتی که این نظام [جمهوری اسلامی] اداره امور را به‌دست گرفت اراضی ما هنوز زیر نظارت طرف دیگر بوده است.» او اضافه کرد که متوجه بوده است نظام جدید برای ایفای تعهدهای خود در قرارداد الجزیره به وقت احتیاج دارد، ولی به زودی متوجه شد که سران نظام به رعایت اعلامیه ۶ مارس [۱۹۷۵] پایبند نیستند، زیرا هیات حاکم ایران سران بارزانی را که در امریکا اقامت داشتند به ایران فراخواند. «بارزانی عروسک [ملامصطفی بارزانی] و بعضی از پسرانش آماده بودند که به ایران حرکت کنند و اقدامهای تهاجمی خود را علیه عراق از سرگیرند، ولی او در آنجا، درکشور اربابان امریکایی خود می‌میرد و پسرانش و بعضی از سران شورشی به ایران می‌آیند.» هیات حاکم ایران با حمایت آشکار از آنها قصد داشت که از بارزانیها به‌عنوان «تخته پرش برای تهدید حاکمیت عراق و امنیت ملی آن استفاده کند.»

صدام آنگاه در بیان علتهای لغو قرارداد الجزیره اظهار داشت «چون زمامداران ایران از همان آغاز به‌دست گرفتن قدرت با مداخله آشکار و تعمدی در امور داخلی عراق و با پشتیبانی و مسلح کردن دارودسته شورشیان [کرد] که مورد حمایت صهیونیستها و امریکا هستند ـ دقیقاً همان کاری که شاه کرد ـ و با خودداری از استرداد اراضی عراق که ما ناگزیر شدیم آنها را به زور آزاد کنیم قرارداد را به دلیلهای

بالا نقض کرده‌اند، بنابراین در برابر شما اعلام می‌داریم که قرارداد ۱۹۷۵ از طرف ما نیز ملغی شده است. او که سخنرانی خود را از تلویزیون نیز ایراد می‌کرد آنگاه قرارداد الجزیره را در برابر بینندگان تلویزیون پاره کرد و به دور انداخت و تاکید نمود «بنابراین، رابطه‌های حقوقی در شط‌العرب باید به آنچه پیش از ۶ مارس ۱۹۷۵ بود برگردد. این رود باید با تمام حقوق مقرر که ناشی از حاکمیت کامل بر آن باشد هویت عرب عراقی خود را همان‌طور که نام آن و حقیقت امر در طول تاریخ بوده است دوباره باز یابد. عراق در رابطه‌های خود با کشورهای جهان ثابت کرده است که به تمام تعهدهای خود احترام می‌گذارد و در عین حال نمی‌تواند هیچ تهدید، تهاجم و یا تجاوزی را علیه حاکمیت و شئون خود قبول نماید. مردم عراق و ارتش آن آماده هستند با هر فداکاری که لازم باشد برای حفظ افتخار و حاکمیت خود در نبردهای سهمگین بجنگند.»

«ما این تصمیم تاریخی را برای به‌دست آوردن حاکمیت کامل بر اراضی و آبهای خود گرفتیم و علیه هرکس که بخواهد با این تصمیم مشروع ما مخالفت نماید با تمام قدرت و شایستگی مقابله خواهیم نمود.»

«ما در برابر شما تایید می‌کنیم ـ همان‌طور که در گذشته عمل کردیم ـ ما خواهان حسن رابطه با کشورهای همسایه از جمله ایران هستیم. **عراق هیچ نظری به اراضی ایران ندارد و یا هیچ قصدی برای برپا کردن جنگ علیه ایران** و یا گسترش دامنه اختلافها بیش از آنچه که از حقوق و حاکمیت خود دفاع نماییم نداریم.»

صدام پس از بیان مطالب تندی علیه رهبران ایران به «برادران عرب اهواز»، به «جنگجویان شریف کرد در ایران» و به همهٔ «ملت دوست ایران» درود فرستاد و اضافه نمود «امیدواریم که همسایه ما ایران، آزاد و مستقل خواهد شد و نقش مثبتی در منطقه، در جنبش غیر متعهدها و در مبارزه ملتها برای آزادی، استقلال و پیشرفت ایفا خواهد نمود.» او آنگاه درباره کشتیرانی در شط‌العرب صحبت کرد و اطمینان داد که عراق پیش از ۶ مارس ۱۹۷۵ امور کشتیرانی در شط‌العرب را با کارآیی و احساس مسئولیت انجام داد، اکنون نیز به نحو بهتری وظیفه‌های خود را در این مورد انجام خواهد داد و اظهار امیدواری کرد که «تمام کشورها، از جمله ایران،

حاکمیت عراق را بر شط‌العرب احترام خواهند گذاشت.»

صدام ضمن آنکه در سخنرانی طولانی خود بارها از شجاعت و فضیلتهای مردم عراق یاد کرد باز در آخرین قسمت سخنان خود اظهار داشت «مردم ما که از خصلتهای مشخص آنان پایداری سرسختانه و آمادگی بی‌پایان برای فداکاری است، مردمی که قویاً به [حفظ] حقوق مشروع خود پایبند می‌باشند و از میراث بزرگ تاریخی خود، میراث پیامبر والای اسلامی [ص] و تاریخ ملت بزرگ عرب [یعنی کلیه اعراب] و افتخارهای عراق بزرگ الهام می‌گیرند ذخیره اساسی ما برای رویارویی با دشمنی نژادپرستانه‌ای است که نظام جدید ایران از خود نشان می‌دهد.»

از لحاظ رعایت تشریفات مقرر، وزارت خارجه عراق در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ مهدی بشارت کاردار سفارت ایران را احضار کرد و طی یادداشت شماره ۵/۱/۷/۱۴۰۲۴ مورخ همان روز که به او تسلیم نمود اعلام داشت «... دولت جمهوری عراق تصمیم گرفته است که موافقتنامه الجزیره که در ۶ مارس ۱۹۷۵ میان دو کشور منعقد گردید، قراردادهای مرزهای دولتی و حسن همجواری انعقاد یافته میان دولت جمهوری عراق و دولت شاهنشاهی ایران، همراه سه پروتکل پیوست آن و ضمیمه‌هایشان که در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ براساس موافقتنامه مذکور در بغداد امضا شد، چهار موافقتنامه متمم قرارداد مذکور و ضمیمه‌هایشان که در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ در بغداد به امضا رسید و یادداشتهای مبادله شده و سوابق مشترک را به علت نقض گفتاری و کرداری آنها از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران طبق مفاد بند ۴ موافقتنامه الجزیره و ماده ۴ قرارداد سابق‌الذکر کان لم یکن بشمارد.[۲۹]»

وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران به‌جای آنکه پاسخ یادداشتی را که چنین مهم بوده است به زودی ارسال دارد، ۳۹ روز بعد ــ و ۳۴ روز پس از شروع جنگ عراق با ایران ــ در ۱۳۵۹/۸/۴ طی یادداشت شماره ۴۲۴/۷-۲/۶۳۳۶/۱۸ ارسال داشت و اعلام نمود «این دولت عراق است که مفاد عهدنامه ۱۹۷۵ و به‌خصوص پروتکل مربوط به امنیت در مرز را نادیده گرفته است و از جمله با فرستادن مأمورین و گروههای مسلح به استانهای آذربایجان غربی، کردستان،

کرمانشاه، ایلام و خوزستان به اقدامات خرابکارانه و کمک به ضد انقلاب مبادرت ورزیده و امنیت داخلی ایران را نقض و به روابط همجواری دو کشور لطمات جبران‌ناپذیری وارد ساخته است. چنانچه از نظر دولت عراق مشکلاتی در نحوه اجرا و تفسیر عهدنامه مرزی فیمابین و سایر موافقتنامه‌های منعقده وجود داشت می‌بایستی براساس ماده ۶ عهدنامه و الحاقیه مورخ ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ که آیین رسیدگی به حل اختلاف را به تفصیل و به صراحت مشخص نموده است اقدام می‌گردید». در آن یادداشت تاکید شد «نه‌تنها حق بلااعتبار بودن یک طرفه عهدنامه و موافقتنامه‌های مذکور در آن پیش‌بینی نشده است، بلکه به هیچ وجه اختلاف‌نظر در نحوه اجرای آن نمی‌تواند موجبی برای اعلام بی‌اعتباری یک‌طرفه باشد» و در پایان تاکید گردید که کلیه عهدنامه و پروتکلها و موافقتنامه‌ها «از نظر دولت جمهوری اسلامی ایران... همچنان معتبر و نافذ می‌باشد.[۳۰]»

پیش از آنکه به بررسی حقوقی اقدام صدام در لغو قرارداد الجزیره مبادرت شود ذکر این نکته را ضرور می‌داند که وزارت خارجه ایران متوجه پیامدهای قهری پیروزیهای نظامی عراق در تصرف زین‌القوس، سیف‌سعد و میمک، و به‌ویژه لغو قرارداد الجزیره از طرف صدام نگردید و متوجه این نکته نشد که لغو قرارداد با سخنانی که صدام اظهار داشت به گونه آشکار اعلان جنگ به ایران است و مقامهای ایران برای جلوگیری از فاجعه‌ای که مصیبتها و ویرانیها به همراه خواهد داشت باید هرچه سریع‌تر به سازمانهای بین‌المللی، مانند کنفرانس اسلامی، جنبش غیرمتعهدها، به‌ویژه دبیرکل سازمان ملل و رئیس شورای امنیت نامه بنویسند و هیاتهایی را برای جلب توجه آنان به اهمیت خطر فاجعه‌ای که در آستانه زمان قرار گرفته است اعزام دارند.

بند ۳ ماده ۲ منشور ملل متحد ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ تاکید می‌کند که «کلیه کشورها باید اختلافهای خود را از راههای مسالمت‌آمیز حل کنند و از انجام هر اقدامی که صلح و امنیت بین‌المللی را مورد مخاطره قرار دهد خودداری نمایند.»

بند ۴ همان ماده صراحت دارد که «کلیه کشورهای عضو باید در رابطه‌های

بین‌المللی خود از هرگونه تهدید به زور یا به‌کار بردن آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری و یا هر اقدام دیگری که مغایر با مقاصد ملل متحد باشد خودداری نمایند.»

ماده ۳۳ منشور مقرر می‌دارد «طرفین هر اختلاف که ادامه آن ممکن است حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد قبل از هر اقدامی باید با مذاکره، تحقیق، میانجیگری، سازش، داوری، رسیدگی قضایی، توسل به سازمانها یا ترتیبهای منطقه‌ای یا هرگونه وسیله‌های مسالمت‌آمیز دیگر به انتخاب خود در صدد حل اختلاف خود برآیند.»

بند ۱ ماده ۳۷ تاکید می‌نماید «هرگاه طرفین اختلافی که دارای ماهیت مذکور در ماده ۳۳ باشد نتوانند اختلاف خود را با وسیله‌هایی که در آن ماده معین شده است حل کنند، باید آن را به شورای امنیت ارجاع نمایند.»

با توجه به مواد بالا و سایر مواد منشور ملل متحد که از ذکر آنها برای جلوگیری از طولانی شدن کلام خودداری می‌شود، به‌ویژه بند ۱ ماده ۳۷ بالا، وزارت خارجه ایران می‌بایست به شورای امنیت شکایت می‌کرد و اقدام عراق را طبق مواد منشور ملل متحد موجب به مخاطره انداختن «صلح و امنیت بین‌المللی» معرفی می‌نمود و تقاضای تشکیل جلسه فوری می‌کرد. علاوه بر آن، چون اقدام عراق در لغو قرارداد الجزیره مغایر متن عهدنامه مرزی و بعضی مقررات حقوق بین‌المللی بود ـ که شرح آنها خواهد آمد ـ می‌بایست طبق بند ۳ ماده ۳۶ منشور ملل متحد که مقرر می‌دارد اختلافهای قضایی به دیوان دادگستری بین‌المللی ارجاع می‌شود، دادخواست مستدل به آن دیوان در لاهه ارسال می‌داشت و از آن دیوان تقاضای تشکیل جلسه و صدور رأی مقتضی می‌نمود.

پیشتر گفته شد که دولت جمهوری اسلامی ایران در حل مساله گروگانگیری پیشگام شد و در نخستین روزهای ماه شهریور ۱۳۵۹ تصمیم به مذاکره مستقیم با مقامهای امریکایی برای آزاد کردن گروگانها گرفته بود. افزون بر مطالبی که پیشتر گفته شد، رجایی نخست‌وزیر در نامه‌ای که با عنوان «حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی» نوشت در آن قید نمود که

دولت ایران برای حل مساله گروگانها و مذاکره با دولت امریکا پیشگام شده است. رجایی در آن نامه تصریح کرد که این، دولت ایران بود «که ابتدا برای حل و فصل بحران سیاسی [گروگانگیری] فیمابین ایران و امریکا اعلام اراده کرده و ابتکار را در دست داشته و بر سر اراده خوَد ایستاده[۳۱]» است.

بدین‌ترتیب ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ شرایط در جهت تعدیل انزوای سیاسی ایران و تعدیل نظر دولتها، به‌ویژه امریکا بود و ایران در شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه از موقعیت مناسب‌تری نسبت به گذشته برخوردار بود. ولی وزارت خارجه ایران متوجه اهمیت این فرصت تاریخی نگردید و به شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه شکایت ننمود. به احتمال قوی، در صورت اقدام ایران، و زمانی که موضوع اختلاف ایران و عراق در جلسه‌های شورای امنیت و دیوان لاهه مطرح بود عراق به سنگین‌ترکردن اختلاف با ایران که مغایر مواد منشور ملل متحد و مقررات حقوق بین‌المللی بود قادر نمی‌گردید و جنگ را آغاز نمی‌کرد. ولی غفلت بزرگ وزارت خارجه ایران به صدام دلگرمی داد و او که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) ـ پنج روز پیش از حمله سراسری به ایران ـ کلیه نقشه‌های جنگی و نیروهای نظامی را برای شروع جنگ تمام عیار با ایران آماده ساخته بود، با اطمینان به ضعف ارتش ایران حمله خود را آغاز کرد و برای ایران و مردم ایران ویرانیها و مصیبتها به‌بار آورد.

این نظر نیز می‌تواند وجود داشته باشد، جناحی در ایران که به جهاتی موافق تیرگی مداوم و فزاینده رابطه‌های ایران و عراق بود در عدم اقدام وزارت خارجه ایران به شکایت در آن سازمانهای بین‌المللی به گونه‌ای نقش داشته است.

پس از اقدام صدام در لغو قرارداد الجزیره، دولت بعثی عراق اقدامهای فوری برای ممنوع ساختن اقدامهایی که به علت حاکمیت مشترک دو کشور ایران و عراق بر شط‌العرب معمول شده بود، و همچنین اِعمال حاکمیت انحصاری خود بر شط‌العرب به عمل آورد و اعلام داشت که کلیه کشتیها باید حق عبور را منحصراً به مقامهای عراقی تحویل دهند و فقط از راهنمایان عراقی برای عبور کشتیها از شط‌العرب استفاده کنند. دولت بعثی عراق مقررات تازه‌ای برای حفظ امنیت عبور و

مرور کشتیها وضع نمود و به کلیه کشتیها اخطار کرد که باید مقررات جدید را رعایت نمایند، و به علاوه به آنها تاکید نمود که به محض ورود به شط‌العرب باید فقط پرچم عراق را نصب کنند حتی اگر قصد دارند به بندرهای ایران بروند.[۳۲]

انگیزه‌های مهم لغو قرارداد الجزیره

۱ ــ احساس حقارت

صدام در سخنرانی ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ در توضیح مزیتهای قرارداد الجزیره برای عراق نکته‌های مهمی را بیان داشت. او در آن سخنرانی آشکار ساخت که با قرارداد الجزیره آن بخش از اراضی که طبق پروتکل ۱۹۱۳ و کمیسیون تحدید حدود مرزی ۱۹۱۴ به عثمانی و سپس بعد از تشکیل عراق به آن کشور تعلق داشت و ایران آنها را تصرف کرده بود به عراق برگردانده شد. قیام کردها که از طرف ایران حمایت همه‌جانبه می‌شد و با نبردهای مداوم خود ارتش عراق را به ستوه آورده بودند در هم شکسته شد. این امر برای وحدت و امنیت عراق اهمیت حیاتی داشت. دولت بعثی عراق با به کارگیری گسترده نیروی هوایی که کردها فاقد آن بودند و بمباران دایمی مواضع آنان قادر به سرکوبی قیام کردها نگردیده و «فقط سه بمب سنگین» در اختیار نیروی هوایی عراق باقی مانده بود. این واقعیت ــ گرچه گزاف به‌نظر می‌رسد ــ حاکی از ناتوانی ارتش عراق و عدم امکان آن ارتش در ناگزیر ساختن کردها به تابعیت از حکومت مرکزی بود ــ کردها عملاً بر منطقه شمال عراق فرمانروایی داشتند و وحدت عراق مورد مخاطره جدی قرار گرفته بود.

صدام حسین در آن سخنرانی اذعان نمود که پیشنهاد هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر را برای مذاکره با شاه ایران پذیرفت، چون «فرصتی برای نجات امنیت عراق و وحدت ملی و نجات ارتش از گزند خطرها بوده است.[۳۳]» او در آن سخنرانی تایید نمود که قرارداد الجزیره «در زمان خود، واقعه بسیار مهمی تلقی می‌شد، زیرا پس از اعلام آن دارودسته شورشیان [منظور کردهاست] از هم پاشیدند و تسلیم شدند... [موافقت با] قرارداد الجزیره... تصمیمی در جهت منافع

ملی بود... این تصمیم، عراق را از خطرهای جدی که وحدت و امنیت و امیدهای آینده آن را تهدید می‌کرد نجات داد.[۳۴]»

واقعیت آن است که قرارداد الجزیره ـ همان‌طور که در عمل دیده شد ـ برای عراق امتیازهای مهم و برجسته‌ای که در سرنوشت حکومت بعثی عراق تاثیر انکارناپذیر داشت به همراه آورد. عراق فقط یک قاعده بین‌المللی در مورد آبهای مرزی را که خط تالوگ بود پذیرفته بود و همین امر، برای او مایه سرشکستگی بود. بی‌تردید، قدرت ایران شرایطی برای صدام به‌وجود آورده بود که برای رهایی از آنها چاره‌ای جز تسلیم به خواست مصرانه شاه ایران نداشت.

از قرارداد دوم ارزروم در ۳۱ مه ۱۸۴۷ (۲۶ جمادالثانی ۱۲۶۳) مساله شط‌العرب در رابطه‌های ایران و عثمانی مطرح گردید و حاکمیت بر آن ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ پیوسته مورد اختلاف دو کشور بود. ایران زیر فشار و اِعمال نفوذ دولتهای انگلستان و روسیه، تحمیل آن دولتها را در واگذاری حاکمیت سراسر شط‌العرب به عثمانی پذیرفت، ولی همواره با آن به مخالفت برخاست. به علت الزامات موقعیت جغرافیایی شط‌العرب و دو بندر مهم ایران ـ خرمشهر و آبادان ـ که در ساحل آن قرار داشت، ایران با وجود تحمیلهای مندرج در یادداشت توضیحی، پروتکل ۱۹۱۳ و کمیسیون تحدید حدود مرزی ۱۹۱۴ ـ که شرح آنها گذشت ـ حاکمیت خود را عملاً بر سراسر شط‌العرب و مرز مشترک اعمال می‌نمود. ولی به گونه رسمی هیچ یک از زمامداران عراقی حاضر به پذیرش حاکمیت مشترک ایران و عراق بر شط‌العرب نشدند. بر اثر فشار دولت انگلستان که در اندیشه منافع نفتی خود در منطقه بود، در پروتکل ۱۹۱۳ حدود چهار کیلومتر در محدوده بندر خرمشهر و در قرارداد ۱۶ تیر ۱۳۱۶ (۴ ژوئیه ۱۹۳۷) حدود چهار مایل در برابر آبادان از مسیر شط‌العرب زیر حاکمیت مشترک دو کشور قرار گرفت تا کشتیهای نفتکش انگلیسی و سایر کشورها برای صدور نفت ایران در اسکله‌های آن بندرها پهلو بگیرند. صدام تنها زمامدار عراقی بود که بر اثر فشار فزاینده ایران ناگزیر به پذیرش حاکمیت مشترک ایران و عراق بر سراسر شط‌العرب در طول مرز مشترک دو کشور گردیده بود. صدام و دنیای عرب تسلیم او را نتیجه ضعف ارتش او در برابر

قدرت نظامی ایران می‌دانستند و این امر برای فرمانروای مستبدی چون صدام تحمل‌پذیر نبود.

صدام در سخنرانی مفصلی که در جلسه سران اسلامی طائف در عربستان سعودی که از ۲۵ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۸۱ ـ چهار ماه و سه روز بعد از حمله به ایران ـ ایراد کرد در مورد علت موافقت خود با قرارداد الجزیره پس از ذکر تلفات و خسارتهای سنگین جنگ با کردها و دشواریهایی که با آنها روبه‌رو گردید اظهار داشت «اینها بودند شرایطی که به ما دیکته کردند **و درواقع ما را مجبور کردند** که در جستجوی راه حل سیاسی باشیم.[۳۵]» او در همان سخنرانی و در جای دیگر مجدداً بیان کرد «با وجودی که قرارداد الجزیره در شرایطی که برای شما توضیح دادم **به ما تحمیل شد**... [آن را] نه به‌خاطر آنکه معتقد بودیم صحیح است، بلکه به خاطر آنکه آن را امضا کرده بودیم[۳۶]» رعایت می‌نمودیم. او در هر فرصتی که مناسب بود آشکار ساخت که چاره‌ای جز امضای قرارداد الجزیره نداشته است.

صدام در ۲۳ نوامبر ۱۹۸۱ (۲ آذر ۱۳۶۰) ـ بیش از ۱۴ ماه پس از حمله به ایران ـ در گفتگوی خود با گروهی از نمایندگان مجلس ملی عراق، پس از آنکه اظهار داشت که عراق از طریق سازمانهای بین‌المللی کوشش مداوم برای قطع جنگ به عمل آورده است، در مورد قرارداد الجزیره تاکید نمود «وقتی که ما قرارداد ۱۹۷۵ [الجزیره] را منعقد کردیم به محتوای آن، هرچند بعضی نکته‌های آن در مورد **شط‌العرب زیر فشار شرایط آن روز پذیرفته شد** ـ که شما می‌دانید ـ احترام گذاشتیم.[۳۷]» او سال بعد ـ در ۱۱ آوریل ۱۹۸۲ (۲۲ فروردین ۱۳۶۱) ـ در سخنرانی خود در مجمع ملی عراق درباره «تبانی ایران و سوریه»، قرارداد الجزیره را نتیجه شکست در جنگ با ایران و تحمیل طرف پیروز بر او عنوان کرد. او اظهار داشت «وقتی که جنگ در می‌گیرد، کاملاً منصفانه است که کلیه حقوق و امتیازهایی که یک دولت درگذشته **به‌وسیله جنگ قبلی به‌دست** آورده است لغو شود. بنابراین، جنگ حقوق مکتسب را از بین می‌برد و این واقعیت شامل آن نیمه از شط‌العرب که **به‌وسیله جنگ در ۱۹۷۵ از ما گرفته** شده است می‌شود.[۳۸]»

صدام در اعلامیه الجزیره در ۶ مارس ۱۹۷۵ (۱۵ اسفند ۱۳۵۳) که با شاه

امضا کرده بود خصوصیت برجسته مذاکره با شاه را «صراحت کامل و علاقه صمیمانه هر دو طرف برای رسیدن به یک راه‌حل نهایی و دایمی در مورد کلیه مساله‌های موجود بین دو کشور» اعلام داشته بود. ولی در آن سخنرانی امضای آن اعلامیه را نتیجه مبارزه کردهایِ بارزانی که مورد حمایت ایران بودند اعلام داشت و جنگ کردها را با دولت عراق، جنگ ایران با عراق معرفی نمود و جنگ خود را با ایران در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹)، به‌طور تلویحی دنباله آن جنگ اعلام داشت. صدام به گونه آشکار و بی‌هیچ ابهام موافقت با واگذاری حاکمیت نیمی از شط‌العرب به ایران را نتیجه شکست در جنگ با ایران در زمان شاه دانست و این امر به حیثیت سیاسی او در دنیای عرب که داعیه رهبری بر آن را داشت لطمه جدی وارد آورد. صدام که می‌دانست نخستین زمامدار عراقی است که با حاکمیت مشترک ایران و عراق بر سراسر شط‌العرب در طول مرز مشترک موافقت کرده است از تحمیلی که بر او شده بود احساس حقارت می‌کرد و رفع آن را در لغو قراردادی می‌دانست که چنین حقارتی را بر او روا داشته بود.

۲ ــ شروع جنگ با ایران

با لغو قرارداد الجزیره و تصرف قهرآمیز نیمی از بستر شط‌العرب به طول ۸۱ کیلومتر که مرز مشترک ایران و عراق را تشکیل می‌دهد صدام می‌دانست که ایران و هیچ کشوری در قبال محروم ساختن آن بر اِعمال حاکمیت بر بخشی از اراضی و یا آبهای سرزمینی خود ساکت نخواهد نشست و واکنش قهرآمیز نشان خواهد داد. صدام که خود را از هر جهت ــ از لحاظ نظامی و رابطه‌های بین‌المللی ــ برای مقابله با چنین واکنشی آماده ساخته بود همان را می‌خواست و با اطمینان به پیروزی سریع خود خواهان جنگ با ایران بود تا پس از شکست ایران و در یک قرارداد رسمی جداگانه حاکمیت کامل عراق را بر سراسر شط‌العرب به ایران بقبولاند.

صدام جنگ با ایران را ــ در شرایط آخرین روزهای شهریور ۱۳۵۹ ــ لازم می‌دانست تا با پیروزی در آن، احساس حقارتی را که از امضای قرارداد الجزیره داشت جبران نماید. این نکته نیز یادآوری می‌شود که در ماده ۶ عهدنامه مرزی

ایران و عراق در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ (۲۳ خرداد ۱۳۵۴) ــ همان‌طور که درگذشته گفته شد ــ راه‌حلهای متعددی برای هرگونه اختلاف مرزی و یا تفسیر خاص از آن پیش‌بینی شده بود. صدام، ضمن آنکه به قراردادها و حقوق بین‌الملل بی‌اعتنا بود، برای شروع جنگ با ایران که اثرهایی در منطقه‌های حساس خلیج فارس و خاورمیانه داشت لازم می‌دانست آن قرارداد را لغو کند تا در برابر ایراد اساسی در سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای عدم توسل به آن راه‌حلها پاسخی داشته باشد و اظهار کند که در زمان حمله به ایران قراردادی وجود نداشته است.

درباره تاثیر قرارداد الجزیره در تصمیم صدام به جنگ با ایران، روزنامه‌نگار و نویسنده لبنانی که با صدام مصاحبه کرده است می‌نویسد «نکته‌های زیر، زمینه اقدام جنگ را روشن می‌کند. در مرحله نخست می‌توان گفت که تصمیم مبادرت به جنگ از روزی که موافقتنامه الجزیره در ۶ مارس ۱۹۷۵ امضا گردید گرفته شده بود... صدام حسین که در آن موقع نایب رئیس جمهور بود [درواقع نایب رئیس شورای رهبری انقلاب بود] ناگزیر شد که [شرایط] موافقتنامه را بپذیرد تا فرصتی به‌دست آورد که در خلال آن بتواند یک ارتش قوی و یک کشور پیشرفته بسازد. ارتشی که اگر روزی حاکمیت بر شط‌العرب را نتوان مجدداً از طریق دیپلماسی برقرار نمود بتواند بر ارتش شاه پیروز شود.[۳۹]»

قرارداد الجزیره همچنان معتبر است

قرارداد الجزیره ــ اعلامیه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای متعدد آن ــ مهم‌ترین، جامع‌ترین و عادلانه‌ترین قراردادی است که در طول بیش از ۴۶۱ سال ــ از نخستین جنگ عثمانی با ایران در چالدران ــ ۲ رجب ۹۶۲ هـ. (۲۳ اوت ۱۵۱۴) ــ تا ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ (۵ دی ۱۳۵۴) که آخرین پروتکل قرارداد الجزیره امضا شد ــ میان ایران و همسایه غربی آن منعقد شده است. اهمیت این قرارداد در آن است که هر دو کشور ایران و عراق برای پایان دادن به اختلافهای درازمدت که از بدو تاسیس کشور عراق در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) تا امضای قرارداد الجزیره میان آنها وجود داشته است با این تصمیم قطعی که برای همیشه به آن

اختلافها پایان دهند به مذاکره با یکدیگر پرداخته‌اند و در آن قرارداد، حق و حقوق بین‌الملل رعایت شده است. اراضی که در تصرف عراق بود به آن واگذار گردید و حق ایران در اِعمال حاکمیت بر رود مرزی مشترک که مطابق عرف بین‌المللی و تایید کنوانسیون بارسلن در ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ است به رسمیت شناخته شد. مرز طولانی ایران و عراق که ۱۲۵۰ کیلومتر طول دارد و در گذشته به‌طور کامل علامت‌گذاری نشده بود توسط کارشناسان آگاه و با تجربه دو کشور مجدداً علامت‌گذاری و نقشه‌های دقیق آن تهیه شد. این قرارداد ضامن حفظ رابطه‌های حسن همجواری میان ایران و عراق است و همواره باید از طرف دولت و ملت ایران به‌عنوان تنها قرارداد مربوط به تعیین حدود مرز زمینی و آبی دو کشور شناخته شود و مورد حمایت جدی و دایمی قرار گیرد.

تاسف است که زمانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران کسی به مقام وزیر خارجه ایران گمارده شد که ضمن بی‌تجربگی در اداره سیاست خارجی کشور، حداقل احساس مسئولیت را نیز نداشت که پرونده رابطه‌های ایران و عراق یکی از مهمترین کشورهای همسایه ایران که عموماً مشکل‌آفرین و نگران‌کننده بوده است مطالعه کند تا دریابد که ایران با عراق چه اختلافهایی داشته و حاکمیت بر نیمی از شط‌العرب در مرز مشترک، با چه دشواریهای درازمدت همراه بوده و قرارداد الجزیره پس از چه تنشهای مخاطره‌آمیز امضا شده است. همان‌طور که پیشتر گفته شد، سازمان کنفرانس اسلامی در مه ۱۹۸۰ (اردیبهشت ۱۳۵۹) ــ چهار ماه پیش از حمله عراق به ایران ــ در اسلام‌آباد پاکستان تشکیل شد و وزیران خارجه کشورهای اسلامی در آن شرکت نمودند. در آن موقع، صادق قطب‌زاده وزیر خارجه ایران بود. در گزارشی که او قصد داشت در جلسه سازمان قرائت کند طبق نظر او بندی اضافه شده بود که به موجب آن «قرارداد الجزیره ۱۹۷۵ در لحنی شدید محکوم و سندی مطرود توصیف شده بود. نظر قطب‌زاده این بود که این قرارداد بر اثر تبانی صهیونیسم با حکومت الجزایر در دوران بومدین تنظیم گردیده و منافع صهیونیسم در آن محفوظ گردیده است.[۴۰]»

از بخت بزرگ مردم ایران، فریدون زندفرد از سفیران آگاه و با تجربه گذشته

ایران عضو هیات ایرانی بود. قطب‌زاده از او نظر خواست. زندفرد می‌نویسد «از این برداشت تعجب کردم. پاسخ دادم قرارداد الجزیره پس از سالها مذاکرات پر فراز و نشیب و خون‌دل خوردنهای فراوان به‌دست آمده و حاکمیت ایران را بر قسمت شرقی اروندرود[۴۱] [شط‌العرب] که آرزوی دیرینه بود محقق می‌سازد و بهترین قراردادی است که ایران در یک قرن و نیم اخیر توفیق امضای آن را داشته است... یکی از همکاران [سابق] وزارت خارجه که در این سفر همراه بود گفته‌ام را تایید کرد. آنگاه قطب‌زاده نوشته را با خشم و عصبانیت به‌سوی نیمکتی در اتاق پرتاب کرد[۴۲]» و از خواندن آن قسمت چشم پوشید.

اگر قطب‌زاده این توجه را نمی‌داشت که دو نفر از صاحب‌منصبان قدیمی وزارت خارجه را که دانش سیاسی و تجربه دیپلماسی داشتند و همچنان از وجود آنان استفاده می‌شد به اولین مجمع جهانی که دولت جمهوری اسلامی ایران در آن شرکت می‌کرد همراه خود به اسلام‌آباد ببرد، و اگر نظر خود را با آنان در میان نمی‌گذاشت و گزارش خود را در جمع وزیران خارجه کشورهای اسلامی که وزیر خارجه عراق نیز در آن حضور داشت قرائت می‌کرد چه فاجعه تاریخی رخ می‌داد و چه خدمت گرانقدری به صدام که از نوامبر ۱۹۷۹ ــ که شرح آن گذشت ــ خواهان لغو قرارداد الجزیره بود، می‌شد. بی‌جهت نبود که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی اظهار داشت که در آن زمان وزارت خارجه ایران «فلج» بود.

به موضوع سخن برمی‌گردیم. اقدام یکجانبه صدام در لغو قرارداد الجزیره فاقد هرگونه ارزش حقوقی است. برای آنکه این نظر به درستی توضیح داده شود، این امر از دو جهت، از لحاظ نکته‌های مندرج در متن قرارداد و همچنین از لحاظ حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱ ــ از لحاظ متن قرارداد

در عقد یک قرارداد عنصر «قصد» و «اراده» از مبانی اصلی آن شناخته می‌شود و به کمک آن می‌توان درباره بسیاری دعاوی که در مورد آن قرارداد به‌عمل می‌آید قضاوت نمود.

در اعلامیه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای منضم به آن، امضاکنندگان آنها نه‌تنها در هیچ موردی به‌طور صریح یا به قرینه هیچ‌گونه قصدی برای احتمال لغو آنها نشان ندادند، بلکه آگاهانه و مصممانه در هر موردی که اقتضا داشت علاقه صادقانه و اراده قطعی خود را برای حفظ توافقهای به‌دست آمده که پس از دوران طولانی ستیزه‌ها، تهدیدها و دخالتها در امور داخلی یکدیگر حاصل شده بود و مخصوصاً برای قطعی بودن و دایمی بودن مرزها ابراز داشتند.

در اولین توافق سران دو کشور ـ اعلامیه الجزیره مورخ ۶ مارس ۱۹۷۵ ـ درباره ملاقات آنان تاکید شد که «صفات مشخص این ملاقاتها... صراحت کامل و علاقه صمیمانه هر دو طرف برای رسیدن به یک راه‌حل قطعی و دایمی در مورد کلیه مساله‌های موجود بین دو کشور بود.» و در جای دیگر آن تصریح گردید که «طرفین تصمیم گرفته‌اند که پیوندهای سنتی حسن همجواری و دوستی را مخصوصاً با از بین بردن کلیه عاملهای منفی در رابطه‌های خود... تجدید نمایند.»

در عهدنامه مرزی که مهمترین توافق دو کشور به‌دنبال اعلامیه الجزیره است اراده رهبران دوکشور برای دایمی بودن حل کلیه اختلافها از همان اولین عبارت آن مشهود می‌گردد. عهدنامه مرزی با این عبارت شروع می‌شود: «نظر به اراده صادقانه طرفین... برای نیل به حل و فصل قطعی و دایمی کلیه مساله‌های مابه‌الاختلاف دو کشور...» و آنگاه تصریح می‌گردد که «طرفین براساس... به علامت‌گذاری مجدد قطعی مرز زمینی و... مرز رودخانه‌ای مبادرت نموده‌اند.»

در اثبات قطعی بودن قصد امضاکنندگان به حل دایمی کلیه اختلافها و ایجاد محیط دوستانه در رابطه‌های خود و پرهیز از هرگونه استنباطی که احتمال لغو را به ذهن خطور دهد، عهدنامه با پافشاری تاکید می‌نماید «با تمایل به تحکیم پیوندهای مودت و حسن همجواری و تشیید مناسبات فیمابین... براساس اصل تمامیت ارضی و مصونیت مرزها از تجاوز...» «با تصمیم به بذل مساعی در جهت برقراری عصری جدید در مناسبات دوستانه...» طرفین «تصمیم به انعقاد عهدنامه حاضر گرفتند» و سپس در ماده ۴ عهدنامه مرزی در مورد کلیه مقرراتی که در پروتکلهای ضمیمه توافق شده است تاکید می‌گردد که آنها «مقرراتی قطعی و دایمی و غیرقابل

نقض» می‌باشند و به آن نیز اکتفا نمی‌شود و باز در ماده ۵ عهدنامه مجدداً یادآور می‌شود که «در قالب غیرقابل تغییر بودن مرزها... خط مرز زمینی و رودخانه‌ای آنان تغییرناپذیر و دایمی و قطعی می‌باشد.»

کمتر قراردادی دیده شده است که امضاکنندگان آن تا به این حد اراده قطعی خود را برای حل اختلافهای موجود ابراز داشته باشند. دو کشور پس از سالها خصومت، جنگ سرد تبلیغاتی و زد و خوردهای پراکنده مرزی به جایی رسیدند که بتوانند با هم توافق نمایند، به دشمنیها خاتمه دهند و «عصری جدید در مناسبات دوستانه» خود برقرار نمایند. هر دو کشور با علاقه و اصرار، آن توافقها را غنیمت شمردند و بیش از آنچه که در حد متعارف و معمول قراردادهای دوستانه است درباره لزوم آنها و محترم شمردن آنها تاکید ورزیدند. رهبران دو کشور با امضای خود، اراده قطعی خویش را برای حفظ آن توافقها اعلام داشتند و به یکدیگر و به ملتهای دوست ایران و عراق که با شوق و امید به آن توافقها چشم دوخته بودند اطمینان دادند که این قرارداد نه برای زمان ما و نسل ما بلکه برای همهٔ زمانها و همهٔ نسلها محترم خواهد بود و برای همیشه قطعی و تغییرناپذیر است و هرگز لغو نخواهد شد.

امضاکنندگان قرارداد برای آنکه احتمال هرگونه گزندی را که ممکن بود در تفسیر و یا اجرای توافقها پیش آید به کلی و با قاطعیت از میان بردارند ماده ۶ عهدنامه مرزی را با جامعیت کامل تدوین نمودند و با راه‌حلهایی که در آن پیش‌بینی کردند سعی نمودند نشان دهند که هرگز خللی به استواری ارکان این قرارداد وارد نخواهد آمد. ماده ۶ معین می‌کند «در صورت اختلاف درباره تفسیر یا اجرای عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها...» چگونه باید در حل آن اقدام نمایند. ولی قبل از آنکه شرح دهد چه اقدامهایی باید به‌عمل آید تاکید می‌کند که با وجود هرگونه اختلاف در تفسیر و یا اجرای عهدنامه باید «مسیر خط مرز ایران و عراق» کاملاً رعایت شود. یعنی هیچ یک از طرفین حق ندارد برای هر اختلافی، به هر نحو و به هر شدتی که باشد، اعم از آنکه درباره تفسیر مواد عهدنامه و یا چگونگی اجرای آن باشد کوچکترین تغییر در «مسیر خط مرز ایران و عراق» بدهد. ماده ۶

عهدنامه هر دو دولت ایران و عراق را مکلف می‌سازد که مطلقاً مجاز نیستند به دلیل وجود اختلاف در تفسیر و یا اجرای عهدنامه به مرزهای یکدیگر تجاوز نمایند و «مسیر خط مرز ایران و عراق» را که «علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی دولتی بین ایران و عراق»[۴۳] و «تعیین مرز دولتی رودخانه‌ای در شط‌العرب بین ایران و عراق براساس خط تالوگ»[۴۴]، «توسط کمیته مختلط ایران و عراق و الجزایر»[۴۵] انجام گردیده است تغییر دهند.

در پروتکل راجع به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی بین ایران و عراق، مجدداً و به‌نحو دیگر، لزوم رعایت موازین حسن همجواری و همچنین التزام هر دو کشور به قطعی دانستن مرزهای دو کشور و محترم شمردن آنها تاکید می‌گردد. در ماده ۴ پروتکل که مربوط به تشکیل «یک کمیسیون مختلط عراقی و ایرانی» است تا به وضع اموال منقول و ساختمانهایی که «تعلق ملی آنها به سبب علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی ایران و عراق تغییر می‌یابد» رسیدگی نماید تصریح می‌شود که این اقدام باید «با روحی توام با حسن همجواری و همکاری و به منظور اجتناب از هر نوع اختلاف» به‌عمل آید و ماده ۶ پروتکل تایید می‌نماید که «طرفین متعاهدین توافق دارند که مفاد پروتکل حاضر که بدون هیچ قید و شرط به امضا رسیده ـ کلیه مساله‌های مرزی بین ایران و عراق را در آینده حل و فصل می‌نماید. طرفین بر این مبنا رسماً متعهد می‌شوند مرز مشترک و قطعی فیمابین را محترم بشمارند.»

صدام حسین که خود شخصاً موافقتنامه الجزیره مورخ ۶ مارس ۱۹۷۵ را امضا کرده است و سعدون حمادی وزیر خارجه عراق که هنگام لغو قرارداد الجزیره همان سمت را داشته و عهدنامه مرزی و پروتکلها را امضا نموده است با امضای خود موافقت نموده‌اند و تضمین کرده‌اند که آن توافقها «قطعی، دایمی و تغییرناپذیر» خواهند بود و «مسیر خط مرز ایران و عراق» چه در زمین و چه در شط‌العرب تحت هیچ عنوان و به هیچ علتی تغییر نخواهد کرد و «رسماً» متعهد شدند که «مرز مشترک و قطعی فیمابین را محترم بشمارند» و با همهٔ این تمهیدها، صدام حسین و دولت بعثی عراق بعضی اختلافها را عنوان کردند و قراردادی را که برای دو ملت ایران و عراق صلح و آرامش به ارمغان آورده بود بدون مجوز لغو

کردند.

در نامه‌ای که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰، وزارت خارجه عراق که وزیر آن در آن هنگام سعدون حمادی امضاکننده عهدنامه مرزی و پروتکلها بود، به سفارت ایران در بغداد ارسال داشت، درباره علت لغو قرارداد استدلال می‌شود که موافقتنامه‌های «مورد بحث» به علت نقض گفتاری و کرداری آنها از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران، طبق مفاد بند ۴ موافقتنامه الجزیره و ماده ۴ قرارداد سابق‌الذکر (عهدنامه مرزی) کان لم یکن[۴۶] شمرده می‌شود.

دولت بعثی عراق در این نامه استدلال می‌کند که چون مطالبی که رهبران ایران علیه عراق و حاکمیت آن گفته‌اند و اعمالی که دولت ایران انجام داده است از نظر دولت عراق «نقض» موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن محسوب می‌شود. به همین جهت با استناد به بند ۴ موافقتنامه الجزیره و ماده ۴ عهدنامه مرزی آنها را لغو می‌کند. صرف‌نظر از اتهامهای قوی‌تری که دولت ایران به دولت عراق در مورد تحریک اقلیتها به قیام مسلحانه علیه دولت ایران، تقویت مالی و تسلیحاتی آنان، ایجاد جنگهای داخلی، اعزام تروریستها به داخل خاک ایران و ارتکاب بسیاری خرابکاریها وارد می‌آورد، اصولاً طبق عهدنامه مرزی، نه دولت ایران و نه دولت عراق، هیچ کدام حق ندارد که بیان مطلبی یا انجام عملی را از طرف دیگر مطابق استنباط خود تفسیر کند، و بعد طبق همان تفسیر عمل نماید.

توجه را به این نکته مهم حقوقی جلب می‌نمایم که دقت در عبارتهای ماده ۶ عهدنامه مرزی آشکار می‌دارد که هر دو دولت ایران و عراق با امضای عهدنامه مرزی و طبق ماده ۶ آن حق هرگونه تفسیر نهایی را از خود سلب نموده‌اند و هر دو دولت با امضای آن موافقت کرده‌اند که اگر به هر علتی تفسیری از بیانات و یا اعمال طرف دیگر داشته باشند که آن طرف با آن موافق نباشد و به‌طور کلی هرگونه اختلاف «درباره تفسیر یا اجرای عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها» را باید منحصراً به ترتیبی که در بندهای ماده ۶ توافق شده است حل نمایند. طبق بند ۲ ماده ۶ عهدنامه مرزی طرفی که اختلاف دارد باید مستقیماً به طرف دیگر مراجعه کند و درخواست بدهد. بند ۲ ماده ۶ عهدنامه ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ

صراحت دارد که هر گونه اختلاف باید «در مرحله اول طی مهلت دو ماه از تاریخ درخواست از طریق مذاکره‌های مستقیم دوجانبه بین طرفین معظمین متعاهدین حل و فصل شود.» و در صورتی که طرفین مذاکره کردند، ولی نتوانستند در مورد حل اختلاف خود به توافق برسند آنگاه طبق بند ۳ عهدنامه مرزی «طرفین معظمین متعاهدین ظرف مدت ۳ ماه به مساعی جمیله یک دولت ثالث دوست توسل خواهند جست.» در صورتی که این اقدام نیز به نتیجه نرسید و اختلاف همچنان باقی ماند آنگاه طرف درخواست‌دهنده باید طبق بندهای ۴ و ۵ ماده ۶ عهدنامه مرزی و همچنین ماده الحاقیه که بند ۵ بالا را بیشتر توضیح می‌دهد «ظرف ۱۵ روز از تاریخ احراز عدم توافق، به یک دادگاه داوری مراجعه نماید.» بدین‌ترتیب، دولت بعثی عراق موظف بوده است به تعهدهای خود در بالا عمل نماید.

دولت بعثی عراق در هیچ یک از موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن هیچ مجوزی و هیچ حقی برای تفسیر نهایی نداشت. حق تفسیر نهایی و قضاوت درباره اینکه آن تفسیر منطبق با مفاد توافقهای بالا هست یا نیست طبق ماده ۶ فوق‌الذکر از هر دو دولت ایران و عراق سلب شده بود. دولت عراق حق نداشت که براساس تفسیر خود به‌طور یکجانبه و خودسرانه تصمیمی بگیرد. قبلاً و طبق ماده ۶ عهدنامه موافقت کرده بود که چنین حقی ندارد. اصولاً از مقاصد اصلی وجود ماده ۶ آن بود که هر دو دولت ایران و عراق از انجام عمل یکجانبه که برخلاف روح توافقهای بالا و برخلاف رابطه‌های دوستانه و حسن همجواری باشد اکیداً خودداری نمایند و هر گونه اختلافی را از راههایی که در آن ماده پیش‌بینی شده است حل نمایند. دولت بعثی عراق با وجود آن همه تعهدهایی که در مورد تقویت رابطه‌های دوستانه، احترام به تمامیت ارضی و دایمی، قطعی و تغییرناپذیر بودن مرزها نموده بود و با تعهد روشن و جامعی که در ماده ۶ عهدنامه مرزی پذیرفته بود حق نداشت که بیان مطالب و یا اعمالی را از طرف رهبران و دولت ایران «نقض» تفسیر کند و آن را حجت مسلم بداند و آنگاه طبق تشخیص خود که قبلاً آن را از خود سلب کرده بود یکجانبه عمل کند و آن هم عملی مانند لغو موافقتنامه و عهدنامه که بدترین عمل و فاجعه‌آمیز بود.

وزارت خارجه عراق در نامه ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ پس از آنکه بیان مطالب و انجام اعمالی را از طرف رهبران و دولت ایران «نقض» می‌شمارد، به استناد بند ۴ موافقتنامه الجزیره و ماده ۴ عهدنامه مرزی آنها و پروتکلها را لغو می‌کند.

استدلال فوق را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بند ۴ اعلامیه الجزیره مورخ ۶ مارس ۱۹۷۵ حاکی است «طرفین همچنین موافقت نمودند که ترتیبات فوق [علامت‌گذاری قطعی مرزهای زمینی ـ تعیین مرزهای رودخانه‌ای براساس خط تالوگ و نظارت دقیق و موثر از مرزهای مشترک] عناصر جداناپذیر یک راه‌حل جامع می‌باشند و در نتیجه هرگونه خدشه به هر یک از عناصر متشکله آن اصولاً مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود.» ماده ۴ عهدنامه مرزی نیز تصریح دارد «طرفین معظمین متعاهدین تایید می‌نمایند که مقررات سه پروتکل و ضمایم آنها ـ مذکور در مواد ۱ و ۲ و ۳ عهدنامه حاضر که پروتکلهای فوق‌الذکر بدان ملحق و جزء لایتجزای آن می‌باشند مقرراتی قطعی و دایمی و غیرقابل نقض بوده و عناصر غیرقابل تجزیه یک راه‌حل کلی را تشکیل می‌دهند. نتیجتاً خدشه به هر یک از عناصر متشکله این راه‌حل کلی، اصولاً مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود.»

در هیچ یک از دو موردی که وزارت خارجه عراق در نامه خود به آنها استناد کرده است و در بعضی از سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی نیز مطرح نموده است هیچ کلام صریح و یا غیر صریح درباره لغو قراردادها دیده نمی‌شود. تکیه اساسی در بند ۴ اعلامیه الجزیره و ماده ۴ عهدنامه مرزی بر آن است که راه‌حلهای فوق (تعیین مرز زمینی و رودخانه‌ای و نظارت بر مرزها) عناصر جداناپذیر و همبسته به یکدیگر هستند و اگر به یکی از آنها خدشه‌ای وارد شود چنین حالتی «مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود.[۴۷]» کلمه مغایرت در هیچ زبانی و در هیچ اصطلاح حقوقی به معنای لغو نیست. لغو یک قرارداد، به علت اهمیت و نتایجی که دارد مستلزم وجود مجوز صریح در متن قرارداد است.

در قراردادهای معمولی بین افراد، اگر یک طرف دعوا کلمه یا عبارتی را

به‌عنوان مستند خود اقامه کند قاضی دادگاه به متن قرارداد مراجعه می‌نماید تا ملاحظه کند که آیا آن کلمه یا عبارت به‌طور صریح در آن قید شده است یا نه و اگر چنین صراحتی در قرارداد وجود نداشته باشد ادعای طرف را رد می‌کند. به‌خصوص اگر علاوه بر آنکه آنها صراحتاً در قرارداد ذکر نشده باشند عبارتهای متعددی در قرارداد ذکر شده باشد که کلیه حاکی از خلاف ادعای طرف باشد. این رویه حقوقی در قراردادهای بین‌المللی و آن هم درباره مرزها که به حاکمیت و استقلال کشور مربوط می‌شود و از حساسیت بیشتری برخوردار است قوی‌تر و دقیق‌تر صادق است. لغو قرارداد بین دوکشور و آن هم درباره مرز نکته‌ای نیست که با تفسیر شخصی و با استنباط دور از مطلب و بدون آنکه صراحتاً در قرارداد ذکر شده باشد بتوان آن را عملی نمود و آن هم در مورد موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن که علاوه بر توجه خاص و آگاهانه به عدم ذکر کلمه «لغو»، در موارد متعدد، قصد و اراده طرفین برای احترام به آن توافقها و تعهدها تاکید شده است. لغو قرارداد یک عمل حقوقی بسیار مهمی است. پایان دادن به کلیه تعهدهای ناشی از قرارداد است و چون تعهدها در یک قرارداد، همان‌طور که در موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزی دیده می‌شود عموماً دوجانبه است و هر طرف تعهدهایی را به عهده می‌گیرد، به همین جهت لغو رسمی قرارداد باید صریحاً در متن قرارداد ذکر شود و یا با توافق طرفین انجام گیرد.

دولت عراق بدون آنکه چنین مجوزی در متن موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن داشته باشد و با وجود قصد و اراده طرفین که به تعهدها و توافقهای خود احترام بگذارند و آنها را «قطعی، دایمی و تغییرناپذیر» بدانند و با وجودی که طبق ماده ۶ عهدنامه مرزی حق تفسیر نهایی نداشت و در صورت وجود هر گونه اختلاف در تفسیر و یا اجرای آن باید به راه‌حلهای جامعی که در آن ماده پیش‌بینی شده بود متوسل می‌شد، موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن را یکجانبه، سریعاً و بدون اخطار قبلی لغو کرد و به همین جهت اقدام آن بی‌اعتبار و فاقد ارزش حقوقی است و کلیه سندهای حقوقی بالا همچنان نافذ و معتبر می‌باشند.

۲ ــ از لحاظ حقوق بین‌الملل

الف ــ منشور ملل متحد

منشور ملل متحد مهمترین و معتبرترین سند حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. کلیه قواعد حقوق بین‌الملل در صورتی می‌توانند معتبر شناخته شوند که در راستای هدفها و مقاصد مندرج در منشور ملل متحد باشند. طبق مصرحات منشور، هر کشور عضو سازمان ملل که ایران و عراق نیز جزء اعضای آن هستند، وظیفه‌ها و تعهدهایی دارند که به‌خاطر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و ایجاد محیطی که کشورها بتوانند با یکدیگر رابطه‌های دوستانه داشته باشند ناگزیر به رعایت آنهاست.

منشور ملل متحد یکی از وظیفه‌هایی راکه به‌عهده هرکشور عضو سازمان ملل متحد می‌گذارد احترام به قراردادهایی است که با یک کشور دیگر منعقد کرده است. منشور از هر کشور عضو می‌خواهد که وظیفه‌ها و تعهدهایی را که به موجب قراردادهای خود با هر کشوری به عهده گرفته است با دقت و صحت انجام دهد. منشور در همان آغاز خود و قبل از ماده اول، آنجا که با این عبارت تکان‌دهنده و شوق‌انگیز آغاز می‌شود «ما مردم ملل متحد تصمیم گرفته‌ایم» تاکید می‌نماید که «به منظور برقراری شرایطی که در آن عدالت و احترام به تعهدهای ناشی از قراردادها و سایر منابع حقوق بین‌الملل بتواند حفظ شود.[۴۸]» سازمان ملل متحد تاسیس می‌گردد.

بنابراین، یکی از جهات تشکیل سازمان ملل آن است که شرایطی در جهان به‌وجود آید که کشورها «عدالت» را در رابطه‌های خود رعایت نمایند و به «تعهدهای ناشی از قراردادها» و «سایر منابع حقوق بین‌الملل» که منشور ملل متحد مهمترین آن است احترام بگذارند. در جهت تامین این نظر است که منشور ملل متحد طبق بند ۱ ماده ۱۰۲ از کلیه کشورهای عضو می‌خواهد که هر نوع قراردادی راکه با یک کشور دیگر بسته‌اند در دبیرخانه سازمان ملل به ثبت برسانند و طبق بند ۲ همان ماده تصریح می‌کند که اگر کشوری قراردادهای خود را در دبیرخانه سازمان

ثبت ننماید نمی‌تواند در هیچ یک از نهادهای وابسته به ملل متحد به آن استناد کند. همان‌طور که قبلاً گفته شد، کلیه قراردادهای ایران و عراق به شماره‌های ۱۴۹۰۳ تا ۱۴۹۰۷ در دبیرخانه سازمان ثبت شده است. ثبت قراردادها در دبیرخانه سازمان دارای آثار حقوقی است. یادآور آن است که کشور امضاکننده قرارداد، همان‌طور که موظف به رعایت «سایر منابع حقوق بین‌الملل» و از جمله منشور ملل متحد است باید در رعایت و اجرای تعهدهای خود در قرارداد نیز اهتمام نماید.

منشور مل متحد، در همان مقدمه خود تصریح می‌نماید که مردم ملل متحد برای رسیدن به هدفهای معین شده و به منظور «ممارست تحمل و با یکدیگر به‌عنوان همسایگان خوب در صلح زندگی کردن» تصمیم گرفته‌اند که کوششهای خود را با هم مشترکاً به‌کار برند. منشور، به‌عنوان یک هدف اساسی از تشکیل سازمان ملل از عموم کشورها می‌خواهد که اقدامها و گفته‌های مسئولان کشورهای همسایه را «تحمل» کنند و این تحمل را دایم «ممارست» نمایند تا «تحمل» جزء صفات مشخص سیاست خارجی آنها گردد. منشور، تحمل کردن را برای رسیدن به مقاصد سازمان ملل ضروری می‌داند و آن را در اولین جمله عبارتهای خود که اصول کلی مقاصد سازمان ملل را تشریح می‌نماید ذکر می‌کند. این امر، نشانه توجه فوق‌العاده‌ای است که منشور به اهمیت تحمل کردن رفتار کشورهای همسایه می‌دهد و آن را برای رسیدن به مقاصد خود از مهمترین عاملها معرفی می‌نماید.

منشور بعد از تاکید بر «تحمل» و در همان سطر از کلیه کشورها می‌خواهد طوری با کشورهای همسایه در صلح و دوستی زندگی نمایند که بتوان آنها را «همسایگان خوب» نامید. منشور، خوب بودن با کشورهای همسایه و در صلح و دوستی به‌سر بردن با آنها را از مقاصد اصلی خود اعلام می‌دارد و از همهٔ کشورها می‌خواهد که بکوشند «همسایگان خوب» باشند و با کشورهای همسایه خود در صلح و دوستی به‌سر برند.

صدام و زمامداران بعثی عراق می‌بایست اهمیت تاکیدهای منشور را درمی‌یافتند و طبق آن عمل می‌نمودند و براساس آن تاکیدها، اگر در گفته‌ها و اقدامهای مسئولان حکومت جمهوری اسلامی ایران، ناروایی‌هایی ملاحظه

می‌کردند آنها را «تحمل» می‌نمودند و سعی می‌کردند آن‌قدر «تحمل» را «ممارست» نمایند و آن‌قدر در حفظ حالت صلح بین ایران و عراق کوشش کنند تا عراق عنوان «همسایه خوب» را به‌دست آورد.

از مقاصد اصلی منشور ملل متحد که در بند ۱ ماده ۱ آن توضیح داده می‌شود آن است که «... موجبات تسویه یا حل و فصل اختلافهای بین‌المللی یا هر وضعی که ممکن است به نقض صلح منجر شود با وسایل مسالمت‌آمیز و با انطباق با اصول عدالت و حقوق بین‌الملل» فراهم گردد. بند ۳ ماده ۲ منشور ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ کلیه کشورها را از توسل به زور برای حل اختلافهای خود منع می‌کند و تاکید می‌نماید که کلیه اختلافها باید از راههای «مسالمت‌آمیز» حل شود. منشور در بند ۱ ماده ۳۳ به‌عنوان یک وظیفه به کلیه کشورهای عضو گوشزد می‌کند که «طرفین یک دعوا که ادامه آن ممکن است حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد قبل از هر اقدامی باید با مذاکره، تحقیق، میانجیگری، مصالحه، داوری، حل اختلاف از طریق رسیدگی قضایی، توسل به سازمانها و ترتیبات منطقه‌ای یا هرگونه وسیله مسالمت‌آمیز دیگر به انتخاب خود در صدد حل اختلاف خود برآیند.»

روح منشور ملل متحد و صراحت مواد بالا حاکی است که به‌خاطر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، کشورهای عضو سازمان باید به تعهدهای خود در قراردادها احترام بگذارند و در صورتی که بین آنها اختلاف ایجاد شود «باید» با وسیله‌ای مسالمت‌آمیز و از راههایی که در ماده ۳۳ منشور ذکر شده است اختلاف خود را حل نمایند و از انجام هر اقدامی که «صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت» را به مخاطره اندازد خودداری کنند.

دولت عراق بدون توجه به مقاصد سازمان ملل و بدون توجه به تعهدهایی که طبق بند ۳ ماده ۲ و بند ۱ ماده ۳۳ منشور ملل به‌عهده داشت قراردادهای خود را با ایران که صلح و امنیت را به منطقه بازگردانده بود لغو نمود و موجب شد که باز صلح و امنیت منطقه مورد مخاطره جدی قرار گیرد. صدام و دولت بعثی عراق آگاه بودند و یقین داشتند که پس از لغو موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزی و جلوگیری از حاکمیت مشروع و توافق شده ایران بر شط‌العرب و تعیین مقرراتی برای عبور

کشتیها از شط و نصب پرچم عراق حتی بر روی کشتیهایی که عازم بندرهای ایران هستند وخامت اختلاف را شدت خواهند بخشید و صلح و امنیت منطقه را مختل خواهند نمود، با وجود آن با آگاهی بر آنچه که روی خواهد داد منشور ملل متحد را نقض نمودند و قراردادهای خوَد را با ایران لغو کردند.

ب ـ اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل

مجمع عمومی سازمان ملل متحد به‌دنبال ۷ قطعنامه‌ای که بین سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۹ صادر نمود[۴۹] ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ و طی قطعنامه شماره ۲۶۲۵ «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل درباره رابطه‌های دوستانه و همکاری بین کشورها در انطباق با منشور ملل متحد» را تصویب نمود. اصولی از منشور ملل متحد که در این اعلامیه مورد بررسی دقیق قرارگرفت طبق بند ۳ بخش عمومی آن «اصول اساسی حقوق بین‌الملل» شناخته می‌شود و به همین جهت دارای اعتبار مهمی است.

اصل دوم از اصول هفتگانه‌ای که در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مورد توجه خاص قرار دارد اصلی است که به موجب آن «کلیه کشورها اختلافهای بین‌المللی خود را با وسیله‌های مسالمت‌آمیز و به‌نحوی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت مورد مخاطره قرار نگیرد حل و فصل خواهند نمود.[۵۰]» در این اصل پس از آنکه تاکید می‌گردد که هر کشوری باید اختلافهای خود را با کشور دیگر با وسیله‌های مسالمت‌آمیز حل کند، راههایی که در بند ۱ ماده ۳۳ منشور ملل متحد قید شده است مجدداً گوشزد می‌شود و سپس مقرر می‌گردد که طرفین یک دعوا در صورتی که به راههای فوق توسل جستند، ولی نتیجه نگرفتند، یعنی اگر از طریق مذاکره مستقیم، میانجیگری، داوری، توسل به سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای مانند کنفرانس کشورهای اسلامی و یا کنفرانس کشورهای غیرمتعهد اقدام نمودند، ولی موفق نشدند که اختلافهای خود را حل نمایند «وظیفه دارند به کوششهای خود برای حل اختلافهای خویش با وسیله‌های مسالمت‌آمیز دیگری که درباره آنها توافق می‌کنند ادامه دهند.» در اصل بالا که از اصول مهم حقوق بین‌الملل است تاکید

می‌شود «کشورهایی که دو طرف یک دعوای بین‌المللی هستند و همچنین سایر کشورها از هر اقدامی که ممکن است وضع را وخیم‌گرداند به‌نحوی که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد خودداری خواهند نمود و برطبق مقاصد و اصول منشور ملل متحد خواهند کرد.»

دولت بعثی عراق که مانند هر کشور عضو سازمان ملل اصل مهم بالا را به‌طور رسمی پذیرفته است وظیفه داشت که برای حل اختلافهای خود ابتدا به راه‌حلهایی که در بند ۱ ماده ۳۳ منشور و در این اصل تاکید شده است توسل جوید و اگر توفیقی حاصل نکرد باز «وظیفه» داشت که به کوششهای خود برای حل اختلاف خود با ایران با وسیله‌هایی مسالمت‌آمیز دیگر ادامه دهد. و در هر حال برطبق اصل بالا متعهد بود «از هر اقدامی که ممکن است وضع را وخیم‌گرداند به‌نحوی که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره اندازد» خودداری کند. دولت بعثی عراق که سالها خصومت دو کشور ایران و عراق را برای حاکمیت مشترک بر رود مرزی شط‌العرب به‌یاد داشت و می‌دانست که نپذیرفتن خط تالوگ به‌عنوان خط مرزی در شط‌العرب که قاعده شناخته شده بین‌المللی در اکثر رودهای مرزی است چه دشواریها و مزاحمتهایی برای هر دو کشور ایران و عراق به‌بار آورده است مجاز نبود با لغو موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن که نقض صریح اصل حقوق بین‌الملل بالاست اختلاف خود را با ایران وخیم‌تر گرداند و راه هر گونه سازش و حل مسالمت‌آمیز اختلاف خود را با ایران ببندد.

هفتمین و آخرین اصل مذکور در اعلامیه حقوق بین‌الملل آن است که کشورها باید با حسن‌نیت تعهدهای خود را انجام دهند. در این اصل تاکید می‌شود «هر کشوری وظیفه دارد تعهدهایی را که برطبق منشور ملل متحد به‌عهده دارد با حسن‌نیت انجام دهد.» و به‌علاوه تاکید می‌گردد که «هر کشوری وظیفه دارد تعهدهای خود را در قراردادهای بین‌المللی که از نظر اصول شناخته شده عمومی و قواعد حقوق بین‌الملل معتبر است با حسن‌نیت انجام دهد.»

دولت بعثی عراق، به‌طوری که دیدیم تعهدهای خود را در منشور ملل متحد رعایت ننمود و به تعهدهایی که طبق عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن و مخصوصاً

ماده ۶ عهدنامه مرزی به‌عهده داشت احترام نگذاشت و بدین‌ترتیب احکام مقرر در اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل را نادیده گرفت.

پ ـ کنوانسیون وین

کنوانسیون وین چون اختصاصاً حاوی حقوق بین‌الملل درباره قراردادهای بین کشورهاست و از طرف مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۲ مه ۱۹۶۹ به تصویب رسیده است از اعتبار خاصی در حقوق بین‌الملل برخوردار است و سازمان ملل، شورای امنیت و سایر نهادهای بین‌المللی در موارد مربوط به معاهدات بین کشورها به آن استناد می‌کنند.

ماده ۲۶ کنوانسیون وین با عنوان Pacta Sunt Servanda در مورد لزوم احترام به قراردادها و رعایت آنهاست. به موجب این ماده هرکشوری «باید»[51] قراردادهای خود را باکشور دیگر با «حسن‌نیت» به مورد اجرا بگذارد. متن ماده حاکی است «هر قراردادی که به قوت خود باقی است طرفین آن را ملزم به رعایت [مواد] آن می‌کند و باید با حسن‌نیت از طرف آنها اجرا شود.» در این ماده به‌صورت یک وظیفه و تکلیف الزامی ازکشورها خواسته می‌شود که قراردادهای خود را احترام بگذارند و طبق تعهدهای مندرج در آن و با حسن‌نیت عمل نمایند. دولت عراق طبق ماده ۶ عهدنامه مرزی برای حل هر گونه اختلاف خود با دولت ایران متعهد بود که به راه‌حلهایی که در آن ماده پیش‌بینی شده است متوسل می‌شد و می‌بایست با «حسن‌نیت» و با قصد خاتمه دادن به اختلافهای خود با ایران، اقدامهای پیش‌بینی شده در آن ماده را به مورد اجرا می‌گذاشت. ولی دولت عراق برخلاف وظیفه‌ای که طبق ماده ۲۶ کنوانسیون وین به عهده داشت به تعهدهای خود در ماده ۶ عهدنامه مرزی عمل ننمود و برخلاف روح موافقتنامه الجزیره و برخلاف علاقه و اراده خاصی که در مواد عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن برای دوام همیشگی آنها ابراز شده بود کلیه آنها را لغو کرد.

ماده ۳۱ کنوانسیون وین از مهمترین موادی است که از لحاظ حقوقی در اثبات تقصیر عراق برای لغو موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن می‌توان

به آن استناد کرد. این ماده در بخش ۳ کنوانسیون زیر عنوان «تفسیر قراردادها» درج شده است. به موجب بند ۱ ماده ۳۱ کنوانسیون وین «هر قراردادی با حسن‌نیت و برطبق معنای متداولی که به مفهوم اصطلاحات قرارداد داده می‌شود و با توجه به هدف و مقصود آن قرارداد تفسیر خواهد شد.»

قبل از هر عاملی، در بند ۱ ماده ۳۱ تاکید می‌شود که تفسیر از قرارداد باید با «حسن‌نیت» انجام شود. و منظور از حسن‌نیت نیز آن است که از هرگونه بهانه‌جویی برای انجام مقاصد خاص خودداری شود، و کوشش گردد که قرارداد براساس «عدالت و حقوق بین‌الملل» و با احترام به مواد منشور ملل متحد و سایر منابع حقوق بین‌الملل و با احترام به تعهدهای کشور در قرارداد و با این قصد که رابطه‌های دوستانه بین کشورهای طرف قرارداد التیام یابد و تحکیم شود تفسیر گردد.

نکته مهم دیگر این بند آن است که تفسیر از یک کلمه یا اصطلاحی که در قرارداد به‌کار رفته است باید «برطبق معنای متداول» آن به‌عمل آید. همان معنایی که به‌طور عادی و معمولی از آن استنباط می‌شود. رهبران دولت بعثی عراق و وزارت امور خارجه آن کشور بارها در سخنرانیها و نوشته‌های خود تاکید نموده‌اند که چون دولت ایران قرارداد الجزیره را «نقض» کرده است. بنابراین ما آن قرارداد را طبق مفاد بند ۴ موافقتنامه الجزیره و ماده ۴ عهدنامه مرزی «لغو» می‌نماییم. همان‌طور که درگذشته توضیح داده شد در هر دو مورد فوق قید گردیده است که تخلف از یکی از توافقهای مربوط به مرزهای زمینی، رودخانه‌ای و نظارت بر مرزها «مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود»، معنای متداول «مغایر» بودن یعنی «غیر یکدیگر بودن، مخالف هم بودن»[۵۲] و این کلمه نه در معنای متداول و نه در هیچ معنایی به مفهوم «لغو کردن» به‌کار برده نشده است. کلمه «مغایر» در متن فارسی قراردادهای بالا و کلمه «Contrary» در متن انگلیسی آنها به‌کار رفته است و در هر دو متن، کلمه به‌کار رفته مطلقاً به معنای «لغو کردن» نیست. دولت بعثی عراق نه‌تنها از کلمه «مغایر» یا «Contrary» معنای متداول آن را که در فرهنگ لغات فارسی و انگلیسی[۵۳] درج شده برداشت نکرده است، بلکه معنایی را در نظر گرفته است که نه‌تنها در آن «حسن‌نیت» نیست، بلکه با سوءنیت نیز نمی‌توان آن را به کمک هیچ

فرهنگ لغات فارسی یا انگلیسی توجیه نمود.

نکته برجسته دیگری که در بند ۱ ماده ۳۱ کنوانسیون وین شایان اهمیت است آن است که تفسیر از یک کلمه یا اصطلاحی که در قرارداد به‌کار رفته است باید «با توجه به هدف و مقصود آن قرارداد» به‌عمل آید. این قسمت از بند ۱ ماده بالا به کشورهای طرف قرارداد گوشزد می‌کند که در تفسیر یک کلمه یا اصطلاح «هدف و مقصود آن قرارداد» را در نظر داشته باشند و طوری تفسیر کنند که با آن هماهنگ باشد. «هدف و مقصود» موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن همان‌طور که قبلاً تشریح شد و در موارد متعدد نیز به‌طور صریح در متن آنها ذکر شده است «علاقه صمیمانه» برای حل کلیه اختلافهای بین دو کشور، ایجاد «رابطه‌های دوستی و حسن همجواری، «برقراری عصری جدید در مناسبات دوستانه» دو کشور و «دایمی، قطعی و تغییرناپذیر بودن» مرزهای زمینی و رودخانه‌ای دو کشور بود.

و لغو قراردادها اقدامی دقیقاً مخالف «هدف و مقصود» آنها بود.

بند ۳ ماده ۳۱ کنوانسیون وین نیز مقرر می‌دارد در مورد تفسیر یک کلمه یا اصطلاح باید «همراه با مفهوم کلی آن» نکته‌های زیر را مورد توجه قرار داد:

«الف ـ هر توافق بعدی بین کشورها در مورد تفسیر قرارداد یا اجرای مواد آنها».

دو کشور ایران و عراق از امضای سندهای مورد بحث، موافقتنامه دیگری در مورد تفسیر قراردادها امضا نکردند، زیرا قبلاً و در متن عهدنامه مرزی ـ ماده ۶ آن ـ توافق نموده بودند که «در صورت اختلاف درباره تفسیر یا اجرای» آنها چگونه باید آن اختلاف را حل کنند. قسمت الف بند ۳ فوق گویای اهمیتی است که کنوانسیون وین به توافق طرفین قرارداد درباره تفسیر می‌دهد و به کشورهای امضاکننده قرارداد، تاکید می‌نماید که در تفسیر خود از یک کلمه یا اصطلاحی در قرارداد، توافقهای خود را در نظر داشته باشند و براساس آن تفسیر کنند. همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد هر دو کشور ایران و عراق، براساس ماده ۶ عهدنامه مرزی حق تفسیر نهایی را از خود سلب کرده بودند و به موجب حکم ماده ۶ عهدنامه مرزی هر

دو کشور موظف بودند که تفسیر خود را از متن قرارداد یا چگونگی اجرای آن به اطلاع طرف دیگر برسانند و در صورتی که بین آنها اختلاف باشد از طریق «مذاکره مستقیم» یا «مساعی جمیله یک دولت ثالث» و یا «داوری» آن را حل نمایند.

دولت عراق در تفسیر خود به رعایت قسمت الف بند ۳ ماده ۳۱ کنوانسیون وین نیز اعتنا ننمود.

کنوانسیون وین در بخش ۵ درباره «بی‌اعتبار شدن، فسخ و تعلیق اجرای قراردادها» بحث می‌کند و در بند ۲ ماده ۴۲ مقرر می‌دارد «فسخ یک قرارداد، الغای آن یا انصراف یک طرف از قرارداد فقط می‌تواند با استناد به مواد قرارداد یا مواد کنوانسیون حاضر انجام گیرد.»

در مورد اینکه در موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن هیچ ماده‌ای و یا هیچ قرینه‌ای به‌طور صریح یا غیرصریح در مورد لغو یا فسخ آنها وجود ندارد و بلکه برعکس آگاهانه و مصممانه درباره دوام دایمی آنها تاکید گردیده، قبلاً توضیحات لازم داده شده است.

بند ۱ ماده ۵۶ کنوانسیون مقرر می‌دارد «قراردادی که در آن ماده‌ای راجع به فسخ وجود نداشته باشد و الغا یا انصراف از قرارداد در آن پیش‌بینی نشده باشد نمی‌توان آن را لغو کرد و یا از آن انصراف حاصل نمود مگر در موارد زیر:

الف ـ محرز شود که طرفین قرارداد قصد داشتند امکان الغای قرارداد یا انصراف از آن را بپذیرند.

ب ـ ماهیت قرارداد به‌طور ضمنی دلالت بر حق الغای قرارداد و یا انصراف از آن نماید.

طبق بند ۱ ماده ۵۶ اگر در متن قراردادی به‌طور صریح ماده‌ای درباره فسخ یا لغو آن وجود نداشته باشد اصولاً ممکن نیست چنین قراردادی را لغو کرد و آن را از اعتبار انداخت. کنوانسیون وین متوجه اهمیت استثنایی لغو قراردادها در رابطه‌های بین کشورهاست و اصل را بر آن می‌گذارد که اعتبار قراردادها حفظ شود مگر آنکه طرفین قرارداد قبلاً درباره امکان لغو و شرایط لغو آن توافق کنند. صحیح نیز همین

است. قراردادها پس از مدتها مذاکره و احتمالاً در مواردی نظیر قرارداد الجزیره پس از سالهای طولانی اختلاف به امضا رسیده است و تاسف‌آور خواهد بود که آن همه تلاشها یکباره و به عبث بر باد رود.

کنوانسیون وین در تایید مَنشور ملل متحد که هدف اساسی آن حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و ایجاد شرایطی است که کشورها با یکدیگر رابطه‌های دوستانه و حسن همجواری داشته باشند دقیقاً آگاه است که لغو قرارداد چه خطرهایی می‌تواند متوجه صلح و امنیت منطقه و جهان نماید و به همین جهت اصل عدم لغو قراردادها را اعلام و تاکید می‌کند و از دولتها می‌خواهد که از لغو قراردادها به‌طور کلی اجتناب نمایند. کنوانسیون وین در موردی که در متن قرارداد ماده صریح درباره لغو آن وجود نداشته باشد محدودیت خاص قایل می‌شود و فقط دو مورد مشخص را تجویز می‌کند. طبق قسمت الف بند ۱ ماده ۵۶ در صورتی لغو قرارداد را مجاز می‌داند که «محرز شود» هر دو طرف قرارداد قصد داشتند که با امکان لغو آن موافقت نمایند و در قسمت ب بند بالا فقط موقعی آن را تجویز می‌نماید که چنین حقی به‌طور ضمنی در ماهیت قرارداد وجود داشته باشد. و با توضیحاتی که قبلاً داده شد آشکار است که در هیچ یک از موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلها نه ماده‌ای و نه قصدی درباره لغو وجود دارد و نه هیچ کدام متضمن چنین حقی است.

با توجه به استدلال بالا و براساس بند ۱ ماده ۵۶، هیچ یک از دو دولت ایران و عراق مجاز نیستند که موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلها را لغو نمایند و اقدام دولت عراق در لغو آنها، غیر قانونی و برخلاف مقررات کنوانسیون می‌باشد.

بند ۲ ماده ۵۶کنوانسیون محدودیت سنگین دیگری برقرار می‌کند. این بند مهلتی را که برای لغو قرارداد یا انصراف از آن باید در نظر گرفت تعیین می‌نماید. به موجب آن «هر طرفی باید قصد خود را در مورد الغای قرارداد مشمول بند ۱ و یا انصراف از آن، در مدتی که کمتر از ۱۲ ماه نباشد اعلام دارد.» به موجب این بند حتی در مورد قراردادهایی که در آن ماده‌ای راجع به لغو وجود ندارد، ولی مشمول قسمتهای الف و ب بند بالا می‌باشند حداقل باید ۱۲ ماه برای لغو آن قراردادها

مهلت داد. دولت بعثی عراق برای قراردادهای بالا که مطلقاً درباره لغو آنها هیچ گونه پیش‌بینی به‌عمل نیامده است به فرض آنکه آنها را مشمول قسمتهای الف و ب بند ۱ ماده ۵۶ می‌دانست باید برای لغو آنها ۱۲ ماه مهلت می‌داد، ولی دولت بعثی عراق نه‌تنها ۱۲ ماه مهلت نداد، بلکه شب‌هنگام و در همان لحظه و بدون اطلاع قبلی آنها را لغو نمود.

ماده ۶۰ کنوانسیون که از مواد مهم آن محسوب می‌شود مربوط به «فسخ یا تعلیق اجرای یک قرارداد به علت نقض آن» است. این ماده منحصراً درباره «نقض» صحبت می‌کند و مقرراتی درباره آن وضع می‌نماید. به موجب بند ۱ ماده ۶۰ «نقض اساسی[۵۴] قرارداد دوجانبه از طرف یکی از آنها به طرف دیگر قرارداد حق می‌دهد که با استناد به آن نقض، قرارداد را فسخ یا اجرای تمام یا قسمتی از آن را معلق نماید.»

طبق بند ۳ ماده بالا[55] «نقض اساسی قرارداد از نظر مقاصد این ماده عبارتند از:

الف ـ انکار اعتبار قرارداد که طبق مواد این کنوانسیون تایید نشود.

ب ـ تخلف از ماده‌ای که برای اجرای موضوع یا مقصود قرارداد ضرور بوده است.»

بند ۴ ماده بالا تاکید می‌نماید «بندهای بالا در اعتبار هیچ ماده‌ای در قرارداد که در صورت نقض قابل اجرا خواهد بود لطمه نمی‌زند.»

مفهوم بند یک ماده ۶۰ روشن است. اگر کشوری قراردادی را نقض نماید و آن نقض تا به آن درجه اساسی باشد که معتبر بودن قرارداد را تحت تاثیر قرار دهد، چنین نقضی با این درجه از اهمیت به طرف دیگر قرارداد حق می‌دهد که آن را فسخ نماید یا اجرای تمام یا قسمتی از مواد قرارداد را معلق سازد. طبق تعریفی که در قسمت ب بند ۳ از «نقض اساسی» می‌شود نقض اَساسی آن است که از رعایت ماده‌ای که برای موضوع یا مقصودی که قرارداد به‌خاطر آن منعقد شده است تخلف شود. هدف و مقصود اساسی توافقهای بین دو کشور ایران و عراق، همان‌طور که در موافقتنامه الجزیره تصریح شده است «علاقه صمیمانه هر دو طرف برای رسیدن به یک راه‌حل قطعی و دایمی در مورد کلیه مساله‌های موجود بین دو کشور» بود.

هدف و مقصود اساسی آن بود که «پیوندهای سنتی حسن همجواری و دوستی مخصوصاً با از بین بردن کلیه عوامل منفی در رابطه‌های دو کشور» مجدداً برقرار شود. به‌دنبال آن و برای رسیدن به آن هدف و مقصود، دو کشور، مرزهای زمینی و رودخانه‌ای خود را تعیین کردند و در مرزها نیز برای «جلوگیری از رخنه اخلالگرانه» «نظارت دقیق و موثر» به‌عمل آوردند، و طبق ماده ۴ عهدنامه مرزی موافقت نمودند که توافقهای بالا «قطعی، دایمی و غیرقابل نقض» می‌باشند.

به‌طور کلی که ملاحظه شد هر دو کشور ایران و عراق با داشتن مستنداتی یکدیگر را متهم می‌نمایند که به مرزهای زمینی یکدیگر تجاوز کردند و با تحریک اقلیتهای قومی به قیام مسلحانه، در امور داخلی یکدیگر دخالت نمودند. این اتهامهای دوجانبه در صورت اثبات، از مصداقهای «نقض» محسوب می‌شوند. ولی آنچه محرز است و صدام حسین در سخنرانی خود در ۱۷ سپتامبر و سعدون حمادی در سازمانهای بین‌المللی اعتراف نمودند و در نامه مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ وزارت خارجه عراق به ایران که لغو قراردادها را اعلام نمود صریحاً درباره آن قید شده است تجاوز نظامی عراق به ایران قبل از حمله سراسری آن کشور به خاک ایران می‌باشد. ارتش عراق به‌دستور دولت خود روز ۷ سپتامبر ۱۹۸۰ ــ ۱۰ روز قبل از اعلام لغو قراردادها ــ برای تصرف زین‌القوس و اطراف آن به خاک ایران تجاوز کرد و با عملیات نظامی و جنگ با پادگانهای مرزی ایران و کشتن و اسیر گرفتن سربازان ایرانی، آن منطقه و روز بعد ناحیه‌های سیف‌سعد و میمک را تصرف نمود. این اقدام که یکجانبه و از طرف عراق انجام گرفت، تحت هر عنوان و هر بهانه‌ای که باشد، تجاوز محسوب می‌شود و نقض اساسی عهدنامه مرزی تلقی می‌گردد. نکته مهم آن است که دولت ایران با وجود چنین اقدامی از طرف دولت عراق، قراردادهای مورد نظر را لغو ننمود و پایبندی خود را به آنها نشان داد.

اتهامهای دوجانبه‌ای که دو کشور ایران و عراق به یکدیگر وارد می‌آورند با توجه به هدف و مقصودی که هر دو کشور از انعقاد قراردادها داشتند و انجام آن اقدامها به آنها صدمه اساسی می‌زد مشمول تعریف «نقض اساسی» مذکور در قسمت ب بند ۳ ماده ۶۰ می‌گردد. ولی نکته مهمی که از لحاظ استدلال حقوقی

شایان اهمیت است آن است که در آخر بند ۴ موافقتنامه الجزیره و آخر ماده ۴ عهدنامه مرزی، هر دو کشور ایران و عراق با وجودی که تایید نمودند که توافقهای آنها در مورد معین شدن مرزهای زمینی و رودخانه‌ای و همچنین نظارت بر مرزها «عناصر غیرقابل تجزیه یک راه‌حل کلی» می‌باشند، به‌دنبال آن و به‌عنوان آخرین جمله بند ۴ و ماده ۴ بالاکه حکم نهایی درباره قصد و اراده آن دو کشور را صادر می‌کند تایید نمودند که خدشه به یکی از آنها «مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود». یعنی هر دو کشور هر گونه «خدشه» به آن توافقها را مجوزی برای لغو قرارداد نمی‌دانند و چون قصد و اراده آنها این است که این توافقها برای همیشه باقی بماند آن «خدشه» را فقط «مغایر با روح توافق الجزیره» تلقی می‌کنند و با وجود آن خدشه معتقدند و موافق هستند که قراردادها، همچنان به قوت خود باقی بمانند.

بند ۴ ماده ۶۰ کنوانسیون که بعد از بندهای ۱ و ۳ آن ماده آمده است و از لحاظ حقوقی اگر بین احکام بند ۴ و بندهای ۱ یا ۳ تناقضی باشد حکم بند ۴ مقدم است ضمن آنکه به‌طور صریح نیز به آن بندها اشاره می‌کند مقرر می‌دارد «بندهای بالا به اعتبار هیچ ماده‌ای در قرارداد که در صورت نقض قابل اجرا خواهد بود صدمه نمی‌زند.» مفهوم آن این است که اگر در قرارداد ماده‌ای باشد که طرفین توافق کرده باشند در صورت نقض قرارداد، طبق آن ماده عمل نمایند، طرفین قرارداد باید احکام بندهای ۱ و ۳ ماده ۶۰ کنوانسیون را نادیده بگیرند و طبق حکم مندرج در آن ماده‌ای که توافق کرده‌اند عمل نمایند.

کنوانسیون طبق اصلی که در حقوق داخلی نیز مجری است و ماده ۱۰ قانون مدنی کشور ما نیز آن را تایید می‌کند برای توافقهای خصوصی که مغایر قانون نباشد اهمیت برتر قایل است و آن توافق خاص را بر احکام کلی ترجیح می‌دهد. و در اینجا نیز، بند ۴ ماده ۶۰ ، از کلیه کشورها می‌خواهد که توافقهای خود را احترام بگذارند و طبق آنها عمل نمایند.

هر دو کشور ایران و عراق در ماده ۶ عهدنامه مرزی توافق نموده‌اند که «در صورت اختلاف درباره تفسیر یا اجرای عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها» چه اقداماتی باید به‌عمل آورند. در این ماده صریحاً دو کشور ایران و عراق

موافقت نمودند که اگر در اجرای عهدنامه حاضر و پروتکلها و ضمایم آنها اختلافی پیش آید: به مرزهای زمینی و یا رودخانه‌ای تجاوز شود، در مرزها «عناصر اخلالگر» رخنه نمایند، در امور داخلی یکدیگر دخالت کنند و به‌طور کلی هر اختلافی، به هر نحو و به هر کیفیتی که در اجرای عهدنامه و پروتکلها و یا عدم رعایت آنها پیش بیاید، باید از طریق «مذاکره مستقیم»، توسل به «مساعی جمیله یک دولت ثالث دوست» و یا ارجاع به «داوری» حل و فصل شود. از مبانی «روح توافق الجزیره» آن است که توافقهای دو کشور ایران و عراق دایمی باشند و «عصری جدید در مناسبات دوستانه» دو کشور و برای همیشه برقرار شود. هر دو دولت ایران و عراق طبق صراحت ماده ۶ عهدنامه مرزی و مفهوم ضمنی آن موظف هستند که این رکن «روح توافق الجزیره» را حفظ کنند و اختلافهای خود را دوستانه و به وسیله‌های مسالمت‌آمیز حل نمایند.

اقدام دولت بعثی عراق در لغو قراردادهای بالا ناقض ماده ۶۵ کنوانسیون وین نیز می‌باشد.

ماده ۶۵ کنوانسیون در مورد روشی که برای فسخ یک قرارداد باید در پیش گرفت اشعار می‌دارد:

«۱ ـ هر طرفی که براساس مواد کنوانسیون حاضر به نقضی در رضایت خود برای متعهد بودن به قرارداد یا به دلیلی برای معتبر ندانستن آن استناد می‌کند و به آن جهت آن را فسخ می‌نماید، یا از آن انصراف حاصل می‌کند و یا اجرای آن را به حالت تعلیق در می‌آورد باید[۵۶] به طرفهای دیگر [قرارداد]، ادعای خود را اعلام دارد. در اخطاریه فوق اقدامی که پیشنهاد می‌شود در مورد قرارداد اجرا گردد و راههای آن قید خواهد گردید.

۲ ـ اگر بعد از انقضای یک مدت، که به‌جز در موارد فوریت استثنایی، نباید کمتر از سه ماه بعد از دریافت آن اخطاریه باشد، هیچ یک از طرفهای قرارداد به آن اعتراض نکردند طرفی که اخطاریه ارسال داشته است می‌تواند به ترتیبی که در ماده ۶۷ پیش‌بینی شده است اقدامی را که پیشنهاد نموده بود به مورد اجرا بگذارد.

۳ ــ اگر یکی از طرفهای قرارداد اعتراض نمود طرفین باید به راههایی که در ماده ۳۳ منشور ملل متحد معین شده است در رفع آن اقدام نمایند.

۴ ــ هیچ نکته‌ای در بندهای بالا، به حقوق و تعهدهای طرفین در موادی [از قرارداد] که طرفین را به رعایت آنها در مورد حل و فصل اختلافهای خود ملزم می‌سازد خدشه‌ای وارد نخواهد ساخت.»

به موجب ماده ۶۵ کنوانسیون اگر دولت بعثی عراق به هر دلیل قراردادهای خود را با ایران معتبر ندانست و تصمیم گرفت که آنها را لغو کند باید اخطاریه‌ای که طبق ماده ۶۷ کنوانسیون، کتبی و به امضای رئیس کشور و یا وزیر امور خارجه باشد برای دولت ایران ارسال دارد و دلیلهای خود را برای لغو قراردادها توضیح دهد. اگر دولت ایران حداقل تا سه ماه به آن اعتراض نکرد آنگاه می‌تواند آنها را لغو نماید. ولی اگر دولت ایران قبل از انقضای حداقل سه ماه به آن اعتراض کرد در این صورت دولت عراق باید طبق ماده ۳۳ منشور ملل متحد، از طریق مذاکره، میانجیگری و سایر راههایی که در آن ماده پیش‌بینی شده است ــ و قبلاً گفته شد ــ در صدد حل اختلاف برآید.

به‌طوری که قبلاً گفته شد، دولت جمهوری اسلامی ایران به‌نامه شماره ۵/۱/۷/۱۴۰۲۴ مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۶ شهریور ۱۳۵۹) وزارت خارجه عراق در مورد اعلام لغو عهدنامه مرزی و پروتکلها پس از ۳۹ روز و قبل از انقضای سه ماه مهلت مقرر در بند ۲ ماده ۶۵ کنوانسیون طی نامه شماره ۱۸/۶۳۳۶/۲-۴۲۴/۷ مورخ ۴ آبان ۱۳۵۹ پاسخ داد و به آن صریحاً اعتراض کرد و تاکید نمود «چنانچه از نظر دولت عراق مشکلاتی در نحوه اجرا و تفسیر عهدنامه مرزی فیمابین و سایر موافقتنامه‌های منعقد شده وجود داشت می‌بایست براساس ماده ۶ عهدنامه و الحاقیه مورخ ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ که آیین رسیدگی به حل اختلاف را به تفصیل و صراحت مشخص نموده است اقدام می‌گردید.»

با اعتراض کتبی و منطقی وزارت خارجه ایران در مهلت مقرر سه ماه، دولت عراق طبق بند ۳ ماده ۶۵ کنوانسیون موظف بود که برای حل اختلاف خود با ایران

به راههای مذکور در ماده ۳۳ منشور ملل متحد که در بالا ذکر گردید متوسل می‌شد و اختلاف خود را از راههای مسالمت‌آمیز و نه با جنگ و استفاده از نیروی نظامی حل می‌کرد. ولی دولت بعثی عراق نه‌تنها منتظر نماند که سه ماه مهلت مقرر سپری شود و نظر دولت ایران معلوم گردد، بلکه ۵ روز بعد ــ فقط ۵ روز بعد ــ تا عمق خاک ایران را نیز با هواپیماهای خود مورد تجاوز نظامی قرار داد و سپس با لشکرهای مجهز از قبل آماده شده خود در سه جبهه عظیم به طول ۵۵۰کیلومتر به خاک ایران حمله مسلحانه کرد و تمامیت ارضی آن را نقض نمود.

بند ۴ ماده ۶۵ حکم روشن و قاطعی می‌دهد. کنوانسیون وین که توافقهای خصوصی دو کشور را در مورد حل اختلافهای فیمابین همیشه بر راه‌حلهای کلی خود ترجیح داده است در بند ۴ ماده ۶۵ مجدداً تاکید می‌نماید، اگر طرفین، در قرارداد خود توافق نمودند که اختلاف خود را چگونه حل کنند باید نکته‌های مذکور در بندهای ۱، ۲ و ۳ را نادیده بگیرند و طبق توافق خود عمل نمایند. دو کشور ایران و عراق در ماده ۶ عهدنامه مرزی موافقت کردند که اختلافهای خود را به چه نحو باید حل نمایند. دولت عراق طبق حکم مکرر کنوانسیون وین در مورد ملزم بودن به رعایت توافقهای دوجانبه موظف بود که هرگونه اختلاف خود را در مورد تفسیر و یا اجرای عهدنامه مرزی و پروتکلها طبق توافق مندرج در ماده ۶ عهدنامه مرزی حل کند و از توسل به زور و نیروی نظامی اکیداً خودداری نماید.

عدم التزام دولت بعثی عراق به رعایت ماده ۶ عهدنامه مرزی نقض آشکار ماده ۶۵ کنوانسیون می‌باشد.

قرارداد الجزیره، سند معتبر بین‌المللی است

با توجه به آنچه گفته شد، لغو یکجانبه موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن تحت هر عنوان و هر بهانه‌ای طبق صراحت مواد مذکور در متن قراردادهای بالا، طبق مواد منشور ملل متحد، طبق اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل و طبق مواد کنوانسیون وین اقدامی غیرقانونی می‌باشد و از لحاظ حقوقی مطلقاً مسموع نیست.

کلیه قراردادهای بالا براساس متن خود آنها و براساس موازین حقوق بین‌الملل همچنان معتبر و نافذ می‌باشند. جالب آن است که دولت عراق نیز اعتقاد راسخ دارد که قرارداد مرزی «برای همهٔ زمانهاست، یکبار و برای همیشه منعقد می‌شود.»

دولت عراق پس از آنکه دولت ایران قرارداد ۱۹۳۷ را به علت تخلفهای مکرر و طولانی عراق لغو کرد طی نامه مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۶۹ به شورای امنیت شکایت نمود. دولت عراق در مورد اقدام یکجانبه ایران به لغو قرارداد بالا در نامه خود نکته‌هایی را متذکر شد که قسمتی از آن را نقل می‌کنیم:[۵۷]

«اقدام یکجانبه ایران نقض آشکار قواعد حقوق بین‌الملل است. این اقدام غیرقانونی است و ایران به تنهایی مسئولیت بین‌المللی آن را به‌عهده دارد.

«قواعد حقوق بین‌الملل در مورد احترام به قراردادها به‌طور کلی لازم‌الرعایه است و مخصوصاً لغو یکجانبه عهدنامه‌های مرزی یا تغییر آنها را تحت هیچ شرایطی تایید نمی‌کند. این قاعده، حتی اگر بین دو کشوری که عهدنامه مرزی امضا کرده‌اند حالت جنگ وجود داشته باشد قطعی و خدشه‌ناپذیر است. عهدنامه مرزی وقتی که قدرت اجرایی پیدا کرد برای همهٔ زمانهاست. یکبار و برای همیشه منعقد می‌شود و مقاصد عهدنامه به محض آنکه عهدنامه قدرت قانونی یافت تحقق می‌یابد.

«موضع دولت عراق همیشه این بوده است و هنوز نیز هست که به قواعد حقوق بین‌الملل، اصول منشور ملل متحد و مواد عهدنامه مرزی ۱۹۳۷ به‌عنوان پایه‌هایی که براساس آنها رابطه‌های خود را با ایران تنظیم کند و اختلافهایی را که ممکن است بین دو کشور روی دهد حل نماید پایبند می‌باشد.»

دولت عراق، تنها به ذکر مراتب بالا اکتفا ننمود. مجدداً در نامه ۱۳ مه ۱۹۶۹ که برای شورای امنیت ارسال داشت[۵۸] پس از تکرار این نکته که «اقدام یکجانبه ایران در لغو قرارداد مرزی ۱۹۳۷ نقض آشکار قواعد حقوق بین‌الملل است و دولت ایران به تنهایی و منحصراً مسئول آن است» تاکید نمود:

«یکی از اصول به رسمیت شناخته شده حقوق بین‌الملل آن است که قراردادها

و موافقتنامه‌هایی که به‌نحو صحیح و با طی کلیه مراحل به تصویب رسیده‌اند از طرف کشورهایی که آن را امضا و تصویب نموده‌اند دقیقاً رعایت و اجرا شوند. هیچ یک از کشورهای طرف قرارداد نمی‌تواند آنها را بی‌اعتبار اعلام کند و هیچ یک از آنها نیز نمی‌تواند آنها را به جهات بی‌اساسی که دولت ایران به آنها اشاره کرده است یکجانبه فسخ نماید.

«قرارداد مرزی ۱۹۳۷ ایران و عراق، قراردادی نیست که مدت آن بعد از زمان معینی منقضی شود. این قرارداد برای آن منعقد شده است که یکبار و برای همیشه مرزهای دو کشور را تعیین کند.»

دولت عراق، نظرهای استوار بالا را برای اعلام نظریه‌های خویش درباره لغو قرارداد مرزی بازکافی ندانست و در نامه ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۹ خود به شورای امنیت تصریح نمود[۵۹]:

«سیاست دولت عراق آن است که قرارداد مرزی ۱۹۳۷ عراق و ایران هنوز معتبر و برای هر دو کشور الزام‌آور است. ایران هیچ حق قانونی ندارد که یکجانبه و با تصمیم فردی خود، قراردادی را که برطبق قواعد حقوق بین‌الملل و با رضایت صریح و اراده آزاد دو کشور مستقل منعقد شده است لغو نماید.»

و در جای دیگر آن اضافه نمود:

«اگر عراق واقعاً قرارداد [۱۹۳۷] را نقض نموده بود، ایران می‌بایست برطبق قواعد حقوق بین‌الملل رفتار می‌نمود و به‌جای آنکه به‌طور ناگهانی تمام قرارداد را لغو کند مورد نقض را به دولت عراق تذکر می‌داد. اگر دولت عراق ادعای ایران را رد می‌کرد آن‌گاه اختلاف، به‌صورت یک اختلاف بین‌المللی درمی‌آمد که می‌بایست از راههای صلح‌جویانه و از طریق مذاکره‌های دوجانبه حل گردد.»

نظریه‌های قانع‌کننده بالا از نامه‌های دولت عراق به رئیس شورای امنیت آورده شده است.

تصور نرود که این نامه‌ها را دولتهای قبلی عراق نوشته‌اند و دولت بعثی عراق

خط‌مشی دیگری دارد. این نامه‌ها را دولت بعثی نوشته است. حزب بعث در ژوئیه ۱۹٦۸ به قدرت رسید و در سال بعد، در ماههای آوریل، مه و ژوئیه ۱۹٦۹، دولت بعثی عراق نامه‌های بالا را برای رئیس شورای امنیت ارسال داشته است.[٦٠]

دولت عراق در این نامه‌ها صریحاً اعتراف می‌کند که لغو یکجانبه عهدنامه مرزی «نقض آشکار قواعد حقوق بین‌الملل است» و اقدامی «غیرقانونی» است. دولت عراق در این نامه‌ها تاکید می‌نماید که «قواعد حقوق بین‌الملل در مورد احترام به قراردادها لازم‌الرعایه است» و «هیچ یک از کشورهای طرف قرارداد نمی‌تواند قراردادها را بی‌اعتبار اعلام کند و هیچ یک از آنها نیز نمی‌تواند آنها را به جهات بی‌اساس... یکجانبه فسخ نماید.»

دولت عراق، در این نامه‌ها خود را آنچنان معتقد به رعایت تعهدهای خویش در قرارداد مرزی معرفی می‌نماید که با قاطعیت اعلام می‌دارد «حتی اگر بین دو کشوری که قرارداد مرزی امضا کرده‌اند حالت جنگ وجود داشته باشد» باز هیچ یک از دو کشور حق ندارد که قرارداد مرزی را یکجانبه لغو نماید. زیرا قواعد حقوق بین‌الملل لغو عهدنامه مرزی را «تحت هیچ شرایطی» تصویب نمی‌نماید.

دولت عراق در اثبات این نظر که قرارداد مرزی را حتی اگر دو کشور مبادرت به جنگ کردند نباید لغو کنند استدلال می‌نماید که قرارداد مرزی، قراردادی نیست که بتوان آن را تغییر داد و یا در آن اصلاحی کرد. زیرا قرارداد مرزی دارای چنان اهمیت استثنایی است که «یک بار و برای همیشه منعقد می‌شود» و «قراردادی نیست که مدت آن بعد از زمان معینی منقضی شود. این قرارداد برای آن منعقد شده است که یک بار و برای همیشه مرزهای دو کشور را تعیین کند.» و به شورای امنیت، مرجع صلاحیتدار بین‌المللی اخطار می‌نماید که «ایران هیچ حق قانونی ندارد که یکجانبه و با تصمیم فردی خود، قراردادی را که برطبق قواعد حقوق بین‌الملل و با رضایت صریح و اراده آزاد دو کشور مستقل منعقد شده است لغو نماید.» و تاکید می‌کند اگر عراق قرارداد مرزی را نقض کرده بود ایران مطلقاً حق نداشت «به‌طور ناگهانی تمام قرارداد را لغو کند» بلکه وظیفه داشت «مورد نقض را به دولت عراق تذکر می‌داد.» و آنگاه راه قانونی را که منطبق با اصل دوم اعلامیه حقوق بین‌الملل است خاطرنشان

می‌دارد و یادآور می‌شود «اگر دولت عراق، ادعای ایران را رد می‌کرد» در آن صورت نیز باز ایران حق نداشت که قرارداد را لغو نماید بلکه این واقعیت روشن می‌شد که اختلاف بین دو کشور «یک اختلاف بین‌المللی» است که «می‌بایست از راههای صلح‌جویانه و از راه مذاکره‌های دوجانبه حل گردد.»

دولت بعثی عراق، در این نامه‌ها، خود را نمونه یک عضو شایسته سازمان ملل متحد معرفی می‌نماید و ادعا می‌کند که «موضع دولت عراق همیشه این بوده است و هنوز نیز هست که به قواعد حقوق بین‌الملل، اصول منشور ملل متحد و مواد عهدنامه مرزی[۶۱]» احترام بگذارد و آنها را رعایت نماید و تاکید می‌نماید که بر پایه آن قواعد و اصول و براساس مواد عهدنامه مرزی «رابطه‌های خود را با ایران تنظیم[۶۲]» می‌کند «و اختلافهایی را که بین دو کشور ممکن است روی دهد[۶۳] حل می‌نماید.

و بعد، همین دولت، نه قواعد حقوق بین‌الملل، نه منشور ملل متحد و نه ماده ۶ عهدنامه مرزی، هیچ کدام را برای حل اختلافهای خود با ایران رعایت نمی‌کند و همه را نقض می‌نماید.

صراحت مواد قرارداد الجزیره، منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل تایید می‌نمایند که موافقتنامه الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلها به‌عنوان سندهای بین‌المللی همچنان به قوت خود باقی و معتبر می‌باشند.

نامه مجدد عراق به سازمانهای بین‌المللی

سعدون حمادی وزیر امور خارجه عراق در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۰ شهریور ۱۳۵۹) یک روز قبل از حمله گسترده به خاک ایران باز نامه‌ای برای شخصیتها و سازمانهای بین‌المللی زیر ارسال داشت که متن آن برای آشنایی بیشتر به روش سیاسی عراق ترجمه و درج می‌گردد.[۶۴]

۱ ــ دکتر کورت والدهایم، دبیرکل سازمان ملل متحد، نیویورک.
۲ ــ آقای شاذلی قلیبی، دبیرکل اتحادیه عرب، تونس.
۳ ــ سازمان کنفرانس اسلامی، جده.
۴ ــ سازمان جنوب شرقی آسیا، جاکارتا.
۵ ــ دکتر فیدل کاسترو، رئیس ششمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد.
۶ ــ جامعه اروپایی [بازار مشترک] بروکسل.
۷ ــ رئیس جلسه فعلی سازمان وحدت افریقا.
۸ ــ سازمان کشورهای امریکا، واشنگتن.

«بدون تردید شما اطلاع دارید که ایران و عراق با میانجیگری الجزایر و پس از مذاکره‌های طولانی که با حضور مرحوم هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر انجام گرفت در ۶ مارس ۱۹۷۵ موافقتنامه‌ای درباره رابطه‌های بین دو کشور منعقد نمودند. در آن موافقتنامه، هر دو طرف با نهایت صمیمیت و برای رسیدن به یک راه‌حل نهایی و دایمی که کلیه مساله‌های موجود دو کشور را برطرف کند تصمیمهایی اتخاذ کردند. این تصمیمها که بر پایه احترام به تمامیت ارضی، عدم تجاوز به مرزها و عدم مداخله در امور داخلی بود عبارتند بودند از:

۱ ــ علامت‌گذاری قطعی مرزهای زمینی براساس پروتکل اسلامبول در ۱۹۱۳ و صورتجلسه‌های تحدید حدود مرزی ۱۹۱۴.
۲ ــ تعیین حدود مرزهای آبی براساس خط تالوگ.
۳ ــ هر دو طرف امنیت و اعتماد متقابل را مجدداً در طول مرزهای مشترک خود به‌وجود می‌آورند و متعهد می‌شوند که نظارت جدی و موثر به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه اخلالگرانه صرف‌نظر از منشأ آنها در مرزهای مشترک خود به عمل آورند.
۴ ــ هر دو طرف همچنین موافقت می‌کنند که ترتیبات فوق عناصر تجزیه‌ناپذیر یک راه‌حل جامع می‌باشند. بنابراین خدشه به هر یک از اجزای تشکیل‌دهنده آنها، ناقض روح موافقتنامه الجزیره خواهد بود.

به‌علاوه، هر دو طرف تصمیم گرفتند که رابطه‌های سنتی حسن همجواری و دوستی را مخصوصاً با از بین بردن کلیه عاملهای منفی در رابطه‌های خود، با تبادل‌نظر دایم در مورد مساله‌های مربوط به منافع مشترک خویش و همچنین توسعه همکاری متقابل مجدداً برقرار نمایند.

هر دو طرف رسماً اعلام داشتند که منطقه باید مصون از هر گونه دخالت خارجی باشد. آنها همچنین موافقت کردند که وزیران امور خارجه با یکدیگر ملاقات کنند و برای تشکیل کمیسیون مشترک ایران و عراق به منظور اجرای تصمیمهایی که مشترکاً توافق شود، ترتیبات لازم را بدهند.

همچنین موافقت شد که [نماینده] الجزایر باید در جلسه‌های کمیسیون مشترک فوق دعوت شود. در نتیجه مذاکره‌های بین ایران و عراق که با حضور و مشارکت هیات نمایندگی الجزایر انجام گرفت، یک عهدنامه بین‌المللی درباره مرزها و رابطه‌های حسن همجواری و همچنین سه پروتکل و ضمایم آنها که کلیه مربوط به سه پاراگراف اول موافقتنامه فوق‌الذکر الجزیره بود در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ در بغداد به امضا رسید.

در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ چهار موافقتنامه دیگر درباره هیات ماموران مرزها، مقررات کشتیرانی در شط‌العرب، استفاده از راههای آبی مرزی، استفاده از چراگاهها، مبادله‌نامه‌ها و ترتیبات مربوط به جلسه‌های مشترک درباره امور فنی به بغداد به امضا رسید.

شایان ملاحظه است که ماده ۴ عهدنامه مرزهای بین‌المللی و حسن همجواری صریحاً مطالب پاراگراف ۴ موافقتنامه الجزیره را تکرار می‌کند و متن آن به شرح زیر است:

«طرفین متعاهدین تایید می‌نمایند که مقررات سه پروتکل و ضمایم آنها که در مواد ۱، ۲ و ۳ عهدنامه ذکر شده و ضمیمه آن است، جزء تفکیک‌ناپذیر عهدنامه می‌باشند. مقررات فوق که عناصر جداناپذیر یک راه‌حل جامع را تشکیل می‌دهند، دایمی و قطعی می‌باشند و به هیچ علتی نمی‌توان آنها را نقض نمود. بنابراین، نقض هر یک از عناصر متشکله این راه‌حل جامع مغایر

با روح موافقتنامه الجزیره خواهد بود.»

اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد آن است که ایران از همان آغاز، از موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزهای بین‌المللی استفاده کرد و از مزایای پروتکل مربوط به تعیین حدود مرزهای آبی در شط‌العرب بهره‌مند شد و حال آنکه انجام تعهدهای خود را در پروتکل تعیین حدود مرزهای زمینی به تعویق می‌انداخت و در انجام اقدامهای مربوط به استرداد اراضی عراق که به آنها تجاوزکرده بود و زیر نظارت خود داشت تاخیر می‌نمود. دولت عراق، به سهم خود، این واقعیت را مورد توجه قرار داد که رژیم جدید ایران برای انجام تعهدهای خود در موافقتنامه فوق احتیاج به زمان دارد. ولی رژیم جدید از همان اوان به‌دست گرفتن قدرت، مبادرت به نقض این تعهدها نمود و از آن زمان به بعد نیز مرتباً آن را ادامه داد.

با وجودی که موافقتنامه الجزیره، عدم مداخله در امور داخلی را تصریح کرده است، دستگاه حاکمه ایران سیاست مداخله دایمی در امور داخلی عراق را در پیش گرفت. من قبلاً طی نامه‌ای که برای شما ارسال داشتم و به‌عنوان سند رسمی سازمان ملل متحد توزیع شد شرح دقیقی درباره این سیاست که مغایر با تعهدهای مذکور در موافقتنامه الجزیره است داده‌ام.

از سوی دیگر، در حالی که طبق موافقتنامه الجزیره، ایران و عراق باید مشترکاً امنیت و اعتماد را در طول مرزهای مشترک خود مجدداً برقرار نمایند و نظارت شدیدی به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه اخلالگرانه به عمل آورند، رژیم جدید ایران، پس از به‌دست گرفتن قدرت، این تعهد اساسی را نقض نمود و به رهبران شورشی یعنی پسران بارزانی عامل بیگانه، طرفداران آنها و سایر افراد پناه داد و امکان داد که تحت حمایت آشکار هیات حاکم ایران، از خاک ایران به‌عنوان پایگاهی علیه تمامیت ارضی عراق استفاده کنند و امنیت داخلی آن را مختل نمایند. دولت ایران با اعزام عاملهای خود به داخل خاک عراق و خرابکاری، با ایجاد اغتشاش و نارضایتی در عراق و با ارتکاب غارت، مخصوصاً در نواحی مرزی، هرگز از لطمه زدن به رابطه‌های

حسن همجواری بین دو کشور باز نایستاد.

دولت ایران با تجاوزهای مکرر به اراضی عراق که در نامه بالا ذکر شد، با امتناع از مسترد داشتن این اراضی به عراق با وجود درخواستهای مکرر عراق و همچنین با اعلام دعاوی تازه علیه اراضی عراق و حتی پایتخت عراق و درواقع تمام خاک عراق، سایر مقررات موافقتنامه فوق را نیز نقض نموده است. بنابراین نباید جای تعجب باشد که دولت عراق حالا خود را در شرایطی ببیند که ناچار به اجرای حقوق مشروع خود برای دفاع از حاکمیت و تمامیت ارضی خویش باشد و اراضی خود را با اعمال زور دوباره به‌دست آورد. زیرا دولت ایران [توسل به] تمام راههای قانونی شناخته شده را برای حل مساله‌هایی که ناشی از عدم توجه آن به رعایت تعهدهای خود بود با شکست روبه‌رو نموده است. به‌علاوه دولت ایران، همان‌طور که با گفته‌ها و اعمال مقامهای رسمی آن روشن شده، آشکارا یا پوشیده تایید کرده است که دیگر خود را مقید به رعایت موافقتنامه الجزیره نمی‌داند.

تمام مراتب بالا، نقض آشکار پاراگراف ۴ موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزی بین‌المللی و حسن همجواری است که در سال ۱۹۷۵ بین دو کشور منعقد شده است.

بنابراین، ایران تعهدهای بین‌المللی خود را که طبق موافقتنامه و عهدنامه فوق به‌عهده داشت نفی نموده و هر دو را باطل و لغو کرده است.

در نتیجه رابطه‌های حقوقی که حاکم بر مرزهای ایران و عراق، مخصوصاً در شط‌العرب بود، باید به حالت قبل از ۶ مارس ۱۹۷۵ برگردد و این رود، همان‌طور که همیشه در طول تاریخ بوده است، مجدداً یک رود عراقی خواهد بود که زیر نظارت و حاکمیت کامل عراق قرار خواهد داشت.

در این مورد، دولت عراق میل دارد اعلام کند که عراق همیشه در رابطه‌های خود با تمام کشورهای جهان ثابت کرده است که به کلیه تعهدهای خود با اعتقاد کامل وفادار است. عراق همچنین ثابت کرده است که هیچ تهدید، تجاوز و یا تخلف نسبت به حاکمیت و شئون خود را نمی‌تواند قبول کند و

آماده است که نهایت فداکاری را برای حفظ حقوق مشروع خود به عمل آورد.
دولت جمهوری عراق همچنین تایید می‌نماید، همان‌طور که درگذشته عمل کرده است، علاقه‌مند به حفظ رابطه‌های خوب با تمام کشورهای همسایه، مخصوصاً با ایران است و به هیچ وجه قصد جنگ کردن با ایران یا توسعه دامنه اختلافها را بیش از آنچه که مربوط به دفاع مشروع خود باشد ندارد.
با توجه به مراتب فوق، دولت عراق موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزهای بین‌المللی و رابطه‌های حسن همجواری را با تمام پروتکلها، ضمیمه‌ها و موافقتنامه‌های مربوط باطل و بلااعتبار می‌داند.
دولت عراق صمیمانه امیدوار است که دولت ایران وضع جدید را خواهد پذیرفت و در قبال عمل عراق که به منظور اجرای حقوق قانونی خود در کلیه سرزمینهای ارضی و آبی و شط‌العرب بوده است براساس عقل و منطق عمل خواهد کرد.

۲۱ سپتامبر ۱۹۸۰
دکتر سعدون حمادی
وزیر امور خارجه عراق

وزارت خارجه عراق، در روزهایی که دولت عراق مصمم به شروع جنگ بود و آخرین بررسیها را در مورد نقشه‌های حمله نظامی انجام داده بود، فعالیت گسترده‌ای داشت و پیوسته می‌کوشید که دولتها و افکار عمومی جهان را از جریان تیره شدن رابطه‌های ایران و عراق، به نحوی که خود مصلحت می‌دانست مطلع سازد.

وزارت خارجه عراق، با وجودی که ۷ روز قبل، در ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰ به کلیه ۸ شخصیت و سازمانهای بین‌المللی بالا نامه نوشته بود، در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۰، یک روز قبل از حمله به فرودگاههای ایران، باز مجدداً به تمام آنها نامه نوشت و در این نامه با تفصیل بیشتری، فعالیتهایی را که از زمان میانجیگری رئیس جمهور الجزیره به بعد انجام گرفت توضیح داد و اعتراف کرد که برای انعقاد موافقتنامه الجزیره «هر دو طرف با نهایت صمیمیت» تصمیمهایی برای حل قطعی و دایمی اختلافهای

خود اتخاذ کردند.

وزارت خارجه عراق معترف است که هر دو کشور ایران و عراق «با نهایت صمیمیت»، برای آنکه کلیه اختلافهای خود را برای همیشه و به‌طور نهایی حل نمایند «تصمیمهایی اتخاذ کردند.» این اعتراف، حایز اهمیت ویژه است. دولت عراق در این سند رسمی اعتراف می‌نماید که ایران برای حل قطعی کلیه اختلافهای خود با عراق «نهایت صمیمیت» را داشته و عراق نیز متقابلاً با همین احساس در مذاکره‌ها شرکت نموده است. بدین‌ترتیب، امضای اعلامیه ۶ مارس ۱۹۷۵ الجزیره، عهدنامه مرزی و پروتکلهای آن، نتیجه وجود چنین احساس صمیمانه متقابل بوده است. این اعتراف، کلیه بهانه‌های رهبران عراق را که مدعی هستند امضای موافقتنامه الجزیره به آنان تحمیل شده است رد می‌کند و آنها را بی‌اعتبار معرفی می‌نماید. عراق با اعتراف بالا قبول می‌کند که موافقتنامه الجزیره و کلیه سندهای مربوط به آن را با اراده آزاد و با رضایت کامل امضا نموده و ایران نیز در تدوین مواد توافقها و امضای آنها با حسن‌نیت عمل نموده و «نهایت صمیمیت» را داشته است.

وزارت خارجه عراق، پس از ذکر اصول چهارگانه موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزی، باز چون گذشته و برخلاف حقیقت مدعی شد که ایران استرداد اراضی را که بنا به ادعای عراق می‌بایست طبق عهدنامه مرزی به آن داده می‌شد «به تعویق انداخت» ولی به دنبال آن، واقعیتی را اعتراف می‌کند که از لحاظ حقوقی دارای اهمیت شایان است. دولت عراق در مورد اراضی مورد ادعای خود اعتراف می‌کند که آن اراضی «زیر نظارت» ایران قرار داشت. عراق با این اعتراف، پوچ بودن ادعای بی‌اساس قبلی خود را که مدعی بود ایران به منطقه زین‌القوس تجاوز کرده است آشکار می‌دارد و تایید می‌نماید که آن اراضی در اختیار ایران و «زیر نظارت» ایران بوده است. واقعیتها، عراق را در تنگنای سیاسی قرار می‌دهد و چاره‌ای جز اعتراف به حقیقت و رد ادعای واهی خود را ندارد.

دولت عراق، پس از آن کوشید که دولت جمهوری اسلامی ایران را به دخالت در امور داخلی عراق متهم نماید و اظهار داشت که دولت ایران پسران بارزانی را به ایران دعوت کرد و بارزانیها با حمایت مستقیم دولت جمهوری اسلامی ایران، از

خاک ایران شروع به تجاوزهای مسلحانه به خاک عراق کردند و «امنیت داخلی آن را مختل نمودند.» وزارت خارجه عراق از این مطالب، این نتیجه را می‌گیرد که طبق اصل ۳ موافقتنامه الجزیره که در ماده ۳ عهدنامه مرزی نیز تکرار شده است هر دو طرف متعهد بودند که «مشترکاً امنیت و اعتماد متقابل را مجدداً در طول مرزهای مشترک خود برقرار نمایند» همچنین متعهد بودند که «نظارت جدی و موثر به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه اخلالگرانه صرف‌نظر از منشأ آنها در مرزهای مشترک خود به عمل آورند» و دولت جمهوری اسلامی ایران، با دعوت از پسران بارزانی و تهاجم مسلحانه آنها به خاک عراق، رعایت ماده ۳ بالا را ننموده است.

وزارت خارجه عراق همچنین مدعی است که دولت جمهوری اسلامی ایران عاملهای خرابکار را به داخل عراق اعزام داشته است و آنان مرتکب خرابکاری شده‌اند و به‌علاوه کوشیده است که در عراق «ایجاد اغتشاش» کند و در میان مردم «نارضایتی» به‌وجود آورد. وزارت خارجه عراق از اصل مورد توافق دو کشور درباره «عدم مداخله در امور داخلی» که هم در مقدمه موافقتنامه الجزیره و هم در مقدمه عهدنامه مرزی به‌طور صریح قید شده است یاد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که دولت جمهوری اسلامی ایران با انجام اقدامهای بالا در امور داخلی عراق مداخله کرده است و به‌علاوه این عمل مغایر با «رابطه‌های حسن همجواری» است که هر دو طرف طبق سندهای فوق موظف به رعایت آنها بوده‌اند.

این دعاوی در جای خود صحیح است، ولی دولت عراق نیز در رابطه‌های خود با ایران مرتکب بسیاری تخلفها شده است. در صفحه‌های گذشته، در مورد تجاوزهای عراق به ایران و دخالتهای مکرر آن در امور داخلی ایران مطالبی گفته شد. واقعیت آن است که دولت عراق از هیچ گونه اقدامی برای دخالت در امور داخلی ایران خودداری نکرده است. از همان آغاز انقلاب، سازمانهایی برای ایجاد آشوب و اغتشاش در خوزستان به‌وجود آورد. در اَهواز «مرکز فرهنگی خلق عرب» راکه «مستقیماً از کنسولگری عراق در خرمشهر تغذیه و رهبری می‌شد»[۶۵] تشکیل داد و با حمایت مالی موثر، سعی در جدا کردن ایرانیان عرب‌زبان از سایر هموطنان خود نمود. به آن نیز اکتفا نکرد و برای تحریک احساسات ملت‌گرایی در اعراب، نقشه ایالت خوزستان راکه از نقشه ایران جدا و وابسته به عراق بود تهیه نمود و نام

شهرهای آن را تغییر داد و کلیه شهرها را با اسامی عربی نامگذاری کرد و نقشه ایالت خوزستان را با نام عربستان به مقدار زیاد پخش نمود.

دولت عراق، برای آنکه به تجزیه خوزستان سرعت بخشد «جبهه‌التحریر عربستان» (جبهه آزادیبخش عربستان) را به‌وجود آورد و همه گونه کمکهای لازم را برای سازمان دادن و گسترش آن در نقاط مختلف خوزستان به عمل آورد و با کمک اعضای آن که مستقیماً به‌وسیله دولت عراق آموزش می‌دیدند اغتشاشها و ناآرامیهای شدید در خوزستان ایجاد کرد و موجب گردید که برخوردهای خونین بین اعضای آن و سایر ایرانیان مقیم خوزستان و همچنین با نیروهای انتظامی به‌وجود آید. جالب آن است که صدام حسین رئیس جمهور عراق نیز رسماً به ارتکاب آن اقدامها و تشکیل سازمانهای مختلف در خوزستان اعتراف نمود. وقتی که ابراهیم یزدی وزیر خارجه ایران در کنفرانس جنبش غیرمتعهدها در هاوانا با صدام ملاقات نمود، در مذاکره‌های خود از او سؤال کرد که چرا در امور خوزستان دخالت می‌کند، صدام نه‌تنها انکار نکرد، بلکه پاسخ داد که حزب بعث معتقد به پان‌عربیسم است و کمک او به اعراب خوزستان در اجرای اصول حزب بعث عراق است.[۶۶]

دولت عراق، در دنبال دخالت آشکار خود در امور داخلی ایران، رهبران جبهه آزادیبخش عربستان (خوزستان) را «در بغداد جمع نمود و مجدداً ادعای کذب عربیت خوزستان را مطرح کرد[۶۷]» و در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۰ (۲۶ تیر ۱۳۵۹)، در مراسم دوازدهمین سالگرد به قدرت رسیدن آن، شعارهایی «نظیر اعراب اهواز را... به حال خود بگذارید[۶۸]» خلیج عربی [خلیج فارس] گورستان رژیم نژادپرست فارس است[۶۹]» منتشر نمود. صدام حسین در مراسم مزبور اظهار داشت «ما به مبارزات خلقهای ایران علیه دیدگاههای عقب‌افتاده و خودکامه و علیه جهت‌گیریهای منحرفی که زیر پوشش مذهبی مخفی می‌شوند... درود می‌فرستیم. ما به خلق مبارز عربستان [خوزستان] که در راه آزادی و برابری علیه دارودسته نژادپرستی که او را از ساده‌ترین حقوق زندگی و امیدها محروم ساخته است و کاروان شهیدانش را تقدیم می‌دارد درود می‌فرستیم.[۷۰]»

رژیم بعث عراق در ایجاد نفاق و جدایی در میان اقلیتهای قومی ایران تا به آن حد پافشاری داشت که کنگره ملی عرب را که در ۲۷ مارس ۱۹۸۰ (۷ فروردین ۱۳۵۹) با حضور نمایندگان حزب بعث از کشورهای مختلف عربی در بغداد تشکیل داد وادار نمود که در قطعنامه آن قید نماید «دولت عراق طرفدار مبارزات خلقهای ایران بوده و علاقه‌مند است که از قید استعمار [منظور استعمار دولت مرکزی ایران است] رهایی یابند و اقلیتهای قومی به حقوق مشروع خود برسند.[۷۱]»

دولت عراق برای انجام مقاصد سوء خود درباره تحریک اقلیتها و تجزیه کشور، ایستگاههای رادیویی تاسیس نمود و نه‌تنها ایرانیان عرب‌زبان خوزستان، بلکه سایر اقلیتهای قومی ایران مانند کردها، ترکمنها و بلوچها را به مبارزه علیه دولت مرکزی تحریک نمود. از سوی دیگر، قریب یکصد هزار عراقی ایرانی‌الاصل را با شرایط غیر انسانی و با مصادره کلیه اموال آنان در چند نوبت از عراق اخراج نمود و فشارهای وارد بر دولت جمهوری اسلامی ایران را افزایش داد و به آن نیز اکتفا نکرد و عراق را مرکز مخالفان رژیم جمهوری اسلامی قرار داد و به آنان برای مبارزه با دولت ایران کمکهای موثر نمود.

دولت عراق، تعداد کثیری خرابکار آموزش‌دیده به ایران اعزام داشت و این افراد در بسیاری نقاط ایران، به‌ویژه خوزستان و در شهرهای خرمشهر و آبادان به دفعات بمبها منفجرکردند و مردم بی‌گناه را به قتل رساندند. در لوله‌های نفت ایران خرابکاریها کردند و بعضی از تاسیسات نفتی را آتش زدند.

دولت عراق، علیه دولت ایران مرتکب اعمال تروریستی گردید. در اوت ۱۹۸۰ (مرداد ۱۳۵۹)، دولت اتریش یک دیپلمات عراقی را که مواد انفجاری به تروریستها داده بود تا سفارتخانه ایران در وین (پایتخت اتریش) را با بمب منفجر کند از آن کشور اخراج کرد.[۷۲] با تحریک عراق، پنج نفر عرب، سفارت ایران را در لندن اشغال کردند و مدت ۶ روز کارکنان سفارت را در گروگان نگه داشتند و در آنجا مرتکب ضرب و قتل گردیدند. این اقدامها که کلیه برخلاف همهٔ اصول توافق شده در موافقتنامه الجزیره و عهدنامه مرزی و نقض آشکار آنهاست غیر از عملیات مسلحانه‌ای است که ارتش عراق در نقاط مختلف مرزی انجام داد و با بمباران کردن

شهرها و ناحیه‌های مسکونی و حمله به پاسگاههای مرزی ایران موجب شدت یافتن برخوردهای مرزی گردید.

دولت عراق، دعوت از پسران بارزانی را برای آمدن به ایران، نشانه قصد دولت جمهوری اسلامی ایران برای دخالت در امور داخلی عراق می‌داند و تحریک بارزانیها و مسلح کردن آنان را برخلاف اصل ۳ موافقتنامه الجزیره و ماده ۳ عهدنامه مرزی اعلام می‌دارد. ولی دولت عراق، قبل از آنکه پسران بارزانی به ایران دعوت شوند و قبل از آنکه آنان موفق شوند گروهی دور خود جمع کنند و علیه دولت عراق عملیات مسلحانه انجام دهند، کردهای مقیم ایران را برای کسب خودمختاری علیه دولت ایران تحریک نمود؛ به آنان همه گونه کمکهای مالی و تسلیحاتی کرد؛ کردها را به جنگ با دولت ایران برانگیخت، به‌طوری که ۶ روز بعد از شروع کار دولت بازرگان به پادگان مهاباد حمله کردند و آنجا را متصرف شدند. دولت عراق، با تمام امکانات خود کوششهای دولت ایران را برای حل اختلاف آن با کردها از طریق مسالمت‌آمیز خنثی نمود و بالاخره موفق شد که کردهای ایران با دولت جمهوری اسلامی جنگ خانمان‌برانداز طولانی را آغاز نمایند.

روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۰ شهریور ۱۳۵۹) که وزارت خارجه عراق نامه بالا را نوشته است، روزی است که کلیه نقشه‌های جنگی در جبهه‌هایی که باید به خاک ایران حمله شود دقیقاً تهیه شده است. ۱۲ لشکر با کلیه تجهیزات رزمی و صدها تانک و دهها هواپیما برای حمله به ایران تدارک شده و آماده است. ستاد ارتش عراق با کلیه فرماندهان واحدها، آخرین گردهماییها را برقرار کرده و دستورهای لازم را داده است و همه آنها آماده‌اند که در سه جبهه زمینی به خاک ایران حمله کنند. فرماندهان واحدهای هوایی و خلبانان نیز نقشه و مسیر حمله‌های هوایی و هدفهایی که باید بمباران شوند در دست دارند تا در روز ۲۲ سپتامبر (۳۱ شهریور)، یعنی یک روز بعد، **فقط یک روز بعد**، فرودگاههای ایران را در هم بکوبند. در چنین شرایطی، وزارت خارجه عراق در قسمت آخر نامه خود خطاب به ۸ شخصیت و سازمانهای بین‌المللی و به‌وسیله آنها به کلیه دولتها اعلام می‌کند «دولت جمهوری عراق همچنین تایید می‌نماید، همان‌طور که درگذشته عمل کرده است، علاقه‌مند

به حفظ رابطه‌های خوب با تمام کشورهای همسایه، مخصوصاً با ایران است و به هیچ وجه قصد جنگ کردن با ایران یا توسعه دامنه اختلافها را بیش از آنچه که مربوط به دفاع از حقوق مشروع خود باشد ندارد.»

و روز بعد، فرودگاهها و تاسیسات نظامی و اقتصادی ایران را در شهرهای تهران، تبریز، اصفهان، کرمانشاه، همدان، شیراز، اهواز، آبادان، دزفول و بوشهر در هم می‌کوبد و سپس حمله‌های مسلحانه آن در طول ۵۵۰ کیلومتر از مرزهای زمینی دو کشور آغاز می‌شود. و همهٔ این تجاوزهای گسترده و گستاخانه به‌خاطر آن است که عراق «علاقه‌مند به حفظ رابطه‌های خوب... مخصوصاً با ایران است» و «به هیچ وجه قصد جنگ کردن با ایران یا توسعه دامنه اختلافها را... ندارد.» دولت عراق فقط از «حقوق مشروع» خود «دفاع» می‌کند!!

رد استناد به دفاع مشروع

دولت عراق، در این نامه و در موارد متعدد به این بهانه، حقوقی متعذر می‌شود که چون ایران با ادامه تصرف زین‌القوس و سایر اراضی که به موجب قرارداد الجزیره باید به آن مسترد می‌شد، به خاک عراق تجاوز نموده است، و یا چون ایران، با زدوخوردهای مرزی، تمامیت ارضی عراق را مورد تهدید قرار داده است، به همین جهت عراق طبق حق دفاع مشروع از خود دفاع کرده است و برای دفاع از خود به خاک ایران تجاوز نموده است.

بحث حقوقی درباره تعریف دفاع مشروع و شرایط آن که هم در حقوق جزای داخلی و هم در حقوق بین‌الملل به‌طور مبسوط توضیح داده شده است خارج از بحث ماست. فقط این نکته یادآوری می‌شود که حق دفاع مشروع در منشور ملل متحد پذیرفته شده است. به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متحد «اگر حمله مسلحانه‌ای علیه یک عضو ملل متحد انجام گیرد تا زمانی که شورای امنیت اقدامهای لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عمل آورد، هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه انفرادی یا دسته‌جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد آورد. اقدامهایی را که اعضا در اجرای حق دفاع از خود به عمل

می‌آورند باید فوراً به شورای امنیت گزارش دهند...[۷۳]»

همان‌طورکه صراحت ماده حاکی است اولین و مهمترین شرط استفاده از حق دفاع مشروع آن است که یک کشور عضو ملل متحد عملاً و واقعاً مورد «حمله مسلحانه» قرارگیرد. ارتش ایران از سالها قبل در پادگان خود در زین‌القوس، میمک و سیف‌سعد مستقر بوده است و نه‌تنها به خاک عراق «حمله مسلحانه» ننمود، بلکه این ارتش عراق بود که به پادگان نظامی ایران در ناحیه‌های بالا حمله مسلحانه کرد و نه‌تنها آن ناحیه‌ها بلکه قسمتی از سایر اراضی ایران راکه هرگز مورد ادعای دولت عراق نبود به اعتراف صریح خود در نامه‌های رسمی تصرف نمود؛ سربازان ایران را با جنگ و با به کار بردن زور از آن ناحیه‌ها بیرون کرد و بعد نیز به خاک ایران حمله سراسری نمود. هر دو حمله مسلحانه عراق دقیقاً منطبق با تعریف تجاوز مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ ـ که شرح بعضی از مواد آن گذشت ـ می‌باشد.

دولت عراق با تجاوز مسلحانه به اراضی ایران، نه‌تنها طبق حقوق بین‌الملل نمی‌تواند به دفاع از خود استناد کند، بلکه طبق تعریف تجاوز بالا، خود تجاوزکار است و به خاک ایران تجاوز نموده است. دولت ایران در تمام مدت اختلاف با عراق، به اراضی عراق تجاوز مسلحانه ننمود و اراضی آن را اشغال نکرد[۷۴] بلکه این دولت عراق بود که به اراضی ایران تجاوزکرد و قسمتهایی از آن را اشغال نمود.

منشور ملل متحد در ماده ۵۱ وظیفه خاصی به‌عهده هر عضو ملل متحد که بخواهد از حق دفاع مشروع استفاده کند می‌گذارد و آن را مکلف می‌سازد که به محض استفاده از این حق، «فوراً» مراتب را به شورای امنیت گزارش دهد. دولت عراق، دو حمله بالا و حمله سراسری به اراضی ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ را به اطلاع شورای امنیت نرساند، بلکه در مورد حمله مسلحانه سراسری، به خاک ایران، دبیرکل سازمان ملل با آن مکاتبه نمود.[۷۵] و این نیز تخلف آشکار دیگری است که دولت عراق از تعهدهای خود در منشور ملل متحد نموده است.

در مورد ادعای دیگر عراق که زدوخوردهای مرزی را بهانه دفاع از خود و تجاوز به ایران قلمداد کرد ـ همان‌طورکه درگذشته روشن شد ـ دولت عراق پیوسته زدوخوردهای مرزی را دامن می‌زده و آن را تشدید می‌کرده است. و در هر

حال وجود منازعات مرزی هرگز مجوز حقوقی برای تجاوز مسلحانه به خاک کشور دیگر نیست. طبق یکی از اصول مسلم دفاع مشروع که هم در حقوق داخلی و هم در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است «دفاع باید متناسب با حمله باشد» عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با ۱۲ لشکر مجهز، صدها تانک و دهها هواپیما به قسمت وسیعی از اراضی مرزی ایران حمله کرد و نیروی دریایی را نیز وارد کارزار نمود. کثرت و عظمت تعداد سپاهیان و تجهیزات جنگی که عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به‌کار برد مطلقاً کوچکترین تناسبی با تعداد نفرات و نوع تجهیزاتی که در زدوخوردهای پراکنده مرزی به‌کارگرفته می‌شد ندارد و به همین جهت است که دنیا هرگز ادعای عراق را برای دفاع از خود نپذیرفته است و عموم کارشناسان نظامی و سیاسی بی‌طرف عراق را شروع‌کننده جنگ اعلام کرده‌اند.

اصل دیگری که در دفاع مشروع حکومت می‌کند آن است که در دفاع مشروع «دفاع باید مقارن با زمان حمله باشد.» زدوخوردهای مرزی ماهها بود که بین دو کشور جریان داشت و امر تازه‌ای نبوده است. دولت عراق نمی‌تواند یک حالت مستمر و طولانی را عنوان «حمله مسلحانه» در آن لحظه بدهد و به بهانه دفاع از خود به اراضی ایران تجاوزکند. این نکته نیز باید مورد توجه باشد که زدوخوردهای مرزی دوطرف داشته است و یک طرف آن نیز عراق بوده است و در جریانی که خود عراق در آن مشارکت مستمر داشته است نمی‌تواند به حق دفاع مشروع برای تجاوز مسلحانه به اراضی ایران و تصرف نقاط آن توسل جوید.

یک اصل مهم دیگر دفاع مشروع آن است که «دفاع باید بدون قصد قبلی باشد» یعنی طرفی که مورد تجاوز قرارگرفته است در همان زمان وقوع تجاوز و به پیروی از حق ذاتی و طبیعی دفاع از خود بدون آنکه قصد قبلی داشته باشد به دفاع از خود بپردازد. آماده کردن آن همه لشکریان و تجهیزات جنگی و انجام فعالیتهای سیاسی و اقدامهای وسیعی که برای آماده کردن عراق به تجاوز به خاک ایران شد همه گواه محکمی است که دولت عراق با قصد قبلی به خاک ایران تجاوز نموده است و به همین جهت دولت عراق مطلقاً نمی‌تواند به دفاع از خود توسل جوید. استناد آن دولت به حق دفاع از خود طبق قواعد حقوق بین‌الملل کاملاً بی‌ارزش است و اعتبار حقوقی ندارد.

پانویسهای فصل یازدهم

۱. تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق...، صفحه‌های ۱۷۸ ــ ۱۵۵.

2. Documentary Dossier. Op. Cit., PP. 28-49.

۳. همان کتاب، صفحه ۴۷. ردیف ۲۴۱. مورخ ۸ سپتامبر ۱۹۸۰.

۴. همان کتاب، صفحه ۴۷. ردیف ۲۴۴. مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۰.

۵. آیت‌الله خمینی در نامه‌ای که به‌عنوان ولایتی وزیرخارجه ایران نوشت «بی‌تجربگی بعضی از مسئولان» را متذکر شد. کیهان هوایی، ۴ خرداد ۱۳۶۷. همچنین در کتاب «گذری بر دو سال جنگ» که از طرف دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منتشر شده است در صفحه ۵۹ آن «از ضعف و بی‌تجربگی مسئولان کشور» یاد می‌شود.

۶. وزارت خارجه ایران، تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، صفحه ۲۰. آقای مهدی بشارت کاردار اسبق ایران در بغداد در مصاحبه با نگارنده اظهار داشت که وزارت خارجه عراق پس از تصرف زین‌القوس یادداشت را به وی تسلیم کرده است.

7. Documentary Dossier. Op. Cit., P. 47.

۸. برای آگاهی از مساله استرداد اراضی منظور در قرارداد الجزیره به «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق»، چاپ پنجم، صفحه‌های ۴۴۳ ــ ۴۳۸ مراجعه شود.

9. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 229.

10. Ibid., P. 231.

11. Official Records of the General Assembly, Resolution Adopted on the Reports of the sixth committee 1979. PP. 307-310.

متن کامل «تعریف تجاوز» توسط نگارنده ترجمه و در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۷۵ ــ ۷۲ چاپ شده است.

۱۲. موارد شکایتهای عراق به جامعه ملل و شورای امنیت به تفصیل در «ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق» شرح داده شده است.

13. Fuad Matter. Saddam Hossein. Op. Cit., P. 9.

14. Nicola Firzli, Op. Cit., PP. 217-218.

۱۵. وزارت خارجه عراق در یادداشت خود کلمه Encroach راکه به معنای تخطی، تجاوز نسبت به حدود تعیین شده است به‌کار برده است، و در بسیاری موارد نیز در نامه‌های خود علیه دولت ایران، از جمله دربند ۱ این نامه این کلمه را به منظور اعلام «تجاوز» نیروهای ایران به مرزهای عراق به‌کار برده است.

۱۶. برای آگاهی از اختلافهای بین بنی‌صدر رئیس جمهور و رجایی نخست‌وزیر به کتاب «چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر» و روابط عمومی نخست‌وزیری، دفتر تحقیقات و انتشارات، نشریه شماره ۵، چاپ دوم، دیماه ۱۳۶۰ مراجعه شود.

17. Security Council Document. S/14117. 19 August 1980.

18. Documentary Dossier. Op. Cit., PP. 259-261.

۱۹. بعد از تعلیق عضویت مصر در اتحادیه عرب به مناسبت صلح با اسرائیل، محل اتحادیه از قاهره به تونس انتقال یافت.

۲۰. در متن نامه ۴ اوت ۱۹۸۰ نوشته شده است. اشتباه چاپی است و منظور ۴ سپتامبر ۱۹۸۰ بوده است.

۲۱. ارتش عراق در ۱۰ فوریه ۱۹۷۴ (۲۱ بهمن ۱۳۵۲) به تپه سوق‌الجیشی ۳۴۳ در خاک ایران حمله کرد و دو روز بعد به شورای امنیت شکایت نمود و ادعا کرد که ایران به عراق حمله نموده است. نماینده سازمان ملل منطقه را بازرسی کرد و صریحاً نظر داد که نبرد ۱۰ فوریه در خاک ایران انجام گرفته است و بدین‌ترتیب به شورای امنیت و جهانیان آشکار گردید که در روز ۱۰ فوریه ۱۹۷۴ عراق به ایران حمله نموده است.

Security Council Document. S/11291. 20 May 1974.

22. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 229.

23. President Saddam Hossein's Addresses, Op. Cit., P. 27.

24. Fuad Matter. Op. Cit., P. 7.

25. Ibid.,

26. Ibid.

۲۷. متن کامل سخنرانی صدام در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ در

Nicola Firzli. Op. Cit., PP. 225-230.

۲۸. منظور کردهای بارزانی است.

۲۹. تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایـران، نشـریه وزارت امـور خارجه جمهوری اسلامی ایران، تهران ۱۳۶۱، صفحه ۱۲۴.

۳۰. همان کتاب، صفحه ۱۲۵.

۳۱. روزنامه اطلاعات، ۱۱ تیر ۱۳۶۰.

32. J. M. Abdolghani, Op. Cit., P. 188. Fuad Matter. Op. Cit., P. 10

33. Nicola Firzli. Op. Cit., P. 229.

34. Ibid., PP. 229-230.

35. Nicola Firzli, Op. Cit., P. 299.

36. Ibid., P. 317.

37. President Saddam Hossein addresses... Op. Cit., P. 11.

38. Saddam Hossein. A Spotlight on syrian-Iranian collision. Dor Al. Ma'mun. April 1982. P. 41.

39. Fuad Matter. Op. Cit., P. 12.

صدام در سخنرانی ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ اقدام جمهوری اسلامی ایران، دعوت از بـارزانـی و پسرانش به ایران و همچنین استرداد اراضی که طبق بند یک اعلامیه الجـزیره و بـراسـاس پروتکل ۱۹۱۳ و کمیسیون تحدید حدود مرزی ۱۹۱۴ می‌بایست به عراق مسترد می‌گردید از علتهای لغو قرارداد الجزیره شـمرده است. بـرای آگـاهی بـیشتر بـه ریشـه‌های تـاریخی اختلافات ایران و عراق، صفحه‌های ۴۴۳ ـ ۴۳۶ مراجعه شود.

۴۰. فریدون زندفرد، خاطرات خدمت در وزارت خارجه، صفحه ۲۵۵.

۴۱. تغییر نامهای جغرافیایی جایز نیست. در آن صورت اعراب حق خواهند داشت شأن فرهنگی ما را تحقیر کنند، همان‌طور که ما بعضی از عربها که نام تاریخی همیشه خلیج فارس را تغییر داده‌اند و آن را «خلیج عربی» و یا «خلیج» می‌نامند به دیده حقارت نگاه می‌کنیم. به‌علاوه،

اروندرود نام باستانی دجله است و شط‌العرب بخش مستقلی است که از پیوستن رودهای دجله و فرات تشکیل می‌شود. فردوسی می‌گوید:

اگـر پهلوانـی نـدانی زبـان به تازی تو اروند را دجله خوان

۴۲. همان کتاب، صفحه‌های ۲۵۶ ــ ۲۵۵.

۴۳. قسمت الف ماده ۱ پروتکل راجع به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی بین ایران و عراق.

۴۴. ماده ۱ پروتکل راجع به تعیین مرز رودخانه‌ای بین ایران و عراق.

۴۵. عبارت مشترک در هر دو ماده.

۴۶. وزارت خارجه ایران، تحلیلی بر جنگ تحمیلی... پیش‌گفته، صفحه ۱۲۴.

۴۷. متن انگلیسی عبارت بالا در موافقتنامه الجزیره بدین شرح است:

«Shall be contrary to the spirit of the Algiers agreement» Documentary Dossier. OP. Cit., P. 28.

۴۸. این عبارتها و کلیه عبارتهایی که بعد خواهد آمد از متن انگلیسی منشور ملل متحد ترجمه شده است.

۴۹. قطعنامه شماره ۱۸۱۵ در ۱۸ دسامبر ۱۹۶۲ ــ قطعنامه شماره ۱۹۶۶ در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۳ ــ قطعنامه شماره ۲۱۰۳ در ۲۰ دسامبر ۱۹۶۵ ــ قطعنامه شماره ۲۱۸۱ در ۱۲ دسامبر ۱۹۶۶ ــ قطعنامه شماره ۲۳۲۷ در ۱۸ دسامبر ۱۹۶۷ ــ قطعنامه شماره ۲۴۶۳ در ۲۰ دسامبر ۱۹۶۸ و قطعنامه شماره ۲۵۳۳ در ۸ دسامبر ۱۹۶۹.

۵۰. این عبارت و کلیه عبارتهایی که بعد خواهد آمد از اصول حقوق بین‌الملل ترجمه شده است.

۵۱. در متن ماده کلمه Must به معنای باید، بایست، آورده شده است. ماده ۲۶ و مواد بعدی کنوانسیون وین از متن انگلیسی ترجمه شده است.

۵۲. فرهنگ معین، جلد چهارم، صفحه ۴۲۵۱.

53. Webester's. New World Dictonary. Simon and shuster. 1980. P. 309.

۵۴. در متن انگلیسی کنوانسیون وین کلمه Material به کار رفته است و به این مفهوم است که دارای آن درجه از اهمیت باشد که در اعتبار یک قرارداد مؤثر واقع شود.

۵۵. بند ۲ ماده ۶۰ شامل قراردادهایی است که بیش از دو کشور آنها را منعقد کرده باشد و شامل دو کشور ایران و عراق نمی‌شود.

۵۶. در متن انگلیسی کلمه Must که نشانه تاکید الزامی است به کار رفته است.

57. International Legal Material. Vol. 8. No. 3. May 1969. PP. 482-8 and Security Council Document. S/9185. 29 April 1969

58. Security Council Document. S/9250. 13 May 1969.

59. Security Council Doument. S/9323. 11 July 1969.

60. Security Council Doument. S/9185. 29 April 1969.

Security Council Doument. S/9205. 13 May 1969.

Security Council Doument. S/9323. 11 July 1969.

61 تا 63. Security Council Doument. S/2205. 13 May 1969.

64. Documentary dossier Op. Cit., P. 263-265.

۶۵. وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، تحلیلی بر جنگ تحمیلی... پیش گفته، صفحه ۷۹.

۶۶. از نامه آقای ابراهیم یزدی به نگارنده.

۶۷ تا ۶۹. وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، تحلیلی بر جنگ تحمیلی... پیش گفته، صفحه بیست.

۷۰. همان کتاب، صفحه ۱۰.

۷۱. همان کتاب، صفحه بیست.

72. Security Council Document. S/PV/2250. 10 October 1980.

۷۳. ترجمه از متن انگلیسی منشور ملل متحد، در متن فرانسه به‌جای «حمله مسلحانه» عبارت «تجاوز مسلحانه» آورده شده است.

۷۴. منظور ماههای پیش از حمله عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ می‌باشد.

75. Security Council Document. S/14193. 24 September 1980.

فصل دوازدهم

حمله عراق به ایران

انتخاب زمان حمله

صدام همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ پس از امضای اعلامیه الجزیره، کشور عراق را برای رویارویی با ایران آماده می‌کرد و مصمم بود اگر نتواند از راههای مسالمت‌آمیز به هدفهای خود برسد جنگ با ایران را آغاز نماید. او از مدتها قبل نقشه‌های جنگی خود را آماده کرده بود. صدام در ۴ نوامبر ۱۹۸۰ (۱۳ آبان ۱۳۵۹) ـ یک ماه و سیزده روز پس از تجاوز نظامی به ایران ـ در سخنرانی خود در مجمع ملی عراق اظهار داشت «برادران نظامی در گذشته به من و رهبری نزدیک شدند و پیشنهادها و توصیه‌هایی در مورد وضع ایران [منظور تجاوز نظامی به ایران است] دادند. برای ما طبیعی بود که به حال آماده‌باش باشیم. ما با هوشیاری مراقب همسایگان خود هستیم و طرح عملیاتی برای هرکدام از آنها داریم تا در صورتی که یک همسایه بخواهد به ما تجاوز نماید آن را به مورد اجرا بگذاریم. این طرحها در گذشته خیلی دور تهیه شده‌اند.[1]»

پس از استعفای دولت بازرگان و گمارده شدن شورای انقلاب برای اداره امور

کشور، شیپور جنگ از نخستین روز آوریل ۱۹۸۰ (۱۲ فروردین ۱۳۵۹) که به جان طارق عزیز در دانشگاه مستنصریه سوءقصد شد نواخته گردید. صدام در مصاحبه مطبوعاتی خود در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۰ (۲۰ آبان ۱۳۵۹) اظهار داشت که در ۲ آوریل ۱۹۸۰ سه بار در دانشگاه مستنصریه سوگند یاد کرد که انتقام خون شهیدان را خواهد گرفت. او در آن روز تاکید کرد که ملت عراق حاضر است برای «دفاع از افتخار و حاکمیت خود[۲]» بجنگد و این اخطاری بود به زمامداران ایران که صدام جنگ را شروع خواهد کرد. اقدام او در پاکسازی مقامهای بالای حزب بعث از شیعیان، برکنار کردن آنان از مقامهای حساس دولتی، اخراج قریب یکصد هزار شیعه که اکثر آنان ایرانی‌تبار بودند، زندانی کردن هزاران نفر دیگر از آنان، اعدام آیت‌الله محمدباقر صدر و خواهرش، ارسال نامه به شخصیتها و سازمانهای بین‌المللی و شدت بخشیدن به زدوخوردهای مرزی، همه حاکی از تصمیم قطعی صدام به جنگ با ایران بود.

در روزهای ۲۰ و ۲۱ آوریل ۱۹۸۶ (۳۱ فروردین و اول اردیبهشت ۱۳۶۵) همایشی از طرف بنیاد فورد در نیویورک برای بررسی جنگ عراق و ایران تشکیل گردید که در آن معاون دبیرکل سازمان ملل، تعدادی از شخصیتهای سیاسی و دانشگاهی و حتی ناظر دایمی اتحادیه عرب در سازمان ملل و سفیر الجزایر در آن سازمان شرکت داشتند. در خلاصه‌ای که از مجموع برداشتها و نظرهای شخصیتهای شرکت‌کننده منتشر گردید تصریح شد چون «رهبری عراق تصمیم به استفاده از به کار بردن زور گرفته بود... به‌طور آشکار مایل به حل مسالمت‌آمیز [اختلاف با ایران] نبود.[۳]» یک مقام عالیرتبه اردنی نیز صریحاً اظهار داشت که عراق قبلاً قصد خود را برای حمله به ایران به اردن اعلام داشته بود.[۴] جیمس بیل[۵] پژوهشگر و نویسنده امریکایی تایید نمود که در «مذاکره‌های خصوصی» خود با مقامهای عربی این مطلب به او گفته شده بود.[۶]

با چنین تصمیم قطعی، صدام و رهبران بعثی عراق تنها منتظر بهترین زمان ممکن برای تجاوز نظامی به ایران بودند. در سال دوم پیروزی انقلاب اوضاع عمومی ایران آشفته و بی‌سامان بود و ابرقدرتهای امریکا و شوروی نیز گرفتاریهای

خاص خود را داشتند. در آن سال، به علت گروگانگیری و پیامدهای آن، ایران در خانواده جهانی بدنام و منزوی شده و مورد اعتراض دولتها و سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای مانند بازار مشترک اروپا قرارگرفته بود. دولت امریکا که ۵۲ نفر از کارکنان سفارتخانه آن در تهران به گروگان گرفته شده بود با تمام امکانات تبلیغاتی و نفوذ سیاسی خود علیه دولت جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌نمود و افکار عمومی مردم امریکا و جهان را علیه ایران تحریک می‌کرد. امریکا با قطع رابطه سیاسی در ۷ آوریل ۱۹۸۰ (۱۸ فروردین ۱۳۵۹) و فشار به کشورهای غربی و دوست خود که ایران را تحریم اقتصادی نمودند دشواریهای جدی برای بازرگانی خارجی ایران به‌وجود آورده و تامین لوازم و مواد مورد نیاز ایران را با دشواریها روبه‌رو نموده بود.

مسدود کردن داراییهای ایران در امریکا، جلوگیری از ارسال تجهیزات جنگی که در نظام قبلی سفارش شده و بهای آنها پرداخت شده بود، و مهمتر، منع ارسال جنگ‌افزار، به‌ویژه لوازم یدکی سلاحها، با توجه به آنکه بخش بزرگ سلاحهای ایران ساخت امریکا بود، آینده امیدبخشی را به صدام و رهبران بعثی عراق نوید می‌داد. در نظام گذشته ایران، رهبران عراق ضمن آنکه از قدرت نظامی ایران هراس داشتند نگران حمایت جدی امریکا از ایران نیز در روز مبادا بودند. دولت امریکا، دوست ایران بود و ایران را ستون اصلی نگهدارنده منافع خود در منطقه خلیج فارس می‌دانست و از آن پشتیبانی می‌نمود. اکنون نیرومندترین حامی ایران، بدون آنکه رهبران بعثی عراق کوششی نموده باشند به دشمن ایران بدل شده بود و با تمام توانایی و امکانات خود در بدنام کردن دولت جمهوری اسلامی ایران و مخالفت با آن مجاهدت می‌کرد.

دولت شوروی پشتیبان عراق بود و پس از امضای پیمان دوستی و همکاری با عراق در ۹ آوریل ۱۹۷۲ (۲۰ فروردین ۱۳۵۱)، رابطه‌های نزدیک سیاسی، نظامی و اقتصادی با عراق برقرار نموده بود و از آن کشور حمایت می‌نمود. از سوی دیگر، اشغال افغانستان در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ (۶ دی ۱۳۵۸) برای دولت شوروی دشواریهای همه‌جانبه فراهم نموده بود و سخت درگیر رفع آنها بود. دولت شوروی برخلاف هجوم نظامی به چکوسلواکی و مجارستان که توانسته بود مخالفان نظام

دست‌نشانده خود را به سرعت و با قدرت سرکوب نماید این بار با ناکامی آشکار روبه‌رو شده بود. مجاهدان افغانی با حمایت امریکا و برخی از دولتها، با ارتش سرخ و نیروی نظامی دولت کابل می‌جنگیدند و پیوسته اراده خود را برای ادامه مبارزه اعلام می‌داشتند. دولت جمهوری اسلامی ایران نیز بنابر ماهیت نظام خود از مردم مسلمان افغانستان حمایت می‌نمود و بیش از دو میلیون آواره افغانی را پناه داده بود و از آنان نگهداری می‌کرد. دولت شوروی با وجود کوششهای مکرر برای نزدیکی بیشتر با ایران، در این راه توفیق نیافته و دولت جمهوری اسلامی ایران به مخالفت خود با اشغال افغانستان از طرف شوروی ادامه داده بود. رابطه‌های دو کشور ایران و شوروی در سال دوم حکومت جمهوری اسلامی ایران که عراق به آن حمله کرد دوستانه نبود.

بدین‌ترتیب، در سال دوم پیروزی انقلاب، امریکا با ایران قطع رابطه سیاسی کرده و همراه با کشورهای دوست خود این کشور را تحریم اقتصادی نموده بود و شوروی نیز از رفتار دولت جمهوری اسلامی ایران رضایتی نداشت. برعکس، هر دو دولت امریکا و شوروی با سیاستی که عراق در پیش گرفته بود از آن حمایت می‌نمودند.

دولتهای عربی جنوب خلیج فارس ــ کویت، قطر، بحرین، عربستان سعودی، امارات متحد عربی و عمان ــ که صدام برای جنگ با ایران به کمکهای نظامی، مالی و سیاسی آنها نیازمند بود با سیاست مدبرانه‌ای که عراق اتخاذ نموده بود و قطع هر گونه فعالیت برای صدور انقلاب بعثی به آن نزدیک شده و با دولت عراق رابطه‌های دوستانه برقرار کرده بودند. ولی دولت جمهوری اسلامی ایران، با وجود رابطه‌های دوستانه‌ای که آن دولتها در نظام قبلی با ایران داشتند به جهاتی، به‌ویژه به علت صدور انقلاب اسلامی قادر به حفظ گرمی آن رابطه‌ها نشد و رابطه‌های آنها با دولت جمهوری اسلامی ایران به تیرگی گراییده بود. در جو نامساعدی که ایجاد شده بود زمامداران کشورهای عربی جنوب خلیج فارس به عراق به مانند سپر محافظ خود نگاه می‌کردند و حفظ قدرت سیاسی خویش را در مخالفت با ایران و جانبداری از عراق و حمایت از آن کشور می‌دانستند.

دولت جمهوری اسلامی ایران افزون بر انزوای سیاسی در خانواده جهانی و داشتن مخالفان نیرومند در رابطه‌های بین‌المللی، در داخل کشور نیز با نابسامانیها و در هم ریختگیها رویه‌رو بود. وضع آشفته اقتصادی، گرانی، تورم و مهاجرت عده کثیری از مدیران و کارشناسان که می‌توانستند در شرایط بحرانی مفید واقع شوند، اغتشاشهای داخلی، قیام مسلحانه کردها، ترکمنها، بلوچها و ایرانیان عرب زبان خوزستان، افزایش روبه رشد نارضایتی، وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری و مبارزه قدرت میان جناحهای حاکمیت، کلیه شرایطی به‌وجود آورده بودند که ایران را در درون خود ناتوان و آشفته معرفی می‌نمود.

در میان عاملهای بالا، مبارزه قدرت و اختلاف بین صاحبان مقامهای بالا به اداره امور کشور لطمه‌های بیشتری وارد آورد. پس از انجام انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸، ابوالحسن بنی‌صدر به‌عنوان نخستین رئیس جمهور ایران انتخاب شد. او که مورد اعتماد آیت‌الله خمینی بود در ۱۸ بهمن ۱۳۵۸ به سمت رئیس شورای انقلاب و در ۳۰ بهمن آن سال به سمت فرمانده کل قوا منصوب گردید. کمی بعد با اجازه آیت‌الله خمینی نظارت بر امور تلویزیون و سپاه پاسداران به او واگذار شد. تحکیم موقعیت بنی‌صدر، مبارزه قدرت را بین جناحهای حاکمیت، به‌ویژه بین او و رهبران حزب جمهوری اسلامی وارد مرحله حساسی کرد. مبارزه بین او و رهبران حزب جمهوری اسلامی به علت اختلاف نظرهای آنان در مورد چگونگی حکومت اسلامی و اداره کشور به‌تدریج آشکار و علنی گردید. با فرمان آیت‌الله خمینی، آیت‌الله بهشتی به سمت رئیس دیوان عالی کشور و آیت‌الله موسوی اردبیلی به سمت دادستان کل منصوب شده بودند و قوه قضاییه در اختیار حزب جمهوری اسلامی بود.

انتخابات مجلس در دو دور، در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ و در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ انجام گرفت و حزب جمهوری اسلامی و هواداران آن اکثریت کرسیهای مجلس را به‌دست آورد و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از رهبران آن حزب به ریاست مجلس انتخاب گردید. بدین‌ترتیب، قوه مقننه نیز در اختیار حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت و توانایی آن حزب برای مبارزه با رقیبان افزایش یافت.

در آن زمان، طبق اصل ۸۷ نخستین قانون اساسی جمهوری اسلامی «هیات وزیران پس از تشکیل و معرفی و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد.[۷]» طبق اصل ۱۲۴ قانون اساسی «رئیس جمهور فردی را برای نخست‌وزیری نامزد می‌کند و پس ازکسب رأی تمایل از مجلس شورای ملی حکم نخست‌وزیری برای او صادر می‌نماید.[۸]» بدین‌ترتیب، رئیس جمهور موظف بود که قبل از صدور حکم نخست‌وزیری، رأی تمایل مجلس را کسب نماید و بدون آن مجاز به صدور حکم نبود و هیات وزیران نیز پیش از آنکه هر اقدامی به عمل بیاورد می‌بایست از مجلس رأی اعتماد می‌گرفت. دو اصل بالا، قدرت مجلس را تایید می‌نمود و رئیس جمهور را مکلف به رعایت نظر مجلس می‌کرد. چون بنی‌صدر نتوانست در مورد انتخاب نخست‌وزیر با مجلس توافق نماید کار اختلاف بالاکشید و در مطبوعات و میان مردم انعکاس یافت. اختلاف رئیس جمهور تنها با مجلس نبود، بلکه آیت‌الله بهشتی که بر قوه قضاییه ریاست می‌کرد با او به مخالفت برخاست.

اختلاف در مورد انتخاب نخست‌وزیر در تمام ماههای خرداد و تیر ۱۳۵۹ که زدوخوردهای مرزی بین ایران و عراق همواره شدت و گسترش می‌یافت ادامه داشت. مجلس شورای اسلامی از نامزدی محمدعلی رجایی برای نخست‌وزیری پشتیبانی می‌نمود و بنی‌صدر با آن مخالفت می‌کرد. سرانجام او ناچار گردید با وجود پافشاری در رد پیشنهاد مجلس، با نخست‌وزیری رجایی در ۱۸ مرداد ۱۳۵۹ موافقت نماید و حکم نخست‌وزیری او را صادر کند. از آن پس، اختلاف بنی‌صدر با رجایی در مورد شرایط انتخاب وزیران و کسانی که مورد نظر بودند آغاز گردید و مساله روز کشور شد. از آن سوی، عراق بر شدت زدوخوردهای مرزی می‌افزود.

طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی گذشته «وزراء به پیشنهاد نخست‌وزیر و تصویب رئیس جمهور معین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند.[۹]» بدین‌ترتیب، رئیس جمهور قادر نبود بدون پیشنهاد نخست‌وزیر، کسی را به‌عنوان وزیر معرفی کند و نخست‌وزیر نیز نمی‌توانست بدون تصویب رئیس جمهور برای وزیری از مجلس رأی اعتماد بگیرد. چون اختلاف بین بنی‌صدر و رجایی در مورد انتخاب وزیران حل نگردید، به دستور آیت‌الله خمینی مقرر شد در مرحله اول، آن

کسانی که برای تصدی مقام وزارت مورد توافق رئیس جمهور و نخست‌وزیر هستند معرفی گردند. رجایی در ۹ شهریور ۱۳۵۹ ــ همان ماهی که در آخرین روز آن عراق فرودگاههای ایران را در ۱۰ شهر بمباران کرد و روز بعد حمله‌های گسترده زمینی خود را آغاز نمود ــ نام ۲۱ نفر را به‌عنوان وزیران دولت خود به بنی‌صدر معرفی کرد و او نیز ۱۴ نفر از آنان را تایید و ۷ نفر دیگر را رد کرد. مجلس نیز در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ (۱۰ سپتامبر ۱۹۸۰) ــ زمانی که عراق سه روز پیش از آن زین‌القوس را در ۷ سپتامبر و در همان روز ۱۰ سپتامبر سیف‌سعد و میمک را با حمله نظامی تصرف کرده بود ــ به دولت رجایی رأی اعتماد داد.

توجه جلب می‌شود که شورای انقلاب تا هنگام افتتاح مجلس در ۷ خرداد ۱۳۵۹ وظیفه‌های قوه مقننه و قوه مجریه را تواماً انجام می‌داد. وزیران را انتخاب می‌کرد، به امور جاری کشور رسیدگی می‌نمود و قانونهای لازم را نیز وضع می‌کرد. با افتتاح مجلس، به کار شورای انقلاب خاتمه داده شد و از آن تاریخ تا ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ ــ ۱۲ روز پیش از حمله عراق ــ کشور بدون هیات وزیران و در کشاکش مبارزه قدرت بین صاحبان مقامهای بالای حکومت به‌سر می‌برد. در آن تاریخ و در آستانه حمله عراق نیز به علت مخالفت آنان با یکدیگر وزارتخانه‌های مهمی مانند خارجه، دارایی، آموزش و پرورش، اقتصاد، دادگستری و کار بدون وزیر بود و کشور نیز با یکی از جدی‌ترین خطرهای خود در سده معاصر روبه‌رو شده بود. نداشتن وزیر خارجه آگاه و آشنا به دیپلماسی بین‌المللی و نداشتن وزارت خارجه فعال در آن ماههای بحرانی به بهای بس سنگینی برای کشور تمام شد و عراق که دارای دیپلماتهای با تجربه و کاردان بود نهایت بهره‌برداری را به عمل آورد. این نکته نیز اضافه شود که در چنان شرایط آشفتگی، جنگ با کردها نیز به شدت ادامه داشت.

پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس، محمدعلی رَجایی با ده نفر از وزیران دولت خود در ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ به حضور آیت‌الله خمینی رسید. آیت‌الله با توجه به نابسامانی و اختلاف سران کشور ضمن سخنان خود خطاب به کلیه مسئولان کشور گفت «الان هم شما کردستان را ببینید چه جور هست و این پاسدارها در کردستان، این ارتشیها هر روز دارند جان می‌دهند، هر روز دارند خون می‌دهند، مردم آنجا

بمباران می‌شوند، دشمنهای ما مشغول فعالیت زیاد هستند، در این حالی که همه جوانب بر ضد ماست، همه قدرتهای بزرگ و کوچک بر ضد ما هست و این ملتی که با این زحمت به‌دست شما این مملکت را داده شما حالا بنشینید سر اینکه من چطور، شما چطور[۱۰]... یک مملکتی که خونش را داده و شما را به مسند نشانده و سر مسند جنگ بکنید، دعوا بکنید، هر روز صحبت بکنید، هر روز انتقاد بکنید، روزنامه‌ها هر روز انتقاد بکنند، همدیگر را بکوبند، به هم تهمت بزنند، به هم افترا بزنند[۱۱]... آب و برق این مملکت را درست بکنیم. الآن شما می‌دانید که در بعضی از دهات هیچ ندارند... افسوس این است که شما مشغول دعوا هستید و از مردم غافل، نه اقتصاد را توانسته‌اید درست کنید، نه امنیت را توانسته‌اید درست کنید، نه هیچی. همه‌اش دعوا و همه‌اش با هم دعوا. همه در تهران نشسته‌اند دعوا می‌کنند.[۱۲]» آیت‌الله در پیامی به زایران حج در ۵۹/۶/۲۱ اظهار داشت «از تبلیغات دامنه‌داری که به ظاهر ضد ایران و در حقیقت بر ضد اسلام است آن است که انقلاب ایران نمی‌تواند کشور ما را اداره کند و یا دولت ایران در حال سقوط است چون نه اقتصاد سالم و نه فرهنگ صحیح و نه ارتش منسجم و نه قوای مسلح آماده دارد و این تبلیغات از همهٔ رسانه‌های گروهی امریکا و وابستگان به آن پخش می‌شود.[۱۳]»

سخنان آیت‌الله تکان‌دهنده و گویاست.

ولی عاملی که بیش از همه انتخاب زمان حمله را جلو انداخت از هم‌گسیختگی همه‌جانبه ارتش بود. ارتش ایران که زمانی ادعا می‌شد به زودی پنجمین قدرت نظامی جهان خواهد شد، از بسیاری جهات دچار آسیبهای جدی شده بود. بسیاری از فرماندهان و افسران اعدام، پاکسازی و یا برکنار شده بودند. افسرانی نیز که به خدمت اشتغال داشتند با اختیار اولیه کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب در زندانی و محاکمه کردن آنان، و نظر به عدم اعتماد به آنان که گمان بود وابسته و علاقه‌مند به نظام قبلی می‌باشند دارای روحیه ضعیفی بودند و شایعه ادغام ارتش در سپاه پاسداران آنان را نسبت به آینده شغلی خود نامطمئن ساخته بود. در بحرانی که ارتش ایران را فراگرفته بود کشف کودتای نوژه در ۱۸ تیر ۱۳۵۹

ـ دو ماه و سیزده روز پیش از تجاوز نظامی عراق به ایران ـ ضربه آخر را بر پیکر ضعیف شده ارتش ایران وارد کرد و باز موجبی ایجاد شد که بار دیگر ارتش ایران تعدادی از افسران و کارکنان، به‌ویژه خلبانان ورزیده و با تجربه خود را از دست بدهد و لشکر ۹۲ زرهی خوزستان با قدرت رزمی فوق‌العاده که سنگر مقدم دفاع از تجاوز احتمالی عراق بود فاقد قدرت جنگی لازم گردد.

کلیه عاملهای بالا برای صدام فرصت طلایی استثنایی به‌وجود آورد. او با توجه به سایر عاملها، یقین داشت که چنین فرصتی کمتر احتمال هست برای او فراهم شود. در شهریور ۱۳۵۹، عراق از لحاظ اقتصادی، مالی، سازمان و تجهیزات ارتشی، وحدت مدیریت و موقعیت بین‌المللی دارای شرایط مساعدی بود و آن امتیازها صدام را بر آن داشت که به دولت جمهوری اسلامی ایران فرصت به خود رسیدن و سامان یافتن ندهد و در آن شرایط آشفتگیها حمله سراسری به خاک ایران را آغاز نماید.

صدام پس ازکشف کودتای نوژه متوجه شد که نظام جمهوری اسلامی ایران را با آشوبها وکودتای داخلی نمی‌توان سرنگون نمود و باید تا زمانی که دولت ایران سرگرم محاکمه و اعدام افسران و افراد متهم به شرکت درکودتاست و بازداشتها و اعدامها و شایعه‌های مربوط به تضعیف و حتی انحلال ارتش روحیه افسران و درجه‌داران را ضعیف نموده و آنان را نگران آینده خود کرده است، و تا زمانی که لشکر ۹۲ زرهی خوزستان که به اتهام همکاری با کودتاچیان از هم پاشیده شده مجدداً تجدید سازمان نیافته است به ایران حمله کند و مقاصد خود را از راه جنگ تحقق بخشد.

طارق عزیز، عضو شورای انقلاب، معاون نخست‌وزیر و بعد، وزیرخارجه عراق که همیشه در جناح صدام بوده است، پس از حمله عراق به ایران، سلسله مقاله‌هایی زیر عنوان «اختلاف عراق و ایران» نوشت. او در آن مقاله‌ها در رد نظرهای گروهی که حمله عراق را در نتیجه تشویق قدرتهای بیگانه می‌دانستند تصریح کرد که رهبری عراق باید نادان باشد که به خاطر «آگاهی از بعضی گزارشهای منابع اطلاعاتی امریکا که جنگ را برای عراق مفید دانسته باشند و یا یک

سیاستمدار و یا یک افسر ارتش مخالف [آیت‌الله] خمینی، یا یک کشور منطقه‌ای طرفدار امریکا، در مورد نتایج احتمالی جنگ اطلاعات نادرستی به عراق داده باشد.[۱۴]» جنگ را آغاز کند. او آنگاه تاکید نمود که عراق به «تشویق» امریکا احتیاج نداشته است، زیرا «این جنگ یک هدف ملی است که هر رهبری میهن‌دوستی در زمان مناسب و با وسایل مناسب خواهان آن است.[۱۵]»

پایان شهریور ۱۳۵۹، با شرایطی که ایران آشفته داشت، «زمان مناسب» برای حمله به آن بود و «وسایل مناسب» نیز در اختیار عراق قرار داشت.

به نظر نگارنده یک عامل مهم دیگر، صدام را که برای جنگ با ایران مصمم و آماده بود بر آن داشت که تجاوز نظامی به ایران را هرچه زودتر آغاز کند. همان‌طور که پیشتر گفته شد، کارمند سفارت آلمان در واشنگتن در ۹ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۸ شهریور ۱۳۵۹) ـ ۱۳ روز پیش از تجاوز عراق به ایران ـ به وزارت خارجه امریکا مراجعه کرد و با ملاقات با وزیرخارجه امریکا و جانشین او اطلاع داد که یک مقام بالای دولت جمهوری اسلامی ایران مایل است با یک مقام بالای امریکا درباره آزادی گروگانها مذاکره کند. پس از آن، صادق طباطبایی برادر همسر حجت‌الاسلام احمد خمینی دو جلسه در ۱۶ و ۱۸ سپتامبر (۲۵ و ۲۷ شهریور ۱۳۵۹) با وارن کریستوفر جانشین وزیر خارجه امریکا درباره آزادی گروگانها ملاقات و مذاکره کرد. احتمال هست صدام توسط کسانی در ایران یا آلمان و یا امریکا از آن موضوع آگاه شده باشد و یا دولت امریکا که برای مقاصد متعدد خود خواهان بروز جنگ بین دو کشور ایران و عراق بود، ضمن حفظ ارتباط با ایران درباره گروگانها، موضوع تماس ایران با امریکا را به گونه‌ای، احتمالاً از طریق عربستان سعودی که دوست امریکا و عراق بود به اطلاع صدام رسانده باشد و او نیز با احساس نگرانی از حل مساله گروگانها و کاهش مخالفت امریکا با ایران در آغازیدن جنگ با ایران تعجیل کرده باشد.

شروع جنگ در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹

جنگ عراق و ایران از سنگین‌ترین ضربه‌های تاریخی است که به ایران و مردم

ایران وارد آمده است. درباره این جنگ ویرانگر که هستی دو ملت عقب‌مانده و محروم ایران و عراق را تباه کرد و هر دو، به‌ویژه ایران را با تنگناها و دشواریها روبه‌رو ساخت گفتنی بسیار است. بررسی جنگ از لحاظ نظامی مربوط به کارشناسان نظامی است. آنچه در زیر می‌آید، فشرده‌ای از بعضی از مهمترین رویدادهای این جنگی است که دو ماه و یک روز کمتر از هشت سال طول کشید.

از ماه آوریل ۱۹۸۰ (۱۲ فروردین ـ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹) ـ به شرحی که گذشت ـ فضای سیاسی ایران و عراق با بدگوییها، تشنجها و خشونتها انباشته گردید و آشکار شد که آسمان رابطه‌های دوکشور خونبار شده است و مردم ایران و عراق شتابان به‌سوی جنگ ناخواسته‌ای که برای آنان کشتارها، ویرانیها و غمهای سنگین به همراه خواهد داشت رانده می‌شوند.

در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۰ (۲۶ تیر ۱۳۵۹) صدام حسین به گونه مسالمت‌آمیزی حسن‌البکر رئیس جمهور عراق را که مانند او اهل تکریت و از خویشانش بود برکنار کرد و خود رئیس جمهور عراق گردید. از آن زمان بر شدت زدوخوردهای مرزی افزوده شد. همزمان با آن، جنگ سرد تبلیغاتی بین دو کشور اوج تازه‌ای گرفت و رسانه‌های گروهی عراق با دامن زدن به اختلاف دیرین ایران و عرب، ایرانیان را «مجوسان شریر»[۱۶] خواندند. در تمام ماههای فروردین تا پایان شهریور ۱۳۵۹، با وجود شدت و گسترش یافتن جنگهای مرزی که در بسیاری اوقات هواپیماها و توپهای سنگین نیز وارد نبرد می‌گردید، هیچ یک از دو کشور ایران و عراق هیچ اقدامی برای رفع اختلافها به عمل نیاوردند و هیچ گونه تمایلی نیز در این مورد نشان ندادند. سرانجام، فاجعه بزرگ تاریخ معاصر ایران روی داد و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰) ۱۰ فرودگاه ایران را بمباران کرد و روز بعد حمله‌های زمینی خود را در سه جبهه به طول ۵۵۰کیلومتر از مرز طولانی دوکشور آغاز نمود.

دولت عراق کوشش بیهوده‌ای به عمل آورد که ایران را متجاوز و روز شروع جنگ را ۴ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۳ شهریور ۱۳۵۹) اعلام کند. آن دولت مدعی است ارتش ایران در آن روز با توپهای سنگین ۱۷۵ میلیمتری شهرهای خانقین، مندلی،

زورباتیه و منطقه نفت‌خیز نفت‌خانه را بمباران کرده است. دولت بعثی عراق هرگز توفیق نیافت این ادعای خود را مورد قبول قرار دهد. عموم کسانی که درباره عراق کتاب یا مقاله نوشته‌اند روز ۲۲ سپتامبر که عراق با هواپیماها ده فرودگاه مهم ایران را بمباران کرد روز شروع جنگ دانسته‌اند. همان‌طور که پیشتر گفته شد، یکی از پژوهشگران بیگانه می‌نویسد «به استثنای سخنگوی رسمی عراق، تقریباً عقیده عمومی در جهان این است که عراق جنگ تمام عیار را در ۲۲ سپتامبر [۱۹۸۰] با اعزام هواپیماهای جنگی برای حمله به ۱۰ فرودگاه ایران آغاز نمود.[۱۷]» پژوهشگری از امریکا اعلام می‌دارد که عراق در اوت ۱۹۸۰ تعداد ۳۰۰ تانک را در منطقه مقابل قصرشیرین مستقر کرد. استاندار کرمانشاه در آخر اوت ۱۹۸۰ اعلام داشت که توپخانه عراق به حدی شهرهای نفت‌شاه و قصرشیرین را به شدت بمباران نموده است که تعداد کثیری از ساکنان آن دو شهر ناگزیر شدند که هر دو شهر را ترک نمایند.[۱۸]

یک پژوهشگر دیگر امریکایی تایید می‌کند «جامعه بین‌المللی تاریخ شروع جنگ را ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ می‌داند، روزی که هواپیماهای عراق هدفهایی را در عمق خاک ایران بمباران نمودند.[۱۹]» مجله خاورمیانه چاپ واشنگتن که هر سه ماه یک بار منتشر می‌شود و در هر شماره خبرهای مهم کشورهای خاورمیانه را ذکر می‌کند تصریح نمود که از ۲ تا ۴ سپتامبر ۱۹۸۰ نیروهای عراقی در نزدیک قصرشیرین با نیروهای ایران به زدوخورد پرداختند و تاکید نمود که در ۳ سپتامبر ۱۹۸۰ «نیروهای عراقی قصرشیرین، نصرآباد و کلانتری را بمباران کردند.[۲۰]» و در ۷ و ۱۰ سپتامبر به میمک و سیف‌سعد و بخشهایی از اراضی ایران حمله نمودند و آنها را تصرف کردند. وزارت خارجه عراق نیز تجاوز به ایران را ــ به شرحی که گذشت ــ تایید کرد.

شورای امنیت و تجاوز عراق به ایران

طبق ماده ۲۴ منشور ملل متحد «مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» به‌عهده شورای امنیت است و شورا موظف است در هر مورد که صلح

نقض گردید «اقدام فوری و موثر» به عمل آورد. شورای امنیت و صحیح‌تر، امریکا، شوروی سابق، انگلستان، فرانسه و چین که پنج کشور عضو دایمی شورا و دارای حق وتو هستند، با فعالیت شدید هیات نمایندگی عراق در سازمان ملل، از ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ که عراق به ایران حمله‌کرد تا ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۰ تشکیل جلسه نداد. تشکیل جلسه شورای امنیت مستلزم درخواست رسمی است و این درخواست طبق منشور ملل متحد می‌بایست از طرف دبیرکل سازمان ملل (ماده ۹۹ منشور) یا یکی ازکشورهای طرف اختلاف (ماده ۳۷) و یا هرکشور عضو سازمان ملل (ماده ۳۵) انجام گیرد. دبیرکل سازمان ملل در نامه ۲۳ سپتامبر به شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه برای مشاوره و نه تصمیم‌گیری نمود[۲۱] و در نامه ۲۵ سپتامبر تقاضا کرد شورا اختلاف ایران و عراق را «نهایت درجه فوری تلقی نماید[۲۲].»

بدین‌ترتیب، دبیرکل سازمان ملل با آنکه در نامه اخیرش جنگ عراق و ایران را «تهدید مسلمی برای صلح و امنیت بین‌المللی» دانست تقاضای تشکیل جلسه شورا را نکرد. عراق که یکی از طرفین اختلاف و متجاوز بود، طبق معمول هر متجاوز، تقاضای تشکیل جلسه شورا را نکرد. دولت جمهوری اسلامی ایران که قربانی تجاوز قرار گرفته بود و طبق معمول می‌بایست در اولین فرصت به شورای امنیت شکایت می‌کرد به شورا شکایت ننمود و از این مرجع صلاحیتدار بین‌المللی برای متوقف ساختن تجاوز عراق یاری نخواست. نمایندگان مکزیک و نروژ که عضو شورای امنیت بودند در ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۰ تقاضای تشکیل جلسه فوری شورا کردند. شورا در ساعت ۷ بعدازظهر آن روز تشکیل جلسه داد و یک ساعت بعد در ساعت ۸ آن روز جلسه را تعطیل کرد.

دولت جمهوری اسلامی ایران نه‌تنها به شورا شکایت نکرد و تقاضای تشکیل جلسه فوری ننمود بلکه در جلسه ۲۶ سپتامبر شورا که برای رسیدگی به جنگ عراق و ایران تشکیل شده بود نیز شرکت نکرد. معلوم نبود با انزوای سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران در خانواده جهانی، چه دولتی ممکن بود از حقوق ایران در آن جلسه دفاع کند و با ابراز دلیلهای مستند، عراق را متجاوز اعلام نماید و از شورا بخواهد ضمن محکوم کردن متجاوز، عراق را ناگزیر سازد نیروهای خود را به

مرزهای بین‌المللی عقب ببرد و خسارتهای وارد شده را نیز پرداخت کند.

دولت جمهوری اسلامی ایران مرتکب غفلت دیگری نیز گردید. با آنکه از فروردین ۱۳۵۹، رابطه‌های دو کشور ایران و عراق تیره‌تر گردید و زدوخوردهای مرزی مرتباً ادامه داشت و رهبَران عراق نیز در هر فرصتی دولت جمهوری اسلامی ایران را تهدید می‌کردند، مسئولان دولت جمهوری اسلامی ایران کشور را برای جنگ و دفاع از حمله احتمالی عراق آماده نکرده بودند. بدین جهت، ارتش عراق در آغاز تجاوز در تمام جبهه‌ها به سرعت در داخل خاک ایران پیشروی کرد. صدام با توجه به از هم پاشیدگی دولت و ارتش ایران می‌خواست با کمک امریکا و شوروی هرچه ممکن است صدور قطعنامه را به تأخیر اندازد تا اراضی بیشتری از ایران را به تصرف درآورد.

در جلسه ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۶ مهر ۱۳۵۹) شورای امنیت نیز نماینده ایران شرکت نکرد و شورا پس از سخنان نمایندگان امریکا، شوروی، انگلستان و سایر نمایندگان قطعنامه ۴۷۹ را به تصویب رساند. در این قطعنامه پس از ذکر مقدمه در مورد لزوم حل مسالمت‌آمیز اختلافها و تعهد هر کشور عضو سازمان ملل به خودداری از به کار بردن زور از هر دو کشور ایران و عراق، از متجاوز و قربانی تجاوز خواسته شد «از به کار بردن بیشتر زور خودداری کنند و اختلاف خود را از راههای مسالمت‌آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل حل نمایند.» در این قطعنامه، عراق متجاوز شناخته نشد و از او خواسته نشد نیروهای خود را به مرزهای بین‌الملل عقب براند و خسارتهای وارد شده را نیز پرداخت کند. قطعنامه ۴۷۹ که در نتیجه اِعمال نفوذ امریکا، شوروی و متحدان آنها و «مشاوره‌های بدون انقطاع، روز و شب[۲۳]» از آغاز تجاوز تا صدور قطعنامه به تصویب رسیده بود گواه دردآوری از نادیده گرفتن «حق و عدالت» که در منشور ملل متحد به لزوم رعایت آنها تاکید گردیده بود و همچنین برتر شمردن ملاحظات سیاسی و اقتصادی بر رعایت منشور ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل بود.

شورای امنیت در اکتبر ۱۹۸۰، پنج جلسه در روزهای ۱۵، ۱۷، ۲۳، ۲۴ و ۲۹ اکتبر تشکیل داد. در تمام آن جلسه‌ها نماینده ایران شرکت کرد. در جلسه ۱۷ اکتبر،

رجایی نخست‌وزیر ایران سخنرانی نمود.[۲۴] او پس از ذکر جنایتهای ارتش عراق به مردم ایران، به تصمیم مردم ایران به «جنگ طولانی و مردمی» و به دادن جواب دندان‌شکن به «امپریالیسم امریکا» اشاره کرد و گفت «ما معتقدیم و به تجربه دریافته‌ایم آنچه در جنگ سرنوشت‌ساز است ایمان و اعتقاد می‌باشد نه سلاح و مهمات و بر این اساس از هم‌اکنون با قاطعیت اعلام می‌داریم که در این جنگ تحمیلی، ایمان اسلامی و انقلابی مردم برنده واقعی و اصلی خواهد بود.» او تاکید کرد «پایان عادلانه جنگ، نظیر هر جنگ دیگر با سرکوب و مجازات تجاوزگر امکان‌پذیر خواهد بود.» او سپس اعلام داشت «شرکت ما در این شورا به منظور دادخواهی و یا انتظار رفع تجاوز نیست. حضور ما در این شورا صرفاً به دلیل رساندن ندای مظلومیت ملت مسلمان و به‌پا خاسته ایران به گوش مردم سراسر جهان... می‌باشد.»

نخست‌وزیر ایران در آن جلسه هیچ کلمه‌ای درباره قطعنامه ۴۷۹ شورای امنیت و موارد تخلف شورا از صدور آن قطعنامه بیان نکرد. سخنان او به‌طور کلی جنبه احساساتی داشت. او درباره جزئیات رابطه‌های ایران و عراق و همچنین اثبات حقوقی تجاوز عراق و برشمردن دلیلهای تقصیر بزرگ شورای امنیت در صدور قطعنامه بی‌اثر ۴۷۹ مطلبی نگفت و شورای امنیت راکه به خاطر حضور در آن، دو قاره و هزاران کیلومتر را پشت سر گذاشته بود تحقیر کرد و صریحاً به ادامه جنگ و عدم لزوم اقدام شورا به رفع تجاوز اشاره نمود.

شورای امنیت پس از سخنرانی نخست‌وزیر ایران بی‌اعتنایی شگفت‌آوری نشان داد و با آنکه سه جلسه دیگر در ماه اکتبر ۱۹۸۰ تشکیل داد ولی قطعنامه و حتی بیانیه‌ای صادر ننمود. از آن پس، شورای امنیت سکوت طولانی خود را به مدت بیش از ۲۰ ماه آغاز کرد و تا ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ ادامه داد. در این مدت طولانی، جنگ عراق و ایران در تمام جبهه‌ها به شدت ادامه داشت و شورای امنیت که طبق منشور ملل متحد موظف به «اقدام فوری و موثر» برای «حفظ و امنیت بین‌المللی» بود با آگاهی دقیق و کاملی که کلیه اعضای آن، به‌ویژه امریکا، شوروی سابق، انگلستان، فرانسه و چین به جزئیات کشتارهای سهمگین و ویرانیهای سنگین جنگ

عراق و ایران داشتند سکوت ملامت‌بار خود را که پیام‌آور مرگ و نیستی بود ادامه دادند. رجایی نخست‌وزیر ایران در سخنرانی خود بهانه سکوت را به آن کشورها داده بود. او ــ همان‌طور که گفته شد ــ صریحاً اظهار داشته بود که برای دادخواهی و درخواست از شورای امنیت برای رفع تجاوز به شورای امنیت نیامده، بلکه فقط به این خاطر آمده است که «ندای مظلومیت» مردم ایران به گوش مردم جهان برسد.

برای پی بردن به مغایرت سکوت شورای امنیت در جنگ عراق و ایران با روش آن در موارد مشابه یادآور می‌شود، عراق در اولین ساعتهای ۲ اوت ۱۹۹۰ (۱۱ مرداد ۱۳۶۹) به کویت حمله کرد. جلسه شورای امنیت با فشار امریکا و متحدانش پیش از سپیده‌دم همان روز تشکیل گردید[۲۵] و اولین قطعنامه به شماره ۶۶۰ تصویب شد. در تجاوز به ایران و کویت، در هر دو مورد، عراق متجاوز بود. ولی مقایسه متن اولین قطعنامه شورا درباره تجاوز عراق به کویت با متن اولین قطعنامه آن درباره تجاوز عراق به ایران تاسف‌انگیز و شگفت‌آور است و شدت اِعمال نفوذ قدرتهای بزرگ، به‌ویژه امریکا و ناتوانی سازمان ملل در رعایت «حق و عدالت» را آشکار می‌دارد. در قطعنامه ۶۶۰، نخستین قطعنامه شورا درباره تجاوز عراق به کویت نکته‌های زیر شایان توجه است:

۱ ــ شورای امنیت تشخیص داد در همان اولین ساعتهای تجاوز عراق به کویت «صلح و امنیت بین‌المللی» نقض گردیده است. ولی در تجاوز عراق به ایران، شورا تنها در قطعنامه ۵۹۸ مصوب ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۷)، پس از آنکه قریب هفت سال از شروع تجاوز گذشت و جنگ در تمام جبهه‌ها به شدت ادامه داشت و صدها هزار نفر کشته، مجروح و علیل شده بودند و گازهای شیمیایی از طرف عراق به‌کار برده شده بود تشخیص داد که صلح نقض شده است.

۲ ــ شورا تجاوز عراق به کویت را محکوم کرد. شورای امنیت در تمام مدت ۸ سال جنگ و با ۱۴ قطعنامه و ۱۵ بیانیه که درباره جنگ عراق و ایران تصویب کرد هرگز عراق را متجاوز نشناخت و آن را برای تجاوز به ایران محکوم نکرد.

۳ ــ شورا از عراق خواست «فوراً و بدون قید و شرط کلیه نیروهای خود را به مواضعی که در اول اوت ۱۹۹۰ مستقر بودند به عقب فراخواند» شورا در مورد

جنگ عراق و ایران هرگز از عراق به تنهایی چنین اقدامی را نخواست. شورا در قطعنامه ۵۱۴ مصوب ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ (۲۱ تیر ۱۳۶۱)، پس از نزدیک به ۲۲ ماه که از شروع تجاوز عراق گذشت و با آنکه یقین داشت ایران در آن زمان هیچ وجبی از سرزمین عراق را تصرف نکرده و عراق بخش بزرگی از ایران را متصرف شده است، نام عراق را به تنهایی نیاورد و به‌طور کلی و عمومی اعلام داشت «خواهان عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی می‌باشد.» شورا اگر نام عراق را به تنهایی می‌آورد ـ که حقیقت بود ـ تلویحاً عراق را متجاوز می‌شناخت و شورا، و صحیح‌تر امریکا و شوروی و متحدانشان که در تمام مدت ۸ سال جنگ، عراق را مورد حمایت همه‌جانبه سیاسی، نظامی و اقتصادی قرار دادند نمی‌خواستند عراق به‌عنوان «متجاوز» در شورای امنیت شناخته شود.

شورای امنیت در همان ماه اوت ۱۹۹۰ که عراق به کویت تجاوز کرد ۵ قطعنامه به شماره‌های ۶۶۰، ۲ اوت ـ ۶۶۱، ۶ اوت ـ ۶۶۲، ۹ اوت ـ ۶۶۴، ۱۸ اوت ـ ۶۶۵، ۲۵ اوت و تا پایان نوامبر آن سال پیش از حمله امریکا و متحدانش به عراق، در مدت سه ماه، ۱۲ قطعنامه صادر کرد.[۲۶] و آنگاه همین شورا، در تجاوز همان عراق به کشور ایران، پس از ۶ روز اولین قطعنامه و پس از نزدیک به ۲۲ ماه دیگر دومین قطعنامه را صادر کرد.

پیشروی کوتاه‌مدت عراق

صدام حسین با آگاهی دقیق از به‌هم ریختگی اوضاع همه‌جانبه ایران پس از انقلاب گمان می‌نمود با پیروزی برق‌آسا به مهمترین هدف خود که تصرف منطقه نفت‌خیز خوزستان بود درکوتاه‌ترین مدت ممکن خواهد رسید. عراق به علت عدم آمادگی نیروهای دفاعی ایران در پنج هفته اول تجاوز، به سرعت در داخل خاک ایران پیش رفت. در این مدت، مردم عادی ایران، جوانان و حتی سالمندان به درخواست آیت‌الله خمینی برای پرکردن جبهه‌ها پاسخ سریع دادند و از بسیاری نقاط کشور داوطلبانه به‌سوی جبهه‌ها سیل‌آسا سرازیر شدند تا دست در دست پاسداران و ارتشیان دلسرد شده بدهند و از خاک ایران دفاع کنند. در هفته‌های اول

جنگ، سراسر ایران سرشار از شور و احساس برای جنگ با مهاجمان عراقی بود. مردم عادی کشور، به‌ویژه جوانان که جبهه‌ها را پر کرده بودند به گونه باورنکردنی برای متوقف ساختن پیشروی مهاجمان عراقی فداکاری می‌کردند.[۲۷]

افراد ارتش و سپاه پاسداران با احساسی که برای حفظ مرز و بوم کشور داشتند از گرمی شور و هیجان مردم و شوق آنان برای بیرون راندن عراقیان متجاوز به پایداری خود در برابر ارتش مجهز و برتر عراق افزودند.

خلبانان ایرانی در هفته‌های اول جنگ حماسه‌ها آفریدند. با کشف کودتای نوژه بسیاری از خلبانان ورزیده اعدام شدند و گروه زیادی در زندان منتظر صدور حکم اعدام بودند. پس از تجاوز عراق به ایران، خلبانان زندانی آزاد شدند. خلبانان ایرانی که با تجربه‌تر و ماهرتر از خلبانان عراقی بودند با انجام مأموریتهای پیاپی جنگی در هر روز تسلط خود را بر آسمان ایران و عراق محرز کردند و سپاهیان مهاجم و حتی بغداد را مورد بمباران قرار دادند. پس از آنکه هواپیماهای عراقی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ فرودگاههای تهران و ۹ شهر دیگر ایران را بمباران کردند، خلبانان ما دو روز بعد با ۱۴۰ هواپیما بغداد را با وجود کثرت توپهای ضد هوایی مورد بمباران سنگین قرار دادند.

آقای مهدی بشارت کاردار سفارت ایران در بغداد که در آن موقع در آن شهر اقامت داشت در مصاحبه با نگارنده اظهار داشت پس از حمله هوایی عراق به فرودگاههای ایران، تلویزیون عراق طوری آن را شرح می‌داد مثل اینکه مانند اسرائیلیها در جنگ ۱۹۶۷ که هواپیماهای مصری را در فروردگاهها از میان بردند تمام هواپیماهای ایران را نابود کرده‌اند «من خیلی زیاد ناراحت شدم، دو روز بعد در دفترم حس کردم که بغداد به لرزه افتاده است. هواپیماهای ایران به‌طور گروهی به بغداد حمله کرده بودند و نشان دادند که گفته‌های تلویزیون بغداد دروغ بود. من و کارمندان سفارت از حمله هوایی ایران سرشار از غرور و شادی شدیم.» او گفت هواپیماهای ایران مثل باران بر سر مؤسسه‌های نظامی و دولتی عراق بمب می‌ریختند. فرودگاه بغداد به‌طوری آسیب دیده بود که تا مدتی قابل استفاده نبود و ناگزیر افراد عادی که می‌خواستند وارد بغداد شوند به اردن می‌رفتند و از اردن با

اتومبیل به بغداد می‌آمدند.

دلیری و از جان گذشتگی عموم خلبانان، به‌ویژه خلبانانی که زندانی و در انتظار تیرباران شدن بودند از افتخارات ارتش ایران است.

جوانان ما در سپاه پاسداران، با آموزش نظامی اندک و سلاح ناچیزی که داشتند آنچه در توان یک انسان شجاع بود در برابر سپاهیان انبوه و مجهز عراق دلاورانه پایداری کردند. آنان در دفع حمله‌های سپاهیان عراقی و سپس حمله به سنگرهای محکم و مجهز عراقیها حماسه‌ها آفریدند.

در این میان، تکاوران نیروی دریایی خرمشهر و مردم آن شهر جایگاه ویژه‌ای در هفته‌های اول جنگ عراق و ایران دارند. ارتش عراق که هدفهای مهم اولیه آن تسخیر خوزستان و تصرف شهرهای اهواز، خرمشهر، آبادان و دزفول بود از همان روز تجاوز زمینی به ایران، با سپاهیان مجهز و تانکها و زره‌پوشها به خرمشهر حمله کرد. مردم خرمشهر که بسیاری از آنان ایرانیان عرب زبان خوزستان بودند به پادگانهای نظامی، ژاندارمری و حتی شهربانی «سرازیر شدند و تقاضای اسلحه کردند... عده‌ای مشغول ساختن کوکتل مولوتف شدند. این تجربه را از روزهای پیروزی انقلاب اسلامی داشتند. اگر تفنگ و خمپاره و تانک نیست لااقل با کوکتل مولوتف می‌شود چند مدتی مبارزه کرد تا نیروهای کمکی از مرکز برسد.[۲۸]» ارتش عراق خرمشهر را با هواپیما و توپخانه به سختی و مدام می‌کوبید و چند بار به داخل شهر نفوذ کرد و چند بار اعلامیه ارتش عراق فتح خرمشهر را اعلام داشت، ولی مدافعان اندک خرمشهر با کمک مردمی که به یاری آنان شتافته بودند شجاعانه و به گونه افسانه‌ای پایداری می‌کردند و ارتش مهاجم را به عقب می‌راندند. تکاوران نیروی دریایی خرمشهر با ساز و برگ ناچیز، و با پشتگرمی مردمی که با نهایت فداکاری و دلیری در کنار آنان می‌جنگیدند، ۳۴ روز در برابر حمله‌های مکرر سپاهیان انبوه عراقی با تجهیزات پیشرفته ایستادگی کردند و به تاریخ نظامی ارتش ایران برگ زرینی افزودند.[۲۹]

ارتش عراق پس از پنج هفته اول تجاوز، با وجود برتری نفرات و قدرت آتش آن تنها خرمشهر در خوزستان را تصرف کرد و آبادان را محاصره نمود، ولی موفق به

تصرف و یا محاصره سایر شهرهای مهم آن نگردید. از آن پس ارتش عراق در تمام جبهه‌ها به علت سنگینی تلفات و پایداری روزافزون ارتشیان، پاسداران و مردم ناگزیر به توقف گردید. نیروی هوایی ایران با فداکاری خلبانان آن بر آسمان تسلط داشت و نیروی دریایی ایران نیز ناوهای جنگی عراق را در ام‌القصر، بندر نظامی عراق در ساحل خلیج فارس محبوس ساخت و عراق را از استفاده از شط‌العرب و خلیج فارس محروم کرد.

امکان پایان دادن به جنگ

ارتش ایران و سپاه پاسداران پس از آشفتگیهای اولیه ناشی از تجاوز عراق و پس ازگذراندن دوران توقف حمله‌های سنگین عراقیان به حمله‌های متقابل پرداختند. در ۵ مهر ۱۳۶۰، یک سال و پنج روز پس از تجاوز عراق، محاصره آبادان شکسته شد. سپس بستان آزاد گردید. غرب شوش و دزفول از عراقیها پاک شد. غرب کارون به تصرف درآمد و سرانجام خرمشهر در ساعت ۱۱ روز سوم خرداد ۱۳۶۱ (۲۴ مه ۱۹۸۲) در اختیار سپاهیان ایران قرار گرفت. نبرد خرمشهر که بزرگترین پیروزی نظامی ایران بود و عراق پس از دادن تلفات سنگین و اسیران بسیار ناگزیر به ترک آن شده بود نقطه چرخش مهمی در جنگ عراق و ایران گردید. از آن پس، قدرت ارتش و سپاه پاسداران و تصمیم مردم ایران به بیرون راندن مهاجمان بیگانه از خاک ایران و ناتوانی عراق به پایداری در برابر حمله‌های مکرر ایران به صدام و جهانیان آشکار شد. موقعیت صدام در داخل حزب بعث و در میان مردم عراق تضعیف گردید. صدام که هرگز نظامی نبود و از فنون سربازی و جنگ اطلاع نداشت ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ مورد انتقاد قرار گرفت که با داشتن سمت فرماندهی کل قوا در امور جنگ دخالت کرده و موجبات شکست عراق را فراهم نموده است. گروهی از سران حزب بعث خواهان برکناری او و رئیس جمهوری مجدد حسن‌البکر شدند.[۳۰]

در آن زمان عراق از لحاظ اقتصادی نیز با دشواریهای سنگین تازه روبه‌رو بود. دولت سوریه در آوریل ۱۹۸۲ (فروردین ۱۳۶۱) لوله نفت عراق به مدیترانه را بسته

و کشورهای عربی جنوب خلیج فارس که انتظار طولانی شدن جنگ را نداشتند کمکهای مالی خود را به عراق متوقف کرده بودند.[۳۱] طبق اظهار طارق عزیز «از آخر ۱۹۸۲ و اوایل ۱۹۸۳ بحران اقتصادی کاملاً آشکار بود[۳۲]» و دولت عراق به علت مضیقه مالی ناگزیر گردید به شرکتهای بیگانه که در عراق مشغول به کار بودند اعلام نماید «ما قادر نخواهیم بود که مانند سال گذشته پول نقد بپردازیم[۳۳]» و به‌علاوه ناچار شد بعضی از طرحهای توسعه را لغو کند.

اسرائیل به‌دنبال حمله‌های چریکی مبارزان فلسطینی که در لبنان مستقر بودند، حمله‌های گاهگاهی به پایگاههای آنان را کافی ندانست و برای آنکه فلسطینیان را از لبنان خارج کند در ۶ ژوئن ۱۹۸۲ (۱۶ خرداد ۱۳۶۱) ــ ۱۳ روز پس از شکست سنگین عراق در خرمشهر ــ به جنوب خاک آن کشور حمله کرد. همزمان با آن، حمله‌های هوایی اسرائیل به اردوگاههای فلسطینی شدت یافت. سپاهیان اسرائیل در مدت سه روز به نزدیک بیروت پایتخت لبنان رسیدند ولی در آنجا به علت پایداری سرسختانه فلسطینیان ناگزیر به توقف شدند. سکوتوره رئیس جمهور گینه و رئیس هیاتی که از طرف کنفرانس اسلامی برای برقراری صلح بین ایران و عراق تشکیل شده بود در ۹ ژوئن ۱۹۸۲ (۱۹ خرداد ۱۳۶۱) از هر دو کشور ایران و عراق خواست که با توجه به تجاوز اسرائیل به لبنان، جنگ را خاتمه دهند و نیروهای خود را برای رفع تجاوز اسرائیل به یک کشور مسلمان و مقابله با آن آماده نمایند.

صدام که در شرایط دشواری به‌سر می‌برد و بیم آن داشت که پیروزیهای بیشتر ایران پایه‌های قدرت او را متزلزل سازد بی‌درنگ به آن پاسخ مثبت داد. او روز بعد، در ۱۰ ژوئن ۱۹۸۲ (۲۰ خرداد ۱۳۶۱) اعلامیه‌ای از طرف «رهبری ملی و منطقه‌ای حزب سوسیالیست بعث و شورای فرماندهی انقلاب[۳۴]» که ریاست آن را خود به عهده داشت صادر کرد و توسط نماینده خویش در سازمان ملل برای دبیرکل ارسال داشت. او در آن اعلامیه نوشت «آمادگی عراق را برای عقب‌نشینی فوری نیروهای خود از کلیه شهرها و اراضی، از جمله قصرشیرین، مهران، سومار و خسروی تا مرزهای بین‌المللی [یعنی مرزهای تعیین شده در قرارداد الجزیره] اعلام می‌دارد.

جریان عقب‌نشینی در مدت دو هفته به اتمام خواهد رسید. هرگاه به‌وسیله نهادهای میانجی موجود نتوان درباره مساله‌های مورد اختلاف مستقیماً با ایران به یک راه حل رسید، عراق حاضر است هر رأی داوری سازمان کنفرانس اسلامی راکه در جریان یک جلسه فوری که برای این منظور تشکیل شود و هر دو طرف متعهد به رعایت آن باشند بپذیرد.

اگر ایران رأی داوری سازمان کنفرانس اسلامی را نپذیرد، عراق هر رأی داوری راکه از طرف جنبش غیر متعهدها یا شورای امنیت سازمان ملل صادر شود و هر دو طرف متعهد به رعایت آن باشند خواهد پذیرفت.[۳۵]»

با توجه به سخنان پیشین صدام و ادعاهای مکرر او درباره شط‌العرب و سایر منطقه‌های ایران از جمله خوزستان و سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی نیازی به ذکر اهمیت اعلامیه بالا و نقش مثبت آن در پایان دادن به جنگ نیست. به‌دنبال اعلامیه بالا، نماینده عراق در سازمان ملل، اعلامیه دیگر شورای فرماندهی انقلاب عراق را در ۲۲ ژوئن ۱۹۸۲ (اول تیر ۱۳۶۱) به دبیرکل سازمان ملل تسلیم کرد[۳۶]. به موجب اعلامیه بالا، عراق بدون آنکه منتظر واکنش سازمان ملل و یا ایران بماند، عقب‌نشینی خود را از ۲۰ ژوئن آغازکرد و اطمینان داد که در ظرف ۱۰ روز به پایان خواهد رساند. دولت عراق در اول ژوئیه ۱۹۸۲ (۱۰ تیر ۱۳۶۱) نامه دیگری برای دبیرکل سازمان ملل نوشت[۳۷] و طی آن اعلام نمود عقب‌نشینی نیروهای عراقی از شهرهای ایران به‌طور کامل انجام شده است و می‌توان آن را مورد رسیدگی قرار داد.[۳۸] عراق ضمناً خواستار شد کمیسیون ویژه‌ای برای تعیین مسئول جنگ تشکیل گردد و به‌علاوه تقاضا نمود نیروهایی از سازمان ملل یا جنبش غیرمتعهدها و یا سازمان کنفرانس اسلامی و یا مرکب از هر سه نهاد بالا برای تضمین آتش‌بس و نظارت بر آن به مرزهای دو کشور اعزام گردد.

ایران همواره اصرار داشت که شورای امنیت باید مسئول شروع جنگ و متجاوز را اعلام دارد. ولی شورای امنیت با آنکه طبق ماده ۳۹ منشور ملل متحد وظیفه داشت که تجاوز را تشخیص دهد و متجاوز را معرفی کند به علت حمایتهای بی‌پروای پنج کشور عضو دایمی شورای امنیت، به‌ویژه امریکا، از انجام وظیفه

قانونی خویش سر باز می‌زد. اکنون عراق از دبیرکل سازمان ملل می‌خواست کمیسیون ویژه‌ای برای تعیین مسئول جنگ تشکیل دهد. طبیعی بود که بعد از تعیین مسئول جنگ، دولت مسئول و متجاوز ملزم به جبران خسارتهای وارد شده بود. بعد از حمله عراق به کویت در ۲ اوت ۱۹۹۰ (۱۱ مرداد ۱۳۶۹) نیز شورای امنیت عراق را مسئول و متجاوز تشخیص داد و مکلف به پرداخت غرامت کرد. بدین‌ترتیب، دولت جمهوری اسلامی ایران با تشکیل کمیسیون ویژه تعیین مسئول جنگ به مهمترین خواست خود می‌رسید.

شورای امنیت که از اکتبر ۱۹۸۰، و در حالی که جنگ در سراسر جبهه‌ها به شدت ادامه داشت، به مدت بیش از ۲۰ ماه سکوت کرده بود، پس از اعلامیه‌ها و نامه بالا، در ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ (۲۱ تیر ۱۳۶۱) جلسه خود را تشکیل داد و با تصویب دومین قطعنامه به شماره ۵۱۴، لزوم آتش‌بس را تاکید و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی و نظارت بر آنها را تضمین کرد. شورا در آن قطعنامه همچنین تاکید نمود «کوششهای میانجیگری به گونه‌ای هماهنگ از طریق دبیرکل جهت دستیابی به یک راه‌حل جامع، عادلانه و شرافتمندانه که قابل قبول هر دو طرف باشد در مورد کلیه مساله‌های مهم براساس اصول منشور ملل متحد از جمله احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی کشورها ادامه یابد.[۳۹]»

نماینده جمهوری اسلامی ایران با آنکه در ۵ جلسه شورای امنیت در اکتبر ۱۹۸۰ شرکت کرده بود و به‌علاوه هر سال در مجمع عمومی سازمان ملل نیز شرکت می‌کرد در جلسه بالای شورای امنیت و در جلسه‌های بعدی آن شورا تا سال ۱۹۸۸ شرکت نکرد و از این مجمع قانونی و صلاحیتدار جهانی برای دفاع از حقوق ایران بهره نگرفت.

با اعلامیه‌ها و نامه دولت عراق و تصویب قطعنامه بالا، فرصت شایسته‌ای برای جمهوری اسلامی ایران به‌دست آمد تا پس از پیروزی بزرگ خرمشهر و از موضع قدرت به جنگ ویرانگری که قریب ۲۲ ماه ادامه داشت پایان دهد و دو ملت مسلمان ایران و عراق را از مرارتها و مصیبتهای آن رهایی بخشد. ولی دولت

جمهوری اسلامی ایران بدون آنکه پیامدهای اقدام خود را به‌درستی پیش‌بینی کند، به‌جای آنکه از این فرصت کاملاً مطلوب استفاده نماید و از شورای امنیت نیز بخواهد کمیسیون ویژه تعیین مسئول جنگ را هرچه زودتر تشکیل دهد، یک روز بعد از تصویب قطعنامه ۵۱۴، در ۲۲ تیر ۱۳۶۱ به داخل خاک عراق حمله کرد.

در تیر ۱۳۶۱، با توجه به آنکه گروگانهای امریکایی در ۱۷ ماه قبل، در ۳۰ دی ۱۳۵۹ (۲۰ ژانویه ۱۹۸۱) آزاد شده بودند و قدرتهای بزرگ، به‌ویژه امریکا و شوروی به برخی از هدفهای خود با ادامه جنگ عراق و ایران رسیده بودند و دولتهای عربی، به‌ویژه کشورهای عربی جنوب خلیج فارس مصرانه خواهان پایان گرفتن جنگ بودند، احتمال حل مسالمت‌آمیز اختلافهای گوناگون ایران و عراق پس از برقراری آتش‌بس بسیار بود.

دولت عربستان سعودی پس از حمله اسرائیل به جنوب لبنان، نامه‌ای برای آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور ایران ارسال داشت و طی آن درخواست کرد که ایران نمایندگانی برای مذاکره با نمایندگان عراق درباره برقراری صلح به آن کشور اعزام دارد. دولت جمهوری اسلامی ایران در پاسخ آن درخواست، علت تغییر روش عربستان سعودی که از آغاز جنگ حامی دولت بعثی عراق و به آن کمکهای مالی کرده بود جویا شد. دولت عربستان سعودی در پاسخ تاکید نمود که مساله مهم روز، تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان است و یادآور شد که عراق با عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی، نظر ایران را در مورد تخلیه اراضی اشغال شده تامین کرده است.[۴۰]

عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی از یک جهت دیگر نیز خواهان پایان یافتن جنگ عراق و ایران بودند. آنها می‌کوشیدند توجه جهانیان را به تجاوز اسرائیل به لبنان جلب کنند. با توجه خاصی که رسانه‌های گروهی به جنگ عراق و ایران داشتند، تجاوز اسرائیل به لبنان و نبرد آن با فلسطینیان تحت‌الشعاع قرار گرفت و اهمیت آن در افکار عمومی مردم جهان کاهش یافت. دولت جمهوری اسلامی ایران می‌توانست از این فرصت برای دریافت غرامت استفاده کند و موافقت خود را با پایان دادن به جنگ موکول به جبران خسارتهای وارد شده نماید. این امر زمینه

مناسبی درکشورهای عربی داشت، ولی ایران این فرصت را نیز از دست داد.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در خاطرات شنبه ۵ اسفند ۱۳۶۰ ـ سه ماه و پانزده روز پیش از اعلام عقب‌نشینی داوطلبانه عراق ـ می‌نویسد «ظهر و عصر ملاقاتهایی داشتم. ناخدا افضلی [فرمانده نیروی دریایی که بعد اعدام شد] آمد و راجع به مین‌گذاری و مین‌روبی توضیحاتی داد. اطلاع داد که وابسته نظامی ایتالیا گفته کشورهای نفت‌خیز منطقه مایلند ۶۰ میلیارد دلار خسارت جنگ را از طرف صدام به ایران بدهند و ایران از شرط سوم که کیفر صدام است منصرف شود.[۴۱]» سران کشورهای عربی که از گسترش دامنه جنگ به کشورهای خود نگران بودند حتی پس از حمله ایران به عراق، در جلسه‌ای که در اوایل سپتامبر ۱۹۸۲ (شهریور ۱۳۶۱) در شهر فض مراکش تشکیل دادند برای جلب موافقت دولت جمهوری اسلامی به برقراری آتش‌بس، در مراسم حج که در سپتامبر همان سال بود ضمن تاکید به عقب‌نشینی کامل نیروهای عراقی، طبق نوشته یک پژوهشگر بیگانه پیشنهاد کردند «بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار از طریق صندوق بازسازی اسلامی به ایران پرداخت شود.[۴۲]»

حمله ایران به داخل خاک ایران ـ همان‌گونه که انتظار می‌رفت ـ پیامدهای اولیه خود را به سرعت آشکار داشت. دولت جمهوری اسلامی ایران که در خانواده جهانی در انزوای سیاسی قرار داشت با تبلیغات وسیعی که علیه آن به عمل آمد به‌عنوان دولت جنگ‌طلب که تمایلات توسعه‌طلبی دارد معرفی گردید. قدرتهای بزرگ، به‌ویژه امریکا که برای تامین امنیت اسرائیل به حفظ موازنه قوا در منطقه توجه دقیق داشت نگران افزایش قدرت ایران شد. اگر ایران بر عراق پیروز می‌شد و آن کشور ضمیمه خاک ایران می‌گردید و یا به‌گونه‌ای حکومت جمهوری اسلامی در آن به‌وجود می‌آمد، قدرت ایران و عراق، دو کشور قدرتمند و ثروتمند خلیج فارس و دارای ذخیره‌های سرشار نفت، از دید امریکا و قدرتهای بزرگ برای امنیت و ثبات منطقه خلیج فارس که بیش از ۶۰ درصد ذخایر شناخته شده نفت جهان را در اختیار داشت عامل از بین رفتن ثبات و امنیت منطقه تلقی می‌گردید و «منافع حیاتی» امریکا و غرب را در آن منطقه به خطر می‌انداخت. از سوی دیگر، غرب به

رهبری امریکا و با جنگ عراق و ایران و ادامه یافتن آن موفق به ایجاد شکاف در اوپک و تضعیف آن گردیده بود. نوعی وحدت نظر ایران و عراق در اوپک می‌توانست غرب را برای به‌دست آوردن نفت ارزان با دشواریها روبه‌رو سازد.

دولت شوروی سابق نیز که در ۹ آوریل ۱۹۷۲ با دولت بعثی عراق پیمان دوستی و همکاری منعقد کرده بود. ناگزیر به دفاع از عراق در موقع بروز خطر بود. به‌علاوه، عراق مهمترین پایگاه نفوذی شوروی در آبهای گرم خلیج فارس بود. با شکست عراق، پایگاه مهم آن کشور در خلیج فارس در هم فرو می‌ریخت و با عدم حمایت جدی و موثر از عراق، کشورهای سوریه، اتیوپی و یمن جنوبی که مانند عراق با شوروی سابق پیمان دوستی و همکاری داشتند اعتماد خود را به آن دولت از دست می‌دادند. افزون بر آنها، افزایش قدرت دولت جمهوری اسلامی ایران نفوذ اندیشه‌های اسلامی را در میان مردم مسلمان جمهوریهای جنوب شوروی تقویت می‌کرد و شوروی را نگران وحدت سیاسی خود می‌نمود. افغانستان نیز در اشغال شوروی بود و دولت جمهوری اسلامی ایران مخالفت خود را با اشغال آن کشور مسلمان قبلاً اعلام داشته بود. وجود یک دولت اسلامی قوی‌تر در ایران می‌توانست برای شوروی در افغانستان مزاحمتهای جدی به‌وجود آورد.

با حمله ایران به عراق، دولتهای عربی براساس پیمان اتحادیه عرب و لزوم حفظ همبستگی عربی، از لحاظ سیاسی به یاری عراق برخاستند و به سود آن کشور و به زیان دولت جمهوری اسلامی ایران در مراجع بین‌المللی و در افکار عمومی مردم عرب و جهان به فعالیت پرداختند. زمامداران کشورهای عربی جنوب خلیج فارس از احتمال افزایش قدرت دولت جمهوری اسلامی ایران و تاثیر شعار صدور انقلاب اسلامی در مردم کشورهای خود بیش از گذشته نگران گردیدند، افزون بر آن، نگران سرایت جنگ به کشورهای خود بودند. آنان که عموماً از دوستان امریکا بودند به آن کشور نزدیکتر شدند، حالتی که امریکا خواهان آن و از اصول سیاست استراتژیک آن در منطقه خلیج فارس بود. ریگان رئیس جمهور امریکا برای آنکه خاطره عدم حمایت امریکا از شاه ایران را از ذهن زمامداران عرب دور کند قبلاً اعلام داشته بود امریکا «اجازه نخواهد داد عربستان سعودی، یک ایران شود.[۴۳]»

همهٔ عاملهای بالا که پیش‌بینی آنها ساده بود موجب سرازیر شدن سیل کمکهای تسلیحاتی و مالی به‌سوی عراق گردید. چون بصره هدف مقدم حمله‌های ایران بود «۷۰۰۰ مستشار روسی و فرانسوی وارد بغداد شدند. گروهی از این مستشاران در رابطه با استقرار موشکهای زمین به زمین که توسط کامپیوتر کنترل می‌شود در منطقه بصره[۴۴]» مستقر گردیدند. شوروی تعدادی هواپیمای پیشرفته میک ۲۹ به عراق تحویل داد[۴۵] و سیل سلاحهای گوناگون به ارزش ۹ میلیارد دلار به‌سوی عراق سرازیر کرد.[۴۶] به علاوه «هزاران کارشناس شوروی سیستم دفاعی عراق را به سیستم تهاجمی عظیم تبدیل کردند[۴۷]» و تعداد لشکرهای آن را از ۲۵ به ۴۷ لشکر افزایش دادند.[۴۸]

نکته مهمی که ذهن را به خود مشغول می‌دارد ابهام در مقدماتی است که منجر به اتخاذ تصمیم در حمله به عراق گردید. خرمشهر در ۳ خرداد ۱۳۶۱ آزاد گردید و ایران ۵۰ روز بعد از آن در ۲۲ تیر ۱۳۶۱ به عراق حمله کرد. بی‌تردید، این اقدام در اساس خود واجد اهمیت فوق‌العاده بود و چون بعد از عقب‌نشینی داوطلبانه عراق و روز بعد از تصویب قطعنامه ۵۱۴ شورای امنیت دایر بر قطع مخاصمه بود اهمیت آن بیشتر گردید. به همین جهت، بی‌گمان درباره اقدام به حمله به عراق و یا اتخاذ طریق دیگر، کمیسیونها از مقامهای کشوری و نظامی تشکیل شده است. اکنون که سالهای زیاد از آن تاریخ می‌گذرد و به حاکمیت صدام و حزب بعث بر عراق پایان داده شده است، مقتضی است دست کم بخشی از گفتگوها و اظهارنظرهای مقامهای شرکت‌کننده در آن کمیسیونها برای مردمی که بار سنگین طولانی‌ترین جنگ سده بیستم را تحمل کرده و مصیبتها و مرارتها دیده‌اند بازگو شود تا برای نسلهای بعدی آموزنده گردد و در ثبت تاریخ کشور نیز ابهام آن برطرف شود.

آنچه معلوم است آیت‌الله خمینی در آغاز با حمله به عراق مخالف بود. حجت‌الاسلام احمد خمینی در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی اظهار داشت «در مقابل مساله‌های خرمشهر امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود. مسئولان جنگ گفتند که باید تا کنار شط‌العرب برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلاً با این کار موافق نبودند و می‌گفتند اگر بناست که شما جنگ

را ادامه بدهید بدانید که اگر این جنگ با این وضعی که شما دارید ادامه یابد و شما موفق نشوید دیگر این جنگ تمام نشدنی است و باید این جنگ را تا نقطه خاص ادامه بدهیم. الآن که قضیه فتح خرمشهر پیش آمده بهترین موقع برای پایان جنگ است.[۴۹]» با این استدلال روشنَ و قوی چه دلیلهایی به آیت‌الله عرضه شد که تصمیم اولیه ایشان عوض شد و با حمله به عراق موافقت گردید؟ در عبارتهای بالا و در استدلال موافقان حمله به عراق دو نکته قابل بحث وجود دارد. منظور از رفتن «تا کنار شط‌العرب» روشن نیست. شط‌العرب در حدود ۳۰ کیلومتر در خاک عراق است و از محلی که نهر خین به آن می‌پیوندد در طول تقریبی ۸۱ کیلومتر مرز مشترک دو کشور را تشکیل می‌دهد. بندرهای خرمشهر و آبادان که در تصرف ایران بود در کنار شط‌العرب قرار دارد. و سپاهیان ایران در کنار شط‌العرب بودند. در مورد غرامت نیز ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ کشورهای عربی منطقه خلیج فارس از لحاظ اصولی موافق با پرداخت آن بودند. در مورد میزان خسارت و مبلغ پرداختی نیز در مذاکره حل می‌شد.

سؤال مهمی که وجود دارد آن است، آیا «مسئولان جنگ» که آقای احمد خمینی به آنان اشاره کرد این‌طور گمان داشتند اگر به فرض موفق به تسخیر بخشی از اراضی یا شهری از عراق می‌شدند، این امر به تنهایی کافی بود که صدام تسلیم شود و برای جلب موافقت «مسئولان جنگ» حاضر به پرداخت غرامت به مبلغی که آنان در نظر داشتند گردد؟ دلیلهای آنان چه بود؟ آیا آنان به این واقعیت وقوف داشتند که ادامه جنگ خواست امریکا «شیطان بزرگ»، مظهر «استکبار جهانی» و اسرائیل «صهیونیست» است که گفته می‌شد، باید از میان برداشته شود؟ آیت‌الله هاشمی رفسنجانی پس از پایان جنگ هشت ساله عراق و ایران در مصاحبه‌ای اظهار داشت «اگر امریکا می‌خواست در اینجا جنگ نباشد از اول جنگ را درست نمی‌کرد. او می‌خواست جنگ باشد. یعنی او واقعاً می‌خواست جنگ ادامه پیدا کند و می‌خواست ما با جنگ شکست بخوریم.[۵۰]» آیا این نظر که امریکا خواهان ادامه جنگ بود در آن زمان وجود نداشت؟

در مورد خواست امریکا به شکست ایران، هنری کیسینجر وزیرخارجه اسبق

امریکا که نظریه‌های سیاسی او عموماً مورد توجه دولتمردان و مردم امریکاست اظهار داشته بود «نفع نهایی امریکا در جنگ ایران و عراق آن است که هر دو کشور بازنده شوند.[۵۱]» ریچارد مورفی معاون وزارت خارجه امریکا نیز در جلسه کنگره امریکا اظهار داشته بود «پیروزی هر یک از طرفین از لحاظ نظامی غیرممکن است و از لحاظ استراتژیک نیز مطلوب نیست.[۵۲]» سیاست امریکا از آغاز جنگ تا پایان آن مبتنی بر آن بود که دو کشور نیرومند خلیج فارس و مخالف اسرائیل با ادامه جنگ و با تحمل تلفات سنگین و خسارتهای سهمگین در شرایطی قرار گیرند که هر دو «بازنده» محسوب شوند. کشورهای عربی جنوب خلیج فارس نیز با پیروزی هیچ یک از دو کشور ایران و عراق موافق نبودند. ایران یا عراق قوی‌تر موجب نگرانی زمامداران آن کشورها و عامل ایجاد عدم امنیت و ثبات در منطقه دانسته می‌شد. امریکا نیز به حفظ ثبات و امنیت منطقه خلیج فارس اهمیت فوق‌العاده می‌داد.

آیزنهاور رئیس جمهور امریکا که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملت‌گرای مصدق را با همکاری انگلستان برپا کرده بود در پیامی که در ۵ ژانویه ۱۹۵۷ (۱۵ دی ۱۳۳۵) برای کنگره امریکا ارسال داشت منطقه خلیج فارس را منطقه «منافع حیاتی» امریکا اعلام داشت.[۵۳] کارتر نیز پس از اشغال افغانستان از طرف شوروی ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ در سخنرانی خود در جمع نمایندگان کنگره امریکا در ۲۳ ژانویه ۱۹۸۰ (۳ بهمن ۱۳۵۸) اظهار داشت «هر کوششی که از طرف نیروی خارجی به منظور برقراری تسلط در منطقه خلیج فارس انجام گیرد، به منزله حمله به منافع حیاتی ایالتهای متحد امریکا تلقی می‌شود. این حمله با تمام وسایل لازم از جمله استفاده از نیروی مسلح دفع خواهد شد.[۵۴]»

امریکا برای آنکه سیاست خود را در مورد حمایت از عراق برای زمامداران کشورهای عربی خلیج فارس توضیح دهد هیاتی از مقامهای وزارت خارجه و وزارت دفاع امریکا به سرپرستی جمس پلاک[۵۵] جانشین معاون وزارت خارجه و ژنرال ادوین تیکزیه[۵۶] جانشین معاون وزارت دفاع را در اوایل دسامبر ۱۹۸۳ (آذر ۱۳۶۲) به کشورهای عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحد عربی و عمان اعزام داشت. این هیات در مدت ۱۰ روز اقامت در آن کشورها و مذاکره با

مقامهای دولتی، برای آنان روشن ساخت که شکست عراق در جنگ با ایران «مخالف منافع امریکاست.[۵۷]» از سوی دیگر، ریگان رئیس جمهور امریکا، دونالد رامسفلد[۵۸] را در همان ماه به‌عنوان نماینده ویژه خود به بغداد اعزام داشت و او در ۱۹ و ۲۰ دسامبر ۱۹۸۳ با صدام حسین و مقامهای عراقی ملاقات و مذاکره کرد. صدام از نتیجه «ملاقات خشنود بود[۵۹]». دولت امریکا ابتدا عراق را در مارس ۱۹۸۲ از لیست کشورهایی که متهم به تروریسم بود خارج کرد تا بتواند منع قانونی برای کمک به عراق و صدور اسلحه به آن کشور را برطرف کند. سپس بعد از قریب ۱۷ سال قطع رابطه سیاسی بین دوکشور، در ۲۶ اکتبر ۱۹۸۴ (۴ آبان ۱۳۶۳) با آن کشور رابطه سیاسی برقرار کرد. جهت‌گیری سیاسی امریکا برای نزدیکی با عراق بعد از حمله ایران به آن کشور به گونه‌ای بود که کمیته خارجی سنای امریکا در گزارش خود صریحاً اظهارنظر کرد «سیاست ایالتهای متحد امریکا از ۱۹۸۲ به‌سوی عراق متمایل شده است.[۶۰]»

همهٔ این نظریه‌ها و اقدامها، پیش از حمله ایران به عراق قابل پیش‌بینی بود. در ۶۷/۱۰/۴ ـ چهار ماه و شش روز پس از برقراری آتش‌بس و پایان یافتن جنگ ـ از آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور در مصاحبه‌ای سؤال شد با توجه به تجربیات ده سال انقلاب اگر «زمان به عقب برگردد، ما چه اقداماتی را حاضریم دوباره تکرار کنیم، و از تکرار کدام کارها جلوگیری می‌کنیم.» آیت‌الله ضمن سخنان خود اظهار داشت «بعضی کارهاست که در روزهای اول یا به تعبیر دقیق‌تر در ۲ یا ۳ سال اول انجام نشد، و کاش می‌شد. البته برخی از آنها بعد شروع شد که دیر بود. اگر من حالا می‌خواستم شروع کنم و در شرایط آن وقت قرار داشتیم، از جمله کارهایی که حتماً می‌کردیم، ایجاد یک دستگاه تربیت مدیر یا شناسایی مدیران خوب بود. این از اولین کارهایی است که در هر انقلاب باید بشود و ما چندان به این توجه نکردیم.» آیت‌الله که به زیانهای تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری توجه داشت، پس از اشاره به لزوم «تقویت دانشگاهها» و «ایجاد یک مرکز قوی فرهنگی برای طراحی شیوه‌ها و محتواها» تاکید نمود «از همه مهمتر و بالاتر اگر می‌خواستیم حالا کار را شروع کنیم، تمرکز بیشتری در مدیریت اجرایی کشور ایجاد می‌کردیم.[۶۱]» وقتی که از

ایشان سؤال شد «نوعی حلقه مفقوده در حل معضلات نهایی کشور وجود دارد، به نظر جنابعالی این حلقه مفقوده چیست؟» آیت‌الله که به اهمیت برتر مدیریت توجه خاص داشت پاسخ داد «به نظر من حلقه مفقوده همان مساله مدیریت است، والا از لحاظ تئوری بالقوه کمبود نداریم. اگر می‌بینیم که یک دستگاه تئوریسین جداگانه و مجزا از دستگاههای اجرایی در کشور ما وجود ندارد که بنشینند و با اشراف به مساله‌های اجتماعی و بدون آلودگی طرحهای کلی انقلاب را ارائه کند؛ به این دلیل است که ما از لحاظ سازماندهی حکومتی دچار ضعف یا ناشیگری هستیم که حتماً باید اصلاح شود.[٦٢]»

نظریه‌هایی بس مهم و راهگشا. کاش در آغاز پیروزی انقلاب که آیت‌الله طالقانی آن را «انقلاب پیشرس[٦٣]» نامید شرایطی حاکم بر فضای اجتماعی کشور می‌گردید که آن نظریه‌ها قدرت اجرایی به‌دست می‌آورد.

آقای هاشمی رفسنجانی که همواره در امور جنگ صاحب رأی و نظر بود و بعد نیز به فرمان آیت‌الله خمینی جانشین فرمانده کل قوا گردید بیش از ١١ سال بعد از پایان جنگ در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی بیان داشت «بعد از فتح خرمشهر مسئول جنگ نبودم. نماینده امام در شورای عالی دفاع بودم. تنها مساله‌ای که آن موقع پیش آمد این بود که امام فرمودند که ما موافق نیستیم که نیروهای ما وارد خاک عراق شوند. ولی اصل جنگ را امام اصلاً اجازه نمی‌دادند که کسی با ایشان بحث کند که جنگ متوقف شود یا آتش‌بس شود. خوب شما یا حرفهای امام را فراموش کرده‌اید و یا اینکه بعضی از آقایان آن را ندیده می‌گیرند. امام حتی یک لحظه به کسی اجازه ندادند که با ایشان بحث کند که جنگ متوقف شود... بالاخره امام پذیرفتند که اگر وارد خاک عراق می‌شوید به آنجایی وارد شوید که مردم نباشند و یا کم باشند.[٦٤]»

در این گفته نیز تایید می‌شود که آیت‌الله خمینی با حمله به عراق موافق نبود. ولی ابهامی نیز در آن وجود دارد. اگر قرار است به خاک عراق حمله نشود جنگ چگونه متوقف نگردد؟ عراق داوطلبانه اراضی ایران را تخلیه کرده و به داخل خاک خود رفته است،[٦٥] ایران هم نمی‌خواهد وارد خاک عراق شود، بنابراین جنگ

چگونه در حاشیه مرزهای دو کشور جریان یابد؟ و چرا و به چه هدفی ادامه یابد؟ نکته دیگر آنکه، به گفته بالا آیت‌الله دستور داد به جایی حمله شود که «مردم نباشند و یا کم باشند.» هدف اصلی پس از حمله به عراق، بصره بود و آن منطقه از پر جمعیت‌ترین منطقه‌های عراق است. چگونه شد که خلاف نظر آیت‌الله عمل شد؟ حجت‌الاسلام احمد خمینی در اعلام نظر مخالفت آیت‌الله خمینی به حمله به عراق، مدافعان حمله را «مسئولان جنگ» نام برد. آنان چه کسانی هستند؟

بجاست «مسئولان جنگ» پس از سالهای طولانی که از پایان یافتن جنگ می‌گذرد و صدام سرنگون گردیده است آنچه می‌دانند برای آگاهی مردم و ثبت در تاریخ بیان دارند.

پس از حمله ایران به داخل خاک عراق، جنگ با شدت بیشتر ادامه یافت. جمهوری اسلامی ایران پافشاری داشت بصره بزرگترین بندر عراق و پایگاه مهم شیعیان آن کشور را به تصرف درآورد. سربازان عراقی مأمور دفاع بصره با آنکه اکثر شیعه بودند، با حمایت موثر کارشناسان نظامی شوروی و فرانسه و تجهیزات پیشرفته‌ای که به عراق تحویل داده شده بود هجوم سپاهیان ایران را ناموفق گذاشتند و از شهر خود دفاع کردند. شدت بی‌سابقه جنگ در اطراف بصره به گونه‌ای بود که عراق در نامه‌اش به دبیرکل سازمان ملل اعلام داشت که شدت آن طبق نظر «کارشناسان نظامی بین‌المللی، بزرگترین جنگ پس از جنگ جهانی دوم بوده است.[۶۶]» عراق در نامه دیگری به دبیرکل سازمان ملل شرح پنج حمله بزرگ ایران از ۱۳ تا ۲۸ ژوئیه (۲۲ تیر تا ۶ مرداد ۱۳۶۱) راکه در شرق بصره انجام گرفت با ذکر ساعتهای حمله و تعداد سپاهیان ایران به اطلاع دبیرکل رساند و تصریح نمود که کلیه حمله‌های بالا را با شکست روبه‌رو نموده است.[۶۷] در مورد بصره این گمان نادرست احتمالاً وجود داشت که چون مردم بصره شیعه هستند آنان جانب ایران شیعه را خواهند گرفت و از هجوم سربازان ایرانی استقبال خواهند نمود. ولی پایداری سرسختانه بصره و دفع کلیه حمله‌های سنگین ایران نشان داد که مردم شیعه بصره، ایرانیان را چون بیگانگان تلقی کردند و از سرزمین خویش با تمام

توانایی خود دفاع کردند، همان‌گونه که ایرانیان عرب‌زبان خوزستان در برابر هجوم سربازان عرب عراقی پایداری افسانه‌ای نمودند.

دولت عراق در اول اکتبر ۱۹۸۲ (۹ مهر ۱۳۶۱) طی نامه‌ای به رئیس شورای امنیت اعلام داشت[۶۸] که در ساعت یک صبح آن روز نیروهای ایران حمله‌های گسترده‌ای را در بخش سومار به منظور عبور از مرز نزدیک مندلی آغاز کردند و از رئیس شورا خواست جلسه فوری برای رسیدگی به جنگ عراق و ایران تشکیل دهد. رئیس شورا در اکتبر ۱۹۸۲ نصیبه نماینده اردن بود. او جلسه شورا را در ساعت ۴۰ ـ ۵ بعدازظهر دوشنبه ۱۴ اکتبر ۱۹۸۲ (۱۲ مهر ۱۳۶۱) تشکیل داد. در این جلسه سعدون حمادی وزیر خارجه عراق و محمد بوستا وزیر خارجه مراکش شرکت داشتند. سعدون حمادی در آن جلسه سخنرانی کرد.[۶۹] او ضمن آنکه ایران را به داشتن تمایلات توسعه‌طلبی متهم نمود بیان داشت دولت جمهوری اسلامی ایران به صدور انقلاب اسلامی مبادرت کرد. کوششهای عراق برای داشتن رابطه‌های خوب با ایران بی‌نتیجه بود. عراق آماده است فوراً به جنگ خاتمه دهد و مذاکره را درباره تمام مساله‌های مورد اختلاف با ایران آغاز نماید و هر میانجیگری را می‌پذیرد و قویاً تایید می‌کند که نیروهای عراقی کاملاً به مرزهای بین‌المللی عقب‌نشینی نموده‌اند.

او گفت منظور آیت‌الله خمینی از ادامه جنگ، صدور انقلاب اسلامی است و برای تایید آن پیام آیت‌الله را در اول فروردین ۱۳۵۹ (۲۱ مارس ۱۹۸۰) قرائت کرد. او مطالبی از کتاب ولایت فقیه تألیف آیت‌الله خمینی و اصولی از قانون اساسی ایران را برای اثبات ادعای خود درباره تمایلات توسعه‌طلبی ایران و سرنگونی «کلیه دولتهای اسلامی به منظور تشکیل یک کشور واحد اسلامی که دولت اسلامی بر آن حکومت کند» خواند و خاطرنشان ساخت که سران عرب در آخرین گردهمایی خود در کشور مراکش «تعهد خود را برای دفاع از کلیه اراضی اعراب اعلام کردند و تجاوز به یک کشور عربی را تجاوز به کلیه کشورهای عربی دانستند.»

وزیر خارجه مراکش نیز تصمیمهای دوازدهمین گردهمایی سران عرب در مراکش را در جلسه شورا اعلام داشت.[۷۰] شورای امنیت قطعنامه ۵۲۲ را در ۴ اکتبر

۱۹۸۲ (۱۲ مهر ۱۳۶۱) تصویب نمود.[۷۱] به موجب آن قطعنامه از هر دو طرف آتش‌بس فوری و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی خواسته شد و تاکید گردید که ناظران سازمان ملل برای تایید و نظارت بر آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروها به منطقه اعَزام شوند. عراق قطعنامه را پذیرفت و ایران آن را رد کرد.

بدین‌ترتیب، حمله ایران به عراق پیامدهای زیر را به‌بار آورد:

همبستگی بیشتر کشورهای عربی در دفاع از عراق و ضدیت با جمهوری اسلامی ایران؛ مخالفت بیشتر قدرتهای بزرگ و شورای امنیت با جمهوری اسلامی ایران؛ کمک بزرگ به عراق شکست خورده برای دریافت سیل کمکهای مالی و تسلیحاتی؛ کمک بزرگ به تامین منافع امریکا و اسرائیل در منطقه خلیج فارس با ادامه یافتن جنگ و همچنین متهم شدن جمهوری اسلامی به داشتن تمایلات جنگ‌افروزی و توسعه‌طلبی در نزد دولتها و افکار عمومی مردم جهان، و مهمتر، وارد آمدن تلفات و خسارتهای سنگین به ایران و مردم ایران.

جنگ شهرها

در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ (۲۱ مرداد ۱۳۲۸) کنوانسیون ژنو درباره حمایت از افراد غیرنظامی در زمان جنگ به امضای نمایندگان دولتها رسید. به موجب مقررات کنوانسیون ژنو، هیچ یک از کشورهای درگیر در جنگ نباید به شهرها و منطقه‌های مسکونی یکدیگر حمله نمایند و موجب صدمه رساندن به افراد غیرنظامی گردند. ولی عراق پس از تجاوز به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، مقررات بین‌المللی بالا را نادیده گرفت و با توپها، هواپیماها و موشکهای خود شهرها، روستاها و منطقه‌های مسکونی ایران را بمباران نمود. شهرهای آبادان، خرمشهر، اهواز، دزفول و بسیاری از شهرها و روستاهای ایران در غرب و جنوب غربی ایران، از همان هفته اول تجاوز عراق به ایران مورد حمله‌های مکرر عراق قرار گرفت.[۷۲] رجایی نخست‌وزیر ایران

در سخنرانی خود در جلسه شورای امنیت در ۱۷ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۵ مهر ۱۳۵۸) ضمن سخنان خود اظهار داشت که بر اثر پرتاب موشک به شهر ذزفول تعدادی از افراد غیرنظامی کشته و تعدادی از جمله «۳۰کودک کمتر از شش ماه که هم‌اکنون در بیمارستان این شهر بستری هستند[۷۳]» مجروح گردیدند و به‌علاوه روز قبل در هواپیما مطلع شده است که «درکرمانشاه بر اثر بمباران دبستان، دبیرستان، دانشگاه و بیمارستان این شهر بیش از ۱۰۰۰ دانش‌آموز و غیرنظامی کشته و زخمی شدند.[۷۴]»

حمله به منطقه‌های مسکونی که معروف به «جنگ شهرها» گردید از پیامدهای دردناک جنگ عراق و ایران است. عراق آغازگر جنگ شهرهاست.[۷۵] پس از آنکه قطعنامه ۵۴۰ شورای امنیت در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۳ (۹ آبان ۱۳۶۲) ــ که شرح آن خواهد آمد ــ به تصویب رسید، دولت عراق آن قطعنامه را که مانند قطعنامه‌های قبلی در جهت مقصودهای آن بود، پذیرفت. دولت عراق چون پیش‌بینی می‌نمود که ایران چون گذشته آن قطعنامه را رد خواهد کرد تهدید نمود اگر دولت جمهوری اسلامی ایران آن را نپذیرد عراق «با تمام وسیله‌های ممکن[۷۶]» که در اختیار دارد حق خود را برای انجام هر اقدامی که برای حفظ منافع حیاتی عراق و دفاع از آنها لازم باشد، محفوظ می‌دارد. سه روز پس از تصویب قطعنامه بالا، ایران در ۱۲ آبان ۱۳۶۲ در جبهه شمالی به پنجوین حمله کرد و عراق رسماً به شورای امنیت اعلام داشت که «حق کامل خود را برای حمله به هدفهای ایران در هر جا که باشد محفوظ می‌دارد.[۷۷]»

پس از پیروزی خرمشهر و حمله ایران به عراق در ۲۲ تیر ۱۳۶۱ ــ همان‌طور که گفته شد ــ قدرتهای بزرگ به‌ویژه شوروی سابق و فرانسه سلاحها و تجهیزات جنگی پیشرفته به عراق تحویل دادند. دولت فرانسه که بعد از شوروی دومین کشور تامین‌کننده سلاحهای عراق بود از ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ که عراق به ایران تجاوز نمود تا اوایل ۱۹۸۳، طبق اطلاع روزنامه لوموند در مه ۱۹۸۳، مبلغ ۵/۶ میلیارد دلار اسلحه و ۴/۷ میلیارد دلار کالاهای غیرنظامی به دولت عراق فروخت.[۷۸] جالب آن است که از کل مبلغ ۱۰/۳ میلیارد دلار بالا، طبق اطلاع مجله اکونومیست لندن در



جنگ شهرها، بمباران مدرسه ایران

شماره ۱۹ فوریه ۱۹۸۳، حداقل مبلغ ۷ میلیارد دلار آن به‌صورت وام و اعتبار بوده است[۷۹] و همین بدهی سنگین عراق به فرانسه و همچنین به شوروی یکی از علتهایی بود که آن دو دولت برای جلوگیری از سقوط صدام و شکست عراق، به دولت بعثی عراق کمک می‌نموده‌اند. دولت فرانسه در اکتبر ۱۹۸۳ (۹ مهر تا ۱۰ آبان ۱۳۶۲) پنج هواپیمای پیشرفته سوپر اتاندار[۸۰] که می‌توانست از راه دور موشکهای اکزوسه[۸۱] راکه قابلیت فوق‌العاده در غرق کشتیها داشت پرتاب کند[۸۲] و همچنین تعدادی هواپیمای پیشرفته میراژ به عراق تحویل داد.

در ماههای اول جنگ، بسیاری از هواپیماهای ایران به علت نقش فعال نیروی هوایی ایران در دفاع از نیروی زمینی و کند ساختن پیشروی عراقیها، سرنگون شده و یا ازکار افتاده بود. تهیه لوازم یدکی هواپیما که عموماً ساخت امریکا بود پس از گروگانگیری و تحریم فروش سلاحهای امریکایی به ایران، از آن کشور ممنوع و از طریق سایر کشورها نیز با دشواریها و عموماً با خرید از بازار آزاد و با پرداخت چند برابر قیمت همراه بود. در مورد اهمیت لوازم یدکی اشاره می‌شود که صادق طباطبایی سخنگوی دولت در ۲۰ مرداد ۱۳۵۸ اظهار داشت «بیش از هزار فروند هلیکوپتر در حال حاضر به دلیل فقدان لوازم یدکی بر روی زمین خوابیده است.[۸۳]» بی‌تردید رقم فوق گزاف است و جمع کل هلیکوپترهای ایران زیر ۷۰۰ فروند بود. ولی این گفته نشان اهمیت لوازم یدکی برای استفاده از ابزار جنگی است.

ایران به جهاتی از جمله دلیلهای بالا به‌تدریج برتری هوایی خود را از دست داد و با کمکهای تسلیحاتی فراوانی که کشورها، به‌ویژه شوروی و فرانسه به عراق نمودند آن کشور برتری مسلم هوایی را در آسمان ایران به‌دست آورد. در ۱۹۸۰ که عراق به ایران حمله کرد عراق دارای ۳۳۲ و ایران دارای ۴۴۵ هواپیمای جنگی بود[۸۴] که تعدادی از آنها به علت عدم مراقبت و نداشتن لوازم یدکی آماده پرواز نبود. تا سال ۱۹۸۵ تعداد هواپیماهای عراق با آنکه بسیاری از هواپیماهای آن در طول آن سالها از دست رفته بود بالغ بر ۵۰۰ فروند و تعداد هواپیماهای قابل پرواز ایران به جهات بالا بالغ بر ۸۰ فروند برآورد گردید.[۸۵] دولت جمهوری اسلامی ایران برای آنکه ازکاهش بیشتر هواپیماهای ایران جلوگیری کند از آنها برای دفاع از مراکز

مهم نظامی و اقتصادی استفاده کرد و شهرهای ایران تقریباً از پوشش هوایی بی‌بهره بود.

برتری نیروی هوایی عراق به نیروی هوایی ایران موجب گردید که ارتش عراق در جنگ طولانی با ایران به‌تدریج بر میزان استفاده از نیروی هوایی بیفزاید، به گونه‌ای که در بعضی از روزها نیروی هوایی عراق صدها مأموریت جنگی علیه هدفهای ایران انجام می‌داد[۸۶] و با انجام این مأموریتها، تلفات و خسارتهای سنگین به مردم و کشور ایران وارد می‌آورد. در نشریه ستاد تبلیغات جنگ که به مناسبت هفته جنگ در ۱۳۶۲ منتشر گردید، قید شد که هواپیماهای عراقی در کمتر از سه سال که از آغاز تجاوز عراق به ایران گذشت «حدود ۱۵۰۰ بار شهرها و مناطق مسکونی ایران اسلامی را مورد حمله و تجاوز قرار دادند.[۸۷]» در این مدت «علاوه بر ویرانی حدود ۱۳۰۰ روستا، شهرهای بسیاری از جمله «اهواز، خرمشهر، دزفول اندیمشک، دشت آزادگان، مسجدسلیمان، بوشهر، کرمانشاه، قصرشیرین، سرپل ذهاب، اسلام‌آباد غرب، پاوه، خرم‌آباد، ایلام، مهران، سردشت، پیرانشهر، مریوان، مهاباد، بانه، بستان، دهلران، سوسنگرد و هویزه به درجات مختلف بین ۲۰ تا ۱۰۰ درصد آسیب دیده‌اند.[۸۸]»

با شدت و کثرت حمله‌های هوایی عراق به منطقه‌های مسکونی در شهرها و روستاها، نماینده ایران در ۲ مه ۱۹۸۳ (۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۲) با خاویر پرز دوکوئیار[۸۹] دبیرکل سازمان ملل ملاقات کرد و از او خواست هیاتی را برای بازدید از منطقه‌های بمباران شده ایران اعزام دارد. دبیرکل سازمان ملل با جلب موافقت عراق و شورای امنیت هیاتی را مأمور بازدید از شهرهای آسیب‌دیده ایران و عراق کرد. آن هیات در ۱۸ مه آن سال (۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۲) نیویورک را به قصد تهران ترک نمود. اعضای هیات سازمان ملل عبارت بودند از:

۱) سرتیپ تیموتی ک. دیبوآما[۹۰] مشاور نظامی دبیرکل سازمان ملل.

۲) اقبال رضا مدیر اداری معاون دبیرکل در امور سیاسی ویژه.

چون هیات می‌بایست نوع مهماتی را که برای ویران کردن شهرها و روستاها به کار رفته بود تعیین نماید دولت سوئد با درخواست دبیرکل دو شخصیت زیر را در

اختیار هیات قرار داد:

۱) دکتر آک پرسن[۹۱] رئیس بخش تاثیرات سلاحها در مؤسسه تحقیقاتی دفاع ملی سوئد.

۲) نایب سرهنگ برتیل ماتسون[۹۲] فرمانده هنگ توپخانه در ارتش سوئد.

هیات سازمان ملل در ۲۰ مه ۱۹۸۳ وارد تهران شد و از ۲۱ تا ۲۶ مه ۱۹۸۳ از شهرهای دزفول، اندیمشک، پل دختر، موسیان، دهلران، آبادان، خرمشهر، هویزه، سوسنگرد، سرپل ذهاب، قصرشیرین و بانه بازدید به عمل آورد. هیات در ۲۷ مه از تهران رهسپار بغداد گردید و از ۲۸ تا ۳۰ مه ۱۹۸۳ از شهرهای زورباتیه، مندلی، خانقین، کرکوک، زبیر، فاو و ابوالخصیب در عراق دیدن نمود. هیات پس از بازدید دقیق شهرهای آسیب‌دیده که بسیاری از جمعیت آنها آواره و به شهرهای دیگر مهاجرت کرده بودند گزارش مشروح و تکان‌دهنده‌ای از ویرانیهای شهرها و مرارتهای مردم رنج‌دیده آنها به دبیرکل تسلیم نمود.[۹۳] گزارش کارشناسان سازمان ملل گوشه‌ای از فاجعه‌ای که جنگ برای دو ملت ایران و عراق، به‌ویژه به علت شدت و وسعت ویرانیها در ایران، برای این کشور داشته است آشکار داشت. برطبق گزارش آنان، عراقیها علاوه بر بمبارانهای هوایی، گلوله‌باران توپها و پرتاب موشکهای اسکاد ـ ب[۹۴] ساخت شوروی به منطقه‌های مسکونی، در بعضی از شهرها که در اشغال آنان بود و بعد آزاد گردید مانند خرمشهر، قصرشیرین و موسیان، ناحیه‌های وسیعی از منطقه‌های مسکونی را تعمداً و با به‌کار بردن مواد انفجاری قوی چنان ویران کردند که با خاک یکسان شد و هیچ نشانه‌ای حتی یک دیوار شکسته به‌جای نگذاشتند تا نشان دهد درگذشته در آن ناحیه‌ها خانه‌هایی وجود داشته و مردمی در آنها زندگی می‌کرده‌اند.

عراقیها در هویزه که اکثر ساکنان آن ایرانیان عَرب‌زبان بودند و برای دفاع از زادگاه خود با نیروهای عراقی به جنگ پرداخته بودند، تنها یک مسجد و یک خانه باقی گذاشتند و سراسر شهر را با خاک هموار کردند. عراقیها مسجد را برای دیده‌بانی و خانه را برای مقر فرماندهی نگه داشته بودند. آنان کلیه درختان هویزه را که شهر زراعی است از ریشه کندند، به گونه‌ای که کارشناسان در گزارش خود

تصریح نمودند «هیچ درختی در آن دیده نشد.» نیروهای عراقی در خرمشهر، مانند بعضی از شهرهای دیگر، تعداد کثیری از مردم غیرنظامی را به جرم دفاع از شهرشان به‌عنوان اسیر دستگیر کردند. عراقیها در آن شهر طبق گزارش کارشناسان، از ۲۳۰۰۰ خانه و ساختمان عمومی ۸۰۰۰ خانه و ساختمان عمومی از جمله مدرسه‌ها و بیمارستانها را با خاک یکسان نمودند و به ۶۰ درصد بقیه نیز طوری آسیب زدند که غیرقابل تعمیر بودند.

دبیرکل سازمان ملل گزارش کارشناسان را در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۳ به شورای امنیت تسلیم کرد. چون گزارش آنان حاکی از وارد آمدن خسارتهای عظیم به ایران بود شورا با اِعمال نفوذ امریکا و همگامی شوروی، انگلستان، فرانسه و چین که عضو دایمی شورا و دارای حق وتو هستند از تشکیل جلسه و صدور قطعنامه و حتی بیانیه خودداری کرد. رئیس شورای امنیت که در آن موقع نماینده زیمبابوه بود کوشید موافقت اعضای دایمی شورای امنیت را لااقل برای صدور بیانیه که هیچ قدرت اجرایی ندارد جلب کند. ولی چون شدت و وسعت ویرانیها در ایران بسیار فزونتر از آسیبهای وارد شده به عراق بود و اگر بیانیه‌ای صادر می‌شد ناگزیر باید به آن اشاره می‌گردید شورا حاضر به صدور بیانیه نشد.[۹۵]

بی‌اعتنایی شورای امنیت به گزارش کارشناسان و دبیرکل موجب پشتگرمی و تشویق عراق به بمباران بیشتر شهرهای غیرنظامی ایران گردید. به علت حمله‌های گسترده و مداوم عراق، دولت جمهوری اسلامی ایران نامه‌های زیادی به دبیرکل سازمان ملل ارسال داشت.[۹۶] آن دولت در بسیاری از آن نامه‌ها شورای امنیت را مورد انتقاد قرار داد که بی‌تفاوتی آن موجب تشویق عراق به نقض حقوق بین‌الملل در مورد رفتار با مردم غیرنظامی شده است. ولی شورای امنیت به آن نامه‌ها بی‌اعتنا ماند. شایان توجه است، با آنکه دولت جمهوری اسلامی ایران مانند عموم دولتها آگاه بود که دبیرکل سازمان ملل بدون کسب اجازه قبلی شورای امنیت نمی‌تواند اقدامی برای قطع بسیاری شهرها به عمل آورد و هر اقدامی باید از طریق شورای امنیت انجام گیرد؛ و از ارسال نامه‌های متعدد خود به دبیرکل نیز هیچ نتیجه‌ای نگرفته بود، درخواست از شورای امنیت برای تشکیل جلسه فوری و شکایت از عراق که کنوانسیون ژنو و اصول حقوق بین‌الملل را نقض کرده بود خودداری نمود.

ایران در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۳ (۲۷ مهر ۱۳۶۲) در جبهه شمالی به پنجوین حمله کرد. عراق روز بعد، در ۲۰ اکتبر نامه‌ای برای دبیرکل ارسال داشت و صریحاً اعلام نمود عراق به هر نقطه ایران لازم بداند ضربه‌هایی وارد می‌آورد تا به دولت تفهیم کند که با ادامه دادن جنگ قادر نخواهد بود به مقاصد خویش نایل آید.[۹۷] به دنبال آن، عراق بر شدت حمله‌های خود به شهرهای غیرنظامی افزود.

طارق عزیز وزیر خارجه عراق در پاییز ۱۹۸۳ با جرج شولتز[۹۸] وزیرخارجه امریکا ملاقات کرد. از آن پس شالوده بهتری برای تحکیم رابطه‌های عراق و امریکا پی‌ریزی شد. یکی از آثار رابطه نزدیک دو کشور همکاری آنها در تدوین و تصویب قطعنامه ۵۴۰ بود. طارق عزیز در مصاحبه با کارشناس امریکایی ضمن اشاره به حسن تفاهمی که بین عراق و امریکا ایجاد شده بود گفت «ما همچنین برای تدوین و تصویب قطعنامه ۵۴۰ که یک موفقیت دیپلماسی بود با یکدیگر همکاری کردیم.[۹۹] او در جای دیگر آن مصاحبه اظهار داشت «وقتی که ما به مجمع عمومی سازمان ملل رفتیم درباره آن قطعنامه که متن آن با کمک امریکا و فرانسه تهیه شده بودند مذاکره کردیم. هنگامی که امریکاییها از من درباره موضع شوروی و اینکه آیا تضمینی برای حمایت شوروی از قطعنامه وجود دارد سؤال کردند، به آنان گفتم آن را به من واگذار کنید، مساله مشکلی نیست. شورویها قطعنامه را قبول کردند.[۱۰۰]»

با گستردگی و شدت بمباران شهرهای غیرنظامی، با گزارشی که کارشناسان سازمان ملل درباره خرابیهای سنگین شهرهای ایران ارسال داشتند، و با نامه‌های متعددی که دولت جمهوری ایران ارسال داشت، شورای امنیت تشکیل جلسه داد و در ۳۱ اکتبر ۱۹۸۳ قطعنامه ۵۴۰ را که متن آن با جلب نظر وزیر خارجه عراق تهیه شده بود تصویب کرد. در آن قطعنامه با آنکه پس از گزارش کارشناسان سازمان ملل در برابر تایید خسارتهای سنگین به ایران تصویب شد هیچ اشاره‌ای به شدت و وسعت خرابیهای ایران نگردید. در مقدمه آن قطعنامه اشاره شد «با یادآوری گزارش ۲۰ ژوئن ۱۹۸۳ دبیرکل در مورد هیات تعیین شده از طرف وی برای بازرسی منطقه‌های غیرنظامی در ایران و عراق که مورد حمله‌های نظامی قرار گرفته‌اند.» در بند ۲ آن تصریح شد «کلیه موارد نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی، به‌ویژه

نقض مقررات کنوانسیونهای ۱۹۴۹ ژنو در تمام جنبه‌های آنها را محکوم می‌کند و خواستار قطع فوری کلیه عملیات نظامی علیه هدفهای غیرنظامی از جمله شهرها و منطقه‌های مسکونی می‌باشد.»

به‌طوری که ملاحظه می‌شود فقط نقض مقررات کنوانسیونهای ژنو محکوم شد و بدون ذکر نام عراق، تنها خواسته شد که حمله به شهرها و منطقه‌های مسکونی متوقف شود. بی‌جهت نبود که طارق عزیز وزیرخارجه عراق تصویب آن قطعنامه را «موفقیت دیپلماسی» برای عراق دانست. بدیهی بود که عراق قطعنامه را پذیرفت و ایران چون گذشته آن را رد کرد.

عراق که از چنان حمایتی از سوی اعضای دایمی شورای امنیت، به‌ویژه امریکا، شوروی و فرانسه برخوردار بود پس از تصویب قطعنامه، حمله به شهرهای ایران را شدت بخشید. ایران در ۳، ۹ و ۲۵ نوامبر ۱۹۸۳ حمله‌های عراق را به اطلاع دبیرکل رساند و عکسهای خرابیهای وارد شده به دزفول، بهبهان، مریوان و مسجدسلیمان را نیز ارسال داشت.[۱۰۱]

با کوشش بشردوستانه خاویر پرز دوکوئیار دبیرکل سازمان ملل و تلاش او برای جلب موافقت عراق، و با آمادگی ایران، جنگ شهرها از ۱۱ ژوئن ۱۹۸۴ (۲۱ تیر ۱۳۶۳) به‌طور موقت قطع گردید. ولی از همان آغاز هر دو کشور یکدیگر را به نقض توافق بالا متهم کردند و به ارسال نامه‌ها به دبیرکل مبادرت ورزیدند. دبیرکل از ۱۵ ژوئن ۱۹۸۴ (۲۵ خرداد ۱۳۶۳) برای حفظ حالت قطع جنگ شهرها و مراقبت از آن، نمایندگانی در پایتختهای بغداد و تهران مستقر کرد تا با معاینه محلی به شکایت هر یک از دو طرف رسیدگی نمایند. نمایندگان دبیرکل از منطقه‌هایی که هر دو کشور مدعی بمباران آنها از طرف کشور دیگر بود بازدید به عمل آوردند و عموماً شکایت ایران را تایید می‌کردند.[۱۰۲] شورای امنیت در ۵ مارس ۱۹۸۵ (۴ اسفند ۱۳۶۳) بیانیه‌ای صادر کرد و طی آن از هر دو کشور خواست که به توافق ۱۱ ژوئن ۱۹۸۴ که «تاکنون جان هزاران بی‌گناه را [از مرگ] نجات داده است[۱۰۳]» احترام بگذارند.

دولت عراق به بمباران شهرهای ایران ادامه داد. دولت جمهوری اسلامی در

۱۹۸۵ تعدادی موشک زمین به زمین به‌دست آورد و به تلافی حمله‌های مکرر موشکی عراق به شهرهای ایران، متقابلاً شهرهای عراق را با موشک مورد حمله قرار داد. اولین موشک ایران در ساعت ۴۰ ـ ۲ بامداد روز سه‌شنبه ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ (۱۲ مارس ۱۹۸۵)[۱۰۴] به‌سوی شهر کرکوک در عراق و سپس از ۲۳ اسفند تا ۲۵ خرداد ۱۳۶۴ تعداد ۱۳ موشک به شهر بغداد پرتاب گردید. عراق نیز بر شدت حمله‌های موشکی خود به شهرهای ایران افزود.

دبیرکل سازمان ملل که از جنگ شهرها، جنگ نفتکشها و به کار رفتن سلاحهای شیمیایی نگرانی عمیق داشت با کاظم‌پور اردبیلی جانشین وزیرخارجه ایران و طارق عزیز وزیرخارجه عراق مذاکره‌های مفصل به‌عمل آورد. او سپس به ایران و عراق برای خاتمه دادن به جنگ مسافرت نمود. دبیرکل طی گزارشی که در ۱۲ آوریل ۱۹۸۵ (۲۳ فروردین ۱۳۶۴) به شورای امنیت تسلیم داشت[۱۰۵] اظهار نمود «من صبح روز ۷ آوریل ۱۹۸۵ (۱۸ فروردین ۱۳۶۴) وارد تهران گردیدم و با آیت‌الله سید علی خامنه‌ای رئیس جمهور، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، میرحسین موسوی نخست‌وزیر، علی‌اکبر ولایتی وزیرخارجه و جانشین وزیر خارجه حسین کاظم‌پور اردبیلی ملاقات نمودم. تهران را روز دوشنبه ۸ آوریل ترک کردم و بعدازظهر آن روز وارد بغداد شدم. در آنجا با صدام حسین رئیس جمهور، طارق عزیز معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه و عصمت کتانی جانشین وزیر خارجه ملاقات نمودم. بغداد را بعدازظهر سه‌شنبه ۹ آوریل ترک کردم. در هر دو پایتخت مورد استقبال گرم قرارگرفتم و با آن مقامها مذاکره‌های دامنه‌دار در مورد تمام جنبه‌های اختلاف به عمل آوردم.»

دبیرکل درگزارش خود به شورای امنیت، عدم رضایت ایران از روش شورای امنیت را که بی‌طرفانه و عادلانه نبوده است و شورا «در انجام وظیفه خود برای محکوم کردن متجاوز قصورکرده و برای مقابله با تخلفهای حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی که ایران قربانی آن است اقدام مقتضی به عمل نیاورده است» منعکس نمود. او همچنین انتقاد شدید مقامهای ایران را از روش شورای امنیت در مورد به کار بردن سلاحهای شیمیایی و عدم اقدام موثر شورا برای قطع آن ذکر کرد. او در

گزارش خود اضافه نمود «من متعهد شدم که نظرات آنان را به اطلاع شورای امنیت برسانم، ولی در عین حال تاکید نمودم که ایران به‌عنوان یک کشور عضو سازمان ملل باید موضع خود را مستقیماً در شورای امنیت بیان دارد.» دبیرکل در گزارش خود نکته مهمی را بیان داشت. او تصریح نمود که ایران حاضر است قطع همه‌جانبه مخاصمات را قبول کند به شرطی که متجاوز محکوم گردد و غرامت پرداخت شود. او تایید نمود که نظرات ایران را به اطلاع مقامهای عراقی رسانده است.

در مورد عراق، دبیرکل درگزارش خود اظهار داشت که مقامهای عراقی تاکید داشتند هر اقدامی برای قطع هر یک از پیامدهای جنگ ــ که منظور از آن جنگ شهرها ــ جنگ نفتکشها ــ به کار بردن سلاحهای شیمیایی و رفتار با اسیران جنگی بود ــ باید در چهارچوب آتش‌بس همه‌جانبه انجام شود. به‌علاوه عراق معتقد بود که در آن توافق همه‌جانبه، باید درباره عقب‌نشینی نیروها، مبادله اسیران جنگی و همچنین فعال نمودن کلیه بندرها ترتیباتی پیش‌بینی شود.

دبیرکل تایید نمود که هر دو دولت اعتقاد داشتند که طرح ۸ ماده‌ای او می‌تواند پایه‌ای برای مذاکره‌های بعدی قرارگیرد و هر دو دولت موافقت کردند که گروه بازرسی سازمان ملل در مورد رسیدگی به حمله به منطقه‌های مسکونی در تهران و بغداد به‌کار خود ادامه دهند.

طرح ۸ ماده‌ای دبیرکل که مفاد آن را دبیرکل در جلسه ۲۸ مارس ۱۹۸۵ (۸ فروردین ۱۳۶۴) به اطلاع اعضای شورای امنیت رسانده بود شامل موارد زیر بود.[۱۰۶]

۱) متوقف ساختن حمله به منطقه‌های مسکونی.
۲) متوقف ساختن تهدید علیه خطوط هوایی [مسافربری].
۳) عدم استفاده از سلاح شیمیایی و میکروبی.
۴) خودداری از حمله به کشتیهای بازرگانی دولتهای بی‌طرف.
۵) خودداری از حمله به بندرها، پایانه‌ها و تاسیسات مربوط.
۶) مبادله اسیران جنگی با همکاری کمیته بین‌المللی صلیب سرخ.

۷) انجام اقدامهای لازم برای اجرای مواد مذکور با حسن‌نیت.
۸) حفظ تماس دایم با دبیرکل از جانب هر دو طرف.

دبیرکل در بند ۱۲ که آخرین بند گزارش او بود ضمن آنکه تایید نمود بین نقطه‌نظرهای دو کشور فاصله زیادی است، پیشنهاد کرد که «به‌عنوان اولین گام ضروری است که شورای امنیت از جمهوری اسلامی ایران و جمهوری عراق دعوت کند که در رسیدگی مجدد کلیه جهات اختلاف شرکت نمایند.» او با اشاره به کثرت تلفات و سنگینی خسارتهای دو کشور پس از چهار سال و نیم جنگ، تاکید کرد که قطع جنگ «ضرورت» زمان است. دبیرکل گزارش خود را با این عبارتها پایان داد «امید مشتاقانه‌ام این است که جامعه بین‌المللی به کوششهای مصممانه تازه‌ای برای بهره جستن از هر راهی که ممکن است به درگیری خاتمه دهد و صلح را برای مردم ایران و عراق به همراه آورد، مبادرت نماید. اطمینان دارم که دو دولت [ایران و عراق] به آن کوششها پاسخ مثبت خواهند داد.»

گزارش دبیرکل نشان داد که ایران برای برقراری آتش‌بس و صلح فقط دو پیش‌شرط که کاملاً منطبق با منشور ملل متحد بود و شورای امنیت نیز در موارد مشابه ــ از جمله در مورد حمله عراق به کویت که شرح آن گذشت ــ برطبق آن عمل کرده، قایل شده است و پیش‌شرطهای گذشته در مورد برکناری صدام، محاکمه کردن و مجازات او که گهگاه از طرف بعضی از مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران گفته می‌شد، شرایط رسمی ایران نیستند.

ولی گزارش دبیرکل، این سیاستمدار انسان‌دوست اهل پرو که در نهایت بی‌طرفی و با احساس صادقانه برای پایان دادن به جنگ و قطع کلیه آثار شوم آن تنظیم شده بود و با آنکه در آن گزارش به صراحت بیان شد که هر دو کشور ایران و عراق خواهان پایان دادن به جنگ بودند، مورد توجه شورای امنیت قرار نگرفت و شورا هیچ جلسه‌ای برای رسیدگی به آن و اتخاذ تصمیم مقتضی تشکیل نداد. شورای امنیت، صحیح‌تر، کشورهای امریکا، شوروی، فرانسه، انگلیس و چین هنوز برای تامین منافع شوم و ضد بشری خود آن همه کشتارها، زخمیها، علیلها و ویرانیهای سهمگین را کافی نمی‌دانستند و ادامه جنگ را در آن زمان ــ اوایل آوریل

۱۹۸۵ (فروردین ۱۳۶۴) ـ لازم می‌شمردند. شورای امنیت در جنگ عراق و ایران، با نقض آشکار منشور ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل، با نادیده گرفتن حق و عدالت و زیر پا گذاشتن هرگونه احساس بشردوستی که در قطعنامه‌ها و بیانیه‌های خود ریاکارانه آن را تایید کرد ننگ دیر پا و ماندنی در تاریخ خود به‌جای گذاشت.

دبیرکل به مقامهای دولت جمهوری اسلامی ایران راهنمایی صحیح و دلسوزانه مبنی بر لزوم شرکت در جلسه‌های شورای امنیت کرد. متاسفانه دولت ایران به آن توجه ننمود و در شرایطی که شورای امنیت عملاً و آشکارا سیاست ضد ایران را با عدم رعایت و اجرای وظیفه‌های قانونی خود در منشور ملل متحد در پیش گرفته بود روشی اتخاذ نکرد که با شرکت مداوم و موثر در جلسه‌های شورای امنیت و ایراد سخنرانیهای مستدل و قاطع و با انجام فعالیتهای دیپلماسی در ملاقات و مذاکره با نمایندگان غیردایمی شورای امنیت، آن شورا را در شرایطی قرار دهد که نادیده گرفتن منشور ملل متحد و بی‌اعتنایی به انجام وظیفه‌های قانونی برای آن دشوار و موجب تحریک افکار عمومی مردم جهان علیه آن گردد.

عصر ما، عصر نبرد اندیشه‌هاست و از مشخصات برجسته زمان ما، تلاش آرام‌ناپذیر ملتها برای افزایش قدرت اندیشه‌هاست. در نبردهای زمان ما، ملتی پیروز است که از توانایی بیشتری در قلمرو اندیشه برخوردار باشد. شورای امنیت در زمان ما، به‌عنوان مهمترین مرجع جهانی، بزرگترین میدان نبرد سیاسی است. در دوران ما، میدانهای نبرد اصلی بیشتر درکنار میزهای مذاکره است و پیروزی در این میدانها پیروزی در میدان جنگ را عموماً به همراه می‌آورد؛ راهی که عراق با کمک امریکا، غرب و شوروی در پیش گرفت و به فعالیت در میدان نبرد سیاسی، همگام و همزمان با تلاش در میدان جنگ مبادرت ورزید. دولت جمهوری اسلامی ایران به اهمیت میدان نبرد سیاسی واقف نگردید و توان خود را که با گذشت زمان کاهش می‌یافت تنها در میدان جنگ به‌کار برد. دولت ایران با کنار کشیدن از شورای امنیت، موثرترین میدان نبرد سیاسی را از دست داد و آن را به گونه انحصاری در اختیار عراق قرار داد، و با این اقدام کمک بزرگی به عراق، امریکا و سایر کشورهای حامی عراق نمود.

جنگ شهرها با اقدام متقابل ایران در موشکباران شهرهای عراق، به‌ویژه بغداد برای مدت دو هفته از ۲۵ خرداد ۱۳۶۴ متوقف گردید. این نکته خاطرنشان می‌شود که حمله‌های عراق به تاسیسات نفتی و اقتصادی ایران مقوله‌ای جدا از جنگ شهرها و حمله به منطقه‌های مسکونی است. دولت عراق با برتری مسلم نیروی هوایی و کثرت تعداد موشکهایش آن تاسیسات را در ناحیه‌های مختلف ایران پیوسته مورد بمباران سنگین قرار می‌داده است. به‌عنوان نمونه گفته می‌شود که عراق در فاصله بین ۱۵ اوت ۱۹۸۵ (۲۴ مرداد ۱۳۶۴) تا آخر دسامبر آن سال (۹ دی ۱۳۶۴) قریب ۶۰ بار به مجموعه تاسیسات نفتی خارک حمله برد[۱۰۷] و موجب کاهش صدور نفت ایران و در نتیجه کاهش درآمد ارزی آن گردید.

جنگ شهرها در طول سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ همچنان به شدت ادامه داشت و شورا نیز همان روش بی‌اعتنایی گذشته را در پیش داشت. شورا در بند ۲ قطعنامه ۵۸۲ مصوب ۲۴ فوریه ۱۹۸۶ (۵اسفند ۱۳۶۴) ضمن سایر موارد از «بمباران مراکز مسکونی کاملاً غیرنظامی» اظهار تاسف نمود و این تاسف را در بیانیه دیگر در ۲۲ دسامبر ۱۹۸۶ (۱ دی ۱۳۶۵) تکرارکرد. شورا مثل اینکه نهاد موظفی نیست و خود را نهاد غیرمسئولی می‌داند که موظف به انجام «اقدام فوری و موثر[۱۰۸]» نمی‌باشد فقط اظهار تاسف کرد و به آن نیز اکتفا نمود.

عراق با پشتگرمی از حمایت بی‌پروای شورای امنیت، در ۱۰ اسفند ۱۳۶۶ (۲۹ فوریه ۱۹۸۸) بمباران موشکی تهران و سایر شهرهای ایران را با شدت بی‌سابقه و برای مدت طولانی از سرگرفت و تا اول اردیبهشت ۱۳۶۷ (۲۱ آوریل ۱۹۸۸) به مدت ۵۱ روز ادامه داد. در این مدت بیش از ۱۷۰ موشک میان‌برد به تهران و شهرهای مرکزی ایران پرتاب شد و تلفات جانی و مالی زیادی را موجب گردید.[۱۰۹]»

جنگ شهرها تا آخرین روزهای جنگ ادامه داشت و پس از برقراری آتش‌بس رسمی در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ (۲۰ اوت ۱۹۸۸) پایان گرفت و به سوگواریها و مصیبتهای دو ملت رنج کشیده ایران و عراق خاتمه داده شد.

جنگ نفتکشها

از غم‌انگیزترین رویدادهای مهم جنگ هشت ساله عراق و ایران، جنگ نفتکشها و صدمه‌های بسیار سنگینی است که به ایران و کشتیهای بی‌طرف وارد آمد. کشتیهای بی‌طرف از آغاز تجاوز عراق به ایران زیانها تحمل کردند. چون با تجاوز عراق تعدادی ازکشتیها در شط‌العرب محبوس و قادر به خروج از آن و ورود به خلیج فارس نبودند، دبیرکل سازمان ملل طی نامه ۱۰ اکتبر ۱۹۸۰ (۱۸ مهر ۱۳۵۹) ـ ۱۸ روز پس از تجاوز عراق ـ از هر دو کشور ایران و عراق خواست با خروج کشتیها از شط‌العرب موافقت نمایند. با آنکه طبق قرارداد الجزیره نیمی از شط‌العرب متعلق به ایران بود و کشتیها باید در آبهای ایران با پرچم ایران حرکت کنند دولت ایران برای کمک به خروج کشتیها موافقت نمودکه با پرچم سازمان ملل از شط عبورکنند. ولی عراق که در آن مدت به پیشرویهای سریع در خاک ایران نایل شده بود پافشاری کرد که کشتیها منحصراً باید با پرچم عراق عبور نمایند. کوششهای اولاف پالمه[۱۱۰] نماینده دبیرکل سازمان ملل و نخست‌وزیر اسبق سوئد که در این مورد میانجیگری می‌کرد به جایی نرسید وکشتیها تا پایان جنگ عراق و ایران همچنان در شط‌العرب محبوس ماندند.

عراق از ۱۹۸۱ به جنگ کشتیها مبادرت ورزید[۱۱۱] و همان‌طور که در جنگ شهرها پیشگام بود، طبق نظر بسیاری از پژوهشگران جنگ کشتیها را نیز آغاز کرد.[۱۱۲] حتی دو هیات سنای امریکاکه هر یک جداگانه در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷ از منطقه خلیج فارس بازدید نمودند، با وجود طرفداری بی‌پروا و آشکار دولت امریکا از عراق، تایید کردند که عراق در جنگ کشتیها پیشگام بوده است.[۱۱۳]

پس از حمله ایران به عراق در ۲۲ تیر ۱۳۶۱ (۱۳ ژوئیه ۱۹۸۲) دولت عراق با بهره‌گیری از برتری هوایی، ضمن شدت بخشیدن به جنگ شهرها، در ۱۲ اوت ۱۹۸۲ (۲۱ مرداد ۱۳۶۱) ـ یک ماه پس از حمله بالا ـ برای آسیب رساندن بیشتر

به ایران، حقوق بین‌الملل مربوط به آزادی کشتیرانی در آبهای بین‌المللی را نقض کرد و منطقه شمال خلیج فارس تا ۶۵ کیلومتری آن سوی جزیره خارک را منطقه جنگی اعلام نمود و هشدار داد کشتیهایی که به بندرهای ایران و پایانه نفتی خارک رفت و آمد کنند مورد حمله قرار خواهد داد.[۱۱۴] عراق با اتکا به حمایت امریکا و شوروی و متحدانشان، در نقض حقوق بین‌الملل بی‌پروایی بیشتری نشان داد و در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۳ ضمن تکرار اخطار بالا، کلیه کشتیهای بازرگانی و نفتکش را در نزدیک شدن به بندرهای خمینی، ماهشهر و بوشهر و همچنین پایانه نفتی خارک که حدود ۸۰ درصد نفت ایران از آن پایانه صادر می‌شد بر حذر داشت. دولت عراق که از هر اقدام خلاف حقوق بین‌الملل با مخالفتی از سوی قدرتهای بزرگ و سازمانهای بین‌المللی روبه‌رو نمی‌شد در ۲۹ ژانویه ۱۹۸۴ (۹ بهمن ۱۳۶۳) منطقه جنگی بالا راگسترش بیشتری داد و اطراف پایانه نفتی خارک تا شعاع ۸۰ کیلومتر در آبهای بین‌المللی را جزء منطقه جنگی اعلام داشت.[۱۱۵]

دولت عراق با استفاده از هواپیماهای پیشرفته سوپراتاندار و هلیکوپترهای سوپرفرلون[۱۱۶] که هر دو قادر به حمل و پرتاب موشکهای اکزوسه بودند به جنگ نفتکشها و کشتیهای بازرگانی شدت بخشید. موشک اکزوسه از فاصله ۷۰ کیلومتری به‌سوی هدف شلیک می‌شود و با رسیدن به حدود ۱۲ کیلومتری هدف به‌وسیله دستگاه رادار خود، جهت مسیر، زاویه و فاصله دقیق هدف را معلوم می‌کند و آن‌گاه با سرعت به‌سوی هدف پیش می‌رود و با شدت به آن کوبیده می‌شود. این موشک به گونه‌ای تنظیم شده است که معمولاً محل موتور کشتی را هدف قرار می‌دهد.[۱۱۷]

دولت جمهوری اسلامی در برابر حمله عراق به نفتکشها و کشتیهای بازرگانی مدتی واکنش نشان نداد، ولی سرانجام تصمیم به اقدام تلافی‌جویانه گرفت. در آن زمان عراق قادر به صدور نفت از خلیج فارس نبود و هیچ کشتی امکان ورود به بندر بصره را نداشت. بندر بصره که بزرگترین بندر تجارتی عراق و در ساحل شط‌العرب بود به علت وجود کشتیهای بسیار در آن شط که بعضی از آنها آسیب دیده و قابل بهره‌برداری نبودند، و به‌علاوه به علت مراقبت دایمی نیروی دریایی ایران که برتری مسلم بر نیروی دریایی عراق داشت و مانع ورود کشتیها به آن بندر می‌شد، عملاً

مانند بندر خرمشهر پس از آزاد شدن، بدون استفاده مانده بود. به همین جهت ایران برای اقدام تلافی‌جویانه در نظر گرفت به کشتیهای عربستان سعودی و کویت، دو متحد عراق حمله نماید.

ایران برخلاف عراق دارایِ موشکهای ضد کشتی نبود و ناگزیر برای حمله به کشتیها از هواپیماهای F4 و F5 استفاده کرد. در ۱۴ مه ۱۹۸۴ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۳) به دو نفتکش کویت و در ۱۷ مه به یک نفتکش عربستان سعودی در آبهای بین‌المللی خلیج فارس حمله شد. دو کشور کویت و عربستان سعودی دولت ایران را مسئول شناختند و واکنش سریع نشان دادند. آن دو دولت به همراه چهار کشور دیگر عضو شورای همکاری خلیج [فارس]، بحرین، عمان، قطر و امارات متحد عربی در ۲۱ مه ۱۹۸۴ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۳) به رئیس شورای امنیت شکایت کردند و از او خواستند جلسه فوری شورای امنیت را برای رسیدگی به «اعمال تجاوزکارانه ایران علیه آزادی عبور و مرور کشتیها» به بندرهای آنها را تشکیل دهد.[۱۱۸] شش کشور بالا در نامه خود تاکید نمودند که «چنین اعمال تجاوزکارانه تهدیدی علیه ثبات و امنیت منطقه می‌باشد.»

عراق با نقض حقوق بین‌الملل، آبهای بین‌المللی را منطقه جنگی اعلام کرد و به نفتکشها و کشتیهای بازرگانی ایران و یا نفتکشها و کشتیهای دولتهایی که نفت و کالا به بندرهای ایران حمل می‌کردند حمله کرد و آزادی عبور و مرور کشتیها را در آبهای بین‌المللی مختل نمود. با وجود آن، دولت جمهوری اسلامی ایران همچنان خود را از میدان سیاسی دور نگه داشت و همانند روش نادرست گذشته به شورای امنیت شکایت ننمود. دولت ایران حتی از اقدام سریع شش کشور عربی جنوب خلیج فارس در شکایت به شورای امنیت درس نگرفت و همچنان، از این نهاد قدرتمند سیاسی، دست کم به گفته رجایی نخست‌وزیر در جلسه ۱۷ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۵ مهر ۱۳۵۹) شورای امنیت، برای داوری خواستن از «وجدانهای بیدار مردم سراسر جهان» در مورد اقدامهای عراق، امریکا و متحدانش یاری نخواست.

شورای امنیت در ۲۵ مه ۱۹۸۴ (۴ خرداد ۱۳۶۳) اولین جلسه و پس از آن سه جلسه دیگر تشکیل داد. طبق درخواست نمایندگان کشورهای بحرین، جیبوتی،

اکوادر، جمهوری فدرال آلمان، ژاپن، اردن، کویت، لیبریا، موریتانی، مراکش، عمان، پاناما، قطر، عربستان سعودی، سنگال، سومالی، سودان، تونس، ترکیه، امارات متحد عربی و یمن و موافقت شورای امنیت، نمایندگان کشورهای بالا در جلسه‌های شورای امنیت شرکت کردند. شرکت تعداد کثیر نمایندگان کشورها در جلسه‌های مربوط به رسیدگی به آزادی عبور و مرور کشتیها در آبهای بین‌المللی گواه اهمیتی است که این امر در میان دولتها و در بازرگانی جهانی دارد.

نماینده هلند در جلسه شورای امنیت اظهار داشت که «در سه سال گذشته بیش از ۶۰ کشتی در خلیج [فارس] مورد حمله قرار گرفته است، دوسوم آنها کشتیهای بازرگانی متعلق به ملتهایی بوده‌اند که داخل در جنگ نیستند.[۱۱۹]» نماینده پاناما نیز گفت که کشتیهای متعلق به کشور او از مه ۱۹۸۱ (اردیبهشت ۱۳۶۰) ـ بیش از یک سال پیش از پیروزی خرمشهر و حمله ایران به عراق ـ مورد حمله قرار گرفته‌اند.[۱۲۰]

شورای امنیت در جلسه اول ژوئن ۱۹۸۴ (۱۱ خرداد ۱۳۶۳) قطعنامه ۵۵۲ را تصویب کرد.[۱۲۱] با آنکه تعداد زیادی از ۶۰ کشتی که به اظهار نماینده هلند آسیب دیده بود از طرف عراق مورد حمله قرار گرفته بود، شورا بدون توجه به آن، و بدون توجه به سخنان نماینده پاناما که به کشتیهای کشور او از مه ۱۹۸۱ ـ بیش از سه سال قبل از تاریخ تصویب قطعنامه ۵۵۲ ـ حمله شده است، در مقدمه آن قطعنامه فقط «در مورد حمله‌های اخیر به کشتیهای بازرگانی در مسیر بندرهای کویت و عربستان سعودی» «ابراز نگرانی عمیق» کرد. شورا در بند ۴ قطعنامه نیز فقط «حمله‌های اخیر به کشتیهای بازرگانی در راه رفت و آمد به بندرهای کویت و عربستان سعودی را محکوم کرد.»

جالب آن است که در ۷ مه ۱۹۸۴ ـ هفت روز پیش از آنکه به کشتیهای کویت و عربستان سعودی حمله شود و موجب شکایت آنها به شورای امنیت گردد ـ عراق به نفتکش بزرگ السفینةالعرب متعلق به عربستان سعودی حمله کرد. چون این کشتی حامل ۲/۶ میلیون بشکه نفت خام ایران برای فرانسه بود، عربستان سعودی شکایت نکرد و شورای امنیت با تاکید بر «حمله‌های اخیر» به کشتیهایی که

عازم بندرهای کویت و عربستان سعودی بودند کوشید حتی گذشته نزدیک را نیز نادیده بگیرد.

نکته شایان اهمیت در جانبداری شورای امنیت از کشورهای عربی آن است که شورا در قطعنامه خود که یک سند رسمی بین‌المللی شمرده می‌شود نام تاریخی خلیج فارس را به‌طور کامل ذکر نکرد. شورا در مقدمه قطعنامه با حذف کلمهٔ «فارس» به «اهمیت منطقه خلیج [فارس] برای صلح و امنیت بین‌المللی و نقش حیاتی آن در ثبات اقتصاد جهانی» اشاره کرد.

رجایی خراسانی در ۲۵ مه ۱۹۸۴ ـ روزی که اولین جلسه شورا تشکیل شد ـ نامه‌ای برای دبیرکل سازمان ارسال داشت.[۱۲۲] در آن نامه پس از تاکید بر شروع جنگ نفتکشها از طرف عراق و صدمه‌هایی که به کشتیهای ایران وارد آمد تصریح شد ۷۱ کشتی در خلیج فارس مورد حمله قرار گرفته که عراق اعلام داشته ۸ فروند آن را در دو روز قبل مورد حمله قرار داده است. «از کلیه تعداد بالا گفته می‌شود ۲ یا ۳ کشتی از طرف ایران مورد حمله قرار گرفته است... از نقطه‌نظر جمهوری اسلامی ایران، امنیت خلیج فارس غیرقابل تفکیک است. یا امنیت برای همه وجود دارد و یا امنیت برای هیچ کس نیست.» بعضی از کشورها کمکهای مالی وسیعی به عراق کردند و عراق را برای تهدید امنیت کشتیهای بازرگانی تشویق نمودند، با وجود آن «میل دارند که از پیامدهای پشتیبانی آشکار خود از عراق متجاوز... در امان بمانند.» نماینده ایران ادامه داد «اگر امنیت خلیج فارس نقض شود باید برای همه نقض شود. ما اجازه نمی‌دهیم خلیج فارس که ساحل ما در آن بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر است به روی ما بسته شود [ولی] دیگران علیه ما از آن استفاده کنند.»

سازمان ملل متحد یک نهاد واحدی است که دارای بخشهای مختلف است ولی همهٔ آنها به همدیگر وابسته و پیوسته می‌باشند. می توان دبیرکل را به منزله قوه مجریه و شورای امنیت با مجمع عمومی سازمان ملل را به منزله قوه مقننه آن تلقی کرد. دولت جمهوری اسلامی ایران اگر نهاد سازمان ملل را قبول نمی داشت، مطلقاً نمی‌بایست با هیچ یک از سه بخش مهم بالا ارتباط می‌داشت، و اگر قبول می‌داشت، می‌بایست با هر سه بخش آن رابطه می‌داشت. دولت جمهوری اسلامی

ایران با دبیرکل رابطه دایمی داشت. نامه‌های بسیار زیاد به او نوشت و از او و یا نمایندگان سازمان ملل که به ایران آمدند به گرمی پذیرایی کرد. دولت جمهوری اسلامی ایران هر سال در ماه سپتامبر (شهریور) در مجمع عمومی سازمان ملل شرکت نمود؛ ولی از شورای امنیت که مهمترین و موثرترین بخش سازمان ملل است کناره‌گیری کرد. چه توجیهی می‌توان برای آن داشت؟

دولت جمهوری اسلامی ایران نامه‌هایش را برای دبیرکل می‌فرستاد که او نقطه‌نظرهای ایران را به اطلاع ۱۵ عضو شورای امنیت برساند. اگر از نظر دولت ایران آگاه ساختن اعضای شورای امنیت مهم و ضرور بود، چرا نمی‌بایست نماینده ایران در جلسه‌های شورا شرکت می‌کرد و آن نقطه‌نظرها را مستقیماً و آن‌طور که خود صلاح می‌دانست به اطلاع اعضای شورا می‌رساند؟ و اگر نماینده عراق و یا هر کشور دیگری مطالبی اظهار می‌داشتند که می‌بایست از حقوق ایران دفاع می‌شد، همانجا با کسب اجازه از رئیس شورا ــ که در هر ماه نماینده یکی از کشورهای عضو شورا بود ــ در رد اتهامها یا روشن کردن ابهامها سخنان لازم ایراد می‌نمود:

عدم شرکت نماینده ایران در جلسه‌های شورای امنیت، کمک موثر به عراق و امریکا و دولتهای مخالف ایران در شورا و به زیان مسلم ایران بود.

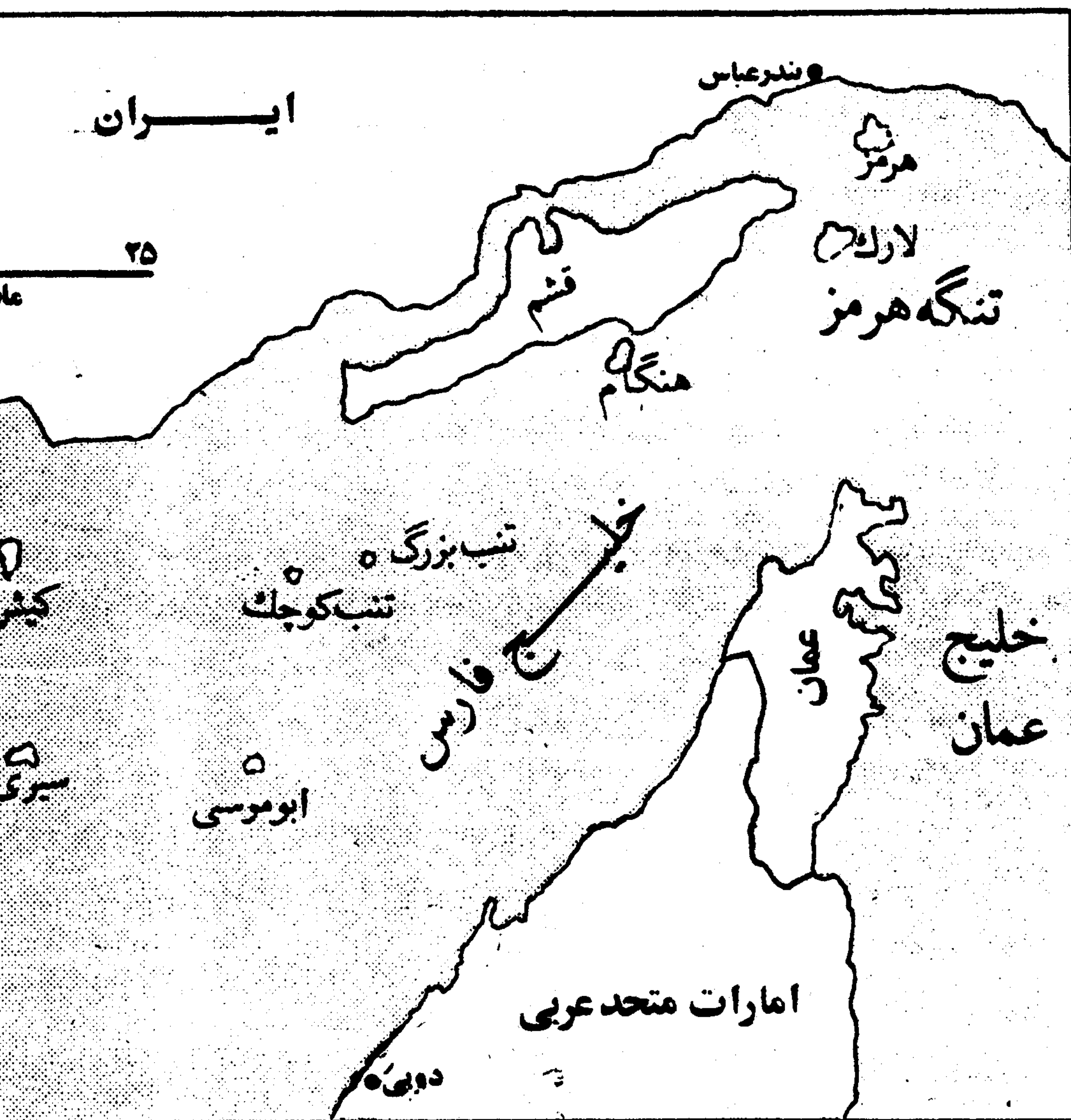
دولت جمهوری اسلامی ایران هرگز حمله نیروهای ایران به کشتیهای دولتهای بی‌طرف را تایید ننمود. در نامه بالا نیز عنوان شد که «گفته می‌شود» دو یا سه کشتی از طرف ایران مورد حمله قرارگرفته است. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز چندی بعد در خطبه نماز جمعه اظهار داشت «ما گفتیم اگر کشتی ما ضربه ببیند کشتی شرکای عراق [منظور کویت و عربستان سعودی است] ضربه می‌خورد. البته ما نمی‌گوییم ما می‌زنیم. ما مسئولیت هیچ حمله‌ای را برعهده نمی‌گیریم. تیر غیب است و هستند کسانی که بزنند. ما طرفدار در دنیا زیاد داریم، همان‌طور که در جاهای دیگر داشته‌ایم.[۱۲۳]» معلوم نیست ایران که در آن زمان در انزوای سیاسی قرار داشت طرفداران زیاد آن چه دولتهایی بودند که در خلیج فارس به کشتیهای دولتهای مخالف ایران حمله می‌کردند. بدیهی بود که «این امر هیچ کس را دچار

اشتباه نکرد که مرتکب واقعی کیست.[۱۲۴]» نکته مهم در نامه نماینده ایران تهدید به کشورهای عربی متحد عراق در جنگ است. در آن نامه بـه کشـورهای کـویت و عربستان سعودی که از ایران به شورای امنیت شکایت کرده بودند هشدار داده شد با «کمکهای مالی وسیعی» که به عراق کردند و آن کشور را بـرای آسـیب زدن بـه نفتکشها و کشتیهای بازرگانی ایران تشویق نمودند نباید انتظار داشته باشند کـه از «پیامدهای پشتیبانی آشکار خود... در امان بمانند.» این بیان تهدید آشکار بـه آن کشورها و نشانه تصمیم ایران به اقدام تلافی‌جویانه بود. اگر حمله به کشتیهای آن کشورها مورد تایید نبود این تهدید نیز جایز به نظر نمی‌رسید.

درباره کویت خاطرنشان می‌شود گرچه کـویت مـانند اردن، مـصر و سـودان نیروهای خود را به‌عنوان داوطلبان جنگی به عراق نفرستاد، ولی علاوه بـر آنکـه مانند عربستان سعودی کمکهای مالی زیادی به عراق نمود، بندرها و جـاده‌های خود را نیز برای تخلیه و حمل کالاهای عراق در اختیار آن کشور گذاشت. دولت عراق در طول هشت سال جنگ بخش قابل توجهی از سلاحها وکالاهای خریداری شده خود را وارد بندرهای کویت کرد و سپس به‌وسیله کامیونهای بزرگ و با استفاده از جاده‌های کویت آنها را وارد خاک عراق نمود. افزون بر آنها، دولت «کویت اجازه داد که هواپیماهای عراقی برای انجام مـاموریتهای جـنگی عـلیه ایـران از فـضای هوایی آن کشور استفاده کند.[۱۲۵]»

تهدید به بستن تنگه هرمز

تنگه هرمز راه ارتباطی خلیج فارس به دریای عـمان و اقـیانوس هـند است. عرض تنگه هرمز در نقاط مختلف بین ۳۸ تا ۹۱ کیلومتر می‌باشد. باریک‌ترین بخش آن که ۳۸ کیلومتر عرض دارد بین جزیره قوئین کبیر در عمان و جزیره لارک در ایران واقع است.[۱۲۶]» تنگه هرمز با وجود کم عرض بودن در همهٔ نقاط عمیق نیست و تنها دو راه برای رفت و آمد کشتیها دارد که عرض هر یک از آن راهها در حـدود ۳/۶ کیلومتر می‌باشد[۱۲۷] و کشتیها، به‌ویژه نفتکشها ناگزیرند که فقط از آن راهها عبور و مرور نمایند.


ایران
بندرعباس
هرمز
لارک
قشم
تنگه هرمز
هنگام
۲۵
تنب بزرگ
تنب کوچک
خلیج فارس
ابوموسی
عمان
خلیج عمان
امارات متحد عربی
دوبی

تنگه هرمز

ایران کشور تک محصولی است و هزینه نیازهای عمده و اساسی آن از درآمد نفت تامین می‌شود. اگر ایران روزگاری به هر علتی از درآمد نفت محروم گردد حیات اقتصادی و سیاسی آن به شدت آسیب‌پذیر می‌شود. در سالهای جنگ، که فعالیتهای تولیدی و صادرات کاهش شدید یافته بود، درآمد نفت واجد اهمیت فوق‌العاده گردید و تنها منبع تامین هزینه خرید سلاحها از خارج بود. به همین جهت، دولت جمهوری اسلامی ایران به آزادی عبور و مرور نفتکشها در خلیج فارس و عبور آنها از تنگه هرمز نیاز حیاتی داشت. با حمله‌های مداوم عراق به تاسیسات نفتی ایران و نفتکشهایی که حامل نفت ایران بودند، دولت جمهوری اسلامی ایران احساس خطر کرد. آن دولت آشکارا تهدید نمود اگر دولت ایران نتواند نفت خود را صادر کند، هیچ دولت دیگری نیز نخواهد توانست نفت را از خلیج فارس صادر نماید. دولتهای غربی به‌ویژه امریکا که همواره به‌وجود یک تهدید در منطقه خلیج فارس برای تحکیم موقعیت خود در آن منطقه و تامین منافع خویش نیاز داشتند و همچنین رسانه‌های گروهی غرب تهدید ایران را بزرگ کردند، و با احتمال بسته شدن تنگه هرمز، کشورهای عربی نفت‌خیز جنوب خلیج فارس را نگران پیامدهای آن نمودند.

واقعیت آن است که دولت جمهوری اسلامی ایران در شرایط سالهای جنگ قادر به اجرای تهدید خود برای جلوگیری از صدور نفت آن کشورها نبود. تنها امکان اجرای آن بستن تنگه هرمز بود که از قدرت نظامی ایران خارج بود.

ایران از چهار طریق می‌توانست در بستن تنگه هرمز اقدام نماید. آن راهها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ ـ نیروی دریایی ـ امریکا بعد از جنگ ویتنام بزرگترین ناوگان جنگی را که کشوری ممکن بود در منطقه‌ای متمرکز کند در خلیج فارس مستقر نموده بود.[۱۲۸] در پایان ۱۹۸۷ امریکا ۴۸ ناو جنگی و ۲۵۰۰۰ سرباز در خلیج فارس داشت.[۱۲۹] دولت فرانسه حدود نصف تمام ناوهای جنگی خود از جمله ناو هواپیمابر کلمانسو را به‌سوی خلیج فارس گسیل داشته و در آن منطقه متمرکز کرده بود.[۱۳۰] دولتهای انگلستان و ایتالیا و در سالهای پایانی جنگ، بلژیک، هلند و

دانمارک تعدادی ناوهای جنگی و کشتیهای مین‌روب در خلیج فارس مستقر نموده بودند. ناوگان دولت شوروی از ۱۹۶۷ در اقیانوس هند متمرکز شده بود، ولی تا ۱۹۸۷ در خلیج فارس حضور نداشت. آن دولت برای محافظت از کشتیهای باری حامل اسلحه به مقصد کویت که از آنجا برای عراق ارسال می‌شد و همچنین سه کشتی نفتکش که به دولت کویت اجاره داده بود از اوایل سپتامبر ۱۹۸۷ (شهریور ۱۳۶۶) ۹ ناو جنگی به خلیج فارس اعزام داشت.[۱۳۱] بدیهی است که ناوگان جنگی کوچک ایران با حضور چنان ناوگان عظیمی در خلیج فارس قادر به انجام هیچ ممانعتی برای عبور و مرور نفتکشها و کشتیهای بازرگانی نبود. از هدفهای اساسی تمرکز آن ناوگان عظیم، حفظ آزادی رفت و آمد کشتیها در خلیج فارس بود.

۲ ـ نیروی هوایی ایران ـ ارتش ایران که زمانی نیرومندترین نیروی هوایی منطقه را در اختیار داشت، بعد از پیروزی انقلاب و همچنین بعد از تجاوز عراق بسیار ضعیف شده و تعداد هواپیماهای جنگی آن به ۸۰ فروند کاهش یافته بود. در ۵ ژوئن ۱۹۸۴ (۱۵ خرداد ۱۳۶۳)، عربستان سعودی به کمک اطلاعات رسیده از هواپیمای آواکس که پیوسته بر فراز منطقه خلیج فارس برای کسب اطلاع از هر گونه فعالیت نظامی و اقتصادی، از جمله عبور و مردم هواپیماها در آن منطقه در پرواز بودند،[۱۳۲] آگاه گردید که هواپیماهای ایران به‌سوی آبهای آن کشور در حرکتند. عربستان سعودی فوراً هواپیماهای پیشرفته F15 را برای مقابله با آنها اعزام داشت. در نبردی که درگرفت یک هواپیمای F4 ایران در آبهای نزدیک جبل در عربستان سعودی سرنگون گردید.[۱۳۳] از آن پس، دولت جمهوری اسلامی ایران که متوجه قدرت نیروی هوایی عربستان و برتری آن به نیروی هوایی ایران گردید از حمله هوایی به نَفتکشها در ساحل عربستان سعودی خودداری نمود. نیروی هوایی ایران چنان ضعیف شده بود که حتی قادر نبود در مقابل حمله‌های هواپیماهای عراقی به شهرهای ایران به پرواز درآید و با آنها به مبارزه برخیزد. تعداد اندک هواپیماهای ایران که اکثر آنها F4 و F5 بودند از لحاظ کمی و کیفی ناچیزتر از آن بودند که یارای ایستادگی در برابر

هواپیماهای امریکا و فرانسه که از ناوهای هواپیمابر برمی‌خاستند داشته باشند.

۳ ــ مین‌گذاری ــ در آبهای خلیج فارس تعدادی مین ــ که شرح آن خواهد آمد ــ دیده شد. بعضی از کشتیها به مین اصابت کردند و آسیب دیدند. ولی امریکا و دولتهای غربی به سرعت موفق شدند خلیج فارس را از وجود مینها پاک نمایند و راه را برای آزادی عبور و مرور کشتیها باز کنند. اگر ایران به هر علتی مبادرت به مین‌گذاری در تنگه هرمز می‌کرد با امکاناتی که دولتهای غربی برای مین‌یابی و مین‌روبی داشتند بی‌تردید در کوتاه‌ترین مدت ممکن مینها را جمع‌آوری می‌نمودند و تنگه هرمز را برای رفت و آمد کشتیها آماده می‌کردند.

۴ ــ غرق کشتی در تنگه هرمز ــ دولت ایران تعدادی موشک کرم ابریشم از چین خریده بود. کلاهک این موشک دارای ۱۱۰۰ پوند مواد انفجاری، معادل سه برابر وزن کلاهک موشک اکزوسه بود. ایران تعدادی از آنها را در جزیره قشم که حدود ۴۸ کیلومتر تا محل عبور و مرور کشتیها در معبر عمیق تنگه هرمز فاصله دارد مستقر نموده بود. برد موشک کرم ابریشم حدود ۹۲/۶ کیلومتر بود. بدین‌ترتیب دولت ایران می‌توانست با پرتاب موشک از جزیره قشم کشتیها را در تنگه هرمز مورد هدف قرار دهد و با غرق کردن آنها موجب بسته شدن تنگه هرمز شود. ولی دولتهای غربی، به‌ویژه امریکا، با توجه به شایعه تهدید بسته شدن تنگه هرمز رسماً اخطار کرده بودند در صورت اقدام ایران به بستن تنگه هرمز با استفاده از موشکهای کرم ابریشم، کلیه مراکز استقرار موشکها را نابود خواهند نمود و به اقدام تلافی‌جویانه نیز مبادرت خواهند ورزید. این راه نیز نمی‌توانست پایان موردنظر را داشته باشد.

در مورد بسته شدن تنگه هرمز باید گفت عراق صدمه اندکی می‌دید و آن نیز احتمالاً ممکن بود به علت قطع و یا کاهش کمکهای مالی باشد که از کشورهای عربی آن منطقه دریافت می‌داشت. عراق به علت برتری نیروی دریایی ایران از استفاده از خلیج فارس محروم گردیده و بندر بصره نیز به علت وجود کشتیها در شط‌العرب قابل بهره‌برداری نبود. عراق تا آوریل ۱۹۸۲ از تنها لوله نفتی که از طریق

سوریه به بندر بانیاس در مدیترانه کشیده بود استفاده می‌کرد. در آن تاریخ دولت بعثی سوریه به علت مخالفتی که از لحاظ ایدئولوژی با دولت بعثی عراق داشت و در برابر امتیازهایی که در برابر دریافت نفت مجانی و سپس ارزان‌تر از قیمت بازار جهانی از ایران دریافت داشت لوله نفت عراق را بست.

عراق ابتدا از راه لوله نفت ترکیه و در سالهای بعد با احداث لوله دوم، استفاده از لوله نفت عربستان سعودی و سپس احداث یک لوله نفت جدید به موازات لوله قبلی، نفت خود را به میزان بالای دو میلیون بشکه در روز صادر نمود. عراق از ۱۹۸۴ به احداث لوله نفت تا بندر عقبه در اردن مبادرت ورزید. امریکا در احداث آن لوله از لحاظ سیاسی و مالی به عراق کمک کرد. از لحاظ سیاسی چون لوله نفت از نزدیکی مرز اسرائیل می‌گذشت موافقت اسرائیل را جلب کرد و به عراق اطمینان داد که اسرائیل به تاسیسات لوله نفت حمله نخواهد کرد. از لحاظ مالی نیز از بانک صادرات و واردات که زیر نفوذ امریکا بود خواست مبلغ ۴۲۵ میلیون دلار برای احداث آن لوله تا بندر عقبه که ۸۶۹ کیلومتر طول داشت به عراق وام دهد.[۱۳۴]

اهمیت تنگه هرمز برای ایران که فاقد لوله‌های نفت به خارج از کشور بود و تنها راه صدور آن از طریق تنگه هرمز بود جنبه حیاتی داشت، ولی برای سایر کشورهای منطقه از اهمیت کمتر برخوردار بود. با احداث لوله‌های نفت و لوله نفتی که عربستان سعودی به بندر ینبوع در دریای سرخ کشید اهمیت تنگه هرمز برای کشورهای عربی جنوب خلیج فارس به میزان گذشته نبود. در ۱۹۸۷ مجموع تولید نفت کشورهای منطقه خلیج فارس بالغ بر ۹/۲ میلیون بشکه در روز بود و در آخر آن سال ظرفیت لوله‌های نفتی که در عراق، عربستان سعودی و ترکیه کشیده بود به ۶/۳ میلیون بشکه در روز بالغ گردید.[۱۳۵] بدین‌ترتیب، در آن سال تنها ۲/۹ میلیون بشکه نفت از تنگه هرمز به خارج صادر می‌شد.

نکته مهم دیگر کاهش قیمت نفت بود. با وجود کاهش تولید نفت در ایران و عراق، چون سایر کشورها تولید نفت خود را افزایش دادند، به‌ویژه عربستان سعودی که تولید روزانه خود را به ۱۰/۵ میلیون بشکه رساند، بهای نفت در بازارهای جهانی، به‌ویژه از ۱۹۸۳ به‌تدریج کاهش یافت. قیمت هر بشکه نفت در

اوایل تابستان ۱۹۸۶ به کمتر از ۱۰ دلار رسید.[۱۳۶] درآمد عربستان سعودی که قبل از ۱۹۸۲ بالغ بر بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بود در ۱۹۸۷ به کمتر از ۲۰ میلیارد دلار کاهش یافت.[۱۳۷] بدیهی است در چنین شرایط، و با توجه به نیاز مبرم دولت جمهوری اسلامی ایران به داشتَن درآمد ارزی برای خرید اسلحه آن هم به قیمت گران‌تر و توسط دلالان بین‌المللی اسلحه، به مصلحت دولت ایران نبود ـ که به فرض قادر بودن ـ تنگه هرمز را ببندد و خود را از درآمد کاهش یافته نفت نیز محروم کند و بعد جنگ با عراق را نیز ادامه دهد.

تهدید ایران در نامه رجایی خراسانی به دبیرکل که اظهار شد «ما اجازه نمی‌دهیم که خلیج فارس... به روی ما بسته شود، ولی دیگران علیه ما از آن استفاده کنند» قدرت اجرایی نداشت و ایران ضعیف‌تر از آن بود که توانایی اجازه ندادن و اجرای آن را داشته باشد. ولی دولتهای غربی و امریکا برای نزدیک کردن زمامداران کشورهای غربی منطقه به‌خود و تحکیم تسلط خویش بر منطقه خلیج فارس از آن تهدید سود بردند.

شدت گرفتن جنگ نفتکشها

عراق پس از هر حمله زمینی ایران به شدت حمله‌های خود به شهرهای غیرنظامی و نفتکشها و کشتیهای بازرگانی می‌افزود. هدف عراق آن بود که دولت جمهوری اسلامی ایران را به قبول برقراری آتش‌بس و پایان دادن به جنگ ناگزیر سازد. ایران در ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ (۱۰ فوریه ۱۹۸۶) بزرگترین پیروزی را در خاک عراق به‌دست آورد و شبه جزیره فاو در دهانه شط‌العرب در خلیج فارس را «درکمتر از ۲۴ ساعت[۱۳۸]» تسخیر کرد. عراق حمله‌های هوایی خود را شدت بخشید و «با انجام صدها ماموریت جنگی در یک روز[۱۳۹]» هدفهای بسیاری از جمله نفتکشها، ایستگاههای تلمبه نفت، پالایشگاهها و شهرها مانند تهران، اصفهان، و کرمانشاه، به‌ویژه جزیره خارک راکه مرکز اصلی صدور نفت ایران بود به سختی بمباران کرد. با آنکه بخشهای حساس تاسیسات نفتی جزیره خارک در زیرزمین بود،[۱۴۰] بسیاری از تاسیسات نفتی ایران آسیب سنگین دید. دولت ایران که به درآمد نفت نیاز مبرم

داشت در صدد ایجاد پایانه نفتی دیگری برآمد. با اقدامهایی که انجام شد جزیره سیری که دور از شعاع پرواز هواپیماهای عراقی بود برای این منظور آماده شد. ترتیباتی فراهم شد که «۱۸ تا ۲۰ فروند نفتکش بزرگ[۱۴۱]» نفت خام را از جزیره خارک به جزیره سیری حمل می‌کردند. هواپیماهای عراقی با کمکهای اطلاعاتی امریکا و با سوختگیری در آسمان، در ۱۲ اوت ۱۹۸۶ (۲۱ مرداد ۱۳۶۵) پایانه نفتی جدید در سیری را بمباران نمودند.

ایران نیز واکنش نشان داد و ضمن گلوله‌باران شهرهای مرزی عراق، به‌ویژه بصره، جنگ نفتکشها را شدت بخشید. عراق با هواپیماهای سوپراتاندار و موشکهای اکزوسه بسیاری اوقات موجب غرق شدن کشتی یا خسارتهای سنگین آن می‌گردید، ولی حمله‌های ایران با هواپیماهای F4 و F5 انجام می‌گرفت و آسیبهای آن معمولاً به گونه‌ای نبود که موجب غرق کشتی یا آسیبهای جدی گردد. هواپیماهای بالا چون قادر نبودند که در شب به هدف حمله کنند ناخدایان کشتیها شبها حرکت می‌نمودند تا از حمله هواپیماهای ایران مصون بمانند. ولی پس از آنکه ایران توانست در نوامبر ۱۹۸۶ موشکهای «قاتل دریا»[۱۴۲] را به‌دست آورد شب‌هنگام نیز به کشتیها حمله نمود.[۱۴۳]

درباره کثرت تعداد حمله به کشتیها در ۱۹۸۶، دبیرکل سازمان ملل در گزارش ۲۶ نوامبر ۱۹۸۶ (۵ آذر ۱۳۶۵) به شورای امنیت اظهار داشت[۱۴۴] طبق گزارشهای دریافت شده از اول سال ۱۹۸۶ تا ۲۵ نوامبر آن سال ـ روز قبل از گزارش دبیرکل ـ ۹۷ حمله به کشتیها انجام گرفته و حال آنکه در تمام سال ۱۹۸۵ تعداد حمله‌ها بالغ بر ۶۱ مورد بوده است. در ۱۹۸۵ تعداد تلفات ۵ نفر، زخمی ۲۰ نفر و ناپدید ۲ نفر بوده ولی در ۱۹۸۶ تا ۲۵ نوامبر، تعداد تلفات ۳۴، زخمی ۴۰ و ناپدید ۱۰ نفر بوده است.

جنگ نفتکشها در ۱۹۸۷ به اوج خود رسید. ایران تعداد ۵۰ قایق تندرو به‌نام بوگ‌هامر[۱۴۵] از سوئد خریداری کرد.[۱۴۶] این قایقها دارای ۱۳ متر طول و سه متر عرض و سرعت آنها بین ۴۰ تا ۵۰ گره دریایی بود.[۱۴۷] ایران آنها را مجهز کرد و برای حمله به کشتیها در اختیار سپاه پاسداران قرار داد. واینبرگر[۱۴۸] وزیر دفاع امریکا

اظهار داشت که قایقهای تندرو ایرانی «قایقهای کوچکی هستند که دارای مسلسل می‌باشند و گاهی اوقات موشک استینگر[۱۴۹] را نیز حمل می‌کنند.[۱۵۰]» در ۱۹۸۷ هر دو کشور ایران و عراق به کشتیهای بیشتری حمله نمودند. در ۱۹۸۶ به ۱۰۷ کشتی[۱۵۱] ولی در ۱۹۸۷ به ۱۷۸ کشتی[۱۵۲] حمله شد. تعداد کشتیهایی که تا پایان ۱۹۸۷ از میان رفتند معادل نصف تمام کشتیهایی بود که در سالهای جنگ جهانی دوم منهدم شدند.[۱۵۳]

طبق گزارش شرکت بیمه لویدز لندن،[۱۵۴] در طول هشت سال جنگ، ۵۴۶ بار به کشتیها، از جمله نفتکشها حمله شد که در طی آن ۹۰ کشتی غرق یا منهدم شدند و «لااقل ۳۰۰ دریانورد کشته و ۳۰۰ نفر مجروح گردیدند.[۱۵۵]» محمد سوری مدیرعامل شرکت ملی نفتکش ایران در مصاحبه با خبرنگاران رسانه‌های گروهی اعلام داشت که در طول جنگ از کارکنان نفتکشها «۱۵۰ نفر کشته شدند که ۲۳ نفر آنها ایرانی بودند.[۱۵۶]»

پرچم امریکا بر روی کشتیهای کویت

با شدت یافتن جنگ نفتکشها، کویت که ناوگان ملی برای صدور نفت داشت مورد تهدید بیشتر قرار گرفت. از ۱۰۷ کشتی که در ۱۹۸۶ مورد حمله قرار گرفتند ۶۰ فروند آن متعلق به کویت بود.[۱۵۷] کویت چون قادر به حفظ ناوگان خود از خطر حمله‌ها نبود در ۲۳ دسامبر ۱۹۸۶ به امریکا پیشنهاد نصب پرچم آن کشور بر روی کشتیهای خود نمود. امریکا چون با مخالفت بعضی از سناتورها روبه‌رو گردیده بود و آنان معتقد بودند که امریکا در صورت موافقت با آن پیشنهاد عملاً وارد جنگ می‌شود در پاسخ آن تعلل نمود. کویت همان درخواست را از شوروی نمود و آن کشور که همواره خواهان نفوذ در خلیج فارس بود موافقت کرد که پرچم آن بر روی پنج نفتکش کویتی نصب گردد. کویت در دوم مارس ۱۹۸۷ از امریکا درخواست نمود که با نصب پرچم بر روی شش نفتکش دیگر آن کشور موافقت کند. امریکا با اطلاع از موافقت شوروی، و با نگرانی که همواره از نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس داشت پنج روز بعد ـ در ۷ مارس ـ به کویت اعلام داشت که حاضر است

پرچم امریکا را بر روی کلیه نفتکشهای کویتی نصب کند.[۱۵۸] چهار روز بعد کویت موافقت خود را اعلام داشت و با مذاکره‌هایی که با شوروی به عمل آورد، در آوریل ۱۹۸۷ شوروی موافقت نمود که سه نفتکش خود را به کویت اجاره دهد.[۱۵۹]

دولت کویت علاقه‌مند بود که علاوه بر نصب پرچم، دولتهای امریکا و شوروی نفتکشها را در خلیج فارس با ناوگان جنگی بدرقه کنند تا از هر گونه خطر احتمالی جلوگیری به عمل آید. هر دو کشور موافقت نمودند. باید گفت هر دو کشور امریکا و شوروی، با موافقتهای بالا عملاً وارد جنگ عراق و ایران در جبهه مخالف ایران شدند و این امر بر دشواریهای ایران افزود. هر دو کشور از آغاز جنگ مدعی بی‌طرفی بودند، ولی با این موافقت عملاً در برابر ایران قرار گرفتند. عراق همواره می‌کوشید که دامنه جنگ گسترش یابد و کشورهای دیگر نیز علیه ایران وارد جنگ گردند و اکنون به مقصود خود رسیده بود.

در مورد اینکه امریکا با قبول نصب پرچم بر روی نفتکشهای کویت و بدرقه آنها با ناوهای جنگی خود عملاً وارد جنگ علیه ایران شده بود خاطرنشان می‌شود که در جلسه کمیته رابطه‌های خارجی سنای امریکا در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷ (اول آبان ۱۳۶۵) واینبرگر وزیر دفاع از تصمیم دولت ریگان ـ شخصیتی که دولت جمهوری اسلامی ایران با مخالفت با کارتر و عدم آزادی گروگانها کمک به انتخاب او برای ریاست جمهوری امریکا کرده بود ـ دفاع نمود. سناتور سربنس[۱۶۰] از سناتورهای با نفوذ امریکا از او سؤال نمود آیا دولت امریکا با حمایت از نفتکشهای کویت که متحد عراق است دارد به عراق در جنگ هفت ساله آن کمک می‌کند؟ واینبرگر پاسخ داد «ممکن است آن اثر را داشته باشد.[۱۶۱]» این پاسخ آشکارا روشن می‌دارد که دولت ریگان متوجه جنبه‌های حقوقی اقدام ماجراجویانه خود بود و قبول داشت که با آن اقدام، در مقام متحد عراق به جنگ با ایران مبادرت ورزیده است.

نصب پرچم امریکا و شوروی بر روی نفتکشهای کویت پیامدهای ناگوار داشت و به ایران صدمه‌های سنگینی وارد آورد. در ۶ مه ۱۹۸۷ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۶) کشتی باری شوروی به‌نام ایوان کوروتیف[۱۶۲] مورد حمله ایران قرار گرفت.[۱۶۳] خبرگزاری تاس این اقدام را در زمره «عمل دزدان دریایی»[۱۶۴] نام نهاد.

مقامهای شوروی تهدید به واکنش قهرآمیز کردند. ده روز بعد یکی از سه نفتکش شوروی به‌نام مارشال چویکوف[۱۶۵] که به کویت اجاره داده شده بود در ۳۵ مایلی آبهای ساحلی کویت به مین برخورد کرد و به سختی آسیب دید. مقامهای شوروی تهدید خود را تکرارکردند ولی عملاً هیچ گونه اقدام تلافی‌جویانه به عمل نیاوردند. ایران مین‌گذاری در آبهای خلیج فارس را انکارکرد و عراق را متهم به آن نمود.

در ۱۷ مه ۱۹۸۷ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۶) ناو جنگی استارک[۱۶۶] امریکا مورد اصابت دو موشک اکزوسه قرارگرفت. ناو به سختی آسیب دید و از حرکت باز ماند و ۳۷ نفر از تفنگداران دریایی آن کشته شدند. شایان توجه است که طبق گزارش هیات اعزامی سنای امریکا به منطقه خلیج فارس ناو جنگی استارک دورتر از منطقه جنگی که عراق اعلام داشته بود و در ۶۴ کیلومتری جنوب آن در آبهای بین‌المللی قرار داشت.[۱۶۷] دولت امریکا که در برابر یک آسیب جزیی به افراد و یا کشتیهایش واکنشهای خشن ابراز می‌داشت با وجود آسیب دیدن ناو جنگی و کشته شدن ۳۷ تفنگدار دریایی به عراق اعتراض نکرد و سکوت اختیار نمود. در جلسه‌هایی که امریکاییها با عراقیها تشکیل دادند قرارگردید ترتیباتی داده شود که «از وقوع مجدد آن جلوگیری به عمل آید.[۱۶۸]»

قطعنامه ۵۹۸ ــ که شرح آن خواهد آمد ــ در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۶) به تصویب شورای امنیت رسید. دو روز بعد ــ در ۲۲ ژوئیه ــ اولین کاروان نفتکشهای کویتی مرکب از دو کشتی نفتکش با پرچم امریکا و زیر حمایت ناوهای جنگی امریکا از تنگه هرمز وارد خلیج فارس گردید و به‌سوی کویت حرکت نمود. بعد از دو روز ــ در ۲۴ ژوئیه ــ نفتکش غول‌پیکر ۴۰۰,۰۰۰ تنی کویت به‌نام بریجتون در خلیج فارس به مین اصابت کرد و به آن آسیب سخت وارد آمد. این حادثه پیامدهای جدی به همراه داشت.

مینها به تعداد قابل توجه در آبهای خلیج فارس، نزدیک بندر کویت، بندر فجیره در امارات متحد عربی و اطراف جزیره فارسی که محل استقرار قایقهای تندرو ایرانی ساخت سوئد بود دیده شدند. امریکا و غرب، دولت جمهوری اسلامی را متهم به مین‌گذاری در آبهای بین‌المللی کردند. ایران آن اتهام را رد کرد و

اعلام داشت که بیش از هر کشوری به امنیت و آزادی کشتیرانی در خلیج فارس برای صدور نفت نیازمند است و به‌علاوه همواره کوشیده است که ازگسترش دامنه جنگ جلوگیری نماید.

جنگ امریکا و ایران

امریکا در ۱۹۸۷ کوشش مداوم برای واداركردن ایران به برقراری آتش‌بس و پایان دادن به جنگ به‌عمل می‌آورد. افزون بر اقدامهایی که برای به تصویب رساندن قطعنامه ۵۹۸ به عمل آورده بود، چون گمان داشت ایران این بار نیز مانند دفعه‌های قبل قطعنامه شورای امنیت را رد خواهد کرد، ضمن اقدامهای دیگر، در صدد تهیه قطعنامه دیگری برای تحریم ایران و منع کشورها به فروش اسلحه به ایران برآمد. چون ایران به شرحی که خواهد آمد قطعنامه ۵۹۸ را رد نکرد و با دبیرکل به مذاکره پرداخت، امریکا برای پایان دادن به جنگ که خطر گسترش آن، تهدید منافع امریکا و امکان نفوذ بیشتر شوروی در منطقه خلیج فارس جدی شده بود در نظر گرفت با اقدام یکجانبه خصمانه علیه ایران، به پایان دادن جنگ توفیق یابد.

در شب دوشنبه ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۷ (۳۰ شهریور ۱۳۶۶) امریکا رسماً با ایران وارد جنگ شد. هلیکوپترهای امریکایی که مجهز به موشک و مسلسل بودند در ۸۰ کیلومتری شمال شرقی بحرین به کشتی بازرگانی کوچک ایران به‌نام «ایران‌اجر» حمله کردند. ۵ نفر از کارکنان آن کشته شدند و ۲۵ نفر دیگر مجروح گردیدند. امریکا که مصمم به جنگ با ایران برای ناگزیرکردن آن به برقراری آتش‌بس بود بهانه کرد که کشتی کوچک بازرگانی ایران‌اجر مشغول مین‌گذاری در آبهای بین‌المللی بوده است. فرماندهان نظامی امریکا دست و پای ۲۵ نفر ملوان مَجروح ایرانی را بستند و آنان را وادار کردند که در سطح عرشه کشتی ایران‌اجر دراز بکشند[۱۶۹] و در آن حال، خبرنگاران روزنامه‌ها را نیز به محل آوردند تا از آنان و کشتی ایران‌اجر دیدن کنند. نگارنده در روز سه‌شنبه ۳۱ شهریور ۱۳۶۶ (۲۲ سپتامبر ۱۹۸۷) شخصاً در شبکه تلویزیونی ABC امریکا صحنه تأثرانگیز بالا را مشاهده نمود. این صحنه چند بار در

طول روز تکرار شد. رفتار امریکاییان و تحقیری که نسبت به ایرانیان روا می‌داشتند نه‌تنها ایرانی، که هر انسان آزاده‌ای را متأثر می‌ساخت. در سطح کشتی چند مین نیز دیده می‌شد.

کشتی ایران‌اجر به گفته «یک مقام آگاه نظامی» [۱۷۰] ایران در اختیار نیروی دریایی ایران بود و «مسئولیت حمل کالا و تدارک نیازهای نیروی نظامی مستقر در بوشهر را به‌عهده داشت و در آبهای بین‌المللی مسیر بندرعباس و بوشهر حرکت می‌کرد. [۱۷۱]» در مورد چگونگی جریان حمله هلیکوپتر امریکایی به آن کشتی، ناخدا سوم فرشچیان فرمانده کشتی ایران‌اجرا اظهار داشت در ساعت ۳۵ ـ ۲۳ دوشنبه شب (۳۰ شهریور) هلیکوپترهای امریکایی ناگهان از هر سو به مدت سه ساعت به روی ما آتش گشودند. کشتی دو بار آتش گرفت و ما اجباراً کشتی را رها کرده و خود را به آب انداختیم. نیروهای امریکایی به استثنای او که جراحتهای عمیقی داشت «دیگران را دستبند زدند و به جلو خوابانیدند و بالای سر هر دو نفر، دو امریکایی با مسلسل و تفنگ مراقبت می‌کردند و اجازه نمی‌دادند کسی تکان بخورد و پس از اینکه مطمئن شدند ما چیزی همراه نداریم ما را برای بازجویی بیشتر به کشتی لاسال انتقال دادند. [۱۷۲]» دولت امریکا ۲۵ نفر ملوان کشتی ایران‌اجر را از طریق دولت عمان به دولت ایران تحویل داد ولی کشتی ایران‌اجر را در ساعت ۲۱ ـ ۲ بامداد روز شنبه ۴ مهر غرق نمود. [۱۷۳]

دولت ایران پس از اقدام جنگ‌طلبانه و تجاوزکارانه امریکا در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۷ باز همچنان به دبیرکل سازمان ملل نامه نوشت. [۱۷۴] و اطلاع داد که یک هلیکوپتر امریکایی [۱۷۵] به یک کشتی بازرگانی ایران که حامل مواد غذایی و خواربار بود «بدون اطلاع [قبلی] [۱۷۶] حمله کرد.» دولت امریکا نیز در همان روز ۲۲ سپتامبر به رئیس شورای امنیت نامه نوشت و اطلاع داد [۱۷۷] یک کشتی ایرانی در «۵۰ مایلی شمال شرق بحرین» در آبهای بین‌المللی مشغول مین‌گذاری بوده است و امریکا «طبق حقوق بین‌الملل حق ذاتی خود را برای دفاع از خود به مورد اجرا گذاشته و اقدام دفاعی به عمل آورده است.» حقوقدانان وزارت خارجه امریکا نیز ادعا نمودند که برطبق منشور ملل متحد هر کشوری حق دارد «نیروی متناسب و

معقول»[۱۷۸] برای دفاع از خود «از جمله برای دفاع از ناوهای جنگی و سایر کشتیهایی که پرچم آن کشور را حمل می‌کنند در برابر حمله واقعی یا احتمالی» به کار برد و ادعا نمودند چون دولت ایران در آبهای بین‌المللی مین‌گذاری می‌کرده و این امر اقدامی خصمانه و علیه کشتیهای آنها بوده است پس حق داشته‌اند به کشتی ایرانی حمله کنند.

ادعای حقوقی دولت امریکا و حقوقدانان وزارت خارجه آن کشور از پایه بی‌اساس است. هر دو آنها برای توجیه عمل تجاوزکارانه امریکا به حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد برای دفاع از خود استناد کردند. همان‌طور که پیشتر گفته شد، منشور ملل متحد فقط در ماده ۵۱ درباره حق دفاع مشروع تذکر می‌دهد. با آنکه قبلاً متن کامل ماده نوشته شد، برای اهمیت موضوع تکرار می‌گردد که ماده ۵۱ منشور مقرر می‌دارد «**اگر حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد انجام گیرد** تا زمانی که شورای امنیت اقدامهای لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌الملل به عمل آورد هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه انفرادی یا دسته‌جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد آورد...»

بدین‌ترتیب اولین شرط استفاده از حق دفاع مشروع فعلیت داشتن «حمله مسلحانه» است و نظر حقوقدانان امریکا که دفاع مشروع علاوه بر حمله واقعی شامل «حمله احتمالی» نیز می‌شود بی‌اساس و نادرست است. بی‌تردید هر حقوقدانی با مطالعه متن ۵۱ منشور به آسانی متوجه می‌شود که دفاع فقط در برابر حمله واقعی تجویز شده است و حقوقدانان امریکا نیز آن را می‌دانستند.

حقوقدانان امریکا به «نیروی متناسب و معقول» برای دفاع مشروع اشاره کردند. حمله هلیکوپترهای مسلح به یک کشتی بازرگانی که هیچ نوع اسلحه‌ای برای دفاع از خود نداشت می‌تواند مورد چنان دستاویزی قرار گیرد؟ دو نیرو، یکی مسلح به سلاحهای پیشرفته و دیگری بدون سلاح چه تناسبی با هم داشتند و چگونه آن حمله می‌توانست با نیروی «معقول» توجیه شود؟

در «تعریف تجاوز» که از طرف حقوقدانان برجسته بین‌المللی تدوین و به تصرف مجمع عمومی سازمان ملل رسیده است درباره یکی از مصداقهای تجاوز،

در ماده ۲ تاکید می‌شود «پیشدستی یک کشور در به‌کار بردن نیرو مسلح در مغایرت با منشور دلیل بارز یک عمل تجاوزکارانه است.» در ماده ۳ تصریح می‌گردد «هر یک از اعمال زیر، صرف‌نظر از اعلان جنگ، با توجه به مفاد ۲ و در انطباق با آن به‌عنوان یک عمل تجاوزکارانه محسوب می‌شود» و آنگاه در بند ت آن ماده مقرر می‌دارد «حمله نیروهای مسلح یک کشور به نیروهای زمینی، دریایی یا هوایی و یا ناوگان دریایی و هوایی یک کشور دیگر» عمل تجاوزکارانه است.

دولت امریکا طبق منشور ملل متحد، اصول حقوق بین‌الملل و تعریف تجاوز با حمله به کشتی ایران‌اجر و کشتن و زخمی کردن کارکنان آن مرتکب تجاوز گردیده است. ولی ما در جهانی زندگی می‌کنیم که حق و عدالت در آن راه ندارد و اصل زور بر آن حاکم است. هر دولت زورمندی، به‌ویژه امریکا به خود حق می‌دهد چون زور دارد هر تجاوز گستاخانه‌ای را به عمل آورد.

دولت ایران پس از اطلاع از نامه امریکا به شورای امنیت نامه دیگری به دبیرکل نوشت[۱۷۹] و در آن نامه ادعای امریکا در مورد مین‌گذاری کشتی ایران‌اجر را «جعل کامل» خواند و آن را رد نمود. امریکا برای اثبات ادعای خود هیچ سند و مدرکی نداشت. تنها مدرکی که پنتاگون ارائه داد نشان دادن فیلمی بود که ملوانان ایرانی را با آن وضع ضد انسانی و برخلاف حقوق بین‌الملل و کنوانسیون ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ درباره رفتار با اسیران جنگی، کف عرشه کشتی ایران‌اجر خوابانده بودند، دستهای آنان را بسته بودند و چند مین نیز در عرشه کشتی وجود داشت. هیچ مدرکی ارائه نگردید تا ثابت کند آن مینها پیش از تصرف کشتی در آن وجود داشته است.

دولت امریکا تبلیغات گسترده‌ای درباره مین‌گذاری کشتی ایران‌اجر به عمل آورد و ادعا نمود که هلیکوپترهای آن مشاهده کرده‌اند که کشتی ایران‌اجر مشغول مین‌گذاری در آبهای بین‌المللی بوده است و اعلام داشت که از جریان مین‌گذاری بالا فیلم ویدئو تهیه کرده است. ولی پس از چند روز سخنگوی وزارت خارجه امریکا اظهار داشت که ویدئو مورد نظر هیچ تصویری را نشان نمی‌دهد.[۱۸۰] دولت امریکا از یک مین در حالی که در آب شناور بود و معلوم نبود درکدام دریا و مربوط

به چه زمانی است فیلمبرداری کرد و کشتی ایران‌اجر را نیز نشان داد که روی عرشه آن چند مین وجود داشت. آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور که در آن موقع برای شرکت و سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک حضور داشت اظهار نمود «ادعای امریکا مبنی بر وجود مین در کشتی ایرانی دروغ است. این مینها به سادگی می‌توانستند توسط نیروهای امریکا به داخل کشتی مزبور منتقل شده باشند. بنابراین امریکا هیچ راهی برای اثبات ادعای خود ندارد.[۱۸۱]»

این نکته مهم در نظر گرفته شود که «فقط چند ساعت قبل از اینکه [آیت‌الله] خامنه‌ای رئیس جمهور ایران نظرهای ایران را در مجمع عمومی سازمان ملل بیان دارد[۱۸۲]» دولت امریکا ادعای مین‌گذاری کشتی ایران‌اجر را مطرح کرد. به زحمت می‌توان پذیرفت که دولت ایران در زمانی که رئیس جمهور آن برای اولین‌بار وارد نیویورک شده است تا در مجمع عمومی سازمان ملل اتهامهای دولتهای غربی و عراق را در مورد جنگ‌طلبی ایران و نقض حقوق بین‌الملل رد کند و موارد شکایت ایران را از مجامع بین‌المللی، به‌ویژه شورای امنیت بیان دارد به مین‌گذاری در آبهای بین‌المللی، آن هم با حضور آن تعداد کثیر ناوهای جنگی، هلیکوپترها، به‌ویژه هواپیماهای آواکس که صفحه‌های رادار بسیار پیشرفته آن هر حرکتی را در سراسر خلیج فارس منعکس می‌کرد مبادرت ورزد.

دولت امریکا با اقدام تجاوزکارانه در گلوله‌باران کشتی ایران‌اجر، کشتن و زخمی کردن کارکنان آن نه‌تنها منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل را نقض کرد، بلکه قطعنامه‌های شورای امنیت درباره جنگ عراق و ایران را که متن آنها را عموماً خود تهیه کرده و یا در تدوین آن دخالت و نظارت مستقیم داشته است نقض نمود. شورای امنیت در بند ۳ قطعنامه ۴۷۹، ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ ـ بند ۵ قطعنامه ۵۱۴، ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ ـ بند ۶ قطعنامه ۵۲۲، ۴ اکتبر ۱۹۸۲ ـ بند ۶ قطعنامه ۵۴۰، ۳۱ اکتبر ۱۹۸۳ ـ بند ۷ قطعنامه ۵۸۲، ۲۴ فوریه ۱۹۸۶ و بند ۵ قطعنامه ۵۹۸، ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ که آخرین قطعنامه در زمان حمله مسلحانه و تجاوزکارانه امریکا به کشتی ایران‌اجر بود، در کلیه آنها از عموم دولتها خواسته بود که حداکثر خویشتن‌داری را به عمل آورند و از هر اقدامی که موجب شدت یافتن و گسترش

بیشتر مخاصمه شود خودداری کنند. دولت امریکا با نقض کلیه قطعنامه‌های بالا و با اقدام یکجانبه و غیرقانونی خود موجب گسترش بیشتر مخاصمات گردید.

اقدام تجاوزکارانه امریکا که برخلاف منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل و از مصداقهای بارز تجاوز بود که در «تعریف تجاوز» تصریح شده است و اقدامی آشکار در جهت دخالت مستقیم در جنگ عراق و ایران و گسترش دادن مخاصمه بود نشان آن بود که امریکا با هر بهانه پوچ و بی‌اساسی مصمم به ضربه زدن به دولت جمهوری اسلامی ایران و ناگزیرکردن آن به برقراری آتش‌بس و پایان دادن به جنگ است و در اجرای تصمیم خود از انجام هیچ عمل تجاوزکارانه‌ای پروا ندارد. دولت جمهوری اسلامی ایران می‌بایست متوجه می‌گردید که ماجرای کشتی ایران‌اجر آغاز عملیات تجاوزکارانه امریکاست، و چون ایران قدرت مقابله با آن کشور را ندارد در صورت عدم اقدامی برای جلوگیری از ادامه آن با صدمه‌های سنگین روبه‌رو خواهد شد.

توجه جلب می‌شود که قدرت نظامی ایران در ۱۳۶۶ کاهش زیاد یافته بود و با آنکه ایران همواره از وارد آوردن ضربه نهایی به عراق یاد می‌کرد قادر به انجام هیچ حمله موثری نبود. عراق نیز متوجه ضعف نظامی ایران در ۱۳۶۶ شده بود. مقامهای بالای ارتش عراق در مصاحبه با خبرنگار واشنگتن پست اظهار داشتند «برای اولین‌بار در تاریخ ما، ما می‌خواهیم که ایرانیان حمله کنند، زیرا یقیناً قادر به شکستن خط دفاعی عراق نخواهند بود و یک شکست ضعف ایرانیان را آشکار خواهد ساخت.[۱۸۳]» خبرنگار واشنگتن پست افزود «به‌علاوه، این مقامها احساس می‌کردند که شکست ایران موجب دوباره مطرح شدن جنگ در وجدان بین‌المللی خواهد شد و کوششهای دیپلماسی را برای منزوی ساختن ایران دوباره آغاز خواهد کرد. دیپلماتهای منطقه اظهار داشتند که عراق... از اینکه ایران حمله نمی‌کند، ناراحت است.[۱۸۴]» گاری سیک کارشناس امریکایی تصریح کرد که همین نظر را مقامهای مسکو هنگام بازدید او از شوروی در ژانویه ۱۹۸۷ در مذاکره‌های خصوصی به او اظهار داشتند.[۱۸۵]

امریکا در ۱۳۶۶ از امکان گسترش جنگ در منطقه حساس خلیج فارس و

امکان نفوذ یافتن شوروی در آن منطقه حساس که منطقه «منافع حیاتی» آن بود احساس نگرانی می‌کرد و تصمیم داشت با دخالت مستقیم در جنگ هرچه زودتر به آن پایان دهد. ریگان رئیس جمهور امریکا در بیانیه‌ای که ۲۳ ژانویه ۱۹۸۸ (۳ بهمن ۱۳۶۶) صادر کرد تاکید نمود امریکا هر نوع گسترش جنگ را به هر یک از کشورهای عربی خلیج فارس به منزله یک «تهدید مهم» به منافع امریکا تلقی می‌کند. به‌علاوه، امریکا مصمم است که جنگ را «هرچه زودتر از طریق مذاکره به پایان برساند بدون آنکه این جنگ پیروز یا شکست خورده داشته باشد.[۱۸۶]»

دولت جمهوری اسلامی ایران با توجه به کلیه این واقعیتها، ضمن لزوم شکایت به شورای امنیت و درخواست تشکیل جلسه فوری برای رسیدگی به عمل تجاوزکارانه امریکا، کشتن و مجروح کردن ملوانان ایرانی و غرق کردن کشتی ایران‌اجر، می‌بایست کوشش مدبرانه‌ای به عمل می‌آورد و شرایطی در مجامع بین‌المللی، افکار عمومی مردم جهان و دولتها ایجاد می‌کرد که امریکا قادر به تکرار تجاوز خود به هیچ شکلی نمی‌شد. به موازات آن کوششها، دولت جمهوری اسلامی می‌بایست وضع نظامی و مالی کشور و مرارتهایی که مردم ایران به علت موشکباران و شرایط نامساعد اقتصادی تحمل می‌کردند با واقع‌بینی در نظر می‌گرفت و متوجه می‌شد که زمان به زیان آن است و صحیح و مصلحت است پیش از آنکه آسیبهای بیشتر وارد آید به‌گونه جدی درباره پایان دادن به جنگ اقدام موثر به عمل آورد. ولی دولت جمهوری اسلامی ایران متوجه اهمیت رویداد کشتی ایران‌اجر و امکان ادامه یافتن اشکال مختلف اعمال تجاوزکارانه امریکا و لزوم استفاده سریع از زمان برای پایان دادن به جنگ نگردید.

عدم اقدام دولت جمهوری اسلامی ایران به شکایت در شورای امنیت، دولت امریکا را که در زورگویی و تحمیل مقاصد خود از راه به کار بردن زور پیشینه ملامت‌باری دارد بر آن داشت که راه زور را همچنان در پیش گیرد. ۱۷ روز پس از رویداد کشتی ایران‌اجر، در ساعت ۵۰ ــ ۹ شب پنجشنبه ۸ اکتبر ۱۹۷۸ (۶ مهر ۱۳۶۶) سه هلیکوپتر امریکایی به سه قایق گشتی ایرانی بدون اخطار قبلی «در آبهای نزدیک جزیره فارسی[۱۸۷]» حمله کردند. یک قایق را غرق نمودند و دو قایق

تندرو دیگر ساخت سوئد را که سخت آسیب‌دیده بودند تصرف کردند. پنتاگون ادعا داشت که سرنشینان قایقها ۶ نفر بودند که ۳ نفر آنان کشته و ۳ نفر دیگر به سختی مجروح شدند که ۲ نفر از آنان نیز درگذشتند. ولی دولت ایران آن را رد نمود و «یک مقام آگاه نظامی گفت... سه قایق مجموعاً ۱۲ سرنشین داشته است که ۶ تن آنان را آمریکاییها به ناو خود منتقل کردند.[۱۸۸]» امریکاییها به دروغ مدعی شدند که سرنشینان قایقها به هلیکوپترها تیراندازی کردند و آنها به دفاع پرداختند. ولی در عکسی که امریکاییها از قایقها گرفته بودند در «هیچ کدام آنها سلاحی دیده نشد[۱۸۹]» فقط در یکی از قایقها یک مسلسل ۱۲/۷ میلیمتری روسی بود و در قایقهای دیگر مطلقاً سلاحی وجود نداشت.

وزارت خارجه ایران همان راه بیهوده و بی‌اثر همیشگی را که بارها بی‌نتیجه بودن آن را آزمایش کرده بود بار دیگر در پیش گرفت و به دبیرکل سازمان ملل نامه نوشت. وزارت خارجه در آن نامه ضمن متهم ساختن امریکا به داشتن «اهداف جنگ‌طلبانه» اعلام نمود که «مسئولیت شروع یک جنگ تمام‌عیار و پیامدهای بسیار خطرناک نقض قوانین بین‌المللی در منطقه به‌عهده امریکاست.[۱۹۰]»

هنوز زمانی از رویداد حمله هلیکوپترهای امریکایی به قایقهای ایرانی نگذشته بود که رویدادهای دیگری رخ داد. دولت جمهوری اسلامی ایران پس از تصرف شبه جزیره فاو که همجوار کویت است تعدادی موشک کرم ابریشم در آن محل مستقر کرده بود و خاک کویت را با آن موشکها بمباران می‌کرد. دولت جمهوری اسلامی ایران پرتاب موشکها را انکار می‌کرد ولی دولت کویت و کارشناسان غربی پس از بازرسی تکه‌های موشکها اعلام داشتند که موشکهای بالا از نوع موشک کرم ابریشم است که دولت چین به ایران فروخته و آن موشکها از شبه جزیره فاو پرتاب شده است. دولت کویت برای آنکه ثابت کند موشکی که در ۴ سپتامبر ۱۹۸۷ (۱۳ شهریور ۱۳۶۶) به خاک کویت پرتاب شده، موشک کرم ابریشم ساخت چین بوده است پاره‌های آن را در نیویورک به پنج عضو دایمی شورای امنیت، امریکا، شوروی، فرانسه، انگلستان و چین نشان داد. روی پاره‌های بالا علامت ساخت چین به وضوح دیده می‌شد.[۱۹۱]» کویت ضمناً به پنج نفر ازکارکنان سفارت ایران در

آن کشور اخطار کرد که در ظرف یک هفته خاک کویت را ترک کنند.

دولت عراق که از هر فرصتی برای ابراز همبستگی خود به کشورهای عربی و همچنین ابراز احساس خصمانه نسبت به ایران سود می‌جست به تلافی پرتاب موشک بالا به کویت، در ۸ سپتامبر ۱۹۸۷ (۱۷ شهریور ۱۳۶۶) بیش از ۱۲ هدف را که طبق اعلامیه نظامی آن شامل کارخانه کاغذسازی دزفول، کارخانه ماشین‌سازی اراک، کارخانه قند و سیمان کرمانشاه، کارخانه سیمان درود، کارخانه برق شاه‌آباد و چند تاسیسات نفتی بود بمباران کرد و آن روز را در اعلامیه نظامی خود «روز انتقام» نامید.

در ۱۶ اکتبر ۱۹۸۷ (۲۴ مهر ۱۳۶۶) یک موشک کرم ابریشم به خاک کویت پرتاب شد و به کشتی نفتکش سی‌آیل‌سیتی[۱۹۲] متعلق به کویت که پرچم امریکا روی آن نصب بود اصابت کرد. به نفتکش آسیب سخت رسید و سه نفر از کارکنان آن زخمی شدند. دولت امریکا به دستاویز نصب پرچم روی آن نفتکش اقدام تجاوزکارانه دیگری به عمل آورد. در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ (۲۷ مهر ۱۳۶۶) چهار ناوشکن امریکایی به جزیره رستم که پایانه نفتی رشادت در آن بود حمله کردند. به کارکنان آن فقط ۲۰ دقیقه مهلت دادند که پایانه را تخلیه کنند. آنگاه آن را به شدت با توپهای سنگین گلوله‌باران کردند. چون هنوز قسمتی از تاسیسات پابرجا بود «گروه انفجاری» را به جزیره اعزام داشتند و آنها را با خاک یکسان نمودند.[۱۹۳] دولت امریکا به آن اکتفا نکرد و یک گروه کماندویی را به میدان نفتی رسالت ـ حدود ۹ کیلومتری شمال جزیره رستم ـ اعزام داشت و آنان تمام تاسیسات آن را نابود ساختند.

دولت امریکا با ادامه تجاوز مسلحانه به ایران، به‌ویژه تجاوز مسلحانه به جزیره رستم و میدان نفتی رسالت، پیاده شدن نیروهای نظَامی آن در خاک ایران و نابود ساختن تاسیسات آنها آشکارا و طبق صراحت تعریف تجاوز مصوب مجمع عمومی در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ مرتکب تجاوز شده است و متجاوز شناخته می‌شود. وزارت خارجه جمهوری اسلامی باز به شورای امنیت شکایت نکرد و به دبیرکل نامه نوشت. وزارت خارجه در آن نامه تهدید نمود که دولت ایران «برطبق ماده ۵۱

اساسنامه سازمان ملل[۱۹۴] دست به اقدامات موثر و ضروری خواهد زد تا در قبال سیاستهای تجاوزکارانه امریکا مانند حمله مسلحانه اخیر آن کشور از تمامیت ارضی و حق حاکمیت خویش دفاع کند.[۱۹۵]»

دولت جمهوری اسلامی ایران با وجود ضعف نظامی در برابر عراق، ابرقدرت امریکا را تهدید کرد که به تلافی حمله مسلحانه آن به خاک ایران اقدامهای «موثر و ضروری» به عمل خواهد آورد. دولت جمهوری اسلامی ایران در هر حالتی فقط به جنگ و حل مساله از راه جنگ می‌اندیشید، حتی در موقعی که قدرت نظامی آن ضعف فوق‌العاده یافته وکشور ناتوان شده بود باز به جنگ می‌اندیشید و از توجه به اهمیت فعالیت سیاسی و لااقل لزوم ایجاد هماهنگی بین فعالیت نظامی با فعالیت سیاسی بازمانده بود. ایران در زمان حمله مسلحانه و تجاوزکارانه امریکا به خاک ایران بیش از مدت هفت سال فشارها و زیانهای جنگ ویرانگر را تحمل کرده بود و دیگر قادر به انجام فعالیت موثر نظامی نبود. صحیح بود وزارت خارجه سیاست تهدید راکه ایران توانایی اجرای آن را نداشت کنار می‌گذاشت و راه واقع‌بینانه‌ای که با شرایط ایران و موقعیت آن در خانواده جهانی انطباق داشت در پیش می‌گرفت. نکته شایان توجه آن است که ایران پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۶) برای خنثی کردن فعالیتهای جنگ‌طلبانه و ضد ایرانی امریکا در شورای امنیت با دبیرکل سازمان ملل رابطه‌های نزدیک و مذاکره‌ها داشت و می‌کوشید با فعالیت سیاسی و انجام مذاکره به مقصود خویش نایل آید.

در آن زمان که دریای کوچک خلیج فارس مملو از ناوهای جنگی بود پیوسته احتمال بروز رویدادهای تازه می‌رفت. روز ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ (۲۵ فروردین ۱۳۶۷) ناو جنگی ساموئل رابرتس[۱۹۶] امریکا که نفتکش کویتی را همراهی می‌نمود به مین اصابت کرد و به سختی آسیب دید. امریکا طبق روال گذشته ایران را متهم به مین‌گذاری کرد و ادعا نمود مینها «ساخت ایران»[۱۹۷] است و مصمم به اقدام تلافی‌جویانه گردید. یکی از مقامهای دولت امریکا اظهار داشت ما مدرک قطعی داریم که کشتی ما به یک مین ایران برخوردار کرده است،[۱۹۸] ولی این «مدرک قطعی» هرگز ارائه نگردید و هیچ توضیحی نیز درباره آن داده نشد.

لس اسپن[۱۹۹] رئیس کمیته خدمات نظامی مجلس نمایندگان امریکا در مقاله‌ای که در واشنگتن پست نوشت پس از آنکه موفقیت ایران را در شناساندن عراق به دولتها و مردم جهان به‌عنوان به کار برنده سلاحهای شیمیایی توضیح داد تاکید نمود «برای اولین‌بار ایرانیان، عراقیها را در [سه]کنج قرار دادند. تهدید سازمان ملل [منظور شورای امنیت است] برای تحریم فروش اسلحه [به ایران]کاهش یافته، زیرا تهران کلاه سیاه را روی سر بغداد گذاشته است. در این صورت، چرا با مین‌گذاری در خلیج [فارس] موضوع را عوض کند.[۲۰۰]» او ادامه داد که «تجزیه و تحلیل منطقی هدایت می‌کند که مقامهای تهران دستور ندادند آن مینها در خلیج [فارس] افکنده شوند.[۲۰۱]» و اضافه نمود «ما تشخیص دادیم که آنها، مینهای ایران بودند. ولی ما معلوم نکردیم چه کسانی دستور دادند که آنها را در آنجا بگذارند.[۲۰۲]» لس اسپن در مورد مین‌گذاری به مبارزه جناحهای هیات حاکم در تهران و تعدد مراکز تصمیم‌گیری اشاره کرد.

گاری سیک[۲۰۳] کارشناس برجسته ایرانی در امور ایران که از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ عضو ارشد شورای امنیت ملی امریکا در زمان ریاست جمهوری کارتر و مسئول امور ایران بود در مقاله خود در واشنگتن پست نیز جناح جنگ‌طلب در ایران را مسئول مین‌گذاری معرفی کرد.[۲۰۴]

روز دوشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ (۱۸ آوریل ۱۹۸۸) روز فاجعه مرگبار نیروی دریایی ایران گردید. در ساعت ۹ صبح آن روز سه ناو جنگی امریکا سکوی نفتی ساسان را پس از تخلیه کارکنان آن گلوله‌باران کردند و سپس گروه انفجاری در آن پیاده شدند و با مواد انفجاری قوی آن را به کلی منهدم نمودند.

حدود ۱۶۰ کیلومتر دورتر از سکوی نفتی ساسان، سه ناو جنگی دیگر امریکا سکوی نفتی نصر در آبهای جزیره سیری را به سختی گلوله‌باران کردند و چون سکوی نصر به شدت مشتعل شد و کسی نمی‌توانست به آن نزدیک شود دیگر نیازی به اعزام گروه انفجاری برای انهدام کامل آن نبود.[۲۰۵]

ولی فاجعه اساسی بعد از بمباران سکوهای ساسان و نصر با جنگ میان ناوگان عظیم امریکا با ناوگان کوچک ایران روی داد. به اظهار مقامهای پنتاگون ناو

موشک‌انداز جوشن به ناو وین‌رایت[۲۰۶] امریکا نزدیک شد. ناو امریکا به ناو ایران اخطارکردکه نزدیک نشود، ولی ناو ایرانی اعتنا نکرد. هر دو ناو به‌سوی هم موشک شلیک کردند. خدمه کشتی وین‌رایت با شلیک ابری از پاره‌های فلزی موجب گمراهی سیستم هدایت موشک ایرانی گردید. موشک وین‌رایت با دو موشک از سه موشکی که ناو جنگی امریکایی سمپسون[۲۰۷] شلیک کرد به ناو جوشن اصابت نمود و با اصابت موشک چهارم ناو جوشن غرق گردید.[۲۰۸]

مقامهای امریکایی در خلیج فارس مدعی شدند یک ساعت بعد از غرق شدن ناو جوشن **صحبت رادیویی مقامهای تهران را شنیدند** که به دو ناو جنگی سهند و سبلان **دستور دادند اقدام تلافی‌جویانه** علیه ناوهای امریکا به عمل آورند. با شنیدن دستور بالا، فرمانده عملیات نیروهای امریکا برنامه منهدم ساختن سومین پایانه نفتی به‌نام رخش را اجرا نکرد و ناوهای جنگی امریکا را آرایش نظامی داد. در همان موقع هواپیماهای امریکایی به سه قایق کوچک تندرو ایرانی حمله کردند یک قایق را غرق و به دومی آسیب رساندند که از حرکت باز ماند و سرنوشت سومی معلوم نگردید.

به اظهار مقامهای امریکایی در ساعت ۲۲ ـ ۴ بعدازظهر آن روز ناو سهند که در نزدیکی دهانه تنگه هرمز قرار داشت به‌سوی ناوهای امریکا آتش گشود. ناو استراوس[۲۰۹] و هواپیماهای آمریکایی با موشک هارپون[۲۱۰] به سهند حمله کردند. ناو ایران آتش گرفت و به سختی آسیب دید. در ساعت ۱۸ ـ ۶ بعدازظهر آن روز ناو جنگی سبلان یک موشک زمین به زمین به‌سوی ناو جنگی جک ویلیامز[۲۱۱] امریکا شلیک کرد. کارلوچی[۲۱۲] وزیر دفاع امریکا گفت ما یک بمب هدایت‌شونده لیزر به‌سوی ناو سبلان پرتاب نمودیم که ناو را ازکار انداخت. او با توجه به کوچک بودن ناوهای ایرانی در مقایسه با ناوهای عظیم جنگی امریکایی اقدام ایران را در حمله به ناوهای امریکا «تهور بی‌مورد... [نامیدکه] از لحاظ نظامی مسلماً بی‌معنا بود.[۲۱۳]»

کلیه مطالب بالا نقل‌قول از مقامهای امریکایی بود. دریادار ملک‌زادگان فرمانده نیروی دریایی ایران گفت «بعد از محاصره سکوهای نفتی ساسان و نصر و حمله ناوهای امریکایی به این دو سکو، ناوشکنهای **ما برای مقابله با تهاجم نیروهای**

امریکایی و نجات جان خدمه وارد صحنه شده و با ناوهای امریکایی درگیر شدند. وی افزود ناوچه جوشن در حالی که هواپیماهای امریکایی به فراز آن در پرواز بودند «وارد یک نبرد قهرمانانه با هواپیماها و ناوهای جنگی امریکا شد... وی گفت **در خاتمه این نبرد نابرابر**، ۱۵ تن از پرسنل ناوچه جوشن شهید و ۲۹ تن مجروح شدند.[۲۱۴]»

ناخدا سوم شاهرخ فر، فرمانده ناوشکن سهند که به علت **شکستگی پای راست در بیمارستان** بندرعباس بستری بود اظهار داشت «صبح روز واقعه **پس از دریافت ماموریت عازم دریا شدیم**... وی گفت در این روز پرسنل [خدمه ناو] پس از آگاهی از ماموریت، داوطلبانه مرخصیهای خود را لغو کردند. لحظاتی بعد اولین هواپیمای دشمن دو بار متوالی بر روی ناو شیرجه رفت که بر اثر آتش سلاحهای ما مجدداً اوج گرفت و دور شد. ده دقیقه بعد... اولین موشک هارپون دشمن که به‌طور ناجوانمردانه از فاصله ۱۲۰ کیلومتری شلیک شد به ناو اصابت کرد که به حریق منجر شد... لحظاتی بعد دو موشک دیگر به این ناو اصابت کرد... چون انبار مهمات ناو در حال انفجار بود پرسنل باقیمانده ناو را ترک و خود را به دریا پرتاب کردند که در همین حال مجدداً هواپیماهای امریکایی بر فراز ناو ظاهر شدند و برخلاف قوانین بین‌الملل پرسنل راکه در قایقهای نجات بودند هدف چند فروند موشک قرار دادند که به شهادت تعداد دیگری از این عزیزان منجر شد... ساعت یک ربع به شش بعدازظهر ناوشکن سهند کاملاً غرق شد.[۲۱۵]»

ناخدا سوم معنوی فرمانده ناوشکن سبلان گفت «پس از تجاوز امریکا به سکوهای نفتی کشورمان، ناوشکن سبلان ضمن **دریافت دستورات لازم با آمادگی کامل عازم** تنگه هرمز شد.[۲۱۶]» او نیز اظهار داشت که امریکا از راه دور ناوشکن سبلان را با موشکهای لیزری مورد حمله قرار داد که به آن آسیب رساند.

نکته حایز اهمیت در گفته‌های مقامهای امریکایی و ایرانی ابهامی است که در مورد علت نبرد دریایی بین ناوهای ایرانی و امریکایی وجود دارد. مقامهای امریکایی مدعی هستند سخنان رادیویی مقامهای ایرانی را که به ناوهای سهند و سبلان «دستور دادند اقدام تلافی‌جویانه علیه ناوهای امریکا به عمل آورند»

شنیدند. دریادار ملک‌زادگان فرمانده نیروی دریایی اظهار داشت «ناوشکنهای ما برای مقابله با تهاجم... وارد صحنه شدند.» ناخدا سوم شاهرخ‌فر، فرمانده ناوشکن سهند گفت «پس از دریافت ماموریت عازم دریا شدیم» و وقتی که کارکنان ناوشکن از «ماموریت» آگاهی یافتند داوطلبانه مرخصی خود را لغو کردند. ناخدا سوم معنوی فرمانده ناوشکن سبلان نیز تایید نمود با «دریافت دستورات با آمادگی کامل» روانه تنگه هرمز شد. کلیه مطالب بالا این گمان را تقویت می‌کند که پس از اقدام تجاوزکارانه در انهدام پایانه‌های نفتی ساسان و نصر، از تهران و یا از مقام بالایی به فرماندهان ناوشکنهای جوشن، سهند و سبلان دستور مقابله با ناوگان عظیم و نیرومند امریکایی که مجهز به پیشرفته‌ترین سلاحها بودند داده شد. بجاست مقامهای ارتش و نیروی دریایی ایران درباره علت نبردی که به تشخیص دریادار ملک‌زادگان فرمانده وقت نیروی دریایی ایران «نابرابر» بود توضیحاتی دهند تا حقیقت امر روشن شود.

فاجعه سرنگون شدن هواپیمای مسافربری ایران

عراق در همان روز ۱۸ آوریل ۱۹۸۸ (۲۹ فروردین ۱۳۶۷) که ناوهای امریکایی، ناوهای ایرانی را غرق و آسیب رساندند با به‌کار بردن گسترده سلاحهای شیمیایی شبه جزیره فاو را که روز قبل مورد حمله قرار داده بود تصرف کرد. از آن پس، با دلگرمی بیشتری که ورود مستقیم امریکا به جنگ علیه ایران به آن داد حمله‌های خود را با به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی ادامه داد و نیروهای ایران را از اطراف بصره و جزیره‌های مجنون دور کرد. در هنگامه حمله‌های عراق و پیروزیهای پی‌درپی آن فاجعه سقوط هواپیمای مسافربری ایران روی داد.

ناو جنگی یک میلیارد دلاری امریکا[۲۱۷] به‌نام وینسنز[۲۱۸] که مجهز به پیشرفته‌ترین سیستم رادار جهانی به‌نام اجیس[۲۱۹] بود در ۲۲ مه ۱۹۸۸ (اول خرداد ۱۳۶۷) وارد آبهای خلیج فارس گردید.[۲۲۰] سیستم رادار اجیس چنان تکامل یافته بود که شعاع آن بیش از هواپیماهای جاسوسی آواکس بود و می‌توانست «تمام طول خلیج فارس[۲۲۱]» را زیر کنترل قرار دهد. دستگاه رادار آن در آن واحد قادر بود

«صدها هدف از موشک بسیار کوچک دریایی تا هواپیمای بزرگ جنگنده را شناسایی کند.[۲۲۲]» تجهیزات جنگی ناو وینسنز نیز به حدی پیشرفته بود که «همزمان با هم می‌توانست به نبرد هوایی، نبرد با زیردریایی و نبرد با ناوهای جنگی مبادرت ورزد.[۲۲۳]» ناو جنگی وینسنز «به‌عنوان پیشرفته‌ترین کشتی جنگی دنیا[۲۲۴]» شناخته شده بود.

هواپیمایی ملی ایران در هر هفته پنج پرواز از بندرعباس به دوبی داشت. پروازها مرتباً و به‌موقع انجام می‌گرفت. ساعت ۴۷ ـ ۱۰ صبح روز یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۶۷ (۳ ژوئیه ۱۹۸۸) هواپیمای بزرگ ارباس[۲۲۵] مسافربری ایران از فرودگاه بندرعباس به مقصد دوبی برخاست. شماره پرواز ۶۵۵ و خلبان هواپیما، محسن رضاییان از خلبانان برجسته هواپیمایی ملی ایران بود. رضاییان تا آن روز ۲۵ بار در مسیر بندرعباس و دوبی پرواز کرده و به مسیر پرواز و مزاحمتهای ناوهای جنگی امریکا آشنایی کامل داشت و بارها به پیامهای ناوهای جنگی امریکا پاسخ داده بود.

هواپیمای ارباس دارای دستگاه مخابراتی خودکار بود به نحوی که از لحظه روشن شدن موتور هواپیما، موقعیت، نوع هواپیما و مشخصات پرواز را به‌طور خودکار پخش می‌کرد.

مقامهای نظامی امریکا مدعی هستند که در ساعت ۱۰ ـ ۱۰ صبح آن روز قایقهای کوچک توپدار ایران ساخت سوئد به یک هلیکوپتر امریکایی شلیک کردند، ولی به هلیکوپتر آسیبی نرسید. نیم ساعت بعد ناو بزرگ جنگی وینسنز با ناو جنگی دیگر امریکا به‌نام المرمونتگمری[۲۲۶] به مقابله با سه قایق کوچک ایرانی برخاستند. در ساعت ۴۲ ـ ۱۰ با شلیک توپ دو قایق را غرق و به سومی آسیب رساندند. پنج دقیقه بعد از درگیری بالا، هواپیمای ارباس مسافربری ایران از فرودگاه بندرعباس پرواز کرد و در ساعت ۵۵ ـ ۱۰ صبح با پرتاب دو موشک از طرف ناو وینسنز سرنگون گردید.

رادیو تهران خبر سرنگونی هواپیمای مسافربری را فوراً پخش کرد و آن را یک «کشتار وحشیانه» خواند. مقامهای نظامی امریکا ابتدا آن را تکذیب و اعلام داشتند که یک هواپیمای جنگنده F14 را سرنگون کرده‌اند. ولی چون واقعیت امر محرز بود

ناگزیر اعتراف نمودند که یک هواپیمای مسافربری ایران را سرنگون کرده‌اند. یکی از علتهای تغییر نظر مقامهای امریکا آن بود که آنان بیم داشتند انکار آن مانند انکار شوروی در سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری کره جنوبی در اول سپتامبر ۱۹۸۳ موجب خشم افکار عمومی مَردم جهان گردد.[۲۲۷]

ریگان رئیس جمهور امریکا در همان روز سوم ژوئیه اعلامیه‌ای صادر کرد.[۲۲۸] او اقدام ناخدای کشتی وینسنز به‌نام ویلیام راجرز را «یک عمل دفاعی بجا» دانست و تصریح کرد که هواپیمای مسافربری «مستقیماً به طرف ناو وینسنز می‌آمد و وینسنز در آن موقع با پنج قایق بوگامار ایرانی که به نیروهای ما حمله کرده بودند درگیر بود.» او «یک یادداشت سیاسی حاوی پنج پاراگراف در روز یکشنبه [روز حادثه] برای دولت ایران فرستاد[۲۲۹]» و طی آن «تاسف عمیق[۲۳۰]» خود را ابراز داشت. وقتی که خبرنگاران از او سؤال کردند آیا «به نظر او پیامش به تهران به منزله معذرت خواستن است[۲۳۱]» ریگان جواب داد «بلی[۲۳۲]».

بعدازظهر روز فاجعه ضد بشری امریکا دریاسالار کرو[۲۳۳] رئیس ستاد مشترک نیروهای امریکا مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد.[۲۳۴] او ابتدا درگیری ناو عظیم جنگی وینسنز را با قایقهای کوچک ایرانی شرح داد و گفت بعد از آنکه قایقها با «توپ» به هلیکوپتر امریکایی شلیک کردند، ناو وینسنز به آنها نزدیک شد تا درگیر شود. «قایقهای توپدار ایرانی با سرعت زیاد به طرف وینسنز برگشتند» و ناو وینسنز و ناو المر به آنها شلیک کردند. او در مورد فاجعه سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران از اقدام ناخدای وینسنز پشتیبانی کرد و اظهار داشت «هواپیمای مظنون در خارج از دالان هوایی بازرگانی تعیین شده بود و مهمتر، هواپیما با جهت‌گیری ثابت و با حداکثر سرعت ۴۵۰ گره دریایی [برابر ۸۳۳/۴ کیلومتر] در ساعت مستقیماً به طرف وینسنز می‌آمد.»

از او سؤال شد آیا «هواپیما حق داشت در آنجا که بود باشد» کرو پاسخ داد «هواپیما در دالان هوایی که معمولاً باید در آن باشد نبود. دالان هوایی یک میزان محدودی از فضای هوایی را در برمی‌گیرد و هواپیما خارج از آن بود». او در پاسخ سؤال دیگری اضافه نمود «هواپیمای مسافربری ایران «چهار تا پنج مایل خارج از

دالان هوایی بود.» ازکرو سؤال شد «آیا آن هواپیما خود را [هواپیمای] بازرگانی معرفی نکرد؟» او پاسخ داد «نه... باید تاکید کنم که سه بار درکانال غیرنظامی و چهار بار درکانال نظامی به او اخطار شد. پاسخی دریافت نداشتیم و جهت خود را تغییر نداد.» کرو در پاسخ سؤال مربوط به ارتفاع هواپیما هنگام پرتاب موشک گفت «بین ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ پا» و در پاسخ سؤال دیگری بیان داشت «هواپیما همان‌طورکه به ناو وینسنز نزدیک می‌شد ارتفاع خود راکم می‌کرد.» منظورش آن بود که حالت هواپیما طوری بود که گمان می‌رفت قصد حمله به ناو وینسنز را دارد. در مورد هوا نیز از او سؤال شد «آیا هوا بارانی یا مه‌آلود بود؟» کرو پاسخ داد «فقط اندکی مه رقیق داشت.»

واقعیتها زودتر از آنچه مقامهای امریکایی انتظار داشتند روشن گردید و معلوم شد که ریگان رئیس جمهور امریکا و ادمیرال کرو رئیس ستاد مشترک امریکا به مردم امریکا و جهان دروغ گفته‌اند.

محسن رضاییان خلبان هواپیمای مسافربری ایران از لحظه برخاستن از فرودگاه بندرعباس با برجهای مراقبت بندرعباس، دوبی و تهران ارتباط داشته است. پس از آنکه هواپیما به ارتفاع ۷۰۰۰ پا رسید، رضاییان اجازه خواست که ارتفاع خود را تا ۱۴۰۰۰ پا افزایش دهد. برج مراقبت بندرعباس به او اجازه داد و هواپیما در حال اوج‌گیری و هنگامی که «در ارتفاع ۱۲۶۰۰ پا بود[۲۳۵]» مورد اصابت موشکهای ناو وینسنز قرار گرفت. یک مقام مسئول در برج مراقبت امارات متحد عربی [دوبی] که مکالمات خلبان رضاییان را ضبط کرد اظهار داشت که او می‌خواست تا ۱۴۰۰۰ پا ارتفاع بگیرد. «بندرعباس به او اجازه داد» و بعد از هواپیما خبری نشد.[۲۳۶] سخنگوی پنتاگون دو روز بعد از حادثه، در پنجم ژوئیه ۱۹۸۸ در مصاحبه مطبوعاتی به درستی کلیه واقعیتهای بالا اعتراف نمود. در این مصاحبه روشن گردید که هواپیما نه‌تنها در حال کم کردن ارتفاع نبود، بلکه در حال اوج‌گیری و در ارتفاع ۱۲۶۰۰ پا بود که موشک به آن اصابت کرد.[۲۳۷] یک ناو جنگی دیگر امریکایی به‌نام سایدز[۲۳۸] که نزدیک وینسنز و مراقب هواپیما بود گزارش داد که هواپیمای مسافربری ایران در حال اوج‌گیری و در ارتفاع بیش از ۱۲۰۰۰ پا مورد

اصابت موشک وینسنز قرار گرفت.[۲۳۹]

در مورد ادعای دریاسالار کرو که هواپیمای مسافربری ایران چهار تا پنج مایل خارج از دالان هوایی تعیین شده برای هواپیماهای بازرگانی بود، لس‌آسپن،[۲۴۰] رئیس کمیته امور دفاعی مجلسَ نمایندگان امریکا بیان داشت[۲۴۱] «مقامهای پنتاگون در مذاکره روز گذشته با رهبران مجلس نمایندگان گفتند که هواپیمایی ایران آن طور که کرو گفته بود در خارج از دالان هوایی بازرگانی نبود.» لس‌آسپن اظهار داشت به او گفته شد «هواپیما حدود چهار مایل در غرب مرکز دالان هوایی که تقریباً ۱۱ مایل[۲۴۲] عرض دارد پرواز می‌کرد» یعنی هواپیما دقیقاً در فضایی که برای پرواز هواپیماهای مسافربری تعیین شده بود پرواز می‌نمود. با وجود آن، خلبان رضاییان جهت خود را به طرف مرکز دالان هوایی تغییر می‌داد[۲۴۳] که مورد اصابت موشک قرار گرفت.

دریاسالار کرو ادعا کرد که هواپیمای ایرانی هویت خود را اعلام نداشت و به هیچ یک از اخطارهای وینسنز پاسخ نداد. سخنگوی پنتاگون در مصاحبه روز پنجم ژوئیه فاش ساخت که ناو وینسنز دو علامت الکترونیکی مختلف از هواپیمای مسافربری ایران دریافت داشت. یکی روشن می‌ساخت که یک هواپیمای مسافربری است و دیگری آنکه یک هواپیمای جنگی F14 است[۲۴۴] ولی ناو امریکایی سایدز که در همان منطقه و نزدیک ناو وینسنز بود «علامت الکترونیکی مربوط به F14 بودن هواپیما را دریافت نداشت.[۲۴۵]» نویسندگان واشنگتن پست در جای دیگر مقاله بار دیگر تاکید کردند «ناو سایدز که نزدیک وینسنز قرار داشت، فقط علامتهای الکترونیکی کانال ۳ [یعنی غیرنظامی بودن] را از هواپیمای ارباس دریافت داشت.[۲۴۶]» یک مقام دولتی [امریکا] آشنا به سیستمهای الکترونیکی بالا گفت، او هرگز به یاد ندارد که یک هواپیمای مسافربری از هر دو کانال، از کانال ۲ [برای نظامی بودن] و از کانال ۳ [برای غیرنظامی بودن] استفاده کرده باشد.[۲۴۷]

مقامهای ایرانی در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۳ تیر ۱۳۶۷) پس از شکایت به شورای امنیت، متن کامل مکالمات بین خلبان هواپیمای مسافربری ایران با برجهای مراقبت بندرعباس، تهران، دوبی و امارات متحد عربی را بین اعضای شورای

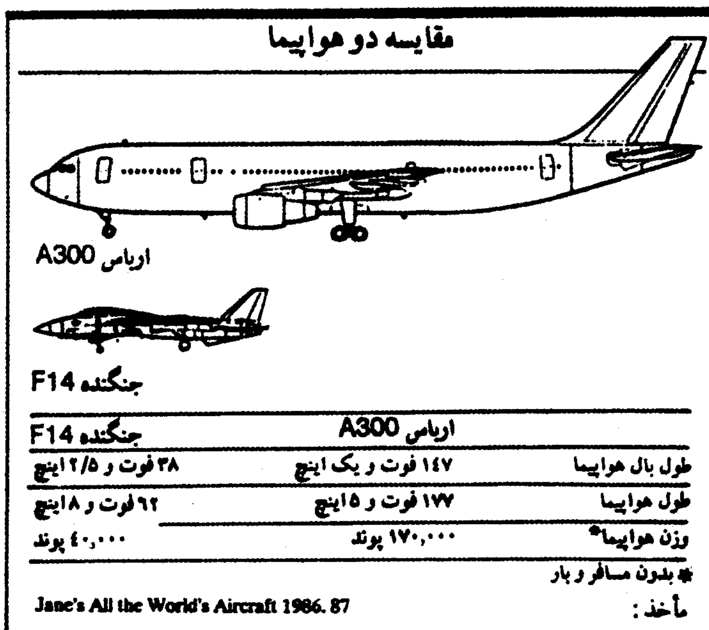
امنیت پخش نمودند. این مکالمات ضمن آنکه حالت اوج‌گیری هواپیما هنگام اصابت موشک را تایید می‌کرد، نشان می‌داد که خلبان رضاییان گزارش داد که به ارتفاع ۱۲۰۰۰ پا رسیده است و به‌علاوه برطبق آن مکالمات خلبان هواپیما علامتهای تعیین شده برای آنکه مشخص کند هواپیما مسافربری است پخش نمود تا کلیه هواپیماهای دیگری که در آن حوالی هستند از آن مطلع شوند. ناو وینسنز که یک میلیارد دلار بابت آن پرداخت شده و دارای مجهزترین دستگاههای پیشرفته بود کلیه مکالمات خلبان رضاییان را با برجهای مراقبت بالا شنیده بود و به‌خوبی از مسیر پرواز هواپیما، ارتفاع و نوع آن آگاهی کامل داشت، در این صورت هیچ گونه ابهامی برای ناو وینسنز در مورد نوع هواپیما نمی‌توانست وجود داشته باشد. به‌علاوه، ناو وینسنز اگر در این مورد تردیدی داشت «چرا همان فرکانس غیرنظامی را که خلبان هواپیما با بندرعباس مکالمه کرد به کار نبرد؟[۲۴۸]

اعلامیه ریگان و مصاحبه کرو این‌طور القا کردند که ویل راجرز ناخدای وینسنز گمان کرد که هواپیمای ایران در صدد حمله به ناو اوست، و چون خود را مورد تهدید دید با پرتاب موشک از خود دفاع کرد. «یک خلبان قدیمی F14 گفت این چه حرفی است که یک تهدید بزرگی برای ناو او بود؟ این خلبان گفت سلاحهایی که در هواپیمای F14 وجود دارد و مسیر پرواز هیچ کدام نمی‌توانست تهدید جدی برای ناو ۹۶۰۰ تنی مانند ناو وینسنز، به‌ویژه از فاصله ۹ مایلی باشد. در این فاصله موشک هوا به هوای F14 و توپ ۲۰ میلیمتری آن هرگز نمی‌توانند وضع نابودکننده‌ای ایجاد کنند.[۲۴۹]» ناخدا ویل راجرز گزارش داده بود هنگامی که هواپیما در ارتفاع بین ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ پا بود، موشک را شلیک کرده است.[۲۵۰] یک خلبان ارشد دیگر با وجودی که نسبت به ناخدای ناو وینسنز ابراز همدردی می‌کرد، در مصاحبه اظهار داشت «یک F14 در فاصله ۹ مایلی و در ارتفاع ۹۰۰۰ پا هرگز تهدیدی برای یک ناو جنگی بزرگ نیست... هواپیمای F14 برای سرنگون ساختن سایر هواپیماها ساخته شده است نه حمله به کشتیها یا به هدفهای روی زمین. قدرت F14 در موشکهای هوا به هوا و در توپهای آن است.[۲۵۱] در مورد احتمال حمله یک هواپیمای F14 به ناو جنگی وینسنز یک خلبان F14 گفت «هیچ خلبانی

که عقل او سر جایش باشد به یک کشتی به آن صورتی [که ادمیرال کرو توضیح داد] حمله نمی‌کند.[۲۵۲]» در مورد این ادعا که هواپیما در حال کم کردن ارتفاع بود و ممکن بود از توپهای خود استفاده کند، یک خلبان که هزاران ساعت سابقه پرواز جنگی در دریا داشت اظهار نمود «هواپیمای F14 هرگز آن‌قدر نزدیک نمی‌شود که از توپ خود استفاده کند و اگر آن‌قدر نزدیک شود نمی‌تواند آسیب زیادی وارد آورد.[۲۵۳]»

مقامهای پنتاگون اظهار داشتند که ایران دارای موشک ضد کشتی هارپون[۲۵۴] است و سخنگوی پنتاگون گفت که «ایرانیان بدون هیچ مشکلی[۲۵۵]» می‌توانند موشک هارپون را روی F14 سوار نمایند. یک کارشناس نیروی دریایی که در مورد نصب موشک ضد کشتی هارپون روی F14 اطلاع کامل داشت، سخنگوی پنتاگون را «مسخره کرد» و گفت «این یک عمل فنی پیچیده‌ای است. من تردید دارم که ایرانیان آن را انجام داده باشند.[۲۵۶]» ولی اگر هم ایرانیان موفق شده باشند که موشک ضد کشتی هارپون را روی هواپیما سوار کرده باشند «خلبانانی که با آنان مصاحبه شد گفتند اگر یک هواپیمای F14 ایران با موشک ضد کشتی هارپون مجهز شده باشد باید از ارتفاع بسیار کم به وینسنز نزدیک شود. رویه عمومی برای استفاده از هارپون آن است که آن را از ارتفاع کم، خیلی کمتر از ۹۰۰۰ پا که هواپیمای ارباس داشت [و درواقع ۱۲۶۰۰ پا بود] رها کنند.[۲۵۷]»

همهٔ مطالب بالا از منابع امریکایی، از هموطنان رئیس جمهور ریگان، ادمیرال کرو و ناخدا ویل راجرز نقل شد تا روشن شود که اظهارات مقامهای امریکایی با حقیقت انطباق ندارد. هواپیمای مسافربری ارباس طبق تصویری که در کتاب آمده بسیار بزرگتر از هواپیمای جنگی F14 است و تشخیص آن در صفحه رادار اجیس که پیشرفته‌ترین سیستم رادار در جهان بود به آسانی ممکن بود. طبق جدول مقایسه بین دو هواپیمای بالا[۲۵۸]، طول بال F14 ۳۸۰ پا و ۲/۵ اینچ[۲۵۹] و طول بال ارباس ۱۴۷ پا و یک اینچ، یعنی ۳/۸۴۹ یا اندکی کمتر از چهار برابر طول بال F14 می‌باشد. طول هواپیمای F14، ۶۲ پا و ۸ اینچ و طول هواپیمای ارباس ۱۷۷ پا و ۵ اینچ، یعنی ۲/۸۳۱ یا اندکی کمتر از سه برابر طول هواپیمای F14 است. وزن F14 که دارای بدنه باریک است ۴۰,۰۰۰ پوند و وزن ارباس که دارای بدنه بزرگ و پهن است ۱۷۰,۰۰۰



	ایرباس A300	جنگنده F14
طول بال هواپیما	۱۴۷ فوت و یک اینچ	۳۸ فوت و ۲/۵ اینچ
طول هواپیما	۱۷۷ فوت و ۵ اینچ	۶۲ فوت و ۸ اینچ
وزن هواپیما*	۱۷۰,۰۰۰ پوند	۴۰,۰۰۰ پوند

* بدون مسافر و بار

مأخذ: Jane's All the World's Aircraft 1986. 87

* هر پوند = ۴۵۳/۵۹ گرم
* هر فوت = ۳۰/۴۸ سانتیمتر
* هر اینچ = ۲/۵۴ سانتیمتر

اندازه‌های هواپیمای مسافربری ایرانی، سرنگون شده

پوند، یعنی ۴/۲۵ برابر وزن F14 می‌باشد. آنگاه می‌توان باورکرد که ناوهای جنگی دیگر امریکایی که سیستم رادار آنها نسبت به اجیس عقب‌مانده‌تر است، هواپیمای ارباس را در صفحه تلویزیون رادار خود تشخیص دهند، ولی ناو وینسنز با سیستم پیشرفته اجیس و با امتیازهای چشمگیر بالا نتواند تفاوت بین ارباس و F14 را تشخیص دهد؟

نکته دیگر اینکه، هواپیمای F14 ساخت امریکاست که در رژیم گذشته از طرف امریکا به ایران فروخته شد. افسران امریکایی، به‌ویژه کسانی که مانند ناخدا ویل راجرز و افسران ارشد وینسنز سابقه خدمت طولانی نظامی داشتند با شکل و ابعاد هواپیمای F14 کاملاً آشنا و بارها آن را با چشم دیده بودند. در این صورت، چگونه می‌توان پذیرفت افسرانی که دارای آن درجه از معلومات نظامی و شایستگی بودند که برای ناو یک میلیارد دلاری وینسنز، پیشرفته‌ترین ناو جنگی دنیا و لااقل یکی از پیشرفته‌ترین آنها انتخاب شدند، به فرض که سیستم تکامل یافته راداری اجیس اشتباه کرد، آنان هم اشتباه نمایند، مگر آنکه قبول شود آنان برای حادثه‌آفرینی ماموریت یا آمادگی خاص داشتند.

هواپیمای جنگی معمولاً بدون برنامه منظم و ناگهان در آسمان ظاهر می‌شود، ولی هواپیمای مسافربری ارباس ایران، با پرواز شماره ۶۵۵ ، طبق برنامه از پیش تعیین شده و به‌طور منظم هر هفته پنج بار، در ساعت و دقیقه معین از بندرعباس به‌سوی دوبی، در دالان معین و مسیر معین پرواز می‌کرد و پرواز آن یک امر تکراری اعلام شده بود.

هواپیمای ارباس ایران در ساعتهای روز پرواز می‌کرد و روز یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۶۷ هوا خوب بود و طبق اظهار ادمیرال کرو، نه بارانی بود و نه مه‌آلود؛ فقط اندکی مه رقیق داشت. به فرض که مه غلیظ می‌داشت و یا حادثه در تاریکی شب انجام می‌گرفت، سیستمهای رادار غیر اجیس که آن درجه از تکامل را ندارند در صفحه تلویزیون خود نوع هواپیما و موقعیت آن را نشان می‌دهند. در آن روز خوب غیر بارانی اگر با چشم نمی‌شد هواپیمای بزرگ ارباس را در فاصله مختصر ۹ مایلی دید، با دوربین دریانوردی می‌شد و در هر حال احتمال اشتباه وجود نداشت.

ایران، امریکا را متهم کرد که تعمداً و با توطئه قبلی مبادرت به سرنگون

ساختن هواپیمای مسافربری ایران نموده است. کمتر قرینه‌ای می توان یافت که این فاجعه بزرگ را نتیجه اشتباه دانست؛ و اگر هم اشتباه تصور شود، ناشی از تاثیر سیاست جنگ‌طلبی و خصمانه دولت امریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران بود. امریکا ناوگان عظیمی همراه با ناوهای کثیر دولتهای متحد خود در دریای کوچک خلیج فارس متمرکز ساخت. خلیج فارس با داشتن اهمیت جغرافیایی و استراتژیکی، از مراکز پر تردد هوایی و کشتیرانی است. ناوهای جنگی امریکا در سراسر خلیج فارس گسترده بودند و در آرایش نظامی به‌سر می‌بردند. بین ناوهای امریکایی و هواپیماهای مسافربری پیوسته گفتگوهای خشن رد و بدل می‌شد. ناوهای امریکایی که در مسیر معمولی پرواز هواپیماهای مسافربری مستقر می‌شدند از آن هواپیماها می‌خواستند که مسیر خود را تغییر دهند. ناو وینسنز در ۸ ژوئن ۱۹۸۸ (۱۸ خرداد ۱۳۶۷) از یک هواپیمای مسافربری به اصرار خواست تغییر جهت دهد، ولی خلبان به آن اعتنا نکرد، زیرا در صورت اجرای نظر ناو وینسنز به یک هواپیمای دیگر مسافربری که از فرودگاه شارجه برخاسته بود، تصادف می‌کرد. دولت امارات متحد عربی به دولت امریکا برای مداخله ناو وینسنز در عبور و مرور هوایی شکایت کرد.[۲۶۰]

دولت امریکا پس از حادثه ناو جنگی استارک در ۱۷ مه ۱۹۸۷ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۶) و کشته شدن ۳۷ نفر از ملوانان آن با موشک اکزوسه که از هواپیمای عراقی پرتاب شد، نصب پرچم امریکا بر روی نفتکشهای کویت و مراقبت از آنها با ناوهای جنگی، آسیب دیدن ناو رابرتس در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ (۲۵ فروردین ۱۳۶۷) بر اثر برخورد با مین و عملیات خصمانه متعدد جنگی که امریکا علیه پایانه‌های نفتی و ناوهای ایران به عمل آورد، اختیارات بیشتری به فرماندهان ناوهای جنگی امریکا برای مقابله فوری با هر گونه تهدید احتمالی ایران داد. جو سیاسی و نظامی امریکا برای ضربه زدن بیشتر و تَضعیف همه‌جانبه ایران آمادگی داشت. استقرار ناو وینسنز همراه با ناوهای دیگر که فعالیتهای هوایی و دریایی بندرعباس را زیر نظر داشته باشند و هر گونه تهدید احتمالی را از پیش برطرف نمایند، روحیه جنگ‌طلبی و مبارزه‌جویی ویل راجرز، ناخدای وینسنز را تشدید نمود و او را برای حادثه‌آفرینی آماده ساخت.

امریکا در آن ماهها کوششهای وسیعی در دو جهت سیاسی و نظامی برای وادارکردن ایران به قبول قطعنامه ۵۹۸ به عمل می‌آورد. در جهت سیاسی با مذاکره با دولتهای متحد خویش و اعضای شورای امنیت می‌کوشید به دلیل آنکه ایران موافقت رسمی خود را با پذیرش قطعنامه بالا اعلام نداشته است. قطعنامه دیگری برای تحریم فروش اسلحه به ایران به تصویب برساند تا عراق را برای وارد آوردن ضربه‌های سنگین به قدرت نظامی ایران تقویت کند. در جهت نظامی با تمرکز ناوگان عظیم و حمله‌های مکرر به تمامیت ارضی، تاسیسات نفتی و ناوهای ایران می‌کوشید که ایران را از لحاظ مالی و نظامی ناتوان کند تا خواست اعراب را برای قطع جنگ که بیش از حد طول کشیده بود عملی سازد.

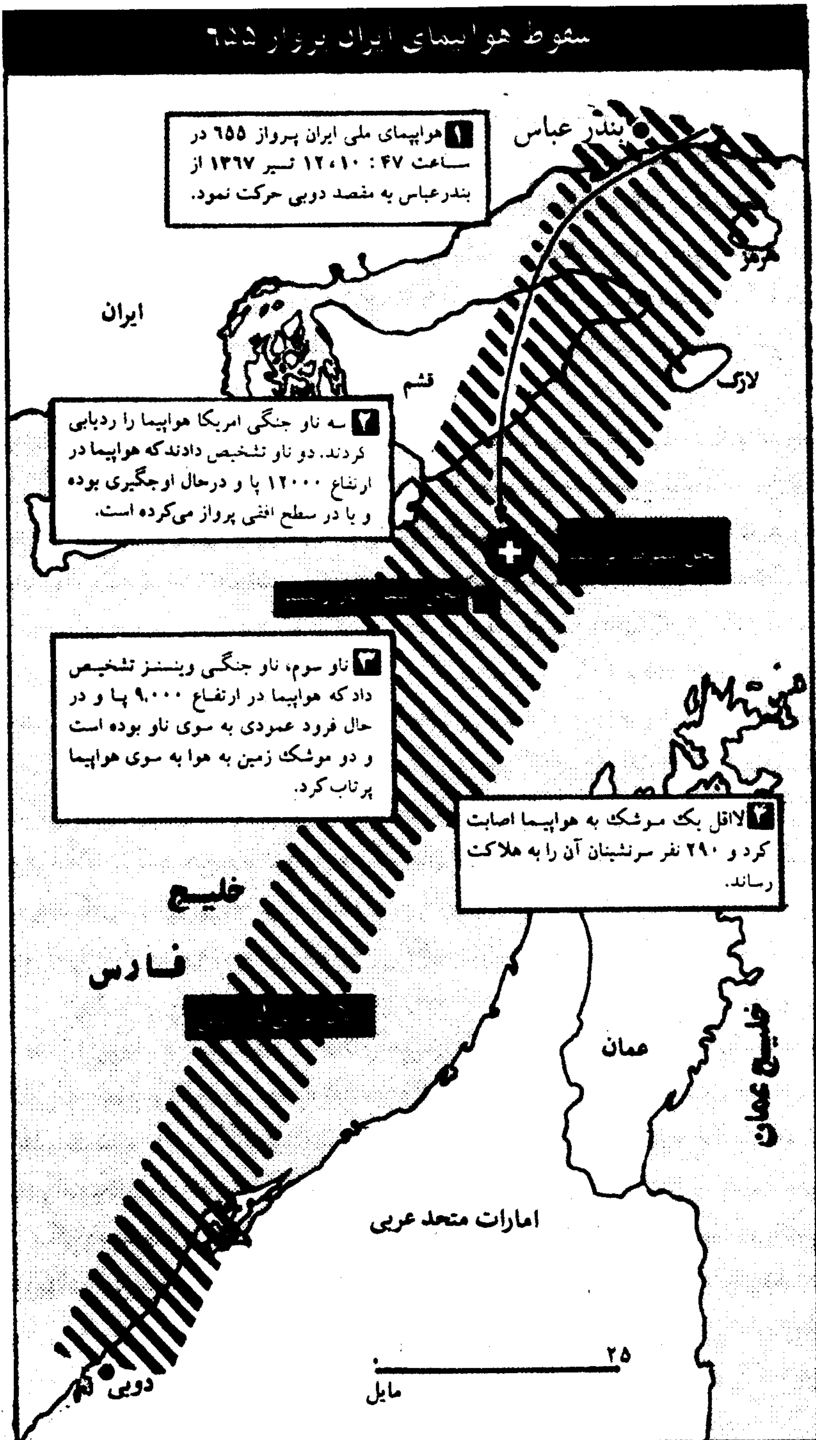
در چنین جو نامساعد و کینه‌توزانه که طبق برنامه برقرار شده بود و در شرایطی که امکان هیچ گونه تهدید عملی از طرف ایران برای ناو وینسنز وجود نداشت، ویل راجرز فرمانده آن در جهت اجرای سیاست دولت متبوع خود دنبال حادثه‌آفرینی بود و فاجعه سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری ایران را به‌وجود آورد.

مصاحبه با مقامهای مسئول ایرانی حقایق سرنگون شدن هواپیمای مسافربری ایران را روشن ساخت، محمدرضا مجیدی رئیس هیات مدیره و مدیرعامل هواپیمایی ایران به خبرنگاران گفت[۲۶۱] هواپیمای مسافربری ایران دقیقاً در داخل دالان هوایی تعیین شده که عرض آن در این منطقه، حدود ۲۰ مایل دریایی است پرواز می‌کرد. او با توضیح مختصات جغرافیایی محل سرنگون شدن هواپیما که «۲۶ درجه و ۴۳ دقیقه شمالی و ۵۶ درجه و ۳ دقیقه شرقی» بود ثابت کرد که محل سقوط هواپیما نیز در داخل دالان هوایی بین‌المللی بود. او در مورد سرعت هواپیمای مسافربری ایران، نظر ادمیرال کرو را که گفته بود ۴۵۰ گره دریایی بود تکذیب کرد و اظهار داشت که هواپیما «به هنگام ساقط شدن در حال اوج‌گیری بوده و هنوز موازی زمین قرار نگرفته بود و در حالت اوج‌گیری، هیچ‌گاه سرعت هواپیما به سرعت حد نصاب خود نمی‌رسد و در آن لحظه سرعت هواپیما در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ کیلومتر در ساعت بوده است.» مجیدی گفت «ما بلافاصله به دبیرکل «یاتا» نامه نوشتیم و از او خواستیم این عمل امریکا را شدیداً محکوم کند.»

رعنایی‌فرد، رئیس سازمان هواپیمایی کشوری در تایید نظر مجیدی گفت[۲۶۲] «مجموع مسافر، بار و بنزین هواپیما در حداکثر خود بود و حدود ۷ دقیقه از زمان برخاستن آن از فرودگاه بندرعباس می‌گذشت.» در این شرایط، سرعت هواپیما نمی‌توانسته است به حد نصاب برسد. او سرعت هواپیما را در حدود ۲۵۰ کیلومتر دانست. رعنایی‌فرد تاکید نمود که با این سرعت و ارتفاع کم، نه‌تنها کارشناسان امریکایی که روی ناو جنگی مهمی چون وینسنز کار می‌کردند، بلکه یک فرد ناوارد هم می‌توانست آرم هواپیمایی ایران را روی بدنه آن ببینند. او یادآور شد که برنامه منظم پرواز هواپیماهای مسافربری ایران را تمام کشورها، مراکز مخابراتی و ناوگانها در اختیار دارند و از پیش می‌دانند که در هر زمانی چه هواپیمایی در چه مسیری در پرواز است. رعنایی‌فرد گفت «ما طی دو تلکس به سازمان بین‌المللی هواپیمایی «یاتا» درخواست اعزام هیات کارشناسی کرده‌ایم.»

سرتیپ ستاری فرمانده نیروی هوایی اظهار داشت[۲۶۳] که در هر هفته از تهران به دوبی سه پرواز، از شیراز به دوبی شش پرواز، از بندرعباس به دوبی پنج پرواز و مجموعاً ۱۴ پرواز در هر هفته از دالان هوایی معینی انجام می‌گیرد. بنابراین، ناوهای امریکایی که تمام برنامه‌های چاپ شده پرواز هواپیمایی ایران را در دست دارند، از آن پروازها و از مسیر آنها آگاه هستند. ادعای آنها که اشتباه کرده‌اند دروغ است. او ادعای مقامهای امریکایی را که فقط ۴ دقیقه برای تصمیم‌گیری وقت داشتند نادرست خواند و پس از ذکر دقیقه‌های مراحل مختلف اجازه پرواز تا سرنگون شدن هواپیما، روشن نمود که مقامهای امریکایی ۱۴ دقیقه برای شناسایی هواپیما وقت داشتند. ستاری اضافه کرد که زمان شناسایی درواقع بیش از ۱۴ دقیقه است. زیرا امریکاییان حتی «از زمانی که خلبان اجازه روشن کردن موتور را از برج می‌گیرد می‌توانند بفهمند که هواپیما مسافربری است یا خیر.»

ستاری در مورد ادعای مقامهای امریکایی که اشتباه کرده‌اند گفت «در هواپیمای غیر نظامی راداری به‌نام رادار شناسایی وجود دارد... هواپیما از هنگام خیزش، این رادار را روشن می‌کند و این فرستنده به هر ارگان نظامی و غیر نظامی در جهان که به رادار مجهز باشد اعلام می‌کند که هواپیما غیرنظامی است... این رادار به



دالان هوایی پرواز هواپیمای مسافربری ایرانی

مدت ۱۴ دقیقه روشن بوده است.» او نکته دقیقی را متذکر شد و گفت «نوع مانور اوج‌گیری، خود یک نشانه بزرگ دیگر برای تشخیص هواپیمای مسافربری از هواپیمای جنگی است. یک هواپیمای مسافربری برای مانورهای گوناگون طراحی نشده و اوج‌گیری آن هم بسیار آرام است. هر کس آشنا به رادار باشد، برایش فرق بین این دو واضح است.»

ستاری ادعای مقامهای امریکایی را که هواپیمای مسافربری ایران در منطقه جنگی پرواز می‌کرده است رد کرد و گفت «چه کسی در دنیا این منطقه را منطقه جنگی اعلام کرده است... منطقه تنگه هرمز و بندرعباس را حتی بیمه‌گذاران بین‌المللی منطقه غیر جنگی می‌دانند... آنها می‌توانند این مسئله را از لویدز لندن بپرسند.»

پس از سرنگون شدن هواپیمای مسافربری، گروههای امداد به‌سوی آبهای جزیره هنگام گسیل شدند و «تا ساعت ۵ بعدازظهر[۲۶۴]» آن روز ۵۷ جنازه به بندرعباس آورده شد. کلیه مسافران و سرنشینان هواپیما که مجموعاً ۲۹۰ نفر بودند[۲۶۵] به وضع غم‌انگیزی جان سپردند. «آگاهان منطقه با بررسی اجساد که تکه‌تکه شده و ضمناً هیچ کدام از آنها لباس بر تن نداشتند، علت شهادت آنها را موج انفجار و فشار هوا در هنگام سقوط اعلام می‌کنند. جنازه‌ها همه له شده‌اند و آثار سوختگی بر روی تعدادی از آنها هویداست. در میان جنازه‌هایی که مورد بازدید قرار گرفته، جنازه بسیاری از کودکان، زنان و افراد مسن دیده می‌شود. همچنین تعداد زیادی دست و پای قطع شده و جنازه‌های بدون سر، بدون دست، بدون پا و یا قطعه قطعه شده از آب خارج شده است.[۲۶۶]»

تعدادی از جنازه‌های کشته شدگان فاجعه هواپیمای مسافربری ایران که در میان آنان ۶۶ کودک زیر ۱۲ سال بودند از آبهای جزیره هنگام گرفته شد. دولت ایران خبرنگاران خارجی را برای مشاهده وضع دلخراش آنان که انبوه غم و خشم را در سینه می‌فشرد، به ایران دعوت کرد. هر کس که صادقانه انسانها را دوست داشته باشد از آگاهی بر کشته شدن آن تعداد کثیر قربانیان فاجعه هواپیمای مسافربری ایران عمیقاً متأثر می‌شود، ولی اکثریت مردم امریکا در یک همه‌پرسی، اقدام ویل

راجرز را تایید کردند. در روز سوم بعد از فاجعه، روزنامه واشنگتن پست و شبکه سراسری تلویزیونی ABC امریکا با ۵۲۴ نفر که به‌طور اتفاقی از ایالتهای مختلف امریکا انتخاب شده بودند مصاحبه تلفنی کردند. ۸۰ درصد آنان با اقدام ویل راجرز در سرنگون ساختن هواپیمای مَسافربری موافق بودند.[۲۶۷] مقامهای دولتی امریکا، ضمن آنکه از تایید سیاست ریگان در خلیج فارس خشنود بودند، عموماً معتقد بودند که نتیجه همه‌پرسی و احساسات منفی شدیدی که مردم امریکا نسبت به ایران نشان دادند، به‌خاطر «آزردگی طولانی مردم امریکا و دشمنی با ایران[۲۶۸]» به علت گروگانگیری کارکنان سفارت امریکا در تهران بود و اگر هواپیما متعلق به کشور دیگر «یا اگر یک هواپیمای انگلیسی بود[۲۶۹]» نتیجه همه‌پرسی تفاوت می‌کرد.

ریگان نیز که این عمل را «اشتباه» دانسته و به نوعی از آن معذرت خواسته بود، به ناخدا ویل راجرز برای کشتار مردم بی‌گناهی که اکثر آنان ایرانی و تعدادی در حدود ۴۰ نفر هندی، پاکستانی، ایتالیایی، افغانی، یوگسلاو، کویتی و تبعه امارات متحد عربی بودند[۲۷۰] مدال لیاقت داد.

ولایتی وزیر خارجه ایران ابتدا در همان روز حادثه، سوم ژوئیه ۱۹۸۸، طی نامه‌ای به دبیرکل، این نکته را یادآور شد[۲۷۱] که ایران بارها نسبت به حضور ناوهای جنگی ایالات متحد امریکا و مزاحمتهایی که برای اِعمال حاکمیت ایران ایجاد می‌کنند، هشدار داده و چون به این هشدارها توجه نشده است منجر به حمله موشکی ناو امریکایی به هواپیمای مسافربری ایران و کشته شدن کلیه مسافران و سرنشینان بی‌گناه آن گردیده است. در این نامه تصریح گردید که حمله تجاوزکارانه امریکا بدون تردید عمدی بوده و امنیت خطوط هوایی غیرنظامی در منطقه را به‌طور جدی به مخاطره افکنده است. ولایتی از دبیرکل خواست که مرتکبان این وحشیگریها را آشکارا محکوم کند و هیاتی از کارشناسان را نیز برای تحقیق درباره این حادثه فوراً اعزام نماید.

دو روز بعد، دولت ایران اقدام مهم و بی‌سابقه‌ای انجام داد. ایران طی نامه‌ای که این بار به رئیس شورای امنیت نوشت[۲۷۲] از او خواست که جلسه شورا را برای رسیدگی به جنایت امریکا فوراً تشکیل دهد. این درخواست ایران که برای اولین‌بار

پس از گذشت قریب هشت سال از جنگ عراق و ایران به عمل می‌آمد، توجه عموم را جلب نمود. دولت جمهوری اسلامی ایران برای موارد بسیاری که قاعدتاً می‌بایست تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت می‌شد، چنین درخواستی نکرد و با کنار کشیدن خود از سازمان جهانی، اعتبار قانونی آن را نفی کرد. ایران در قبال تجاوز اولیه عراق به ایران، حمله‌های مکرر آن به کشتیها و نفتکشهای ایران در آبهای بین‌المللی، بمباران گسترده به شهرها و مناطق مسکونی، به‌ویژه به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی و کشته شدن هزاران نفر از مردم بی‌گناه از شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه فوری ننمود.

عراق در ۱۷ مارس ۱۹۸۵ (۲۶ اسفند ۱۳۶۳) طی اطلاعیه‌ای اعلام داشت «نظر به عملیات جنگنده‌های نیروی هوایی عراق در محدوده قلمرو هوایی ایران، عراق خود را مسئول امنیت پروازهای بین‌المللی در قلمرو هوایی ایران نمی‌داند.[۲۷۳]» این اطلاعیه نقض آشکار کنوانسیون شیکاگو در ۱۹۴۴ در مورد حفظ امنیت خطوط هوایی بین‌المللی بود. ایران برای صدور این اطلاعیه و کمک از شورای امنیت برای وادار کردن عراق به لغو آن تقاضای تشکیل جلسه نکرد.[۲۷۴]

همان‌طور که پیشتر گفته شد، عراق هواپیمای حامل بن‌یحیی وزیر خارجه الجزایر و همراهان را که برای برقراری صلح بین ایران و عراق می‌کوشید سرنگون کرد. عراق همچنین در اول اسفند ۱۳۶۴ (۲۰ فوریه ۱۹۸۶) به هواپیمای مسافربری ایران در مسیر تهران ـ اهواز و در ۲۳ مهر ۱۳۶۵ (۱۵ اکتبر ۱۹۸۶) به هواپیمای مسافربری ایران در فرودگاه شیراز، هنگامی که مسافران برای رفتن به بندرعباس سوار آن می‌شدند حمله کرد و در هر دو مورد تعدادی از مسافران کشته شدند. دولت ایران ضمن آنکه در هر دو مورد به دبیرکل سازمان ملل نامه نوشت[۲۷۵] ولی تقاضای تشکیل جلسه شورای امنیت را ننمود.

مراجعه ایران به شورای امنیت در هشتمین سال جنگ و تقاضای تشکیل جلسه فوری شورا واجد اهمیت است. این اقدام ایران نشان داد که ایران و هر کشور دیگری، به‌ویژه کشوری از جهان سوم، نمی‌تواند خود را از سازمان ملل متحد دور نگاه دارد. ایران و هر کشور دیگری عضو خانواده جهانی است و باید پیوستگی

خود را به این خانواده بزرگ حفظ کند و قواعد و نظامهای آن را که بیشتر به سود کشورهای ضعیف است رعایت نماید. اگر کشوری مانند ایران با تبعیض و جانبداری مغرضانه شورای امنیت که ناشی از ملاحظات سیاسی و اقتصادی قدرتهای بزرگ است روبه‌رو گردد، صحیح آن خواهد بود که همبستگی و علاقه صادقانه خود را به سازمان ملل که تکیه‌گاه اساسی ملتها و دولتها برای مصون ماندن از تجاوزهای دولتهای قدرتمند زورگو و بازگرداندن صلح و امنیت به منطقه آشوب‌زده است قوی‌تر ابراز دارد؛ در درون سازمان به مبارزه اصولی و پیگیر با زورگویان بپردازد و بکوشد جبهه‌ای از ملتها و دولتهای صلح‌دوست و معتقد به منشور ملل متحد برای جلوگیری از تجاوزهای آن دولتها به‌وجود آورد.

تقاضای ایران از شورای امنیت برای تشکیل جلسه فوری، با توجه به شرایط همه‌جانبه ایران در تیر ۱۳۶۷، نشان از وجود تغییر آشکار در سیاست آن نسبت به جنگ داشت و این گمان را تقویت نمود که ایران متمایل به حل مسأله جنگ از طریق سیاسی شده و در سیاست گذشته خود درباره حل نظامی آن مساله تجدیدنظر کرده است.

شورای امنیت اولین جلسه خود را برای رسیدگی به شکایت ایران به ریاست پولو نوگیراباتیستا[۲۷۶]، نماینده برزیل در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۳ تیر ۱۳۶۷) تشکیل داد.[۲۷۷] برای اولین‌بار ولایتی وزیر خارجه ایران در جلسه شورا شرکت کرد. او در سخنرانی مفصل خود که ۹۰ دقیقه طول کشید[۲۷۸] ابتدا به «مواضع غیرعادلانه، جانبدارانه و غیرمسئولانه» شورا در جنگ عراق و ایران اشاره کرد و در مورد علت تقاضای تشکیل جلسه شورا گفت «فاجعه حمله به یک هواپیمای مسافری و کشتار وحشتناک کودکان بی‌گناه و مادران آنان افکار عمومی در کشور ما و سراسر جهان را چنان متاثر ساخته است که ما را ناگزیر ساخت تا این فاجعه و علل و آثار آن را به خاطر انسانیت و دفاع از حقوق بین‌الملل در معرض قضاوت جامعه بین‌المللی بگذاریم.» او درباره سرنشینان هواپیما گفت که در میان آنان «بیش از ۱۰۰ زن و کودک دیده می‌شد. از سرنشینان خارجی ۱۵ نفر تبعه امارات متحد عربی از جمله ۴ زن و ۴ کودک، ۱۰ نفر تبعه هند از جمله ۲ زن و ۴ کودک، ۶ نفر تبعه پاکستان از

جمله ۴ زن، ۶ نفر تبعه یوگوسلاوی و یک نفر تبعه ایتالیا بود.»

ولایتی متن مکالمات خلبان رضاییان با برجهای مراقبت بندرعباس، تهران و دوبی را در جلسه شورا قرائت کرد. بر طبق آن و برخلاف گفته‌های مقامهای امریکایی، هواپیمای مسافری ایران در هنگام سقوط نه‌تنها در حال کم کردن ارتفاع نبود، بلکه در حال اوج‌گیری از ۱۲۶۰۰ پا به ۱۴۰۰۰ پا بود. به‌علاوه، خلبان رضاییان به برجهای مراقبت بالا اطلاع داد که دستگاه الکترونیک هواپیما که به‌طور خودکار مسافری بودن هواپیما را معرفی می‌کرد روشن است و مشغول کار می‌باشد.

او ضمن شرح جزئیات پرواز و سرنگون شدن هواپیما و تناقضات گفته‌های مقامهای امریکایی گفت «سؤالی که لازم است جداً مورد بررسی قرارگیرد این است که آیا فرمانده کشتی امریکایی وینسنز واقعاً به هدف خود اخطارکرده بود که قصد پرتاب موشک دارد.» او تصریح کرد که هواپیما خارج از منطقه جنگی مورد حمله واقع شده و «این واقعیت حتی از جانب شرکت بیمه لویدز لندن نیز مورد تایید قرار گرفته است.»

ولایتی پس از آنکه روشن ساخت هواپیمای مسافری ایران در داخل دالان هوایی تعیین شده بود، سؤال کرد «چرا کشتی وینسنز دقیقاً در وسط یک راه هوایی غیرنظامی بر روی آب مستقر شده بود.» او حمله ناو امریکایی به هواپیمای مسافری ایران را به‌درستی منطبق با بند ب ماده سوم تعریف تجاوز مصوب مجمع عمومی در ۱۹۷۴ که شرح آن در صفحات پیش گذشت دانست و از شورا خواست که اقدام امریکا را محکوم نماید.

وزیر خارجه ایران در پایان سخنان خود به پیامدهای زیانبار حضور نظامی امریکا در خلیج فارس اشاره کرد و از شورای امنیت خواست که «ایالتهای متحد [امریکا] و دیگر نیروهای خارجی را وادار به خروج از خلیج فارس سازد.»

جرج بوش نایب رئیس جمهور امریکا به‌عنوان نماینده آن کشور در جلسه شورا شرکت نمود.[۲۷۹] او در سخنرانی خود حمله موشکی ناو وینسنز را دفاع از خود نامید و اتهام ایران راکه حمله ناو تعمدی بود ردکرد و آن را یک حادثه خواند. با وجودی که ولایتی در جلسه شورا روشن ساخت که هواپیما در منطقه جنگی

پرواز نمی‌کرده و شرکت بیمه لویدز لندن نیز آن را تایید کرده است، بوش گفت که ایران باید به مقدار زیاد مسئولیت این حادثه را به‌عهده بگیرد، زیرا اجازه داد که هواپیمای مسافربری در منطقه جنگی و زمانی که جنگ بین نیروی دریایی امریکا و ایران روی داده بود پرواز کند.

در تصویری که در این کتاب چاپ گردیده و از روزنامه واشنگتن پست اخذ شده است نشان داده می‌شود که هواپیما در دالان هوایی بین‌المللی مخصوص هواپیماهای مسافربری پرواز می‌کرده و ناو وینسنز دقیقاً در میان آن دالان برای حادثه‌آفرینی و ایجاد مزاحمت برای هواپیماها و ناوچه‌های گشتی ایران مستقر بوده است. به‌علاوه منطقه جنگی چه ارتباطی باید با امریکا که مدعی داشتن سیاست بی‌طرفی است داشته باشد؟ مگر آنکه امریکا خود را طرف جنگ بداند و آبهای بین‌المللی را به خاطر استقرار ناوهای خود منطقه جنگی و آن هم جنگ با ایران تلقی کند.

بوش در بیانات خود به گفته‌های ولایتی درباره تناقض‌گویی مقامهای امریکایی و مطالبی که او از روزنامه‌های واشنگتن‌پست و نیویورک تایمز قرائت کرد پاسخ نداد و تنها گفت که در امریکا مطبوعات آزاد است و در ایران آزادی مطبوعات وجود ندارد. بوش توجه آشکار داشت که به سرنگون شدن هواپیما کمتر بپردازد و هدف اصلی بیانات خود را بر لزوم خاتمه دادن به جنگ و برقراری صلح قرار دهد. او به قطعنامه ۵۹۸ که سال قبل تصویب شده بود اشاره کرد و یادآور شد که ایران هنوز موافقت خود را با آن قطعنامه اعلام نداشته است. او ابراز امیدواری نمود که مذاکره‌های شورا منجر به پایان گرفتن جنگ شود. بوش به‌دنبال سیاست آشتی‌جویانه‌ای که ریگان در قبال سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران پیش گرفته بود برای جلب رضایت ایران هیچ‌گونه اشاره‌ای به لزوم تصویب قطعنامه‌ای برای تحریم فروش اسلحه به ایران نکرد. به‌علاوه، او به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی را محکوم کرد، ولی به پیروی از سیاست دولت خود، همچنان از ذکر نام عراق خودداری نمود.

دیپلماتهای آشنا به سیاست دو کشور ایران و امریکا، با توجه به سالها بیانات

تند دو کشور علیه یکدیگر اظهار داشتند «هر دو سخنرانی دارای لحن نسبتاً ملایمی بود.[۲۸۰]» اعضای شورای امنیت که در هفته گذشته با هر دو طرف مذاکره خصوصی کرده بودند پس از سخنان جلسه روز بعد تایید نمودند که لحن هر دو نماینده «آشتی جویانه»[۲۸۱] بود.

در مورد لحن ملایم نماینده امریکا می توان گفت که پیروزیهای پی درپی نظامی عراق در فاو، شرق بصره، شلمچه، جزیره‌های مجنون و تخلیه داوطلبانه ایران از زبیدات و حلبچه در جبهه شمال، دولت امریکا را که از آغاز جنگ می‌کوشید هیچ یک از دو طرف در جنگ پیروز و یا بازنده نباشد نگران پیامدهای پیروزی عراق نمود. به همین جهت، جرج بوش توجه اساسی سخنان خود را بر پایه لزوم فوری پایان گرفتن جنگ قرار داد و نمایندگان عضو شورا نیز در سخنرانیهای خود ضمن ابراز خوشوقتی از شرکت نماینده ایران در جلسه‌های شورا، در مورد خاتمه یافتن هرچه زودتر جنگ تاکید کردند.

شورای امنیت سه جلسه دیگر در روزهای ۱۵، ۱۸ و ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۴، ۲۷ و ۲۹ تیر ۱۳۶۷) تشکیل داد. ولایتی وزیر خارجه ایران ۲۷ تیر ۱۳۶۶ (۱۸ ژوئیه ۱۹۸۷) به تهران مراجعت کرد.[۲۸۲] و محمدجعفر محلاتی به‌عنوان نماینده ایران درکلیه آن جلسه‌ها شرکت نمود. در چهار جلسه شورا مربوط به مذاکره درباره سرنگون شدن هواپیمای مسافربری ایران، علاوه بر ایران، نمایندگان کشورهای هند، لیبی، پاکستان، سوریه، کوبا، گابن، امارات متحد عربی، نیکاراگوئه و رومانی به تفاوت و بدون داشتن حق رأی شرکت نمودند، ولی نماینده عراق در هیچ یک از جلسه‌های شورا شرکت ننمود.

در فاصله جلسه‌های شورای امنیت رویداد مهمی رخ داد. ایران در نیمه شب ۲۶ تیر ۱۳۶۷ (۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸) موافقت رسمی خود را با قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش‌بس اعلام داشت. این امر، همراه با مذاکره‌هایی که در جلسه‌های شورا و خارج از آنها با نمایندگان امریکا و ایران به عمل آمد، زمینه را برای تهیه پیش‌نویس قطعنامه‌ای که از طرف امریکا وتو نگردد فراهم نمود. متن قطعنامه در جلسه ۲۰ ژوئیه به رأی گذاشته شد و به اتفاق آرا، از جمله رأی نماینده امریکا به تصویب

رسید. گفتنی است که قطعنامه ۵۹۸ نیز یک سال قبل در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ تصویب شده بود.

متن قطعنامه ۶۱۶ مصوب ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸ به شرح زیر است[۲۸۳]:

«شورای امنیت،

با توجه به نامه مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۸۸ کفیل نمایندگی دایمی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان رئیس شورای امنیت،

با استماع بیانات نماینده جمهوری اسلامی ایران، علی‌اکبر ولایتی وزیر خارجه و نماینده امریکا جورج بوش نایب رئیس جمهوری،

با ابراز اندوه عمیق که هواپیمای مسافربری ایران‌ایر[۲۸۴] در پرواز بین‌المللی ۶۵۵، هنگام پرواز به فراز تنگه هرمز توسط موشکی که از ناو جنگی ایالات متحد امریکا به‌نام یو اس اس وینسنز پرتاب گردید منهدم شد،

با تاکید بر ضرورت [دانستن] شرح کامل واقعیتهای حادثه براساس یک تحقیق بی‌طرفانه،

با ابراز ناراحتی شدید از مزاحمتهای فزاینده تنش در ناحیه خلیج [فارس]،

۱ ـ اندوه عمیق خود را از سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران توسط موشکی که از ناو جنگی ایالتهای متحد امریکا پرتاب شد و تاسف عمیق خود را از تلفات غم‌انگیز انسانهای بی‌گناه ابراز می‌دارد،

۲ ـ تسلیت صمیمانه خود را به خانواده‌های قربانیان این حادثه غم‌انگیز و به مردم و دولتهای کشورهای متبوع آنان ابراز می‌دارد؛

۳ ـ از تصمیم سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری در پاسخ درخواست جمهوری اسلامی ایران «برای انجام تحقیق فوری درباره روشن ساختن کلیه واقعیتهای مربوط [به حادثه] و جنبه‌های فنی سلسله رویدادهای مربوط به پرواز و انهدام هواپیما» استقبال می‌کند و از اعلام تصمیم ایالتهای متحد امریکا و جمهوری اسلامی ایران برای همکاری با تحقیقات سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری استقبال می‌نماید؛

۴ ـ از کلیه کشورهای عضو کنوانسیون هواپیمایی کشوری بین‌المللی که در

۱۹۴۴ در شیکاگو امضا شد می‌خواهد که به منظور جلوگیری از تکرار حوادثی نظیر این حادثه، قواعد و رفتار بین‌المللی درباره ایمنی هواپیمایی کشوری، به‌ویژه قواعد و رفتار [مندرج] در ضمیمه آن کنوانسیون را در هر شرایط به کامل‌ترین وجه رعایت نمایند؛

۵ ــ بر ضرورت اجرای کامل و فوری قطعنامه ۵۹۸ مصوب ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ به‌عنوان تنها اساس یک راه‌حل جامع، عادلانه شرافتمندانه و پایدار در اختلاف بین جمهوری اسلامی ایران و عراق تاکید می‌کند و پشتیبانی خود را ازکوششهای دبیرکل برای اجرای آن قطعنامه مجدداً تایید می‌نماید و خود را متعهد به همکاری با او برای پیشرفت طرح اجرایی دبیرکل می‌داند.»

مفاد قطعنامه نشان می‌دهد که شورای امنیت با توجه به موقعیت امریکا در شورا، شرکت ایران در جلسه‌های شورا و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران، از اتخاذ هرگونه تصمیم درباره سرنگون شدن هواپیمای مسافربری ایران خودداری کرد و آن را موکول به تحقیق سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری و دانستن شرح کامل واقعیتهای حادثه دانست.

شورای امنیت به ادعای بوش که محل سرنگون شدن هواپیمای مسافربری را «منطقه جنگی» دانست توجه نکرد و تاکید نمود که هواپیما هنگام پرواز بر فراز تنگه هرمز با موشکی که از طرف ناو وینسنز پرتاب شد سرنگون گردید. شورا علاوه بر مقدمه، در بند ۱ قطعنامه نیز تکرار کرد که ناو جنگی ایالتهای متحد امریکا، هواپیمای ایران را سرنگون ساخته است. امریکا نیز قبلاً آن را پذیرفته بود.

شورای امنیت با وجود حضور وزیر خارجه ایران، نام تاریخی خلیج فارس را در قطعنامه به‌طورکامل ذکر نکرد و تنها نام خلیج را بدون ذکر کلمه فارس آورد.

با آنکه ریگان، رئیس جمهور امریکا گفته بود که به خانواده قربانیان حادثه غرامت پرداخت خواهد کرد و دولت امریکا نیز طی نامه‌ای به شورای امنیت آن را تصریح کرده بود[۲۸۵]، در قطعنامه هیچ اشاره‌ای به آن نشد.

ولایتی وزیر خارجه ایران در سخنان خود در جلسه ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۸ اظهار داشته بود که ایران با طرح زمانبندی دبیرکل برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ موافق

است. شورا در بند ۵ قطعنامه، ضمن تاکید بر لزوم فوری قطعنامه ۵۹۸، تصریح نمود که با دبیرکل برای پیشرفت طرح اجرایی او همکاری خواهد کرد، و بدین‌ترتیب جانب ایران را گرفت.

برای آنکه دانسته شود حَتی مقامهای امریکایی نیز به واقعیتهای جریان سرنگون شدن هواپیمای مسافربری ایران اعتراف کردند، گفته می‌شود که ادمیرال کرو در مصاحبه روز سوم ژوئیه اظهار داشته بود که هیاتی را برای تحقیق اعزام خواهد داشت. هیات بالا به ریاست دریادار ویلیام فاگارتی[۲۸۶] و عضویت شش نفر از مقامهای نظامی امریکا در ۴ ژوئیه به منطقه رفتند.[۲۸۷] این گروه یک ماه در منطقه به تحقیق پرداخت و گزارش خود را در ۷۰ صفحه تنظیم کرد و ۱۰۰۰ صفحه نیز اسناد تاییدکننده آن گزارش را ضمیمه نمود.[۲۸۸] به موجب گزارش گروه تحقیق پنتاگون، «یک رشته اشتباهات انسانی» موجب بروز حادثه گردید. سیستم رادار اجیس صحیح کار کرد، ولی افراد مأمور در مرکز فرماندهی ناو وینسنز در امور جنگی بی‌تجربه بودند و زیر فشار شرایط جنگی و نبرد با قایقهای توپدار ایرانی، اطلاعات الکترونیکی را نادرست تفسیر کردند. براساس تشخیص آنان که هواپیمای ارباس یک هواپیمای جنگی است، ویل راجرز دستور شلیک موشک داد.

درگزارش بالا قید گردید که ویل راجرز فرمانده ناو وینسنز در مرکز فرماندهی الکترونیکی ناو معروف به مرکز اطلاعات جنگی بود. ویل راجرز سؤال کرد که «آیا در آن موقع پرواز هواپیمای بازرگانی در برنامه پروازها هست؟ یک خدمه ناو به فهرست نوشته شده پروازها نگاه کرد و گفت هیچ نیست.» کنترل دوباره فهرست آشکار داشت که پرواز ۶۵۵ هواپیمایی ایران در آن فهرست بود و ظاهراً چشم خدمهٔ ناو به آن نیفتاد.

به موجب گزارش بالا، «ثبت داده‌های رادار، رادیو و سایر علامتها بر روی نوار در طول حادثه... نشان داد که هواپیمای ارباس در حال اوج‌گیری بود و برخلاف آنچه که کارکنان ناو ابتدا گزارش دادند در حال کم کردن ارتفاع برای گرفتن وضع حمله نبود و اینکه ارتفاع آن ۱۲۰۰۰ پا و نه ۹۰۰۰ پا و سرعت آن ۳۵۰گره دریایی و نه ۴۵۰گره دریایی که درگزارشهای اولیه ذکر شده است.» و دیگر آنکه «مدارک و

مستندات آشکار داشت که هواپیما کاملاً در داخل دالان [هوایی] بود.»

گزارش گروه تحقیق پنتاگون درستی نظرها و ادعاهای ایران را تایید کرد و روشن ساخت که امریکا کاملاً مسئول فاجعه سرنگون شدن هواپیمای مسافری ایران و کشتار دسته‌جمعی ۲۹۰ نفر کودکان، زنان و مردان بی‌گناه است.

خبرنگار واشنگتن‌پست، با توجه به گزارش بالا در مورد مسئولیت ویل راجرز نوشت «مقامهای نیروی دریایی گفتند اگر کارکنان رادار ناو، اطلاعاتی را که [روی صفحه تلویزیون رادار] دیدند نادرست تفسیر کردند، بخش اعظم مسئولیت به عهده ناخدای کشتی است، زیرا او در مرکز اطلاعات جنگی [ناو] بود.» ولی ریگان برای تحقیر ایران و انسانهای قربانی شده بی‌گناه و در عین حال تشویق افسران به اجرای سیاست جنگی امریکا به ویل راجرز مدال لیاقت داد.

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران و با جو مساعد بین‌المللی که ایجاد شده بود، آتش‌بس در جنگ عراق و ایران رسماً در ۲۰ اوت ۱۹۸۸ (۲۹ مرداد ۱۳۶۷) برقرار شد و به جنگ نفتکشها و پیامدهای غم‌افزا و زیانبخش آن پایان داده شد.

سلاحهای شیمیایی

کنفرانس لاهه که در ۱۸۹۹ به ابتکار نیکلای دوم تزار روس در شهر لاهه تشکیل شد، استفاده از سلاحهای سمی را ممنوع کرد. پس از آنکه در جنگ جهانی اول گازهای سمی به میزان محدودی به‌کار رفت، به ابتکار جامعهٔ ملل، کنفرانس دیگری در شهر ژنو تشکیل شد و طبق پروتکل مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ (۲۷ خرداد ۱۳۰۴) به کار بردن هر گونه سلاحهای شیمیایی منع گردید. با وجودی که عراق به‌عنوان یکی از امضاکنندگان پروتکل بالا، متعهد است که مفاد پروتکل ژنو را دقیقاً رعایت نماید، از همان اولین ماههای تجاوز به ایران مبادرت به استعمال سلاحهای شیمیایی کرد.

جک اندرسون[۲۸۹]، روزنامه‌نگار معروف امریکایی، یک ماه و یازده روز پس از شروع تجاوز عراق به ایران، در آن موقع که نیروهای عراقی بیش از ۸۰ کیلومتر در داخل اراضی ایران پیشروی نموده بودند اعلام داشت که عراق سلاحهای «شیمیایی را یک سلاح نظامی مفید می‌داند.[۲۹۰]» چند روز بعد «ایرانیان، نیروهای عراقی را متهم کردند که در حمله به سوسنگرد مرتکب بی‌رحمیها گردیدند، به زنان تجاوزکردند و سلاحهای شیمیایی به‌کار بردند.[۲۹۱]» بدین‌ترتیب، عراق از دومین ماه تجاوز به ایران، برخلاف تعهد بین‌المللی خود به ارتکاب عمل ضد انسانی مبادرت ورزید و سلاحهای شیمیایی را در جنگ با ایران به‌کار برد.

پیشروی عراق از آبان ۱۳۵۹ (نوامبر ۱۹۸۰) در تمام جبهه‌ها متوقف گردید. این واقعیت محرز شد که جنگ طولانی خواهد بود و ایران مصمم است که نیروهای متجاوز عراقی را با جنگ از اراضی اشغالی بیرون نماید. چون عراق تصمیم داشت که از سلاحهای شیمیایی به مقدار زیاد و به دفعات در جنگ با ایران استفاده کند به منظور پیشگیری از واکنش احتمالی ایران، از اوایل ۱۹۸۱ مبادرت به ساختن سه پناهگاه بزرگ زیرزمینی در اطراف بغداد برای مصون ماندن مقامهای بالای دولت عراق و افسران ارشد ارتش از سلاحهای شیمیایی نمود.[۲۹۲]

شکست سنگین عراق در خرمشهر، حمله ایران به داخل خاک عراق، موقعیت متزلزل صدام در ۱۹۸۲ و مداومت حمله‌های ایران به عراق، رهبران عراق را مصمم نمود که از سلاحهای شیمیایی نه‌تنها به‌عنوان یک حربه تهدید، بلکه به‌عنوان یک وسیله دفاعی استفاده نمایند. آنان با توجه به خطر جدی که قدرت سیاسیشان را تهدید می‌کرد برای حفظ بقای خود مبادرت به هر عملی را ـ هر قدر که ضد انسانی و برخلاف تعهدات بین‌المللی عراق بود ـ لازم می‌دانستند و از ارتکاب آن پروایی احساس نمی‌کردند. رهبران عراق در محاسبات خود برای پیامدهای به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی به حمایت امریکا، دولتهای غربی و حتی شوروی تکیه داشتند و امیدوار بودند که استفاده از سلاحهای شیمیایی، دشواریهای نگران‌کننده در افکار عمومی، به‌ویژه در شورای امنیت برای عراق ایجاد نخواهد کرد. روند وقایع نشان داد که دولتهای به ظاهر مدافع حقوق بین‌الملل

و حقوق انسانها، به‌ویژه امریکا، بیش از حد انتظار رهبران عراق از آنان پشتیبانی کردند و مانع شدند که شورای امنیت تصمیم قاطع با قدرت اجرایی برای منع عراق از تکرار استعمال سلاحهای شیمیایی اتخاذ کند.

شورای امنیت و شکایتهای مکرر ایران

ایران در ۲۷ مهر ۱۳۶۲ (۱۹ اکتبر ۱۹۸۲) در جبهه شمالی حمله کرد و نیروهای عراقی را از اراضی بین بانه و مریوان بیرون راند و بعد نیز حدود ۴۰ کیلومتر در داخل خاک عراق پیشروی کرد. عراق برای جلوگیری از پیشروی بیشتر نیروهای ایران، به سلاحهای شیمیایی توسل جست.

ایران طی نامه ۳ نوامبر ۱۹۸۳ (۱۲ آبان ۱۳۶۲) به دبیرکل سازمان ملل اعلام داشت[۲۹۳] که «نیروهای تجاوزکار عراق در چند هفته گذشته به دفعات و در نقاط مختلف جبهه سلاحهای شیمیایی به کار برده است.» و خواست که دبیرکل نماینده خود را برای مشاهده بیماران و سلاحهای شیمیایی به کار رفته به ایران اعزام دارد. چون عراق همچنان به استفاده از سلاحهای شیمیایی مبادرت می‌ورزید، ایران طی نامه ۹ نوامبر ۱۹۸۳ (۱۸ آبان ۱۳۶۲) ضمن شرح بمباران مناطق مسکونی شهرهای اندیمشک، مسجدسلیمان، بهبهان و نهاوند بار دیگر به دبیرکل اطلاع داد[۲۹۴] که عراق به دو روستای بانه با سلاحهای شیمیایی حمله کرده و موجب کشته و مجروح شدن تعدادی از افراد گردیده است.

نماینده ایران در سازمان ملل در همان روز ۹ نوامبر ۱۹۸۳ مجدداً نامه دیگری برای دبیرکل ارسال داشت و اعلام نمود[۲۹۵] تکه‌هایی از گلوله‌های حاوی گازهای شیمیایی که عراق در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳ (۳ آبان ۱۳۶۲) بر روی پیرانشهر پرتاب کرده بود در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل برای ملاحظه کارشناسان آن سازمان موجود است. در آن نامه ضمناً اعلام گردید که عراق در اطراف خرمشهر نیز سلاحهای شیمیایی به کار برده است. نماینده ایران چند قطعه عکس از مجروحان حادثه را نیز ضمیمه نمود.

در ۱۶ نوامبر ۱۹۸۳ (۲۵ آبان ۱۳۶۲) ایران باز به دبیرکل نامه نوشت[۲۹۶] و

اطلاع داد که یک هواپیمای عراقی در صبح ۲۱ اکتبر ۱۹۸۳ (۲۹ مهر ۱۳۶۲) یک بمب شیمیایی بر روی ده بامدمجان نزدیک بانه فرو انداخته است. و در شب ۳۰ اکتبر ۱۹۸۳ (۸ آبان ۱۳۶۲) نیز نیروهای عراقی در کمتر از هفت دقیقه سه بار گلوله‌های توپ حاوی مواد شیمیایی در خط مقدم جبهه پرتاب کرده‌اند. ایران در نامه‌های خود علاوه بر ذکر تعداد کشته شدگان و مجروحان، عوارض گلوله‌ها و بمبهای شیمیایی را که زخمهای پوستی، ناراحتیهای ریه، نابینایی و ضعف دید چشمها بود توضیح داد. ایران در نامه بالا از دبیرکل خواست که هرچه زودتر گروه کارشناسان را برای تحقیق درباره به کار رفتن سلاحهای شیمیایی اعزام دارد.[۲۹۷]

عراق در نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۸۳ (۸ آذر ۱۳۶۲) به‌عنوان دبیرکل سازمان ملل، اتهامهای ایران را «به‌طور قاطع رد کرد[۲۹۸]» و آنها را «مانورهای مفتضح» برای منحرف ساختن توجه جامعه بین‌المللی از امتناع ایران به متوقف ساختن جنگ و عدم پذیرش قطعنامه‌های شورای امنیت معرفی کرد. عراق در نامه بالا مخالفت خود را با «اعزام نماینده یا کارشناس یا گروه کارشناس» از طرف دبیرکل اعلام داشت و تاکید نمود که باید کوششها متوجه خاتمه دادن به جنگ و یا «لااقل اجرای قطعنامه ۵۴۰ (۱۹۸۳) شورای امنیت» باشد.

در مورد اقدام عراق به استعمال سلاحهای شیمیایی توجه جلب می‌شود که هر وقت نیروهای ایران در جبهه‌های زمینی به پیروزیهایی دست می‌یافتند، عراق نه‌تنها بر شدت و وسعت جنگ شهرها و جنگ نفتکشها می‌افزود، بلکه سلاحهای شیمیایی را نیز به مقدار زیاد و به دفعات به کار می‌برد تا بدین‌وسیله از قدرت نیروهای ایران بکاهد و پیشروی آنها را متوقف سازد. ایران در سال ۱۳۶۲ (مارس ۱۹۸۳ تا مارس ۱۹۸۴) پیروزیهایی در جبهه‌های زمینی به‌دست آورد. در مرداد ۱۳۶۲، منطقه حاج عمران، در مهرماه ارتفاعات مشرف بر پنجوین، در اسفند آن سال بعضی از جزیره‌های نفتی مجنون و بخشهایی از اراضی باتلاقی شمال و جنوب بصره در خاک عراق را به تصرف درآورد. حمله‌های سنگین ایران در اسفند ۱۳۶۲ (مارس ۱۹۸۴) و پیروزیهای آن، به‌ویژه بی‌تفاوتی شورای امنیت نسبت به شکایتهای مکرر ایران در مورد به کار رفتن سلاحهای شیمیایی علیه نیروهای ایران

موجب گردید که عراق بدون واهمه از واکنش جهانی و شورای امنیت بر شدت به‌کارگیری سلاحهای شیمیایی بیفزاید.

دولت ایران در این مورد اقدام صحیح به عمل آورد و برای ناگزیر ساختن شورای امنیت به اعزام گروه کارشناس، تعداد کثیری از مجروحان سلاحهای شیمیایی را به اروپا اعزام داشت و در بیمارستانهای آلمان، اتریش و سوئد بستری کرد. این اقدام که قدرتهای بزرگ با توجه به روش گذشته رهبران دولت جمهوری اسلامی ایران انتظار آن را نداشتند، اعتراض و خشم افکار عمومی مردم جهان را علیه عراق برانگیخت. رسانه‌های گروهی جهان با انتشار مطالب و عکسهای مجروحان، موجب بالا گرفتن موج اعتراضها شدند و شورای امنیت که نمی‌توانست در مقابل واقعیتهای تکان‌دهنده همچنان بی‌تفاوت بماند ناچار با اعزام گروه کارشناس برای تحقیق در مورد به کار بردن سلاحهای شیمیایی موافقت کرد.

در مورد اهمیت قدرت افکار عمومی مردم جهان و تاثیر آن در سیاستها و تصمیمهای دولتها و مراجع بین‌المللی یادآور می‌شود که دبیرکل سازمان ملل در گزارشی که پس از اعزام گروه کارشناس و دریافت گزارش آنان در مورد به کار بردن سلاحهای شیمیایی به شورای امنیت داد صریحاً قید نمود[۲۹۹] «گزارشهای مطبوعاتی معلوم داشت که مقامهای پزشکی کشورهایی که اتباع ایرانی در آن درمان می‌شدند یا نظرهایی که درباره آن ابراز شد امکان به کار بردن سلاحهای شیمیایی را نفی نکرده‌اند. آن گزارشها با درخواست فزاینده دولتها و افکار عمومی و سازمانهای خصوصی برای یک تحقیق واقع‌بینانه و بی‌طرفانه همراه بود.»

دبیرکل بر پایه «اصول بشردوستانه مندرج در منشور و مسئولیتهای اخلاقی مقام خویش[۳۰۰]» از چهار نفر کارشناس برجسته زیر درخواست نمود که از ایران دیدن نمایند.

۱) دکتر گوستاو آندرسون[۳۰۱]، کارشناس ارشد شیمی در مؤسسه تحقیق دفاع ملی سوئد،

۲) دکتر مانوئل دومینگز[۳۰۲]، سرهنگ ارتش اسپانیا، کارشناس سلاحهای اتمی،

میکروبی و شیمیایی و استاد دانشگاه مادرید،
۳) دکتر پیتر دان[۳۰۳]، مدیر تحقیقات علمی وزارت دفاع استرالیا،
۴) دکتر سرهنگ اوبرست الریش ایموبرستگ[۳۰۴]، رئیس امور تحقیقاتی وزارت دفاع سویس.

گروه کارشناس بالا همراه با اقبال رضا، مدیر واحد اداری معاون دبیرکل در امور سیاسی ویژه، در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ (۲۲ اسفند ۱۳۶۲) از ژنو عازم تهران شدند. آنان پس از شش روز اقامت در ۱۹ مارس مراجعت کردند و در ۲۱ مارس گزارش مشترک خود را به دبیرکل تسلیم نمودند. دبیرکل نیز عین گزارش آنان را به پیوست گزارش خود به اطلاع شورای امنیت رساند.

دبیرکل در گزارش خود تصریح کرد که او «با توجه به نگرانی ناشی از احساسات بشردوستانه که او را برای [اخذ] تصمیم درباره انجام این تحقیق هدایت کرد» و با ارسال گزارش کارشناسان «متاثر است [اعلام دارد]که نتیجه گیری کلیه آنان به اتفاق آرا تایید می‌نماید که سلاحهای شیمیایی به کار رفته است.»

دبیرکل پس از آنکه اشاره نمود او «چند روز قبل استفاده از سلاحهای شیمیایی را قویاً محکوم کرد» خاطرنشان ساخت که برای «رعایت دقیق» کلیه اصول و قواعد بین‌المللی اهمیت فوق‌العاده قایل است. او در پایان گزارش خود تاکید نمود که تنها راه رفع «این نگرانیهای ناشی از احساسات بشردوستانه» آن است که **«به این درگیری غم‌انگیز که همچنان نیروهای گرانبهای انسانی ایران و عراق را به نابودی می‌کشاند پایان داده شود.»** او از هر دو دولت ایران و عراق و از کلیه کشورهای دیگر خواست که برای رسیدن به این هدف یاری کنند.

کارشناسان پس از معاینه بیماران و آزمایش تکه‌های بمبهای جمع‌آوری شده، در بند ۳۵ گزارش خود به اتفاق آرا نظر دادند:

« ۱) سلاحهای شیمیایی به شکل بمبهای هوایی در نقاطی از ایران که توسط کارشناسان مورد بازرسی قرارگرفته به کار رفته است.

۲) انواع مواد شیمیایی مورد استفاده عبارت بودند از بیس (۲ ـ کلروتیل[۳۰۵]) سولفید معروف به گاز خردل و اتیل ن. ن ـ دیمتیل فسفروامیدوسیانیدات[۳۰۶]» گاز

اعصاب معروف به تابون[۳۰۷]».

با وجودی که ایران به‌طور رسمی در ۳ نوامبر ۱۹۸۳ (۱۲ آبان ۱۳۶۳) به دبیرکل شکایت نمود که عراق سلاحهای شیمیایی به کار برده است و دبیرکل نیز در اولین سطر گزارش خود آن را تایید کرد، و با وجود نامه‌های متعدد ایران که اعلام داشت عراق همچنان از سلاحهای شیمیایی استفاده می‌نماید، شورای امنیت زیر نفوذ پنج عضو دایمی آن، به‌ویژه امریکا، تا ۱۲ مارس ۱۹۸۴ (۲۱ اسفند ۱۳۶۲) که کارشناسان سازمان ملل، ژنو را به‌سوی تهران ترک کردند، به مدت ۱۲۹ روز در مقابل این فاجعه بزرگ ضد انسانی و نقض پروتکل ژنو که از سندهای مهم حقوق بین‌الملل است سکوت اختیار کرد. قدرتهای بزرگ عملاً به عراق اجازه دادند و آن را تشویق کردند که بدون نگرانی از واکنش جهان به ارتکاب جنایت بزرگ خود همچنان ادامه دهد. اگر طبق گزارش دبیرکل «درخواست فزاینده دولتها و افکار عمومی و سازمانهای خصوصی» نبود، معلوم نبود که شورای امنیت تا چه مدت به سکوت ملامت‌بار خود ادامه می‌داد.

دبیرکل سازمان ملل درگزارش خود از احساسات بشردوستانه یاد کرد و تاکید نمود که به کار بردن سلاحهای شیمیایی را «قویاً محکوم» می‌کند. با وجود آن و با وجود اظهارنظر صریح کلیه کارشناسان که فقط از ایران دیدن کردند و بیماران ایرانی را معاینه نمودند، درگزارش خود نام عراق را ذکر نکرد و تصمیم قدرتهای بزرگ را در این مورد رعایت نمود.

عراق پس از انتشار گزارش کارشناسان سازمان ملل بی‌درنگ به آن پاسخ داد و طی نامه‌ای که روز بعد، در ۲۷ مارس ۱۹۸۴ (۷ فروردین ۱۳۶۳) برای دبیرکل ارسال داشت[۳۰۸] اعلام نمود که «عراق چنان سلاحهایی را استفاده نمی‌کند و اگر کارشناسان اعزامی دبیرکل موادی از این سلاحها را در بعضی از نقاط ایران پیدا کرده‌اند، مسئولیت آن به عهده ایران است.» عراق ادعا نمود که ایران این شرایط را به‌وجود آورده است تا توجه عمومی را از ضرورت متوقف ساختن جنگ منحرف کند و از دبیرکل خواست به‌جای توجه به مساله‌های فرعی و درجه دوم، کوششهای خود را به موضوع اصلی که مربوط به لزوم خاتمه دادن به جنگ است متمرکز

نماید. عراق در این نامه از دبیرکل انتقاد کرد که به درخواست ایران برای دومین بار هیاتی را به ایران اعزام داشته، ولی تاکنون به درخواست عراق برای اعزام هیاتی برای بازدید از اردوگاه اسیران جنگی توجه نکرده است و ابراز امیدواری نمود که دبیرکل مسئولیتهای خود را در اختلاف بین دو کشور «به گونه‌ای بی‌طرفانه» انجام دهد.

وزرای خارجه ده کشور بازار مشترک اروپا در همان روز ۲۷ مارس ۱۹۸۴ اعلامیه‌ای صادر کردند[۳۰۹] و بدون آنکه نام عراق را ذکر نمایند به کار بردن سلاحهای شیمیایی را محکوم کردند و اظهار امیدواری نمودند که هر یک از دو کشور طرف منازعه با اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت موافقت کنند.

شورای امنیت چهار روز بعد از گزارش دبیرکل و کارشناسان سازمان ملل در ۳۰ مارس ۱۹۸۴ (۱۰ فروردین ۱۳۶۳) برای رسیدگی به «وضعیت بین ایران و عراق» تشکیل جلسه داد و در آن جلسه، به‌جای آنکه در برابر چنین نقض آشکار حقوق بین‌الملل قطعنامه‌ای صادر نماید و ترتیبات جدی برای منع عراق از ارتکاب مجدد آن اعلام دارد، تنها به صدور بیانیه‌ای بسنده کرد.[۳۱۰] در این بیانیه گفته شد که اعضای شورای امنیت با نگرانی خاص، به گزارش کارشناسان که به اتفاق آرا حاکی از به کار رفتن سلاحهای شیمیایی بود، توجه کردند. سپس با ذکر عین عبارتهای دبیرکل در گزارش بالا، اعضای شورا نیز تایید نمودند که تنها راه رفع نگرانیها، پایان دادن به جنگ است. آنگاه تصمیمهای اعضای شورای امنیت به شرح زیر اعلام گردید:

«ـ استعمال سلاحهای شیمیایی را که از طرف هیات کارشناسان گزارش شد قویاً محکوم می‌کند؛

ـ ضرورت رعایت دقیق مقررات پروتکل ژنو در ۱۹۲۵ برای منع استفاده از گازهای خفه‌کننده یا سایر گازها و وسایل میکروبی را در جنگ دوباره تایید می‌نماید؛

ـ از کشورهای مربوط می‌خواهد که تعهدهای خود را که ناشی از پذیرش پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵ می‌باشد دقیقاً رعایت کنند؛

ـ هرگونه نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی را محکوم می‌نماید و از دو طرف می‌خواهد که اصول و قواعد حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی را که ناظر بر درگیریهای مسلحانه است و تعهدهایشان را در پیمانهای بین‌المللی که مربوط به جلوگیری از وارد آمدن بلیه‌های جنگ به انسانها و یا کاهش ناراحتیهای آنهاست رعایت کنند.»

اعضای شورای امنیت در بند چهار بیانیه تاکید نمودند که براساس قطعنامه‌های گذشته شورا آتش‌بس برقرار شود و از کلیه دولتها خواستند که شورا که می‌کوشد اختلاف دو کشور را «برطبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل» حل کند یاری نمایند.

در بند آخر ضمن قدردانی ازکوششهای میانجیگری دبیرکل، از او خواستند که به مساعی خود برای رسیدن به «یک راه‌حل جامع، عادلانه و شرافتمندانه که برای هر دو طرف قابل قبول باشد» ادامه دهد.

به زحمت می‌توان قبول کرد که اعضای شورای امنیت که از دو کشور ایران و عراق می‌خواهند حقوق بین‌الملل را رعایت کنند خود تا به این حد باور نکردنی، آن حقوق را زیر پا بگذارند. آنان مدعی هستند که می‌کوشند اختلاف دوکشور ایران و عراق را «برطبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل» که در اولین بند اولین ماده منشور ملل متحد تاکید شده است حل کنند و آنگاه بدین طرز تاسف‌آور آنها را مورد تحقیر قرار می‌دهند.

اعضای شورای امنیت در اولین بند بیانیه استعمال سلاحهای شیمیایی را قویاً محکوم می‌کنند. «ارتباط» استعمال سلاحهای شیمیایی «با جنگ عراق و ایران در چیست؟ در خلأ و در نیستی است؟ در واقعیت تلخ و رقت‌انگیز وجود بیمارانی است که قربانی سلاحهای شیمیایی شده، جانشان را از دست داده‌اند و یا از دردهای شدید تاولها و سوزش پوست بدن، تنگی نفس، نابینایی و کم شدن نور چشم، تهوع و ناراحتیهای دیگر رنج می‌برند وکارشناسان سازمان ملل شرح معاینه ۳۷ نفر از آنان را که در بیمارستانها بستری بودند با ذکر نام، نام خانوادگی، سن و عوارض گازهای شیمیایی در بدن آنان در گزارش رسمی خود قید نموده‌اند و

عوارض ۴ بیمار سرپایی دیگر را نیز توضیح داده‌اند. این افراد همگی از نیروهای مسلح ایران بودند و در میان آنان هیچ عراقی نبود. اصولاً عراق تقاضای اعزام کارشناس نکرده بود و تنها ایران بود که پی‌درپی و رسماً از دبیرکل می‌خواست که گروه کارشناس را برای تحقیق اعزام دارد. در چنین صورت، شورای امنیت، این زیر پا گذاردن «عدالت و حقوق بین‌الملل» را چگونه توجیه می‌کند که به کار بردن سلاحهای شیمیایی را محکوم نماید، ولی نامی ازکشوری نبرد که این سلاحها را به کار برده است؟

اعضای شورای امنیت تحقیر حقوق بین‌الملل و مسخره نمودن «نگرانیهای ناشی از احساسات بشردوستانه» خود را در بند ۳ بیانیه به حد انزجارآوری آشکار می‌دارند. در این بند، اعضای شورای امنیت «ازکشورهای مربوط [یعنی از هر دو کشور ایران و عراق] می‌خواهد که تعهدهای خود راکه ناشی از پذیرش پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵ می‌باشد رعایت کنند» پروتکل ژنو ازکلیه کشورها می‌خواهد که «گازهای خفه‌کننده و مسموم و شبیه آن[۳۱۱] و همچنین «وسایل جنگ میکروبی[۳۱۲]» را در جنگ به کار نبرند. اکنون شورای امنیت از ایران نیزکه دادخواه است و به آن شورا دادخواهی کرده می‌خواهد که آن نیز مانند عراق که متجاوز است و پروتکل ژنو را نقض نموده و این نقض آشکار راکارشناسان سازمان نیز تایید نموده‌اند از به کار بردن سلاحهای شیمیایی خودداری کند. شورای امنیت به همین اندازه غرض‌ورزی و بی‌اعتنایی به وظایف خود در منشور اکتفا نمی‌کند و حد گستاخی و تحقیر آرزوهای بشریت را برای برپا ساختن سازمان ملل به‌جایی می‌رساند که از کلیه دولتها می‌خواهد که اعضای شورا راکه می‌کوشند اختلاف دو کشور ایران و عراق را «برطبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل» حل کنند یاری دهند!

وجدان آگاه بشریت از چنین شورای امنیت رنج می‌برد.

شورا در بیانیه خود پافشاری خاص بر لزوم برقراری آتش‌بس و پایان دادن به جنگ کرد و هم‌عقیده با دبیرکل اعلام داشت که زمانی نگرانیهای ناشی از به کار بردن سلاحهای شیمیایی کاملاً برطرف می‌گردد که جنگ خاتمه یابد. این عقیده، دقیقاً نظری است که عراق پیوسته ابراز داشته است. عراق حل هرگونه مساله‌های

ناشی از جنگ را در پایان گرفتن جنگ می‌دانسته است و چون پیشنهادهای عراق و کوششهای شورای امنیت و هیاتهای میانجی به نتیجه نرسید، عراق با مبادرت به جنگ شهرها، جنگ نفتکشها و به کار بردن سلاحهای شیمیایی می‌کوشید که ایران را در شرایطی قرار دهد که با برقراری آتش‌بس موافقت کند.

از سوم نوامبر ۱۹۸۳ که ایران رسماً به شورای امنیت اطلاع داد که عراق سلاحهای شیمیایی به کار برده است و سپس نامه‌های مکرر ایران به شورای امنیت و مهمتر از همهٔ آنها، اقدام ایران در اعزام مجروحان گازهای شیمیایی به بیمارستانهای اروپا و انعکاس وسیع آن در رسانه‌های گروهی، دولتها و مردم جهان توجه نمودند که اتهام ایران به عراق حقیقت دارد و عراق در جنگ با ایران از سلاحهای شیمیایی استفاده کرده است. کوشش امریکا و متحدان آن برای جلوگیری از اعزام کارشناسان سازمان ملل برای تحقیق درباره شکایت ایران که با موافقت شوروی همراه بود، کاربرد خود را از دست داد و سازمان ملل زیر فشار فزاینده افکار عمومی که از انتشار عکسهای مجروحان گازهای شیمیایی و اظهارنظر پزشکان بیمارستانهای اروپا به خشم آمده بود ناچار گردید که در اعزام گروه کارشناس اقدام کند.

دولت امریکا با امکانات اطلاعاتی خود از اقدام عراق در به کار بردن سلاحهای شیمیایی، از همان آغاز کاملاً آگاه بود و یقین داشت که کارشناسان سازمان ملل حقیقت امر را کشف و به اطلاع جهانیان خواهند رساند. به همین جهت، قبل از آنکه کارشناسان بالا در ۱۲ مارس ۱۹۸۴ ژنو را به سوی تهران ترک نمایند، طی اعلامیه‌ای که از طرف وزارت خارجه آن کشور در ۵ مارس ۱۹۸۴ (۱۴ اسفند ۱۳۶۲) صادر شد اعلام نمود که امریکا مدارکی در دست دارد که حاکی از به کار بردن سلاحهای شیمیایی از طرف عراق است و آن را محکوم می‌نماید.[۳۱۳] ولی پافشاری امریکا و متحدان آن در شورای امنیت که منتج به عدم تصویب قطعنامه گردید و در بیانیه ۳۰ مارس ۱۹۸۴ نیز نه‌تنها مانع محکوم شدن عراق گردیدند، بلکه حتی از ذکر نام آن نیز در بیانیه جلوگیری کردند، نشان داد که امریکا در محکوم ساختن عراق صداقت سیاسی ندارد و اعلامیه وزارت خارجه آن برای

راضی کردن افکار عمومی مردم امریکا و جهان صادر شده است.

در مورد علت صدور اعلامیه وزارت خارجه امریکا یک نکته دیگر را نیز می‌توان مورد توجه قرار داد. دولتهای امریکا و غرب توجه خاص به لزوم حفظ موازنه قوا در خاورمیانه دارند[۳۱۴] و در محاسبات خود بیش از همه به اسرائیل می‌اندیشند. وجود سلاحی در یکی ازکشورهای خاورمیانه که ممکن باشد آسیبی به اسرائیل برساند، علاوه بر اسرائیل، موجب نگرانی امریکا و غرب است و امریکا با هر تدبیری می‌کوشد که آن نگرانی را برطرف نماید. صدور اعلامیه وزارت خارجه امریکا می‌تواند به‌عنوان یک زمینه‌چینی مقدماتی برای انجام اقدامهایی در آینده تلقی شود. روزنامه نیویورک تایمز کمی بعد از صدور اعلامیه وزارت خارجه امریکا طی مقاله‌ای اعلام داشت که امریکا و اسرائیل درباره امکان حمله هوایی به تاسیسات تولید سلاحهای شیمیایی عراق مذاکره نموده‌اند.[۳۱۵] عراق نیز با توجه به اقدام اسرائیل در بمباران تاسیسات اتمی عراق در ۷ ژوئن ۱۹۸۱ (۱۷ خرداد ۱۳۶۰) خطر واکنش اسرائیل را جدی تلقی می‌کرد.

در آن موقع یکی از کارشناسان امریکایی با طارق عزیز وزیر خارجه عراق مصاحبه‌ای به عمل آورد و در مورد اختلاف دولت امریکا با عراق درباره سلاحهای شیمیایی عراق از او سؤال کرد. در سال ۱۹۸۴ روابط امریکا و عراق بهبود یافته و امریکا در مارس ۱۹۸۲ نام عراق را از لیست کشورهای حامی تروریست حذف نموده بود. طارق عزیز در مقابل سؤال بالا فوراً واکنش نشان داد و اظهار داشت «اگر امریکاییان می‌خواهند ما را تهدید کنند، این امر جو مذاکرات را [برای نزدیکی دو کشور] تیره می‌سازد. اگر آنان در این مورد پافشاری کنند به اسرائیل بهانه داده می‌شود که به بعضی از مجموعه‌های صنعتی عراق حمله کند. به‌طور مثال، یک مجموعه علمی که برای پیشرفت عراق بسیار ارزنده است ـ این مجموعه جنبه نظامی ندارد، بلکه یک مجموعه صنعتی و علمی است ـ ممکن است مورد حمله قرار بگیرد. ما اطمینان داریم که مقامهای اسرائیلی علاقه‌مندند که این کار را بکنند. آنها فقط منتظر پیدا کردن یک بهانه هستند... اگر امریکاییان این موضوع را مورد توجه اصلی قرار دهند می‌توانم به شما اطمینان بدهم که اعتقاد فوری در عراق آن

است که این امر مقدمه‌چینی برای حمله اسرائیل است. در این صورت، این روش امریکا جو سازنده فعلی بین ایالتهای متحد امریکا و ما را مسموم خواهد کرد.[۳۱۶]»
آن «مجموعه علمی که برای پیشرفت عراق بسیار ارزنده» بود مجموعه غیر علمی بزرگی در ۱۰۰ کیلومتری شمال بغداد بود[۳۱۷] که سلاحهای شیمیایی می‌ساخت و چون اسرائیل از آن اطلاع دقیق داشت «علاقه‌مند» بود که آن مجموعه را بمباران کند.

در مورد به کار بردن سلاحهای شیمیایی از طرف عراق برخی معتقدند که عراق از سلاحهای شیمیایی به‌عنوان یک وسیله دفاعی که بتواند در برابر حمله‌های سنگین نیروهای زمینی ایران پایداری کند و یا از پیشروی آنها جلوگیری نماید استفاده می‌کرده است.[۳۱۸] فاجعه حلبچه و اشنویه که شرح آنها خواهد آمد، به‌ویژه فاجعه اشنویه که پس از موافقت ایران با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت انجام گرفت، نشان داد که ماهیت رژیم بعث عراق و رهبران آن، به‌ویژه صدام، ضد انسانی و ضد حقوق بین‌الملل است و به کار بردن سلاحهای شیمیایی را نه‌تنها در مواردی که ارتش ایران حمله می‌کند به کار می‌برد، بلکه حتی در موردی مانند اشنویه که ایران با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تصمیم خود را به برقراری آتش‌بس اعلام داشت سلاحهای شیمیایی را به کار می‌برد؛ مردم بی‌گناه این شهر غیرنظامی را که از جبهه‌های جنگی نیز دور بوده است به هلاکت می‌رساند و زندگان آن را با دردهای جانفرسا و سوگ عزیزان همراه می‌سازد.

بعضی از کارشناسان اظهارنظر نمودند که عراق از سلاحهای شیمیایی برای عملیات تهاجمی استفاده نکرده است.[۳۱۹] این نظر نیز درست نیست. هنگامی که عراق در ۲۸ فروردین ۱۳۶۷ (۱۷ آوریل ۱۹۸۸) به شبه جزیره فاو حمله کرد و آن را همزمان با جنگ دریایی ناوهای جنگی امریکا با ناوهای جنگی ایران در روز بعد تصرف نمود، دولت ایران به سازمان ملل شکایت کرد که عراق در حمله به شبه جزیره فاو سلاحهای شیمیایی به کار برده است.[۳۲۰] سازمان ملل زیر فشار امریکا و سایر قدرتهای بزرگ از اعزام گروه کارشناس برای تحقیق درباره شکایت ایران خودداری کرد. ولی چون عراق که بر اثر حمایت امریکا و شورای امنیت جسور و

تشویق شده بود به‌طور مکرر از سلاحهای شیمیایی علیه ایران استفاده نمود، سازمان ملل به علت شکایتهای پی‌درپی ایران ناگزیر یک گروه کارشناس به ایران اعزام داشت. این گروه پس از تحقیق، گزارش خود را به دبیرکل داد و او نیز آن را تسلیم شورای امنیت نمود.

گزارش کارشناسان سازمان ملل که در اول اوت ۱۹۸۸ (۱۰ مرداد ۱۳۶۷) منتشر گردید، عراق از ۲۷ ژوئن ۱۹۸۸ (۶ تیر ۱۳۶۷) به مدت سه روز با هلیکوپتر و توپخانه به ارتفاعات اطراف حلبچه بمبها و گلوله‌های حاوی گازهای شیمیایی پرتاب کرد و ۵۶ سرباز ایرانی را مجروح ساخت.[۳۲۱] این گروه در بیمارستان اهواز از ۲۰ نفر و در بیمارستان کرمانشاه از ۲۲ نفر مجروحان سلاحهای شیمیایی و در سردخانه پزشکی قانونی از اجساد ۸۶ نفر قربانیان سلاحهای شیمیایی معاینه نمود.[۳۲۲] به علت همین بمبارانهای مداوم با سلاحهای شیمیایی در مدت سه روز بود که نیروهای ایران قبل از حمله عراق، داوطلبانه آن نقاط را تخلیه کردند. براساس گزارش کارشناسان سازمان ملل، عراق قبل از آنکه در اوایل تیر ۱۳۶۷ به جزیره‌های مجنون حمله کند و آن را در مدت یک روز به تصرف درآورد، مدت دو ساعت با گلوله‌های توپ حاوی گاز سیانید[۳۲۳] و گاز اعصاب آن نقاط را بمباران نمود.[۳۲۴] دو نفر از کارشناسان گروه سازمان ملل، اریک دالگرن از سویس[۳۲۵] و مانوئل دومینگز از اسپانیا با بیم و نگرانی در مورد «استفاده مکرر نیروهای عراقی[۳۲۶]» ازگازهای خردل و اعصاب هشدار دادند. دبیرکل سازمان ملل نیز ضمن ارسال گزارش کارشناسان، درگزارش خود به شورا «تشویش و نگرانی خویش را از اینکه سلاحهای شیمیایی همچنان در درگیری ایران و عراق به کار می‌رود[۳۲۷]» ابراز داشت. همهٔ واقعیات تلخ و مسلم حاکی از آن است که عراق، زیر حاکمیت حزب بعث و رهبرانی چون صدام، در هر مورد، دفاعی، تهاجمی، انتقامجویی و هر مورد دیگر سلاحهای شیمیایی را به کار برده است.

پس از اقدام دبیرکل در اعزام گروه کارشناسان برای تحقیق درباره به کار بردن سلاحهای شیمیایی، به‌ویژه گزارشی که در ۲۶ مارس ۱۹۸۴ به پیوست گزارش مشروح کارشناسان به شورای امنیت تسلیم نمود، دولت جمهوری اسلامی ایران

نامه‌ای سرشار از قدردانی نسبت به دبیرکل برای او ارسال داشت.[۳۲۸] در این نامه، رجایی خراسانی نماینده ایران در سازمان ملل نوشت که برطبق دستور دولت ایران «افتخار دارم که قدردانی مخصوص دولت مرا برای سازنده‌ترین و بموقع‌ترین ابتکار شخصی شما» که منجر به تهیه گزارش مستند در مورد اقدام عراق برای به کار بردن سلاحهای شیمیایی گردید ابراز دارم. این نامه گرچه یک ماه بعد از گزارش دبیرکل ارسال شد، ولی نشان می‌داد که دولت ایران نسبت به هر روش بی‌طرفانه‌ای که از طرف هر یک از ارکان سازمان ملل در مورد جنگ عراق و ایران انجام گیرد توجه خاص دارد و حق‌شناسی خود را ابراز می‌دارد. دولت ایران در این نامه تعمداً شورای امنیت را کنار گذاشت و اعزام گروه کارشناس را به علت «ابتکار شخصی» دبیرکل معرفی نمود.

توجه جلب می‌شود ــ همان‌طور که در صفحه‌های گذشته گفته شد ــ دبیرکل در مه ۱۹۸۳ نیز هیاتی را برای بررسی خرابیهای وارد شده به مناطق مسکونی و غیرنظامی به ایران و عراق اعزام داشته بود و آن گزارش نیز تخلف عراق را از رعایت کنوانسیونهای بین‌المللی آشکار می‌داشت.

شورای امنیت در تمام سال ۱۹۸۴ هیچ قطعنامه‌ای درباره ناگزیر ساختن عراق به خودداری از به کار بردن سلاحهای شیمیایی صادر نکرد. شورا در آن سال فقط یک قطعنامه در اول ژوئن ۱۹۸۴ تصویب نمود و در آن قطعنامه نیز هیچ اشاره‌ای به جنایتهای عراق در به کار بردن سلاحهای شیمیایی نکرد و همان‌طور که پیشتر گفته شد، منحصراً درباره شکایت ۶ کشور عربی عضو شورای همکاری خلیج [فارس] از ایران برای حمله به کشتیهای بازرگانی اظهارنظر نمود. سکوت طولانی شورای امنیت پس از بیانیه ۳۰ مارس ۱۹۸۴ و خودداری از صدور قطعنامه یا حتی بیانیه در مورد منع عراق از به کار بردن سلاحهای شیمیایی، عراق را مطمئن ساخت که قدرتهای بزرگ، به‌ویژه امریکا و شوروی اقدامی علیه آن در شورای امنیت به عمل نخواهند آورد و عراق می‌تواند همچنان به استفاده مکرر از سلاحهای شیمیایی مبادرت ورزد. واکنش ایران در برابر اقدام عراق در به کار بردن سلاحهای شیمیایی، طبق معمول آن بود که به دبیرکل سازمان ملل نامه بنویسد و از او استمداد بطلبد.

ایران با استفاده از ابتکار دبیرکل برای استقرار دو گروه ناظر در تهران و بغداد که به شکایتهای دو کشور در مورد تخلف از توافق درباره قطع جنگ شهرها رسیدگی نماید، در ۱۶ فوریه ۱۹۸۵ (۲۷ بهمن ۱۳۶۳) از دبیرکل تقاضا کرد که هیاتی را به‌طور دایم در تهران مستقر کندَ تا فوراً به شکایت ایران درباره به کار بردن سلاحهای شیمیایی از طرف عراق رسیدگی نماید. این تقاضا عملی نشد.

استفاده وسیع عراق از سلاحهای شیمیایی در اولین ماههای سال ۱۹۸۵، به‌ویژه در مارس و آوریل آن سال، موجب کشته و مجروح شدن تعداد کثیری از افراد نیروهای مسلح ایران شد. ایران نامه‌های متعددی در این مورد به دبیرکل نوشت[۳۲۹] و از او خواست که فوراً گروه کارشناس را برای تحقیق اعزام دارد. در اعلامیه‌ای که از طرف دبیرکل پس از مذاکره با کاظم‌پور اردبیلی، قائم‌مقام وزیر خارجه ایران و طارق عزیز وزیر خارجه عراق برای خاتمه دادن به جنگ در ۲۶ مارس ۱۹۸۵ (۶ فروردین ۱۳۶۴) صادر گردید، ضمن ذکر سایر موارد تاکید شد که «دبیرکل به‌ویژه از به کار رفتن سلاحهای شیمیایی در جریان این مخاصمات انزجار دارد. اطلاعات پخش شده از منابع پزشکی در وین و لندن معلوم می‌دارد که آن سلاحها باز به کار رفته است. همان‌طور که دبیرکل در موارد گذشته اظهار داشت، او استفاده از سلاحهای شیمیایی را در هر جا و هر موقع که به کار رود محکوم می‌کند. درخواست او برای رعایت دقیق پروتکل ژنو همچنان به قوت خود باقی است.[۳۳۰]»

در مورد کثرت تعداد مواردی که عراق در ماههای مارس و آوریل ۱۹۸۵ سلاحهای شیمیایی به کار برد ولایتی، وزیر خارجه ایران در کنفرانس خلع سلاح که در آوریل ۱۹۸۵ در ژنو تشکیل گردید اظهار داشت «تنها ظرف شش هفته گذشته از ۱۲ اسفند ۶۳ تا ۲۰ فروردین ۶۴ (۳ مارس تا ۹ آوریل ۱۹۸۵) بنابه آماری که جدول آن به همراه عکسهایی از مجروحان به کنفرانس تقدیم خواهد شد... نزدیک به ۳۳ مورد کاربرد سلاح شیمیایی (گاز خردل و گاز طبیعی تابون و ترکیبهای آنها[۳۳۱])» از طرف عراق وجود داشته که طی آن «در حدود ۴۶۰۰ نفر مجروح و شهید[۳۳۲]» شده‌اند.

کثرت تعداد مجروحان و نتیجه‌ای که ایران در گذشته از اعزام مجروحان

گازهای شیمیایی به بیمارستانهای اروپا گرفته بود موجب شد که این بار نیز عده‌ای از آنان را به بیمارستانهای اروپا اعزام دارد. به دنبال این اقدام و انعکاس مطالب آن در رسانه‌های گروهی جهان، دبیرکل سازمان با اطلاع رئیس شورای امنیت تصمیم گرفت که دکتر مانوئل دومینگز را که در مارس ۱۹۸۴ جزء گروه چهار نفری سازمان ملل برای تحقیق درباره به کار رفتن سلاحهای شیمیایی در ایران بود به بیمارستانهای اروپا اعزام نماید و او نیز از اول تا پنجم آوریل ۱۹۸۵ (۱۲ تا ۱۶ فروردین ۱۳۶۴) از مجروحان ایرانی در بیمارستانهای بلژیک، آلمان و انگلستان دیدن کرد.

قبل از آنکه دکتر دومینگز گزارش بازدید خود را از بیمارستانهای اروپا تسلیم نماید، دبیرکل برای مذاکره درباره برقراری آتش‌بس، صبح روز ۷ آوریل ۱۹۸۵ (۱۸ فروردین ۱۳۶۴) وارد تهران شد و روز بعد به بغداد مسافرت نمود. دبیرکل درباره کلیه مساله‌های مربوط به جنگ عراق و ایران با رهبران دو کشور مذاکره کرد و طرح ۸ ماده‌ای خود را نیز با آنان مطرح نمود. همان‌طور که در صفحه‌های گذشته گفته شد یکی از آن مواد «عدم استفاده از سلاحهای شیمیایی و میکروبی» بود.

دکتر دومینگز در ۸ آوریل ۱۹۸۵ (۱۹ فروردین ۱۳۶۴) روزی که دبیرکل در بغداد بود، گزارش خود را به دبیرخانه سازمان ملل تسلیم نمود و دبیرکل عین گزارش او را ضمن گزارش خود در ۱۷ آوریل آن سال به اطلاع شورای امنیت رساند.[۳۳۳]

دکتر دومینگز در گزارش خود پس از ذکر معاینه مجروحان گازهای شیمیایی، مصاحبه با آنان و خواندن گزارش پزشکی بیمارستانها نتایج اقدام خود را به شرح زیر بیان داشت.

«۱ ـ سلاحهای شیمیایی در مارس ۱۹۸۵ در جنگ بین ایران و عراق به کار رفته است.

۲ ـ گاز ایپریت[۳۳۴] به کار رفته و سربازان ایرانی را مجروح کرده است.

۳ ـ برطبق اظهار اکثر بیماران، حمله‌ها با بمبهایی که از هواپیما پرتاب شده به عمل آمده است.

۴ ـ ممکن است گاز هیدروسیانیک[۳۳۵] به تنهایی یا با ترکیب با ایپریت به کار رفته باشد.[۳۳۶]

گزارش دکتر دومینگز به وضوح نشان داد که عراق با وجود بیانیه قبلی شورای امنیت، همچنان گازهای شیمیایی را به کار برده و عده‌ای از سربازان ایرانی را مجروح کرده است. با گزارش بالا انتظار می‌رفت که شورای امنیت از تکرار اقدام قبلی خودداری کند و به‌جای صدور بیانیه، قطعنامه‌ای با تصمیمهای جدی تصویب نماید؛ عراق را با ذکر نام محکوم کند و برای وادار ساختن آن کشور به رعایت پروتکل ژنو تضمین لازم را پیش‌بینی نماید. ولی شورای امنیت در ۲۵ آوریل ۱۹۸۵ (۵ اردیبهشت ۱۳۶۴) تشکیل جلسه داد و در پایان آن رئیس شورا بیانیه‌ای از طرف اعضای شورا صادر کرد.[۳۳۷] در این بیانیه قید گردید که اعضای شورای امنیت از اینکه «طبق نتیجه‌گیری گزارش کارشناس پزشکی که از طرف دبیرکل تعیین شده، سلاحهای شیمیایی علیه سربازان ایرانی در جنگ بین دو کشور در مارس ۱۹۸۵ به کار رفته است وحشت‌زده هستند... آنان تکرار استعمال سلاحهای شیمیایی در منازعه [بین دو کشور] و هر استعمال احتمالی آینده چنین سلاحهایی را قویاً محکوم می‌کنند. آنان مجدداً خواستار رعایت دقیق پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵ می‌باشند. برطبق این پروتکل استعمال سلاحهای شیمیایی در جنگ ممنوع شده و از طرف جامعه جهانی نیز به درستی محکوم شده است.»

اعضای شورای امنیت در بیانیه بالا هر نوع نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی را محکوم کردند، خواهان قطع مخاصمات گردیدند و تاکید نمودند «همچنان معتقد هستند که حل فوری، جامع، عادلانه و شرافتمندانه اختلاف که در مورد قبول هر دو طرف باشد ضروری و به سود صلح و امنیت بین‌المللی است.» در این بیانیه تصریح گردید که «اعضای شورای امنیت قدردانی و پشتیبانی کامل خود را از دبیرکل برای گزارش مذکور در سند S/17097 ابراز می‌دارند. آنان آماده هستند که در زمان مقتضی به منظور شرکت در بررسی مجدد کلیه جنبه‌های اختلاف برای هر دو کشور دعوتنامه بفرستند. آنان از هر دو طرف می‌خواهند که با شورای امنیت و دبیرکل در کوششهایشان برای بازگرداندن صلح به ملتهای ایران و عراق همکاری

کنند.»

اولین و مهمترین نکته‌ای که در بیانیه ۲۵ آوریل ۱۹۸۵ شورای امنیت وجود دارد کلمه «جنگ[۳۳۸]» است. شورای امنیت در سند رسمی که از طرف اعضای آن صادرگردید، رسماً و صریحاً از «جنگ بین دوکشور» نام برد و اعضای شورا از اینکه «علیه سربازان ایرانی» در این جنگ سلاحهای شیمیایی به کار رفته است ابراز وحشت کردند. بیانیه در جای دیگر بازکلمه «جنگ» را تکرارکرد و اعلام داشت که برطبق پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵ «استعمال سلاحهای شیمیایی در جنگ ممنوع» شده است، و بدین‌ترتیب، حالت بین ایران و عراق را جنگ دانست. شورای امنیت، برای اولین‌بار در یک سند رسمی پذیرفت که آنچه بین ایران و عراق جریان دارد نه «وضیعت» است و نه «اختلاف» بلکه جنگ است.

این اعتراف شورای امنیت، سند محکومیت سیاست گذشته آن در رسیدگی به تجاوز عراق علیه ایران بود. آنچه در آوریل ۱۹۸۵ بین دو کشور جریان داشت هیچ تفاوتی، نه از لحاظ ماهیت و نه از لحاظ شکل با آنچه بر اولین روز تجاوز عراق به ایران حاکم بود نداشت. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ که اولین قطعنامه شورای امنیت تصویب شد همان شرایط ۲۵ آوریل ۱۹۸۵ بین دو کشور ایران و عراق وجود داشت. در آن موقع نیروهای دو کشور به روی هم تیراندازی می‌کردند، شهرها را گلوله‌باران و بمباران می‌نمودند. و مردم یکدیگر را می‌کشتند. در این موقع نیز همان حالت که در هر فرهنگ لغتی با کلمه «جنگ» بیان می‌شود وجود داشت. اگر آنچه در ۲۵ آوریل ۱۹۸۵ بین دو کشور می‌گذشت عنوان «جنگ» داشت باید در ۸ سپتامبر ۱۹۸۰ نیز به آن چنین عنوانی داده می‌شد و بر آن اساس و طبق منشور ملل متحد رسیدگی می‌گردید؛ و لااقل اکنون که اعتراف شده «جنگ» بین دو کشور وجود دارد براساس آن و با توجه به منشور تصمیم گرفته می‌شد.

نکته ملامت‌بار دیگر برای شورای امنیت آن است که شورا در جلسه‌ای بیانیه صادر نمود و در آن بیانیه حالت بین ایران و عراق را «جنگ» نامید که دستور آن جلسه همچنان مانند گذشته «وضعیت بین ایران و عراق» بود. انتخاب کلمه «وضعیت» به‌جای «جنگ» در دستور اولین جلسه شورای امنیت درباره جنگ عراق

و ایران، در ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۰ (۴ مهر ۱۳۵۹) به‌کار رفت و با وجود شدت و گسترش جنگ تا آخرین جلسه شورا همچنان حفظ گردید. شورای امنیت تعمداً و آگاهانه از به‌کاربردن کلمه «جنگ» در دستور جلسه‌ها خودداری کرد تا آن موادی از منشور ملل متحد را پایه بررسی قرار ندهد که ملزم گردد در مورد تجاوز مسلم عراق، برطبق ماده ۳۹ منشور، وقوع تجاوز و متجاوز بودن عراق را تشخیص دهد و براساس آن قطعنامه صادر کند.

مفهوم «وضعیت» از ماده ۳۴ منشور استنباط می‌شود. به موجب این ماده «شورا می‌تواند درباره هر اختلاف یا وضعیتی که ممکن است به اصطکاک بین‌المللی یا ایجاد اختلاف منجر گردد رسیدگی نماید. بدین منظور که معلوم دارد آیا ادامه آن اختلاف یا وضعیت محتمل است صلح و امنیت بین‌المللی را دچار مخاطره سازد» بدین‌ترتیب، وضعیت در موردی به‌کار می‌رود که خطر فوری برای صلح و امنیت بین‌المللی وجود نداشته باشد. شورای امنیت زیر فشار اعضای دایم خود، به‌ویژه امریکا، جنگ سهمگین بین عراق و ایران راکه موجب آن همه تلفات و خسارتهای سنگین گردید؛ نگرانیها در منطقه به‌وجود آورد؛ خلیج فارس را مملو از ناوهای جنگی دولتها نمود؛ موجب جنگ شهرها، جنگ نفتکشها و به کار رفتن سلاحهای شیمیایی گردید و صلح و امنیت بین‌المللی را شدیداً مورد مخاطره قرار داد، به گونه رسمی و در دستور جلسه‌های خود «جنگ» ندانست تا با نقض مواد منشور از عراق متجاوز بر ضد جمهوری اسلامی ایران حمایت کند و آن را متجاوز اعلام ندارد.

اعضای شورای امنیت در بیانیه ۲۵ آوریل ۱۹۸۵، برای اولین‌بار ذکر نمودند که سلاحهای شیمیایی «علیه سربازان ایرانی» به کار رفته است. این سلاحها را چه کسانی به‌کار برده‌اند؟ شورا قبول دارد که بین دو کشور ایران و عراق «جنگ» جریان دارد؛ اکنون سربازان ایراني در آن جنگ با سلاحهای شیمیایی کشته و مجروح شده‌اند؛ چه کسی آنان راکشته و مجروح کرده است؟ شورای امنیت به این پرسشها پاسخ نمی‌دهد و ساکت می‌ماند.

شورا در این بیانیه مانند بیانیه قبلی، به کار بردن سلاحهای شیمیایی را «قویاً محکوم کرد»، ولی عراق را که به کار برنده این سلاحها بود نه‌تنها به‌طور عادی محکوم نکرد، بلکه نامی هم از آن نبرد. اگر محکوم کردن استعمال سلاحهای شیمیایی در یک بیانیه می‌توانست عراق را چنان نگران کند که دیگر مبادرت به استعمال آن ننماید با همان بیانیه قبلی در ۳۰ مارس ۱۹۸۴ نیز می‌بایست شورای امنیت به چنین نتیجه‌ای می‌رسید و اگر عراق به بیانیه قبلی شورا بی‌اعتنایی کرد و مجدداً سلاحهای شیمیایی به کار برد چه تضمینی وجود داشت که بیانیه فعلی منشأ اثر واقع شود و عراق را از به کار بردن سلاحهای شیمیایی باز دارد؟ و آینده نشان داد که باز نداشت.

اعضای شورای امنیت در این بیانیه ازکوششهای دبیرکل قدردانی نمودند، از او پشتیبانی کردند و اطمینان دادند که آنان **«در زمان مقتضی»** برای هر دو کشور ایران و عراق دعوتنامه خواهند فرستاد تا «کلیه جنبه‌های اختلاف را» بررسی نمایند. چرا ارسال دعوتنامه موکول به **«زمان مقتضی»** شد؟ قریب پنج سال از جنگ می‌گذشت و **«زمان مقتضی»** واقعی آن پنج سال قبل بود. شورای امنیت طبق ماده ۲۴ منشور مکلف بود از همان آغاز تجاوز عراق به ایران «اقدام فوری و موثر» برای پایان دادن به جنگ به عمل آورد، و لااقل اکنون می‌بایست به آینده نامعلوم محول نمی‌کرد و می‌بایست تاریخی برای آن معین می‌نمود. «زمان مقتضی» مستلزم وجود شرایط مقتضی است. سؤالی که به ذهن خطور می‌کند آن است، چه شرایطی باید به‌وجود آید تا «زمان مقتضی» فرا رسد؟

در حالی که تمایل اعضای شورای امنیت به ادامه یافتن جنگ آشکار است در بیانیه قید می‌گردد که اعضای شورای امنیت «همچنان معتقد هستند که حل فوری... اختلاف ضروری و به سود صلح و امنیت بین‌المللی است»؟!

شورای امنیت پس از صدور بیانیه ۲۵ آوریل ۱۹۸۵، هیچ قطعنامه و حتی هیچ بیانیه دیگری در آن سال تصویب نکرد، هیچ دعوتی نیز از دو کشور ایران و عراق برای رسیدگی به «کلیه جنبه‌های اختلاف» به عمل نیاورد. قدرتهای بزرگ، به‌ویژه امریکا و شوروی هنوز «زمان» را برای خاتمه دادن به خونریزی و ویرانی دو

کشور ایران و عراق «مقتضی» نمی‌دانستند.

واشنگتن‌پست ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ کمی قبل از آن در سرمقاله اول خود نوشت، طبق گزارش مقامهای امریکایی، نیروهای عراقی «لااقل در پنج مورد در مارس [۱۹۸۵] سلاحهای شیمیایی ـ این بار ظاهراً گاز خردل ـ به کار برده‌اند.[۳۳۹] عراق انکار می‌کند، ولی صدها مجروحی که ایران به بیمارستانهای اروپا اعزام داشته است، اکنون زیر مداوا هستند. یکی از کسانی که ورود آن مجروحان را در وین دیده اظهار داشته است که «منظره آنان هول‌انگیز بود[۳۴۰]» سالهاست که جنگ جریان دارد. «هیچ یک از دو کشور در غرب از توجه خاص برخوردار نیست... عقیده جهانی این است که هر دو طرف خیلی مستحق بدترین عملی هستند که می‌توانند درباره یکدیگر انجام دهند.[۳۴۱]» و اضافه کرد «ایالتهای متحد امریکا نفع استراتژیک خود را در حمایت از عراق عرب و در محدود ساختن ایران بنیادگرا می‌بینند.[۳۴۲]»

توضیح بیشتری را لازم نمی‌بینم.

حمایت امریکا و قدرتهای بزرگ از عراق، همان‌طور که انتظار می‌رفت موجب گردید که عراق برای استفاده از سلاحهای شیمیایی جری‌تر گردد و همچنان این جنایت ضد انسانی را ادامه دهد. عراق نیز تصمیم خود را به ادامه استفاده از سلاحهای شیمیایی اعلام داشت. دو روز بعد از تصویب بیانیه بالا، چون برای اولین‌بار شورا تایید نمود که علیه سربازان ایرانی سلاح شیمیایی به کار رفته است عراق طی نامه‌ای برای دبیرکل متن اعلامیه سخنگوی وزارت خارجه عراق را ضمیمه نمود و طی آن شورا را مورد انتقاد قرار داد.[۳۴۳] در آن اعلامیه قید گردید که بعضی از اعضای شورا به خاطر «منافع بازرگانی» از ایران جانبداری می‌کنند و از ادامه جنگ منافع بازرگانی «و شاید منافع سیاسی» به‌دست می‌آورند. در پایان نیز با اشاره به تدارکات ایران برای آغازیدن تهاجم تازه به عراق صریحاً اعلام داشت که «عراق براساس حق دفاع از خود از کلیه وسایل موجود خویش برای دفع این تهاجم، اگر رژیم ایران حمله تازه‌ای را به اراضی عراق آغاز نماید یا اگر نیروهای خود را برای انجام آن مقصود در مرزها متمرکز سازد، استفاده خواهد نمود.»

ایران در ۱۳ مه ۱۹۸۵ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۴) به دبیرکل اطلاع داد[۳۴۴] که عراق در جبهه شمالی در منطقه فکه و سردشت در روزهای ۷ و ۸ مه سلاحهای شیمیایی حاوی گاز خردل به کار برده است. وزیرخارجه ایران در نامه‌ای که در ۲۴ مه ۱۹۸۵ به دبیرکل تسلیم شد اعلام داشت[۳۴۵] که وظیفه شورای امنیت و سازمان ملل منحصراً صدور بیانیه و قطعنامه نیست، بلکه باید ازکلیه امکانات بین‌المللی که در اختیار دارند برای متوقف ساختن نقض قواعد بین‌المللی مانند اقدام عراق در به کار بردن سلاحهای شیمیایی استفاده کند.

عراق در ۳۰ مه ۱۹۸۵ طی نامه‌ای به دبیرکل اظهار داشت[۳۴۶] که در موضع ایران دوگانگی وجود دارد. از یک‌سو از شورای امنیت و سازمان ملل می‌خواهد که اقدامهایی برای حفظ صلح و امنیت به عمل آورد و از سوی دیگر، قدرت قانونی شورا و سازمان ملل را برای رسیدگی به اختلاف دو کشور و صلاحیت آنها را برای قضاوت کردن نفی می‌کند.

ایران در بهمن ۱۳۶۴ قوای بیشتری در جبهه جنوبی متمرکز نمود. عراق طبق رویه گذشته، ضمن شدت بخشیدن به جنگ شهرها، سلاحهای شیمیایی به‌کار برد. ایران در ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ (۹ فوریه ۱۹۸۶) به شرق بصره حمله کرد و سپس با حمله غیرمنتظر و عبور غواصان از عرض شط‌العرب موفق به تسخیر شبه جزیره فاو گردید. ایران پس از آنکه در حمله به فاو اقدام عراق را در استفاده از سلاحهای شیمیایی به دبیرکل اطلاع داد[۳۴۷] در ۱۲ فوریه ۱۹۸۶ (۲۳ بهمن ۱۳۶۴) اعلام داشت که بر اثر به کار رفتن سلاحهای شیمیایی تعدادی کشته و بیش از ۷۰۰ نفر مجروح شده‌اند و از دبیرکل خواست که گروه کارشناسان را اعزام دارد.[۳۴۸] در ۱۳ فوریه ایران تقاضای اعزام کارشناس را تکرار نمود.[۳۴۹] در ۱۴ فوریه اطلاع داد که عراق دو بمب حاوی گازهای شیمیایی به آبادان پرتاب کرده است.[۳۵۰] در ۱۷ فوریه به دبیرکل نوشت[۳۵۱] که اولین گروه مجروحان سلاحهای شیمیایی را به بیمارستانهای لندن، فرانکفورت، استکهلم و بروکسل فرستاده است و از دبیرکل خواست که گروه پزشکان سازمان ملل را به بیمارستانهای بالا یا به تهران که در بیمارستانهای آن تعداد زیادتری بستری شده‌اند اعزام دارد.

شورای امنیت که از اول ژوئن ۱۹۸۴ (۱۱ خرداد ۱۳۶۳) هیچ قطعنامه‌ای صادر نکرده بود و تنها به صدور بیانیه اکتفا نموده بود، در ۲۰ فوریه ۱۹۸۶ (اول اسفند ۱۳۶۴)، یعنی ۲۰ ماه و ۲۰ روز پس از قطعنامه بالا، قطعنامه ۵۸۲ را تصویب کرد.[۳۵۲] شورا در بند ۲ این قطعنامه اعلام داشت که «همچنین از شدت یافتن درگیری، به‌ویژه تهاجمهای ارضی، بمباران مراکز جمعیتی کاملاً غیرنظامی، حمله به کشتیهای بی‌طرف یا هواپیماهای غیرنظامی، نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی و دیگر قوانین مربوط به درگیریهای مسلحانه، به‌ویژه به کار بردن سلاحهای شیمیایی را که مغایر با تعهدهای پروتکل ۱۹۲۵ ژنو می‌باشد، ابراز تاسف می‌کند.»

به‌دنبال تصویب قطعنامه بالا، دبیرکل موفق گردید که گروه کارشناسان را به ایران اعزام دارد. این گروه از ۲۶ فوریه تا ۳ مارس ۱۹۸۶ (۷ تا ۱۲ اسفند ۱۳۶۴) در ایران به معاینه مجروحان گازهای شیمیایی و تحقیق درباره نوع بمبها اشتغال داشتند و گزارش آنان ضمن گزارش دبیرکل در ۱۲ مارس ۱۹۸۶ (۲۱ اسفند ۱۳۶۴) به شورای امنیت تسلیم گردید.[۳۵۳] دبیرکل در مقدمه گزارش خود تاریخچه‌ای از به کار بردن سلاحهای شیمیایی در جنگ عراق و ایران و اقدامهایی که از مارس ۱۹۸۴ برای رسیدگی به شکایت ایران علیه عراق و استفاده آن کشور از سلاحهای شیمیایی انجام داده بود ذکر کرد. او یادآور شد که در ۲۹ ژوئن ۱۹۸۴ (۸ تیر ۱۳۶۳) از هر دو کشور ایران و عراق خواست که مقررات پروتکل ۱۹۲۵ ژنو را رعایت نمایند. دبیرکل درباره عراق سکوت اختیار کرد، ولی تصریح نمود «از ایران پاسخ مثبت دریافت شد.» سکوت دبیرکل درباره عراق به زیان آن کشور و به مفهوم آن بود که عراق پروتکل ۱۹۲۵ ژنو درباره منع به کار بردن سلاحهای شیمیایی را همچنان نادیده خواهد گرفت.

دبیرکل یادآور شد که در مارس ۱۹۸۵، طرح ۸ ماده‌ای خود را برای «دستیابی به یک راه‌حل جامع» به دولتهای ایران و عراق تسلیم نمود و هنگام دیدار از تهران و بغداد در آوریل ۱۹۸۵، درباره طرح بالا که یکی از مواد آن مربوط به عدم استفاده از سلاحهای شیمیایی بوده با مقامهای دو کشور مذاکره کرده است. «متاسفانه با وجود

کوششهای مداوم نتیجه‌ای از طرح پیشنهادی به‌دست نیامد.» در ۲۶ آوریل ۱۹۸۵ (۶ اردیبهشت ۱۳۶۴)، رئیس شورای امنیت از دبیرکل خواست که در صورت شکایت مجدد، امکان اعزام گروه کارشناس را برای تحقیق درباره به کار بردن سلاحهای شیمیایی بررسی نماید. او نیز در ۱۴ مه آن سال به رئیس شورا اطلاع داد که در صورت دریافت شکایت، آماده است که فوراً گروه کارشناس را اعزام دارد. «شکایتهای متعددی در فاصله بین ۲ مه ۱۹۸۵ و ۳۱ ژانویه ۱۹۸۶ (طبق سندهای S/17143 ، S/17181 ، S/17217 ، S/17342 ، S/17606 و S/17782) از ایران دریافت شد که در ۶ نوامبر ۱۹۸۵ از طرف عراق رد گردید (سند S/17611)، ولی از آن زمان در نظر گرفته نشد که تحقیق تازه‌ای تجویز شود.»

دبیرکل در اینجا سند مهمی از ننگ‌آور بودن روش شورای امنیت، به‌ویژه پنج کشور عضو دایمی آن، امریکا، شوروی، انگلستان، فرانسه و چین به‌دست می‌دهد. با وجود آنکه ایران به‌طور مکرر درباره به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی از طرف عراق به دبیرکل شکایت کرد، پنج کشور عضو دایمی شورای امنیت، به‌ویژه امریکا و متحدان آن «تحقیق تازه‌ای» را «تجویز» نکردند و به دبیرکل اجازه ندادند که گروه کارشناس را برای تحقیق درباره موارد اتهام به ایران اعزام دارد. صدام و رهبران بعثی عراق، همچنان با بی‌پروایی، نه‌تنها افراد نیروهای مسلح ایران، بلکه افراد غیرنظامی، کودکان، زنان و مردان بی‌گناه را با سلاحهای شیمیایی به قتل رساندند و مجروح کردند و آن‌گاه قدرتهای بزرگ که پیوسته در حرف، از حقوق بین‌الملل و حقوق بشر فریادها برمی‌کشند به‌خاطر ملاحظات سیاسی و اقتصادی، همهٔ موازین حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد را زیر پا گذاردند و با سکوت خود، صدام و رهبران بعثی عراق را تشویق کردند که بدون نگرانیِ از مؤاخذه شورای امنیت، هرچه می‌توانند سلاحهای شیمیایی را علیه مردم ایران به کار برند.

دبیرکل در گزارش خود ادامه داد پس از آنکه ایران در ۹ فوریه ۱۹۸۶ (۲۰ بهمن ۱۳۶۴) به اراضی عراق هجوم آورد[۳۵۴]، ایران مجدداً (طبق سندهای S/17790 و S/17858) شکایت کرد که عراق، سلاحهای شیمیایی به کار برده است. عراق، آن اتهام را (طبق سند S/17783) رد کرد و متقابلاً (طبق سندهای S/17824 و

S/17826) شکایت نمود که ایران، علیه نیروهای آن سلاحهای شیمیایی به‌کار برده است. ایران (طبق سندهای S/17822 ، S/17829 ، S/17833 ، S/17835 ، S/17836 و S/17843) تقاضای اعزام گروه کارشناس کرد. این وضعیت اضطراب‌آور «زمانی شدت یافت که ایران به‌طور ضمنی هشدار داد اگر سازمان ملل «اقدامهایی موثر» برای جلوگیری از به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی به عمل نیاورد ناگزیر امکان استفاده از آن سلاحها را مورد بررسی قرار خواهد داد. ایران تاکید نمود «براساس پروتکل ۱۹۲۵ ژنو، عدم استفاده از سلاحهای شیمیایی مستلزم هیچ شرطی نیست.[۳۵۵]»

دبیرکل پس از ذکر تشکیل جلسه شورای امنیت، تصویب قطعنامه ۵۸۲ در ۲۴ فوریه ۱۹۸۶ (۵ اسفند ۱۳۶۴)، توضیح مواد آن و پاسخ ایران که قطعنامه را «یک گام مثبت در جهت محکومیت عراق به‌عنوان متجاوز و خاتمه یافتن عادلانه جنگ» دانسته بود اعلام داشت که بی‌درنگ پس از تصویب قطعنامه، از گروه کارشناس سازمان ملل که در مارس ۱۹۸۴ نیز به ایران مسافرت نموده بودند خواست که به ایران حرکت نمایند. او به عراق نیز اطلاع داد که در صورت تمایل، گروه بالا به آن کشور نیز عزیمت خواهند کرد. عراق پاسخ داد «موضوع سلاحهای شیمیایی در قطعنامه ۵۸۲ مطرح گردیده است و هر اقدام بعدی باید برطبق آن قطعنامه، برای دستیابی به حل و فصل جامع اختلاف متمرکز گردد و نباید به‌طور جداگانه که جنبه‌های فرعی در برخواهد داشت مورد توجه قرار گیرد.»

دبیرکل بدون توجه به پاسخ بالا، گروه کارشناس را به ایران اعزام داشت و گروه مذکور گزارش اقدامهای خود را در ۷ مارس ۱۹۸۶ به دبیرکل تسلیم داشت. دبیرکل در بند ۱۴ گزارش خود ضمن ابراز تاسف صریحاً قید نمود «کارشناسان به کار بردن سلاحهای شیمیایی از طرف نیروهای عراق علیه نیروهای ایران را در جریان تهاجم اخیر ایران به داخل اراضی عراق تایید کرده‌اند. دبیرکل به‌طور مکرر اعلام داشته است که استفاده از سلاحهای شیمیایی را در هر جا و هر زمانی که روی دهد به شدت محکوم می‌کند. در مورد بالا، این سلاحها، با نقض پروتکل ۱۹۲۵ ژنو، علیه نیروهای ایران در منازعه بین ایران و عراق به‌کار رفته است.»

اولین‌بار بود که دبیرکل در گزارش رسمی خویش نام عراق را به‌عنوان به کار برنده سلاحهای شیمیایی ذکر می‌کرد.

کارشناسان سازمان ملل درگزارش خود صریحاً تایید نمودند که به‌طور مسلم گاز اپیریت (گاز خردل) در بسیاری موارد به‌وسیله بمبهایی که از هوا پرتاب شده‌اند و در چند مورد، گاز اعصاب علیه سربازان ایرانی به کار رفته است. این نتیجه گیری با معاینه ۸۲ بیمار بستری و ملاحظه وضع ۷۲۰ مجروح دیگر به‌دست آمد. حالت استثنایی این مورد آن بود که کارشناسان سازمان ملل از ۸ عراقی که مجروح شده و در حمله ایران به فاو در ۱۱ فوریه ۱۹۸۶ (۲۲ بهمن ۱۳۶۴) دستگیر شده بودند و همچنین یک خلبان عراقی که هواپیمای او سقوط کرده بود معاینه کردند. ۹ نفر بالا به شدت از عوارض گازهای شیمیایی رنج می‌بردند. چشم آنان دارای ورم ملتحمه متوسط تا شدید با ناراحتیهای پلکی بود و شدیداً در مقابل نور حساس بودند. همهٔ آنان مبتلا به دل به‌هم خوردگی، استفراغ و اسهال بودند. در پوست آنان زخمهای بزرگ از جمله تاولهای مملو از مایع کهربایی رنگ دیده می‌شد و همگی دچار تنگی نفس بودند. این افراد گواهی دادند که عراق سلاحهای شیمیایی به کار برده است.

کارشناسان سازمان ملل در بند ت بخش نتیجه‌گیری گزارش خود تصریح کردند «مدرک جدید شایان توجه در جریان مصاحبه‌ها با مجروحان عراقی در تهران به‌دست آمده است. این افراد اظهار داشتند که جراحات آنان به سبب بمبهایی است که از هواپیمای عراقی در جریان حمله به مواضع ایرانیان پرتاب شده است.» کارشناسان در بند ت گزارش خود تاکید نمودند «مدرک مهم دیگر توسط یک خلبان عراقی فراهم شد. او تایید نمود که هواپیمای عراقی حامل بمبهای شیمیایی برای حمله به مواضع ایرانیان مورد استفاده قرارگرفته و دیگر اینکه او شخصاً در دو «مأموریت ویژه» بالا شرکت داشته است.»

ایران در ۱۸ مارس ۱۹۸۶ (۲۷ اسفند ۱۳۶۴) از اقدام دبیرکل در اعزام گروه کارشناس وگزارش «متوازن و بی‌طرفانه» گروه که «به روشنی و بدون ابهام» درباره به کار بردن سلاحهای شیمیایی نظر داده بود «عمیقاً ابراز قدردانی کرد.[۳۵۶]» و اضافه نمود که از جامعه بین‌المللی و شورای امنیت انتظار دارد که عراق را برای به کار

بردن سلاحهای شیمیایی محکوم کنند.

به علت گزارش دبیرکل و گزارش کارشناسان، شورای امنیت در ۲۱ مارس ۱۹۸۶ (اول فروردین ۱۳۶۵) تشکیل جلسه داد و این بار نیز رئیس شورا از طرف اعضای شورا بیانیه صادر کرد[۳۵۷] و طی آن اعلام نمود که شورای امنیت «از نتیجه‌گیری متفق‌الرأی کارشناسان که سلاحهای شیمیایی در بسیاری موارد از طرف نیروهای عراق علیه نیروهای ایران به کار رفته و تازه‌ترین آن در جریان تهاجم اخیر ایران به خاک عراق بوده، عمیقاً نگران گردیده است. اعضای شورا ادامه استفاده از سلاحهای شیمیایی را که نقض آشکار پروتکل ژنو در ۱۹۲۵ که به کار بردن سلاحهای شیمیایی را در جنگ منع می‌کند قویاً محکوم می‌نماید.»

شورای امنیت به پیروی از دبیرکل، برای اولین‌بار نام عراق را در بیانیه ذکر کرد، ولی برای آنکه ایران نتواند بیانیه را به‌عنوان یک امتیاز انحصاری برای خود تلقی کند ادامه داد «در عین حال، اعضای شورا طولانی شدن درگیری را که همچنان تلفات سنگین انسانی و خسارتهای مادی قابل توجه به‌بار آورده و صلح و امنیت منطقه را به مخاطره انداخته است محکوم می‌نماید.» روشن است که روی سخن شورای امنیت از «طولانی شدن درگیری» با ایران بود و ایران را بدون ذکر نام محکوم می‌کرد. شورای امنیت برای آنکه باز ایران را مورد انتقاد بیشتر قرار دهد تا اثر محکومیت عراق را زیادتر کاهش دهد اضافه نمود «اعضای شورای امنیت قطعنامه ۵۸۲ (۱۹۸۶) شورای امنیت را دوباره تایید می‌نمایند و توجه دارند که دولت عراق تمایل خود را برای قطع فوری مخاصمات ابراز داشته است. آنان ضرورت فوری اجرای این قطعنامه که راه را برای حل فوری، جامع، عادلانه و شرافتمندانه اختلاف باز می‌کند تاکید می‌نمایند.»

عراق از صدور بیانیه شورا ابراز نارضایتی کرد و دو روز بعد در نامه خود به شورا اعلام داشت[۳۵۸] که بیانیه «فاقد تعادل» است. در آن بیانیه توجه ایران به لزوم احترام به تمامیت ارضی کشورها که ایران آنها را تهدید می‌کند جلب نشده و حمله اخیر ایران به اراضی عراق و حمله‌های مکرر آن به عراق نادیده گرفته شده است. عراق در این نامه همچنان مدعی گردید که شورای امنیت به‌جای توجه به مساله

اصلی که لزوم خاتمه دادن به جنگ است به مساله‌های درجه دوم پرداخته است.

هنوز مرکب بیانیه شورا خشک نشده بود که ایران طی نامه‌ای به دبیرکل اطلاع داد[۳۵۹] که عراق در روزهای ۲۳ و ۲۴ مارس در آبادان سلاح شیمیایی به کار برده است.

ایران در پاسخ به صدور بیانیه، طی نامه مورخ ۲۷ مارس ۱۹۸۶ اظهار داشت[۳۶۰] اگر عراق سه سال قبل که سلاحهای شیمیایی را به‌کار برده بود محکوم گردیده بود، ممکن بود از استفاده مداوم عراق از سلاحهای شیمیایی جلوگیری می‌شد. ایران در این نامه از شورای امنیت خواست که تکالیف خود را در مورد تشخیص دادن متجاوز و محکوم کردن آن اجرا نماید و اعلام داشت که عراق در صدد گسترش جنگ می‌باشد و ایالتهای متحد امریکا نیز راه را برای دخالتهای بیشتر و تقویت حضور نظامی خود در منطقه هموار می‌کند.

پس از صدور بیانیه بالا و محکومیت عراق برای به کار بردن سلاحهای شیمیایی، عراق همچنان به استفاده از آن سلاحها در ۱۹۸۶ ادامه داد و شورای امنیت نیز با وجودی که ایران مراتب را بارها به آن اطلاع داد[۳۶۱] ساکت ماند و اقدامی درباره آن به عمل نیاورد. شورا حتی در قطعنامه‌ای که در ۸ اکتبر ۱۹۸۶ (۱۶ مهر ۱۳۶۵) تصویب کرد[۳۶۲] هیچ اشاره‌ای به سلاحهای شیمیایی ننمود. شورا در ۲۲ دسامبر ۱۹۸۶ (اول دی ۱۳۶۵) بیانیه‌ای صادر کرد[۳۶۳] و با اشاره به نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی از «حمله به هدفهای کاملاً غیرنظامی، کشتیهای بازرگانی و تاسیسات نفتی کشورهای ساحلی [خلیج فارس] ابراز نگرانی عمیق کرد» و خواست که «آزادی کشتیرانی و تجارت» محترم شمرده شود، ولی باز هیچ اشاره‌ای به سلاحهای شیمیایی که لبه تیز انتقاد را متوجه عراق می‌نمود نکرد.

سیاست امریکا در مخالفت با ایران و جانبداری از عراق و موفقیت امریکا در جلوگیری از تصویب قطعنامه مستقل در شورای امنیت درباره سلاحهای شیمیایی و محکوم کردن عراق، موجب تشویق بیشتر عراق به استفاده از سلاحهای شیمیایی گردید. عراق بدون پروا از مؤاخذه شورای امنیت و اطمینان به اینکه شورا جز صدور بیانیه که تاثیر اجرایی ندارد و تنها در حکم توصیه تلقی می‌شود اقدام

دیگری علیه عراق نخواهد کرد، همچنان به کار بردن سلاحهای شیمیایی را ادامه داد.

رئیس شورای امنیت در ۱۶ ژانویه ۱۹۸۷ (۲۶ دی ۱۳۶۵)، پس از مشاوره اعضای شورای امنیت با یکدیگر بیانیه‌ای صادر کرد.[۳۶۴] با وجودی که از ۲ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۸۷، ایران هفت نامه درباره به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی از طرف عراق به دبیرکل نوشت[۳۶۵]، در بیانیه بالا هیچ اشاره‌ای به سلاحهای شیمیایی نگردید. اعضای شورای امنیت در بیانیه بالا از اینکه جنگ در هفته‌های اخیر، از ۲۲ دسامبر ۱۹۸۶ که آخرین بیانیه شورا صادرگردید تا آن تاریخ شدت بیشتری پیداکرده است و همچنین از افزایش حمله‌ها به هدفهای کاملاً غیرنظامی ابراز نگرانی عمیق کرد.

با نامه‌های متعددی که ایران در مورد به کار بردن سلاحهای شیمیایی توسط عراق نوشت[۳۶۶]، عراق نیز طی نامه‌های مورخ ۱۵ و ۱۶ آوریل ۱۹۸۷ اطلاع داد که ایران سلاحهای شیمیایی علیه عراق به کار برده است.[۳۶۷]

کثرت حمله‌های عراق با سلاحهای شیمیایی که مانند گذشته نه‌تنها در جبهه‌های جنگ، بلکه بر روی مردم غیرنظامی در شهرها از جمله بانه، خرمشهر، آبادان، به‌ویژه به‌طور مکرر در سردشت بمبهای حاوی گازهای شیمیایی فرو می‌ریخت و به علت درخواست ایران از دبیرکل برای اعزام گروه کارشناس، بار دیگر گروه کارشناسان سازمان ملل مرکب از چهار نفر که در مارس ۱۹۸۴ و فوریه ۱۹۸۶ نیز تحقیقات محلی را انجام داده بودند عازم منطقه گردیدند و مجروحان گازهای شیمیایی در ایران و عراق را مورد معاینه قرار دادند. کارشناسان گزارش خود را در ۸ مه ۱۹۸۷ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۶) به دبیرکل دادند و او طی یادداشتی آن را برای شورای امنیت ارسال داشت.[۳۶۸] دبیرکل در یادداشت خود تایید نمود که متاسفانه سلاحهای شیمیایی همچنان در درگیری عراق و ایران به کار رفته است و تاکید کرد که تنها اقدامهای سیاسی می‌تواند این امید را به‌وجود آورد که پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵ رعایت شود.

گروه کارشناسان درگزارش خود اظهار داشتند که برای چهارمین بار به ایران عزیمت نمودند و از ۲۲ تا ۲۹ آوریل ۱۹۸۷ (۲ تا ۹ اردیبهشت ۱۳۶۶) در ایران و از

۲۹ آوریل تا ۳ مه ۱۹۸۷ (۹ تا ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۶) در عراق از مجروحان گازهای شیمیایی معاینه کردند. طبق نظر آنان، تعداد مجروحان ایرانی و میزان جراحتهای وارد شده به علت اقدامهای پیشگیری‌کننده ایران و آماده بودن سربازان ایرانی برای مقابله با گازهای شیمیایی کمتر از فوریه ۱۹۸۶ بود. ولی آنان از افزایش تعداد مجروحان غیرنظامی در شهرها ابراز نگرانی کردند. در میان آنان یک مادر با دو دختر دو ساله و چهار ساله و همچنین یک مادر جوان حامله وجود داشتند. کودک چهار ساله شدیداً از عوارض گازهای شیمیایی رنج می‌برد و با وجود تنفس مصنوعی، ۹۰ دقیقه بعد درگذشت. گروه کارشناسان ضمن تشریح عوارض گازهای شیمیایی در بدن مجروحان اظهارنظر کردند که گاز تابون و گاز خردل به کار رفته است.

در خرمشهر که از ساعت ۲۲:۳۰، ۱۱ آوریل ۱۹۸۷ (۲۲ فروردین ۱۳۶۶) به مدت ۳ ساعت توسط بمب، گلوله توپخانه، راکت و خمپاره مورد حمله شیمیایی قرارگرفته بود، از چندین چاله بازدید کردند و با وجودی که مدت زمانی از به کار رفتن سلاحهای شیمیایی گذشته بود هنوز بوی گاز خردل از کلیه آنها به مشام می‌رسید.

گروه کارشناسان در نتیجه گیری از تحقیقات خود به اتفاق آرا اظهارنظر کردند که در اطراف خرمشهر و بانه نظامیان و غیرنظامیان بر اثر گازهای شیمیایی مجروح شده‌اند و به‌طور عمده گاز خردل به کار رفته است. در مورد عراق، نظامیانی که در اطراف بصره بودند به‌وسیله گاز خردل و احتمالاً فوسژن[۳۶۹] مجروح شده‌اند، ولی مقدور نشد تصمیم نهایی اتخاذ کنند که چگونه مجروح شده‌اند.

عراق برای اثبات ادعای خود، حفره‌هایی را در اطراف بصره به قطر ۶۰ سانتیمتر و عمق ۱ تا ۱/۵ متر به کارشناسان سازمان ملل نشان داد، ولی آنان نظر دادند که عمق و قطر حفره‌ها نمی‌تواند مربوط به بمبهایی باشد که حاوی گاز شیمیایی بوده است. کارشناسان پاره‌های گلوله‌ای را که عراق ادعا می‌کرد حاوی گازهای شیمیایی است که ایران پرتاب کرده است معاینه نمودند و در آن هیچ اثری ازگاز ملاحظه نکردند. به نظر کارشناسان علت مجروح شدن سربازان عراقی ممکن بود آن باشد که باد، گازهای شیمیایی را که از پرتاب سلاحهای عراق حاصل شده

بود به طرف آن سربازان آورده و یا گلوله‌هایی که از طرف عراق پرتاب شده در فاصله کوتاه نزدیک آن سربازان افتاده و یا آنکه ایران تهدید مکرر خود را که سلاح شیمیایی به کار خواهد برد به مورد اجرا گذاشته است.[۳۷۰]

پس از دریافت یادداشت دبیرکل و گزارش کارشناسان، رئیس شورای امنیت پس از مشاوره اعضای شورای امنیت، بیانیه‌ای در ۱۴ مه ۱۹۸۷ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۶) صادر کرد، در این بیانیه گفته شد اعضای شورا «از نتیجه گیری به اتفاق آرای کارشناسان که سلاحهای شیمیایی به‌طور مکرر توسط نیروهای عراقی علیه نیروهای ایرانی به کار رفته است و افراد غیرنظامی ایران از سلاحهای شیمیایی مجروح شده و اینکه افراد نظامی عراق نیز از مواد شیمیایی جراحاتی برداشته‌اند متوحش شدند. آنان بار دیگر استفاده مکرر از سلاحهای شیمیایی را که نقض آشکار پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵ می‌باشد و در آن به کار رفتن سلاحهای شیمیایی در جنگ صریحاً منع شده است قویاً محکوم می‌کنند.»

«آنان با یادآوری بیانیه‌هایی که رئیس شورا در ۳۰ مارس ۱۹۸۴، ۲۵ آوریل ۱۹۸۵ و ۲۱ مارس ۱۹۸۶ صادر کرد بار دیگر موکداً می‌خواهند که مقررات پروتکل ژنو دقیقاً رعایت و محترم شمرده شود.»

«آنان همچنین طولانی شدن درگیری که افزون بر نقضهای حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی، موجب وارد آمدن تلفات موحش و خسارتهای سنگین مادی در دو کشور گردیده و صلح و امنیت بین‌المللی را مورد مخاطره قرار داده است محکوم می‌کنند.»

در پایان نیز بیانیه با تایید مجدد قطعنامه ۵۸۲ (۱۹۸۶) از هر دو کشور خواست که با کوششهای شورای امنیت برای حل اختلاف همکاری کنند.

مقایسه بیانیه بالا با بیانیه‌ای که شورا در ۲۱ مارس ۱۹۸۶ صادر کرد نشان داد که شورا همان خطوط اصلی بیانیه قبلی را که بی‌ثمر بودن آن در عمل به ثبوت رسید تکرار کرد و با وجود آنکه قبلاً سه بار در مورد به کار رفتن سلاحهای شیمیایی بیانیه صادر کرد و عملاً دیده شد که هیچ گونه تاثیری در باز داشتن عراق از به کار بردن سلاحهای شیمیایی نداشته است، برای بار چهارم باز مبادرت به صدور بیانیه

کرد و به علت فشار قدرتهای بزرگ، به‌ویژه امریکا از تصویب قطعنامه خودداری نمود. همان‌طور که پیشتر گفته شد، امریکا بعد از افشای فروش پنهانی اسلحه به ایران در ۳ نوامبر ۱۹۸۶، سیاست قطعی خود را براساس جانبداری از عراق و مخالفت با ایران گذاشته بود و در ۷ مارس ۱۹۸۷ نیز موافقت خود را با نصب پرچم امریکا بر روی نفتکشهای کویت که اقدامی خصمانه علیه ایران تلقی می‌شد اعلام داشته بود. در ماه آوریل و ماههای بعد، امریکا کوششهای دیپلماسی به عمل آورد تا سایر اعضای شورای امنیت را به صدور قطعنامه‌ای درباره تحریم فروش اسلحه به ایران موافق سازد و چون توفیق نیافت، زمینه را برای تصویب قطعنامه ۵۹۸ فراهم ساخت.

ایران طی نامه‌ای، بیانیه وزارت خارجه را در مورد بیانیه شورای امنیت برای دبیرکل ارسال داشت.[۳۷۱] در آن بیانیه ضمن انتقاد از شورا که درباره مسألهٔ مهمی مانند سلاحهای شیمیایی باز به صدور بیانیه اکتفا کرده و از تصویب قطعنامه خودداری نموده است، از گروه کارشناسان سازمان ملل که با واقع‌بینی وظیفه‌های خود را انجام دادند تشکر گردید و خواسته شد که گزارش کارشناسان در مجمع عمومی آینده سازمان ملل مبنایی برای رسیدگی به ادامه استفاده عراق از سلاحهای شیمیایی قرارگیرد. بیانیه در پایان، تهدید قبلی ایران را تکرارکرد که چون عراق پس از تسلیم گزارش کارشناسان، همچنان سلاح شیمیایی به کار می‌برد، در صورتی که یک اقدام بازدارنده و بین‌المللی به عمل نیاید چاره‌ای جز اقدام مقابله به مثل نخواهد بود.

عراق بدون پروا از بیانیه‌های شورای امنیت، همچنان روش خود را در به‌کارگیری سلاحهای شیمیایی ادامه داد و نامه‌های مکرر ایران به دبیرکل[۳۷۲] با سکوت شورا روبه‌روگردید. در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۶) قطعنامه ۵۹۸که شرح آن خواهد آمد به تصویب رسید. در مقدمه این قطعنامه مانند قطعنامه ۵۸۲ مصوب ۲۴ فوریه ۱۹۸۶ از بمباران مراکز جمعیتی کاملاً غیرنظامی، حمله به کشتیهای بی‌طرف یا هواپیماهای مسافربری، نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی «به‌ویژه از به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی که مغایر با تعهدهای مندرج

در پروتکل ۱۹۲۵ ژنو» می‌باشد ابراز تاسف گردید. بعد از صدور قطعنامه بالا و به علت خشم افکار عمومی از اقدام پیاپی عراق به استفاده از سلاحهای شیمیایی، عراق برای مدتی از شدت حمله‌های خویش با سلاحهای شیمیایی کاست و طبق سندهای سازمان ملل، ایران تا پایان سال ۱۹۸۷، تنها در سه مورد به اطلاع دبیرکل رساند که عراق سلاحهای شیمیایی به کار برده است.[۳۷۳]

فاجعه حلبچه

سال ۱۹۸۸ اوج جنایتهای صدام و رهبران بعثی عراق بود. با وجودی که امریکا از سپتامبر ۱۹۸۷ با ماجرای کشتی باری ایران‌اجر عملاً وارد جنگ با ایران گردید و پیوسته نیز بر شدت و گسترش آن افزود و در ۱۹۸۸ با توطئه‌چینی و حمله به سکوهای نفتی و ناوهای جنگی ایران در تضعیف قدرت نظامی و مالی ایران کوشید، رهبران عراق نیز در برابر ایرانِ ضعیف شده، جنون‌آسا از سلاحهای شیمیایی استفاده‌کردند. در سال ۱۹۸۸، چهار بار یعنی برابر کلیه دفعات هفت سال قبل، گروه کارشناسان سازمان ملل برای تحقیق درباره استفاده عراق از سلاحهای شیمیایی به منطقه اعزام شدند.

ایران در ۱۲ ژانویه ۱۹۸۸ (۲۲ دی ۱۳۶۶) نخستین نامه خود را در مورد به کار رفتن سلاحهای شیمیایی و کشته شدن مردم بی‌گناه سردشت برای دبیرکل ارسال داشت.[۳۷۴] این نامه مانند بسیاری نامه‌ها با بی‌اعتنایی شورای امنیت روبه‌رو گشت. در ۲۵ اسفند ۱۳۶۶ (۱۶ مارس ۱۹۸۸) فاجعهٔ تکان‌دهنده حلبچه روی داد. عراق بر روی حلبچه که شهری عراقی و ساکنان آن کرد هستند بمبهای شیمیایی پرتاب نمود و حدود ۵۰۰۰ نفر از کودکان، زنان و مردان آن را به قتل رساند و هزاران نفر را مجروح کرد. دولت ایران تعداد زیادی از خبرنگاران خارجی را برای مشاهده آثار جنایت وحشتناک صدام و رهبران بعثی عراق به ایران دعوت کرد.

پاتریک تایلر[۳۷۵]، خبرنگار واشینگتن‌پست که بسیاری خبرها و مقاله‌ها درباره ایران و جنگ عراق و ایران در آن روزنامه منتشر کرده است روز ۳ فروردین ۱۳۶۷ (۲۳ مارس ۱۹۸۸)، یک هفته بعد از فاجعه حلبچه، همراه با سایر روزنامه‌نگاران که

تعداد آنان را ۶۰ نفر اعلام داشت[۳۷۶] از حلبچه و روستاهای اطراف آن دیدن کرد. او نوشت:[۳۷۷] هنوز اجساد بیش از ۱۰۰ کودک، زن و مرد مسن در خیابانها، کوچه‌ها و حیاط منزلها باقی مانده بود «بعضی از قربانیان، کودکان را در آغوش داشتند. عده‌ای در کنار درگاه از پا درآمده بودند. یک خانواده نزدیک میزی که برای ناهار خوردن چیده شده بود جان سپرده بودند... چهار دختر خردسال با لباسهای کردی مانند عروسکهای آسیب‌دیده، کنار جوی کم آبی افتاده بودند. دو مرد کنار یک باغچه گل در خواب مرگ غنوده بودند و یک مرد پیر با کلاه کردی، کودک نوزادی را در آستانه در محکم در بغل می‌فشرد.» همهٔ این جنایت جانگداز برای آن روی داده بود که صدام و رهبران بعثی عراق می‌خواستند از کردهای حلبچه انتقام بگیرند. گناه آنان این بود که در موقع حمله سپاهیان ایران به حلبچه با آنان همکاری کرده بودند.

حلبچه از پایگاههای محکم دفاعی عراق بود. علاوه بر آنکه در منطقه کوهستانی شمال شرقی عراق قرار داشت، ۲۰ تیپ از جمله نیروهای زرهی و کماندو در آن مستقر بودند.[۳۷۸] «شواهد فراوانی وجود داشت که ارتش عراق در حلبچه نیرومند بود[۳۷۹]» جنگجویان کرد طرفدار ایران ابتدا حمله را آغاز کردند و به‌سوی شهر خُرمل در شرق دریاچه دربندی‌خان پیشروی نمودند. همزمان با آن، سپاهیان ایران با نیروهای اصلی عراق در روستای دوجیله از توابع حلبچه به نبرد سخت مبادرت ورزیدند. بعد از سقوط دوجیله «پادگان عراقی در حلبچه توسط کردهای مقیم آن شهر به تصرف درآمد.[۳۸۰]» اندکی بعد، طبق اظهار بازماندگان فاجعه حلبچه در ساعت دو بعدازظهر روز چهارشنبه [۱۶ مارس ۱۹۸۸ ـ ۲۵ اسفند ۱۳۶۶] یک هواپیما از سمت غرب [یعنی عراق] ظاهر شد و یک یا چند بمب شیمیایی که ابر مرگبار زرد و سفید بر روی شهر پراکند پرتاب نمود.[۳۸۱]»

پس از شکست ارتش عراق در حلبچه، هزارانَ نفر که به خبرنگاران نشان داده شدند دستگیر گردیدند. دو خلبان عراقی که هواپیماهای آنان سقوط کرده بود، طبق اظهار مقامهای نظامی ایران که با خبرنگاران خارجی همراه بودند گواهی دادند که «عراق مسئول حمله شیمیایی است.[۳۸۲]» خبرنگاران با افسران دستگیر شده عراقی مصاحبه کردند. «دو افسر گفتند که آنان شاهد بودند هواپیماهای عراقی در ۱۶

مارس [۱۹۸۸] بر روی حلبچه بمبهای شیمیایی انداختند.[۳۸۳]» «سرتیپ ناظر حسین مصطفی، مقام دوم [پادگان حلبچه] که در حمله به شمال اسیر شده بود گفت هنگامی که هواپیماهای عراقی بمبها راکه ابر سفید مسموم‌کننده متصاعد کرد پرتاب نمودند، او در فاصله سه مایلی حلبچه بود.[۳۸۴]» بازماندگان حلبچه در مصاحبه گفتند که آنان یقین دارند که حمله با گاز [شیمیایی] توسط یک هواپیمای عراقی انجام گرفت. زیرا این واقعه بعد از آنکه شهر تسخیر شد و نیروهای زمینی عراق عقب‌نشینی کردند یا تسلیم شدند روی داد.[۳۸۵]»

با وجود شواهد مسلم و غیرقابل انکار، عراق چون گذشته به کار بردن سلاحهای شیمیایی را انکار کرد و طبق اعلامیه ارتش عراق ادعا نمود «مسئولیت آنچه در حلبچه روی داد با ایران است.[۳۸۶]» ولی «مقامهای دولتی عراق به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی را دیگر انکار نمی‌کنند و در مذاکرات خصوصی اظهار می‌دارند که آن سلاحها برای کند کردن پیشروی ایران در اراضی عرب به‌کار رفته است.[۳۸۷]» در مورد ایران، همهٔ شواهد حاکی از آن است که ایران سلاحهای شیمیایی را به‌کار نبرده است. خبرنگار واشینگتن‌پست تایید نمود «ایران از به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی برای تلافی حمله‌های شیمیایی گذشته عراق خودداری کرده است، اما مقامهای دولتی در اوایل امسال اظهار داشتند که امکانات لازم برای تولید آن سلاحها را در اختیار دارند.[۳۸۸]»

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی که ۴ فروردین ۱۳۶۷ با خبرنگاران داخلی و خارجی به عمل آورد «در پاسخ به این سؤال که آیا اگر سکوت بین‌المللی در مورد جنایتهای صدام ادامه پیدا کند ایران نیز به سلاح شیمیایی توسل خواهد شد یا نه و آیا توانایی فنی برای ساخت سلاح شیمیایی در ایران وجود دارد یا نه، گفت: البته با حضور خبرنگاران خارجی و مخابره اخبار حمله شیمیایی به حلبچه، این سکوت تا حدی شکسته شده است. ولی اگر این روند متوقف نشود ما نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم. قبلاً هم اعلام کرده‌ایم که توانایی ساخت این نوع سلاح را داریم. خوشبختانه ما تاکنون بر خودمان مسلط بوده‌ایم ولی تضمینی وجود ندارد که این

خودداری ما برای همیشه ادامه داشته باشد.[۳۸۹]»

او چند ماه بعد، پس از اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پس از آنکه نه به‌طور رسمی بلکه عملاً آتش‌بس در جبهه‌ها برقرار شده بود در کنفرانس «تجاوز و دفاع» اظهار داشت «بعثیها تاکنون به کرات در جنگ ۸ ساله، علیه مردم نظامی و غیرنظامی ما از سلاحهای شیمیایی استفاده کرده‌اند، بدون اینکه حتی یک بار با عمل استفاده ایران از این سلاحها روبه‌رو شوند، هرچند ما قدرت تهیه این سلاح را در سطح وسیع داریم.[۳۹۰]»

فاجعه هولناک حلبچه و جنایتی که صدام و رهبران بعثی عراق علیه مردم بی‌گناه کُرد مرتکب شدند همراه با اقدامهایی که ایران برای آگاه ساختن مردم جهان به عمق این فاجعه هولناک انجام داد، جهانیان را علیه عراق و رهبران آن شورانید. مردم جهان با دیدن عکسهای اجساد قربانیان حلبچه که مرگ رقت‌بار کودکان، زنان و مردان کرد را نشان می‌داد و با خواندن و شنیدن آنچه از رسانه‌های گروهی پخش شد عمیقاً متاثر گردیدند و به دولتهای خود فشار آوردند که عراق را محکوم نماید.

دولت امریکا در ۲۳ مارس ۱۹۸۸ (۳ فروردین ۱۳۶۷) عراق را برای ارتکاب جنایت به کردهای حلبچه محکوم کرد. سخنگوی وزارت خارجه امریکا اقدام عراق را «نقض خطرناک پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵[۳۹۱]» دانست، ولی برای آنکه از فشار خشم عمومی نسبت به عراق بکاهد اضافه نمود «نشانه‌هایی در دست است که ایران نیز ممکن است گلوله‌های توپ شیمیایی در این جنگ به کار برده باشد.[۳۹۲]» نویسنده مقاله واشینگتن‌پست تصریح نمود که «روشن نبود چه «نشانه‌هایی» ایالتهای متحد امریکا برای تایید استفاده ایران از آن گلوله‌ها به‌دست آورده است و سخنگوی وزارت خارجه نیز آن را تشریح نکرد.[۳۹۳]»

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی بالا «در مورد گزارشهایی که درباره محکومیت کاربرد سلاح شیمیایی توسط سخنگوی کاخ سفید وجود دارد گفت: من نیز گزارشهایی در این مورد دریافت کرده‌ام و ما برای همین مقدار واقع‌بینی نیز تشکر می‌کنیم. اما شیطنتهایی نیز وجود دارد و گفته می‌شود که ایران این سلاحها را به‌کار برده که البته صحت ندارد. علاوه بر آن، عراق

را به صراحت محکوم نکرده‌اند.[۳۹۴]» رئیس مجلس ایران به آن اکتفا نکرد و برای روسای مجالس کشورهای جهان پیرامون کشتار دسته‌جمعی مردم بی‌گناه حلبچه پیامی ارسال داشت. او در این پیام از روسای مجالس کشورهای جهان خواست «تا قتل عام اهالی غیرنظامی شهرِ عراقی فتح شده حلبچه را محکوم کنند.[۳۹۵]» او تصریح نمود «پس از آمدن گروهی از خبرنگاران وظیفه‌شناس به حلبچه و انعکاس بخشی از این فاجعه، سردمداران امریکا و فرانسه شروع به شیطنت کردند و با طرح دروغین به کارگیری سلاح شیمیایی توسط ایران خواستند قضیه را لوث نمایند و در افکار عمومی تردید ایجاد کنند. غافل از اینکه پناه آوردن مردم حلبچه و قبل از آن مردم روستاهای دیگر مورد تعرض شیمیایی عراق به ایران و استقبال مراکز درمانی ایران از آنها، علی‌رغم نیاز شدید داخلی خود، و حفاظت از اموال آنان و انتقال آنان به مراکز امن پشت جبهه و نرفتن حتی یک نفر از مردم به طرف عراقیها علی‌رغم اعلام ایران مبنی بر آزادی رفتن مردم به عراق، بطلان این ادعاها را آفتابی می‌کند.[۳۹۶]»

رئیس مجلس تاکید نمود «ایالتهای متحد امریکا و فرانسه در انجام تقاضای ایران از سازمان ملل برای تحقیق درباره حلبچه و استفاده از سلاحهای شیمیایی از طرف عراق اشکال‌تراشی می‌کنند.[۳۹۷]» تاخیر در اعزام گروه کارشناس برای تحقیق درباره به کار رفتن سلاحهای شیمیایی واجد اهمیت است. کارشناسان سازمان ملل درگزارش خود صریحاً نظر دادند «ما باید خاطرنشان سازیم که وجود فاصله بین حمله [با سلاحهای شیمیایی] و ورود ما به منطقه برای جمع‌آوری نمونه‌هایی به منظور تجزیه شیمیایی موجب تقلیل آثار وجود مواد شیمیایی و تبخیر شدن آنها می‌گردد. [بنابراین] ، به منظور تسهیل تجزیه مهم است که نمونه‌برداری هرچه سریع‌تر [نسبت به زمان حمله با سلاحهای شیمیایی] انجام گیرد.[۳۹۸]»

علت پافشاری سرسختانه امریکا در عدم طرح فاجعه حلبچه در شورای امنیت که از همکاری فرانسه برخوردار بود، ضمن در نظر داشتن نکته مهم بالا، برای آن بود که افکار عمومی مردم جهان و بعضی از دولتها با گزارشهای رسانه‌های گروهی درباره جنایت عراق درباره کردهای حلبچه که با عکسهای قربانیان فاجعه

همراه بود شدیداً علیه عراق برانگیخته شده بود. در آن شرایط، امریکا تردید داشت که پس از عدم کارآیی بیانیه‌های قبلی شورا در مورد منع به کار بردن سلاحهای شیمیایی، باز همچنان بیانیه صادر شود و در قطعنامه احتمالی نیز موفق گردد از ذکر نام عراق به‌عنوان به کار برنده سلاحهای شیمیایی جلوگیری کند. اگر نام عراق به تنهایی در قطعنامه احتمالی ذکر می‌گردید ایران امتیاز مهمی به‌دست می‌آورد و امریکا با هرگونه امتیاز بین‌المللی ایران و آن هم در زمانی که برای به تصویب رساندن قطعنامه تحریم فروش اسلحه به ایران می‌کوشید موافقت نداشت.

در مورد فاجعه حلبچه و مخالفت امریکا با ایران یکی از نویسندگان مطبوعات امریکا نوشت «در ماه گذشته [منظور فوریه ۱۹۸۸ است] عراقیان دور تازه حمله‌ها را به کشتیها در خلیج فارس آغاز کردند. حمله‌های موشکی به شهرهای ایران را شدت بخشیدند و اکنون عطر عراقی را در فضای حلبچه پخش نمودند. کاخ سفید می‌گوید آنچه در حلبچه روی داده نفرت‌آور است. ولی واکنش سیاست امریکا به اقدام عراق در شدت بخشیدن به جنگ آن است که همچنان برای تحریم فروش اسلحه به ایران فشار آورد.[۳۹۹]

همان‌طور که پیشتر گفته شد، دولت امریکا با توطئه‌چینی و گمراه ساختن افکار مردم امریکا و جهان در ۱۸ آوریل ۱۹۸۸ (۲۹ فروردین ۱۳۶۷) ـ روزی که عراق فاو را با به کار بردن سلاحهای شیمیایی پس گرفت ـ به ناوهای جنگی ایران حمله کرد، تعدادی را غرق و به تعدادی آسیب رساند. دو روز بعد واشنگتن‌پست در سرمقاله اول خود ضمن تایید اقدام دولت امریکا تصریح کرد که پشتیبانی امریکا از کشوری چون عراق، ناراحتیهایی به‌وجود آورده است.[۴۰۰] در سرمقاله ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ تاکید شد «در مارس، عراقیان ۵۰۰۰ نفر را با سلاحهای شیمیایی کشتند. ایالتهای متحد امریکا این ددمنشی را محکوم کرد ـ اقدام اول عراق نبود ـ ولی ایالتهای متحد امریکا برای اینکه توجه دیپلماتیک را بر روی کل جنگ حفظ کند مانع شد که ایران مساله [سلاحهای] شیمیایی را به‌عنوان یک موضوع مستقل در مذاکرات شورای امنیت مطرح نماید. اکنون باز ایرانیان ادعا می‌کنند که عراق بار دیگر سلاحهای شیمیایی به کار برده است.»

«در جنگ خلیج [فارس]، عراق بود که ابتدا نیروهایش را از مرز عبور داد... عراق گام اول را برای جنگ با شهرها، با مردم غیرنظامی و با کشتیهای بی‌طرف برداشت. عراق عمل وحشیانه جنگ شیمیایی را ادامه می‌دهد... پایه اصلی مشارکت امریکا با رژیم بغداد پیوسته به علت آن بود که گسترش انقلاب بنیادگرای ایران را محدود کند.[۴۰۱]»

ایران طی نامه‌های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ مارس ۱۹۸۸ (۲۶، ۲۷ و ۲۸ اسفند ۱۳۶۶) به دبیرکل اطلاع داد[۴۰۲] که عراق، سلاحهای شیمیایی را به گونه گسترده‌ای، به‌ویژه در میدان عملیات جنگی والفجر ۱۰ به کار برده است و از او خواست که گروه کارشناسان سازمان ملل را برای تحقیق درباره اقدام پیاپی عراق در به کار بردن سلاحهای شیمیایی اعزام دارد. چون عراق از سلاحهای شیمیایی همچنان به‌عنوان یکی از ابزارهای جنگی استفاده می‌کرد، ایران در نامه‌های دیگری در ۲۱، ۲۲ و ۲۴ مارس ۱۹۸۸ (اول، دوم و چهارم فروردین ۱۳۶۷) به اطلاع دبیرکل رساند[۴۰۳] که عراق سلاحهای شیمیایی را در منطقه مریوان به کار برده است و بار دیگر از دبیرکل خواست که گروه کارشناسان سازمان ملل را اعزام دارد. دبیرکل در ۲۵ مارس ۱۹۸۸ (۵ فروردین ۱۳۶۷) گروه کارشناسان را به ایران اعزام داشت. عراق نیز در ۴ آوریل ۱۹۸۸ (۱۵ فروردین ۱۳۶۷) به دبیرکل اطلاع داد که ایران نیروهای عراقی را در اطراف حلبچه با سلاحهای شیمیایی بمباران کرده است.[۴۰۴] دبیرکل ازکارشناسان بالاکه در آن زمان از بازدید ایران مراجعت کرده بودند و در ژنو اقامت داشتند خواست که به عراق بروند. آنان نیز رهسپار آن کشور شدند و از مجروحان عراقی معاینه کردند. کارشناسان در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ (۲۵ فروردین ۱۳۶۷) گزارش مفصل بازدید ازکشورهای ایران و عراق را به دبیرکل تسلیم داشتند.

در ۲۱ آوریل ۱۹۸۸ (اول اردیبهشت ۱۳۶۷) محمدجعفر محلاتی نماینده ایران در سازمان ملل طی نامه‌ای، صورت ریز حمله‌های عراق با سلاحهای شیمیایی را برای دبیرکل ارسال داشت.[۴۰۵] در این صورت که در ۱۵ صفحه تنظیم شده بود، مشخصات حمله‌های عراق از ژانویه ۱۹۸۱ تا مارس ۱۹۸۸ با ذکر محل، تاریخ، وسیله پرتاب سلاح شیمیایی که با هواپیما یا توپخانه بوده است، تعداد

قربانیان هر حمله و نوع گاز شیمیایی که به کار رفته، قید گردیده بود. به موجب این صورت، عراق در مدت بالا، ۲۵۲ بار به شهرهای ایران و منطقه‌های جنگی به روی مردم غیرنظامی و سربازان ایران سلاحهای شیمیایی پرتاب کرده بود. بر اثر حمله‌های بالا مجموعاً ۵۶۷۸۹ نفر کشته و مجروح شده بودند.[۴۰۶] در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۷ (۳۰ خرداد ۱۳۶۶)، تنها در منطقه سردشت که مورد بمباران وحشیانه عراق قرارگرفته بود ۸۰۲۵ نفر قربانی سلاحهای شیمیایی شده بودند. نگاه اجمالی به‌صورت بالا و تجسم هزاران کشته و هزاران مجروح که برخی از آنان با رنجها و دردهای طاقت‌فرسا زندگی را بدرود گفتند، هر انسانی را نسبت به خوی ددمنشی صدام و رهبران بعث عراق دچار خشم می‌کند. آنگاه دولت امریکا با همکاری دولتهای شوروی، انگلستان، فرانسه و چین که اعضای دایمی شورای امنیت هستند مانع از آن می‌شود که شورای امنیت برای جلوگیری از ارتکاب چنین جنایتهایی «اقدام فوری و موثر» به عمل آورد.

دبیرکل، گزارش کارشناسان اعزامی به ایران و عراق را ضمن گزارش ۲۵ آوریل ۱۹۸۸ (۵ اردیبهشت ۱۳۶۷) به اطلاع شورای امنیت رساند.[۴۰۷] کارشناسان در صفحه ۱۶ گزارش بالا، در بخش نتیجه‌گیری تصریح کردند که در ایران عده‌ای از گازهای شیمیایی مجروح شده بودند و «تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنان از افراد غیرنظامی بودند» و تاکید نمودند که گاز خردل بیش از سایر گازها مصرف شده است. در مورد عراق نیز ضمن تایید وجود مجروحان گازهای شیمیایی، تصریح کردند که کلیه بیماران «افراد نظامی» بودند.

دبیرکل نیز درگزارش خود تاکید نمود «با یک احساس وحشت و تاسف عمیق است که به اطلاع شورای امنیت می‌رساند که با وجود درخواستهای کثیر بین‌المللی و محکومیتی که از طرف سراسر جهان به عمل آمد، استفاده از سلاحهای شیمیایی در منازعه بین جمهوری اسلامی ایران و عراق و در تخلف از پروتکل ژنو در مورد منع گازهای خفه‌کننده، سمی و سایر گازها و سلاحهای میکروبی که در ۱۹۲۵ تصویب شد همچنان ادامه دارد و در واقع، به کار بردن آن ممکن است شدت نیز یافته باشد.»

به دنبال گزارش دبیرکل، شورای امنیت در ۹ مه ۱۹۸۸ (۹ اردیبهشت ۱۳۶۷) تشکیل جلسه داد. شورا برای اولین بار در مورد سلاحهای شیمیایی قطعنامه مستقل شماره ۶۱۲ را به اتفاق آرا تصویب کرد.[۴۰۸] شورا در مقدمه قطعنامه از نتیجه‌گیری کارشناسان که سلاحهای شیمیایی همچنان و بیش از گذشته به‌کار می‌رود ابراز وحشت کرد. در بند اول در مورد لزوم رعایت دقیق پروتکل ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ ژنو درباره منع به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی و میکروبی تذکر داد. در بند دوم به‌کار بردن آن سلاحها را «شدیداً محکوم کرد». در بند سوم تصریح نمود «انتظار دارد هر دو طرف طبق تعهداتشان در پروتکل ژنو از به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی در آینده خودداری کنند.» در بند چهارم از کلیه کشورها خواست که نظارت دقیق در مورد صدور مواد شیمیایی که برای تولید سلاحهای شیمیایی به‌کار می‌روند به عمل آورند.

قطعنامه ۶۱۲ در جهت خواست عراق و امریکا بود. عراق برای سبک کردن فشار افکار عمومی دولتها و مردم جهان علاقه‌مند بود که ایران نیز مانند آن متهم به استفاده از سلاحهای شیمیایی گردد. امریکا نیز در ماههای بعد از ژوئیه ۱۹۸۷ که قطعنامه ۵۹۸ شورا تصویب شد، فشار فزاینده‌ای به اعضای شورای امنیت وارد می‌آورد تا قطعنامه‌ای در مورد تحریم فروش سلاح به ایران تصویب کنند. در خلیج فارس نیز همان‌طور که گفته شد، با نابود کردن سکوهای نفتی ایران، غرق کردن و آسیب رساندن به ناوهای جنگی ایران مشارکت خود را با عراق در جنگ با ایران آشکار داشته بود. امریکا با به تصویب رساندن قطعنامه ۶۱۲ امیدوار بود که راه را برای تصویب قطعنامه تحریم فروش سلاح به ایران هموار سازد.

تصویب قطعنامه ۶۱۲ و متهم شدن ایران مانند عراق در به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی و پیروزی که عراق در نبرد فاو با به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی به‌دست آورد، عراق را برای به‌کار بردن سلاحهای شیمیایی بیشتر تشویق نمود. عراق در حمله به جزیره‌های مجنون در ۴ تیر ۱۳۶۷ به‌طور گسترده از سلاحهای شیمیایی استفاده کرد. با درخواست ایران برای بار دوم گروه کارشناسان سازمان ملل از طرف دبیرکل در اول ژوئیه ۱۹۸۸ (۱۰ تیر ۱۳۶۷) به ایران عزیمت و تا ۵ ژوئیه در آن

کشور به تحقیق پرداختند. آنان ضمن تایید به کار رفتن سلاحهای شیمیایی علیه نیروهای ایران، به موجب اظهارات بیماران و گزارش پزشکان ایرانی اعلام داشتند که ۲۰۰۰ نفر در اثر استعمال گازهای شیمیایی در جزیره مجنون آسیب دیده‌اند.[۴۰۹] عراق نیز ادعا نمود که ایران علیه نیروهای آن سلاحهای شیمیایی به کار برده است.

گروه کارشناسان ۹ ژوئیه به عراق مسافرت و ۱۱ ژوئیه مراجعت کردند. آنان در گزارش خود تصریح نمودند[۴۱۰] که تنها ۹ سرباز عراقی که ۴ نفر آنان در موضع نظامی «تپه ۶۶۰» نزدیک سلیمانیه و ۵ نفر دیگر در پادگان نظامی نزدیک بغداد بودند به آنان معرفی شدند. آن سربازان از گاز خردل مجروح شده بودند. عراقیان مدعی بودند که این ۹ سرباز توسط سلاحهای شیمیایی که ایران به کار برده بود آسیب دیده‌اند و در اثبات ادعای خود نمونه‌های نارنجکهای ۸۱ میلیمتری و تکه‌های آنها را که مدعی بودند ایرانیان پرتاب کرده‌اند و همچنین تلی از خمپاره‌های زنگ زده را که ادعا داشتند در شلمچه در شرق بصره از ایرانیان به غنیمت گرفته‌اند در اختیار کارشناسان قرار دادند. کارشناسان در دو نمونه از نارنجکهای ۸۱ میلیمتری بالا وجود گاز خردل را تایید کردند، ولی در تجزیه مایع درون خمپاره‌های زنگ زده هیچ اثری از گاز شیمیایی وجود نداشت. به‌علاوه آن نارنجکها در چنان شرایط بدی بودند که به خاطر دلایل ایمنی باید از به کار بردن آنها خودداری می‌شد. در مورد ۹ سرباز بالا و زخمهای آنان نیز کارشناسان نظر دادند که تعداد مجروحان و میزان جراحت آنان کمتر از موارد گذشته، یعنی موارد مربوط به شکایتهای ایران بوده است. در شکایتهای ایران نه‌تنها صدها نفر بلکه هزاران نفر مجروح شده بودند.

ایران به کار بردن سلاحهای شیمیایی را رد کرد و هیچ دلیلی که نشان دهد آن نارنجکها را ایران پرتاب کرده بود وجود نداشت و کارشناسان نیز در آن باره مطلقاً اظهارنظر نکردند. به‌علاوه در خمپاره‌ها نیز اصولاً گاز شیمیایی وجود نداشت. از سوی دیگر محرز بود که عراق در حمله‌های اخیر زمینی خود سلاحهای شیمیایی به کار برده است. گروه کارشناسان سازمان ملل که برای شکایت بعدی ایران به آن منطقه مسافرت کردند تایید نمودند که استعمال گازهای شیمیایی در دو پیروزی

عراق در اوایل ۱۹۸۸ نقش داشته‌اند.[۴۱۱]

استفاده گسترده و مکرر عراق از گازهای شیمیایی بدانجا رسید که عراق با وجود انکارهای قبلی رسماً اعتراف کرد که آنها را به کار برده است. طارق عزیز وزیر خارجه عراق در مه ۱۹۸۸ (اردیبهشت ۱۳۶۷) اظهار داشت که عراق حق دارد «از کلیه وسیله‌ها از جمله سلاحهای شیمیایی[۴۱۲]» برای دفع حمله‌های ایران استفاده کند. او گفت «من شخص رک‌گویی هستم و می‌گویم که آن سلاحها [یعنی سلاحهای شیمیایی] در این درگیری به کار رفته است.[۴۱۳]» طه یاسین رمضان معاون اول نخست‌وزیر عراق بر اثر حمایت شوروی، امریکا و متحدان آن از عراق، گستاخانه‌تر صحبت کرد. او در ۲۴ مه ۱۹۸۸ (۳ خرداد ۱۳۶۷) به روزنامه المصور چاپ قاهره گفت «ما می‌گوییم که برای دفاع از اراضی خود، همه نوع سلاحها را به کار خواهیم برد. آنها که با این امر مخالفت می‌کنند می‌توانند هرچه می‌خواهند بکنند... ما هر اقدام جامعه بین‌المللی را که از ما بخواهد بعضی از سلاحها را به کار نبریم رد می‌کنیم.[۴۱۴] طارق عزیز، بار دیگر در مصاحبه‌ای که در اول ژوئیه ۱۹۸۸ (۱۰ تیر ۱۳۶۷) در آلمان به عمل آورد، به کار بردن سلاحهای شیمیایی را تایید کرد و خواست که به حق عراق در دفاع از خود در مقابل تهدیدهای ایران توجه شود.[۴۱۵] بیانات بالا آشکار می‌دارد که عراق به بهانه دفاع از خود از ارتکاب هیچ اقدام خلاف حقوق بین‌الملل، هر قدر جنایتکارانه باشد پروا ندارد. رهبران بعثی عراق نه‌تنها به ادعای خود برای دفاع از عراق سلاحهای شیمیایی به کار بردند، بلکه در فاجعه اشنویه و همچنین در کشتار کردهای بی‌گناه عراق که بعد خواهد آمد نشان دادند بدون آنکه موردی برای دفاع در مقابل ایران وجود داشته باشد کردها را با سلاحهای شیمیایی قتل عام می‌نمایند.

تاسف‌آور است گفته شود شورای امنیت چنان زیر فشار پنج کشور دایمی شورا و صاحب حق وتو: شوروی، انگلستان، فرانسه و چین، به‌ویژه امریکا قرار داشت که با وجود اعترافهای صریح مقامهای عالیرتبه عراقی در استفاده از گازهای شیمیایی ننگ تاریخی سکوت را همچنان تحمل کرد و هیچ قطعنامه‌ای در آن موقع برای تایید آن و محکوم کردن عراق صادر ننمود. دولت جمهوری اسلامی ایران نیز

از این فرصت استفاده نکرد و از شورای امنیت نخواست که با توجه به آن اعترافها قطعنامه‌ای در محکومیت عراق صادر کند.

فاجعه اشنویه

پس از آنکه ایران در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ موافقت خود را با قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش‌بس اعلام داشت امید می‌رفت که به کار بردن سلاحهای شیمیایی علیه مردم بی‌گناه غیرنظامی پایان گیرد و این پیامد غم‌انگیز و ضد انسانی جنگ عراق و ایران خاتمه یابد. ولی صدام و رهبران بعثی عراق، سلاحهای شیمیایی را نه‌تنها به‌عنوان یک وسیله دفاعی و یا تهاجمی، بلکه به‌عنوان عاملی برای تسکین خوی انتقامجویی و کینه‌های ضد انسانی خود همچنان به کار بردند.

روز سه‌شنبه ۱۱ مرداد ۱۳۶۷ (۲ اوت ۱۹۸۸)، عراق بر روی روستاهای حومه اشنویه در آذربایجان شرقی راکتهای شیمیایی از هوا پرتاب کرد و هزاران نفر غیرنظامی را مجروح ساخت.[۴۱۶] ایران مراتب را به شورای امنیت اطلاع داد و خواست که فوراً گروه کارشناسان سازمان ملل را اعزام دارد.[۴۱۷] عراق طبق رویه گذشته طی نامه‌ای به شورای امنیت اتهام ایران را رد کرد.[۴۱۸] شورای امنیت در ۵ اوت ۱۹۸۸ به دبیرکل اجازه داد که گروه کارشناسان را به ایران اعزام دارد.[۴۱۹] ایران برای اثبات ادعای خود از خبرنگاران خارجی دعوت کرد که از ناحیه اشنویه و مجروحان گازهای شیمیایی دیدن نمایند.

توجه شود که عراق در زمانی حمله گسترده با سلاحهای شیمیایی را در اشنویه انجام داد که فعالیت وسیعی از طرف دبیرکل سازمان ملل برای جلب موافقت عراق به برقراری آتش‌بس به عمل می‌آمد و ولایتی و طارق عزیز وزیران خارجه ایران و عراق برای تسریع در باب مذاکره آتش‌بس در نیویورک اقامت داشتند. به‌علاوه عراق چند ساعت قبل از آن نیز در سازمان ملل متهم گردیده بود که به‌طور مداوم از سلاحهای شیمیایی استفاده کرده است.

بعضی از مجروحان گازهای شیمیایی به خبرنگاران اظهار داشتند که شب‌هنگام ۵ راکت به حومه شهر اشنویه اصابت کرد[۴۲۰] و گاز خردل یا به قول جیم

هوگلند نویسنده امریکایی «عطر عراقی» را در هوا پخش نمود.

کارشناسان سازمان ملل که از ۱۲ تا ۱۴ اوت ۱۹۸۸ (۲۱ تا ۲۳ مرداد ۱۳۶۷) از ناحیه اشنویه بازدید کردند، در گزارش خود اعلام داشتند [۴۲۱] «با ابراز نگرانی عمیق، ما به این نتیجه رسیدیم... که با وجود درخواستهای مکرر سازمان ملل، سلاحهای شیمیایی علیه مردم غیرنظامی ایران در ناحیه‌ای نزدیک شهری که فاقد هرگونه وسیله دفاعی در برابر این نوع حمله است به کار رفته است... این واقعیت که حتی کودکان نیز آسیب دیده‌اند یک بار دیگر عواقب غیر قابل قبول چنین عملی را ثابت می‌کند. استعمال سلاحهای شیمیایی نقض پروتکل ژنو مورخ ۱۹۲۵ می‌باشد.» کارشناسان که از مشاهده وضع رقت‌بار مجروحان گازهای شیمیایی، به‌ویژه دشواریهای تنفسی آنان به رقت آمده بودند درگزارش خود اضافه کردند «به کار بردن سلاحهای شیمیایی اهانت خاص به وجدان بشری است و باید کاملاً منع شود.» کارشناسان درگزارش خود تصریح کردند که «این اقدام تاسف‌آور زمانی روی داد که امید رسیدن به صلح در درگیری جمهوری اسلامی ایران و عراق به نحو شایانی افزایش یافته است.»

در مورد تعداد کثیر مجروحان شیمیایی مقامهای ایرانی اظهار داشتند که ۲۶۸۰ مجروح گازهای شیمیایی را در بیمارستانهای مختلف مداوا می‌نمایند.[۴۲۲]

فاجعه اشنویه دنیا را تکان داد و ماهیت وجودی صدام و رهبران بعثی عراق را روشن‌تر ساخت. عراق هیچ گونه توجیهی برای ارتکاب چنین جنایت هولناک نداشت. ایران نه‌تنها حمله‌ای نمی‌کرد، بلکه طبق نامه‌ای که رئیس جمهور ایران در ۱۶ روز قبل از فاجعه اشنویه به دبیرکل نوشت رسماً با قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش‌بس موافقت کرده بود. گرچه عراق پس از اعلام موافقت ایران با قبول قطعنامه بالا به حمله‌های خود ادامه داد، ولی در ناحیه اشنویه، در شمال غربی ایران جنگ شدیدی در جریان نبود و مردم روستایی حومه اشنویه طبق معمول به زراعت خود اشتغال داشتند.

شورای امنیت در ۲۶ اوت ۱۹۸۸ (۴ شهریور ۱۳۶۷)، شش روز بعد از برقراری آتش‌بس تشکیل جلسه داد. شورا با توجه به گزارشهای کارشناسان در

بازدیدهایشان از ایران و عراق درباره به کار رفتن سلاحهای شیمیایی قطعنامه ۶۲۰ را به اتفاق آرا تصویب کرد.[۴۲۳] خطوط کلی این قطعنامه مانند قطعنامه ۶۱۲ بود. در مقدمه این قطعنامه نیز از نتیجه‌گیری کارشناسان که در درگیری ایران و عراق سلاحهای شیمیایی به کار رفته است ابراز وحشت شد و اضافه گردید که «استعمال آن سلاحها علیه ایران شدیدتر و مداوم‌تر شده است. «با وجودی که در گزارش کارشناسان، عراق برای به کار بردن سلاحهای شیمیایی مورد ملامت قرارگرفته بود در این قطعنامه نیز عراق محکوم نشد و فقط «استفاده از گازهای شیمیایی در درگیری بین جمهوری اسلامی و عراق» محکوم گردید.

پس از برقراری آتش‌بس در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷، چون عملاً به جنگ عراق و ایران خاتمه داده شد، عراق به استفاده از سلاحهای شیمیایی در ایران پایان داد و مردم غیر نظامی ایران از عواقب این جنایت ضد بشری در امان ماندند. ولی صدام و رهبران بعثی عراق که نسبت به کردها کینه ابراز می‌داشتند سلاحهای شیمیایی را همچنان درباره کردهای عراقی به کار بردند.

در روزهای ۲۵ تا ۲۸ اوت ۱۹۸۸ (۳ تا ۶ شهریور ۱۳۶۷) هواپیماهای عراقی به روستاهای کردنشین عراقی بمبهای شیمیایی پرتاب کردند.[۴۲۴] ارتکاب این جنایت، نشان‌دهندهٔ نهایت بی‌اعتنایی رهبران عراق به شورای امنیت بود. شورا در ۲۶ اوت، قطعنامه ۶۲۰ را تصویب کرده بود، رهبران عراق در همان روز و دو روز متوالی بعد به هواپیماهای خود دستور دادند که روستاهای کردنشین عراق را با سلاحهای شیمیایی بمباران نمایند. عده‌ای از کردها به ترکیه پناه بردند. دو نفر از کارمندان وزارت خارجه امریکا با کردهای پناهنده در ترکیه که از ساکنان ۲۸ روستای کردنشین عراقی بودند مصاحبه کردند و از مجروحان آنان عکس گرفتند. طبق اظهار کردها، هواپیمای عراقی از ارتفاع زیاد بمبها را به روی آنان فرو ریخت. «ابرهای سفید و زرد رنگ تشکیل شدند و بعد محو گردیدند.[۴۲۵]» بویی که از این ابرها به مشام رسید بوی «نارنج تلخ»، «لیموی تلخ» یا «سیب» را می‌داد.[۴۲۶] کارمندان وزارت خارجه امریکا در گزارش خود قید نمودند که «در اطراف بینی و دهان قربانیان [سلاحهای شیمیایی] تاولها و زخمهایی که از آنها چرک ترشح

می‌کرد[۴۲۷]» وجود داشت. مشابه آن زخمها در دستها، پاها و سایر نقاط بدن آنان نیز دیده شد.[۴۲۸] کردهای پناهنده به دو نفر کارمند بالا و خبرنگار خبرگزاری یونایتدپرس اینترناشنال اظهار داشتند که بر اثر حمله بالا «هزاران نفر کشته شده‌اند که اجساد آنان دفن نگردیده‌اند.[۴۲۹]» ولی سعدون حمادی وزیر مشاور در امور خارجی عراق در مصاحبه مطبوعاتی که روز ۹ سپتامبر ۱۹۸۸ در واشنگتن تشکیل داد با وجود مسلم بودن حمله عراق با سلاحهای شیمیایی، آن را انکار کرد.[۴۳۰]

سنای امریکا در ۹ سپتامبر ۱۹۸۸ (۱۸ شهریور ۱۳۶۷) عراق را برای به کار بردن سلاحهای شیمیایی علیه اقلیت کرد عراقی به اتفاق آرا محکوم کرد و تحریم اقتصادی علیه عراق را به علت «نقض خشن حقوق بین‌الملل» تصویب نمود.[۴۳۱] کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان امریکا، با وجود مخالفت دولت ریگان، در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۸ (۳۱ شهریور ۱۳۶۷) تحریم اقتصادی علیه عراق را به سبب استعمال گازهای سمی «علیه شورشیان کرد و مردم غیرمسلح کرد» تصویب کرد.[۴۳۲] مجلس نمایندگان امریکا در ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۸ (۵ مهر ۱۳۶۷) با اکثریت عظیم ۳۸۸ رأی موافق در برابر ۱۶ رأی مخالف «صدور اسلحه و تکنولوژی حساس» را به عراق منع کرد.[۴۳۳] ولی وزارت خارجه امریکا تحریم اقتصادی علیه عراق را بموقع ندانست و با آن مخالفت کرد.[۴۳۴]

در جنایتهایی که دولت بعثی عراق با به کار بردن سلاحهای شیمیایی مرتکب شد، جز آن دولت، چه دولتهای دیگری مسئول هستند؟

پانویسهای فصل دوازدهم

1. President Saddam Hossein Addresses... Op. Cit., P. 26.

2. Nicola Firzli. Op. Cit., P. 21.

3. Ford Foundation. The United Nations and the Iran-Iraq War. A conference Held April 20-21 1987 at Ford Foundation. New York August 1987. P. 29.

4. Christion science Monitor. 17 October 1950.

5. James Bill نویسنده کتاب عقاب و شیر (درباره ایران)

6. Jack Levy. Causes of the Iran-Iraq War, in the Regionaliztion of warfare. Op. Cit., P. 142.

۷. در اصلاحیه قانون اساسی در ۶ مرداد ۱۳۶۸ وظیفه اخذ رأی اعتماد از مجلس به عهده رئیس جمهور گذاشته شده است.

۸. اصل ۱۲۴ قانون اساسی در اصلاحیه ۶ مرداد ۱۳۶۸ حذف شده است.

۹. در اصلاحیه قانون اساسی ۶ مرداد ۱۳۶۸ «وزراء توسط رئیس جمهور انتخاب می‌شوند.

۱۰. پیام و سخنرانیهای امام خمینی در شش ماهه اول سال ۱۳۵۹. مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۱، صفحه‌های ۳۲۷ ـ ۳۲۶.

۱۱. همان کتاب، صفحه ۳۲۸.

۱۲. همان کتاب، صفحه ۳۳۱ ـ ۳۳۰.

۱۳. همان کتاب، صفحه ۳۳۴. آیت‌الله خمینی تبلیغات بیگانگان را در سخنان خود رد کرد و به برقراری نهادهای لازم حکومت ـ تصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس جمهور و انتخاب نمایندگان مجلس ـ در ظرف کمتر از دو سال «و رسیدن» ارزاق نزدیک به خودکفایی اشاره کرد. همان صفحه.

14. Taregh Aziz. The Iraq-Iran conflict. Questions and Discussions. Translated by Naji Al-Hadithi. The thirld world center for Research and publishing, london. In

Cooperation with translation and foreign langueges publishing House. Baghdad. 1981. P. 15.

15. Ibid.,

16. Jassem M. Abdolghani, OP. Cit., 1984. P. 191.

17. Danicl pipe. A Border Adrift. Op. Cit., P. 3.

18. Stephen R. Grummer. The Iran-Iraq War. Islam Embattled. Praeger. New York 1984. P. 13.

19. Ralph king. The Iran-Iraq War its potential Implications. Adclphi papers. 219. Spring 1987. P. 9.

بسیاری از نویسندگان کشورها روز شروع جنگ را ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ دانسته‌اند و عراق را آغازگر جنگ اعلام داشته‌اند. نام بعضی از نویسندگان و مطبوعات معتبر بیگانه که این واقعیت را تایید کرده‌اند در زیر آورده می‌شود:

- Nazieh N. M. Ayubi, Arab Relations in the Gulf: The Future and its Prologue. In shirin, Tahir kheli (eds) The Iran-Iraq War, New Weapons, old conflicts. Praeger. New York 1983. PP. 151 and 152.
- Arthor Cambell Turner. Nationalism and Relegion. Iran and Iraq at War. in (eds.) James Brown and William Snyder. The Regionalization of warfare. Transactions Book 1985. P. 151.
- Charles G. Mc Donald. Iran-Iraq the Cease fire Negotiations. Contemporary legal Issues in christopher G. Joyner. The Persian Gulf War. Lessons for strategy, Law and Diplomacy. Greenwood press 1990. P. 210.
- Stephen R. Grummon. The Iran-Iraq War, Islam embattled. The Washington papers 92. 1982. P. 8.
- Eric Hooglund. Strategic and political objectives in the Gulf War. Iran's view. In (ed.) Christopher C. Joyner. The persian Gulf War. Op. Cit., P. 40.
- Helmut Hubel. The soviet union and the Iran-Iraq War. In Hanns Maull and otto

pick. The Gulf War. St. Martin's press. New York. 1989. PP. 139 and 143.

- Christopher C. Joyner. Introduction. The Geography and Geopolitics of the persian Gulf War. Op. Cit., P. 1.

- Efraim karsh. The Iran-Iraq War. A Military Analysis. Adelphi paper 220. Spring 1987. P. 20.

- David Segul. The Iran-Iraq War. A Military Analysis. Foreign Affaiss. Summer 1988. P. 953.

- Gary sick. Trial ley Error. Reflecitions on the Iran-Iraq War. The Middle East Journal. vol. 43. No. 2. Spring PP. 230 and 233.

- Gary sick. The united states and the persian Gulf. In Hanns Maull. Op. Cit., P. 132.

- William O. Staudenmaier. A Strategic Analysis in shirin, Tahir kheli Op. Cit., P. 27.

- Claudia Wright. Neutral or Neutralized Iraq, Iran and the Super Powers in (eds.) Shirin. Tahir kheli. Op. Cit., P. 176.

- A Staff Report. War in the Gulf. Prepared for the Committee on foreign Relations. United states senate. August 1924. P. 6.

- War in the Persian Gulf. The U.S. Takes sides. A Staff Report to the Committee on foreign Relations. United states senate. October 1987. PP. 11, 27 and 58.

- Washington Post. 8 December 1985. 20 april, 21 and 25 August 1988 and 16 Jounary 1989.

- Washington Times, 23 September 1983.

- Middle East International (London) July 1983.

- Merip Report. Middle East Research and Information project. Special Double Issue. The Strange War in the Gulf. July-September. PP. 5 and 32.

20. Middle East Journal vol. 35. No. 1. Winter 1981. P. 47.

21. Security Council Document. S/14196. 23 September 1980.

22. Security Council Document. S/14197. 25 September 1980.

23. Security Council Document. S/PV/2248. 28 September 1980.

۲۴. روزنامه اطلاعات، ۲۶ مهر ۱۳۵۹. متن چاپ شده سخنرانی رجایی نخست‌وزیر ایران در روزنامه اطلاعات در بعضی موارد با متن سخنرانی او در سند شورای امنیت اختلاف دارد.

Security Council Document. S/PV/2251. 17 September 1980. PP. 6-35.

موارد اختلاف در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۲۲۷ ـ ۲۲۶ ذکر شده است.

25. UN Chronicle. A Quarterly Magazine. Kuwait. The Crisis. Vol. XXXII. No. 4. December 1990. P. 6.

۲۶. پس از شروع جنگ امریکا و متحدانش با عراق، شورای امنیت سه قطعنامه به شماره‌های ۶۸۶، ۲ مارس ۱۹۹۱ به مناسبت تسلیم بدون قید و شرط عراق و برقراری آتش‌بس ـ ۶۸۷، ۳ آوریل ۱۹۹۱ و ۶۸۹، ۹ آوریل ۱۹۹۱ تصویب کرد.

۲۷. دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به درستی نوشت «بدون تردید، عامل اصلی جلوگیری از پیشروی مورد نظر بعثیها، مردم بوده‌اند... همهٔ رزمندگان ما اذعان دارند که اگر کمک مردم در همه ابعاد، به‌خصوص در اوایل جنگ نبود نه‌تنها با مشکل بی‌غذایی و بی‌لباسی و... [سه نقطه از طرف دفتر سیاسی سپاه پاسداران گذاشته شده است] روبه‌رو می‌شدیم، بلکه از اینها مهمتر خطر از بین رفتن روحیه بود.» گذری بر دو سال جنگ، بی‌تا، صفحه‌های ۶۸ و ۶۹. و در جای دیگر می‌نویسد «در تمامی جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها هرچه می‌دیدی «مردم» بودند... در جاده‌ها [کاروان] زنجیر کامیونها و تریلیهای هدایای مردم قطع نمی‌شد. همهٔ کشور به سمت جبهه‌ها سرازیر شده بود.» صفحه‌های ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲۸. رضا خدری، خرمشهر از اسارت تا آزادی، پابه‌پای جنگ از دشت خوزستان تا مرز، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۲۳.

۲۹. خرمشهر در ساعت ۳۰ ـ ۱۶ روز ۴ آبان ۱۳۵۹، پس از ۳۴ روز پایداری سرسختانه سقوط کرد. دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، صفحه ۱۵۸، در جنگ جهانی دوم، پادگان ورشو پایتخت لهستان و مردم آن شهر در مقابل ارتش مجهز آلمان هیتلری ۱۴ روز پایداری کردند و شهرت جهانی یافتند.

30. Frederick N. Axdgard. A New Iraq. A Historical, Economic and Political Analysis. St

Martin Press. New York. Center for Arab Gulf studies. University of Exter and the University of Basra. 1984. P. 42.

31. Anthony Cordesmen. The Iran-Iraq War and Us-Iraq Relations. An Iraqi perspctive. An Interview with Iraqi Foreign Minister Tarq Aziz. August 1984. PP. 23.24.

32. Ibid., P. 28.

33. Ibid.,

۳۴. در فرهنگ سیاسی حزب بعث منظور از «رهبری ملی» تشکیلات مرکزی حزب بعث در سراسر کشورهای عربی و منظور از «منطقه‌ای» کشور عراق و هر یک از کشورهای عربی است. برای آگاهی از ایدئولوژی و تشکیلات حزب بعث به «نقش عراق در شروع جنگ» صفحه‌های ۱۱۰ ـ ۹۳ مراجعه شود.

35. Security Council Document. S/15196. 10 June 1982.

36. Security Council Document. S/37/305. 22 June 1982.

37. Security Council Document. S/37/323. 1 July 1982.

۳۸. ادعای عراق در مورد تخلیه کلیه شهرهای متصرفی ایران واقعیت نداشت. عراق در ۱۳۶۹ هشت سال پس از نامه بالا بخشی از اراضی ایران از جمله نفت‌شهر را که از آغاز جنگ تصرف کرده بود به ایران پس داد.

39. Security Council Document. S/PV/2283. 12 July 1982. P. 11.

۴۰. از خرمشهر تا فاو، تحلیلی نظامی سیاسی از سیر چهار سال جنگ، معاونت سیاسی ستاد کل سپاه پاسداران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، اردیبهشت ۱۳۶۷، صفحه ۳۵. روزنامه رسالت نیز مدتی بعد نوشت ملک فهد پادشاه عربستان سعودی بعد از اعلام عقب‌نشینی نیروهای عراقی به مرزهای بین‌المللی نماینده‌ای به ایران اعزام داشت و برای ایجاد جبهه مقاومت در مقابل اسرائیل از ایران خواست که صلح نماید. روزنامه رسالت، ۳۰ خرداد ۱۳۶۹.

۴۱. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران. دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۸، صفحه ۵۰۰.

42. Dilip Hiro. Chronicle of the Gulf War. Merip Report, Middle East Research and Information Project. July-September 1959. P. 10.

43. Los Angeles Times. 2 October. 1981. Quoted by Nazih Ayubi. Arab Relations in Gulf (ed.) Tahir Kheli. The Iran-Iraq War. New Weapons. Old confliet. New York 1963. P. 165.

۴۴. ساندی تلگراف، به نقل از اطلاعات ۱۳۶۷/۵/۱، نقل از کودتای نوژه، صفحه ۹۶.

۴۵. المجله ۱۳۶۲/۶/۱ نقل از کودتای نوژه، صفحه ۹۶.

46. James Bill. why Tehran finally wants a Gulf peace. Washington Post 28 August 1988.

47. Ibid.,

48. Ibid.,

۴۹. روزنامه جمهوری اسلامی ۷۴/۱/۱۴ نقل مجدد در روزنامه صبح امروز ۱۳۷۸/۱۰/۲۹.

۵۰. یادواره فجر، به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اسلامی، واحد انتشارات ستاد دهه فجر، به کوشش محمدجواد مظفر ـ محسن شمس، چاپ اول ۱۳۶۷، صفحه ۵۵.

51. New York Times. 22 May 1984.

52. Joe Stark and Martha Wenger. U.S. Ready to Intervene in Gulf War. Merip Reports. Middle East Research and Information. September 1984. P. 44.

53. Philip Rondot. Les Etats du Gulfe à la Recherche d'une Politique Regionale de Defense. Dans la Documentation Française. No. 409. 27 Fevrier 1981. P. 23.

54. Jimmy Carter. Keeping Faith. Memories of a president. Bantam Books, New York. 1982. P. 483.

55. James A. Placke

56. Major general Edvin L. tixier.

57. Washington Post 1 Janury 1984.

58. Donald Ramsfeld.

59. Anthony Cordcsman. The Iraq-Iran War and U.S. Iraq Relations. Op. Cit., P. 32.

60. Washington Post. 26 October 1989.

۶۱. یادواره فجر، پیش‌گفته، صفحه ۲۵.

۶۲. همان کتاب، صفحه ۳۶.

۶۳. خطبه نماز جمعه ۵۸/۶/۹، طالقانی در آئینه گفتار و کردار، نشریه نهضت آزادی ایران.

۶۴. روزنامه جمهوری اسلامی ۷۸/۱۰/۱، نقل مجدد در روزنامه صبح امروز ۱۳۷۸/۱۰/۲۹.

۶۵. همان‌طور که پیشتر گفته شد، عراق در تخلیه کلیه اراضی ایران صداقت نداشت و بعضی از شهرها مانند نفت‌شهر و بعضی ارتفاعات را در ۱۳۶۹ به ایران تحویل داد.

66. Security Council Document. S/15300. 19 July 1982.

67. Security Council Document. S/15387. 3 September 1982.

68. Security Council Document. S/15443. 1 October 1982.

69. Security Council Document. S/PV/2399. 4 October 1982. P. 3-15

70. Ibid., PP. 16-21.

71. Security Council Document. S/PV/2283. 12 July 1982. P. 11.

برای آگاهی از متن کامل کلیه قطعنامه‌های شورای امنیت درباره جنگ عراق و ایران به «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۷۶۰ ـ ۷۴۷ مراجعه شود.

۷۲. شرح کلی حمله‌های عراق به منطقه‌های مسکونی ایران در نشریه شهرهای مظلوم ما، آمار حملات رژیم بعث عراق علیه شهرها و مناطق مسکونی ایران تا ۳۱ مرداد ۶۲. ستاد تبلیغات جنگ، انتشارات خبرگزاری جمهوری اسلامی، سید احمد موسوی، میراث فرهنگی و جنگ تحمیلی، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران ۱۳۷۰ درج شده است.

۷۳. اطلاعات ۲۶ مهر ۱۳۵۹ و Security Council Document. S/PV/2251. 17 October 1980.

۷۴. همان روزنامه ـ همان سند شورای امنیت.

75. Washington Post 20 April 1988, Efraim Karsh. Op. Cit., PP. 27-28.

76. Security Council Document. S/16120. 1 November. 1983.

77. Security Council Document. S/16122. 3 November. 1983.

78. Dilip Hiro. Op. Cit., P. 11.

79. Ibid.,

80. Super Etandard.

81. Exocet

82. Anthony Cordesman. The Iran-Iraq War and western security 1984-87. Strategic Implications and policy Options. Jane's Rusi, Military Power Book series 1988. P. XVIII.

۸۳. اطلاعات ۲۰ مرداد ۱۳۵۸.

84. The Military Balance 1981-1982 and 1985 Quoted ly Efraim karsh. The Iran-Iraq War. A Military Analysis. Adelphi papers 220 Spring 1987. P. 47.

85. Ibid.,

86. Thomas L. Mc Naugher. The Iran-Iraq War. Slouching Toward. catastrophe, Middle East Review. vol. XIX Summer 1984. P. 9.

۸۷. شهرهای مظلوم ما، پیش گفته، صفحه د.

۸۸. همان کتاب، همان صفحه.

89. Jawer Perez de Cuellar.

90. Timothy K. Dibuama.

91. Dr. Ake Person

92. Bertil Mattsson

۹۳. مشروح گزارش کارشناسان سازمان ملل در مورد آسیبهای «جنگ شهرها» در نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران صفحه‌های ۵۱۶ ـ ۵۰۶ درج شده است.

94. Scud B

95. Ralph King. The United Nations and the Iran-Iraq War. Op. Cit., P. 18.

۹۶. از جمله:
Security Council Documents:
S/15926, S/15932, S/15934, S/15941, S/15962, S/16000, S/16053 Datrd Respectively 12,17,18,26 August, 7,12 September and 19 October 1983.

97. Security Council Document. S/16061. (A/38/523). 20 October 1983.

98. George schultz

99. Anthony Cordesman. The Iraq-Iran War and U.S-Iraq Relations. Op. Cit., P. 27.

100. Ibid., P. 35.

101. Security Council Document. S/16129, S/16134 and S/16185 dated Respectively 3/9 and 25 November 1983.

۱۰۲. ایران در ژانویه ۱۹۸۵ شکایت نمود که عراق سه روستای ایران را بمباران کرده است گروه ناظر سازمان ملل در روزهای ۷ و ۸ ژانویه از آن روستاها بازدید به عمل آورد و شکایت ایران را «معتبر» دانست.

Security Council Document. S/16897. 10 January 1985.

103. Security Council Document. S/17004. 5 March 1985.

۱۰۴. روابط عمومی فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، گذری بر پنجمین سال جنگ، شهریور ۱۳۶۴، صفحه ۱۲۲.

105. Security Council Document. S/17097. 12 April 1985.

۱۰۶. وزارت خارجه ایران، اداره کل حقوقی، تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران ۱۳۶۷، صفحه ۱۷۰.

107. Efraim Karsh. Op. Cit., P. 31.

۱۰۸. از متن ماده ۲۴ منشور ملل متحد.

۱۰۹. وزارت خارجه ایران، تحلیلی بر جنگ تحمیلی... پیش گفته، صفحه ۳۴. یکی از کارشناسان امریکایی تنها تعداد موشکهای پرتاب شده به تهران را بیش از ۲۰۰ موشک اعلام داشته است.

Eric Hoogland. Strategic and political Obectives in the Gulf War, Iran's view. in (ed.) Christopher C. Joyner. The persian Gulf War. Lessons for Strategy law and Diplomacy 1990. P. 52.

110. olof Palme

111. Eric Hoogland. Op. Cit., p. 47.

112. Efraim Karsh. Op. Cit., PP. 28 and 41.

- Dilip Hiro. Op. Cit., P. 12.
- Joe Stark and Martha wenger. Op. Cit., P.44.
- Washington Post. 20 April 1988.

- Helmut Hubel. the soviet Union and the Iran-Iraq War in (ed.) Hanns Maull and Otto pick. The Gulf War. St Martin's Press 1989. P. 144.
- Stephen S. Rosenfeld: The Changing of Iran's mind. Washington Post. 22 July 1988.

113. A Staff Report. War in the Gulf. August 1984. Op. Cit., P. 13 and A Staff Report. War in the persian Gulf. October 1987. Op. Cit., P. 11.

توجه جلب می‌شود که دو هیات اعزامی از طرف سنای امریکا برای بازدید از منطقه خلیج فارس، یکی در عنوان گزارش فقط نام «خلیج» را ذکر کرد و دیگری در عنوان گزارش، نام کامل «خلیج فارس» را به کار برد.

114. Boleslaw Adam Boczeck. The Law of Maritime Warfare and Neutrality in the Gulf War., in (ed.) Christophor C. Joyner. Op. Cit., P. 174.

115. Ibid.,

116. Super Frelon

117. A Staff Report. August 1989. Op. Cit., P. 14.

118. Security Council Document. S/16574. 21 May 1984.

119. Year Book of the United Nations. 1984. Political and security Questions. P. 235.

120. Ibid.,

۱۲۱. متن کامل قطعنامه ۵۵۲ در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران»، صفحه‌های ۷۵۲ ــ ۷۵۱ چاپ شده است.

122. Security Council Document. S/16585. 25 May 1984.

۱۲۳. کیهان هوایی، ۷ مرداد ۱۳۶۶.

124. Eric Hoogland. Op. Cit., P. 48.

125. A Staff Report. October 1987. Op. Cit., P. 48.

۱۲۶. دُرّه میرحیدر (مهاجرانی) ژئوپولتیک تنگه هرمز و خلیج فارس، مجله سیاست خارجی ایران. دی ــ اسفند ۱۳۶۶، صفحه ۷.

127. A Staff Report. Op. Cit., P. 33.

128. A Staff Report. Op. Cit., PP. 7 and 53.

129. Washington Post. 11 January 1988.

130. A Staff Report. October 1987. P. 45.

131. Ibid.,

132. Ibid.,

۱۳۳. بعضی از منابع تعداد هواپیماهای سرنگون شده ایرانی را دو فروند اعلام داشتند.

A Staff Report. August 1984. P. 14.

۱۳۴. گفتنی است که شرکت امریکایی بکتل (Bechtel) که دو وزیر دولت ریگان، جرج شولتز وزیر خارجه و گاسپار واینبرگر وزیر دفاع از مدیران گذشته آن شرکت بودند قراردادی به مبلغ ۵۷۰ میلیون دلار برای ساختن لوله نفت عقبه با عراق منعقد کرد.

Joy Stark and Martha Wenger. Op Cit., P. 47.

دولت عراق نیز برای آنکه لوله نفت عقبه از حملههای احتمالی اسرائیلی مصون بماند علاقهمند بود که احداث آن لوله را به یک شرکت امریکایی واگذار نماید.

Anthony Cordesman. The Iran-Iraq War and U.S. Iraq Relations. Op. Cit., P. 7.

135. A Staff Report, October 1987. Op. Cit., P. 5.

136. Middle East Review. Summer 1987. P. 1.

137. Stephanic G. Numan. Arms, aid and the Superpowers Foreign Affairs. Summer 1988. P. 101.

138. Efraim Karsh, Op. Cit., P. 32.

139. Middle East Review. Summer 1987. P. 9.

140. Christian Science Monitor. 13 July 1984. Quoted by Dilip Hiro. Op. Cit., P. 12.

۱۴۱. کیهان هوایی، ۱۹ بهمن ۱۳۶۷.

142. Sea Killer

143. Middle East Review. Summer 1987. P. 12.

144. Security Council Document. S/18480. 26 November 1986.

145. Boghammer

146. A Staff Report. October 1987. Op. Cit., P. 13.

147. Anthony Cordemmen. Arms sales to Iran. The Middle East Institutc, May 30. 1985. P. 10.

روزنامه واشنگتن پست می‌نویسد سرعت قایقهای تندرو سوئدی ۶۰ گره دریایی بود.

Washington Post. 19 April 1988.

148. Weinberger

149. Stinger

150. Washington Post. 10 October 1987.

151. A Stoff Report. October 1987. Op. Cit., P. 61.

152. Washington Post. 11 January 1988.

153. Ibil.,

154. Lloyd's the London Insurance Exchange.

155. Washington Post. 21 August 1988.

۱۵۶. کیهان هوایی، ۱۹ بهمن ۱۳۶۷.

157. Middle East Review. Summer 1987. P. 12.

158. David O. Caron. Choice and Duty in Foreign Affairs. The Reflogging of the kuwaiti Tankers. in (ed.) Christopher C. Joyner. Op. Cit., P. 155.

159. Gary sick. The United states and the persian Gulf. in (eds.) Hanns Maull and Otto pick. The Gulf War. Op. Cit., P. 132.

160. Sarbans

161. Washington Post. 24 October 1987.

162. Ivan koroteyev.

163. Helmut Hubel. Op. Cit., P. 145.

164. Carol R. Saivetz. Op. Cit., P. 145.

165. Marshal Chuykov

166. Stark

167. A Staff Report. October 1987. Op. Cit., P. 57.

168. Ibid.,

169. Washington Post. 23 September 1987.

۱۷۰. اطلاعات اول مهر ۱۳۶۶.

۱۷۱. همان روزنامه، همان تاریخ.

۱۷۲. اطلاعات ۱۲ مهر ۱۳۶۶.

۱۷۳. همان روزنامه، همان تاریخ.

174. Security Council Document. A/19153. 22 September 1987.

۱۷۵. دولت ایران در نامه‌اش «یک هلیکوپتر» را ذکر کرد ولی فرشچیان فرمانده ناو ایران‌اجر در مصاحبه از «هلیکوپترها» صحبت کرد. مهناوی دوم امیررضا بیک‌محمدی از خدمه کشتی ایران‌اجر در مصاحبه اظهار داشت «شش فروند هلیکوپتر» به کشتی ایران‌اجر حمله کرد. اطلاعات ۱۲ مهر ۱۳۶۶.

۱۷۶. هارولد برنسن فرمانده نیروی دریایی امریکا در خاورمیانه نیز در مصاحبه با خبرنگاران اعتراف کرد که «هیچ شلیک اخطار» به کشتی ایران‌اجر داده نشد

Washington Post. 23 September 1987.

177. Security Council Document. S/19153. 22 September 1987.

178. Washington Post. 23 September 1987.

179. Security Council Document. S/19161. 29 September 1987.

180. Washington Post. 23 September 1987.

۱۸۱. اطلاعات ۴ مهر ۱۳۶۶.

182. Gary Sick. Washington Post. 24 April 1988.

183. Patric Tyler. Washington Post. 2 March 1988.

184. Ibid.,

185. Gary Sick. The United States and the persian. Op. Cit., P. 138.

186. Washington Post. 20 July 1988.

۱۸۷. کیهان هوایی، ۲۲ مهر ۱۳۶۶.

۱۸۸. اطلاعات، ۱۸ مهر ۱۳۶۶.

189. Washington Post. 13 October 1987.

۱۹۰.کیهان هوایی، ۲۲ مهر ۱۳۶۶.

191. Washington Post. 14 September 1987.

192. Sea Isle City.

193. Washington Post. 20 October 1987.

۱۹۴. منظور از ماده ۵۱، تنها ماده منشور ملل درباره دفاع ذاتی و دفاع مشروع است. جای شگفتی است که وزارت خارجه ایران به‌جای عنوان رسمی منشور، Chart ، اصطلاح «اساسنامه» را به کار برده است.

۱۹۵.کیهان هوایی، ۶ آبان ۱۳۶۶.

196. USS Samual Roberts.

197. Washington Post. 22 April 1988.

198. Washington Post. 19 April 1988.

199. Les Aspin

200. Washington Post. 22 April 1988.

201. Ibid.,

202. Ibid.,

203. Gary Sick

204. Washington Post. 24 April 1988.

205. Ibid.,

206. Wainwright

207. Simpson

208. Washington Post. 19 April 1988.

209. Straus

210. Harpoon

211. Jack Williams

212. Carlucci

213. Ibid.,

۲۱۴. اطلاعات ۳۱ فروردین ۱۳۶۷.

۲۱۵. اطلاعات اول اردیبهشت ۱۳۶۷.

۲۱۶. همان روزنامه، همان تاریخ .

217. Molly Moore. Washington Post. 4 July 1988.

218. USS Vinncens

219. Aegis

220. George Wilson. Washington Post. 15 July 1988.

221. Washington Post. 4 July 1988.

222. Ibid.,

223 و 224. Ibid.,

225. Airbus

226. USS Elmer Montgomary

۲۲۷. شوروی در اول سپتامبر ۱۹۸۳ هواپیمای مسافربری کره جنوبی را که از آلاسکا عازم سئول پایتخت کره جنوبی بود شب‌هنگام، و به گمان آنکه یک هواپیمای اکتشافی نظامی امریکاست با ۲۶۹ نفر مسافر و سرنشین سرنگون کرد.

228. Washington Post. 4 July 1988.

229. Washington Post. 6 July 1988.

230 و 231 و 232. Ibid.,

233. Admiral Crowe

234. Washington Post. 4 July 1988.

235. George Wilson. Washington Post. 6 July 1988.

236. Edward Cody. Washington Post. 5 July 1988.

237. George Wilson. Washington Post. 6 July 1988.

238. USS Sides

239. Molly Moore and Bill Mc Allister. Washington Post. 6 July 1988.

240. Les Aspin

241. Washington Post. 6 July 1988.

۲۴۲. دالان هوایی بیش از ۲۰ مایل و در حدود ۳۵ کیلومتر بود.

243. Washington Post. 7 July 1988.

244. Molly More. Op. Cit.,

245. Washington Post. 7 July 1988.

246 و 247. Ibid.,

248. Edward Cody. Washington Post. 5 July 1988.

249. George Wilson. Op. Cit.,

250 _ 253. Ibid.,

254. Harpoon

255. George Wilson. Washington Post. 6 July 1988.

256 و 257. Ibid.,

258. Jane's All The World's Aircraft 1986-1987.

۲۵۹. هر پا برابر ۱۲ اینچ یا ۳۰/۴۸ سانتیمتر و هر اینچ برابر ۲/۵۴ سانتیمتر است.

260. Patric Tyler. Wishington Post. 5 July 1988.

۲۶۱. کیهان هوایی، ۱۷ تیر ۱۳۶۷.

۲۶۲ تا ۲۶۴. همان نشریه.

۲۶۵. کیهان هوایی، ۱۷ تیر ۱۳۶۷ عکس خلبان و کلیه کارکنان هواپیمایی مسافربری ایران، پرواز ۶۵۵ از بندرعباس به دوبی را در صفحه ۲ و نام و نام خانوادگی ۲۷۵ نفر مسافران آن را در صفحه ۳ چاپ نمود.

۲۶۶. همان نشریه.

267. Lou Canon. Washington Post. 7 and 18 July 1988.

268. Lou Canon. Washington Post. 7 July 1988.

269. Lou Canon. Washington Post. 18 July 1988.

270. Edward Cody Op. Cit.,

271. Security Council Document. S/19979. 3 July 1988.

272. Security Council Document. S/19981. 5 July 1988.

۲۷۳. نشریه وزارت خارجه ایران، تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، صفحه ۶۲.

۲۷۴. ایران به سازمان بین‌المللی هوایی کشوری شکایت کرد و شورای سازمان اقدامات جدی برای ناگزیر ساختن عراق به لغو اطلاعیه بالا به عمل آورد، ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد.

275. Security Council Document. S/17896. 5 March and S/18410. 10 October 1986.

276. Paulo Nogueria-Batista.

۲۷۷. اعضای شورای امنیت در جلسه ۲۳ تیر ۱۳۶۷، علاوه بر پنج عضو دایمی عبارت بودند از: الجزایر، آرژانتین، برزیل، آلمان غربی، ایتالیا، نپال، سنگال، یوگوسلاوی و زامبیا.

۲۷۸. کیهان هوایی، ۲۹ تیر ۱۳۶۶.

279. Security Council Document. S/PV/2818. 14 July 1988. PP. 48-61.

280. David Hoffman and Michael J. Berlin. Washington Post. 15 July 1988.

281. Michael J. Berlin. Wahington Post. 16 July 1988.

۲۸۲. اطلاعات، ۲۷ تیر ۱۳۶۶.

283. Security Council Document. S/20038. 20 July 1988.

284. Iran Air

285. Security Council Document. S/20005. 11 July 1988.

286. William N. Fogarty

287. Washington Post. 4 July 1988.

288. Molly Moore. Washington Post. 4 August 1988.

289. Jack Anderon

290. Washington Post. 3 November 1980.

291. Washington Post. 17 November 1980.

292. David Segal. The Iran-Iraq War: a Military Analysis. Foreing Affairs. Summer 1988. P. 956.

293. Security Council Document. S/16128. 3 November 1983.

294. Security Council Document. S/16139. 9 November 1983.

295. Security Council Document. S/16141. 9 November 1983.

296. Security Council Document. S/16154. 16 November 1983.

۲۹۷. نماینده ایران در سازمان ملل تا قبل از اعزام اولین گروه کارشناسان از طرف دبیرکل، نامه‌های زیر را نیز در مورد اقدام ضد انسانی عراق در مورد به کار بردن سلاحهای شیمیایی که ناقض تعهدهای بین‌المللی آن بود برای دبیرکل سازمان ارسال داشت.

Security Council Documents. S/16220. 15 December 1983, S/16235. 27 December 1983, S/16331. 9 February 1984, S/16340. 14 February 1984, S/16378. 29 February 1984, S/16380. 29 February 1980, S/16384. 2 March 1984, S/16397. 8 March 1984, S/16408. 9 March 1984, and S.16416 (A/39/132). 13 March 1984.

298. Security Council Document. S/16193. 29 November 1983.

299. Security Council Document. S/16433. 26 March 1984.

300. Ibid.,

کلیه مطالب بعدی از گزارش فوق‌الذکر دبیرکل نقل شده است.

301. Dr. Gustav Anderson.

302. Dr. Manucl Dominguez.

303. Dr. Peter Dunn.

304. Dr. Oberst Ulrich Imobersteg.

305. Bis. (2-chlorethyl-sulfide)

306. Ethyl N.N-Dimethyl-Phosphoroamidocyanidate.

307. Tabun

308. Security Council Document. S/16438. 27 March 1984.

309. Security Council Document. A/39/161-S/16456. 27 March 1984.

310. Security Council Document. S/16454. 30 March 1984.

۳۱۱. وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران. تحلیلی بر جنگ تحمیلی...، جلد دوم، صفحه ۳۸.

۳۱۲. همان کتاب، همان صفحه.

313. U.S. Department of State. Daily Press Briefing, 5 March 1984. Cited in Frederic W. Axelgard. US-Arab Relations: The Iraq Dimension. National Council on U.S. Arab Relations. 1985. P. 25.

۳۱۴. شوروی نیز از دیدگاههای خاص خود به لزوم حفظ نوعی موازنه قوا در خاورمیانه توجه داشت.

315. New York Times, 30 March 1984. Cited in F. Axelgar. Op. Cit., Ibid.,

316. Anthony H. Cordesman. The Iraq-Iran War and U.S.-Iraq Relations: An Iraqi Perspective, National Council on U.S.-Arab Relations. August 1984. P. 39.

۳۱۷. روابط عمومی فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. گذری بر پنجمین سال جنگ تحمیلی، شهریور ۱۳۶۴، صفحه ۶۸. نقل از روزنامه دی‌ولت، چاپ آلمان، مورخ ۵ ژوئن ۱۹۸۵.

318. David Segal. The Iran-Iraq War: A Military Analysis. Foreign Affairs. Summer 1988. P. 956.

319. Ibid.,

320. Security Council Document. S/19802. 19 April 1988.

321. Washington Post. 2 August 1988.

322. Ibid.,

323. Cyanide

324. Washington Post. 2 August 1988.

325. Erik Dahlgren

326. Washington Post. 2 August 1988.

327. Ibid.,

328. Security Council Document. S/16508. 26 April 1984.

329. Security Council Documents. S/16998. 12 March, S/17028 (A/40/176). 13 March 1985.

ایران در این نامه ابراز تاسف نمود که سازمان ملل با درخواست قبلی آن در مورد استقرار دایمی گروه کارشناس در تهران برای رسیدگی درباره بـه کـار رفـتن سـلاحهای شـیمیایی موافقت نکرده است.

_ S/17031, 14 March, S/17039. 18 March 1985.

رئیس جمهور ایران در این نامه اعلام داشت بیش از یک سال از تاریخی که عراق سلاحهای شیمیایی به کار برده است می‌گذرد. اخیراً نیز ایران قربانی دو حمله عـراق بـا سـلاحهای شیمیایی بوده است. او سؤال نمود چرا دبیرکل گروه کارشناس را برای رسیدگی در این باره اعزام نمی‌دارد. ایران در این نامه تهدید کرد که ادامه حـملەها بـا سـلاحهای شـیمیایی و همچنین حمله به شهرهای غیرنظامی موجب خواهد شد که ایران به عمل تلافی‌جویانه مبادرت ورزد.

_ S/ 17046 (A/40/189). 20 March, S/17059 (A/40/209). 26 March, S/17088. 8 April, S/17089. 9 April 1985.

ایران در این نامه از دبیرکل که دو روز قبل از آن، در ۷ آوریل ۱۹۸۵ در تهران بود دعوت کرد که مجدداً به تهران بیاید و از قربانیان بمباران اخیر عراق با سلاحهای شیمیایی دیدن کند. ضمناً از او خواست که فوراً گروه کارشناس را برای رسیدگی اعزام دارد.

_ S/17095. 11 April and S/17096 (A/40/231). 11 April 1985.

330. Security Council Document. S/17097. 12 April 1985.

۳۳۱. کیهان هوایی، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۴.

۳۳۲. همان نشریه.

333. Security Council Document. S/17127. and Add. I. 17 April 1985.

334. Yperite

335. Hydrocyanic

۳۳۶. دکتر دومینگز در ۱۷ آوریل ۱۹۸۵ (۲۸ فروردین ۱۳۶۴) یادداشتی برای ضمیمه شدن به

گزارش مورخ ۸ آوریل خود ارسال داشت. به موجب این یادداشت، بـه نـظر پـروفسور هـیندریکس، (Professor Heyndricks) بـعضی از بـیماران بـا مـواد ارگـانوفسفریت (Organophosphoratc) مسموم شده‌اند و این گاز از بمبهای گاز تابون حاصل می‌شود.

337. Security Council Document. S/17130. 25 April 1985.

۳۳۸. در متن بیانیه شورای امنیت در ۲۵ آوریل ۱۹۸۵ کلمه «War» به معنای جنگ به کار رفته است.

339. Washington Post. 1 April 1985.

340 _ 342. Ibid.,

343. Security Council Document. S/17132. 27 April 1985.

344. Security Council Document. S/17181. 13 May 1985.

345. Security Council Document. S/17217. 24 May 1985.

346. Security Council Document. S/17225. 24 May 1985.

347. Security Council Documents. S/17782. 31 January, S/17790. 4 February 1986.

348. Security Council Document. S/17822. 12 February 1986.

349. Security Council Document. S/17829. 13 February 1986.

350. Security Council Document. S/17833. 14 February 1986.

351. Security Council Document. S/17836. 17 February 1986.

۳۵۲. متن کامل قطعنامه ۵۸۲ در بخش ضمایم چاپ شده است.

353. Security Council Document. S/17911 and Corr. 1 and Add 1,2 _ 12 March 1986.

۳۵۴. نیروهای ایران در حمله ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ موفق به تسخیر شبه جزیره فاو گردیدند.

۳۵۵. عراق پیوسته اعلام می‌داشت که قطع هر گونه اقدام خلاف حقوق بین‌الملل از طرف عراق ـ مانند جنگ شهرها و جنگ نفتکشها ـ مشروط به موافقت ایران با برقراری آتش‌بس و خاتمه دادن به جنگ می‌باشد.

356. Security Council Document. S/17925. 18 March 1986.

357. Security Council Document. S/17932. 21 March 1986.

358. Security Council Document. S/17934. 23 March 1986.

359. Security Council Document. S/17944. 26 March 1986.

360. Security Council Document. S/17949. 27 March 1986.

361. Security Council Documents. S/18028. 22 April, S/18036. 24 April, S/18104. 27 May, S/18322, 5 September, S/18334. 10 September, S/18376. 2 October and S/18549 26 Decmber 1986.

۳۶۲. متن کامل قطعنامه ۵۸۸ مصوب ۸ اکتبر ۱۹۸۶ در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه‌های ۷۵۵ ــ ۷۵۴ چاپ شده است. در این قطعنامه هیچ نکته خاصی عنوان نشده و به کلی‌گویی پرداخته شده است.

363. Security Council Document. S/18538. 22 December 1986.

364. Security Council Document. S/18610. 16 January 1986.

365. Security Council Documents. S/18553. 2 January, S/18555. 5 January, S/18556. 5 January, S/18574. 9 January, S/18600 + Corr. 1.14 January, S/18602 14 January and S/18605. 15 January 1987.

۳۶۶. به سندهای شورای امنیت در سه ماه ژانویه، فوریه و مارس ۱۹۸۷ مراجعه شود.

367. Security Council Document. S/18806. 15 April. and S/18810. 16 April 1987.

368. Security Council Document. S/18852. 14 May 1987.

369. Phosgene

۳۷۰. دولت جمهوری اسلامی ایران با وجود تهدیدهای قبلی پیوسته اعلام داشته که هرگز سلاحهای شیمیایی به کار نبرده است. کارشناسان سازمان ملل نیز هیچ گاه تایید نکردند که ایران قطعاً سلاح شیمیایی به کار برده است.

371. Security Council Document. S/18878. (A/24/306). 21 May 1987.

۳۷۲. به سندهای شورای امنیت در ماههای آوریل، ژوئن و ژوئیه ۱۹۸۷ مراجعه شود.

373. Security Council Documents. S/19006. (A/42/426). 29 July, S/19029 (A/42/467). 10 August and S/19193. 9 October 1987.

374. Security Council Document. S/19418. 12 January 1988.

375. Patrick Tyler

376. Washington Post. 25 March 1988.

377. Washington Post. 24 March 1988.

378 _ 388. Ibid.,

۳۸۹. اطلاعات، ۶ فروردین ۱۳۶۷.

۳۹۰. اطلاعات، ۲۰ مرداد ۱۳۶۷.

391. David B. Ottaway. Washington Post. 24 March 1988.

392 و 393. Ibid.,

۳۹۴. اطلاعات، ۶ فروردین ۱۳۶۷.

۳۹۵ و ۳۹۶. همان نشریه.

397. Washington Post. 25 March 1988.

398. Report of the Mission Dispatched by the Secretary-General to Invesigate allegations of the use of Chemical Weapons in the Conflict Between the Islamic Republic of Iran and Iraq. Security Council Document. S/20063. 25 July 1988. P. 7.

399. Jim Hoogtund. Washington Post. 26 March 1988.

400. Washington Post. 20 April 1988.

401. Ibid.,

402. Security Council Documents. S/19639. 17 March, S/19647, 18 March, S/19650, 18 March and S/19664. 19 March 1988.

403. Security Council Documents. S/19665. 21 March, S/19669 (A/43/233) 22 March and S/19682 (A/43/239) 24 March 1988.

404. Security Council Document. S/19730. 4 April 1988.

405. Security Council Document. S/19816. 21 April 1988.

۴۰۶. تعداد کشته شدگان و مجروحان فاجعه اشنویه که در ۲ اوت ۱۹۸۸ (۱۱ مرداد ۱۳۶۷) قربانی سلاحهای شیمیایی عراق شدند در آن عدد منظور نشده است.

407. Security Council Document. S/19823. and Corr. 1. 25 April 1988.

۴۰۸. متن کامل قطعنامه ۶۱۲ در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران»، صفحه ۷۵۷ چاپ

شده است.

409. Security Council Document. S/20063. 20 July 1988.

410. Security Council Document. S/20063. 25 July 1988.

411. Washington Post. 2 August 1988.

412. Washington Post. 2 July 1988.

413. Ibid.,

414. FBIS-NES, 24 May 1988. P. 18. Quoted by Gary Sick. Trial by Error. Reflections on the Iran-Iraq War. Middle East Journal. Vol. 43. No. 2 Spring 1989. P. 243.

415. Washington Post. 2 July 1988.

416. Washington Post. 4 August 1988.

417. Security Council Document. S/20085. 3 August 1988.

418. Security Council Document. S/20089. 4 August 1988.

419. Washington Post. 6 August 1988.

420. Washington Post. 7 August 1988.

421. Security Council Document. S/20134. 19 August 1988.

422. Washington Post. 24 August 1988.

۴۲۳. متن کامل قطعنامه ۶۲۰ مصوب ۲۶ اوت ۱۹۸۸ در «نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران» صفحه ۷۶۰ ــ ۷۵۹ چاپ شده است.

424. Helen Dewar and Don Oberdorfer. Washington Post. 10 September 1988.

425 _ 431. Ibid.,

432. Associated Press. Cited in Washington Post. 23 September 1988.

433. Tom Kenworthy. Washington Post. 28 September 1988.

434. Ibid.,

فصل سیزدهم

جنگ پایان می‌پذیرد

برخی از قطعنامه‌های شورای امنیت

شورای امنیت از ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) که عراق به ایران تجاوزکرد تا ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۹ (۷ مهر ۱۳۶۷) که آخرین قطعنامه را تصویب نمود مجموعاً ۱۴ قطعنامه و ۱۵ بیانیه درباره جنگ عراق و ایران صادر کرد. شورای امنیت برطبق مواد صریح منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل، به‌ویژه مواد «تعریف تجاوز» که برجسته‌ترین حقوقدانان بین‌المللی بیش از شش سال مشاوره آن را تدوین کردند ـ همان‌گونه که در مورد حمله عراق به کویت عمل کرد ـ وظیفه داشت از همان اولین قطعنامه، وقوع تجاوز و نقض صلح را تشخیص دهد و خواستار آتش‌بس، خاتمه کلیه عملیات نظامی، عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی، محکوم کردن متجاوز و موظف ساختن آن به پرداخت خسارت گردد.

ولی شورای امنیت در نخستین قطعنامه مربوط به جنگ عراق و ایران به شماره ۴۷۹، حتی بدون آنکه به لزوم عقب‌نشینی نیروی متجاوز عراق به مرزهای

بین‌المللی اشاره کند، تنها خواهان آن گردید دو کشور ایران و عراق اسلحه را زمین بگذارند و اختلافهای خود را از راه مسالمت‌آمیز حل کنند. مفهوم مستقیم آن این بود که ایران، پیروزی عراق را بپذیرد؛ اراضی خود را که در بعضی نقاط تا ۱۱۰ کیلومتری داخل ایران به تصرف عراق درآمده بود[1] در اختیار آن کشور قرار دهد؛ و در حالی که اراضی آن در اشغال عراق است با عراق پیروز برای حل اختلاف به گفتگو بنشیند. صدام در همان موقع شرایط عراق را برای قبول آتش‌بس اعلام داشته بود. او در سخنرانی ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۶ مهر ۱۳۵۹) ـ همان روز که شورای امنیت اولین قطعنامه خود را صادر کرد ـ تاکید نموده بود ایران باید حاکمیت مطلق عراق را بر شط‌العرب بپذیرد و سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را به اعراب پس بدهد.[2]

شورای امنیت در آن قطعنامه به اصل مهم حقوق بین‌الملل در مورد منع تصرف اراضی از راه زور و همچنین لزوم عقب‌نشینی به مرزهای شناخته شده بین‌المللی هیچ اشاره‌ای نکرد. پس از آنکه ایران در ۱۰ فوریه ۱۹۸۶ (۲۱ بهمن ۱۳۶۴) شبه جزیره فاو را تصرف کرد، شورای امنیت در قطعنامه ۵۸۲ که ۱۴ روز بعد، در ۲۴ فوریه آن سال تصویب نمود «بر اصل غیر قابل قبول بودن تصرف اراضی از راه زور» تاکید کرد.

شرح تخلفهای شورای امنیت از وظیفه‌های قانونی خود در این مختصر نمی‌گنجد. با قاطعیت می‌توان گفت که شورای امنیت، و صحیح‌تر، امریکا، شوروی، انگلستان، فرانسه و چین که پنج عضو دایمی شورا و دارای حق وتو هستند در متوقف نساختن جنگ و ادامه دادن آن مسئول هستند. روش نادرست جمهوری اسلامی ایران نیز در عدم شرکت در جلسه‌های شورای امنیت برای دفاع از حقوق ایران و همچنین سیاست آن دولت در ادامه جنگ و کسب پیروزی نظامی به مقاصد قدرتهای بزرگ برای ادامه دادن به جنگ کمک کرد.

در ۱۰ فوریه ۱۹۸۶ (۲۱ بهمن ۱۳۶۴) ـ همان‌طور که گفته شد ـ ایران شبه‌جزیره فاو را تصرف کرد و کویت که در ناحیه فاو با عراق هم‌مرز و در طول

جنگ از عراق حمایت موثر کرده بود مورد تهدید قرار گرفت. در اجلاس فوق‌العاده اتحادیه عرب در ۱۴ مارس ۱۹۸۴ (۲۴ اسفند ۱۳۶۲) هفت کشور عربی: عراق، اردن، کویت، عربستان سعودی، یمن شمالی، تونس و مراکش به منظور انجام فعالیتهای وسیع دیپلماسی در سطح جهانی برای پایان دادن به جنگ عراق و ایران انتخاب شدند. با تصرف فاو و مورد تهدید قرار گرفتن کویت که همجوار آن است هفت کشور عربی بالا دسته‌جمعی از رئیس شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه فوری برای رسیدگی به تهاجم ایران به عراق نمودند[3]. جلسه‌های شورای امنیت تشکیل شد و قطعنامه ۵۸۲ در ۲۴ فوریه ۱۹۸۶ (۵ اسفند ۱۳۶۴) به تصویب رسید.

باید گفت که شورای امنیت پس از قطعنامه ۵۴۰ مصوب ۳۱ اکتبر ۱۹۸۳ (۹ آبان ۱۳۶۲) تا ۲۴ فوریه ۱۹۸۶ که قطعنامه ۵۸۲ را به تصویب رساند، در مدت ۲۷ ماه که طولانی‌ترین فاصله بین دو قطعنامه در جنگ عراق و ایران بود، هیچ قطعنامه‌ای درباره لزوم برقراری آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروها صادر نکرد. شورا در اول ژوئن ۱۹۸۲ (۱۰ تیر ۱۳۶۳) قطعنامه ۵۵۲ را به علت شکایت شش کشور عربی جنوب خلیج فارس از ایران تصویب نمود. ولی به‌طوری که پیشتر گفته شد، قطعنامه بالا منحصراً مربوط به لزوم حفظ آزادی کشتیرانی در خلیج فارس بود و طی آن «حمله‌های اخیر به کشتیهای بازرگانی در مسیر بنادر کویت و عربستان سعودی» که منظور از آن حمله‌های قایقهای کوچک توپدار ایران بود محکوم گردید. شورا در قطعنامه بالا هیچ اشاره‌ای درباره لزوم پایان دادن به جنگ نکرد.

قطعنامه ۵۸۲ درباره قطع جنگ شهرها، جنگ نفتکشها و به کار بردن سلاحهای شیمیایی و همچنین «قطع کلیه مخاصمات در زمین، دریا و هوا» تاکید کرد.[4] این قطعنامه مصراً خواست که «مبادله کامل اسیران جنگی در ظرف مدت کوتاهی پس از قطع مخاصمات با همکاری با کمیته بین‌المللی صلیب سرخ انجام گیرد.» قطعنامه ۵۸۲ برای اولین بار دو نکته مهم را عنوان کرد. نخست، بر «اصل غیر قابل قبول بودن تصرف اراضی از راه زور» تاکید نمود. شورای امنیت، آن

زمان که عراق در برخی از نقاط تا ۱۱۰ کیلومتری داخل خاک ایران نفوذ کرده و بخش بزرگی از اراضی ایران را تصرف نموده بود، لازم ندانست اصل مهم بالا را که از اصول اساسی حقوق بین‌الملل است گوشزد کند، ولی پس از تصرف فاو، از طرف ایران ضرورت تاکید بر آن را تشخیص داد. نکته دیگر آنکه شورا در قطعنامه بالا بین شروع جنگ و ادامه جنگ تمیز قایل شد و هر یک را جداگانه مطرح ساخت. شورا در بند اول قطعنامه از «اقدامهای اولیه که سبب درگیری میان جمهوری اسلامی ایران و عراق گردید» و همچنین از «ادامه یافتن درگیری» که منظور از آن ایران بود اظهار تاسف نمود. نکته جالب آن است که ابتدا «تجاوز اولیه» در پیش‌نویس قطعنامه قید شده بود، ولی چون این عبارت به‌طور آشکار عراق را آغازگر جنگ معرفی می‌کرد آن را به «اقدامهای اولیه» تغییر دادند.

رجایی خراسانی نماینده ایران در سازمان ملل پس از تصویب قطعنامه ۵۸۲، در مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت[5] «علی‌رغم همکاری صادقانه فعال و سازنده وی با اعضا و رئیس شورای امنیت جهت تنظیم یک قطعنامه مناسب، به تنها پیشنهاد ساده ایران مبنی بر معرفی واضح‌تر متجاوز و آغازکننده جنگ هیچ گونه توجهی نشد. این در صورتی بود که تمامی اعضای شورای امنیت به استثنای یکی از آنان در ملاقاتهای خصوصی با من به طرق مختلف اظهار داشتند که عراق آغازکننده جنگ بوده است.» او تایید نمود «در پیش‌نویس قطعنامه که توسط اعضای غیردایم تهیه گردیده، آمده بود که اعضا تجاوز اولیه را به شدت محکوم می‌کنند. اما بعضی از اعضای دایم شورای امنیت لحن آن را تغییر دادند.» وی «همکاری نزدیک فرانسه و امریکا را از جمله عوامل اصلی تضعیف لحن پیش‌نویس قطعنامه معرفی کرد.»

ولی علاوه بر جانبداری بی‌پروای امریکا و فرانسه از عراق، فعالیت دیپلماسی عراق نیز در به تصویب رسیدن قطعنامه ۵۸۲ نقش موثر داشته است. رجایی خراسانی در مصاحبه بالا اظهار داشت «عراقیها چندین وزیر با خود به شورا آوردند تا شورا را تحت تاثیر قرار دهند. بنابراین، اعضای شورا نمی‌خواستند هیات

عالیرتبه عراق را دست خالی به بغداد پس بفرستند.»

شورای امنیت در ۸ اکتبر ۱۹۸۶ (۱۶ مهر ۱۳۶۵) قطعنامه ۵۸۸ را تصویب نمود. در این قطعنامه «اقدامهای اولیه» حذف گردید تا عراق به‌طور غیرمستقیم نیز مورد اتهام قرار نگیرد. ولی اتهام بر ایران مجدداً تایید شد و به‌جای «ادامه یافتن»، «طولانی شدن» به کار برده شد. شورای امنیت در حمایت آشکار از عراق حدی قایل نشد. آن شورا عراق را در این قطعنامه از آغازیدن جنگ مبری ساخت، ولی ایران را بدون ذکر نام به طولانی کردن درگیری متهم نمود.

توافق اعضای شورا در تهیه پیش‌نویس قطعنامه ۵۹۸

در سال ۱۹۸۶ دو رویداد برجسته رخ داد. در ۱۰ فوریه ۱۹۸۶ (۲۱ بهمن ۱۳۶۴)، نیروهای ایران ـ همان‌طور که گفته شد ـ با حمله غافلگیرانه موفق به تصرف شبه‌جزیره فاو گردیدند. پیروزی ایران، نگرانی جدی در دولتهای غربی، شوروی و کشورهای عربی جنوب خلیج فارس به‌وجود آورد. عراق و کویت در ناحیه فاو با هم مرز مشترک دارند و ایران با تصرف فاو، و با توجه به همکاری همه‌جانبه کویت با عراق در طول جنگ، می‌توانست کویت را به‌طور جدی مورد تهدید قرار دهد. شوروی که تامین‌کننده اصلی اسلحه عراق بود و با کویت رابطه‌های نزدیک سیاسی و اقتصادی داشت، برای تقویت توانایی نظامی عراق اقدامهای دامنه‌دار و موثر به عمل آورد و سیل سلاحهای گوناگون به ارزش نه میلیارد دلار را به‌سوی عراق سرازیر کرد.[۶] به علاوه «هزاران کارشناس شوروی سیستم دفاعی عراق را به سیستم تهاجمی عظیمی تبدیل کردند.[۷]» و تعداد لشکرهای آن را به‌تدریج از ۲۵ به ۴۷ لشکر افزایش دادند.[۸]

رویداد دیگر آنکه، امریکا ضمن حفظ رابطه نزدیک با عراق و انجام تبلیغات آشکار علیه ایران، به‌ویژه مذاکره با دولتها برای عدم فروش اسلحه به ایران، به‌طور مخفیانه به ایران اسلحه و لوازم یدکی ارسال داشت. امریکا ادعا نمود برای رسیدن به مقاصد موردنظر، از جمله آزاد کردن هفت امریکایی که در گروگان گروههای سیاسی طرفدار ایران در لبنان بودند، ایجاد شرایطی که به دولت جمهوری اسلامی

ایران نزدیک شود و به گفته ریگان رئیس جمهور امریکا، از این راه بتواند به جنگ طولانی عراق و ایران خاتمه دهد، مبادرت به ارسال اسلحه به ایران نموده است. در ۳ نوامبر ۱۹۸۶ (۱۲ آبان ۱۳۶۵)، معامله پنهانی امریکا با ایران در مجله‌الشراع لبنان فاش شد. تاثیرهای نامطلوب آن در رابطه‌های امریکا با سایر کشورها، به‌ویژه با دولتهای عربی و از سوی دیگر، اطمینان امریکا به این امر که با توجه به مبارزه جناحها در ایران و مراکز متعدد تصمیم‌گیری ایجاد رابطه نزدیک با ایران غیرمقدور است، موجب ایجاد چرخش تند و سریعی در سیاست امریکا در جنگ عراق و ایران گردید.

امریکا از آن پس، سیاست قاطع حمایت از عراق و اعراب و مخالفت خصمانه با ایران را در پیش گرفت. امریکا در دو جبهه به فعالیت گسترده علیه ایران پرداخت. در جبهه نظامی، با تقویت ناوگان خود در خلیج فارس و تشویق متحدان خویش به اعزام ناوهای بیشتر به آن منطقه، عملاً برای عملیات دریایی ایران دشواری به‌وجود آورد. از سوی دیگر، دست عراق را برای هر گونه اقدامی در خلیج فارس بازگذاشت و اطلاعات نظامی آواکسها و ماهواره‌ها را از وضع جبهه‌ها در اختیار عراق قرار داد. در جبهه سیاسی، به دولتها فشار فزاینده وارد آورد که از فروش اسلحه به ایران جلوگیری نمایند و در شورای امنیت نیز کوشید که کشورهای عضو را به تصویب قطعنامه‌ای درباره تحریم فروش اسلحه به ایران موافق سازد.

ریچارد مورفی معاون وزارت خارجه امریکا در امور خاور نزدیک، اوایل ۱۹۸۷ برای دیدار از کشورهای عربی به خاورمیانه رفت. او در ۱۱ مه ۱۹۸۷ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۶) با صدام حسین در بغداد ملاقات کرد. «گفته شد که مورفی به صدام وعده داد که ایالتهای متحد امریکا در شورای امنیت سازمان ملل کوشش خواهد کرد قطعنامه‌ای درباره متوقف ساختن اجباری حمل اسلحه به ایران به تصویب برساند.[۹]» مورفی در بازدید از کویت و امارات متحد عربی نیز درباره تصمیم امریکا به تحریم صدور اسلحه به ایران گفتگو کرد. امریکا برای رسیدن به مقصود در نظر داشت که ابتدا قطعنامه‌ای با ضمانت اجرایی موثر، یعنی توسل به مواد ۳۹ و ۴۱ منشور ملل متحد در شورا به تصویب برساند و به موجب آن از هر دو

کشور خواسته شود با آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای بین‌المللی موافقت نمایند. نظر امریکا آن بود که نام ایران به‌طور صریح آورده نشود، ولی متن قطعنامه را به گونه‌ای تهیه نماید که مطابق منافع عراق و برای ایران پذیرش‌ناپذیر باشد.[۱۰] آن‌گاه امریکا در قطعنامه دوم ازکلیه کشورها بخواهد هر یک از طرفین جنگ راکه با قطعنامه اول مخالفت کرد، مورد تحریم فروش اسلحه قرار دهند.

از سوی دیگر، خاویر پرزدوکوئیار دبیرکل سازمان ملل که برای خاتمه دادن به جنگ حسن‌نیت داشت در ۱۳ ژانویه ۱۹۸۷ در یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار داشت که برای پایان دادن به جنگ عراق و ایران باید کوشش تازه‌ای نمود. او از کلیه اعضای شورای امنیت، به‌ویژه پنج کشور عضو دایمی شورای امنیت خواست که‌کوشش هماهنگ برای برقراری صلح به عمل آورند.[۱۱] او در آن جلسه مطبوعاتی پیشنهاد کرد که جلسه فوری شورای امنیت در سطح وزیران خارجه کشورها برای رسیدگی به جنگ عراق و ایران تشکیل یابد.[۱۲] پنج کشور عضو دایمی شورای امنیت از فوریه ۱۹۸۷ جلسه‌های مکرری برای بررسی متن قطعنامه‌ای که امریکا پیشنهاد کرده بود، تشکیل دادند. آنان پس از پنج ماه مذاکره، در ۲۱ ژوئن ۱۹۸۷ (۳۱ خرداد ۱۳۶۶) درباره متن پیش‌نویس قطعنامه توافق نمودند.[۱۳] چون در نظر بود که برای برخورداری از قدرت بیشتر، قطعنامه به اتفاق آرا تصویب شود، متن پیش‌نویس آن را در ژوئن ۱۹۸۷ (خرداد ۱۳۶۶) در اختیار ده نماینده کشورهای عضو غیردایمی شورای امنیت قرار دادند. در این متن از طرف آن نمایندگان، به‌ویژه نماینده آلمان که در آن سال عضو شورا بود اصلاحاتی به عمل آمد.

در مورد انجام آن اصلاحات، ایران نیز اقدامهایی به عمل آورد. پس از فتح فاو، در ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ (۹ فوریه ۱۹۸۶) ایران خود را برای انجام «حمله نهایی» آماده کرد و مدت یک سال برای تمرکز افراد، مجهز کردن آنان و تهیه تدارکات جنگی و نقشه‌های حمله کوشش نمود. ایران در ۱۶ دی ۱۳۶۵ (۶ ژانویه ۱۹۸۷) به جنوب بصره حمله کرد. با وجود آنکه عراق استحکامات نیرومندی در اطراف بصره به‌وجود آورده بود و ارتش آن، تجهیزات پیشرفته و برتر نظامی داشت و به‌علاوه از پوشش هوایی موثر برخوردار بود، نیروهای ایران موفق شدند که افراد

ارتش عراق را از بسیاری از مواضع مستحکم خود بیرون برانند و چند جزیره در شط‌العرب و دریاچه ماهی را تصرف نمایند، ولی قادر نشدند که بصره را تصرف کنند. ارتش ایران در حدود ۱۴ کیلومتری بصره متوقف شد و بصره در تیررس توپهای دوربرد ایران قرارگرفت. ایران با وجود جنگهای شدید در اطراف بصره، در شب ۲۳ دی ۱۳۶۵ (۱۳ ژانویه ۱۹۸۷) در جبهه مرکزی نزدیک قصرشیرین حمله کرد و در این جبهه چند تپه و مقداری اراضی در حدود ۲۵۰ کیلومترمربع را به تصرف درآورد. جنگجویان کرد نیز در جبهه شمال نزدیک کرکوک حمله کردند و موفقیت مختصری به‌دست آوردند. گرچه ایران به حمله‌های خود ادامه داد و در ۱۳ اسفند ۱۳۶۵ (۴ مارس ۱۹۸۷) به منطقه حاج عمران و در ۱۴ فروردین ۱۳۶۶ (۳ آوریل ۱۹۸۷) مجدداً به اطراف بصره حمله نمود و موفقیتهایی به‌دست آورد، ولی به پیروزی قطعی نرسید و عراق به جبران آن شکستها، حمله‌های گسترده خود را به شهرها و تاسیسات اقتصادی و نفتی ایران افزایش داد و جنگ نفتکشها را شدت بخشید.

عدم موفقیت ایران در وارد آوردن ضربه نهایی به عراق، در سیاست آن کشور درباره جنگ اثر گذاشت. رهبران کشور با توجه به سیل کمکهای تسلیحاتی و مالی کشورها به عراق، دشواری روزافزون ایران در تهیه سلاحهای جنگی توسط دلالان بین‌المللی اسلحه، کاهش فوق‌العاده درآمد نفتی ایران و دشواریهای داخلی متوجه گردیدند که باید در سیاست گذشته مبنی بر تعیین نتیجه جنگ در میدانهای نبرد تجدیدنظر اساسی کنند و در جبهه سیاسی فعال باشند.

دولت ایران مراقب فعالیت امریکا و گردهماییهای مکرر نمایندگان پنج کشور عضو دایمی شورای امنیت بود و از متن پیش‌نویس قطعنامه که به ده نماینده کشورهای عضو غیردایمی شورای امنیت داده شده بود آگاه گردید. در آن زمان، امریکا، انگلستان و فرانسه، سه کشور از پنج کشور عضو دایمی شورا با ایران قطع رابطه کرده بودند. ده کشور عضو غیردایمی شورا نیز عبارت بودند از: آرژانتین، بلغارستان، کنگو، آلمان غربی[۱۴]، غنا، ایتالیا، ژاپن، امارات متحد عربی، ونزوئلا و زامبیا. ایران فعالیت دیپلماسی خود را برای جلب موافقت اعضای شورا به انجام

اصلاحاتی در پیش‌نویس قطعنامه «از حدود ۶ تا ۷ ماه پیش از تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت[۱۵]» آغاز کرد. دولت آلمان که در زمان گروگانگیری برای اولین ملاقات بین نمایندگان ایران و امریکا میانجی شده بود، به‌ویژه شخص هانس دیتریش گنشر[۱۶]، وزیرخارجه آلمان غربی در انجام اصلاحات موردنظر ایران نقش برجسته داشت. آلمان موفق شد که دو خواست ایران را در مورد تعیین مسئول جنگ و پرداخت خسارت به گونه‌ای در متن پیش‌نویس قطعنامه بگنجاند.

جلسه شورای امنیت، ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷

جلسه شورای امنیت در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۶)، از این جهت استثنایی است که برای اولین‌بار در طول سالهای جنگ، هفت وزیر خارجه از کشورهای امریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، آرژانتین و امارات متحد عربی، همچنین جانشین وزیرخارجه ژاپن در آن شرکت کردند. وزیران خارجه سه کشور افریقایی عضو شورا، کنگو، غنا و زامبیا در آدیس‌آبابا (اتیوپی) سرگرم تهیه مقدمات اجلاس سالانه سازمان وحدت افریقا بودند و نتوانستند در جلسه شورا حضور به هم رسانند.

جلسه شورا در ساعت ۳:۱۲ بعدازظهر ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ به ریاست ژان برناررِیمون[۱۷]، وزیرخارجه فرانسه و همچنان زیر عنوان «وضعیت بین ایران و عراق» تشکیل شد. قبل از اخذ رأی برای قطعنامه به ترتیب نمایندگان کشورهای چین، امارات متحد عربی، انگلستان، ایالتهای متحد امریکا، جمهوری آلمان غربی، ایتالیا، غنا، زامبیا، آرژانتین، کنگو، ونزوئلا و فرانسه و بعد از تصویب قطعنامه، دبیرکل سازمان ملل و نمایندگان کشورهای شوروی، ژاپن و بلغارستان سخنرانی کردند. عموم سخنرانان از کثرت تلفات انسانی و سنگینی خسارتهای وارد شده به دو کشور ایران و عراق صحبت نمودند. در این جلسه مهم، نماینده ایران حضور نداشت. نماینده عراق در این جلسه شرکت نمود و به‌عنوان آخرین نفر صحبت کرد. نکاتی از بیانات سخنرانان به‌طور فشرده آورده می‌شود.[۱۸]

ـ هوانگ جیاهوا[۱۹]، نماینده چین گفت:

«موضع چین در جنگ [۲۰] همیشه بی‌طرفی کامل بوده است... چین برای زودتر خاتمه دادن به جنگ، با احساس مسئولیت کامل برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، هر کوششی را به عمل آورده است... پیش‌نویس قطعنامه نتیجه مشاورَه‌های طولانی بوده است.»

– رشید عبدالله نعیمی وزیرخارجه امارات متحد عربی گفت:

«پیش‌نویس قطعنامه فعلی باید موجب شود که دو کشور در قلمرو مرزهای شناخته شده بین‌المللی خود در صلح به‌سر برند. او از جامعه بین‌المللی خواست که به هر دو طرف در بازسازی کشورهایشان کمک نماید.»

– سر جفری هو [۲۱]، وزیرخارجه انگلستان گفت:

«شورای امنیت همیشه مطابق با انتظارات مهم مؤسسان خود عمل نکرده است. امروز تفاوت می‌کند، زیرا امروز دقیقاً برای تاکید بر ضرورت برقراری صلح بین ایران و عراق تشکیل شده است.» او پس از اشاره به حمله به منطقه‌های مسکونی، و به خطر افتادن کشتیرانی در آبهای بین‌المللی اظهار داشت که جامعه بین‌المللی بار دیگر با به کار بردن سلاحهای شیمیایی مواجه شده است. جفری هو آن را بدون قید و شرط محکوم کرد. او تصریح نمود «قطعنامه‌ای که اکنون مورد بحث است حاصل کوشش ماههای زیادی است... درواقع تاثرآور بود که یکی از طرفها از فرصتی که قطعنامه ۵۸۲ (۱۹۸۶) برای برقراری صلح به‌وجود آورده بود استفاده نکرد... [۲۲] آری، باید سؤال شود که درگیری چگونه شروع شد و ملامت چگونه باید تقسیم شود... جامعه بین‌المللی مصمم است هرچه در قدرت خود دارد برای به پایان رساندن این درگیری وحشت‌زا به کار برد... دنیا هرگز تا به این حد درباره خواست قاطع خود برای متوقف ساختن جنگ [۲۳] متحد نبوده است.»

– جرج شولتز [۲۴] وزیرخارجه امریکا گفت:

«این درگیری هرگز نمی‌بایست شروع می‌شد. نمی‌بایست اجازه داده می‌شد این درگیری ادامه یابد... هیچ یک از دو طرف نمی‌توانند در این

جنگ[۲۵] پیروز شوند؛ و هر دو طرف گرانبهاترین ثروت خود یعنی جوانهایشان را از بین بردند... به خاطر انسانیت، به خاطر منافع کشورهای درگیر منازعه و کشورهای بی‌طرف منطقه و به خاطر صلح و امنیت بین‌المللی، جامعه بین‌المللی امروز به دور هم جمع شدند تا بگویند بس است! جنگ[۲۶] را متوقف کنید! همین الان!... با این قطعنامه الزام‌آور، جامعه بین‌المللی به‌طور اصولی کوشیده است چارچوبی برای یک صلح پایدار و عادلانه بدون اینکه طرفی پیروز یا شکست خورده باشد به‌وجود آورد... دولت من مصمم است که این قطعنامه الزام‌آور، یک کوشش پوچ و توخالی نباشد... در گذشته ایالتهای متحد امریکا اختلافهای جدی با هر دو کشور ایران و عراق داشته است. اکنون با عراق رابطه‌های خوبی دارد. ایالتهای متحد امریکا نگرانیهای جدی برای سیاستها و اعمال دولت ایران در خارج از مرزهایش دارد... ما آماده و مایل هستیم درباره مساله‌های جدی که ما را همچنان از هم جدا کرده است با ایران مذاکره کنیم.»

ـ هانس دیتریش گنشر، وزیرخارجه آلمان پس از اشاره به صدمه‌های وارد شده به نقاط مسکونی در شهرها، کشتیرانی در خلیج فارس، به کار بردن سلاحهای شیمیایی، شدت یافتن جنگ در هفته‌های گذشته گفت:

«سیاست خارجی جمهوری فدرال آلمان نخست و قبل از هر عاملی در جهت حفظ صلح است. جنگ و به کار بردن زور، وسایل قابل قبولی برای رسیدن به هدفهای سیاسی نیستند... قطع هرچه زودتر درگیری نظامی به سود این دو ملت بزرگ و متمدن قدیمی است... جمهوری فدرال آلمان از آغاز جنگ عراق و ایران بی‌طرفی کامل را رعایت کرده است... با هر دو طرف درگیری تماس داشته است و در تهیه متن پیش‌نویس قطعنامه‌ای که در برابر شوراست کمک نموده است... برای اولین‌بار، شورای امنیت تصمیم الزام‌آور برای برقراری آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروها اتخاذ کرده است... کاملاً ضروری بود که چنین قطعنامه مهمی منافع مشروع هر دو طرف را در نظر داشته باشد... هیچ یک از دو طرف نباید به این جهت که

شورای امنیت در گذشته تبعیض روا داشته است دلایل قابل قبولی برای عدم مشارکت در کوششهای مربوط به خاتمه دادن به جنگ اقامه کند... در پیش‌نویس قطعنامه نکات مهم تازه‌ای وجود دارد که راه را برای حل مسالمت‌آمیز درگیری از طریق مذاکره هموار می‌کند، آن نکات به‌ویژه درباره روشن کردن مساله تقصیر جنگ، خسارتهای جنگ و امنیت منطقه است.»

وزیرخارجه آلمان دبیرکل سازمان ملل را به خاطر اینکه توانسته است اعتماد طرفین جنگ را به‌دست آورد تحسین کرد و پس از اشاره به طرح اجرایی دبیرکل برای اجرای قطعنامه گفت «شورای امنیت و هر دو طرف درگیری باید او را کمک کنند که آن طرح را اجرا کند.»

ـ جیولیو اندروتی[۲۷]، وزیرخارجه ایتالیا گفت:

«جامعه بین‌المللی راه مؤثری برای خاتمه دادن به این درگیری پیدا نکرده بود. در بعضی مواقع به نظر رسیده است که افکار عمومی بین‌المللی به اثرهای منفی درگیری در بازرگانی و قطع عرضه نفت بیش از نتایج وحشتناک درگیری درباره [کثرت] تلفات انسانی، تعداد زخمیها و رنجهای مردم [دو کشور] نگران بوده است... در این درگیری قربانیان بی‌گناه وجود داشته و سلاحهای شیمیایی باز موجب وارد آوردن تلفات گردیده است. در روزهای اخیر، چند جوان بی‌گناه که مجروح شده بودند در بیمارستانهای رم بستری گردیدند.»

ـ جمس ویکتور گبهو[۲۸]، نماینده غنا گفت:

«کشورهایی که در بهترین شرایط برای ترغیب دو طرف به برقراری صلح بودند آشکارا به طرفداری [از یک طرف] برخاستند و امکانات را برای ادامه یافتن جنگ فراهم نمودند... جنگ میان ایران و عراق اصولاً نمی‌بایست شروع می‌شد و ادامه آن به سود هیچ طرف نبود... گاز خردل و سایر سلاحهای شیمیایی با قصد قبلی و به دفعات به کار برده شده است... پیش‌نویس قطعنامه‌ای که مورد رسیدگی است نتیجه سازش بین اعضای شوراست و بدین جهت در بعضی موارد مهم، مبهم است... قطعنامه‌ای که

امروز تصویب می‌شود به هیچ وجه نباید مبنایی برای تجاوز با قصد قبلی یا اقدام یکجانبه یک کشور یا گروهی از کشورها یا قدرتهای بزرگ علیه ایران یا عراق گردد. هر اقدام بعدی که پس از تصویب قطعنامه لازم شود باید در چارچوب سازمان ملل انجام گیرد و قبلاً در شورای امنیت مورد بحث و توافق واقع شود... به نظر من تشخیص مسئولیت جنگ، برطبق روشی که در قطعنامه ذکر شده است باید فوراً انجام شود و نتیجه آن تشخیص باید در تخصیص کمکها در بازسازی بعد از قطع مخاصمات در نظرگرفته شود.»

ـ پتر د. زوز[۲۹]، نماینده زامبیا گفت:

«درخواستهای مکرر جامعه بین‌المللی از هر دو کشور که با سازمان ملل در کوششهایش برای یافتن راه‌حل جامع، عادلانه و پایدار همکاری کنند از طرف یکی از دو طرف در جنگ نادیده گرفته شده است... تصویب قطعنامه به اتفاق آرا گواه آن خواهد بود که شورا تا چه حد طولانی شدن جنگ عراق و ایران را جدی تلقی می‌کنند.»

ـ دانته کاپوتو[۳۰]، وزیر خارجه آرژانتین گفت:

«شرایط لازم برای مذاکره بین ایران و عراق باید به‌وجود بیاید و پیش‌نویس قطعنامه شالوده مناسبی برای این منظور ایجاد کرده است. شورا نقطه‌نظرهای هر دو طرف را در پیش‌نویس مورد توجه قرار داده است.»

ـ مارتین ادوکی[۳۱]، نماینده کنگو گفت:

«به نظر می‌رسد شورای امنیت در حالت فلج بوده و قادر نبوده است که جنگ بین ایران و عراق را خاتمه دهد... بعضی کشورها معتقد بودند که توسل به تحریمها علیه افریقای جنوبی نتیجه منفی خواهد داشت. جای تعجب است که در منازعه بین ایران و عراق مسئله تحریمها مطرح گردیده است.»

ـ رینالدو پابن ـ گارسیا[۳۲]، نماینده ونزوئلا گفت:

«باید کوششهای پیگیر برای بازگرداندن صلح به منطقه به عمل آید. متاسفانه تا به امروز درخواستهای شورا مورد توجه قرار نگرفته است. جامعه بین‌المللی برای آوردن دو طرف پشت میز مذاکره ناتوان بوده است... به نظر من متن [پیش‌نویس] متوازن است، ولی مادام که دو طرف آن را به‌عنوان مبنایی برای توافق قبول نداشته باشند، ولو اینکه با دشواریها و گذشتها همراه باشد، بی‌فایده خواهد بود. آن گذشتها در مقایسه با تلفات انسانی در جنگی که ادامه یابد ناچیز است... تا زمانی که کشورها به دو طرف درگیری اسلحه می‌دهند کار کمی می‌تواند انجام بگیرد... احترام کامل باید به مقررات حاکم بر منازعات مسلحانه گذاشته شود. بدین جهت، به کار بردن سلاحهای شیمیایی را محکوم می‌کنم.»

ـ ژان برنار ریمون، وزیرخارجه فرانسه و رئیس جلسه به‌عنوان نماینده کشور فرانسه گفت:

«اکنون زمان آن است که پایان گرفتن مخاصمات، آمرانه خواسته شود... قطعنامه واقع‌بینانه و متوازن است و راه را برای حل سیاسی که در آن پیروز یا شکست خورده وجود ندارد، هموار می‌کند.»

ژان ریمون آنگاه به‌عنوان رئیس جلسه، پیش‌نویس قطعنامه را به رأی گذاشت و به اتفاق آرا با ۱۵ رأی موافق، بدون مخالف و بدون ممتنع تصویب شد و به شماره ۵۹۸ (۱۹۸۷) ثبت گردید.

ـ خاویر پرزدوکوئیار، دبیرکل سازمان ملل که تلاشهای پیگیر و صادقانه‌ای برای پایان دادن به جنگ عراق و ایران و ایجاد زمینه مناسب برای همکاری دسته‌جمعی کلیه اعضای شورای امنیت به عمل آورده بود به‌عنوان اولین سخنران بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸ گفت «قطعنامه‌ای که هم‌اکنون تصویب شد حاصل کوششهای مشترک اعضای شورای امنیت، به‌عنوان نمایندگان جامعه بین‌المللی، برای پایه‌گذاری یک راه‌حل جامع، عادلانه و شرافتمندانه [در جنگ] بین ایران و عراق است.» او پس از تاکید بر این امرکه اولین اقدام او اعزام ناظران سازمان ملل به منطقه است اظهار داشت «ضروری خواهد بود که با مشاوره با دو طرف و سایر

کشورهای منطقه، ترتیباتی برای امنیت و ثبات درازمدت منطقه، همان‌طور که در قطعنامه پیش‌بینی شده است، فراهم شود.» او گفت که به زودی و با مشورت با کشورهای ایران و عراق یک کمیته بی‌طرف برای تعیین مسئولیت جنگ انتخاب خواهد نمود و به کمیته بین‌المللی صلیب سرخ اطمینان داد که برای مبادله اسیران جنگی از پشتیبانی کامل او برخوردار خواهد بود. دبیرکل از هر دو کشور ایران و عراق و اعضای شورای امنیت خواست که او را در اجرای مسئولیت سنگینی که قطعنامه به عهده‌اش گذاشته است یاری کنند.

ـ الکساندر م. بلونوگوف[۳۳] نماینده شوروی گفت:

«جریان کامل جنگ[۳۴] ایران و عراق نشان داد که تکیه بر راههای نظامی راه‌حلی به دنبال نمی‌آورد و چشم‌انداز حل اختلاف را دورتر می‌کند. در این جنگ هیچ مشکلی وجود نداشت که نشود برطرف گردد. برای رسیدن به توافقهایی که باید منافع مشروع هر دو طرف را در نظر بگیرد، هر دو کشور باید برای راه‌حل سیاسی، اراده و حسن‌نیت ابراز دارند. به نفع هیچ یک از دو کشور نبود که ثروت ملی کشور را از بین ببرند... رویدادهای اخیر وضعیت را به سطح خطر نزدیک کرده است. یک کشور با استفاده از موقعیت می‌کوشد برنامه‌های درازمدت برای به‌دست آوردن پایگاههایی برای نیروهای هوایی و دریایی خود به مورد اجرا بگذارد. آبهای آرام اکنون ناظر حضور ناوهای جنگی هستند... ناوهای جنگی متعلق به قدرتهای خارج از منطقه نباید در آنجا باشند.»

ـ ریوهی موراتا[۳۵]، جانشین وزیرخارجه ژاپن گفت:

«ژاپن به منظور حصول اطمینان که قطعنامه برای هر دو کشور ایران و عراق قابل پذیرش باشد، با کشورهای ذینفع مشورتهای خصوصی داشته است. معتقدم که قطعنامه چارچوبی برای حل جامع، عادلانه، شرافتمندانه و پایدار اختلاف فراهم کرده است... ژاپن رابطه‌های نزدیک با ایران و عراق را حفظ کرده است. از همان آغاز اختلاف، با استفاده از هر فرصت، کوششهای دیپلماتیک برای حل سریع و مسالمت‌آمیز درگیری به عمل

آورده است.»

ـ ایوان گاروالف[۳۶] نماینده بلغارستان گفت:

«بلغارستان درگیری مسلحانه بین ایران و عراق را، دو کشوری که همیشه با آنها رابطه‌های دوستانه داشته است، با نگرانی حقیقی دنبال کرده است... با داشتن اراده برای راه‌حل سیاسی و احترام متقابل به منافع مشروع یکدیگر و به منشور [ملل متحد]، هیچ مسئله‌ای وجود ندارد که کنار میز مذاکره حل نگردد.»

ـ عصمت طه کتانی نماینده عراق که نماینده تنها کشوری بود که بدون داشتن حق رأی در مذاکرات شرکت کرد به‌عنوان آخرین سخنران جلسه گفت:

«عراق هرگز جنگی را که از ۴ سپتامبر ۱۹۸۰ به آن تحمیل شد خواهان نبوده و پیوسته خواسته است که بین عراق و ایران یک صلح عادلانه، جامع و پایدار برقرار شود... عراق همیشه صلاحیت قانونی سازمان ملل و شورای امنیت را برای رسیدگی به درگیری با ایران به رسمیت شناخته، قطعنامه‌های قبلی شورا درباره درگیری را پذیرفته و تمایل کامل خود را برای اجرای آن قطعنامه‌ها ابراز داشته است.»

پس از پایان سخنان نماینده عراق، جلسه شورا در ساعت ۶:۱۰ بعدازظهر تعطیل گردید.

متن قطعنامه ۵۹۸ و بررسی آن

متن قطعنامه ۵۹۸، به‌خاطر اهمیت آن و به خاطر اینکه آتش‌بس بین دو کشور ایران و عراق براساس آن برقرار شد ترجمه و در زیر آورده می‌شود.[۳۷]

«شورای امنیت،

با تایید مجدد قطعنامه ۵۸۲ (۱۹۸۶)،

عمیقاً نگران است که با وجود درخواستهایش برای آتش‌بس، درگیری بین ایران و عراق با [داشتن] تلفات سنگین‌تر انسانی و ویرانیهای بیشتر، همچنان ادامه دارد،

با ابراز تاسف از آغاز و ادامه درگیری،
همچنین با ابراز تأسف از بمباران مراکز کاملاً مسکونی غیرنظامی، حمله‌ها به کشتیهای بی‌طرف یا هواپیماهای مسافربری، نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی و سایر حقوق مربوط به درگیریهای مسلحانه و به‌ویژه به کار بردن سلاحهای شیمیایی که برخلاف تعهدهای مذکور در پروتکل ۱۹۲۵ ژنو می‌باشد،
عمیقاً نگران است که تشدید و گسترش بیشتر درگیری ممکن است روی دهد، مصمم است که به کلیه عملیات نظامی بین ایران و عراق خاتمه دهد، متقاعد است که حل و فصل جامع، عادلانه، شرافتمندانه و پایدار بین ایران و عراق باید حاصل شود،
با یادآوری مجدد مقررات منشور ملل متحد، به‌ویژه تعهد کلیه کشورهای عضو که اختلافهای بین‌المللی خود را از راههای مسالمت‌آمیز و به گونه‌ای که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت مورد مخاطره قرار نگیرد حل نمایند،
با احراز تشخیص این امر که نقض صلح در مورد درگیری بین ایران و عراق وجود دارد،
با اقدام براساس مواد ۳۹ و ۴۰ منشور ملل متحد،
۱ ـ آمرانه می‌خواهد که به‌عنوان نخستین گام در راه حل اختلاف از طریق مذاکره، ایران و عراق آتش‌بس فوری را رعایت نمایند؛ کلیه عملیات نظامی را در زمین، دریا و هوا قطع کنند و کلیه نیروها را بی‌درنگ به مرزهای شناخته شده بین‌المللی عقب ببرند؛
۲ ـ از دبیرکل درخواست می‌کند که گروه ناظران سازمان ملل را برای بررسی، تایید و نظارت بر آتش‌بس و عقب‌نشینی اعزام دارد و همچنین درخواست می‌کند که دبیرکل ترتیبات لازم با مشورت با طرفین [برای اجرای آن] به عمل آورد و گزارش آن را به شورای امنیت تسلیم دارد؛
۳ ـ مصراً می‌خواهد که اسیران جنگی، برطبق کنوانسیون ژنو [مصوب] ۱۲

اوت ۱۹۴۹، پس از قطع عملیات خصمانه، بدون درنگ آزاد شوند و به کشورهای خود بازگردند؛

۴ ـ از ایران و عراق می‌خواهد که برطبق اصول مندرج در منشور ملل متحد، دراجرای این قطعنامه وکوششهای میانجیگری برای رسیدن به راه‌حل جامع، عادلانه و شرافتمندانه مورد قبول دو طرف درباره کلیه مباحث مورد اختلاف با دبیرکل همکاری نمایند؛

۵ ـ ازکلیه کشورهای دیگر می‌خواهد که نهایت خویشتن‌داری را به عمل آورند و از هر اقدامی که ممکن است منجر به تشدید وگسترش درگیری شود خودداری کنند و بدین‌ترتیب اجرای قطعنامه حاضر را تسهیل نمایند؛

۶ ـ از دبیرکل درخواست می‌کند که با مشورت با ایران و عراق، مساله ارجاع تحقیق درباره مسئولیت درگیری به هیات بی‌طرف را بررسی نماید و هرچه زودتر به شورای امنیت گزارش دهد؛

۷ ـ با تصدیق ابعاد عظیم خسارتهایی که در طول درگیری وارد شده و ضرورت تلاشهای بازسازی باکمکهای مناسب بین‌المللی پس از خاتمه درگیری، از دبیرکل درخواست می‌کند که گروهی ازکارشناسان را برای بررسی مساله بازسازی تعیین و به شورای امنیت گزارش کند؛

۸ ـ همچنین از دبیرکل درخواست می‌کند با مشورت با ایران و عراق و سایرکشورهای منطقه، اقدامهای [مربوط به] تحکیم امنیت و ثبات منطقه را بررسی کند؛

۹ ـ از دبیرکل درخواست می‌کند که شورای امنیت را در مورد اجرای این قطعنامه آگاه سازد؛

۱۰ ـ تصمیم می‌گیرد که در صورت لزوم برای بررسی اقدامهای دیگر به منظور تامین اجرای این قطعنامه تشکیل جلسه دهد.

قطعنامه ۵۹۸ دارای ویژگیهایی است که آن را از سایر قطعنامه‌های شورای امنیت متمایز می‌سازد:

۱ ـ اولین نکته، لحن آمرانه و قاطع قطعنامه می‌باشد که نسبت به قطعنامه‌های قبلی که عموماً جنبه توصیه داشت تفاوت دارد. برداشت کلی از قطعنامه ۵۹۸ روشن می‌سازد که این بار اعضای شورای امنیت با ایجاد توافق قطعی با یکدیگر، مصمم هستند که به جنگ عراق و ایران خاتمه دهند. شورا ضمن آنکه این نظر را صریحاً در قطعنامه اعلام می‌دارد، در بند ۱ قطعنامه کلمه demand را که در این نوع موارد به مفهوم دستور دادن، امر کردن و آمرانه خواستن است[۳۸] به کار برد.

۲ ـ شورای امنیت برای اولین‌بار و پس از آنکه قریب هفت سال از جنگ عراق و ایران گذشت تشخیص داد که در جنگ عراق و ایران، نقض صلح وجود دارد و به همین جهت صریحاً اعلام داشت که برطبق مواد ۳۹ و ۴۱ منشور ملل متحد عمل می‌کند. بدین معنا که اگر طرفین جنگ مصوبات قطعنامه را رعایت ننمایند، تحریمهای مذکور در ماده ۴۱ منشور را به مورد اجرا خواهد گذاشت. ولی شورا در قطعنامه ۵۹۸ از به کار بردن کلمه جنگ خودداری نمود و طبق معمول کلمه درگیری را به کار برد. ماده ۴۱ منشور مقرر می‌دارد: «شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد چه اقدامهایی به‌جز به کار بردن نیروهای مسلح باید انجام شود تا تصمیمهای آن را موثر گرداند و می‌تواند از کشورهای عضو ملل متحد بخواهد که آن اقدامها را به عمل آورند. این اقدامها ممکن است شامل قطع تمام یا قسمتی از رابطه‌های اقتصادی، ارتباطهای راه‌آهن، دریایی یا هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی و سایر وسیله‌های ارتباطی و یا قطع رابطه‌های سیاسی باشد.»

۳ ـ قطعنامه ۵۹۸ تنها به برقراری آتش‌بس، عقب‌نشینی نیروها و مبادله اسیران جنگی اکتفا نکرد، بلکه از دو کشور ایران و عراق خواست که درباره حل کلیه اختلافهای خود و انعقاد موافقتنامه‌ای که «جامع، عادلانه و شرافتمندانه» باشد با دبیرکل سازمان ملل همکاری کنند.

۴ ـ شورا در بند ۶ قطعنامه برای اولین بار نظر ایران را قبول کرد و از دبیرکل خواست هیات بی‌طرفی را با مشورت با ایران و عراق برای تحقیق درباره مسئولیت درگیری تعیین نماید. در اینجا متن قطعنامه طبق نظر نماینده غنا مبهم است. «مسئولیت درگیری» عبارت قابل تفسیری است و هر یک از دو کشور ایران و عراق

می‌توانند آن را طبق مقاصد خود تفسیر کنند. به‌ویژه که شورا در مقدمه قطعنامه ۵۹۸، مانند بعضی از موارد گذشته، بین «آغاز» و «ادامه» جنگ تفکیک قایل شده است.

۵ ـ بند ۷ قطعنامه نیز در جهت تامین نظر ایران برای دریافت خسارتهای جنگ است. ولی این بند نیز مبهم و نارسا تنظیم شده است. بند ۷ قطعنامه روشن نمی‌دارد که مساعدت بین‌المللی برای بازسازی کشورهای ایران و عراق چگونه انجام می‌گیرد و تا چه حد خسارتهای وارد شده جبران می‌گردد. به‌علاوه روشن نیست که کمکهای بین‌المللی بر چه اساسی بین کشورهای ایران و عراق تقسیم می‌شود.

۶ ـ بند ۸ قطعنامه آشکار می‌دارد که قدرتهای بزرگ به خاطر تامین آزادی کشتیرانی در خلیج فارس و آزادی جریان صدور نفت به حفظ ثبات امنیت منطقه توجه دارند. طبیعی است که این هدف، بیش از همه مورد علاقه کشورهای ساحلی خلیج فارس است. به همین جهت، در این بند از دبیرکل خواسته شد نه‌تنها با ایران و عراق بلکه با سایر کشورهای منطقه نیز برای تامین و تحکیم ثبات و امنیت منطقه خلیج فارس مشورت کند و راههای دستیابی به آن را بررسی نماید.

۷ ـ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت تنها قطعنامه در طول هشت سال جنگ است که پنج عضو دایمی شورای امنیت ماهها تشکیل جلسه دادند تا درباره تهیه متن پیش‌نویس آن توافق کنند. پس از تهیه متن نیز آن را در اختیار نمایندگان ده کشور عضو غیر دایمی شورای امنیت گذاشتند تا موافقت آنان را نیز جلب کنند. هدف آن بود که قطعنامه بدون مخالف و بدون ممتنع تصویب شود تا از اعتبار اجرایی بیشتر برخوردار باشد. قطعنامه ۵۹۸ نتیجه همکاری نزدیک دایمی پنج قدرت بزرگ شورای امنیت و تصمیم واقعی آنها به پایان دادن به خونریزی بود. شدت جنگ عراق و ایران و پیامدهای آن کمتر قابل کنترل می‌شد و خطر گسترش آن نیز فزونی یافته بود. نفع قدرتهای بزرگ اقتضا می‌کرد که جنگ بیش از آن ادامه نداشته باشد.

رویدادهای پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸

پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸، عراق اعلام داشت اگر ایران آن را بپذیرد عراق با آن موافق است. ایران برخلاف گذشته که کلیه قطعنامه‌ها را رد می‌کرد این بار آن را رد ننمود و در مورد چگونگی اجرای مواد قطعنامه از دبیرکل توضیح خواست. باید گفت در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) ایران گذشته از کاهش درآمد نفت و دشواریهای اقتصادی، از لحاظ نظامی نیزکم توان بود. ایران پس از فتح فاو مدت یک سال برای وارد آوردن «حمله نهایی» که پیوسته از آن یاد می‌کرد به تمرکز افراد و تجهیز آنان پرداخت و در ۶ ژانویه ۱۹۸۷ (۱۶ دی ۱۳۶۵) به جنوب بصره حمله کرد. گرچه نیروهای ایران با دادن تلفات سنگین موفق شدند با وجود برتری افزارهای جنگی عراق و برتری نیروی هوایی آن، سربازان عراقی را از برخی از مواضع مستحکم خود بیرون نمایند، ولی به فتح بصره که بزرگترین هدف نظامی ایران و مرکز مهم شیعیان عراق بود موفق نگردیدند. نیروهای ایران تا ۱۴ کیلومتری بصره پیش رفتند و بصره در تیررس توپهای دوربرد ایران قرارگرفت. عدم موفقیت دولت ایران در «حمله نهایی» ـ ضمن آنکه تصرف بصره هرگز نمی‌توانست دولت بعثی عراق را از پای درآورد ـ، و همچنین عدم توانایی دولت ایران در بسیج نیروهای تازه و تمرکز آنها در جبهه‌ها در سیاست آن دولت مبنی بر لزوم تعیین نتیجه جنگ در میدانهای نبرد اثرگذاشت و آن را هدایت کرد در جبهه سیاسی فعال باشد.

این نکته گفته شود در سالهای آخر جنگ ـ همان‌طور که گفته شد ـ قدرتهای بزرگ برای پایان دادن به جنگ عراق و ایران مصمم بودند. رجایی خراسانی نماینده سابق ایران در سازمان ملل در سخنرانی خود در دانشگاه تهران در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۵ ـ بیش از یک سال قبل از تصویب قطعنامه ۵۹۸ ـ اظهار داشت همهٔ کشورها می‌گفتند «ایران هنوز هم حاضر به مذاکره نیست. امریکا، شوروی، فرانسه، سازمان ملل، کنفرانس اسلامی، نهضت عدم تعهد و... همگی همین را می‌گفتند... در مسافرتهایی که ما به اجبار از طریق لندن به نیویورک داشتیم، هر زمان که وارد لندن می‌شدیم وزارت امور خارجه انگلستان از ما دعوت به مذاکره می‌کرد

در عالی‌ترین سطوح احترامات از ما استقبال و پذیرایی می‌شد. آنچه مطرح می‌کردند این بود که ادامه این جنگ بی‌نتیجه است. ابداً امکان اینکه یکی از طرفین بر دیگری پیروز شود وجود ندارد... به خاطر دارم که رئیس شورای امنیت که از کشور هلند بود دقیقاً روزی که ریاستش به پایان می‌رسید وقت گرفت و به دیدن نمایندگی جمهوری اسلامی آمد و گفت برای این آمده است تا از طرف شورای امنیت پیامی را ابلاغ کند. وی گفت که از طرف ابرقدرتها به ایران اطمینان می‌دهد که ایران در این جنگ پیروز نخواهد شد. چون جهان تصمیم گرفته است که ایران پیروز نشود، بنابراین تلاش ایران برای ادامه جنگ از نظر ابرقدرتها یک بلاهت و کاری غلط است. وی گفت ما چون به صلح جهان علاقه‌مندیم حاضریم هر کمکی که بخواهید بکنیم و مذاکره را برای پایان دادن به جنگ راه اندازیم.[۳۹]»

ایران در موقع تصویب قطعنامه ۵۹۸ بخشهایی در جبهه‌های مرکزی و شمال، همچنین قسمتی از اراضی عراق را در اطراف بصره و مهمتر شبه جزیره فاو و جزیره‌های مجنون را که گفته می‌شد ۷ میلیارد بشکه نفت ذخیره داشت متصرف بود و مانند عراق در آغاز جنگ که بخشی از اراضی ایران را در تصرف داشت، مایل نبود با عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی آن اراضی را که به بهای تلفات سنگین و خسارتهای بسیار به‌دست آورده بود بدون کسب امتیاز از دست بدهد.

محمدجواد لاهیجانی معاون وزارت خارجه ایران که با دبیرکل در مورد قطعنامه ۵۹۸ به مذاکره پرداخته بود در سمیناری در ۲۱ مهر ۱۳۶۶ که در دانشگاه تهران برگزار شد گفت «ما در این مورد اظهار داشتیم که تقاضای بازگشت بدون تاخیر به مرزها نامعقول است، چراکه در حال حاضر مرز بین‌المللی ما با عراق مشخص نیست و لااقل در بسیاری از قسمتهای آن نیاز به انعقاد قرارداد مجددی دارد.[۴۰]» در همان سمینار شمس اردکانی نماینده سابق ایران در سازمان ملل در پاسخ سؤالی بیان داشت «در حال حاضر معلوم نیست که مرز بین‌المللی ما با عراق کجاست... ما توافقی طبق معاهده ۱۹۷۵ که معاهده‌ای بین‌المللی است داشته‌ایم، صدام این معاهده را پاره کرده... پذیرش مجدد معاهده‌ای که هشت سال پیش صدام آن را پاره کرده، از نظر حقوقی خدشه‌دار است و قابل قبول نیست.[۴۱]»

بدین‌ترتیب، دولت جمهوری اسلامی ایران در آن زمان، قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره را که جامع‌ترین قرارداد و همیشه باید اساس مذاکره ایران و عراق باشد معتبر نمی‌شناخت و خواهان قرارداد جدیدی بود.[۴۲]

مذاکره مقامهای ایرانی با دبیرکل به درازا کشید. شورای امنیت با پافشاری امریکا در صدد تهیه قطعنامه‌ای برای منع فروش اسلحه به هر کشوری برآمد که قطعنامه ۵۹۸ را قبول نکند. دبیرکل سازمان که جانب ایران را داشت طرحی برای اجرای قطعنامه تهیه کرد. ایران در ۲۸ فوریه ۱۹۸۸ (۹ اسفند ۱۳۶۶) رسماً آن را پذیرفت. ولی عراق که یقین داشت بر ایران برتری نظامی به‌دست آورده است روز بعد بمباران موشکی تهران و سایر شهرهای ایران را به‌گونه بی‌سابقه‌ای از سر گرفت و به جنگ نفتکشها شدت بخشید. عراق ــ همان‌طور که پیشتر گفته شد ــ مدت ۵۱ روز متوالی بیش از ۱۷۰ موشک ساخت شوروی را به مناطق مسکونی تهران، اصفهان، دزفول، تبریز، رشت و قم پرتاب کرد. هدف عراق ضمن نمایش قدرت و به ستوه آوردن مردم و دولت ایران آن بود که توجه افکار عمومی را از ایران که با طرح دبیرکل موافقت و عراق آن را رد کرده بود دور کند.

اطمینان عراق به داشتن برتری نظامی مبتنی بر واقعیت بود. عراق در پایان جنگ در برابر هر تانک ایران، ۵ تانک، هر واحد توپخانه سنگین ایران، ۹ واحد و هر هواپیمای ایران، ۶ هواپیمای جنگی داشت[۴۳] که عموماً پیشرفته‌تر از ابزارهای جنگی مشابه آنها در ایران بود. به نوشته یکی از پژوهشگران بیگانه تعداد سربازان عراقی نیز با آنکه جمعیت آن یک سوم ایران بود بالغ بر ۱,۰۰۰,۰۰۰ نفر و ایران ۶۴۴۸۰۰ نفر بود.[۴۴] ژنرال جرج کریست[۴۵] فرمانده نیروهای امریکا در خلیج فارس درکمیته نظامی سنای امریکا ضمن آنکه اظهار داشت ایران در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) قادر به تعرض مهمی نیست تصریح کرد «نکته شگفت‌آور برای من و بسیاری از ما این واقعیت است که عراقیان، با وجود جمعیت بیشتر ایران، هم‌اکنون بیشتر از ایرانیان افراد زیرسلاح دارند.[۴۶]»

از آوریل ۱۹۸۸ (فروردین ۱۳۶۷) عراق حمله‌های سنگین خود را برای تصرف اراضی از دست داده آغاز کرد. در ۱۷ آوریل ۱۹۸۸ (۲۸ فروردین ۱۳۶۷) به

شبه‌جزیره فاو حمله کرد و در ۱۸ آوریل ـ همان روزی که امریکا پایانه‌های نفتی ساسان و نصر را ویران و ناوهای جنگی ایران را غرق کرد و آسیب سخت رساند ـ فاو را با به کار بردن سلاحهای شیمیایی تصرف نمود. عراق در ۲۵ ژوئن ۱۹۸۸ (۴ تیر ۱۳۶۷) با استعمال سلاحَهای شیمیایی به جزیره‌های مجنون که با داشتن ۷ میلیارد بشکه ذخیره نفت بزرگترین امید ایران برای دریافت خسارت از فروش نفت آن بود حمله کرد و آن را تصرف نمود. در آن حمله طبق اظهار بیماران و پزشکان ایرانی که در گزارش کارشناسان سازمان ملل قید گردید ۲۰۰۰ نفر از گازهای شیمیایی مجروح شدند. عراق که به اتکای حمایت امریکا، شوروی و سایر قدرتهای بزرگ و با وجود منع پروتکل ۱۹۲۵ ژنو با بی‌پروایی سلاحهای شیمیایی را به کار می‌برد پس از تصرف جزیره‌های مجنون در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۸ (۶ تیر ۱۳۶۷) مدت سه روز حلبچه را با بمبهای شیمیایی بمباران کرد. کارشناسان سازمان ملل، مجروحان و اجساد کشته شدگان را در ایران معاینه و به کار بردن سلاحهای شیمیایی را تایید کردند.[۴۷] نیروهای ایران ناگزیر حلبچه و حاج عمران در شمال عراق را داوطلبانه تخلیه کردند و عقب نشستند.

ایران متوجه گردید که امکان پیروزی نظامی برایش وجود ندارد و هر قدر زمان می‌گذرد با برتری نظامی عراق و مخالفتهای خصمانه امریکا و حمایتهای بی‌پروای آن از عراق با دشواریهای بیشتر روبه‌رو می‌شود. ایران تصمیم گرفت برای پایان دادن به جنگ در جبهه سیاسی و رابطه‌های بین‌المللی که عموماً آن را نادیده گرفته بود بیشتر فعال شود. آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس که در ۱۳ خرداد ۱۳۶۷ به‌عنوان جانشین فرمانده کل قوا منصوب شده بود در ۱۱ تیر ۱۳۶۷ (۲ ژوئیه ۱۹۸۸) در مصاحبه رادیو تلویزیونی اظهار داشت «ما نباید اجازه دهیم که دشمن در دنیا بتواند ما را به‌عنوان جنگ‌طلب و صدام را به‌عنوان صلح‌جو معرفی کند... بنابراین، هرگاه سخن از پیروزی در میدان نبرد به میان می‌آید بر موضوع لزوم ختم جنگ از راه غیرنظامی هم تاکید شود... در نهایت بایستی تمام ارزشهای موجود در سپاه و ارتش را حفظ کنیم و به گونه‌ای این دو نیرو را با هم ترکیب کنیم که بتوان یک نیروی مسلح مقتدر به‌وجود آورد... سابقاً این روش ناصحیحی بوده که

برای جذب نیروهای انقلابی، ما برای کشورمان دشمن درست می‌کردیم، یعنی کشورهایی که می‌توانستند بی‌تفاوت باشند، آنها را روبه‌روی خود و در حال عداوت با خود قرار می‌دادیم، یا حداقل کاری برای جلب آنها نمی‌کردیم... سیاست خارجی ما به‌گونه‌ای خواهد بود که بی‌جهت میدانها در اختیار دشمن قرار نگیرد. خیلی از دولتها هستند که می‌توانند بی‌تفاوت باشند که ارتجاع یا عراق آن کشورها را جلب کرده‌اند.[۴۸]»

عراق با پیروزیهای نظامی پی‌درپی در زمان کوتاه و پس از تصرف اراضی از دست داده و بیرون راندن نیروهای ایران از اطراف بصره و شلمچه، حمله به داخل ایران را آغاز کرد. در ۲۵ تیر ۱۳۶۷ (۱۶ ژوئیه ۱۹۸۸) دهلران را بدون مقاومت جدی نیروهای ایران تصرف کرد و خطر حمله به دزفول و احتمال سقوط خوزستان که مهمترین هدف نظامی عراق در آغاز جنگ بود افزایش یافت.

موافقت ایران با قطعنامه ۵۹۸

محمدجعفر محلاتی نماینده ایران در سازمان ملل، نامه رئیس جمهور آیت‌الله خامنه‌ای را در «نیمه شب یکشنبه [۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ ـ ۲۶ تیر ۱۳۶۷] به پرزدوکوئیار [دبیرکل سازمان ملل] در منزل او[۴۹]» تسلیم کرد. آیت‌الله خامنه‌ای در آن نامه نوشت «همان گونه که جنابعالی به‌خوبی آگاه هستید آتش جنگ که در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به‌وسیله رژیم عراق و از طریق تجاوز به تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران برافروخته شد، اکنون به وضع بی‌سابقه‌ای گسترش یافته و پای سایر کشورها را نیز به جنگ کشیده و حتی جان افراد غیرنظامی بی‌گناه را به خطر انداخته است... در این باره ما تصمیم گرفتیم که رسماً اعلام داریم که جمهوری اسلامی ایران ــ به خاطر اهمیتی که برای نجات جان افراد و استقرار عدالت و صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی قایل است ـ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را می‌پذیرد.[۵۰]»

روز دوشنبه ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۷ تیر ۱۳۶۷) خبرگزاریهای جهان این خبر مهم را پخش کردند. رادیو تهران نیز در ساعت ۲ بعدازظهر روز دوشنبه ۲۷ تیر خبر فوق را پخش نمود. روزنامه‌های عصر تهران در آن روز این خبر را درج ننمودند.

موافقت ایران با قطعنامه ۵۹۸ برای مردم جهان ناگهانی و غیرمنتظر بود. دیپلماتهای سازمان ملل و حتی محلاتی، نماینده ایران در آن سازمان از تصمیم دولت ایران شگفت‌زده شده بودند.[51] در ۲۲ تیر ۱۳۶۷، پنج روز قبل از موافقت ایران با قطعنامه ۵۹۸، دولت ایران طی بیانیه‌ای اعلام داشته بود «استکبار جهانی و رژیم تجاوزگر عراق که در برابر ضربات کوبنده رزمندگان اسلام به استیصال رسیده بودند، دو سال است که با برنامه‌ریزی همه‌جانبه تمام توان خویش و خویشان سیاسی خود را چه از لحاظ نیروی انسانی و چه تسلیحاتی و امکانات مادی و چه توان فرماندهی به صحنه آورده‌اند... اگر می‌خواهیم سربلند زندگی کنیم و پیروز شویم، باید تمامی کشور به خدمت جنگ در آیند، مخاطب این سخن تنها نیروهای مسلح و سیستم اجرایی کشور نیست، تمام آحاد ملت ایران است. امکانات یکایک ما باید تماماً به صحنه بیاید، ولو تنها یک جفت چکمه باشد... باید تمام کشور به جنگ فکر کنند... در مورد بسیج قوا به ملت سلحشور تاکید می‌شود که چندین ماه آینده، سرنوشت‌سازترین برهه در دفاع مقدس ماست... پیش به سوی جبهه‌ها. پیش به سوی جبهه‌ها.[52]»

در یکشنبه ۲۶ تیر ۱۳۶۷ جلسه مهمی «با حضور سران سه قوه و اعضای مجلس خبرگان، شورای نگهبان و شورایعالی قضایی[53]» برای «بررسی مساله‌های مهم کشور[54]» در «نهاد ریاست جمهوری تشکیل شد و حجج اسلام سید احمد خمینی و توسلی از بیت حضرت امام و آیت‌الله مهدوی کنی نیز شرکت داشتند.[55]» در این جلسه، درباره لزوم پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش‌بس مذاکره به عمل آمد و با آن موافقت شد.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی جانشین فرمانده کل قوا در کنفرانس مطبوعاتی که در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ تشکیل داد اظهار داشت[56] «حضرت امام شخصیتهای سیاسی و علما را مامور کردند تا در جلسه‌ای مساله پذیرش آتش‌بس را مورد بررسی قرار داده و آن را اعلام کنند. در این جلسه که دیروز ۲۶ تیرماه تشکیل شد، شیوه کار مشخص و قدمهایی در راه پذیرش آتش‌بس برداشته شد که اولین گام آن قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل است... در روزهای آینده در حدی که دشمن نتواند

سوءاستفاده کند، مردم عزیز ایران در جریان امور قرار خواهند گرفت... این تصمیم تحقیقاً در جهت مصالح اسلام و امت برداشته شده و هیچ گونه شبهه‌ای از ضعف و ناتوانی در آن نیست.»

جانشین فرمانده کل قوا در مورد انگیزه‌های پذیرش قطعنامه اظهار داشت «مساله‌های فراوانی وجود دارد و مهمترین آن این است که بر ما روشن است که کفر جهانی و استکبار در این مقطع تصمیم گرفته‌اند که به‌طور جدی از پیروزی سریع ما جلوگیری کنند و پافشاری ما در این مقطع نیز ممکن است منجر به خسارات فوق‌العاده‌ای برای مردم ما و مردم عراق شود که ما در محاسبه‌مان آن چیزها را فعلاً مصلحت ندیدیم. همچنین قساوت فوق‌العاده صدام در داخل عراق که هزاران روستا و صدها هزار تن از مردم را با بمباران شیمیایی قتل عام می‌کند از دیگر دلایل آن است که نشان می‌دهد به او اجازه داده‌اند هر جنایتی را مرتکب شود. مجموعه این شرایط و ادله دیگری که فعلاً ذکر نمی‌شود ما را به این نتیجه رساند که مصلحت انقلاب و ملت ایران و عراق و منطقه این است که قطعنامه مذکور پذیرفته شود... آنچه فعلاً اتفاق افتاده این است که ایران تا به حال خواستار بود که ابتدا کمیته تعیین متجاوز تشکیل شود... ولی فعلاً با توجه به شرایط جدیدی که پیش آمده از آن شرط خود صرف‌نظر کرده‌ایم... متاسفانه تبلیغات جهانی ما را جنگ‌افروز و جنگ‌طلب معرفی کرده و صدام و حزب بعث متجاوز که کلیه قوانین را نقض کرده، ولی چون یک شعار مشخص دارد، یعنی قطعنامه را پذیرفته و حاضر به قضاوت بین‌المللی است به‌صورتی عوامفریبانه صلح‌طلب معرفی شده است... طی دو سه روز گذشته جلسات متعددی با حضور سران کشور تشکیل شده و جمع‌بندی تمامی این جلسات به حضور حضرت امام رسیده است. ضمناً بعداً حضرت امام تصمیماتشان را طی پیامی به جلسه سران ارایه دادند که حاوی مطالب مهمی است و در صورت مصلحت بعداً منتشر خواهد گردید... تا قبل از حادثه سقوط هواپیمای مسافربری ایران توسط امریکا بحث در زمینه قبول قطعنامه ۵۹۸ اصلاً مطرح نبود.»

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی درباره مذاکره‌های جلسه ۲۶ تیر ۱۳۶۷ تایید نمود «عصر به نتیجه نهایی رسیدیم و از شب گذشته نیز در صدد اعلام آن به دبیرکل

سازمان ملل برآمدیم.»

همان روز ۲۷ تیر ۱۳۶۷، ستاد فرماندهی کل قوا بیانیه‌ای صادر کرد. در آن بیانیه قید گردید[۵۷] «ملت انقلابی ما با تأسی به امام بزرگوارش جز به تکلیف الهی نمی‌اندیشد و در شرایط و احوال مختلف به همان تکلیفی پایبندی نشان می‌دهد که مورد نظر امام و تضمین‌کننده مصلحت اسلام و حفظ کشور اسلامی باشد.» در بیانیه پس از اشاره به «سیل کمکهای نظامی و مالی و سیاسی تبلیغی» «استکبار و ارتجاع» به «رژیم صدام» تصریح شد «به‌کارگیری وسیع و بی‌سابقه سلاحهای شیمیایی به‌خصوص در عملیات اخیر از سوی رژیم متجاوز صدام که با سکوت مجامع بین‌المللی نیز همراه بود، نشانه دیگری از این توطئه خطرناک بین‌المللی است... تمام دنیای استکبار و ارتجاع می‌کوشند تا بر چهره دشمن متجاوز... نقاب دروغین صلح‌خواهی بزنند و ملت مظلوم و مقاوم ما را که جز دفع تجاوز هدفی نداشته و ندارد در افکار عمومی جهانیان حتی مسلمانان، جنگ‌افروز نشان دهند[۵۸] و از طرف دیگر با فشار همه‌جانبه، این کشور و ملت را مورد تهدید قرار دهند.» بیانیه تاکید نمود «آنچه پیش آمده به مقتضای تکلیف الهی است.»

آیت‌الله خمینی دو روز بعد، چهارشنبه ۲۹ تیر ۱۳۶۷ به مناسبت سالگرد کشتار زایران ایرانی و سایر کشورها در مکه پیام مهمی صادر نمود.[۵۹]

در این پیام در مورد موافقت با قطعنامه ۵۹۸ تصریح گردید: «و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مساله بسیار تلخ و ناگوار برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم، و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم، و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد، و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتقاد دارم، با قبول قطعنامه و آتش‌بس موافقت نمودم، و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم. و خدا می‌داند که اگر نبود انگیزه‌ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود، هرگز راضی به این عمل نمی‌بودم، و

مرگ و شهادت برایم گواراتر بود... بدا به حال من که هنوز زنده مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیده‌ام... قبول قطعنامه از طرف جمهوری اسلامی ایران به معنای حل مساله جنگ نیست... ما باید برای رفع تجاوز احتمالی دشمن آماده و مهیا باشیم...

در این روزها ممکن است بسیاری از افراد به خاطر احساسات و عواطف خود صحبت از چراها و بایدها و نبایدها کنند، که هرچند این مساله به خودی خود یک ارزش بسیار زیباست. اما اکنون وقت پرداختن به آن نیست... من باز می‌گویم که قبول این مساله برای من از زهر کشنده‌تر است، ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم و تذکر این نکته لازم که در قبول قطعنامه فقط مسئولین کشور ایران به اتکای خود تصمیم گرفته‌اند و کسی و کشوری در این امر مداخله نداشته است... باز تاکید می‌کنم که گمان نکنید که من در جریان کار جنگ و مسئولان آن نیستم، مسئولین مورد اعتماد من می‌باشند. آنها را از این تصمیمی که گرفته‌اند شماتت نکنید که برای آنان نیز چنین پیشنهادی سخت و ناگوار بوده است...»

آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور در نماز جمعه ۳۱ تیر ۱۳۶۷ در مورد پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اظهار داشت[۶۰] «مسئولین نظام تشخیص دادند و امام بزرگوار این تشخیص را تایید کردند که امروز قبول قطعنامه به صلاح اسلام و انقلاب و کشور است. حالا چطور به صلاح است، چه عواملی وجود دارد و چه حوادثی وجود دارد که قبول قطعنامه امروز به نفع انقلاب است، همه مردم مشتاقند که این عوامل و حوادثی که امام در پیامشان اشاره کردند اینها را بدانند. بنده این عوامل و حوادث را خوب می‌دانم و می‌توانم برای شما بیان کنم» ولی رئیس جمهوری آنها را بیان نکرد و در توضیح آن گفت «اگر ما می‌توانستیم فضایی را پیدا کنیم یا به وجود بیاوریم که آنچه را به شما گفته می‌شود فقط ملت ایران آن را بشنود و دشمن از آن اطلاع پیدا نکند، اگر چنین فضایی را ما پیدا می‌کردیم شک نداشته باشید بنده و دیگر مسئولان نظام می‌آمدیم یکی یکی عوامل و حوادث را می‌گفتیم و مطمئناً نظر موافق همه را جلب می‌کرد. اما چه کنیم هرچه که به شماها گفته بشود دشمن شما

هم آن را خواهد شنید. گوش نامحرم و خائن دشمن نباید بشنود. ما رموز انقلابمان و اسرار کشورمان را مایل نیستیم دشمن بشنود، لذا نمی‌گوییم... حالا وقتش نیست و نباید گفت. همان‌طور که امام فرمودند انشاءالله روزی خواهد رسید و آن روز هم مال چند سال دیگر نیست. خَیلی زودتر از اینها انشاءالله وقتی خواهد شد که ما بتوانیم برای مردم شرح بدهیم و دلایل و آن عوامل و حوادث و عللی که امام در پیامشان اشاره فرمودند آن را تشریح کنیم و بگوییم اینهاست.»

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی جانشین فرمانده کل قوا در کنفرانس بین‌المللی «تجاوز و دفاع» در مورد یکی از علل قبول قطعنامه ۵۹۸ اظهار داشت «ما از روز نخست روی یک مساله تاکید داشتیم و امروز نیز بر روی این موضوع اصرار داریم و آن شناسایی و تنبیه متجاوز است... قبول قطعنامه هم به خاطر این بود که به ما قول تعیین متجاوز را دادند و اعلام کردند که در این خصوص بسیار جدی هستند. تا امروز آنها این بهانه را مطرح می‌کردند که ایران جنگ‌طلب است و صلح را نمی‌پذیرد، ولی به‌دنبال پذیرش قطعنامه از سوی ایران، در همین گامهای اول به دنیا ثابت شد که جنگ‌طلب اصلی کیست.» [۶۱]

قبول بی‌قید و شرط قطعنامه ۵۹۸، با توجه به پیش‌شرطهایی که دولت ایران در طول هشت سال جنگ برای برقراری آتش‌بس پیشنهادکرده بود و ناگهانی بودن موافقت ایران با قطعنامه بالا، انعکاس عظیمی در جهان داشت و خبر اول رسانه‌های گروهی جهان را تشکیل داد. درباره علتهای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران، می‌توان به نکته‌های زیر توجه کرد:

۱ ــ جنگ شهرها و بی‌دفاع بودن شهرها و ساکنان آن در مقابل حمله‌های مداوم و نگران‌کننده هواپیماهای عراقی و اینکه ایران به علت ضعف نیروی هوایی قادر نبود به مقابله با هواپیماهای عراقی برخیزد تاثیر خردکننده‌ای در روحیه مردم ایران داشت. موشکباران بی‌رحمانه شهرها به‌ویژه شهر تهران و طولانی شدن آن که در مدت بیش از ۵۰ روز حدود ۲۰۰ موشک به تهران و سایر شهرهای ایران فرو ریخته شد[۶۲]، موجب اضطراب و ناراحتی عمیق ساکنان تهران و بعضی از شهرها گردید. هزاران نفر بر اثر بمبارانهای هوایی و پرتاب موشکها زیر آوار خانه‌ها زنده به

گور شدند. بسیاری از مردم تهران و بعضی از شهرهایی که آماج بمبارانها و موشکها قرار گرفته بودند خانه‌های خود را ترک کردند و به نقاط امن کوچ نمودند. کوچ اجباری با کمبود مواد غذایی و گرانی فوق‌العاده آنها مردم را با مزاحمتهای جدی روبه‌رو ساخت. دولت ایران قادر به انجام واکنشی که عراق را از بمباران هوایی و پرتاب موشکها منع کند نبود. وقتی که با کوشش دبیرکل سازمان ملل قرار شد که به حمله‌های بالا خاتمه داده شود، دولت عراق برای اثبات برتری خود تاکید نمود در صورتی حاضر به قطع بمباران موشکی شهرهای ایران است که عراق آخرین موشک را پرتاب کند و دولت ایران نیز آن را پذیرفت.

۲ ـ استفاده گسترده و مکرر عراق از سلاحهای شیمیایی و واکنش ضد بشری شورای امنیت در برابر تخلفهای عراق از کنوانسیون ژنو در روحیه نیروهای مسلح ایران اثر منفی داشت. عراق با بی‌پروایی در بسیاری از موارد سلاحهای شیمیایی را به‌کار برد و شورای امنیت زیر فشار دولت امریکا حاضر نشد قطعنامه‌ای علیه عراق صادر کند و آن کشور را برای نقض مکرر حقوق بین‌الملل محکوم نماید. بعد از اقدام عراق در فرو ریختن بمبهای شیمیایی به حلبچه وکشتن ۵۰۰۰ نفر از کودکان، زنان و مردان کرد عراقی که تبعه آن کشور بودند و انعکاس وسیع این جنایت ضد انسانی در رسانه‌های گروهی، انتظار بود که شورای امنیت سریعاً اقدام کند و عراق را محکوم نماید. ولی شورای امنیت زیر فشار فزاینده امریکا، مدت طولانی در اعزام گروه کارشناس سازمان ملل برای رسیدگی به این فاجعه تاخیر نمود و پس از اعزام نیز، با وجودی که هیات در گزارش خود به کار بردن سلاحهای شیمیایی را تایید کرد، شورای امنیت باز به صدور بیانیه اکتفا نمود و قطعنامه‌ای تصویب نکرد.

حمله‌های عراق از فروردین ۱۳۶۷ به فاو، اطراف بصره، شلمچه و جزیره‌های مجنون که در تمام آنها سلاحهای شیمیایی به‌کار برد و پیروزیهایی که به‌دست آورد، موجب نگرانی دولت جمهوری اسلامی ایران گردید. ماسکهای ضد گاز و لباسهای حفاظتی در مقابل گازهای شیمیایی عموماً از انگلستان خریداری می‌شد، ولی آن دولت نیز از فروش آنها به ایران خودداری نمود.[۶۳] آن تعداد از افراد نیروهای مسلح ایران که دارای ماسکها و لباسهای حفاظتی بودند در زیر گرمای شدید خوزستان در

ماههای آخر بهار و اوایل تابستان در انجام ماموریتهای جنگی با ناراحتیها روبه‌رو بودند. حمایت امریکا و شورای امنیت از عراق و عدم انجام هیچ گونه اقدامی که عراق را ناگزیر به خودداری از به کار بردن سلاحهای شیمیایی نماید، این شایعه را گسترش داد که عراق قصد دارد به روی شهر تهران و بعضی از شهرهای پر جمعیت ایران سلاحهای شیمیایی به کار برد. این نگرانیها، در تصمیم دولت ایران به قبول قطعنامه ۵۹۸ نقش مهم داشته است.

۳ ــ دولت جمهوری اسلامی ایران در تهیه لوازم یدکی و بعضی از تجهیزات جنگی با موانع جدی روبه‌رو بود. امریکا از ۱۹۸۳ به‌طور جدی به دولتها فشار وارد می‌آورد که از فروش اسلحه به ایران خودداری کنند. بعضی از کشورها مقرراتی در این باره وضع نمودند و چون ایران در جهان غرب توسط دلالان بین‌المللی اسلحه، نیازهای جنگی خود را تامین می‌نمود در بعضی از آن کشورها، دلالان اسلحه مورد تعقیب قانونی قرار گرفتند.[۶۴] از سوی دیگر با حمله‌های مداوم عراق به نفتکشها، صدور نفت ایران کاهش یافت. در نتیجه درآمد ارزی ایران که با توجه به کاهش ارزش دلار، در سال ۱۳۶۶ بالغ بر حدود ۹ میلیارد دلار گردیده بود، در اوایل ۱۳۶۷ کاهش بیشتر یافت و خرید سلاحهای مورد نیاز که با قیمتهای گران‌تری از بازار آزاد بین‌المللی تهیه می‌شد، دشوارتر گردید. ایران در تمام طول مدت جنگ قادر نگردید یک فروند هواپیما خریداری کند و عموماً با اوراق کردن یک هواپیما یا یک تانک، سایر هواپیماها و یا تانکها را تعمیر می‌نمود. عراق شرایط کاملاً متفاوتی داشت و هر گونه سلاح مورد نیاز را با بهای بسیار ارزان‌تر از بازار آزاد و مستقیماً از دولتها خریداری می‌نمود. برتری فوق‌العاده تجهیزات جنگی عراق و پیشرفته بودن آنها، کمبود نگران‌کننده سلاحها و لوازم یدکی ایران همراه با دشواری فزاینده تهیه سلاح از خارج، دولت ایران را متوجه نمود که هر قدر بر طول مدت جنگ افزوده شود ایران با شرایط بدتر و عراق با شرایط بهتر روبه‌رو خواهد بود.

۴ ــ سیاست خصمانه امریکا علیه ایران در دو جبهه نظامی و سیاسی اِعمال می‌شد. در جبهه نظامی، ناوگان عظیم جنگی آن در خلیج فارس پیوسته بر شدت جنبه تهاجمی خود می‌افزود. موافقت با نصب پرچم بر روی نفتکشهای کویت و

همراهی آنها با ناوهای جنگی، تصرف کشتی ایران‌اجر و سپس غرق کردن آن، حمله به پایانه‌های نفتی ایران و نابود کردن آنها، نبرد دریایی با ناوهای جنگی ایران و غرق کردن و آسیب رساندن به آنها و سرانجام پرتاب موشک از طرف ناو وینسنز به هواپیمای مسافربری ایران و قتل عام کلیه ۲۹۰ نفر مسافران و سرنشینان آن نشان داد که امریکا بدون اعتنا به تعهدهای بین‌المللی خود در منشور ملل متحد و بدون اعتنا به قطعنامه‌های شورای امنیت درباره منع دخالت کشورها در جنگ عراق و ایران ــ قطعنامه‌هایی که پیش‌نویس آنها را امریکا تهیه می‌کرد و یا با نظر آن تدوین می‌شد ــ تصمیم قطعی دارد که با حمایت آشکار از عراق و اعراب به مخالفت خود با دولت ایران ادامه دهد تا آن دولت را وادار به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ کند. دولت ایران که توانایی رویارویی با قدرت عظیم جنگی امریکا را نداشت ناچار به تامل گردید.

امریکا در جبهه سیاسی و در سطح بین‌المللی، دولت ایران را به‌عنوان حامی تروریسم و جنگ‌طلب معرفی می‌کرد که با عدم قبول قطعنامه ۵۹۸، اصرار در ادامه جنگ دارد. در شورای امنیت می‌کوشید با توجه به سیاستی که ایران در ادامه مذاکره با دبیرکل اتخاذ کرده بود، آن را متهم به وقت گذراندن نماید و برای به تصویب رساندن قطعنامه تحریم صدور اسلحه به ایران از طرف کلیه کشورهای عضو سازمان ملل کوشش پیگیر کند. امریکا موفق شده بود که نظر موافق شوروی و چین را برای تصویب آن قطعنامه که مورد حمایت انگلستان و فرانسه بود جلب کند. اگر چنین قطعنامه‌ای تصویب می‌گردید ایران، از دریافت آن مقدار سلاحهای ناچیزی که از بازار آزاد و یا از بعضی از دولتها تهیه می‌کرد محروم می‌شد. به‌علاوه احتمال آن وجود داشت که امریکا به اتکای قطعنامه شورای امنیت بندرهای جنوبی ایران را زیر محاصره دریایی قرار دهد. روش خصمانه امریکا و عدم توانایی ایران برای پاسخگویی به آنها در جبهه نظامی و جبهه سیاسی، دولت ایران را نگران پیامدهای بعدی آن نمود. بعد از نبرد دریایی امریکا با ایران در ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ و تصرف فاو در همان روز از طرف عراق، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی اظهار داشت «ما این‌طور می‌فهمیم که دنیا یعنی قدرتهای استکباری ضد اسلام تصمیم گرفته‌اند

که تلاش جدی برای نجات صدام و بستن دست ما انجام بدهند و زمان دیگر به نفع ما نیست.[۶۵]»

۵ ــ در گذشته رقابتهای بین روسیه تزاری و انگلستان و در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، رقابتهای بینَ امریکا و شوروی، ضمن آنکه صدمه‌های زیادی به کشور ایران وارد آورد، ولی در بعضی مواقع می‌توانست مورد بهره‌برداری مسئولان دولتی ایران قرارگیرد. ولی سازش آنها با یکدیگر، چه درگذشته و چه حال، عموماً در جهت تامین منافع آنها و اجرای نقطه‌نظرهای مشترک آنها بود. در روزهای ۱۹ و ۲۰ فوریه ۱۹۸۵ (۳۰ بهمن و اول اسفند ۱۳۶۳) بین ریچارد مورفی و ولادیمیر پولیاکف[۶۶]، معاون وزارت خارجه امریکا و شوروی برای حل منازعات منطقه‌ای در سراسر جهان گفتگوهایی آغاز شد.[۶۷] این منازعات که عموماً به علت برخورد منافع دو ابرقدرت شروع و یا طولانی شده بود، موجب ایجاد تنش بین آنها گردیده بود. دو ابرقدرت، پس از چند دهه جنگ سرد، نفع خود را در رفع تنشها می‌دانستند.

در مذاکره‌های بالا، جنگ عراق و ایران، مهمترین موضوع مورد مذاکره آنان بود. امریکا و شوروی، در گفتگوهای سالهای بعد، ضمن توافقهایی که با هم نمودند، از اوایل ۱۹۸۸ توافق کردند که به جنگ عراق و ایران خاتمه دهند. شوروی با پافشاری امریکا برای تصویب قطعنامه در مورد تحریم فروش اسلحه به ایران موافقت کرده بود و عملاً نیز به کشورهای بلوک شرق و کره شمالی توصیه نموده بود که از فروش اسلحه به ایران خودداری کنند. دولت جمهوری اسلامی ایران که در شورای امنیت متوجه توافق دو ابرقدرت برای تصویب قطعنامه بالا بود، ادامه یافتن بیشتر جنگ را مصلحت خود تشخیص نداد.

۶ ــ از ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ که عراق با حمله‌های سنگین، فاو را در کمتر از دو روز تصرف نمود، ضعف نیروی زمینی ایران آشکارتر شد. ایران از زمستان ۱۳۶۵ که در حمله‌های خود به بصره ناموفق ماند، دیگر قادر به حمله موثری در جبهه‌های جنوب و مرکزی نگردید. تنها حمله موفق آن، در اسفند ۱۳۶۶ با کمک جنگجویان کرد در استان سلیمانیه عراق و اطراف حلبچه روی داد که منجر به بمباران اطراف حلبچه با سلاحهای شیمیایی از طرف عراق گردید. عراق، پس از فتح فاو، با توجه

به ضعف نظامی ایران، بدون آنکه وقت زیادی برای تجهیز قوا صرف کند، حمله‌های مکرر خود را آغاز کرد و نیروهای ایران را از اطراف بصره، شلمچه و جزیره‌های مجنون بیرون راند و روز ۲۵ تیر ۱۳۶۷، شهر دهلران را در داخل خاک ایران، بدون آنکه با مقاومت جدی نیروهای مسلح ایران روبه‌رو گردد تصرف نمود. استفاده بی‌پروای عراق از سلاحهای شیمیایی، جدی بودن این خطر که عراق در هر زمانی که لازم بداند آن سلاحها را به کار می‌برد، در عدم مقاومت نیروهای ایران نقش مهم داشته است.

شکستهای پی‌درپی و سریع ایران از عراق در اوایل ۱۳۶۷، با توجه به پایداری افسانه‌ای گذشته نیروهای ایران، برای بسیاری از دیپلماتها و کارشناسان نظامی شگفت‌آور بود. این امر در ایران نیز موجب شگفتی عموم شده بود. در مصاحبه مطبوعاتی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در ۲۸ تیر ۱۳۶۷، یکی از خبرنگاران سؤال کرد «گفته می‌شود حرکات چند ماه اخیر عراق در جبهه‌ها به‌ویژه بعد از حمله به فاو براساس یک توافق بوده است.[۶۸]» او پاسخ داد «این از حرفهای مسخره ضد انقلاب است. رزمندگان اسلام جز در حلبچه و حاج عمران که طبق دستور عمل کردند[۶۹] در بقیه موارد مردانه و شجاعانه جنگیدند و شهید دادند و با جهاد عقب‌نشینی کردند. رزمندگان اسلام در حمله عراق به فاو ۳۶ ساعت و در حمله به شلمچه یک روز تمام دفاع کردند و جنگیدند و چطور می‌شود چنین تهمتی را به رزمندگان دلیر اسلام نسبت داد؟[۷۰]»

عراق از اوایل ۱۹۸۸ نه‌تنها از لحاظ تجهیزات نظامی برتری مسلم بر ایران داشت، بلکه از لحاظ تعداد نفرات نیروهای منظم ارتشی و خلقی نیز بر مجموع نیروهای ارتشی، پاسداران و بسیجی ایران برتری کامل داشت. ایران با وجود آنکه سه برابر عراق جمعیت داشت، قادر نشد برتری تعداد نیروهای خود را حفظ نماید. کوششهای پیگیر مقامهای جمهوری اسلامی که از مردم، به‌ویژه جوانان خواسته می‌شد به جبهه‌ها روند و جبهه‌ها را پر کنند موفقیت مورد انتظار را به همراه نداشت. مردم و جوانان به جهاتی تمایلی به رفتن به جبهه نداشتند و تعداد سپاهیان ایران در جبهه‌ها بسیار کمتر از تعداد سپاهیان عراق بود.

دولت جمهوری اسلامی ایران با توجه به برتریهای نیروی هوایی و نیروی زمینی عراق، کثرت تجهیزات جنگی عراق و پیشرفته بودن آنها، قلت تعداد افراد زیر سلاح ایران، یقین حاصل نمود، همان‌طور که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بیان داشته بود «زمان دیگر به نفع» ایران نیست و برای جلوگیری از شکستهای بیشتر و روبه‌رو شدن با پیامدهای ناگوار آن به مصلحت است که با قبول قطعنامه ۵۹۸ هرچه زودتر به جنگ خاتمه داده شود.

۷ ـ از علتهایی که دولت ایران در قبول قطعنامه ۵۹۸ تاخیر می‌نمود، لزوم عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی بود. ایران بخشهای زیادی از اراضی عراق را در تصرف داشت و مایل نبود بدون آنکه امتیازی به‌دست آورد، آن اراضی را تخلیه کند. حمله‌های عراق و پس گرفتن اراضی اشغالی در فاو، اطراف بصره و جزیره‌های مجنون، نه‌تنها این امتیاز را از دست ایران گرفت، بلکه ایران در هنگام موافقت با قطعنامه ۵۹۸، اراضی بیشتری را از دست داده بود. ولایتی، وزیر خارجه ایران چندی بعد اظهار داشت عراق ۲۴۰۰ کیلومتر مربع از اراضی ایران را در اشغال دارد و یکصد کیلومترمربع را بعد از موافقت ایران با قطعنامه ۵۹۸ تصرف کرده است.[۷۱] در چنین صورت، عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی به سود ایران بود و موافقت با قطعنامه ۵۹۸ نفع ایران را تامین می‌کرد.

۸ ـ اداره‌کنندگان دولت جمهوری اسلامی ایران، از همان آغاز به قدرت رسیدن، در داخل جناحهای حاکم به مبارزه اشتغال داشتند. مبارزه بین جناحها در اوایل ۱۳۶۷ نیز همچنان ادامه داشت. گروهی خواستار ادامه دادن جنگ و شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» بودند و گروهی ادامه جنگ را به مصلحت اسلام و انقلاب نمی‌دانستند و خواهان پایان دادن به آن بودند. هیچ یک از دو گروه قادر نبود که نقطه‌نظر خود را بدون حمایت آیت‌الله خمینی تحقق بخشد. آیت‌الله خمینی، طبق اظهار صریح رهبران کشور، تنها مقامی بود که می‌توانست درباره ادامه جنگ و یا قطع آن تصمیم بگیرد. از سوی دیگر، بیماری آیت‌الله موجب نگرانی بود و جناح موافق با قطع جنگ لازم می‌دانست که تصمیم درباره قطع جنگ در زمان حیات آیت‌الله و از طرف شخص ایشان اتخاذ گردد تا از هرگونه پیامدی پیشگیری شود.

۹ ـ طولانی شدن جنگ و عدم تناسب اهمیت پیش‌شرط متجاوز شناختن عراق برای قبول قطعنامه ۵۹۸ با تلفات، خسارتها و صدمه‌هایی که به مردم و کشور ایران وارد می‌شد، موجب گردید که مساله جنگ و ادامه آن به‌طور جدی مورد بررسی مجدد قرارگیرد. هر روز که بر طول جنگ افزوده می‌شد، به‌ویژه در ماههای بهار و تیر ۱۳۶۷، ابعاد ویرانیها، میزان خسارتها و نگرانیهای مردم بیشتر می‌گردید. مردم نیز با توجه به انزوای سیاسی ایران در سطح بین‌المللی، ضعف نظامی ایران و ادامه یافتن جنگ فرسایشی امیدی به قبول شدن آن پیش‌شرط نداشتند. از سوی دیگر، طولانی شدن جنگ، دشواریها و تنگناهای اجتماعی و اقتصادی را افزایش داده بود و لازم بود که هرچه زودتر به جنگ خاتمه داده شود تا بازسازی کشور آغاز گردد و در رفع دشواریها و تنگناها اقدام شود.

اقدامهای خصمانه نظامی و سیاسی عراق تا آتش‌بس

صدام در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۶ تیر ۱۳۶۷) به مناسبت بیستمین سالگرد به قدرت رسیدن حزب بعث نطقی ایراد کرد. او ضمن اعلام موافقت مجدد با قطعنامه ۵۹۸، پنج شرط برای برقراری آتش‌بس تعیین نمود: «عقب‌نشینی کامل به مرزهای شناخته شده، مبادله اسیران، انعقاد پیمان عدم تجاوز، احترام به سیستم سیاسی هر کشور و همکاری برای حفظ امنیت خلیج [فارس[۷۲]]». او به‌علاوه تاکید نمود که «عراق باید تضمینات [لازم] برای استفاده از شط‌العرب به منظور صدور نفت خود را از خلیج [فارس] داشته باشد.[۷۳]» در نیمه شب همان روز، نامه رئیس جمهور ایران در مورد موافقت با قطعنامه ۵۹۸ در منزل دبیرکل به وی تسلیم شد. از روز بعد، دولت عراق در دو جبهه سیاسی و نظامی برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ دشواری ایجاد کرد. طارق عزیز وزیر خارجه عراق ادعا نمود که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران ممکن است «یک تصمیم تاکتیکی برای به‌دست آوردن وقت[۷۴]» باشد، بنابراین، عراق باید با هوشیاری عمل کند «تا از [حسن] نیت ایران مطمئن شویم.[۷۵]» او به همین جهت اعلام داشت، جنگ تا زمانی که آتش‌بس از طرف سازمان ملل رسماً برقرار شود باید ادامه یابد.

طارق عزیز با توجه به برتری نظامی عراق و پیروزیهایی که عراق به‌دست آورده بود، اظهار نمود که برای معلوم کردن صداقت ایران در قبول قطعنامه باید مذاکره مستقیم بین ایران و عراق به عمل آید.[۷۶] منظور عراق از پیش‌شرط مذاکره مستقیم با ایران تنها آگاه شدن به نقطه‌نظرهای ایران نبود، بلکه بدین وسیله می‌خواست که دولت جمهوری اسلامی ایران را که در گذشته اصرار به سرنگون کردن رژیم بعث عراق و خودداری از مذاکره با مسئولان آن رژیم داشت، ناگزیر کند که وجود رژیم عراق را عملاً به رسمیت بشناسد. ایران، این پیش‌شرط را که در قطعنامه ۵۹۸ وجود نداشت رد کرد. دبیرکل نیز از نظر ایران حمایت نمود.

طارق عزیز در نامه‌ای که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۹ تیر ۱۳۶۷) برای دبیرکل ارسال داشت، اعلام نمود که برای برقراری آتش‌بس لازم است مذاکره مستقیم بین ایران و عراق در مرکز سازمان ملل به عمل آید و این مذاکره بعداً در تهران و بغداد زیر نظارت سازمان ملل ادامه یابد. در این مذاکره‌ها چگونگی اجرای قطعنامه برطبق ترتیبی که در مواد آن ذکر شده است معین خواهد شد.[۷۷] عصمت کتانی نماینده عراق در سازمان ملل در مصاحبه مطبوعاتی که پنجشنبه ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۸ تشکیل داد، نظر بالا را تکرار کرد و اظهار داشت که آتش‌بس باید پس از معلوم شدن جزئیات مربوط به عقب‌نشینی به مرزها، مبادله اسیران جنگی، توافق درباره پیمان صلح و زمانبندی لایروبی شط‌العرب برقرار شود.[۷۸]

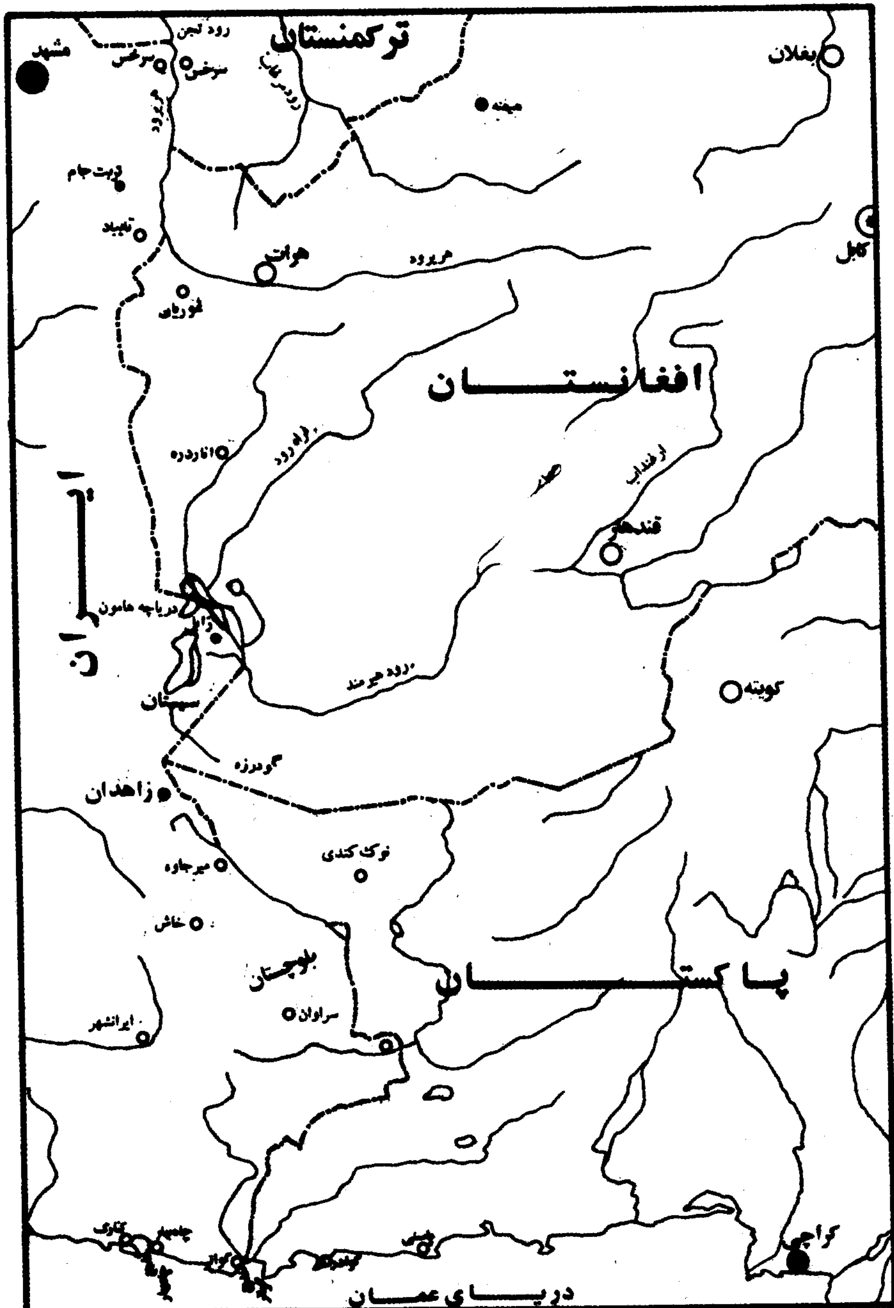
عراق همزمان با پیش‌شرطهایی که برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ اعلام داشت، با شدت بیشتر در جبهه‌های زمینی به حمله پرداخت و به‌طور گسترده از سلاحهای شیمیایی استفاده کرد. عراق پس از اعلام موافقت ایران با قطعنامه ۵۹۸، بمبارانهای سنگین هوایی را از سر گرفت. نیروگاه اتمی بوشهر را که درگذشته نیز بمباران کرده بود، تاسیسات پتروشیمی ایران و ژاپن در بندر امام خمینی و واحدهای صنعتی در لرستان و خوزستان را بمباران کرد.

عراق در جبهه جنوبی با عبور از شمال خرمشهر، کوشید به‌سوی اهواز پیشروی نماید. در جبهه میانی شهرهای خسروی، سومار، قصرشیرین، سرپل‌ذهاب و گیلان غرب را تصرف کرد. حمله‌های ناگهانی و پیشروی سریع

نیروهای عراقی موجب نگرانی ملت و دولت ایران گردید. دولت از کلیه افراد ملت خواست که به‌سوی جبهه‌ها روانه شوند. مردم ایران، به‌ویژه جوانان که با حمله‌ها و پیروزیهای سریع ارتش عراق نگران تمامیت ارضی و از دست دادن بخشهایی از ایران گردیدند، با وجود عدم تمایل قبلی این بار مصممانه برای دفع تجاوز بیگانگان به یاری نیروهای مسلح ایران شتافتند. نیروهای مردمی، مانند زمان آغاز تجاوز عراق به ایران، از همه سو به جبهه‌ها سرازیر شدند. عشایر خوزستان، لرستان و کردهای کرمانشاه، نگهبانان تاریخی مرزهای ایران شتابان خود را به نیروهای ارتش و پاسداران رساندند و در کنار آنان به نبرد با متجاوزان پرداختند.

شور و هیجان عمومی برای رفتن به جبهه‌ها و دفع تجاوز عراق چنان بود که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی چند روز بعد اظهار داشت «من به جرأت می‌گویم که ما در هیچ زمانی به اندازه امروز در جبهه‌ها نیروی مردمی نداشتیم. ما امروز به اندازه‌ای در جبهه‌ها نیرو مستقر کرده‌ایم که حتی از نظر تدارک آنها با مشکل مواجه هستیم.[۷۹]» و در جای دیگر، خطاب به رئیس جمهور عراق نوشت «هجوم نیروهای مردمی برای شرکت در جبهه‌ها چنان بود که ما در یک ماه آخر جنگ، شاهد بیشترین حضور نیرو و امکانات در طول سالهای دفاع خود بودیم.[۸۰]» حضور انبوه نیروهای داوطلب با عشایر ایران، باز مانند روزهای اول جنگ به نیروهای مسلح ایران روحیه و دلگرمی داد. همهٔ آنان در تمام جبهه‌ها به پایداری سرسختانه در مقابل حمله‌های عراق پرداختند و تلفات سنگین به آنها وارد آوردند.

نیروهای عراق با نیروهای مجاهدین که در کنار آنها با نیروهای ایران می‌جنگیدند روز دوشنبه ۳ مرداد ۱۳۶۷ حمله‌های خود را برای تصرف کرند و اسلام‌آباد ادامه دادند، در اطراف سرپل‌ذهاب و اسلام‌آباد نبرد تن به تن بین نیروهای عراقی و مجاهدین خلق با نیروهای ایران درگرفت و نیروهای مشترک عراقی و مجاهدین با دادن تلفات سنگین موفق به تصرف آنها شدند. ولی هنوز چند ساعت از تصرف اسلام‌آباد نگذشته بود که نیروهای ایران همراه با نیروهای داوطلب و عشایر کرد کرمانشاه، اسلام‌آباد را محاصره کردند و با نبرد سنگین، نیروهای مشترک عراقی و مجاهدین خلق را از آن شهر بیرون راندند.



شهرهای حاشیه مرزی ایران و عراق

عراق که انتظار پایداری و حمله‌های متقابل نیروهای ایران را نداشت و تصور می‌کرد که روحیه افراد نیروهای ایران ضعیف شده و مردم نیز ناراضی هستند و به کمک نیروهای ارتشی، پاسداران و بسیج نخواهند آمد، با ملاحظه واقعیت امر، و با به یاد آوردن همبستگی نیروهای مسلح ایران و مردم در آغاز تجاوز به ایران در هشت سال قبل، نگران تقویت بیشتر همبستگی بین عشایر ایران، مردم و نیروهای مسلح گردید و شتابان در روز سوم مرداد اعلام داشت که قصد تصرف اراضی ایران را ندارد و کلیه شهرهای ایران را از ساعت ۷:۳۰ فرداشب، سه‌شنبه چهارم مرداد تخلیه خواهد کرد. عراق در اعلامیه‌ای که به‌طور مکرر از رادیو بغداد پخش می‌شد، منظور از حمله‌های اخیر را گرفتن تعدادی اسیر و ضربه زدن به قدرت تهاجمی ایران اعلام داشت. ولی عراق مانند گذشته در ادعای خود صداقت نداشت.

نیروهای عراقی و مجاهدین خلق مجدداً به اسلام‌آباد حمله کردند. این شهر به علت حمله‌های متقابل نیروهای ایران، به‌ویژه شجاعت عشایر کرد کرمانشاه و نیروهای داوطلب مردمی، سه بار دست به‌دست گشت و سرانجام به تصرف نیروهای ایران درآمد. در سپیده‌دم روز چهارشنبه پنجم مرداد، نیروهای ایران با پشتیبانی عشایر خوزستان به نیروهای عراقی در شمال خرمشهر حمله کردند و آنها را تا مرز عقب راندند. در جبهه میانی، عراقیها که در جبهه مهران پیشروی کرده بودند، گیلان غرب را تصرف کردند. عراق ادعا داشت که نیروهای آن دخالت ندارند و نیروهای مجاهدین خلق در آن جبهه به نبرد اشتغال دارند. کرند و صحنه نیز تصرف شد و نیروی مجاهدین خلق پیشروی به‌سوی کرمانشاه را ادامه داد. رادیو تلویزیون بغداد، در پنجشنبه ششم مرداد چند بار اعلام کرد که نیروهای عراق تخلیه خاک ایران را آغاز کردند. ولی جریان نبردها نشان داد که عراق قصد تسخیر دزفول و اهواز را داشت و با همکاری با نیروهای مجاهدین خلق امیدوار بود کرمانشاه را از تسلط دولت مرکزی ایران خارج کند.

نیروهای ایران همراه با عشایر و نیروهای داوطلب مردمی، نیروهای عراقی را به دنبال جنگهای سخت از شهرهای ایران بیرون راندند. از جمعه هفتم مرداد، با حمله‌های سنگین نیروهای چندگانه ایران، صحنه و کرند آزاد شدند. نیروهای

عراقی به‌سوی سرپل‌ذهاب و قصرشیرین عقب نشستند. ایران به حمله‌های خود ادامه داد و روز شنبه هشتم مرداد سرپل‌ذهاب آزاد گردید. نیروهای ایران همراه با عشایر کرد پس از یک روز نبرد سنگین، قصرشیرین را در یکشنبه نهم مرداد به تصرف درآوردند. سومار نیز آزاد گردید و نیروهای عراقی از اطراف مهران بیرون رانده شدند. بدین‌ترتیب کلیه شهرهای ایران آزاد گردید.

عدم صداقت صدام و رهبران بعثی عراق در تخلیه شهرهای ایران، از اقدام کینه‌توزانه و جنایتکارانه آنان در بمباران شیمیایی مناطق کردنشین اطراف اشنویه آشکار گردید. عراق پس از عدم موفقیت در تصرف دزفول، اهواز و کرمانشاه و با وجودی که جنگ عملاً در دوشنبه دهم مرداد به پایان رسیده بود و نیروهای عراقی از کلیه اراضی اشغالی بیرون رانده شده بودند، در سه‌شنبه یازدهم مرداد مرتکب جنایت بزرگ دیگری گردید و هزاران نفر از ساکنان بی‌گناه اطراف اشنویه را با سلاحهای شیمیایی به هلاکت رساند و یا مجروح کرد. نکته شایان توجه آن است که صدام و رهبران بعثی عراق، زمانی سلاحهای شیمیایی را علیه کودکان، زنان و مردان کرد ایرانی اطراف اشنویه به کار بردند که گروه سازمان ملل از ۵ تا ۱۱ ژوئیه ۱۹۸۸، یک ماه قبل از فاجعه اشنویه، در ایران و عراق مشغول تحقیق در مورد به کار بردن سلاحهای شیمیایی بودند.

گزارش کارشناسان، چنان تکان‌دهنده و هراس‌انگیز بود که دبیرکل انتشار گزارش خود را که در ۲۵ ژوئیه ۱۹۸۸ به شورای امنیت داده بود به تاخیر انداخت و آن را در اول اوت ۱۹۸۸ (۱۰ مرداد ۱۳۶۷) منتشر ساخت. علت تاخیر آن بود که ایران در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ موافقت خود را با قطعنامه ۵۹۸ اعلام داشته بود و دبیرکل نمی‌خواست انتشار آن گزارش در جریان مذاکره‌های مربوط به برقراری آتش‌بس اشکالی به‌وجود بیاورد. در چنین شرایطی، و با وجودی که در ۹ مه ۱۹۸۸ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۷) قطعنامه مستقل ۶۱۲ درباره سلاحهای شیمیایی تصویب شده و در آن ادامه استفاده از سلاحهای شیمیایی شدیداً محکوم شده بود، عراق چند ساعت بعد از انتشار گزارش دبیرکل، اطراف اشنویه را با سلاحهای شیمیایی بمباران کرد. همان‌طور که گفته شد عراق در کلیه حمله‌های خود که پس از موافقت

ایران با قطعنامه ۵۹۸ انجام داد، به‌طور گسترده از سلاحهای شیمیایی استفاده کرد. این واقعیت نیز قصد عراق را برای ایجاد رعب در نیروهای ایرانی که در مقابل حمله‌های نیروهای عراقی مقاومت نکنند و عراق موفق شود شهرهای دزفول و اهواز را تصرف کند آشکار می‌دارد.

عراق در جبهه سیاسی نیز مانند جبهه نظامی برای رسیدن به مقاصد خود با دشواری روبه‌رو گردید. پیش‌شرطهای غیر اصولی عراق برای اجرای قطعنامه ۵۹۸، افکار عمومی جهان و بسیاری از دولتها را علیه آن برانگیخت. دبیرکل که برای برقراری آتش‌بس صداقت و پافشاری داشت، ژنرال مارتین وادست[۸۱] از نروژ را برای نظارت بر آتش‌بس انتخاب کرد. ژنرال نروژی به ریاست یک گروه هفت نفری از سازمان ملل از ۲۵ ژوئیه تا ۲ اوت ۱۹۸۸ (۳ تا ۱۱ مرداد ۱۳۶۷) برای بررسی امور فنی آتش‌بس از ایران و عراق دیدن کرد.[۸۲] دبیرکل همچنین از وزیران خارجه ایران و عراق دعوت نمود که به نیویورک بیایند تا مذاکره برای حصول توافق سریع‌تر انجام گیرد. ولایتی وزیرخارجه ایران در ۲۵ ژوئیه ۱۹۸۸ (۳ مرداد ۱۳۶۷) و طارق عزیز وزیرخارجه عراق در ۲۷ ژوئیه وارد نیویورک شدند. دبیرکل به‌طور جداگانه با آنان مذاکره کرد. طارق عزیز بار دیگر در مورد لزوم مذاکره مستقیم بین دو کشور پافشاری نمود و گفت اگر ایرانیان آن را نپذیرند، نشان می‌دهند که «در مورد صلح صداقت ندارند.[۸۳]»

ایران، به‌درستی با هر گونه پیش‌شرط عراق برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ مخالف بود. دبیرکل نیز تایید نمود که در قطعنامه ۵۹۸ درباره مذاکره مستقیم اشاره‌ای نشده است.[۸۴] پولونوگیرا باتیستا، نماینده برزیل در سازمان ملل و رئیس شورای امنیت در ماه ژوئیه ۱۹۸۸ در پشتیبانی از میانجیگری دبیرکل اعلام داشت که کلیه اعضای شورای امنیت «ازکوششهای میانجیگری دبیرکل حمایت می‌کنند و به‌علاوه باید در جبهه جنگ نیز خویشتن‌داری به عمل آید.[۸۵]» دبیرکل به مذاکره با وزیران خارجه دو کشور با پیگیری ادامه داد. عراق همچنان در مورد مذاکره مستقیم پافشاری می‌نمود. پس از آنکه گروه اعزامی سازمان ملل در اول اوت ۱۹۸۸ (۱۰ مرداد ۱۳۶۷) از ایران و عراق مراجعت کردند، دبیرکل که از پشتیبانی اعضای شورای امنیت، به‌ویژه پنج عضو دایمی آن برخوردار بود، اعلام

داشت که با توجه به قطعنامه ۵۹۸ و مسئولیتی که در اجرای آن به عهده او گذاشته شده است، تاریخ برقراری آتش‌بس را شخصاً تعیین خواهد کرد.[۸۶] عراق این تهدید او را رد کرد. ریاض القیسی سخنگوی عراق در سازمان ملل اظهار داشت «عراق عمل انجام شده را از طرف هر مقامی که انجام گیرد نمی‌پذیرد.[۸۷]» چون عراق ادعا داشت که ایران در نظر دارد فرصتی برای تجدید قوا به‌دست آورد و به عراق حمله نماید، با کوشش دبیرکل، پنج عضو دایمی شورای امنیت ضمن اعلام پشتیبانی کامل خود از دبیرکل، به هر دو کشور اطمینان دادند که پس از برقراری آتش‌بس حفظ آن را تضمین می‌کنند؛ به‌علاوه اعلام داشتند که پس از برقراری آتش‌بس، مذاکره مستقیم باید به عمل آید. ولایتی با آن موافقت کرد. عراق به مخالفت خود ادامه داد.

متحدان عرب صدام حسین که نگران پیامدهای عدم اجرای قطعنامه ۵۹۸ گردیده بودند به صدام فشار وارد آوردند که با مذاکره مستقیم پس از آتش‌بس موافقت کند. ملک فهد پادشاه عربستان سعودی، وزیرخارجه خود سعود فیصل را به بغداد فرستاد.[۸۸] بندربن سلطان، سفیر عربستان سعودی در واشنگتن نیز با مقامهای عراقی و پنج عضو دایمی شورای امنیت مذاکره کرد و نظر آنها را جلب نمود که موافقت خود را با تضمین حفظ آتش‌بس و همچنین لزوم مذاکره مستقیم پس از برقراری آتش‌بس اعلام دارند.

صدام که در مقابل فشار فزاینده دبیرکل، اعضای شورای امنیت، متحدان عرب خود و افکار عمومی مردم جهان قرار داشت و از سوی دیگر جنایتهای مکرر او در به کار بردن سلاحهای شیمیایی، به‌ویژه در اطراف اشنویه، افکار عمومی را علیه او و عراق برانگیخته بود، ناگهان در ۶ اوت ۱۹۸۸ (۱۵ مرداد ۱۳۶۷) طی نامه‌ای به‌عنوان دبیرکل اعلام داشت، در صورتی که ایران «موافقت خود را برای مذاکره مستقیم با ما به‌طور صریح، بدون ابهام و رسماً اعلام دارد» با آتش‌بس موافقت می‌کند.[۸۹] روز بعد ولایتی وزیرخارجه ایران در نامه خود به دبیرکل، موافقت ایران را با مذاکره مستقیم پس از آتش‌بس اعلام نمود.[۹۰]

شورای امنیت در ۸ اوت ۱۹۸۸ (۱۷ مرداد ۱۳۶۷) تشکیل جلسه داد. در این

جلسه محمدجعفر محلاتی و عصمت کتانی، نمایندگان ایران و عراق شرکت داشتند. دبیرکل اظهار داشت[۹۱] که در دو هفته گذشته به فعالیت شدید دیپلماتیک اشتغال داشته است. او از دو کشور ایران و عراق خواست که از ساعت ۳ صبح روز ۲۰ اوت ۱۹۸۸ (۲۹ مرداد ۱۳۶۷) به وقت گرینویچ آتش‌بس را در کلیه جبهه‌ها رعایت نمایند. او اطلاع داد که اولین دور مذاکره دو کشور در ۲۵ اوت ۱۹۸۸ (۳ شهریور ۱۳۶۷) زیر نظر وی در ژنو انجام خواهد شد. او از هر دو کشور خواست که نهایت خویشتن‌داری را به عمل آورند و از هرگونه عملیات خصمانه فوراً خودداری کنند. دبیرکل، این دیپلمات صلح‌دوست که برای پایان دادن به جنگ عراق و ایران تلاشهای صادقانه نمود، در پایان سخنان خود به‌درستی تاکید کرد «استقرار مجدد صلح برای ملتهای دو کشور پیروزیهایی بس بزرگتر از پیروزیهای جنگ به همراه خواهد آورد.»

در همان جلسه، رئیس شورای امنیت از طرف اعضای شورا خوشوقتی شورا را از اظهارات دبیرکل ابراز داشت.[۹۲] او موافقت اعضای شورا را برای برقراری آتش‌بس در ساعت ۳ صبح ۲۰ اوت به وقت گرینویچ و برقراری اولین دور مذاکره مستقیم بین دو کشور را در ۲۵ اوت ۱۹۸۸ و پشتیبانی اعضای شورا را از درخواست دبیرکل برای قطع کلیه عملیات خصمانه و حمایت کامل شورا را از کوششهای مداوم دبیرکل اعلام داشت.

به‌دنبال جلسه بالا، ولایتی وزیرخارجه ایران طی نامه‌ای که در همان روز برای دبیرکل ارسال داشت[۹۳] به اطلاع او رساند که ایران «حاضر است از امروز [۸ اوت ۱۹۸۸] از انجام هرگونه عملیات نظامی در زمین، دریا و هوا خودداری کند.»

بدین‌ترتیب با کوششهای دبیرکل و جلب موافقت عراق، جنگ عراق و ایران عملاً از ۸ اوت ۱۹۸۸ (۱۷ مرداد ۱۳۶۷) و رسماً از ۲۰ اوت ۱۹۸۸ (۲۹ مرداد ۱۳۶۷) خاتمه یافت.

جا دارد، همهٔ ما ازکلیه خدمتگزاران صلح که برای رفاه انسانها تلاش صادقانه می‌کنند با تمام قلب خود قدردانی و تشکر کنیم. نام خاویر پرزدوکوئیار، دیپلمات انسان‌دوست اهل پرو را که به خاطر تلاشهای پیگیر او و همکاران والایش، و به

پیشنهاد او، جایزه صلح نوبل به سازمان ملل تعلق گرفت همیشه به یاد داشته باشیم و عمیق‌ترین احساس سپاس خود را تقدیم او و همکاران ارزنده‌اش کنیم. خاویر پرزدوکوئیار که در پایان دسامبر ۱۹۹۱ (۱۰ دی ۱۳۷۰) دوره دوم دبیرکل او به پایان رسید و برای همیشه از سازمان ملل کناره گیری گرفت در آخرین گزارشی که به‌عنوان دبیرکل سازمان ملل به شورای امنیت تسلیم نمود، رسماً عراق را به‌عنوان متجاوز معرفی کرد. او با این اقدام تحسین‌آمیز خود نشان داد که به «عدالت و حقوق بین‌الملل» اعتقاد دارد. خاویر پرزدوکوئیار با اعلام رسمی عراق به‌عنوان متجاوز، روشن ساخت که این تشخیص ازگذشته در ذهن او وجود داشته و او مترصد بوده است در آخرین فرصت که رهایی از فشارهای امریکا و متحدان آن وجود داشت این تشخیص را آشکارا به سازمان ملل ابراز دارد.

پس از برقراری آتش‌بس، برای انعقاد پیمان صلح بین ایران و عراق چهار دور مذاکره بین نمایندگان آن دوکشور و زیر نظر دبیرکل و نماینده او انجام شد. عراق که پس از موافقت ایران با آتش‌بس و حمله به ایران موفق به گرفتن هزاران اسیر گردیده بود و ۲۴۰۰ کیلومتر از اراضی ایران را با به کار بردن گازهای شیمیایی در تصرف داشت، با ادعای پیروزی در جنگ هشت ساله، ادعای گذشته را درباره لغو قرارداد الجزیره و حاکمیت انحصاری بر شط‌العرب تکرار کرد. مذاکره‌ها در چهار دور به نتیجه نرسید و قطع شد.

عراق قرارداد الجزیره را به رسمیت شناخت

در اردیبهشت ۱۳۶۹ رویداد ناگهانی و موثری برای شکستن بن‌بست مذاکره ایران و عراق رخ داد. صدام نامه‌ای به تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۹۰ (اول اردیبهشت ۱۳۶۹) با عنوان «جناب آقای خامنه‌ای، جناب آقای هاشمی رفسنجانی[۹۴]» و یاسرعرفات نامه‌ای به تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۹۰ (دوم اردیبهشت ۱۳۶۹) با عنوان «فقیه عالیمقام حضرت آقای علی خامنه‌ای، برادر جناب آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور اسلامی ایران[۹۵]» ارسال داشت. یاسرعرفات در مقام میانجی خواستار توجه به نامه رئیس جمهور عراق شد. صدام پیشنهاد ملاقات مستقیم با

رهبران ایران برای مذاکره درباره صلح نموده بود. مکاتبه بین رئیس جمهور ایران و صدام ادامه یافت.

هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران به‌درستی پافشاری داشت پیش از مذاکره می‌بایست قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره به‌عنوان اساس مذاکره پذیرفته شود. صدام چهار بار به هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران نامه نوشت. صدام تلاش داشت به نحوی حاکمیت عراق را بر سراسر شط‌العرب تثبیت کند و رئیس جمهور ایران پافشاری داشت که قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره باید مبنای هر گونه مذاکره قرار گیرد. ایستادگی رئیس جمهور ایران که حتی در برابر مسترد داشتن اراضی ایران که در تصرف عراق بود حاضر نشد از خواست مصرانه خود درباره به رسمیت شناخته شدن قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره چشم‌پوشی کند. شایان توجه است و گواه آگاهی او به علتهای اهمیت قرارداد الجزیره است. هاشمی رفسنجانی در عین حال به لزوم عقب‌نشینی عراق از اراضی ایران تاکید داشت. او در اولین پاسخ خود به نامه صدام به وی گوشزد نمود «توجه شما را به این حقیقت جلب می‌کنم که ادامه اشغال بخشی از سرزمین اسلامی ما می‌تواند حرکت ما را در راه تحصیل صلح جامع کُند و یا بی‌ثمر کند.[۹۶]»

صدام سه روز پس از ارسال سومین نامه خود به تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۰ (۸ مرداد ۱۳۶۹) به رئیس جمهور ایران، در ۲ اوت ۱۹۹۰ (۱۱ مرداد ۱۳۶۹) به کویت ــ متحد نزدیک خود در تمام سالهای جنگ عراق و ایران ــ حمله کرد و سراسر خاک آن را اشغال نمود. او روز بعد از تجاوز به کویت، در ۳ اوت ۱۹۹۰ (۱۲ مرداد ۱۳۶۹) بدون آنکه منتظر پاسخ رئیس جمهور ایران شود نامه دیگری به او نوشت.[۹۷] صدام در این نامه به بیانیه وزارت خارجه ایران که تجاوز عراق به کویت را محکوم کرده بود و همچنین از اقدام رئیس جمهور ایران که با فرماندهان نظامی جلسه تشکیل داده بود اشاره کرد. محتوای نامه صدام نشان می‌داد که او نگران اقدام نظامی احتمالی ایران است و در اندیشه بود که ایران ممکن است از فرصت استفاده کند و به عراق حمله نماید و او ناگزیر شود در دو جبهه عملیاتی انجام دهد. او در نامه‌اش تصریح کرد «لغزیدن در مسیر رویدادهای مقطعی که به

رابطه‌های بین اعراب مربوط می‌شود [منظور تجاوز عراق بـه کـویت است] و در چهارچوب امور مربوط به گذشته و حال آنـها دور مـی‌زند، تـلاشتان را از هـدف [برقراری صلح] دور ساخته و تصویر آن را مخدوش می‌سازد.»

رئیس جمهور ایران در پاسَخ مورخ ۸ اوت ۱۹۹۰ (۱۷ مرداد ۱۳۶۹) ضمن تاکید بر لزوم به رسمیت شناخته شدن قرارداد الجزیره و نکوهش صدام از حمله به کویت اظهار داشت «ما به دنبال استفاده از شرایط فعلی نیستیم و جز حقوق مشروع و قانونی خود چیز دیگری نمی‌خواهیم.[۹۸]» صدام در نامه چهارم و آخرین نامه که به تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۹۰ (۲۳ مرداد ۱۳۶۹) برای رئیس جمهور ایران ارسال داشت[۹۹] قرارداد الجزیره را به رسمیت شناخت و پذیرفت که آن قرارداد مبنای مذاکره دو کشور برای برقراری صلح باشد. او از جمعه ۱۷ اوت ۱۹۹۰ (۲۶ مرداد ۱۳۶۹) تخلیه اراضی ایران و مبادله اسیران جنگی را آغاز کرد. طبق گزارش دبیرکل سازمان ملل «جز چند محل که طبق نظر یونیماک ـ نیروی سازمان ملل ـ نیروهای هر یک از طرفین براساس قرارداد ۱۹۷۵ در جای نادرستی از مرز قرار دارند عقب‌نشینی تا ۲۱ اوت ۱۹۹۱ [۳۰ مرداد ۱۳۷۰] تقریباً به‌طور کامل[۱۰۰]» انجام شد.

بدین‌ترتیب، صدام کلیه اراضی ایران را که تصرف نموده بود به ایران مسترد داشت و هر دو کشور با کوله‌باری سنگین از تلفات و خسارتها به جایگاهی بازگشتند که در آغاز تجاوز نظامی صدام به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ در اختیار داشتند. جنگ هیچ‌گاه اختلافی را حل نکرده، بلکه آن را با پیچیدگیها، افزایش مساله و با احساسی خشم‌آلود به نسلهای بعدی منتقل کرده است. صدام بـا وجـود تـجاوز نظامی به ایران و صدمه‌هایی که به دو ملت ایران و عراق، به‌ویژه ایران که قربانی تجاوز بود وارد کرد سرانجام ناگزیر گردید و پذیرفت که با معتبر دانستن قـرارداد الجزیره، برای حل اختلافها با ایران به مذاکره بپردازد. مذاکره بهترین راه برای حل اختلاف و راه مستقیم آن است و همهٔ راهها، حتی جنگ بیهوده‌ای چـون جـنگ هشت ساله عراق و ایران سرانجام به آن ختم می‌گردد.

با حمله امریکا و متحدانش به عراق پس از حمله آن کشور به کویت، و وضع آشفته عراق بعد از تسلیم بی‌قید و شرط صدام، مذاکره ایران و عراق کـه تـوسط

نمایندگان دو کشور در ژنو آغاز شده بود متوقف ماند و مساله‌های مهمی که باید بین دو کشور حل شود همچنان معوق ماندند. جورج بوش پدر، رئیس جمهور امریکا که با نیروهای کشورهای متحد خود در ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ (۲۷ دی ۱۳۶۹) به عراق حمله کرده بود با آنکه صدام را ناگزیر به تسلیم بی‌قید و شرط کرد و ژنرال شوارتسکف امریکایی فرمانده نیروهای مامور حمله به عراق تا نزدیکی بغداد پیشروی کرده بود، ولی بوش پدر، او را از تسخیر بغداد که به آسانی ممکن بود بازداشت. رئیس جمهور امریکا برای مقاصد خاص خود، از جمله مورد تهدید قرار دادن دولت جمهوری اسلامی ایران وجود صدام را هنوز لازم می‌شمرد.

پانویسهای فصل سیزدهم

۱. صدام حسین در ۱۰ نوامبر ۱۹۸۰ (۱۹ آبان ۱۳۵۹) ــ یک ماه و نوزده روز پس از حمله به ایران ــ در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی در مورد پیشروی در خاک ایران اظهار داشت «نیروهای عراقی در جبهه‌هایی به طول ۵۵۰ کیلومتر بین ۲۰ تا ۱۱۰ کیلومتر در داخل خاک ایران پیشروی کرده‌اند.»

Documentary Dossier. Op. Cit., P. 305.

2. Documentary Dossier. Op. Cit., PP. 216-223.

3. Security Council Document. S/17821. 12 February 1986.

۴. متن کامل قطعنامه ۵۸۲ شورای امنیت در بخش ضمایم آورده شده است.

۵. اطلاعات، ۷ اسفند ۱۳۶۴.

6. James Bill. Why Tehran Finally Wants A Gulf Peace. Iraq's Missile Blitz Broke Their Will to Keep Fighting. Washington Post. 28 August 1988.

7 _ 8 Ibid.,

9. Gary Sick Trial by Error. Reflections on the Iran-Iraq War. Middle East Journal. Vol. 34 No. 2–Spring 1989. P. 240.

10. Gary Sick. What Do We think We Are Doing in the Gulf War. Washington Post. 24 April 1988.

11. Anthony Clark Arend. The Role of the United Nations in Iran-Iraq War. In (ed. Christopher) C. Joyner. The Persian Gulf War Op. Cit., P. 193.

12. United Nations Chronicle. Vol. 25. No. 4. December 1988. P. 23.

13. Gary Sick. Trial by Error. Op. Cit., P. 240.

۱۴. در آن زمان هنوز دو آلمان، غربی و شرقی، با یکدیگر متحد نشده بودند.

۱۵. محمدجواد لاریجانی، تحرک بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در مورد جنگ تحمیلی،

گزارش سمینار ۸، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، دی ۱۳۶۶، صفحه ۶۸۴.

16. Hans-Dietrich Genscher

17. Jean Bernard Rimond

۱۸. کلیه بیانات سخنرانان جلسه ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ شورای امنیت از سند زیر نقل شده است:

Security Council. 2570 th. Meeting. Press Release SC/4929. 20 July 1978.

19. Huang Jiahua

۲۰. نماینده چین با وجودی که عنوان دستور جلسه «وضعیت بین ایران و عراق» بود کلمه war به معنای جنگ را به کار برد.

21. Sir Geoffrey Howe

۲۲. ایران قطعنامه ۵۸۲ (۱۹۸۶) را رد کرده بود.

۲۳. وزیر خارجه انگلستان کلمه war به معنای جنگ را به کار برد.

24. George Shultz

۲۵. وزیر خارجه امریکا نیز کلمه war به معنای جنگ را به کار برد.

۲۶. در اینجا هم وزیر خارجه امریکا کلمه war را به کار برد.

27. Giulio Andreotti

28. James Victor Gbeho

29. Peter D. Zuze

30. Dante Caputo

31. Martin Adouki

32. Reinaldo Pabon-Garcia

33. Alexander. M. Belonogov

۳۴. نماینده شوروی کلمه war به معنای جنگ را به کار برد.

35. Ryohei Morata

36. Ivan Garvalov

37. Security Council Document. S/18983. 20 July 1987.

38. Webster's New World Thesaurus. Prepared by Chrlton Lard. Simon and Schuster

1971. P. 143.

شورای امنیت قبلاً نیز کلمه demand را در بند ۵ قطعنامه ۵۵۲ مصوب اول ژوئن ۱۹۸۴ به کار برده بود.

۳۹. دفتر مکالمات سیاسی و بین‌المللی، گزارش سمینار، جلد ۵، صفحه‌های ۴۷۹ ــ ۴۷۸.

۴۰. محمدجواد لاریجانی، سمینار پیش‌گفته، صفحه‌های ۱۷ و ۱۸.

۴۱. گزارش سمینار بالا، صفحه ۲۸.

۴۲. عراق نیز که در آغاز حمله به ایران موفق به تصرف بخشی از اراضی ایران شده و قرارداد الجزیره را نیز لغو کرده بود خواهان انعقاد قرارداد جدیدی بود.

43. James Bill, Why Tehran Finally Wants A Gulf War Peace. Washington Post. 28 August 1988.

پژوهشگر دیگری از امریکا می‌نویسد در سال ۱۹۸۸ (۱۰ دی ۱۳۶۶ تا ۱۰ دی ۱۳۶۷) وضع نیرو و تجهیزات رزمی ایران و عراق به شرح زیر بوده است:

	ایران	عراق
نیروی زمینی ارتش	۳۰۵۰۰۰	۹۵۵۰۰۰
سپاه پاسداران	۲۵۰۰۰۰	—
تانک	۱۰۰۰	۴۵۰۰
هواپیما	۵۰	۵۰۰

منبع: مؤسسه مطالعات استراتژیک بین‌المللی، نشریه Military Balance، ۱۹۸۹ ــ ۱۹۸۸ لندن ۱۹۸۸ نقل از:

Baleslaw Adam Boczek, The Law of Maritime Warfare and Neutrality in the Gulf War. Greenwood press. New York 1988. P. 177.

44. Dilip Hiro. The Longest War. The Iran-Iraq Military Conflict. London Routledge 1991. PP. 227-228.

45. George B. Crist.

46. Washington Post. 15 April 1988.

47. Washington Post. 2 August 1988.

۴۸. روزنامه اطلاعات، ۱۲ تیر ۱۳۶۷.

49. Washington Post. 19 July 1988.

۵۰. روزنامه کیهان، ۲۸ تیر ۱۳۶۶، متن کامل نامه در بخش ضمایم چاپ شده است.

51. Washington Post. 19 July 1988.

۵۲.کیهان هوایی، ۲۹ تیر ۱۳۶۱.

۵۳. اطلاعات، ۲۶ تیر ۱۳۶۷.

۵۵ ــ ۵۴. همان روزنامه، همان تاریخ .

۵۶.کیهان هوایی، ۵ مرداد ۱۳۶۷.

۵۷. همان نشریه، همان تاریخ .

۵۸. در اجلاس سران عرب که ۱۹ خرداد ۱۳۶۷ در الجزیره تشکیل شد کلیه آنان، از جمله رهبران سوریه و لیبی که از دولت جمهوری اسلامی ایران طرفداری می‌کردند علیه ایران و ادامه جنگ رأی دادند.

۵۹.کیهان هوایی، ۵ مرداد ۱۳۶۷.

۶۰. همان نشریه، همان تاریخ .

۶۱. اطلاعات ۲۰ مرداد ۳۶۷

62. Dilip Hiro. OP. Cit., P. 295.

63. Chicago Tribune. 5 August 1988.

۶۴. مقامهای قضایی امریکا در ۲۲ آوریل ۱۹۸۴ (۲ اردیبهشت ۱۳۶۳) ۱۰ نفر از ۱۸ نفر دلالان اسلحه را توقیف نمودند. آنان متهم بودند که قصد داشتند تعدادی هواپیمای جنگی و حمل و نقل، موشکهای Tow و Hawk ، بمبهای هدایت‌شونده و تانک ساخت امریکا به ارزش ۲۳۴۵ میلیون دلار به ایران ارسال دارند.

Dilp Hiro. Op. Cit., P. 292.

۶۵. روزنامه کیهان، ۳۰ فروردین ۱۳۶۷.

66. Vladimir Polyakov.

67. Helmut Hubel. Soviet Union and Iran-Iraq war in (eds.) Hanns Maull and otto pick.

The Golf War. St. Martin's Press. New York 1989. P. 147.

۶۸. کیهان هوایی، ۵ مرداد ۱۳۶۷.

۶۹. به نیروهای ایران دستور داده شد که حلبچه و حاج عمران را تخلیه کنند و به مواضع دیگری عقب‌نشینی نمایند.

۷۰. کیهان هوایی، ۵ مرداد ۱۳۶۷.

۷۱. روزنامه کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۶۷. کمال خرازی نماینده ایران در سازمان ملل متحد در سخنرانی خود در نیویورک «در جمع اساتید و دانشجویان دانشگاه کلمبیا و گروهی از خبرنگاران اظهار داشت که عراق ۲۳۶۳ کیلومترمربع از اراضی ایران را در اشغال دارد.» کیهان ۳۰ فروردین ۱۳۶۹. معاون اطلاعات ستاد فرماندهی کل قوا در گفتگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد «طبق معاهده ۱۹۷۵ مساحت مناطقی که عراقیها باید از آن عقب‌نشینی کنند حدود ۲۶۶۰ کیلومترمربع بود که طبق معاهده ۶۰۰ کیلومتر از نقاط مرزی از جمله میمک در اختیار آنها باقی می‌ماند». روزنامه کیهان ۸ شهریور ۱۳۶۹، نهضت آزادی ایران در نشریه «بررسی و تحلیلی از تحولات آذربایجان شوروی» که در اسفند ۱۳۶۸ منتشر نمود اعلام داشت ۲۵۶۰ کیلومترمربع از اراضی ایران در اشغال عراق است. صفحه ۷.

72. Washington Post. 18 July 1989.

73. Washington Post. 19 July 1989.

74. Washington Post. 20 July 1989.

75. Ibid.,

76. Ibid.,

77. Ibid., 21 July 1988.

78. Ibid., 22 July 1988.

۷۹. اطلاعات، ۲۰ مرداد ۱۳۶۷.

۸۰. متن نامه‌های مبادله شده بین رؤسای جمهوری اسلامی ایران و جمهوری عراق، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی تهران، ۱۳۶۹، صفحه ۱۳.

81. Martin Vadset.

82. United Nations Chronicle. vol. 25. No. 4. December 1988. P. 21.

83. Washington Post. 28 July 1988.

84 و 85. Ibid.,

86. New York Times, 2 August 1988. Quoted by Anthony clark Arend. The Role of the united Nations in the Iran-Iraq war. Op. Cit., P. 198.

87. New York Times. 3 August 1988. Quoted by Arend. Ibid.,

88. Washington Post. 7 August 1988.

89. Security Council Document. S/20099. 6 August 1988.

90. Security Council Document. S/20094. 7 August 1988.

91. Security Council Document. S/20095. 8 August 1988.

92. Security Council Document. S/20096. 8 August 1988.

93. Security Council Document. S/20099. 8 August 1988.

۹۴. متن نامه‌های مبادله شده بین رؤسای جمهوری اسلامی ایران و عراق. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۶۹، صفحه ۲۱.

۹۵. همان کتاب، صفحه ۲۹.

۹۶. متن کامل نامه، همان کتاب، صفحه‌های ۳۲ ــ ۲۹.

۹۷. متن کامل نامه، همان کتاب، صفحه‌های ۶۳ ــ ۵۹.

۹۸. متن کامل نامه، همان کتاب، صفحه‌های ۶۹ ــ ۶۵.

۹۹. متن کامل نامه، همان کتاب، صفحه‌های ۷۳ ــ ۷۱.

100. United Nations Chronicle. vol. 27. No. 4. Decamber 1990. P. 23.

ستاد فرماندهی کل قوای ایران نیز با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام داشت «نیروهای عراقی مناطق اشغالی... ایران را تخلیه نمودند.» و در مورد «استقرار میله‌های مرزی» در بعضی ناحیه‌ها اقدام خواهد شد. روزنامه اطلاعات، ۳۱ مرداد ۱۳۶۹.

فصل چهاردهم

ایران و عراق بعد از صدام

آنچه بر عراق و مردم آن و تحریمهایی که پس از تسلیم بی‌قید و شرط صدام گذشت خارج از موضوع این کتاب است. امریکا در زمان ریاست جمهوری پسر جرج بوش که نام او جرج دبلیو بوش بود با اختلافی که با صدام داشت با همکاری انگلستان و بعضی ازکشورها، و بدون تصویب شورای امنیت سازمان ملل در مارس ۲۰۰۳ (اسفند ۱۳۸۱) به عراق حمله کرد و این بار برای سرنگونی صدام پای فشرد. سرانجام عراق شکست یافت و صدام که مدتی مخفی شده بود دستگیر و زندانی گردید. با برکناری او از قدرت، حکومت حزب بعث بر عراق نیز پایان یافت و مردم عراق که زیر سرکوب و اختناق شدید مستبد سنگدلی چون صدام قرار داشتند از بیدادگریهای نظام استبدادی رهایی یافتند و کوشیدند راه تازه‌ای بر مبنای حکومت مردم بر مردم برای اداره کشور انتخاب کنند.

از ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۹ مرداد ۱۲۹۹) که دولت انگلستان به علت منافع خود در منطقه خلیج فارس کشوری به‌نام عراق از متصرفات عثمانی به‌وجود آورد و از ۳ اکتبر ۱۹۳۲ (۱۱ مهر ۱۳۱۱) که دولت انگلستان موافقت کرد با دادن استقلال

ظاهری از قیمومت بر آن کشور دست بردارد، دولتهای عراق عموماً و از کودتای عبدالکریم قاسم در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ (۲۳ تیر ۱۳۳۷)، به‌ویژه ازکودتای حزب بعث در ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ (۲۶ تیر ۱۳۴۷) خصوصاً ـ همان‌طور که شرح داده شد ـ با ایران رفتاری بدخواهانه و گاهی نیز دشمنانه داشتند.

عراق همسایه غربی ایران است و ۱۲۵۰ کیلومتر با کشور ما مرز زمینی مشترک دارد. این مرزها پس از به‌وجود آمدن عراق، اغلب ناامن و به علت اختلافهای مداوم دو کشور باعث نگرانیها و برخوردها بود. از زمان به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم، سربازان ایران و عراق در مرزها تمرکز یافتند و نیروی انسانی و مالی دو کشور در اختلافهای بیهوده به‌کار گرفته شد. با تجاوز نظامی صدام به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ صدها هزار از کودکان، زنان و مردان دو کشور کشته، زخمی و علیل شدند؛ دهها هزار خانه و تاسیسات صنعتی و اقتصادی ویران گردید و حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت تنها به کشور ایران وارد شد.[1]

دشواری ایران در عراق تنها به‌واسطه وجود زمامداری چون صدام در آن کشور نبود، بلکه حاکمیت ایدئولوژی بعث که بر پایه اندیشه‌های افراطی ملت‌گرایی ـ ناسیونالیسم ـ بود پیامدهای تلخ‌تری به‌وجود آورد. حزب بعث ـ که در گذشته اندکی از ایدئولوژی آن شرح داده شد و هنوز بر مردم سوریه حکومت می‌کند ـ معتقد به ایجاد وحدت در میان اعراب سراسر جهان و تشکیل امپراتوری عرب از کلیه کشورهای عربی است. حزب بعث تاکید دارد که کلیه اعراب مقیم هر سرزمین که زیر حاکمیت عرب قرار ندارند باید به «سرزمین پدری عرب» ملحق شوند. حزب بعث عراق، زیر حاکمیت صدام، برای جدا کردن خوزستان از ایران که اقلیتی از ایرانیان عرب زبان بیش از ۱۰۰۰ سال قبل با احساسی دوستانه در آن استان با مردم ایران زندگی می‌کنند ـ به شرحی که گذشت ـ فتنه‌ها برانگیخت و توطئه‌ها به‌پا کرد. اصولاً در تعریف حزب بعث تصریح شده است که آن حزب «یک سازمان ملی است که شامل تمام سازمانهای عربی در داخل و یا خارج سرزمین پدری عرب [مانند خوزستان] می‌شود.[2]» بدین‌ترتیب، حزب بعث خود را موظف به تحریک اقلیت ایرانی عرب زبان و شورش گروهی از آنان علیه حکومت مرکزی و

ایجاد آشوب و ناامنی در آن ناحیه می‌دانست.

اکنون حاکمیت صدام و حزب بعث بر عراق پایان گرفته و مردم مصیبتها دیده عراق در تلاش برقراری آزادی و دموکراسی در کشور خود هستند. بی‌گمان واقع‌گرایانه نبود که انتظار می‌داشتیم عراق پس از سرنگونی صدام به زودی دارای حکومت مردم‌سالار گردد. از روزی که عراق در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ تشکیل شد مردم عراق در اداره امور کشور خود دخالت بسیار اندک و یا چون دوران طولانی حاکمیت حزب بعث هیچ دخالتی نداشته‌اند. مردم عراق از سالهای تشکیل آن کشور، در نظام بسته استبدادی که امکان آزادی بیان و قلم وجود نداشت، در مبارزه با قدرت تجاوزکار و آزمند انگلستان و عوامل داخلی آن بودند. از ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ نیز که حزب بعث قدرت را به‌دست گرفت با بی‌رحمیهای هراس‌انگیز صدام در زندانی و شکنجه کردن و کشتن مخالفان، هر صدای مخالفی در حلقومها خفه گردید و عراق مانند بسیاری از کشورهای استبدادزده به گورستانی تبدیل شد که اشباحی به‌نام انسانها در آن در حرکت بودند. مردم عراق در آن سالهای طولانی هیچ امکانی برای تمرین دموکراسی و به‌دست آوردن فرهنگ دموکراسی نداشتند. به دور از واقع‌بینی است اگر امید می‌بود که نظام مردم‌سالار در عراق در آینده نزدیک مستقر می‌شد. این امید با توجه به واقعیت ترکیب جمعیت عراق باز ضعیف‌تر می‌گردد.

عراق به گونه کلی از سه گروه اجتماعی، کردان، شیعیان و سنیان که دو گروه اخیر عموماً عرب هستند تشکیل می‌یابد. ترکمنها و آسوریها درصد اندکی از جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. شیعیان اکثریت جمعیت عراق و حدود ۵۵ درصد آن را شامل می‌شوند. آنان از بدو تشکیل عراق در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ زیر حاکمیت اقلیت سنیان به‌سر می‌بردند و عموماً مورد آزار و تبعیض قرار می‌گرفتند و قیامهای آنان علیه حاکمیت سنی عراق همواره به گونه خشنی در هم شکسته می‌شد. شیعیان در طول سده‌ها که سرزمین فعلی عراق از متصرفات عثمانی بود زیر استیلای ترکان سنی قرار داشتند و امکان حضور در قدرت سیاسی را نداشتند.

تنشهای داخلی عراق، به‌ویژه در دوران حاکمیت حزب بعث که از ژوئیه ۱۹۶۸ تا مارس ۲۰۰۳، به مدت ۲۴ سال و ۹ ماه طول کشید نفاق خصمانه‌ای در

میان شیعیان و سنیان به‌وجود آورد و آن را پیوسته شدیدتر نمود. از سوی دیگر، رهبران سنی بعثی با کردان که اکثر آنان نیز سنی هستند ـ همان‌طور که شرح آن گذشت ـ با خشونت کینه‌توزانه رفتار نمودند. با پنج بار نبردهای سنگینی که بین حاکمیت سنی بعثی و کردان درگرفت، به‌ویژه کوچاندن صدها هزار کرد عراقی از شمال به جنوب کشور و اسکان دادن هر دو یا سه خانواده کرد در میان روستاهای عرب‌نشین و تحقیرها و محرومیتهایی که به آنان تحمیل شد، خشم و کینه را در میان کردان نسبت به سنیان صاحب قدرت در عراق برانگیخت. اکنون، سنیان که سالهای طولانی قدرت را در انحصار خود داشتند پس از سرنگونی صدام، نسبت به دو گروه دیگر ـ شیعیان و کردان ـ سهم کمتری در قدرت دارند. طبیعی بود ـ همان‌طور که انتظار می‌رفت ـ بسیاری از سنیان دگرگونی سریع روی داده و واقعیت را نپذیرند و با آن به ستیز برخیزند.

سنیان چون در اقلیت هستند و با شیوه دموکراسی و حاکمیت اکثریت بر اقلیت هرگز امیدی، نه‌تنها برای به‌دست آوردن قدرت انحصاری، بلکه برای داشتن قدرت برتر نخواهند داشت، و از سویی زیر تاثیر مزیتهای ناشی از داشتن قدرت انحصاری گذشته قرار دارند، به همین جهت، راه برگشت به گذشته را در ایجاد آشوب و مداومت آن در عراق می‌دانند تا شاید ادامه عدم امنیت و ترورها در عراق موجب ایجاد شرایط برای به قدرت رسیدن یک مستبد گردد. امید آنان برای به قدرت رسیدن، در مخالفت با برقراری دموکراسی و در تلاش برای استقرار نظام استبدادی است و تنها راه رسیدن به مقصود را در ایجاد ناامنی هرچه گسترده‌تر و طولانی‌تر می‌پندارند تا با ترورها و ادامه آنها و ایجاد محیط نگرانی و وحشت، بخشی از افکار عمومی مردم عراق را برای به قدرت رسیدن یک مستبد که امنیت را در عراق برقرار نماید مساعد سازند.

تروریستها که عموماً شبه نظامیان بعثی، گروههایی از سنیان عراقی و کسانی از خارج عراق هستند، برای رسیدن به مقصود خود می‌کوشند با ادامه ترورها، جنگ داخلی در عراق برپا نمایند تا از میان آشفتگیها و نابسامانیهای شدید عراق و نیاز فوری و اساسی مردم به استقرار مجدد امنیت به مقصود خود دست یابند.

طبق اعلام وزارت کشور عراق، در سال ۲۰۰۵ بیش از ۲۸۰۰ عملیات تروریستی روی داد که طی آنها بیش از ۷۰۰۰ نفر کشته و تعداد کثیری زخمی شدند.[۳] گروههای تروریستی عملیات انتحاری متعددی در مکانهای مقدس شیعیان، به‌ویژه کربلا و سامرا انجام دادند و موجب کشته و مجروح شدن صدها نفر گردیدند. هدف عمده از این عملیات تروریستی، تحریک شیعیان به واکنش قهرآمیز و انجام عملیات مسلحانه و یا انتحاری علیه سنیان و مراکز مذهبی و مقدس آنان و سرانجام، جنگ داخلی در عراق بود تا عدم امنیت گسترده‌تر و عمیق‌تر شود و راه برای برقراری مجدد نظام استبدادی هموار گردد.

ولی آیت‌الله سیستانی مرجع شیعیان عراق که ایرانی است و در میان شیعیان عراق از نفوذ عظیم برخوردار است و همچنین کلیه مقامهای عراقی، اعم از شیعیان و سنیان، بمب‌گذاری در مکانهای مقدس شیعیان را محکوم کردند و از عموم شیعیان خواستند که از هرگونه واکنش قهرآمیز خودداری نمایند. مقامهای عراقی با روش یگانه‌ای که در این مورد در پیش گرفتند راه را برای مخالفان دموکراسی در عراق که در پوشش مبارزه با اشغال عراق از طرف امریکا و متحدان آن به عملیات تروریستی مبادرت می‌ورزیدند تنگ و سد نمودند. با درایت مقامهای عراقی و بخش اعظم مردم عراق که به هدف اصلی این نوع عملیات تروریستی آگاه بودند مخالفان دموکراسی در عراق به جایی نرسیدند و روند دموکراسی شدن در عراق با وجود چالشها و موانع، به سختی ولی بی‌گسست ادامه یافت.

عراق با آنکه زیر تسلط نیروهای بیگانه به رهبری امریکا قرار داشت، و با آنکه به علت عملیات تروریستی هزاران نفر به هلاکت رسیدند، و تروریستها ضمن تحریم انتخابات تهدید نموده بودند که شرکت‌کنندگان در انتخابات را به قتل خواهند رساند، موفق گردید قانون اساسی تازه‌ای که بر پایه دموکراسی و حاکمیت مردم بر مردم قرار دارد، در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵ (۲۳ مهر ۱۳۸۴) از طریق همه‌پرسی به تصویب برساند. پس از آن، انتخابات مجلس نمایندگان عراق در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵ (۲۵ آذر ۱۳۸۴) انجام گرفت. در انتخابات مجلس نمایندگان قریب ۷۰ درصد از واجدان شرایط شرکت کردند و مردم با بهره‌مندی از آزادی، نمایندگان خود را

انتخاب نمودند.

چهار گروه پیروز در انتخابات مجلس نمایندگان عراق به ترتیب کثرت آرا عبارت بودند از ۱ ـ ائتلاف یکپارچه شیعیان عراق که از هفت گروه تشکیل می‌شد. ۲ ـ ائتلاف کردستان که از توافق دو حزب اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی و حزب دموکرات کردستان به رهبری مسعود بارزانی به‌وجود آمد. ۳ ـ جبهه التوافق مربوط به سنیان و ۴ ـ جبهه العراقیه مربوط به ایاد علاوی نخستین نخست‌وزیر موقت عراق و رهبر جنبش همبستگی ملی عراق.

سنیان چون کمتر از شیعیان و کردان رأی به‌دست آوردند با نتیجه انتخابات به مخالفت برخاستند. ۳۵ حزب و گروه سنی انتخابات را باطل اعلام کردند. شیخ خلف‌العلیان رئیس شورای گفتگوی ملی عراق از گروههای سنیان رسماً تهدید نمود «اگر حقوق اهل سنت را اعاده نکنند باید در انتظار یک جنگ داخلی باشند.[۴]» ولی هیات بازرسی سازمان ملل صحت انتخابات را تایید کرد و اعتراض سنیان به جایی نرسید. وجود ۳۵ حزب و گروه در میان سنیان گواه شدت تشتت میان آنان است. مجلس نمایندگان عراق دارای ۲۷۵ نماینده است. جناح سید عبدالعزیز حکیم رهبر مجلس اعلای انقلاب اسلامی و ابراهیم جعفری رهبر حزب الدعوه که هر دو از شیعیان می‌باشند مجموعاً ۱۳۸ کرسی از ۲۷۵ کرسی را به‌دست آوردند.

شیعیان در ۹ استان کربلا، نجف، مثنیٰ، بصره، بابل، ذی‌قار، واسط، قادسیه و میسان؛ کردان در ۳ استان دهوک، اربیل و سلیمانیه و عربهای سنی در ۳ استان الانبار ـ صلاح‌الدین و نینوا اکثریت آرا را داشتند و آرای ۳ استان دیگر عراق، دیالی، بغداد و کرکوک میان شیعیان، کردان و سنیان تقسیم گردید.[۵]

طبق قانون اساسی عراق که در همه‌پرسی به تصویب رسید رئیس جمهور از طرف مجلس نمایندگان عراق انتخاب می‌شود. او نخست‌وزیر راکه باید در مجلس نمایندگان از حمایت اکثریت برخوردار باشد انتخاب می‌کند. نخست‌وزیر طبق قانون اساسی بالاترین مقام اجرایی کشور است و نیروهای مسلح زیر نظر او قرار دارند. رئیس جمهور یک مقام تقریباً تشریفاتی است. چون شیعیان در مجلس نمایندگان عراق اکثریت دارند نخست‌وزیر از میان آنان انتخاب می‌شود و

بدین‌ترتیب، نیروهای مسلح عراق زیر نظر شیعیان قرار می‌گیرد.

به موجب قانون اساسی، حکومت عراق دموکراسی پارلمانی است. عراق برای آنکه به سیاست تمرکزگرایی گذشته به‌گونه قطعی پایان دهد در قانون اساسی جدید خود اساس ساختار حکومتی را بر تمرکززدایی قرار داده و با افزایش اختیارات استانها بسیاری از تصمیم‌گیریهایی که درگذشته در پایتخت انجام می‌شد به مقامهای استانی واگذارکرده است. استانهای عراق در واقع از نوعی خودمختاری بهره‌مند شده‌اند، و با آنکه اجرای اصول فدرالیسم جز در شمال عراق، در سایر ناحیه‌ها به بعد موکول شده است، ولی دولت متحد ملی عراق، نوعی دولت فدرال است و اصول کلی فدرالیسم بر ساختار سیاسی عراق چیرگی دارد.

وضع کردان دارای شرایط خاص است. آنان که از نژاد آریایی می‌باشند با اعراب عراق ـ اعم از شیعه و سنی که از نژاد سامی هستند ـ کمتر فرهنگ و آداب و سنتهای مشترک دارند. آنان از دیرباز خواهان استقلال و جدایی از سیطره حکومت بعثی بودند و در این راه قربانیهای زیادی دادند. کردان دومین کثرت آرا را در انتخابات مجلس نمایندگان به‌دست آوردند. آنان با به یاد داشتن رابطه‌های گذشته با حکومت عرب عراق، و با حمایت امریکا که عراق را با متحدانش زیر اشغال نظامی داشت موفق شدند در قانون اساسی جدید عراق، کردستان عراق را ضمن آنکه زیر چتر سیاسی دولت مرکزی قرار دادند، ناحیه تقریباً مستقلی اعلام کنند که دارای مجلس شورای ناحیه‌ای است و آن مجلس دولت آن ناحیه را انتخاب می‌کند. دولت متحد کردستان دارای ۲۷ وزارتخانه است که به‌طور تساوی ۱۱ وزارتخانه در اختیار حزب دموکرات و ۱۱ وزارتخانه در اختیار اتحادیه میهنی کردستان و ۵ وزارتخانه نیز متعلق به سایر حزبها وگروههاست. مقر دولت متحد کردستان در اربیل و مسعود بارزانی رهبر حزب دموکرات کردستان رئیس جمهور آن است.

کردان برای آنکه شمال عراق جزء تمامیت ارضی عراق حفظ شود خواهان آن شدند که زبان رسمی آن ناحیه، کردی و دارای پرچم جداگانه و مستقل از کشور عراق باشد. این دو امتیاز مهم در قانون اساسی عراق گنجانده و به رسمیت شناخته

شده است. کردان با ادغام پیشمرگان کرد ـ ارتش مخصوص کردستان ـ در ارتش عراق موافقت نکردند و پافشاری داشتند که پیشمرگان کرد به‌عنوان ارتش عراق، تنها ارتش مقیم در کردستان باشد. مسعود بارزانی و بعضی از مسئولان ارشد کرد صریحاً اعلام داشتند که اجازه نخواهند داد ارتش عراق وارد مناطق کردنشین گردد. آنان حتی اجازه نصب پرچم عراق را در سازمانهای دولت محلی کردستان ندادند.

این نکته خاطرنشان گردد که کردان در شمال و شیعیان در جنوب عراق در مناطقی زندگی می‌کنند که دارای معادن نفت است و آن دو گروه با ایجاد حکومت فدرال از درآمدهای آن منطقه سهم کافی خواهند داشت. ولی سنیان عموماً در استانهایی اکثریت دارند که نفت در آنها وجود ندارد. درآمد نفت شمال عراق که کردان در آن سهم شایسته‌ای دارند از عاملهایی است که نیاز کردان را به دولت مرکزی کاهش می‌دهد.

کشورهای عربی و اتحادیه عرب پافشاری در حفظ هویت عربی کشور عراق دارند. عراق از کشورهای مهم عربی است که در مهمترین منطقه حساس جهان ـ منطقه خلیج فارس که به تنهایی بیش از ۶۰ درصد ذخیره‌های شناخته شده نفت جهان را دارد ـ واقع است. عراق با داشتن نفت و گاز از اعضای مهم اوپک است و در سیاستگذاریهای آن نقش مهم دارد. ولی کردان که جلال طالبانی از آن قوم و رهبر اتحادیه میهنی کردستان، رئیس جمهور عراق شده است تمایلی به ادامه هویت عربی عراق ابراز نمی‌دارند. کردان با رشته‌های باریکی که همواره احتمال گسسته شدن آنها هست به دولت مرکزی عراق پیوستگی دارند، ولی عملاً به گونه‌ای راه استقلال و داشتن هویت مستقل، جدا از هویت عربی را در پیش گرفته‌اند.

باید گفت مردم عراق سده‌ها پیش از اسلام و پیش از آنکه عرب گردند، و در زمانی که اعراب حجاز در جهالت و حالت بدوی به‌سر می‌بردند با مظاهر پیشرفته تمدن عصر آشنایی، و در ساخت تمدن بشری نقش مهم داشتند. تیسفون پایتخت شاهان ساسانی که سده‌ها از مراکز مهم دانش و تمدن جهان بود در سرزمین فعلی عراق قرار داشت. مردم عراق سابقه درخشان تمدن خود را ارج می‌گذارند و در حال حاضر، ضمن قبول داشتن هویت عربی، خود را از لحاظ آشنایی دیرین با

تمدن، از اعراب به‌طور کلی، و از اعراب حجاز به‌طور اخص جدا می‌دانند. سعودی الفیصل وزیر خارجه عربستان مانند اتحادیه عرب پافشاری در حفظ هویت عربی عراق داشت و از سنیان آن کشور که معتقد به حفظ آن هویت می‌باشند حمایت می‌کرد. او در آبان ۱۳۸۴ در شورای رابطه‌های خارجی سنای امریکا ضمن اشاره به دموکراسی در عراق اظهار داشت که امریکا استانهای مرکزی و جنوبی عراق را رها کرده و این استانها زیر تسلط سرویسهای اطلاعاتی و امنیتی ایران قرار دارند. وزیر کشور عراق که عرب بود پاسخ تندی به او داد و گفت «بیابان‌نشینهای شترسوار[۶]» نمی‌توانند دموکراسی و تمدن را به مردم عراق که سابقه چند هزار ساله تمدن دارند یاد دهند. اعراب عراق ضمن عرب بودن برای خود شأن فرهنگی دیگری قایلند.

عامل مهمی که به فرایند جدایی کردان از داشتن هویت عربی، افزون بر اختلاف نژادی شتاب می‌بخشد نظر آنان در تغییر الفبای عربی به الفبای لاتین است. با چنین اقدامی نه‌تنها برای جدایی خود از جامعه عرب و هویت عربی گام برمی‌دارند، بلکه گذشته خود را که پیوندهای طولانی با فرهنگ و تمدن اسلامی داشته است آگاهانه از آن جدا می‌کنند و خود را با فرهنگ و تمدن غرب که امریکا و کشورهای غربی خواهان برقراری آن در خاورمیانه هستند نزدیک می‌نمایند. این اقدام که پس از ترکیه و کشور آذربایجان در ناحیه‌ای از خاورمیانه برقرار می‌شود می‌تواند پیامدهای مهمی به همراه داشته باشد.

کردان در منطقه وسیع به هم پیوسته‌ای در کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه زندگی می‌کنند و عموماً خواهان داشتن کشور مستقل از مجموع تمام ناحیه‌های کردنشین بودند. درگذشته گفته شد که کردان با استفاده از ماده ۱۲ از ۱۴ ماده پیشنهادی ویلسون رئیس جمهور امریکا، نماینده‌ای به‌نام سرتیپ شریف که زمانی سفیر عثمانی در سوئد بوده است به کنگره پَاریس در ۱۹۱۹ اعزام داشتند و موفق شدند در مواد ۶۲ تا ۶۴ معاهده سور[۷] خواست خود را برای استقلال ناحیه‌های کردنشین عملی کنند. اگر قیام مصطفی کمال‌پاشا سردار ترک که بعد به‌نام اتاتورک رئیس جمهور ترکیه گردید، نبود و دولتهای غربی به علت پیروزیهای او ناگزیر به امضای پیمان دیگری به‌نام لوزان نمی‌شدند، کردان به احتمال قریب به

یقین در آن سالها موفق به تحقیق خواست ملی خود می‌گردیدند. جنگهای طولانی و مکرر کردان ترکیه با دولت آن کشور گواه تمایلات استقلال‌طلبی کردان می‌باشد.

اکنون کردان عراق در این راه پیشگام شده‌اند و ضمن قبول قانون اساسی جدید عراق، در همان قانون اسَاسی نوعی استقلال خود را به رسمیت شناساندند. با عملی شدن تغییر الفبای کردی از عربی به لاتین، آنان به‌تدریج از هویت عربی فاصله بیشتر می‌گیرند و در زمانه‌ای که جریان عمومی جهانی شدن همواره شتاب بیشتر می‌گیرد ناگزیر فرهنگ و تمدن غربی را در خود تقویت می‌کنند.

مستقل بودن کردان عراق و راهی که در پیش گرفته‌اند در میان کردان کشورهای ترکیه، ایران و سوریه که از گذرگاههای سخت کوهستانی به هم ارتباط دارند بی‌تاثیر نخواهد بود و احتمالاً موجب ایجاد تنشها در منطقه خواهد گردید.

آنچه محرز است مردم عراق برای حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی خود و همچنین برقراری حکومت مردم‌سالاری در عراق از جهات گوناگون با دشواریها روبه‌رو هستند. ساده‌اندیشی است گذار از این مرحله آسان تلقی شود. عراق برای حفظ وحدت سیاسی خود، تکثرگرایی و تقسیم قدرت راکه با بافت سنتی سیاسی عراق هرگز سنخیتی نداشته است ناگزیر باید در جامعه خود بپذیرد. انجام آن در شرایط خاص تاریخی عراق و ترکیب جمعیتی آن نمی‌تواند آسان تلقی شود و مقاومتهای فردی و گروهی را به همراه خواهد داشت.

از زیانهای سنگین نظامهای استبدادی پس از به دور افکنده شدن آنها، به‌وجود آمدن تنشهای تند میان گروههای اجتماعی است. مردمی که با اختناق نفس‌گیر نظام استبدادی امکان تبادل اندیشه‌های مخالف و ناهمگون، برخاسته از منافع گروهی متضاد را نداشتند و با فرهنگ گفت و شنود نیزکه تحمل و مدارا را توصیه می‌کند نتوانسته‌اند آشنا شوند عموماً دچار دوران پرآشوب و ملتهبی می‌گردند که با تنشها و برخوردها همراه است. با میراث شوم نظام استبدادی که مانند عموم نظامهای ضد مردمی فضای اجتماعی کشور را برای بقای خود از خشم و کینه آکنده می‌کند، مردم عراق برای به خود رسیدن و واقع‌بینانه به منافع ملی خود نگاه کردن، و آن را برتر از ملاحظات نژادی و مذهبی شمردن به زمان احتیاج

دارند. هرچه این زمان کوتاه‌تر شود و آنان قادر به استقرار نظام مردم‌سالاری در کشور خود گردند، ما مردم ایران از مزیتهای داشتن یک همسایه دموکرات زودتر برخوردار خواهیم بود. همان‌قدر که کشور استبدادزده همسایه با ایجاد تنشها و برخوردها به مردم هر دو کشور زیانهای سنگین وارد می‌کند و مدتی بخش مهمی از نیروی انسانی و مالی کشور را صرف رفع مزاحمتها می‌نماید، کشورهای دموکرات همسایه با ایجاد رابطه‌های دوستانه و دست کم مسالمت‌آمیز، به یکدیگر کمک می‌کنند تا با تخصیص همهٔ نیروی انسانی و مالی برای آبادانی کشور و بهروزی مردم گامهای استوار و بلندی برای پیشرفت و تعالی بردارند.

ما و مردم عراق سده‌های طولانی پیوندهای سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی داشته‌ایم و در هر دو کشور تعداد کثیری از مردم کشور دیگر زندگی می‌کنند. آرامگاههای امامان علی (ع) و حسین (ع) که مورد احترام و علاقه قلبی شیعیان ایران است در عراق است و هر سال زایران کثیری با شور و اشتیاق از ایران روانه عراق می‌شوند. از آن سوی، شیعیان عراق نیز با همان احساس برای زیارت امام رضا (ع) به ایران می‌آیند. ما و مردم عراق با علاقه‌های مشترک که ریشه در تاریخ طولانی دارد نسبت به هم احساس دوستانه داریم و این احساس با برقراری نظام مردم‌سالاری در عراق فرصت تجلی بیشتر می‌یابد و به گونه استوار استحکام می‌پذیرد.

سؤال مهمی به ذهن خطور می‌کند. ما مردم ایران نسبت به وحدت و یا تجزیه عراق چه نظری باید داشته باشیم؟

گروههای سیاسی عراق با وجود اختلافهای زیادی که در چگونگی اداره کشور، به‌ویژه در تقسیم قدرت دارند مصلحت خود و کشور عراق را در حفظ تمامیت اراضی و وحدت آن دانسته‌اند و پس از ماهها اختلاف درباره انتخاب نخست‌وزیر، سرانجام پس از ابراهیم جعفری رهبر حزب الدعوه که از سوی ائتلاف یکپارچه مربوط به شیعیان انتخاب شده بود، معاون او در حزب الدعوه به‌نام نوری المالکی انتخاب گردید و او با معرفی اعضای هیات دولت خود به مجلس نمایندگان و اخذ رأی اعتماد برای وزیران به کار مشغول شد. طبق قانون اساسی

عراق ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ رئیس جمهور، نخست‌وزیر را که مورد حمایت اکثریت نمایندگان مجلس، و صحیح‌تر، منتخب جناح حایز اکثریت آرای مجلس نمایندگان است انتخاب می‌کند و او برای شخص خود نیاز به اخذ رأی اعتماد از مجلس نمایندگان ندارد.

کشورهای عربی و اتحادیه عرب طرفدار حفظ وحدت و تمامیت ارضی عراق می‌باشند. مصلحت اتحادیه عرب ایجاب می‌کند که عراق قوی و یکپارچه عضو آن باشد. اسرائیل، از لحاظ کلی خواهان ضعف کشورهایی از خاورمیانه است که با آن کشور روش دوستانه و یا دست کم مسالمت‌آمیز ندارند. ولی با کشورهایی که مانند مصر و ترکیه رابطه‌های مسالمت‌آمیز با آن دارند نظری ندارد. عراق جدید، مانند عراق زیر سلطه صدام و حزب بعث با اسرائیل روش خصمانه نخواهد داشت و مدتی ناچار است برای زدودن اثرهای زیانبار حکومت استبدادی گذشته به اوضاع داخلی خود بپردازد. رهبران عراق با توجه به رابطه‌های نزدیک بعضی از کشورهای عربی از جمله مصر و اردن با اسرائیل می‌دانند مصلحت عراق از هم پاشیده داشتن رابطه‌های مسالمت‌آمیز با عموم کشورها از جمله اسرائیل است، به‌ویژه آنکه امریکا و انگلستان که حامی اسرائیل هستند و با اشغال طولانی عراق در آن کشور نفوذ دارند ترتیباتی اتخاذ خواهند نمود که اسرائیل از جانب عراق آسوده خاطر باشد.

امریکا با جنگ با صدام و دستگیر کردن او، قدرت برتر در اشغال طولانی عراق بود و عملاً آن کشور را اداره می‌کرد. امریکا برای اجرای «طرح خاورمیانه بزرگ» که موجب تغییرهایی در وضع بعضی از کشورها خواهد بود کوشید دموکراسی را در عراق برقرار نماید و تسلط خود را به آن کشور به گونه‌ای طولانی کند. مساله انرژی، مهمترین مساله جهان امروز است و منطقه خلیج فارس نیز به تنهایی دارای بیش از ۶۰ درصد ذخیره‌های شناخته نفت جهان می‌باشد. ایزنهاور و کارتر رئیس جمهوران امریکا ـ همان‌طور که پیشتر گفته شد ـ منطقه خلیج فارس را منطقه «منافع حیاتی» امریکا اعلام داشته‌اند و امریکا برای حفظ این «منافع حیاتی» نیروی عظیمی در خلیج فارس و بعضی از کشورهای ساحلی آن متمرکز کرده است.

امریکا مصلحت «منافع حیاتی» خود را در حفظ وحدت عراق با ساختار سیاسی فدرالیسم می‌داند و با فعالیتهایی که به عمل آورد آن نظر را تحقق بخشید.[۸]

امریکا از ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ (۲۷ دی ۱۳۶۹) که بوش پدر رئیس جمهور امریکا پس از بمبارانهای سنگین عراق با متحدان خود به آن کشور حمله کرد، ولی صدام و حاکمیت حزب بعث را برنینداخت سپر محافظ کردان شمال عراق از تجاوزهای صدام بود و از آن سال، شرایطی به‌وجود آورد که کردان در شمال عراق حالت تقریباً مستقل و بدون دخالت حکومت بغداد داشته باشند. از سوی دیگر، ترکیه متحد امریکاست و در آن کشور اقلیت نیرومندی از کردان که جمعیت آن بیش از ۱۰ میلیون نفر گفته می‌شود سکونت دارند. احتمال تجزیه عراق با جدایی کردان و مستقل شدن آنان که از درآمد سرشار نفت نیز بهره‌مند می‌باشند روی خواهد داد. وجود کشور مستقل کرد، ایجاد انگیزه در کردان ایران و سوریه، به‌ویژه ترکیه برای پیوستن به آن خواهد کرد و این امر موجب ایجاد تنش شدید تازه در خاورمیانه و از جمله در ترکیه کشور متحد و دوست امریکا خواهد گردید. ترکیه مصراً حامی حفظ وحدت عراق است.

امریکا همواره، به‌ویژه از دهه ۷۰ میلادی کوششهای زیاد برای رفع اختلاف اعراب و فلسطین با اسرائیل به عمل آورده است و حفظ منافع خود در خاورمیانه و منطقه حساس خلیج فارس و همچنین مصلحت اسرائیل را در رفع آن اختلافها می‌داند. امریکا از بدو تاسیس دولت اسرائیل در ۱۵ مه ۱۹۴۸، هزینه‌های مالی سنگینی برای حفظ و تقویت آن متحمل شده و به حیثیت سیاسی آن در مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی، به‌ویژه با وتو کردن قطعنامه‌های مخالف اسرائیل در شورای امنیت سازمان ملل، لطمه‌های جدی وارد آمده است. منافع امریکا ایجاب می‌کند منطقه خاورمیانه پس از آن همه سالها آشوب و تنشهای مخاطره‌آمیز در صلح و آرامش باشد و از ایجاد یک تنش تازه، به‌ویژه پیش از حل و فصل قطعی اختلاف اعراب و فلسطین با اسرائیل خودداری گردد.

دولت امریکا برای اجرای «طرح خاورمیانه بزرگ»، حفظ وحدت ارضی و برقراری ثبات و تعادل سیاسی در عراق را ضرور می‌داند و در این راه به حد کافی

کوشیده است. زلمای خلیل‌زاد سفیر افغانی‌تبار امریکا در سال انتخابات ریاست جمهوری و مجلس نمایندگان عراق و مدتی بعد از آن، در مقاله‌ای که در واشنگتن‌پست چاپ نمود پس از ذکر دشواریهای عراق و مشکلاتی که امریکا در عراق با آنها روبه‌رو بود و تصریح مصلحت امریکا در استقرار دولت قانونی در عراق، در پایان مقاله تاکید نمود «موفقیت در عراق منافع و ارزشهای امریکا را پیش خواهد برد. این امر شاه کلید تغییر خاورمیانه بزرگ است. چیزی که چالش تعریف‌کننده دورانهاست.[۹]»

مصلحت ایران نیز که با دشواریها و تنگناها روبه‌روست و با وجود درآمدهای سرشار نفت داغ جهان سومی هنوز بر پیشانی دارد در حفظ صلح و آرامش منطقه و جلوگیری از بروز هر گونه تنش بحران‌زاست. مصلحت ایران در حفظ وحدت عراق است، به‌ویژه آنکه عراق روش دموکراسی در پیش گرفته و عراق دوست و دموکرات موهبت گرانقدری برای ایران و مردم ایران است و ما باید آن را ارج بگذاریم و با تمام تواناییها و امکانات خود، عراق را در حفظ وحدت و تمامیت ارضی آن یاری کنیم.

توجه به این نکته جلب می‌شود که عراق دارای بهترین شرایط مساعد برای برقراری رابطه‌های نزدیک و دوستانه با ایران است. شخصیتهای مهم و موثر عراق عموماً پس از فرار از حاکمیت استبدادی صدام و حزب بعث به ایران پناه آورده بودند. سید عبدالعزیز حکیم رهبر مجلس اعلای انقلاب اسلامی و رهبر ائتلاف یکپارچه عراق و برادرش سید محمدباقر حکیم که ترور گردید، و همچنین ابراهیم جعفری رهبر حزب الدعوه و نوری المالکی نخستین نخست‌وزیر پس از تصویب قانون اساسی عراق، سالها در ایران به‌سر برده‌اند و ایران همه گونه حمایت از آنان به عمل آورده است. جلال طالبانی و مسعود بارزانی رهبران کرد بارها به ایران آمده و از حمایتهای ایران برخوردار بوده‌اند. اکنون به‌جای صدام با آن بدخواهیها و احساس خصمانه، شخصیتهایی اداره امورکشور عراق را در دست دارند که از ایران و مسئولان ایران یاریها دیده‌اند.

درس مکرر تاریخ است که وجود فرمانروای مستبد و نظام استبدادی درکشور

همسایه ـ همان‌طورکه صدام عمل نمود ـ عموماً خطرآفرین است. آلمان نازیست موجب نگرانی مردم فرانسه و عامل تهدیدکننده امنیت آن بود. با سرنگونی هیتلر و استقرار دموکراسی در آلمان، کلیه اختلافهای فرانسه و آلمان حل گردید و بهترین رابطه‌های دوستانه بین آن دو کشور برقرار شد. مردم عراق نیز از فشارهای جانکاه جامعه استبدادزده خود رها شده‌اند و اندیشه و فرهنگ دموکراسی در تلاش نهادینه شدن و زدودن آلودگیها از فضای اجتماعی عراق است؛ سرزمینی که کهن‌ترین رابطه تاریخی با ایران دارد و سده‌ها «دل ایرانشهر» نامیده می‌شد و پایتخت ایران در آن جای داشت.

ما باید با توجه به رابطه‌های تیره گذشته با عراق که عموماً ناشی از وجود حکومت استبدادی، نبود آزادی در عراق و عدم دخالت مردم در تصمیم‌گیریهای کلان کشور بود، قدر وجود دموکراسی در عراق و حاکمیت مردم آن را بر کلیه امور کشور بدانیم و خواهان آن باشیم که وحدت و تمامیت ارضی عراق حفظ شود و پایه‌های دموکراسی و حکومت مردم بر مردم در عراق تثبیت و تحکیم یابد.

ما ازگذشته با عراق اختلافهای زیادی داشتیم که جنگ نیز مانند اخذ خسارت به آن افزوده است. پس از هشت سال جنگ، حتی پیمان صلح بین دوکشور منعقد نشده و تنها آتش‌بس برقرار شده است. اکنون بهترین زمان مناسب برای رفع اختلافهای دو کشور و برقراری همکاری نزدیک و دوستانه براساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره است. این قرارداد که پس از سالهای طولانی اختلاف و ستیز با یکدیگر به امضا رسیده و عادلانه‌ترین و جامع‌ترین قراردادی است که بین ایران و همسایه غربی آن ـ درگذشته عثمانی و بعد عراق ـ منعقد شده است می‌تواند و باید اساس مذاکره‌های دو کشور قرار گیرد.

مصلحت ماست که از فرصت بسیار مساعد پس از سرنگونی صدام با خردمندی بهره گیریم و کلیه اختلافهای خود را با عراق حل کنیم و شالوده استوار برای برقراری رابطه‌های دوستانه و طولانی با عراق متحد و دموکرات که بی‌گمان همسایه خوب ما خواهد بود بنا نهیم.

پانویسهای فصل چهاردهم

۱. از اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی در مقام رئیس جمهوری، اطلاعات ۵ اسفند ۱۳۷۰.

2. Kamel. S. Abu Jaber. The Arab Ba'th Socialist party. History. Ideoligy and Organization. First Edition. Syracusse. N. Y. Syracusse university Press 1966. P. 142.

۳. روزنامه شرق، ۱۷ دی ۱۳۸۴.

۴. همان روزنامه، همان تاریخ.

۵. همان روزنامه، ۳ دی ۱۳۸۴.

۶. همان روزنامه، ۲ دی ۱۳۸۴.

7. Sevres

۸. شورای امنیت ملی امریکا درباره عراق تحقیق جامع به عمل آورد و در زیر عنوان «سند استراتژی ملی امریکا برای عراق» تصریح نمود که امریکا موافق حکومت فدرال در عراق است. روزنامه شرق، ۱۴ دی ۱۳۸۴.

۹. نقل از روزنامه شرق، اول دی ۱۳۸۴.

کتاب‌شناسی فارسی

آدمیت، فریدون	**امیرکبیر و ایران**، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۸.
ابن طقطقی، محمدبن علی‌بن طباطبا	**تاریخ فخری در آداب ملکداری دولتهای اسلامی**، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰.
احمدبن ابی یعقوب	**تاریخ یعقوبی**، ترجمه ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، جلد اول، چاپ سوم و جلد دوم، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۶.
افشار یزدی، محمود	**سیاست اروپا در ایران**، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، موقوفه افشار، تهران ۱۳۵۸.
اقبال آشتیانی، عباس	**میرزا تقی‌خان امیرکبیر**، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات توس، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۳.
انور	**سیری از مبارزات درون حزبی یا اپورتونیسم منحط**، بی‌نا، بی‌تا.
امین	**منافع انگلیسیها در خلیج فارس از ابتدا تا پایان قرن**

هجدهم (از آغاز ورود تا دوران کریم‌خان زند)، ترجمه علی میرسعید قاضی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۷.

امینی، ایرج — **ناپلئون و ایران**، ترجمه اردشیر لطفعلیان، نشر فرزان، تهران ۱۳۷۸.

بارتولد، و — **تذکره جغرافیای تاریخی ایران**، ترجمه حمزه سردادور (طالب‌زاده)، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران بهمن ۱۳۵۸.

بازرگان، عبدالعلی — (گردآورنده) **مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب**، ناشر گردآورنده، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۲.

بامداد، مهدی — **تاریخ رجال ایران**، قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴، کتابفروشی زوار، جلد سوم، تهران ۱۳۴۷.

بنی‌صدر، ابوالحسن — **روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد**، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران آذر ۱۳۵۹.

بینا، علی‌اکبر — **تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، از گلناباد تا ترکمن‌چای**، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲.

پارسادوست — **ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق**، شرکت انتشار، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۰.

پارسادوست — **نقش عراق در شروع جنگ**، شرکت انتشار، تهران ۱۳۶۹.

پارسادوست — **نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران**، شرکت انتشار، تهران ۱۳۷۱.

پورگشتال، هامر — **تاریخ امپراتوری عثمانی**، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، انتشارات

زرین، جلد ۳، تهران ۱۳۶۷.

پهلوی، محمدرضا — **پاسخ به تاریخ**، بی‌تا، بی‌نا.

پیگولوسکایا و سایر نویسندگان شوروی سابق — **تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی**، ترجمه کشاورز، انتشارات پیام، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۴.

ترنزیو، پیوکارلو — **رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان**، ترجمه عباس آذرین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳.

جعفری، حسین — **تشیع در مسیر تاریخ**، تحلیل و بررسی علل پیدایش تشیع و سیر تکوین آن در اسلام، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۵۹.

حتی، فیلیپ ک — **شرق نزدیک در تاریخ، یک سرگذشت پنج هزار ساله**، ترجمه دکتر قمرآریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

حسینی‌فسایی، میرزاحسن — **تاریخ فارسنامه ناصری**، کتابخانه سنایی، تهران حاج ۱۳۱۴.

خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران — **شهرهای مظلوم ما**، آمار حملات رژیم بعث عراق علیه شهرها و مناطق مسکونی ایران تا ۳۱ مرداد ۱۳۶۲، تهران شهریور ۱۳۶۲.

خدری، رضا — **خرمشهر از اسارت تا آزادی، پابه‌پای جنگ از دشت خوزستان تا مرز**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸.

در جستجوی راه، از کلام امام — **ارتش**، دفتر هجدهم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی — **متن نامه‌های مبادله شده بین رؤسای جمهور ایران و جمهوری عراق**، تهران ۱۳۶۹.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی	**گزیده اسناد مرزی ایران و عراق**، تهران ۱۳۶۸.
زرین‌کوب، عبدالحسین	**دو قرن سکوت، سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخ ایران در دو قرن اول اسلام**، از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان، انتشارات علمی، چاپ سوم، اردیبهشت ۱۳۲۴.
زرین‌کوب، عبدالحسین	**تاریخ ایران بعد از اسلام**، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۵.
زرین‌کوب، عبدالحسین	**تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه**، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.
زرین کوب، عبدالحسین	**روزگاران**، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات سخن، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
زندفرد، فریدون	**خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه**، سیمای دیپلماسی نوین ایران، نشر آبی، تهران ۱۳۸۳.
سایکس، سرپرسی	**تاریخ ایران**، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.
سپاه پاسداران، دفتر سیاسی	**جنگ و تجاوز جبهه امپریالیستی علیه انقلاب اسلامی ایران**، دفتر تهران ۱۳۶۰.
سپاه پاسداران، دفتر سیاسی	**گذری بر دو سال جنگ**، تهران ۱۳۶۲.
سپاه پاسداران	**گذری بر پنجمین سال جنگ**، تهران ۱۳۶۴.
روابط‌عمومی‌فرماندهی‌کل سپاه پاسداران معاونت سیاسی ستاد کل	**از خرمشهر تا فاو، تحلیلی نظامی سیاسی از سیر چهار سال جنگ**، مرکز نشر فرهنگی رجا، تهران اردیبهشت ۱۳۶۷.
سپهر (لسان‌الملک) میرزا محمدتقی	**ناسخ‌التواریخ**، دوره کامل قاجاریه، با مقابله و تصحیح کامل و فهارس، به اهتمام جهانگیر

قائم‌مقامی، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۷.

ستاد تبلیغات جنگ — **شهرهای مظلوم ما**، انتشارات خبرگزاری جمهوری اسلامی، تهران ۱۳۶۴.

سحابی، عزت‌الله — ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، گام نو، تهران ۱۳۸۳.

سمیعی، احمد — **طلوع و غروب دولت موقت**، شباویز، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۲.

شمیم، علی‌اصغر — **ایران در دوره سلطنت قاجار**، انتشارات زریاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۰.

شورای نویسندگان — **تاریخ سیاسی عراق**، انتشارات نهضت جهانی اسلام، بی‌تا.

شهیدزاده، حسین — **ره‌آورد، خاطره‌ها همراه با نقدهای مقطعی از وضع سیاسی ــ دیپلماسی ایران در سالهای پیش از انقلاب**، نشر البرز، تهران ۱۳۷۸.

شیخ‌الاسلامی، جواد — **اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس**، تهران، مؤسسه کیهان، چاپ اول، تهران ۱۳۶۵.

صدر، جواد — **حقوق دیپلماتیک و کنسولی**، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱.

طباطبایی، علامه سید محمدحسین — **شیعه در اسلام**، مرکز بررسیهای اسلامی با همکاری انتشارات هجرت، قم ۱۳۹۸ هجری قمری.

طبری، محمدبن جریر — **تاریخنامه طبری**، از کَهن‌ترین متون فارسی (بخش چاپ نشده) گردانیده منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، نشر نو، مجلد دوم، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۵.

طبری، محمدبن جریر — **تاریخ‌الرسل‌والملوک**، ترجمه صادق نشات، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱.

عبدالرحمن بن خلدون — **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمدپروین گنابادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۲ جلد، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۲.

غفاری کاشانی، قاضی احمدبن محمد — **تاریخ نگارستان**، تصحیح و مقدمه و تذییل مرتضی مدرسی گیلانی، کتابفروشی حافظ، تهران، بی‌تا.

فاتح، مصطفی — **پنجاه سال نفت ایران**، پیام تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸.

فرشادگهر، ناصر — **نظام حقوقی رودهای بین‌المللی و اروندرود**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۶۷.

اعلام نشده — **قانون اساسی جمهوری اسلامی**، مؤسسه انجام کتاب، تهران ۱۳۶۱.

کاظمی، سید علی‌اصغر — **ابعاد حقوقی حاکمیت ایران در خلیج فارس**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۶۸.

کسروی، احمد — **تاریخ پانصد ساله خوزستان**، انتشارات خواجو، چاپ مسعودسعد، تهران ۱۳۶۲.

کدی، نیکی — **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۹.

گاردان، کنت آلفرد دو — **مأموریت ژنرال گاردان در ایران**، ترجمه عباس اقبال، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۶۲.

لایارد، سر اوستن هنری — **سفرنامه لایارد، یا ماجراهای اولیه در ایران**، ترجمه مهراب امیری، انتشارات وحید، تهران ۱۳۶۷.

لباف، زهیر — **عراق و روابط آن با ایران**، از هزاره چهارم پیش از میلاد تا سال ۱۹۷۵، مرکز انتشارات اعلمی، تهران ۱۳۵۵.

لسترنج، گی — **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**،

ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷.

لیسی، رابرت — **سرزمین سلاطین**، ترجمه فیروزه خلعتبری، شباویز، ۲ جلد، چاپ اول، تهران ۱۳۶۴.

محمدی ملایری، محمد — **تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی**، انتشارات یزدان، جلد اول، تهران ۱۳۴۲، جلد دوم، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۵.

محمود، محمود — **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم**، جلد ۲، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۶۱.

مرکز مطالعات خلیج فارس — **مجموعه مقالات سمینار بررسی مسایل خلیج فارس**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران ۱۳۶۸.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین — **مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد اول، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۶.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین — **التنبیه والاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹.

مطهری، مرتضی آیت‌الله — **پیرامون جمهوری اسلامی**، انتشارات صدرا، چاپ هجدهم، تهران ۱۳۸۴.

معین، محمد — **فرهنگ فارسی**، امیرکبیر، ۴ جلد، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۲.

مظفر، محمدجواد و شمس، محسن — **یادواره فجر به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اسلامی**، چاپ اول، تهران ۱۳۶۷.

مکی، حسین — **زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه**، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.

موحد، ه	**دو سال آخر، رفرم... انقلاب**، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
موسوی، سیداحمد	**میراث فرهنگی و جنگ تحمیلی**، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران ۱۳۷۰.
مؤسسه تحقیقات استراتژیک امریکا	**طرح استراتژیک امریکا درباره ایران و خاورمیانه**، ترجمه محمدعلی نجفی، انتشارات جبهه ملیون ایران، لندن ۱۹۷۸.
مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور	**پیام و سخنرانیهای امام خمینی در شش ماهه اول سال ۱۳۵۹**، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۱.
مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی	**کودتای نوژه**، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸ و چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۴.
میرخواند، میرمحمدبن سید برهان‌الدین خواوندشاه	**تاریخ روضة‌الصفا**، انتشارات کتابفروشیهای مرکزی، خیام و پیروز، جلد سوم، تهران ۱۳۳۸.
ناتینگ، انتونی	**ناصر**، ترجمه عبدالله گله‌داری، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳.
نخست‌وزیری، روابط عمومی، دفتر تبلیغات	**چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر**، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۰.
نصر، سید تقی	**ابدیت ایران**، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۵۳.
نصر، سید تقی	**ایران در برخورد با استعمارگران**، شرکت مؤلفان و مترجمان، تهران ۱۳۶۳.
نهرو، جواهرلعل	**نگاهی به تاریخ جهان**، ترجمه محمود تفضلی، جلدهای اول و سوم، امیرکبیر، تهران چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۱.
نهضت آزادی ایران	**طالقانی در آیینه گفتار و کردار**، تهران ۱۳۶۲.
نهضت آزادی ایران	**جنگ تحمیلی و نهضت آزادی**، تهران ۱۳۶۴.

نهضت مقاومت ملی ایران **نگاهی به کارنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۷ ـ ۱۳۵۸**، پاریس ۱۳۶۹.

وزارت امور خارجه ایران **کلیاتی درباره روابط دولت شاهنشاهی ایران با دول حوزه مسئولیت اداره اول سیاسی (عراق، عربستان سعودی، کویت و جمهوری عربی یمن)**، اردیبهشت ۱۳۵۵.

وزارت‌امورخارجه‌جمهوری اسلامی ایران اداره کل امور حقوقی **تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران**، جلد اول، تهران ۱۳۶۱، جلد دوم، تهران ۱۳۶۷.

ویلسون، سرآرنولد **خلیج فارس**، ترجمه محمد سعیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶.

اعلام نشده **هشدارهای ناشنیده**، انتشارات زرتشت، بن (آلمان)، تیر ۱۳۶۰.

هاشمی رفسنجانی، اکبر **عبور از بحران**، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۸.

مقاله‌ها

محمدی ری شهری **کودتای نافرجام نوژه**، مجله پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، آذر ۱۳۶۳.

لاریجانی، محمدجواد تحرک بین‌المللی جمهوری اسلامی در مورد جنگ تحمیلی، گزارش سمینار ۸، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، دی ۱۳۶۶.

میرصدر، (مهاجرانی) دُرّه **ژئوپولیتیک تنگه هرمز و خلیج فارس**، مجله سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، دی ـ اسفند ۱۳۶۶.

مینا، پرویز **کارشناسی بین‌الملل نفت**، مجله مهرگان (واشنگتن)، سال سوم، شماره ۱ بهار ۱۳۷۳.

روزنامه‌ها و مجله‌ها

شماره‌های متعدد نشریه‌های زیر مورد مطالعه قرارگرفته است:

روزنامه‌ها	مجله‌ها
اطلاعات	کیهان هوایی
کیهان	پاسدار اسلام
جمهوری اسلامی	صف
انقلاب اسلامی	سروش
آیندگان	سیاست خارجی ایران
بامداد	کاوه (مونیخ)
صبح آزادگان	مهرگان (واشنگتن)
کیهان (لندن)	ایرانیان (واشنگتن)
ایران تایمز (واشنگتن)	علم و جامعه (واشنگتن)

کتاب‌شناسی انگلیسی

- Abdolghani, Jassim, M. Iraq and Iran: The years of crisis. The John Hopkins University press. Baltimore. Maryland 1984.
- American Enterprise Institute. Is the Energy crisis Contrived. An AEI Round Table. Held on 22 July 1974 at the Americna Enterprise Institute for public policy Research. Washington D.C. 1979. Paul W. McCracken. Moderator, Walter F. Mondale.
- Axelgard, Frederick W. The Iraq Dimensions. US-Arab Relations, National Council on US-Arab Relations 1985.
- Axelgard, Frederick W. A New Iraq. The Gulf War and Implications for US Policy. Center for Strategic and International Studies. Washington D.C. Praeger. New York 1988.
- A'ysami, Shibli, Unity, Freedom, Socialism. Arab Ba'th Socialist Party. Madrid. 1970.
- Agiz, Taregh. The Iraq-Iran Conflict. Questions and Discussions Translated by Nazi Al Hadithi. Third World Center for Research and Publishing

London. In Cooperation with Translation and Foreign Longuages Publishing House. Baghdad 1981.

_ Bakhash, Shaul. The Reign of the Ayatollahs. Iran and the Islamic Revolution. Basic Books Inc. New York 1984.

_ Bani Sadr, Abolhassan. L'Esperance Trahi. Papyrus Editions Paris 1982.

_ Bell, Gertrud. Persian Pictures. Ernest Benn Ltd. London.

_ Brown. James and Snyder William P. The Regionalizaton of Warfare. The Iran-Iraq Conflict. Transaction Books. Oxford 1985.

_ Carter, Jimmy. Keeping Faith. Memories of a President. Bantam Books. Toronto, New York 1982.

_ Cedetim. Centre d'Etudes Anti-Imperialist. Berang. Iran. Le Maillon Faible. Librairie François Maspero. Paris 1979.

_ Chubin, Sharam and Charles Tripp. Iran and Iraq at War. Westview press. Boulder Colorado 1985.

_ Committee on Foreign Relations. United States Senate. War in the Gulf. A Staff Report. August 1984.

_ Committee on Foreign Relations. United States Senate. War in Persian Gulf. The US Takes Side. A Staff Report October 1987.

_ Cordesman, Anthony H. The Iraq-Iran War and US-Iraq Relations. An Iraqi Perspective. An Interview with Iraqi Foreign Minister Tareg Aziz. August 1984.

_ Cordesman, Anthony H. The Gulf and the west. Strategic Relations and Military Realities. Westview. London 1985.

_ Cordesman, Anthony H. Arms sales & Iran. Middle East Institute. 1985.

_ Cottrel, Alvin. J and Frank Bray. Military Forces in the Persian Gulf. The John Hopkins University Press. Center for Strategic and International

Studies. Georgetown University. Washington DC. 1987.

- Devlin. John F. The Ba'th Party. A History From its Origins to 1966. Hoover Institute Press. Stanford University 1976.
- Efrat, Moshe and Bercovitch Jacob (eds.) Superpowers and Client States in the Middle East. The Imbalance of influence. Routledge. London and New York 1991.
- Esmael, Tareq. Iraq and Iran. Roots of Conflicts. Syracusse University Press. Syracusse N. Y. 1982.
- Firzli, Nicola. The Iraq-Iran Conflict. Institute of studies and Research. Editions du Monde Arab. First Edition 1981.
- Ford Foundation. The United Nations and the Iran-Iraq War. A Conference Held April 20-21, 1987 at Ford Foundation. New York August 1987.
- General Assembly, Official Records. Resolution Adopted on the Reports of the Sixth Committee 1974.
- Ghareeb, Edmond. The Kurdish Question in Iraq. Syracusse University Press 1981.
- Great Britain, Forcign office Documents on British Foreing Policy 1919-1939. first Series-vol. 12. London. Her Majesty's Stationary office 1962.
- Grummon, Stephen R. The Iran-Iraq War: Islam Embattled. Praeger. New York 1984.
- Hiro, Dilip. the Longest War, the Iran-Iraq Military Conflict. Routledge, New York, London 1991.
- Hubbard, Gilbert Ernest, From the Gulf to Ararat. An Expedition through Mesopotomia and Kurdistan. William Blackwood and Sons. Edinburgh and london 1916.
- Hurewitz, Jacob Coleman. The Middle East and North Africa in World politics. A Documentary record. Yale University Press. New Haven and

London 1975.

_ Iraq Embassy in London, President Saddam Hossein's Speech at the National Assembly 17 September 1980.

_ Iraq's Ministry of Culture and Information. Evolution and Development in Iraq 1980.

_ Ismael. Tareq. Iraq and Iran: Roots of Conflicts, Syracusse University Press. Syracusse, N. Y. 1982.

_ Jaber Mohsin, Gulf War in Saddam's Iraq. Revolution or Reaction 1983.

_ Jordon, Hamilton, Crisis. G.P. Putnam's son. New York 1982.

_ Joyner Christopher C. (ed.) The Persian Gulf War. Lessons for Strategy, Law and Diplomacy. Greenwood Press. New York, London 1990.

_ Kamel S. Abu Jaber. The Arab Ba'th Socialist Party, History, Ideology and Organization. Syracusse University Press 1966.

_ Karsh, Effraim. The Iran-Iraq War. A Military Analysis. Adelphi Papers 220. Spring 1987.

_ King, Ralph. The Iran Iraq War. Its Potential Implications. Adelphi Papers 219. Spring 1987.

_ Kreisberg, Paul H. (ed.) American Hostages in Iran, the Conduct of a Crisis. Yale University Press, New Haven, London 1985.

_ Leeden, Michael and William Lewis. Debacle; The American Failure in Iran. Alfred A. Knopf, New York 1981.

_ Longhurst, Henry. Aduenture in oil. The Story of British Petroleum, Sidgwick and Jackson Ltd. 1959.

_ Matter, Fuad. Saddam Hossein, the Man, the Causes and the Future. Third World Center for Research and Publishing London 1981.

_ Maul Hanns and Otto Pick (eds.) The Gulf War. Regional and International Dimensions, St. Martin's Press. New York 1989.

- Mescher, Helmut, Imperial Quest for Oil, Iraq 1910-1928. Ith Aca Press. London 1976.
- Middle East, sixth Edition, congressional Quarterly Inc. Washington D.C. 1980.
- Ministry of Foreign Affairs of the Repulic of Iraq-Iranian Conflict: Documentary Dossier. The Consultative Committee. January 1981.
- Ministry of Foreign Affairs of Iran. Some Facts Concernig the Dispute Between Iran and Iraq over the shatt-Al-Arab. Tehran, May 1969.
- Nyrop, Richard F. (ed.) Iraq. A Country Study Foreign Area Studies. The American University, Washington D.C. Research Completed 1979.
- Parry, Clive L.L.D. The Consolidated Treaty Series (edited and Annotated) vol 204, Ocean Publications, Inc. Dobbes Ferry. New York 1980.
- Penrose, Edith and E. F. Iraq. International Relations and National Development. Ernest Benn Press Ltd. 1978.
- President Saddam Hossein Addresses National Assembly on the War With Iran, Dar al-Ma'mun 1981.
- Ramazani, Rouhollah K. Iran's Foreign Policy 1941-1973: A Study of foreign Policy in Modernizing Nations, the University Press of Virginia, Charlottsville 1975.
- Rondot, Phillip L. Iraq. Presses Universitaires de France. Paris 1979.
- Rubin, Barry, Paved with Good Intention, The American Experience and Iran, Oxford University Press, New York 1980.
- Saddam Hossein. A Spotlight on syrian-Iranian Collusion Dar al-Ma'mun April 1982.
- Sampson, Anthony, The Arms Bazaar. Coronet Books. Hodder and Stoughton. London 1978.

Sanghavi, Ramesh, shatt Al-Arab. The Facts Behind the Issue. Transorient

Books. England, June 1969.

_ Shapiro. Leonard. Soviet Treaty Series. A Collection of Bilateral Treaties, Agreement and Convention etc. Concluded Between the Soviet union and Foreign Powers. Vol 1. (1917-1928). The Georgetown University Press. Washington D.C. 1950.

_ Sick, Gary, All Fall Down. America's Tragic Encounter with Iran. Random House, New York 1985.

_ Sinclair, Ian M. The Vienna Convention on the law of Treaties, Manchester University Press 1973.

_ Special Report by His Mayesty's Government to the Council of the League of Nations on the Progress of Iraq During the Period 1920-1931, Issued by the Colonial Office,

_ Tahir Kheli, Shirin and Shaheen Ayubi (eds.) The Iran-Iraq War, New Weapons, Oil Conflict. Praeger, New York 1983.

_ Vance, Syrus, Hard Choices, Critical Years in American's Foreign Policy. Simon and Shuster. New Yourk 1983.

_ Us Congress United States. Arms Sale to the Persian Gulf, Report of a Study Mission to iran, Kuwait and Saudia Arabia. May 22-31 1975.

_ Watson, Robert Grant. History of Persia, from the Biginning of the Nineteenth Century to the year 1858. Smith Elder and co. London 1866.

_ Wilson, Sir Arnold Talbot. Persia. London, Ernest Benn Ltd. 1932.

_ Wilson, Sir Arnald Talbot. South West Persia, A Political Officer's Diary 1907-1914. Oxford University Press. London, New York 1941.

_ Wright, Sir Denis, English Amongst the Persians, During the Qajar Period. 1787-1921, Heinemann, London 1977.

مقاله‌ها ــ انگلیسی

Bill, James, Why Tehran Finally Wants a Gulf Peace. washington Post. 28. August 1988.

Fuller Graham E. The Middle East in Us-Sovite Relations. The Middle East Journal, vol. 44. No. 3. Summer 1990.

Hoogland, Eric. The Gulf War and the Islamic Republic. Merip Reports vol. 14 No 6/7 July - Septembr 1984.

James G.H. The Attitude of the Superpowers Towards the Gulf.

War (ed.) Azhari, M.S. el (ed.) The Iran-Iraq War. A Historical, Economic and Political Analysis. University of Exeter 1984.

Parsons, Anthony. Iran and Western Europe. The Middle East Journal, vol. 43. No. 2. Spring 1989.

Segal, David. The Iran-Iraq War. A Military Analysis. Foreign Affairs, vol. 66. No. 5 Summer 1988.

Sick, Gary, Trial by Error. Us Ready to Intervene in the Gulf War. Merip Reports Ibid.,

Torrey, Gordon H. The Ba'th Ideology and Practice. Middle East Journal. Autumn 1969.

Wright, Claudia. Implications of Iran-Iraq War. Foreign Affairs. Winter 1980-81.

مقاله‌ها ــ فرانسه

Fichette, Joseph. Les Pays Arabes du Golfe. Documentation Française. Les Problèmes Politiques et Sociaux. No. 409. 27 Fevrier 1981.

Vanly, Ismat Cheriff. Le Kurdistan d'Iraq. (ed.) Gerald Chaliand. Les Kurdes

et le Kurdistan. La Question Nationale Kurde au Proche Orient. Paris 1981.

سندهای جامعه ملل

Barcelona Convention and Statute of the Regime of Navigable Waterway of International Concern. 20 April 1922.

League of Nations, official Journal, February 1935.

سندهای سازمان ملل متحد

Charter of the United Nations and Statute of International Court of Justice. Office of Public Information, United Nations, New York.

Declaration of Principle of International Law Concerning Friendly Relations and co-operation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations. 24 October 1970.

Vienna Convention on the law of the Treaties. 22 May 1969.

صدها سند مجمع عمومی، به‌ویژه شورای امنیت سازمان ملل مطالعه شده است که تعداد کثیری از آنها در متن کتاب آورده شده است. برای جلوگیری از افزایش تعداد صفحه‌ها، از ذکر آنها خودداری می‌شود.

روزنامه‌ها و مجله‌ها

شماره‌های متعدد نشریه‌های زیر مورد مطالعه قرار گرفته است:

روزنامه‌ها

Washington Post

New York Times

Los Angeles Times

Christian Science Monitor

observer

Herald Tribune International

مجله‌ها

Times
News Week
Foreign Affairs
Middle East Journal
Middle East Review
Merip Report
United Nations Chronicle
Military Balance

ضمایم

قرارداد دوم ارزروم*
۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ ــ ۳۱ مه ۱۸۴۷

ماده ۱ ــ دو دولت مسلمان با تصویب این قرارداد ازکلیه دعاوی مالی که تاکنون علیه یکدیگر داشته‌اند صرف‌نظر می‌کنند؛ ولی هیچ نکته‌ای در این توافق، شرایطی راکه در ماده ۴ برای حل دعاوی معین شده است تغییر نخواهد داد.

ماده ۲ ــ دولت ایران متعهد می‌شود کلیه اراضی جلگه‌ای، یعنی اراضی واقع در قسمت غربی ولایت زهاب را به دولت عثمانی واگذار نماید؛ و دولت عثمانی نیز متعهد می‌شود که قسمت شرقی ولایت مذکور، یعنی تمام مناطق کوهستانی من‌جمله دره کرند را به دولت ایران واگذار نماید.

---

* ترجمه از متن فرانسه ازکتاب
Parry, Clive L.L.D. The Consolidated Treaty Series (edited and Annotated) vol 204. Ocean Publications Inc. Dobbs Ferry, New York 1980.
و مقابله آن با متن انگلیسی ازکتاب
Ismael, Tareq. Iraq and Iran; Roots of Conflicts, Syracusse University Press, Syracusse, N. Y., 1982.

دولت ایران از کلیه دعاوی خود در مورد شهر و ولایت سلیمانیه چشم می‌پوشد و رسماً متعهد می‌شود که از دخالت در حقوق حاکمیت دولت عثمانی در ولایت مذکور و یا نقض حقوق فوق خودداری کند.

دولت عثمانی رسماً متعهد می‌شود که مالکیت شهر و بندر محمره [خرمشهر] جزیره خضر [آبادان]، لنگرگاه و اراضی واقع در ساحل شرقی شط‌العرب، یعنی ساحل چپ آن که در تصرف عشایری است که متعلق به ایران شناخته شده‌اند تحت حاکمیت مطلق ایران باشد. به‌علاوه کشتیهای ایران حق خواهند داشت که با آزادی کامل در شط‌العرب، از محلی که شط به دریا می‌ریزد [مصب] تا نقطه تلاقی مرزهای دو طرف عبور و مرور نمایند.

ماده ۳ ــ طرفین متعاهدین که به موجب قرارداد حاضر از سایر دعاوی ارضی خود صرف‌نظر می‌کنند، متعهد می‌شوند که بی‌درنگ اعضای هیات و مهندسان را برای تعیین مرزهای دو کشور برطبق ماده قبلی انتخاب نمایند.

ماده ۴ ــ طرفین در مورد انتخاب فوری نمایندگان خود برای رسیدگی و تسویه عادلانه کلیه خسارتهایی که هر یک از طرفین از زمان قبول پیشنهادهای دوستانه‌ای که به‌وسیله دو قدرت بزرگ میانجی تدوین شده و در ماه جمادی‌الاول ۱۲۶۱ به آنها اعلام شده است متحمل شده‌اند و همچنین [رسیدگی و تسویه] کلیه مساله‌های مربوط به بدهیهای مراتع از سالی که پرداخت آنها به عقب افتاده است موافقت می‌نمایند.

ماده ۵ ــ دولت عثمانی قول می‌دهد که شاهزادگان پناهنده ایرانی را در بورسا سکونت دهد و اجازه ندهد که آن شهر را ترک کنند و یا روابط پنهانی با ایران برقرار نمایند. دولتین معظمین متعهد می‌شوند که عموم پناهندگان دیگر را برطبق معاهده قبلی ارزروم به یکدیگر تحویل دهند.

ماده ۶ ــ بازرگانان ایرانی حقوق و عوارض کالای خود را به جنس یا به نقد و برطبق ارزش واقعی و متداول [ارزش روز] کالای خود و به‌نحوی که در ماده مربوط در قرارداد ارزروم در سال ۱۲۳۸ هـ. (۱۸۲۳ م.) معین شده است پرداخت خواهند نمود. هیچ مبلغ اضافی (حتی یک سکه پول) بیش از آنچه در قرارداد فوق تعیین

شده است مطالبه نخواهد شد.

ماده ۷ ــ دولت عثمانی قول می‌دهد که امتیازات لازم را به زایران ایرانی بدهد تا برطبق قراردادهای قبلی بتوانند از اماکن مقدس در قلمرو عثمانی با ایمنی کامل و بدون آنکه مورد هیچ گونه آزاری واقع شوند بازدید نمایند. به‌علاوه دولت عثمانی که خواهان تقویت و استحکام رابطه‌های دوستی و اتحادی است که باید بین دو دولت مسلمان و اتباع آنها برقرار باشد، متعهد می‌شود که مناسب‌ترین اقدامها را به عمل آورد تا همان‌طور که زایران ایرانی از کلیه امتیازات در ممالک عثمانی بهره‌مند می‌شوند سایر اتباع ایرانی نیز از آنها برخوردار شوند و خواه در امور تجاری و خواه در سایر امور از هرگونه ظلم و تعدی و بی‌حرمتی محفوظ باشند.

به‌علاوه دولت عثمانی قول می‌دهد که کنسول منتخب از طرف دولت ایران را در شهرهای قلمرو عثمانی، به استثنای مکه مکرمه و مدینه منوره، در نقاطی که حضور آنان به علت منافع بازرگانی و یا برای حمایت از بازرگانان و اتباع ایرانی ضرور خواهد بود به رسمیت بشناسد و به آنان تمام امتیازاتی که لازمه شخصیت رسمی آنان است و به کنسولهای سایر دولتهای دوست داده شده است اعطا کند.

دولت ایران به سهم خود متعهد می‌شود که همان رویـه را مـتقابلاً در مورد کنسولهایی که از طرف دولت عثمانی در نقاطی از ایران که به تشخیص دولت ایران انتصاب آنان ضرور خواهد بود انتخاب می‌شوند و همچنین در مورد بازرگانان عثمانی و سایر اتباع آن که از ایران دیدن می‌کنند اتخاذ نماید.

ماده ۸ ــ دولتین معظمین مسلمان متعهد می‌شوند که در مورد ممانعت از ورود دزدان و جلوگیری از اعمال راهزنی که از طرف عشایر و افراد ساکن مرز انجام می‌شود تدابیر لازم اتخاذ و به مورد اجرا بگذارند و برای این منظور افراد نظامی را در محلهای مناسب مستقر سازند. به‌علاوه آنها متعهد می‌شوند که در مورد کلیه اقسام و اعمال تجاوزآمیز مانند غارت، چپاول یا قتل که در مرزهای آنها به وقوع می‌پیوندد اقدامات جدی به‌عمل آورند.

درباره عشایری که مورد اختلاف است و معلوم نیست تحت حاکمیت کدام دولت قرار دارند، دولتین معظمین یک بار برای همیشه انتخاب و تعیین نقاط محل

سکونت را به اختیار کامل آنان می‌گذارند تا از این به بعد همیشه در آن نقاط سکونت نمایند. عشایری که وابستگی [تابعیت] آنان مشخص است، وادار خواهند شد که به قلمرو کشوری که به آن تعلق دارند مراجعت کنند.

ماده ۹ ـ کلیه نکات و موَاد قراردادهای سابق و مخصوصاً قرارداد ۱۲۳۸ ه. (۱۸۲۳ م.) منعقده در ارزروم که در قرارداد حاضر اصلاح یا لغو نشده است بدین وسیله تمام قدرت [اجرایی] و مفاد کامل آن [مجدداً] تایید می‌شود، مثل آنکه کلمه به کلمه در قرارداد حاضر گنجانده شده است. بین دولتین معظمین توافق شده است که بعد از مبادله این قرارداد، آن را قبول و امضا خواهند نمود و همچنین موافقت می‌نمایند که اسناد مصوب آن در ظرف مدت دو ماه یا کمتر مبادله شوند.

امضا **۱۶ جمادی‌الاخر ۱۲۶۳**

انورافندی **میرزاتقی‌خان**

یادداشت توضیحی درباره بعضی مواد قرارداد پیشنهادی ارزروم*

این یادداشت از طرف سفیران انگلیس و روس در کنستانتی نوپل [استانبول فعلی] به دولت عثمانی در ۲۶ آوریل ۱۸۴۷ نوشته شده است.

ما امضاکنندگان، نمایندگان دولتهای میانجی بریتانیای کبیر و روس افتخار داشتند که یادداشت مشابهی، با ضمیمه آن، از جناب علی افندی وزیر امور خارجه (عثمانی) که در ۱۱ ماه جاری در مورد مذاکره‌های عثمانی و ایران به آنان نوشته شده است دریافت دارند.

ما امضاکنندگان بسیار خشنود هستیم که آن عالیجناب در نامه فوق اشاره کردید که از طرف باب عالی به نماینده تام‌الاختیار دولت عثمانی در ارزروم دستور فوری داده شده است که مواد قرارداد با دربار ایران را بدون آنکه حک و اصلاحی کند و برطبق متنی که از طرف نمایندگان دو دولت میانجی تهیه شده و برای جلب موافقت دو دولت [ایران و عثمانی] به نمایندگان تام‌الاختیار آنها داده شده است، با توجه به توضیحات نمایندگان دو دولت میانجی در استانبول درباره بعضی نکاتی که در متن پیشنهادی به اندازه کافی روشن نبوده است امضا کند.

نکاتی که باب عالی درباره آنها توضیحاتی خواسته است به شرح زیر می‌باشد:

۱ ــ باب عالی تصور می‌کند که عبارت ماده ۲ پیش‌نویس قرارداد مبنی بر واگذاری شهر، بندر و لنگرگاه محمره و جزیره خضر [آبادان] به ایران نمی‌تواند شامل آن اراضی باب عالی باشد که خارج از شهر [محمره] واقع شده است و یا بندرهای دیگر باب عالی که در این ناحیه‌ها قرار دارد.

---

* ترجمه از متن انگلیسی از کتاب

Ismael, Tareq. Op. Cit., PP. 44-47

و

firzli, Nicola. The Iraq-Iran Conflict. Institute of Studies and Research, «Editions du Monde Arabe» First Edition 1981.

باب عالی همچنین نگران است بداند که طبق مفاد قسمت دیگر همان ماده [ماده ۲] که مربوط به عشایر است، در حالی که [عشایر فوق] در واقع متعلق بـه ایران هستند، ممکن است به دو قسمت تقسیم شوند، نصف آن در سرزمین عثمانی و نصف دیگر آن در سرزمین ایران مقیم شوند. در این صـورت آن دسـته‌هایی از عشایر که در خاک عثمانی سکونت دارند تبعه ایران خواهند بود و در نتیجه اراضی که در تملک دارند به ایران واگذار خواهد شد؛ و دیگر اینکه ایران در زمانی در آینده خود را ذیحق خواهد دانست که درباره حق مالکیت آن اراضی با باب عالی ستیزه کند.

۳ ـ باب عالی نگران است بداند که آیا دولت ایران با توجه به مفاد فعلی مواد ۱ و ۴ [قرارداد] خود را ذیحق می‌داند که جبران خسارتهای مالی را در رابطه بین دو دولت تلقی کند و نه در زمره دعاوی اشخاص که [قبلاً] آن را به کلی نفی کرده بود؟ باب عالی معتقد است که این دعاوی منحصراً مربوط به بعضی بدهیهای مراتع و خسارتهایی است که به‌وسیله اتباع دو دولت در نتیجه عملیات راهزنان و نظیر آن وارد شده است.

باب عالی همچنین سؤال می‌کند که آیا موافقت دولت ایران در مورد مساله قلعه‌ها که به ماده دوم اضافه شده است با توجه به عبارتهای مربوط به رفتار متقابل که در ماده ۷ پیش‌نویس نمایندگان از قلم افتاده است جلب خواهد شد؟

نمایندگان امضاکننده با ابراز علاقه‌مندی و [با توجه به اینکه] خود را موظف می‌دانـند تـردیدهای بـاب عـالی را دربـاره کـلیه مساله‌های فـوق بـرطرف کـنند بدین‌وسیله [نظرات خود را] در زیر اعلام می‌دارند:

پاسخ سؤال اول ـ لنگرگاه محمره قسمتی است که در مقابل شهر محمره در کانال حفار قرار گرفته است و این تعریف جای هیچ گونه تفسیر دیگـری را بـاقی نمی‌گذارد.

نمایندگان امضاکننده همچنین با نظر وزیر عثمانی موافق هستند که با واگذاری شهر، بندر و لنگرگاه محمره و جزیره خضر در آن ناحیه به ایران، باب عالی هیچ اراضی دیگر و یا هیچ یک از بندرهای دیگری را که ممکن است در آن ناحیه باشد

[به ایران] واگذار نمی‌کند.

نمایندگان امضاکننده به‌علاوه اعلام می‌کنند که ایران ذیحق نخواهد بود تحت هیچ عنوانی در مورد ناحیه‌های واقع در ساحل راست شط‌العرب، و یا اراضی سمت چپ آن که متعلق به عثمانی است حتی اگر عشایر ایرانی و یا قسمتی از آن عشایر در ساحل راست [شط] و یا در اراضی فوق سکونت داشته باشند هیچ گونه ادعایی مطرح کند.

پاسخ سؤال دوم ـ در مورد نگرانی باب عالی که مواد ۱ و ۴ پیش‌نویس قرارداد ممکن است برخلاف قاعده، نوعی تفسیر شود که دعاوی مالی دولت ایران را به‌عنوان [دعاوی] بین دو دولت دوباره زنده کند، نمایندگان امضاکننده بدین‌وسیله اعلام می‌دارند همان‌طور که در مواد ۱ و ۴ پیش‌نویس قرارداد صریحاً قید شده است که از کلیه دعاوی از این نوع ناشی از هر گونه علتی که باشد چشم‌پوشی می‌شود، دیگر تجدید بحث درباره آن به هر صورتی که باشد امکان نخواهد داشت و فقط دعاوی اشخاص باید توسط دو طرف مورد حل و فصل قرار گیرد؛ و به‌علاوه اینکه رسیدگی به چنین دعاوی فردی و [بررسی] صحت آن، همان‌طور که توافق شده است، در صلاحیت کمیسیون مخصوصی است که برای این منظور خاص منصوب خواهد شد و تصمیم درباره اینکه چه نوع دعاوی را باید دعاوی فردی تلقی کرد باید همچنین به این کمیسیون ارجاع گردد.

در پاسخ دو سؤال فرعی که در پایان یادداشت عالیجناب علی افندی مطرح شده است، نمایندگان امضاکننده معتقدند که آنان محق هستند بیان دارند که دولت ایران بدون تردید با درج عبارتهایی در مورد رفتار مِتقابل هر دو دولت درباره منافع دوجانبه اتباع خویش، زایران و نمایندگان کنسولی موافقت خواهد کرد. راجع به مساله قلعه‌ها، آنان فقط می‌توانند نظر شخصی خود را اظهار نمایند، بدین نحو که تعهد متقابل دو دولت مسلمان درباره عدم ساختن استحکامات در سواحل شط‌العرب یک تضمین بیشتری برای حفظ رابطه‌های صلح‌آمیز بین دو کشور خواهد بود. [چنین تعهدی] الزامات [وجود] حسن‌نیت را که هدف قرارداد مورد

بحث است قویاً استحکام خواهد بخشید.

با توجه به مراتب فوق نمایندگان امضاکننده کاملاً آماده هستند که از اجرای تمایلات باب عالی در این مورد با وساطت همکاران خود در تهران پشتیبانی نمایند. آنان دلایلی دارند که امیدوار باشند نمایندگی آنان درباره موضوع فوق بدون تأثیر نخواهد بود.

ضمناً نمایندگان امضاکننده به این عقیده هستند که امضای قرارداد باید بدون [احساس] ناراحتی و بدون آنکه در انتظار مذاکره درباره موضوع خاص مورد بحث باشند انجام گیرد، زیرا اشکالی نخواهد بود که بعداً یک عبارت دیگری به قرارداد اضافه شود.

امضاکنندگان

(سفیر روسیه در دربار عثمانی)

(سفیر انگلستان در دربار عثمانی)

تاریخ ۱۴ (۲۶) آوریل ۱۸۴۷

نامه میرزا محمدعلی‌خان
به نمایندگان دو دولت روس و انگلستان ــ ترجمه

بدین‌وسیله به عالیجنابان اعلام می‌دارم نظر به مأموریتی که دولت اینجانب به من داده است تا اسناد مصوبه قرارداد ارزروم را مبادله کنم موافقت کامل خود را با توضیحاتی که نمایندگان دو دولت میانجی در سه نکته اول نامه خود به باب [عالی] داده‌اند ابراز می‌دارم. به‌علاوه اعلام می‌کنم در مورد نکته چهارم یادداشت توضیحی [نمایندگان] که عبارتی درباره رفتار متقابل که باید توسط هر دو دولت در مورد اتباع یکدیگر، زایران و نمایندگان کنسولی در پیش گرفته شود در ماده ۷ [قرارداد] گنجانده شود هیچ مخالفتی ندارم و همچنین در مورد قلعه‌ها، اعلیحضرت شاه ایران موافقت می‌کند مادام که [دولت] عثمانی از ساختن قلعه‌ها در ساحل راست شط‌العرب مقابل اراضی ایران خودداری کند [دولت] ایران نیز به سهم خود از ساختن قلعه‌ها در ساحل چپ آن که مالکیت آن به موجب مدلول قرارداد به آن داده شده است خودداری می‌کند.

با اعتقاد به آن، این نامه را امضا کرده‌ام و با مهر خود ممهور نموده‌ام.

محمدعلی

تاریخ ۲۳ صفر ۱۲۶۴ برابر با ۱۹ (۳۱) ژانویه ۱۸۴۸

پروتکل تحدید حدود مرزی ایران و عثمانی ۴ (۱۷) نوامبر ۱۹۱۳[1]

امضاکنندگان زیر: جناب سرلوئیس مالت، سفیر فوق‌العاده و نماینده تام‌الاختیار اعلیحضرت پادشاه انگلستان در دربار اعلیحضرت سلطان (عثمانی)، جناب میرزا محمودخان قاجار احتشام‌السلطنه سفیر فوق‌العاده و نماینده تام‌الاختیار اعلیحضرت پادشاه ایران در دربار اعلیحضرت سلطان؛ جناب م. میشل دگیرس سفیر فوق‌العاده و نماینده تام‌الاختیار اعلیحضرت امپراتور روسیه در دربار اعلیحضرت سلطان و والاحضرت شاهزاده سعید حلیم پاشا وزیر اعظم و وزیر امورخارجه امپراتور عثمانی، با یکدیگر ملاقات نمودند تا توافق حاصل بین دول خود را درباره مرز ایران و عثمانی در این پروتکل ثبت نمایند. در آغاز رئوس کلی جریان مذاکراتی که تا به امروز بین آنان به‌عمل آمده است بررسی نمودند.

کمیسیون مشترکی که به موجب ماده اول پروتکل امضا شده در تهران بین سفارت امپراتوری عثمانی و وزیر امورخارجه ایران به منظور تعیین مبانی مذاکرات مربوط به تحدید حدود مرز ایران و عثمانی تشکیل گردیده بود ۱۸ جلسه تشکیل داد که جلسه اول آن در تاریخ ۱۲ (۲۵) مه و جلسه آخر آن در تاریخ ۹ (۲۲) اوت ۱۹۱۲ بوده است. در تاریخ ۹ (۲۲) اوت، سفارت امپراتوری روسیه در استانبول یادداشتی به شماره ۲۶۴ به باب عالی ارسال می‌دارد مبنی بر اینکه «دولت امپراتوری معتقد است که نمی‌توان اصرار بیش از حد بر لزوم اجرای بی‌درنگ مواد صریح قرارداد ارزروم در مورد اعاده شرایط موجود در سال ۱۸۴۸ به عمل آورد.»

سفارت امپراتوری در همان زمان تذکاریه‌ای به دولت امپراتوری عثمانی ارسال می‌دارد که در آن خطوط مرزی به‌طور مشروح و با انطباق به مواد قراردادهایی که به قوت خود باقی است نشان داده شده بود. دولت امپراتوری عثمانی به این مکاتبات طی یادداشت مورخ ۱۸ (۳۱) مارس ۱۹۱۳ به شماره

1. Ismael, Tareq- Op. Cit., PP. 48-56.

۳۰۴۶۹/۴۷ پاسخ می‌دهد. در این یادداشت گفته شده است که «باب عالی، با اشتیاق به اجرای تمایل دولت امپراتوری روسیه در برطرف کردن هرگونه اختلاف در روابط دوستانه خود با آن امپراتوری و به‌علاوه با این آرزو که حسن‌نیت کامل خود را در مورد حل اختلاف موجود در بین دو کشور ایران و عثمانی به دولت ایران ابراز دارد، تصمیم گرفته است که خط (مرزی) مذکور در یادداشت و تذکاریه سفیر اعلیحضرت امپراتور روسیه را در مورد حدود قسمت شمالی مرز ایران و عثمانی از سردار بولاغ تابانه، یعنی تا ۳۶ درجه عرض جغرافیایی را قبول کند.»

با این حال، دولت امپراتوری عثمانی اصلاحات چندی در خط (مرزی) پیشنهادی در تذکاریه منضم به یادداشت شماره ۲۶۴ مورخ ۹ (۲۲) اوت ۱۹۱۲ سفارت امپراتوری روسیه پیشنهاد نموده است.

دولت امپراتوری عثمانی همچنین «یک یادداشت توضیحی درباره وضع مرزی زهاب و ترتیبی که برای رسیدن به یک تفاهم نهایی و منصفانه با دولت ایران و در آن قسمت مرز می‌توان پذیرفت» به یادداشت خود پیوست نموده است.

سفارت امپراتوری روسیه طی یادداشت مورخ ۲۸ مارس (۱۰ آوریل) ۱۹۱۳ شماره ۷۸ پاسخ داد و در آن قید شد «که دولت امپراتوری عثمانی برای تعیین حدود مرزی ناحیه آرارات ـ بانه، مفهوم دقیق ماده ۳ قرارداد ۱۸۴۸ را که به‌نام قرارداد ارزروم شناخته شده است و در یادداشت مورخ ۹ (۲۲) اوت ۱۹۱۲ به شماره ۲۶۴ نیز اعلام شده است به‌عنوان یک اصل می‌پذیرد.» در مورد اصلاحاتی که توسط باب عالی پیشنهاد شده بود سفارت امپراتوری اعلام داشت به استثنای مساله آگری‌چای، درباره لزوم عدم تغییر خط [مرزی] که در یادداشت مورخ ۹ (۲۲) اوت ۱۹۱۲ معین شده است اصرار می‌ورزد.

در مورد مساله زهاب سفارت امپراتوری روسیه، در عین حال که این حق را محفوظ می‌دارد که نظرات مشروح خود را درباره آن منطقه مرزی [بعداً] تسلیم دارد اظهار داشت که «عقیده‌اش درباره مجموع پیشنهادات عثمانی آن است «که آن پیشنهادات نمی‌توانند در آینده حفظ نظم و آرامش را در مرزها به اندازه کافی تضمین کنند.»

در ۲۰ آوریل (۳ مه) ۱۹۱۳ سفارتهای روسیه و انگلستان یادداشت مشابهی به والاحضرت شاهزاده سعید حلیم پاشا با تذکاریه‌ای که خلاصه نقطه‌نظرهای آنها را در مورد حدود مرزهای زهاب و نواحی واقع در جنوب آن خلاصه می‌کرد تسلیم داشتند.

به‌دنبال مبادله یادداشتها، مذاکراتی بین جناب م. دگیرس و سر جرارد لوتر[1] از یک طرف و مرحوم عالیجناب محمود شوکت پاشا از طرف دیگر به عمل آمد. نتیجه این مذاکرات در یادداشت جناب سفیر روسیه به والاحضرت وزیر اعظم در ۶ ژوئن ۱۹۱۳ و در یادداشت باب عالی در ۲۶ ژوئن (۹ ژوئیه) ۱۹۱۳ به شماره ۳۴۵۵۳/۹۵ به سفارت روسیه و در ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۳ به سفارت انگلستان درج گردید.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳، «اعلامیه‌ای»، توسط سر ادوارد گری[2] و عالیجناب ابراهیم حقی پاشا در مورد تعیین حدود مرزهای جنوبی ایران و عثمانی در لندن امضا شد.

سفارت امپراتوری روسیه سپس به ذکر رئوس کلی اصول تحدید حدود مرزهای ایران و عثمانی که در مکاتبات مشخص شده بود مبادرت ورزید و یادداشتی به تاریخ ۵ (۱۸) اوت ۱۹۱۳ به شماره ۱۶۶ برای باب عالی ارسال داشت. یادداشت مشابهی نیز از طرف سفارت انگلستان در همان تاریخ برای باب عالی ارسال گردید.

باب عالی در پاسخ یادداشتهای فوق، یادداشت مشابهی به سفارتخانه‌های فوق در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۳ و به شماره ۳۷۰۶۳/۱۱۳ ارسال نمود.

در نتیجه مذاکرات بعدی، چهار نماینده تام‌الاختیار بریتانیا، ایران، روسیه و عثمانی درباره مواد زیر توافق نمودند:

ماده ۱) موافقت می‌شود که خط مرزی بین ایران و عثمانی به نحو زیر معین گردد:

---

1. Sir Gerard Lowther
2. Sir Edward Grey

خط مرزی در شمال از علامت مرزی شماره ۳۷ در مرز روسیه و عثمانی که نزدیک سرداربلاغ در قله بین دو کوه آرارات بزرگ و آرارات کوچک قرار دارد به سمت جنوب امتداد می‌یابد و دره دامبات، ناحیه سارنویچ و قنات یارم قبا را که منبع آن در جنوب کوه ایوب بیگ است به ایران واگذار می‌کند. خط مرزی آنگاه بولاغ باشی را برای ایران می‌گذارد و در امتداد مرتفع‌ترین قله که حد جنوبی آن در حدود ۴۴ درجه و ۲۲ دقیقه طول و ۳۰ درجه و ۲۸ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد ادامه می‌یابد. پس از آن، خط مرزی، غرب باتلاقی راکه تا غرب یارم قبا امتداد دارد دور می‌زند، از نهر ساری‌سو می‌گذرد و از بین دهات کردباران (عثمانی) و بازرگان (ایران) عبور می‌نماید و آنگاه به‌سوی قله غربی بازرگان بالا می‌رود و سپس در مسیر آبریزگاهی که از آبهای قلل سرانلی، زندولی، کبرکلیم، خانلی بابا، کدوک خزیمه و دوجی تشکیل می‌شود امتداد می‌یابد.

بعد از دوجی، خط مرزی از دره آگری‌چای، در محلی که از طرف کمیسیون تحدید حدود با توجه به وضع فعلی محل معین خواهد شد می‌گذرد و دهات ناد و نفتو را برای ایران می‌گذارد.

مالکیت ده قزل قیا (بله سور)، پس از بررسی موقعیت جغرافیایی آن معین خواهد شد. دامنه غربی آبریز این ناحیه متعلق به عثمانی و دامنه شرقی آن متعلق به ایران خواهد بود. در صورتی که خط قطعی مرزی، قسمتی از جاده‌ای که ناحیه بایزد را به ولایت وان مربوط می‌سازد و از نزدیک قزل‌قبا می‌گذرد از محدوده اراضی عثمانی خارج نماید، در آن صورت، دولت ایران، عبور از آن جاده را برای پست دولتی عثمانی، مسافران و کالاها به استثنای افراد نظامی و وسایل نقلیه حامل مهمات آزاد خواهد گذاشت.

پس از آن خط مرزی به‌سوی ارتفاعاتی که آبریزگاه قزل‌زیارت، ساری‌چمن، دومانلو، قرابورغا، تپه بین مخزن آب آگری‌چای (ایران) و جلی گل (عثمانی)، آیدال‌داشی، رشکان و تپه بین آخورک و تاوین بورابک زادان، گوری ماهین، حیدربابا و آوریستان را تشکیل می‌دهد بالا می‌رود.

در مورد قطور، پروتکل ۱۵ (۲۸) ژوئیه معروف به پروتکل صاری قمیش، به

نحوی که ده کولیک را برای عثمانی و دهات بله جیک، راضی و قاراتیل (هاراتیل)، دوجلیکها و پانامریک را برای ایران بگذارد به مورد اجرا گذاشته می‌شود.

خط مرزی در امتداد قله میرعمر به طرف کوه سوراوا بالا می‌رود و با واگذاردن خانقاه به عثمانی از آبریزگاهی که از نهرهای گردنه بروج گوران و کوهها راویل، بله کوه، شینه‌تال، سردول، غلاملی، کپر، برگابند، پری‌خان، اسکندر، آون و کوتول تشکیل می‌شود عبور می‌کند. دره باجیرگا برای عثمانی و دهات سرتیک و سرو برای ایران باقی می‌ماند و خط مرزی از منتهی‌الیه قسمت جنوبی قطور و از روی قله سمت غرب ده ایرانی بهیک عبور می‌کند و در امتداد قلل سری بایدوست به قله کوه زنت متصل می‌شود.

از کوه زنت، خط مرزی در مسیر آبریزگاه بین ناحیه ترگور، دشت ومرگور در ایران و ناحیه حکاری در عثمانی یعنی از قلل شیوه شیشالی، چیل‌چوری، چل‌بردری، کنه کتر، قاضی‌بیگ، اوخ، ماهی هلانه، کوههای غربی بینار و دلامپر امتداد می‌یابد و سپس منطقه‌ای را که آبهای آن از طرف اشنویه دریاچه ارومیه می‌ریزد به انضمام سرچشمه‌های رودخانه غدیر معروف به آب‌سرغدیر (دره‌ای که در جنوب دلامپر و شرق کوه گیرده قرار دارد) برای ایران می‌گذارد و به گردنه کله‌شین منتهی می‌گردد.

در جنوب کله‌شین، خط مرزی، مخزن آب لاون، به انضمام دره چم کلی (واقع در شرق زرده‌گل و جنوب غربی اسپیرز) را به ایران و آبهای رواندوز را به عثمانی واگذار می‌نماید و در امتداد قله‌ها و گردونه‌های سیاه‌کوه، زرده‌گل، بز، برزین، سرشیوه و کوی خواجه ابراهیم عبور می‌کند. از آنجا، خط مرزی به طرف جنوب رشته کوههای قندیل امتداد می‌یابد و شعب سمت راست رود کیالو یعنی نهرهای پوردانان، خضراواو تلختان را برای ایران می‌گذارد.

بدیهی است قبایل عثمانی که تابستان را طبق عادت معهود در دره‌های سرچشمه‌های غدیر ولاون می‌گذرانند مانند گذشته حق خواهند داشت از مراتع خود با همان شرایط قبلی استفاده نمایند.

پس از آنکه خط مرزی به قله سرکل کلین رسید از زنوجاسوسان و گردنه بامین

می‌گذرد نزدیک پل پوربردان از رودخانه وزنه عبور می‌نماید. کمیسیون تحدید حدود در مورد تعیین مالکیت ده‌شینه با رعایت اصول کلی شرایط فعلی محل تصمیم خواهد گرفت.

بعد از پوربردان، خط مرزی به سوی رشته کوههای فقیه باباخیر، بردسپیان، برد ابوالفتح وگردنه کانی‌رش صعود می‌نماید. پس از آن، از آبریزگاهی که ازکوههای لقاوگرد، دونلری، گردنه‌خانه احمد و انتهای جنوبی تپه سالوس تشکیل می‌شود عبور می‌کند و آنگاه از بین دهات کاندل (عثمانی)، کشک شیوا و مازنیاوا (ایران) به مسیر خود ادامه می‌دهد و به رودخانه کیالو (زاب کوچک) می‌رسد.

بعد از ملحق شدن به رودخانه کیالو، خط مرزی برخلاف جریان آب آن رودخانه به‌سوی بالا می‌رود و سمت راست ساحل آن (الان عجم) را برای ایران و سمت چپ ساحل آن را برای عثمانی می‌گذارد. پس از رسیدن به دهانه رودخانه خیله‌رش (از شعب سمت چپ رودخانه کیالو)، خط مرزی در سمت خلاف جریان آب آن رودخانه امتداد می‌یابد و دهات رلت، گیوه‌رو و غیره را برای ایران و ناحیه الان مائوت را برای عثمانی می‌گذارد. در انتهای جنوب غربی کوه‌بالو، خط مرزی از مسیر رودخانه خیله‌رش خارج می‌شود و به طرف منتهی‌الیه شمال غربی رشته کوه‌های سورکو که در جنوب رودخانه خیله‌رش امتداد دارد صعود می‌کند و نواحی سیول و شیوه کل را به عثمانی واگذار می‌نماید.

خط مرزی با رسیدن به بالاترین نقطه سورکو که تقریباً برابر ۳۵ درجه و ۴۹ دقیقه عرض جغرافیایی است در جهت دهات چمپاراوا که تعیین مالکیت آن براساس اصول پذیرفته شده استانوکو [حفظ شرایط فعلی محل] از طرف کمیسیون تحدید حدود معین خواهد شد ادامه می‌یابد. پس از آن، خط مرزی به ارتفاعات رشته کوههایی که مرز بین ناحیه بانه در ایران و ناحیه قزلجه در عثمانی را تشکیل می‌دهد یعنی کوههای گالاش، بردکچل، پشت هنکجال، دوبرا، پاراژال و اسپیکانا صعود می‌کند و بعد از آن به گردنه نوخوان می‌رسد. از آن نقطه، خط مرزی که همچنان در مسیر آبریزگاه ادامه دارد به سمت جنوب و سپس به سمت مغرب سیر می‌نماید و از قله‌های ولکوزا، پشت شهیدان، هزارمله، بلیکدر، گل ملایک و کوه

کوسه‌رشا که ناحیه ترطول عثمانی را از ناحیه مریوان ایران جدا می‌کند عبور می‌نماید.

از آنجا، خط مرزی بستر نهر خلیل‌آباد تا نقطه اتصال آن نهر به نهر چم‌قزلجه را طی می‌کند و از آن پس مخالفِ جریان آب نهر تا دهانه شعبه سمت چپ آن که از ده نباوه سوته جاری می‌شود ادامه می‌یابد و بعد در خلاف جریان آب نهر نباوه سوته و از طریق گردنه‌های کل ناوه سر و کل پیران به گردنه سورن که ظاهراً به‌نام چغان (یاچکان) معروف است می‌رسد.

رشته کوههای اورامان که در جهت شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارد خط مرزی بین ایران و ناحیه شهرزور عثمانی را تشکیل می‌دهد. خط مرزی پس از رسیدن به قله کماجار (جنوب شرقی ظالم قلعه و شمال غربی شهر اورامان) در امتداد قله اصلی تا محل انشعاب غربی آن در شمال دره‌ولی ادامه می‌یابد و دهات خان کرمله و نوسود را به ایران واگذار می‌کند. بقیه مسیر خط مرزی تا سیروان را کمیسیون تحدید حدود به‌طور استثنایی و با توجه به تغییراتی که ممکن است از سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۹۰۵ در آن ناحیه روی داده باشد تعیین خواهد کرد.

در جنوب سیروان، خط مرزی از نزدیک دهانه چم‌زمکان آغاز می‌شود و از کوه بیزل (یا بزل) می‌گذرد و سپس به طرف نهر جم‌زرشک پایین می‌آید. آنگاه در امتداد آبریزگاه بین نهر بالا و نهری که از بند بمو سرچشمه می‌گیرد و برطبق نقشه ایدانتیک، پشت غراو (ارخوندو) نامیده می‌شود ادامه می‌یابد و سپس به قله بند بمو بالا می‌رود.

خط مرزی در امتداد قله بامو (بمو) و پس از رسیدن به تنگه دربندی دهل (دربندی هور) در امتداد بستر رودخانه زنگنه (عباسان) تا نزدیکترین نقطه قله شوالدیر در پایین ده مامشیان ادامه می‌یابد. آنگاه به بالای قله می‌رسد و بعد از آن از بالای تپه‌هایی که آبریزگاه بین جلگه‌های تیله کوه و سرقله را تشکیل می‌دهد عبور می‌کند و آنگاه از طریق رشته کوههای خولی یاغان، جبل علی‌بیک، بندر چک چرمیک، سنگلر واسنگران تا نقطه‌ای در تنگه تنگه حمام که مقابل انتهای شمالی کوههای قره‌ویز واقع است امتداد می‌یابد.

خط مرزی از آنجا بستر رودخانه قورتو را در پیش می‌گیرد تا دهی به همین نام ادامه می‌یابد. مالکیت ده مزبور از طرف کمیسیون تحدید حدود براساس ملیت سکنه آن تعیین خواهد شد. سپس خط مرزی از جاده بین دهات تورتو و خوش خورک عبور می‌کند و بعد در طول قله‌های کوههای قشقه و آغ‌داغ امتداد می‌یابد. پس از آنکه قلعه سبزی را برای ایران می‌گذارد به طرف جنوب تا پاسگاه کانی‌بز متعلق به عثمانی ادامه می‌یابد. از آنجا خط مرزی مخالف جریان آب رودخانه الوند تا نقطه‌ای که یک ربع ساعت با محل الحاق آن با نهرگیلان فاصله دارد سیر می‌کند. از آن نقطه، در حالی که آب بخشان را برطبق خطی که با مرحوم محمود شوکت پاشا توافق شده است و به‌طور کلی نیز در نقشه‌ای که به یادداشت سفارت امپراتوری روسیه مورخ ۵ (۱۸) اوت ۱۹۱۳ منضم بوده نشان داده شده است دور می‌زند تا نفت‌سو ادامه می‌یابد و نفت موکاناسی را به عثمانی واگذار می‌نماید. از آنجا، خط مرزی در امتداد نفت دره‌سی به نقطه‌ای که جاده قصرشیرین آن رودخانه را قطع می‌کند می‌رسد و سپس در طول کوههای وربلند، کهنه ریگ، کنه شوران وجبل غربیی (دنباله جبل‌حمرین) ادامه می‌یابد.

کمیسیون تحدید حدود برای تقسیم آبهای کنگیر (سومار) بین دو کشور ایران و عثمانی موافقتنامه مخصوص تنظیم خواهد کرد.

آن قسمت مرزکه بین مندلی و نقطه شمالی خطی که در اعلامیه لندن ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳ که از طرف حقی‌پاشا و سر ادوارد گری صادر شده معین گردیده است چون به‌طور مشروح مورد بحث قرار نگرفته است ما امضاکنندگان، تعیین حدود آن قسمت مرز را به کمیسیون تحدید حدود واگذار می‌نماییم.

در مورد تعیین خط مرزی ناحیه هویزه تا دریا، خط مرزی از محلی به‌نام ام‌چیر که در آنجا هورالدول از هورالاعظم جدا می‌شود آغاز می‌گردد. ام‌چیر در شرق محل اتصال هورالمحیصین باهورالاعظم و ۹ مایلی شمال غرب بستین که دارای ۳۱ درجه، ۴۳ دقیقه و ۲۹ ثانیه عرض جغرافیایی می‌باشد واقع است. از ام‌چیر خط مرزی به طرف جنوب غربی متمایل شده و تا نقطه‌ای به طول جغرافیایی ۴۵ درجه در منتهی‌الیه جنوبی دریاچه کوچکی به‌نام اعظم که در هورالاعظم و در فاصله کمی

از شمال غربی شعیب واقع شده است ادامه می‌یابد. از این نقطه خط مرزی تا نقطه‌ای به عرض جغرافیایی ۳۱ درجه در طول باتلاق امتداد می‌یابد و مستقیماً به طرف مشرق تا نقطه‌ای از شمال شرقی کوشک بصری ممتد می‌شود به نحوی که این محل را در خاک عثمانی مَی‌گذارد. از کوشک بصری، خط مرزی به طرف جنوب تا کانال خین، در امتداد نقطه‌ای که بین نهر دعیجی و نهر ابوالعربید واقع است می‌رود و از آنجا در امتداد خط وسط المیاه کانال خنین تا نقطه‌ای که نهر مزبور در دهانه نهر نزیله به شط‌العرب می‌پیوندد ادامه پیدا می‌کند. از این نقطه، خط مرزی در مسیر شط‌العرب تا دریا امتداد می‌یابد به نحوی که شط و کلیه جزایر آن به استثنای شرایط و استثناهای زیر تحت حاکمیت عثمانی قرار می‌گیرد.

الف ـ نقاط زیر متعلق به ایران خواهد بود.

۱) جزیره محله و دو جزیره‌ای که بین محله و ساحل چپ شط‌العرب (ساحل متعلق به ایران در جزیره آبادان) واقع هستند.

۲) چهار جزیره بین شطیط و معاویه و دو جزیره مقابل منیوحی که هر دو از متعلقات جزیره آبادان است.

۳) کلیه جزایر کوچکی که فعلاً وجود دارند و یا ممکن است تشکیل شوند و به علت پایین رفتن آب به جزیره آبادان و یا اراضی متعلق به ایران در پایین نهر نزیله متصل می‌شوند.

ب ـ بندر جدید و لنگرگاه محمره [خرمشهر] و قسمت بالا و پایین محل التقای رود کارون با شط‌العرب طبق معاهده ارزروم تحت قلمرو [دولت] ایران باقی خواهد ماند، بدون آنکه به حق [دولت] عثمانی برای استفاده از این قسمت رودخانه خللی وارد بیاید و همچنین قلمرو [دولت] ایران به آن قسمتهایی از رود که خارج از لنگرگاه واقع است ادامه نخواهد یافت.

پ ـ هیچ گونه تغییری در حقوق، عرف و عادات موجود درباره ماهیگیری در ساحل شط‌العرب متعلق به ایران وارد نخواهد شد. کلمه «ساحل» ضمناً شامل آن اراضی است که به علت پایین آمدن آب به ساحل متصل گردند.

ت ـ قلمرو [دولت] عثمانی به آن قسمتهایی از ساحل متعلق به ایران که

ممکن است به علت مد آب و یا به هر علت دیگری موقتاً زیر آب قرار گیرد ادامه نخواهد یافت. از سوی دیگر، قلمرو [دولت] ایران شامل آن اراضی که ممکن است به‌طور موقت یا اتفاقی، هنگامی که آب از سطح معمول پایین‌تر آمده است به‌وجود آید نخواهد شد.

ث ـ شیخ محمره [خرمشهر] با پیروی از قوانین [دولت] عثمانی از حقوق مالکیت خود در خاک عثمانی همچنان بهره‌مند خواهد بود.

خط مرزی که در اعلامیه معین شده است در نقشه ضمیمه با خط قرمز نشان داده می‌شود. آن قسمتهایی از مرز که در خط مرزی بالا به‌طور دقیق مشخص نشده است براساس اصل حفظ شرایط موجود (Status Quo) و با رعایت نکات مندرج در ماده ۳ قرارداد ارزروم [که تشکیل کمیسیون مشترک برای تعیین حدود مرزی را پیش‌بینی می‌نماید] معلوم خواهد شد.

ماده ۲) خط مرزی به‌وسیله کمیسیون تحدید حدود مرکب از نمایندگان چهار دولت در محل معین خواهد شد. هر دولتی در این کمیسیون یک نماینده ارشد و یک معاون خواهد داشت. در موقع ضرورت، معاون به‌جای نماینده ارشد در کمیسیون شرکت خواهد نمود.

ماده ۳) کمیسیون تحدید حدود در اجرای وظایفی که به آن محول شده است [برطبق مبانی زیر عمل] خواهد کرد.

ـ برطبق مقررات پروتکل حاضر.

ـ طبق آیین‌نامه طرز عمل کمیسیون تحدید حدود منضم به پروتکل حاضر (ضمیمه آ).

ماده ۴) در صورت بروز اختلاف نظر در کمیسیون در مورد [تعیین] خط مرزی هر قسمت از مرز، نمایندگان ایران و عثمانی شرح کتبی حاوی نقطه‌نظرهای خود را در ظرف ۴۸ ساعت به نمایندگان روس و انگلیس تسلیم می‌کنند و آنان جلسه خصوصی تشکیل می‌دهند و درباره مساله مورد اختلاف تصمیم می‌گیرند و تصمیم خود را به همکاران ایران و عثمانی اعلام می‌دارند. این تصمیم در صورت مذاکرات جلسه عمومی درج می‌شود و رعایت آن برای هر چهار دولت الزامی خواهد بود.

ماده ۵) به محض آنکه یک قسمت از مرز تحدید حدود گردید، آن قسمت به‌عنوان آنکه به‌طور نهایی مشخص شده است تلقی می‌گردد و هیچ گونه رسیدگی مجدد و یا تجدیدنظر در آن به عمل نخواهد آمد.

ماده ۶) به همان نحو که کار تحدید حدود پیش می‌رود، دولتهای ایران و عثمانی حق خواهند داشت که پاسگاههای مرزی خود را برقرار نمایند.

ماده ۷) بدیهی است امتیازی که از طرف دولت شاهنشاهی ایران به موجب قرارداد مورخ ۲۸ مه ۱۹۰۱ (۹ صفر ۱۳۱۹ هجری قمری) به ویلیام تاکس دارسی داده شده و اکنون طبق مقررات ماده ۹ آن قرارداد توسط شرکت نفت ایران و انگلیس (محدود) که مرکز آن در وینچستر هاوس[1] لندن است عمل می‌شود (قرارداد فوق از این به بعد در ضمیمه ب پروتکل حاضر «قرارداد» نامیده می‌شود) به‌طور کامل و بدون قید و شرط در تمام اراضی که از طرف ایران به عثمانی منتقل شده است برطبق مواد پروتکل حاضر و ضمیمه (ب) آن به قوت خود باقی خواهد ماند.

ماده ۸) دولتهای ایران و عثمانی تعداد کافی از نسخه‌های نقشه تحدید حدود که به‌وسیله کمیسیون ترسیم شده است و همچنین نسخه‌های ترجمه بیانیه‌ای که در ماده ۱۵ آیین‌نامه طرز عمل کمیسیون قید گردیده است بین مأموران مرزی خود توزیع خواهند نمود. بدیهی است که متن فرانسه معتبر خواهد بود.

امضا

Louis Mallet

Ehteshamos-Saltaneh Mahmud

Michel de Giers

Said Halim

1. Winchester House

ضمیمه (ب) پروتکل استانبول ۱۹۱۳

چون دولت علیهٔ عثمانی و دولت اعلیحضرت شاهنشاه ایران مایل هستند در اراضی منتقل شده از طرف ایران به عثمانی حقوق مختلفه و امتیازاتی که به موجب امتیازنامه به شرکت محدود نفت انگلیس و ایران از طرف دولت ایران برحسب قرارداد ۲۸ مه ۱۹۰۱ (نهم صفر ۱۳۱۹) واگذار شده است محفوظ و کامل به‌موقع اجرا گذارده شود، در مسائل ذیل موافقت حاصل نمودند.

الف ـ باب عالی امتیاز مزبور را باکمال قوت و اعتبار آن در اراضی منتقل شده شناخته و تصدیق می‌کنند. امتیازی که به موجب مادهٔ اول قرارداد اعطا شده است یک انحصار مطلق و مختصی را محدود به حدود مقرره در امتیاز در کلیهٔ اراضی منتقل شده برقرار می‌دارد. هیچ گونه امتیازی از این قبیل که بر حقوق و امتیازات شرکت محدود نفت انگلیس و ایران نقصان و خلل وارد آورد به هیچ کس اعم از شرکت یا هیات داده نخواهد شد.

ب ـ کلیهٔ حقوق و امتیازات و معافیتها و منافع دیگری که به شرکت محدود نفت انگلیس و ایران از طرف دولت علیهٔ ایران به موجب قراردادی که فعلاً شرکت از آن استفاده می‌نماید واگذار شده است از طرف باب عالی در اراضی منتقله کاملاً مطابق مقررات قرارداد مراعات و محفوظ خواهد ماند.

ج ـ به استثنای مواد مزبوره در فقرات ضمیمه، دولت علیهٔ عثمانی در کلیهٔ اراضی منتقله کاملاً مطابق مقررات قرارداد دارای کلیه حقوق و امتیازات و منافعی که دولت علیهٔ ایران به موجب قرارداد استفاده نموده و یا برای خود حفظ کرده است خواهد بود.

د ـ شرکت محدود نفت انگلیس و ایران چون موافق مادهٔ دهم قرارداد دو مبلغ مذکوره در آن را که عبارت است از بیست هزار لیرهٔ انگلیسی نقد و بیست هزار

لیرهٔ انگلیسی سهام کاملاً تادیه نموده است باب عالی نمی‌تواند از بابت مذکور چیزی از شرکت محدود نفت انگلیس و ایران مطالبه نماید.

هـ ـ دولت علیهٔ ایران از شرکت محدود نفت انگلیس و ایران حق مطالبهٔ هیچ گونه وجهی به موجب جملهٔ اخیر مادهٔ دهم قرارداد مذکور از بابت منافع استخراجیه در اراضی منتقله نخواهد داشت. حقوقی که به موجب این جمله از بابت استخراج نفت می‌بایست پرداخته شود شرکت به دولت علیهٔ عثمانی خواهد پرداخت و دولت علیهٔ ایران از بابت منافع فوق به هیچ وجه حق مطالبه از شرکت یا دولت علیهٔ عثمانی نخواهد داشت.

و ـ برای تامین اجرای واقعی مواد قرارداد راجعه به نصب لوله‌های نفت باب عالی تصدیق می‌نماید که مواد فوق برای شرکت محدود نفت انگلیس و ایران حق نصب لوله‌های فوق را در اراضی عثمانی باقی می‌گذارد به طریقی که معادن نفت واقعه در اراضی منتقله معینی برای تسهیل حمل نفت از خلیج فارس مربوط شود. نقطهٔ مزبوره بعد از امضای این مقاوله‌نامه هرچه زودتر با موافقت دولت علیهٔ عثمانی و شرکت محدود نفت انگلیس و ایران معین خواهد شد.

ز ـ باب عالی تصدیق می‌نماید که مقررات مادهٔ نهم قرارداد نفت شامل است بر اختیار تشکیل شرکت جدیدی (مطابق مندرجات مادهٔ فوق) برای استخراج نفت در اراضی منتقله و بر فرض تشکیل چنین شرکتی، شرکت مزبور که کاملاً به‌جای شرکت محدود نفت انگلیس و ایران برقرار خواهد بود عهده‌دار تمام تعهدات و متمتع از تمام حقوق و امتیازات این شرکت می‌باشد.

ح ـ کلیهٔ اختلافات یا هر قبیل مسائلی که بین دولت علیهٔ عثمانی و شرکت محدود نفت انگلیس و ایران پیش آید در استانبول به نظریات دو نفر حکم که هر یک را یکی از طرفین تعیین و حکم ثالثی که دو نفر حکم مزبور قبل از شروع به حکمیت باید معین نمایند موکول خواهد شد. تصمیم حکمها یا در موقع عدم موافقت بین ایشان رأی حکم ثالث قاطع امر خواهد بود.

ط ـ دولت علیهٔ ایران تعهد می‌نماید که موافقت شرکت محدود نفت انگلیس

و ایران را به مقررات این ضمیمه تحصیل نماید. وسیلهٔ اطلاع موافقت فوق به باب عالی بعدها با موافقت طرفین تعیین خواهد گردید.

به تاریخ ۱۷/۴ نوامبر ۱۹۱۳ (مطابق ۱۷ ذیحجةالحرام ۱۳۳۱)

محمود احتشام‌السلطنه

لوئی مالت

میشل دگیرس

سعید حلیم

عهدنامه
مربوط به مرز دولتی و حسن همجواری
بین ایران و عراق

اعلیحضرت شاهنشاه ایران

و

حضرت رئیس جمهوری عراق

نظر به اراده صادقانه طرفین ـ منعکس در توافق الجزیره مورخ ۶ مارس ۱۹۷۵ برای نیل به حل و فصل قطعی و پایداری کلیه مساله‌های مابه‌الاختلاف بین دو کشور ـ

نظر به اینکه طرفین براساس پروتکل قسطنطنیه مورخ ۱۹۱۳ و صورتجلسات کمیسیون تحدید حدود ۱۹۱۴ به علامت‌گذاری مجدد قطعی مرز زمینی و بر مبنای خط تالوگ به تحدید مرز رودخانه‌ای خود مبادرت نموده‌اند ـ

نظر به اراده طرفین به برقراری امنیت و اعتماد متقابل در طول مرز مشترک خود ـ

نظر به پیوندهای همجواری تاریخی و مذهبی و فرهنگی و تمدنی موجود بین ملتهای ایران و عراق ـ

با تمایل به تحکیم پیوندهای مودت و حسن همجواری و تشیید مناسبات فیمابین در زمینه‌های اقتصادی و توسعه مبادلات و مناسبات انسانی بین مردم خود ـ براساس اصل تمامیت اراضی و مصونیت مرزها از تجاوز و عدم مداخله در امور داخلی ـ

با تصمیم به بذل مساعی در جهت برقراری عصری جدید در مناسبات دوستانه بین ایران و عراق بر مبنای احترام کامل استقلال ملی و سلطه حاکمیت مساوی دولتها ـ

با اعتقاد به مشارکت در اجرای اصول و تحقق آمال و اهداف میثاق ملل متحد از این طریق ـ

تصمیم به انعقاد عهدنامه حاضر گرفتند و بدین منظور نمایندگان تام‌الاختیار خود را به ترتیب ذیل تعیین نمودند:

اعلیحضرت شاهنشاه ایران

جناب آقای عباسعلی خلعت‌بری وزیر امور خارجه ایران

حضرت رئیس جمهوری عراق

جناب آقای سعدون حمادی وزیر امور خارجه عراق

مشارالیهم پس از ارائه اختیارنامه‌های خود که در کمال صحت و اعتبار بود نسبت به مقررات مشروحه زیر توافق نمودند:

ماده ۱ ـ طرفین معظمین متعاهدین ـ تایید می‌نمایند که مرز زمینی دولتی بین ایران و عراق همان است که علامت‌گذاری مجدد آن براساس و طبق مقررات مندرج در پروتکل مربوط به علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی و ضمایم پروتکل مذکور که به این عهدنامه ملحق می‌باشند انجام یافته است.

ماده ۲ ـ طرفین معظمین متعاهدین ـ تایید می‌نمایند که مرز دولتی در شط‌العرب همان است که تحدید آن براساس و طبق مقررات مندرج در پروتکل مربوط به تحدید مرز رودخانه‌ای و ضمایم پروتکل مذکور که به عهدنامه حاضر ملحق می‌باشند ـ انجام یافته است.

ماده ۳ ـ طرفین معظمین متعاهدین ـ متعهد می‌شوند که براساس و طبق مقررات مندرج در پروتکل مربوط به امنیت در مرز و ضمایم آن که ملحق به این عهدنامه می‌باشند ـ در طول مرز به‌طور مداوم کنترل دقیق و مؤثر به منظور پایان دادن به هر نوع رخنه اخلال‌گرانه ـ صرف‌نظر از منشأ آن ـ اعمال دارند.

ماده ۴ ـ طرفین معظمین متعاهدین ـ تایید می‌نماید که مقررات سه پروتکل و ضمایم آنها، مذکور در مواد ۱ و ۲ و ۳ عهدنامه حاضر که پروتکلهای فوق‌الذکر بدان ملحق و جزء لایتجزای آن می‌باشند ـ مقرراتی قطعی و دایمی و غیرقابل نقض بوده و عناصر غیرقابل تجزیه یک راه‌حل کلی را تشکیل می‌دهند. نتیجتاً خدشه به هر

یک از عناصر متشکله این راه‌حل کلی ـ اصولاً مغایر با روح توافق الجزیره خواهد بود.

ماده ۵ ـ در قالب غیر قابل تغییر بودن مرزها و احترام کامل به تمامیت ارضی دو دولت ـ طرفین معظمین متعاهدین تایید می‌نمایند که خط مرز زمینی و رودخانه‌ای آنان لایتغیر و دایمی و قطعی می‌باشد.

ماده ۶ ـ ۱ ـ در صورت اختلاف درباره تفسیر یا اجرای عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها ـ این اختلاف با رعایت کامل مسیر خط مرز ایران و عراق ـ مندرج در مواد ۱ و ۲ فوق‌الاشعار و نیز با رعایت حفظ امنیت در مرز ایران و عراق ـ طبق ماده ۳ فوق‌الذکر ـ حل و فصل خواهد شد.

۲ ـ این اختلاف در مرحله اول طی مهلت دو ماه از تاریخ درخواست یکی از طرفین از طریق مذاکرات مستقیم دوجانبه بین طرفین معظمین متعاهدین ـ حل و فصل خواهد شد.

۳ ـ در صورت عدم توافق ـ طرفین معظمین متعاهدین ظرف مدت سه ماه ـ به مساعی جمیله یک دولت ثالث دوست توسل خواهند جست.

۴ ـ در صورت خودداری هر یک از طرفین از توسل به مساعی جمیله یا عدم موفقیت مساعی جمیله ـ اختلاف طی مدت یک ماه از تاریخ رد مساعی جمیله یا عدم موفقیت آن ـ از طریق داوری حل و فصل خواهد شد.

۵ ـ در صورت عدم توافق بین طرفین معظمین متعاهدین نسبت به آیین و یا نحوه داوری ـ هر یک از طرفین معظمین متعاهدین می‌تواند ظرف پانزده روز از تاریخ احراز عدم توافق ـ به یک دادگاه داوری مراجعه نماید.

برای تشکیل دادگاه داوری و برای حل و فصل هر یک از اختلافات ـ هر یک از طرفین معظمین متعاهدین یکی از اتباع خود را به‌عنوان داور تعیین خواهد نمود و دو داور یک سرداور انتخاب خواهند نمود.

اگر طرفین معظمین متعاهدین ظرف مدت یک ماه پس از وصول درخواست داوری از جانب یکی از طرفین از دیگری به تعیین داور مبادرت ننمایند ـ و یا چنانچه داوران قبل از انقضای همین مدت در انتخاب سرداور به توافق نرسند

طرف معظم متعاهدی که داوری را درخواست نموده است ــ حق خواهد داشت از رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضا نماید تا طبق مقررات دیوان دایمی داوری داورها یا سرداور را تعیین نماید.

۶ ــ تصمیم دادگاه داوری برای طرفین معظمین متعاهدین الزام‌آور و لازم‌الاجرا خواهد بود.

طرفین معظمین متعاهدین هر کدام نصف هزینه داوری را به‌عهده خواهند گرفت.

ماده ۷ ــ این عهدنامه و سه پروتکل و ضمایم آنها طبق ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد به ثبت خواهد رسید.

ماده ۸ ــ عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها ــ طبق مقررات داخلی به‌وسیله هر یک از طرفین معظمین به تصویب خواهد رسید.

عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها از تاریخ مبادله اسناد تصویب که در تهران انجام خواهد شد ــ بموقع اجرا درخواهند آمد.

بنابه مراتب، نمایندگان تام‌الاختیار طرفین معظمین متعاهدین عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها را امضا نمودند.

بغداد: ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵

عباسعلی خلعت‌بری	**سعدون حمادی**
وزیر امورخارجه ایران	**وزیر امورخارجه عراق**

عهدنامه حاضر و سه پروتکل و ضمایم آنها با حضور جناب آقای عبدالعزیز بوتفلیقه عضو شورای انقلاب و وزیر امورخارجه الجزایر به امضا رسید.

با بررسی مجدد متن بند ۵ ماده ۶ عهدنامه مربوط به مرز دولتی و حسن همجواری بین ایران و عراق که در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ در بغداد امضا شده است ــ طرفین متعاهدین نسبت به مقررات ذیل توافق نمودند:

آخرین قسمت بند ۵ ماده ۶ عهدنامه فوق‌الذکر یعنی «طبق مقررات دیوان دایمی داوری» حذف و جملات ذیل جانشین آن می‌شود:

«اگر رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری معذور بوده و یا از اتباع یکی از طرفین باشد ـ انتخاب داورها یا سرداور به‌وسیله نایب رئیس انجام خواهد شد. چنانچه شخص اخیرالذکر نیز معذور بوده و یا از اتباع یکی از طرفین باشد ـ انتخاب داوران یا سرداور به‌وسیله مسن‌ترین عضو دیوان که از اتباع هیچ یک از طرفین نباشد ـ انجام خواهد شد.

طرفین توافقنامه‌ای که موضوع اختلاف و نحوه رسیدگی به آن را تعیین نماید تنظیم خواهند نمود.

در صورت عدم تنظیم توافقنامه در مهلت پانزده روز از تاریخ تشکیل دادگاه و یا در صورت فقدان قرائن یا مشخصات کافی در متن توافقنامه مزبور درباره نکات مندرج در بند قبل ـ در صورت لزوم مقررات کنوانسیون لاهه مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی ـ به مورد اجرا گذارده خواهد شد.

در صورت عدم ذکر موضوع در متن توافقنامه و یا در صورت عدم تنظیم توافقنامه دادگاه قواعد ماهوی مندرج در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری را اجرا خواهد نمود.»

این الحاقیه جزء لایتجزای عهدنامه مربوط به مرز دولتی و حسن همجواری بین ایران و عراق که در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ در بغداد امضا شده است بوده و همزمان با عهدنامه فوق‌الذکر به تصویب خواهد رسید.

بغداد: ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵

از طرف دولت شاهنشاهی ایران
عباسعلی خلعت‌بری

از طرف دولت جمهوری عراق
سعدون حمادی

برخی از قطعنامه‌های شورای امنیت
قطعنامه ۴۷۹
در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۶ مهر ۱۳۵۹) به اتفاق آرا تصویب شد

شورای امنیت،

با شروع رسیدگی به موضوع دارای عنوان «وضعیت بین ایران و عراق»،

با توجه به اینکه کلیه کشورهای عضو طبق منشور ملل متحد متعهد شده‌اند که اختلافهای بین‌المللی خود را با وسایل مسالمت‌آمیز و به نحوی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت مورد مخاطره قرار نگیرد حل نمایند،

همچنین با توجه به اینکه کلیه کشورهای عضو متعهد هستند که در رابطه‌های بین‌المللی از هرگونه تهدید به زور یا به کار بردن آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری خودداری نمایند،

با یادآوری این نکته که به موجب ماده ۲۴ منشور [ملل متحد]، شورای امنیت مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عهده دارد،

با ابراز نگرانی عمیق از وضعیت روبه گسترش بین ایران و عراق،

۱ ـ از ایران و عراق می‌خواهد که از به‌کار بردن بیشتر زور خودداری کنند و اختلاف خود را با وسایل مسالمت‌آمیز و برطبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل حل نمایند،

۲ ـ از آنها مصراً می‌خواهد که هر پیشنهاد مناسب را برای میانجیگری یا آشتی بپذیرند یا به سازمانها یا ترتیبات منطقه‌ای یا سایر وسایل صلح‌آمیز دیگر به انتخاب خود که اجرای تعهداتشان را در منشور ملل متحد تسهیل کند متوسل شوند؛

۳ ـ از عموم کشورهای دیگر می‌خواهد که نهایت خویشتن‌داری را به عمل آورند و از هر اقدامی که ممکن است به تشدید و یا گسترش بیشتر درگیری منجر شود خودداری نمایند؛

۴ ـ ازکوششهای دبیرکل و پیشنهاد وی در مورد مساعی جمیله برای حل این وضعیت پشتیبانی می‌نماید؛

۵ ـ از دبیرکل درخواست می‌کند که [نتایج اقدامات را] ظرف ۴۸ ساعت به شورای امنیت گزارش دهد.

قطعنامه ۵۱۴

در ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ (۲۱ تیر ۱۳۶۱) به اتفاق آرا تصویب شد

شورای امنیت،

بعد از رسیدگی مجدد به موضوع دارای عنوان «وضعیت بین ایران و عراق»،

با ابراز نگرانی عمیق درباره طولانی شدن منازعه بین دو کشور که منجر به تلفات سنگین انسانی و خسارتهای مادی قابل توجه گردیده و صلح و امنیت را دچار مخاطره کرده است،

با یادآوری مفاد ماده ۲ منشور ملل متحد و اینکه برقراری صلح و امنیت در منطقه مستلزم رعایت دقیق این مفاد می‌باشد،

با یادآوری این نکته که به موجب ماده ۲۴ منشور، شورای امنیت مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عهده دارد،

با یادآوری قطعنامه ۴۷۹ که در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ به اتفاق آرا تصویب شد و همچنین بیانیه رئیس شورای امنیت در ۵ نوامبر ۱۹۸۰،

با توجه به کوششهای میانجیگری که به نحو شایانی از طرف دبیرکل سازمان ملل و نماینده‌اش و همچنین جنبش کشورهای غیر متعهد و سازمان کنفرانس اسلامی پیگیری شده است،

۱ ـ خواهان آتش‌بس و خاتمه فوری کلیه عملیات نظامی می‌باشد؛

۲ ـ به‌علاوه خواهان عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی می‌باشد؛

۳ ـ تصمیم می‌گیرد گروهی از ناظران سازمان ملل را برای تایید، تحکیم و نظارت بر آتش‌بس و عقب‌نشینی [نیروها] اعزام دارد و از دبیرکل درخواست می‌کند گزارشی درباره ترتیبات لازم برای [اجرای] این مقصود را به شورای امنیت تسلیم نماید؛

۴ ـ مصراً می‌خواهد که کوششهای میانجیگری به گونه‌ای هماهنگ از طریق دبیرکل جهت دستیابی به یک راه‌حل جامع، عادلانه و شرافتمندانه که قابل قبول هر دو طرف باشد در مورد کلیه مساله‌های مهم براساس اصول منشور ملل متحد از جمله احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی کشورها ادامه یابد؛

۵ ـ از کلیه کشورهای دیگر درخواست می‌کند که از هر گونه اقدامی که ممکن است به ادامه منازعه کمک نماید خودداری کنند و اجرای قطعنامه حاضر را تسهیل نمایند؛

۶ ـ از دبیرکل درخواست می‌کند که اجرای قطعنامه حاضر را در ظرف سه ماه به شورا گزارش دهد.

قطعنامه ۵۸۲

در ۲۴ فوریه ۱۹۸۶ (۵ اسفند ۱۳۶۴) به اتفاق آرا تصویب شد

شورای امنیت،

بعد از رسیدگی به مساله «وضعیت بین ایران و عراق»،

با یادآوری این امر که شورای امنیت مساله وضعیت بین ایران و عراق را تقریباً شش سال مدنظر داشته و تصمیمهایی درباره آن اتخاذ کرده است،

با ابراز نگرانی عمیق درباره طولانی شدن منازعه بین دو کشور که منجر به تلفات سنگین انسانی و خسارتهای مادی قابل ملاحظه شده و صلح و امنیت بین‌المللی را دچار مخاطره کرده است،

با یادآوری مقررات منشور، به‌ویژه تعهد کلیه کشورهای عضو که اختلافهای بین‌المللی خود را از راههای مسالمت‌آمیز و به نحوی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت دچار مخاطره نگردد حل نمایند،

با توجه به این امر که جمهوری اسلامی ایران و عراق پروتکل منع استفاده از گازهای خفه‌کننده، سمی یا سایرگازها و سلاحهای میکروبی در جنگ را که در ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ در ژنو امضا گردید تایید نموده‌اند،

با تاکید بر اصل غیر قابل قبول بودن تصرف اراضی از راه زور،

با در نظر گرفتن کوششهای میانجیگری که از طرف دبیرکل دنبال شده است،

۱ ـ از اقدامهای اولیه که سبب منازعه بین جمهوری اسلامی ایران و عراق شد متأسف است و از ادامه منازعه ابراز تاسف می‌نماید؛

۲ ـ همچنین از شدت یافتن منازعه، به‌ویژه تهاجمات ارضی، بمباران مراکز مسکونی کاملاً غیرنظامی، حمله به کشتیهای بی‌طرف یا هواپیماهای غیرنظامی، نقض حقوق بین‌الملل درباره بشردوستی و دیگر قوانین مربوط به درگیریهای مسلحانه، و به‌ویژه استعمال سلاحهای شیمیایی را که مغایر با تعهدات پروتکل ۱۹۲۵ ژنو می‌باشد اظهار تاسف می‌کند؛

۳ ـ از جمهوری اسلامی ایران و عراق می‌خواهد آتش‌بس فوری، قطع کلیه مخاصمات در زمین، دریا و هوا و عقب‌نشینی بی‌درنگ کلیه نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی را رعایت کنند؛

۴ ـ مصراً می‌خواهد که ظرف مدت کوتاهی پس از قطع مخاصمات، مبادله کامل اسیران جنگی با همکاری کمیته بین‌المللی صلیب سرخ انجام شود؛

۵ ـ از هر دو طرف می‌خواهد فوراً کلیه جنبه‌های منازعه را به میانجیگری یا دیگر راههای مسالمت‌آمیز حل اختلافها محول کنند؛

۶ ـ از دبیرکل درخواست می‌کند به کوششهای کنونی خود ادامه دهد، به دو طرف جهت اجرای این قطعنامه کمک کند و شورا را مطلع سازد؛

۷ ـ از کلیه کشورهای دیگر می‌خواهد نهایت خویشتن‌داری را به عمل آورند و از هر اقدامی که ممکن است به تشدید و گسترش بیشتر منازعه منجر شود

خودداری کنند و اجرای قطعنامه حاضر را تسهیل نمایند؛

۸ ـ تصمیم می‌گیرد موضوع را زیرنظر داشته باشد.

قطعنامه ۶۲۰

در ۲۶ اوت ۱۹۸۸ (۴ شهریور ۱۳۶۷) به اتفاق آرا تصویب شد

شورای امنیت،

با یادآوری قطعنامه ۶۱۲ مصوب ۹ مه ۱۹۸۸،

با توجه به گزارشهای ۲۰ و ۲۵ ژوئیه و ۲ و ۱۹ اوت ۱۹۸۸ هیاتهای اعزامی از طرف دبیرکل برای تحقیق درباره استعمال سلاحهای شیمیایی در منازعه بین جمهوری اسلامی ایران و عراق،

با ابراز وحشت شدید از نتایج [تحقیق] هیاتها مبنی بر استعمال مداوم سلاحهای شیمیایی در منازعه بین جمهوری اسلامی ایران و عراق و اینکه استعمال آن سلاحها علیه ایرانیان شدیدتر و مداوم‌تر بوده است،

با ابراز نگرانی عمیق از خطر به کار بردن احتمالی سلاحهای شیمیایی در آینده،

با در نظر داشتن مذاکره‌های جاری کنفرانس خلع سلاح درباره منع کامل و مؤثر توسعه، تولید، انبارکردن سلاحهای شیمیایی و نابود کردن آنها،

با اتخاذ تصمیم به افزایش کوششهای خود برای پایان دادن به هرگونه استفاده از سلاحهای شیمیایی که مغایر با تعهدات بین‌المللی در حال حاضر و آینده می‌باشد،

۱ ـ استفاده از سلاحهای شیمیایی در منازعه بین جمهوری اسلامی ایران و عراق را که علی‌رغم قطعنامه ۶۱۲ (۱۹۸۸) و در مغایرت با تعهدات مذکور در پروتکل منع استفاده ازگازهای خفه‌کننده، سمی یا سایر گازها و سلاحهای میکروبی در جنگ که در ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ در ژنو امضا گردیده است می‌باشد

قاطعانه محکوم می‌کند؛

۲ ـ دبیرکل را ترغیب می‌نماید که در پاسخ ادعاهای اقامه شده از طرف هر یک از کشورهای عضو [سازمان ملل] مبنی بر احتمال استفاده از سلاحهای شیمیایی و میکروبی (بیولوژیک یا سمی که ممکن است نقض پروتکل ۱۹۲۵ ژنو یا سایر قواعد حقوق بین‌الملل تلقی گردد سریعاً تحقیقاتی به منظور روشن ساختن واقعیتهای امر به عمل آورد و نتایج را گزارش کند؛

۳ ـ از کلیه کشورها می‌خواهد که همچنان نظارت دقیق بر صدور مواد شیمیایی که برای تولید سلاحهای شیمیایی به کار می‌روند، به‌ویژه [بر صدور آن مواد] به طرفین منازعه در زمانی که استفاده آنها از سلاحهای شیمیایی در مغایرت با تعهدات بین‌المللی ثابت شده است یا دلایل محکمی بر قبول آن وجود داشته باشد اِعمال یا برقرار یا تشدید نمایند؛

۴ ـ تصمیم می‌گیرد با توجه به تحقیقات دبیرکل، در صورتی که در آینده هر گونه استفاده از سلاحهای شیمیایی در مغایرت با حقوق بین‌الملل در هر جا و به‌وسیله هر دولت انجام شود فوراً اقدامهای مناسب و مؤثر برطبق منشور ملل متحد به عمل آورد.

متن نامه رئیس جمهور ایران به دبیرکل سازمان ملل متحد درباره موافقت با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عالیجناب:

خواهشمندم سلامهای گرم اینجانب را توام با بهترین آرزوها برای موفقیت آنجناب در کوششهای مربوط به استقرار صلح و عدالت بپذیرید.

همانگونه که جنابعالی به‌خوبی آگاه هستید آتش جنگ که در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به‌وسیله رژیم عراق و از طریق تجاوز به تمامیت ارضی جمهوری اسلامی

ایران برافروخته شد، اکنون به وضع بی‌سابقه‌ای گسترش یافته و پای سایر کشورها را نیز به جنگ کشیده و حتی جان افراد غیرنظامی بی‌گناه را به خطر انداخته است.

کشته شدن ۲۹۰ نفر بی‌گناه در جریان سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران به‌وسیله یک رزمناو امریکایی در خلیج فارس دلیل آشکاری بر صحت این مدعاست.

در چنین شرایطی کوششهای آنجناب در راه اجرای قطعنامه ۵۹۸ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. جمهوری اسلامی ایران همواره همه گونه کمک و پشتیبانی را در انجام این هدف در اختیار جنابعالی گذارده است، در این باره ما تصمیم گرفتیم که رسماً اعلام داریم که جمهوری اسلامی ایران ـ به‌خاطر اهمیتی که برای نجات جان افراد و استقرار عدالت و صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی قائل است ـ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را می‌پذیرد.

ما امیدواریم که اعلام رسمی این موضع به‌وسیله جمهوری اسلامی ایران به جنابعالی کمک کند که به کوششهای خودتان که همواره مورد حمایت و قدرشناسی ما بوده است ادامه دهید.

به امید موفقیت شما
سیدعلی خامنه‌ای
رئیس جمهوری اسلامی ایران

فهرست اعلام

اشخاص

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

هـ

ی

مکان‌ها

آ

الف

پ

ت

د

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

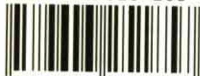
م

ی

اگرچه از دیر باز همواره ارتباط کشورهای همسایه با یکدیگر برقرار بوده و روابط آنها گاه بصورت مسالمت‌آمیز و گاه ستیزه جویانه و خصمانه ادامه داشته است؛ اما اکنون با توجه به روند جهانی شدن و شتاب فزاینده آن روابط کشورها با یکدیگر به ویژه همسایگان باهم، ابعاد وسیع‌تری یافته است؛ کشورهای همسایه برای افزایش توانائیها در رویارویی با شرایط متغیر و پیچیده زمان به تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای روی آورده‌اند.

در مورد همسایه غربی ما عراق با سرنگونی صدام، این کشور در مسیر دیگری قدم گذارده و تحولات کنونی این سرزمین ایجاب می‌کند که بدانیم با عراق جدید چگونه رابطه‌ای برقرار کنیم؟

بی‌تردید آگاهی برآنچه در روابط گذشته ایران و عراق وجود داشته برای ما راهگشا است و این آگاهیها، توانائیهای ما را افزون می‌کند؛ تا با شناخت بهتر از فرایند تغییرات، با انتخابهای درست و آگاهانه موقعیتی متناسب با منافع مردم و آینده کشور خود، ترسیم کنیم.


ISBN 964-325-185-3
9789643251857